

[illegible]





[illegible][illegible]











نام امراض	تفصیل در وصفه امراض
عده	دوار
عده	دوار
تفصیل در وصفه امراض	اطرافش کشیدنی و کبیر و نوسه روی ساد و نوسه روی و...
	تریاکی المعده و جارش طباشیر و شایب و آمله و کولی...
	فکیر و جارش و کولی و عود شیرین و ترش و ملین...
	عود بار و عود و عود و زرشک و آترج و انارین و صعلگی...
	سفر و مرکب قنطاری و قند و یقون و عود و زرشک و...
تفصیل در وصفه امراض	جالیوس و فنجون و فنجیل و جارش عود کبری و فنجون...
	جارش جالیوس و جارش انار ترش و چالی خطائی و جارش...
	فالسده و چینی و دیگر و فنجونی و غیره و حب جالیوس...
	و حب جیات و صعلگی و حب نرش و بانهم و دیگر و حب...
	پیارانگ و بچله و کبریت و مرارید و غیره و دیگر و حب...
تفصیل در وصفه امراض	و آب شیر و آمله و عود ترش و دوائی بانهم و دودار المسک...
	مستحل و جارش دودار الکبریت و دودار الکک سفوف...
	ناخواه و انار و دودار و شایب و بچله و آکیات و بانهم و...
	ترش و کک سیلانی و عود و قنطاری و سفوف اسطالین...
	سفوف حاکمی و کسپین و کفندی و ناخواه و سفوف قنطاری...
تفصیل در وصفه امراض	و بچله و ترشیت و فالسده و زرشک انارین و سفوف و عود و...
	ضماد و طلا و عرق و صفت و قنطاری و بان و مرکب و حب چینی...
	و آسود و عرق ناخواه و غیره و قهوه و قرض طباشیر و قرض قنطاری...
	و دودار و غیره و طبخ و انار و دانه و جالی خطائی و غیره و عود...
	و عود و طلا و عود و جالی و عود و ملوک و عود و ملین و جیات...
تفصیل در وصفه امراض	و سفر حیل و طباشیر و صعلگی و بانهم و دودار و دودار...
	و قنطاری و غیره و قنطاری و قنطاری نظام الدین و حب...
	و دودار و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری...
	و دودار و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری...
	و دودار و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری...

نام امراض	تفصیل در وصفه امراض
عده	دوار
عده	دوار
تفصیل در وصفه امراض	اقرشدار و جارش عود آمله و دودار و سفوف اسطالین...
	و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
	و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
	و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
	و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
تفصیل در وصفه امراض	جارش عود کبری و عود ترش و ملین و آمله و زرشک و...
	انارین و چالی خطائی و قنطاری و سفر حیل و حب و دیگر و حب...
	نشا و بانهم و بچله و دوشی و ترش و کبریت و صغیر و دیگر و حب...
	دودار و زرشک و دودار الطاق و سفوف و دوشی و ترش و حب...
	نمک حاکمی و سفوف و سفوف بینالی و غیره و دوشی و حب...
تفصیل در وصفه امراض	و ناخواه و بیملی و قنطاری و ترشیت و انار ترش و سفوف و کیمون...
	و عرق فنی و عرق بان و عرق زیره و بان و مرکب و حب...
	و غیره و قرض قنطاری و عود و قنطاری و دودار و غیره...
	و دودار و دودار و دودار و دودار و دودار و دودار و دودار...
	و دودار و دودار و دودار و دودار و دودار و دودار و دودار...
تفصیل در وصفه امراض	جارش عود ترش و حب سفوف و دودار و دودار و دودار...
	سفوف مستحکم و کسپین و ساد و سرب انارین و سفوف...
	شریت و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
	و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
	و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود...
تفصیل در وصفه امراض	جارش سفوف و حب سرب و سیاه و حب سفوف و حب...
	سندری و سفوف و حب پیارانگ و دودار و حب و حب...
	و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب...
	و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب...
	و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب و حب...

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]







نام امراض	تفصیل ادویه مخصوصه امراض	نام امراض	تفصیل ادویه مخصوصه امراض
	دوار و سفوف و سحابین ماره		و مطبوع و سحون و سحون قاتل کرم
	خروج مقعد		امراض مقعد
	خارش مقعد		الرائین و قمل ملین و مسک و انگباب و آبرزن و تجور و تر باقی الذریع جوارش نبش الحیدر مسک و حب تبراج و سندروس و صفت بلوط و حب مقل قابض و حب مقل ملین و حب رسوت و نیب نارنگار و آب اسیر و حب انجیر و مفید بواسیر و سوی و حب برگ نیب و قاتل خون بویگر و جد و وار و حب سمول و حب مجرب و حب لولوی بویگر و غیره و سمور و قمل و قنبره آله و دوار و دور و درون مستطاب و اسیر و درون سکن و سفوف شاد و عائیس و نون و لولوی و قنبره و غیره و شربت برشم و شیاف و قطادات و قطاری مفت خون و عرق صند برگ و قرص کبر با و گلنار و قرص قابض و قاتل قابض و مطبوع و شفع و سحون نبش الحیدر و سحون غلبه کبید و قمل و غیره و مرهم سفیداب کافوری و مرهم و افخ و لولوی بواسیر و مرهم قتل مسکن و حب بواسیر
صفحه گوده از حرارت	دوار و سحون جالینوس	صفحه گوده از سردی	دوار و سحون جالینوس
لایق از قمل	دوار	لایق از قمل	دوار
بزال کلیه	حلا و دوار و دوار و دوار	بزال کلیه	حلا و دوار و دوار و دوار
روح گوده از سردی	دوار و حب سکن و در گوده	روح گوده از سردی	دوار و حب سکن و در گوده
دوار	آبرزن و تلوی اخی خسته تر شیمی دوار و سفوف و قطادات و کما و مطبوع و قاتل	دوار	آبرزن و تلوی اخی خسته تر شیمی دوار و سفوف و قطادات و کما و مطبوع و قاتل
تجور و نباق الزهر و حب سفوف و غیره و دوار و دوار دور و در اظم و دروق چند و غیره و سفوف کاکج و صندل و بزر و رنگار و یون و دایمران و قلی و کندر و غیره و شرت کاکج و شیان سفید سوزاک و عرق نبش الحیدر و قنبره و قرص شب و سفوف و کبر با و گلنار و کاکج و غیره و قطره و مطبوع و آب انجیر و سحون حمر البه و نقورع ابله و قنبره و نافع سوزاک و غیره		تجور و نباق الزهر و حب سفوف و غیره و دوار و دوار دور و در اظم و دروق چند و غیره و سفوف کاکج و صندل و بزر و رنگار و یون و دایمران و قلی و کندر و غیره و شرت کاکج و شیان سفید سوزاک و عرق نبش الحیدر و قنبره و قرص شب و سفوف و کبر با و گلنار و کاکج و غیره و قطره و مطبوع و آب انجیر و سحون حمر البه و نقورع ابله و قنبره و نافع سوزاک و غیره	
حریه و دوار و سفوف با میران و دیگر و قرص شب		حریه و دوار و سفوف با میران و دیگر و قرص شب	
جوارش آله و قنبره آبرشم و دوار و سفوف صندل و کبوتر و قلی و سفوفات و دیگر و صندل و قرص دایا بیطیس و غیره		جوارش آله و قنبره آبرشم و دوار و سفوف صندل و کبوتر و قلی و سفوفات و دیگر و صندل و قرص دایا بیطیس و غیره	
فواصیر	دوار و قنبره و سحون و غیره و مرهم	فواصیر	دوار و قنبره و سحون و غیره و مرهم
دوار و قطادات و اطلیه و مرهم		دوار و قطادات و اطلیه و مرهم	
صفحه قمل و دوار و قطره و قنبره و قلی و مرهم کافوری		صفحه قمل و دوار و قطره و قنبره و قلی و مرهم کافوری	







<p>نام امراض</p>	<p>تفصیل ادویہ مفصله و مضامین</p>	<p>نام امراض</p>	<p>تفصیل ادویہ مفصله و مضامین</p>
<p>استیسا ناس</p>	<p>بقره و دوار و سقوف و سقوف</p>	<p>وجع مغال</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>رجا</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>بقره و دوار</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>احتقاق الرحم</p>	<p>دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تجر مغال</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>نام امراض</p>	<p>تفصیل ادویہ مفصله و مضامین</p>	<p>نام امراض</p>	<p>تفصیل ادویہ مفصله و مضامین</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>
<p>تقرح و سقوف</p>	<p>سب دوار و سقوف و سقوف و سقوف</p>	<p>تقرح و سقوف</p>	<p>دوار و سقوف</p>











بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

عطر و الحبحر  
فرايا دین

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

# بسم الله الرحمن الرحيم

جمیع حکیمی را که اطفال اجداد و اولاد شلخته با جزای اربعه عتار مرتب فرموده و تمییز و ابدان حیوان را با فواید و روی حیات مخمر نموده  
 و بنیاس بقیاس صافنی را که درستی پنجونس حواس شصتیه حدال ستره ضروریه می ربو و گرا ندیده و دروغن هفت بزرگ امور سبعة طبعیه را  
 با جزای انواع امراض تسعة ترکیب بخشیده را زنی که غذای انسان جهت بدل با تخیل بحسب جنوب نباتات و مار اللحم لوم حیوانات خضر  
 ساخته و بنا بر مضمن اغذیه مختلفه جوارش و سفوف باضم قوت باضمه از زانی داشته قادری که اختصاص تغذیه و تمییز اجسام بر توفیق قوت غاذیه  
 و نامیه نهاده و اختصاص تولد و تناسل بلبوس شبی و طلای سپی قوت مولده و شهوانیه داده که گری که چشم را با اذاعت کحل الحو اهر قوت  
 باصره عنایت ساخته و گوش را بی مد و الکلیاب و قطور و بقوت سامعه فواضله رحیمی که زبان انسان را تمییز ذائقه اشربه و معالین و  
 لعوقات مختلفه بخشیده و قوت شامه را میز و روح ششم و لحنه و سوط و نفوخ متنوعه گردانیده و در و و نامحد و طبعیه که تعدیل  
 سووم مزاج غلو و بغاوت مخالفین برین بنین بقوت و مطبوع عدالت شریعت فرموده و تنقیه امتلای مواد کفر و ضلالت منکرین علیت  
 بسین بسیل و طین هدایت طریقت نموده و صلوة و اکیات حاذق را که سمو مان سمو غفلت و شقاوت را بر تبارق تنبیه و تادیب خلاص  
 گردانیده و مجنونان جنون جهل و بدعت البفرح حقیقت معرفت اصلاح بخشیده و حسیبه که جهت طهارت ظاهری اسلامیان باطن  
 و نفوس را بر مظهر ساخته و برای نظافت باطنی امتیان عرق غبر و قرص کافور اخلاق حسنه مقرر داشته شفیعی که الم جان در دمنان لافقت  
 را بکار و قصدا عنایت بنایت نموده و هر تم و ذره و شفق و راق و بر دیش جهان مجروحان محبت خویش نهاده و شنه جانم صرف فتنه شمع  
 بزم شرفش باد و و در و نام خراج بخور شفل شفش شود و علی الف تحیه و السلام و علی آله و اصحابه الی یوم القیام اما بعد و بعد گوید  
 خدام الاطباء محمد اکمل خان که چون را قم از تعلم کتب در سیه صرف و نحو و منطق و حکمت فارغ بوده بتعلم کتب طبعیه در سیه از موجز  
 بقانون شیخ الرئیس و شرح فصول بقراط فارغ شده بمطرب و خدمت قبله کونین و کتبه و این حضرت جدا مجد جناب حکیم محمد اعظم خان حصار

تا فم جهان دام تله اشتغال نموده محمد مجازیه نسبت با حق ارشاد فرمودند که بعضی نسخ مجرب از قرابادین اعظم باقی مانده و اکثر احتیاج تحریر آنها برضی در طب بی افتد و در حیف دال بذیل ادویه طریق علاج امراض مخصوصه هر عضو و امراض غیر مخصوصه می افتد آن را در سج قرابادین مذکور نموده آید تا در حضرت و سفر احتیاج بکتاب دیگر نباشد بکار آید احتیاج بکتاب دیگر در امر حاجات نباشد بنا علیه حسب ارشاد جناب محمد مجازیه باقی مانده قرابادین مذکور و طریق هر مرض درج نموده کتاب مذکور را بقرا بادین اعظم و اکمل موسوم ساخته در اسرع ایان تکمیل کتاب مذکور پرداختم و بالله التوفیق و هیهات الوصول الى التحقيق -

## باب الف

مشتمل بر پنج فصل فصل اول در ایاریجات ایایاج فیه قرآن التالیف بقراط است و معناه المرئاضه در نسخ گویند و تنبیه داخل کرده میشود و ششم غفل و دفع میکند اکثر اشقام صدام را و دماغ و معده را از اضلاط غلیظه پاک گرداند و بقلج و لثقه و استرخای زبان و وجع المفاصل و قویخ مفید و دفع قویخ نایب و گویند که بگروه ضرر دارد و مصلح است و ایایاج باطر یفل مقوی دماغ است و باگلقه مقوی معده و حکیم الکلی فاضل صاحب اکثر باطر یفل صغیر کاشنیزی یا گلقند مزج نموده استعمال میفرمودند و مناقب بسیار شایسته می نمودند

صفت آن سنبل الطیب و اچینی عود بلسان حب بلسان سلیقه مصطکی اسارون زعفران از هر یک جزوی سبر سه قطره و درون ادویه شرقی دو درم بجل و آب و گرم در حالیکه معده مثلی بود و بعضی صبر جوزن ادویه می کنند ایایاج کبیر کشفیه دماغ کند و جمیع ادویات راس را که از صفراء و بلغم و سودا و لودناف و مائل با اعتدال منقول از ایضاح صفت آن کثیر الیکه درم یک هندی جویند

کل شرح درجیل هر یک درم سه درم تخم غفل سه درم مقونیا چهار درم هلیله کابلی پنجم ایتیمون اسطوخودوس هر یک شش درم هلیله زرد و صفت درم ایایاج فیه قرآن در موصوف هر یک درم قدر خوراک چهار درم بای فانیذ یا مارا اسکرا ایایاج بار و نافع است با مراض گرم مثل صدام و دوار و درم و او چل و گوش و دندان منقول از ذکائی و معمول صفت آن پوست هلیله زرد و تر به موصوف برغن بادام چرب کرده نهفته خشک از هر یک دو از درم ایایاج فیه قرآن صبر آن را مغلول کرده باشند درم گلسرخ تخم کاسنی از هر یک پنجم کثیرا محمود کاستوی هر یک درم و یک ثلث کوفته پخته در ظرف شیشه نگا دارند شرقی سه درم بانی که در آن تخمببین یا شیر خشک حل کرده باشند و در بعضی نسخه گل نیلوفر تخم خیار بن نیم کوفته اضافه دیده شد و بعضی صبر نصف درم اضافه کرده بمل می آرند برای اخراج صفراء دماغی و عمل بکبر سفیدی افتد

فصل دوم در لطریفات اطریفل کاشنیزی مقوی دماغ و معده و معمول با مراض سرد چشم و گوش که از صفراء و زهره عارض شود صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آبله مسادی کاشنیز خشک منقشر برابر هم ادویه کوفته پخته بر دغن بادام یا روغن گا و زرب کرده یا سبزه شنبه خالص معوم بپوشند و بعد چل روز تا یک و نیم بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حار یا شربه مناسب بر آب نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با مراض مذکور و دفع قبض نماید و گاهی کاشنیز برابر مجموع ادویه

[illegible]

س چند ادویه توام ساخته یا میرند سرتی از دو مثقال تا یک توله اطریفل اسطوخودوس نافع در سردی که امراض قلبی و سوداوی  
 و ماعی و بدنه تشنه که صدمع باقی باشد باید که چندین اداست این نایه صفت آن پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله  
 آمل گل سرخ اسطوخودوس اسفناج انقیون کشیش سادی کوفته بخید بروغن بادام چرب کرده بسل مقوم بهر شند و بعضی بویزه منقوش  
 داخل میکنند و بعضی هر دو توله دیگر تا یاف علویان که تنقیه اخلاط غلیظه و بلغمیه و سودا و یا زردن و دماغ کند و نافع است از برای صرع  
 سوداوی و بلغمی و برای التواء و در صرع صمدی معمول صفت آن پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمل و هلیله سیاه برگ سنا تر به سفید  
 اسطوخودوس انقیون اسفناج هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی عود صلیب تخم سیسیلیوس حجر ارمی مغسول هر یک دو نیم مثقال  
 مویزه منقوش ده مثقال اول مویزه را در کلاب جوشانیده و مالیده صاف نموده بسل متعین و ادویه توام ساخته و ادویه کوفته بخید بروغن بادام  
 سی مثقال چرب نموده یا سیرند سرتی و ده مثقال اطریفل اسطوخودوس مفید بنسیان و صرع و در عشه و غیره و از برای کولرب  
 و ماعی و نهایت سقوی و دماغ باد و است و حافظه را قوت دهد و میفکند و قوی النفع صفت آن عاقر قرحا قرضل بودینه دشتی جوده  
 هر واحد یک نیم مثقال عود صلیب فخیل اسارون شیطرح هندی ایر سا هر واحد سه مثقال گل با پونه و ده مثقال از غرنکی و اچینی فلفل  
 سفید و ارفلفل مصطکی کدر هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله صینی پوست بلیله پنج ترکی اسطوخودوس سعد کوفی و باد بخوبه  
 بکره ام پنج مثقال هلیله سیاه آمل دشتی پوست هلیله کابلی هر یک دو مثقال مویزه منقوش گلفند آفتابی هر یک ده مثقال شهد فالص یک صد  
 هشتاد و ده مثقال مویزه خسته در کرده و شب عرق خود قاری و عرق گل میوه و عرق صعد و عرق از غرنکی که ام نیم ظل عرق بهار  
 نارنج عرق در تخم یک هر یک یک رطل شب بنیساند و صبح با گلفند در یک بخور شانده تا بهر شود فرود آورده و نگه دارند تا سرد شود و پس با لند و  
 پیشانی و در صاف نموده شهد داخل کرده باز بخور شانده و کف آن گرفته بقوام آرد و ادویه کوفته بخید بروغن بادام چرب درم چرب کرده بشیر  
 و بعد چهل روز استعمال کنند قدر شربت و ده مثقال اطریفل کشیده برای اقامه اینخو لیا و تقویت قلب و تمییز طبع معمول صفت آن  
 پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمل مقطر از هر یک چهار درم ابریشم مقطر سه درم شنبه لاجور و مغسول هر یک دو  
 درم گل گاوزبان و باد بخوبه اسطوخودوس اسفناج فستق هر یک یک درم برگ سنای یکی کشیده خشک هر یک است و چهار درم مصطکی رومی و درم  
 عسل سه وزن و ادویه سنای یکی را در آب جوشانیده و بسل بقوام آرد و ادویه دیگر کوفته بخید بروغن بادام چرب کرده اطریفل سازند شربت بکند و  
 و در غصع و وزن اسطوخودوس و اسفناج هر یک دو درم است اطریفل انقیون کاسل معمول از امراض دماغی سوداوی و دشتی دماغ  
 از اخلاط غلیظه و متعل در دوا نیز صفت آن نمک بندی دو درم انقیون غاریقون گاوزبان و باد بخوبه گل سرخ هر یک پنج درم پوست  
 هلیله کابلی پوست هلیله زرد و هلیله سیاه پوست بلیله آمل شش اسطوخودوس اسفناج فستق هر یک یک درم بخت درم ابریح فقیر آورده درم کوفته  
 بخت هلیله جات بروغن بادام شیرین چرب کرده بشهد خالص سه چند بشیرند سرتی سه درم تا بخورم اطریفل معمول عکیر شاه و محد و جیوه  
 و شاد غرن و زرد و صعد و بجزو صفت آن قور شانه لاله از لاهی خور دلیله مصطکی هر یک سه درم است گل سرخ اصل السوس و شرب هر یک  
 نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمل متعین هر یک یک نیم توله پوست هلیله زرد و تر به صوف هر یک سه توله کوفته بخید بروغن بادام یا کاج چرب کرده

با فصد سفید یا مسلیم آثار ماندیری تمام داده بر شند خوراک یک توله تا دو توله **اطریفیل** نرمانی مستعمل در مایه های مرانی و نرود و شسته  
 معده و دماغ از اخطا طوائف و مفید قوی و صداد و مانع صعود اجزیه و صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه  
 گل نبشته متونمای ششوی هر یک دو شقال ترب سفید موصوف کشیز خشک هر یک بست شقال پوست هلیله آله منتشر گل سرخ خیا شیر  
 گل نیلوفر هر یک پنج شقال صندل سفید کثیر هر یک سه شقال روغن بادام شیرین سی شقال ادویه کوفته پختیه بروغن چرب کرده پانزده  
 و غلاب صمد و مسپستان صمد و گل نبشته ده شقال در آب جوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیر هلیله مرئی و یک وزن  
 عمل کف گرفته بقوام آورند و ادویه بر شند قدر شربت آن برای اسهال از چهار شقال تا شش شقال و بنا بر مداومت از یک  
 شقال تا دو شقال و وقت تا دو سال باقی ماند **اطریفیل** ملین تا لیف علوی خان مفتی دماغ و سینۀ اطفال علم و دفع نزله مرئی  
 صفت آن غلاب انجیر زرد هر یک بست دانه اصل السوس زوفای خشک گل نبشته اسطوخودوس ایرنا سفید پنج شقال و فانیو  
 هر یک دو شقال و نیم مویز سرخ خسته بیرون کرده بست و پنج شقال مجموع را در سه چهار یک بن تبریز آب خالص بخوشاش تا  
 بنصف رسد بپالایند و عمل سفید صفتی یک صمد و پنجاه شقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله  
 سیاه پوست هلیله آله اسطوخودوس کشیز خشک منتشر هر یک پنج شقال را زایانه اینسون مصطکی حب بلبلان هر یک دو نیم شقال غار قیون  
 سفید سه شقال فلفل سیاه نیم شقال تخم خشخاش سفید دو شقال و نیم روغن بادام شیرین دو اذ و دو شقال و نیم ادویه را کوفته پختیه  
 بروغن بادام چرب نموده پس مذکور بر شند شربتی از یک شقال تا سه شقال باب نیگرم **اطریفیل** مقوی دماغ و نافع نزله و آلات  
 صدر و ملین آن صفت آن پوست هلیله زرد و کابلی پوست هلیله آله کشیز منتشر مغز بادام هر یک یک توله تخم خشخاش تخم  
 کاه و دار پیمنی اسطوخودوس هر یک شمش باشد ادویه سوای خشخاش و کاه و مغز بادام کوفته پختیه و مغزیات را علی بن صلاویه کرده  
 آینه خسته نگهدارند پس بگیرند نبشته پنج بادیان اصل السوس گاو زبان هر واحد دو شقال غلاب پانزده دانه سپستان هفت دانه  
 اسطوخودوس دو درم زوفای خشک عود عرق بنبل الطیب یک یک درم پنج سوسن پر سیا و شان هر یک یک شقال انجیر زرد  
 هفت عدد مویز سرخ چهار توله این ادویه را در سه پاؤ آب بخوشاشند هر گاه سوم صفت همانند مالیده صاف کرده با نیم آثار قد آینه خسته  
 بقوام آورند و ادویه کوفته پختیه بخا باشند را آینه خسته همچون سازند خوراک یک توله بر بنهار خورند و از ترشی و بادی پر سیزند **اطریفیل** بادیان  
 نافع امراض عین است و هر که برین اوست نمایه از صفت بصارت درمانان ماند صفت آن پوست هلیله زرد و کابلی پوست هلیله  
 آله کشیز منتشر گل سرخ صغیر خدای هر یک یک توله سیب کوفته سیب کوفته ادویه و در شش مشاق دو چند همه ادویه است  
 کوفته پختیه بروغن بادام چرب کرده بست چند عمل یا شکر مضموم بر شند خوراک دو توله و اگر روغن بلوام نباشد دو توله مغز بادام اندازند  
**اطریفیل** کثیر اللسان مقوی بصر فاصه مشاقین و برودین بر سینه اسحاق بن طران و او گفته که این نگاه میدارد و صحت را مشتمل  
 نگهدارند شربتی ترایق نافع است برای ریح بواسیر و غیره با دوا و انواع ادجاء معده و سخن معده و معین بر هضم و بمن لون و دافع  
 تخمه و سبزه هضم و مقوی جسم کرده دفع صلابت و مصلح سد آن و عزیزه باه و دفع نزلات و غیره عمل دماغی باید که گرم مزاج که



بیمه دانه نزلات و امراض چشم قبل باشد در ایام سرما چهل روز بهرین طور مداومت نماید تا بمقتضای بقدر شربت این را وقت خواب خورد و باشد و در نیمه ششم ربع دوم خموده شوی و در شربت آن آینه خسته وقت صبح خورد و باز سه روز صرف یک شربت بستر خورد و باز در دو مشرب شربت ربع دوم خموده آینه خسته بخورد و همین طور تا چهل روز بعمل آرد و اگر بعد از تنفیه و مسهلات و دیگر این دوا استعمال نماید و استیلاج متفرج محمود و در آن نیست و باز در مزاج در هر موسم بدستور بخورد و بنیابت مجرب است **صفت آن** بلبله هندی بلبله کابل آمله بلبله بریک هندی رم زنجبیل دارچینی دار فلفل خوبان سنبل الطیب سافج سیلخه قاقه صغاره و کبار شقاق قلع قزقل شیطرج لسان العصاره فیر همین سرخ بهین سفید از هر یک دو درم تخم ششاش سفید کجبه مقشر برابیا سین از هر یک سه درم مغز بادام شیرین و تلخ از هر یک نیم مثقال جوز لوبادیا ن شبت انیسون مصطک از هر یک دو درم شاهسفرم پودینه خشک از هر یک یک نیم مثقال تربید مقشر محض سه مثقال قند سفید نه توله روغن بادام هندی درم شهد سفید خالص سه چند همه ادویه باید که ادویه را جدا جدا کوفته پیخته و وزن نماید پس کبابی که در روغن چرب ساخته قند سوده آمیزند و بشند کف گرفته و بقوام آورده آمیزند و تا بهفتا استعمال آن ممنوع و بعد چهل روز بهتر است قدر شربت آرد و درم تا دو مثقال اطریفل کشمش که در روغن خفان حار و ریح بخار معده و مرق و تقویت و ملغ و عمد و دل تلخ **صفت آن** پوست بلبله زرد پوست بلبله کابل بلبله سیاه پوست بلبله آمله غنچه گل سرخ تخم ششاش گل گاوزبان یک یک دو توک کشمش خشک مقشر برابری همه کوفته پیخته قند سفید دو چند ترنجبین یک چند بقوام آورده مشک یک نیم باشد و زعفران دو باشد بکباب نموده اضافه کنند و ناعرق گاوزبان هر صبح بخورند **اطریفل** کیمیز بخت تقویت دماغ و معده و قوت باه و بواسیر مجرب **صفت آن** بلبله سیاه پوست بلبله کابل پوست بلبله آمله منقح فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم و نیم زنجبیل سیاه پوست بلبله شیطرج هندی شقاق قلع مصری تورسی سرخ و زرد لسان العصاره فیر مغز بقلل کجبه مقشر ششاش سفید هر یک دو نیم درم بهین هر یک پنج درم کوفته پیخته روغن بادام یا گاوچرب نموده با ترنجبین خراسانی هشت دانه عمل سفید سه یا بقوام آورده شربت آرد و درم تا چهار درم و شح الریس مصطک کبابه و دارچینی هر یک ربع وزن بلبلیات افزوده و شح داو و الطاک این زیاده است پسندید **اطریفل** که در فواید زیاده از اطریفل کبیر است دافع استرخار و رطوبت است و باضم طعام و مانع صعود بخار از معده بدماغ و متوق و مسخن معده و امعاء و مثانه و صغنی و دهن و ران فیان و همین قوت باه و ادامت آن ملغ سرعت پیری و دافع بواسیر رگی و ریل بدن و محرور المزاج بجز افضل سرما استعمال نکند **صفت آن** پوست بلبله زرد پوست بلبله کابل پوست بلبله آمله مغز بادام مغز چلغوزه فلفل سیاه دار فلفل از هر یک شش درم زنجبیل شیطرج لسان العصاره فیر سافج هندی کجبه مقشر مغز بقلل فلفل بهین تورسین شقاق قلع بلبله زردان تخم ششاش گل سرخ ببابه گاوزبان دانه قالدین و دارچینی قزقل هر واحد دو درم عمل دو چند شکله بر دی کجبه بدستور مقرر تر باشد و فوخته اند که بعد سه اه استعمال کنند و بعضی درین یک درم خود خونی نیز افزوده اند **اطریفل** قنبلی کرب القرق و دیگر اقشام بدان بکشد و تنفیه مواد غلیظه از معده و سائر بدن نماید و امراض یمنی و اوجاع مفاصل را مانع بود **صفت آن** پوست بلبله کابل پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقح از هر یک یک تور قنبیل چهارده باشد بزرگ کابل مقشر است باشد تر به سفید بد بر شش باشد و سلاطین بهر

سده ماشه قسط تلخ روی وندی سوریجان لسان العصافیر تلخ از هر یک پنجاه ترس شامی فینتین روی و در سده ترکی افیتون خردل  
 نمک نفی تخم حنظل سعد کوفی راس شج ازین پلاس پا پژه و برگ سنای یکی هر یک چهار ماشه زیره کرمانی و زنجبیل انیسون مصطکی گشسرخ  
 از هر یک سده ماشه کثیر ارب السوس از هر یک دو ماشه ادویه کوفته بخیت بروغن بادام شیرین چرب نموده با سده وزن ادویه غسل صفی  
 بقوام آورده بپزند شربتی از دو شقال تا چهار شقال و بعضی کیلدار و دوز و قفل نمک هندی هر یک پنجاه شمشه عوض بلبلات کرده چون  
 سازند اطر فیض مقل ملین نافع بواسیر و ملین طبع صفت آن پوست بلبله زرد و کابل پوست بلبله آمله هر یک ده دم کوفته بخیت  
 بروغن بادام یا ماده گاه چرب نموده مویز منق چند دم مقل تنی در مقل را در آب گند نازل کنند و سه چند غسل مقوم ادویه بپزند و گاهی  
 بن مویز هم ساخته شده و اگر آب گند ناهیم نه رسد بجای او آب گلر گنده بگیرند که الفع از آن است نوع دیگر که معمول است بهر چند کشته گند  
 در حین خون بواسیر الفع گردد صفت آن پوست بلبله زرد و کابل پوست بلبله سیاه آمله گشسرخ از هر یک نیم تولد مویز منقش و دو تولد مقل  
 یک نیم تولد آب گند نایک پا و غسل سفید سدر برابر ادویه روغن بادام شیرین و دو تولد و بعد از چهل روز استعمال نمایند اطر فیض مقل مسک  
 که جابس خون بواسیر است صفت آن پوست بلبله زرد و کابل پوست بلبله سیاه پوست بلبله این همه در روغن زرد بریان کرده آمله شسته  
 گشسرخ و مقل ازرق در روغن زرد گشته حل کرده صاف نموده از هر یک سده دم صفت غنچه انار هر یک دو درم تخم حاض بریان دم  
 الاخرین طباشیر هر یک یک درم بدو چند قند سپید و یک چند شربت حب الاس بقوام آرد خرداک نایک تولد نوع دیگر که در قطع خون بواسیر  
 مجرب صفت آن پوست بلبله کابل پوست بلبله آمله هر یک ده شقال کبر با سده صدف سوخته شام گاو کوبی سوخته هر یک ده شقال  
 زاج سفید ناخواه هر یک ده شقال مقل ازرق بست شقال مقل در آب گند نای سبز حل کرده باقی ادویه کوفته بخیت با هشتاد و پنج شقال شهد  
 خالص کف گرفته چون سازند شربتی و دو شقال اطر فیض صغیر که در ریح البواسیر معمول صفت آن سوا کشنی زاج ای اطر فیض  
 کشنی گز گرفته بدستور مرتب سازند خرداک از دو شقال تا شش شقال اطر فیض کششی برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول منی  
 نافع صفت آن پوست بلبله زرد و بلبله سیاه پوست بلبله آمله هر یک دو درم کشنی خشک چهار درم کوفته بخیت بروغن بادام چرب کرده  
 کشش و از ده درم سوخته بات سفید بست چهار درم بقوام آرد شربتی سده درم اطر فیض قد و دی جهت فضا یه صفت آن بلبله سیاه  
 پا نموده درم پوست بلبله آمله تربد هر یک هشت درم افیتون ده درم بطنج اسطوخودوس عدد خشک گلوی گوپند هر یک پنج درم سنای یکی  
 چهار درم غار فیتون زرد نابا و شیطون خوشا از هر یک سده درم انیسون قره سنبل الطیب قرنفل خیر و اجوز بواسطه هر یک ده درم کوفته بخیت  
 بروغن گاو یا بادام چرب کرده غسل مصطفی است و وزن ادویه بپزند شربتی نیم درم و در نیمه دیگر بلبله آمله تربد هر یک پنج درم بطنج اسطوخودوس  
 سنای یکی هر یک هشت درم است باقی بدستور سابق و بهین معمول اطر فیض عرق مدنی اگر رمیض چهل روز بخورد شفا یابد صفت  
 آن پوست بلبله زرد و کابل پوست بلبله سیاه آمله تربد و صوف زنجبیل قلیل هر یک دو نیم شقال کوفته بخیت بروغن بادام یا بروغن گاو  
 چرب نموده غسل مصفی سه چند ادویه بپزند شربت به شقال اطر فیض سماجرب از برای کله و سقه صفت آن یزدنضانی  
 و پنج شقال پوست بلبله آمله هر یک ده شقال پوست بلبله زرد و سنای یکی هر یک سده و از دو شقال کوفته بخیت بروغن بادام چرب کرده باشد

خالص سه وزن اودیه بمجون سازد اطر لعل شاه پسته که مداومت آن نافع جرب است صفت آن پوست بلبله زرد پوست  
 بلبله کابی بلبله زنگی پوست بلبله آله منتقلی سرخ افیتون صندل بگلایب سوده کشنیز متفرق صندل زهره هر یک دو درم منترخم گدازه  
 شیرین چهار درم برگ شاه پسته ده درم کوفته نیمه درغن گاؤ چرب کرده بسکه وزن شکو مقوم بشیرند خوراک تادو تولو نو حد یک ریخته  
 متعارف جرب دکنه و آبله فرنگ صفت آن پوست بلبله زرد چیل درم پوست بلبله کابی سی درم پوست بلبله آله منتقلی  
 یک بست درم سنای کی ده درم گل سرخ شش درم شاه پسته پنجاه درم کوفته نیمه با مویز متقی مدقوق بشیرند و نوخه که بجماد و خدر هم  
 معمول وزن سناست درم و شاه پسته سی درم و عوض گل سرخ و مویز متفرق ریونند یعنی هر یک دو درم و گاهی بنا بر غرض سهال چهار درم  
 و کشش روغن بادام است خوراک چهار درم با پنجه درم باقی بدستور و در نسخه عجائی وزن الیگیا مع بلبله سیاه هر یک بست درم و ریونند  
 چینی چوب گز هر یک دو درم عوض گل سرخ است و بجای مویز متفرق کشش یک پا و غسل و وزن و باطلنج غناب یا عرق شاه پسته متفرق  
 نمودن و در نوخه دیگر وزن شاه پسته سی درم و آله و بلبله سیاه هر یک ده درم ریونند چینی چوب که یعنی کیورده هر یک دو درم بجای گل سرخ مقوم است  
 و نوشته که اودیه بر وزن بادام چرب کرده با کشش مدقوق بشیرند خوراک درم چهار درم مع طلیح غناب طر لعل شاه پسته از برای  
 حکم و صدف جرب صفت آن ریونند خطای پخته قال پوست بلبله آله شاه پسته ده شقال پوست بلبله زرد سنای کی هر یک پانزده شقال  
 کوفته نیمه درغن بادام چرب کرده با کشش خالص سه وزن اودیه بمجون سازد اطر لعل حکیم علی جهت برص مبنی و خش صفت  
 آن پوست بلبله کابی پوست بلبله آله منتقلی افیتون هر واحد پنجه درم قاقوز با شیطیح هندی هر واحد دو درم و لعل قرفه هر واحد چهار درم  
 اجزا را کوفته نیمه سه وزن اودیه بشیرند شربت از دو درم تا سه درم است فصل سوم در انوشه دار و انوشه دار وی ساده تنوی  
 معده و اعضای ریشیه صفت آن گل سرخ شش درم کند کفی پنجه درم قرفل مصطلک اسارون سنبل الطیب هر یک سه درم قاقوز  
 صندل که از زرب لباسه جوز بود از برای قرفه زعفران هر یک دو درم آله منتقلی یک سطل قند سفید غسل با نمک صدف و شتاد شقال آله  
 را در شیر یک شانه زرد فیسانیده پس بآب بشویند و در سه سطل آب بپوشانند تا ماه شود از پشت غریال بیرون کنند و با قند غسل صاف  
 بقوام آند اودیه را کوفته نیمه بآب بشیرند اگر لعل نیم سطل کنند تا در میشتو و صاحب قیام الدین قادی بجای آله منفرج بل داخل کرده و احقر  
 یک با زخم را و عوض آله داخل نموده طیار ساختن دو درم برای قی دوری و تقویت معده فائده کثیر بخشیده بود در هرگاه قبض یا ده منظور  
 نشد برای آله سائیده بجای آله انداختم و در فوائده بلیطیر با فم و گاهی زرشک سه درم همین طیار صندل سفید بگلایب سوده پوست  
 ترنج خود سانج هر یک یک درم زردناو نیم درم شربت انار شیرین بل سطل قند سه درم برای آله شسته دور کرده نیم سطل عوض شهید آله نمودم  
 وزن مصطلک یک درم گرفته و از زرشک شیر در گلایب برآورده صاف کرده داخل ساختم و تقویت یا ضم و اعضای ریشیه نفع دیدم و لوح  
 و دیگر که می نوشه دار وی جدوری است و در تقویت قلب معده و جگر سفید و فالص است صفت آن آله ده تولو در شیر پرورده  
 پاچه نیم نموده بگلایب نیم سیر قند سفید یک سطل بقوام آورده سنبل الطیب گل سرخ هر یک نیم تولو سد کفی جد و از نشیج مصطلک دانه  
 الاچی خورده هر یک یک درم طیار شیر پوست ترنج هر یک چهار نیم باشد نیم کاسی خرفه متفرق زرشک منتقلی هر یک هفت تا شیر

مسئله  
 و کاسه

نیشک و تهری گلاب برآورد و داخل غنایه و اگر خوابند قدری عین زعفران و مشک بهم افزایند نو عید دیگر افوشه را روی سادو از نایب  
والد حکیم علوی خان صاحب مقنوی سده و آلات غذاست و گوارنده طعام و لیت بوا سیر و غیر آن لایف است صفت آن  
آله منقعه بست و یک مثقال طباشیر سفید کشنیز خشک پوست بیرون لیست از هر یک سه مثقال غنچه گل سرخ پنج مثقال سعد کوفی سه  
و نیم مثقال قرفل مصطلک اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم فاقه صفار فاقه کباب زرب لباسه سبز بوا قرفه زعفران پوست  
زرد اترج بابونه از هر یک دو درم او در کوفه نیخته با عسل و نبات بالمناصفه سه درم او در بطریقی مقرر بسزند شربت به از یک مثقال  
تا دو مثقال و در نخل دیگر و دهنندی گاؤز زبان از هر یک سه درم تیر داخل است افوشه را روی لولوی جهت تقویت قلب  
و دماغ بنظر است منقول از مفتاح المعجزات صفت آن غبار شهاب یک مثقال سعد کوفی زرب لباسه هیل اسارون در و رنج  
عقربنی سنبل الطیب بهمن قرفل مروراید نافسه ورق نقره هر یک یک مثقال صندل سفید طباشیر پوست ترنج مصطلک هر یک  
سه مثقال گل سرخ کشنیز مقشر هر یک پنج مثقال شیر آله سنی مثقال شربت فو که جیل مثقال قند و عسل بالمناصفه سه درم او در  
و بعضی پوست بیرون لیست سه مثقال افزوده اند نو عید دیگر موافق مزاج حار یا ضعیف و ششی و مقنوی سده مجرب معمول رقم  
صفت آن گل سرخ مروراید بسد سنگ یشب که با طباشیر سانج هندی فاو در هر پوست بیرون لیست گل ریشی ایشیم مقنوی  
صندل سفید هر یک سه مثقال سعد کوفی وانه هیل زرشک بهدانه هر یک هفت ماشه تخم خرفه چهار ماشه زعفران یک ماشه رقی نقره  
ورق بالا هر یک دو ماشه آله منقعه شش نیم توله نبات سفید با شش هر یک نیم پا و اقل آنکه لا در شیر نیک شبانه روز تر غنایه لباسه  
لبونید و یک اساطیل آب بچوشانند تا که مهر شود بعد از آن چاره گدازند که تمام آب آن استخراج گردد پس بقوام آورده او در کوفه نیخته بسند  
و در ظرف چینی بدارند و خاک شش ماشه بعد طعام و قبل از آن افوشه را روی لولوی از انضراع حکیم حلیجان حصار برای  
محمد شاه ساخته بودند نبات مقنوی اعضائی رئیس از برای خفقان جمیع اقسام با انجور یا خصوص ملتی و از برای ضعف مایه  
و سده و کبد و اخشا نافع و کوبان خوش کند و رنج آرد و ششی و موی است و در و ششی ایشیم بفرایند و منافع بسیار دارد و مجرب است  
صفت آن غنچه گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک سه مثقال مروراید نافسه شش یکا نوری یا قوت یابی  
عقیق یابی بسد محرق منقول مرجان قفری زرد که نه لعل بخشی فاو در هر محلی غبار شهاب قطل محلول و ورق نقره محلول که با شش  
در و رنج عقربنی پوست بیرون لیست ایشیم مقنوی گل گاؤز زبان زعفران قطل از خوشنجان زرب لباسه اسارون لباسه هر یک یک مثقال  
پوست زرد اترج بهمن سرخ بهمن سفید شش قطل مصری و از چینی طباشیر سفید و رنج شهاب صندل سفید سانج هندی گل ریشی مقنوی  
گل و اخشانی وانه هیل با در بنویز از هر یک یک نیم مثقال غبار شهاب شش قطل از هر یک یک نیم مثقال شیر آله منقعه شصت و  
پنج مثقال زرشک منقعی هفت مثقال آله و زرشک و یکا شبانه روز با آب حلا اوان بنمیسانند و باید که مقدار آب رطل باشد  
بچوشانند تا سه رطل آب بماند و آورده نیکو بماند و بیالاند پس فایند بنجری نبات سفید رب شیرین رب مر و از هر یک نصف درم  
از در عسل مصفی بوزن از از از گلاب حل کرده با شش ملائم بچوشانند و کف آنرا گرفت چون دیگر کف نیاد و در آله مطبوخ داخل کرده بقوام آورده

باستو مقرر بان بسترش دو طرف بچنی نگاه دارند شترتی از یک شقال تا دو شقال نوعدیگر معمول حکیم بقا خان جهت تقویت اعصاب  
 ریشه معد و خضم طعام و برانگیختن باه و اشتها از جربات است صفت آن جد و از خطای غیر اشهب مشک خالص هر یک  
 یک درم مرارید ناسفته شیشب که با مرجان سافج هندی زرباد زنب دانسته میل مصطلک عود خام اسارون و اجینی بهمنجن چند  
 سفید بسا سه جزو با سنبل الطیب با درنجویه شکط اشبع هر یک دو درم ابریشم مقرض گل گا و زبان کشیز خشک هر یک دو درم کلنج  
 سعد کوفی هر یک چهار درم گل نیلوفر زرشک شفته طباشیر سفید زعفران هر دو واحد بچدرم ورق نقره صد عدد و الیه شقه بچاه عدد ششده طخال  
 قند سفید با ناصفه سه وزن اوویه بدستور تب سازند اوشه را روی لولومی و دیگر تالیف عمده الاطبا حکیم محمد رضا ولد حکیم سلیمان  
 صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی چهار درم قرنفل مصطلک قاقله کبار اسارون شامی دانسته میل بو از هر یک دو درم  
 بسا سه جزو با سنبل الطیب زربال مخوم بسد محرق را زایان پوست بیرون بسته از هر یک یک درم و نیم زعفران سافج هندی  
 طباشیر سفید مرارید ناسفته کشیز خشک مقشش ابریشم مقرض پوست زردا تریج گل گا و زبان با درنجویه از هر یک دو درم و نیم غیر اشهب  
 ورق نقره از هر یک دو درم مشک خالص ورق طلا از هر یک یک درم شیر ابریشم یک رطل آب سیدب شیرین بچاه شقال غسل صفت  
 قند سفید با مساواة سه وزن اوویه بدستور مرتب سازند شترتی یک شقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد اوشه را روی  
 لولومی از جربات حکیم احمد ولد حکیم سلیمان تبر فیکه علویان صاحب رین نسخه نموده و تجربه کرده نافذ آید است صفت آن  
 مرارید ناسفته بسد شیشب بنبر سعد کوفی مصطلک رومی از خرکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشش سافج هندی طین ارمنی سنبل الطیب ابریشم  
 مقرض ورق گل سرخ از هر یک دو شقال عود قماری خام سه شقال نیم زعفران یک شقال ورق طلا ورق نقره غیر اشهب از هر یک  
 نیم شقال شیر ابریشم شقال قند سفید غسل مصطف با ناصفه بقدر ضرورت اول مرتبه ادرار در شیر غلیظ اندیک شبانه روز پس باب گرم  
 بشویند و باب خالص بچوشانند تا ماهر شود و از بالاایش بگزینند و قند و غسل را داخل کرده بقوام آورند و اوویه را کوفته بخته بان همچون  
 سازند و در نسخ دیگر وزن غیر اشهب یک شقال است وزن قند و غسل سه وزن مجموع اوویه و قلمی نموده که ادرار بعد از شستن باب گرم  
 با کباب بچوشانند تا ماهر شود و از بالاایش بگزینند و با غسل و قند بقوام آورند و اوویه را بدستور مقرر بان بسترش نوعدیگر که حکیم مومن  
 از بیاض جربات نواب حکیم محمد باقر نقل کرده و قلمی نموده که بهترین نسخهای اوشه را روی لولومی و دیگر تجربه بنیده جهت تقویت اعضا  
 ریشه ضعف معد و بدن و نقاست و برانگیختن اشتها صفت آن طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطلک زعفران سنبل الطیب و اوویه  
 ناسفته که با گل سرخ از هر یک سه شقال یا قوت را لیون خطای اسارون سعد کوفی عود هندی و از خرکی صندل سفید پوست زرد  
 اترج سافج هندی بسد شیشب بنبر تخم با درنجویه و روغن عقرنی دانسته میل زرشک غیر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو شقال  
 مشک ترکی یک شقال شیر ابریشم نو شقال ادرار با کباب نو شقال آب ملان شیخ رطل بچوشانند تا ماهر شود و از زیر بگزینند  
 و با یک نیم وزن اوویه قند سفید و غسل آن غسل سفید مصطف بقوام آورند و اوویه ابدستور مقرر بان همچون سازند و نسخ دیگر حکیم محمد باقر موسو  
 که معمول حکیم محمد حسین ولد شالیه بود وزن غیر اشهب شقال و مشک خطای دو شقال و الیه شقه شست شقال و بجای بسد و تخم

باد بخوبی مرجان و باد رنجبویه است و صندل سفید مطروح و باقی ادویه بدستور نوشته که آله را بگلکاب غرق بیدر شک بخوشانند و از پشت  
 غزال بیالانید و قد و غسل داخل کنند و بعد از آن غبیر را در آن خل کنند و بعدد شک و زعفران و بعد از این در قبا پس باقی اجزا داخل  
 نمایند فوعد یکم که رسیده باد است تالیف حکیم موصوف و معمول و لد مغزی ایست جصفه صفه آن ابریشم مقرض طباشیر گل  
 کاغذ بان گل سرخ مروارید ناسفته عنبر شیب ورق طلا ورق نقره که باقی شمی صندل سفید در شک شفته از هر یک سته شقال  
 شیب بنر جهان قمری ریون جینی از هر یک دو شقال یا قوت رمالی زعفران تخم باد رنجبویه سنبل الطیب مصطلک از هر یک یک شقال  
 سارون معد کوفی دانه بیل و درج عقرب پوست زرد اترج (از هر یک) سانج هندی از هر یک یک نیم شقال عود هندی خرقی که شقال  
 آله شفته شفت شقال به نبات و قد و غسل از هر یک مجموع اجزا مرتب نمایند شربت یک شقال تا دو درم نافع باد فوعد یکم که از  
 تصرفات حکیم معتد الملوک سید علوی خان اعضای رئیس به معده را قوت دهد و نور چشم را به یفزاید و ملغ انصباب مواد است بمعد و امعا  
 و حافظ اخلاط را لغض و انحطاط سودا و بر فرج و قلبه سودا و مقوی باه و محجف رطوبات معده و امعا و دماغ و اعصاب و باضم و مشی  
 طعام است و ادوی دبان خوش کند و فرج و سر و آرد و ضعف دماغ و بالخیلیا و سایر امراض سوداوی را دفع است و منافع بسیار دارد  
 بحرب است صفت آن غنچه گل سرخ منزع الاتعاع چهار شقال مروارید ناسفته شیب بنر لبه حرق مغسول که باقی شمی  
 از هر یک دو شقال طباشیر سفید سانج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج فاوذر هر مدنی خطائی گل ارنی مغسول گل دانه  
 ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقال مصری غولجان از هر یک سته شقال سارون کوفی بیل و اسنبل الطیب نبات از هر یک  
 یک شقال و نیز شک شفته هفت شقال تخم خرفه متشرب چهار شقال عنبر شیب طلای محمول از هر یک یک نیم شقال زعفران و ورق نقره  
 محمول از هر یک یک شقال شیر آله شفته هفتاد و پنج شقال فایند سحری عسل سفید مصفیه خوشبو نبات سفید شده وزن ادویه یعنی از هر یک  
 بوزن مجموع ادویه آله یک شنبانه روزن هر گاه و نجیساند و پس بشویند نیکو و آن را با زرشک شفته و نه طلک بخالص بخوشانند تا بستر  
 برسد پس بیالانید و فایند و غسل و نبات را بگلکاب حل کرده با شملایم بخوشانند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف نیار و در صاف نمود  
 در مطبخ آله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بآن دستور مقرر سرشته و چون سازند شربت از یک شقال تا دو شقال فوعد یکم که  
 انوشه رادی لولوی یا قوتی نیز از اختراع آن موصوف صفت آن مروارید ناسفته یا قوت رمالی شیب کافوری عقیقه بهاسنه  
 لبه حرق مرجان قمری زرد که فوعد هر مدنی خطائی ورق طلا ورق نقره عنبر شیب که باقی از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب  
 ورق گل سرخ سعد کوفی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج طباشیر سفید صندل سفید گل حرق ارنی ابریشم مقرض سانج هندی دانه  
 بیل از هر یک یک شقال شیر آله شفته بست شقال آب مروارید شیرین از هر یک چهل شقال نبات سفید عسل مصفیه از هر یک پنجاه  
 شقال دستور ساختش آنکه شیر آله را در یک طل گلاب بنیزند تا ممل شود پس بالانید بیالانید و نفش را در کف و آب سارود و آب به و  
 نبات و عسل قدری آبخالص داخل کرده بخوشانند و کف آنرا بگیرند و در آله مطبوخ داخل کرده بقوام آورند و جواهر و فاوذر هر که با  
 را بگلکاب حلایه کرده و هب فتنه راحل کرده سایه را در دیر و کوفته بخته بآن بر سرشند و چون سازند شربت از دو درم تا سه درم

نوع دیگر مقوی معد و قلب و جهت دوازدهم حمل صفحت آن خیر شهب یک مثقال اسارون سد کونی سنبل الطیب بنین  
عود خام پوست بیرون پسته ترنج بلبل کابی زرباد قرفل دانه الیچی خرد مصطکی دارچینی مشکطر شمع هر یک سد و مثقال گل  
سرخ بلبله سیاه زعفران اسطوخودوس اریشیم مقروض مروارید ناسفته هر یک سد مثقال زرشک منقعی پنج مثقال آنکه شنبه بشیر برورده  
چهل مثقال ورق نقره صد عدد شهاب خالص قند سفید بالنا صفت سد چندا دوید بدست و مقوی طاری ساخته لعل آرنده و در قلع الحجات  
وزن گل سرخ بلبله سیاه هر یک دو مثقال مصطکی رومی سد مثقال ست باقی بدست و نوع دیگر تالیف حکیم علویان مقوی اعصاب  
رئیه و معد و مصلح مزاج سوداوی صفحت آن آنکه برورده سی مثقال زربا سارون دانه بیل جوز بوالبسا سد زعفران هر یک  
هفت باشد تخم خرفه چهارده باشد گل سرخ بست دیک شش سد کونی پنج شش گل کاو زبان نه باشد مروارید ناسفته چهار نیم باشد بقند سفید  
سد چند دوام ساخته آمیزند شربت دو درم نوع دیگر تالیف حکیم ذکار الدخان که به اکثر این سه موافق در اسهال و غیر اسهال بعمل می آید  
صفحت آن شیر آنکه منته و سد مثقال باقند سفید و چند و شربت زرشک یک چند گلاب نیم سپر بقوام آورده عود هندی پوست  
بیرون پسته مصطکی رومی هر یک سد نیم باشد گل سرخ گل کاو زبان پوست ترنج طباشیر کبر بای شمی شیب سفید هر یک چهار  
نیم باشد تخم خرفه مقشر هفت باشد مروارید ناسفته یک مثقال صندل سفید گلاب سوده سد نیم باشد آب سماق آب لیموی  
کاغذی هر یک پنجم خیر شهب پاؤکم دو باشد ورق نقره چهار نیم باشد بطریق معمول مرتب سازند و در ظرف چینی لگا دارند و شربت  
از سد درم تا چهار درم باین روش مناسب لعل آرنده نوش در وی مقوی جگر معمول در استسقاء و سوراقتضیه  
صفحت آن گل سرخ سد کونی قفل قرفل اسارون حب بلسان سنبل الطیب یونده مصطکی زربا سارون زربا جوز بوالبسا نیم  
سافج اذخر هر یک دو مثقال گل غافق دو درم دارچینی سد مثقال فو یک درم آنکه هشت درم کوفته خینه بروغن بلسان چرب کرده  
بوزن اجزا گل کند و دو وزن عسل بدست و بر شربت دو درم نوش در وی قابض نافع اسهال معدی و سکون ذوق الاطعمه  
و دافع سوء هضم و کرب لعل آنکه صفحت آن سد کونی دو نیم تول پوست بیرون پسته زرشک بهدانه اسارون صندل سفید گلاب  
تخم خرفه مقشر کاو زبان کشنیر خشک مقشر طباشیر قرفل هر واحد یک نیم تول گل سرخ مصطکی هر یک سد تول دارچینی سنبل الطیب تب  
قاند صغارا شنه مشک خالص عفران خیر شهب گلزار فارسی آقا قیام هر یک یک تول صدف سوخته سافج هندی خربخش گل خرفیل  
صمغ عربی نشاسته دانه میوه هر یک یک نیم تول آنکه منقعی چهل تول بسد یک نیم تول جوز بوالبسا سد هر یک دو باشد قاقلا لبار سد باشد شربت  
نیم آنار گلاب خوشبو یک شیشه نبات سفید یک نیم آنار فصل چهارم در الکلیات نافع صمد مارو  
سر ساق گرم و خجالی صفحت آن جواده که دهم کاو بنفشه گل سرخ شحیر مقشر شبنامی خطمی برگ گل میلو فر برگ بید ترش باوگ  
تخم نوک کاوهی ستر کاسنی تازه برگ خرفه کشنیر برگ بلستان افروز شاهسوم پوست ششاش و تخم آن هر چه بهر سد بقدر حاجت  
گرفته در آب جوش داده قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته آنکه با آب الکلیات که در بار و ریخی البعد منقعه  
صفحت آن بابونه برنجا سف برگ خار کلیس تخم شبت جوشانیده بر بخار آن سرنگون دارند ایضا سفید امراض

و اماغی بار و مثل تقوه بحدت عقیده عام و خاص و بعد استعمال غرر و عطوسات جهت تعلیفات و تحلیلی بقایای فضول و اماغی و اعصاب و در  
 گوش که از سردی باشد برای تحلیل مواد باقی بحدت عقیده عملی آید **صفت آن** اکیلی الملک یا بونه علیه نام زو فار خشک است و خود  
 افسنتین از خرنج با دیان پنج کرفس پوست خرنج برگ ریجان برگ سداب عاقر قرحا حب الفار عشب مغزی برگ غار حبل صغفر فاسی  
 برنجاسف نامخواه و در سبز منزه خوش قیصوم پر سیادشان تخم شبت حاشا فو خرنج شیخ ارمنی هر چه از اینها مناسب داند جوش داده انگلیاب  
 نمایند انگلیاب دیگر برائے تقوه از مسیحی **صفت آن** صغفر سداب عاقر قرحا شیخ ارمنی برگ غار یا بونه حبل اکیلی الملک  
 در منزه خوش جوشانیده سر به بخار آن دارند و خواهند یاب آن تطویل کنند و تکیده نمایند انگلیاب مفتوح سده و زکام **صفت آن**  
 بخار گندم و در کبر جوشانیده سر به بخار آن دارند ایضا که سده پنبی بکشیاید **صفت آن** لادن چوب گز شونیز جوشانند و سر به  
 بخار آن دارند نوع دیگر لکچ ماده نر که در کام بار و کند **صفت آن** شبت و بابونه و اکیلی الملک و صغفر جوشانیده بر بخار آن  
 انگلیاب نمایند انگلیاب نافع طرفه **صفت آن** سرکه و گلاب مسادی آینه خوش دانه بخار آن پنجم رسانند انگلیاب برای  
 شکبوری **صفت آن** جگر بر قدری بادیان و دار فلفل در دیگر بهر آب به پزند و بر بخار و سه سرنگون دارند انگلیاب مفید  
 در زکوری **صفت آن** بنفشه بابونه خطمی جوشانند و سر به بخار آن دارند انگلیاب که برای درد گوش حار جرب است **صفت**  
**آن** غلبه اشعلب گل تخمی گل بنفشه کونار هر یک یک کول و در شیر گاو نیم آرد جوشانیده بخار آن بگیرند نوع دیگر که جهت درد گوش حار  
 مفید است **صفت آن** گل بنفشه گل سرخ گل خطمی غلبه اشعلب گل نیلوفر برگ بید هر یک دو کول و کونار نیم کول و آب جوشانند  
 و گوش به بخار آن دارند و گاهی تخم کشتیر تخم کاوش و شیر متغیر نیکوخته عوض گل نیلوفر برگ بید داخل کرده میشود و هرگاه تسکین و جزی زیاد  
 و تبرید منظور بود تخم کاوش و زبر النج بفرزاند و هرگاه تحلیل زیاد مطلوب باشد بابونه اکیلی الملک یا مینر انگلیاب منضج بشور  
 گوش و منته و سخ از قرحه **صفت آن** بزرگ کتان بزر جالبه تخم شبت بابونه اکیلی الملک گل خیر و غلبه اشعلب هر یک یک کول و برگ گیاه  
 پنجتوله جوشانیده انگلیاب کنند انگلیاب بجهت درد و درم بار و گوش **صفت آن** بابونه افسنتین اکیلی الملک از هر یک یک  
 کول و در شیر گاو نیم آرد جوشانند انگلیاب به بخار آن نمایند و گاهی عوض بابونه گل خطمی نموده میشود انگلیاب بجهت درد گوش که بسبب  
 ریح بارده غلیظه باشد سودا و در **صفت آن** شبت سبز بابونه اکیلی الملک و در قی غار نام منزه خوش قیصوم حمله را جوشانیده  
 انگلیاب نمایند انگلیاب حار در وجع بار و گوش و نرمی و ریجی و برای تحلیل ماده که از قطرات آرام نشده باشد معمول آمدن ریج را هم  
 نافع **صفت آن** گل خطمی گل بابونه اکیلی الملک بزرگ کتان تخم مرو نام منزه خوش پر سیادشان هر یک شش ماشه زو فار خشک باشد  
 جوشانیده به وسط قمع در گوش بخار رسانند انگلیاب که برای گرانی گوش که عقب ساهل پیدا شده باشد و سبب آن بخارات  
 بود زائل گرداند و در ریجی بحدت عقیده نیز نافع **صفت آن** بابونه اکیلی الملک قیصوم از هر یک ده درم و پودینه نام منزه خوش از خرنج  
 پوست خرنج بادیان پوست خرنج کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در دانه آرد آب جوشانند تا سه آثار بماند سر و گوش را به بخار آن بدارند  
 و تطویل حوالی گوش بخوبی آب در صحن نزد نمایند انگلیاب که برائے دومی و طنین مفید **صفت**



آن ثبت نرسد کلیل بایون مساوی و آب جو شایند گوش بر بخاران بازند انکباب که در طین و دوی بعد تنقیه دماغ بکار آید  
**صفت آن** پودینه افسنتین مزه خوش صغفر فارسی بچو شایند و انکباب نمایند و نیز بر بخاسف گل بایون اسطوخودوس کطرنج  
معصفر حاشا جده خشک اهل فطر سالیون تخم خنظل جوز السرو کما فی علوس و ایشیمان شبت جمل یا هر چه ازین ادویه بهم رسد  
در ادویه سابقه افزوده بپزد آید انکباب که نقصان معده یعنی راجع به تنقیه دماغ مفید **صفت آن** سداب صغفر افسنتین بایون  
دزیت و آب پنیر و زعفران بخار گوش رسانند و در طین و دوی پودینه مزه خوش بجای سرگوزیت میکنند انکباب بهر تخم مفتوح  
سده خیا شیم که در زکام و نزله بکار آید **صفت آن** بایون خردل کون شیخ تمام پودینه صغفر و شایند و بخاران بگیرند انکباب  
نافع بخناق و رموی و صفراوی و در انتها و تیکه صلب شود **صفت آن** برگ خبازی کتینر سبزر برگ بنفشه سبز کلیل الملک غلب  
مساوی گرفته جو شایند و دهن را مداوی کشوده دارند که بخاران بخلق برسد و درم تحلیل یابد نوع دیگر گل خطه بایون غلب الثعلب  
در سر که جو شایند و روغن گل داخل کرده بخار گیرند نوع دیگر برای تحلیل در انتها معمول **صفت آن** پوست نیب غلب الثعلب  
جو شایند و بخار گیرند انکباب برای دردی **صفت آن** برگ سرس برگ سبها لو برگ کرخه برگ سمج و شاده انکباب  
نایند انکباب ادراتی از اهل هند محض و اندک بویا سرست **صفت آن** برگ پاکوان و قرآن برگ گز برگ تمر بندی برگ  
سبها لو برگ بنک برگ جاسن برگ سرس برگ نیب برگ درخت لنگی برگ رهبر لر بیل هر چه ازین مناسب دانند و بهم رسد انکباب  
نمایند و کذا انکباب درخت اینها نان **فصل پنجم در آبرن یا** آبرن دافع امراض دماغی و بار **صفت آن** بایون  
اکلیل الملک مزه خوش برگ قار و زبر برگ ترنج برگ نارنج اسطوخودوس بنج سوسن نام حاشا فوفه پودینه جلی و تری شبت برگ صند  
پوست درخت صنوبر برگ سداب حلیمه قصوم شیخ صغفر برگ رازیان گل یاسمین غشبه مغزنی حرمل جدید ستر طبیب یا هر چه ازین  
ادویه مناسب اند و بهم رسد گرفته از آن آبرن نماید و بعد خروج از آبرن عضو ماؤف را با دیان گرم ترنج کند شل و روغن قسط و غیره  
آبرن علوی بخان که برائے فالج و استرخا بعد از تنقیه بحرب کرات و مرآت است **صفت آن** آب کبوتری بست و فنج من تبر  
و اگر نباشد آب خاص ببل آن کنند و در آن گل بایون اکلیل الملک مزه خوش برگ قار و زبر برگ نارنج اسطوخودوس بنج سوسن  
بهار نارنج آقا قیال یا سیمین تمام و ترکی پودینه بری و جلی و دهنی و فوفه الصباغین برگ صنوبر پوست بنج صغفر مغزنی  
برگ سداب چوب صینی هر یک دو اوقیه داخل کنند و یاد در و بدو چوب گل آب شیرین بچو شایند که سوم حصه بوز پس بوزن آن  
روغن زیت و یک کفایت یا آرنب زنده را در آن انداخته بچو شایند که خوب مملشو و پس بپزد آید آبرن که در تحلیل بقیه ماده فالج  
معمول بچو گرگ چهار ماه سر نیک عدد و راز سیاه سه عدد و صفوح کلان صحرایی ده عدد اکلیل الملک گل بایون گل عاشقانه هانس بزره البنج  
هر یک نه توله کوه ده توله و آب شور و ش داده روغن قسط نیم وزن روغن آبرن و وزن اضافی نموده بکار برند آبرن علوی  
خان که در تشنج استقلالی بعد تنقیه از مجربات است **صفت آن** چوب بر بخاسف و گل آن و برگ خار و ترنج و بهار  
نارنج و بایون و اکلیل الملک و مزه خوش و تمام و اسطوخودوس اقحوان صغفر فارسی شیخ ازنی تخم حرمل غشبه مغزنی هر یک کف کبیر

در آب بسیار بجوشانند که مگر در خوش یا غلبت ندهد و دست و پا بسته در آن اندازند تا ممل شود پس روغن زیت و شربت  
هر یک یک آنرا صاف نموده اول اعضائی موقوفه را بر بخار آن بداند تا عرق آید بعد از آن غایند و نقل آن را گرفته که با گرم برین  
دفع و شام تا سه روز متواتر بخورند غایند و هر روز تجدید و به مسح زیت غایند ازین نافع تشنج میسی صفت آن تخم  
خسته تخم جازی گل خسته گل خبازی نخود گل خسته گل خسته هر یک پنج شقال برگ غنبل غنبل برگ که و جوده آن و یا جوده قنار  
برگ خناب برگ جازی برگ خسته هر یک ده شقال شیر منقشر و کف داب جوش داده صاف کرده ازین سازند و بعد خروج  
روغن پاچیه یا روغن بنفشه یا بادام برین مانند ذر دیگ اطباء اینها ازین بزرگایا و یاروغن کجدر نمودن نافع تشنج میسی است  
ازین که از استنباط علوی خان است و نوشته که نیست مثل این ازین دوائی دیگر در اکثر تشنج میسی که اطباء از علاج آن مایوس بوده  
باشند صفت آن پاچاه که بزغال سفید دسر باشد شش ششما بهر چه منقشر نیکو فته برگ که با هوز فتر برگ بیدگل بنفشه گل نیلوفر  
اسفناج که در ارشیده خیابین غناب سیستان اسنبول بهلان بابونه گل خسته سفید در آب بسیار بجوشانند تا ممل شود و صاف نموده  
تخم خرفه منقشر تخم که و منقشر تخم تربوز خشکاش سفید از هر یک بست شقال در ده رطل عرق نیلوفر شیره گرفته در دو کاسه آنجوری  
از آن شیره را بر داشته علمی و نگه دارند و همه را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیار داخل کرده نیلوفر مملوده علیل در آن  
نشینند و متصل آن در آفتاب کرده بر سر او ریزند تا زمانیکه ممل شود پس از آن بر آورده یک پیال را از آن دو پیاله بنوشند و ازین انگار  
داشته اگر در روز دیگر گرم گردد بدستور مذکور علیل در آن نشیند و بر سرش نطول غایند و بعد از سر شدن برآمده کاسه دوم را از شیر بنوشند  
آبهای ازین و در دیگر کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند صاف نموده نگه دارند و بان ماش بر بدن غایند و اگر درین مطبوخ  
بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل کنند نیکو است ازین برائے رسته استلای بلخی نافع صفت آن از خرکی استخوان و ک  
دا و دنیا از هر یک یکا و قیبه در آب بسیار بجوشانند و صاف نموده پس بگیرند و کف قنار و دست و پا بسته زنده در آن اندازند و بعد  
جوش و اگر بجای کف قنار خوش باشد نافع است بلکه الفع و بجوشانند و ممل شود و در وقت جوشانیدن دوسه دسته شربت تازه و قدری  
نمک و برگ کلم داخل غایند و صاف نموده و قیقه مستدل الحارث باشد علیل در آن نشیند و صبر کند تا ممل شود اگر قنار شربت آب  
زیت کند داخل غایند الفع است و یکا هفت استعمال این ازین غایند ازین نافع از برای خدر حادث ازین و جفاف تالیف  
حکیم علوی خان و مجرب الفع است و نوشته اند که اگر بچهره ازین علت نباشد باین ازین خواهد بود و اگر ازین خلاصی نیافته ممکن الیبر  
نیست صفت آن گل بنفشه کا و زربان گل نیلوفر گل خسته گل خسته وانه جوده که و شیرین و خیابین از هر یک یکا من  
سندوانه تر دانه پاره پاره کرده نیم من جو منقشر نیکو فته یک رطل سرطان نهره بست عدد پاچیه بزغال بست عدد پیسه کرده بز چهل  
شقال غناب سیستان از هر یک چهل دانگل بابونه پنج شقال همه را در آب بسیار بجوشانند تا ممل شود و صاف نموده و در ظرفی  
ازین کرده روغن بنفشه روغن که و از هر یک یک رطل داخل کرده نیم گرم در آن نشیند بقدر یک ساعت و چند روز صبح و شام  
محل ازین ازین مسکن و وج و مفید زیر بلخی صفت آن شربت تخم کتان علیه خسته بجوشانند و در طبخ و س

که بنجام باشد نشینند آبرن منفید تو بخت و در در کرده و مفتوح بول بسته صفت آن بابونه اکلیل الملک کل خطه خار خسک سیاه و شمشیر  
 بودینه خشک خار شتر حب قرط تخم شبت هر یک دو تول حب قلت نیم پا و پوست پنج بادیان چهار تول تخم حلبه سه تول گل بنفشه  
 دو تول گل میوه خود سیاه هر یک نیم پا و تخم خربزه یک تول برگ سداب زیره سیاه تخم کرفس هر یک یک تول جو شاییده آبرن نمایند  
 آبرن نافع در دوا سیر صفت آن برگ بنگا کونکار هر یک بقدر سه تول کوفته در شیر ماده گا و دوانا و بنجوشانند تا ماهر شود  
 اول ازین انکباب نمایند پس صاف نموده در آن بنشینند و اگر خواهند آب نیز قدری مناسب باشی افزایند و جو آن سه راجوشانند  
 صاف نموده در آن نشستن نیز نافع در دوا سیر و مفید حبس بول است نوع دیگر مسکن در دوا سیر صفت آن تخم طی  
 خنازی تخم کتان اکلیل الملک بابونه حلبه شبت با قلابه بنفشه خار خسک پوست خشخاش اجزای نیم کوفته جو شاییده در آب آن نشینند  
 و ازین اجزا آنچه بدست آید کافی است ایضا که خون بواسیر نیک کند صفت آن گلزار برگ مورد و باز و بلوط خروب پوست  
 انار شب یامانی در آب جو شاییده نشینند آبرن برای خروج متعده که از دم باشد صفت آن عدس گل سرخ عناب شعلاب  
 سماق جو شاییده بعل آردند و با جفت بلوط گلزار باز و سنبر برگ آس بقدر حاجت جو شاییده در آن بنشینند آبرن که اشترخا متعده  
 مفید و خروج متعده را نافع صفت آن تریش از رد و پوست انار تخم خطه آس قرط قسط مری اذخرد آب جو شاییده در آن  
 نشیند بعد بر روغن قسط نیم گرم نمین کنند و بالای اسفیداج زرد و آس خشک مقل از زق زیره اذخرد کنند جلد یا بعضی از آن سایند  
 زرد نمایند و در نسخ دیگر عدس گل سرخ عناب شعلاب سماق نقطه و در نسخ دیگر گلزار جفت بلوط باز و سنبر برگ آس است آبرن  
 نافع درم کلیه نار و باره صفت آن اکلیل الملک بابونه سیوس گندم جو متشر عناب شعلاب تخم خطه نیکوفته در آب جوش داده  
 آبرن نمایند آبرن مقتت سنگ گرده و مشانه و در بول صفت آن بابونه گل سرخ خطه اکلیل الملک هر یک دودم پوست  
 خربزه خشک کرده بر سیاه و شان حب اقلب نیکوفته که بر صفت دم ایشان بنج سوسن پنج بادیان هر یک پنج دودم کالج حلبه هر یک چهار  
 بر بنجاسف گل بنفشه هر یک سه دودم دو تول نیلوفر بنج بلیدون هر یک دو شقال در ده آنا را آب جو شاییده تا نیم صفت رسد در حمام  
 طست بر کرده در آن نشینند و لعل کنند چون از آن بیرون آیند روغن عقربا دوسه قطره در اخیل چکانند آبرن برای حبس بل  
 صفت آن عناب شعلاب گل خطی گل بنفشه بر سیاه و شان خار خسک نیکوفته هر یک دو تول بنفشه اکلیل الملک تخم شبت تخم کرفس  
 حلبه هر یک یک تول گل کسب گل میوه هر یک چهار تول تخم خنازی دو تول کلمتی یک تول گل بابونه دو تول سیوس گندم چهار تول همه را در ده  
 آنا را آب جو شاییده هر گاه ثلث بماند در آن نشینند آبرن مفید سنگ گرده و مشانه و عسل البول و احتباس حیض و بجموده برگ  
 و معین بر اسقاط است صفت آن نعل سداب مشکطر اشبع نانخواه قطره یون سنبل الطیب مرزنجوش ابل و ج نام بر سیاه و شان  
 بر بنجاسف مری فراسیون سیلوا و خر قسط اکلیل شونیز بلیدون برگ کرب کرفس حاشا قرمانا جده خود بلسان اسارون بابونه برگ  
 تربا پست تخم شلجم تخم گزنبل که بر صورتی شبت تخم قلت پوست پیچا دیان تخم خربزه پوست خربزه خشک پوست پنج خطه خار خسک  
 بنفشه ایشان در نم حنظل برگ خطی بنج سوسن کالج دو تول قیصوم پوست پنج برگ کبیر زبر قرط ازین اودیه طبیب با هر چه مناسب

طایفه جوش داد و آبرن نماید و ازین ادویه طولانی تر فایده دارد و آبرن نافع از برکت ورم مثانه مستعمل در زمان انحطاط باید که مریض در آن  
 نشیند حتی که هرگاه احتیاج بول شود صواب است که بول کند در آن صفت آن در ششمان قدمانا سود کوفی سنبل الطیب حمام اف  
 بابونه حلبه بزرگ کتان شام خشک کچم در آب جوشانیده در شسته کرده علیل در آن نشیند ایضا محمل ورم صلب مثانه صفت آن  
 بابونه اکلیل تخم کتان حلتج خلطی منتر خشک دان بر سیاهوشان خار خشک جوشانیده آبرن نمایند و طول سازند آبرن که برای ارتقای  
 غصبتین هرگاه که غصیه بزرگ و راق بالار و مفید بود و از مویجان صفت آن بابونه مزخوش حاشا نام زرقا خشک <sup>الطیب</sup> غصبت  
 برگ زیتون اکلیل الملک تخم کتان جوشانیده و روغن قسط و روغن نارون داخل کرده در شسته کنند و مریض را در آن نشاند و مکرر  
 آن آب در آقا بکرده بر پشت و زمار ریزند و دست ملائم از اعلی بسوی سفلی بیاورد تا غصیه بجای خود آید آبرن که در ادرار طشت  
 کند صفت آن سیلخه مزخوش از خر بودینه قسط اکلیل شونیز کرنب سداب تخم کرفس حاشا بر بنجاسف قدمانا هر یک جزو پیچند و در  
 نشیند و اگر شبت و بابونه افزاید بهتر بود آبرن جهت ادرام رحم صفت آن گل خلطی سفید گل نیلوفر گل خلی تاز و جوش  
 نیلوفته سوس گندم تخم خربزه نیلوفته اکلیل الملک گل بابونه تخم خربزه کرب تاز غصبت تاز برگ کاسنی تاز برگ شلم تاز به مع  
 بقدر ضرورت درستی یا چهل آنا آب بجوشانند تا ممل شود و دست خوب بایده صاف نموده در آب آن یک گرم نشیند و از همین آب مقیاری  
 در آقا به گرفته از مکان بعید و موضع ورم طول نمایند و در ایام انحطاط تخم کتان و حلبه و چغندر و شبت نیز افزاید و بعد خروج از آبرن در  
 حنایا روغن شبت بشرط عدم رطوبت بدین کنند آبرن مدخض صفت آن بودینه خشک سداب شکطرا شمع قسطو یون سنبل  
 الطیب مزخوش ابل هر یک بست در دم و دیسخت را نیلوفته در آب جوشانیده تا ناف بنشیند و گاهی از خر قسط اکلیل الملک شونیز تخم  
 کرفس بر بنجاسف قدمانا اضاف کرده میشود آبرن بجهت زنان حامله که حیض بندند عادت ایشان نباشد سودمند بود صفت  
 آن گلنار ماز و بلوط در آب پخته در آن نشیند آبرن حابس حیض صفت آن قرص کمر یا ربا کس خورده بعد از کربانج جوز  
 السرد پوست انار نیلوفته هر یک سه درم شب بانی ماز و نیلوفته گلنار هر یک پنج درم گل سرخ برگ سور هر یک ده درم درده آنا آب بجوشانند  
 پانچ آنا را باند در شسته کرده در آن نشیند و همین آب را بر پشت و زمار چند مرتبه ریزند و جاست بی شرط زیر پستان برای جذب مایه بکاید  
 آبرن که خجج بچه مرده و زنده و شیره صفت آن شکطرا شمع بر بنجاسف و ج ترکی قسط تلخ سیلخه ناخواه فوج مزخوش تخم بلبلون  
 حلبه فراسیون جده و خود بلسان اسارون هر یک جزو بجوشانند و در آن بنشیند آبرن حافظ جنین در شکم او از سقط صفت  
 آن صندل سفید نیم کوفته برگ نیلوفر تخم نمودر آقا به هر یک سه درم گلنار چهار درم گل سرخ ده درم در شمع من آب بجوشانند  
 تا دو من بماند در آن بنشیند آبرن که در حیحی دق بکارد صفت آن گل نیلوفر گل بنفشه پوست خشخاش جوش سفید نیم کوفته  
 تخم خطی برگ کاسنی برگ بید برگ خبازی تراشه که دو تر بود تراشه خیانت تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناج حمله یا  
 هر چه میسر آید در آب بسیار بجوشانند و علیل را در آن بنشیند و سر بهایا بیرون از آب باشد و آب نیم گرم بود و بعد خروج بدین  
 بادیان مرطوب چون روغن کند و خشخاش حنجران ضرورت و همچنین تقطیر در گوش و بینی و نزد اطباء هندی آبرن از شمشیر بزر

یا مددگاه و نمودن بدن را از آن دلک کردن مفید

# باب الباء الموحدة مشتمل بر فصل

**فصل اول در پاشویهها** بدانکه پاشویه در صلیع و سرسام و جمیع آلام دماغ را بنا بر جذب مواد به اغل نفی تمام دارد و ایضا بسبب تفتیح مایم و تسهیل عرق و کشیدن حرارت بظاهر بر آب تب در او اخرو به تمام نفی میسر سازد اما استعمال او در عین شدت تب مفرط از حرارت رو دانیست چه گرمی آب گرمی نمی بیفزاید و اگر ضرورت مثل خوف حدوث سرسام و جزان داعی باشد از آب نیم گرم مائل بسری نمایند در وقت استعمال سرسریض را بطرف پشت مائل دارند نیکه داده و چادری مابین ظرف آب در و س مرتبش دارند تا بخار بدماغ نرسد و اصل پاشویه آب گرم است و برای قوت تاثیر و تقویت اماله و اخای جلد دیگر دایضه می کنند مثلاً اگر ماده خارج شود مثل گل بنفشه و گل نیلوفر و مانند آن و اگر ماده بارد بود چون بابونه و اکلیل الملک اشال آن سه افزایند و طریقی است آنکه ادویه در آب بسیار بجوشانند پس صاف کرده در ظرف انداخته پایا در آن گذارند و ساقها بماند از آن علی با اسفل تا که خوش آید و طبع بر داشت کند پایا بر آن دارند و هنوز قدری گرمی در آن باقی باشد که پایا بر آن ندیده و پا بر خشک کرده و چادر پوشیده دارند مخصوص در بواسه سردی آن که ظرف عیش باشد چنانچه پایا تا نانو غرق باشند و تکرار عمل بحسب حاجت است و هر گاه بعد پاشویه بستن پایا جهت جذب مواد کرده باشد واجب است که چون بکشایند پایا در آب گرم گذارند تا انجری صعد و تنماید وصل دفعه ننگند و امتداد از طرف قدیم باید کرد و بخلاف بستن و هر گاه که حاجت به پاشویه و فحی اقتدا اول مجبه بلا شرط و کار بر ندیده پاشویه نمایند تا انجری که بسبب مجبه با اسفل منجذب شده اند از پاشویه تحلیل شوند و باز صعود نمانند و فحی نمانند که مقول الطبا است که چنانچه دماغ را به پایا شست است قلب را بر ستهاست چون برای جذب بخار از دماغ افضل پاشویه می نمایند همچنین بنا بر جذب بخار از قلب است شویه می کنند و کذاک برای ترتیب و تبرید دماغ و دفع سهر طلا و تدبیر کف پاشی کنند برای حرارت قلب در کف دست مثل صندل و کافور و حنا و غیره می مالند و طلا بسیارند پس اگر دستها درین آب نینگرند از جذب بخار از دل کند پاشویه بار و که در امراض حار دماغی مشتمل است صفت آن غلبه گل بنفشه گل غلیظ گل نیلوفر و زهر یک یک دهم بسوس گندم چهار دهم برگ کنار پا و آنار در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نمایند و گاهی عوض بسوس گندم جوینکو و فستق نیز استعمال میشود و اگر تبرید زیاد مطلوب باشد برگ خرفه برگ مسالخی گل سرخ کا بو تر که و اضافه نمایند پاشویه حار جهت صلیع بادر و علاج الامراض صفات آن گل بابونه اکلیل الملک غلیظ غلبه از و حنا شاد و گل کس طعام بسوس گندم تمام بدست و شاعران پاشویه نمایند و اگر جوینکو یا عشب مغزنی بحسب حاجت اضافه نمایند اقوی خواهد شد و نوع دیگر نافع جمیع امراض دماغی بار و از معمولی صفت آن گل بابونه مرزنجوش غلبه شعل برگ شبت هر یک دهم در دم بسوس گندم بست در دم بستور پاشویه نمایند و گاه است اکلیل و بادرنجویه و برگ سداب هر چه مناسب دانند افزایند

**فصل دوم در بخورات و برویات** بخور نافع برای صلیع خار مادی مشتمل بر دقتیه صفت آن گل بنفشه

هرکس خلی چو شمشیر کوفته گل نیاید جز واده کند و با بونه مجروح آب یک پخته در شسته کرده و روغن بنفشه روغن گل در آن داخل کرده و علیل بر سر  
 پیاری بکشد و سر را به بخار آن ببرد و آب را حرکت داده باشد تا بخار آن بدماغ برسد و روزی دو سه بار این عمل کند و اطراف زبانش شود  
 بشویند بخور که نافع صلاح بار دهنده بیضه است صفت آن مزه بخورش بودنی با بونه کلک الملک قیصوم شبت شیخ نسام  
 بگ غار همه دوی پخته به ستود ل آمد و تمطیل این آب نیز بر سر نافع است بخور جبت شقیه و صلع اکثر اقسام صفت آن  
 سیند و بر روی کاغذی خشک مالند چو یک کاغذ سرخ شود پس آن کاغذ را فیلکه کرده یکسر او را تش دهند و دو آن در بینی کشند  
 بطرفیکه درد باشد و اگر درد در تمام سر باشد هر دو طرف بعل آزند بخور که در لیش غش روز سیوم بکار آید صفت آن بادیان مزه بخور  
 با بونه حاشا فوج مسادی در سر کشته نزدیک بینی دارند قطع اخلاط کند بخور مقوی حواس منری فکر و منش ار و روح و مقوس  
 قلب ترک باد صفت آن مشک عنبر مصطک در گلابیکه قدری صحن عربی در آن حل کرده باشد حل سازند و عود کوفته بخیه  
 در آن آمیزند و خیر کرده قیله با دقاق سازند و بسوزند و اگر خواهند در شیخ گدازند تا شیخ روشن باشد را بخند آن نیز باشد و اگر دو آن بکار  
 رسانند حطر سازند و عود یک که تقویت دهن و دماغ و ترکیه حواس نماید و از انفعقان و غشی کند صفت آن خود بهندی قسط  
 شیرین صندل سفید هر یک جزوی مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بخیه بگلاب برشند و حسب سازند عندا حاجت بسوزند  
 بخور که بوقه بعنقیه بکار آید صفت آن سداب خبازی سیوس گندم تخم خطه گل با بونه بیدگنداخته و سرش را بخور  
 استوار نموده بخور شان چون نیک پخته شود و در موضعی که از هوا محفوظ باشد بخار آن بستاند و ساکن باشد تا آنکه بدن مرشده و خشک  
 دهد از آن چند قطره دهن مبارک در بینی چکانند در سه عمل مرض زایل سازد باذن الله تعالی بخور جبت فلیج و تشنج رطب صفت  
 آن سیر نام زنجبیل هر یک یک دام پخته برگ بکاشن برگ سنجاوهر یک پاوانا ر سیر زنجبیل را جو کوب نموده همه را کجا کرده در دواتار  
 آب بوشان چون نصف ماند در جای محفوظ زیر کاف بخار بگیرند و با احتیاط تمام دواتار بپوشند بخور نافع بسیلان انف در زکام که  
 از گرمی باشد صفت آن کافور ربع درم نماله گندم دقیق شویق با قلا صندل سفید و در بنفشه شمر طاهر یک نیم دم کوفته بخیه  
 نند بخیه ساند و خشک کرده بگلاب بندد سازند و دقت حاجت بر آتش سوخته و دو آن بگیرند ایضا جبت تفتیح سد منخرین جاری  
 نمود و فصول در زکام صفادی صفت آن کاغذ مصری نبات سفید کشیزه عنبر شهب بر آتش ریخته دو و دیگرند بخور نافع زکام و  
 عطوبت منخرین صفت آن کندر سیمه ساه قط شیرین سندروس مسادی کوفته بخیه جها سازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ  
 رسانند ایضا جبت مال از زنجبیل سبکی صفت آن شونیز را در سر که تند ساییده برشت گرم کرده اندازند و چادر بر سر کشند بخار  
 آن بگیرند ایضا بخیر شرک و بسلوچن و کذا بخیر سوزن صرف یا با شکر قطع زکام بیناید خواه حار باشد خواه بار و شونیز بیکه تر که در برنگ  
 گرم ریخته دو آن گرفتن نافع است بزکام و بخیر لاون هم نافع زکام است و بخیر و صینی نیز مفید بخور منریل طرف صفت آن سنگ  
 گرم کرده شراب تند یا مسکه بر آن باشد و چیم کشاده بخار آن بگیرند تا شکر سائل شود و طرفه در عمل یکس دو بار زایل گردد بخور که برای  
 در گوش نری مجرب است صفت آن کوکبا رسه تولد مزه بخورش چوب صینی غشیه بنه الصوالی بنه البه عنب الثعلب هر یک یک تله

بدستور استعمال نمایند بخور علوی بخان برای طرش و دوج گوش بارد و اکثر امراض آن صفت آن با بونز اکیل مزخوش زوفا  
 پوست خشنش غلبه شعلاب مسطو خود و اسفستین بچوشانند و چادر بر سر گرفته سر گوش بر بخار آن دارند و در صورت غلظت دوده و تیرد  
 آن چوبینی و دو چندی که جز داخل کنند بخور یک جهت ثقل سح جدید و عتیق را صاحب بقای ستوده صفت آن مزخوش  
 اکیل الملک تخم شبت جو شاییده بکار برنمیزد که دوی و طینن را که با ثقل اسفستین سح بود نفع دهد صفت آن مزخوش شیخ  
 اسفستین فوج صخره در سر بخوشانند و بخار آن اکثر اوقات به بینی رسانیده بدستور بخور بگیرند بخور که خشم بار داف کند صفت آن بود و نیز  
 صخره شاییده بدستور بخور بگیرند بخور که خشم بار داف کند صفت آن بود و نیز سلب حقد و سر که بخوشانند و بخار آن اکثر اوقات به بینی رسانند بخور  
 خشم که سده مصفات باشد صفت آن آشوب زرنج سرخ فوج مساوی کوفته در کوزه نوک دهنان نهاده بول شتر علی چند آنکه بهوشانند  
 بر آن انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دوسه بار کوزه را حرکت دهند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر از نازند تا سرفه و تریه چهارم خشک ساخته  
 قدری از آن بر آتش گذارند و اینوبه بر آن داشته سر از آرد بینی نهند و دو دان بستانند تا سه روز بهر صبح و شام و بعد از بخور و غن بنفشه  
 یاکه و یاکل استنشاق نمایند بخور که کرم دندان را بکشد صفت آن تخم گنداقم پیاز بر النج مساوی کوفته با پیله بزیا موم شتر بر آتش  
 گذارند و تبوسط انوبه و دود بگیرند بخور برای بود و دوسال مفرن صفت آن زرد و دوج مرغی میوه سالدقنه مساوی را تیغ برابر به اودیه  
 در روغن گاو تخم کرده جهابست یکی بر آتش نهاده از ترقع و دو آن بر نهاده بگیرند و در خلاصه زرنج سرخ عوض از تیغ است و نوشته که بعد از بخور حیره  
 آرد و گندم و مغز بادام و روغن تازه جهت دفع مفرت زرنج بهوشانند ایضا که قضیق و سرفه را فی الحال تسکین دهد و بهر جهت صفت آن تیغ  
 زعفران بول تیغ قسط شیرین مساوی باریک ساییده در شراب یا آب شالین بقدر یک شانه قرص بستیک قرص در حلیم قلیان بی آب  
 نهاده و دو دان بکشد و در وقت صبح بر نهاده این عمل نمایند که فوراً دم بکشد بخور مسکن در دبا سو صفت آن خاکشی تخم گنداق  
 کشیزه خشک برابر در ظرف بسوزند و دو آن بگیرند و بخور پوست پیاز بدستور ایضا مسکن در دود مسقط با سو صفت آن سلع انجیر  
 چرک گوش فیل یا پوست فیل سو مان کرده مقل از زرق پوست بچ که پوست تخم مرغ پوست انار کاه با زنجان فریون شلخ  
 گوزن شلخ که گردن شلخ گا و که از کله گا و بوسیده گرفته باشند بنگ دانه و از خرطین خشک سو سر آدمی خار خشک پیله دانه همه برابر بخور  
 بقدر نیم دام بر آتش شکل شتر گذاشته و دو آن بگیرند و از هوا محافظت کنند و پیش از تخییر اگر با سو ظاهر باشد بست و یک عدد زلو  
 بگذارند تا از راه فیش ماده مترشح شود بخور مسقط و دانه های بواسیر صفت آن گوگرد از چ پوست مارنج سوسن پوست بچ که برگ مسود  
 زرنج خمره افعال با زنجان شرم خنظل مقل هر چه از اینها هم سر بخور سازند و اگر مناسب اند بلا در زیاد کنند ایضا استخوان سنگ است  
 از سو مان برده کرده بر آتش بخور آن سازند تا سه روز بفضله تعالی شفا خواهد شد و بخور سدر و من شکر نیز مفید بواسیر مجفف و مسقط و دانه  
 بواسیر است ایضا تخم مقعد از زرنج که دیم تخم گنداق خنظل در آب گنداق کرده مجفف با سو است و بقول طبری از سلع انجیر که کشتن خشک  
 و مقل و پوست بچ که از افعال با زنجان پوست بیض سرخ بخور زیر ظرف سلع که گردان با سو را خشک گرداند و بریزند و لعید که کشتن خشک  
 دانه بواسیر مجرب صفت آن برگ مسود و جود السرا و افعال با زنجان پوست بچ که بر شرم خنظل سلع انجیر مقل بدستور تخییر نمایند

بخور مسکن رسد و سوزش دور کند و روزاک بهم رسد صفت آن برگ نیب برگ سنخا لو هر یک سگول در یک آن آب جوشانیده  
 به پیاره گیرد و هرگاه آب بسری گراید شفته در آن داشته بول کنند و مکرر بول آرد ایضا نافع سوزش و حبس بول صفت آن  
 بایان یک دام خام فصل السوس یک دام گل معصفه چهار دام در آب جوش داده پیاره گیرد و بول کند و بخور برگ یاسین کوفته  
 به ستودن نافع بخور درم انشین منزل آب دلان که صلیب شده باشد صفت آن برگ بنگ خشک هشت تولد اسبند خاص  
 یک تولد آینه خیزد و از او محافظت نموده اندک اندک دو بار آتش انداخته دو دیگر نر تیا یک ساعت بعد از آن قبضه بپوشد شب بخواند و خود  
 از بوی او خفا دارند و صبح باز نمایند و همچنین هفت شبانه روز کنند و اگر دراز زیاده شود حبس نمایند بخور در نفاس صفت آن مقل  
 زوفا حل خردل حلکس البطم تخیر نمایند بخور مخرج شیشه و جبین میست از پوست مار و سرگین کبوتر و از پیشکیش تخم کرب بدستور بخور کنند  
 و تخیر از سد آب بخور کنند و قند جادو شیر گاو در مکی اهل مقل بکینج حافر حار قروانه حلیت و دو تخم مقل خرفیون خربل کشش نیز سفوف دام  
 هر چه مناسب است با نمک زهره گاو و شیر بول آرد ایضا که جهت تسهیل ولادت عجیب است صفت آن مقل از برق مکی اهل مقل  
 کوفته بخیته جویب بقدر فندق سازند و تخیر کنند بخور معین حل صفت آن میعه سائله حب لثا باز در مساوی کوفته بخیته بول بشود  
 بعد پاک شدن از حیض سه روز متواتر هر روز یک دم از آن تخیر کنند و بعد از آن مباشرت نمایند بخور نافع تهنه مفاصل صفت آن  
 برگ سبنا لو تخم شنبط حل جوش داده بخور گیرند بخور محمل غنود عقد که در دست و پایا موضع دیگر دارد و عارض گردد صفت آن  
 برگ نیب و اکاس بیل و برگ سنخا لو و آب جوشانیده بخار آن بگیرند و فعل آنرا ساینده بر موضع ضعیف نمایند و بعد از چند روز که نرم شود  
 برگ بیل و برگ کاشی کوفته نیگم بنهند که سفیر گردد و زایل شود بخور برای شربانی شدید صفت آن کشیز خشک و قدری سبوس  
 گندم بر آتش انداخته دو آن بر تمام بدن رسانند بخور بر لئ آتش صفت آن رسکپور شنگرف هر واحد شش ماشه توتیائے  
 سبزه ماشه موم سفید دو دام دروغی کا و چهار دام پارچه بافته ربع در ربع تکیه برگ نیب چهار دام باید که تکیه در روغن سوخته و در نمایند  
 و صاف کرده موم که اخته از آتش فرو آورده رسکپور حل کنند بعد شنگرف مسحق اندازند پس نیله توتیائے بعد از آن  
 از پارچه موم کرده شش قتیله نموده از یک قتیله با انگشت چوب کند بخور گیرند و خود را از چادر پوشیده دارند تا سه روز غذا  
 بپزد و شیر بخور که جهت زخم آتشک و نواصیر مجرب و معمول و بر لئ خشک کردن است و اسیر نهایت نافع صفت آن  
 اسبند و ثانی اکاس این خراسانی ناخواه هر واحد یکا ثانی شنگرف زغال چوب هر یک دو نیم ثانیک هم را کوفته بخیته سفوف  
 سازند و از مجموع چهار ده حصه کنند و جهت آتشک بر کرسی نشسته و خود را بچادر پوشیده یک حصه دو بار آتش افکند اخته دو آن  
 بر زخم رسانند و اگر بواسیر نواصیر باشد باید که چتری خورد بکنند و در آن اشگر بپزند و در سفوف مذکور بر آن انداخته و خود را بچادر پوشیده  
 در چتر نشسته دو آن بستانند و اگر بسبب مرض آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دو داین سفوف در قلیان بطریق معروف کنند  
 و بقول بعضی مجربین بچین کشیدن و دو برگ زرد رنجه از درخت انبه در قلیان زود از آل سوراخ کام می نمایند ایضا که آتشک نزل  
 متفرح یعنی پهن و قورح خلق و خازیر از اسرار مکتوب است صفت آن پوست بخیثه شئی و پنجه درام چینی امرا سنگ هر واحد یکدوم



تشگرفت و دوم باریک ساینده چاره قوس سازند و دخان یک قوس و رقیان خالی از آب وقت عصر کشند بطوریکه هوا از سد پس مغز و  
 بروغن زرد کند و غذایان معمر بل رطل روغن زرد سازند بخور نافع چهاجن است **صفت آن** پوست منیلان پوست درخت  
 انبه هر یک نیم آنرا در دو آنا آب در یک سر محکم بسته بچوشانند بعد لحاف را پوشیده بخاران بدست و پارساوند و آب بنگران پوست  
 و پارا بشویند پس مسکه گاو بماند و یا کشای غوره و یا بونج و برگ و شلخ ریزه ریزه کرده و آب در آوندگی بدستور جو شایند و دست و پایی مریض  
 بروغن گاو و مالیده بخاران بگیند هرگاه آب بنگرم بماند دست و پا بدان بشویند بخور و دیگر برای چهاجن **صفت آن** خلل سیاه انگشت  
 و آب بچوشانند و دستار بر بخاران دارند بخور قاتل قمل **صفت آن** کندش سوزنج و یا زرنج و کبریت بخور نمایند و مالش  
 روغن ترب نمایند عیال نفخ است بخور که برای رفع خارش شود و چپک مجرب است **صفت آن** چوب اگر موج تیره و دو کوفته  
 بتخیر نمایند ایضا که در آمدن جدری زمانیکه در آب گیند مجرب است **صفت آن** بابونک اقلیل الملک بنفشه خنک سبوس گندم  
 مجموع یا هر واحد در آب جو شایند و حلی الرسم بخور گیند بخور که برائے ضرب و موج کشند و نوسمول **صفت آن** اشنة دودام زنجبیل  
 یکله هر واحد و عدد ریزه ریزه کرده همه در آوندگی نماده یک آنرا آب دهن ظرف از سر لوش بند کرده بچوشانند چون سوم حصا آب  
 بماند اول بخور گیند بعد از آن آب شسته نقل دوا ساینده بنگرم بماند در سه روز با کلس صحت شود و برو دکان فوری حرمت و حرارت  
 چشم را میفاید **صفت آن** توتیای کرانی آب غوره انگور بر درده بخورم کافور قیراطی کوفته بجزیر بنفشه استعمال نمایند و اگر کوتیای  
 کرانی را کوفته بجزیر بنفشه و آب که دوازده هشت روز بر درده خشک کرده دیگر با جری بلخ نموده استعمال نمایند نیز جبت رمد حار نافع و موثر  
 به بر و در قرح است بروا سود و مسح را باز دارد و بیاض بهر **صفت آن** سر سوتیای مغسول از هر واحد یکتولم و او بر  
 ناسفته دو ماشه سانف هندی یک ماشه زعفران نیم ماشه راقشیا هشت ماشه مشک خالص کافور از هر یک یک سرخ صلیا کرده استعمال  
 نمایند بروا حم چشم را خشک کند و از زورش باز دارد **صفت آن** شادنج مغسول ده ماشه روئین سوخته پنج ماشه مروارید ناسفته  
 یک نیم ماشه نبات سفید یک ماشه باریک ساینده در چشم کشند برو و حصرم که از برای جرب بیاض نسل و سلاق و روزه کورنی ناخنده و دم  
 سفید بود **صفت آن** سنگ بصری مغسول بخورم پوست بیلله زرد زنجبیل زرد چوب از هر یک دو نیم درم دار فلفل با سیران از  
 هر یک یک نیم درم نمک هندی نیم درم کوفته بنفشه شسته و در آب غوره بر درده در سایه خشک کنند و دیگر باریک ساینده استعمال کنند برو  
 بنفشه سنج نان جرب لاجبان **صفت آن** بنفشه کشنیز خشک بریان صمغ عربی کثیر از هر یک یک درم نشاسته سه درم کوفته پنجه تیره  
 سرکه تر کرده خشک کنند و بار دیگر ساینده بکار برند برو و که قلاع و قرحه دیان را سفید است وقت حدت بکار آید **صفت آن** کافور  
 درم غلب الخشب کشنیز بریان سماق منقی هر یک یک درم گل سرخ طباشیر خرد متشکر آرد کرسنه نشاسته هر یک دو درم کوفته بنفشه در دهن پاشند و دینا  
 شب روز چند تر ببل آزند برو و که قلاع و موی را سفید بود **صفت آن** صندل سفید گل سرخ زرد و قرحه و عدس هر یک درم سره سماق  
 کشنیز بریان هر یک نیم درم کوفته بنفشه در دیان پاشند و دیان کشنیز خشک سماق در کلاب جو شایند و فشانند و به خمضه کنند و در صورت غلبه غلظ  
 تب این تنقیه و تطفیه زیاده از دمودی گل سرخ و کیسه اسفند در دهن داشتن از علاج دیگر مستغنی سازد **فصل سوم در شربها**

و بنادوق - بر شصتا بر نسخه معمول صفت آن فلفل سیاه فلفل سفید بذر النج سفید هر یک بشت شقال افیون خالص  
 شقال زعفران فی شقال سنبل الطیب تا قرقره فقیون هر یک یک شقال ادویه راجد لاجد کوفته وزن نمایند و با عسل خالص وزن  
 ادویه سبزه قدر شربت از یک دانگ تا نیم شقال و در نسخه معمول حکیم ملوی خان دارچینی زنجبیل هر یک یک شقال شقال عوض فلفل  
 سیاه بشت بنادوق کندری و در وزن اسهال معوی و اسهال اطفال معمول صفت آن بازو سه بنر یکدم کند گزنه راج بزر  
 پنجدم افیون چهاردم حب لاس ده درم کوفته بخیه بنادوق سازند بنادوق که درج قویج باز دارد و ساکن کند صفت آن  
 خنبد شربت شیرین از خوا کون افیون مساوی کوفته بخیه بنادوق سازند بنادوق البز و رجعت حرقة البول و سوزاک و قروح کلیه میثانه  
 و جرب آن و عسل البول معمول صفت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین هر یک پنجدم کا کنج مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم  
 هندیان مغز تخم شرب چهاردم تخم خشخاش مغز بادام کینه نشاسته دم الاونین آقا قیا اصل السوس طباشیر هر یک سه درم تخم کرفس بذر النج  
 هر یک یک درم کوفته بخیه بلعاب سبغول بنادوق سازند شربت چهاردم طباشیر تخم کا هو و خار خشک هر یک دو درم شربت بنفشه و لولو  
 نوع دیگر بزرگ حوت بول و قروح کرده و میثانه و عسل البول مجرب صفت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنجدم مغز تخم  
 کدو بذر النج تخم خرفه تخم حمله مغز بادام متشکر کینه نشاسته رب لاسوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک یک درم بگویند و بنادوق  
 بلعاب بهمان سازند و سه درم همراه بلعاب سبغول که در عریقات برآورده شربت بنفشه داخل کرده باشند بدیند و اگر بنفشه یا خشخاش یا بذر  
 آب سوده و یا نبات شیرین ساخته همراه دی دهند رواست و اگر گزنه خشک در گلاب و آب شب تر نمایند و صبح صاف ساخته  
 بشربت بنفشه یا نبات شیرین کرده بنادوق همراه دی دهند در تسکین وجع و قروح و حرقت فاعله تمام دهد و صاحب قرابادین قادی  
 می نویسد که من طباشیر سه درم کا کنج پنجدم درین نسخه افزودم سر بلع العمل یافتم بنادوق بهجت جود در شان از قانون صفت آن  
 اصل حلیت اشک فوه اجزا مساوی کوفته بخیه بنادوق سازند شربت چهار بنده قمار الاصول و گاهی قرومانا و مرکبی اضافه کرده میشود  
 و برای عسر البول که سبب جود و دیاریم در شان بود نافع باشد

# باب التاء الفوقانیة در تریاقات تنزوی خطائی

تریاق التزله بلع تزل و نافع سرفه و رفع اسهال و ماغی صفت آن اسطوخودوس پنجدم گل کا و ذریان حب لاس کشته خشک  
 هر یک ده درم تخم کا هو بشت درم بذر النج پوست خشخاش هر یک نسی درم تخم خشخاش سفید چهل درم و آب خیسایند و بوشا  
 و صاف نموده قند سفید سه صد درم داخل کرده بقوام آرد پس گل سرفه کشته متشکر رب لاسوس نشاسته صمغ عربی کثیر لمر صاف  
 هر یک پنجدم باریک ساییده در آن آمیزند و خاک یک شقال تریاق الا انسان مستعمل در وجع بار و دندان صفت آن  
 خنبد شربت حلیت سرفه فلفل سیاه زرد و ندره ج زنجبیل میه افیون بذر النج مساوی کوفته بخیه عسل بشربت پنیر لادن آلوده بزرندان  
 یا حب ساخته در دهن گیرند تریاق المعده معوی است که حرانیان برای معده بار و طب تر تیب داده اند صفت آن

چغلیان مر با جزو فار خشک نارین نار خشک طالیسفر صخره فارسی هر یک دو درم نیم کرفس انیسون بادبان هر یک پنج درم دو درم  
 مسطک هوم بلخوس اصل السوس هر یک ده درم و نیم داره شمعان هر واحد پنج درم بلبله سیاه و کبابی صبر سقوطی هر یک بست  
 ابراج قیصر اصل درم عاقر قرقه خازول مویخ سیاه هر یک ده درم همین سفید بوزیدان مغز بادام تلخ هر واحد پانزده درم همه را  
 سائیده و عسل کف گرفته همچون سازند و چهل روز بدارند بعد از آن وقت حاجت و کسب قوت و سن بدهند و بعضی حرائش آن  
 مودود مشطک اشج و برگ مروا بیض و برگ بادرنجوبیه و برگ مرزنجوش و گاو زبان زیاده می کنند و مقدار اینها مثل اجزای  
 از دویه متوسط کمتر از صبر و بلبله زیاده از چغلیان دم ماحور می گراند و اگر در بعضی مزاج موافقت نکند میان تناول او  
 مرزنجوب و بارود دم فاصله سه روز دهند و مقدار او بکاهند و این همچون جید است جابر و قطیفه حرائی استخراج آن نموده  
 و آنرا همچون اسود می ساخته و تریاق معده نیز گویند تریاق الذرب جهت ذرب در ضعف امعاء و تقویت اعضا و کسبه  
 صفت آن مروارید ناسفته مرجان کمر با عقیق لیشب براده علاج طباشیر طاریت کشین خر خشک بریان صندل سفید همین  
 فلفل سوزیده کرمانی مدبر مسطک گردیاماز دسے سبزرگل ارشی شادنج مدی صغری آر دکن آر و نجد حب لاس عدیه وانه عذاب  
 بریان کرده پوست برون پسته تخم زیتب هر یک سه درم و نیم درق نقره یک درم تخم خرفه بریان خشکاش سفید وانه انگور بزرگ هر یک  
 پنج درم عود خام بزر پنج هر یک دو درم رب به شیرین رب سیب شیرین رب مورد با سوبه دو چند یا سه چند هر دو دویه کوفته بخیمه  
 تریاق افامی که رخ سخیست هوام کند و اطباء سابق اجماع نموده اند که هر که در روزیاری بعضی اوقات بعد از نیم شغال با کلاب و یا  
 شراب دیا قاع مقام آن تناول نمایند بیشک و شجره رفع اذیت و باد تپه بانی می کنند و بغایت مجرب دانسته اند از جالینوس  
 منقول است که سال و دمای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صفت آن صبر زرد و جزو مرصاف زعفران هر یک یک جزو  
 ایضا بلخ الفیق که جماعتی از اطباء آنرا در سبع افامی مسادی تریاق کبیر یافته اند صفت آن زرد و اندر هیچ چندید ستر هر واحد  
 نیم درم فلفل سه درم انیسون ده درم کوفته نیم تخم بیهنجه بیهنجه بیهنجه شربت یک جزو تریاق شمائیه بعد از تریاق اربعه تالیف شده نافع  
 است از بزرگی گزین حشرات و کبک سموم و فحلل ریاح و منقح قویج و نافع صلابت طحال و سد آن و مفید قویج و عشه و صر صفت  
 آن ترکی حب لانا چغلیان ناقط تلخ از هر یک شش مثقال فلفل سفید و سیاه از هر یک چهار مثقال زعفران و اریحی از هر یک دو  
 مثقال از کوفته نیمه بصل بعضی بسترند شربتی از یک مثقال تاسه مثقال تریاق اریح که هست سموم شربیه و ملذذ و شربت اللفیق  
 است صفت آن نمک طعام برگ سداب خشک هر یک پنج مثقال تخم ترنج مفرده مثقال مغز گردگان نسی مثقال انجیر کوبیده  
 قدری که او دویه بدان شربت شود و اگر از دو تا چهار مثقال تریاق طلیح مخموم هست سموم نافع و خاصیت او ست که چون سموم  
 بخوروقی آرد و تا که از سم پاک نشود و نی انید هاگر بدهند و قی نیار و دلیل آن باشد که سم مخموم ده است صفت آن گل مخموم حب لانا  
 ایر سابر از کوفته نیمه بر رخن گا و چرب کرده و بصل بسترند شربت یک درم تریاق افیون که دفع مغز است افیون و نمک میخ  
 و شوکران و جز آن که صفت آن حلیت زعفران چندید ستر بل فلفل مسادی کوفته نیمه بیهنجه بیهنجه بیهنجه شربت و دو مثقال بخوروقی عطر

که عترب گزیده را بنایت ناف بود و صاحب قویج و در دوا خوا و فخر روده را به ساز و تسهیل مالات کند صفت آن مرصاف  
 حبیب الفار قسط تلخ فوج سیاه است بر چندیدر ستر عاقر و از غنچیل خلل سیاه شونیز حلیقت از اساموی کوفته بختی با سه وزن او  
 حبل مصفی بقوام آورده آمیزند شربتی و در دم باب یگرم و در ذکای و قادری خطیانه و زراوند مرصاف نیز درین نسخه داخل است  
 تریاق سرطان ناف گزین سگ دیوانه صفت آن خطیانه کند هر یک پنج گرم سرطان محرق ده درم بعسل بسروشند  
 شربت یک شقال چند روز مداومت نمایند و در خلاصه وزن کند یک درم است و نوشته که صلیح و شام مقدار و درم باب سرد  
 به بند و جالینوس گفته هر کس که این دوا خورد از ترسیدن آب امین شد تریاق الذهوب که مؤلف و مجرب اطلاق است بر اسه  
 بالغولیا و صرع و جذام و استسقا و برقان و جبرول و بواسیر گزیده وارید شفاف هر قدر که خواهند و باب ترنج ده چندان صلا کند  
 و در شیشه کرده و سر او بدم نمایند و در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بر آن دو صبر هفت درم و سقمونیا پنج گرم اقیقون رطوبتی  
 قصبه از زیره هر یک چهار درم قرفل عود هندی لاجورد و صندل سرخ صغری کثیرا هر واحد سه درم همه را ساییده باب مد واریه خلل شود  
 سرشته چهار بقدر خود سازند شربت آن یک شقال و هرگاه از آن تفریح عظیم و تقویت باه مطلوب باشد طلاکد اخته آب سرد واریه مخلوط  
 بر آن چکانیده بسایند و یا مینیزد گاهی فاد زهر کچی آمیزند از سموم فی الحال خلاص میگردد و اگر از آن قیطر در آب گل ترنج حل کرده  
 سحوط نمایند رنگ صاحب برقان همان روز نیکو گردد و در سر که افاقه بمصرع نمایند و اگر در روغن بنفشه حل کرده هر روز بینی را صبر  
 کنند و یک قیطر از آن بخورند از طاعون و بواسیر محفوظ باشد و اگر در شیر براده سپ حل کرده و در صوف زن بعد از حیض جلول کنند شربت  
 حامله گردد و در مسکه اگر چند درم قبل از سقوط اطراف او بخورد و صحت یابد و برای نفقت هصا باب کرفس بخورند و جهت خفقان  
 باب گاؤز زبان و بادیان سبز و برای بواسیر باب عناب گاهی هر دو بهینین می افزایند و جالینوس بهین سرخ میگوید تریاق  
 از ربعه متعبل در او رام و سموم باره و محلل ریح و منقح سده صفت آن حبیب الفار خطیانه را رومی مرصاف زراوند طویل  
 مساوی کوفته بختی بر روغن گاؤز چرب کرده بعسل مصفی سه وزن ادویه همچون سازند شربتی یک شقال باب گرم بعد چهل روز در قوش  
 تا دو سال باقی بماند و اگر یک سبز و زعفران افزایند و یا زراوند مرصاف بدل زراوند طویل کنند قوی تر گردد و بعضی قسط تلخ غوص مرصاف  
 میکنند تفری حطالی تجرب النفع در اقسام او در صفت آن خا خشک صبر زراوند صندل سرخ حفض کی زعفران کافور  
 گل سرخ هر یک سه باشد پوست پله زرا و قاقیا گل ارشی مدرس مقشره عصاره امیتا هر یک پنج باشد زرد چوب دو باشد کوفته  
 بختی باب امیتا تر کرده و خشک نموده چند مرتبه باین دستور آب مذکور تر و خشک نموده اقرص سازند

# باب ثانی، المثلثه

شبادر لیطوس اکثر ناف صلع و صرع و لقوه و فالج و ریشه و جمیع امراض عتیقه مزمنه بار و در طب اوجاع معده و کبد و  
 طحال و کلیه درم و تاریخی چشم در بواسیر و جذام و برص و قویج و استسقا و اسهال کننده بی اشتقت و مدزجول و حیض و شکسته سنگ

کرده و مشام و مقوی حرارت غریزی و شقی بدن انا خلاط فاسده و واقع ریاح و متعجب به سپرز که در مجسم رنگ عین قو کش  
تا چهار سال باقی بود صفت آن زیون بدینی یک نیم درم خود بلسان خرقون فلفل سیاه فلفل سفید و فلفل مرکی خطیانه  
حب بلسان قلع اذ خر و دما هر یک دو درم زعفران و ارجینی فوج مضطک و رغن بلسان هر یک نصف نیم نبل الطیب سه درم نیم  
کما در یوس قسط اقیون هر یک چهار درم اسار دن سیلخه مقوینا هر یک شش مثقال صبر مقوینا پانزده درم غار قیون بست درم  
اودی که فتنه بخند و رغن بلسان هر یک ساخته باشد چندان عمل بسترند و بلند شش ماه هتقال کنند شریقی چهار مثقال و در قرا وین  
قانون وزن اسار دن و سیلخه و مقوینا هر یک شش درم است و مو و دما یک یک درم سویدی نوشته که خوردن شبادر لیطوس هر  
نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا مدت شش روز متواتر در قرا وین مجرب است

## باب پنجم در فصل

فصل اول در جلابات و جوا هر مهره - اجلاب متعل در صلیع و موسی هر گاه بانوان آئینش صفت  
آن گل بنفشه یک کاسی هر یک سه درم گل نیلوفر خرد هر چه شاتند و صاف نموده شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم داخل کرده بگیرم  
نبوشند جلاب معمول در اکثر امراض و ماغیه عصبیه سوداویه و بلغمیه با حرارت مزاج باشد در رقیه و فلفل بجا بے مار الحسل مثل  
صفت آن قند سفید یک رطل در عرق گاؤ زبان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک یک رطل و گاهایی عوض گلاب عرق بهار  
نارنج داخل کرده بر آتش ملایم بپزند تا سستی پیدا یابد پس گل گاؤ زبان و عود صلیب سلطو خود و س هر یک دو مثقال در مقدار می از  
گلاب یا عرق از عرقهای مناسب مزاج جو شاده صاف نموده بان ضم نمایند و بر آتش گذارند که ماییت نشف شده توام متعل  
ماند و در شیشه نگهدارند و اگر تقویت و تفریح منظور باشد با قند غریب و دو دانگ زعفران یک نیم دانگ ضایقه کنند و گاه سخن  
زیاده اسطوب گردد بعضی افادیون و ارجینی جوز بوا بسیار مضطک در آن افزایند جلاب بر آتش حرارت قلب مداومت  
آن فزول قبض دائمی صفت آن گل نیلوفر سه درم گلاب عرق بید نشک خیسایند صبح بگفتند یا شیر خشت یا ترنجبین بقدر  
حاجت و شکر سلیمانی داخل کرده بقوام آورده نبوشند جلاب برای نقصان باه که سبب آن استغراق کثیر باشد صفت  
آن نبات سفید ده درم عرق گاؤ زبان ده درم تور دی سرخ تور دی سفید هر یک سه درم نبات در عرق مکره بقوام رقیق آورده  
تور دین پاشیده هر صبح و شام نبوشند غذا نخورده آب گوشت بره و گوشت دلج و یک است و هر سه معمول اگر گوشت بز و یک است و گوشت  
هر مغای و مرغ خانگی و زرده تخم مرغ بخورند جلاب از برای قتی که سبب آن رطوبت و زرق باشد صفت آن زیره سیاه  
کر و یا از تر هر یک سه درم جو شایند صاف نموده بگفتند عملی ده درم داخل کرده نبوشند و تا چند روز برین مداومت نمایند و در سخن  
دیگر که هست قیل مای نان اصل السوسن ایسون بادیان عوض کرد یا است و غذا مطبوخه و قلیه با باوان حاره در نسخ دیگر که باقی  
یابی مانع در آن تخم کرفس و دنا خواه هر یک سه درم بجای زیره و کر یا با اصل السوسن سرقوم غذا خواب گوشت شیو در لاج و

کبر تر حوائج و تشنگ که دلان در طم داخل کرده باشند جلاب مستعمل در یک ربع مسرف در درجه جدی و تپش و تسکن تشنگی و حرارت  
 سده و جگر و مقوی آلات تنفس و منبج و ملین در بول و عرق و مفید اولام احشا صفت آن قند سفید یک جز عرق بید مشک  
 گلاب دو جز آب بالان سبزه و بقوام آرد و اگر زیاد سرخ باشد عرق بید ساده و عرق نیلوفر هر یک دو جز و اضافت غایب جوهر هر  
 برای تقویت اعضائی رکنه افراش مرص و حرارت غریزی و خفقان حبس امراض قلب را نافع است و از این اقوتها در عمل قوی است  
 صفت آن فاو در شش درم مرادید ناسفتبند لاجورد با قوت احمر با قوت کبود با قوت اصفر لیشب زمر و عقیق و ورق نقره  
 صغله هر یک دو درم ورق طلا و دانه شنبلیله نارجیل در یابی عنبر شنب مشک خالص موسیائی اصلیل هر یک یک دوم و یک بار یک  
 سوده باز در گلاب سخی کرده بقدر کنار حب بندند با سنگ غوری خوب سمرانمانید و ورق طلا بر و بچسپانند خوراک از و در سبزه تا یک  
 دانگ جوهر سمره اعلی جهت تقویت قلب در دفع خفقان و خوش و دیگر امراض و خواص بسیار دارد و صفت آن لعسل  
 یا قوت سبزه یا قوت زرد یا قوت کبود و ورق طلا از هر یک چهار سبزه عقیق مینی لیشب بسد فیروزه جد و از هر یک یک شمشیر سبزه  
 کمر باد و ماشه مرادید یک شمشیر و چهار سبزه نارجیل بجزی لاجورد از هر یک سده ماشه فاو در هر مشک عنبر و ورق نقره از هر یک شش  
 کافور چهار جو موسیائی و دو سبزه انیون یک شمشیر قرص اخشی شش ماشه زمر و چهار ماشه همه اجزا را بر سنگ شقاق با گلاب سخی بلین نموده  
 باب صحن عربی مهر بندند و ورق طلا بچیده خشک نمایند شربتی و دو سبزه تا چهار سبزه  
 جوارش طباشیر مقوی سده و مانع صعود انچه صفراوی و مستطیل در مایه لیا و سدر و دوار حاد از اسود و مزاج صفراوی  
 صفت آن گل سبزه آله منتقه طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هر یک ده درم حب لاس پوست ترنج سماق منقی صغله هر  
 پنج درم کافور قیصری یک مثقال ترب به باشد شتر زن اوویه با عرق گا و زبان و عرق کیو ره بقوام آرد جوارش شش و نیم  
 حفظ و منزلت آن شش و نیم ترب به باشد شتر زن اوویه با عرق گا و زبان و عرق کیو ره بقوام آرد جوارش شش و نیم  
 یک مثقال جوارش شش و نیم ترب به باشد شتر زن اوویه با عرق گا و زبان و عرق کیو ره بقوام آرد جوارش شش و نیم  
 زرشک شسته بست و پنج مثقال آله مرپی بلبله مرپی هر دو خسته و دو کرده هر یک چهل و پنج مثقال گلاب و عرق بید مشک  
 بقدر و مثقال همه در عرقیات مذکوره بنزد نامر شود بیا لایند پس شربت انار شیرین و ترش نبات سفید هر یک بسبزه  
 مثقال سکنجبین سنی مثقال شربت نارنج شربت میمون شربت آلو هر یک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرد پس عنبر سب  
 دو نیم دانگ ابریشم مقبوض و ورق طلا در ق نقره خلول مرادید ناسفتبند هر یک سده مثقال گل گا و زبان غنچه گل سبزه هر یک پنج  
 مثقال کوفته نیمه بسرشد خوراک دو درم است جوارش آله لولوی حکیم محمد و حبست نادر شاه ساخته بود و نافع است  
 از برای مایه لیا و مرآت و خفقان سوداوی و صداع سوداوی صفت آن شیر آله منتقه چاره شده مثقال زرشک سنی  
 هشت مثقال صندل سفید طباشیر گل گا و زبان سماق منتقه باد بنجوبه و اندامیل ابریشم مقبوض و از چینی هر یک دو مثقال  
 گل سبزه چهار مثقال تخم زعفران مشرسته مثقال مرادید ناسفتبند یک نیم مثقال عنبر شنب و ورق طلا و ورق نقره هر یک یک مثقال

بنات سفید یک صد و سی مثقال شربت آلو بست و چهار مثقال شربت انار بست مثقال تدریجی مرتب نمایند شربت و مثقال  
 و در نسخ دیگر شربت سیب شربت انار ترش هر یک بست مثقال گلاب حرق بید مشک حرق گاؤزبان هر یک بست و پنج مثقال  
 تیز داخل است و در صورت احساس برودت در شرج و یا قبض مصطک خود هندی پوست ترنج از هر یک دو مثقال شک تبتی  
 یک مثقال برادیه افزوده شده و در شهر بنی ترکین خراسانی پاک کرده از تخم و خشاک سی مثقال و نیم من گلاب زیاده کرده جواریش  
 اترج ثمن بلقوه و فانیج و استرخا و مقوی معده و دماغ و اعصاب مجرب المنفع است از تالیف حکیم حلوی خان است صفت  
 آن الم شقی پانزده مثقال یک شب در عرق بهار نارنج و گلاب هر یک بمقدار پنج مثقال بنجیساند و روز دیگر بخوشانند که مهر  
 شود صاف نموده پس بگیرند پوست ترنج مثقال افزونگی اسارون نامخواه انیسون بهمن سفید و ارچینی سحده کوفی خالیسفر سنج  
 فلفل گل سرخ قاقله سیل قرقه کاشم کند مصطک از هر یک یک نیم مثقال جوز را و در فلفل فلفل سیاه خود صلیب سنبلی الطیب  
 خود عرقی قر فلفل از هر یک یک مثقال زعفران غیر اتسب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بخته بزرند و شمشد خالص  
 یک نیم صد مثقال و آله داخل کرده بقوام آرد پس ادویه بستر شد شربت یک مثقال نادر و دم و گاهی بنجید ستر و در احتیاطی آن  
 هر یک نیم مثقال داخل می نمایند جواریش زیره که کثرت سیلان عاب از دهن که از غلبه بلغم باشد باز دارد و صفت آن  
 پوره از می یک مثقال فلفل سه مثقال زنجبیل چهار مثقال زیره سفید یک شبانه روز در سرکه تر کرده بر آرد و در سایه خشک نمود  
 تع داد و ده مثقال کوفته بخته با قند سیاه ضد مثقال بقوام آرد جواریش هندی که استرخا و فلفل زبان را سودمند است  
 از قانون صفت آن زیره سفید قرقه یک هندی هر یک نیم مثقال و در فلفل صد و دانه فلفل سیاه و دو صد و دانه شکر شست  
 استار کوفته بخته شکر سفید بقوام آرد و ده ادویه آمیزند و بقدر احتمال استعمال نمایند جواریش مقوی قلب دانه خفقان و  
 آله صد و پنجاه و دیر از معده دماغ و از آله و سواس سوداوی صفت آن مر بای پیل پیل بنجید و مر بای آله چهار عدد دانه بویل  
 سه ماشه کشیزه شکر یک توله بید مشک بقدر حاجت بنات سفید و وزن ادویه مر بایات را و آب یک شبانه روز تر نمایند بعد  
 از آن شسته آن بیرون کرده در بید مشک ساییده و ادویه دیگر کوفته بخته بقوام نبات بیامیزند اگر مزاج بسیار جارب باشد  
 مصطک اضافه نمایند جواریش آله مقوی قلب و معده به نیمه ممل صفت آن مر بای آله شش عدد مر بای پیل به دو عدد  
 صندل سفید بگلایب سوده زرشک ابریشم مقرض گاؤزبان گل گاؤزبان دانه بویل پوست ترنج زهر مره بگلایب سوده  
 قر فلفل گل سرخ بهمن گل نسرن هر یک یک درم کشیزه شکر دو درم قند چند پستور محمود مرتب سازند جواریش  
 ضد لیمون مقوی قلب و دماغ و جالب سهل صفراوی دانه خفقان صفت آن مروارید ناسفته مرجان هر یک و درم  
 صندل سفید بگلایب سوده خشک کرده درم صندل سرخ بگلایب سوده خشک کرده درم طباشیر سفید نیم خرقه مقشر بوداده  
 کشیزه زبان پوست بیرون پسته هر یک و درم مصطک زعفران هر یک یک درم مشک تبتی نیم درم آب تر شده ترنج پنجاه درم در گلاب  
 سی درم قند سفید یک من قند بگلایب سوده درم قند جواریش آله خرقه ام آب ترنج داخل سازند و بقوام غسل آرد و همچون سازند خرقه آرد و درم تاج درم

جوارش مقوی معده نافه در درجی صفت آن دانه سبیل برگ پودینه هر یک دو درم نانخواه سداب کوفی سبیل الطیب است  
 اترج قرفل سناج خولجان زنجبیل زعفران پوست بیرون پسته هر یک یک درم شیر مر یا المله شیر مر یا که سبب چنداودیه باشد قوم  
 کنند خراک دوشغال جوارش قودنجی نافه در درم معده و جگر و ریاح صفت آن برگ پودینه ششدرم زنجبیل نانخواه  
 زیره سیاه هر یک سه درم بادیان دانه الاپی سبب فلفل گرد هر واحد دو درم قدر سبب چند بطور معهود و مرتب سازند جوارش قودنجی  
 هست در معده فزن کما برودت باشد نافه صفت آن مغز پسته خولجان پوست پتخ زنجبیل مصطکی هر یک پنجاشه سداب  
 سبیل الطیب قرفل قاقا قه عود هندی هر واحد دواش کوفته بخته باشد خالص سه چنداودیه بسترند و اگر خواهند بطریق صوف  
 بعل آند جوارش کوفی صغیر نافه برودت و جشاماض و فواق حادث از کثرت بلغم و فضول رطبه و از برائت برودت  
 اثین و نفق و قیله بسیار مفید است صفت آن زیره کرمانی و زمره خمریک و زرد شب خیسایند خشک کرده بریان نموده  
 باشد برگ سداب خشک فلفل سیاه زنجبیل از هر یک ساسی و پنجم بره ارنی دو درم مجموع کوفته بخته باشد از عسل صغیر بشند  
 شربت یک شقال قودنه دیگر زیره مدبر پنجاه درم و فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب زنجبیل هر یک بست درم و بوره ارنی قه درم  
 است و اگر ترید موصوف پنجم افزاید کوفی سهل نامند جوارش کوفی کبیر معمول والد حکیم علوی خان از برای سردخی معده  
 و جشای حاض و پهلایه بختی و سوداوی و سرزی اثین قیله ریجی و فواق امثالی و نفخ معده و شهوت کبلی و قوی لچ ریجی و استقائ  
 طلی صفت آن زیره سیاه مدبر بیان نیم طل فلفل سیاه دو تولد زنجبیل دو تولد و نه باشد برگ سداب در سایه خشک کرده سلیخ  
 سیاه و ارجینی قرفه الطیب حب بلسان مصطکی روحی سبیل الطیب از هر واحد پنجم بوره ارنی دو درم و نیم کوفته بخته عسل مصف  
 بقوام آورده اول بوره داخل کرده بریم زنده پس اودیه دیگر آمیزند شربت یک شقال جوارش کوفی الکبر تالیف حکیم از برای  
 مقوی معده و قلب و ریاح و ملین شکم و داراست آن مفید در معده و قوی دوری صفت آن و ارجینی بوره سبب هر یک پنجم  
 فلفل سفید فلفل سیاه هر یک هفت درم سداب خشک پانزده درم زنجبیل سترلی چهل درم زیره کرمانی مدبر پنجاه درم بلبله مدبر  
 از خسته پاک کرده شصت درم گلغند صد درم مریات و گلغند را بکوبند تا بچون همچون شود اودیه دیگر کوفته بخته بان بسترند و اگر  
 توام نرم نخواهند قدر سفید عسل سفید بالماست بقوام آورده اضافه غانید شربت از چهار درم تاشش درم و گاهی زنجبیل بلبله ساده  
 یعنی مر یا که گرفته ترید موصوف هموزن بلبله افزوده و در شمد سه وزن اودیه همچون ساخته و انفع یافته جوارش کوفی  
 مسهل مفید در معده و ملین طبع و فزول نفخ و قوی صفت آن سبیل الطیب عود بلسان و ارجینی سلیخ حب بلسان هر  
 دو شقال روغن بادام چار شقال بوره ارنی ده درم فلفل سترلی درم برگ سداب زنجبیل هر یک چهل درم زیره مدبر صد درم ترید سفید  
 خراشیده محو بلوزن اودیه عسل سبب عسل البرق بادیان توام نموده اودیه کوفته بخته خم کنند خراک از یک تولد تا یک نیم تولد برای  
 اقویار جوارش اترج امراض معده را بچون نفخ و ضعف هضم و فیاد غذا در معده و قی کردن آن بعد خوردن نافه است  
 صفت آن پوست خشک اترج سترلی درم قرفل جوارش فلفل در فلفل دانه الاپی سفید و ارجینی خولجان زنجبیل هر یک یک درم



مشک قاصص یک نیمه انگ کوفته بخیمه بانات سفید سه چنداویه توام کرده آیمیزند و در بعضی مزاج طباشیر سفید گرد ساق پوست  
سنگ دانه مرغ هر یک سه درم اضافه نموده بسیار مفید افتاده جوارش فلا فلی یا ضم طحام و منزل حی ربه بنخه کامل صفت آن  
لفل سیاه فلفل سفید و ار فلفل هر یک بست درم عود بلسان ده درم زنجبیل تخم کرفس سیخه تخم سیالیوس اسارون راس هر واحد  
یک درم کوفته بخیمه باشد وزن اودیه عمل مصفی بستر شد شربت یک درم بابا کرفس جوارش قند اولیقون بنخه شیخ الرئیس نافه  
از برای ضعف معده که بسبب سردی تولید ریاح در آن بسیار شود و از برای ضعف کبد بارد و استسقای طبعی و در دشت و در  
معده صفت آن زنجبیل سنبل الطیب از هر یک شش درم مصطلک ناخواه هر یک چهار درم تخم کرفس پودینه خشک هر یک پنج درم  
سیخه زیره کرانی مدرجب بلسان حاقرقه هر یک دو درم سانج هندی یک درم کوفته بخیمه عمل مصفی سه چند فلفل اودیه بستر شد شربت  
یک اشقال قند نشه حکیم منصور علی چهار درم ایسون داخل است جوارش مصطلک ساد که برائے برودت معده و کبد و ریاح  
وسیلان لعاب دهن مفید است صفت آن مصطلک سه اشقال کوفته بخیمه در نیمه انار شکر سفید دسی درم گلاب بقوام کره خوراک  
ششماشته اودو درم حکیم منصور علی گل سرخ سه اشقال می افزورند و بسیار مقوی معده میفرمودند جوارش مصطلک مرکب مقوی  
معده بارد معمول است صفت آن مصطلک یک تولدانه هیل ششماشته سعد کوفی سنبل الطیب هر یک پنجاه شسته پوست تریخ  
نه ماشه کوفته بخیمه گلاب و قند توام نموده جوارش سازند خوراک شربت دو درم جوارش عود و بار و نافع حار مزاج و مقوی معده  
حار از معمولی صفت آن عود سه درم کشیز خشک متشکل سرخ صندل سفید بگلای سوده هر یک دو درم پوست بجزین پسته  
طباشیر هر یک یک درم کافور نیم درم قند سفید سه چند جوارش عود حار که مخصوص برائے تقویت معده و دماغ و قلب باند است  
از معمولی صفت آن عود نیم درم قند فلفل سه درم سنبل الطیب یک درم سانج دو درم گل نسربین گاؤز بان هر یک سه درم  
قند سه چند شربت حسب مزاج و گاهی اضافه نموده شود درین جوارش مرا بایه آله دو عدد مرا بایه لیلیه یک عدد زعفران و رقی  
طلادر قنقره مشک هر یک نیم درم و گاهی توام نموده می آید بعرق بهار و گاهی بگلای و بهید مشک ایضا مقوی معده و دماغ  
نافع بارد مزاج صفت آن عود نیم درم قند زنجبیل جوز بوا بسیار سه دانه قاقلین پوست اترج طباشیر و ارجینی گاؤز بان زرنب  
هر یک یک درم مصطلک سنبل الطیب گل سرخ نار مشک هر یک یک نیم درم زنجبیل فلفل دار فلفل هر یک یک درم مشک نیم درم  
عمل یافته سه چند جوارش عود شیرین از حکیم اکل خان صفت آن عود هندی و ارجینی جوز بوا و قرقه قاقله صفا و فلفل  
خونجان دار فلفل از هر یک نیم درم اسارون زعفران هر یک دو درم نبات سفید نصف رطل مشک بتقی نصف اشقال  
عمل مصفی سه وزن اودیه بدستور جوارش سازند ایضا ختر حکیم شریف خان مقوی معده و نیز نافع بیضه صفت آن  
مصطلک رومی نه ماشه قند فلفل سنبل الطیب بسیار سه درم ششماشته عود خام پانزده ماشه دار فلفل جوز بوا هر یک دو تولد زعفران  
دو تولد مشک عنبر هر واحد یک اشقال و ارجینی دو ماشه نبات سفید یک انار گلاب یک شیش نبات لادر گلاب حله در بقوام کرده  
جوارش سازند جوارش مقوی معده از معمولی صفت آن مصطلک سنبل الطیب قند فلفل از هر یک نیم درم عود سانج زرنب

سعد دارچینی از هر یک یک درم دانه هیل زرشک گل سرخ کاو زبان هر واحد دو درم قدس چند بقوام آرد چوارش عود  
 شیرین که تقویت معده و از آله رطوبت کند صفت آن قاقلین دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک درم عود  
 قرفل هر یک نیم درم بکوند با عسل شش زن ادویه بپزند شربت یک مثقال نو عدیکر معمول و از مجموعه منقول صفت  
 آن خود غرقی پوست ترنج هر یک نیم درم قرفل مصطلک سنبل الطیب دارچینی قاقله صفار قاقله کبار لباسه زعفران جوز بوا  
 هر یک دو درم نازشک یک نیم درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد یک درم سعد کوفی نیم درم مشک دو دانگ عسل و قدس هر یک  
 نیم من نو عدیکر نیم معمول صفت آن قرفل عود هر یک شش درم قاقله صفار و کبار سنبل الطیب پوست ترنج کبار لباسه  
 جوز بوا زعفران مصطلک هر یک دو درم نبات سیاه و شمد خالص یک سیر به ستور طیار سازند چوارش خود به نیمه علوی خان  
 معمول در تقویت قلب و باغ و معده بار و طب مفید و توی و قاقلین در حالت نقابت بعد رفع هیضه خوردن خپله  
 مفید است صفت آن عود قماری نیم درم لباسه قاقلین زعفران جوز بوا مصطلک سنبل الطیب هر یک دو درم قرفه پوست  
 اترج طباشیر دار فلفل ابریشم مقرض فلفل کاو زبان قرفل زرب هر یک یک نیم درم قرفه شک دو درم زرباد نیم درم زنجبیل  
 دارچینی بادیان هر یک نیم درم شک دانگی عسل مصطفی بقدر ضرورت به ستور معجون سازند الا صفا معمول و از مجموعه بقا منقول  
 صفت آن مشک دو دانگ سعد کوفی نیم درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک یک درم نازشک یک درم قرفه قرفل مصطلک  
 سنبل الطیب جوز بوا دارچینی قاقله صفار قاقله کبار لباسه زعفران هر یک دو درم خود غرقی پوست ترنج هر یک نیم درم عود هر یک نیم  
 ایضا از تالیف حکیم سلیمان خان حکیم علوی خان صفت آن عود هندی پوست ترنج از هر یک پنج مثقال قرفل چهار مثقال قاقله  
 کبار سنبل الطیب قرفه از هر یک دو مثقال زعفران جوز بوا زنجبیل خشک دار فلفل از هر واحد یک مثقال مصطلک لباسه از هر یک یک مثقال  
 نبات سفید یک من پزیدست و در تب سازند نو عدیکر برای تقویت معده از معمول صفت آن عود نیم درم پوست ترنج زرب  
 دانه هیل قرفل دار فلفل صغیر فارسی هر واحد دو درم نازشک سنبل الطیب مصطلک سعد کوفی زرباد لباسه هر یک سی درم قدس  
 چند چوارش خود کبریتی مقوی معده و ششی در بار و مزاج مستعمل صفت آن عود سه درم دانه قاقلین سافج پوست  
 ترنج طباشیر بومید دارچینی هر واحد یک درم گل سرخ دو درم زرباد قرفل جوز بوا لباسه هر یک نیم درم ادویه باریک ساییده بوا  
 انار نبات بقوام آورده ادویه را هم گرم شستن بعد نیم درم عرق گوگرد مالیده میان دندانها اگر مشک خنجر هر یک نیم درم فزانیه قوی العمل کرد  
 چوارش خود ترش نانغ حار مزاج مقوی باضمه و قلب و ششی صفت آن گل سرخ چهار درم صندل بظلاب سوده  
 زرشک بیدانه هیل طباشیر خود غرقی پودینه خشک پوست ترنج هر یک دو درم شربت انار شیرین چهار لوله نمر هندی  
 سه تولد آب خیسانیده ذاب خفای آن بے مالیدن گرفته کلاب نیم یا و قدس چند ورق تقوه نیم درم به ستور لبازند  
 نوع دیگر که مجردان النسب و بنهره الذو الطیب صفت آن خنجر شنب خشک خالص هر یک یک باشه  
 مصطلک خود غرقی پوست بیرون پسته هر یک دو درم آب لیمو کاغذی هفت عدد نبات نیم سیر معجون سازند چوارش

عود و ترش متوی معه وافع خفتان مانع صفت آن گل سرخ کا و زبان گل کا و زبان دانه سبیل سبیل بجا  
 سوده طباشیر هر یک دو گرم کشنیزه مقشر پوست ترنج پوست بیرون بسته برگ پودینه قزقل سافج خرمنشک هر یک یک گرم چوبی  
 چهار درم زرشک بیدانه ششدرم شربت انار شیرین شربت انار ترش هر یک پنج گره قند سفید پودینه مرکا الم و عود از صومالی ایضا سافج بزرگ  
 صفت آن سوزنی سه درم دانه بیل زرشک هر یک دو گرم برگ پودینه طباشیر پوست ترنج سبیل الطیب مصطلکی قزقل سوزنی  
 دار چینی دانه قافله زرب سنبل گلاب سوده اسارون خرمنشک هر یک یک گرم دار قزقل زنجبیل هر یک نیم گرم لیون کاغذی  
 هفت عدد آب قوی ترندی چهار توله قند سه جوارش برای تقویت معهه قائم مقام جوارش عود ترش است صفت  
 آن آب لیون چهار عدد سافج هندی زرب سبیل طیب هر واحد درمی قند سه چندان منقول از کانی صفت آن  
 دار چینی خود غرقی هر یک یک نیم توله پوست بیرون بسته نیم توله ورق لقره سه مائه نهات سفید یک سیراب لیون کاغذی ده عدد گلاب  
 نیم آمار پسته طیار سازنده نود عدد یک گره تالین فرازم حکیم صفت آن آب لیون آب بر ترش هر یک چهل و پنج مثقال گلاب قند سفید یک  
 است مثقال مس صافی سی مثقال مجموع را با قش ملائم بقوام آرند پس عود نام هفت مثقال سبیل الطیب مصطلکی درمی دار چینی خرمنشک  
 قزقل هر یک نیم مثقال کوفته بخته آن بسترند جوارش عود و ملین نسخه حکیم مشهور و باضم و رافع قبض صفت آن عود  
 غرق قزقل مصطلکی هر واحد سه خر و قافله خر و سبیل الطیب مغز بادام مقشر هر واحد دو جود زنجبیل دار چینی دار قزقل پوست ملیکا کالی هر واحد  
 یک جود پوست اتر پنج جود مشک نیم خر و قند سفید بست پنج خر و سبیل دو وزن اوویه گلاب بقدر قوام نود عدد یک گره از برای تقویت  
 معهه و شته تها و تجوید و هم مرغ قش و طویل محمول صفت آن بادیان اینسون پودینه خشک مصطلکی دانه بیل هر یک یک گرم  
 عود طباشیر هر یک دو گرم دار چینی یک نیم گرم کوفته بخته ترید گل سرخ سنابک هر یک دو نیم درم جوشانده آب ساف آن گرفته سل  
 سفید نیم پونبات سفید بادام گلاب بادام سران و فکلاده بقوام آرند پس اوویه آخته بطریق نور ساخته بکشد اند و یک توله با گلاب ستمالی نماید  
 و گاهی ترید و گل سرخ و سنابک کوفته بخته افروده میشود جوارش المله لولوی علوی خان مقوی معهه و دل و بوی و سکن جوارش  
 وافع اسهال مراری و مصلح معهه و محمول صفت آن شیر آله منقی دو اوزده مثقال طباشیر سفید سنبل سفید ساق شسته  
 زرشک منقی گل سرخ بادام مجوید پوست بیرون بسته از هر واحد یک مثقال کشنیزه مقشر تخم خر و مقشر هر واحد دو مثقال  
 مرارید ناسفته چهار دانگ عنبه شرب ذوق ملا ورق لقره از هر یک دو دانگ نبات سفید رب پسته نیم از هر یک  
 دو وزن اوویه پستور مرتب سازند و گاه گل کا و زبان گل مشک هر یک دو نیم مثقال انبه و عود سه شود  
 شربت در مثقال با شربت حبیب نود عدد یک گره مسمی جوارش آله کلان است مقوی معهه و مشهور و مانع اسهال موافق  
 مرزوی مزاج صفت آن آله منقی پانزده توله شب و گلاب نیم آمار عرق بیدر شک نیم آمار خیسانید صبح  
 خوب جوشانید و هر ساخته از پارچه بگذرانید نبات سفید نیم آمار مس صافی پانزده توله و فکلاده بقوام آرند پس مقارید نبات  
 دو توله سنبل سفید ابریشم متضرغ غنچه گل سرخ گل کا و زبان دانه بیل پوست بیرون بسته مصطلکی دار چینی از هر واحد یک توله و شربت

درق طراز هر یک سه ماشه و رقی فقه نه ماشه کوفته بخته بان بر سر شد خوراک نه ماشه قدر نسخ حکیم شریف خان فذل اگر  
شبه نیم آثار نبات سه یا نه نوشته بانی بر تنور نود عدد دیگر مقوی معده و جگر و کله لعل دره صفت آن مرکب آمله عدد و در  
بلبله نود عدد و زرشک بیدانه چهار شقال پوست برون پسته دانه بیل زهر مهر و خطانی بگلکاب سوده گاؤ زبان سنبل الطیب بر شیر  
مقرض گل گاؤ زبان جندل بگلکاب سوده سحر کوفی هر یک و شقال نخچیل گل سرخ شقال آب انار نین لایتی آب بشیرین هر یک  
برون او دینه سفید پنج دانه و غیره گاؤ زبان بابیه شاک پاؤ انار غنبر شقال فاص هر یک نیم شقال درق فقه یک درم و اگر آب به  
سپیدانه شود آب انار و چه گیند و اگر سرد و پیدایش باشد غرض آن شربت انارین و شربت بیگی ندر و نصورت قد یک نیم چند او  
گیند و در شقال آمله و بلبله هر یک است عدد و زرشک شقال و درق فقه شش ماشه مقوم است باقی پرستور جوارش آمله  
صفت مقوی معده صفت آن مرابای آمله پنج عدد مرابای بلبله و عدد و زرشک ده درم گل سرخ مثلک طابا شیر سنبل الطیب دانه  
بیل مصطکی هر یک یک درم جندل بگلکاب سوده یک شقال قدر سفید سه چند بگلکاب بقوام زرد خوراک بقدر شمشاد و خولف بگلکاب  
درین نسخه کشنده مقشربت نه ماشه سانج هندی پوست ترنج پودینه خشک هر یک یک درم عرض سنبل الطیب افزوده و نبات نیم  
ماور آب نقی قمر هندی سده کوله قوام نموده و در محرو درین مانع ترایفته جوارش آمله نه عدد و مقوی معده و شوی و خوش انکه و  
طایع بهال با سحر صفت آن آمله شنبلیله بر درده و دانه کله کشنده مقشربت نه ماشه گل سرخ صفت سوخته هر یک چهار ماشه  
سطلک طابا شروان بیل خود هندی سماق منق هر یک سه ماشه لیون کاغذی چهار کوله خند سفید نیم آثار بقوام نرم نود عدد و  
مقوی معده و دماغ و مفید مزاج بارو صفت آن مرابای آمله پنج عدد و مرابای بلبله و عدد و گاؤ زبان سنبل الطیب سانج هر یک  
یک درم گل سرخ گل سرخ هر یک و درم عدد و قرضل هر یک یک درم قند نیم تل ایضاً است قوت معده و صفت آن مرکب  
آمله پنج عدد و جندل بگلکاب سوده دانه بیل پوست ترنج گاؤ زبان هر یک و درم سانج زرنب عود غرقی هر یک یک درم گل سرخ  
سه درم زرشک چهار درم زرشک لاد کلاب حل کرده صاف نموده شربت قمر هندی شربت انار شیرین هر یک چهار کوله قند و  
چند بگلکاب قوام نماید جوارش سفر جلی مقوی معده است و شوی باضم طعام مانع هیضه بار و مانع قه و تهوع از معده صفت  
آن سفر ل از تخم خشر پاک کرده یک تل در مسکه انگودی مثل و اگر نباشد در مسکه قندی مقطر و اگر بهم نرسد در آب لیون بنایند و بهر نزد  
تا بهر شود و صاف کرده با یک تل غل نیم تل قند قوام کرده این اجزاء آمیزند و در چینی گل سرخ طابا شیر پوست برون پسته  
عود غرقی دانه بیل برگ پودینه جزو اباباسه هر یک چهار درم قرضل سنبل الطیب پوست ترنج هر یک یک درم زنجبیل قرضل و انفل  
زرد بار و عطران هر یک یک درم شک غنبر هر یک نیم درم خوراک تا چهار درم جوارش جاودانی مقوی معده و باضم طعام  
مزید حفظ و مانع بواسیر و صفی لون و طیب بوی دانه صفت آن جزو اباباسه قرضل و انار و جوی سنبل الطیب سده کوفی آمله  
نه الانجی سفید از هر واحد مسادی کوفته بخته باشد و نبات ملکه چند بشیر مقداد شربت و درم جوارش مقوی معده و شوی  
صفت آن صفت قرضل سنبل الطیب هر یک یک درم عود سانج هندی زرنب معده و در چینی هر یک یک درم دانه الانجی بگلکری

زرشک گل سرخ گاو زبان هر واحد دو درم قدر است که چند بقوام آرند ایضا بر است تقویت معده قائم مقام جوارش خود ترش است  
**صفت آن** آب بیرون چهار عدد ساخته زرب سلیقه سنبل الطیب هر واحد یک درم گل سرخ دانه قاطین هر واحد دو درم قدر  
 است چندا دیو جوارش زرشک مستهی و پنجم طعام **صفت آن** زرشک بهمانه چهار درم گل سرخ دو درم سنبل الطیب یک  
 پودینه خود پوست ترنج قنطریل مصطکی دانه قاطین صندل گلاب سوده سانج هندی هر یک یک درم قدر سفید نیم طل و گاهی  
 نموده بشود و شربت انار شیرین و لایبی چهار توله جوارش انار ترش از حکیم جعفر حیات تقویت معده و قلب اشتها را نافع +  
**صفت آن** آب انار ترش نیم انار قدر سفید صدم آب پودینه سبز چهار شقال اول آب انار با بقدر بقوام آورده و درش  
 فرو آرد چون نیگرم شود آب پودینه در ریخته با هم آمیزند بعد از مصطکی سه شقال دانه سبیل و دو شقال عود غریفی یک شقال کوفته  
 ریخته آمیزند در خاک از یک توله تا دو توله جوارش انارین مقوی معده و دیگر و شاهی **صفت آن** آب انار ترش آب انار  
 شیرین قدر سفید هر یک یک انار آب نفع سبز گلاب هر یک هفت دانه سنبل الطیب هر یک دو دانه لایبی کلان پوست ترنج  
 هر یک چهار ماشه پوست بیرول پسته یک درم دانه لایبی خود سه ماشه بدستور مرتب سازند و در نسخه حکیم الماکک وزن آب انارین دو قدر  
 هر یک صد پنجاه درم آب نفع سی پی هفت درم و نیم وزن همادویه هر یک پنجم طباشیر زرد و کوشنیر خشک هر یک نیم درم  
 عود قاری خام ترکی هر یک نیم درم فقه غرض گلاب تر قوام است نوع دیگر قاطین و مقوی معده و دیگر **صفت آن** قدر سفید  
 یا دیر آب لیو هفت دانه شربت حب الاس هفت دانه آب انارین هشت دانه شربت لب عاب پودینه سبز شیر مر با کوبیده هر یک  
 دانه گلاب دو دانه مصطکی دانه سبیل نه هر هره خطائی هر یک سه ماشه زرد و گل سرخ پنج ترکی جوز بوا و طباشیر هر یک دو ماشه بدستور  
 مرتب سازند و باید دانست که وزن سید دوام درین دو جوارش بوزن عالمگیری معتبر است جوارش **مصطکی** مرکب علوی بخان  
 که در تحلیل ریاح و تقویت معده و جرب **صفت آن** **مصطکی** پنجیل قافله کبار و صندل قرنه هر یک ده ماشه دار چینی فلفل گرد  
 ناخواه کباب زره سیاه و سفید کر و یا گل سرخ پوست ترنج کوشنیر خشک پوست پنج بادیان پوست پنج کاسنی خود هندی گذر زنده باد  
 با ورنج پودینه سنبل الطیب زعفران گل گاو زبان هر یک پنجاه کوفته ریخته بعسل ریزند و در قوام ساخته آمیزند شربت و دو شقال بلغین  
 بادیان و چند در نسخه ایشان که در صرع بعد طعام خوردن آن بسیار مفید است وزن **مصطکی** سی ماشه دار چینی ده ماشه و بادیان  
 رومی پنج ماشه عرض کوشنیر پوست پنج بادیان و پوست پنج کاسنی است و وزن زعفران هفت ماشه و خود هندی دو ماشه و خود صلیب  
 زیاد است نوع دیگر مقوی معده بار و **صفت آن** **مصطکی** توله دانه سبیل شش ماشه سعد کوفی سنبل الطیب هر یک پنجاه  
 پوست ترنج نه ماشه کوفته ریخته گلاب قدر قوام نموده جوارش سازند بدستور جوارش **مصطکی** ساده شربت دو درم جوارش  
 عنبر سخن معده ملل ریاح و مقلع بلغم و مقوی دل و دماغ و حواس **صفت آن** عنبر شهب مشک خالص هر یک دو ماشه  
 اسدون قنطریل زعفران هر یک سه ماشه دانه سبیل دار چینی و فلفل پنجیل جوز بوا هر یک نیم توله نبات سفید عسل خالص هر یک  
 با و انار بدستور جوارش است نوع دیگر تالیف علوی بخان که بجهت ضعف بدن و معده و جرب است **صفت آن** عنبر شهب

دو مثقال مشک خاص ترکی چهار دانگ گلاب بچهل مثقال نبات سفید مهتاب و مثقال مشک و خنبر را با مقدار نبات سفید  
 کوفته از نر بال موئن یا پارچه بار یک بگذرانند دهنه نبات را بگلاب حل کرده بقوام آورده تبریز کنند تا سفید شود و خنبر مشک  
 کوبیده را با آن مخلوط کرده چند تبر دیگر بزنند و اقراص سازند هر قرصه یک مثقال و هر روز یک قرص با ده مثقال گلاب  
 نمایند جوارش نار مشک تالیف دالد حکیم ممدوح مقوی معده و جگر و دافع افلاط فاسده و کلل رباع غلیظه و دافع خفقان  
 صفت آن نار مشک شیطیح هندی زنجبیل فلفل و دلفلفل دارچینی قاقله صغراقا قله کبابه قرفل سافج هندی کباب  
 خونجان مصطکی کباب چینی سنبل الطیب سیلخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان انیسون افیتون هر یک شش مثقال بوزیدان  
 هر یک یک مثقال تبریز سفید دانه مثقال اجزا کوفته باد و وزن او بی عمل مصفی شش جوارش سازند شش جوارش اجزا مثقال تا  
 شش مثقال جوارش چاشنی خطائی مشک عنبر شهبه عنبران هر یک یک ماشه عود غرق چهار درم دارچینی قرفل کباب  
 هر یک شش جوارش خطائی بادیان خطائی هر یک یک ماشه دانه الاپی خرد فلفل کهنی هر یک ده درم خام بودینه خشک کبوتر  
 پوست ترنج و ماشه گلاب پاؤ آثار نبات یک انار پاؤ بالا اول چاشنی خطائی و بادیان دافع خشک پوست ترنج و اور آب  
 تر نمایند شش جوارش داده صاف نمایند پس نبات دخل کرده بقوام آرند بعد عنبر شهبه مشک عنبران سوده حل نمایند بعد  
 از آن بوقت سرد شدن قوام او به دیگر کوفته بخینه دخل کرده بطریق لوزیات سازند بوقت حاجت در عرق گاؤزبان پاک کرده  
 با گلاب جوش خفیف داده بطور قهوه بخوشند جوارش تمر هندی دافع قه و مقوی معده و قلب و مانع انصباب صفیر  
 صفت آن گل سرخ کشیزه منقشر هر یک دو درم مصطکی دانه سیل زرشک طباشیر سافج پوست ترنج برگ بودینه صندل  
 بگللاب سوده هر یک یک درم آب انار و لایبی یک عدد لمر بای آله یک عدد آب تمر هندی چار تولد و گلاب خیسانده آله  
 گرفته آب انار آخینه لب چند قطره مقوم بشزند خوراک دوا شده جوارش عود ترش سفید میوه و قه و مقوی معده  
 و قابض و در حالت نفاس است بعد دفع میوه خوردن خیلی نافع از مجربات حکیم علوی خان صفت آن عود هندی نیم  
 بسا دانه سیل عنبران جوز مصطکی سنبل الطیب از هر واحد یک درم قه پوست ترنج زنجبیل هر یک دو درم دلفلفل ابرشیم قرفل کباب  
 بودینه خشک گاؤزبان زرنب قرفل هر واحد یک نیم درم قه خشک لایزانه دارچینی هر یک دو درم نیم مشک خاص دو دانگ  
 آب بنترش آب زرشک آب سیب ترش از هر یک ده درم شربت حب الالسی درم عمل مصفی و چند مجموع پیوسته بشزند و در  
 دیگر شربت حب الالسی و آب لیون هر یک پانزده درم است جوارش خالینوس این جوارش را فحیت بسیار است همه اعضا  
 را قوت دهد و دافع درد معده و باضم طعاع است بوی دهن خوش کند و باد را بشکند و خون و صدام و سرفه بلغمی دریاچ و سیاق و نفوس  
 و بهن و بسیاری بول که از سردی بود و حیات کلیه و مثانه و نافخ بود و سیاهی نور انگه دارد و دایه را قوت دهد و گفته اند که کبریا  
 جوارش بست و دواست که از جمله امراض بلغمی این گروه جهت و امیل و در حقیقه سفید غلبه تریاق است و عیال ندارد و محتاج به پیر  
 چندان نیست صفت آن سنبل الطیب قرفل قاقله سیلخه دارچینی خونخاوس کوفته زنجبیل فلفل ساه دلفلفل قسط حوی (عود) دلسان

اسرار و نفع آن مخمور قصب الزیره از هر یک دو درم مصطکی پنجم درم قند سفید برابر او دویه تمام اجزا را کوفته بجمعه با  
دو چند آن عمل بپوشند کثرت به و شقال تاسه شقال پیش از طعام و بعد از طعام یک ساعت نیز میتوان خورد هر قدر که کهنه شود بهتر  
است و بعضی نسخه خطیانه سه شقال اضافه کرده اند و در بعضی بجای قرفل قهقهه است و قند ندارد و قدر سه شربت و در صورت  
یک شقال است و گویند که اگر قصب الزیره را با مصطکی بسایند تخم آن برود و اندام جوارش فنجین خوش معمول و اندام جوارش  
استرخابی سوده و ریاح و سایر زهره سادون و کثرت بول صفت آن بلبه لبلیله آله نفل و از نفل بخیل سستیل طبع بری  
سنبل الطیب هر یک ده درم تخم شنبلیله گندنا هر یک چهار درم خشت الحیدر صندل و کوفته بجمعه بوسل کش گرفته در روغن کاکه لبله  
ساجت باشد بیشتر و در فنی دشته لبله شاد لعل آند شترتی دو درم و اگر خشک دو درم نیز داخل سازند اولی است جوارش و از چینی کبریا  
صنف بکرمجرب است صفت آن دانه چینی خود هندی راس هر یک یک دانه نیمه قرفل نفل سیاه و از نفل سنبل الطیب اساقن یک  
پنجم درم نخل ده درم نخل خشک شست دم دانه بیل قرفه یا کبابه هر یک دو درم انیسون مصطکی با دیان سلیمه سیاه هر یک سه درم کوفته  
بجمعه بوسل صفی سه درم از او بیشتر جوارش زرشک مقوی سوده و جگوار و قلع اسهال صفراوی و قلع انصباب صفراوی  
حلفت آن زرشک منقش شش درم تخم خرفه مقشر بریان حب الاس طباشیر ساق گل سرخ کشنی مقشر بریان هر یک سه درم  
زهره سوده و دو درم برب و رب ترشی ترنج و قند هر واحد برابر همه اوویه بسپارند نوع دیگر نافع است و جگوار و قلع اسهال  
صفت آن زرشک منقش حب الاس ناخواه و نخل پوست بیرون پسته هر یک شش درم مصطکی طباشیر هر یک سه درم  
برب سه درم از او بیشتر جوارش قانصه جهت ضعف سوده و ذرب اقوی است از دیگر نسخه های آن صفت آن است  
اندرن قانصه چند پوست اندرون قانصه خروس مرارید یا سفته طباشیر از هر یک یک شقال گل سرخ نخل خشک پوست بیرون  
پسته قافله صفرا و کباب از هر یک یک نیم شقال صندلین صفت کشنی زرشک بریان حب الاس پوست لبلیله آله منقش هر یک یک درم  
بسته خرق که با نفاذ زهره عدی خطائی جوید با سبزه قرفل و از چینی سلیمه از هر یک یک درم کوفته بجمعه با شربت سیب شربت به شربت جگوار  
سیاه شربت و شقال جوارش آله به نسخه معمول مقوی سوده و قلع نافع اسهال صفراوی و مستعمل در حیات که با اسهال  
باشند نیز صفت آن آله بیشتر پرورده ده درم صندل سفید گلاب سوده زرشک بیدانه محلول گلاب گل سرخ کشنی مقشر  
لباشیر دانه بیل بیلگری هر واحد دو درم پوست بیرون پسته زهره سوده خطائی گلاب سوده صمغ عربی حب الاس گل گاوزبان هر واحد  
یک درم قند سه درم و اگر برب به بیشتر بهتر بود و جگوار و قلع یک درم ورق طلا یا ندرم آینه ندرم و اگر سرفه باشد زرشک مقوی و کوفته  
نوع دیگر قابض و مقوی سوده و معمول صفت آن سدر کوفنی پنج درم پوست بیرون پسته اسار دهن زرشک  
بیدانه کشنی گل گاوزبان طباشیر سبزه هر یک سه درم گل سرخ مصطکی هر یک چهار درم زعفران گلزار بیلگری دانه بیل دانه بوز  
دانه قافله کباب هر واحد یک درم آله ندرم و درم آله را در گلاب بنفشه انداخته صمغ جوش داده صفا کرده به شربت قند بقوام آرند و اوویه سوده  
بدان بسپارند ایضا که مقوی سوده و قابض است صفت آن شیر آله شش درم گل سرخ شش درم

دان الاچی سعد رشک هر یک دودم زربا و سنبل الطیب سلخه صمغ عربی هر یک یکدم بلیگری پوست بیزن پسته هر یک یکدم  
 دودم کوفته بخینه بسته چند بقوام اندر جوارش مقوی معده فزایل شتهای فاسد صفت آن انیسون بلیله بلیله آمله مصطلک  
 زربه سیاه ناخواه قانچیل زنجبیل سداب فلفل کوفته بخینه بابات مقوم بپرسند جوارش خوزمی زربه محمد کر یا جابش شتهای  
 فزین مقوی معده و جگر و دفع رطوبات معده و امعاء نافع و اقرو و زلق الاعماء و موافق افزجہ اطفال صفت آن دانه  
 مویر و سرکه تر کرده لثه و دانه مثل سرمد صلیبه کرده سی دودم حب آس لثه و دانه شصت دودم خرنوب نیلی گلنار کرناج خربزه و بزرگ  
 ده دودم کدر ناخواه سعد کوفنی سنبل الطیب مصطلک هر واحد پنج دودم کوفته بخینه باقند مقوم بگلکاب و وزن او دویسه بپرسند جوارش غیر  
 مالیت کلیم علی خان جهت و رب فزین ضعف بدن محرب متحرک صفت آن قاقله صغار قاقله کبار رباسه و اجینی از هر یک  
 دو شقال طباشیر سانج هندی پوست زرد و اترج از هر یک یکدم شقال مصطلک غیر شتهای فلفل زعفران قرقه الطیب از هر یک  
 یک شقال چوبدود نیم شقال مشک خالص نیم شقال مر و اریزه ناسفته اعلی یک شقال دیک نیم لنگ کوفته بخینه بچسل مصطلک  
 بست شقال بپرسند و در قاب چینی نگه دارند شربت کیم شقال است جوارش طباشیر جهت تب و اسهال صفراوی  
 صفت آن طباشیر سفید تخم مورد گل سنخ هر یک دودم تخم محاض صمغ عربی هر یک هفت دودم گلنار فارسی سماق بخینه انیس  
 هر یک شش دودم زعفران انیسون هر یک دودم کوفته بخینه بشریت سیب بپرسند شربت لثه دودم جوارش تخم مویر جابش اسهال  
 صفت آن مصطلک گلنار از هر یک پنج دودم حب آس سماق هر یک دودم تخم مویر صمغ عربی هر یک یک دودم بسل و برعا  
 حرارت باقند بپرسند جوارش سماق اسهال صفراوی باز دارد و احشار را قوت دهد صفت آن سماق بست دودم تخم  
 مورد ده دودم خرنوب طبی منی دودم صمغ عربی گلنار فارسی انار و انه هر یک پنج دودم کوفته بخینه باموین منقہ دیگر بار کوفته بکار برند شربت  
 سه دودم جوارش زرشک مقوی معده و جگر و قاطع اسهال صفراوی و مانع انصباب صفرا و معده صفت آن زرشک  
 منقہ شش دودم تخم خرفه بریان حب آس طباشیر سانج گل سنخ کشنیزه شربت بریان هر یک سه دودم زهر مهره سوده دودم رب  
 رب محاض اترج و دندهر واحد بر اریزه بپرسند فوعد دیگر نافع ضعف معده و جگر و دفع اسهال صفت آن زرشک منقہ  
 حب آس ناخواه زنجبیل پوست بیزن پسته هر یک شش دودم مصطلک طباشیر هر یک سه دودم رب بپرسند فوعد دیگر ضعف  
 معده و امعاء و اسهال را نافع است صفت آن اسه و واید هر یک دودم طباشیر که بر مصطلک هر یک سه دودم خرفه و بزرگ  
 زرشک پوست سماق حب آس بست کنار ناخواه زنجبیل هر یک شش دودم بارنگ هفت دودم کوفته بخینه برب بدو یا رب محاض  
 بپرسند شربت تاسه دودم دگابه بر غایت حرارت مزاج ناخواه و زنجبیل را موقوف سازند جوارش زنجبیل که قابض و  
 بضم است صفت آن زنجبیل بریان ده دودم صمغ عربی دانه الاچی بلیگری هر یک پنج دودم سلخه و نیم دودم زربا و یک دودم  
 نشاسته بطلان بست هم شکر فیدیل و بچشمال بید و ترب سازند خوراک دو شقال جوارش قمری مطحون و عسل ببول  
 صفت آن زربه و کرمانی بربوده انشی فطراسایون زنجبیل فلفل سفید از هر یک دودم نیم دودم سکنوبیای شوی پنج دودم خرمادانه بیزن



کرده مغز را در مقعر مشرق بریان کرده از هر یک ده مثقال برنگ سداب خرد را یک مثقال روز در سرکه تر کرده غیسانیده از خرما  
 بهینزد غسل گرفته سه وزن اوویه بر آن آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید و اوویه کوفته بجنه بدان بسند شربت بجنه مثقال  
 تا هفت مثقال آب گرم جوارش اسفقت قویج بکشاید و بلغم حار از نمده و اسهال برآورده باز دارد و ریاح بود و پیچ  
 خاصه و پشت را نافع صفت آن ستونیاترید و صوف از هر یک هفت درم فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم و در پیچ  
 آمله مقشر قرضل جوزلوبا سه مصطلک از هر یک دو درم قند سفید سبت درم کوفته بخیه لعسل بهشت شربت جهت هضم و  
 درم برای اسهال شش درم جوارش انجدان منطبع قویج و دافع ریح و نافع بجهش و حامض صفت آن فلفل و در فلفل  
 هر یک پنجم درم ایرسا زنجبیل هر یک شش درم انیسون بادیان مصطلک ناخواه تخم کرفس هر یک درم انهدان پانزده درم کوفته بخیه  
 باسل تریزن اوویه بهشت شربت درم جوارش شهریاران اسهال نماید و قویج بکشاید و منع سده و مفید استقا  
 و نافع سردی سده و کبد سهل بلغم و در سودا صفت آن زنجبیل قرفه و ارچینی قرضل سیلغ سنبل الطیب از قاقلیج مصطلک  
 نارنگ سافج هندی ناخواه تخم کرفس انیسون هر یک شش درم شیطرح زعفران هر یک چهار درم ستونیاتشوی ترید سفید  
 یروغن بادام حرب کرده فیتون جبال هر یک هشت درم سفاغ پنجم درم نمک هندی سده درم قند سفید سبت درم و بل سده  
 بشیر جوارش سفر جلی سهل نافع قویج و در دافع حار و باره حتی که در خمی به تجربه آمده و اسهال خوب نموده صفت آن و ارچینی زنجبیل  
 و در فلفل زعفران هر یک دو درم تریز و ستونیات و سیلغ عالمگیری حرق نفع قطعات به از تخم پاک کرده هر یک نیم سیلغ عالمگیری حرق یک  
 اول قطعات را در عرق نعناع که عبارت از سرکه خاص و برگ بودینه است که از ان عرق آید یک شند و قطره بگویند بپزند که مهر شود و آنرا  
 فرو آورده بر سنگ صلایه کرده باشد بقوام نمایند پس اوویه سوات زعفران کوفته بخیه بپایزند و زعفران را در گلاب صلایه کرده کم کم  
 اندازند و حل کرده بدارند قوری خوراک تا دو توله و هر گاه موسم تبارد نباشد برای آن بدستور بیانند جوارش تیواج تالیف حکیم  
 علوی خان جهت اسهال بواسیر بسیار مفید بلکه اسهال خلون و جگری را که ضمنت در آن بسیار باشد و زنف الدم هر عضو یک باشد نفع  
 غلیم دارد صفت آن تیواج خطائی سه مثقال پوست پنج انجبار که با طباشیر مر و اید با مسفته سوده هر یک یک مثقال کل تخم  
 درم الاخوین کینه از هر یک نیم مثقال کوفته بخیه تریزن اوویه بهشت سبب و ولایتی شربت به ولایتی و یا شربت انجبار و حب الاس  
 آهسته یک مثقال طباشیر تخم خرفه و تخم شش هر یک دو مثقال تخم جوارش آمله مغیه حرارت گروه و زیا به طبع و ولایتی طبع و  
 ضعیف قلب و خفقان نسیان صفت آن آمله منقی ده مثقال زرنک منقی پنج مثقال کافه فیصه ی زعفران از هر یک نیم مثقال نیم  
 کل سرخ سه مثقال طباشیر فادر خطائی معدنی گل دغستانی کهرباشی شمعی گل ارشی منقول یشب سبز مندل سفید بر سبز منقل  
 که رانج از هر یک یک مثقال کشتیر خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال انچه را صلایه باید کرد با گلاب بر سنگ باقی صلایه  
 سوده باقی اوویه را کوفته بخیه بر آب بهینوزن و آب پیچ شیرین از هر یک پنجاه مثقال بسبب شربت شرفی دو درم جوارش کند  
 کشت آمدن بول را که از سردی باشد باز دارد صفت آن و ارچینی دو درم کند خولخان از هر یک نیم قرفه تا قلعه هر یک

چهارم قزلباشی که بواسطه شیر و اسبیل الطیب هر یک پنجم مصطکی یک اشارت و وزن او به عمل گفت گرفته باشند  
 خاک دوم درم تا سه درم جوارش ملکی بنایت مقوی باه صفت آن مشک یک نیم دانگ قاقله کند هر یک  
 یک مثقال قزلباشی الطیب جوز الطیب بانه لسان العیاض خیر شخ اذخر تخم بیل و اجینی مصطکی عود هندی عفران  
 از هر یک سدرم اشته شمه قال قند و گلاب هر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کنند و عمل بقند کفایت بر سر آن ریخته بر آتش نهاده  
 بترامند پس فرو آورده و او را که گرفته بخت خوب آینه در شراب یک مثقال جوارش خشت الحی و دیگر مسک مفید سرعت انزال  
 صلیح با سیر قاطع و دم با صفت آن بلبله کبابی و سیاه شیطون تخم کرفس هر یک شش درم پست بلبله آله منقی ناخواه  
 تواری سنج و زرد و نار فلفل کجند مقش هر یک چهار درم قزلباشی الطیب جوز الطیب فلفل سویه هر یک است و دم میل با قسط سلیمه  
 قزلباشی سبزه خنجان نارنگ هر یک شش درم کوفی چهار درم مشک قبی و دو مثقال خنجر شهب یک مثقال خنجر بیدر بوزن مجموع او به  
 درغن گاه و آه و استار او به را که گرفته بخت برغن گاه و چوب کرده و عمل گرفته باشند شربت و درم بادام شیر گاه و دوغ گاه که اسک آرا گرفته باشند و در  
 استولی بخت جوارش کند بر بخت شخ لاریس که بخت انواع قنق و قلیه مفید محل ریح باد و مقوی معده و باضه است صفت آن کند  
 شفت و در فلفل و در فلفل هر یک دو درم نبات سفید شفت و در تخم خنجان هر یک دانده و درم جوز با قزلباشی میل با هر یک پنجم مشک کافور  
 نیم درم گرفته بخت اسبل گرفته باشند شربت و درم جوارش زرد عونی نان کثرت بول که از سوی شانه باشد و سرفه بلغمی و صلاخ  
 باد و سردی بدن و مقوی معده و شهبی و دافع بلغم و طیب دهن و دافع آب از دهن و محکم کننده پشت و گرده و شکسته و ریح و خنجر  
 یک شانه و مزین صفت آن تخم کرفس تخم شلفم تخم کند تخم شبت ناخواه بادیان مغز تخم خیزه مغز تخم خیار بخت کرفس هر یک  
 پنج مثقال عاقر قرقه و عفران مصطکی عود خام هر یک پنجم بانه لسان کباب فلفل هر یک سدرم خنجر شهب یک مثقال عمل سه  
 وزن او به سیر او عمل گرفته بگذارند و او را که گرفته بخت آن بسترند و بعد استعمال کنند شربت و دو مثقال و در شرفانی وزن  
 عاقر قرقه و غیره هر دانه و درم است جوارش عطانی که گرده و دماغ اتوی کنند و منی میفراید و مجامعت را قوت دهد  
 جرب است صفت آن بهمن تورین تخم سپت مغز تخم خیزه تخم جبر تخم پیاز تخم حاضن تخم انجیر که کثیر تخم لیون تخم شلغم کرفس  
 هر یک سه مثقال شقائق قاقله صندار و در فلفل خنجان و اجینی و تخم بیل قزلباشی هر یک یک مثقال شرب تخمین شده وزن او به تخمین  
 یک شب در شیراده گاه و سیاه سینه و صلیح مایه صاف کنند و بر آتش نهاده تا غلیظ شود فرو آورده او را که گرفته بخت بدان بسترند  
 و در طرف پینی بدارند مثقال بابت درم شیراده گاه و تازه جوارش که باد و تخم دفع نماید و در عرق که بسبب تولد ریح بود بکار  
 آید صفت آن زرباد و درم جوز با اسبل قاقله قزلباشی جوانی تخم کرفس و تخم بیل از هر یک و درم زرد  
 در بر سر که پنجم درم جند بستر نیم درم کوفه بخت با دو چند قند و یا عمل بسترند شربت یک مثقال باب بنگام  
 جوارش معین عمل صفت آن براده عالج میوه سالک سبل الطیب و اجینی مصطکی رومی عود قماری هر یک پنج  
 عفران و دانه درم عفرانی سافرج هندی عود صلیب گل سرخ هر یک سه شانه پست شرب سدر کوفی قزلباشی نارنگ

چهارم باشد غیر شهب هر يك يك ماشه نبات و دوزن شهب خالص سه وزن او بر بطریق متعارف جوایز باشد و خوراک  
 نه باشد و از آن لولوی اتومی بهره و اعضای زیریه مصلح خال نخون و جم در خط جنین از اسقاط موجب بشرطیکه حرارت در  
 مزاج غالب نباشد صفت آن مروارید ناسته عاقره جابر یک یک درم زنجبیل مصطکه هر یک چهار درم زردا و زنج  
 مغزی تخم کرفس شیطیح هندی قاقه چوب اسیاسیه قرف هر یک دو درم بهمنین فلفل دار فلفل هر یک یک درم و اوچینی نیم درم  
 شکری مانای دوزن او بر شربت بقدر غصه برای خط از اسقاط مایه است بآن نایند و اگر صندل سفید تخم خرفه خنجار هر یک  
 سه درم صندل سرخ مغز تخم تربطاشیه هر یک چهار درم مع روغن گاؤ خالص تازه بهشت فوله افزایند بهتر باشد نو عذر دیگر  
 مانع اسقاط حل و عاقل جنین و دفع براح رحم صفت آن زردیاد و روغن عذری هر یک دو درم مروارید ناسته نسب کبر  
 بود و غلظ هر یک یک درم و اوچینی دو درم ابریشم مفرغ دانه پهل عذران قرفل هر یک یک درم چند بدست نیم درم شنب  
 سنبل الطیب هر یک نیم درم کوفیه نیمه باسیه چند عمل بسیر شدند و هر با دو یک متقال و خورند و از آن قسمی که بدن را  
 فربه کند صفت آن بهمن سنج زرد و زرد حنجره کسلا حبه انجیر انوری سیخ تو دوی زرد شهبان نشوین زعفران است  
 بنحو و مغز اوام شیرین کنجه مقشر مساوی ناریک ساینده و دو چند بهر طبعه شسته بریان کرده آرد کنند و با روغن گاؤ و بلانده و بل  
 بر شربت بهشت زنان قدری که در گان و برای مردان قدری تخم مرغ بهرند فصل سوم در جوگر اجها و  
 طنجبین و اوچینی و جوگر اراج در فاج و لقوه و در غشه و دیگر امراض بابده و مانعی منحل صفت آن سونم  
 پیلا مول حبه چپ پهل سینگ و روغن گاؤ برشته اجود و سر شنب زرد و زیره سیاه زیره سفید رنگا از تخم باوه باور  
 کچ پهل کلکی شیش بخار کنی سنج نوزیا مساوی کوفیه مضاعف آن زنجبیل یک نیم و بعد از آن همه را دوزن نموده و دوزن مجموع گوگل  
 یک نیم و گوگل اگر چه بسیار باشد بهر مجموع را ساینده با گوگل کوفیه نیمه باسیه شسته تا پنج ماشه باب یک درم بوقت شب بخورند  
 و خوراک نایک نماید است نو عذر دیگر که در فاج اندک زده اتومی است صفت آن دار فلفل فلفل صندل از هر یک  
 یک درم زنجبیل قسط و دوزن موهه میر عاقره جالطیقه زردیاد هر یک شش درم عجل چند بدست هر یک دو درم است حبه کباب  
 تخم کاسنی هر یک سه درم بودینه نیم درم گوگل کل اجزا کوفیه نیمه کچکار دوزن گوگل را بر نیم یک نیم و زردیاد حبه کرده باز کوبند  
 تا خوب نرم شود و از نگاه اجزا را ساینده قدیمی دفل کنند و قدیمی روغن باوادم بسیارند و باز کوبند و چون کنند تا تمام اجزا حبه  
 شود و یک توله شربت کال است طنجبین که بفارسی گفته عسلی گویند و از امراض نفی منحل صفت آن برگ اصل یک  
 آرد عمل سه آرد و در دوزن که در کف مال نمایند که خوب آمیخته شود و با پهل روز در فاقاب گرانند و من است طریق  
 سخن گفته شد یکی طنجبین پهل که در اکثر اولم معده و دیگر همه اهر شربت منحل صفت آن عصاره روند و دوزن یک نیم  
 یک درم انیسون یک درم غازیون سفید یک نیم درم گلشن است درم اجزا کوفیه نیمه در گلشن خوب آمیخته و بعد از آن همه را دوزن  
 و در دفعه که از پهل شرفاوس تیره باشد یک بار بر دوزن طنجبین ملین که در پ رنج می در نهشته یکبار خورند صفت آن زردیاد و روغن بستانج

در وقت شب و در وقت روز و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت طلوع و در وقت...

هر یک یک درم زنجبیل نیم درم ساینده در گلخانه درم نیمه بخورند چنانچه مسهل که در پنج بلغمی اگر در هفته یکبار بخورند  
نفع تمام در صفت آن زنجبیل نیمه انگ سبغ خنجر نیم درم ترب سفید چهار دانگ جلیبین ده درم یک یک شربت است  
چینی مقوی معده و ششی و هاضم طعام و مقوی جگر و خوش ذائقه صفت آن انبه خام صد درم پوست خسته آن دور کرد  
خوب ساینده بعد از آن پودینه نیم پاؤ فلفل سیاه و زیره سیاه هر یک چهار درم و قندل دست یکدم شونیز شش دانگ  
فانلین هر واحد یک دام ادرک پاؤ سیرا فلفل زنجبیل هر واحد دو دام نمک بقدر لپند ذائقه همه ادرک کوفته نیمه با زیره بود  
مخلوط کرده دارند و خشک نمایند بعد در عرق نعناع یا سرکه قطر باز ساینده در ظرف چینی دارند و بعد با ترو در روز استعمال  
کنند اگر خفاش قدرت در چینی افزایند نو عدد یک که بر شکر چینی و نورتن چینی مشهور است هاضم طعام و ششی صفت آن  
انجور قند سیاه سیر قشقر هر واحد یک انار مرغ سرخ نیم پاؤ مرچ سیاه ادرک چهار دام الاچی سفید پودینه خشک هر یک دو درم  
تر فلفل یک دام عرق نعناع سه دام انجور ادرک عرق مذکور شب ترکند صبح ساینده باز با نمک و سیر و قند سیاه و مرچ و ادرک  
پودینه ساینده و فلفل و دست ساینده باز ساینده و نگاه دارند و اگر ادرک بهم نرسد عوض آن زنجبیل ساینده اندازند

## باب الحاء الهمزة مشتمل بر پنج فصل

فصل اول در جوب حب ایارج که بر سه تنقیه دماغ و بدن از ماده بلغم معطل است صفت آن بگیرند  
ایارج فیقر اتر بد موصوف هر یک و ششال حب النیل غار یقون انیسون هر یک و ششال شحم خنجر نمک هندی از هر یک یک  
دانگ کوفته نیمه باب بادیان حب سازند نو عدد یک که بر شکر چینی نیمه محمول خاندان حکیم ذکا و الله خان قطع ماده اکثر اقسام صندل  
و تنقیه و دماغ کینه صفت آن قتل از ق کثیر هر یک چهار مرغ شحم خنجر نمک هندی هر یک یک نیمه دانگ غار یقون سفید نیم  
درم ایارج فیقر اتر بد سفید حب النیل هر یک یک درم کوفته نیمه با عرق بادیان حب سازند این جلد یک شربت است حب ششال  
مرچ برای صندل و اراض شحم صفت آن ایارج فیقر اتر بد نمک سه درم انیسون دو درم پوست بلبله زرد و خنجر  
پوست بلبله کابلی سه درم گل سرخ دو درم ترب موصوف می درم حب با ساند و وقت خواب استعمال نمایند حب ششال  
از حکیم دس خان منقوی دماغ از صفرا و بلغم و فیه صندل صفت آن پوست بلبله کابلی سنا و کی پوست بلبله هر یک هفت  
درم و در گل سرخ حب النیل هر یک دو درم درم صبر قوطری کنند هر یک هفت درم کثیر است و درم مقل ازرق عصاره و لپند  
هر یک یک درم مقل با و آب حل کرده و اجزای دیگر را کوفته نیمه حب سازند شربت یک شحال تا شش شحال شب وقت خواب  
خوردند و بخورند نو عدد یک که در درستان و تابستان توان استعمال نمود مفید و در سرد و تاریکی چشم و منقوی دماغ و معده  
از اخلاط فاسده صفت آن صبر قوطری نیم درم فستین مصلی ترب سفید پوست بلبله زرد هر یک یک شحال گل سرخ  
کثیر هر یک یک درم کوفته نیمه بگل آب شربت جوب سازند بقدر فلفل شربت و دو درم شب وقت خواب باب نیم گرم فردرند

حب و سب که صداع در چشم رانن صفت آن صبر زرد و سب و دم پوست هلیله زرد و دم کثیر و مستطیل  
 سقونیان زعفران از هر یک سه دم گل سرخ پنجم دم کوفته بیخته بگللاب حب سازند حب برای صداع بلغمی و دودی بلغمی را نافع  
 صفت آن تربد موصوف و دو دم صبر زرد و شش دم مصطلک چهار دم گل سرخ سه دم کوفته بیخته بقدر بخورند حب بند و خوراک  
 ده حب تا چهار ده حب حب قوایا جهت تنقیه و باغ و امراض بارده آن صفت آن صبر قوطری نستین غاریقون  
 مصطلک هر یک یک جزو تخم سقونیان هر یک نیم جزو کوفته بیخته باب سبز کرفس حب سازند شربت یک شقال نوع دیگر که زبان  
 سفعت دارد و از عجایب مرزا محمد باقر شیرازی صفت آن ایاج فیکره و دم تربد سفید اسطوخودوس هر یک پنجم تخم قوطری  
 و دو دو اماگ سقونیان و نیم دم و در نسخه دیگر کثیر لکیرم اضافان کرده اند کوفته بیخته باب مقل حب با سازند و ازین جمله ده شربت است  
 و در نسخه که مستعمل حکیم مرزا محمد زان است پوست هلیله زرد و نیم درل است حب جهت تنقیه و باغ و امراض چشم از حکیم کلو صاحب منقول  
 صفت آن پوست هلیله زرد پنج اشبه آنستین غاریقون هر یک دو مانه نیم اسادن اینسون تخم کرفس هر یک نیم دم  
 تربد سفید محو فیتمون هر یک یک شقال فیکره و دو دم قرفل فانیذ هر یک سه و نیم ماشه سقونیان چهار ماشه اول فانیذ را در اندک  
 آب حل کرده سقونیان را در آن آمیزند و همه را کوفته بیخته سرشته جها سازند و از نه ماشه تا یک قله بخورند و مجرب است حب  
 هندی جهت تنقیه و بیضه سر معول حکیم شاه محمد و در سبیل و غیره امراض چشم نفع عظیم دارد و صفت آن صبر قوطری  
 چراته هر یک یک ماشه جزو یو او ماشه زیره سفید اجود هر یک سه ماشه کوفته بیخته باب یک چکنی چهار ده حب سازند یک صبح و یک شام  
 بخورند بقدر است حب حب جید و معمول و در سرد و دوازده بلغمی صفت آن پوست هلیله کابلی یک دم تربد موصوف یک  
 شقال غاریقون ربع شقال اسطوخودوس یک دم نمک لاهوری ربع دم جمله یک شربت است بطریق شبیاز بخورند حب  
 و دیگر نافع و دوازده صفت آن قرفل شش دم سنا و یک چهار دم کون قاقله صفار زرد و نیم و واحد یک دم سبیل الطیب نیم دم  
 سفید پنجم با عمل پانزده دم از جمله هفت حب سازد و یک حب وقت خواب شب باب گرم بخورند حب نافع سبات و سبات  
 سهری صفت آن بنفشه دو دم پوست هلیله زرد و تربد موصوف هر یک یک دم نمک هندی یادیان تخم کرفس هر یک نیم  
 دم سقونیان یک نیم اماگ کوفته بیخته باب جها سازند این یک شربت است و اگر خواهند و شربت کنند حب جمله که نسبان  
 بلغمی را نافع است صفت آن عاقر قرحا نمک سیاه چند بیدستر هر یک یک دم و دو دم ایاج فیکره شش دم تربد موصوف  
 دم کوفته بیخته یا یک در آن اندک جاوشیر در آن حل کرده باشد سرشته جها سازند و استعمال نمایند حب فیتمون که بر است تنقیه  
 و باغ از سودا و یا بخولیا و غیره معمول است صفت آن فیتمون دو دم غاریقون تربد موصوف در روغن گاو حیر بنود  
 اسطوخودوس بسفنج فستقی هر یک یک دم کوفته بیخته باب یادیان حب با سازند و این همه یک خوراک است حب لاجورد  
 مستقی سرد بن از سودا و نافع جمیع اقسام امراض سودا ویه صفت آن رب اسوس ربع جزو سقونیان نیم جزو پوست هلیله  
 زرد پوست هلیله کابلی هلیله فیتمون هر یک یک جزو لاجورد معمول و دو جزو کوفته بیخته باب جها سازند حب فیتمون جهت یا بخولیا





داشته تا و با لحو یا با بخت در مسدود و منفی معده از اخلاط الزجور نافع قروح و زخم سرد و آب صفت آن ایسج فیضی  
 درم غار یونیش سفید بلفاج شفتی خنجر گل سرخ اسطوخودوس هر یک درم مقل ازرق انیتون پوست بلید پوست  
 بلید کابلی بلید سیاه سنابکلی خود صلیب انیسون هر یک یکدرم ترب سفید و نیمه نرم تخم بیل یک درم و دو دانگ کوفته  
 بخت بر دهن بر بادام شیرین چرب کرده حب سازند و بورق لفر و بخیه و دو مثقال آب نیم گرم وقت خواب فرو برند و بخت  
 که مرزا ابراهیم برای امراض کثیره نوشته است صفت آن زریق سه ماشه کبریت شش ماشه برگ خامقون نموده بخت  
 را حب سازند بقدر نخود و شترتیه چهار حب حب سیاب برای فاج و لقوه و مانند آن از بیاض است و در معده صفت آن  
 تخم دهن و سیاه سیاب هر یک دو ماشه در آب ادرک کهرل نموده مقدار ماش حب بسته بخورد حب بلید  
 که در امراض باره و ماغی و عصبی مثل فاج و لقوه بعد سهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید صفت آن عا و دونا  
 فلفل گرو فلفل و راز هر یک سه ماشه پیلامول شش ماشه تخم بیل میثه تیلیا از هر یک یک لوله جمله ادویه را کوفته بخت  
 سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته مقدار نمونگ چهار سازند خوراک یک حب تا دو حب و در شش و دیگر چیزها  
 بسیار عوص پیلامول مسطرت و وزن همه ادویه مساوی و مقدار قند سیاه و دونا و دویه و بعضی این حب  
 را در عرق ادرک میسازند نوع دیگر فاج و لقوه و ریا ح را از هر قسم که باشد ناف صفت آن بیش یعنی پچساک  
 یکدرم فلفل تخم بیل بسیارند و با قافله هر یک یکدرم صلیب نموده باب لیمو بقدر فلفل سیاه چهار سازند خوراک دو  
 سه حب و بعضی درین نسخه کباب و نمک هندی نیز داخل میسازند بر همین از ادویه و در شش ضرورت حب او اراقی ناف  
 فاج و لقوه و امراض باره و ماغی و منفی و مفید و در کم و ریا ح آن صفت آن کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و در سه  
 روز تجدید آب کرده باشند و بعد پانزده روز که نرم شود پوست آنرا خشیده بسوزند هر گاه دو دفع گردد از آتش من و در آن  
 و سائیده برابر آن فلفل سیاه محقو آبخسته حب بقدر فلفل بند و یک حب صبح و یک حب شب بخورند و در حاکم طالعین  
 کچله غیر سوخته است و وزن فلفل نصف وزن کچله و هر دو آب ادرک خوب حل کرده بقدر نخود حب ساخته بدستور بخورند  
 بر همین از ترشی و اغذیه سرد و در نسخه خان محمد خان که برای معج مفاصل رطوبی و سرفه بلغمی و ضیق النفس و تحریک زرد و هلال  
 رطوبی نیز موجب است نوشته که اذراقی یک چشماک را بر زمین تردن کرده بعد بخت کزورده اول مقشر کرده خوب  
 بار یک تراشیده پس کوفته بخت برابر آن فلفل سیاه سائیده هر دو را با مفر تا جیل یک چشماک بکوبند پس جمله را در  
 آب ادرک پا و سیر حل کنند چون خشک شود آب برگ سهجنه پا و سیر انداخته خوب بسایند چون خشک شود جنوب  
 بقدر نخود یا کرسنه سازند و حب سن و فراج دهند و اگر در گلو خشکی کنند نبات و مسکه هر یک دو توله بلیسند که در امراض  
 بلغمی و ریحی مجرب یافته اند منته یا دونه استعمال نمایند حب سنی که آنرا حب مقل و حب لقوه نیز گویند بعد فراج  
 سهیل برای تعدیل مزاج میدهند صفت آن مرغ سیاه سوخته کوه و دیوار چیت کباب چینی عاقر قراچ کچیل



بجمله بخور تخم سنی تخم کن که ازان ریمان میسازند مسادی گوکل برابر همه کوفته بجل سرشته بقدر و در دم صبح و  
 شام حب ساخته باب گرم فرو برند منقول از بیاض استند در دم و در قادی تا کباب چینی وزن هر یک سه درم و از  
 ماقرو تا تخم سن هر یک نه درم است و وزن لفل نیز نه درم و جنبه و کچور بنظر نیامده و گفته که یک حب صبح و یک شام با  
 گرم بخورند حب بر آغ استعمال صفت آن سم الفار طباشیر سفید هر یک در ماشه که به سفید چهار ماشه بهر آب و ادک  
 بهانه تمام بهسایند و جها بقدر یک رتی سازند و یک صبح و یک شام به بند تا هفت روز و روز هفتم شربت قند بنوشند از  
 خوردن این حب فی و سهال خوب خواهد شد طعام بے نمک بخورند و گوشت نخورند حب سرخ که مسمی باشد بچهار  
 معمول حکیم کلوصاحب صفت آن بچپناک سفید در برتیراده گا و پیل مرج سیاه سه ها که شکر ن مسادی کوفته  
 در آب لیوے کاغذ می تاد در دین یعنی هشت پاس کهرل نمایند و لبند درانه جوار یا نخود حب بسته در سایه خشک کرده گاه  
 دارند و لقوه یک حب فرو برند و یک حب در روغن کچور یا روغن گل حل کرده بر عضو گج شده ضما نموده وقت  
 شب ببنند و بالائست بنه که نه بنند و از هولے سر و بر سبز دارند و در هیضه با شیر و ادک یا رگ پان و برای بچیش پاک  
 سرخ و در سهال با فیون خالص به بند و این حب برای نزل که در سرفه و تب لرزه و سوداوی را نیز نافع است و برای حوی  
 سفراوی با شیر و خرفه که بریان کرده شیر بر آرد و بد بند که برای تب و دی و سوت و ضعف باه باسل از یک حب  
 بحسب بن وقت طاقت در مریض به بند حب سیاه مثل حکیم موصوف صفت آن چون صدق موتی گندگ انولسا  
 در برشیراده گا و نر کچور سه ها که پیل سیاب مصفی و تخمیل بهر مسادی کوفته بنخسته سیاب آمیخته در آب و ادک که هموزن او  
 بکثر زیاده ازان باشد کهرل نمایند که خوب حل شود لیده جها بقدر لفل بنند و در سایه خشک کرده برای طفل یک حب و برای  
 جوان از دو چهار حب با دو سه برگ نازبو و اگر نباشد یا برگ پان بدون مصالحه به بند و در لقوه و ضلج و هیضه و در روغن  
 بهی و تخمه و در و بهلو و غیره امراض باره حکم کثیر میدارد و برای جمیع اقسام تبها سوائے محرقه مجرب و در همه اقسام هیضه مجی  
 اموات است در تبها و مزاج گرم با شیر و خرفه و در نیم بدن بدنه استعمال نمایند حب اوجیا نش تنقیه بدن و افق  
 بکثر نماید صفت آن اش کینکینج باو شیر قفل حزل تخم خنظل صبر زرد تر بد سفید بهر پوست بهلایه زرد از زرد سفید  
 بهر حد یک درم صمغ رادراک گندنا حل کنند و باقی ادویه سائیده بیا مینند و جها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب تب  
 مریض و حرارت هوا یا برودت آن به بند حب که جبت عشب عجیب النفع است و از معمولات حکیم کلوصاحب صفت  
 آن عاقر و جابید ستر شیطج بزر النج هر یک سه درم کینکینج تخم خنظل هر یک چهار درم فقیرا بنجد درم بهر را کوفته بنخسته باب  
 سرشته حب سازند و هر روز وقت شب سه ماشه باب گرم مسود بر بند و اگر طبیعت مجیب باشد آن را کم استعمال نمایند  
 حب مویر از حکیم واحد علی که کثیر الاثر است صفت آن تخم دستوره سیاه سه توله اجوان خراسانی یک نیم  
 توله هر دو را یک نیم پا و آب جوش دهند هر گاه آب لعنت در نیم پا و بماند از پارچه صاف نموده در ظرفی نگاه دارند تا دوز

[illegible]

فیکر کرده برابر بخود چنان سازند یک دو حب متع و ششم خورده باشند حب ششگرفت مستعمل در نزل بار هفت آن  
عقرا ن عاقر قرحا و ارچینی قرفصل ششگرفت بزرگ الفنج چون هوا سرد و خنک افیون چهارده سرخ حب بند بقدردن گشت  
از یک حب تا دو حب بحسب مزاج حب یکله برای نزل بار و دومی و اختلاج و دیگر امراض بار و داغ و حب صفت آن  
و ارچینی چون هوا بسیار سرد و صلیب قرفصل از هر یک یک توله که یکله دو توله اول کهله را در شیر خیسانیده پوست آنرا و کرده لبون  
تره نموده یا از کار و بار یک تراشیده خوب صلیب کرده بعد از آن او به دیگر کوفته بختنه و در عرق ناخن خورده مقدار بخورده  
صبح شام دو حب با عرق اوجان و عرق سنبل هر یک توله نبوشند و چون درین حب ادویه تقویه و مسکه اضافه نموده میتود و تقویت  
باه و اساک فائده عظیم دارد و اگر عقبه بعد از ظهر بخورد با دیگر حب جهت نزل و نکام سر و تب یعنی هر دوی مفید است آن  
سیاب گوگرد و چیاچه پنجه ایلیا هر یک سه نیم ماشه تخم دهنوره و نیم ماشه قرفصل سیاه و ارفل و زنجبیل هر یک چهارده تا  
پنجاه سائیده باب اندک چهارده پاس کهرل کرده حب بقدردن حب سن و مزاج استعمال کنند حب پیش که نزل بار  
و دیگر امراض داغی یا بدمول است صفت آن بیش ترنی یک نیم توله در باره محمودی و دو توبسته در سکن گاو چوشانده کوفته  
همه بشود بر آورده و آب شسته خشک نموده باز در شیر خورده گاو چوشانده پس صاف نموده با قرفصل گرد عاقر قرحا و زنجبیل قرفصل سیاه  
چند بار اصل السوس با دیان هر یک دو مثقال کثیرا صمغ عربی هر یک سه ماشه سائیده چهار بقدر مویخته ساخته کیسه یک نیم  
بخورند حب سیناب علونجان که همان اثر دارد صفت آن سیناب کبریت احمر هر یک چهاردم در سنگ تاق یا یکله  
بهرل سائید و قرفصل کلاه و ار چهار بجم تخم جوز نال یک دم کوفته نبات نه دم آمیخته چهار گهری یا ز صلیب کرده  
چهار بقدر بخورده سازند و یک صمغ و یک شام دهند و در بلو با صلیب و صمغ عربی معمول حب چوب چینی نافع  
بفتح سطور از حکیم ممدوح صفت آن چوب چینی با دیان خطائی قا قله کبار و ارچینی بسا سه پوست پنج باوین  
هر یک سه توله عاقر قرحا و زنجبیل عود دهنودی هر یک یک توله مصطکی رمی یک نیم توله عنبر و مشک هر یک نیم  
تله را یک درم حب سازند شربت و درم حب چای خطائی که همان نفع دارد و صفت آن چای خطائی  
هر یک دو مثقال قافلین هر یک یک توله عقرا ن سه مثقال عنبر و مشک چند بند تر هر یک یکدم بمعل سرشته چهار  
بقدر یک درم سازند و وقت حاجت در آب گرم یک حب انداخته به نبات شیرین ساخته نبوشند و یک نسخه آن که نزل  
بار را مفید است و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و صمغ بلغمی از بدن دور نماید و گروه و شیت را قوت دهد و در  
پای خطائی سطور شش حب جد و ار کلان معمول خود حافظ صحت نافع زکام و نزل طایع اسهال تهوی شش  
صفت آن جد و ار در و خ رسن انیسون قفل بلبله زرد هر یک چهار مثقال پهنین بزرگ کباب  
عالم تر قرحا صمغ عربی مویسی قرفصل گاو زبان سعد کوفی تخم گداز سر مل لسان العصار فیکر شش

از این بیهوده و احدی شغل طلبی قائلند فرقیون زردند حج زردند چینی مغز بادام صندل سفید گون در بر دارند با سفته  
 هر یک دو شقال ترکی مزه خوش هر یک یک شقال قلب صبری پنج شقال آله شقال قلب هر یک شش شقال وار فلفل  
 نه شقال چند بیدستر تم شقال ایون بست و پنج شقال حب بقدر نخود بست بقدر مزاج حب جدوار  
 تا ایند حکیم علویان برای زکام و نزله و سرفه صفت آن جدوار خطائی مصطک رومی بلسه صحن عربی بزرگ النج سفید  
 لبا شیره پوست پنج قراح از هر یک یک نیم درم و از صینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم ایون شش درم چهار دانگ  
 درق طلا بست و بچند و اگر بوض درق طلا نیندم طلا می کلکس کنند بهتر است بقدر نخود چهار با سازند شربت یک حب انواع  
 دیگر نافع زکام و نزله معمول صفت آن جدوار ایون زرد زعفران هر واحد سه ماشه کثیره دو ماشه پنج افح جوز برا  
 برگ قنب هر واحد شش ماشه بقدر فلفل چهار با سازند حب تا قوره حبیت کسکه و انجم التزله بود خیل سو و مندرست صفت  
 آن تخم تا قوره را بهفت بار آب پوست خشکاش تر کنند و خشک نمایند بعد از آب پوست خشکاش بخوش اندازند آب حب شود  
 مغز بیهوده و از نیره سفید کشنیر قشر هر یک ساوی گرفته باب تربیله منقوده اوویه در کحل صلا یا بنوده حب بقدر نخود بستند  
 در سایه خشک نمایند و در وقت نخش یکی پنج سازند چون مغز بیهوده و آنکه که تریاق تا قوره است داخل است و سواست نیست و بهند قدر  
 خاک هم کم است و این حب سرعت انزال و دور و دمی و سرفه را نیز نافع است نوع دیگر بزرگ از آب سرد ستاوی شود و بر آب  
 اساک صفت آن ایون یک توله جدوار شش ماشه اجوان خراسانی تخم دوتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب  
 بستند و دو حب هر روز بخورند حب جدوار کو چاک که حب تقویت و مرغ و دل و معده و با و بیعیل صفت  
 آن جدوار پنج زعفران کشنیر غشرباب بر کوفته پیخته در کحل سخی بلخ نموده قدر بے فلفل چهار با سازند و از حب پنج  
 حب بخورند حب بلبله که برای تنقیه و مرغ و امراض حاره چشم متعل صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله  
 سیاه آله نشقی پوست بلبله گل سرخ هر یک سه ماشه سنا و کی شش ماشه غار بقون تربد بر صوف لاجورد محمول هر یک دو درم کوفته پیخته  
 حب سازند و اگر لاجورد نباشد صبر مصطک هر یک دو درم داخل کنند حب بلبله مختصر که حب امراض سرد چشم فائده عظیم دارد  
 صفت آن بلبله زرد بلبله سیاه بلبله کالی آله بلبله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنا و کی شش ماشه کوفته پیخته بر غل بازم  
 چرب کرد و حب بستند و در درق نقره گرفته یک دام وقت شب بوق مناسب یا باب گرم بخورند و بالای آن هرگاه دوسه گتری  
 روز بر آید بلخ مناسب نباشد حب و صبر مختصر بر آب رمد و صلا و ابتدای نزول صفت آن صبر سقوی  
 سقمونیامی مشوی از هر یک یک شقال پوست بلبله زرد و شقال و نیم کوفته پیخته بگلای حب سازند ایضا از برک رمد  
 نری از باینس هستا خرچ صفت آن کشنیر خشک پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی آله صبر زرد هر یک شش  
 ماشه بلبله سیاه مصطک هر یک چهار ماشه زعفران یک ماشه کوفته پیخته در شیر بادیان حب سازند وقت خواب  
 او شش ماشه تا یک توله باب گرم بخورند حب سحرخ که در رمد و سبل معمول است صفت آن گیر و چهار درم

افیون یک دانه زنجبیل برنج و دانه صغری برنج و دانه کوفته پیخته و راب کوکسار یا کشنی سر سبز حب سبزه که بپزند و وقت صبح  
آب کوکسار سائیده گرداگرد چشم طلا کنند حب سبزه حب تحلیل مواد خیم و کشنی و مع در در دسل معمول صفت آن پشکری  
دوام افیون یک دانه خضخ چهار دانه برگ نیب پیچیده و زعفران پنج سرخ سهدا کوفته در کراهی آهنی تدر آب غل نموده از  
دسته آهنی خوب کحل نمایند و بعد از آن بر آتش گذارند تا آب او جذب شود و لائق بستن حب شود و آن زمان حب سبزه بدارند  
آب کشنی را با آب کوکسار سائیده بیک گرم گرداگرد چشم ضا نمایند و گاهی درین ترکیب یک درم صبر نیز داخل کرده میشود حب  
رمله نافع در چشم و ابتدائی سبل فلفره و جرب معمول حکیم غلام امام صفت آن خضخ هفت ماشه افیون دو ماشه شبانی  
چهار دانه شبانی را بر بیان کرده و در شیه و لیون یک پاس در ظرف آهنی بسته آهمن حل نمایند که قابل حب بستن شود  
حب بندند و با آب سائیده حوالی چشم ضا نمایند و اندک در چشم کشند و در زمرستان اندک فاختره و در تابستان سر و فلک را بلیو  
پیدا نشود و بجای آن شیر برگ ترشندی صاف نموده بگیند و از آن حل سازند ایضا که برای در درم بهتر ازین دواست  
صفت آن پشکری بر بیان دو دانه پیخته زرد و جرب هفت ماشه اگر خام باشد بهتر و الا بر بیان افیون پنج ماشه در  
پاؤ پیخته آب بلیوی کاغذی در کراهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپزند و حل سازند تا قابل حب بستن شود حب سبزه و اندک  
و طلای تین در چشم نمایند و اندک از آن در کدغه اندون کشند حب معمول برای در چشم صفت آن لوده پشکری  
بر بیان هر یک شش ماشه جزو نصف عدد قنطریل زعفران هر یک نیم ماشه گیر و افیون سپاری چقالیه هر یک یک ماشه  
بلدی چهار ماشه باریک سائیده حب سبزه دانه و آب سائیده در چشم کشند حب معمول برای در چشم صفت آن مغز  
تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته آب برگ سرس در کحل مسوده چهار سازند و وقت حاجت بشیر عورت سائیده در چشم کشند  
ایضا نافع بچولنی و جلاله و بپزند صفت آن سبهاگ بر بیان پشکری بر بیان هر واحد یک توله نشتا و نیم توله کوفته  
پیخته سر ساخته حب سازند و در چشم کشند حب برای گل چشم از حکیم اجل خان صفت آن بلبله سیاه پلاس پاره افیون  
تک لاهوری صندل سرخ مسادی آب باریک مسوده حب ساخته آب سائیده در چشم کشند حب معمول برای سبل فلفره  
بیاض صفت آن صندل سرخ شب یمانی بر بیان هر یک یک توله کوفته پیخته بفرنگی کوار کحل سازند و حب سبزه بدارند و با  
مسوده هر دو وقت طلا نمایند و اندک در چشم کشند حب هندی نافع سبل و سلاق و نزول الماء صفت آن مغز صندل مغز  
تخم ریخته مغز تخم کهرنی مغز تخم بلبله سیاه مسادی و آب بلیو کحل کرده بپزند و در چشم کشند و یک نسخه حب هندی نافع سبل در  
جوب مفید صداع گذشت حب نافع دمه و سرخی عین صفت آن زنجبیل یک گرم کف دیاسه ماشه گل از منی چهار ماشه مغز  
خسته بلبله کلان مغز خسته بلبله بلبله سیاه هر واحد دو ماشه کوفته پیخته آب کوکسار حب سازند و وقت ضرورت دو حب یک حب  
آب کوکسار مسوده بیک گرم گرداگرد چشم ضا نمایند ایضا نافع دمه صفت آن مغز تخم بلبله کج و مغز تخم بلبله زرد بر سائیده آب  
بپزند و در چشم کشند و طلای تین نیز نمایند کوه کج و مفید دمه صفت آن بلبله زنجی مانده سبیل طیب پو بلبله زرد بر سائیده آب حب

در چشم کشند حب عشا که براسه تنقیه ماده در مرض عشا بکار آید صفت آن ترید سفید شده درم پوست بلیله کابلی  
 غاریقون سفید یک نیم درم صبر زردوشن باشد گل سرخ سه ماشه مقل زرد یک نیم ماشه محموده شش سرخ باب حب از دیک جمله یک شربت  
 است حب جهت شکم صفت آن چرک گوش آدمی جوان پوست پشیر هر دو برابر بسایند و با شش زرد گویسایز  
 نخود پرنده و یک گوی تاده رند باطل حله کرده دو ساعت از روز باقی مانده در چشم کشند حب کو تو الی که منق  
 و ماغ و دواست آن مفید صفت بصیر است و در دوسر و نزول الماء و دار الثعلب را نیز نافع صفت آن صبر قوطری  
 مقنونی می شودی شحم خنظل عصاره افستین مصکله هر یک یک نیم دانگ کثیر نیم دانگ این جمله یک شربت است و در ج  
 اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده حب بندق هندی نافع صفت بصیر صفت آن بنجر تخم بندق  
 در آب لیو کهرل کرده حب بسته دارند و صبح بلباب دهن سائیده در چشم کشند ایضا جهت ضعف بصیر صفت آن  
 زعفران سرمد مندل سفید و ارجمینی هشت کا فور و ار فلفل سافج هندی نارمشک برابر گرفته پار یک سائیده حب سازند  
 و در آب سرد سوخته در چشم کشند حب جهت ضعف بصیر که از نزول الماء عارض شده باشد معمول حکیم کل صاحب صفت آن  
 صبر زرد یک نیم تولد و گلاب جنس سائیده غاریقون سفید از غریال گذرانیده عصاره دیون اسارون هر یک هفت ماشه مصکله  
 چهار ماشه گل بنفشه دو نیم ماشه سطوخ دوس نه ماشه افستین محموده پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه هر یک ش  
 شحم خنظل چهار ماشه مقل زرد پوست باشد همه را کوفته بخیخته در صبر مقنوع بگلاب آمیخته خوب سازند و بوقت خواب  
 نه ماشه باب گرم می خورده باشد ایضا براسه ضعف بصیر صفت آن ایارج فیکرا چهار مثقال اطریفل کشتری پنجم  
 مثقال انیسون هشت مثقال همه را با هم آمیخته هر روز دوسه مثقال بخورند تا دو ماه یا سه ماه حب که در ابتدا و نزول الماء  
 نفع و در صفت آن صبر قوطری ترید بقشر خجوف پوست بلیله زرد تخم کاسنی هر واحد یک کوفته بخیخته در آب مشربته جهان سازند و بوقت  
 ازین وقت شب تا یک تولد باب گرم بخورند صبح انیسون سطوخ دوس غلاب گا و زبان مکو چوشانیده گل قنده مالیده صاف نموده  
 بنوشند و ماد میگردان خورن جهان گرد و جوشانیده با استعمال آورده باشند حب ایارج که برای نزول الماء معمول صفت  
 آن مصطکی زعفران ارجمینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر زرد و سلیمه فلفل گرد غاریقون انیسون شحم خنظل فلفل و یو  
 قوی و در حدیک م ترید و صوف سنا و کثیر از اجزاء درم کوفته بخیخته گا بدارند و بیهارند بخلخ فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست بلیله زرد  
 پوست بلیله کابلی بلیله سیاه گا و زبان هر یک یک درم در با و آنا را آب بچوشانند و قتی که این قدر آب بماند که دران او به خمر کرده  
 شود و مالیده صاف نموده او به مذکوره دران خمر کنند و لغز و رنگ جهان سازند و بعد از صبح مواد منضج خارج کوشند باشد یک یا شش بابی  
 مانده باب گرم بخورند و بختاب روز بدارند و بوقت صبح حب مذکور یک کوفته بخیخته این طبع بنوشند گل بنفشه نه ماشه گل سرخ گا و زبان هر واحد  
 ماشه و زنتی باز و نه تخم کاسنی نه ماشه نیکو قنده شش نیم آنا را آب مذکوره صبح خوش دهند و گل قنده آفتابی دو تولد مالیده صاف نموده بنوشند  
 و وقت تشنگی عوض آب عرق گا و زبان و عرق غلب بنوشند و وقت دو هر آب بخنی بخورند و سه هر طحیری بلایم حب نوی

بلبله نافع بصرفعت آن متفرخم بلبله زرد و دوازده عدد قفل و دوازده عدد قفل سیاه یک عدد در درسی که تا  
 کحل کنند بعد یک سیاه شود حب بسته باز در صبح باب سائیده در چشم کشند حب دیگر برای ضعف بصیرت و ضعف  
 آن غنیمت یابین کف دریا متفرخم نیب هر یک سه باشد قفل گرد بست و یک عدد در شیر لیمو و دو باس کحل نموده حب بسته باز در  
 صبح و در یک سائیده در چشم کشند حب بر لبه ضعف بصرفعت آن ایاج فیقر چهار شقال اطریفل ششینی سی و سه شقال  
 انیسون شش شقال همدار کوفته نیمه مخلوط کرده بشیرند و هر روز بخورند تا دو ماه یا سه ماه که نفع ای می نماید خوراک سه چهار شقال  
 حب سلاق صفعت آن سنگ بصری نیلا آهسته که کافور نبات مساوی کوفته نیمه باب یک کحل کرده چهار سائید قوت حیات  
 باب سائیده در چشم کشند نو عدد دیگر نافع سلاق صفعت آن سیاری چقاله در شیر زب سائیده یک عدد فوین سه سرخ  
 فلفل پوست بلبله زرد و هر واحد و عدد الا بچی خرد و معده پوست دو عدد و اویشیر زب سائیده کحل کرده حب بسته در چشم کشند و دیگر  
 بیظلا نمایند و روغن آرم میزند حب که منقی و نغم و نافع گرانی گوش است منقول از بیاض است و در صوم صفعت آن صبر زرد  
 نیم شقال ششم حنظل تربید و صوف سفوف یا منقل از برق هر یک دانگ و اسکنه غاریقون نیم درم باب کفس چهار سائید و فوین و فوین و فوین  
 شربت است حب مجرب حب ثقل سامه حادث از خلط غلیظ درج و متسل و طین صفعت آن تربید و صوف دو درم از تربید  
 بلج درم ششم حنظل پوست بلبله کالی هر یک یک درم تیرا دو دانگ کوفته نیمه باب چهار سائید شربت یک درم طربق شش حب  
 برای کثرت عطاس جرب حکیم عابد سندی صفعت آن اصل السوس لیوندهینی هر یک چهار درم بار یک سائیده در آب که یک کحل است  
 خنکاش و بنایید صاف نموده پس فسطا کرده باشد او میسحوقه بالا آمیخته چهار بقدر بخورند و خشک کرده از یک حب  
 آقا حب بخورند پس در یک روز نازل شود و در استعمال یک هفته محبت کامل حاصل گردد و در استعمال خولجان بالخاصیت او را نافع است  
 حب هندی که بدوی بینی دور کند صفعت آن جزبو با سیاه در صینی فلفل هر یک یک درم کوفته نیمه باشد خاص غلو به بسته  
 بر اند و بول شش بر روز سه وعده کف بجوشان مان صفعت آن ضد لکین گل سرخ گل نیل و گل سیونی بلبله اصل السوس الا بچی خرد  
 طبایع نظر کن که فوین و سیاهی حسانه درین دارند حب سیلان لعاب و همین از طبعت معده خلصت آن انیسون ناخواه هر یک  
 دانگ نمک سبزه شقال فلفل حب سائید جلله یک شربت است در هفته یک باز بخورند حب المسک معمول و در شربت صفعت  
 آن مشک کافور هر یک یک دانگ طبایع نیمه درم گل سرخ صندل سفید بلبله زرد هر یک دو درم فوین کباب هر یک یک درم کوفته نیمه سیاه  
 چهار سائید و درین حب فلفل خولجان عاقر قرحا هر یک یک درم سیاه نیز برای بخاری که سیب و سیاه و اسنان باشد مفید خواهد بود و ایضا  
 برای تخم زدنطال صفعت آن سک فرقه فلفل سبیل پوست تربیع خربوز و عود و هر دو قافله مساوی و دیگر که در وقت خلط ده باشد  
 شربت چهار سائید از انطال صفعت آن لادن صمغ عربی عاقر قرحا صنوبر صمغی و فلفل عود کشنیر مساوی باب غنصل سقیمه  
 و هند تاسه جندان آب و خشک شود و بعد بصمغ عربی و نشاسته سخته چهار سائید حب طیب انکه است مستعمل در تخم  
 صفعت آن مشک دو دانگ فوین کافور و صینی خولجان فلفل جزبو و جانه بیل هر یک دو درم کوفته نیمه برب سیاه

یا سینه سرشته جهاسازند از تخم فوعد بر پیکر که بوی دمان خوش کند بوی سیر و پیاز و شراب و غیره و بخورد و بخارات را طبع نماید  
 و دهن را صاف کند و بهتر است دین کار از نمزد و صفت آن گل ارمنی که تر سحر قفل انیسون عود جز بودا کشته خشت ک  
 سازی کوفته بخیته جهاسازند و در دمان نگه دارند حب مجرب جهت زهر زبان در دمان گذاردن صفت آن کدو کسته آرد و ک  
 چو سخته کلنگا گز دمان برگ خاشاکه و طباشیر نشاسته گل نیلوفر هر یک یک ماشه بسد سوخته اشب سوخته هر یک دو ماشه زهر مرز  
 سوده صغری کثیر تخم خرفه دم الاخون حب چینی هر یک دو ماشه از زردت دبر یک ماشه کوفته بخیته جهاسازند و در دمن گذارند  
 حب جهت کشت زبان صفت آن دار شیشان گل سرخ هر یک یک مثقال از خر قفل فریون هر یک نیم مثقال نرم  
 بسایند با بوسیای و لادن و غیره شهب هر یک یک ماشه سرشته جهاسازند و زیر زبان دارند و آب دمان بریزند حب که حرقت  
 سان را که از خوردن چیزی می تیز و شیرین بهر یک زایل کند صفت آن منفرخ خیزه و منفرخ کدو نشاسته کثیر تر بخیته کوفته  
 ساییده حب سازند حب برای آبله دمان صفت آن چاک سوده برشته سر گین خریک توله مراد سنگ یک توله کثیر  
 شش ماشه سیر کوفته بخیته آب شسته خوب سازند و یک حب در دمان دارند چس که در خنای حار در آب تلای علت زیر زبان  
 داشتن مفید صفت آن کافور یک دانگ تخم گل تخم خرفه نشاسته طباشیر ساق کثیر هر یک یک درم کوفته بخیته با عاب و خور  
 سرشته حب سازند حب نافع برای اندال قره حلق صفت آن زرد و طباشیر نشاسته که با دم الاخون مساوی کوفته بخیته  
 حب بندند و در دمن داشته باشند تا وقتیکه اندال قره شود حب سیاه معمول برای قره حلق که لب تشنگ باشد  
 صفت آن سیاه سده ماشه قند سیاه دوام خوب با تخم کوبند تا یکدلت شود پس چهار پاس آب ناخواه سبز کحل کرده  
 جهابند نه چهارده عدد و یک صبح و یک شام خورند و اگر دمن جوش نماید چقال کچال آب جوش داده ضا نموده مضمند  
 کنند حب و یک نافع قره حلق و قلع صفت آن برگ تلسی سنگ جراحت صندل بگللاب سوده الایچی خورج سبوت  
 زرد و مساوی او به را بگللاب کحل سازند که قابل حب بستن شود و یک از آن در دمن دارند چون حل شود و دیگر نگاهدارند تا که  
 قره اندمال باید ایضا برای اندمال سولخ کام تجزیه رسیده صفت آن سیاه زماشه شمشاقا چهار سرخ عا و قره حاصله  
 هر واحد یک ماشه سیاه و دم الفاراد عرق لیمون کا فندی کحل نمایند و او به دیگر آبیخته ساییده خوب بقدر فلفل سازند  
 خوراک یک حب صبح و یک حب شام همراه شوربا گوشت قیمه بخورند حب جهت بستگی آواز صفت آن فلفل گرد و ز فلفل  
 هر یک هفت ماشه کنار زعفران و فلفل دار چینی هر واحد یک ماشه نبات سفید سده ماشه همراه ساییده و آب برگ تنبول چون بقدر  
 بخورد سازند و در دمان نگه دارند ایضا معمول صفت آن منفرخ دام تلخ تخم کان بریان منفرخ غوزه مساوی ساییده حب  
 بسته در دمان دارند حب خردل و در تخم الصوت که از سری باشد متعل صفت آن فلفل سیاه یک درم خردل بریان سه درم  
 کند با زرد هر یک چهار درم هر یک شش درم کوفته بخیته حب سیاه زیر زبان نگه دارند و در تخم دیگر با زرد مطبوخ است نوع دیگر که در سخته الصوت  
 با زرد یکار صفت آن فلفل سیاه خردل زعفران و فلفل سبیل الطیب بسایه برابری صغری مساوی مجموع قند سفید و وزن



همه پستوجب سازند و درین دارند اینضا از مبریات مجزئی صفت آن خونچنان موج ترکی و تجبیل فلفل سیاه خردل  
 دار فلفل همه را کوفته بخته و آب برگ بنبول جها بسته بگه دارند و وقت حاجت یک حب در دهان و هشته بتنه کوشن خود برین  
 حب هتجه الصوت که از سوت و مانگی بهم رسیده باشد صفت آن کثیرا نشانه منغ عربی رب سوس منغ ترکم که در منغ ترکم خیارین  
 مسادی کوفته حب سازند و اگر خواهند قدرست نبات هم داخل سازند حب غبار لقیون که برای متغیه منغ ضیق النفس معول  
 صفت آن غار لقیون سه درم شحم خنظل فرسیون انزروت اهل السوسن قشر بنفشه بادیان زود فار خشک هر یک بکدرم  
 از برید و دف و در درم زراوند و درم بآب مطبوخ انجیر حب سازند و خراک از دو درم تا سه درم حب هندی نافع منغ  
 لبنی ضیق معول صفت آن جاتفل عاقر قرحا پوست ناراجو درگ باشد پنج کمانی پوست بغیلان اشخار سفید نمک شک  
 نمک سانبهر از هر یک یک باشد افیون دهاش همه را کوفته بخته باشیره و اگر حب سازند بقدر بنخود و در درین دارند و لعاب آن فو  
 حب که در ضیق لبنی بهتر تنقیه بکار آید صفت آن شحم خنظل انزروت ایایج فیکر از هر یک دو درم رب سوسن یک درم تمیز بنخود  
 بنخود کم کوفته بخته بآب طبع شحم کتان حب سازند و از یک شقال تا دو درم بنخود اینضا بقول شیخ الرئیس نافع است برای  
 رب لبنی و تنقیه منغ قوی شود و در هر راه و دبا استعمال نمایند صفت آن غار لقیون سه شقال پنج سوسن فرسیون منغ انزروت  
 شحم خنظل از هر یک یک شقال تردید و صوف پنج شقال ایایج فیکر چهار شقال بنفشه خمیر نموده جها سازند شربت دو درم نوع دیگر  
 نافع برای اکثر اسقام ضیق النفس و سهل لغیم و صفای معی و سودا و منغی صدر و دریه از حکیم علو بخان مرحوم صفت آن غار لقیون  
 افیون سارگی کثیرا هر یک ثلث درم گل بنفشه عصاره سوسن ایرسا هر یک نیم درم انزروت سفید و انق منغ طغوزه که در درون  
 خوب بار یک نموده و بروغن بادام سرشته و بطلب شکری خمیر کرده جها سازند جمله یک شربت کامل است حب هندی که در  
 و سرفه لبنی را سودا و صفت آن راوند پنبی صبر قوطری سپاه که سر سه برابر کوفته بخته باشیره و اگر کسوندی بقدر بنخود و گوی بنخود  
 و یک صبح و یک شام بدین غذا گوشت کبوتر و مانند آن خوردند حب جهت ضیق النفس محبوب شاه غایت صاحب مرحوم صفت  
 آن تخم دهنه و کنگه پاپریه تجبیل هر یک یک دام کوفته بخته آب اگر سائیده بقدر فلفل گرد حب سازند و خراک یک حب  
 حب فلفل که برای اخراج انطاط غلیظه بخت و ضیق النفس و سرفه معول صفت آن رب سوسن فلفل سیاه شکریه سادی که بجنب  
 و حب ساخته و درین گیرند نوع دیگر از تالیف حکیم علو بخان براسه ضیق النفس صفت آن فلفل سیاه رب سوسن خراک منغ طغوزه  
 منغ عربی هر یک یک باشد نبات سفید سه باشد بار یک سائیده بقدر بنخود جها سازند و در دهان دارند حب هندی جهت نفع ضیق معول  
 اطبا و صفت آن پچمنک سه باشد پوست پنج اک شش باشد در نیم آثار و نیم پاؤا بارک کسرل کرده جها بقدر ماش  
 سازند و یک حب صبح بنخود و در غذا روغن زیاد باید خورد اینضا پچمنک افیون عاقر قرحا تخم دهنه و مسادی افیون را در  
 جوز بوا خالی کرده پُر نموده و در آرد گرفته و بروغن بریان نمایند چند آنکه آرد سیاه شود و جده افیون مع جوز و دیگر آردیه سائیده بقدر  
 در خردل حب بسته صبح و شام یک یک حب بنخود و از ترشی و شیرینی در روغن کچد پرمیز نمایند نایب حب مسک نیز است نوع دیگر

تکرمه می مساوی سائیده حب بقدر نخود بسته دو حب صبح و دو حب شام خوردند حب نرله در بخوابی و سرفه که از نرله و نخود  
معمول است صفت آن بزرالنج ایون عفران تخم کاهون صغری ال السوس منقشر کنز کثیره امکی بهدانه مساوی کوفته بخیته  
حب سازند مثل لعل و وقت خواب دو حب فرو بند حب سلطانی برات سرفه ضیق نفس معمول صفت آن  
قرنفل زرنبا و هر یک پنج ماشه ایون بزرالنج هر یک ده ماشه قافله صنار مرکی شقال هر یک سه ماشه صغری است که گفته  
بخیته جنبان سازند خرداک و حب وقت خواب شب حب سرفه که معمول است صفت آن صغری کثیره انشا اصل السوس  
منقشر سوادش ماشه ایون دانه خشاش سفید مغز بهدانه نه فاصه چهار ماشه عفران دو ماشه مغز بادام ده عدد و بلعاب بهدانه  
حب سازند بقدر نخود یک حب و دمن دارند و بعد بکوبند نسخه هندی که در عمل است صفت آن پوست بلایه مغز تخم کاهون لعل و  
صغری اصل السوس کاکا کاسینگی مساوی کوفته حب بقدر نخود سازند و حب زردان دارند حب السعال که همیشه معمول  
است صفت آن صغری نشاسته کثیره هر یک سه ماشه مغز بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هر یک دو ماشه مغز بادام منقش تخم  
خشخاش سفید هر یک چهار ماشه شکر طبرزد هفت ماشه کوفته بخیته بلعاب اسفنج حب سازند و گاه است رب السوس چهار ماشه کثیره  
سه ماشه عوض مغز تخم کدو و خیارین و فلک کرده میشود و اگر سرفه بلغمی باشد مویز میقت چهار ماشه عفران یک ماشه نیز از این حب  
باقلا که برای سرفه نری خرب است صفت آن کثیره صغری اصل السوس منقشر رب السوس تخم خشخاش مغز تخم کدو مغز تخم  
باقلا هر یک شش ماشه بلعاب اسفنج شش حب سازند و وقت در دمان دارند حب و دیگر تخم خطه خبازی کثیره صغری  
رب السوس مغز بادام کثیره منقشر مغز تخم باقلا تخم خشخاش مغز بهدانه گاوبان مغز تخم کدو نبات سفید هر یک دو ماشه شکر لای  
ماشه کوفته بخیته باب حبوب بقدر نخود سازند و هر زمان و دمان نگاه دارند حب نافع نرله از نزول بسوی خلق و سینه و مانع سرفه  
نری از کاهن علم الله مرحوم صفت آن گل انشی گل و غسانی صغری کثیره مغز تخم خیارین مغز بادام شیرین رب السوس نشاسته  
حب الحلب حبه اسطوخودوس کافور کافور تخم کاهون مغز بهدانه هر یک دو ماشه کوفته بخیته چهار بقدر نخود ساخته و حب بخورد  
حب باقوت معمول است سرفه نری و برای تقویت معده و اعضا است و ریشه دیاب و ممسک است صفت آن  
خالص سه سه غیر شمشاد سرخ که با هر یک یک نیمه ماشه مغز بادام منقشر نشاسته عود عربی مروارید باقوت هر یک سه ماشه رب  
السوس صغری نبات سفید پنج بنفشه ایون مصری هر یک شش ماشه جواهر لبرنگ شاق باکلاب صلیا که کرده بادوام و دیگر  
کوفته بخیته یک خاکره باکلاب خمیر نموده چهار مقدار نخود و بندند ایضا برای حبس نرله و سرفه صفت آن طباشیر زهره  
خطائی عفران هر یک دو ماشه الاچی سفید کثیره منقشر هر یک یک نیمه ماشه اصل السوس چهار ماشه و نبات یک ماشه جودا یک ماشه  
بادام لاکوفته بخیته ایون یک توله و رب پان یک توله حل کنند و با هم آمیزند حب بقدر نخود و حب سرفه و فراج وقت شب  
بخورد حب حیدر و زهره سرفه نری معمول است صفت آن ایون یک توله عفران و اجینی زنجبیل مقل صغری کثیره  
یک نیمه ماشه جودا نبات تخم خشخاش مغز بهدانه مغز بادام شکر تغال جودا زهره مروارید سوده و اگر نبات زهره و سوه گندم زهره و کاه

حب سازند شربت حب مزاج حب سلاسل براسه سرفه زنند که مانع خواب باشد صفت آن افیون بهم شمع  
عربی یکماشته میسازند که در لب خوش مری هر یک دو شا حب بر لطفل بسازند بخوان یک دو حب لطفل نصف یا ربع حب سنبل  
یا پنجه حب سلاسل و بجز صفت آن سلاسل بر لطفل مری هر واحد سادی کوفته پنجه حب سازند حب هل نافع از بیهوشی  
سعال علوث از راه بلغم از ج که بعد نفع ماده بطبوخ زوفا استعمال نمایند صفت آن تربید موصوف برغون یا دام حب کرده  
یک درم غارقیون سفید نرم دولمش در شمع خنظل کرفس از هر یک پنج درم کوفته پنجه باب چهار بنده نجوید یک حب خوراک است  
باب نیم گرم استعمال کنند نوع دیگر که از اول قوی تر است صفت آن تربید موصوف غارقیون ایاسنج فلفل کرام یک درم  
سب السوس شمع خنظل انزروت هر کدام نیم گرم نمک سیاه گل سنخ هر کدام یک دانگ کوفته پنجه حب سازند شربت و دیگر درم ناست  
درم باب نیم گرم حب بر سرفه یعنی مجرب صفت آن زنجبیل لطفل گرد و دار لطفل سخی لونه مغر تخم کونج هندی جو الکهار کوفته پنجه به  
مقدار کناروتی چهار بنده و باب نیم گرم یک حب و قیاس بنجوزند ایضا برای سرفه یا بدو ضیق یعنی از تحله صفت آن  
خنچه آک سنخ مرج سماه نمک سیاه جو الکهار سادی اول نمک و مرج با سرفه ساموده بعدد همدار ساید و بعدد چهار  
بنده و وقت شب یک حب در دهن گزارند از ترشی و بادوی بر سرفه حب غلطانی جهت سرفه طوبی ضیق نفس بابت نافع صفت  
آن زراوند مرچ افیون هر یک یک شقال علك البطم سیاه کله درم حب اباز هر یک سه شقال حب با ساخته اندا گنگ تا نیم  
شقال باشد نه مناسبه استعمال نمایند حب هندی که بر لبه سرفه یعنی دو بانی بزرگان و طفلان مجرب با صفت است صفت  
آن از راه که کهنه نبوده و دانه در دهن و دار لطفل شمشیرم لطفل گرد و سده درم جو الکهار یک نیم درم قند سیاه بسیار کهنه است چهار درم  
بفد یا ش عدس حب بن طفلان و بعدد شش و با بزرگان حب با ساخته بدین حب مرکب سرفه اطفال مجرب حکم بنایت الله صفت  
آن کاکرا سنگی اصل السوس زرباد سه با که بران یا بر یک لطفل گرد و گاو زبان نهاده نمک سفید هر یک چهار ماشه کوفته پنجه یا کزنده  
سیرت بعدد لطفل حب سازند و یک حب بدین حب جالس و هم معمول دلفث الدم صفت آن که با گل از منی دم الاخون  
کثیر صمغ عربی طباشیر حب الاس هر یک یک درم پوست پنجه انجبار نشاسته هر یک نیم درم و اگر مروراید یا بنفشه مرجان زهره گل  
خنچه گل و دشتانی هر یک یک درم اضافه کنند قوی تر باشد انجبار اصلایه کرده باقی او در یک کوفته پنجه باب بازنگ که بهدانه کوبیده  
در آن شیر و کشیده باشد مرشته خوب سازند بعدد نخود که یک بشم شربت از پنجه حب تازه حب حب لطفل الدم که در اسهال خوب  
کبدی نیز معمول است صفت آن گل از منی چهار دانگ که با پیوده و دو دانگ دم الاخون صمغ عربی اقیاقیا هر یک نیم درم طباشیر  
نشاسته عصاره بویه تیس هر یک دو شقال کثیر انجبار فارسی هر یک چهار دانگ کوفته پنجه باب بازنگ مرشته چهار سازند  
نوع دیگر نافع نفث الدم و سعال صفت آن گل از منی شلخ گوزن سوخت کثیر اسهال السوس طباشیر هر یک سه ماشه  
صمغ عربی دم الاخون هر یک و دانه نشاسته تخم خلی هر یک چهار ماشه پوست پنجه انجبار اصل السوس قشیر هر یک چهار ماشه کوفته  
پنجه لیاب بهدانه خوب بعدد نخود سازند و هر وقت در زمان دارند ایضا برای نفث الدم و سل از داله حکیم علویان صفت آن

کا فور قیصری تہانگ طباشیر دست پنج انجبار رب السوس دم الاخرین کہہ مامروا بدنا سفتہ شادخ معقول صمغ عربی کثیر  
 سلطان سوختہ گل ازنی ہریک یکد انگ مخم کدوی شیرین مخم خیزہ ہریک دودانگ بلعاب اسجول حب با بقدر موٹھ ساخته بوق نقرو  
 پچینہ جلہ یک شربت است لوی کیک الیف میر محمد صفت آن کا فور قیصری عقراں ہریک نیمہ انگ ایون یک طسوج  
 رب السوس مخم ہیانہ مخم خطی گل ازنی مخم خشاش سفید مخم کدوی شیرین مخم خیارین مخم خیزہ صندل سفید گل کا دہان  
 پوست خشاش ہر واحد یک نعل بدست و حب ماسازند ایضا الیف حکیم مخرج کہ استا و خسر الکلیم غلو یحان بودند صفت آن کا فور  
 عقراں ہریک دودانگ صمغ عربی کثیر اسرطان سوختہ شاستہ گل بنفشہ گل بنیلو مخم خشاش مخم کدوی شیرین مخم خیارین مخم خیزہ  
 صندل سفید بخوبین ہر واحد یک نعل رب السوس گل ازنی ہریک یکد انگ ایون یک خود مغربہانہ شیرین نیمہ شقال ادویہ کو قننی رب کو بند  
 و تر بخوبین اگر داختہ بادویہ ایختہ بلعاب اسجول جہا بقدر خود سازند و پنج حب با شربت خشاش صمغ حب بوقت شام زانیاش جو  
 بخورند حب مخم حکیم غلو یحان کہ در سل با سہاں معمول است صفت آن مروارید یا سفتہ کہ با صندل سفید لعل یا قوت رمانی و سفید  
 زہر ہرہ طباشیر شریف مقطر سلطان سوختہ انجبار دم الاخرین مغربہانہ شاستہ شادخ معقول حب الاس صمغ عربی کثیر رب السوس ہر  
 سوختہ ناقیا مخم معقول عصاہ لیس طراش گل دافستانی گل مخم گل ازنی ہریک یکد ماشہ مخم کدوی خیارین کا ہر قشر ہریک سہ ماشہ  
 انیل عقراں ہریک یک پنج کا فور قیصری یک ماشہ بلعاب اسجول و ہیانہ شربت جہا بقدر موٹھ سازند شربت دودم ایضا الیف حکیم غلو یحان  
 منافع مذکورہ صفت آن مروارید یا سفتہ یا قوت مانی زہر ہرہ خطانی لعل شیش سبز کہہ با کا فور ہریک یکد دم رب السوس صمغ عربی کثیر انشاستہ  
 گل بنیلو و مرطاسو شستہ شاستہ کدوی شیرین مخم خشاش سفید گل کا دہان ہریک یک نعل پنج انجبار صندل سفید گل ازنی ہریک نیمہ شقال عقراں یک دانگ  
 بلعاب ہیانہ شربت جہا بقدر عدس سازند شربت ازیک دم تا دودم حب غری السمک بجمت سرفر و سل و نزلہ جاد و فلت الدم  
 مدہ کہ قرعہ باشد معیبل است صفت آن مخم خشاش سفید صمغ عربی شکر نال کثیر اسفر او دم مقشر عبادی غری السمک مخم خطی گل کا دہان  
 رب السوس ہریک دو ماشہ مخم کدوی شیرین مخم کا ہر قشر ہریک سہ ماشہ ایون مصری یک ماشہ عقراں نیمہ ماشہ کو فتنہ بخوبی بلعاب ہیانہ اسجول  
 جہا سازند باروانہ عدس و یک وجب وقت شب بدہند حب ل کہ مجرب است صفت آن سنگبوات کیتولہ شیرہ و چو مقشر شستہ رب  
 ایون حکیم آبادی خربا دم مقشر ہر واحد چار ماشہ صمغ عربی کثیر مغربہ کدوی شیرین مخم خیزہ مقشر خشاش سفید گل دافستانی بسجودہ ہر واحد سہ ماشہ  
 مغربہانہ مخم خیزہ دم الاخرین گل ازنی ہیانہ ماشہ مخم خیارین و تولدہ ادویہ جہا کو فتنہ کچھ ہاند و بگاہی نر گل بنفشہ چار ماشہ گل بنیلو فر  
 مخم خطی خبازی ہر واحد سہ پستان و ہ عدد کو کنا رسد عدد اسجول دو ماشہ ہر پستان و فدا و شستہ ماشہ ادویہ در نیمہ با رب جو شاند و چون  
 حصہ بناید مادہ صاف کردہ شیرہ و چو مقشر نبات سفید ز ماشہ افزودہ جو شاند کہ غلیظ شود و ادویہ مسطورہ غلو طعموہ حب بقدر خود بندند شیش  
 ہر واحد حب دہان ایضا نافع ل صفت آن سنگبوات ست گل زہر ہرہ سائیدہ کات سفید کثیر صمغ عربی مغربہانہ شاستہ  
 خشاش سفید مخم خطی مخم کدوی شیرین دم الاخرین رب السوس ہریک یکد دم ایون یک ماشہ حب بندند و وقت شربت تپ کا فور یک ماشہ و افلاکدہ میشود  
 حب بیکر کہ بجمت سرفر و سل مجرب است صفت آن شاستہ صمغ عربی کثیر خشاش سفید مخم خیارین مقشر ایون مصری مساوی بار یک سائیدہ

بدام بهانه چهار سازند حب که در ذات الحب و غیره چون در دهن دارند انضاج و سهیل نفث کند صفحت آن منفرجه خافتر  
 تخم باد رنگ منفرجه که تخم خشک هر یک یکدم منفرجه باد هم منفرجه در دم رب السوس نیمه رم سائیده بشریت انار سرشته چهار سازند  
 وزیر زبان نگهدارند و اگر خواسته بشریت انار زیاد اندازند و بطریق الحق احتمال نمایند حب منفت و منقی سین و شش که در دهن  
 اخقان المده و بکار آید صفحت آن تخم کتان منفرجه خوزه منفرجه دانه حلب رب السوس ایرسا کوفته بخیته باشه چرب سازند حب که  
 برای وید الحلال چهاره و محول و محرب است صفحت آن الموده منفرجه الگوته برابر و بول ماده گا و نازائیده و ظرف اینی با وسته اینی خوب  
 کرده برابر دانه موچه خوب بنند یک حب بلبل در شیر بخوراند و قه و سهیل خواهد آمد نشاء الله تعالی به خواهد شد ایضا بست افغ مذکوره  
 صفحت آن نیله خسته سوخته سهاله نیمه بریان هر دو سادی در آب یا در شیر بر حل کرده حبها بقدر با جاسازند و یک حب و دانه  
 حب در آب یا در شیر و درش پزند ایضا نافع مرض مذکوره صفحت آن الموده سهاله که می سادی سائیده بقدر موچه بنند و یک  
 بدند ایضا محول صفحت آن مشک فالحص و عفران چند بیدستر صبر سقوی هر یک سه شخ سائیده و آب حب با بقدر دانه  
 موچه و یک حب و عرق بادیان و یا غلبه الخلب حل کرده شیر گرم نموده بنوشند و دانه را به عمل بر شود و اگر مرض مذکوره را بپس  
 و شکلی دهن و بهوشی و بهیاری باشد باز در شیر برگ خرفه سبز کز کرده نان زمان بر تارک سر بنند و قرض کا و در نان چای سرخ در  
 آب حل کرده بدند و هرگاه گرمی کم شود برای رفع تنگی نفس حب مذکوره و سبب بوقت سرفی و نیز شب فوعد بیکر میج سیاه بازده عود و مالگو  
 و نیم عدد و نعل شیری یک ماسکه کوبیده و دما شتر همه را کوفته بخیته و لعاب بهدانه حبها بقدر موچه سازند طفل ششاه و انصف گوی و یک  
 سادر یک گوی و دو ساله را و گوی بدند حب که نخچه برای دپ صفحت آن منفرجه یک عدد توئیای سبغ نام یک سرخ  
 بار یک سوده حب بقدر سرفش بنند و یک نخچر اند و اگر احتیاج شود بار دیگر بدند حب منفت و منقی سین و شش که سر  
 اخقان المده و در بکار آید صفحت آن تخم کتان منفرجه خوزه منفرجه دانه حلب رب السوس ایرسا کوفته بخیته باشه چرب سازند  
 حب جد و ار برای تقویت قلب باغ و ادراج قالم مقام جواهره است از معمولی صفحت آن جد و ار درق جلاد که شش باشد  
 مشک فالحص غلبه شرب عفران ورق نقره هر یک سه شخ و عرق بید مشک یا گلاب یا کبوتر یا بهار هر چه موجود باشد بقدر طفل حب  
 بنند و خاک از یک حب تا سه حب حیات برای تقویت قلب دیگر اعصار کبوتر و دفع انجیر صفراوی بدینظیر است و به این  
 استاده و محمول از حکیم جفر اگر آدای صفحت آن مرادینا سنفه نیمه صندل سفید هر یک چهار ماشه خود میدی جد و ار  
 هر یک پنجاه شخ کافور سه شخ گوندا گوری و دما شنه ورق نقره یک شخ اجزا بار یک کرده بگلاب سرشته بقدر یک شخ  
 حب سازند با گلاب عرق بید مشک قه صبح و دحب و وقت شام یک حب اگر در فراج گرمی باشد حب فاو و صبر عذنی  
 و تقویت قلب دفع سموم دانه صرجه و اصلح اخلاط فاسده بدن بدینظیر است و حکیم علویان صفحت آن فاو و خطائی تقویت مانی  
 مرادید که باطل اسنی و درنج عرقی خب بلیسان شفاقل همین سرخ همین سفید حب انار طبا سیر سفید و ارجینی از هر یک یک شخ عفران  
 نیم شخ غلبه شرب مشک فالحص ورق طلا درق نقره از هر یک یک دانگ و نیم جواهر را بر رنگ سماق با گلاب صلا کرده و درق طلا

[illegible]



قرفل یک تانک سارکی سرد آب لیون کاغذی ابتدا احتیاج کحل کرده حب مقدار مذکور بنهند و یک تانده و خوردند حب  
مصلحتی است تقویت معدنه ضعیف که در آن بلغم و ریح تولد شود نفخ تمام دارد صفت آن نمک هندی یکدم پوست بلبله  
زرد یک نیم درم زنجبیل مثل الطیب هر یک دو درم مصلحتی است سردی بلبله سیاه چهار درم صبرشت درم آب گنداجها سازند و شربت  
یک درم حب ترش بجهت هضم طعام و تقویت معدنه بنایت مفید است صفت آن نمک زنجبیل سفید بے ریش بار یک  
سودده و پاچه پنجه در ظرفی که در آب بر آن انداخته یک شبانه روز گذارند و صبح آب آن را دور کنند و صفت و شربت مرتبه تبدیل آب  
کنند تا که خوب سفید گردد و بدین نمک لاهوری بقدر ذائقه سودده اضافه کنند و آب لیون آمیخته خوب سازند حب ترش میگیر که  
برای هضم طعام و تقویت اشتها می باشد صفت آن زنجبیل بے ریش ده توله فلفل گرد و دار فلفل سیاه اول بلبله سیاه  
پوست بلبله نانخواه هر یک دو توله حلیت چهار ماشه نمک سنگ نمک سیاه اشکار جواکهار هر یک یک توله سفوف کرده در پیاله چینی  
انوده آب لیون چندان بر آن اندازند که بخوشد و در کتاب خشک کنند همچنین سه بار تر و خشک نمایند پس حب بسته خورده پسند  
حب اضم محمول حکیم فیض السخان صفت آن زنجبیل دار فلفل قرفل هر یک یک توله فلفل سیاه نمک سیاه هر یک شش  
گرفته پنجه خوب بقدر کنار دشتی در آب یا شبنم بخود سازند و در نسخه دیگر وزن زنجبیل با و سیه نمک سیاه دو توله و قرفل پانزده دانهد  
دار فلفل دوازده دانهد و مرچ سیاه شش ماشه است حب پیارا انگا که درین باب مجرب است صفت آن پیارا انگا یک ماشه  
اجوان سولف نمک سیاه بار یک هر یک یک توله در آب لیون کاغذی ده عدد سائیده خوب مثل نخود سازند و از نیکاشته تا دو تا خوب طعام  
تا یک پنجه بخورند حب اضم مخصوص اصحاب بواسیر و سفید را مجرب صفت آن انار دانه سماق پوست بلبله زرد پوست بلبله کله  
کبری زنجبیل هر یک یک توله دار چینی قرفل پودینه خشک عود غرقی زرنبا و هر یک سه ماشه شیطرج هندی قاقله صغار نانخواه گل سرخ  
رز شک بادیان هر یک شش ماشه نمک سیاه نمک سفید نمک سوخته هر یک نه ماشه جواکهار سفید شش گرفته پنجه در آب لیون کاغذی پنج عدد  
خوب سازند یا سفوف حب اضم و شبنم که بنظیر است و معمول صفت آن پوست بلبله زرد بادیان پودینه نمک لاهوری جوک ترش  
بر واحد چهار درم زنجبیل فلفل گرد و دار فلفل دانه الاچی خورد نانخواه هر واحد دو درم پوست شیطرج قرفل هر یک نیم درم آب لیون  
دو عدد کحل کرده حب بند حب اضم و شبنم و در حالت ابتدای معدنه اکثر بعل آمده و در آن سه درم معدنه مفید است و نظیر ندارد صفت آن  
نمک ساجهر نمک سیاه نمک لاهوری پوست بلبله زرد پوست بلبله کله شیطرج اجوان دار فلفل فلفل دیه قرفل فلفل سیاه شش  
کلی انجور ادک برگ بنول هر یک یک توله سه گاه شش ماشه انجور و ادک را در آب تر کرده چون نرم شود سائیده بار یک پان نیز صابون  
کرده با دوی سحوقه آمیخته در آب لیون کحل کرده بقدر شش ماشه حب بند خوراک یک حب و اگر ادک بهم نرم نشود عرض آن زنجبیل کنند  
حب برای هضم طعام و در د شکم و تحلیل ریا ح و تقویت معدنه محمول صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله بادیان هر یک  
یک درم شیطرج هندی پودینه خشک کشتیز خشک الاچی سفید هر یک دو درم زنجبیل فلفل سیاه سه گاه مثلین هر یک سه ماشه جوک ترش  
نمک سیاه هر یک یک توله نمک لاهوری سفید شش ماشه همدر گرفته پنجه در آب گلیکوار بقدر کنار دشتی حب بند حب نار جمیل



جهت رفع هیمه دقت و غشیان سمد مشروب هرگاه که سته و اسهال بند نگردد وضعف و نقاست بسیار باشد بحسب تقویت بدن مخلوط  
صحت نافع است صفت آن نازیل در ایاتی تازه یکدم نرم و اعلی که باشد شمی مرجان عتیق یعنی لعل چشمی یا قوت رانی یا قوت  
زرد عود هندی خود صلیب ایرسا مصطفی نقل دار چینی و ورق طلا مخلوط جدا جدا خطائی زعفران از هر یک بندرم صندل صندل  
طباشیر تخم ترنج تخم خرفه متشورق نفوذ مخلوط از هر یک نیم شقال مرورید ناسفته یک شقال جو اسهال را باید شک گلاب سوده و دیگر او به  
کوفته پیخته باید شک سرشته خوب سازند بقدر خود شربت و حب تا چهار حب بگللاب حب بهیمه که برای رفع سمیت آن است و کوفته  
است و بنمای صفت آن پوست بخی آگ لفلل گرد مسادی باب ادک کحل کرده حب بقدر مذکوب بندرنگی که بجا بهیمه  
اگر بحالت مرگ هم رسیده باشد خیلۀ فائده کند ایضا برای هیمه و اسهال غرض صفت آن بخی لک زنده و زرد سوده بقدر نقل  
بندرم حب از ان بر او حبس اسهال کهنه بهیمه بعبایت نافع لکن در اول اهل بهیمه خوب نیست بلکه در او اخر بهیمه اگر اسهال بسیار شود  
ضعف غالب گردد نهایت مفید است نوع دیگر که برای رفع بهیمه معمول و در اطفال رانی فائده دارد صفت آن از زرد شمش  
ماشته سیاه چهار ماشه لفلل گرد سته بختنگ چهار ماشه اول قلعی گرد زنده و زرد فیکه سیاه باشد اندازند تا اگر دسسته شود بعد مرچ  
سیاه طحله و پیچنگک صحنه در باره بر کرده یک گهری دشته هر دو را خوب با هم سخی نمایند پس در شیر و ادک که نیم پاؤ باشد و کحل اندازند  
و صلا کرده بقدر مذکوب حب بندر خوراک یک حب حب بهیمه و بانی شتر مرغ نصفه خان صفت آن هیل زرد و کابلی و سیاه  
هیل سیاه گل سرخ زرد سیاه کشنی متشور و لفلل لفلل سیاه ناخواه باوین زنجبیل شیطرج هندی دار چینی هیل بودا قلع بودینه باغی بود  
کوپی نمک لاهری نمک سانج نمک سیاه جو الکهار مسادی همه را ساییده و در سرکه خواه و در قرق نفع خوب بقدر زرد شمش و شمش یک  
حب بلبل و دند حب پیارا انگا برای هیمه و بانی مجرب صفت آن پیارا انگا پیتما هر یک پنج توله پاؤ بالا لفلل سیاه و دند نیم توله  
نفلل شصت و هفت توله و دماشته هماد و گلاب ساییده بقدر شنگ حب بسته کحج و گلاب و دوقله ساییده و دیگر نموده بندر و تخمین  
سبب بند یک یک ساعت نوشاند لک خواب آید بیدار سازند و بعد شترهای صادق شوکه کچوری چهار پنج توله خوراند و اگر نفلل  
خوردن طعام تشنگی باشد شیر و باوین شمشا بایشش توله برآورده شکر سرخ یک توله و دفل کرده دیگر نمیشاند و بعد طعام آب تازه  
نوع دیگر که در بهیمه مجرب نوشته صفت آن پیارا انگا سته ناخواه زنجبیل باوین شیطرج لفلل سیاه نمک ترب نمک سیاه  
نمک پاگاکا هر یک یک توله که بر سفید و ترکی مزاج بریان هر یک یک ماشه کوفته پیخته باب لیون تانه ساعت کامل سوده حب بقدر خود  
بندرم دقت حاجت یک حب باب لیون فرور بند نوع دیگر که معمول حکیم وارث طیمان بوده صفت آن هدی جو نیم لفلل سرخ  
پوست بخی آگ هر چهار مسادی باب بودینه ساییده و بقدر لفلل حب سازند دقت بهیمه یک خوراند راض سمیت است اگر نیز جز اول  
را بر گیرند و بر بر سر پوست بخی آگ گیرند بهتر است ایضا مجرب صفت آن غنچ گل نمک لفلل گرد نمک سانج هر یک ساییده بقدر  
نوع خوب سازند یک از ان بصاحب بهیمه و دند حب چلو نه مشهوری و انهم و خوش ذائقه و همیشه معمول صفت آن الاچنی  
اربعینی هر یک پاؤ دهم سمنه لون سوخن لون سینه لون جو الکهار پطری لون کشنی شنگ پلاول لفلل نر و سیاه زرد سمنه زنجبیل





گرم و اگر یک نیم درم از آن با شیر شتر بدهند فایده عجیب کند حسب مسهل با و اصفه که در اقسام استسقا و مجرب انطای است  
برای اخراج این صفت آن من سوخته و نبات نرم سائیده از حیرگز سائیده غالیقون زرد و اندر حشمت هم سبوی افزون هر دو را  
بکوبند و صبر زرد و سفید پودست بلبل زرد و صفت مقل بلبلند هر که نام صفت جزو نیمه را آب کرفس و آب ترب و روغن بادام شیرین نهاده  
بهند و دو مشتقال و روغن بنجورند و اگر قوت قوی باشد در هر سه روز یکبار تواند داد بعد از آن که شکم را بخلط و ترس و یکن کبوتر و فکادو  
باشد و در هر یک یک حبه و در طبل شقی و انیسون و فرفریند نیز بفریند ایضا از جربیات موصوفه این صفت آن تو بال من فزولین  
انیسون پس اگر کمی باشد زرد و اضافه کنند و اگر زنی باشد فزولین افزایند و اگر طبل باشد اسارون عوض زرد و اضافه کنند  
و هر حال اجزا مساوی در یون و و یک هر واحد یک نیم جزو آب کرفس سرشته حسب سازند شربت و دو مشتقال و دو مرتبه در یک هفته بارنگی  
و شکی عقب نهیل حسب که در یرقان و صفرا از جربیات بولی سینا است صفت آن صبر نصف درم سفونیا یکدانه یک نمک لفظی  
بر جرم فوه الصباغین غالیقون هر یک نیم درم چهار سازند و با آب و الیز و بنجورند حسب صبر براس صلابت طحال معمول صفت  
آن الیز و شهاب که بریان هر دو برابر با منسیاه حسب سازند بقدر بخود و دو حب وقت خواب بخورند و از ترشی و اعذیه نفاذ بریزند  
و اگر هر دو اجزا و مذکور غلط سیاه و حلیت اضافه کرده هر چهار مساوی بگیرند و در آب گهی کوار کحل نموده حسب بقدر غلط سیاه  
حب صبح و دو حب شام بخورند براس صلابت طحال و در دو مفاصل معمول است ایضا نافع صلابت و درم طحال صفت آن  
پودست پنج کبر بلبلند هر واحد و درم و درم و درم کرفس نمک لاهوری هر یک یکدانه درم و درم و درم گیس کوار اذویه کحل کرده بقدر کنار  
دستی چهار سازند و یک حب صبح و یک شام بخورند ایضا نافع مرض مذکور صفت آن پودست بلبلند و درم و شهاب که بریان شیطرح  
سجی شوره قلمی غلط سیاه و نوشاد زیره سیاه زیره سفید و اجوان نمک سینده نمک سوخچو بیکری بریان خولک کوار با و برنگ انگیزه  
و تخمیل مساوی آب گهی کوار کحل کرده حسب بقدر کس و دشتی بهند و یک حب صبح و یک شام بخورند حسب استخار حسب صلابت طحال  
استقل صفت آن پودست بلبلند و در تخمیل شیطرح استخار سفید و نکار بریان زیره سفید نمک سنگ شوره قلمی با و برنگ زیره  
سیاه برابری کوفته بنجور بقدر سیاه که نه سه ساله دو چند سرشته چهار خورد و بزند و از دو ماشه تا چهار ماشه آب گرم بدهند حسب طحال که  
اگر برین آمده صفت آن شوره قلمی شهاب که بریان شب پانی بریان نمک سوخچو نمک سینده پودست بلبلند و از انبه بلدی اجوان  
هر یک یکدانه کوفته بنجور سه دفعه در آب لیون و سه دفعه در آب اورک کحل کرده حسب بقدر کس و دشتی بهند و یک حب صبح و یک شام بخورند  
نوع دیگر از جربیات و الد و حرم صفت آن کف دریا خول نوشاد شوره قلمی انگلی گندک مرغ سیاه شهاب که بریان مساوی کوفته  
در آب گهی کوار خوب کحل کرده بقدر کس و دشتی چهار سازند و یک حب نه بار خورده باشد حسب که در اول جلع با و در سپر زو آب  
صفت آن پودست پنج کبر بلبلند و چینی هر یک یکدانه جزو صبر مرجان سوخته تخم کرفس غالیقون سفید نمک سیاه هر یک یکدانه نیم جزو  
کوفته بنجور چهار ساخته تا یک درم تا یک مشتقال با و الاصول بدهند و نصید بر شحم خنظل و بوره از منی عمل سوخته است حسب مروارید  
برای بهال صفراوی معمول یک نیم منصوره علی صفت آن مروارید ناسفته و اگر نباشد صدف آن شش شسته بسید چار تولد

کتابخانه عرق کیوثره نیم سیر سوده خوب بقدر ایش بنند یک حب باب و اگر طفل باست بیشتر از در بند هر حب با قوت  
 برای اسهال معدی و غیره که با تشنگی شدید باشد معمول است و درین باب افس فیس و تقویت معده و قلب که صفت آن  
 با قوت سرخ مردارید زهر مره که با لامل جستی شب سبز کافور هر یک یک درم صمغ عربی لمبا شیر پوست ختنخاس گاو زبان هر دو  
 یک مثقال صندل سفید گل ارغنی هر کدام یک نیم مثقال زعفران یک دانگ کوفته بیخته تلخاب بهر آن بقدر رنگ جها سازند حب  
 آمله باض نافع اسهال معدی و قوی معده از معمولی صفت آن آمله چهار دام و رنگاب تر نمایند چون نرم شود بسایند سرچهار بار  
 یک سیاه سه سائده صیقله سائده آمیزند و بقدر کنار حرائی حب بنند یک حب صمغ و یک شام بخورند حب ذرب نافع  
 اسهال معدی صفت آن ترش بلگری زنجبیل خوار بریان مائین خرمو مائین کلان خوروا بر یک دو دانسته افیون نیم ماشه باب  
 او را که کحل نموده حب بنند بقدر کنار شستی و یک حب بخورند حب رمان نافع اسهال معدی صفت آن آمله خام و در  
 سحیده و خاک گرم نهند تا بخیته شود آرد و در کرده انداخته را خوب بکوبند و صلایه نمایند پس در آن صمغ عربی سیلگری بریان ناخواه هر یک  
 ماشه افیون زرد سیاه هر یک یک ماشه سیاه آمیزه حب بقدر بخورند بخوان حب مزاج و دهند و طفل را یک حب صمغ و یک شام  
 حب جد و از نافع ذرب و زلیق الامع اطوبی صفت آن جد و از پوست بیرون پسته لمبا شیر طبله سیاه بر دغن سیاه  
 بریان کرده صندل گلاب سوده که با زهره و در سیلگری زعفران بزر العج هر واحد و مثقال کوفته بیخته بقدر طفل جها سازند حب  
 مزاج و دهند حب صندل تقوی معده و نافع اسهال خصوص اسهال که زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد و صفت  
 آن صندل سفید لمبا شیر آمله سنتی حب آس آقا قیا غنچ گل سرخ زیره سفید صمغ عربی زنجبیل مساوی کوفته بیخته باب بازنگ  
 بیشتر بقدر بخورند حب سیاه زهره و حب تاد و حب تنبا با آب کشنیر تازه و یا شیر و خره بریان و دانه هبل و کشنیر خشک و یا تخم  
 خشنای حب اذرا فی نافع برای ذرب صفت آن اذرا فی را پا رچه کرده در آب گرم بخیسانند تا بمقدار که آب دو انگشت  
 بر آید آن آید پس بخیسانند که آب سوزد و اذرا فی سیاه کرده و دویس بکوبند و با افیون و طفل سیاه و گل ارغنی از هر یک شش ماشه  
 صمغ بلیغ نمایند و خوب بقدر چار و پس بنند زهره و یک حب تاد و حب حب بقراط که در اسهال صفراوی و جمیات حرقه  
 معمول صفت آن کافور نیم ماشه لمبا شیر صندل سفید نشاسته صمغ عربی هر یک یک ماشه مثل خود جها بسته باشد برینا  
 و دهند و کافور زهره و کیاستی از اید حب بو علی سینا و که حب اسهال کبدی و غیره و سنج و زهره و باقی صفت آن  
 مانده که از آنج هر یک دو مثقال افیون یک مثقال صمغ عربی با و مثقال کوفته بیخته برابر طفل حب بنند طفل یکیم و جوان را سه  
 حب و اگر انیونی باشد تاد و حب توان داد و کافور افیون نیم مثقال و صمغ عربی یک مثقال اضافت کرده شود حب قابض  
 که که لعل کعبه صفت آن کچان بید لال سیلگری زرد و آمله فریون گره برابر سائده بعد بخورند جها سازند و یک صمغ و یک  
 شام دهند حب هندسی و حب اسهال قوی است صفت آن سهاگه بریان یک حب شنگرف و حب افیون چهار حب هر یک  
 ساخته نصف آن با ل صمغ و در پی طفل جها بنند و نصف دیگر را آب لیون حب کنند پس اگر اسهال در شب زیاد شود





سبحان الله سید هر یک هفت مثقال کوفته بخته حب سازند بقدر نخود و بخت حل قونج نیم مثقال بخورد حب شخم خنظل که در خارج  
 مراد اعظمی بدن نبات قوی العمل است سیسوی در تل قونج و نکین در آن بهر تیه است که نظیر ندارد صفت آن قرقرنل الیچی  
 زرد و زردی غفران مرصاف ساسی کی صبر سقوی پوست بلبل زرد و زردی بلبل شکوفه هر واحد یکدم شخم خنظل ترد مرصوف از هر کدام  
 سه دم مجموع بار یک کوفته بفران باران لاکلاب حب سازند بقدر که در دس شربت شصت حب تا بهشتاد و صد بقدر قوت خارج و شدت  
 وضعف مرض آب یا بقرن نکند حب قونج که در وقت شدت در دماغ و بوج معده نیز مفید است **صفت آن**  
 طبیعت مغز تخم سید انجیر مغز کزنجور و تخمیل چکنی مسادی بقدر کناروشی حب بندند شربت یک حب آب بگرم حب قونج  
 و دیگر که نافع قونج است صفت آن چکنی بریان اجوان میلانول قنفل که در مغز کزنجور بای بزرگ صبر زرد نک سبیه بار  
 کوفته و ساج ادرک کحل که در حب بندند و بزرگ چهار دانه وقت شدت در بخورد حب که برای بجا شدن ناف منظر است **صفت**  
**آن** چکنی سوزنه اجوان مسادی کوفته بخته بقدر سبیه که به حب است بقدر یک دانه بر دهن کا و بخورد و در نخود که نافع اسهال که سبب  
 شدن ناف باشد و تخمیل نیز در حل است حب با و گو که در قونج زنجی و صلابت طحال و تب بعل را مفید **صفت آن** سوزنه سوزنه  
 سه لک بریان یک سینه سبیه سبیه مسادی با شیره پوست درخت سمج کحل که در بقدر کناروشی حب بندند یک مسج و یک شام  
 بهر دانه و دیگر طلال در آن دانه نافع است نوع دیگر که طحال و با و گو را مفید **صفت آن** حبه نمر اسوت بهر لک الموده یا یک لکوار  
 یا بهر کحل که در حب است خرد سازند خراک یک دانه تا سه دانه حب ملین برای قبض و نفخ و دریا ح و دیگری معده حصون هر  
 اطفال شیر خواره **صفت آن** بلبل سبیه چاه خرد زرد زرد کچور باران بهر یک در خرد و بزرگاریان کچور و کوفته بخته بخورد حب سازند  
 و یک خوراند حب قائل ویدان **صفت آن** زیزه لیه دانه تا سه دانه کالی در منه ترکی بهر یک دوا باشد ترد مرصوف  
 فستین زنجیل کتیه صبر سقوی بهر یک دانه کوفته بخته چهار سازند خراک حب مزاج ایضا که بخرج حیات و حب القرح است  
**صفت آن** قنفل یک دانه و نیم بزرگ کالی یک بند می پوست بلبل زرد و بزرگ کوفته چهار سازند خراک سه دم و اگر ترد مرصوف  
 بده نصف مجموع افزایند اولی بود ایضا که برای قتل قسام ویدان هر **صفت آن** بزرگ کالی صبر سقوی ترد مرصوف  
 بزرگ سار بزرگ شانه بهر یک سه دم سبیه کبریت زنجی پیش ویز ناخواه و تخمیل بهر یک دو دم فستین قسط حب النیل در مغز  
 انکت پوست بلبل زرد پوست بلبل کالی بلبل سبیه سه لک بریان قنفل که در بهر یک و مثقال حب السطین در برشته و بخت کوفته  
 بخته و آب یک نمون رو یا س کحل خود و چهار بقدر نخود سازند شربت از سه عدد تا پنج عدد آب شبنم و یا آب ایون کاغذی نوع  
 دیگر بخت اختر **صفت آن** بزرگ کالی پودین خشک پوست بخت از بزرگ هر یک پنج دانه کتیه تر مس صبر سقوی بهر یک  
 چهار دانه شخم خنظل سه دانه یک بند می دوا باشد کوفته بخته و شیره برگ شفا و حب است دوا باشد یا کم زاده وقت خواب بخورد بهر  
 ایضا معمول فقیر **صفت آن** مغز تخم کزنجور یک توله بلاس یا پاره یک لیه بهر یک شش دانه اجوان خرد ساسی سه دانه بهر  
 سازند با قند سبیه بقدر که در حب سازند خراک یک حب حب ویدان برای گرم صفرا که در معده اطفال بود **صفت آن**







یا از دور و ربع جزو کوفته بخته باب گند ناحب سازند شربت بقتل آب بود جعبه براسه بواسیر خونی و بادیه بار بار بمل آید  
 صفت آن گول چپال اندر جوشین پوست شربکان مغز تخم نیب بلبله سیاه هر یک یکدم رسوت نگر کوئی دود انم غل  
 سیاه یک نیم باشد و بر رسوت کوفته بخته رسوت را در آب حل کرده در همان آب کبرل کرده باشد بر کافور قابل حبس تا سه روز  
 نیم باشد رسوت کوفته حبس بقدر کثافتی بسته یک حبص صبح باب سرد خورده باشد و از ترشی و بادیه پسر نماید و درین زود هر قدر  
 خواهد بخورد و بعد صحت یازد حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی رحمه الله علیه حبص مقدور خود بدیند حبص نیب براسه بواسیر خونی  
 بادیه محمول صفت آن مغز تخم نیب نیم پاؤ فلفل گرد منقل هر یک یکدم لبلل غل حب سازند و در شش باشد با شیر و آب  
 و شیر و زرد صفیه خورند و اداست نمایند **لو ع** دیگر مغز تخم نیب حبص هر یک یک توله فلفل گرد شش باشد با یک سائیده جها  
 سازند و اگر آب ترب جها سازند بهتر بود شش باشد هر روز با شیر و جات مذکوره بخورند حب برگ نیب نانغ بواسیر خونی و بادیه  
 صفت آن برگ نیب با کسوس مندل سرخ و دها برگ کنار رسوت نر کچور فلفل مساوی بلباب هدهد حب سازند و بقدر مزاج  
 و بهند حب **بار سنگار** براسه بواسیر خونی و بادیه هر حب است صفت آن تخم باز سنگار شکر که مغز سفید رنگ برآید  
 یک توله فلفل گرد و سائیده کوفته بخته حب سازند بقدر خود و بقدر رسوت صبح باب بخورده باشد شش نایک بخته و اگر از پوست  
 و دخت از سنگار شیر و برآورد مرچ نیاه انداخته نبوشند نیز سفید بواسیر است حب بواسیر ای خونی تا لیف یکم طلویان  
 صفت آن رسوت چهار باشد که بر پاشی شیمی وانه بیل گل ازنی دم الاخون بلبله سیاه بر روغن نند بریان آله طباشیر هر یک  
 و را شربت منقل یک توله باب گند ناکلره بقدر خود حب سازند خوراک از چهار حب تا سه باشد حب قاطع خون بواسیر نیز محمول  
 صفت آن پوست بلبله نند پوست بلبله آله بلبله سیاه در روغن بریان هر یک و در دم دم الاخون صندل سوخته  
 گند هر یک یکدم بازنگ طباشیر بحد حرق هر یک یکدم شقال حبص و در دم پنج انجبار و شقال منقل چهار شقال او و کوفته بخته  
 آب منقل محلول باب گند ناسان کوه پسر شند حب سازند شربت یکدم تا دو درم حب جدوار براسه حبص خون بواسیر که  
 باز نند و شقال بود مجرب است صفت آن بدوار افون هر یک یک توله تخم شش تخم کدو سه شین تخم کاهو کشیز منقل پوست  
 بلبله کابی در روغن زرد بریان گل کافور بان مغز بادام هر یک و در دم صمغ عربی بریان کثیر از غرغان و در پنی بهین وانه بیل دم الاخون  
 بس که بر طباشیر هر یک یکدم صندل سفید بند النج هر یک یکدم کوفته بخته بقدر خود جها سازند خوراک یک حبص صبح و یک شام انصاف  
 سفید بواسیر صفت آن حبص بند سی منقل از روق هر یک و در دم مغز تخم کچان مغز تخم نیب بلبله سیاه هر یک پنجدم فلفل  
 سیاه و در دم مغز بادام شش بخورند و آب اگر نده سائیده حب سازند و صبح و شب یک دو حب فروزند حب تیوانج که جهت  
 سهال بواسیر بسیار مفید بلکه اسهال خونی و جگری را که صفت در آن بسیار شده باشد و زرق الدم از هر عضو که شود قطع عظیم دارد  
 لیف یکم طلوی خان صفت آن تواج خطائی ریشه انجبار هر یک یک شقال نمواید ناسته در عرق کوه صلابه کوه به  
 دخته مرغان قرز که بر پاشی شیمی و دم الاخون کثیر گل در غسانی فاد بهر مدنی بر یک نیم شقال باب بازنگ تا زود مرشته

جها بقدر عدس بسته ورق طلا پیچیده یک مثقال آب شیشه بخورند نوع دیگر تالیف حکیم که علفان مفید در لوا سیر خونی  
 و دشمنی و مکر به تجربه رسیده صفت آن پوست ترواج خطائی حقیض نگر کوئی آتیس اندر جو برگ سنا بلبله سیاه ناگ کسیر یک  
 درم کوفته بختیه مقل آب حل کرده آمیخته حب سازد بقدر یک باشد یک حب صبح و یک شام بخورند با عرق گاو زبان صفت اوله اخصا  
 سناقت اقتباس العللاج حبب حبس خون حرب زشته صفت آن بلباشیه و نه بیل آتیس زشت نادرشک بلبله سیاه بریان مثل  
 یکی اندر تخم پوست کهربا بصدف هر دو سوخته هر یک هفت ماشه کوفته بختیه آب گندنا و دو باس کحل کرده جها بقدر بخورند  
 و عرق طلا پیچیده دو عدد بخورند حسب محمول در لوا سیر خونی و بادوی صفت آن کچیان بید گیاه و مرداسنگ پوست عدس  
 سرخ زیره سفید شب بانی بریان کات سفید بلبله رنگی آله مقل مغز تخم نیب هر واحد یک درم و شیر و برگ نیب هشت پاس شام گون  
 کحل کرده حب بندند و آب تازه در شبانه روز دو بار طلا کرده باشد و گاه هر مرداسنگ بوقوت کرده پوست بلبله زرد و عرق آن اندر خسته  
 و بقدر دما شسته و بخورند داده حسب مجرب برای لوا سیر صفت آن قاقاد صغار مغز خونی هر یک پنج ماشه زیره سفید  
 و نیم ماشه رسوت دوازده و نیم باشد و عرق لک زنده سوده حبش بخورند و یک حب بخورند و بالا سه آن ترب ترشیده همراه  
 نبات بخورند حب لولوی که هم جابس خون و هم مقوی است صفت آن زهر مبره خطائی صندل سفید مرارید زناشته  
 هر یک یک توله و عرق کیوژه و گلاب هر یک نیم باؤ مل کنند پس جوب بقدر یک یک باشد بسته در سای خشک کنند و دو حب بران  
 با عرق نفوذ طلا پیچیده خود و باشد یا و شراب آنار یک توله سوده آمیخته بلبله مجرب است نوع دیگر برای صرخان  
 بوا سیر لغویت محمول صفت آن مرارید زناشته سوده کهربا بصدف هر یک دو ماشه پوست پنج انجبا جها یا بشه رسوت نگر کوئی  
 و دما شسته کوفته بختیه همراه مرایمی آله خسته وید کرده و دو عدد و سائیده جها بقدر بخورند و بنزد خوراک یک مثقال با عرق شانه و عرق بار  
 هر یک ده توله حب جوا سیر محمول حکیم غیب الدخان که جابس خون و مقوی اعضای رئیس است صفت آن مرارید زناشته  
 و عرق نفوذ هر یک سه ماشه بسید و نیم ماشه شیش به عقیق سرخ هر یک یک نیم ماشه نازیل و دریائی زعفران هر یک یک ماشه زهر مبره  
 خطائی سید و نیم ماشه یا قوت سند و فیرنه هر یک دو ماشه باؤ مل و گلاب یک یاؤ حق ملیح نموده جوب بقدر بخورند  
 خوراک تابو عدد و تنه یا بیزه مناسب و در نسخه دیگر لا حور و یک نیم ماشه و عرق طلا یک ماشه مشک سه سرخ عنبر شهب سه ماشه  
 نیز داخل است ذرن نازیل و دریائی زعفران هر یک شش سرخ و عرق نفوذ چهار و نیم ماشه زناشته باقی بدست حب نافع سرخ  
 البواسیر و مرد کرده و بشر اسیف و مع مفاصل صفت آن ترب زنده و دو پنج بلبله سیاه بلبله شیطی عاقر قارص حانوشا و غلغل  
 دار فلفل تخم گندنا مقل نه واحد یک جزو کوفته بختیه آب ترب سخته جوب سازند و دو درم با شور بای چرب گرم آب گرم  
 بخورند اخصا نافع بوا سیر سرخی از معمولی صفت آن بلبله رنگی بریان بروغن زرد یک درم زیره سیاه بریان نیم درم کوفته  
 بختیه آب گندنا حب سازند یک خوراک است حسب خبث الحیدرید حبب بوا سیر بادی و سردی کرده و شهوت طین و  
 مخمدم را سوده و بقول حکیم شریف خان این حب در تجربه و داده و قرصه آلات بول که نه را که بریم بسیارید نیز داخل کند

و برودت و ضعف معده و مانع و طعام نگذارد و رنگ صورت سیاه گردد و فریب کند صفت آن خست الحیدر که میشتغال با باب  
گندنا هفت روز تر کند پس خشک گرداند حب الرشاد و صندرم تخم جرجیر تخم کرفس تخم ترب تخم گندنا تخم گندنا پیاز و حب ملخ  
هر یک بست و بنجد هم او را با آب گندنا سایه خوب بپزند و سانه خوراک دو روز حب ملخ شقاق مقداره اسود و رو طبع را نرم  
کند و در موافق باشد صفت آن زبوست هلیک کالی است و در مقل و در کتیه بنجد هم تخم جرجیر و در انجیر را در آب پیزند تا معده شود  
پس با لایند و قل و کتیه را در آن حل کنند و پوست هلیک کوفته بچینه بآب سرشته و خوب ساخته و در آن سرشته دو روز حب ملخ شامل بر آید  
تسکین و جوشید و رسات و قتیقه و در هر گرده حار شود صفت آن نبر الیج کیدانگ اینون یک قیر طنفر تخم خیارین و دم  
تخم کاهو یکدوم کوفته خوب سازند حب سوزاک که از انواع سوزاک و حرقت البول و لعین است صفت آن کجیان سیدت کاهو  
الایج اسفید هلیک هلیک هلیک هر یک بنجد هم ملایمت سه روز کوفته بچینه باب بار کجیان یا شیرو برگ کجیان سخن بلنج نموده چهار ساعت  
بکشد و تخم خیزد الیضا برای سوزاک مجرب صفت آن ست گل و چشتری هر یک و در زله شورده قلی الایجی هر یک بکتوله که سه سیم  
نیم تولد و زنده سیاه بقعه خود چهار ساعت و زنده حب شروع نمایند و هر روز یک شانه نموده تا هفت حب سازند بعد از آن هفت حب  
هر روز بنجد و بخورد باشد حب کدو شاد را ببل کند صفت آن بسا سه کدو سعد هر یک بکتوله زرنج ساهه کوفته بچینه بقعه کدو  
دشتی حب بنزد و یک صبح و یک شام بخورد حب جهت بول المعده سیلان منی و سلس البول و سرعت الانزال و مانع صفت  
آن طباشیر سفید کتیه اندیشک بهمانه کشیده و منقشر تخم حاض گل ارطی صندل سفید گلزار صمغ عربی هر یک ششانه سنگه و خاک  
تخم نرغ و منقشر قلی کشته و منقشر خیارین که را با سبزل هر یک بکتوله بلعاب اسفند حب سازند شربت یک مثقال حب جالینوس  
منقوی با صفت آن منقز کجشک نر که وقت بچیان گیرند شقاق مصری تازه تخم پیاز سفید خرا تخم گندنا نالطب مصری تخم  
یا جرجیر یک صید اجله برابر شک قدرت کوفته بچینه بسبل و باب جرجیر چهار ساعت بقعه خود شربت یک مثقال تا یکینم درم همراه  
شرب یا آب انگور شیشین یا با بیکه بخورد و آن ترک کرده باشد حب سیسما ب که بر آید و اشتها مجرب صفت آن سیسما  
خاص کبریت کات سرخ قرظ هر یک چهار شانه اول سبالب و گندک راستی بلنج نموده و او ای و گاریخته سایه بازده  
تخم مرغ صلابه بلنج نمایند و مقدار لعل چهار ساعت و هر روز یک حب بخورند و بالاست آن شور یا ای گشت گو سفند یا شکر و بنزد  
نیکم اما یک هفته تا بست روز مجاست بکنند و از ترشی پریشند و غذا مولد خون خورند و در سینه و دیگر شکر و واریان عاق و قرحا  
جو ترشی جزو آب و هر یک چهار شانه زیاده است حب منقوی باه صفت آن شقاق دو تولد یا شتر اعزالی بهمن سفید  
هر یک نیم تولد یا در گلاب حل کرده باقی را کوفته بچینه با هم آمیخته با دو تولد شهابه صاص آینه زو است و یک حب پیاز و در هر صبح  
یک حب با سیر یا و کاهو بخورند الیضا جهت تقویت باه اگر بعد حایع خورند باز قوت اصلی حاصل شود صفت آن چوه عود  
مصلح تخم باد نجان کوفته بچینه با چوه سحر شده چهار مقدار لعل سازند و دو حب تا چهار حب بخورد حب یک ماهی جهت  
تقویت باه و اساک صفت آن ریگ اسی شکر و غصص قرظ هر واحد چهار جزو زعفران مشک اینون هر یک یک جزو



را سوده بقدر خطه کناره شتی حب بنزند و قتیکه دو گفتری روز باقی ماند یا بعد مغرب یک حب بخورند و غذا و شرب شیر مرغ و شکر  
 بخورد و قدری گرنگی ده شسته بعد چهار گفتری شب گذشته نزد حورت رود و تریاق این حب ترشی لیون یا ناک است ایضا  
 حب مسک خوش نشسته مکرر بر بجر بر سبده از حکیم عبدالقادر صفقت آن جزو ابو الخلیفان طیب مصری از بر یک دوا بسیار  
 جدوار از هر یک یک دلم ایون یک نیم دلم مقدار نخود حب بنزند و بکار برند حب مسک صفقت آن از زنجبیل کباب بپنی  
 جذبه با عاقر قرقا جوری هر یک پنج توله غفران ایون هر یک یکماشته همه را سائیده در شهد خالص آمیخته نیم درم بخورند ایضا  
 برای اساک مجرب صفقت آن اجوان خراسانی کلونجی اسپند هر یک سه ماشه ایون دو ماشه مانند نخود چهار سانه استعمال  
 کنند نوع دیگر که نظیر زرد و مقوی باه نیز است صفقت آن جدوار تقی ایون خالص غفران و ارچنی بسیار  
 هر واحد یک ماشه مغز و دام جزو ابو الخلیفان طیب مصری هر یک دو ماشه برگ قنب سیزده ماشه همه را کوفته بخیته حبها سازند و بپزند  
 استند و بخورند نوع دیگر معمول مؤلف مفتاح صفقت آن جزو اکلان که کم از صفت ماشه نباشد یک عدد و لیست در  
 گنجایش یک نیم ماشه ایون خالص اگر مصری باشد بهتر و کرده سرش بارو بنزدوده آرد بالا بچیده غلوه ساخته بنزد هر گاه آید  
 شود آرد و بر آورده همراه این اجزاء و عمل آیمخته مقدار کناره شتی حب ساخته بگهارند و پیش از خجاع یک بخورند اسپند عاقر قرقا مصطلک صفت  
 بلوط اجوان خراسانی تا ملک بسیار عجیبند سمندر سوکه هر یک دو ماشه بسیار یک ماشه قنفل نیم ماشه فوعد دیگر که بی همی و مسک نشسته  
 و مجرب است صفقت آن زعفران جزو اکلا مصطلک بسیار عود قنفل سیاه سنبلیط عاقر قرقا هر یک یک دلم ایون  
 هر یک دو درم غنیمت درم ورق الخیال چهار درم نبات سفید پنجم درم کوفته بخیته باب صمغ چهار سازند حب مسک که حکیم  
 مستملک الملوک اعتماد بر آن پید است صفت ایون شکرگاف کافر عاقر قرقا جزو انبات سفید از هر یک یک توله زعفران چند سینه ستر  
 هر یک شش ماشه پیر بونی ده عدد همه را خوب سحق کرده حب بقدر کناره شتی ساخته بگهارند و وقت حاجت یک حب بخورند و بی نظیر  
 عالی باشد و اگر خواهند که انزال شود بالا پیش آب سرد بنوشند حب مغلط منی و مسک و مقوی باه و نافع سوزاک صفقت آن  
 است صلاحیت منفر تخم خیار قاقله صندار طباشیر کیمیاں بید نبات سفید هر یک یک دلم کوفته بخیته و غسل گری بنزند و بقدر نیم دلم  
 بخورند حب الف سرست انزال و مجرب صفقت آن خصیة الثعلب مصطلک رومی لاکه جبر بیری هر سه برابر کوفته سائیده  
 در شیره و دخت بزر بقدر قنفل بنزند یک حب باشد تا چهل روز بخورند حب برای بند کشاد و سیلان منی صفقت آن طیب مصر  
 منفر تخم سرس لک مشمول هر یک دو توله کوفته بخیته یا یک پاوشیر و دخت بزر آیمخته که حل کنند تا غلیظ شود بقدر کناره صحرانی گوی بسته  
 هر صبح یک حب بنزد ناف است اگر قرقا شسته و طلا کی شسته و یا قوت و مر و اید همه بقدر نیم توله درین دوا بیفزایند قوی تر شود حب  
 تا توره برای در در منی از معوی صفقت آن تخم ناتوره قنفل سیاه برابر سائیده باب منقوع صمغ عربی حب بنزند  
 بقدر قنفل و یک از آن هر صبح یک توله شیر و یا دیان خورده باشند تا هفت و اگر مرض مزمن باشد تا بابت و یک بعد خوردن و از  
 وادی بر سینه نمایند حب برای کثرت احتلام از مجربات و الدرم صمغ صفقت آن کبدر بلوط گلنار بزر قنب هر یک یک توله

کوفته بخته حب بنزد و سده چهار خوراک نمود و بخورد و نشسته از حوض و آب و بنیات پزیر نماید حب که قفق ریخی را خیله سودمند است  
 صفت آن بودینه فطر اسالیون فجاج از خرقه قط اند بباد درو سنج اسارون هر یک نیم درم تخم کرفس انیسون هر یک اسبند  
 معشکی زعفران هر یک یکدم سکنج منقل هر یک یکدم کالی بلیله طم هر یک دودرم اول سکنج منقل در آب و بادیان مانند آن بگزاند  
 و باقی او در کوفته بخته آمیزند و حب ساخته و سنج یک شقال بخورند حب که در کشادن حیض قوی تر است صفت آن  
 مشکطرا شمع سیله هر کدام یک شقال تخم کرفس بادیان انیسون زیره سیاه هر کدام یک نیم شقال جذبه ستر قهقهه هر کدام نیم شقال  
 سیه اکوفته بخته قهقهه رازانرا یک سترس و اسهل چوشانیده باشند طکودد همه را با هم سرشته چها سازند و یک شقال انان با شتا  
 میل کنند پس انان را یک سترس با لوبیای سرخ و لادن چوشانیده باشند بصل نبوشند ایضا مد حیض صفت آن سیله  
 شونیز هر یک دو شقال چند بیدستر اهل هر یک دودرم همه را کوفته بخته بدو چنندان عمل کف گرفته بپوشند و هر صبح از یک  
 شقال نادر شقال غلوه کرده فرو برند و بالایش آن چهل درم عرق بادیان نبوشند و اگر کم آمده باشد بفرغت آرد و بشیر طبع سبب  
 احتباس حرارت و علت خون نبود حب مسقط عمل و تسهیل ولادت منفی رحم بقوت صفت آن منقل اندک مرکب اهل  
 مسادی حبوب ساخته بخورند حب که خنجر بچرخنده و دوده و شیصه صفت آن مرکبی باوشیر سکنج مسادی گرفته حب ساخته  
 و سه درم بخورند از خارج مانده الرحم نماید حب مانع حمل صفت آن کالی زیری تخم بلیله کالی ناگ کیستر کچو سیاه وانه کاجل  
 هر یک بخورند که کوفته بخته بهفت غلوه سازند و در حالت حیض هر روز یک خورند تا ماهست روز ایضا مانع استن صفت آن  
 انیسون تخم کرفس رازیانه فوج چیله مشکطرا شمع هر یک جزو سنبه الطیب و اجینی سیله حب بلسان عود بلسان اهل  
 قط هر یک نصف جزو حب سازند هر گاه که اراده محبت باشد قبل از آن بخورند زن دهند مجرب است حب نافع مرض رجاء  
 صفت آن قطریون باینر سرخ عه مار و آفستین هر یک دودانگ غار لقیون ایامج فیکر هر یک چهار دانگ ترشید  
 یک درم تخم حنظل سقونیای مشوی هر یک سه درم حب سازند حب نافع تسهیل ولادت صفت آن اهل سه درم سنا  
 پنج درم حنظل چهار درم طیت اشق فوه هر یک سه درم کوفته بدو خور حبوب سازند خوراک سه درم باطنج طشت مثل طبع اهل و  
 مشکطرا شمع فوه و باطنج لوبیای سرخ و طبع عده سه درم اب ایضا که درین باب توست صفت آن اهل دودرم  
 نصف درم اشق نیم درم همه یک خوراک است حب معین بر حمل صفت آن مرکبی نوسنا در هر دور اساییده  
 بوزن چهار هر سنج حب بنزد و هر روز یک خورند تا دقتیکه عارض باشد و بعد پاک شدن نزدیکی مکرر کند که در دفع قهقهه  
 قوی تر است صفت آن مشکطرا شمع افغان جزو اخفران هر یک یکماشته برگ قنب دو ماشه قند سیاه که یک نیم درم  
 فلفل گجراتی سه درم فلفل چهار عدد و اما را کوفته بخته با قند آمیخته غلوه با مقدار کنایسته بعد از ظهر اول روز شربت کنند تا سه  
 روز بخورند حب که در تسکین اوجاع طم غیب الفل است صفت آن تخم حنظل صبر سکنج هر کدام دو جزو چند بیدستر منقل  
 یکدم نصف جزو شربت و دودرم باب نیم گرم حب نهندی که چیت در دلیت در لوح افرشته مفصل ایتقیه منفی از تدها



دیگر است و معمول حکیم عابد سرمندهی است **صفت آن** تخم کزنش فلفلیه فلفل دار فلفل باو دیان نمک ملعام سیطرج هر یک  
یک درم بادوده درم پنجبیل یازده درم پوست بلبله زرد و تربنفید هر یک پنج درم کوفته بخته در قند سیاه متوق متنی درم مقدار  
لوز حب بسته بدارند یک حب آب گرم مخدره باشد حب هندی و دیگر حبیت در و فاصل و دغوان از بیاض آستان و دغوم  
**صفت آن** بلبله بلبله آلمه راسنه هر یک پنج ماش کوفته بخته همون مجموع گوگل بگویند چهارده حب ساخته که از آن تخم  
در دغون لب یا رخند حب اسکند حبیت در و فاصل و زرد و پشت مجرب و معمول است **صفت آن** موسلی دار فلفل  
اخوان و بیلا اول هر یک یک دام ستاد باد و پنجبیل اسکند ناگوری هر یک دو دام کوفته بخته با قند سیاه قدری کفایت میخیزد  
چهار بقدر کنار باغی بنند حب سورنجان که بر است تقیه در اوجاع مفاصل معمول است **صفت آن** سورنجان شیرین تر  
موصوف از هر یک یک شقال صبر قوطری دی حب البیل غار لیون آمیون هر یک نیدم مثل مصطک هر یک دانه کوبند و آب  
کزن حب سازند جلد یک شربت است نوع دیگر که مفاصل و نفوس و عرق النساء را مسفیة **صفت آن** صبر قوطری  
دو توله سورنجان تر پنجبیل هر واحد یک توله حب بند خوراک هفت ماش نوع دیگر که مسهل غلاط است از فاصل سیه حکیم  
صلح خان خال حکیم علویان **صفت آن** سورنجان آمیون پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بوزیدان از هر یک چهار شقال  
صبر قوطری ترب و موصوف از هر یک شانزده شقال سقونیای شوی مثل ازرق از هر یک دو شقال مثل را و آب گسدا  
ملکده باقی اودیه را کوفته بخته آن سرشته حب سازند شربت یک درم حب هندی برای در مفاصل **صفت آن**  
سورنجان شیرین بزرگ کابلی هر یک یک توله پنجبیل مثل اسکند بوزیدان بد جاره محلی سفید هر یک شش ماشه سیطرج فلفل گرد  
سیاه هر یک سله ماشه موزینق برابر اودیه همه را کوفته بخته با مزه صلایه کرده حب بقدر کنار دشتی بنند و یک صبح و یک شام بخورند  
حب از اراقی از جربات خاندان حکیم منصور علی نجیب آبادی برای وجع مفاصل بلغمی بلکه برای فساد خون و احتراق آن و  
خدر و وجع اوجاع بغیة جمله بادوده را نافع است **صفت آن** بلبله سیاه بلبله زرد آلمه بلبله هر یک سه توله کشنیز خشک یک  
توله برگ سرچوکه اقیون برگ شاهتره هر یک یک توله اناراقی در بر بخته و نیم توله سیغی برابر همه اودیه کوفته بخته در مثل و توله  
محلول آب و یا در مثل فاصل سرشته چهار بقدر بخورد سازند از یک حب آب خالص شروع نمایند و به تدریج بیفزایند تا او شام  
رسانند و زیاده ازین غیر مجز یا آب شام تر و یا بنوع دیگر اودیه بناسه بخورند غذایان خود بر دغون بسیار خورند و از اولات ماده نموم  
پرنه نمایند **حب مفاصل** از جربات حکیم عظیم صاحب **صفت آن** فلفل دار فلفل نیره سفید انگوره قسط اشیتین  
بای بزرگ نمک سفید نمک سیاه مساوی کوفته بخته در آب برگ لکیموار حل کرده حب بقدر کنار دشتی بسته بخورند ایضا  
چاکسود بر مرده سنگ هر یک یک توله سائیده در لعاب کثیر حب بقدر دانه ماش بنند حب سورنجان و دیگر برای در و بخت  
**آن** سورنجان پوست بلبله زرد تخم مثل مثل ترب و موصوف مساوی کوفته بخته حب سازند و آب گرم یک شقال بخورند نوع  
دیگر حبیت عرق النساء از جربات رازی است **صفت آن** صبر قوطری پوست بلبله زرد سورنجان هر یک یک درم حب با

ساخته عود یک شربت است و در وقت برین نمایند و در نسخه دیگر که برات مفصل بر آن ساعت نوشته سناری یکی مصطلک زیاده  
 است و نوشته که مسهل افلاک طایفه از مفاصل و اعلاقی بدن و تلخ و نفوس و عرق النسا و وجع الودک است و ادویه کوفته بخوبی  
 با دوا هم چرب کرده حب سازند شربت و در وقت خواب شب باب نیم گرم حب که در دوا لی و در اول لیل سوداوی بعد قصد  
 باطبی از جانب مقابل پس خوردن سفوف سودا که بهار الجین که گفته بعد به چنین نوشیدن مطبوخ اقیقون پس از آن این  
 حب که درین باب از مجربات انطاکیست صفت آن اقیقون لیسفانج گل بنفشه هر واحد یک جزو ششم خنظل مغز با دوا تلخ  
 مستقیم یا هر دوا نیم جزو لاجورد مرادیدمرجان هر واحد ربع جزو در آب شاهر و سرشته جها سازند شربت و دو مشت ال لیسفان  
 جزو ری در بنفشه در آب استمال نمایند حب جرب در ربع مفاصل مغنی صفت آن بلبله سیاه بلبله مله بخوبی فانیه شیطنج  
 هر کدام چهار درم مستقر فانی شش درم سورنجان است درم نمک سیاه و دو درم مقل زرد پانزده درم کوفته بخوبی مقل را با باب کرک گداخته  
 ادویه دیگر آن شربت حب سازند شربت و دیندرم تا سه درم باب نیم گرم ایضا متوی که در اف در دوا صفت آن پوست  
 بلبله کالی پوست بلبله مله جرب کرده در آب سبیم آن را بخوشانند چون آب ربع بماند صاف نموده مقل زرد و داخل کرده به پزند چو لبله  
 علوا شود حب ساخته پنجاش خورده باشد حب مفاصل از مجربات یکم فرزند علیان صفت آن سورنجان تلخ ایلاترید  
 سفید سناری یکی افسنتین نمک ساخنر خم خنظل اجود هر یک شش باشد اهل اجود در آب گرم انداخته عرق و اگر قته جمله ادویه کوفته بخوبی  
 و عرق مذکور جها برابر بر موشد بندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف و علی انداخته آن کوب  
 شب بقدر باشد باب گرم بخورند حب بهندی که در مفاصل دوا جامع باره مرز نه جرب و فلاج و قوه و غیره امراض طبعی و ریجی ز سخت  
 نافع و شتهای آرد صفت آن کپله بربنچ اندرین مرج سیاه هر یک دو دوا کوفته بخوبی با دوا غلیظا سکر عسل قدر خود جها بندند و  
 یک حب تا دوا حب باب تلخ کنند و طریق تمیز کپله آن است که شخت او را در آب یا در شیر تر نمایند چون نرم شود مقلش کرده از کار  
 بقدر ناخن تراشند و خشک کرده بکوبند و بکار برند و این دوا در سر را و بمر و دین بسیار لفع دارد و معمول ایضه صدق است و قوت  
 بر است در و بند تا تمام اعصاب استخوان که بهندی طهر بخورن گویند صفت آن پوست بلبله و بلبله سیاه یا دیان فلفل و فلفل  
 کالی زیری مغز که جزو هر واحد یک جزو سوزن پنج جزو حب سازند و دو درم هر روز بخورند که در عرق النسا بعل آید  
 انطاکیه صفت آن غلایقون ترب سفید هر کدام چهار دانگ صبر سورنجان شیطنج هر کدام نیم درم شخم خنظل و انگه شربت  
 و دیندرم تا سه درم ایضا جهت مفاصل و نفوس و عرق النسا سفید صفت آن صبر زرد و ماینر بربج هر یک یک درم سورنجان  
 تربید و کوفته هر یک یک شقال کثیر حب لیل شخم خنظل هر یک نیم درم نمک بهندی یک نیم دانگ باب کرک صفت آن حب بندند خوراک  
 سه درم باب نیم گرم حب سیاه که جهت در و بند تا که سبب آتشک باشد معمول صفت آن سیاه اجوان خرد است  
 بلا در کلاه و در کرده اجود و سبند هر واحد سه باشد قند سیاه دو دوا کوفته بخوبی بقدر که نارد شتی حب سازند و هر روز یک صبح و یک  
 شام حلق ریخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کچری و دال مونگ و خشک دنان گندم بر پیز از برشی و باوی در پنج روز صحت شود و هر گاه

چون کینه مصدق لعل کردند و اگر لیس سهل خورد نمید زیاده شود حب سحر الفار و حببت و جمع مفاسل صفت آن شکم سید  
 ششانه سدر بنجان شیرین بکیتوله آب لیمون کاغذی هفت دام کحل کنند باز در شیر و کشانی خرد کحل نموده حب بقدر غلغل گردد  
 بسته یک حب هر روز بخورد تا بسته و هفت روز از آب سرد و دال موگ پر سبز نمایند حب برای اقسام تب حفرای و بدست سهل  
 مطبوخ میدهند از انطالی صفت آن صبرزد و دیو دینی پوست لیلند و سهر و احادیق جزو متقونیا گل سرخ مصطکی انیسون کنار  
 سهر و احادیق خربزه با و القرض یا و الخلات جهاسانند و بیکار استعمال کنند و اگر تب زائل نشود و قوت ساقط شود و شربت مسک اللداح  
 که در شربت جیات نخواهد آمد استعمال نمایند و شربت مطبوخ و ذیل مطبوعات بیاید حب که در غلبه لازم بود تنغیه معمول است صفت  
 آن طباشیر کبریا صحن عربی شاهتره هر یک یک انتقال اصل السون مقشر گل سرخ مغز تخم کدو دست گلوهر یک ششانه تخم خرفه لاجبی  
 خور و مغز تخم خیابن کثیر اسر یک کدو کوفته بیخه آب برگ بلب شکب مرق سرشته حب بقدر که از شتی ساخته نهنگام صبح یک حب همراه  
 مرق کاویران یک قله و عرق بادیان سه قله و عرق خنب لبلب و قله عرق شاهتره عرق گلوهر یک دو قله و اگر طحال باشد عرق جهار  
 کدو طافا باشد دو قله و اندازه در دیگر نموشند حب کا فور معمول در تب محرقه و تب دق صفت آن صندل سفید بگلآب سوده  
 یک قله و کافور و شانه طباشیر زهره و بگلآب سوده سبزی کدو یک حب و واحد یکا باشد کات سفید چهار شانه بقدر بخورد جهاسانند  
 و حبب فزاج باشد و تخم خرفه یا شیر و مغز تخم کدو یا سهند و اند و هند نو حد دیگر از مجربات حکیم علی که بتدریج دق و سرفه زائل میکند  
 صفت آن زعفران یک کدو کافور انیسون زرد لیسج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو و مغز تخم سهند و گل نیلوفر تخم کثیر صحن عربی  
 طباشیر رب السون تخم عرقه هر یک دو مثقال تخم ششاش تخم خیارین هر یک سه مثقال کا نور پنج مثقال کدو کوفته بیخه بلعاب  
 بزقطنو ناسرشته بقدر بخورد جهاسانند صبح هفت حب یا شیر و تخم خرفه یا شیر و تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت نار  
 هر یک پنج مثقال بدین در سه روز دفع بین کنند حب از زهره معمول در تب صفراوی و تب صفراوی و سکن تراری صفت آن  
 زهره و ساینده و جزو مر و اید صلیا کرده یک جزو هر روز با زایاج خوب صلیا کرده حب بسته بگلآب بقدر دو شانه و در حب  
 شفا ستمل و دیلمه و دیو و صفراوی و سایر امراض حاد صفت آن صندل سفید صندل سرخ هر یک پانزده درم طباشیر سفید  
 ششانه هر یک یک درم زرد لیسج سفید پانزده درم کافور قصیری زعفران هر یک یک درم انیسون یک درم کوفته بیخه بلعاب بدهان سرشته  
 جهابقدر بخورد و ساند شربت پنج حب و در نسخه دیگر انیسون مطروح حب شفا و از بایان حکیم علویان جهت صداع مزمن و جمع اعراض  
 عامه و بارود و در تب بلع و سایر تبها و فزنی صفت آن زعفران دو دالک گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو دالک بوند  
 بینی بچالک انیسون تخم خرد اثل هر یک یک مثقال کدو کوفته بیخه آب لیمون که در آن شیر شربت مل کرده باشند سرشته جهاسانند برابر بخورد  
 بر سر بس برای تب بلع پیش از نوبت بنیم ساعت آب گرم و سب فرو برند و برای امراض دیگر و حب صبح بخورد نوع دیگر که نسخه  
 تعارف که جهت اقسام صداع و تبها و غرضه و نام و مرکب معمول و در تب نوب قبل از نوبت باید داد و حافظ صحت و مزیل گران اعضا  
 است و این حب ترک انیسون هم میتوان کرد صفت آن تخم خرد اثل شش جزو ریوند چینی چهار جزو زنجبیل صحن عربی هر

او جزو صغیر را در آب جگندند و او بیهوده و دیگر گرفته بخفته بان بسترشند و قدر بخود جها سازند شربت یک حب و ساعت پیش از  
 آمدن تپ سوز و اگر تشنگی بسیار باشد با شیر و خرد بند و در نزد معمول حکیم اجل خان صغیر عربی مطروح است و نوشته که او بیهوده بخفته  
 با و روزن انبساط مجنون کرده نگاه دارند و وقت اشتغال بقدر و طبع شربت یک حب و در نزد معمول تپ لزه برای تپ لزه معمول موقوف مفتوح  
 صفت آن ریوند چینی یک ماشه تخم و دهنده یک نیم ماشه سونقه شده ماشه گرفته بخفته بخفته باب اورک یک پاس حل کنند و در آب  
 بر لریاش هندی بند و یک حب یا دو حب قبل از نوبت یک ساعت بدین حب که در تپ مواظبه یعنی مجرب الطایفه است  
 صفت آن ایایج فیکر یک جزو تری بد غار لقون مقل از رزق یک کینج هر واحد نیم جزو بورد از سنی نمک هندی نیسون ملیکابلی  
 هر واحد ربع جزو باب کرس جها بند شربت یک شقال یک کینجین عملی یا شربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند یک  
 تخم جزو افزاین و در سر او شینخشت اشق و طلیت هر واحد ربع جزو اضافه نمایند حب بر لری تپ مرکب از صفرا و طعم که با لزه و در  
 شکم و تپ و اسهال باشد و موسوم هفیده بود و مرض عام باشد صفت آن قرقفل قاقله ناوشک زرشک سحر کوفی صندل  
 سفید فلفل سیاه سماق مسادی گرفته بخفته باب سرشته حب خوب بقدر کناره دوشی سازند و یک حب باب گرم خوردن انبساط  
 و تشنگی و درم بدن که بعد از ولادت عارض شده باشد از جربیات حکیم کلوصاحب است صفت آن صبر سقوطی یکدام تری  
 موصوف یک توله زنجبیل بے ریشه شمشاد مصلکی سه ماشه ریوند چینی مرنگی هر یک شمشاد حب را حب ساسایده و در آن که در هر حال  
 اندازند و صبر را در گلاب تر کرده مخلوط سازند و جها بے کو یک بسته بقدر چهار ماشه وقت خواب شب باب گرم خوردن باشند و حصول  
 صحت و اگر اجابت زیاده باشد مقدار شربت کم کنند حب بر لری تپ لزه صفت آن بنگ چهار جزو کافور یک جزو ساسایده  
 حب بقدر فلفل بندند و حب مزاج و دهنده و بقیه تا چهار عدد خوراک برای تپ صفراوی گفته اند انبساط که بر لری تپ و لزه  
 مجرب است صفت آن انیسون چهار جزو صندل سفید فلفل هر یک دو جزو و در چینی یک جزو فلفل سیاه دو نیم حب و در وقت  
 بخفته جها سازند بقدر یک سنج و یک حب بدیند و فلفل را نیم حب و جوان را دو نیم حب تا سنج بدیند حب هندی که  
 در ازاله اقسام تپ لزه صفراوی و طغنی استعمال صفت آن و فلفل خرد و منکر کرسجه هر یک یکدم زیره سفید برگ نیلان  
 هر یک یکدم بار یک ساسایده باب جها بقدر خود سازند و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدیند همین سان  
 سه روز بکنند حب یک کینج مسهل که در تپ طغنی نهایت مجرب است از تذکره صفت آن ایایج فیکر یک جزو تری بدیند  
 غار لقون مقل از رزق یک کینج از هر یک نیم جزو بورد از سنی نمک هندی نیسون ملیکابلی هر یک ربع جزو گرفته بخفته باب کرس شربت  
 یک شقال با شربت اصول یک کینجین عملی استعمال نمایند و در اشتداد حرارت ریوند چینی دو نیم جزو اضافه کنند و در ایام زمستان و در  
 شیخوخت اشق و طلیت از هر یک ربع جزو بقیه را شربت حب قرطم بر لری تپ مواظبه صفت آن مغرب القطر یک دم تری  
 سفید یک دم غار لقون تخم کرس انیسون هر یک نیم دم نمک هندی دو دانگ گرفته بخفته جها سازند و بقر با و دیان جگند و در آب  
 است حب ملیکابلی معمول حکیم محمد جعفر در تپ ربع باید که در اول یوم راحت وقت طلوع آفتاب و در شقال ازین حب بخورند و بالاایش

نمود

تیره و دایمی بیاله نباشند و غذا در این روز نهند و آب گوشت خروس بچهار سازند و در دوم گفند آفتابی هفت متقال  
 سکنجبین هفت متقال باسرق کا و زبان با آذینار حل ساخته نباشند و غذا آن روز شور با می گوشت بره متناول نمایند و جمیع احوال را بخوبی  
 و بنیات و بقولات برهن سازند صفت آن بگزید پوست بلیله زرد پوست بلیله کاهلی بلیله سیاه برگ سنا و از هر یک پنجمتقال  
 ایاج فیکر سه متقال عصاه آستین یک نیم متقال تمونای مشوی شاهتر و از هر یک یک متقال نمک هندی یک دانگ گفته  
 بخت بر وزن بادام حرب ساخته حب با سازند و دو متقال با تیره مذکور یا گلاب بخورند و در روز نوبت حب نه یکدوم صبح یک  
 عدد شام فروزند صفت حب و سبب طلا اسکس فادیه معدنی جد و از خطائی قنب هر یک یک متقال جزو مصطلکی و عوف  
 از هر یک چهار دانگ ایجی قنفل هر یک نیم متقال صمغ عربی دو دانگ کبیر ایک دانگ انزاکوفته بختی بگلاب ششتر چهار سازند  
 بقدر نخل خود حب که بخت تپ بلع حب است صفت آن برگ دهنوره سیاه برگ پان گنگلی فلفل گرد هر یک یکدوم نیم  
 بار یک ساخته قدر فلفل حب سازند یک حب صبح و یک حب شام بخورند باب گرم و یک حب در ساعت پیش از روزه خوردن اگر  
 گرمی معلوم شود شیره بادبان نگرم نباشند از دوسه نوبت دفع شود ایضا نافع تپ بلع صفت آن پلاس پازره پوست  
 مسخ ازوی دور کنند و مغز او و مغز کبچره مسادی بسایند قدر آب آیمخته بقدر فلفل حب با سازند یک حب صبح و یک شام باب  
 گرم بر سینه در دوسه نوبت دفع شود ایضا جهت تپهای بار و مقرر است و در سه روز تپ دور میشود صفت آن چونه آب  
 رسیده سر کرده بر تال طی مسای گفته در آب گسکواز تاد و هر کحل نمایند و بقدر موطن حب بسته یک حب قبل از روزه در گال پان فلفل  
 بے تبکوازند من براده فرو برند و الا آب گرم و بعد از یک پاس خجرات و خشک بخورند حب معمول برای تپ و از سه صفت  
 آن پراسب مقدار نخل خود ایون یک سرخ برگ نیب و نیم عدد و برگ سفقا تو یک نیم عدد و جلد را در قند سیاه آیمخته سه حب سازند  
 و سه گشتری پیش از آمدن تب یک حب فرو برند چون تب شروع شود یک و دیگر بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نشود اگر بعض  
 قوی باشد از جلد و حب سازند و انوئی را انوین بیشتر از نیمه برگ نیب و متقال و بدید که در طول بستانند زود عرض نوع دیگر  
 بجهت تپ و از سه صفت آن چشکری بریان سها که بریان نمک لاموری اجائن خراسانی هر یک یکدوم کوفته تپ تپ  
 برگ ستوره سائیده چهار بقدر نخل خود سازند و سه گشتری پیش از آمدن تپ لرزه یک حب یا دو حب بخورند حب سم الفار  
 که برای تپ و از سه معمول صفت آن کات سفید چار توله گل سرخ چهار ماشه سم الفار چهار سرخ سه سائیده حب بقدر فلفل  
 سازند و پیش از آمدن تپ چار گشتری یک حب بخورند و از ترشی و بادی و روشن برهن سازند حب منهل برای شلغالب مجرب انطاک  
 است صفت آن صهر زرد غلیقون هر واحد یک جزو ترید بلیله زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ ستمو ناسطیت کبچهره  
 بلع جزو مصطلک من جزو آب کرفس چهار سازند شربت یک متقال بشرب محول مطلقا و با اصل و زائنه و سکنجبین در هر دو در  
 و در بخت دوم رتبه بخورند و ظاهرا هر است اگر آن خالق باشد و او در روز آن واجب بود و الا فصد بدین روز خفت کند حب منهل  
 شلغالب مجرب حکیم بقا خان است صفت آن صبر سقوی مصطلک پوست بلیله زرد و یون چینی عصاه غافه عصاه

افستین گل سرخ هر یک جزو زعفران نیم جزو باب کاسنی حب با سازند شربت از یک درم تا دو درم یا یک نیم درم بدهند  
 و این چهار را بعد از سفته لبل اگر نماند که مزاج بکشد اگر عصاره نباشد غافل و افستین قفل کنند و هر شب در آخر پتهای مغز و درم نیم  
 حب نان حیات مرکب و تب و بلای و طاعون رافع عظیم نماید و از آن جمیع سموم کند صفت آن مروارید یک توله زهر مرده چوب  
 قورصندل سفید دو توله جد دارند شش کینیم باشد کافور یکا شصت صمغ عربی یک نیم باشد و رقی فقره شش سرخ آب صمغ صندل  
 آنرا صمغی جرب بدهند و یک حب صمغ و یک شام خورد حب جیت تب و رقی نانغ است و خشونت و مسرفه را نانغ صفت  
 آن نبر البیج نیم باشد افیون یکا شش گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدوی شش درم مغز تخم هندوانه هر یک دو شاتل با شیر رب السوس تخم  
 خرفه کافور هر یک یک شاتل صمغ عربی چهار شاتل تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش شاتل کوفته بیخته بلعاب اسفنج چهار شاتل  
 بقدر نخود و هر صمغ صفت حب با شیر تخم خرفه دو درم و شیر تخم خیارین دو درم رب انار شیرین دو درم با شربت نیلوفر تخم و جرب  
 حب کافوری از برای امراض حاره شدید القوه و دجیات حاده و تب و رقی که با اسهال باشد مجرب صفت آن  
 کافور قیصری نیم مثقال طباشیر سفید نشاسته صندل سفید مغز تخم کدو کثیر از هر یک یک مثقال سوده بلعاب بهدانه سرشته حب  
 سازند بقدر نخود و شربت یک مثقال حب برای اقسام تب صفراوی که سه سهل همراه مطبوخ و دهنده صفت آن صبر زرد  
 رویند چینی پوست بلبل زرد و هر واحد یک جزو ستمونیا گل سرخ امصطک انیسون کثیرا هر واحد نیم جزو ماء القرق و خلایق یعنی برکت  
 که در دهنده و رخت اولاً گویند حب با سخته بکدر استعمال کنند و اگر تب رائل نشود شربت الارواح که در اثر شربت حیات خواهد  
 استعمال نمایند حب شیر اللسخ که در رقی مجرب نوشته صفت آن برنج ساشی را هر قدر که خوابند در شیر مده خربانه  
 کنند چند آنکه شیر برنج بگذرد و بعد ویاس برنج را با شیر نکرده سائیده خوب بقدر نخود بدهند و صمغ و شام سه عدد بخورند حب  
 برای رقی و سل از یکم کلو صاحب صفت آن گل و دغستانی گل ارمنی صمغ عربی کثیرا افانیا که با مروارید سافته یا قوت طباشیر  
 مروارید کافور قیصری رب السوس سرطان محرق دم الاغون هر یک یک شاتل صمغ عربی کدو مغز تخم بهدانه هر یک یک شاتل افیون که  
 در رقی سرخ بدستور چوب سازند حب الشفاء از برای رقی و ملول و نزلات حاره و تقویت قلب حار مجرب صفت آن  
 مروارید سوده یک مثقال شکر تخیال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خلی سفید یک درم کدو مغز  
 تخم کدوی شیرین تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس غبر شرب هر یک دو درم کافور قیصری  
 یک نیم مالک انیسون مغزی زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته چهار بقدر نخود و شربت پیچیده و اگر در محضره  
 المزاج رب السوس یک درم و غبر نیم درم کنند بهتر است حب کافوری جیت تب و رقی و دهنده صفت آن مروارید زهر مرده  
 صندل بگلای سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان سفید بریان مغز بهدانه  
 بریان رب السوس هر یک یک درم زعفران نیم درم نبر البیج انیسون هر یک بعد از درم کافور نیم مثقال شربت انار شیرین حب بدهند  
 و رقی صندل بشیر تخم خیارین و دهنده و این حب بوقت لیلین طبع بهم مفید است حب را و ع مانع از درم و هر صفت آن

که در صورت بلبله نسی امانت است اما فلفل سفید مراد است که کات سفید برابر گرفته حب با سازند و آب برگ خشک شده  
یا سرکه سوده طلا نمایند حب محلل که در تحلیل اولاد کار تنزدی خطائی میکند و محل غده لوزین است صفت آن جدا شدن  
که با خشک کالی زیری گل از می رسد خسته اند و کتو کتو فلفل بابونه اکلیل الملک فلفل هر واحد دو درم زرد بواز و در حب یک یکیدم  
آرد غس آرد جوهر یک سه درم حب سازند و آب برگ کوسنبر یا سرکه ضا نمایند حب سرخ باوه که در حب معمول است صفت  
آن پوست بلبله زرد سرکه که گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیزه کوفته هر یک سه ماشه برگ خاد و ماشه و بهما چندان سرخ  
بر مژندنی بل لکمی هر یک سه ماشه زیره سفید فلفل سیاه گل کچال هر یک یک ماشه برگ بکائن برگ نیب هر یک نیمه اوویه  
را کوفته بخت و آب برگ خاد تخم کشنیزه که شب در آب خیسانده باشند آب صاف آنرا گرفته در آن حب بندند بقدر بخود و کلان غذا  
که چیزی دشوار که نمک و بر سبز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند و در نسخه مجربنی پوست درخت نیب پوست درخت بکائن مغز تخم  
نیب پوست بلبله کالی بلبله سیاه آله پوست بلبله چارسته مندی گندم باری هر یک کهری جوانه براده شمشیر براده آبنوس براده  
جوب بجا سازند کوسنبر کچر زیره سیاه برگ باد بجزویه برگ فرخ خشک تخم کاسنی اسفنج افیتون گل کا و زبان هر یک ماشه  
شباب بخانه عوض تخم کشنیزه و برگ خاد و صندل سرخ و زیره سفید و فلفل سیاه و گل کچال و برگ بکائن است و نوشته که کیتوله روت  
را و آب برگ نیب حله کرده اوویه سوده بدان سرشته جها بقدر کنار شتی برای مردگان دیابقدر بخود و مونگ برای طفل سازند از  
یک حب تا دو حب بخورند برای نسا خون و سرخ باوه مجرب است نوع دیگر مستعمل در سرخ باوه اطفال صفت آن  
رسو مثل سرخ هر یک دو ماشه زرد کچر سه ماشه چاکسوها ماشه افیون زرد جوب خا هر یک یک ماشه مراد سنگ نیم ماشه برگ زرد برگ  
بکائن هر یک پانزده عدد کوفته بخت و آب جها بقدر شسته بسته وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش سیاده باشد حب خیرین  
که خنایه و غده و سله را نافع صفت آن ایارج فیرا سه درم غاریقون و دیندرم شحم خطل یکینیم درم انزروت چهار درم ترب بر ش  
هفت درم جاویشیه کیتال نوشا و دو درم سقونیایک شقال کوفته بخت و آب گندم صاحب سازند شربت هر روز یک درم حب  
اصلی که همان خاصیت دارد صفت آن ایارج فیرا است و چهار درم شطوط خود و شحم خطل هر یک نیمه درم ترب بر ش  
هفت درم نمک هندی دو درم سقونیای چهار درم کوفته بخت جوب سازند شربت از دو درم ماشه درم حب هندی جهت خنایه  
و سله و جمیع اقسام غده و گلو معمول یکیم شاه محمد صفت آن الاطی خود بخانه سونخمه مرچ پیل پلر پلر آله هر یک یکیم  
ماشه کوفته بخت بگا هارند و پلر پلر آله سوت سفید خراشیده مغز الماس هر یک دوازده و نیمه دام بخت جوب کرده و پنج اسیر  
شب تر کنند صبح بخورند چون سده نماید بست مالیده آب غلیظ آن برآرند و بست و بخام بخت گوگل کوفته در آن حله کرده باز بر  
آتش گذارند بجز شانچ چون غلیظ مثل مین شود دارو نامی که اول کوفته بخت بگا هارند و پلر پلر آله سوت سفید خراشیده مغز الماس هر یک یکیم  
نیمه بخت بخورند ایضا برای سله که دو قدم که در آن باشد از مجربات ابو منصور صفت آن فلفل سفید فلفل سیاه و فلفل  
دارو صبی قورخونجان نوشا و تخم قابری لغت عجمه مساوی کوفته بخت بقدر نصعت در آن همراه اوویه فکرسفید آمیزند و با نوز شربت

نور من بندق سازند و صبح بر پشت خوابیده یک بندقه در دهن دارند و بخوانند تا تحمل شود پس طبع نماید و همچنین تا پنج بند  
 یابد و یک در دهن دارند حسب شش که در شش می طبع بابت نمهند و شیرخت سید صفت  
 یک یک دانگ ایاری یک دم پوست بپزند و در آب یک کس جها سازند و بعد سحر از بیاض و الد و حرم صفت  
 آن گیر و منقعه و نجیل یک سیاه هر یک غلت ماشه بقدر کنایه الحی حب بنهند و هر روز نه بار یک حب همراه آب فرو برند  
 که بتفقیه در مرض آتشک معمول آن ایاری فقراریون غالیون اش به غرابال سوئینه کند انیده جلایا انگری  
 هم خطل هر یک شقال ترد بصوت و در دم پوست بپزند کابی یک دم حجر لاجورد و حجر از سی هر یک نیم شقال و نجیل یک کاب سوری  
 در آب سوس هر یک یک ماشه کوفته بخت کین مثل نند و یک یک ماشه در عرق بادیان حل کرده در آن جها بقدر رنگ بنند و قدر  
 یک توله همراه سهیل که در مطبوخا خواهد آمد حسب معمول برای ازله مرض آتشک صفت آن منفرجا لگوته کشکی نیله حقو  
 هر واحد یک ماشه سائیه قدر سه آب انداخته سه حب بنند و هر روز یک حب در پوست انبه آچار بچیده بخورند در سه جهاست  
 و یک دوبار قه خواهد شد و در سه روز سه صال باوه مرض شده احتیاج دو دیگر نخواهد بود و مجرب بلا تخلف است لیکن شرط است  
 غلوس بر خردین او و پیچیدم قدر که از خردی آن باقی ماند تا سه آن خریده بر آن فاخته حضرت سر در کائنات داده با طفلان خرم  
 تقسیم نمایند اگر از ده غلوس خر مهره باقی ماند از یک غلوس دیگر تا سه خریده بدستور فاخته داده با طفلان تقسیم نمایند حسب مسهل  
 که برای تنقیه درین مرض معمول صفت آن خلل سیاه و فتر تم که خورده خورجا لگوته در برنجیل هر یک پنج ماشه سائیه بقدر  
 یا خود حسب بنند و پنج شش حب باب گرم فرو برند غذا وقت سه پر کچوری بارغن لب یا همچنین سه در لبمل آردند و اگر یک حب صبح  
 و یک شام بخورند تا سه هفته برای قروح و ناصور و بکند نیز نافع حب و ندر معمول و مجرب حکیم غلام نجف در آتشک صفت  
 آن خواسته دور کرده و دود منفرجا جیل تازه و دو توله حب الملوک بر مصفی بچند و هم را یک جاکر ده خوب بگوید که کافات  
 شود و غت حب بنند یک پس سر اندازد و یک حب همراه عرق بادیان یا آب صلیح بخورد و روزی که خورد اول شب غذا کچوری  
 منگ باشد و بروز خوردن حب غذا خشک نه سنج و شکر و درغن نند و میخته آخر روز خورد و اگر حرارت محسوس نشود و اسهال با فراط  
 که جفرا بخورد و همراه غلام آمیز و صبح آن تبرید و آب بهمانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی پنج ماشه در آب برآورده نبات سفید و  
 توله داخل کرده و غل ملمشا ماشه نبوشند و بروز تبرید غذا کچوری منگ بارغن نند و جفرا باشد همین سان شش حب  
 یک در تبرید و یک روز باید خورد و بفضل الله به نه خم خشک شود و حسب مسهل دیگر که در آتشک استعمال صفت آن  
 شنگوف منفرجا لگوته هر واحد سه ماشه کهوره که نه یک توله خرمایک عدد منفرجا دام جها عدد دیگر قبول صفت عدد خوب  
 بار یک سائیه حب بقدر کنایه شتی سازند و در آن کتخج غذا کچوری مرغین بخورند حسب توشیا برای آتشک بعد تنقیه معمول است  
 صفت آن لیلی رنگی یک توله طباشیر شش ماشه نیله حقو سه ماشه تا یک هفته در آب و آنرا آب لیموی کاغذی بسایند  
 تا آب خشک شود مقدار کثیفی حب سازند یک حب صبح و یک شام بخورند و از شیرینی بر نیز نمایند و اگر برداشت نشود و



آب کیمو سائیده هم طلا میخورد باشد نو عدد یک که قوی تر است و اکثر بمل آمده صفت آن پوست بلباز رو آنگاه که  
سفید قوتی است سینه را صاف و دماغ در شیر و دوازده عدد لیمون که غدی کحل کرده حب بقدر کناری دشتی بنهند و یک صبح و یک شام خورند  
دانش شیرینی و ترشی و داری بریزند نو عدد یک لبلب سیاه چهار دانه غلغل سیاه یک دانه لوتیا سبز پنج دانه کوفته بخته آب لیمو  
که غدی یکصد و یک عدد کحل نموده حب بقدر کناری دشتی بستر یک حب صبح و یک شام بخورند غذا دل خوشایند است حب برای  
آتشک از جربات یک دانه کلم صاحب صفت آن گیر و عاقر قرحا نانخواه هر یک چهار دانه زنجبیل یک توله زعفران نه دانه برگ  
پان دانه عدد بلای شیر در تهانی بپزد یک شبانه روز سائیده حب سوزند خوراک یک حب حب سیاه یک حب جگر یک حب منصور  
صفت آن اسل اسوس سیاه یک حب سوساوی شش دانه سخی نموده سخی و شش حب سوزند یک حب از آن با پنج  
توله غرق باران خوراندند باشد حب مفید آتشک از جربات حکیم حکیم صاحب صفت آن دانه بیل اجرائی خراسانی  
گیر و هر یک یک حب یک شب غلب مصری یک توله دشت باشد زعفران عاقر قرحا هر یک سه دانه و نیم قند سیاه کهنه شش توله نیم  
برگ تبول سی و دو عدد و سه راور و نون بسته کوفته بعد و در کوره روغن یا باملائی شیر شکر دشت پاس سوده حب بنده البیض  
مسه نافع باد زنگنه جذام صفت آن بگیرند اجزای حب سوزند سابق سوائے ثلث و قند سیاه هر یک یک توله پوست بلباز رو  
قرنفل هر واحد یک توله برگ تبول ملای شکر و هر یک نیم پاؤد ظرف معین در روز سائیده بقدر کناری دشتی حب بستر هر روز  
حب بخورند حب برای آتشک از نایف حکیم محمد جعفر صفت آن حب الملوک ترب سفید شکر کلسای کوفته بخته و شیر  
برگ پان حب بسته در سایه خشک نموده بخورند ایضا برای سوز بدن و خارش هم مفید صفت آن لبلب سیاه سیاه مصفی  
سه هالک متفرج الگو هر یک یک توله همرا سائیده شل بخورند حب بسته یک همراه آب تازه بخورند چون دست کنند دست و پا از آب  
سرد بشویند نو عدد یک از بیاض قبله گاهی غفران پناهی صفت آن شکر یک دانه مغرب السالطین در حب را در دم  
چهل و دو پاس در آب لیمون کحل کرده حب با شکر گاه دارند بقدر چهار دانه در قند سیاه پیچیده بخورند و فاصله کرده سیزده روز این سبیل سهند  
بکند بخت نو سوسه چهل و دو پاس در آب لیمون کحل کرده لبستر بخورند حب بسته یک صبح و یک شام بخورند نو عدد یک که برای آتشک  
و دیگر امراض معمول صفت آن شکر در سبزه که زنجبیل و غلغل هر یک نیم دانه چک بمل گوشت در هر یک دو دانه همرا  
یک جاکره بشیر کا و بهمانند بقدر سه سنج حب بسته سه چهار حب بدین غذا اجزات در پنج حب و دیگر که همان نفی صفت  
آن زنجبیل غلغل گرد سیاه در کبریت در سبزه که جمله برابر جالگوشت در برابر همه جمله را بشیر کا و سائیده مقدار دو سنج حب بنده  
خوراک دو سنج حب باب هر چند که آب بالایی او خورند بهمان قدر اجابت کنند غذا شیرین پنج اجزات در پنج حب هر دو سنج  
معمول دانه مردم و صفت آن اجرائی خراسانی اجرائی دسی اجود جرائی هر یک یک توله مرسانگ سه دانه قند سیاه کهنه  
سه توله در آب دشت لبلب سائیده هشت حب بنده یک به اندازند و دشت حب هر روز یک صبح باب پنج بخته شکر  
بخورند و در خواب نکند غذا برنج بے نمک یا نان گندم بے نمک بار و غن بسیار خورند دیگر از عمل شایر بریزند و الاضرع عظیم خوراک کرد

نوع دیگر که منظر است صفت آن مردانست کافور هر واحد و مثقال قرفل یک مثقال در آب برک متول که با  
 مصالحه بود و بقدر نیم پاد باشد چهار پاس کهرل کرده هیزده حب بنهند یک صبح یک شام خوردند غذا شیر مرغ یا مال متول  
 بانان و روشن زرد هر قدر که خواسته خورد و بعد نه روز که آتشک دفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسه دوع گاو که در آن زهره سفید  
 بقدر سه چهار ماشه ساید آمیزند و دوسه روز خوردند حب رسپیور که هفت آتشک مجرب صفت آن مرغ سیاه و قرفل الاچھی سفید  
 گیر و رسپیور هر یک سه ماشه قند سیاه نه ماشه آب سائیده خوب بقدر دانه موته بنهند و یک حب و قند سیاه یا مغز نان چیده  
 به خورده باشد و تا یک سال اجتناب از دال مونگ و ماش دارند نوع دیگر که برائے آتشک الفع و مجرب است از دکانی  
 صفت آن رسپیور دانه الاچھی سفید قرفل عاقر قرحا هر یک شش ماشه کوفته بخته باب سرشته جهنم مقدار دانه قرفل بنهند  
 و یک حب در ملای شیر بچیده هر صبح خورده باشد حب زنگار از معمولی صفت آن کتفه سفید و توله زنگار جوی  
 هر یک سه ماشه اقین سپیدی که نه هر یک دو ماشه کونیل بیدار خیر جوگیا دو توله ملای شیر پاؤ آثار همه را ساید و مع ملای و فلفل  
 بچول سه روز کهرل کنند و حب سازند اگر زخم باشد یا دوسیه مثل داغ باشد بر آن طلا سازند و یک حب بخورند حب سم الففار  
 معمول حکیم عبدالقادر صفت آن سم الففار پنج ماشه نیله صفت دوم ماشه کتفه سفید است ماشه مغز بنوی چهل ماشه سر بچو که  
 هشتاد ماشه در آب بخت کنائی کهرل کرده بقدر خود حب بنهند هر صبح یک گولی در ملای شیر یا دیکهوه چسبیده بخورند و از ترشی و  
 وادی و دال مونگ بر سر کنند نوع دیگر که برائے آتشک مجرب و خوبی آنکه دین نمی آرد از حکیم ارزانی مرحوم متول که هر که  
 آتشک بهر ساند و موسی رختن گیرند و از شدت مرض دست و پا و کمرا و از کار رفته باشد یا در کام قضیب او سوراخ شود این دو  
 بخورد و از ترشی بر پیر و از سر نوجوان گردد و در دماغی بر طرف شود صفت آن سیاه صطکی عاقر قرحا هر یک بست  
 سم الففار یک ماشه لیموی کافدی دوسه عدد اول سیاه و سم الففار در اندک آب لیمون کهرل کنند تا سیاه کشته شود و بعد از آن  
 دیگر کوفته بخته آن ضم نمایند و در آب لیمون صلا کرده بقدر مونگ خوب سازند و دو حب صبح با شور یا می جرب گوشت بز یک  
 حب شام هم را شور یا بخورد تا سه روز یا زیاده غذا گوشت بز و نان و در نسخه مجربی سیاه نه ماشه سم الففار چهار صبح بهر و در آب  
 لیمون دود کهرل کرده بورد عاقر قرحا صطکی کوفته بخته بسایند پس حب بقدر قرفل سیاه ساخته دو حب صبح و دو حب شام بخورند  
 حب دیگر که نواب علونجان که از آن خوشش وین هم نشود و دیگر بتجربه در آمده و گاه به تخلف نکرده و بیهوشی جالگلو استعمال  
 کنند صفت آن توتیاسی سبز بریان یک توله لیلیه سیاه سه توله کوفته بخته و ظرف آهنی بدست خوب نیم کر بر سر شعله  
 سر نشاند و آب لیمون کافدی تا دوازده پاس بسایند و بقدر خود حب ساخته و دقت صبح یک عدد و در بالای حضرات  
 گاو یا نهاده و بلخ نمایند و بالای آن نان سیده نوزن سه توله و همین قدر روغن گاو دهند تا یک هفته برابر بخورند بعد از آن چهار  
 فاضله داده اگر زخمی و یا دانه باقی مانده باشد باید که بعض تا یک هفته بدستور بدهند و از دال و خماش و گوشت بز بر سر نمایند و دیگر  
 همه چیز را بخورند و اگر بتدایر نکرده باشد و اگر مناسب حال بیار بود و اگر کهن و یا خوب چینی بنوشانند ایضا که برای آتشک مجرب است

دو کانی صفت آن مغز سبز پهل سم الفار کتفه با پز یا سبها که هر چهار برابر گرفته بجهت باب لیون کدرل کرده حب بجزند  
وانه مونگ یک به روز اول یک حب صبح و حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد از آن یک حب اضافه نمایند و دو حب صبح بخورند  
آخر روز برای وضع گرمی خشک با است بخورند و بعد از آن که بر آتشک و خارش نیز نافع از بیاض است و در حرم دو  
دکانی نیز قورم صفت آن سم الفار کتفه سفید دانه الیجی سفید کاغذ چینه هر یک سه ماشه ادویه در شیر و برگ تنبل یکصد عدد  
ملک و مقدار لعل یک حب است بخورند تا چهارده روز یا است و یک روز غذا نان نخورند نمک یا نان گندم یا مرغ گاو  
بخورند و بعد از آن سم الفار اخیل یک توله در یک سیر یا بولا آب کثافی خورد که آنرا دوبار  
سان کرده باشند اندک اندک انداخته کدرل کنند بعد خوب بقدر ماش سازند و یک حب در بالای خجرات گاو و نهاده بخورند  
بلور یک بدندان رسد و بالا می آید نیم تا خجرات گاو و نهاده غذا و مالش مقشر بر وزن بسیار دندان گندم و پز نیز از پنجه و شیر  
مونگ و شیرینی و انجم و اگر موسم و مقام سر بود و خجرات را نیم گرم کرده خورند و یک جله صحت یا بند طریق شناختن سم الفار اصل  
اینست که سم الفار سفید را در پاره چکر بزنند و ساعت بگذارند اگر آب نشود اصل باشد حب بلادر بعد تنقیرش آتشک با دوزخ  
راست اسل سازد و حکم کسیر و در محمل و در یک حکم احسان انداختن صفت آن بلادر کلاه و در کرده شربت عدو و زنجبیل سفید بخورند  
کنجریا هر یک هفت ماشه مغزناجیل تازه یک توله سیاب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه که نه چهار توله و اما  
بار یک سیاه پس بلادر کتفه بسایند و بعد از آن سیاب آسینند و بگویند و قند سیاه مخلوط کرده چندان باید گرفت که یک ذرات شود پس  
و شست حب را از یک صبح و یک شام در حلا یا ملائی نهاده بلع نمایند و است سیاط و دانه که جزش یکجام در دهان و لهات رسد و نه خوش  
دهن میکند غذا شیر پنجه یا کبیر شیشوی و اگر این طبیعت سیر شود گوشت بر لبه صبح و یا ملا و بخورند و اگر تا چهارده روز خواسته خورد  
بسیار مناسب است و نسب آنکه یک وقت غنی صبح خورده باشد و هنگام شام بخورند که اکثر ویده شده که هر کس که دو وقت خورد و ملا  
تا مل و دهن بسیار بخورند که کار مشکل میشود این امر در هر حب بلادر می یابد مانند قند که نو عدد یک که پنجه بر پوسته از بیاض است و مغز  
صفت آن اجوان خراسانی اجوان هندی کنجریا عاقر قرحا سیاب بجلانوه کلاه و در کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه که نه  
بعد و دلو سوسای سیاب و قند سیاه همه را گرفته بعد سیاب و قند سیاه و افکرده یک شانز روز یا دوازده یا س در آن بسته خوش  
چون مانند موم گردد و رنگ کدره پدایت بقدر کثرت چنگلی خوب بزند و یک حب پاره پاره نموده همه را خجرات ملائی در کرده خجرات  
بالا نموده و ملق در حلق فرو برد و بالا می آید آن نیم یا خجرات بخورد و وقت صبح نه بار و شام بعد از یک یک پاس خند بخورد و از دال  
در وزن نرود و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و ملائی بر سه روز دال ماش همه را نان گندم یا کبیر شیشوی ماش یا بزر ماش کبیر  
ماش که در وزن کنجریا تر نیاید و باشد و آچار انبه در وزن دار و دماهی و گوشت گاو بخورد و اگر مرض اشتد باشد اصل سهل شربت  
در بجا لکونه مقشر نموده در وزن زرد تر کرده چهار دانگی کثیر ادویه ماشه مغزناجیل یک فلو س همه را گرفته سه پنجه سیار سازد و یک  
صبح بخورد و از فراغ سهال پنجه یا خجرات بی نمک و شیرینی بخورد و بعد از آن حب مذکور استعمال نمایند و در نسخ دیگر حکما کثیر یا باریان است

و در نسخه مجرب حکیم میرزا اسد خان اجمود خوش احوال مندی دعا قتر حاسطور و وزن قند سیاه سه ذام است بانی بدستور و در نسخه  
 که معمول فلاناب کریم الدخان بود ما زود اجمود و نیزه و اخل است و وزن سیمه ادویه هر یک نه باشد و مقدار قند سیاه سه ذام است و در نسخه  
 دهن جوش کند از پوست گوندی و پوست کچال و برگ چنبیلی و پوست بول جوشانیده غرغره کند نوع دیگر از غرغریه  
 احوال خراسانی احوال ارب احوال سوده کچله بجلانده از هر یک چهار باشد سیاب بت باشد هر سه احوال و سیاباد و بهر  
 کحل کند بده کچله کوفته داخل نموده چهار کفتری بکوبد بعد آن بجلانده را کلاه دور کرده چهار کفتری دیگر بکوبد و با دو وزن او قند سیاه که  
 آمیخته شان زود حب بندد و یک حب صبح همراه جفرا که بقدر پاؤا نار باشد و یک حب شام همراه دوع که بقدر پاؤا نار باشد تا شام است و زود  
 بریزد زوال و سنگ شیر و ترب شیرینی نماید و اگر خوردن این حب جو شش دهن شود از پوست کچال و پوست کنار جنگلی و بلبله  
 بلبله آله باب جوشانیده مضغه کند حصی نافع شود و جو شش که بر بدن شود صفت آن گیر و سوت بلبله سیاه مردانگ  
 کات سفید صندل سرخ مسادی کوفته پیخته حب سازند و باب برگ عنب الثعلب ضاد نمایند حب کرکات برکات انواع شور  
 خصوص سوادوی مجرب صفت آن مردانگ کیله چون نیله تخته بلبله زر کتھ پاڑ یا سادی باریک سائیده باب حب خوب  
 و در روغن گاؤ حل نموده طلا کنند حب که از آن رشته عرق مدنی بے کلفت بر آید از کتله صفت آن انگوزه است و یک شانه  
 قند سیاه که نه چار تولد و شست باشد از همه بیفت حب بندد و هر روز یک حب باشد تولد روغن ناده گاؤ بخورند حب بر آید از کتله  
 که از شکم مادر بری آید صفت آن اتیس لیم صندل سرخ چاکسو هر یک دو باشد و آب سائیده بقدر لطف سیاه و حب بندد و یک  
 حب لطفل دهن حب که هریت مفید حب و قوبا و مصلح خون و کمر بجل آمده صفت آن گوگرد آله سار مغسول و شیر سرخ  
 پوست بلبله زرد و دوز پوست بلبله آله بلبله رنگی سرخ که حل السوس صندل سرخ شانه هر واحد یک نیم جوگیر گل نیلوفر  
 هر واحد یک نیم کوفته پیخته بقدر خود جها سازند و سرت یک شقال بجزق شانه و قل یک هفته اکثر پاؤا زود روز بخورند حب مفید قوبا  
 از هر خسرو صفت آن افیون تخم تپاؤا لوت و کتھ سفید مسادی و آب لیمون کحل کرده حب بندد و وقت حاجت در آب  
 لیمون سائیده طلا نمایند حب قوبا صفت آن گوگرد کتھ سفید نیلا تخته سیندر مرغ سیاه سهاگه تیلیه مردانگ هر  
 واحد یک درم سیاب و در درم گوگرد و سیاب یکجا کحل نمایند که هر دو سینه شوند پس ادویه دیگر کوفته آمیزند و خوب بسایند و جها سازند  
 عند الحاجة یک حب بسکه سائیده بمالند حب معمول بر آب قوبا صفت آن مردانگ گوگرد آله سار لوت و سهاگه بریان  
 لطفل گرد و سبکات سفید صحن غری تخم ترب برابر نیله تخته نصف کبجز و کوفته پیخته باب لیمون جها سازند و وقت حاجت قوبا  
 باب لیمون یا آب سوده سائیده طلا نمایند و در نسخه دیگر افیون تخم ترب داخل است نوع دیگر که برای غریب است و بهر  
 صفت آن بلابچی گونگی سرسون هر یک دو تخم پنوا چهار درم نیله تخته و سهاگه باب لیمون بقدر کنا روشی جها سازند  
 وقت حاجت یک بسکه باب ترب سوده ضاد کنند نوع دیگر بجز بولت متقارح صفت آن پلاس پاڑ  
 کند یک سهاگه بریان افیون برابر گرفته باب لیمون کحل کرده جها سازند و قوبا را خاریده باب لیمون حل کرده طلا سازند و ایضا

سهاگه چو کیه کند یک زرد و قل لبوان کات سفید سیادی و عرق لیون کاغذی سائیده خوب بنهند و یک حب در آب سائیده  
برق با مالند و صفت مشهور ذوال مرض بالکلیه شود ایضا برای توبه که از کلامی و طاعتی نرفته باشد از بیاض الدرد و صفت  
آن کند که یک دانه سار نیل و قهوه سیاه سهاگه هر چهار برابر گرفته در آب لیون کحل کنند یک پاس و ظرف آن بنی و حبسته نگهدارند  
و توبه را خاریده در آب لیون سائیده طلا نمایند ایضا مجرب برای توبه صفت آن سهاگه خام رال کنند یک با بچی سیاه یک  
چهار دانه ماشه باز و ستر چهار شانه باب لیون حب بنهند و توبه را خاریده در آب لیون طلا نمایند حب مجرب با حق العباد و صفت آن  
نوشادر کنند یک یک سار هر یک نه ماشه باز و شش شانه سفیده آه زبر سهاگه هر یک پنج شانه نیل و قهوه آنیک ماشه تاسه ماشه در عرق  
لیون چهار روز حله و حب بسته نگهدارند وقت حاجت در عرق لیون حله و توبه را خاریده و طلا نمایند ایضا کافور سهاگه چو کیه  
نوشادر بسکوز کنند یک از هر یک سه ماشه نیل و قهوه یک ماشه سمر را در آب لیون کاغذی دو توله سائیده خوب بقدر کثافتی سازند  
و خشک نموده باب یک ترب خواجه شیر و تخم آن سائیده چند روز برق با طلا سازند و صفت آن آن سیکند و اگر برگ ترب پیوسته و ماشه  
تخم ترب آن کلکند و باب سائیده استعمال کنند ایضا مجرب است صفت آن سهاگه نوشادر و مشکبوی تخم بنواثر هر یک ماشه  
چون یک ماشه در آب لیون چهار کلمه حله و حب بنهند و توبه را خاریده باب لیون اگر باشد و الا باب سائیده و الا حب که بر کافور  
از حیات است صفت آن سیاه سم الفار هر یک یک گرم کندر شش گرم ریوند چینی سه گرم صمغ غنی و دو گرم زیت باد را در آب  
قتل کنند و باقی را در پیاده کوفته بخیخته آمیزند و در آب سمره کوفته حب مقدار مونگ بنهند و یک حب صمغ و یک حب شام استعمال کنند  
حب اقیمول چه جذام یا الخولیه سودادی و سودا براند صفت آن گل سرخ نمک هندی هر یک یک دانه یک مصطکی  
نیم گرم بسفاج اسطوخودوس اقیمول پوست هلیله زرد هر یک یک گرم کوفته بخیخته باب کثیر اسرشته جها سازند و یک چهار گرم  
حب احم از مولانا فخر الدین قدس سره صفت آن پوست پنچ اک چهار تا پنجه در سبوحه پراپ انداخته گندم با و آثار در باره  
بنده که ترشیدن باره تنگی کند در سبوحه نگو انداخته سبوحه را بسکین فیل با سپ فن کنند و بعد بسبب یک روز بر آن گذارند و باقی باقی  
جوش دهند که آب خشک شود بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یک حب بسته و سمر و یک حب مع نان گندم  
روغن تخم زردغان گندم نمک یا روغن حب سم الفار بر آب جذام مجرب مولوی انصاری صفت آن سم الفار  
سفید یک توله در آب یک سار لیون کاغذی سائیده خوب بقدر برنج سازند و یک حب سمر و در آب لای و سمر و در آب لای و سمر و در آب لای  
و جاع روغن سیاه و مرغ پر سبز و نان گندم با و ال مونگ باروغن بسیار خورند حب کبک پنچ که در برص بر آن تنقیه کباب کباب  
سبز صفت آن هلیله زرد و هلیله سیاه صبر زرد از زردت سبکین مقل شش خطل هر یک پنچ جزو حله صمغ فارسی شونیز زرد  
کرمانی نمک طبرزد حله روی هر یک یک جزو مقل و کبکین را در آب گندم ناطل کنند و در طاس روغن در آفتاب بگذارند و باقی او  
کوفته بخیخته حب بقدر فلفل بنده خوراک کیشقال حب یک گرم کرباب سیار ترشید داده و آنرا بحب منج سوم ساخته و آنرا بر آب  
برنج صمغ تالیف نموده و آن شخص در جمل روز شایان صفت آن بکینه کلک کلاب یک جزو یا پنج فقره و جزو خرب نیم جزو مستومیا یک نیم جزو

همه را سائیده چهار ساند شیرین ازان سدرم ایضا باجی یک توله در حق ترخیل ترخوب کحل کرده چهار بسته هر یک بخورد و بعد از آن  
 فراج گواردن و در غذا بر همین نماید حسب برای برین از جریات انطاک است **صفت آن** غار قیون شخم خطل رایتج تربد سفید  
 رب النوس هر واحد یک جزو مصطکه مغر خطل غلیظ است یکینج مرادید خود مندی هر واحد نیم جزو عنقران پوست پنج کثیر شیطرج هر واحد  
 پنج جزو باب کرس چهار ساند حسب شک در برص مجرب یکیم منصور علی **صفت آن** پوست پنج عشرشش توله تخم جوز مائل سدر توله  
 سم الفار دو ماشه هم را در آب و ترخیل ترسائیده خوب بقدر با جره بنزند و یک حب خورده باشند و بر سینه از ترشی نمایند و  
 سفوف کیمبر نیز مجرب حسب مندی که بمراد است برص نازل کند **صفت آن** باجی مدبر و مقشر پوست پنج کثوری  
 که هارت از انجیر شتی است پوست پنج نیب پوست شاخ نیب برگ نیب هر یک پاؤ نار همه را کوفته بخته نگا بدارند و خوب کثیر  
 ریزه ریزه کرده در پشت برابر خوب بگورانداخته بخوشانند هر گاه نیم وزن خوب آب بماند صاف کرده اوید را بان غیر کرده چهار بندند  
 هر روز یک ثانیات تا دو تا یک خورده باشد غذا مانا بے نمک و بعد چند سفته شک بر سج ساطی بارغن گاؤ بخورند و طریق تدبیر باجی انگ  
 باجی را در لول ماده گاؤ سمنج نگا نایزه ترکند و هر گاه بول خشک شود و دیگر اندازند بعد از است و یک روز بر آورده پوست او را در کنند  
 و در سایه خشک نمایند نو عر دیگر برای برص معمول **صفت آن** گیر و پاؤ نار باجی نیم آثار گوگرد آملیه سائیم پاؤ هر سه اوید را  
 جدا جدا سائیده اول گیر و تاشش پاس آب بشیند یعنی باسی البانیده بعد باجی انداخته یک پاس و دیگر کحل کنند بعد ازان  
 گوگرد انداخته تا چهار پاس کحل نمایند بعد حسب بنزند و تا شانه روز در آفتاب و شبنم دارند وقت حاجت با سائیده ضا کرده باشند  
 و اگر آب بول رک سوزده طلا کنند اولی بود و در نسخه دیگر نوشته که یک حب بخورند وزن هر سه اوید مساوی است **حب ابن حارس** علم  
 شریف خان بنویسد که والد ماجد ما هم در حق مجت بهن استعمال فرمودند بسیار دفع میکرد و پتهای غمی و در دماغی و بطنی و بهن  
 و سیاه را به شربت نازل کند **صفت آن** پوست بلبل زرد بلبله سیاه ضبر زرد از زردت یکینج مقل شخم خطل از هر یک پنج جزو  
 صفت فارسی شونیز زهره سیاه نمک طبرزد مصطکه رومی از هر یک یک جزو مقل و یکینج را در آب کاند نازل کنند و در ظرف زوین در  
 آفتاب بگهارند و باقی اوید را کوفته بخته بیامینند و حسب مقدار طفل بنزند و هر صبح یک مثقال بخورند و طعام نیز بلج حسب بر  
 چسب **صفت آن** نیله تنوخته سم الفار سه باگه بریان هر یک یک ماشه بقدر نیم سنج حسب بنزند و صندل و عرق لیمون سائیده  
 و این حسب و صندل مذکور سائیده بر بهن امیش یا اسود و خاوقین کنند و بعد یک ساعت با آب سرد بشویند حسب بر کلفت و  
 برش **صفت آن** سم الفار سفید یک سنج سه باگه چکریمه ماشه صندل سفید یک توله بگلای سوزده حسب بسته بقدر ضرورت  
 و بگلای سائیده بر روی مالیده بخسپند صیاح سبوس گندم را در آب جوشانیده صاف نموده بان رو بشویند اما چشمها را محفوظ دارند  
 حسب منقول از حضرت نصیر الدین جزار غ و ملوی قدس سر و برای سیاهی مو اگر سفید شده باشد **صفت آن** گلاب نیم  
 سنج الویجنگه سفید هر یک شست در تخم نیوار است درم بلبله بلبله آمله هر یک نوزده درم قند سیاه کهنه دو آنرا در عسل اوید را یک توله  
 جامه بزنند و با قند آئینه باز بگویند چون خوب آئینه شود سه صد و شصت غلوه بنزند هر روز یک غلوه بخورند و بر آن غل شکم و بر آن شکم

شہوت باہر بیحدیل و مجلی باصرہ و مقوی حافظہ و حسن لون و وجہ است حب سندروس مہزل بدن و سفید خفکان مجرب  
 حکیم عاقل ہندی صفت **آن** سندروس سہ شقال لک مشول پوست بلیل زرد پوست بلیل آملہ بلیلہ سیاہ پوست  
 بلیلہ کابی سرد و اذیک شقال نبرہ کرانی دودرم نمکنا لاہوی یک دم کوفتہ پیختہ باب حیوت سازند و حب سراج روشن  
 حببت برای سیاہ کردن موی اگر سفید شدہ باشد و برای علل شکم و راجحتن شہوت باہر بیحدیل و مجلی باصرہ و مقوی حافظہ و  
 بحسن لون و وجہ است مقول انحضرت فقیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ صفت **آن** گلو بست و دم سبھا و بھنگہ سفید  
 ہر یک ہشت دم غم بنوار بست و دم بلیل بلیل آملہ ہر یک نوزدہ دم قند سیاہ کہنہ دو آنار حبلا دویہ را بار یک سائیدہ و جامہ بنیزند  
 در میان قند آمیختہ باز بکوبند چون آمیختہ شود سہ جد و شست غلغلہ سازند و نیم روز یک غلغلہ بخورند حب شکر گلاب برائے سیت  
 این عرق آمدن در دست و پا صفت **آن** شکر گلاب منقح پختہ یعنی پیچہ ہر یک یک و دم خر مہرہ زرد و سوختہ سہ دم  
 فلفل گرد و پنچہ زرد کوفتہ پیختہ بہر دم جوک ترش آمیختہ حب بقدر فلفل سازند و یک حب سبج و یک نامہ بخورند ایضاً برائے سیرت  
 اینہ کثرت عرق و جوہا کی کہ ترش ششی صفت **آن** پچمناک مدبر شیر افیون سہ ہاگہ شکر گلاب قرقل فلفل سیاہ و از فلفل عاقر قا  
 ساوی اول فلفل را با پچمناک با شیر درگ قبول با مصالحو دو پاس کھل نمایند بیدہ ہمہ او دویہ کوفتہ پیختہ انداختہ کھل کنند و برابر  
 سر شفت حب بندند و یک حب یا دو حب حسب سن و در برگ قبول و دہند ایضاً کہ سیت و پیرت و در سہ روز دفع کنند  
**آن** زہر پیچہ یک دم نیم کوفتہ و در روغن زرد بسوزانند و یک قرقل کلہا ہار چارہ و عدد مرج سیاہ نیز در آن روغن بسوزانند ہر گاہ  
 بہر سوختہ شود سائیدہ برابر پیچہ حب بندند و یک حب تا سہ روز بخورند مجرب است و ہر گاہ دست و پا سرد شدہ باشد کہ حب  
 بخورند بحال آید و روغن کن برائے تقویت باہ و در جمع مفاصل بکار آید حب برائے اکوتہر مجرب صفت **آن** مردانگ پختہ  
 بلیلہ زرد آگاہ آب نارسیدہ کتہ سفید ہر یک کیتولہ نیلہ تھو تھ نیم تولہ باب حب سازند وقت حاجت بروغن زرد سائیدہ  
 ملائنا میزد حب برائے ضربہ و سقطہ صفت **آن** پیکر مرل پنج خراسانی زرد و حب مالون لوطہ سبج میدہ لکڑی ہر یک یکدم  
 قند سیاہ شش و دم کوفتہ پیختہ مقدار کناوشتی حب بستہ یکہ بخورد و یکہ طلا کند و اگر لودہ پٹانی مالکنشی گیر و سلیمہ صابون ہر دم  
 یکدم ہر یک نیم دم نیز ذابل کردہ سائیدہ بر جاسہ ضربہ یکدم نہاد کنند بہتر است نوعی دیگر کہ سہہ ہر چہر گونی است  
**آن** مالون ہلدی دار ہلد ہر یک پول لٹھی پٹانی لودہ ہر یک یک دم نسوت نیندام ہمہ را کوفتہ پیختہ باب جہا بقدر کنا  
 دشتی بندند کہ حب بیج ہمراہ جلاویچیدہ بخورند و یک حب بوقت شام بہر دم دستور بخورند وقت شب یکلہ و آب تر نمودہ  
 بسایندہ و این آب ہمان حب را سودہ بالا ضربہ و سقطہ نہاد نمایند ایضاً کہ ضربہ و سقطہ و در دگر و ہنگامہ اناج صفت **آن**  
 گوشتہ ہر چہرہ را در روغن گاؤہ بریان ساختہ قدر سونٹھ و ہلدی افزودہ و قند سیاہ کوفتہ سہ چہار دم بخورند حب دیگر کہ برای ضربہ  
 بسیار سفید است حتی کہ در رو آب ہم فائدہ دارد صفت **آن** گندم بسوزند کہ بعد خاکستر زرد و خام ہم نمائد برابر آن قند سیاہ  
 آمیختہ خوب کوفتہ اندک روغن زردہ اندازند و حب ساختہ بقدر یک تولہ بخورند در دوسہ روز در دو کلفت با کھل دور میشود

و این چهار امویانی هندی نامت را یعنی نافه منبره و سقطه صفت آن برگ میل بست و یک عدد سائیده با برقم سکه  
 که به اینخته چها سازند و هفت خوراک نمایند حب که در اغیا و بلغمی فائده تمام دارد صفت آن پوست بلبله زرد تر بدو صوف  
 نارایون هر کدام یک جزو صفت کثیرا هر کدام ربع جزو کوفته چخته باب بادیان هر روز از آن یک مثقال باب گرم بدو حب  
 مجرب النفع برای سم با صفت آن فلفل سیاه مغز خال گشته هر یک بست دانگ کاغذ جهم سینی یک نانک کوفته خسته  
 باب لیون کحل کرده کسیده حب سازند و مار گزیده را دوسه حب خوراند و اگر بپس هوش بود یک حب لعرق لیون سائیده  
 در چشم کشند و بعضی گویند که بریا فوخ شتر زنند و آب گرم ریزند چون خون آمدن گیرد حب مذکور سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید  
 یک دو حب بخوراند حب داغ زهر عقرب صفت آن انگوزه زرنیج باشه ترنج سائیده حب بند و وقت حاجت سائیده  
 بزیش عقرب طلا نمایند **فصل دوم در جسورات** جسو معمول برای تقویت دماغ و تولید منی و نافع نزله صفت  
 آن مغز بادام مقشر دو توله مغز پیته دانه یک توله تخم خشاش سفید یک مثقال مغز تخم کدو سه شیرین دودرم تخم سفید  
 نبات چهار توله روغن گا و یک توله بدست حریره کنند و اگر بحال آب عرق بید مشک و عرق گا و زبان آمل نمایند بهتر است  
 و گاهی به مغز پیته اند و موقوف کرده میشود نوع دیگر جهت صداع ضعف دماغی و بخاری صفت آن سبوس گندم نیم  
 شب در آب بنموده صبح مالیده صاف نموده مغز بادام مقشر شش دانه و قدری تخشاش و نشاسته و قند سفید چهار دام در آب سائیده  
 داخل نموده بچشانند هرگاه بهخته شود گلاب چهار توله و دانه پهل شمشاشه و عرقان نیم باشد مشک یک سرخ سائیده اندازند و باقی  
 بچشانند تا شل حریره شود و فرو داده سو کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیر و کشنی خشک کشیر کا و شیر و مغز تخم کدو اضافه نمایند  
 حریره مختصر مقوی دماغ و لذیذ صفت آن مغز بادام ده دانه تخم خشاش شش دانه شمشاشه مسکه نبات سفید هر یک دو توله بدو  
 حریره مرتب سازند ایضا نافع صداع که اضعف دماغ باشد از خلاصه العلاج صفت آن شیر خشاش ده دودرم مغز خلیل  
 بنجدرم تخمیل دودرم نشاسته ده در شیر ماده گا و یکطل چوشانیده حریره ساخته بنوشند حریره مقوی دماغ سرد و دوار  
 و سفید بخوابی صفت آن مغز بادام یازده عدد مغز خب لطن پنجاشه دانه ششاس سفید پنجاشه کشنی خشک مقشر سه باشد  
 اول سبوس گندم سه توله در آب مالیده صاف نموده و لادویه مذکور شیر برآورده صاف کرده یک توله نبات سفید میخچه برایش  
 گذارند چون اندک غلظت رسد سرد نموده بنوشند و یک هفته تقویت کلی بدماغ می بخشد حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله  
 صفت آن خشاش سفید شش باشد مغز بادام مقشر هفت عدد نشاسته شش باشد همه اشبه گرفته نبات سفید دو توله و لادویه  
 بچشانند تا شل حریره شود و گاهی عرقان یکماشته اضافه مینمایند و جهت صعود بخارات کشنی هفت باشد اضافه  
 میکنند نوع دیگر حریره سفید ناله صفت آن سبوس گندم دوشت و در آب انداخته شیر آن گرفته شیر و مغز بادام  
 مقشر یازده عدد مغز پیته اند و ششال تخم قرط و حریره هر یک دو توله در عرق کیو نه توله برآورده روغن گا و چهار توله نبات هفت  
 توله آمیخته بدست و قور حریره سازند ایضا برای ریزش نزله که بسبب ضعف دماغ باشد صفت آن مغز بادام یازده دان





صنع عربی است ماشه نشاسته روغن بادام هر یک یک توله بارنگ بوداده هفت ماشه باقدس نبات شربت انجبار مرتب سازند  
 حریره مفید در شکم و رافع قبض و معمول **صفت آن** مغز تخم سفید یک توله دریا و انار عرق بادیان باشیده و دولوله گلشن دریا  
 مالیده صاف نموده بطریق حریره بخندند تا سه روز حریره که در جرب کلیه بکار آید **صفت آن** نبات سفید با نروده دوم  
 انجدر بریان ده درم نشاسته چهار درم آرد کرسنه بر دم غلترسم حریره سازند و روغن بادام اضافه کنند حسامی مقوی باه و داغ و دل  
 منی هر که بعد از اجاع نوشه ضعف نمی آرد و هر چند منی خارج شده باشد زیاده از آن پیدا شود **صفت آن** مغز بادام مقش و مغز تخم  
 مسخنر مغز پنجه دانه هر یک و دولتهال تخم خشخاش یک مثقال بهمن سفید تولدی سفید قلب مصری هر یک و درم نیم لیمو نقل گلاب  
 شیر ماوه گاوه هر یک نیم پا و مصری چهار توله مغز نبات خشخاش شیر و گلاب بشیر ماوه گاوه برآورده صاف کرده بپزند تا غلیظ شود  
 مصری و ادویه دیگر سائیده در آخر جوش آمیخته فرو دارند و سه روز کرده بنوشند لوعار گیر مقوی باه و داغ و جودی علاج از انالیم حکیم  
 علویجان **صفت آن** تخم خیارین و دولوله دانه خشخاش سفید یک توله خاک مرئی مغز بادام مقش هر یک چهار ماشه گلشن یک توله  
 در شیر گاودیش شیر برآورده بخوشانند تا غلیظ شود قلب مصری توله بهمن سفید توله شقال مصری تخم شلیمو خلیجان هر یک یک ماشه  
 نبات مفید در توله سائیده و آمیخته دو سه جوش دهند تا شل حریره گردد و فرو آورده سر کرده بنوشند ایضا که عجیب **صفت آن**  
 آن قلب مصری تخم گند هر یک و دماشه در شیر گاودیش پا و مسر جوش دهند تا مانند حوس شود و فرو آورده و از چینی و زنجبیل شقال  
 مصری بهمن خلیجان هر یک نیم ماشه بار یک بوده نبات سفید و دولوله آمیخته بنوشند حریره مقوی باه از انالیم حکیم شربت لیمو  
**صفت آن** مغز بادام مقش و فندق هر یک بت و دانه نشاسته و دولوله بر سه راد آب شیر کشیده بر آتش ملایم بپزند تا نبات  
 حاجت مسکه شود و در آتش بخین داخل کنند و پیش از فرو آوردن اصلب مصری و شقال مصری بهمن سفید هر یک دو ماشه بر آب سائیده  
 و داخل کنند با سه روز انیز شیر و کشیده همراه شیر فندک بپزند و تناول نمایند حریره که اهل هند زنان را بعد از زائیدن می دهند **صفت آن**  
 روغن زرد پا و مسر غریب داغ کنند و با و مسر به و دکل کرده خوب بریان نمایند آنگاه یک نیم پا و قند سیاه شربت ساخته با مسر و دقت  
 بگردانند تا آفتاب بطری بهر ساند که بقاشق توان آشامید پس فرو آورده دوامی گرم مثل فلفل دراز و قند صیه و زنجبیل و انخو  
 از هر یک یک سیر شایه گرفته اضافه نمایند و بکار بند حوس و نافع برای سحر **صفت آن** نخود که در شیر خیسایه خشک کرده باشند پنج و دو  
 از هر یک سی درم نیم زشتک که در شصت درم بهر پا و سحر مخلوط نموده سی درم گرفته با شیر تازه حوس سازند و بعد از خروج حمام بنوشند  
**فصل سوم** علویات جلوا نافع اقسام بالیخولیا دیس بدن و در قوق و سلول **صفت آن** شکر سفید که تازه درون بادام  
 تخم خشخاش تخم کدو مقش و تخم کدو سی شیرین نشاسته از هر یک وزن مناسب فیه خلوا سازند و اگر گمانی نبود و خواهم که خوشبو کنند در  
 مشک و زعفران بپزند جلوا مقوی برود داغ و دفع نزلات منقول از هر یکی **صفت آن** کشتن زشتک بادیان تخم  
 خشخاش سفید مغز بادام هر یک نیم پا و از چینی یک توله مرچ سیاه یک چشپانک روغن زرد و سیاه پا و شکر سفید یک پا و بار یک که بعد از  
 جکافه بخند و زن کنند سوای مغز بادام و تخم خشخاش آنکه هر دورا بار یک نموده در آن اضافه کنند پس شکر سفید و روغن زرد و اگر

اودیه در آن بر سر شند و سه تله هر صبح و شام بخورد مجرب است جلوا که بستان آن در تقوه مجرب صفت آن آرد گندم  
 روغن نرود قند سیاه سادی گرفته و قند و دارچینی جو بوا ترسل سوده داخل کرده بر بنزد جلوا می خورق که برای دفع خنق لغو محسوس  
 بنیز سیاه سادی صاف با نسوی است صفت آن بکیز نرودی و بر سیفه مرغ یا غا با سیاه یک نیم تله در پوست یا کهنه  
 کنند و پوست بر سیفه دوم را سرپوش آن کرده و در سیه گندم نقد یک جلوا می آن توان خورد گرفته در روغن نرود برابر سیه کور  
 بریان نمایند چنانکه با سیاحت نشود بعد از آنرا آورده و سه کمره سیاه بر آوده گاه پخته میوه در زردی اندک و را مالید و شکر  
 برابر سیه در روغن باقی را در آن آید سخت جلوا کرده بخورد تا هفت روز هر سال بخورده باشد که مقوی میوهی نیز است جلوا می  
 بسیار تخمیر که یکای بقولنج باشد باید که خورده باشد صفت آن تخم مرغ بید بخمیر شکر برابر تخم بید بخمیر را در سیه باده گا و  
 که چهار چند اودیه باشد ساینده صاف کرده بر آتش گذاشت تا مثل کوهه گردد پس شکر آیدخته جلوا سازند و خراک بقدر یک تله و  
 درین قدر شکر تخمیر می آید نیز جلوا می بشیر مرغ مقوی کرده و با صفت آن شکر خلص یک تا نروده تخم مرغ خنجر و نبات  
 نیم پا و مشک تبتی یک شاعنه شرباب دو ماشه گلاب بر سر نرودی و دو تله شیر را بچوشانند چنانکه لث فانی گردد پس نبات سفید رو  
 داخل نموده باز بچوشانند تا بقوام حریره آید آنگاه نروده تخم مرغ را خوب با هم مخلوط نموده مشک خنجر را و گلاب سوده در نروده و نرود آیدخته  
 داخل آن شیر نمایند و باز بچوشانند تا بقوام کوهه آید و قابل لث بن گردد و جلوا که در تسمین کرده و سائر بدن و تقویت با هر حکیم  
 سر نرودی است و گفته که درین باب مثل این دیده شد صفت آن تورری سرخ و سفید تخم خنجر شاف سفید و واحد یک نیم دوم  
 حب السمنه بوزن آن جو بجز دم حب قلیل هر واحد نرود رخ نعفران چند دم مغز با فام مقشر یک تله مغز فوفه یک نیم تله مغز نایل خنجر  
 اندک آرد و برنج یک تله شرباب خلص فانی نیم تله شکر سفید نیم تله روغن کنجد یا روغن ماهه گا و نیم پا و آرد با قلا آرد و خود هر واحد خنجر  
 شکر و شرباب قوام آورده فرو کارند و اودیه مع البوب بسایند و نعفران را بگلاب سوده داخل نمایند و اگر خواستند در بار روغن گا و بوزن  
 نموده باشند و شکر بطریق حلوا پخته تیار سازند و مغزیات را صلا بیکرده اضافه سازند پس نعفران و شکر دیگر افاده با فانیند و بقدر  
 بخمیر هم هراده شیر یا برون شیر وقت صبح میل آردند جلوا سی بر سیفه بکیز نرودی و با و مولد خون صلا صفت آن  
 یقه مرغ یازده عدد روغن نرود فانی هر یک نیم تا شکر خلص یک ماشه نعفران دو ماشه سیفه یا شکر و ظرف چینی خوب لث  
 شند و سفیدی و زردی آیدخته گردد و باده روغن زرد آیدخته خوب لث نمایند پس بعد فانی آیدخته باز لث کنند که خوب آیدخته گردد پس  
 بر آتش انکشت نهند و از قاشق چنبدان باشند هر گاه روغن بکیزند داخل نعفران من بعد شکر محلول بگلاب انداخته فرو گیرند نوع  
 دیگر بر لث تقویت با معول صفت آن تخم لیمون پنج اوقیه و یک آندک آب بچوشانند تا فاوقیه بماند از آتش فرود  
 آورده صاف کرده یکصد زردی بر سیفه مرغ در آن آب خلکده و شکر مرغ چهار اوقیه انداخته روغن با و لیم یک چنانکه گم کرده در آن  
 اندازند و بطریق حلوا تیار سازند و هفت حصه نرود یک حصه هر روز خوردند جلوا می گذرد و شکر مرغ حکیم اندازی در تقویت باد  
 و تولید رخی و تسمین بدن جهت در کمر ضعف کرده و دشانه مجرب صفت آن زردک مرغ رنگ نرود و سیاه سادی و سحر

پاک کرد و یک آن آرد خرا فرس بر مغز خسته دور کرد و نیم آن را بر دور آرد شیر ماده کاو پیزند تا مهربان شود پس برآورده دریا و دل و کوبند تا خوب باریک شود بعد از آن آرد بخود بریان دید که گندم از هر یک پانزده دوم و قدر است ریختن کاو و بریان کرده و قد سفید یک سیر و شل خاص نیم سیر در آب حل کرده صاف نموده بر آن ریزند و پیزند تا بقوام آید پس نزدیک و خرامه حقوق مخلوط نموده و در سبزه جوش داده فرو اندازند و در سبزه مرغ در آب جوش داده است عدد و شل نمایند سبزه را یک استسراج و سه بعد از آن مغز خنق مغز را شیرین مغز پسته مغز جوز مغز حلیم مغز خاویج از هر یک در دم ثعلب صبری کشن خرامه خشک کنی و در چینی تخم خرنجان از هر یک سه درم زعفران و مشک خاص هر یک یک درم باریک بیاورند و هر صباح ده درم با آب آغشته بخورند و اگر مغز سر کبک خشک تر خاک چل عدد عوض زرده بینه کنند اولی است نوع دیگر معمول را قم که بسال الذی الطعم است صفت آن مغز تخم تربوز مغز تخم خرنجه مغز تخم کروی شیرین مغز تخم خیارین و در چینی قلمی مغز بادام مغز پسته خرامه از هر یک چهار توله ثعلب صبری نیم یاو بگذرد آرد روغن ماده کاو و سبزه باو و شکر سفید نیم آن را گلاب بقدر حاجت اول گذرد از این پوست صاف کرده جوش سبزه بگذرد و سبزه سیاه از آن زدودند و دست مال نموده از این با چه باریک بگذرانند پس گذرد و بر روغن بریان نمایند و بیک سرخ کرد و در هیچ نیست در آن نمالند پس آن شکر انداخته توام کنند بیه مغز باو غیره اجزا سائیده اندازند و کفچه زنند و بر دارند و بقدر چهار فاس خورده باشند و از ترشی و بادی بر سبزه و اگر قری زعفران و مشک افزایند اولی تربود حلوای که مقوی یاه و کرده و مثانه و مغلط منی و دفع رعت انزال است صفت آن ترنجبین خراسانی نبات سفید هر یک نه توله شهاب خاص سبزه توله در شیر کاو و دوسیر آه بخته گرم کنند و صاف نموده شل کبوه کنند پس همین مغز تخم کوچ یک یک یک توله شقاقل مصری ستاد و مغز بادام مغز حلیم مغز پسته هر یک سه توله و کجور جوری هر یک شش است و زعفران دو با سبزه سفوف کرده آمیزند حلوای ارد یعنی ماش برای تقلید و انجماد منی صفت آن تخم بیدال ماش نقشه و آن را در شیر تازه کاو ترسانند چون شیر جذب شود در سایه خشک نمایند و صوفی سفید و تخم قرمندی در چهار بطور بخوبی بریان کرده و نقشه نموده و آرد سنگهاره هر چهار برابر سفوف کرده دارند و هر صبح بقدر دو دوام گرفتند بدو دوام روغن زرد و دو دوام شکر سفید بدستور حلوای نموده هر روز تازه خورند تا چند روز حلوای حسته تمهیدی محکم کنند پشته و دانه و کرده که در مغلط منی صفت آن تخم قرمندی و صمغ نپلاس و ششاسته هر یک یک توله نبات سرخ سه توله روغن چهار توله اول نشاسته در روغن انداخته بریان نمایند پس تخم قرمندی و صمغ نپلاس یک سائیده اندازند نبات را در آب حل کرده آمیزند تا حلوای شود بخورند و تا سه روز بگذرد پنج روز بخوبین عمل آرند و در مقدار دو سبزه نبات که کم و زیاده توان کرد حلوای صمغ که بر سبزه و صمغ نپلاس است صفت آن مغز صبر ترکیب سبزه شیر کاو و سبزه سیر بخوبی شسته اند تا آنکه همه شیر جذب شده ماده گردد پس کدو گندم نیم آن خود بریان یک پاو را بر روغن کاو یک سیر بریان کرده بایه صبر و شیر را در آن اندازند و بعد شکر سفید دو سیر را در قدری آب حل کرده در آن انداخته بدستور حلوای سازند و بالای آن قرضل و او آن دانه لایخی کلان سوده اضافه کنند و دو توله از آن خورده باشند حلوای سمن بدن و تقوی و بی صفت آن

خراشم برآورده نیم سیر و شیرگاه و یک سیر خنجه لبایند و ششاسته دارد و نخود هر یک پاؤ آثار در روغن کاهو هم را بریان کنند پس  
 شکر سفید را با آب حل کرده اندازند بر گاه بخت شود مرغ را با دم مرغ فروق مرغ طغوز مرغ پسته مرغ چهار مرغ هر واحد یک هشاگ  
 کوفته بکنند فصل چهارم در حقه با حقه که شتم است در سر سرام حاصه فرای و جبر و صفت آن آب کشک شاعر  
 دو اوقیه لوباب بزرگ قطونا یک اوقیه روغن بادام شیرین روغن کدوی شیرین از هر یک یک اوقیه هم را یک بار که خوب بریزند  
 و بدستور خشنه کنند حقه لین که در سر سرام گرم روز ششم بکار آید صفت آن در مقشر نیکو فته لبست و در مقشر پنجه بر سیم سیتان  
 شتی حد و غاب ده عدد در سر ظل آب بچوشانند تا بیک ظل آید نیم ظل از آن صاف نموده ده درم مغز فلوک حل کرده و صاف نموده  
 روغن بنفشه یک اوقیه و نمک سوده یک اندم را اضافه کرده حقه نمایند و در آنجا که جمال سهل حقه نبوده و در طبیعت قبض باشد ریاض از  
 تخم خطمی و لوبه ارمنی و شکر سرخ ساخته بکار برند حقه که لیش غش را کشیر النفع است صفت آن تخم خطم قرطم نیکو فته  
 کتان تخم انجرو پوست تخم کبرنج و شتی هر یک یک درم ظل آب بنزد چون یک طایمان صاف کرده نصف ظل ازین گرفته بهاره نیم اوقیه  
 حقه کنند حقه حاده ملوچان که در لیش غش غیره امراض ملغنی بکار آید صفت آن برگ چقندر برگ کلم برگ کرفس هر یک یک گلوله  
 سنبل گندم یک گنابغاغج بادرنجبویه سطوخودوس قنطاریون و قیق کاؤ زبان زودا و خشک ترب سفید کللیل المکک تخم خطم  
 عناب الشلب پریاوشان خشک و بکافرس بنیادیان بنجکاسنی پنج هر یک تخم خرزله حاشا گل خطمی بنفشه خنجر خنجر از هر ستمین حله  
 کما فی طوس کاؤ ریوس سودجیان شیرین هر یک در شقال انجیر در غاب ترسل صنهائی هر یک ده عدد و موبنقه سپستان هر یک چهل عدد  
 کی چار شقال مجموع را در یک نیم تن تبریزی عرق بادرنجبویه بچوشانند که بر بنیه آید البیده صاف نموده خیارشنبه باز زده شقال شیرشت  
 خرزوبین گفتند علی هر یک ده شقال مالیده آبکامه ریوس و روغن گل و بابونه هر یک ده شقال روغن بید انجیر و نارودین با دم تلخ  
 هر یک چهار شقال ریوس خطمی یک درم لوبه ارمنی و نمک طعام و نمک هندی هر یک یک شقال سوده سردار و ساخته بکار برند حقه  
 که در سکه ملغنی بکار آید صفت آن با بون کللیل المکک حاشا برنج صفت جوده و خشک و شنبه قنطاریون هر یک یک گناب  
 حاقرق حاشا الحار خرب سفید و سیاه خطم هر یک یک درم سدب خشک هر یک یک درم چهار درم تخم بید انجیر کوفته پنج درم  
 انجوا کرفس یک درم هم بهاره در خطم آب بچوشانند تا بیک ظل آید صاف نموده در خطم آن سکنج با و شیر مثل از هر یک یک درم باده ارمنی دو درم روغن  
 نارودین روغن زیتون قطره هر یک یک قبه داخل کرده استعمال نمایند حقه که در خنجر بکار آید صفت آن اگر خنجر دارد  
 از بابونه بنفشه حقه مقشر سپستان تخم خطمی فانی در روغن بنفشه و اگر خنجر ملغنی باشد از بابونه کللیل المکک شنبه سنبل گندم و انجرو لوبه  
 ارمنی روغن کبج نمک شکر سرخ بطرق جدول آرد ایضا که در خنجر سوداوی لعل آید صفت آن بنیادیان بنجکاسنی تخم خطم قنطاریون  
 و قیق ترب سفید هر یک یک درم غناب سپستان انجیر زرد هر یک یک درم دانه نویر میشته ده درم کللیل المکک یک گناب دیان از هر یک  
 هر یک یک درم هم بهاره در سر ظل آب بنزد تا بصفه سرد فلوک خیارشنبه باز زده درم آبکامه ده درم روغن زیتون روغن یاسین هر یک یک درم  
 ده درم لوبه ارمنی نیم تخم خطم سراج درم صاف نموده بکار برند حقه برای زحیر صادق مجرب النفا کیت صفت آن

گل بنفشه هر واحد چونت درم تخم خبازی دغلی و خار خشک و حله هر واحد تخم کاسنی سه درم  
 نصف حج کوفته در سه رطل آب بنفشه تا یک رطل با ذرات کرده به زده درم خیار خنبره درم شکر سفید به مقدار روغن بادام و انگور  
 استعمال نمایند حقیقه دیگر از موی الیه برای نضیر یعنی صفقت آن از خرداب فطرولین هر کدام درم و درم اسارون و زایل  
 خلطی طبع هر کدام به مقدار تخم خنبره تخم شلغم انیسون هر کدام تخم بزم ترید سفید چهار درم در سه رطل آب بخوشاننده هر کدام ثلث پانزده سان فو  
 مغز لوزی خیار خنبره درون زیت و عسل هر کدام دو اوقیه انداخته در سه رطل و استعمال نمایند حقیقه که در سح و قدر معا تسکین و جمع و انداختن  
 و صورت شدت نفس و در رطل می آید صفقت آن برنج پست و جودس مقشهر هر کدام پانزده درم حب الاس پست انداخته  
 ترش هر کدام تخم بزم ترید در سه رطل آب بنفشه تا یک رطل آید صاف نموده نگا بهارند و صبح غرضی کافور و دره گل ارمنی گل و کافور  
 هر کدام یک درم غلیظ خلطی درم الاونین و آفتاب هر کدام نیم درم زرده تخم مرغ در سر که خنجر خوشاننده و دود پیاده نگه داشته و درم  
 بهار کوفته و زرد گندارنده بازده تخم مرغ و پیاده نگه داشته در اول و بنشیند و صبح نمایند تا همه مخلوط شود آب برنج بزرگوار صاف نموده و یک حقیقه  
 کنند و بدین نوع دو بار رطل آنکه که آب نیست مفیدیت حقیقه که در قوای مستعمل است صفقت آن خطولون باریک و در زخم شکسته  
 انیسون سیو فرکا و زبان بادیان پوست تخم بادیان تخم کاسنی پوست پنجه کاسنی عنب الثعلب تخم نشیت سطل و درون سرفا گشته  
 نیم کوفته و سیاهوشان هر یک یک درم سارکی پنجه حله کلین الملک برنج صاف بسوس گندم بابونه هر یک یک درم تخم زرد گندم یک  
 یک درم بهار و پنجه رطل آب بخوشاننده تا یک رطل و نیم آید صاف کرده نمک طعام دو دانگ غار بقول لغزبال سیاهیده نیم درم مغز خیار  
 ترنجبین شیرخت شکر سرخ آب گاه در روغن بنفشه روغن گل بنفشه هر یک دو شقال در آن حل کنند و سه حقیقه نمایند حقیقه را به  
 غشی و صفراوی مجرب انما کیست صفقت آن تخم خلطی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شانه و کاسنی و خیار سیاه  
 و عنب هر واحد نیم اوقیه بسوس گندم رب السوس سه پاک کرده هر واحد ربع اوقیه خوشاننده صاف نموده آب قبله در روغن کچ  
 هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه حقیقه نمایند و مکرر رطل آنده حقیقه بر است پی یعنی از انطالی صفقت آن تخم خلطی سارکی  
 هر واحد یک اوقیه عنب پستان ترید سفید از هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد سه درم تخم خطل بزرگ از موی تخم کز  
 هر واحد یک درم بهار پنجه و با پنجه بنفشه و نیم درم بدان حقیقه کنند با ندرت و الا روغن کچ و زرد گندارنده اگر قوت تحمل باشد فصل  
 پنجم در جمولات - جمول که در استقای طبلی بهار خراج باریک بکار آید صفقت آن بزرگ از موی سداب  
 خشک باریک ساییده باشد به سرشته پیله بان آلوده و مقصد نهند نو حد بزرگ که جهت زجر مجرب است صفقت آن زرده تخم  
 مرغ بزرگ گل آینه مدراسک مغول صمغ عربی سفیده از زیر هر یک قدر باریک شکسته در آن آید بنفشه و لخته را بدان آلوده و در آن جمول  
 مسکن و جمع و باریک درم که اندم و صلا بت آن باشد صفقت آن پیله بط بابونه افیون موم سفید هر یک دو درم قهوه طری خشت بصره  
 آغشته جمول کنند نو حد دیگر مقع خون بود صفقت آن آب پیاز و زهره و زرد گند و غرطینا پیرام آمیزند و صوف آلوده و جل  
 سازند و پیاز گرم کرده فقط آغشته مینمایند ایضا علق بزرگ در روغن زیت بریان کرده در سر که بایند که مثل مرهم شود و بر شرم مالیده

عمل کنند بر او سیر و انبیه الرجال را مفید است جمول مجرب بر او علت ابنه صفت آن جد و از هم اول دور که کسب  
 ترش نباشد ساینده و دلته آلوده جمول نمایند اگر این عمل سکر مرتبه نمایند اثر این علت نماید جمول جهت صلابت اخلاص  
 آن تخم شخاس کجی قدس بر فاحه و دلو که گرفته بشیر گرد و بخت بر سنگ صلابه کرده و عفران کثیر هر یک یکما شش عربی گل خلی هر یک یک  
 گرفته بخیه زرده بنفشه و عدد مخلوط کرده و در غن گل یا در غن خن آمیخته دریا چکان آمیخته بردارند نوع دیگر جهت ورم صلابت  
 که با حرارت نواح بود و اندال قرصه و جلای هر یک کند صفت آن آرد و گل خلی آرد و با قلا تخم کتان آفیل الماک تخم نازی  
 مله گل بنفشه مردانگ هر یک چهار ماشه کافور ماشه دم الاوین سفید کاشغری بر واحد چهار ماشه سفیدی بنفشه مرغ و عدد و غن  
 گل و دلو انصاف جهت ورم باره و قرصه و صلابت رحم صفت آن گل خلی مرغ خوش بزرگ کتان غب الثعلب تخم مرو سبغون اکلیل  
 الماک بادی گل سرخ مردانگ سفیداب کاشغری هر یک چهار ماشه عفران چند بدتر هر یک ماشه و غن گل و دلو سفید بنفشه مرغ  
 و عدد جمول که نشسته جم الزطبات کند صفت آن مهر بزرگ کابی تخم شبت هر یک یکجوشنا کی نمک سنگ زرد البحر هر یک  
 نیم گرفته بخیه بپوشیده بر بنیه کوه بردارند نوع دیگر محلل ریح رحم صفت آن بادیان نیسون تخم کفس برگ سداب ستر  
 هر یک یکدهم شمشیر چهاردهم شهر اگر کم کنند وادویه کوفیه بخیه در آن اندازند و مقدار خسته ترشاشه سازند یا بپند که بهر گل کنند

## باب النوا البعجه شملیه فصل

فصل اول در خمیره جات خمیره گاو زبان عنبری علو تخان که در الجولیا و غیره یکا یا صفت آن  
 برگ گاو زبان گل گاو زبان هر یک پنج مثقال دنگلاب و عرق میوه شک و عرق گل شکلی هر یک پنجاه و دو مثقال بنفشه ساینده و صند  
 مالیده صاف نموده شربت سیب و لاتی و قند و قوام ساخته تخم گاو زبان و همین سفید هر یک دو مثقال گرفته بخیه و غن شربت  
 یکم و عرق کیده مل کرده همینند شرتی از ویدم نموده مثقال خمیره گاو زبان عنبری دیگر تقوی دماغ و مفرح قلب  
 مداوت و صنفی انواع الجولیا و انصاف عفران و بنفشه جمول صفت آن گاو زبان سدوم گل گاو زبان کشتی زشتک ایشیم  
 مقطر من من سفید تخم بانگ و صندل سفید تخم فرخ شک هر یک یکتوله عنبر شیب نیم سدوم سوای عنبر و دو آمار آب تر نماید و صند  
 بچوشانند هر گاه سدوم صندل یا صاف نموده بانیات یک آمار عمل مصفی با و آمار بقوام آرد و در آخر قوام عنبر و گل نماید و در قوام  
 و طلا ششاشه اضافه نمایند هر چند که حل خواهند کرد و غب خواهد شد شربت از یکدم تا دو و دم سه و دم چون درین ترکیب طیار میر واد  
 با قوت زرد و زهر و شیب هر یک یک مثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم خواهند رسانید و در اسهال و سوزی و بواسیری الفع بود  
 خمیره گاو زبان عنبری جواهر واره کیم علو تخان که در الجولیا سوادی و عفران و دوادی جمول است صفت  
 آن گل گاو زبان برگ گاو زبان هر یک ده و دم گل شمشیر صندل سفید هر یک پنجدهم دنگلاب و میوه شک هر یک نیم آمار شرب خسانند

استحیاج شانه که در حوضه مایه بالیه صاف نموده باب مرق کاسنی و آب انار شیرین هر یک نیم وزن قند سفید و در حل قوام ساخته  
 سر را درین صفت یا قوت را بنی بکهر را غلبه شرب هر یک نیم درم در حق طلاء بعد درم دق لغزو و درم ملگروه و درم شترتی از دود  
 و شکر الی آخر شیره خیمه و گاو زبان حار که بغایت مقوی و داغ و دل بود و اناله حقیقان و ششی نماید و مجرب صفت  
 آن کافور و دودانگه مشک نیم درم خضران یک درم گل سرخ تراشه صندل بنیل الطیب باشد هر یک یک نیم مثقال باد و بنج و بوم  
 متقبل کل گاو زبان پنج مثقال گاو زبان ده مثقال حمای سکه خیز اول سبزه و درم طاب و گلاب نیم مثقال و دوده صاف نموده و یک  
 وزن قند قوام نمایند و سه جز اول سوده و فل کرده حل کنند شربت و درم ناسه درم باعرق بید مشک و گلاب خمسین برابر شربت  
 تألیف طیم مسج الزمان جهت جلال الدین اکبر پادشاه براسه ازله خوش و جمیع امراض سوداوی و تقویت سید ط صفت  
 آن که با شش سی بخیه بخور و مصلی هر یک نیم مثقال فخر شک ابرشیم مقرض مراد یا رسفته هر یک یک مثقال گل گاو زبان و شکر  
 اینها را بکوبند و بنزد و ابرشیم خام ده توله غسل سی مثقال نبات سفید قهقهه و شکر گلاب و دانه ابرشیم مراد و گلاب کجسته و درم شکر و بنج و بوم  
 هر گاه که گلاب یا قند مایه صاف نموده یک مثقال گاو زبان یک مثقال باد و بنج و بوم در قدر آب جوشانیده صاف کرده بآن ختم نمایند و در  
 نبات سفید و حل کرده و قوام اندازد غلبه شرب و حلا و خوب است نمایند که یک ذات شود بعد از آن دانه که گفته داشته میان درم و یک  
 توله و یک گاو زبان شش بخارات نماید و تقویت دل و داغ و معده کند صفت آن طباشیر سفید بنجین کشنی شکر پوست بران  
 پسته و اینها رسفته که با شش سی نیم وزن گل گاو زبان ابرشیم مقرض هر یک نیم درم یا قوت چهار دانگ برگ گاو زبان ده درم عصاره زرد شک نیم درم  
 سفید درم کافور و دانه شش آله پانزده درم دق لغزو دانه زرد حلال غلبه شرب هر یک دو دانگ شکر نیم دانگ آب سبب آب  
 شیرین هر یک نیم مثقال گلاب بید مشک عرق گاو زبان هر یک پنجاه درم قند سفید و دانه ابرشیم مقرض و بنج و بوم ابرشیم مقرض  
 یک مبارک الدین ازله خوش نماید و تقویت عضلانی و ریه و قوت باطن کند صفت آن سنگ نشیب سبز فارید هر یک سه دانگ  
 با عرق کپور سه درم و در حل کف دست فخر شک گل گاو زبان هر یک شش مثقال ابرشیم خام ده توله مغوف کرده قند سفید نیم درم و آب  
 برگ گاو زبان و باد و بنج و بوم یک یک توله قوام کرده آمیزه خیمه و مراد یا رسفته و دانه ابرشیم مقرض و بنج و بوم ابرشیم مقرض آن  
 مراد یا رسفته یک توله و یک توله و دانه صلیه که طباشیر ابرشیم مقرض هر یک دو مثقال آب لیمو بنی بنجد در قدر سفید و درم نیم از دود  
 تا و شکر از شربت سبب عرق کپور و دانه و آب لیمو ساده و بنج و بوم ختم شش زرد و جهت و طریقه تقویت و داغ و درم و درم  
 معمول و خواب خوش می آرد صفت آن خضران نیم مثقال کونار ختم ختم شش مغز بادام مقشر هر یک دو نیم درم و شش سی و دانه  
 نیم پادشاهان سفید یک نیم با و کونار را جو کوب نموده در دو سیراب ترکند و بعد یک شانه و درم جوشانند هر گاه نیم سیراب نماید  
 نموده از ختم ختم شش و مغز بادام و در قدر آب شیره برآورد و آب کونار ختم ساخته نبات و گلاب و افکار و با قوام آرد و خضران  
 قدر است گلاب پیوسته و چون غریب الانقا و شود و حل کرده بر تبه مخلوط سازند که هم رنگین شود خیمه و اسطوخودوس سفید فاج  
 و لغزو و دیگر امراض عصبی از سبب و الی و حوض منقول صفت آن گل اسطوخودوس غیر از چوب آن دو درم و نیم ختم مغز فاج



اول گاو زبان هر یک یک دانه نخسته درق فقره ده عدد و غبر شهب یک دم عمل سفید سه جبه بطریق معمول مرتب سازند و آن را در شال  
 نامشغال خمیره خشخاش که در زکام و نزله جار معمول است جمعیت آن که گوناگون است با تخم صد عدد و یکم ذره و نیم آبارک  
 باران بپزند و صاف کرده و یک نیم آمار کنند سفید انداخته لغوام خمیره آورند و چون در قوام رفیق دارند شربت خشخاش دارند و اگر در  
 آخر قوام من عری رب سوس کثیر هر یک یک دم تخم خرفه متشکرت نشین متشکرت تخم تر بود هر یک دو درم باریک و ده چشمه سازند  
 صورت خمیره خشخاش مرکب مانند نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان صفت آن تخم خشخاش مغز بادام متفرق ذوق نشاسته  
 هر واحد یک نیم شغال دانه بیل و شغال خود صلیب دو دانگ زعفران یک دانگ نرم صلا یه نموده ادویه را کوفته بخیته شربت  
 اسطوخودوس شربت گاو زبان شربت انار شیرین شربت بشیرین شربت بنفشه هر یک هفت شغال نبات سفید بازده شغال مجموع را با عرق  
 بید شکر جمل و پنج شغال لغوام آورده بشیرین شربت بنفشه شغال و اگر یک دانگ غبر شهب و گل نمایند بهتر است خمیره خشخاش نافع  
 زکام صفت آن پوست خشخاش ست و بنجید و در آب خیسایند و صاف کرده با یک رطل قند غلیظ لغوام  
 آورند و در آخر قوام شیر و تخم خشخاش شیر و تخم کدوی شیرین شیر و مغز بادام هر یک یک توله صاف کرده افزایند تا قوام آید نوع دیگر  
 برای زکام و نزله و سرفه و صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخار معده و راتی و لغویت و داغ و قلب و خوش و آلفه و خوش رنگ  
 صفت آن پوست خشخاش ده شغال جو کوب نموده در آب باران سه رطل بخیسایند و صبح چش داده مالیده صاف نموده نبات  
 سفید یک رطل لغوام آورند و بعد از تخم کدوی شیرین مغز بادام متشکرت نشین متشکرت تخم تر بود تخم خشخاش سفید هر یک دو توله  
 ساخته طباشیر کثیر عری هر یک یک توله جدا جدا خوب باریک ساخته و در آن مخلوط سازند و زعفران هفت ماشه و شک یک ماشه عری  
 کیوه و عرق بید شک و رنگ سماق و عکله بپایانند و درق فقره دو توله یک انداخته و بتر بچون کش و دهم نمایند و بعد از کوب  
 بهار عرق گاو زبان یا قهوه گاو زبان و نبات سفید دانه الاهی بخورند خمیره خشخاش که برای نزله و سرفه زکام و بلغمی و غلبه  
 معده که قبض سازد صفت آن تخم خشخاش پوست خشخاش مغز بادام شیرین هر یک هفت توله قرفل یک توله سبیل طبیب  
 دار چینی مصطلکی جز بودا هر یک نیم توله زعفران دو ماشه پوست خشخاش را جوشانیده مالیده آب صاف گرفته و تخم خشخاش و مغز بادام را  
 ساییده و با پوست خشخاش شیر و برآورده باقی ادویه جو کوب نموده آب پوست خشخاش صاف سازند و نبات سفید لغوام  
 در زعفران و راجه گلاب سوده داخل نمایند بعد طیارسی و اگر قبض طبع بسیار بود دو توله بنفشه با دو درم جوش داخل نمایند و اگر در آخر  
 یک ماشه شک و یک ماشه غبر داخل نمایند بهتر باشد نوع دیگر یک پوست خشخاش تخم خشخاش هر یک نیم  
 غبر شهب سه ماشه صندل سفید و شغال خود عرق مصطلکی زعفران هر یک یک توله پوست خشخاش تخم خشخاش هر یک نیم  
 سیر پوست داور یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بخیسایند و بعد چهار پاس پست مالیده بچوشانند تا ببلک آید صاف نموده  
 خشخاش را شیر گرفته با قند لغوام آورند و از آتش فرو آورده غبر و دیگر ادویه بپایانند و زعفران محلول گلاب آید و درق فقره بخار  
 و درق طلا صد عدد نیز از خمیره خشخاش نافع سل و در دینه که از حرارت بود و مغیر سرفه زلی صفت آن پوست

کیژده تا یک هفته صلایه کرده و در مایه سبب و در مایه آله از سببه پاک کرده هر یک پنج توله قند سفید ده توله در عرق کیژده توام ساخته  
 و هر یک در مایه نبات سوده آمیخته بارند و شربت از دو درم تا دو شقال خمیره ابریشم بار و مقوی دل و معده و جگر و منزل خفقان و  
 اخش و غشی و منشط و مفرح قوی و جالب اسهال صفت آن ابریشم خام صد شقال و در آبیکه کر تباب و لقره تباب نموده باشند  
 یک شبانه روز بخیسند و در عرق گاؤ زبان هشتاد و شقال و قدری گلاب و بید مشک و در آن داخل کرده و بجوشانند پس بار یک سبب  
 شیرین در پشیرین از هر یک پنجاه درم قند سفید شصت درم بقوام آورند و خمیر شرب دو درم مشک کینیم درم در آخر توام بیا بیند و پشیرین  
 سوده و دراید و ناسته هر یک صد شقال که برای بسکگل سخن صندل سفید هر یک و دو شقال بار یک سوده در آن حل کنند و خوب  
 بهرم زنند و خمیره ابریشم که در تقویت قلب و تفریح معده است نسخ این بهمانست که در شربت ابریشم مسطور گرد و خمیر ابریشم از  
 اختراع علوی خان مقوی قلب بار و دفع وسواس و خفقان اختراقی و مفرح و منشط و مقوی جمیع اعضای رسیه و کلیه و معده و در  
 گری کرده و در آب بلیس جرب صفت آن ابریشم خام پنجاه شقال و در آب طلا تباب و در عرق بید مشک و گلاب از هر یک  
 یک من تبلری عرق گاؤ زبان عرق نیلوفر از هر یک یک من تبلری عرق بیل عرق صندل از هر یک پنجاه شقال و در آبیکه کر تباب  
 روز دیگر جوشانند و لقره که در آن آب رفته و در عرق بماند و بیا لاید و نبات سفید نیم من تبلری حل مصفی پنجاه شقال شربت  
 فوکه شیرین شربت سبب شیرین شربت ریاس شربت امرو شربت انار شیرین شربت بشیرین شربت اترج از هر یک پنج شقال  
 و افکند و بجوشانند و لقره که از آبیکه کر تباب آورده پس گیسو درم و دراید و ناسته یا قوت رمانی ایشب سبب خا و در هر معدنی مرجان قورمزی  
 که برای شیمی از هر یک و دو شقال و نیم عمل پنجاه از هر یک یک شقال و یکد انگ و نیم اجار ابا گلاب برنگ سماق صلایه کرده  
 غسل داده خشک نموده وزن نمایند و در عرق طلا محلول و در عرق محلول از هر یک و دو شقال و نیم هر دو را بصل مصفی حل سازند و ابریشم  
 مفرغ گل گاؤ زبان کشید و خشک و نقش صندل سفید و خچگل سرخ بهمن سرخ بهمنین سفید طباشیر ناسته از هر یک پنج شقال تخم خرفه  
 و دو شقال مغز تخم که در مغز هندوانه از هر یک هفت شقال و نیم خود قماری و دو شقال زعفران یک شقال بدستور غیره و در آن نمایند  
 و در نصف آن یک شقال کافور قیسوری ساییده و در آن نمایند و نصف دیگر کافور گندم بارند و شربت از دو درم تا دو شقال خمیره گاؤ زبان  
 مقوی و تقویت کننده بعد رفع تب برای دفع ضعف و تقویت صفت آن مروارید چهار دانگ و در عرق کیژده نیم با و صلایه کرده  
 طباشیر گاؤ زبان گل گاؤ زبان یک چهار دانگ اصل السوسن مقشتر تخم خرفه هر یک سه دانگ کوفته بخیته نبات چهار توله در عرق گاؤ زبان  
 پا و سیو بقوام آورده آمیزند و خوراک سه دانگ و در آخر روز لقره گاؤ زبان و در عرق غلبه هر یک چنانکه یکم خمیره مروارید نافع  
 خفقان و صفت آن زهره و خطائی مروارید ناسته که برای شیمی ایشب سبب طباشیر کبود هر یک شش دانگ و در یک پا و کیژده  
 لقره که در آن صندل سفید سیوتی برنگ گاؤ زبان و در آن صندل سفید و در آن صندل سفید و در آن صندل سفید و در آن صندل سفید  
 پس در عرق چهار دانگ حل کنند و خمیره مروارید ساوه برای تقویت اعضا و ریس و شریف نافع صفت آن مروارید  
 ناسته کیژده در عرق کیژده صلایه کرده و در شربت سبب نیلوفر هر یک سه توله مایه آله هفت عدد نبات سه توله بیا زنده شربت ناسته

بما والحم ساد و خمیره و مروارید مرکب از علو بخان **صفت آن** مروارید ناسفته یک توله در عرق کیده حلا به کرده و بمین  
 کشید و گل کاسنی فرینشک گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم کاسنی هر یک دو مثقال ابریشم مقرض شش مثقال عنبر شهب هر یک یک مثقال  
 سیب آله نبات قوام ساخته شربت و در دره تا دو مثقال در اراض جگر نیز استعمال خمیره مروارید که در تقویت اعضا و رئیس سر  
 الاثر است **صفت آن** مروارید ناسفته لیشب سبز هر یک نه ماشه زهره و خطائی چهار ماشه قند سفید پاؤ آنا شربت سیب شیرین  
 نیم پاؤ عرق بید مشک نیم پاؤ عرق صندل عرق گاوزبان پاؤ آنا درق طلا سه ماشه درق نعمت و یک توله بدست مقرر تیار  
 سازند خمیره مروارید بخت تقویت دل از مجربات والد مرحوم **صفت آن** مروارید ناسفته یک توله صندل سفید بگلاب سوده  
 چهار توله زهره و سوده شش ماشه درق فقر و یک توله درق طلا سه ماشه نبات سفید سه وزن او و عنبر شهب دو دانگ مشک خاص دو  
 دانگ خوراک از بخاشه تا هفت ماشه ایضا مقوی قلب و دفع خفقان از معمولی **صفت آن** مروارید چهار درم صندل بگلاب  
 سوده منقر تخم کدو سه شیرین طباشیر بمین ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید راد راد بگلاب حل کنند و ادویه دیگر کوفته بخیجه منکر  
 سایه سه چاق قند و بگلاب بقولم آرد ایضا سه مروارید زهره و خطائی لیشب سبز هر یک یک توله ابریشم مقرض طباشیر گاوزبان  
 گل گاوزبان کشید مقشر هر یک دو درم زرشک سه درم عرق فقر یک درم شربت انار شیرین چهار توله قند و چند بگلاب پاؤ آنا درق عرق  
 تالیف حکیم علوی خان **صفت آن** طباشیر مروارید ناسفته صندل سفید ابریشم مقرض بهمن سفید هر یک پنج مثقال عنبر شهب درق  
 طلا و فقر هر یک پنج مثقال و یک نیم دانگ مشک تینی نیم مثقال یا سه قیراط شکر سفید بگلاب عرق بید و مشک هر یک دو مثقال  
 مصفایست و پنج مثقال بدست و ترب سازند شربت از یک مثقال تا دو درم نو عهد دیگر بدست معمول **صفت آن** کوبه ابریشم  
 براده صندل سفید هر یک دو توله شرب در عرق گاوزبان یک پطل ترک دو صبح جوشانیده صاف نموده با قند سفید و در طل غل غلای یک  
 رطل بقوام آرد و مروارید ناسفته یک توله لیشب سبز یا قوت بسد هر یک دو توله و مشک دو ماشه سوده درق طلا درق فقر هر یک  
 شش ماشه شوب حل کنند خمیره مروارید معمول حکیم شریف خان صاحب مقوی قلب **صفت آن** ابریشم گل گاوزبان هر یک سه  
 ماشه عرق گاوزبان پاؤ آنا مروارید یا قوت هر یک شش ماشه مصفایست که با هر یک چهار ماشه خود مرجان صندل سفید هر یک سه ماشه زهره  
 شش ماشه بگلاب سوده بگلاب عرق بید و مشک نبات سفید هر یک یک پاؤ شربت سیب شیرین هر یک هشت توله درق فقر و یک توله  
 بطریق مشهور طیار نمایند نو عهد دیگر که بنایت مقوی دل و دماغ است **صفت آن** مروارید ناسفته یک توله یک پاؤ  
 که با میسمی صندل سفید سوده طباشیر سفید زهره و شش ماشه نبات سفید سه پاؤ آنا درق غلای کسمیری مصفی پنجه توله و بگلاب بید مشک  
 قوام نموده و ادویه کوفته بخیجه بآن بسند نو عهد دیگر تالیف والد حکیم علوی خان **صفت آن** مروارید ناسفته یک توله طباشیر  
 هفت ماشه منقر تخم خیارین منقر تخم کدو منقر تخم زهره هر یک یک توله شربت سیب و انار شیرین هر یک هفت توله نبات پنجه توله بدست  
 مرتب سازند شربت و دو مثقال خمیره گاوزبان تالیف حکیم علوی خان نافع خفقان و منقر تخم گوسین که شخصی را بسبب  
 بغنی خفقان بود و مثل بخار تب گلو و کف دست و پا و پیشانی گرم میانه از خوردن این خمیره تمام عوارض و در **صفت آن**

کل گاؤزبان برگ گاؤزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو هر يك چهار توله صندل سفيد ز توله شك خالص غبر شنبه بوق نقره هر يك شش  
 قند سفيد يك سير بستور طيار سازند شربت پنجاه انچه با نافع ذكره از مقدار صفت آن كل گاؤزبان شصت مثقال  
 صندل سحق گلاب پانزده مثقال ورق بادرنجبويه پنجاه مثقال قند سفيد شك طبر زهر هر يك كيل مثقال گلاب سوده چهار مثقال دمنق طلا  
 ورق قند و مر و اريد سايند هر يك شش مثقال بستور طيار سازند خميره طلا از زانيف حكيم علويان كه در امراض بار و قلب استعمال است  
 صفت آن ورق طلا محلول بخمر مر و اريد ناسفته و دمندرم غبر شنبه سه دم يا قوت راني لعل خوشي زمر و سبز و واحد  
 رب سيب دبه و دهر و در زردك و انارين و نبات هر يك ده توله لعل بست توله مرتب سازند شربت از يك دم تا دو دم هم هر دو درهم  
 خميره زمر و زانيف حكيم شريف خان نافع امراض بار و دوطب قلب و مقوي آن صفت آن زمر و يك توله لاجورد و منسل  
 بهمن سفيد را بشيم مقرض گاؤزبان هر يك يك دم ورق طلا و نقره هر يك يك دم غبر شنبه يك دم شنبه شقال آليا و شيرين گلاب سيب  
 هر يك يك اوقيه نبات يك دم اوقيه شهابه شفت توله شربت سيب شت توله بستور مقرر مرتب سازند شربت و شقال خميره  
 يا قوت زانيف علويان كه در تقويت قلب مجرب النفع است صفت آن يا قوت راني پنج ياده مثقال گلاب و كيوته  
 سيب سوده و دانه پاس كحل كنده آب سيب به شيرين و دهر و دوطب عرق بيد شك هر واحد يك صندل عرق صندل گاؤزبان  
 هر يك پنجاه مثقال قند سفيد و دمن طب شربت سيب پانزده مثقال قوام كرده غبر شنبه يك مثقال بكيوته كذاخته فاوهر حوض  
 لاجورد و منسل هر يك دو مثقال مع يا قوت سحق اينچه بعد چهار روز يك مثقال بخمر دمندرم هر درهم فائده مقام خميره مر و اريد  
 است و در تقويت دل سيب و صفت آن زهر مر و سوده گاؤزبان گل سرخ طباشير هر يك يك دم ورق نقره و عطر صندل هر يك  
 ايندروم شربت انار شيرين سه چند اول ورق نقره در شربت حلكند لجه اديويه سحق و عطر امينند و كچكدارند و در شقال تناول كنند  
 خميره آمله مقوي سوده و دماضم و مفيد در بربو ايسر صفت آن آمله ده دم مصطكي رومي الاچي مع دست و اجني طباشير  
 زرنك هر يك دو دم نبات با و آتار آمله را دمنيم با و شير ماده گاؤزبان روز نيسايند صابونده آب چوشانده و شير آمله كبريد  
 و آن نبات را القوام آورده آتار ش فرو دارند و اديويه را كوفته بيخته بسند خوراك يا توله خميره عود ترش مقوي و مضه  
 معده و اعضاي رئيسه و دافع غشيان و مانع بخارات محترقه و شهى است صفت آن عود قماري پنجاه صندل سفيد شش  
 گل سرخ مصطكي بادرنجبويه هر يك دماضم سنبل الطيب اسارون اسباسه سانج هندی هر يك يك ماشه شك خالص غبر شنبه  
 طلا هر يك نيم ماشه شربت سيب شيرين شربت سيب ترش شربت انار شيرين شربت انار ترش هر يك شش توله و اگر در لاج  
 صفراوي باشد شش توله آب لمبوي كاغدي و دل سازند خميره مر و اريد مقوي دماغ و قلب و رافع خفقان و سب اقروح  
 كليه و دمانه بسيار مفيد و مخرج سنگ در يك گرده و دمانه است صفت آن مر و اريد ناسفته طباشير سفيد زمر و واحد توله  
 حجر البه و دنگ سراسي هر يك شش ماشه غبر شنبه يك توله صمغ عربي سه ماشه گلاب بيد شك هر يك يك توله قند سفيد  
 آتار لعل مصغه نيم انار بطريق خميره سازند و هر گاه لعل كليه و دمانه نباشد حجر البه و دنگ سراسي و صمغ عربي موقوف نمايند

**فصل دوم در تجزیه** خبر که جهت برسام بعد فصد و تنقیه معمول از حکیم علونجیان صاحب صفت آن آورده و باطل  
 سوس کند هر واحد و کف به شیر گاؤ و دلباب به دلباب گل خطی سفید و آب غلبه بلباب پوست خشک و آب بلباب  
 روغن گل و روغن کدو غیر کرده نان بجم و دالگشت ساخته بر تابه نهاده نیم بخند گرم گرم برومخ در دیکه نیک پس بنزد خضر نافع در  
 سده و قلع ریجی صفت آن مغز تخم بید اخگر سنگ سیده چوب هر یک یکتوله انگوزه نیم توله ارد گندم نیم پاؤ و دریا ساید و آب و پنجه  
 خیم کرده نان از یک طرف بنزد و از طرف خام برومخ در دیندند نوع دیگر که سول شکم را در سار و صفت آن  
 آرد ماش یک آثار این پهل یک پاؤ نمک طعام و انگوزه یکدکایت ام از جمله باب خیم کرده و نان سازند و یک را از یک طرف بر تابه بنزد  
 چون بخند شود فرو آید و از جانب خام بروغن شبت چرب ساخته بر شکم بندند و چون سرد شود جدا کرده نان دوم بخند بر بندند و چنان شمار  
 عمل کنند که در دفع شود خبر که جهت اسهال مفید صفت آن که گندار یک عدد گیسو ند گلاهد آنرا در کرده آب شکافند و با یک توله  
 بادیان و ظرف بریان کنند و در آب ساینده در آب حل کنند و ساعتی بگذرانند که در آن فرو نشینند و بهمان آب نیم  
 خشک را خیم و کنند و خیم را در پارچه لک یعنی سفت بسته در ظرف پر آب بیاورند و بخیم که خیم در میان آب باشد و به نشاند  
 پیر بخار دوده بر تابه نان تنک بنزد و بهنها یا بنان خورشی مناسب بخورند خبر که در دفع ریجی را مجرب است صفت آن  
 گشترنج با بزرگ سونخه سولف تخم شبت سینگ نمک سینه کوفته بخته آرد ماش که در آب برگ ترب یا شبت خیم کرده  
 آیمخته نان بجم و دالگشت بنزد و از یک طرف پس طرف خام را بروغن شبت چرب ساخته گرم گرم بر شکم بندند نوع دیگر  
 مفید قلع ریجی صفت آن صج بادیان بزرگ کابلی اجمود تخم شبت ناخواه زیره و خجیل نمک سنگ هر یک دو درم انگوزه  
 چند مر ساید و در پاؤ آثار آرد ماش آیمخته نان بجم و دالگشت بنزد و از طرف خام بروغن بید اخگر چرب کرده برومخ در دیندند  
**فصل سوم در خاکینه مقوی** باه صفت آن زردی بهضیه سه عدد آب پیاز برابر زردی بهضیه ادرک نصف  
 وزن آب پیاز ساید با هم ت کنند و نیم شرت سازند و غلب مصری بکدرم و در چینی قزفل دانه هیل هر یک نیم درم ساید و حل  
 کرده با قدر نمک خورند هر لیچ چند روز ایضا که در قوت باه مجرب و عمل نواب میخان مرحوم صفت آن زردی  
 بهضیه مرغ چهار عدد و شهد خاص سادی هر دو با هم ت کرده بر آتش زکال نرم گذارند چون بخند شود فرو آورده و موچر س هاشا  
 قضیب کاوشک سولان کرده و دواشته و خزان چهار سرخ مشک خاص سه سرخ سوده آمیزند و بخورند و تا سه بهضیه بکار بندند که نهایت  
 میبوی است نوع دیگر نهایت مقوی باه صفت آن خرطین پاک کرده خشک یکتوله و در چینی شش شاشه دانه هیل سه  
 ماشه غلب صری نبات سفید هر واحد یک توله با یک ساید بکشد و یک ماشه ازین در زرده تخم مرغ انداخته بر آخگر بندند چون اندک  
 آب بستی اگر آب سرد کرده خورند و هر روز یک بهضیه افزایند تا بهضیه برسد باز یک کت کنند که یک بهضیه رسد و در این اثنا از قری  
 بر بندند نوع دیگر که مسه بخاکینه سلمانی است صفت آن بهضیه مرغ چهار عدد و مغز حلوان یک عدد در آب گوشت  
 مهر و نخته آب پیاز آب ادرک آب پودینه هر یک پنج توله حل کرده روغن ماهه گاؤ و حل نموده بطور خاکینه بنزد و وقت فرو آوردن

دار چینی طبل سفید اجان تر نعل هر یک یک است و نعل کند و بقدر خنجرند در دامت چند روز فامه سید و در لغت باه  
 اثر عظیم دارد فصل چهارم در خضاب و خضاب مسود و صفت آن و سه چهار توله نامی خشک هشت ماشه  
 هر دو دانه یک در آن آله نکرده باشد غیر کند و دو گفتری در خضاب نه نندیس خضاب نماند و برگ پان یارک بیدار بنده بود چا  
 گفتری بشویند ایضا که در دو گفتری اثر است که صفت آن باز چایه حصه سنگ راسخ در حصه نشت و در یک حصه بیانی  
 نیم حصه نافه و خاک تگریم بریان کنند پس همادویه را بار یک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آله میخته بدست آهنی خوب صلا  
 کنند اول صوی را آب آله بشویند بعد خضاب کنند و بعد از دو گفتری باب آله بشویند نوع دیگر مجرب از بیاض است تا  
 در صفت آن مردانگ شش ماشه چون پان چهار ماشه گل ملانی شش ماشه اول مردانگ را صلا کرده بعد چون انداخته  
 خوب حل کنند پس گل ملانی آینه خسته حل نموده بر روی طلا نماند و لایش برگ بیدار بنده بود و در خشتش گفتری رنگ و سیاه  
 میگرد و ایضا درق نفور و در تیزاب نفور و در قی چندان حل کنند که درق حل شوند پس با شانه آسرب بعد تصفیه می بکشند و طریقت  
 کشیدن تیزاب مذکور اینست که مشوره پیشه ده ماشه زاک شش ماشه کیس و دانه ده ماشه همه نیکو نموده در تیزاب آتش ملانم بکشد و باید  
 که درین فرج گل حکمت کنند و برگ گاه بخار سخی بر آید آتش سوخت کنند نوع دیگر معمول مولوی غلام رسول صفت آن  
 نیمه شسته و شونده هر یک یک چشمانک پشکری آب پاه هر یک یک نیم توله از جمله تیزاب کشند پس در یک توله تیزاب مذکور براده  
 نفور یک ماشه گلاب و دانه ده انداخته و دانه ده روز بدارند بعد حل کرده از شانه در سوختند ایضا در صفت آن آب  
 پسی خام ببول چهار توله براده فولاد یک توله کیس شش ماشه کاشی گهار دو ماشه روغن کنجد نیم پا و همه ادویه را در روغن و گفتری  
 کحل کرده در آوند آهنی بن نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده روغن بکار برند

## باب الدال المهملة شمله فصل

فصل اول در ادویات که بلفظ مطلق دوا مشهور اند و دوائی که در صلا حار سازد و دوی و صفراوی و شقیقه دارد و هر سرسام  
 گرم و داغی و عصابه و جن معمول است صفت آن لعاب بهدانه سه ماشه شیر تخم کاهو مقشر شیر تخم مغز تخم ترنوب هر یک هفت  
 ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر و توله بایات و توله دال کرده تناول نمایند و شیر زریا شیر خنجر و یا مغز تخم ترنوب و مغز تخم کاهو در آب سائیده  
 قدر سه روغن انداخته در گوش و بینی چکانند و کشنده سینه یا عطرس یا عطراکل محطه بطنه بپویند و بخور بار و دال آن در صندل خفیه باب کشنده سینه  
 یا آب کنگنه حل کرده بر پیشانی نهادند و همچنین قرض شلت آبهای مذکوره سوده نیز مجرب است و پاره در گلاب و توله در سر که یک توله  
 روغن گل و توله نکرده بر باورخ گذارند و شانهها در ساقها و کف پا بکشند بعد از آن با شویه نمایند غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرخره  
 و تورفی و دکه و یا برنج کنند و کچتری و آتش جو دوال و زنگ با خشک نیز مناسب است اگر امراض مذکوره دوی باشد ضد سرده و دانه  
 و در صفراوی بعد از این تدابیر منفع بار و دوسهل بار و لعل کنند ایضا برای صلا دوی از انطاک صفت آن اگر طالت دال است کند



این صدارت اجل کنند و دوائی که برات تحقیقه نافع صفت آن بعد ریافت سبب بدستوریکه در اقسام صداع ذکر یافت بعد نقل  
و تحقیقه حسب غلط غالب توجه لیکن در قسم خاصه سر را در وضو برود و قصد رگ پیشانی و رگ بینی نیز مفید بود و دوائی که برات تحقیقه جا  
نمان از انطی صفت آن بعد تحقیقه از قلم غریب شربت در باب آویختن را و تمر سندی یا سجون نفیسه باین هر دو کنند و آب کشین  
و سرکه در غنجل و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سوط کنند و از خواص است تعلیق سداب و شتر مرغ و در و طلا بخون آن ایضا مسنه  
جهت تحقیقه باد و صفت آن تحقیقه غلط غالب کنند و در اینجا قصد و تبرش بران و داغ آن افزوده میشود و اگر ماده که بنشیند و در تحقیقه  
بارد کثرت طبع و بی صبر کند و سوط کباب و آب بر بخوش و خورن یک از این اجزا نمایند و این بخون برای تحقیقه بارد و مجرب است آن  
سماجین خوابد و دوائی که برات اقسام تحقیقه از مجربات است و در عموماً صفت آن دار فلفل یک عدد و ریح آن نمک طبرزد  
باب سائیده پنبه بدان لوده و در خرباناب و ج سوط نمایند زانی سوزش بهم میرسد لیکن در و همان زمان زائل میکند و اگر خواهم  
همچنان خشک کوفته در پارچه پیوند ایضا برای تحقیقه صفت آن گل یاسمین بر وزن گل سوده و در بینی چکانیدن مجرب است  
دوائی سرسام حاصل صفت آن آرد رنگ پاوانا و در شیهه گاو پاوانا و آرد سرشته نان از یک طرف بچینه سر را بر وزن گل  
چرب کرده از طرف خام بچم گرم بر سر بند و یک پاس دارند و باز تجدید کنند ایضا در سرسام بارد و صفت آن مرغ زنده را شکم  
بر سر ریش بچکانند که خون بر سر ریش افتد گرم گرم بر سر ریش بندند و قتیکه سرد شود و در کنند و همین حکم که بر سر ریش است اگر انگی نبود  
فصد قیال نمایند و منج گرم داده بهل حار تحقیقه کنند و ضاوه طلا و سوط و پاشویه و غیره بکار بند و دوائی برات عطاش که با سهال باشد  
معمول است صفت آن مواد پدیا شیر زهر مهره زرد سائیده از سر یک دو سنج و شیر خرفه سیاه بریان شیر تخم کاهو حرق  
بارنگ عرق کیوڑه گلاب رب بر شربت انار و خل کرده با رنگ بریان پاشیده بنوشانند و بلیل درست و آب جوشانیده صلایه کرده  
بترارک سر ضاوه کرده پارچه بر آن بندند و مکرر چل آرد و همچنین ضاوه آله باب سائیده و یا آب کدو در وزن گل و زنده تخم مرغ بترارک سر  
بگذرانند و نشاسته با ندک سرکه و عنب الثعلب و در وزن گل نافع و خا بر کف دست و یا بستن و دست و پای را در آب سرد و نشستن  
مفید و برگ نوبر آله بکمان و برگ خناب و سائیده قرص بسته بر یا فوج گذارند و ما در طفل را العاب بهلانه بانبات بدیند و غده مادرش  
برنج با درغ کنند و دوائی با بشتام صفت آن بعد قصد با سلیق و رگ بینی دار سال حلق بر مقام حمرات اهل بصا بون طین  
طلا نمایند و گذارند تا خشک شود پس باب گرم بنوشند و بمرات اعاده و نمایند و ایضا معالج الجبلع ابتدائی جذام کنند و تبرید مع تقویت  
نمایند و بقول گیلانی در آن احتمال مفرج بارد و یا قوی نفع بلع دارد و دوائی که در اشرا معمول است صفت آن علاج مثل  
علاج صداع و می نمایند و اگر انگی نبود و قصد چنان خون بکیند که نشی انجامد و بعد از قصد آب آمار با تخم خرفه و طباشیر و اوان نیز مفید بود  
در روز دوم اگر مرض دراز دیا باشد قصد قیال از جانب چپ کنند و بعد از احتمال قوت خون کثیر بر آند و ما را شیهه آب انار شیرین و ترش اولن  
بهم نافع و طلاسی که در طلایه خوابد بر سر در و طلا نمایند و تلخیص طبیعت بتوقع فواکه و ترنجبین کنند و وقت استعمال ملینات بر حلق و سینه  
ضما و دیر در قیالض که در ضماوات خوابد که عمل آرد تا ماده در اینجا نریزد و بعد از تحقیقه تمام گلاب و سکنجبین ساده هر کدام ده درم



بابک شقال قرص لمبا شیرین بدیند و اگر تابست در آب آنار ترش باب تر بود با شیر و خرفه بدیند مناسب و اغذیه هر چه  
 مبر و مغلط بود چون حدس مطبخ باب کشنیز خشک و آش جو با غناب و کدو و پاک و آب انار موافق است و چهار سعه مفید شد  
 او به او دم شود و مطبوخ گردد و الاضما که باشد و شراب حار نفع بسیار میکند صفت آن کافور قیصه می نیند لک طباشیر  
 مغتر تخم هندوانه مغتر تخم کدو گل انسی صندل سفید کشنیز خشک هر یک یکماشته حب ساخته فربزند و لعاب اسپغول شیر تخم کامبوی  
 مقشر شیر و تخم خیارین شیر و جو مقشر هر یک دو مثقال و آب برادره سکنجبین ساده پنج مثقال و انگلرده نبوشند و دوائی که برابر  
 سدر و دارو دمانی و بلغی نافع صفت آن انگلی در نذر که خود نوشته که خوردن ایابج لو غاذا یا ایارج رفس یا ایابج اگر کفایر  
 چند روز متواتر به آب غسل و نهان در رغن مرزنجوش یا رغن بابونه و در آب بلغی نافع و مجرب است و در نوبت گفته که با ایارج کباب  
 یا سجن شک یا قرص لک به آب غسل یا صبر کباب مریض علاج کنند و بعد از آن لعاده قصه الحار و خرفان و آب خالص حاکمه سحوط  
 نمایند و از آن طلائیز کنند و دوائی که دارد سدر و کابوس را مفید صفت آن اسطوخودوس کشنیز خشک هر یک یکماشته سوز  
 و اطرطیل کشنیزی یک توله آینه بدیند ایضا شیر و مغتر با دام پنج و شیر خشک شش شیر و کشنیز هر یک یکماشته نبات سفید توله  
 و انگلرده تخم فرخ شک سفت ماسته پاشید نبوشند و در نهایت خوردن آله و مریای سیب مره طباشیر و ورق طلا از مرچ است و با بلبلیم با  
 بکاشته بلورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب بهمانه لعن کوه و سیلو فربز آورده شربت گاویان و نبشته آینه نبوشند و دوائی جهت  
 و دار که از شرک معده باشد معمول است و در صفت آن جوارش انارین بخورند بالایش شیر وانه سیل و کاسنی کشنیز خشک  
 برق جنب اغلب بر آورده شربت نبشته عکروه نبوشند و دوائی سدر و دارو که گراوه بلغی و سوادوی و سوجی و دماغ باشد  
 آن نفع اوده از منفع گرم و تقویه سهل حار بر سوز که در صلع بار و مادی بیان یافته پروازند و بهر سخن دماغ و تحلیل بلع شومات حاره  
 مثل شک غیر و یاسین و تمام سحوط و نطولات مناسب و ماش روغنهای گرم نعل آرنه و دوائی سدر و دارو که از اوده دوسوی و  
 صفراوی باشد صفت آن تبدیل و تقیه مثل علاج صلع دوسوی و صفراوی پروازند و استشق باب کشنیز و آش و سرکه و تخم مرغ  
 بر وزن گل و سرکه و بهر یک قمرندی و شربت نیلوفر و القز و گلک آب تر بود و ضمید صدغین بصندل و گلک مفید است و لیون  
 قمرندی برای دوا حار عجیب است و دوا المک با دوا لطافات کشنیز است مطلقا و بلخ تر میله و کشنیز و نفوع آن مفید و نفوع  
 آنکه و کبره هر یک سه درم نیلوفر سه درم شکر سفید شش درم چید است و دوائی سدر و دارو مدی که بشرکت معده باشد  
 آن هر چه در صلع شکری مدی و کرا فته بکار بریزد و دوائی حار بعد قی سکنجبین و آب گرم نفوع انار وانه داون مفید بود و دوا  
 بار و بعد قی بمیات بلغی ایارج فیکرا با گلک خوردن و اطرطیات و جوارشات حاره و در صورت غلبه بلخ استرلج او به بازشکن نبین  
 ضرر بود و دوائی نافع نبات بار و سانج و بلغی صفت آن تبر پیچ و محف بکار برند یعنی او به حاره مثل تریاق اربده  
 دوا المک حار بدیند و بسوس کنند و نمک یکدسر کنند و او به حاره بپوشند و بر سر نطول نمایند و رغن قطار یا رغن نادرین که در آن  
 قدری جنبید شرف و فربزند حاکمه باشد بر سر مهر کردن جان و مالیدن پائینها و بین ساقها حکم وضو قدین بر پاد حاصل عاقر قرا



محوط دارند باستمال اشربه وطلولات و سوطات مرطبه و لخته بیشتر بکار بند و اغذیه مرطبه مثل گوشت برود و بزرگد که با گرم و پاک  
 و شیر و تخم خش و کاه و پخته باشد و سوسه مرطبه با شیر و برنج و غیره خوراند و بعد برهم غذا آب شیرین نیلگون مثل نمایند و در جاس  
 طب آرام و نهند و هر که اندک طوبت بود قیبه باشد و علامتش تری مخزن و در کج عینین و احساس ثقل اندک و سردی و مثل گاو زبان  
 تخم غلطی و بپخته و ویکه اودی قلیل الحار است از تخم گرم گرفته خسانیده و گفته مالیده صاف کرده بنوشانند و بعد بفتح بسبیل گرم که از آن  
 اودی شدید الحرارة در کرده باشد و بجا ایام حجب بسیار تنقیه نمایند بعد از آن روغن باوند و غیره بر سر مانند و غذا گوشت  
 بزغاد و گیان بطریق خود باخته قدری پاک و کدو داخل کرده بدیند ایضا براسه نافع صفت آن شیر و خمر و جینی  
 بچکانند و بر سردی و تشنگی و تخم بگ هر یک که سائیده و شیر گاو با و آنرا در تخم بکف با مانند ایضا در بخوابی و بیوست و داغ  
 معمول صفت آن تخم کاه و تخم خربزه مغز بادام خشاش سفید مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو دام سائیده قرض نموده  
 بر یا فوج بنند ایضا تخم کاه و کدو تخم خشاش دو درم شیر بر آرد و در بقدری شکر شیرین کرده بنوشانند ایضا کباب اورد و صفت  
 آن اندک ایون و دروغن بنفشه کحل کرده بینی را بدان جرب دارند و وائی برای سهر از انطالی صفت آن از انچه  
 برای خواب تجربه کرده ام این روغن است نفع آن در روغن نمک کدو و گوگرد که از خواص است نهادن و عرقان و صبر و یا پنج برگ  
 کاه که سر نهال سوسه سر لیس باشد زیر کتیله بزرگ و تخم خشاش و تخم تنها و طبله به طریق و تخم خشاش و کاه و بیک و بونیدن  
 غبر و وائی سهر از موبات سلطان محمد ارد صفت آن از جود مثل و افیون و پنج فلاح و در عرقان و شلیم و دمنجان سفید  
 و صحن عربی و آرد و مسادی قفاح ساخته بونیدن مجرب است و ایضا سه عدد و یا پنج عدد حجب کاکج بلع کردن خواب آرد است لیکن شکر  
 نیز می آرد و در عرقان و در کج و افیون و صبر و است نهاده زیر و مساده نهادن با نفاصیت خواب می آرد و اگر کاه و فلاح و بزرگ و  
 ایون هر یک یک درم گفته بپخته ببلنج خشاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلائه نمایند مجرب است و شمیدن با و در بخواب و است  
 و دستنویه و کدو خوردن با قلاطه و طبله و نوشیدن آب نقور آن و کدنگ طلای روغن پنج بر صد عینین و خوردن بزرگ سفید  
 بنمزم خواب می آرد و وائی برای سهر از موبات سوسیدی صفت آن خوردن مغز بادام شیرین و کدو اضافا کردن بنفشه بار یک  
 سائیده و بلنج نموده روغن کفکدایمیخته و کدنا تول به طبله بدن احتلاط غذای و دیگر و کدنا شمیدن قفاح که در و وائی از موبات سلطان  
 گذشت و وائی برای سبات سهری و سهر سباتی معمول صفت آن بهر تنقیه و داغ و تبدیل مزاج از انچه در سهر و سبات ذکر  
 یافته استعمال نمایند و بر بقدری وقوع از انچه در فرط شش و بیش تر شکر گشته ترکیب داده بلبل آرد بهر حال باید که در سهر از موبات  
 غلط غالب بر می دارند و چون خون مرکب الاطلاط است اگر ممکن باشد ابتدا بقصد و حجامت سابقین نمایند و وائی نافع صفت  
 آن اگر علامات غلبه خون ظاهر بود و وائی نباشد قصد سرد کنند و یا حجامت سابقین نمایند و الاشیات گرم یا حقه مخمض سودا  
 بلبل آرد و چندید سرد و فریون و روغن زنبق آینه بر سر طلا سازند و ایضا روغن نمک آرد بهر حال باید که در سهر از موبات  
 قدری حبه مید ستر بپخته مالیدن مفید و داغ پس سر نهادن مجرب رازی است و تدبیر سکه و سبات و سخن سهر بار و در ثار نادان نماید

درید از نافه متعجب و سهل سودا و حب انقبض و دهنده و اغذیه گرم و تر کبار بر بند و پس سر را نوم روغن چرب دارند و در انحطاط  
 علت کفکند عسل بدنه و بجای آب بر باد حمل اقتضای دهنده و آنچه که از استعمال سخت است بخوابی ماض شود و سر را بشیر زنان روغن  
 بنفشه تر دارند و لطوالات بکار برند غذا شور بای چوز مرغ باشیر و بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند  
 است و وائی نسیان که از غلبه رطوبت و بدودت باشد علائش بسیار می خواب است و گرانی مؤخر و سر و سیلان طوطی از دماغ  
 صفت آن بود قیچ بتم قیچ گرم تقیه آن از سهیل گرم حب ایایج حبی قوقا یا کند و هرگاه بقیه از مرض باقی ماند حب جنب  
 استعمال نمایند و بعد تقیه بهر تبدیل مزاج سطوسات و لطوالات و اطلیه و ادنان و غیره از تداویر که در رسات و اشیر غس گذشته در بنه  
 از آن که در اینجا سطور گرد و میل آرد و استعمال سفوف کنند با نبات و مر بای منج و مر بای دار فلفل و مر بای تخمیل و مر بای طبله و چوب  
 با نخا صیت نافع است و معجون طلا سفد و دیگر معاین کبار مفید بود و بوئیدن و غفران و جنبه بهر ستر مجرب است و وائی نسیان که  
 از استیلا بهدوت و پوست باشد و نشان آن بیدلی مغر و خشکی بینی و دشواری کلام است و گاهی خالتی پدید آید که گویا گوی و  
 خفیه یا سر و بجان غلف نیکند صفت آن بهر تطیب و تسین اغذیه حار طرب چون شور بای گوشت بر و زغال و چوز د  
 مرغ و مغر سر مالکان بخاند و غرساق گا و دوزن بادام و دوزن بابونه بر سر مالند و بطبیخ کله یا پنجه بز یا بلبیوخ بابونه و تخم کتان و خفیه  
 فلول سازند و دیگر تداویر مناسبه که در او و یا بالخیلیا یا بکار برند و وائی که جهت نسیان مجرب است صفت آن کند و کشیکال  
 در آب عیسایند و صاف نموده بپزند و وائی که نسیان را مفید است صفت آن روغن مالکنگی بر برگ پان بالند  
 و یک حبه سیاه بر آن نهاده بمالند که مسخّل شود پس آن برگ با پیرو پان چنانچه تجارت است بخورند و مداومت نمایند و اگر کفایت  
 کند سهل قوی دهند ایضا جهت نسیان از فطاک صفت آن شک نیست که نکایت درین مرض غالباً از بدودت می باشد  
 پس جهت اعتناء و تقیه خطا بار و باطیات و شرم فلفل و شک و نسیرین و اکل سماجین آن و ملا در می و تدبیرین سر بر روغن فلول  
 در این معجون از ترکیب اندر نسیان مجرب است و نسخه آن در سماجین خواهد آمد و وائی که نسیان را نافع از کمل صفت  
 آن کنند نیره سیاه میل هر یک سه درم کفنه نیمه باد چند شهید سرشته بهر روز صبح و شام بخورند و وائی برای اقسام بالخیلیا  
 معمول است صفت آن بود و صفت اندام مضد صافن کشایند و اطله مرئی شسته و لورق نقره پیچیده همراه شیر و آلو بخارا  
 هفت دان شیر و کشنیر شک پنجاه شیر و تخم زرد هفت ماشه شربت یلوفرو و توله تخم قرنجشک چهار ماشه پاشیده بخورند و مغر  
 ابرو بشیر و زرد شک هفت ماشه شیر و آلو بخارا پنج ماشه شربت انار شیرین و توله نیز نارنج بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو  
 بر سر مالیدن و در بنی و گوش چکانیدن مفید بود و جهت تبیر و جگر کلاب و صندل و کافور بر جگر طلا کنند و اگر احتیاج تقیه شود نصیج  
 ماده از نصیج سودا و نموده سهیل سودا و حب انقبض تقیه نمایند بعد ما را کچن استعمال کنند و در بالخیلیا صفر اوی و سوداوی و  
 از تقیه ما را کچن ساده و شیر بز و ما و القرع بسیار مفید بود و برای صاحب بالخیلیا تفریح و انبساط و تنویم نافع ترین اشیا و آ  
 و تطریب هوا خانه و بوئیدن خوشبو و اما و تناول اغذیه مرطبه و استحمام قبل از غذا و انصباب آب نیگرم بر سر الفل بود و در بالخیلیا

یعنی و سوداوی اگر خوف سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا بقصد کنند و شش و سبج زنند و بعد از فضا تیرید مذکور دهند و شربت  
 بنفشه و شربت ششخاش نیز مناسب است بعد از تنقیه سودا نمایند و در طبعی بعد از سهیل تنقیه بحسب ایام کنند اولی بود و قوتیت  
 قلب از مثل دوا و المسک بار و مغز خار باید کرد و در مالخویای مرقی اگر سبب مرض درم حار مرق باشد علاج درم حار باید کرد و گذشتن  
 بحجمه شرب بر مرق مفید بود و گذشته اند که فصد بجز چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خربسار نافع بود و اگر ماده بارد باشد  
 انطولات و ضادات حاره احتمال باید کرد و درین قسم مالخویا تنقیه از او ویرشید الحارث نباید کرد و گلکند و سنگبین و مغز حار  
 بجز شهابه مقوی معده و دل مفید بود و غذا چه مرغ و زردی بهیضه و مانند آن مناسب بود و فوعد دیگر از انطالی صفت  
 آن در مالخویا مبادرت بقصد نمایند و الا از صافن و ثانیاً از اکحل و از غذا بر یکایان و شیر تخم مرغ و کاهو که دو و برغن بادام  
 انقضا نمایند و هر صیاح بقیراتی از بندق هندی و اندک شک فاصل در روغن گاو و تازه حل نموده سوط کنند و در سفته یکبار  
 الا حور و فقیهون هر واحد کشتال باء و بچین و سنگبین بخورد و هر روز پنجدرم سهول با پانزده درم شکر سفید و سی دوام گلاب ید بندک این  
 علاج مجرب است و عوارض این چون کنند در نسخه آن در حاین خواهد که مدام و دست حمام کنند خواب بر مثل گل سرخ و بنفشه مورد  
 قریب آب نمایند اگر تابستان باشد و الا احرار از آن کنند و تعدیل آن حسب فصول نمایند و آنچه بانها حسیست در اقسام خون و مالخویا  
 فائده و در تریاق الذهب است و تطبیق فادانیا درم در مالخود شستن و خوردن و جالینوس بهیض سرخ و ایضا کشنیز و خشک لمر کرده  
 و سریشان را با آنچه در سرسام گذشت طلا نمایند ایضا بجهت مرق از سیاض استادم حرم صفت آن براده صندل سفید کشنیز  
 خشک مقشش یکوفه شب تر کرده صبح آب زلال آنرا با نبات شیرین ساخته شیر و خرفه اضافه نموده بنوشند ایضا براس مرق  
 و سوزش سحر و صفت آن شش هفت باشد و گلاب چهار قوطه شب تر کرده صبح یک یک بسوزن برودند بجزند و گلاب بنوشند  
 و اولی اقسام جنون صفت آن آنچه در دوائی مالخویا گذشت حسب غلبه ماده بعمل آرند و قرشی گفته که چند درم افیون با آن  
 جنون را در یک روز درو میکند لیکن احوط آنست که اول از قدری قلیل شروع کنند و بتدریج تا بقدری رسانند و گویند که موکثر آری  
 سوخته بر خشک میخچه دینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سوط بندق هندی بزین حب بارغن بادام نافع جنون  
 و از جربات سلطان مجرب است که اگر جنون بصف درم صلیع الصفر سوده باشد بخورد صحت یابد و سودا گوید که خوردن تخم بادام بخورید  
 بشکر و گذر بقای آن سلق برغن بادام و گذر گاو زبان و گذر اسبب شامی اکلا و شام و گذر اکل لحم یکایان و مرغ آن در سوط اسبب  
 مجرب بن است و ایضا او گوید که در ایسان شرب ماء الشیر بشرت نیلوفر و تخلیل سهر و ماء الشیر عمرات کین در حمام تعصید بجزاده کرد  
 و با مغز تخم که سوده آب جوده کرد و سرشته و سوط روغن مغز تخم که در غذا مطبوع برغن بادام و نوشیدن شیر زن آن بر سر و سوط  
 بران نوشیدن شیر زن تازه و نوشیدن آن بر سر و خوردن سلق برغن بادام که در آن شیر خشخاش و کشنیز برین دخل  
 کرده باشد و گذر بقله یا فی سلق برغن بادام و گذر بقله خرفه مطبوع برغن بادام و خوردن کیناریع پوست او بعد قطع او یکسان  
 روز گذر آتش و تازه مقشش و گذر غذا بهیضه یکایان بنفشه و گذر آنچه جدی شیر خواره و گوشت او سلق و سلق برغن بخورند تازه و گذر

مان سفید حکم صنعت و کما اطراف حمل شیر خواره و حکم او طبع و مطبوع بشیرت نازده همه انحرافات من است و دوائی نافع دار الکلب  
 صفت آن ما و الحین بشرت آبی طویخان و حب لاجرد و بدیند و همین طور در یک سال یک دوبار تنقیه نمایند و دوائی  
 کابوس سبب آن ارتقاع بخارات اعلا طافیظ است بسوی و ماغ ضعیف و یاریدن سردی شدید و فتنه در حالت خواب بر ماغ اگر  
 ماده بخارات غلبه خون باشد سرخی بدن و چشمه تخیل است و سرخ در آن حالت شاید او بود و اگر ماده بلغم باشد سستی بدن و کندی جوهر  
 و کثرت آب من و تخیل چیزه سفید یا سبز آن گاهی و در آن گاه سودا باشد از کثرت فکر و بختی و تخیل آتیا یکی و سیاهی در آن حال غایب بود  
 و آنجا که رسیدن سردی بسبب بود از اسباب سردی بر سر نهنگام خواب و بعد از علامات مذکوره بالا دریافت شود صفت آن  
 تنقیه حسب ماده نمایند و تقویت ماغ و منع انحراف مثلاً در سوزی فصد فیقال و با سلیق و حجامت سابقین و تقطیل غذا کنند و سهیل و سهند  
 بر سوزیکه در صرع دوسوی گزشت و در دغنی و سوداوی تنقیه هر و افند سهیل و جوب آن نمایند بطریقیکه فصل لقوه و مانجولیا مذکور است و  
 تقویت و ماغ و فوطیس و در بخت و والیدن یا در جمیع اقسام ماوی مفید بود و در آنجا که سردی فقط باشد المیدن و در نهانی که در جوشن  
 بالوزن و در زنجوش و رساب و صلیکی را در زنجوش گرم بر سر و بیدن رواج لطیفه مثل مشک و غبر و داسیریکه در صرع بارد سواد و جگر  
 آن کمر مذکور شد کیفیت کند با بجمه در تدبیر این مرض غفلت نکنند تا بصرع و سکت و جنون نه انجامد و دوائی نافع کابوس صفت  
 آن بعد فصد با سلیق سنا و یکی پنجم بلیمه سیاه و در دم جوش داده صاف نموده بگرم بنوشند بعد از بمقی ته کنند و پس از آن  
 سجون که در معاجین خواهد آمد بخورند و دوائی انعام صرع صفت آن در صرع دماغی که ماده آن در سر باشد این بهترین است  
 اوست علاتش مقدم و اوج غشکه در سر است و دوام ثقل و در سر و زبان و کدورت حواس و لزوم سرد و در او بار وجود خلوه و سبکی صده و اجابت  
 طبع بر عادت میبوده و اگر چه صبح بکشد باید از لزوم آفت و در سر نقصان عقل پیدا بود پس اگر ماده بلغمی بود ترهل بدن و سفیدی رنگ  
 برودت فراج و کثرت بزاق و بسیاری خرچ زبرد و حالت صرع و دشواری حرکت و کندی حواس و بدن بر آن دلالت کند و اگر ماده  
 سوداوی باشد قدیم فلون کا ذره و کثرت و سواس و نقصان و لاغری بدن و افراط اشتها و ترشی طعم کف و من بر آن گواهی و در این نوع  
 از بلغمی بدتر است و اگر ماده و سوزی باشد سرخی رود و پری رگها و بر آمدن خون از خنجرین و اکثر اوقات شاید او بود و اگر ماده صفراوی باشد  
 زردی رنگ چهره و چشم و گوناپی مدت نوبت و شدت اضطراب و قلت تشنج و گرمی و التهاب و اختلاط عقل پیدا بود پس دغنی بفضج و  
 لطیف ماده بفضج گرم نموده سهیل و حار و حب ایارج تنقیه کنند و بعد از معاجین گرم بخورند و سحوطات و عطرسات و غرغره حسب حاجت  
 بعمل آرند و در صرع ریاضت معتدل کنند و بدن را بمانند نهجیکه در اشتهاء المیدن دست را از اعلی با سفل آرند و ابتدا از اطراف کنند  
 پس سر را نیز بچنین بمانند و غذا نخورد آب و گوشت تیره و دراج و مرغ و خبثات نمایند و ایضا بعد تنقیه مجنون بزیب مجنون پس  
 یا سکنجبین جنس که چند روز مداومت کنند و در سفته یک با با قرق یا بار یک کوفته با حل سرشته یا بیکه در آن سطل خود و سوزش نماید باشند  
 بر نه و اگر باز صرع خود کند حجامت پس گردن کنند و در باریک کبیر و مشرو و دیپوس و ایارجات کبار چون ایارج رؤس و نه و اگر درین  
 ایام حرارت عارض شود بکفجین الطفاخی آن کنند و بعد از رفع حرارت بملاج نخستین مشغول شوند و در صرع سودا که بخت تنقیه سهیل سرد

وجب اقیقون و هند بطریقیکه در اینجا است سوداوی گزشت و بعد از آن در دارالمسک حار و دیگر معاجین مناسب خوردن و استعمال امان  
 حار و لطیف چون روغن بابونه و سداب غیر سی و دس متلا و تجویذ غذیه با سفید لاج که از گوشت خراش و کباب و گوشت بره و ساخته  
 باشند و کباب و سداب و یا خنثی کنند و تقویت و داغ بمشروبات چون عصاره کلاب فرمایند و در صرع دوسوی نصفه صافن کنند و  
 حجامت سابقین نمایند و تقطیل غذا نمایند و اگر استلا زیاد بود و بین قصد قیالین نیز کشایند و استعمال مصیفات خون مثل غناب شاهره  
 و کشمش و غیره و تقویت و داغ لیسکه و عسل کشند بعد از آن اگر غلبه سودا یا بلغم محسوس شود تنقیه آن نمایند با پنجه در دوائی یا لچولیا  
 بلغمی و سوداوی گفته شود و اگر باز استلا می خون دریافت شود باز قصد و حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت و داغ قائل  
 نباشند و در صرع صفراوی علاج صدرع صفراوی و تقذیه بخواص و تبدیل مزاج بمشروبات و سوطا و اطلیه مبره در مطبیه کنند و در شران  
 بر سر دوشند و دوائی صبح معدی علامتش اختلاج معده است و لزوم لذع و عریشه در وی خاصه منگام کسلی و استخراش خنجرین  
 و خشکی گلو وقت نوبت و باشد که نفع نرزد و بل با رازیامی بیرون آید و بعد از آن زوال نوبت یا سکی صرع رود و دیگر علامات  
 که بر نوبت غلط فاعل شاید بود باران ذکر یافته و در صدرع شرکی مفصل مذکور شده صفت آن اگر ماده بلغمی باشد بهتر تنقیه یعنی  
 بلغمی نمایند و بعد از آن نفع بلغمی حار و سهل گرم و حب ایاچ و هند و استعمال اطریفل صغیر یا یاچ فیقر اسرشته درین باب بنمایند  
 است و در تنقیه کمال جهت تقویت معده کل سرخ مصطک تشارکند و عود و غرق سنبلی الطیب یا سید و کلاب انجیته بر معده ضما نمایند  
 و تریاق ارب و حواشهای گرم و گلشنه و مثل آن استعمال نمایند و غذایان خمیری که کباب مطبوع کشمش خشک خمیر کرده باشند با گوشت چور  
 مرغ و قهوه و اشال آن بدار چینی خوشبو ساخته خوراند و از قسم میوه انجیر و میوه زرد پسته خوردن مناسب و از اشیا می مولد بلغم و از وی  
 بنجر چون پیاز و میرگند و ناک و کرفس و خردل و شراب و گوشت گاو و ماهی اجتناب و زرد و از جماع و کثرت استحمام و شرب آب سرد  
 بپوشیدن و داغ شسته بر ضرر باشد و اگر ماده سوداوی باشد بعد از نفع بلغمی سودا مسهل سودا و حب اقیقون یا حب اسطوخودوس دهند  
 و اگر ایاچ فیقر و حواش می منسول هر واحد یک درم با طریفل سرشته بر میهند و سودمند است بعد صندل با کلاب بر صندل ضما نمایند و غذا  
 گوشت چور مرغ و بزغاله یا ماش و مغز بادام و کشمش و کباب پنجه بخوراند و اگر ماده صفراوی بود بعد تنقیه بقی مسهل باره و بهتر تبدیل مزاج  
 طایب کشمش خشک و در آن بر برب بخوراند و برگ خرفه و کاه و اطراف بید که پنجه ضما نمایند و غذایان کباب اندر تر کرده و گوشت بزغاله  
 یا قمر مهندی و کشمش خشک و هند و دوائی صرع اطراف نشان و حساس ارتفاع بخار باره است از آن عضو بسوی داغ  
 و کشاده ماندن چشم و برآمدن اشک و کدورت لون و قطعی و متاوب و برگشتن دست و پا و زرد زرد بر آمدن بول صفت آن  
 در ابتدا می نوبت وقت حساس ارتفاع بخار بالاتر از آن عضو بعضا بهار مسکون بر میزند و آن عضو را با تش گرم دارند یا دیر مسخنه  
 چون عاقر و حاشیط و طیت و قریون و در غن لبسان گرم کرده آنجا ضما نمایند و ایضا روغن بابونه و در آب گرم آمیزند و آن عضو  
 را در آن غرق دارند و آن آب را سر و شان نهند و شانه کشند و بعد انقباض نوبت تنقیه بلغم مسهل گرم و حب ایاچ یا حب  
 اسطوخودوس به ضما نمایند و کشمشین غصله و شربت اسطوخودوس و دیگر مسحات مقویات و داغ بلبل آند و سداب و مشک و

عنبه جویند و دروغهاست گرم بر سر اندازد خردل چند بیدستر قلقل سیاه سائیده با سبزه آینه بر آن عضو طلا سازد و در عین بیدار بجز  
 ضربت و در عین سداب و قسطا و خیری بر عضو اندازد پس اگر این تدابیر سودمند نباشد بر عضو اذیت ادویه مقرر صحن غسل با دود و سرکه و گلاب  
 و شیر انجیر که یک ضام و نایند تا قره افتد یا داغ دهند و قره یا داغ دهنده بگذارد و بیدار شدن مذمت تمام ریم و در و آب لادن مستفیع شود  
 بعد بهرم حلاج نماید و بدانکه قبل از نهان ادویه مقرر یا داغ وضع محاجم بلا شرط و مع الشرط بر آن عضو برای جذب مواد و استقرار  
 آن کنند و دوائی صرع که بشکرت دیگر اعضا افتد صفت آن صرع که بشکرت لحال بود نفع و صلاست و وجه لحال بر آن گواهی  
 دهد و بر جمع مرآت آرد و ترش و نفع شکم و سوزش و اضطراب و درمراق و خروج طعام غیر منقسم دقت دلالت کند و در صرح رحمی حوض  
 صرع و دالت حمل در و آل آن بوضع حمل بود و انچه از احتباس منی و طمت و اختناق رحم باشد و وجود احتباس میض و ترک جماع و نقل  
 و وضع دلالت و کرده پیاورد با بجملة علاج این بر سه نوع از تنقیه و تقویت آن عضو بهمان است که در مقام هر یک مذکور است و در احتباس  
 منی جماع مفید است و ایضا انچه از اشکات کبد باشد تسکین حرارت و لفتیح سده آن کوشند حسب حاجت بدانچه در امارض کفاید آمد  
 و همچنین صرع که بسبب تولد ویدان لمعا یا السع عقب رز نه واقع شود هر چه در جایگاهش مذکور خواهد شد نقل آرنه و در کسی اگر بادیان  
 و در دم کلفتند و در دم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال و ران حل کرده دهند و سود و بدانچه که از قوت حس داغ حادث  
 شود و علامت و علاج آن از صلع حس داغی جویند و شربت ششاش نوشانند و کله با چیه و گوشت گوساله و ماهی نازه خورانش و در  
 طعام تخم کاه و در ششاش اندازند و دوائی صرع صفت آن حلیت با کسبیین بخورند و عود صلیب یک ماشه جودار یکا شده  
 و عرق بادیان سائیده و حلق چکانند و نوشیدن پیروایه حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه خورن نیز از انجیر بات است و همچنین شک  
 عقیق سائیده چون مکر نموشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سوط آن در آب بچند نیز نفع دهد و جوره عود صلیب لیسبان  
 که بودسته و گلاب و صرع اناختن مجرب باشد است و آونختن بس و یا قوت در و در گردن مصرع بسیار مفید است و آونختن در موش  
 بر صاحب صرع مجرب است اندو بوسیدن عاف و قوا و آونختن آن نیز نافع است و سوط استخوان سوخته انسان شفا یابد هر گز  
 خوردن آن و قبول صفا خلاصه خوردن استخوان سرناسان سوخته با ربیک سوده و دودرم تاسه و در جمیع انواع صرع را سودمند  
 و اگر باز نمود کند بهمت سکر سائیده با نکه آب و زینی چکانند لعون الله تعالی باز عود کنند و بتجربا ج خروس نیز نافع است و بوسیدن  
 چند بیدستر و طلیت نیز نفع میکند و غذا از گوشت بز و مرغ و کبشک مناسب بود ایضا از مجربات سویدی صفت آن  
 هر روز خوردن و دو مثقال پنج اقوان تاسی روزی در میل صرع است و بعضی یک مثقال از آن برای صرع سوداوی تجربه کرده اند و تناول  
 سداب تانی در آب انگو تر جرب با تخم است و شرب تخم و سوط مشک بروغن و کلسا سداب چند بیدستر و صغره و تخور موسی انسان سوخته  
 نیز مجرب است و اگر عرق با گوش نخل مست در منبه گرفته خشک کنند و در وقت نوبت آن پنبه را با آب تر کرده سوطا گردن نیز مجرب است  
 نیز تخم پلاس انکه باب سوده چون در زینی چکانند فی الفور بهوش می آرد و نیز در بیاض استاد مرقوم است که اگر هزار پایه که کنگبورا  
 گویند در سکره کلی انداخته و در منش بند کرده بسوزند و خاکستر آن سوطا نمایند و در کم از داغ بر آید و شفا خواهد شد در و کالی است که خردل



در باره رزق و روزی و باره غنی است و لطیف الماس و لؤلؤ را زنی که برای صبح صبیان منقش است ثمنی بسیار گزینند و بعضی  
 به بند و دالی بندی نافع صرع از کله صفت آن بدست فیه دماغ بر تسبیط آب بار کثانی یا بندال موهن پیشل مریج کباب صینی  
 جوزوا مسئله چیت عاقر قره یا چنگا سفید هر یک سادی کوفته بخته باب برگ دهور و حب بقدر خود بسته هر روز یک حب است  
 و اخترا از ترشی دیادی دروغن کجلا نم نشاند ایضا برای صرع از انطالی صفت آن حجامت سابقین در دمو نمایند و مطلقا بده  
 عسافن کنند و اگر صرع از شرکت عضوی باشد ابتدا علاج او نمایند پس تقیه بدن یا دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا دمو مطلقا  
 یا جرج مخرجات و غلطات منع نمایند و آنچه منع بخار کنند مثل کشیز و امرو و بدیند و بعد از امت تر یاق الذنب امر کنند و لطیف و زور  
 آن در پیشین انگشتی و خضر دست چپ از سر راست خراخته بشتر تجیه بر سال نافع و این همچون از اختیارات مجرب من  
 است و نسخه آن در جابین خوابد و در خاص آمد که فایانیا و سداب و دماغ بدیند و دم موش و بدقی هندی همه یا بعضی آن  
 اگر لطیف نمایند صرع مانع کند و از خواص کتومه است که گواه و آفتاب و برج سلطان یا اسد مجتبی شوند و طالع زهر باشد از طلا  
 و نقره و خالص هر واحد شفا صفر ساخته و در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و پیر او شخصی که در دست او آن  
 بوقش کنند و طالع آن اصلا صرع کند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسبیط بجزید و ستر محلول در شراب است و در طلع  
 جینی او بهر کی نطفه سازند و طبع سداب بجلبیت نشانند و دالی که سی بدواء الاستقیل است براسه صرع از تالیف والد  
 علویخان صفت آن قرص استقیل و قفل جوزوا اسطوخودوس خود صلیب تخم سیبالیوس هر یک نیم درم چند بر ستر جوزوا  
 خطالی هر یک و دوقیرا کوفته بخته بسجین عضلی و شربت اسطوخودوس هر یک یکا و قیه سرشته و حصه کنند کی صبح یا بختیاق تل  
 و عرق فستقین و گلاب حلکده بر بند و حصه دومی را بوقت شام بگلاب سه مثقال و نبات سفید تخم فرنجشک هر یک و دوزم ایضا  
 توی ترا زاول صفت آن قفل جوزوا و عود قاری خود صلیب و ج ترکی زربا و چند بر ستر قسط تلخ هر یک و دوشمال کوفته بخته  
 و کجین عضلی دروغن ناروین سرشته اند که در بینی نشوق نمایند و اندک در دهن خود سازند و باقی را بر پیشانی و با گوش ضلوع نماید  
 فی الفور بیوش می آرد و دالی صرع صبیان که اثر اطم الصبیان و صرع الصبیان خوانند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند  
 بعضی که بابت حریه باشد با جله هرگاه واقع میشود طفل بیوش می افتد و دست دپای بچید و کف بدان می آرد و صفت آن در وقت بند  
 این علت دست دپای کودک را بگیرد و کف دست دپای بچیزهای خوش بماند و بگذارد که انظراب کند و باز و در آنها حکم بندد و بخت  
 از آنکه تنج روغن گل یا مسکه یا بکرم بخت بر بدن بماند اگر این تدبیر را در مرض شد بهتر است و الا بحسب اراض علاج کنند مثلا اگر تب  
 شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها یا شراطاید نمود و تبیین طبیعت با استعمال مغز فوس و زنجبین و شیر شربت و مثال آن و شیانات  
 نیمه همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در صراع جا گذشت باید کرد و شیر بر سر و نشیدن و غرقه بدان آلوده بر تارک نهادن نافع بود و آنچه  
 الخاصیت در انواع این مرض سود دارد و فادر هر جوانی است که در شیر یا دوغ سائیده قدری قلیل از آن بدیند و غذا مر ضحرا  
 ضیف و بندد و اگر تب و تشنگی نباشد و بار نفع بهل گرم کر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غار یقون تر بندند و صبح آن بخورند

و بعد از آنکه بشیر یا در سینه چند لوب بخوراند که درین باب بنایت مجرب است و مرضه را معاجین و حوامشها که گرم  
 و هند و دوائی که در صبح بزرگان نگویند است در پنجام سوخته بود و خردل سائیده برگشت با مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن  
 چند ستر از درون گوش و سوراخ بینی و کفهاست دست دوا و دادن پییر یا به نرگوش از نینداگ تا یکدک با آب حل کرده فایده  
 تمام دارد و از جمل تدابیر غیر آنست که قطعه در جان آتش سرخ کرده میان دوا بر و بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از  
 سوزن آن فاعل و اوقات روده باز خورد نکند و بعضی بپشتک گوشتند هم داغ میکنند و قبض طبیعت را نازد و از آواز نا میله  
 خوف شدید غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزهای سرد و برق و آتش بر بلند می آید و همچنین بر سر زانویه  
 غلیظه بقلات و از اشیای شیرین و چرب و تنزیل و اجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود و قولی است که  
 در ام الصبیان اولایر گوش شرط از در و روبرو فاکه و اشرب آن نوشانه بن و عذاب و جود ششما جو شایند استعمال کردن و خوشبو  
 و شیرینی ترک نمهند و روغن قسطا که در نفع است و از بهرات من این است که سیب را با سوم حشمت آن عذاب و عذاب آن بخورند  
 در ده چند سبب بخورند تا چهارم آب یا زعفران نموده با هم چنان شکر سفید بقولم آرد و مداومت استعمال او کنند مع ملازمه تدبیر  
 سر و اطراف نریز که در آن سداب و فادانیا و اندک برگ اس سبب نخته باشند از اشیای نافع و در آن شیر زنان و خرد و بزرگ  
 که در روغن نیلوفر سوطا و لوب بهانه و استعمال شربا است و در نریز به نیوی که از شرب آب انیسون و تخم کرفس و تخم گندم که در  
 مرض خیزی بهتر ازین نیست و برگ کچو و کدو و شیر خریزان یا بزرگ نخته بروغن بنفشه آغشته طلا کنند و اگر زیاده باشد روغن گتان با  
 برگ سداب و گلکاب نخته بر سر گردان طلا نمایند که این مجرب است و کدو فادانیا که آن خود صلیب است و دوائی سکنه بیش سده تا  
 است که در بطون و بلع حاد شود بواسطه استسلا و داغ ازاده بلغم یا خون یا سودا و یا بهجت انقباض و داغ از رسیدن سرفه قوی بر سر  
 یا الم ضرب و سقطه یا بخار فاسد یا کیفیت سمیه چنانچه در صرح ذکر یافت و حدوث سکنه از بلغم اکثر و انجون کثیر و از سودا اقل بود و در موارد  
 نفس و ظهور و درین و جود خرفه و خروج آنچه در طلق اندازد انداه بینی و از مصلحات عظم نیامدن از جمله علامات رویه است  
 پس در سکنه بلغمی که علامت آن چهل بدن و بیاض بدن و کثرت بزاق است با جلد و حالت سکنه بدن و از آب جلیه که ممکن باشد  
 کشاید و میخ باروغن سوسن یا روغن گا و چرب کرده و یا باج فیهرا یا صبر تنها آلوده در طلق اندازد و حرکت دهند تا قی آید و تریاق  
 فاروق و تریاق اریه با لعل حل کرده در طلق بچکانند و اگر تریاق و غیره حاضر نباشد با دایان انیسون نیز در سیاه جوشانیده صاف  
 نموده بهتر است و سخته به بند و هر دو ساق و باز دایمی او را بعضا بهای حکم بر بندند و کف پا به او را سخت بمانند و بکوبند و جوشانیده  
 بمل آرد و متک و سداب و قنفل و فرفیون بهر بایند و کندنش و شونیز و قنفل و چندید ستر و خرق و شک خالص یا راک ساخته  
 در بینی دهند و دیگر سوطات و کمادات و نظومات مناسب بکار بند و سوی ستر باشند و چندید ستر و قنفل و فرفیون و کندنش و بکوبند  
 ستر و قنفل و قنفل و فرفیون بهر بایند و کندنش و شونیز و قنفل و چندید ستر و خرق و شک خالص یا راک ساخته  
 است و کلاه نمیزینند و بلای آن تا به بینی کرده بگذارند چنانچه سوزی از گرمی آن بسوزد و بدن را طبع او را که سب و سرکه و دیو سب

دروغن زربق طلا کنند و سر را بچند بیدستر و شونیز بمالند و بار چوبه شکر یک و هندی و در سخن بر خوشتر شیر کشند و روغن را که حاره و مثل  
 روغن سداب و سوسن مانند آن که با موم مرکب کرده باشند اگر گرم بر مریض باشد گردان و مهر با میو شیت بمالند و آنجا که حاجت فصد بینند  
 و چهره سکوت سخن یا تیره باشد بر مریض فصد فیقال را مقدم دارند و گویند که سر بر سر نه نموده تا زیاده نماند که از جرم و دوابی ساخته باشد  
 تا دو عدد زدن فائده میکند و مریض را بهوش می آرد و بعد از آن فاقه چند بیدستر یک ماسته زخمبیل یک نیم ماسته زرد و نود طیل و دو ماسته در  
 عمل و دو تکه میخته بلیسانند بالایش مال و غسل بنوشند و مصطکه حد و از چند بیدستر که از یک و از نیم درم تا یک درم تریاق کبیر و تریاق ارباب  
 یا تریاق الذنب باب بادیان و زیره سیاه و انیسون بدینند و ادویه گرم بر سر خا و کنند و بجلال و لغوه و فواج رجوع نمایند و شرباب  
 کبشک یک بو تر زیره و فلفل و دار چینی آمیخته غذا سازند و بعد از تنقیه بهر تبدیل فراج استعمال تریاقات و معاجین و غراغرا سب بود و بعد  
 انخطاط علت تمام بردن و سر را بر روغنهای گرم چون روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن نارون اندک چند بیدستر و عاقر قرق حاصل کرده  
 مالیدن سودمند است و وائی سکه موسی طلاش سرخی رو مال کبکوت مشابیه نمونق و امتلائی رگهای گردن و غمه آن ظاهر  
 عرف در پیشانی بود صفت آن بزودی تمام فصد فیقالین نمایند و خون نیاده گیرند و اگر حاجت افتد فصد رگهای گردن که آنرا  
 و داجین گویند فصد رصافن نیز بکشایند و حجامت ساقین نمایند و هر دو ساق و بازو بصوابه مستحکم بر بندند و کف پا بر نور مانند و غره  
 یک تخمین آب گرم کنند و ملین طبیعت بچند متوسط نمایند و اگر حاجت بود بهر تنقیه و ماغ حب بنفشه دهند بعد از آن برای تقویت  
 سر روغن گل و بابونه و سرکه بر سر نهند و در غذا بر جلاب و اما الشیر قناعت و زرد و بند سبج گوشت مرغ و دهنو و دراج دهند و وائی  
 سکه کاسبب درم خاریا بار و ماغ افتد و آنکه باعث دفعه ضرر و سقطه باشد از تقدم اعراض سرسام و یا ضرر و سقطه و یا فته  
 بجلال سرسام و ضرر چنانکه هر یک بمقام خویش مذکور است متوجه شوند و در آنجا که سکه از رسیدن سردی قوی باستفحال سخت است از  
 ضماوات و سوغات و گراشتن تا بیک گرم بر سر و دیگر تا بیک سه شعله مذکره انحصار نمایند و علاج سکه سوداوی و فصل صرع و غیره و چون  
 و وائی نان سکه از انطالی صفت آن بدایت بهر چه محلل و مفتح از نکید و تطیل دروغن باشای عاره حتی که نکید بنان  
 خرقه باید و بعد معطسات پس ختنهای حاره و سرکه جذب ماهه با سفلی بکار برند و طلائی بدن علی الدوام بکار و سرکه و مسج و روغن  
 زربق طلائی سرچند بیدستر و شونیز کنند و مثل گهواره حرکت دهند و هر روز این سووط محلول در روغن کاکول آرد و نشو آن در  
 سووطات خواهد آمد و چون فاقه شود روغن بمالند و با سفید با جات غذا سازند و تریاق با شرب و بطوس دهند و تریاق الذنب  
 مهرب است باب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکور میسر نشود چلچچین بدینند و بعد و سفته مال الاصول بر روغن این  
 و شکر بوشانند و ایاچ جالینوس یا لوقا دیاد و هندی این روغن در علاج و سایر امراض بار و مجرب است و محروف بر روغن مبارک  
 است و نشه آن در روغن خواهد آمد و این معجون از مختارات مجربین است و نشه آن در معاجین بیاید نو عدد یک نافع سکه  
 از بیاض است و موم صفت آن بزرگ مریض چند شرط خفیف زده بچیناک را در بول آدمی سائیده بمالند که مجرب است  
 و کندنش مغزین سیاه و چند بیدستر کوفته در بینی و دندان عطر آرد و تا بیک گرم کرده بر سر گذاشتن و کندنش و قرفل و چند بیدستر بایان

نیز بصاحب سکت بسیار مفید بود و دوائی نافع فاجح و لقمه و دیگر امراض داخلی بلغمی مثل استرخا و تمدد و کزاز و تشنج و اختلاج و در غشیه  
 و سکت و خنده و صفت آن تا چهار روز غرض آب و غذا بهر ما و الحسل نکند تا نمایند و اگر توانند تا هفت روز پاره خور بدارند و آن دارند  
 و روز پنجم یا ششم شور بای کبوتر و موته بدهند و از روز ششم منقح گرم دهند و روز شانزدهم اهل گرم حصب ایابچ دهند و بعد تقیه معجون  
 سیرو و دار المسک حار و دیگر معاین گرم بخوراند و در غنهای گرم بماند و بعد تقیه غرض با الحسل عرق بادیان دهند و ایضا بعد تقیه  
 منقره و کما و در غلظت و سحوط طایف این مرض بکار برند و قبل بعضی بعد چهل روز سحوطات بکار برند و آنجا که از استعمال سحوطات عطش  
 الی و سوزش بدماغ سرد روغن بنفشه یا روغن غنک در شیر زنان یا سخته حیند نوبت در ریشی چکانند و در لقمه تشنجی تکید بکلمات مخربین  
 غرقه باب گرم کرد و یاد داشته بگردید نهید و نهید بر روغنهای سنگرم لبنایت مفید است و بعد نرمی مصلحات تحلیل با دو باید پدید  
 و بوییدن چند بیدستر و سکنج و جاوشیه و مثل و مانند آن الفع است و سودی گفتی که در فاجح خوردن زنجبیل مربی و دوشن خوراند  
 و آن دانستن آب آن و کذا اکل تخم نزال تا ایام کثیر و کذا منقح العنبر بکار آید چرم تازه و در شکم با الحسل یا زنجبیل بکار  
 خوردن بچه کبوتر که سر گردان و دور کرده چوشانیده آب او بیندازند و در آب و دیگر خوب بچینه باشند و کذا لکیدن و نوشیدن و غن  
 تخم شمش و کذا ناکار کردن آب بخود سیله در آب بخته و زبیت و ستر مطیب کرده و کذا خوردن و غوا و بخور از مجرب است  
 دوائی فاجح و لقمه که با حرارت بود دست از استعمال ادویه حاره قویه کوه و اند و چیست که اول بسکین کوشند مشکا کسبین  
 یا ستر بنفشه و عرقیات مناسب نوشانند و بجای با الحسل نیز با الحسل یا عرقیات یا آب آهین تاب دهند و ایضا بصورت جهات  
 شپ فاجح و لقمه و مانند و در مثل خیارین و غیره باید و اگر کفایت نکند ناچار تیره مغز تخم هند با نه نیز مخرب است بخلاف از وجات  
 غن گل و سرکه بر نه بپزند و پس اندوال حرارت ببلع فاجح توجه نمایند و هر گاه سیکه با فاجح خون نیز غالب باشد و بسیار جوان ستر  
 بود فصد جائز است لیکن پیش از فصد بیک ساعت تریاق یا ستر و دیطوس در ما و الحسل عکله و دهند بعد فصد نمایند اما خون کمتر  
 با احتیاط تمام گیرند و در نه بلغم غلبه خواهد کرد و دوائی استرخا که بسبب دم گرم با ستر باشد که در نخاع واقع شود علامت دم گرم پیگرم  
 موجب تمدد بود و نشان دم سرد نرمی تب و قلت در دست پس در دم گرم فصد نمایند و آنچه برای دم حار و بار و ضامات خواهد  
 حسب زمان ابتدا از ترید و انتهای بل آرد و دوائی استرخا که از ضرب و سقطه و غیره باشد درین صورت تقیه بدن کنند و بعد مسهل  
 و ضا و ادویه محله و مقویه که در ضامات خواهد آمد بر موضع ضرب ضا نمایند و استرخا که روز بخران واقع شود و روغنهای که بسیار گرم نشا  
 مانند روغن ترس و روغن سوسن و روغن بیدانچه بماند و مقویات عضو چون بابونه و اکلیل و مرزنجوش و در لب سوسن باب کافی نشا  
 نمایند و روغن ناچیل خوردن و مالیدن مفید و اگر حرارت فزاج و رنگینی قاروره باشد روغن شبت یا روغن بنفشه سادی آمیخته  
 مالند و عمل کف گرفته در آب بادیان چوشانیده و در چیل دم اندان هفت درم منقر فوس مالیده و یک شقال روغن بادام شیرین  
 ماخته بپزند و آنچه از طلع مفصل یا از زوال فقرات باشد تدبیر قطع و در قعد است و آنجا که استرخا از سوز فزاج بار و طب سافج  
 بود مانند آنکه شخصی آب بسیار سرد بنوشد یا سفر در برف کند یا در آب سرد بسیار ماند تبطل فزاج با دو پیخته شرب با و ضا و کفایت کند

و و الی نافع استرخا و فاج و لقوه صفت آن نشیدن عرق دار چینی و خوردن بیر چولی یک عدد پانادور کرده در برگ  
قبول انداخته و طبیعت هماره غسل شراب خوردن و نجیب مراد و تخم خزال تا ایا کم کثیر و کندا خوردن مغز حب الصنوبر کبار از پنجم تا ده دم  
بشکر با بصل یا موز سرخ و کندا خوردن عود خام و فاج مجرب سوید است و فلفل گردد که بنی یک و لم را نرم سویده پیخته با پنجم مر م نبات  
سفید پیخته انارک اندک در روغن گزنه که سواد المغم از سر فرو دارد و سوز که با فاج بود دفع شود و دیگر فانییدن کباب چینی و دار چینی  
و صبح و عاقره قرقا و قرقفل برای فاج و لقوه بسیار نافع است و الیدن تخم نمر فاج بسیار نافع ایضا بعد تنقیه و دار المسک حار یا  
مستدل خورده بالای آن بادیان خطائی عود صغله خولجان قرقفل انیسون هر یک و دماشته الایچی خوردن دار چینی هر یک چهار شته  
چای خطائی بهشت ماش و آب جوش داده صاف نموده نبات سفید و دوا قیده داخل کرده بنوشند ایضا جهت فاج صفت  
آن سمون سورنجان خورده بالاایش با دیان پنج با دیان سورنجان بوزنیدان هر یک یک مثقال چوشانیده صاف نموده شراب چولی  
داخل کرده بنوشند ایضا براس فاج و لقوه صفت آن تربیق فاروق دودانگ یا مشرویطوس یا تربیق ارنه اول  
تناول کرده عقب آن قرقفل و دار چینی عود هندی عود صلیب از هر یک یک مثقال در عرق با دیان چوشانیده صاف نموده شراب سطوخ و دوس  
داخل کرده بنوشند و تسهل مغز پنبوزه یا نعامیت نافع لقوه و فاج است و و الی استرخا و از انطاک صفت آن علاج حس  
استرخا و بحسب نظر در سدا و صومسترخی است پس نصدا و کند در علاج مثل قطن و بهترین اودیو است احتمال تسلط است مطلقا  
و احتمال بندرم عمل بلاد برنج و زرد و طالع قرقفل و در روغن غار و قشاد الحمار و سداب و زیت و تخم نخل و سیه و نظرون مجموع یا نمر  
و و الی فاج از کلمه هندی صفت آن تا چهار پنجم در چیره از دوا و غذا نهند و بحاجت او این اما بصل بر بند آب در جزو  
شبهه غلص یک جزو بچوشانند تا بصفت آید صاف نموده قرقفل و دار چینی و نجیب فلفل خولجان عاقره قرقا قیده در یک دریاچه چولی  
بسته و طلع بگذازند و بجا آب و غذا بر زمین اقتضار در زنده و دهن و سهیل و منبوج که اخلاط از دماغ و بدن بر آرد این است صبر و دست  
سناکی مرطبی سادی کوفته پیخته در طبخ با دیان سرشته جهان بندد و بوقت خواب دم تا سده دم بخورند و صبح پیچیده الماس و آب  
غرم حل ساخته پینند ایضا برای لقوه صفت آن فاته کنند و جود بود و مانند آن و در دهن گزاند و نان ماش سبیه از یک  
طرف پیخته بر طرف خام روغن سیدانچیر یا روغن کبک که عاقره قرقا در آن سائیده باشند و الیه بر پس گردان و هر دو کله بر بندد و روغن  
ناچیل در روغن تا قوه بر روست و گردن بماند و چون چهار روز نهایت هفت روز بگذرد و سهیل دهند لوده هر یک بنی سدا و نبات  
و نوشاد و آب سائیده با سنجین غرغره کنند و و الی هندی که برای فاج مفید صفت آن سونجه دیو دار پوست پنج اونه  
چوشانیده صاف نموده باسل بر بندد و در کلمه هندی سولف نیز درین نسخه نوشته و در نسخه دیگر برگ روا سن و اسگند پنج سنجالو  
داخل است و و الی که در آخر لقوه نافع صفت آن اوزخ بلخه اساردن عود بلسان حب بلسان دار چینی اسطوخودوس  
سنبه الطیب زرد و قرقفل کوفته پیخته هر روز یک مثقال گرفته در گلغند علی یا آفتابی سرشته و وقت خواب بخورند و عود دیگر  
که قود را مفید از مجربات حکیم علاء الدین محمود مشیر از صفت آن غار لیقون نرم سفید مغز یا دما از هر یک پنجم شیش

آنچیزند هر یک و در دم اسار و نچند در انجم و جوب ساخته پنج مغز پوسته بخورند و اگر در دمان گیرد و لقوه نامل کند از ترش  
 بر سر بنمایند و دوائی دفع کجی و کله از لقوه باشد **صفت آن** عاقر قرحا زنجبیل هر یک و دونه شونیز خردل و ج هر یک و دونه جلوبا  
 نه ماشه و قنفل شش ماشه و انفل و قنفل گرد هر یک و دوشقال مصطلک پنج ماشه کوفته یخته سفوف سازند و بقدر شش ماشه این گرفته  
 به شهادت خاص نیدام آینه از انگشت سبابه تا یک گهری در دمان و لک نمایند لعاب بسیاری برآید و کجی و در میکه دوائی تشنج و تمدد  
 و اگر از امثالی یعنی دغیره علائقش قنفل و کسل و تمدد و سردی طس و کثرت خواب و عدم تنگی و عیضی نبض و غلظت قاروره است **صفت**  
**آن** مانند علاج فاج نمایند و باید که تنقبه ماده بدفعات کنند و از علاج ضعیف بقوی گرانند و کمید سر و معده کنند و آبکیه دمان بپوشند  
 و شبت و در بنجاست و در زنجوش و در برگ تمیج جو شامیده باشند و روغن قسط و مانند آن که دمان قدس چند بستر و فروغ و عاقر قرحا  
 در آن حل کرده باشند نیم گرم بر صوف شمع بماند و بقول لظاک شرب دیوند و قنفل و صوف را در کز از نفع زیاده از تشنج است و بداند که اگر  
 در تشنج امثالی آمانا خلط سوداوی معلوم شود تنقبه سودا نمایند به ستوریکه در المیخولیا ذکر یافته بعد از نمرنج با دمان است نمایند و تشنج  
 امثالی که از درم دوی یا صفراوی افتد نشان دوی از قنفل و دوج و غیره دریافت و علامت صفراوی از صرaban و حرقت و کادر آن  
 معلوم نموده آنچه در استفراغی در می گفته شد و هر چه و در دمان احصاب گفته آید بکار برند و مرامات به غلظت و استفراغ و تطهیر می دارند  
 و در علاج تشنج امثالی که بپشهای گرم واقع شود و در اسهال کفایت کند و این قسم سهل علاج پذیرد و دوائی نافع تشنج و تمدد و پس علاجش  
 خشکی و لاغری عضو است و بقدر سبابه بخفیف همچون استفراغات و حمیات و قلب و بسیاری و گر سنگی مفرد و این نوع عمر البر است  
**صفت آن** استعمال مطالب کنند مثلاً شیر خراشیر بر یا شیر زن دهند و بر عضو دستند و لعاب بهمان دستخول باشند بر بنفشه  
 و بنفله و روغن بادام شیرین آینه نبوشند و ماء الشعیر و ماء القرح با نبات سفید بپزند و روغن کدو و روغن بنفشه در مینی چکانند  
 و مانند نطولات و ضمادات و روغنهای مرطبه استعمال نمایند و خوردن و مالیدن شیر خراشیر و شیر بر در صورتیکه تب نباشد نافع ترین  
 اشیاء است و پیوسته فرق داشتن عضو مافات در روغن کنجد یا سکه نیم گرم اگر ممکن باشند بهترین چیز است و دیگر که قبض طبع با درم  
 باشد بفرغ طوس و در تخمین و مطبوخ غلاب و سپستان و بنفشه توان داد و هر غذا شورایی جرب بره و بزغالده و جوز مرغ و پانچ بزغال که  
 با سفالند و روغن بادام خشک باشد مناسب است و ایضا تحریره است که از لعاب گندم و شکر و روغن بادام و غیره ساخته باشند  
 مفید بود و دوائی تشنج و تمدد و ایدانی و این واقع میشود بسبب قرحه یا درم یا بفرق اتصال که به صلب یا عضله رسد یا کیفیت  
 سخی همچون تشنج که بعد از تفرغ زنگاری عارض گردد و آنکه باعث انصباب صفرا بعد از مرض مهبیفته افتد و آنچه از تولد دیدن در  
 شکم و کزین جانوران زهر وارد و خوردن آدویه سمیه واقع شود **صفت آن** علاج هر یک بمقاشش مذکور گردد و بدان رجوع  
 نمایند و همچنین تشنج و تمدد که از رسیدن صردی شدید عارض شود و رطوبت را بفرغد و دانه در اعصاب استگی و جهود و در تدریس سودا  
 تنقبه هاست که در علاج تشنج امثالی گزشت و تشنج مجروح کمتر علاج پذیرد و دوائی کفنه الغور که از اسکن گردانند **صفت**  
**آن** مطعیت و قنفل سیاه هر کدام نیم درم با شربت عمل بخورند و دوائی برای تشنج و وجع **صفت آن** زعفران یک ماشه

مشک و روغن سوده در روغن گل دروغن با بونه هر یک ششاشه ایخته بیکدم بماند و دوائی ر عشته اضعفت قوت محرکه چنانچه در وقت  
خون و غصه بغم واقع شود و ازین قبیل است آنچه در نقابت از امراض و بعد از جماع عارض گردد صفت آن علاجش  
نسکین است تجرید و لحوئی و میدواری و مانند آن هر چه انسب بود در نقابت بعد از آنکه سبب تقویت دل و مانع نماید بفرجات  
مناسب و در عشته جماعتی ترک جماع کنند و هر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود بکار برند و شیر تازه  
نوشیدن و تدبیر بدن نمودن و ریخته نیم برشت خوردن مفید است و دوائی ر عشته اضعفت آله حرکت داین یا از اسباب استرخا  
نیم تمام بود چنانچه از سود مزاج بار و عصب عارض شود و ازین قبیل است عشته که پیران را افتد و آنچه از افراط نوشیدن آب  
بنایت سردی و از نوشیدن آب در غیر وقت آن یعنی در حالت ناشتایا بعد ریاضت یا بعد حمام خصوص و در شکم تهی القیاق افتد و  
آنچه از کثرت شرب شراب عارض گردد و یا از وقوع سده ناتمام باشد که در عصب افتد از افراط غلیظ لزج بیاعت استلا و تخم  
در ترک ریاضت و یا از غلبه پیوست بر عصب باشد صفت آن باجملة علامت و علاج سود مزاج بارد و سده از فصل  
استرخا و فایز افتد نمایند و بدستور در سود مزاج سانج تبدیل مبدل بعد تنقیه لعل آرد و روغن قسط و روغن  
ازبنق و الیدن و در آبن طلیخ کتار و خرگوش نشاندن نافع غسل نمودن بمیاه حما و نخچش کردن و مالیدن عضو نیم مفید است  
و آنچه از کثرت شرب شراب بود تدبیرش ترک آنست و در غلغل و سرکه بر سر نخچش و روغن بید مالیدن و مانع خرگوش بریان کرد  
کرده خوردن سودمند است و گویند که تناول اغذیه غلط خون چون کرب و عدس و مانند آن مفید بود و در عشته که از پیوست عصب افتد  
علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و دوائی ر عشته اضعفت قوت و ضعف آله داین یا از اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن  
سردی شدید و افتادن رخ و گزیدن حیوان زهر دار و سوختن عضو عارض شود و یا از اسباب اخلیه بود چنانچه از اجتماع غلطی  
بنایت سردی یا بنایت گرم در موضعی عارض گردد و علامت هر یک وجود آفت است و ظهور اعراض آن صفت آن آنچه از رسیدن  
سردی بود و غنهای گرم چون روغن زیت که چند بیدستر و عاقر قرقا و طلیت در آن حل کرده باشد بر عضو بماند و آنچه از افتادن  
رخ و گزیدن حیوان باشد تدبیرش بر داند و آنچه در غلغل و سرکه بر سر نخچش و روغن بید مالیدن و مانع خرگوش بریان کرد  
سردی آن موضع نهند و باقی هر چه در دوائی حرق نازد و یا بکار برند و آنچه از اجتماع غلط بود باستفراغ آن پروازند و حسب سبب  
هر چه مناسب باشد لعل آردن ایضا برای عشته از انطیاقی صفت آن امر ترک جماع و شراب صرف خصوصاً بر گرسنگی کنند  
و غسل و حوض یا بخارند و بچقند و در خول و شوربای خردس پیر بقرطم و نمک غذا سازند و روغن خردل و با بونه بمانند و بر استفراغ  
یا یبارات کبار نرم نمایند داین همچون مجرب است و نسجه آن در معاینه خوانند و آنچه در فایز گزشت در اینجا بکار برند و دوائی  
که برای عشته سر مجرب اطباء است صفت آن اسطوخودوس یا رایج فیهرا سادی و در دم حب ساخته بدنند و اگر در دم  
اسطوخودوس تنها سوده بماء الحسل دهند موافق باشد و پس از نه روزه روز حب فوقاً یا یک درم تا یک نیم درم بحسب قوت دادن  
تلف است ایضا جهت عشته که بسبب مواد غلیظ باشد صفت آن جاوشیر غلغل سیاه هر یک بقدر پنج خبه با یک نیم

او قیمة شربت غسل بر بند و اگر چند بیدتر شده باشد سائیده و غسل بکند تا میخندد بلیست و تا بچهل روز استعمال نمایند نیز نفع و این دوا  
 را پسین نیز نبات مفید است و خوردن طلیت و چند بیدتر شستن و غظل و قطره یون و قیقین هر واحد یک درم هر روز در عشته بار و مجرب است  
 است ایضا باره عشته صفحت آن مغز اوام چهار عدد و ایر سائیده و در شنبه یک کوزه آمیخته خوراند و دوائی  
 خند که از انضغاط عصب چنانچه از شستن بر یک پای زان طویل اتفاق افتد و آنچه از ربطا شد عضو و کسر مخرج عارض شود ازین  
 قبیل است صفحت آن از اسب نمایند شلا و جلوس بر یک بیئت تیز بیئت کنند و خصوصا با هستگی بمالند و در ربطا و ربط  
 بکشاید پس با بستی بماند و تدریک سر مخرج و در آخر کتاب مذکور گردان رجوع نمایند و آنچه بسبب خطا و فصد که نوک نشتر بصب  
 رسد با قلع که بصب افتد مارض گردد علاج نیز دوائی خدر طبعی علاتش تریل دستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس  
 است صفحت آن علاجش پرستو علاج فاج نمایند و تریاق الذهب درین باب بسیار مفید است دوائی خدر و سوسه  
 علاتش مریخی رنگ عضو مائل بسیاری اعلا مات استخوان و سوسه صفحت آن علاجش تصد و تقلیل غذا است و شربت لیمون  
 بقرق کاه و زبان عظیم النفع است دوائی خدر از سوزن بار و ساد و خارجی بود و یا دخی و نشانش غلظت و صلابت عصب است  
 و ارتفاع سخت و احساس حرکت و عضو شبیه بحرکت مورچه صفحت آن روغنهای گرم بمالند و آب نیگرم بریزند و اضربه و  
 لطرلات حاره بلبل آرند و عضو امانند بچیکه سرخ شود و غسل عضو بخور دل و بول بقرمب گفته اند دوائی خدر از اسباب بجز  
 از غلبه خشکی بود و ازین قبیل است آنچه در تپه های محرقه و حاده اندر دست و پای پدید آید علامت و علاجش از شنج یا بسجیند و خدر  
 بسبب خوردن سموم حاره چون خوردن بیش و گزیدن انفی و از سموم باره مثل شرب انیون و لدغ عقرب عارض گردد و حجت  
 آنچه در باب سموم ذکر یا بلبل آرند و تریاق فاروق و درنج هیچ سموم مؤثر است و خدر که از ضعف قوت حیوانی بود و در حالت غشی  
 و حال مرگ اتفاق افتد علاجش و تقویت قوت نمایند دوائی دیگر براس خدر طبعی و در طبی از انطای صفحت آن  
 بر غصه و نخیل و شبت از دم نمایند و غلظل سیاه بزیست مطلقا استعمال نمایند و آنچه در عشته مذکور شد بلبل آرند و تریاق الذهب  
 مجرب است و کنا شرب زهر واده گاو با هم وزن آن روغن کجده مجرب است ایضا براس خدر از بیاض و الدماجد مغفور و حرم  
 صفحت آن شیر کز غلظل سیاه و مسادی با هم سوده بر موضع خدر مہفت روز بمالند و از آب سرد پر بنیز نمایند دوائی خدر  
 از ارشاجنباب ارشاد بانی قدس سره صفحت آن سرچھو که شامه و چراخته مرغ سیاه گلو آلمه پوست بلیله پوست بلیله و دهم  
 را به وزن گرفته و تدریک غلظل لادن در پارچه پسته شب و آب تر کرده صبح آن آب را بریزند و او و دیگر مذکور بدیکر آب سائیده صاب  
 نموده مرغ سیاه هر قدر که خواهند سائیده بران انداخته بموشند و بچینین چل و یک روز بعل آرند و غذا نان گندم بے نمک ایضا  
 براسی خدر از بیاض و الدماجد حرم صفحت آن بر غصه خدر کک زده قوتیای سبز و نوشاد و در آب لیمون سائیده بمالند و ب  
 حاجت کز بلبل آرند و تیغ نخل کوفته بچینه هر روز بنهار دو دم آب گرم تاشش باه بخورند و از صبح تریشی و با دمی پر بنیز سازند و دوائی  
 درین مثلثا گاه تنقیه میکرده باشند و اگر با تنقیه این دوا شروع کنند حایر است و عاقر قرحا و آب یا شرب سوده ملائنون مفید است



ووالی اختلاج مانگا اختلاج وادم در روی سندر ملهوه است ودر عضلهای شکم مقدمه یا یخو لنیا در صبح ودر پهلوی مقدمه در هر سرد  
سینه وپهلوی ودر سینه بدن مقدمه سکنه یا تندر یا تشنج و اختلاج لب گاهت مقدمه نه باشد در ارتباط و القوه وصرع البتة افت سبیلش  
یع غلیظ نماید است که در اکثر از ماده بارد و حامل شود صفت آن ملاجش احتراز است از آنچه مزید او و سبب بود چون  
آب شدید لهر و طعاج های سرد و بادی و بر استوار و شبانگاه خوردن و مانند آن و آن منفع را بخرقه دشت بالند و یا کمک و جاورس  
و شبت و شونیز نمیکند و بعد بر و غنای گرم چون روغن بابونه و روغن قسط و زعفران تدبیر نمایند و استعمال طبعی با یوان با  
عمل و دامت مگند غسلی و در بای نجیل و ادویه کاستور ریاح و دولک و ریاضت مفید است غذا نخورد آب و شور باک  
النجشک که بر ترو دراج و غیره که با صاله حاجت باشد مناسب بود و اگر این تدبیر زائل شود و بلعاج فالج از نفع و تنقیه بر داند  
و اختلاجیک از ماده حار بود کوتاهی زمان اختلاج و سرعت حرکت بدان گویا و در صورت اگر غلیظ خون محسوس شود فصد کنند  
استحمام و دولک بدن و استعمال مطبوخ کشری و سفوف کشری نافع بود و اینجا که احتباس حوض و نابراین خون باعث اختلاج شود  
از فصد زائل گردد و والی که در زکام و نزله حار معمول است صفت آن اول چشمانده که در مطبوعات خواب آمدند پسند  
اگر حاجت تنقیه شود بعد از نفع از سهیل بار و حب ثقیفه تنقیه کنند و اگر اود تیز و با قدرت باشد اول فصد سرو نمایند و تبرید  
که برای ضد اع مذکور است بدیند و در غنای سرد مانند روغن نیلوفر که در بینی چکانند و اگر خور و صندل تخیر کنند و تا زکام زائل  
نشود اقدردن گوشت پیرسبز نمایند و اگر چه نزله حار باشد از نه های سرد و آب بسیار سرد اجتناب نمایند و خواب بر روز خصوصاً بعد  
انطعام نکنند و مانند آنزل را حبس نماند بلکه اگر زکام محسوس شود بخورات تنقیج آن نمایند ایضا برای زکام و نزله بار و چشمانده  
ادویه قلیل الحارات از نفع حار گرفته نباشند و اگر حاجت تنقیه شود از سهیل گرم و حب ابابرج تنقیه نمایند و اگر زکام بدیند شود و از  
شکر طریز و کاغذ و غیره خود تخیر کنند و در طبع بابونه و مانند آن الکباب نمایند و لعوقات ملینه حاره همراه چشمانده بدیند و ایضا استعمال  
اشربه نو فایده نفع بود و بهر ترشین سر بخادر و سوس و زعفران گرم کمید نمایند و الکباب و نطولات و شحمات و شانهیل آمد و تنقیه استعمال  
فلوینا و بر شش مفید بود و دامت اطریفل زانی و سایر اطریفات نافع و ایضا برای اماله نزله از خلق بسوی بینی در انتها نفع محسوس  
فاس محسن خانی و غیره و نفوخ و حوضه معطسه بکار برند و در نزله بار و کهنه استعمال حب افرا قی مجرب است و وقت تشنگی آب گرم بنوشند  
و اگر گاهی آب مالر اسل بدیند بهتر باشد و غذا حریه که از سوس گندم و مغز بادام و شنبه بخت باشد و یا بخواب بدیند و گوشت کجنگ  
و کبوتر و بچه بریان دادن هم جائز است ایضا جهت نزله بار و از انطاک صفت آن خوردن مغز فندق بریان با قدری  
لفلفل منبج سر ل زکام و نزلات بار است و کذا بخور بنگر و کبریت و خوردن آنها و اگر آرد و با قلابه که ترک کرده در سایه خشک نموده  
باشد آن خواص نصف آن گوگرد و ارفر قفل و عاقر قرحا و برگ جوز شامی هر یک سبج آن ضماد کنند و تحلیل او در عرم و منع نزلات کند و کذا  
نظول از پوست ششخاش و بابونه و شبت و اکلیل الملک و اگر یک مثقال گل خاباماد و لعل سه اوقیه بخورند و در دفع نزلات بار و از باریا  
و والی که در مزه و در تیج و بل معمول است صفت آن از لعاب بهمانه و شیر و غناب شیر و مغز تخم تر بود و شربت نیلوفر

بنوع دیگر و در فصل کل از مری و در وقت غلبه مساوی در آب کشیده نیز سائیده گرداگرد چشم طما و سائیده باره و یکبار  
 بالا چشم دارند و طما پاه اگر چشم نیز مغپیچد و شیان این در شیر و قتر یا خر یا شیره و کلرود و در چشم کشند و آب کشند و اگر نماند نشود  
 قصد سرد را و جانب مرض بگردد و زردی پس هر دو گوش و در زردی گردن بهفت بهفت عدد بچسباند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر  
 حاجت تنقیه شود بعد نفع از منقح بار و مسهل بار و تنقیه نمایند بعد حب بلبله بر بند و در صورتی که ماده مرکب باشد یا مزج مری  
 گرم نباشد تنقیه از حب ایامی هم مضائقه ندارد و تنقیه زردی تخم مرغ مشوی با بزرگ زعفران و در غن گل موجب بوال سحر می شود  
 و حجامت قفا بر بند و هرگاه در مد بطول انجامد از طبعه خشکاش و باطل از عفران و صبر با سفید و تخم مرغ و در غن گل سرشته طما نماند  
 دوم الاخرین و زعفران و ماسیها و اوقیا و صبر مجموع مساوی اینون نصف الواح شیان ساخته کمال و طما استعمال کنند که عمل الاثر  
 است و خدا کرم و پاک و خرقه دزدی بیضه مرغ نیم برشت مناسب بود و از جمع لحوم و حمر پر بهیز کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد  
 شود بای چیز مرغ فایز است ایضا از اطاقکی صفت آن در درجها رقصه کنند و بعد از آن اکثر از اما و الشیر و تخم خشکاش  
 کنند و قمر سندی عذاب و الو بخار یا بخار شنبه بر بند و تبرید موضع باب کشیده و غلبه گل سرخ و شیان بعضی بکمال البیضه  
 بیضه نمایند بعد شیان احمد بن در در آخر شیان زعفرانی علاج کنند و از مهربات در خارج و صواب بعد از این است که بگوید و از  
 جو در سرکه شسته طما کنند و بریان نموده مقرر کنند و مالیه آب آن بشکریا بشربت در دو هفته اگر مرض شدت کند نباشد  
 موجب آلاس و سیکران شما کنند و آب حی العالم با کشیده مرغ شیر خریان انکخال نمایند و هرگاه در مد با ورم کثرت کند چنانچه  
 تحلیل ورم جار مثل شما و اگر در طبعه خشکاش و باطل البیضه بیضه نیست باطل و کحل آب گل کدو حی العالم بشیر زنان و دوائی  
 در غن غلظت قوت و در دوشی و کثرت انکج چرک و شدت نقل و متغای و بهم پیوستن پاک در حالت خواب بود صفت  
 آن بعد از نفع از مسهل خارج و آب ارج حب شیار تنقیه کنند و صبر و در اوقیا و عفران باب مکو سوده صاب و نمایند  
 و باطاب مله منقول و چشم کشند و بعد از آن در دوشی و شیان احمد بن کشند و دیگر اودیة معموله که مذکور گرد در حسب حاجت بکار برند  
 و اگر با وجودت بر سینه و حسن تدبیر مد بطول انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نشود و هیچ تدبیر سے و تنقیه سودمند نشود باید دانست  
 که در نفس طبقات ماده روی است و درین حال قوتیای منقول و سفید آب و آقیمای منقول و شاسته کمال و طما و مفید هر طریقت  
 غیر بر اورد و ایام تحلیل بیناید و چشم را با صلاح می آورد و بقول قرشی اکمال لاجبر تنها کفایت میکند و دوائی که در مد غن منقول  
 اطاقکی است صفت آن اولاً بشرب غار لیلون باب میز تنقیه کنند بعد بللای سشیان احمد و آب طبعه علاج کنند  
 و طما می زردی بیضه و در غن گل زعفران و صبر مفید بود و کذا و الاخرین زعفران و ماسیها و اوقیا و صبر زرد مساوی اینون نصف  
 یک جزو کمال و طما و نیز نافع بود با ورم است دوائی زرد سوادوی علامت آن خشکی و گرانی و تیرگی چشم و غلش و سرخی پاک عدم  
 افتخار و تلک اشک و مرض صلب و ابطالت مرض است و در اکثر باصلد و خشکی و مانع عارض شود و صفت آن عذاب  
 بهدانه سپستان گاو زبان شایسته و چشم داده صاف نموده شیر و مغز با ورم شیر و کشیده خشک آمیخته شربت بنفشه کلرود نیم شسته

و نبضه و باونه بزرگان بار و من نیلوفر بر یک چشم ضا د نمایند و رغن نبضه و کدو شیر و خر در بینی چکانند و نیلوفر و نبضه بر یک عطسی  
 بر موش سپستان و غیره در آب بنه الکباب نمایند و آبش بر سر زنند و استقام نمایند و لعاب بیدانه و ضمیر و طبقات و در چشم چکانند  
 و شیاف دینار چون الکحل نمایند و اما التسمیر و دیگر اغذیه مرطبه بقوی و مانع خورند و اگر احتیاج شود منخ و سهیل و سمودا و حب و فنیون  
 و هندو قبل از ترطیب استعمال مستقر غات و محملات را بنزد و دوائی برای رسد سودای از انطاکی صفت آن او لا تنقیه  
 البشرب سنا و مویر پس انفیون نمایند بیده شیاف مایشتا بکار برند و نوسه اندید است که بان صداغ و خشکی و ضعف بصرا باشد و  
 این از فرط میس بود و علاجش ترطیب است مطلقا و دوائی در ریجی علامتش عدم ثقل و حرک و اشک و کثرت تدر و وقت حرمت بود  
 صفت آن شیر و بادیان شیر و تخم کشوث با گنقه عسلی بدیند و طبع باونه و اکلیل الملک و مزه خوش و چشم بزرند و پس  
 گندم و جاورس بکشد و بهام نشانند و دیگر محملات بکار برند و جو نیکه در ریجی مستعمل است بخورند و دوائی اقسام دیگر مدگاه  
 باشد که از رسیدن غبار و دخان و گرمی آفتاب و از دیدن چیز ناسه بسیار روشن و چشم فروود مانند آن سرخی خفیف مانند در چشم  
 حادث گردد با اندک سوزش و سیلان اشک و این نوعیست از مد مجازی که تکرر تیز مانند و ریجی انقطاع سبب کافیهست و الا بدین  
 سبک تر از علاج رمد عارض نمایند و حوض صندل سفید و آب کشینر سبز با شیر و خران سوده ضا د کنند یا برگ خرفه و قدر کافور بکباب  
 سوده بر چشم بپزند و شیاف بر روی استعمال نمایند و شیاف بهیض و پرو و کافوری در چشم کشند و در مد که از دیدن برف حادث شود و تا به  
 محله کفایت کند مثلا برگ روم یا پوست خشک آن و شغم و زوفا و خشک و اکلیل و بابونه و آب جوشانیده بر بخار آن الکباب نمایند  
 و پاره سنگ یا س در آتش گرم کرده سرکه بر آن باشند و بر بخار آن سرگون دارند و بادام سائیده ضا د نمایند و دوائی رمد عظیم که اکثر  
 در چشم که و کان افتد و آن سخی است بود و ریج و این سخت ترین انواع رمد است و بان سائر عوارض و در مثل افتخاخ و تند و مضر بان  
 و صلابت و روناید و اما س مجری رسد که سفیدی چشم میسایهی را بپوشاند و بند نمودن چشم بر بزم شکل گردد و رنگ مردم همچون گلشن  
 باشد صفت آن علاجش مانند علاج رمد عارض بود و در فصد خون وافر باید گرفت و اگر مرین کودک باشد حجامت پس سحر و پانیدن  
 زرد برینا گوش کفایت کند و اگر بعد از تنقیه اشراق پلک و چرک ظاهر باشد فرو و ابیض بکار برند و شیاف ابیض با انیون بسفیدی  
 بریند مرغ و شیر زنان حله و در چشم چکانند و بصا به بریندند و در شعبان روزه سده با و هر بار که در و مذکور بکار برند چشم را بصا به  
 بریندند تا و انیک تحلیل فرو نکشایند و بعد از تحلیل آن عصاب را باز نموده شیاف بهیض بدستور اول چکانند اندک صبر کنند  
 باز فرو اول باشد بطوریکه ذکر یافته بلبل آرد بعد از کشادن عصاب چشم را بسفیدی که قدری پنبه بر آن بیچیده باشند بر می و همواری  
 تمام در مکان تاریک از مصل پاک سازند و حوض و صبر زود و افاقا و شیاف مایشتا آب کاسنی و غلب الثلب سرشته بخواری  
 چشم ضا د سازند و احتیاط دارند که هیچ یک از این ادویه قبل از تنقیه و استغفار بکار برند و هر گاه با وجود این تدابیر در ریجی نیکه حاصل  
 نشود شیاف ابیضی با آب طبع چکانند و تا بیکه اندران طبع و اکلیل الملک جوشانیده باشند کمید نمایند و گل سرخ و اکلیل الملک  
 سرک و زردم و خران یک دم گرفته بخت بکشد شیرینر و زردی تخم مرغ آمخته ضا د کنند و چون در و ساکن شود بدستور اول در و



گرم شود نرم گردد و چشم نهند تا آن زمان که سرد شود پس غلوطه دیگر که گرم شده باشد آنرا بر چشم نهند و چنین کنند تا دیدار یار و در  
 بر طرف شود نو عهد بگیرد بسیار است و مردم صفت آن خردن گل با بونہ دو ماشه باطیفیل کشنری و دو قطره سرشته است  
 در چشم که بگیرد گراند همان دم نفع نشد البتہ بحرب بر آب سفی چشم و در آن صفت آن زنجبیل صندل سرخ زکری  
 بیل زرد سادی کوفته در گلاب ساییده بالای چشم طلائع نماید و چشم بکشاید تا در چشم رود و آب سوزان خارج شود و پنج شش کرت چشم  
 بپوشند بکشاید باز خوب کند و والی که در اول رمد بجهت روح معاد بر سر نه الحال است صفت آن خر مهر کوفته بختی  
 بندی که آن سفیدی بخیمه می رسد سادی در آب لیون کاندنی و در ظرف آینه تا دو ساعت حتی طبع نموده بر اطراف چشم سه نوبت بمالد  
 نماید و بعد سه روز نقل سوده شب میانی هر کدام یکدم خفض می کند و درم فیون ندرم آب گرم سرشته ضام کنند که لغایت مقید  
 و والی را بامیض و احمر که بعد بخت در در حار از بویات اهل رای است صفت آن چشم نامبر و نبات و انزوت و دیگر که بشیر  
 و گره سبزل هر یک درمی در سنگ سماق صلا کرده از دلالی سفید گزاشیده بکار برند و این را با بخی گویند و اگر کینا نامم الا انچه  
 برابر بر روی اضافت کنند این را دوا و در امر گویند و والی که در رمد کینه معمول است و مردم بوده صفت آن پتکری یکماشه در دروغ  
 گداخته ماشه بریان کنند و فیون یکماشه انداخته و قدری روغن زرد و دیگر بالای آن ریخته در کجای آینه از دست آینه خوب غلوطه کرده چشم  
 کنند و والی برای رمد غنی نرمی و بل طب صفت آن پتکری رسوت گیر و نقل آب کشنری سرشته ضام نمایند و روز  
 دوم اینون زعفران افزایند و برای حسن ناله پوست بیل زرد اسطوخودس پرسیاوشان هر یک شش ماشه بویض صفت آن بوشه  
 صاف کرده نبات سفید بکنیم تر و در خلکو نهوشند و والی که در رمد طرفه مجرب است صفت آن قطره خون بال کبوتر یا با بونہ  
 گل از سی آینه چشم چکانند و در آنها با محلات مثل کنند و در وقت زعفران چکانند و بطبع صغره و کلیل الملک و زعفران خشک بکنند  
 و از غذا های قوی مثل گوشت مرغ و شراب و شیرینی پرهیز کنند و اما آنجا که سبب قوی باشد بخنثین فسد سرد نمایند و حجامت پس کنند  
 و مسهل بار و قتیقه نمایند و طرفه که بار دود بود بمطیشر شراب و آب های مناسب هر یک یکدم و در آخر چشم خواهد آمد تسکین درو نمایند و خیر  
 کنند و زعفران و شیرینان چکانند و کذا اسطوخودس بر وزن نبشته و کذا روغن گل با سر قطره مجرب و والی جهت طرفه صفت  
 آن انطاک گوید که آنچه از مثل ضرر باشد دهم وقت معلوم شود پس چیزی از چکاندن مثل خندق و زیره فانیه میت یا خون کبوتر خصوص  
 سفید یا بد و در غیر آن فل فصد و قیال کنند پس لگ گوشه چشم کشاید اگر امر و متاد می گردد و الا سهال تنقیع صبر یا طبع خیار شنبدر  
 ترشندی کفایت کند و داب طلب یا بیدانه بگلای چکانند و بخینر که حل خون نماید مثل آرد و با قلا و قلم یا خمیر باب صفصا سرشته  
 ضام کنند و شیان مرآت و طرفه مجرب است و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خروا آنچه تحلیل آن کند و بصرا تیر گرداند و مجرب این است  
 که طباشیر در روغن نبشته مسوط کنند و کذا قطره روغن گل بسیر که کذا اسندوس بشیر زنان بر سنگ ساییده چکانند و مجرب است و چون  
 در حینی یک جزو که نمیزد و نخواست سوس جزو بایند و هر روز در دم بخورند و از آن کمال نمایند و والی نیکوست و هم گوید که در اول چکانند  
 شیر زنان بر روغن گل مجرب است و کذا آب من صائم که مجرب سودی است و بعد زیره و نمک خندق بدان خامیده در بار چاه افشرد

آب از انقطیع غایب و خصوصاً اگر بزرگ گردد و در ظرف کهنه پنجه سپهر کین گاو و گندرسا دی و کشاده و مشتق چشم بر دو خان آن ناخ  
در ترب اکلیل هر دو چشمه نما و کند و دوائی ثلثه یعنی ناخنه آن زبانی است مطبوعه طعمه که در اکثر از موق الکبر که جانب بینی است اعتبار  
کند و این در اکثر تمام نایجه سیاهی چشم رسیده در سباجا بالیده و غلیظه شود و باشد که از سباجا هم متجاوز گردد و حدیقه را بپوشاند و بصارت  
بال سار و صفت آن آدویه ماده مثل ششیات اسود و اخضر و ششیات علا و ششیات زوشتائی و مانند آن که مذکور شد مثل آرد و بلعیا  
تمام استعمال نمایند که در چشم قرصه بخندد و باید که قبل از استعمال دوا بر بخار آب گرم سرزد دارند بعد از آن با کمال آدویه پر دارند تا اثر دوا  
بیشتر ظهور رسد و اگر از این تدبیر نماند و نشود قصد کند و تنقیه از سهیل و حب ایا سراج نمایند و از سولفات بلغم پر بندد و در صورتیکه ناخنه غلیظه  
باشد بعد از تنقیه بدستکار به شکار قطع آن کنند پس از قطع زیره و نمک نانیده آب و سه در چشم چکانند بعد بهر تسکین به زور زده و تخم  
منع و در زدن گل بر پشت چشم نهند و اگر ظفر خفیف باشد ایرسا بنایت مار یک سائیده و یک گندرسا سائیده در چشم ریزند و از آن ناخنه را بپوشاند  
حکیم عمل است و نوسه از ظفر هر طرف است که بطاؤه او از طرف تخمه و ظاهر او از صلیبه میروید و قطع او محدث کار است و علاجش با دویه کنند  
و دوائی سیاض چشم یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد آنچه قریق باشد غلام و اگر گویند و بهندی حاله نامند و آنچه غلیظه بود بیاض مطلق  
گل چشم خوانند و بهندی تبیلی گویند و پیش غلیظه ماده است بواسطه موقوف خطا در علاج و دریا انصباب ماده بیاض شقیقه و در باع  
و در شقوق در دو صیان سهل البر و در کول عسر البر بود و بیاض که بعد قرصه افتد زوال تمام نمی پذیرد و صفت آن بعد از از آن  
سبب موجب در بیاض آدویه و چشم این مرض که مذکور شد میل آرد و مانند الی تضعیف تبوی می گرانند و اگر بیاض غلیظه عین باشد بعد  
تنقیه آدویه قویه استعمال نمایند و بعد از آن از دوی مخصوصه این مرض استعمال کنند و قبل از استعمال دوا در چشم انگاب بر بخار آب گرم  
دوائی که سیاض و گل چشم را مفید است از انطاکا صفت آن در بیاض قریق الحال بالیده کفایت کند و غیر آن محتاج بدان در  
تنقیه است هرگاه غلبه غلط محسوس شود و با وثوق صحت دماغ الحال قویه بکار برند و باضعف آن ملطف مع راحت و استجمام و انگاب  
بر بخار آب گرم نمایند و بهترین الحال در بخا با سلیقون کبیر و دروشا یامی کبیر و برو و فلکاشین و جهری است و از نجرات و در جابراین  
اینست که بزرقطونا با شکر سادوی سائیده و در چشم کشند و کدالک مغز به پاند و مغز بنیده و اند با شکر سادوی و کدالک پنج اصل صبر مثل استام  
و معینق سوره کشین علاج جید است و کدالک سوس تیری قصب سوره و این کحل از ترکیب من برای از آن بیاض از چشم هاست  
مطلق حیوانات مجرب است و فسخه آن در کچلها خواهد آید و ایضا از نجرات و طو تنقیه است که در شهنز نمور بود و هر که آب پیافر سفید و غلیظه  
خواهد بنفش و همچنین از قریب و اولاً غسل را بر آتش نرم کند هشت گشت او بر دارد و بعد به آب پیاز پس آب ترب پس آب صخره که کبیر  
مثل و زک عمل باشد سه نوبت تنقیه داده فرو آورده و ظرف آگینه نهند که این کحل خوب در قطع تبایض است چون در چشم خود و بکار  
یا شیر زنان یا غیر خود و در هر دو تنه یا با آب قصب قطر کنند و این از آن ظلمت خضر و قرصه و بل و جرب و دوسه نیز کنند و این را بر آتش  
باید داشت که از اسرار است و سیکه بول کودک و خون خروس و خون بید و کبیر و با هم آمیخته بچوشاند تا غلیظه گردد و در آن کحل آن  
و از آن بیاض مجرب و از دوا فایده است و دوائی که تبیلی و جاله و ناخنه دهند و بهر و بهر رسیده صفت آن نبات سفید

بعد از سر سید و دانه الاچی خورد و سر سید با دانه بصری مغز خنجر سرس پیشگری شسته که در ایند شفا نه اینجا نصب می کنند هر یک  
 یکدم گرمی زود بهشت عذوق شل سر سید با دانه کحل کرده در چشم کشند اینضا بر آیه بیاض که بعد از دانه صفت آن قیون پیشگری  
 بر این هر یک ماشه لوگ یکدور و شیره برگ سرس هر یک دو لوله در کتوره بچول از بسیاری خلک کرده یک میل از آن در چشم کشند  
 نوع دیگر بر آیه گل چشم محمد جعفر صفت آن قدر سه که دباره نگه ساخته همراه آب لیمون کاهندی ملکوره در چشم کشند  
 اینضا گل چشم آدم و سب ذیل بر طون شود صفت آن زنجبیل پیشگری نمک سنگ جله بر آیه کوفته چینه بر روز دوشه  
 زوت در چشم کشند و وانی بر آیه در چشم که از باد بیل باشد از موی صفت آن برگ نیب برگ تر سندی برگ سرس زود چو  
 شب یانی بر این افیون هر یک یکدم بار یک سائیده پوئلی بسته در آب تر کرده ساعت ساعت جوشم که دانه در قدر و در چشم قطره نمایند  
 و وانی اهل صبا این استای گیاه است چشم است از خون غلیظ و بخارات کثیف پس اگر با تری چشم سیلان آشک باشد بل طب محبت  
 و این قسم اعطسه متواتر در آن بن چشم موجب اکال خالی نبود و اگر هیچ طوبیت با وی نباشد بل یا پس نامند و درین نوع غیر از بر دوش  
 دیگر امور مثل چشم تند رستان باشد صفت آن با حبه در و وانی را زود می نکرشد بکار برند و بعد فصد و تنقیه و دخول حار بر شکم می  
 فصد رگ پیشانی و گوشه چشم نفع بود و اوویه مسخنه مجفقه مع رعایت خفت و قوت مرض استعمال نمایند مثلاً در سبیل رقیق شایف دنیا  
 چون در چشم کشند در سبیل غلیظ شایف احمر و اخضر و با سلیقون در صورت عررض حرارت در سبیل بخشنه بلبله الکمال باید که در سبیل  
 یا پس قبل از الکمال و دوا بعد از رفتن بخام دفعه و آردون سر بر بخار آب گرم لازم شناسند و آنجا که با سبیل ندر گرم عارض شود هیچ و اگر در  
 مثل شایف بعض در چشم استعمال کنند و بر استقراغ و جذب باوه قناعت و در نزد و زود تخم مرغ بر پشت چشم نهند و زود را غیر استعمال نکنند  
 و چشم که در سبیل هر دو رسیده بودند شایف ساق بکار بندند بل غلیظ و نرم و مستحکم شد باشد و حدقه را در که و در شصت نماید تیرش قطع  
 بطوریکه کالان می مانند در هیچ احصاف بل از استلا و کثرت کلام در شنی چراغ و خنجر و دواخان و سرنگون و دشتن و طباهنهایی بخار آینه  
 چون سیر و تاز دگند ما و عدس و با قلا و غذا با سر و غلیظ چون آبی و گوشه کا و غیره بنیات و حلویات عددون اجتناب نمایند و و  
 که بل و بیاض و دانه را بر و صفت آن دار فلق نمک لاهور می شب بانی الگینه تخم سرس هر دوزج اوویه سادی گفته و ظرف  
 نعلی سحر بیهب بایسته تا بخون جبار شود هر دوزج یک روز در میان یک میل در چشم کشند و کل کپسین نیز در آله بیاض چشم جریب دوا  
 انتفاع مخرجی علامتش آنکه دفته عا و شگر و دوا و انضا از سوزش و خارش اندک خالی نبود و اگرانی هیچ نباشد و بیشتر فصل تابستان دانه  
 شود صفت آن شایف بعض ملا فیون و زود بعض استعمال نمایند و بصیر و کلبل الملک و شایف مایه بار پشت چشم طلا کنند و زود  
 سر و زود را خنجر خنجر بایست اطمینان مرکب ساخته در چشم کشند و صبر زود حصص و خنجران باب غنبل السلب خلکوره طلا نماید به  
 از آن در و اخضر که بل کشند با یکد از آن با و کلبل الملک و مزخوش و بر نجاست جوشانیده با چشم را بشویند و اخضر خنجر  
 نمایند و اخضر بای با وی بر سینه کشند و استعمال اطریض وقت شب نیز و یا سود دارد و وانی انتفاع مخرجی علامتش آنست که تیرش  
 عارض شود و در چند آن نکند و با قصل بود و چون از انگشت غمز کشند اشعه نور تاباند اما آنجا که طوبیت ملی بود اثر غمز و زود می نال





رابن نبات سفید یا آه بن با سبکی بخار است و شیان ابيض و شیان اماره التخال نمایند و پس از سنگین حرارت در دهن و خیمه  
 استعمال کنند و بعد از آن شیان احرار و در دهن و در اصف کبیر پس شیان اخضر و با سلیقون بلبل آرد و اگر ماده رود خیمه باشد و دوشی مذکور  
 سیاه و سخت گردد و در حنک و در سگ آن خشک ریشنه پدید آید تنقیه مانند یا لخیلای سوداوی نمایند و در برگ انجیر یا آه بن بخار باشد و در  
 که در جرب تاک از دوا کار بر آید بخار شیان آن تنوجه نشوند و بدون از تنقیه بدن هرگز دست بآن نبزند و شیان رنگار برای جرب چشم  
 و در دهن گلی چشم نیز مجرب است و دوائی نافع بخارش و در خیمه که از بوی نفل میشود و صفت آن لطفیل و در نیم عدد برگ نیب  
 و در دهن گلی و دیگران که سرخ باشد هر سه از جوب بانس در کافه جستی خوب حل کنند که سیاه شود اندک و در چشم کشند ایضا جوشان  
 چشم صفت آن صبر خضص کمی پوست بلیله زرد شیان مایه مسادی کوفته بخیخته التخال نمایند و دوائی نافع و دوقه و آن  
 بزرگیت صلب سرخ یا سفید که در سپیدی چشم پدید آید و در اکثر دموق و اندر دگاه باشد که گرداگرد مطلقه سیاهی چشم و اینها می خورد  
 کثیر العود مانند و اینها می مروارید ظاهر شود و این مرض در انتها می رود بیشتر عارض گرد و صفت آن اگر سبب تحقین بود  
 از فاده بگلایب ترک و در چشم نهادن کافی است و الا تنقیه نمایند و در شور سرخ بقصد و مسهل بار و چنانچه در دهن و دمو می گذشته و در شور  
 سفید با نچه در دهن ملخی ذکر یافته پس از تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیان ابيض و ملکا یا کشند و در سفید شیان احرار لین  
 بکار برند و بعد مدت دراز دوائی نیز چون کحل با سلیقون و شیان احرار و مانند آن در چشم کشند و هرگاه ماده جمع شود اول شیان  
 ابيض کشند و چون منقرض شود شیان کدر و شیان اماره بلبل آرد و دوائی دهنه این فریست که همیشه چشم از اشک ترماند بیه انگه  
 نالی مرضه و دیگر چشم باشد صفت آن قافون علاج این مرض استعمال ادویه مستحل لقیض است و دهنه مولود می عسلج  
 نپذیرد و آنچه از حرارت یا بروت چشم و دماغ باشد از آنکه سبب کفایت کند و دهنه که از ضعف ماسکه و اضمه چشم بود با آن آستار  
 استلای ماده بیشتر دریافت شود چنانچه اشک غلیظ اسخن دمو می و بار و دکر اکثر المرض ملخی و رقیق حار و صراوی باشد در انجا  
 ماده بعد از تنقیه بقصد و مسهل و بایا حیح اطراف لثات بخارند و ادویه که از برای این مرض مضموع است استعمال نمایند و شیان عکله  
 مفید است و آنچه برای دهنه حادث از ضعف عضله چشم مفید است بکار برند و آنکلباب بطبیخ شلیم و دوشستن جوهر بود و در دهن حب شفا  
 خوردن خابره و سبکند و زاده باز و با هم سوده برکت پایا و بر سر نهادن در نیمه انواع مفید بود و گاه باشد که دهنه بسبب نقصان شیان  
 موق از قطع نظره و از استعمال دوائی حار و عارض شود درین صورت اگر گوشت گوشه چشم اندک نقصان یافته باشد در دهنه  
 و شیان و خفران علاج فرمایند و التخال بصبر کنند و و مایه و دیگر نباتات لحم و مضافات طوبت نافع شناسند و آنچه که گوشت موق با ل  
 نائل شده باشد علاج نپذیرد ایضا که جهت دهنه معمول و دیگر رو که قدیم و دیگر امراض چشم را دفع عظیم بخشد صفت آن سنگ  
 بصری مکیو که مرغ سیاه شش عدد هر دو را سائید و بجزیر بخیخته در خالی روغن انداخته با پشت کتوره بچول چند روز خوب بسایند مثل  
 غبار شود پس بکار برند و نفع دیگر که دهنه معمول است صفت آن استخوان بلیله کالی سخته سرد در نمک لاهوری مازو  
 هر یک یک پندرم بار یک سوده بجزیر بخیخته استعمال نمایند و دوائی برای دهنه از انطباکی صفت آن ابتدا بقصد کشند اگر علامات

خانیوم ظاهر باشد و خرم مغزین بعد از آن سه سال طبیعت سهیل مناسبه صورت غنایه بسوی تنقیه و مانع از تقویت آن المیج نوزاد یا  
اولا بعد از اطرینیل کثیر یا اراج ایمنی غناش یا فقر و حسب یا فقر و ثلوث و بعد از ثلوث به تنقیه و ضعیفات بکار برند و درین هنگام بچشم نگاه کنند  
اگر مردم یافته شد البته آنجا بماند و بهترین چیزیکه بر آن تخلیل مردم خار کرده شود آب کشنیر لطیف ببلانده و علم و گلاب است و  
باز در چشمش زمان و فرود طلب پس در میان دود و صاف و شیان از عفران ششمرع کنند اگر در آنجا عسل نباشد والا اگر لحم موق نهی  
شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل ماز و مایه و ساق سیاه میزند و اگر در آنجا انتشار باشد سنبیل زیاد و کنند و از آنچه برای دود و چشم که از آن  
باشد باز ندهد است این است کد آب نازین بچشم انداخته تا بلع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادبان اضافه کنند و مد آن  
اگر یک دلی باشد او قیو و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه مله و مثقال از مجرب صبر و عفران و کنند و مایه و بعضی سوده انداخته بچشم انداخته  
تا غلیظ گردد پس در چشمش کرده زیرا آفتاب گذاردن تا خشک گردد و استمال نمایند و آنچه در کمال و شیان و برود و دوزر گفته شد کافی بود  
و از مجربات زن است که ماز و آس و گلاب و پوست پیسته و مله زرد مسادی درده چند آن سرکه بچشم انداخته تا بلع بماند صاف کرده رخت  
بشود مگر مسادی و عفران نمک سوخته شح خرق لبدر و واحد بلع مشک عشر حله همه را با ساینده و بسرکه مذکور تسقیه نمایند هفت مرتبه  
بعد خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع طریبات و تجدید بصر و انبات لحم موق مجرب است و دوائی حرقت عین یعنی سوزش  
چشم سببش از قطع آنچه و لذا از سوده یا انصباب یا غلاط حار و سلفر و یو از دماغ بر طبقات چشم است صفت آن سنگ بصری  
باب غمزه پرورده و چشمش کند و کاسنی سبک کوفته و در وزن گل ضا و نمایند و کافور سوده و در چشم انداخته و اگر آثار وجود ماده حار نیز  
پیدا باشد اول سهیل باو تنقیه نمایند و بعد از او یو دیگر بلع آرند و اگر غلیظ خون معلوم شود ابتدا بفضله نمایند و کحل این مرض در کمال  
مذکور گردد و احتمال شیان ساق و صافه آله برای حرارت و سوزش چشم معمول است و کذا ضا و کاسنی سبک و کشنیر و سبک و کافور سبک و  
روغن گل یا کد و ساینده بر هر دو چشم گذارد و دوائی قدی یعنی چیزه و در چشم افتادن صفت آن هرگاه چیزه بچشم افتد  
از مایه آن چشم منع نمایند و آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و پاک بماند و اگر چیزه بچشم افتد و اگر چیزه بچشم افتد و اگر چیزه بچشم افتد  
والا نشاسته باریک ساینده و در چشمش بزنند و زانے بماند پس از پیسه بیرون آرند و گاه باشد که جانور و خورد و در چشم او نیز دوزر و سوزش  
و چشم پیدا نماید و فیصود گل ملتان یا سرخ باریک سافه انداخته و سبب چشم است و در پیسه بماند و از پیسه بماند و از پیسه بماند  
که چیزه درشت چون ریزه پیسته و مانند آن و در چشم افتد و بچشم بر دارند و اگر ریزه آهین بود و بتدبیر دیگر بر نیاید مقابل آن مقناطیس  
و بعد بر آوردن این انبیا اسفیدی بیضه من باشد و زنان چکانند و گاه باشد که رطوبت باریک بماند تا بچشم بکوت از سر فرو آید و در  
چشم حمله و مردم گمان برند که چیزه از خارج در چشم افتاده است در صورت کف در یا شک بصری قوی یا سبک و قوی یا سبک و قوی یا سبک  
مستقر بر این بیماری همه را سوده و در چشمش کشند که این مرض را که بهندی ریو گویند سوده دارد و دوائی ضرر چشم صفت آن هرگاه  
گرفت بر چشم رسد و سرخی یا مردم بدید آید اول بفضله سهیل باو تنقیه کنند و حجامت پس ستر نمایند و بعد بهندی و روزی صفت  
مذکور در وزن گل یا کد و ساینده بر هر دو چشم گذارد و دوائی قدی یعنی چیزه و در چشم افتادن صفت آن هرگاه چیزه بچشم افتد

یکبار برنده و بعد از آن در دو سرخی اگر کبودی و چشمه باقی ماند کشید و بوی دین و در شش و لسان بپاشد که در بطن لعل بافته میشود و طلاء  
 نماید و آنجا که از تنج یا سنگ و غیره تفرق القیال بر سطح افتاده باشد تیرش نیز قصد و تلخین است در هر اندک مدت تا ماده جمع نشود  
 پس اگر خون آمده باشد آن را پاک کنند و شایع منسول باند که کافور بزرگ افشانند و حکم برینند چون خون بر نیامده باشد و تیرا  
 بپاشند و زنده و تخم مرغ بر پشت چشم نهاده با صلاح جراحت کوشند و بوی عکرمه چشم بپاشد و وانی برای ضمیر چشم از ستاد و زخم  
 صفت آن کوه چنانی سائیده سیده گندم در خون نهد و هر یک دو ماشه شکر سفید چار ماشه داب سرشته گرم کرده و کمب نمایند و بعد  
 یکم بر چشم بندد و وانی قره چشم بیش انصیاب بود و عاده و محقره لاده بود علامتش شدت درد و در زمان و غلش و کثرت اشک  
 باشد پس اگر قره در سطح بود بر سفیدی چشم نقطه سرخی که سرخی آن بر سرخی سایر اعضا غالب بود و یک و این اعظم ترین قره حد است اگر پاک  
 درو باشد اگر در قرنیه افتد و سیاهی چشم نقطه سفید ظاهر گردد و اگر طبیعت عصبیه حادث شود در برابر حده نقطه سرخ بر گاهی سرخ ظاهر  
 و این بهترین قره بود و اگر قره و طبقات دیگر باشد بجز در شدت و چینه آن تا مدت محسوس نگردد و اگر بعد چشش مد و در کثافت  
 صفت آن فصد سرد و نمایند و در هر سفته یا کمتر از آن قدر به خون گرفته باشد و تحقیق سهیل و جب ایلاج کنند و فصدان و جات  
 ساقین تلخین بمرات و اما بچشم نیز سفید و شیر زنان و چشم چکانند و شیاف ابیض و سفیدی تخم مرغ یا در شیر زنان حل کرده اندازند  
 و بعد تسکین در دواب و حله و داب تخم کنان منسول تنه یا یا بیکه در آن لکلیل المکاب چوشانیده باشد آغشته بخم تخم قطیر نمایند و زنده بسته  
 دارند و بعد از ظهور چرک دریم اگر قره بلند نشود و در سرخ گردد علاج آن نمایند و اما در لعل فیض با دباب غلبه منسول و شیر زرد و چشم  
 چکانند و شیاف آمار و در زردت بمل آنند پس از آنکه قره از زیم پاک شود و شیاف کنند استعمال نمایند و سنگه سوخته و شایع منسول  
 هر دو سائیده و زنده نمایند و بعد از مال اگر اثر قره باقی باشد استخوان بوسیده بگللاب سائیده بران نهند و آنچه براس دور کردن آثار قره  
 و جدی و دباب آنها و آخر کتاب خوله آمد و مل آمده و صاحبان مرض را از آواز بلند و قوی و عطسه و حرکت قوی و بالین پشت و داشتن  
 و از اغذیه غلیظ و هر چه گرم و شیرین باشد شش باید که در وقت خواب باند و غذا مانع ملامت خوردانند و بعد از آنجا قره شود بله چوزه مرغ و ادون  
 مناسب و وانی که قره چشم را بمر بست صفت آن مر جان سوخته تخم خرما سوخته صبر کثیر است و ای طباشیر صفت یک جزو  
 بار یک سوره یکبار بر و وانی کست و این لفظ بر سه مرض اطلاق نمیدانند که چون آدمی از خواب بیدار شود یکبار آن شود و چنان  
 پیدا کرد که قره چشم او یک خال افتاده است و پیش بخارات غلیظه است که در طبقات چشم متجمع شود و حرکت بیداری تحلیل یابد و در دم آنکه  
 زیم زرد قره جمع شود و شباهت شکل ظفر نماید و پیش وقوع قره است و قره که منفرجه شود یا حدوث بر شدید یا بعد از قوی شود  
 آنکه سطح سرخ و کدر شود و بسبب تصاعد بخارات سوداوی باصره ضعیف گردد و جمیع اشیاء و جان و غبار آلوده نمایند و در بعض چشم خود را  
 از الخالیه اصل عظیم الحجم در یابد و چشم خارش کند و هر گاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و صفت آن در اول  
 تحقیق زبان از مواد مغیره نمایند و مذامات چون شیاف احمرن و احمر جاد و کل باسیلین و چشم کشند و اکثراً البصر و اشاره آن بوی نافع  
 است و در صلاح بخار فتن سودمند و در دم بهر فتن و تحلیل باستمال کثرت کمب بآب جلبه و لکلیل و سحاح و انگلیاب پروانند و دباب

ولتان غلط یا ذرو اصغر در آن باد شیر و خمر حلا کرده در چشم چکانند و بعد به جهت نشت و تحلیل و مافقی ششای یا انلیسیای  
 فصد بار یک ساخته در چشم بر کنند و اگر تحلیل نکرده و مانع البصارت شود در بصورت پرستکار رجوع نمایند و در مرض سوم معالج برود و او  
 کنند و غره نمایند و در و رگند در چشم اندازند بطبیخ لطیفات چون بابونه و کلیل و طنبه کمید چشم نافع شناسند و آبی حشایی  
 شکوهری سبیش غلط باج با صرد یا غلط و طوبی از طوبات چشم است پس اگر سبب آن مثل اجزات غلیظه و مانع و مدو باشد  
 که از غلط غلیظه متولد شود در فرق بینها است که در بخارات و مانعی بر یک حال قائم بود و در بخارات معدی وقت گرسنگی خفت روزها  
 در هنگام استلابی معده زیاد می مرض پیدا آید صفت آن ادویه مخصوصه آن مذکور گردد و در چشم کنند و بر آید در آن ادویه  
 چون بادیان و شبت و بابونه و تمام و سداب و مرزنجوش جو شانیه یا شند اکساب نمایند و اگر ازین تدبیر فائده نشود مانند زرد  
 بقی تمهید ماوه کنند و غره منقیه و مانع العمل آرد و شربت زعفران و فاسا سیده یا سهند بآب خوردن مفید بود و مارت اطراف چشم  
 و اگر آنرا غلیظه خون نیز ظاهر باشد و صفات کشاید و باطله در بعضی حلیت و یو وینه و خورل و غیره اندازند و از استلابی غلیظه  
 بخار انگیز جنبان و در دوائی مشب کوری بحریه صفت آن زهره گاؤ قدری در شیشه کرده و در روز در آفتاب گذارند  
 این در چشم کشند و اگر مرکبی در عفران در آن افکند سه روز دیگر در آفتاب دارند پس استعمال کنند برای نزول الما و نیز نفع بود  
 و غلغل در کمر بزرگان سینه بریان کنند و آب آن افشند و در چشم کشیدن نیز از مجربات است و کندش و صبر زرد و چند سبز بپزند و البصا  
 سمرال آفر صفت آن صابون یک سرخ بپاشد و در دود یا دیک ساخته به وقت خواب شب و چشم کشند و گاهی بعضی غلغل چرب  
 قلیان یا صابون آبیاب سایه داخل آید البصا مجرب صفت آن نوبخت در بھلگری سوخته بر آید گرفته باریک سائیده  
 چشم کشند و آبی جهر یعنی روز کوری اگر خلقی بود لا علاج است و سببش قلت و وقت روح با صوره است که بشعاع آفتاب تحلیل نمیرد  
 صفت آن لعاب بهمانه لعاب اسفول شیر تخم ششاس سرست نیلوفر و شیربخت غناب نوشت اند و شیر و شیربخت بزرگ  
 بنفشه و درون کدو زمینی چکانند و بر سر سکه درون با دام بالند و البصا ترطیب و تقویت و مانع باغذیه و طبعه و غلیظه خون باغذیه  
 از به مثل هر یک که بخواهد در آب سرد غوطه زده چشم کشاید و ششاف و جزی باشد نرزان و در و حصرم و چشم کشند و ششاف سبب  
 که قدری کافور و اینون که در آن افکند و باشد در چشم کشیدن و اینون گاه گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت و مانع باغذیه  
 صمداع مار و سر سگم گرم گشت بهمنه مفید است و با شربت ششاش نافع و بلخچه کلاب و درون گل و سرکه که سوخته و در سوت کلاب  
 سائیده و چشم کشیدن مجرب بکف است دوائی برای روز کوری صفت آن کاغذ سفید سوخته بطور سر سبز و چشم  
 کشیدن مجرب است البصا جهت روز کوری سمرال صفت آن کشید خشک بوست مساق آینه منقی هر یک به ششاف سفوف که  
 باشد و کاه ششاش باشد و سرست نیلوفر و آینه بهمنه فو حد یک نافع چشم صفت آن ملای شیر رنگ سر سبز سفید هر یک یک  
 سائیده و درون گاه و ششاش و کدو هر یک سه ماشه آینه در چشم کشند و دوائی حجاز العین یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم  
 به دم و این سبب استلابی ماده ترکیبی یا غلیظی باشد و یا سبب انضغاط مقله بسوی خارج بواسطه شش و غلیظ و صلبه است

و در وقت و خلق شد و در نزد از هر چه موجب خست و خستگی باشد و یا بسبب استرخاء و عضلات بود علامت استلالی است و غلظت جسم آن در غلظت نقل نیز محسوس شود و نشان انقباضی در وجود سبب است و سیلان اشک غلیظ که از یک بزرگ است و پشت باشد و از آن استرخای عدم غلظت چشم است و تحرک محسوس در محركات مضطرب و غیر اختیاری و جنبه ایسانم حیز از ضعف بصیر خالی نباشد صفت آن اگر سبب خفیف بود و حیز اندک باشد بستر عصا به قوی و خوابیدن بر پشت و استعمال شیان ساق و تعلیط غذا کفایت کند و الا در حیز استلالی حسب ماده قصد سر و دو حیات ثفا و تنفیه و ماغ تسهلات و حیز مناسبه نمایند و ابتدا پاره صوف و سرکه آب غریل و یادر گلاب و یا آب بک که در آن پوست انار جوشانیده باشد بر کرده بر چشم بزنند و بعدد مایه و در غلظت شیان امینا آب بایوان استعمال نمایند و دیگر اشیا که اشک آورد و قابض باشد چون شیان ساق و غیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرر انگارند و در حیز انقباضی قطع سبب نمایند و در غلظت سرکه یا قطعه اسرب در رفاده نهاده بر چشم حکم بزنند و بر پشت بخوابند و در آب بک که در آن گلنا و دیگر نیتون و پوست خشکاش و مانند آن اشیا و قابضه جوشانیده باشد بشویند و اولیا قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنا و جنش و عنصار و حیت الیس بر چشم طلا نمایند و قصد تعلیم درین قسم نیز مفید گفته اند و در طلعتی او را طلعت ناسک بود و در حیز استرخای بدستور که فصل استرخای و خلق کشنده به تنفیه ماده و استعمال غراغ و شمویات و حیز نشات حاره پرازند و به تنفیه قوا بضات مذکوره استعمال نمایند و دست قمر سندی سوخته و گل سرخ و گلنا را در کنر و سنبل الطیب بر چشم بگذارند و دوائی شور قمریه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن، پنجیکه علو آن ظاهر نماید و فاعله تنوع آن است که تحت نیایش و زیر و زبال نمیشود و از مود و صبر آن غالی بدو بخلاف شور قمریه با بکله پیشین خلط رخی نیست که زیر این طبقه در آید صفت آن اول تنفیه اول غلظت نمایند به شور قمریه و در مایه و در زعفران و شیان احمد و چشم کشنده و یا با همی گرم بر بشویند و بر بخار آن سرگون دارند و تعلیط غذا کنند و بر آغزیند و شفته خفیفه مثل گوشت تپید و کباب و حلج و کشمشک یا آفتاب و زرد و آتش غذا و استلا و منع نمایند و دوائی خشونت قمریه یعنی روشنی که در سیاهی چشم عارض شود و این بسبب بر صورت قمریه و انصباب خلط حاوی شور بر قمریه و یا استعمال او و به عاود اکانه بود و علامتش آنست که هنگام پوشیدن و کشاندن چشم چنان معلوم شود که پاکت بالابر چینی درشت میگذرد و بسبب این حرکت پاک اشک بزرگ آید و مقدم نماید بر موهجه استعمال مکرر بر آن گواهی دهد صفت آن اول مرطبات استعمال کنند باغذیه مرطبه مثل مغز و سب و اشیا و حب و محوم خفیف مثل شور با و یا پنجه بز و گو سفند و پیه مرغ و فالوده متخذه از شیر بز و گران تب نباشد و اشتر به مرطبات مثل غیره و در شربت سیلور و قمری و سر و غنه اس مرطبات و استقام و قطرات بادان مرطبه و شیر و حتران و غلاب و بنخل و اگر پیش خلط و یا حرلیت باشد سبیل صفا و به بند و آب و این نوشانند و دوائی شور قمریه علامتش در دو ضربان و حررت است بر سفیدی چشم و کثرت اشک بود پس اگر ماده از یک و شیرین باشد مرجع کمتر بود و اگر ماده بیشتر و رقیق رجا بود و در شدت بود و خطر بیشتر و شیر که زیر قشر ظاهری از قشر رابه قمریه باشد صاف سیاه بنمایند و این اسبب است اگر عاودا باشد و آنچه در قشر ثانی آفتاب سفید نمایند و آنکه در قشر ثالث بود در سپیدی و سیاهی متوسط باشد و این هر دو روی اشک

مخاضی فتنه باشد و هر قدر که بود زدی است بعد از مال شمع بصارت میکند و مخالات آنکه مخاضی فتنه نباشد که از وی طبع نصیحت  
نمی شود و صفت آن تدبیر این مرض حسب حاجت بغض و ایهال و غیره آنچه در فصل رید و قروح چشم گفته شد بعمل نرزد و در ابتداء و اما  
بکار برزد و در انتها شایف می بیند که شایف می کشد و شایفانه هر چند نیست و اگر مور سرج عارض گردد و علاج آن نمایند و دوائی مور سرج بلکه  
برگردد و قریه سبب بشود یا ترخا و اجابت بشکافد و جمیع از تحت ادبیر و آن آید بقدر سر مور یا زیاده از آن بدین نام خوانند و گاهی بمی  
تفاوت مقدار نامزدی مختلف نهاده میشود و شکار اس الذا بای و منی و لغاحی و سمار می و باشد که قشر ظاهر قریه سلامت بود و منی تشور  
بالمین بشکافد و جزوی از عنبیه بصورت بشود و بروز نماید و مشابه بشود و در فرق بینهما بهمین قدر توان کرد و در حوالی مور سرج  
سفید چون لثوق محسوس شود و صفت آن بزودی تمام میشود و قیاضه غیر زدی خشونت چون شاد و منقول و اقلیمی ای فقره و شمع خشونت  
و دفع سوخته باریک ساخته و مانند آن مثل درور گسیختن که نایع ترین اشیاء است و چشم اندازند و در فاده مدور و مقدار خانه چشم  
چشم بند و بالای آن صغیره سرب که بوزن پنج گرم یاده و درم بود نهاده و بصوابه حکم بندند و اگر عوص اسرب خطیه سرب محسوس باشد  
است و اگر ازین تدبیر صلاح نیاید و ولها می شکافد و درشت و غلیظ گردد و علاج سود ندهد و دوائی حول و ادان است که چشم را  
مائل شود و از موضع طبیعی زایل گردد و این زوال اگر بسوی فوق و اسفل باشد صاحبش بهر شیئی واحد را و در چیز میند و بیش از پنج  
عصلهها از عضلات محکم مقلد استراخی آن باشد یا زوال طبقات و طبقات پس اگر تشنج یا بس بود و این اکثر عقب امراض  
عاجه و قریه نطیس عارض گردد و صفت آن تدبیرش تقویت و ترطیب و داغ است بنطولات و روغنهای که در تشنج یا بس  
و قطیعه خیر خرد و تیر و خرد و چشم سودمند است و اگر تشنج استلالی باشد و این قسم عقب جرح بیشتر افتد و تدارک این از تنقیه  
بایارجات و غراغره و تطبیق تدبیر نمایند و آنچه در تشنج استلالی مذکور شد و او و بهر موی و چشم گشند و در محل استراخی علات و علاج  
آن فصل استراخه بچیند و آنچه که از زوال طبقات و طبقات بود چشم متحرک شود بحرکت اختلاج و علات تنقیه و داغ است از طبقات  
مؤکد ریاخ باستعمال سهیل گرم و جب ایارج و بعد از آن بهر تحلیل ریاخ یا بیکه دران با و بیان و اصل السوس با و بند و کلیل المکک  
و مانند آن جو شانید باشد و یک چشم نمایند و سایر آن و یاز و جب آب با و بیان ضماد نمایند و اگر ماده و معده بود تنقیه معده نمایند و لغی و  
یهال و جارات گرم با و بسک خوراندند و تجویض فرمایند و حل که بکودک شیر خواره افتد و آن بعد از صرع عارض گردد و بسبب  
شیر دادن و دعا باندن و دیگر استین بیک جانب تدبیر واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و مهیب و مانند آن که کبابی  
طفل بکاهش آورد مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه باریج سرج برگرفته چشم که مخالف گشته مائل باشد آویزند یا بر سر او بر خیزد که  
مقابل مدقه سولخ گذاشته باشد و جو شانید و در غرض مقابل آن سوزان را بر آفریند و مطلق پیوسته نظر بر آن دارد و ای غدا  
لطیف و بند و صورت بودن صبح سبب حل باشد و اغذیه بخار آنگیزد آردایه و در داند و از جماع شمع فرمایند و حل سوکود و فرس  
علاج پذیر نبود و دوائی که برای حل چشم نافع صفت آن دخان سندروس با قدری شک و عنبر ساییده هر روز در چشم  
کشند و این گرفتن دخان سندروس نیست که سندروس را باب ساییده بر پاچه المیده فتنه آن ساخته و شک نماید پس در جماع کشند

روغن کجند انداخته و در روشن کرده بالای آن ظرف مسی و از گون دارند تا دو خان جمع شود از کار و یا از پر مرغ گرفته بکار برند  
 و دوائی اتساع یعنی فراخ شدن مردمک چشم خواهد لقب عنبیه کشته شود یا عصبه محو و فرقی قیوایین هر دو آنست که  
 اتساع عصبه انتشار نور در اجزای چشم پیدا میابد و در اتساع ثقیبه و خصوص وقتیکه کسادگی آن تا اکلیل رسد که در نیت  
 بزرگندگی نور و صلا در اجزای چشم ظاهر می شود و اگر بسوی چشم نظر کنند معلوم شود که تمام جسم سیاه گشته و درین وقت بصارت  
 با کل طبل میگرد و علاج پذیر و چنانچه اتساع عصبه که لا علاج است و بصیرا باطل میسازد یا بجهت غلاست کلی اتساع ثقیبه یعنی تفرق  
 بصیرت و ضعف آن بدون اساس الی صفت آن اتساع ثقیبه که سببش از خارج بود چون سقط و ضربه که بر چشم رسد  
 سرد و حجامت سابقین نمایند و همین طبع نمایند و نیز زن بسوزان در چشم بچکانند و آرد با قلاب و بنفشه و خطی باز روی بنفشه میخ نسازد  
 نمایند و در اعطاط با بوند و قیر و طی در ضا و افزایند و بعد زوال درم کل روشنائی و با سلیقون در چشم کشند و احتراز از قی و جماع  
 طعامهای غلیظه و پر پشت خشن و جانب روشنی نگریستن واجب شمارند و اگر سبب اتساع ثقیبه از داخل بدن باشد این از کثر تلوی  
 بنشیند افتد علامتش آنست که چون مرض سرد و بجناند در پیش روی خود چنان خیال کند که در آب ایستاده است و در حالت بیک  
 شکم و بعد خواب ضعف و بصارت غالب شود و چیزهای لعید نسبت باشیای قریبه خوبتر بنظری آیند و این نوع بزنان و حیوان  
 بدیشتر واقع میشود و اگر از رطوبت عنبیه باشد علامتش آنکه صاحب مرض مرآت را کوچک تر از مقدار اصلی بیند و علامات ضعف بصیر  
 عارض گردد و حالتی شبیه بجمود در چشم بدون الم و سوزخی یافته شود و در نیت اول قصد صافن حجامت لقمه نمایند و بعد از  
 منبج حار و سهیل گرم و حب ایاچ تنقیه کنند بعد از آبکاسه غسل چو شاینده غرغره نمایند و دیگر غرغره قی و مانع که در فاج بکار می آیند  
 استعمال نمایند و کل با سلیقون در چشم کشند و استعمال محضات نمایند و اغذیه و مشربیه ملطفه بکار برند و از اغذیه غلیظه و طبع چون گوشت  
 ککاو میش پر بپزند و بپزند آنجا که مرض مذکور بعد از صلا ع کشید یا سه سام یا ماشر حادث گردد و طبع از اصلاح آن قطع بیکرد و اما اگر  
 عصبه سالم باشد و اتساع ثقیبه تا اکلیل نبود بعد از آنکه امراض سابقه و تنقیه بمسبیل گرم و حب ایاچ شیان مرآت بنا بر حفظ بصارت  
 باقی بماند و اینها را نیز با اتساع ثقیبه که از پوست طبقه عنبیه باشد نسبت با قسام دیگر منقسم البر است و علامات خشکی و لاغری چشم  
 و یافته بطریقه تجربه شوند و باقی علامت و علائش از ضعف بصیرت و این اغذیه و دوائی ضیق یعنی تنگ شدن ثقیبه عنبیه و نشان عرض  
 این مرض ضعف بصیرت و مشاهده اشیا و بزرگتر از مقدار اصلی پس اگر سبب او رطوبت عنبیه یا اجتماع خلط صلب غلیظه اندر  
 ثقیبه باشد و این از تدریج تقدم و آثار رطوبت دریافت میشود و ایضا در خلط مردمک محسوس نگردد و صفت آن بعد از  
 ماده منبج گرم تنقیه بمسبیل حار و حب ایاچ نمایند و در خلط غلیظه با ستم فراغ مراعات ترطیب نیز ملحوظ دارند و افادیه مناسبه در آب بخته  
 بر سر بریزند و با سلیقون در روشنائی و شیان و عفران در چشم کشند و شیان جا و شیر درین باب مجرب است و واضحی که از پوست  
 عنبیه یا قلت بنفشه افتد علامتش کوچک شدن چشم و قلت خواب و دیگر آثار پوست و تدریج سابق بر آن گوهری و صفت  
 که ترطیب بدن با اغذیه و اشربه نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و سحوبات ترطیب چون روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان

در مری چنانکه در لعاب سبغول و آب خرقه و آب کاهو بر سر بنهند دمام نمودن و در آب شیرین نیکو تر است شستن و در آب خوش صافی چشم کشان سودمند بود و دوائی خیالات یعنی دیدن اشکال متولد که در خارج موجود نباشند و این گاه باشد که مقدر نزول الما بود و علامت و علاج آن از دوائی نزول الما استنباط نمایند و اگر بسبب کافئ حس بصیر که آن بصارت و سایر احوال قوی باشد غیاض خفیه که در هوا موجود است و بجای آنکه بدن ارزان خالی نیست محسوس شود و این نے تحقیقت مرض نیست و محتاج به علاج دیگر نیاز ضرورت اغذیه غلیظه مثل هر سببه که پانچ و غیره خورانشند و دیگر استیاء مغلطه که در صداع قوت حسی مذکور شد بکار برن و دوائی خیالات که از ارتفاع بخارات و داغ باشد اگر مریض خیال کند که ستونها دود پیش چشم بلند گردیده متفرق میشوند در صورت تنقیه خلط سوداوی نمایند بر صورتها لایخی سوداوی و اطریقات و غیره و جات و دیگر مقویات و داغ بکار برند چون سودا مغلطه و داغ شتر این صفتین کنند و اگر علامات غلبه خون محسوس شود و مریض گاه گاه پیش رو چون مثلاً آتش تحیل کند کبیر و ریخالت بزدی قصد کند و خون وافر گردد و سبیل بارد و بدیند و مطلقیات خون بکار برند و تقلیل غلظت نمایند و از گشت و شتر سبب بر سر بند و اگر باوه و دیگر و داغ حب شود و مریض خیال کند که چیزی از بالا پیش روی افتد و ناگهان بر سر دوزخ و قوت محسوس استیاء کینه از قصد سبیل و تنه بآنچه مناسب حال مریض بود و بطبوسات مداومت نمایند و دوائی خیالات که از تصاعد انچه معدود باشد و علامتش نیست که خیالات و حالات استلای معده کثرت و خلوت قلت پذیرد و در هر دو چشم خیال مساوی باشد و هر چند مدت دبار گردد در بصارت ضعف و کمورت را و نباید ضعف آن سبیل و حب ایام تنقیه کنند بر ستود که در روز طبعی گذشت و صلاح معده و تقویت آن نمایند بر آنچه در باب ضعف هضم مذکور گرد و استعمال حب ذنب و ایامج فیقر تنهائیا با طریقت کشنیز چند شب متواتر درین باب سخت سودمند است و غذا گوشت مایکان با نخود بخت و بمصالحه گرم خوشبو ساخته منید است و دوائی خیالات که از تنگدگی بعضی اجزای رطوبت بیضیه افتد و بدان سبب آدمی خیال کند که بجانب راست یا چپ که شخصه ایستاده است و درین الامر نبود و بر یک حال باشد و آنچه در وضع بصیر که سبب آن تنگدگی رطوبت بیضیه بود و آنچه در ابتدا و نزول آب بکار باید بحسب حال بکار برند و خیالات که از اینان پال قشریه باشد یا سبب با تقدم و آنکه مدتی بر یک حالت ثابت باشد و بآنست و دیگر از انجاند و بحسب غلبه زیادتی و کمی پذیرد و شناخته تدبیرش را آنچه برای منع آثار قرحه چشم و دوائی قرحه چشم مذکور شد بعمل آند و دوائی نزول الما و آن عبارت از رطوبت غریبه که بتدریج یافته از سر فرو آید و در قعره عنبیه بایستد و مانع البصار شود پس اگر غلیظه بود تمام قعره را در گرد و بصارت با کل بل سازد و اگر بعضی قعره غالی باشد همان قدر دیده شود و آنچه که رطوبت مذکور رقیق بود و در صورت اگر چه عده قعره را در رقیق مانع رویت اجسام می نویزند و از قعره و آفتاب و چراغ و غیره آن نیکو گردد و سبب این مرض با سقظه و ضرب بود که بر سر واقع شود یا رطوبت غلیظه یا صلبه یا صلبه مریض با قعره یا سراسر یا سخت و سردی مزاج یا شد و گاهی به ضعف روح یا سه یا شایع است و این پیران که سبب آن را که بیار سببهای و از آن کشیده باشند علاض گردد و علامت ابتدا و نزول الما اگر بتدریج افتد است که بعضی از خیالات اندیشم و گس موسی و در دوشلخ و امثال آن بحسب اختلاف اشکال رطوبت اکثر در یک چشم یا در هر دو و مع کمی و مزی محسوس گاه



در چشمه را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند و کدورت چشم و عسل با صبر و تیر و غیره از آن گساید و از آن  
چهار ماه تیر فاش در بصارت و رویا بدینجه است که گفته اند چون خیالات ناخوش ماه یک و تیر و بنام و کدورت بصیرت و ضعف آن  
نیتراید آن چشم از نزول این باشد و نشان این مرض بعد نزول تمام از تیر مردک و بطلان بصیر پوشیده نیست ضعف آن  
در ابتدا که بصیر باکل باطل نشده باشد بزودی تمام بعد نفع ماه و سهیل و حار و صبا ایام تنقیه نمایند و دیگر خوب و یا اجابت بطریق  
شبیاری مع رعایت نفع ماه و حمایت مزاج علیل خوراند اگر قوت قوی باشد اسم نهال متواتر کنند و الا در هفته یکبار ایام تنقیه  
یا دیگر حسب امی شقی و مرغ حسب حاجت همراه مطلوب و قطور بون دهند و در صورت خوف حرارت اطریفل یا یارنج فیکر آخته و نه  
و بعد تنقیه غراغر و سطوات تنقیه استعمال نمایند و تخم بیل که از برگ او خضاب میسازند باریک سود و در ششده صاف آمیخته و چشم کشند  
و دهان کنند که مانند دهان سندوس که در دوائی حواله مذکور شد گرفت و چشم کشند و دیگر کلهای مثل باسلیتون و شیاف مرارات  
و غیره بل آرد و در اوست خودن اطریفلات و غیره حالت و خصوص اطریفل اسحاق بن عمران بنایت مجرب است و عصاره آله و  
چشم کشیدن نیز نافع و آنرا در ابتدا بلا توقف بر شش این صندع داغ پنجه دهند تا رنگ را بسوزد و بعد داغ سه روز حرام و غیره  
بهانه بعد چوب برغن کجی آخته گذارند و هر چند که انولغ بطوبیت برآورد بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر شسته بر نیز در دست دارند  
و تکیه بر طبع میسازند و از اغذیه و دین مرض بر طعمهای مشکب کباب گوشت طیور و قلیه های بر این مع مصالح گرم و زمان  
شکاف و غیره اقتصاد و زردن از انباشته غلیظه و جگر انگیزه گوشت ماهی و لبنیات و فوکه و طبع و لوم غلیظه و غیره در فصد و حمایت و کثرت  
جای و دیگر مضاعفات و داغ و شور با باد و دیگر در طبایع و از امتلاهی طعام و شراب و خوردن شب اقتضای لازم است و اگر بچانه آب  
بر او اصل عادت نمایند بنایت مفید بود و هرگاه این مرض مستحکم شود و بصیر باکل باطل گرداند نیز از قدر علاج نبود بعد تنقیه  
بدن و داغ بدستکار و شیار جوع نمایند بشرطیکه آب قابل قدح بود یعنی سفید و صاف و رستنی باشد و از آمدن چشم آردن  
عطسه منتشر و متفرق گردد و در بعضی پیش چشم خود روشنی در یابد و الا غیر قابل را قابل قدح نمایند بدین تدریج که تلطیف غذا کنند و کمتر  
خورند و از طعامهای غلیظه مذکوره بالا بر نه کشند و شیاف مرارات و کلهای ملطفه که در ابتدا نزول بکار آید و در چشم کشند ایضا  
بهت نزول المار از انطالی صفت آن در ابتدا سادرت بتنا دل ایام کبار و غار یقون و دوار الکس و همچون هر مس و  
اکتال بصیر و داغ فروزن پیر بسیر زمان و داغ خطاف بمسل و کله که بر آتیه بیاض و حرج و کلهای غله آید آب بپاژ در آب  
نافع است و در آنجا باره مزاج مثل زیت که بمسل و شکاف و در کارید محلول و کل فوس چنین نیست و حار مزاج از مر و اید و مر  
ما تشبیهای سوخته کحل ساخته و در چشم کشند که خاصیت عظیم در بن آب و تخمیل آنچه نازل شده میدارد اگر در قش و صافی باشد  
ایضا که جهت نزول المار و ضعف بصیر حرج حکیم محمد عظیم و حکیم کلو صاحب است صفت آن بگیر نو آب برگ در شاخ  
و در تخم نیم پنجه درخت بادیان چهار توله شید خاص صاف یک توله زهره غلیظه از یک عدد و شیشی کرده تا سه هفته در آفتاب  
نگهدارند و در سبیل هر روز در چشم کشند و ایضا که در نزول المار بعد تنقیه و از دم خصال عظیم نفع است صفت آن

شبهه صفی و ده و ام که فور یک ماشه مشک یک سترخ همه را از دست چوب که بر سر آن فلوس نشاند و باشند و ظرف مس بطلعی را  
تا چهار پاس حلقه که یک هفته در چشم کشند که عیب الاثر است و دوائی نافع نزول در ابتائی مرض صفت آن منزهنگوشت و جزیرو  
ایون یک جزو کوفته بخیه شیان ساخته چشم کشند ایضا چرک گوش آدمی انگیزه مساوی در شیهه سوده نگا بهارند و در چشم کشند  
ایضا که نزول الما و راز باده شدن نه صفت آن آب برگ قرمندی بوزن هفتون و یک کوزه بجمول با دست چوب نیب که فلوس در آن  
و مسل کرده باشند مل کرده چند انگلیط شود بعد از آن در شیهه زن که فرزند داشته باشد چهل پاس کهرل نمایند و یکا بنهند و اگر  
منفر کوهچی سفید در آب لیموی کافندی کهرل کرده بار یک نموده بگذارند و وقت صبح قدری در چشم کشند نیز نافع نزول الما و  
است در لایبیل سوخته بصل احتمال نمودن برای ابتداء نزول آب از جویات بوعلی سینا است و دوائی مسده مصب بوجه علامتش  
با وجود سالم بودن مردک بصدرت باطل باطل گردد و از دجج و الم و انار نزول الما و خالی باشد صفت آن بعد از نفع ماده  
بنفع حار و سهل گرم حسب ایاز تنقیه نمایند و فصد رنگ گوشت چشم کنند و بر بنگا گوش زلو چنانند و قدم النذ و محاسم ناری بر شناق  
نهند و دوائی زرقه بکنه بودی چشم صفت آن اگر مولودی بود و علاج نه پذیرد و اگر عارضی باشد دین با طفل بیشتر افتد باید  
که مشک در عفران را بار یک سائیده بصل مود که کشند و ادست آنها سحر سیه و گلاب جید است و اگر سیل مختل تر فرود برود  
که در چشم کشند بسیار مفید بود و بنگا و اما کثرت رطوبت در چشم بود و سهل گرم حسب ایاز بعد نفع ماده تنقیه نمایند و غارغ مقبیه  
داغ و علوسات مسخه بصل بارند و ما جین حاره خورند و در غنایه گرم کشل روغن بادام تلخ و بیدانجیر و مینی چکانند و اگر مزاج ترش  
گرم بود و ادویه دروغهای بارود در مینی چکانند و سر سیه و سنگ بصری و طباشیر در چشم کشند و چکانیدن روغن گل در مینی بزرار  
گرم و سرد هر دو مفید است و آنجا که زرقه از پوست باشد چنانچه بسبب تحلیل رطوبات اصلیه چشم پیران و همیاران که ببارضه  
اشک ببالا باشند از رقیق میشود از لاغری چشم و بطالان بصارت میافستد بطریب گوشت چنانچه بصره و صداع میسوی در مد سوداوی و  
صل یا پس مذکور شده و در ضعف بصریست خواهد آمد و دوائی نافع زرقه صفت آن آب پوست انار ترش و در چشم کشیدن  
و مدتی بر آن عادت کردن سودمند است و صنف نافع زرقه و کحل مفید آن هم سودمند است و دوائی ضعف بصری بروت یا  
از بروت و رطوبت علامت بروت فقط ظهور نقصان است در چشم نسبت بحال صحت و بطور حرکت پاک و نشان بروت و بروت  
آنکه چشم زیاد از حال صحت نماید چیزهای بعدی بهتر از استیاء و قریب بنظر آید و ضعف در بصارت بعد از خوردن طعام خواب  
تخمه نیاید و اگر در و باشد که بواسطه غلط و شغافیت رطوبت هر چیز خوردن بزرگ نماید و اگر رطوبت در معده باشد و بخارات غلیظ از آن  
منبع شده باشد ضعف بصری گردد و منبهورت مرض بعد نوشیدن آب و خوردن استیاء و رطوبت زیاد شود و در گرسنگی کمی پذیرد  
صفت آن بروت و فقط بصری قلیل منج و داغ او به حار و خشک بادیان اصل السوس پر سیا و نشان اسطوخودوس دان  
بصل در آب جوشانیده و صاف نموده نباته سفید و داخل کرده و هندی و گوسفند و ماکیان با مصاحبه گرم خدا سازند و روغن بان  
و باین در مینی چکانند و بر طبیح او به گرم انگاب بکنه و شیان اصفر و انضر در چشم کشند و در صورت ماده رطوبتی بعد از نفع بنفع گرم

و سبب گرمی و سبب ایساج و سبب شیبایی تنبیه نمایند و غرغره نافع لغو و بلبل آرد و مصطلک و دوج بخایند و دیگر تذکره بصره و طب  
 بر دارند و کلابهای خفیه مثل اسلیتون در روشائی در چشم کشند و آنجا که طوبت مدو سبب این مرض باشد بستر و سابق تنبیه نمایند  
 و ایساج فینزنا و ارفیل و غیره و گاه آب گرم مفید اند و بر آتشات متقوی مدو و دوست نمایند و دوائی ضعف بصره حرارت مادی  
 یا غیره مادی علامت حرارت مادی آنست که چشم خفخف مسخ و گرم باشد و نشان خیر مادی آنکه چشم لاغر بود و دیگر و در و در حالت  
 اگر سنگ عقب اسهال ضعف و با صبر غالب شود و بعد از آنکه دفعه ضعف بصره خفت رونمایه صفت آن و مادی تبرید  
 و فصد و بلبل بارد بلبل آرد و از اشیاء بخار انگیز چون پیاز و گندم پزیز نمایند و ادویه بادشک آور چون سرود حصرمه و عصاره آنکه در چشم  
 کشته و در غیر مادی مبررات و مرطبات و دمنه چنانچه در در صفراوی و بلبل یابس و در زکوره و غیره مذکور گردیده در غنهای سرد و تر  
 چون روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی بچکانند و روغن بادام شیرین در چشم اندازند و شیر و ختران در چشم و شیر و خدوائی  
 خفیف بصره از بی حوشت علاقه آنست که چشم خفیم صغیر شود و هنگام گرمی و در یاضت محله و استغفرات مرض از دوا و پزیر پس اگر  
 باعث پیوسته کثرت جماع و اسهال و تب باشد تقدم می تیز بر آن گواهی دهد و ایضا غشای سیاه مقابل چشم معلوم شود و اگر کثرت  
 غشای غلبه بود و هر شش نسبت بهیست خود در چشم خود نماید و اگر موجب آن قلت و رقت و روح با صبر باشد نظر بر دوا و اشیاء  
 روشن تدارک نشود چیزیکه از مکان بعید در ایام صحت دید میشد اکنون آن چیز از مسافت مذکوره کما شنبی بنظر نیاید و هذاعصر البر  
 ضعف است آن در تزیب بدن کوشند و یا خنجر و صدراع میسی و در شنج یابس و بلبل یابس و در زکوره و ختران کرد و کلاب و فواید  
 و طبعه مانند گوشت حلوان و چره مرغ و بنفشه برشت و یا کاک و کدو و شلجم و آش بخوراند و آب شیرین نیم گرم بدن بشویند و بر سر  
 بیزند و بعد از طعام بخام روئد چند آنکه مرق نیاید و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر مالند و روغن بادام شیرین و بومی و گوش  
 اندازند و شیر زنان در چشم بچکانند و مالیدن مسکه گاو بر سر مدو است و سر فرو بردن و آب شیرین و چشم و در آنجا که دان سخت  
 سر و مدو است و غفران و شیر زنان سر و در چشم کشیدن درین باب اثره تمام دارد و از جمیع استغفرات و هشیاء و یابس اجتناب لازم است  
 و اگر از یابری جماع باشد لا جرم و مغسول طباشیر بر یک یا شش سوده در انوشداری ساده یا لولوی هفت ماشه آغشته و درق طلا بچکانند  
 یا شش متبیب و کلاب و کبوتره و عرق خنجر یا فاضل و تخم و تخمک و شترتی بنوشند و همچون لبوب یا خیمه مراد و پزیرند و اگر کثرت غشای  
 بران بر روغن بادام آغشته از جوبات است و غذای متقوی و داغ خوردن و دوائی ضعف بصره از کدو و طوبت و بیضیه و جلیده نشان  
 که در وقت بنفشه آنست که در بصره پیش چشم خود پرده سیاه بیند نظر از بطرف آسمان نسبت بدین سوی زمین صاف و روشن بود و  
 علامت دیگر جلیده آنکه چشم سیاه شود و بنفشه که بشیر محسوسات دردی منطبع نشود و آثار نزول المار و انتشار و بیج بنود و بعد تنبیه  
 سوزا و کثرت چشم کم گردد و صفت آن اگر علامت غلبه سودا و ظاهر بود استغفران سودا و بلبل آن و سبب لا جرم و کثرت و طلیف تیز  
 نمایند و از مکرر سوزا و پزیرند و آنچه بهر ابتدا و نزول المار و مفید است حسب حاجت بلبل آردند و آنجا که طوبت فضل یا افراط جماع  
 باعث تکدر طوبت جنبه گردد علامت و علاج آنها اندوائی قسم اول ضعف بصره آنکه از بی حوشت باشد استنباط نمایند و ضعف بصره

که بسبب ضعف حرارت غریزی واقع شود و این مخصوص به پیران است علاج چهره بنور و لکین برای حفظ باقی تنفس و مانع مساند  
 بدایه و قسم اول برای اخراج ماده رطوبی مذکور شده و بعد از آن مقویات و مانع و کحلهاست مقوی بصیر مثل محل الجواهر بکار ببرند  
 و وائی ضعف بصیر از اطایکی صفت آن در ضعف بصیر بارد مثل سرود و صبر و کندر علاج کنند بعد از آن کمال مقوی  
 محد و بصیر مثل صبر و سالیقول و روشنائی و کد انطردون و مانع کفنگ و آب انار و خون کبوتر و سبزه و مال سب و او بهتر است که از پزیر  
 او بگیرد و استعمال نماید و احتیال بر طوبت خافس مثل حب و ضعف لیسر اس و کل که در آن زرد چوب و نانخواه است و کحلها  
 نماید که احتیال نماید و مشرب آن نیز مفید خوردن خردل بخیندن رافع بود و وائی که جبب ضعف بصیر و اکثر امراض چشم غیر از زرد  
 جرب و الدرم هم است صفت آن براده اسرب و دوجزو دار فلفل یک جرد در کهرل انداخته خوب سحق نمایند تا مثل عبا  
 شود پس یک یک میل در چشم کشد اگر دار فلفل ازین کم اندازد مایع رویه اوست باشد و جاله و دستاق و سلاسل را نیز مفید است  
 و صمداره آله اراده ضعف و سوزش چشم جرب اس و وائی مانع ضعف بصیر صفت آن دار فلفل یک ماشه سر سیه  
 پوست ملیله زرد و سر و ماده و ماشه کلاب یا آب سائده کحل ساخته در چشم کشند ایضا کل درخت نیب و سیه چنگ  
 کرده و بر آن شور قلی آبیخته سرمه سائده و وقت خواب در چشم کشند بسبب و ظفر و چشم نافع است ایضا جبت ضعف بصیر  
 آن بیخ کشائی خورد در آب لیمون بسپارند در چشم کشند و مادیان و دورم کوته بخته قند سفید برابر آن آبیخته شب و وقت خواب  
 درده ماستد و تخم پیمین نهات سفید برابر آن آبیخته کهرل نموده در چشم کشیدن سر نافع ضعف بصیر اس و آب بار سفید  
 مال لعل سخته و وقت خواب در چشم کشیدن نیز برای ضعف بصیر رطوبی و نزول الماء مفید است و احتیال بجنس لفع می کشند  
 و حفظ قوت آن مینماید تا مدت طولی و کجا که لیل زرد با کلاب نافع است هر گاه ضعف بصیر از رطوب رقیقه مع حرارت و کجا  
 و وائی رفتن بصارت از کثرت شستن در جای تاریک بستم ملطفا و کثافت روح ماصه است از دم تحلیل انچه غلیظه رطوب  
 در ماریکی یا افتتار و در آن باعث و فته بر آمدن از ظلمت برهمنای صفت آن کحلهاست ملطفا مثل کل با سلیقول و شیان  
 مرارات و غیره در چشم کشند و در آن غذا و لطیف بکار برند و آنجا که دفعه از ماریکی بر آمدن سبب بود بسوی روشنی آفتاب نه نگرند و پارچه  
 آسمان گونی بر رو آورند و بر براده اسرب نظر کرده باشند و تجوید نمایند و از صوم و حایع پر سبزند و وائی خفش یعنی ضعف  
 در روشنی صفت آن پس اگر مولودی است علاج چهره بنور و کجبت تسویر یک و طبقات که چشم از رنگ استن روشنی قوت  
 دهد و در آن بفته در چشم احتیال ننموده باشد و اگر مرض مذکور با تری یک باشد بهر تنقیه و تخفیف رطوب انچه در در مد لیمی  
 و غیر آن ذکر یافته لعل آرد و آب صابون بمقیه بنم و تپای سندی و سرمه و جاکستر برگ سرود و خاکستر گلنار و در چشم کشیدن قوت  
 و تخفیف رطوبات و یکی طبقات مینماید و وائی قنور و آن کدر تری است که بصیر را عارض شود بواسطه دوام نظر جانب اشتیاء  
 سخت سفید و روشن چون برف و جز آن بیش لفرق با صوم است ان سفیدی و روشنی قوی چنانچه بعد از روشنی چنانچه مقابل نور آفتاب علائش  
 تقدم سبب است و بطلان بصیر مطلقا یا از مکان بعید و تخمیل بیاض و در جمیع محسوسات صفت آن خرقه سیاه چهره آورند

ولباس و فرش همه سیاه سازند و شیر در چشم و دهن و مغز با دوا خاصه اگر کش بود کوفته بر چشم ضا و کنند و آب گرم که نمید نمایند  
 و اگر از دیدن برت و در حادث گردد تدبیرش در اخروالی و مذکر یافته بدان رجوع فرمایند و وائی که منور صدمه که سسل العین گویند  
 و آن را لاغری چشم است که اکثر بسبب نقصان رطوبت اصلی به پیران افتد و این را علاج و گاه بی باعث پیوست از اشتغال غایت  
 و جمع مغز با قنوع سده و عروق شیشه و شکمپه یا کثرت استعمال خدرات بچوانان عارض گردد و در یک چشم بود و ضعف بصیر لازم  
 این مرض است و باشد که باصره باطل شود و صفت آن در تطیب بدن کوشند با و به و داغند به طبع چنانچه در دوا  
 صفت بصیرت مذکور شده و از حقیقات احتراز کنند و آنجا که سبب مرض وقوع شده باشد و با وجود لاغری چشم الحلی محسوس شود  
 اول تنقیه حسب حاجت بقصد یا سهیل نمایند و تنقیح سده بشریت بزوری و غیره بعمل آرند و بعد از آن مطبات در چشم چکانند و در  
 تطیب سائر بدن کوشند و وائی که صدمه حد و شقیقه عین گاه باشد که ضرابان در در مانند شقیقه سر در عین چشم عارض شود و صفت  
 آن تدبیرش همانست که در و وائی شقیقه گرفته شد و در قطع شربان صدمه مبارک کنند تا بکوری نه آنجا و وائی که شربان بجز  
 سبب سستی یک انصباب رطوبت است در اعصاب آن و علائقش انطباق یک است صفت آن تنقیه بدن نمایند به سوز که  
 در فالج مذکور شد و اطریفل صغیر یا یاج فیقر خورند و صبر اقا قیا حنضض کنی و عفران بآب مورد بر یک پیستانی ضا و نمایند و تنقیه  
 دیگر قوا بص مثل مرکب حنضض و اس مفید بود و بعد کحل که از شب یمانی و ماز و سوماق و دیگر دوا ساختن باشد  
 کنند و فصد رگهای اندرون بینی کشادن نیز مفید بود و ستر خا و بجنش که از قطع و تر حائل یک افتد علاج نه پذیرد و وائی  
 التصاق الحنض یعنی چسبیدن یک و این در دردیاقره یا بعد از قطع سبل و ناخنه عارض شود و صفت آن در دردیاقرون  
 بهم پیوستن یک باشد بعد از تنقیه و تعدیل شیان ابيض و آبار و در ابيض احتمال نمایند و بعد یک شدن دوا از چشم میل  
 روشن گل آلوده در چشم کشند و بالای آن رناده مؤرب بنده و در قره و جز آن هر دو یک را بیل یا بآله دیگر آهسته کشانند و بعد  
 زیره و نمک خامیه آب آن در چشم چکانند و پنجه را بر وزن گل تر نموده میان هر دو یک گذارند و زردی بقیضه مرغ و در غنک بهم سرشته  
 بر پشت چشم نهند و بعد با یک بر بندند و زرد و نیم کشانند و باز بهمان تدبیر بردارند و زرد و سوم شیان فحم جرات در چشم کشند  
 و از التصاق احتیاط دارند و اگر هنوز استعمال شیان مناسب نه نمایند تا رسیدن وقت شیان بر زرد و بقیضه زرد و غنک علاج  
 نمایند و اگر هر دو یک کودک با هم چسبید باید که هر صباح ببول گرم و چشم را بشویند الا بصیرت ابيضه صفت آن  
 بعد تنقیه غلط شیان مانند حنضض و صبر و مرکب چشم ضا و کنند و پاره پنجه را بشیر تر نموده در میان هر دو یک گذارند  
 و وائی شتره یعنی کوتاهی یک بحدیکه خوب بهم نرسد و چشم کشاده اند سببش تشنج غشا و خفت یا عضله یک باشد علامت  
 تشنج امتلائی آنست که شتره دفعه افتد و یک گران و مدت بود و دیگر علامات امتلا پیدا باشد و نشان تشنج میسی آنکه بتدریج  
 افتد و یک لاغری و قوت بود و قوت هم حساب پیوست گواهی دهد و تشخیصک بی باعث ایذا و غشا از رسیدن ضربه و فقط و قره  
 بر سر پنجه باشد علائقش وجود سبب صفت آن در تشنج مادی تنقیه نمایند به سوز که در و وائی تشنج مطلق ذکر یافته

در دهنهای خمله مالند و بلعاب حلیه نریايند و در تسخیر جبهه تیسین ماده ترطیب با نذیه و اشربه و در دهنها و فطیات  
 ترطیب نمایند و گل خفته و غلی باشد در خن خاک کردن و بر دغن نقشه و کد و سر چرب دارند و در تسخیر ایضاً بتدارک اسباب موجب  
 گشتند و شتر که موی بود علاج بنیز بردارند بلب و قوع غده یا تخم زائد مانند عقده یا چسبیدن پاک باشد علاج هر یک  
 از محل خویش تذکره است و آنجا که از قطع پاک یا دخت ناقص زخم بود از موضع تخم باز بگشاید و بگذازد تا چشم را بپزد و  
 فیما بین شق مزه که گوشت بر ویانند بقتله کرده بنهند تا هر دو کنار آن بهم پیوند و در میان آن گوشت بر ویان شتران  
 و آن فرونی است نرم که در پاک بالا حادث گردد و مانند سله از جای خود حرکت نکند بلکه چسبیده باشد و بواسطه گرانی و بطری  
 پاک در حرکت و کشادن آن دشواری رونماید چشم دام ترماند و از دیدن روشنی سیلان اشک و آمدن عطسه عارض شود و چون  
 این مرض در طول فلیط است ازین جهت اکثر باطلال و در بطونی مزاج و صاحب نرله در کام حادث گردد و صفت آن  
 اول بهر صورت و بطنی تنقیه نمایند و شیاف امیثا و خضخض و عفران ضما و کنند و از اغذیه برگوشت طیور اقتصار و در غذا و فطیات  
 پیرینند و استقامت و کمیخ حملات مفیده اند و بعد از تنقیه اول در در اصفربوده در روز انجیر پس با سلیقون اگر کتر الحال نمایند  
 و اگر تحلیل نشود بپزشک کاری علاج کنند ایضا که سخی بر سر احسانی است برای شتران و جالبه بپزد صفت آن سر  
 نیمه و در پائیله بگذارند و کبریت آله سار و لوله سوده اندک اندک بران پاشیده بپزید تا آله سار بپزد و  
 پس بر دهن شتر بادار فلفل یک توله تا سه روز صلا بکنند بعد از آن سنگ بصری یک توله در آن انداخته باز تا سه روز بپزند و آنجا  
 بردارند و بوقت ضرورت بچشم کشیده باشد و وانی عقده و این فرونی است سخت که بر پاک بالا پیدا شود و پیش طوبی غلیظ  
 سواد می است که لطیف آن تحلیل رود و باقی متحجر گردد صفت آن آب گرم ریزند و موم ردغن بر آن نهند و بعد نرمی  
 آن بهر تحلیل مرهم غلیظ و بلعاب حلیه و تخم گران استعمال نمایند و اگر مانند سله از موضع خود متحرک باشد و غائر نباشد این گشاید  
 و بردارند پس زیره و نمک خائنه آب او چکانند تا پاک ملتصق نشود و عقده که غائر و منبسط در سطح باشد و باد سنجاری رنگ بود  
 تا بن مرض نگر و ند بکده و هر اندک مدت تنقیه سواد می کرده باشند و از اشیای منغلظه اجتناب نمایند و انصهره و اطلیه محلل ماده  
 سواد می بکار برند و وانی شتر منقلب و شتر زائد شتر منقلب عبارت است از موی شتر که و از گون شده در چشم خلد و شتر  
 است که موی زائد باطن پاک در غیر منبت شتر برید پس بواسطه ایضا اشک ساکن شود و چشم ضعیف شده برای قبول  
 مواد مستعد گردد و سهل و دوه و کده و حمر چشم عارض کند و این مرض عسر البر و مسور و بی بود و اکثر در حین اعلی افتد و با صره ضعیف  
 کند و پیش اجتماع طوبیات عقده در پاک است صفت آن اول آن موی را بکنند و شیر انجیر و خون خوک یا گشته  
 شتر یا گشته سگ بر آن موضع طلا کنند و اگر این تدبیر فائده نشود نخستین بعد از نفع به سبیل گرم و آب ایاج و حبس بار ستر  
 و بطنی تنقیه نمایند و غراغز منقیه و داغ لعل آرد و وصله و قرفل بخانند و جزو دوا در دهن دارند و اگر مزاج گرم بود و بوجب لیلیه  
 تنقیه کنند و لیلیه مر با باطل لیل صغیر استعمال نمایند و پیوسته لیلیه زرد یا کابلی در دهان آرد و بعد از تنقیه چیزهای تیز و منقیه

یک چرخ محل با سلیقون دروشنائی و رشیات اخضر و احمر و جوشم کنند و لب از آن سوی زاندر را بکنند و جایگاه آنرا بنشیند  
 بخارند و یک رابر داشته و موسی زاندر را بکنند و بسوزن ظلالی گرم کرده بر موضع آن داغ وادن و بعد از آن سبیده بنفشه مرغ  
 یا دخن گل بر آن نهند و آخر علاج است و دوائی انتشار الابداب یعنی ریختن مرگان سبیش اگر فساد اخضر است یا طوطی  
 و سودا و علاتش اگر غلبه بر واحد است مع سوزش و خارش و اگر سبیش کشادگی سازد ابداب بود بواسطه کثرت رطوبت یعنی زاندر  
 وجود علاست یعنی است و اگر سبب او ضعف جاذبه یک باشد بعد سرسام گرم و حمایت حاره حادث گردد و صفحت آن  
 مادی تنقیه غلبه غالب و تبدیل فراج نمایند برستوریک در انقسام مد مذکور شد و چیزهای نسبت ابداب مثل دانهیکه در آن حجره  
 داخل است بچشم و بجای نسبت ابداب کشند و در بلغمی ریاضت و تقبیل غذا و اکتحال استیاء و بعد مثل شیان احمر و اخضر بنشیند  
 است و آنچه از ضعف جاذبه یک اندک تر برش تطبیق بقوت بدن است با استعمال رطبات و اخضر جبهه الکیموس و دستماد  
 ترک اخضر غان و اکتحال محل روشنائی و با سلیقون و دیگر همه چیز که اشک نیارد و بنجابه موسی را گرم کند و مفید بود و اگر مرض مذکور  
 که از اسهال و مسام سبب اندال فزحه جدی و غیره یا سونگی آتش باشد علاج پذیر نبود و آنکه از جنس دارالشلب باشد علاج و ابداب  
 نمایند و بعد از سبب ادریه نسبت ابداب استعمال کنند ایضا که ریختن مرگان منع کند و موجب است صفحت آن استخوان  
 اخضر یا سوخته سنبه الطیب سرگین موش صدف سوخته نفل از هر یک یک جزو قلعی سوخته مغسول شش جزو طلا نمایند و اکتحال  
 سازد ایضا بمنافع مذکور صفحت آن استخوان خرا سوخته سه درم سنبه رومی و درم نرم بایند و یکشنبه نوع دیگر که در ریختن  
 شود و معمول صفحت آن لاجورد حجره از منی خسته خرا سوخته و خان کندر پوست صنوبر مثل الطیب مثل سه درم ساخته و جوشم  
 کشند و ایضا اکتحال حجره البه و طویل و درون نفاس سائیده جهت رویانیدن موسی مژه که ریخته باشند و موسی ابرو نهایت مفید  
 و موجب یکم محمد علیهم است و دوائی بیاض الابداب یعنی سپید شدن مرگان سبیش کثرت رطوبت یعنی است صفحت آن بعد از  
 ماده منفع دار سبیل بلغم تنقیه نمایند بعد برگ لاله و شتی بار و عن زیت یا پیروزیا پیچوس یا نید بر مرگان طلا کردن و اگر طزون  
 سوخته عوض برگ مذکور کنند نیز مفید بود و محل روشنائی بر مرگان بالیدن هم سودا و دوائی جرب الاجفان و آن خشونت باشد  
 در باطن یکس بالا بخارش و سبیش ماده شور یا بخارات اخلاط حاده یا احتراق خون فاسد یا سوداوی متشنج بود صفحت آن  
 ناز و سبب مثل بنبار سائید بر اجفان بپاشند و سه ساعت بگذارند و کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و اگر نماند نشود  
 قصد فیضال و حجامت و مسهل و حب ایاج تنقیه نمایند و بعد تنقیه عابسات مثل گلاب بانگ و یا سرکه یا شکر و شیان الحمرین  
 و شیان اخضر استعمال فرمایند و هرگاه روآت ماده بیشتر بود و خشونت مذکور بشکل دانه های انجم باشد و یک باوگره متسک گردد و  
 متفرح شود باعث بیجان در دود و بعد قصد و تنقیه برستور یا بلغمی لایمی موسی جرب راب نبات یا آب آهین آهستگی بخراشد و شیان  
 ابیض و شیان آبار اکتحال نمایند و پس از تسکین حرارت در در اخضر صغیر استعمال کنند و بعد از آن شیان احمر و اخضر و در در صغیر  
 کبیر پس شیان اخضر و با سلیقون بلبل کنند و اگر ماده رومی تر باشد و خشونت مذکور سیاه و سخت گردد و قرحه کند و بر روی آن خشک

ویدیه و یا سقیمه نمایند مانند ایمنی سوادوی و دیگر انجیر یا من بخورند و بدانند که در جرب ناکه اند و در کار برآید بخورند  
 آن شود و نیز در جرب آن از سقیمه بدن هرگز دست بآن نبرد و دوائی برده و آن رطوبت غلیظه است که در باطن پلک بالا ظاهر  
 میشود و بچرخد و در رنگ آن سفید مانند زرد باشد گاهی در وی کند و گاهی سی خاوه و صفت آن ساقط و تخم کتان قطعه مانند  
 و از زردت در سرکه حل کرده طلا نمایند و اگر تحلیل نرشد و سستی کرده بدن آن را نپس بهر اندام آن در در اصفه استعمال کنند و ساق  
 صلابت اجفان سبب سختی و غلظت پلک بخارات غلیظه است که از رسیدن هواست سردی آب سرد در خالص عرق یا از پس خواب  
 یا بعد از زرد و جرب در پلک متعجب شوند و بدان سبب کثرت آن در پیشان چشم و تنوار شود و صفت آن با بویه اکلیل الملک  
 معنی غلیظه است و چنانچه بر رخسار آن سرنگون دارند و زرد و خرمخ بر و عن گل بر چشم نهند و کثرت استعمال نماید و اگر فایده نشود پیوسته  
 رد سوادوی نمایند و دوائی که برآید جباله الاجفان از انظار پاک صفت آن مرطبات خداندند و در بدن آن نمایند مثل شیر  
 تازه و العبد و امان و شیر زنان بخله و شحم خاص شحم بطارک یا کتان بشیان احمد در باره و سفیدی بینه باب کشنده در حار و سرد  
 و شحم آماره یا بشان سلقا بر و عن گل و آرد کرکس که کدک و بصل در حار و شق بشیر زنان و آن آب کشنده تر و باره و قدر مت بگوید  
 که ابتدا و بقیه کنند و العبد و شحم طلا کنند و اگر بایس باشد و الا از رنگار و غسل و کذا موی کار بند و بهترین شحم و ریخا پیه مرغابی مرغ سانی  
 بقدرت و از العبد و طبع و کتان در و عن بقیه را در ریخا خاصیت عجیب است و در پوست امین ترطیب بکند و تخیل طبع ایست  
 مرطبه و تدین سدر یا آن مرطبه پیوسته بیکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد و دوائی سلقا و آن سرخی و طبعی  
 کثرت است و پلک بود باغارش باشد و چون دهن بگردد و شرکان بریزد و متفرج شود و عسر الیزر گردد و اکثر بعد از حادث شود و بواسطه  
 کثرت استعمال مبروات و در اطفال سبب کثرت بکار خارج گردد و پیش ماده تند بودتی است صفت آن گلاب کدران سانی  
 و طبعی زرد و زرد کده سانی نموده باشند در چشم چکانیدن و نیز باره بدان ترک کرده بر پلک نهاده و مغه بود و هر شب برگ خرد و برگ  
 کاسنه بر و عن گل بر پلک ضماد کردن و یا سفیدی بقیه مرغ بر و عن گل آمیخته بر باره طلا کرده بر پلک گذاشتن و در جرح استعمال نمودن  
 نیز نافع و در جرب اجفان گذشت مغه بود و چون مرض مزمن گردد و نصفه مغال رنگ پیشانی کتایند و ساق پاپس سر کال بخورند  
 نمایند و سبیل گرم و جب ایاج تنقیه کنند بعد از کمد و انکباب آب گرم بمل آرد و شبان احمد کین کنند و در منفرقه و منفرقه اندازد و شمع  
 ضماد نمایند ایضا سبب سلقا معمول صفت آن چنان گل سوخته پراخ چند عدد و ظرف جستی باند که روغن جراح از  
 سپیدی چهای بسیارند و سلیقه آن را در چشم کشند ایضا که برآید سلقا سودمند است صفت آن بهارند پوست کاوش  
 یا ماده کاود باغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شد باریک ساییده و ظرف سی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرم هر یک مقدار مساوی آن  
 اضافه نموده با شیره برگ ترهندی و در سه جوب نوب بسازند و دو نوبت از شیره و نوبت از سقیمه دهند چنانکه حلقه کامل از مس برآورد و آنرا  
 و ظرف بردارند و بپوشانند و چشم کشند و می برآید و در جی و عارض چشم آماره و سوزن آن در اول سازد و چون اندک  
 دوائی قتل مل شرکان و جرب سببش رطوبت غلیظه بقیه است صفت آن روغن خسته زرد آملی مرغ یا آرد در مرغان بالند



بعد از آنکه آب نمک و شربت شسته باشند و همچنین صبر و موز و زنجار و طلا کردن نافع و ایضا سبیل را در سیاب گذارند تا که بوی آن در  
 سین اثر کند پس آب سنگی دست برین بگردانند و میل در کور در یک کشیده باشند و بهتر آنست که سیاب بصباره خلیا برگ شریفه  
 باقیه من هندی یا خننگشت حل نموده میل بر یک کنند و اگر ازین تدبیر نزود بود از فنج ماده بمسبیل حار و حب ایاج و حب شبیار  
 تنقیه نمایند و با مسج فیکر و مری غسل غرغره کنند و پس از آن ادویه قاتل قتل بلبل آورند و وانی شیره و آن و صیت و ادویه  
 جگر بر کنار و یک حادث میشود و ماده او اگر فستق غلیظ دم محرق باشد رنگ وی هم رنگ پاک باشد و اگر خون خالص باشد سرخ  
 و نرم بود و صفت آن در ابتدا احتضض گل ارمنی صبر زرد و آب کاسنی سائیده ضما و نمایند بعد از آن خون کبود تر طلا کنند و  
 مرهم و اخیون ضما سازند و تغلیل غذا نمایند و از حردان شب باز مانند و اگر ادویه مخصوص آن سودمندند ضد سر و کنند و  
 بسبیل و حب ایاج برستور رد نمایند و اگر برستکاری حاجت افتد شیره و امراض ازینج بر دارند و خون آن بنزد کنند و بعد  
 انصراف باشند و وانی که براسه گمانجی معمول است صفت آن رسوت گیر و آب کوکنا را طلا نمایند و بعد از آنکه خشک  
 معلوم شود در غل کهنه دیوار خام را با آب سائیده طلا کنند و اگر سرعت فنج مطلوب باشد و قتل زرد و حب در آب سائیده طلا  
 سازند و خانه زهر طلا کردن نیز نافع است و ضما و موم گداخته نیز مفید ایضا موم گرم کرده نهند یا شکش شق کرده نهند  
 خرمهر و کلان در آب سوده طلا کنند و پند چنینی یک است پس انگنه و کس چار سرخ خسته و یک عدد در آب سائیده طلا کردن نیز  
 محبوب است و وانی توشه اجفان و آن پاره گوشت سنج مائل بسیاری است که در باطن پاک زیرین یا بالاشکل قوت آورده باشد و ناچار  
 چشم و لثه و گاه باشد که خون از او ترشح کند و ماده او خون فاسد محرق باشد و صفت آن فصد قیال و حجامت سابقین کنند  
 و سبیل سودا دهند بعد توشه را تا بن یا بتوتیا یا به نبات بخارید و شیان اخضر و شیاف احمد بران گذارند و اگر خواهمند بعد تنقیه  
 توشه را بموچنه گرفته از مقراض قطع نمایند پس نمک دزیره خائید بر آن چکانند و چون استیصال آن بخوبی نشود بعد قطع و یک پاک  
 بپاشند و چشم غیر پر کنند پس ادویه حاده چون زنگار و شب یانی و شکار و نوشادر یا شیاف اخضر و غیره بر بقایا سه توشه تا دو ساعت  
 گذارند که آن موضع سیاه شود بعد از آن دوا و در ساخته کر ریشیه تازه بشویند و وانی نافع تخر اجفان و آن فضله غلیظ سوداوی  
 است که در پاک تجر گردد و ماده این از برده غلیظ تر میباشد صفت آن حب ایاج تنقیه کنند و سانساق گو سالد و موم  
 روغن بنفشه طلا نمایند و بعد زنی آن مرهم و اخیون استعمال کنند و اگر تحلیل نشود پاک را شق نمایند و بناخن میفشند و از خارج  
 ماده کنند پس مرهم شق و غیره نهند و وانی نافع قروح کچفن سبب حدوث قرحه در پاک یا اسباب خارجی بود یا کشادن و در  
 صفت آن اول حدس پوست انار پوست بیرون پسته در سرکه پنخته ضما و کنند بعد بهر اندمال زرده بهضم مرغ با غفران  
 یا با شیاف کهنه آخته استعمال نمایند و وانی که تیج اجفان را نافع سیش کثرت بلغم و ضعف حرارت و غزیری بود ضیف جاشا  
 و عجز قوامی آن از ضم طعام صفت آن در سبب اول لطیف غذا و تنقیه بلغم کنند و در سبب ثانی تقویت آن کنند تا  
 بهر سودا و القیه و ضعف جگر مسطور گردد و واطر ایضال کبیر خوردن و وجب لبرکه طلا نمودن و سرکه باب که پنخته پاک را شستن و خردن

باب گم کرده بر پاک نهادن هر دو قسم مفید و دوائی که سفید پاک را نافع و آن سوسه است که بر پاک حادث شود و گاه است ریش  
 که صفحت آن رنگ آن اگر غیر بود منج و سهل سود و هر دو اگر سفید باشد منفع و سهل بلغم بپسند آید و بعد از آن بر جام مالد  
 نمایند بطبع چند سوسه کنند آن موضع را بشویند پس شایان آخرین بر آن کشند و اگر کهنه شود از نبات مصری بخارند یا شکر لطیف  
 زنده تا آنان موضع خون برآید پس کل مدشانی کشند و دوائی که غرب را نافع و آن ناسور گوشه چشم جانب بینی است که اول در آن  
 موضع دم ظاهر رود و بعد نمائی بشکافد و ملهم بریم آنان برآید و گاه باشد که بجانب بینی کشاید و بریم از راه بینی برآید صفحت  
 آن را بداند تا بقصد سهل و جب ایاز کشد و تلطیف غذا نمایند و شایان مایشا و زعفران و در صیر زرد و هر چه از اینها بهر سبب  
 کاسنی طلائیند و اگر از این تدبیر دم تحمیل نشود و داده جمع گردد و در دالم پیدا کند کند و زعفران باب حله و تخم کتان طلائیند و دیگر  
 ادویه مفهوه استعمال نمایند و بعد الفجار شایان مایشا و در زعفران باب برگ کاسنی صحرایی حله و به چکانند و براده سوزاک  
 زوشار و زینبایت غیب است و باید که وقت چکانیدن هر دو اول ناسور از زیم گوشت ناسور بنیاید یا با بن یا بهر هم زنگار پاک نموده  
 باشد و بشرب الگوری بشویند و اگر گنج تدبیر سود ندهد که دماغ که بر جوتا و در دالم اس باشد در آتش سرخ کرده بر کف ناسور بکشد تا از آنکه  
 گوشت ناسور تمام سوخته شود و در طوبت خشک گردد و دماغ بطلان برنجرب است و باید که سنگامه دماغ غیر در برت سر کرده یا پاچه  
 سوخته در چشم نهند تا گرمی دماغ بچشم نرسد و بعد دماغ مرهم سفید استعمال نمایند و دوائی که در غرب معمول است صفحت  
 آن اولاً چکان ناسور از زینبایت کهنه پاک کنند و مونگ لاسا ساید بر ناسور بنهند و استخوان سرگره که در زمین نهایت چل در  
 دهن کرده باشد ساید و در دماغ نمایند و آب برگ کاسنی مخصوصاً جنگلی در ناسور انداختن نهایت نافع است و چکانیدن شایان  
 غرب نیز نافع بود و دوائی که غرب را قبل الفجار بعد آن نافع صفحت آن اظهار الطیب صبر می سادی سوده بکار بردن الطیب  
 تخم زرد آن سوده در فستکه آلوده اندازد ناسور نهند و تا چند روز استعمال نمایند و بهر تنقیه دماغ تخم شاه لبند سوده در شهاب خالص است  
 حبر ساند و به شایب شب خورده باشد و حبر حکیم منصور علی ایضا که در اندک زمان ناسور چشم را واکند و صفحت آن گندیم  
 تخم و تخم حله کوفته در آب بچخته قدرت شیر انداخته حل کنند تا چون مرهم شود ضلوع نمایند و اگر قوی کفر خواهند ادویه را در شیر نهند  
 و شهاب خالص نیز اضافت کنند و دوائی نافع غده و غلغونی پاک و دولول آن و ششری و نمل و سله و کبودی و سبزی که بعد تخم بر  
 پاک پیدا شود با جمل غده زایده شدن گوشت گوشه چشم جانب بینی است صفحت آن اول تنقیه خلط غالب بنامست  
 بعد از آن شایان زنگار یا مرهم آن بروی نهند پس اگر فانی نشود برستو ظرف قطع نمایند لیکن باطل استصال آن رواندازند تا از  
 محفوظ ماند و بعد از قطع در دماغ صاف باشد پس از آن جهت دفع اذیت زده و بیضه مرغ بر دهن گل آمیخته طلائیند و دیگر هم مثل  
 ساند و علاج غلغونی پاک و دولول آن و ششری و نمل و سله و کبودی و سبزی که بر پاک مارض شود علاج اینهمه همانست که در  
 آخر کباب برای ادرام مسطور گردد و ایضا جهت غده صفحت آن زنگار زوشار و آب ساید بر آن گذارد و مداومت نمایند  
 و اگر اثر نکند پس قطع کنند و زده تخم مرغ بچکانند و دوائی در گوش حار سافج و دلاوی علامت سازج یکی سر سافج سرخی

گوش و سوزش آن دشت در دسکین آن از اشیا می بارود و نشان مادی گرانی سر باعلامات مذکوره بود صفت آن  
 تهریکه برای ریزندگی باید اود و دهاور در شیر و خنر یا شیر برخل کرده نیم گرم در گوش چکانند و سفید تخم مرغ و شیر زنان یک گرم ساحت ابد  
 ساعت تقطیع نمودن در حال دوده را ساکن سازد و خاصه که از ایشان بدینند در روغن کدو و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیز سفید و نشان  
 اینص در شیر خنر یا شیر آب که شیرین حل کرده چکانند نیز سفید بود و یا روغن گل باندک سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانند  
 و یا مار القرق و یا مار الخیر در گوش چکانند نیز فایده می کند و ضماد از سفید لیم و گلاب و گشنیز و کاهو گرداگرد گوش طلا کنند و اکساب  
 معمول لعل آرد و اگر در گوش نهایت شدید بود و اندک ایفون در روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و در و گوش مار مادی اگر  
 علامات غلبه خون دریافت نشود فصد سرد نمایند و اگر آنرا صغیر پیدا باشد نفع اوه منبج نموده از سهیل بار و تنقیه نمایند و بعد  
 از آن تدبیر مذکوره حسب حاجت لعل آرد و اگر در سبب ورم گوش باشد علامتش شدت در و وضریان و گرانی سر و سرخی چشم  
 و تب گرم و خور سمع تهرید نکورد و هند و ضماد معمولی طلا کنند و طلا سی نرد یا آب کشنیز سهیل یا آب عنب الثعلب سهیل نیز سفید اگر زن  
 تهرید فایده نشود فصد سرد کنند و زو بسپانند و اگر احتیاج سهیل باشد نفع اوه از منبج بار و نموده سهیل بار و تنقیه نمایند و اگر  
 ورم تحلیل نشود قطره نفع درم گوش لعل آرد و بعد انفجار ورم برای قرص باطنی گوش مرهم سفید یا مرهم باسیلقون بروغن گل  
 آخته در گوش اندازند و اگر صلابت اندرون گوش محسوس شود مرهم و خلیون عوض مرهم باسیلقون داخل کنند و پیه بط یا مرغ  
 خانگی اضافه کرده لعل آرد ایضا برای قروح فرسوده که اگر استخوان بر سینه شده باشد بکار آید صفت آن قطران باشد خاص  
 آخته فیه و گاد استعمال کنند آب زهره کلاغ باشد و شهد فالص آخته نیز نافع است و بقول مجربی آب زهر و سنگ یش  
 یا شیر زنان عجیب الفحل است دوائی برای دور کردن بیم گوش بعد از آنکه اخراج او از او دویه دیگر کرده باشند صفت آن  
 پوست بیضه مرغ خنره زرد و سرخ و سوخته یا عوض او صدف خور و سوخته مسادی گرفته باریک سائیده در گوش  
 و نند و اگر لوده و پشمکری سوخته هر دو باریک سائیده در گوش اندازند قریب بنافع دوائی اول است ایضا که جهت قروح گوش  
 انطای صفت آن مرهم سفید یا زردت و لعل یا برگ شهبانج بکار بند و چون روغن گل با هم چند آن سرکه بنیزد تا آنکه روغن  
 بماند و در گوش چکانند نهایت نافع بود و باقی علاج همان است که در سیلان طوبت از گوش بیاید ایضا برای در گوش نافع صفت  
 آن عنب الثعلب برگ کاسنی برگ خرفه بر جالی گوش ضماد کنند و روغن گل نیم گرم نموده خواه شیر زن ساعت بساعت در گوش  
 چکانند ایضا برای در گوش حار در سافج بعد تعدیل و در مادی لجه تنقیه نافع صفت آن آب برگ خرفه شیر زنان و آب نیان  
 که و و قدر سه سرکه تقطیع نمایند و در شدت حرارت قدر سه کافور و در شدت وجع قدر سه ایفون مجوز و مسندل و روت در آب کوبیده  
 کشنیز بر جالی گوش طلا نمایند ایضا که جهت در گوش سفید صفت آن کل بنفشه تخم کتان هر یک و جزو گل خلی سه جزو کدو  
 آب بخت نیم گرم پس گوش دردناک ضماد نمایند و اگر آردن چرک منظور باشد عمل و نمک زنگار سائیده و تقطیع لوده در گوش  
 نهند و انطای گفته که در اورام گوش استعمال مر و فوات ابدی است و الا قطرات و در اقسام در گوش قطره طوبت ماهی بر آن

و گمانه بپاوان بر قریب مقدمه کجنگ در گوش مجرب ایضا از انطالی براسه در گوش از درم خار صفت آن غایت چه یک  
در علاج اورام زیاد کرده شود ملازمت تلین است بملینات مناسبه و مایع و مانع ترین چیز با قطره روغن گاؤ که بهشت  
اشق و از زودت مطلقا در روغن گل در درم خار روغن بابونه در درم بارد و وائی که برای در گوش بارد و در حی و طرش معمول علامت  
بارد سنج تقدیم تا بهر سوره است و عدم سوزش و سحر و اختلال بچرخه گرم است و نشان باردادی گرانی سر گوش کثرت  
خواب و تری بینی و وجود دیگر آثار غلبه بلغم صفت آن اسطوخودوس با دیان گل بنفشه هر یک چهار ماشه نیمون سده  
بروشانیده گلکند مسلی یا شیره و توله مکرده دهند و روغنهای گرم چون روغن بابونه یا روغن سون یا روغن بلسان تیکرم در گوش  
چکانند و اگر تخمین تحلیل زیاد مطلوب باشد چند بیدستر و فرفیون نیز در یک ازین روغنهای آمیخته بکار برند و روغن ترب و در  
بادام تلخ چکانند نیز مجرب است و روغن زرد که به دو پنجین دوسه قطره آب برگ زرقوم چکانند در آن ساکن میکند و گدا  
آب برگ سدر سن مجرب است و گرده نرگدا و قدری از شحم آن و نمک ساسیه بر آن پاشیده بمریان کنند و آب افشرد و آن در گوش  
چکانند و اگر در بسبب دم بارد باشد علامت سر گرانی و ته و دقت درد و عدم ضربان و تب گرم باشد کتاب معمولی بعل آرنه و نیز از او  
شما و کنند و روغنهای مذکوره در گوش چکانند و بلغم برگ نیب نیز مسکن در گوش است و گوش را گرم داشتن مفید بود و در حیح ریسی میکند  
نطول از بابونه و خطمی لناع کونرا نافع و اگر بنقیه حاجت افتد بعد نفع ماده از منقح بلغم مسهل عار و حب ایارج و حب شیباه  
تنقیه کننده و وائی عجیب برائے تسکین درد گوش باره صفت آن چند بیدستر افیون مسادی در روغن مناصب  
بمکره در گوش چکانند ایضا براسه در گوش بارد از انطالی صفت آن در بارین یعنی بلغمی و سودادی گوش را بر بخا  
آب گرم بدارند و بلغم صفت در بابونه و کلبل الماک سداب نطول سازند و بشونیز و جادوس و سوس گندم برگ مفرک میکنند  
در روغن قطره و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از جربات من برای تحلیل بلغم واده و لقیح سده این است که گلبه زیر سیکر اوفیه  
چند بیدستر مسهل هر واحد بلغم اوقیه سداب یک درم همه را در ده چند آن بول نرگدا و نصف آن زیت خوشبو بچوشانند تا آنکه زیت  
باقی مانده صاف کرده چکانند و از حبید مجرب روغن بادام تلخ با زباد است ابن همه مع تقویت و مانع حبس انجره بشرط لیمون  
اسطوخودوس و کشت نیز و صغر بکار برند و از جربات من و در حبس بخار از سر و تقویت و مانع و مسده سر سبه است که در ذیل شمرته با واید  
آرد این بعینه علاج اورام سلیمه اعنی ظاهر گوش است و ادرام عاقلش گوش را مطیع در علاجش نیست و وائی در گوش که از برودت  
باشد و آنکه بهندی صفت آن آب ادرک یا شیره برگ پان یا شیره برگ آکه در گوش اندازند و سونطر و افیون پنج از  
بروئی آن طلا کنند و اگر درم بود از زودت تا بهر سوره برگ نیم را بوشانیده بر بخار آن کتاب فرمایند و قطره از بلغم او در گوش چکانند  
و وائی که بجهت تسکین در گوش خنطیر است بهر قسم دروی که باشد بنایت مجرب است و حکیم علی از تجارب خویش نوشته صفت  
آن آب سگین و خرب یا زهر و سنا دی زعفران بقدر بلغم و صندلبر را کحل کنند تا زعفران حل شود صاف نموده بیک گرم گوش  
چکانند و وائی بر آن صبر کنند پس باز به پاک نموده و دیگر چند قطره چکانند و از جبهت من تا شش چهار نوبت بعمل آید که انشا الله تعالی

در افتاده در گوش سخت نمی کند و وائی در گوش از دخول آب در گوش صفت آن میباید که گف دست را بر سوراخ گوش  
 نهند و بر یک پای استاده بر حسن شروع کند و یا قندیس بنه را بر سر جبین پیچیده گرم کرده در گوش بگذراند تا آب جذب شود و وائی  
 در گوش که بسبب سقط و ضربه بود صفت آن کندر سفید را سوده در شیر طلخه رنگ نموده چند قطره در گوش چکانند کفی الفور  
 در ساکن شود و وائی در گوش از تولد گرم در گوش و یا بسبب در آمدن هوام چون هوچه و مسنار پایا و غیره علائش آنکه در  
 گوش خارش و دغدغه کند و حرکت آنها محسوس شود صفت آن اول عصاره انستین با سرکه و آب برگ شفتالو در گوش  
 چکانند و دیگر دویه قاقل گرم که در صدام دوی گذشته بمال آرد و بعد از مرون گرم از آله بیرون کنند یا فیتله از صوف ستا و بر سر  
 آلوده در گوش اندازند گرم و غیره که بدو آویزد و بیرون آرد یا بچکنی باریک سوده در جینی و مند و چون عطسه آید و بن دیتی را بکنند  
 و بر بطرف گوش علیل کج نحوه عطسه بگیرند تا گرم بیرون افتد و بعد از آن اگر قرصه باعث تولد گرم باشد علاج قرصه فایند چنانچه  
 بالا ذکر یافتند و وائی طرش از غلط غلیظ داین بواسطه انصباب آن در عصب گوش که آله سح است واقع شود علامت آن اختلاج  
 یا شایه گرم گمانی شخص در وقت سجود و عدم سوزش و سرخی گوش و تقدم تدابیر مبرمه و تخمه و تسلط است صفت آن لبه  
 افصح ماده از منضج مار و بیل حار و بجا یا بچ تنغیه نمایند و بعد از آن یا یا بچ فیتور و آب گرم و کسجین یا بخور دل و حاشا و پودینه کوفته با و  
 اصل که منجمه غرغره نمایند و بکنندش و صبر و شونیز عطسه آردند و روغنهای گرم در گوش چکانند و انجیر و خردل بکوبند و فیتله ساخته دم  
 در گوش نهند و قطور میوایی با روغن گل نیز بگانی گوش نافع بود و وائی طرش از سوز مزاج ساده علائش احساس صج است  
 عرق گوش بدون نقل و تند پس اگر سوز مزاج باره بود تضر از سردی و زیادتی مرض در اوقات باره بران گواهی دهد و اگر حار بود  
 بالعکس آن مشهور گردد و التهاب و سوزش در گوش و حولی آن پیدا باشد و اگر یابس بود نفع دم قصب و گرسنگی و سیداری و دیگر اسباب  
 محضه بر آن دلالت کند و لاغری در چتر چشم و انتفاع بچیزهای رطب بود و سوز مزاج سافج رطب که بندرت باعث مرض مذکور  
 میگردد و از ضد علامات یابس عدم رطوبت و ریافت شود صفت آن حسب سبب یا شربه و اغذیه و نظومات و قطورات مناسبه  
 تبدیل مزاج نمایند مثلاً سوز مزاج حار و باره انچه در در گوش حار سافج و باره سافج گزشت بمال آردند و در سوز مزاج یابس بهاد است  
 انقدر مرطبه و حالم مرط و رختن روغن گل و آب نیگرم بر سر و چکانند و المیدن شیر را در روغنهای مرطبه و جز آن که در صدام یابس  
 تنج یا بس و غیره منضج ذکر یافتند علاج فزاید و وائی طرش از صفراء این از تصاعد آن بجان و باغ بر سیل بجران حادث شود چنانچه  
 در انتهای امراض حاده و حمیات صفراویه سارض میگردد و علائش زردی رنگ و تلخی دانه و اشتداد مرض و وقت گرسنگی  
 بود و در اکثر اوقات از طنین خالی نباشد صفت آن و اینکه برای صدام صفراوی مذکور شد بمال آردند و بعد تنقیه صفرا با آب  
 انستین و کسجین غرغره کنند و دوا را بران در گوش چکانند و گویند که اگر آب پیاز و زهره گاو و در پوست انار گرم کرده چکانند بجا  
 فائده دهد و باشد که بعد از تیمای حاره بسبب صعود انچه مرض مذکور حادث شود تدبیرش خمیره و نغش ماه الشیر و غیره که در و وائی طرش  
 حار بقول الطائیک فواهد آمد بعد دام نوشیدن است و گداز شرب یا بپا را احتکاک نمودن بر روغن گل چرب کرده المیدن نافع و وائی

طرح از سه دملخ و سبب این اجتماع چرک کثیر یا دخول سنگریزه و دانه و غیره یا روئیدن گوشت را نیز بعد از آن مال ترخه یا لوله  
 قزول در لثه گوشت بر صفت آن آنجا که کثرت چرک موجب مرض باشد تدبیر آن شب نظیر روغن نیگم و صمغ تخیر بآب  
 گرم است و با دادن آن با لکه مخصوص باین کار است و اگر تخم سیندان دلبه گرفته بسره سرشته فنیله سازند و بگوشت نهند تا  
 مدیسی بر آید چرک بسیار ببرد آن آمد و بهر اخراج سنگریزه و غیره اول روغن در گوشت چکانند و بعد از آن تدبیر عطسه و سرفه  
 که در در گوشت از لوله که کم نگرند گردیده ببل آرد و گوشت را از لوله و لوله اگر ممکن باشد باهن قطع نمایند و اگر قطع ممکن نبود مرهم  
 اکاله و اویه حاده که در بواسیر لالافت خواهد آمد بر آن گذارند تا که افزونی را فانی سازد و بعد از این اعمال مرهم مدله که در در گوشت از  
 طرح گذشت استعمال نمایند و وانی که در طرش حاد مانع از انطفاک صفت آن اولاً فصد فیغال مخالط بکشایند و بعد بسته  
 روز مخاوی بعد بهر بهار الشیخ و قمر بزمندی و در صفراوی بخیار و شیر بر نمایند یا طبع طبله زرد و شربت فواکه و هندی بعد از آن اگر  
 در بجا دارد باشد افیون در بول برگاو یا زهر و زب آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در از ال طرش عارض بعد از این  
 حاده ملازمت خیره بنفشه بار الشیخ و شربت خنکاش و بهر شب حک یا لها و مالش آن بر روغن گل است و در زیت گوید که  
 گاهی صمغ حیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود و غاریسوی داغ است و این گاهی به خود بخود زایل شود اگر بخار رفیق بود  
 و الا از مجربات من در آن همچون بنفشه و ریاق الذهب و طبع اورد و کشتین و مرزنجوش است هر کدام از اینها که بهر سه ایضا براس  
 طرش بار و از انطفاک صفت آن در طرش بلغمی تنقیه یا پیاز کمر نمایند و در سوداوی بطبع الفیتون پرستور و چند بهر ستر  
 زیت که اندر آن ترب مصطلکی و حب الفار بخت باشد حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمغ نیست که حلیت دارد  
 روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در آن زیاد که چند آنکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره  
 سه دم در سه اوقیه روغن غار بخورشانند تا نصف بماند پس در گوشت چکانند صمغ را بکشاید و اگر سیل طلا در دوز با گردانیده هر روز در گوشت  
 نهند صمغ را صمغ کند و این سه بهر تنقیه در مادی بکار برند ایضا اگر گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است که بر سنگ  
 آسیای گوشت چکانند باشد و نظیر آب پیاز و غل هر دو بخت و گذار روغن زرد که نه زیت که در هر کدام از این هر دو اصل السوس میسند  
 و ب هفتا عشر بخت باشد و از مجرب نیست که زیاد و طبیعت را در روغن سید انجیر حل کرده نیگم چکانند و ایضا غصص چشمه انار در  
 و پوست او در حظل تر و سرکه بخت مسان کرده روغن زیت یا روغن دیگر آینه چکانند و وانی که حکیم علی بجهت از ال طرش اقل  
 سم که بعد از عاقله امراض گشت مانع شود از مجربات دانسته و بطرشی که بعد از انبار ادرام گوشت حادث شود بحال نفع بحث  
 و عجب الفعل است و بهر سه صفت آن دانه های قوم خام را پوست جدا کرده در روغن بادام تلخ بچکانند چند آنکه  
 بسیاری گرایه صاف سوده تا دو هفته هر روز دست قطره در گوشت بچکانند نوع دیگر که بر کرمی گوشت رسول صفت آن  
 منفر و دام تلخ مغز تخم کدوی تلخ هر یک یکدم بچ نیم پاؤد و ک پاؤسیر بهر را نیم کوب کرده در آب بچوشانند و صاف نموده  
 روغن تخم سیریشک که در مجرب باشد آنرا بچسبند و روغن بماند چند قطره گرم کرده بچکانند و وانی جهت گرانی گوشت

در نصف اول موجب است صفت آن آب ترب یک لکه آب انار ترش چهار ناشه سرکه در وزن گل هر یک ششماشه یک گرم دو  
سه قطره در گوش اندازند ایضا برای کوی گوش باره صفت آن استین روی عنب اشلب هر یک ششماشه شب  
آب ترب که در صبح جوشانیده صاف نموده و غنک داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره در گوش چکانند و اگر تسخین  
علیل مطلوب باشد چند سیر تر و فرفیون درین روغن آیمخته بکار برند و والی طین دودی آواز که در گوش درآید و در خارج  
موجود نبود پس اگر آن تیر و بار یک بود طین گویند و اگر نرم و بزرگ باشد دوی پس اگر متعلق بدماغ و گوش بود  
ایستارکت معده و دیگر اعضا باشد و فرق فیما بینها آنکه طین دماغی دراکشد امر لازم میباشد بخلاف دیگر نوع که گاهی کم و گاهی  
زیاده میشود و آنچه از فضل دماغ باشد دین عام است که هیچ غلیظ از فضول دماغی جدا نشود موجب مرض گرد و خواه آن فضل خود  
بسوی گوش ریزد و باعث مرض مذکور شود و علامت دمی گرانی سرد و در گوش است دگانه است و در گوش سکون آن و نشان  
خطی نقل و تندر گوش بود و دوام لازم مرض مذکور صفت آن در سه دو نوع اول بهر تنقیه دماغ مسهل گرم حب ایاچ بهر تنقیه  
و در فصل استرفاء و لقوه مذکور شد بدینند و بهر تنقیه اکلیل الملک و بابونه شبت زکس و آب جوشانیده بخار آن بگیرند و دیگر الکس آب  
ادویه ملطفه بلبل آرد و روغنهای گرم که در درد گوش باره گذشت تقطیر نمایند و روغن قسط چکانند این هم مفید بود و اگر یکی از این روغنها  
عاده آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند نافع تر بود و آب ترب باره روغن گل چکانند نیز فایده دهن و بچند سیر و شونیز  
و باد شیر سوط نمودن و بکندش و ایاچ عطسه و درون بنایت مفید است و ایضا بهر تنقیه بهر تحلیل ریاچ و فضول باقی عداوت  
عام نافع بود و والی طین دودی از ضعف قوت سامعه دین ناقصین را که شرافت و علامتش کدورت حواس ضعف انحال نفسانی  
است صفت آن برای تقویت اطرافیات و غیره و جات و غیره که در صمداع ضعف و دماغی مفصل ذکر یافته مناسب حال  
مرض و دهن و خیرهای خوشبو کنند و ترند نباشد بویانند و اغذیه تقوی عطسه بریزد و خورانش در روغن گل یا روغن بادام و سرکه کچن در گوش  
چکانند و والی طین دودی از ذکالی حس سمع علامتش قوت دماغ وجودت حواس و بیجان مرض در وقت گرگی و خفت آن  
در سیری و سرکه بود صفت آن هرگاه با فراطرب و موجب تشویش گرد و اندک فیون در روغن بادام و شیر زمان حاکم کرده  
قطره نمایند باره غنک و سرکه آیمخته جوشانند تا روغن بماند پس قدری فیون حاکم کرده در گوش چکانند و اگر مزاج باره باشد  
حب الصنوبر چند سیر نیز اندک بیا نیزند و چکانند روغن بنگ نیز در نجاسود و در غنک اکلد با چپه هر سه مناسب بود و والی  
طین دودی از کثرت میمن علامتش اندام و مرض در حالت شکم تهی و قوت م ناقص و نایافتن غذا است صفت آن  
در غنک و توسیع کنند و بتغذیه خورند و روغن گل و دیگر روغنهای باره و طب در گوش چکانند و گاه گاه بنابر تجدید روغن بنج  
نیز چکانند و والی طین دودی از اقسام دیگر صفت آن اگر در تب افتند بهر تب سیرت بکوشند و اگر خورون است  
نخا را بگیرند چون سیر و گندنا و فضل حاوت گرد و قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و اگر بیاعت جوشش ریم قرح یا از حرکت  
کرمهای مکرر عارض شود علاج قرصه نمایند و تدریج قتل کرم بلبل آرد بهر سیر که در درد گوش و دماغی و طین که از پس است

و بعد خواب بالای طعام و سبب حدوث غشی سخت و از وقوع ضرب و سقوط بر سر لاش شود سبب جنبه صدمه حجابی و  
 ابلاغ ضعف هضم دهن و صدمه مغزی موجب فریاد و وائی جهت طنین و دوی یعنی از انطیاقی صفت آن بتفصیح  
 در علاج و درگوش بار و طرش بار و ذکر کرده ایم بمل آرنده آب نسیم و قطران را فطراً در جان را شرباً در بیجا مینویست است  
 برای طنین صفت آن خربق سفید جنبه بیشتر عفران مساوی گرفته با سرکه دروغن حنا سائیده تقطیر کنند که بغایت مفید است  
 و در نسخه دیگر که در عوض خربق نوشته است که در شراب سود بمل آرنده و بدیهه قهوه داغ و وائی انفعالات الاذن یعنی برآمدن خون  
 از گوش سببش کشادن یا شکافتن رگ گوش است بواسطه امتلاخون یا وقوع ضرب و صدمه قویه صفت آن فصد نمایند و  
 خون در امتلاء بدن زیاد و گیرند بعد اودیه حابس خون و اودیه رغان و درگوش چکانند و اگر با آب و حرارت مزاج بود و ما زور در سر که  
 چوشانیده اند که کافور بمل کرده تقطیر نمایند و اگر حرارت نباشد احتیاج کافور نیست و آب گندنا همه سرکه چوشانیده چکانند و اگر  
 معتدل خواهانند که کافور در آب گندنا افزایند و اگر در زجران غن از گوش بر آید ناکه خوش غشی نبود و اگر نیندکند و وائی  
 سیلان طوبت از گوش سببش از طفل طوبت شیر است و در غیر آن حرارت موده و گاه به بعد ضرب و سقوط سبب از عجاج طوبت  
 مایض شود صفت آن اول طوبت را از طوبت پاک کنند و تقطیر روغن و نهان فستیل بصل و انزروت آلوده و بعد  
 از آن اودیه عقیقه همچون صبر و حصص و مرکبی حسب الالاس استعمال نمایند و اگر ما زور باریک سائیده در شراب که با عقیقه یا در سرکه  
 که به چوشانیده و در گوش چکانند طوبت صرف که از گوش سائل شود قطع کنند و طفلان ااجابت و دانست بعد بلوغ خود بخورند  
 میوه ایضا جهت سیلان صیدیکه بعد افتادن کرم بهر سزای نافع است صفت آن کنند گلزار ما زور سوخته شب بهمان  
 مرکبی هر یک نیکه نوبال نحاس و دو انگ کوفته بخت در سرکه دروغن گل حله که تقطیر کنند و وائی که سیلان طوبت صرف از گوش  
 قطع کند صفت آن ما زور سبز باریک سائیده در شراب که با عقیقه چکانند و آنچه بر آید قرصه گوش نافع و بیجا بیکار آید  
 ایضا جهت ریاخ و طربت گوش و بنقیه چرک آن نافع صفت آن انزروت نمک سنگ در حسل حله که بیکار آید  
 آلوده بر آید و وائی انکسار الاذن و آن عبارت است از تسکین خفروت گوش بسبب ضرب قویه صفت آن فصد  
 کنند و طین طبع نمایند و صبر و وفا قیامات را تیغ حنا سائیده بجانیه که گوست مال باشد بر همان جانب ضما و ساند و اگر  
 کسر تیغ باشد بهر دو جانب ضما و نماید و هرگاه که از موضع شکستگی خون نیز بر آید بهر اندمال مرهم بهر دو جهت استعمال کنند و طلاهی  
 معمول در کوفتن گوش بمل آرنده و وائی انقلاص الاذن یعنی برآمدن گوش از تیغ سببش کشیدن گوش است بزرگ یا مرده  
 ریخ ضاغط صفت آن بعد فصد و سهیل گوش را بر موضع او نهاده و برافاده و عصابه بپندند و فاسته روز نشایند تا که تسکین  
 شود پس از آن اگر در بای باشد گیرند مرهم دروغن و پیریط و مگزارند و آب برگ غطی و آب کشنیر سبز و آب برگ اسفود آب جواده  
 که در هر یک موده بمالند و ضما و مفید آن بمل آرنده و وائی نافع قلاع الاذن یعنی شقاق که در تیغ گوش حادث شود و چرک زرد  
 آب از آن بزرگ و این مرض اکثر اطفال را می افتد صفت آن در میان هر دو شانیه حجامت نمایند و بر تیغ گوش زوچ بپاشند



بجاست را بشیر کما داشت قدیمی کلیل و مرده سنگ و برگ خنابار یک سائیده بران باشد و دوائی حکم الاذن یعنی خاکش  
گوش سبیش انصاف رطوبت پورنی است صفت آن قطور معمولی لعل آرد و اگر درغن خسته زرد کوباید و رغن با دوام سرخ  
باسر که مذکور آینه زنده بر عمل کند و همچنین اگر سها که بریان سوده در گوش اندازند و بالاسی آن دو قطره آب لیون ریزند نافع بود  
و کذا بول البقر و اسیر دوائی هرب الاذن یعنی تنفر گوش از آواز عظیم سبیش ضعف قوت نفسانی است بنامه یا ضعف است  
نقطه صفت آن تقویت دماغ باطریقات و غیر حرات کند و شمویات و مروحات مقویات دماغ بکار برند چنانچه در صناع  
سبب دماغی مفصل مرقوم شد و دوائی رفات یعنی برآمن خون از بینی سبیش کشادن رگهای بار یک اندرون بینی است  
براسطه سد خون یا شکافن شرارین غشائی زیر دماغ بیاعت شدت استلاسه خون و ضرب و سقطه داین عسر العلاج است و درق  
لبان رفات عرق و شربانی آنکه در شربانی خون مفروط بقی برآید و سرخ خالص و گرم بود و علامت حدت خون وجود غلبه است و خروج  
خون قیتی اندک اندک و نشان استلاسی دم تقدم صناع شنید و سرخی چهره و چشم بود و صفت آن دوائیکه برای رمد و گوش  
بنوشانند و گل ازینی با سرکه دیالکد شک در آب سائیده بر سرخا و کشند و کافور قدری در سرکه چشائیده در بینی چکانند و همچنین  
پشم تر سوخته در بینی میدن در حال رفات را بنویسند و اگر ازین تدبیر نیشود و فصد سر و کشند و محجمه بروش و کشند و ایضا  
حالی رفات صفت آن خانه عنکبوت در سیاهی ترکند و بگرو آسیا الوده در بینی نهند و قطور آب سگین خرک و قطورات  
خواهد آمد در صحن رفات مجرب آورده است و دلک قدین و بطن باز و دآن و بهر سگین حدت خون و غلیظ آن آب سر و برون  
نخست و نوشیدن و در بینی چکانیدن و یارفت بر پیشانی بستن و شربت کادی و عناب و ریاس نوشیدن و عدس و برنج پخته آب  
لیون خوردن نافع بود و گاه رفات از گرمی و خشکی بود و این علاجها مفید نیاید پس رغن با دوام و رغن کدو سر و کدو در بینی  
چکانند و بر سر ببالند و کدو لعل آرد و اگر قدری کافور درین روغنها حل کرد و چکانند نهایت مفید بود و زرد برف شود و رفات کدو در  
انده تا که خوف سقوط قوت نباشد بند کشند و فوحد یگر مجرب و معمول است و در صفت آن سریش را با تش آب  
بگذارند و بر دو پارچه طولی که عرض آنها بقدر دوا گذشت مضموم باشد طلا نمایند پس کی ازان از نیج بینی تا بتارک سرچسپانند و در  
ازینا گوش تا بتارک گوش دیگر چسپانند و بهرگاه خون بند شود و خشک شود سه قطره رغن زرد خاصه که از ماده گاؤ باشد و در بینی  
چکانند و چون از معاودت مرض خاطر جمع شود پارچه با سرکه مذکور را آب گرم ترکند و فرو آرد و دوائی که رفات بند کشند  
آن بلبل گل محصوف اندر خام برابر سود و آب آن سوطا کشند و اگر گل ازینی و دم الاخون و نشاسته و کتیرا و صغ و غیره ادویه قابضه  
افزایند الفع بود و فوحد یگر مجرب جهت رفات صفت آن نراج محرق و دم الاخون و گلتار سفید اب قلعی فشار کنند چرم سوخته اگر  
آسیا شل گوزن سوخته و اگر میسر نیاید شاخ بر سوخته بگیرند طین قیو لیا طین شاموس طین مغز و نشاره آبنوس اتا قیاسخ و خنابا  
صغ عربی که با می شمشیر بسج محرق نشاسته کوفته بخند قدری در انبویه کرده در بینی و مندر قدری را آب باتنگ آب خرفه  
سرخشته بر پیشانی طلا سازند و فقیله از صغ عنکبوت ساخته آب سگین خرتازه تر کرده ادویه آغشته در بینی نهند و دوائی

نوعی بیان رفات در شربانی

جریان خون اندام بی از عظیم کله صاحب صفت آن مویزج کندش فروزون در آب نه و سائیده دینی رسانند و و  
 ششم لیس بطلان و نقصان ششم اگر پیش خلط غلیظ و سود مزاج یارو باشد و خلط مذکور یا از دماغ مجرای بینی ریزد و در آنجا استند  
 گردد و علامتش گران می مقدم سرست و حکم دینی و عشرش و یا آن خلط و سود را نهایی مسافت گردد و در آنجا بچسبند و نشانش هم  
 تغییر کلام نفس است و باشد که کرم غلیظ از آن پیدا شود و در مجرای بینی بند گردد و علامت آن نفس از بینی تجمیع تمام نمیدارد  
 یک منظر علی الدلیم بود و سود مزاج اگر ساد بود و خرچ و طوبت خام اندک اندک از بینی بران گواهی دهد و اگر با ماده بود نقل و دماغ  
 بر آن دلالت کند صفت آن خلط سیاه و خونیه کندش مشک سائیده سودا کنند بعد از آنکه دهن را از آب پر کرد و باشند  
 نادوا و اندرون بلق نرود و سرکه بچوشانند و دوشی کرده بویزد و خونیه خورل ششم خلط پودینه در آب جوشانیده بخاران ب بینی  
 رسانند و بعد صاف کرده آن آب بر مقدم سر لطل کند و اگر این تنبیه فائده نشود بعد از شش بخار از مسهل و حب ایلاج  
 تنقیه کنند بعد از آن خلط و جند نشوت نمایند و وائی ششم از سود مزاج حار سافج و علامتش تقدیم تدبیر حاره و ساس  
 حرارت و مقدم دماغ است پس اگر مادی است با وجود آنکه مذکور طوبیات بچته از دماغ نیز برکاید و باشد که سود مزاج طرب با  
 این مرض گردد و صفت آن اگر آثار ماده معلوم شود تنقیه ماده مقدم دارند و الا تعدیل مزاج نمایند با غذیه و اشربه طایفه  
 و شموات و نطولات و غیره که در صیاع و زکام و جز آن مذکور شده و اگر مرض مذکور بسبب سود مزاج یا بسبب عقب امراض حاده  
 مجففه مثل سیرام گرم و مانند آن واقع شود علاج نیاید و کذا که ششم که باعث آن مجری بینی در اصل خلقت باشد نه علاج  
 ندارد و مگر این که بر سبب محاکفیت دماغ از اجتماع فضلات رومی و دفع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ کنند و بر اطر فیلات مداو  
 نمایند و آنجا که روئیدن گوشت زائد در بینی سبب این مرض باشد تدبیرش در دوای بوسیر الالف خواهد آمد ایضا مفید ششم  
 منقول از خط استادم و صفت آن روض با دام تلخ با حرل و قدری خلط آمیخته در بینی چکانیدن بعد تنقیه دماغ مفید  
 نوی است ایضا از تکرار بینی صفت آن اول دماغ را بحب صبر که در وائی فصل مثل گذشت پاک سازند بعد  
 بجهت تنقیه نفس عنق و آب بار کثالی آب بنزال یا آب که لایا تو بیطری تلخ سودا نمایند پس تر بول شتر یا گاو نازانیده با شرب  
 تغذیه کنند و مکرر از آن بلینی را بشویند و از آن چکنی پرشک و مویزج و اشال آن ناس بگیرند و وائی فساد ششم و آن عبارت  
 است از تغییر و تشوین قوتیه شامه و این از سه حال بیرون نیست یکی آنکه هر روزی را یک راسخ بکند و پیش وقوع یک از سود مزاج  
 از لیب یا حصول خلط رومی است در مقدم و طغ دوم آنکه از یک چیز نوبومی مختلف شمیده شود و سبب آن وصول مواد مختلف الکفیت  
 است در موضع مذکور سوم آنکه بعضی از آنها مارک شوند و بعضی نه چنانچه بدوی محسوس شود و خوشبونه بالعکس آن سبب این قسم  
 آثار و صورت احساس بوی بد و جتماع با ده شیرین رومی یا بلغم طبیعی بود که حرارت محرقه اندک در آن اثر کرده باشد و در حالت  
 او درک بوی نیک حصول خلط محرق باشد با وجود قرصه در انقباضی بینی با بجمه علامات سود مزاج از لیب و ششم مذکور شد و استدلال  
 از غیبت خلط از آنجا که آن توان کرد مثلاً اگر رائحه مانند بوی خلط و سنبل محسوس شود خلط حار بود و اگر رائحه عفونت مشوم گردد خلط غلیظ

باشد اگر بوی ترسی مدک شود غلط بار بود و اگر بوی ترسش در نایب غلط سوداوی باشد صفحت آن در صورتی که در مزاج نماید چنانچه در دوا می ختم ذکر یافته و در صورت ماده تقیه دماغ کنند بحدوب و ایاریات و غرغره مناسب که هر یک از اینها بتفصیل مذکور شده و شخصی که بوی بد دریافت کند بوی تنگ در چندیدر سردام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خربار نان و سعد و نقل و سنبل الطیب و زرد و سائیده و زنی و متد و اگر این فائده نشود بتقیه بلغم آسوسه بل گرم و جب ایاریج کنند شخصی که بوی تنگ نه باید بوی بدن مشک اتم چکانند و اگر فائده نشود بتقیه غلط محرق نمایند و وانی بواسیر الائف و آن گشت نماید بود که در بینی روید پیش بند شدن خون سوداوی است در رگهای اندرون بینی پس اگر با سختی و صلابت بود و در طوبه اندران سائل نباشد از بس سرطان بود و بلعاج تعرض کنند و اگر نرم باشد و در طوبه اندران نبر او صفحت آن اول فصد سرد کنند و زنجبیل چکانند و تبرید که در عاف گذشت پهنند و بعد نفع ماده بلغم بلغم آسوسه بل گرم و جب ایاریج نمایند و در دوزخ پندرم سائیده بغلیکه آلوده در بینی نهند و اگر زنگار و جز و مغرب السالمین چهار جزو هر دو را خوب سائیده بر منسج چکانند و بالاسی آن مرهم زنگار نهند و چند روز قطع کنند و سبجی چون در آب سائیده ضما و کردن نیز بسیار فائده می کند و اگر از این نیز نفع نشود قطع کنند و بعد نفع زنگار نهند و اگر نفع نگیرد به شمشاد آینه نهند و فنیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و اگر گشت شیرینی پریز نمایند و وانی جهت بواسیر الائف از انطالی صفحت آن قلعند و شب بمانی و زنگار سوداوی و حلیت و مثل آن همچون خیار سائیده با قدری سرکه و عمل بپوشند و فمائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی و من و دیگر آلوده چاره اکال چون غلظت فون و دیگر برویک هم مفید بود ایضا جهت قطع بواسیر الائف از حکیم کلمه صاحب صفحت آن مرکی ایشان یعنی بلیم هر دو همچون گرفته خشک سائیده بچکانند و دیگر فنیله بقدر عرق بواسیر الائف از پنبه کهنه بشکل مخروطی تیار کنند و فنیله را در سرکه فاضل ترشوده دوا نموده بران پاشیده و در بینی نهند و در احتمال دوسه روز گوشت نماند که عبارت از سه است قطع گردید بطسبه بیرون خواهد آمد و وانی اورام و نبور بینی هرگاه درین موضع درم گرم یا شیره پیدا شود و صفحت آن عالجس بلغم و زرد و تبرید بتقیه نماید چنانچه در بواسیر الائف گذشت و بعد بتقیه در بنی صندل و شیات مایشتا و بوش و در بندی و حصص جگلاب و آب خرفه بر بینی و پیشانی ضما و کنند و اگر شیره سخت از فضل غلیظ یا بلغمی یا سوداوی اندرون بینی حاد شود و بتقیه سبب ماده بهر بلین معوم روغن بران نهند و با آب گرم متشاق کنند و اگر تحلیل نشود شتر زنند و مرهم زنگار نهند تا تمامه فانی گردد برای اندمال مرهم سفید کنند ایضا برای شوره بینی جرب است صفحت آن مردانگ که صوت ایلوه بآب سائیده اندرون بینی طلا نمایند و وانی قروح بینی سببش نزله حار حریف بود یا بخارات حاره رویه یا اخلاط حتره صفحت آن اگر قروح بود و فصد سرد و حجات پس و بتقیه بدستور نزله و زکام حار مرهم سفید استعمال کنند و در دانگ بر روغن گل سوده مالند و از زرد و سکنجین بهر بوی و سنبل الطیب مسدود کنی و قنفل در گلاب جو شانیده غرغره کنند و سفیده قلعی و مر و دانگ و سیل لقره و سر ب سوخته برابرو در روغن گل سائیده فنیله بدان آلوده در بینی نهادن درین باب مجرب است و اگر با صد شود اما ترش گرفته

آب جدا کرده لعل را بپزند تا غلیظ شود شیاف ساخته بآب انار مذکور تر کرده و در بینی دارند و اگر قرص خشک باشد و از آن ترس  
خشک جدا شوند تنقیه شود و او بدستور بالا بخورند تا نمایند و سوم روغن در روغن بنفشه در روغن که در بماند و سوم سفی یک مجرور روغن بنفشه  
در روغن بادام مغز ساق گاؤ هر کدام یک جز و سوم بادور و غله با بگرازند و اندک لعاب بهمانه و قدری کثیر آینه که در کحل شود  
بیامینند و فیله بدان آلوده در بینی نهند و اندرون بینی را بآن طلا نمایند و اگر قرص بطول مدت از لطوبت منتهی بوقت انجامد اول  
خوبی سفید و تخم ترانیه یک برابر گرفته باریک سائیده در بینی و مندرجیده بسر که انگوری قرص را بشویند و در یک باریک ساخته نفخ نمایند  
تا از چرک پاک شود پس او را به حقیقه استعمال نمایند ایضا برای قروح بینی از انطاکی صفت آن علاج قروح الف تنقیه  
امرا و فصد در طبین تنقیه باقی مطلقا بخور مثل کبریت و زرنج در طبین و زرنج در غلظت اندر بینی و در آبسین نفخ نیز که حقیقت  
بدل باشد مثل انگار بر روغن بنفشه و سوم قیر و طی ساخته باید داد ایضا برای قروح بینی خشرع مؤلف و مجرب صفت آن  
چند رسمرکی اصل السوس بال هر یک که باشد باریک سائیده در روغن گل یا روغن بادام و لکه آینه بهر آن و صبح و شام دو سه  
قطره در بینی چکانند ایضا که از برای شوش بینی نافع صفت آن مازو و پیلر زرو و بر روغن گاؤ یا روغن بنفشه بادام سائیده  
طلا کنند نوع دیگر برای جراحت خمیده بینی صفت آن بآب صابون دائم بشویند و سعد زعفران مرکی مازو  
شب یمانی نرنج سرخ نرم سوده در بینی و منتهی که قروح رویه منتهی بینی را از جریات بعلی سیناست ایضا که قروح الانف و  
التشق لک ضرس سوادوی را مجرب نوشته صفت آن نارجیل دریائی و دیانسه سرخ در سه قطره آب سائیده بهر شربت نامریا  
غلاب شیرین کرده یا بدون شربت چند روز بنوشند و والی که ناسور بینی را مجرب است صفت آن خشرخ تر و زعفران  
که بهر واحد و جزو قوتیای کرمانی منسول صبر زرد و هر یک یک جزو باریک سائیده بسکه آینه استعمال نمایند و والی نرنج الانف  
یعنی بوی بهر آن بینی آمدن داین مرض اکثر سبب اجتماع رطوبت عفن و مقدم دماغ حادث گردد و علامتش فساد دماغ صفت  
آن تنقیه دماغ بحب ایاج نمایند و بسنجین بزوری و کف خردل غرغره کنند و بعد از تنقیه منبل الطیب و لعل و گل سرخ و آب  
شرباب جوشانیده غرغره نمایند و بعد غرغره و دمانی مذکوره با دیگر ادویه خوشبو مثل قصب الزیره و گل نسیم و سعد و سائیده  
در بینی و مندر و معوط بول شتر و شستن بینی بآن دین باب مجرب است و گاه باشد که مرض مذکور از قاعده مخارات غلط متعفن از  
نواحی سینیه و شمش یا معده عارض شود و در خصوص آن بوجود آفت عضو باؤف و ریافته تنقیه آن عضو نمایند بطوریکه مقام هر  
مذکور است و بعد از تنقیه اگر مرض باقی باشد ادویه خوشبو نفخ سازند و نرنج الانف که بواسطه بواسیر متعفن یا قروح فزونی  
بود علاج هر یک مذکور شده بدان رجوع نمایند ایضا که متن بینی را نافع است صفت آن سیخه حماما منر خوش هر یک یکدم  
و سدس مرکی چهار درم و دو ثلث درم باشد خالص بهر شند و اندرون بینی را بآن نطوخ نمایند ایضا که متن بینی را بهر  
صفت آن فشار کنند ریح جزو قشور انجاس سوخته شب یمانی زعفران هر یک جزو سه باریک سائیده قدری ازین در انور بنام  
لغرض لاستله و ابانیده در بینی و مندر و والی رض الانف یعنی گوشت شدن بینی صفت آن بهر صلاح نیست اما بهر به

در بینی گذارند و پست راست کنند پس جبر و منشا و اقا قیام و بار یک ساخته باب بار تنگ سرشته و بر کاغذ طلا کرده پاره  
بینی گذارند و اگر غضرت پیش شکسته باشد و خونت درم بود بزودی فصد کنند و تلپین طبع نمایند و بر حفظ و طبع انده بار و  
بر سر استعمال کنند بعد از آن پارچه برانجوبه پیچیده و اقا قیام و منشا بر آن طلا کرده اندر بینی نهند و ناپس شدن نهاده اند  
و طلائی که بالاندر کشت بر ظاهر بینی نیز استعمال نمایند و **و و الی** عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن صفحت آن غرض و  
بید و ریختن و گوش چکانند و سبب بویانند آب شیرین نیلگرم بر سر ریزند و حسو گرم گرم نوشانند و دست پاک و بینی و گوش  
و کام بمانند و بالش گرم کرده زیر گردن نهند و از دو دو غبار و جز آن که باعث عطسه شود اجتناب دارند و آنجا که باعث بسیار عطسه  
گرمی و مانع بود تبرید و مانع و تسبیط و غنهای میر و مثل روغن کدو و روغن بنفشه و تضمید سر و پیشانی باطلیه باره و بوسیدن کشنیر  
و صندل مناسب بود و عطسه متواتر که با طفل افتد اگر سببش رسیدن سردی بسر باشد باید که با درج کوفته بنفشه و ریختن  
و کرده بر زبان کنند و در طریقه که آنان ترلزد در بینی چکانند و عطران و قند کوفته بخور آن بگردد که عطاس مهلک را دفع کند و اگر  
سبب آن درم حار و نواحی و مانع باشد با تب و حرارت بود و علاجهش بجلج سرام کنند و ایضا جهت عطاس طفلان صفحت  
آن کرده بر زبان پیش بینی گذارند تا بوی آن بر مانع رسد و از دانه شیشهان و عطران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و بوسیدن  
یکم عابد سر نهی جهت کثرت عطاس اصل السوس ریوند چینی هر یک چهار درم بار یک سائیده و آبیکه بکرطل پوست شش  
جوشانیده باشند پس غلیظ باشد چهار بقدر بخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز آن  
شود و در استعمال یک هفته صحت گردد و در استعمال خونچان با نخاصیت او را نافع است و اگر از آن آب حب از دانه برشته  
**و و الی** جفات الالف یعنی خشک بینی سببش حرارت مغرط بود و چنانچه در حیات محرقه افتد یا بپوست شد یا بخون در آخر  
تب و ق غرض شود و یا غلط از ج که در پیش شکست و خشک گردد و این از اجتماع خلط و آفتاب و ریخت شود صفحت آن  
روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و موم روغن بمانند و آنجا که حرارت قوی باشد قدری کافور در روغن بمانند و یا  
روغن نیلوفر حل کرده سحوط نمایند و تبرید و باطلیه و خمد باره که در دوائی صمد عار گذشت استعمال کنند و صندل و کلاب  
و کافور بویانند و خیل و ترلزد و از دانه ایضا در روغن با دام در بینی چکانند و شیر از پستان بر پیشانی و پیشین و دیگر  
و دانه مرطب بکار برون نافع بود و آنچه از خلط از ج بود و بجهت قطره روغنهای مرطب مذکور مستقر لغ ماده و جوب و غر اغر  
و سحوطات و فطولات مناسب بود و در دست اطریفل کشنیری مفید است و **و و الی** عکة الالف یعنی غارش بینی سببش  
اجتماع ماده حریف در دماغ یا در محل دیگر است که از آن بخارات حاده و لذاه صحو کنند و در بینی محقق شود و عذمتش حدوث  
آنست در وقت شمیدن هوا بار و صفحت آن بعد تعذیل و تنقیه و مانع و بدین صندل و کلاب و کافور و روغن گل و بون  
و اطریفل کشنیری خورند و اگر غارش بینی که در نکه و زکام حار یا بخور بینی عارض شود یا در ابتدا و رعاف یا جبری افتد علاج  
امراض مذکوره نمایند و در مقدمه رعاف که سرخی چهره و بینی و چشم همچون جبهیدن برق محسوس شود فصد سر و دانه ریخت











ومان دارند و آنچه در قسم اول گذشت حسب حاجت جمل آرند و اگر بسبب تشنج یا پس بود و این نوع متعذر البر است لیکن شاید  
 خفیه یا بصرت بین قلیل بسته بیک در تشنج یا پس گذشت چسبید که شد مشرب یا دغ غرقه و بر مهرهای گردن و دهن و گوش  
 مدام در غن نبشته یا در غن که در یاروغن با دام بالند و نگرم در زبان بدارند و آب بیکرم طول کنند و آینه را و غنهای و آب کلبه  
 مثل لعاب بهانه و لعاب تخم مرد خشمی و پیه بط و پیه ماکیان بر سر ریزند و غرقه کنند و بر زبان و گردن و قفا بالند و نقل زبان  
 که بعد از سر سام و بر سام بجهت اندفاع ماده دماغی بجانب عصاب برسیل بجران واقع شود چون فرمن کرد و علاج نپذیرد اما  
 ابتدا بسته به قسم اول استعمال حملات و نطولات محله و الکباب بر آن دبر زبان مالیدن چیزیکه لعاب آورد و قاطع رطوبت  
 باشد مثل نوشادر و نمک اندرانی و غیره سودمند است و نقل زبان که از گسست عصب زبان بعد ضرب و سقه طبع عارض شود و الکباب  
 و آنچه بسبب کوتاهی رباط زیر زبان باشد باطر اقطع با حذر از قطع مشریان زیر زبان پس سرکه و گلاب بمضمضه کنند و در علاج  
 بعمل آرند و آنچه که بسبب گره در زبان بعد از مال جراحت آن حادث شود بر سه طریق آن العبد شوم و او مان بر زبان مانده و  
 که استخوان زبان را سود دارد و شخصی که از غایت استخوان مقطع شکم باشد باین دو نقطه که در وصف است آن دوا یعنی جانا بل  
 هر که دست درم سانج هندی ناخواه زرد اندر حرج زرد اندر طول تخم کرفس شربت مصطکی اینسون سیالیوس و دوقهر که دم بیکرم و دانه  
 که بر آب هر یک و در هر کوفته نیمه که چها سازند یک دم از آن آب گرم یا شراب بدهند اینها که درین باب مجرب است صفت  
 آن صغ عاقر قرحا مخر با دام هر سه مسادی بکار برند و بعد بیکر مجرب برای استخوان زبان از بیاض استاد و در حرم صفت آن  
 نوشادر عاقر قرحا خردل کلین سوده جز زبان مانده و دوائی برای نقل زبان که از بلغم باشد مجرب است صفت آن  
 ایاج فیکرا عاقر قرحا خردل نیمه کوفته نیمه جز زبان مانده و دوائی نقل زبان که از بلغم عارض شود صفت آن از مالیدن  
 نوشادر نیز که بسیار جاری میشود و معده می افتد و اگر این مرض شدید باشد که مانع کلام اشود و انگاه خرفون کندش را چنانکه  
 دوائی عظم اللسان بزرگی زبان هر گاه بدان حد رسد که درین نمک و از دانه بیرون شود و لایع اللسان گویند و این جنس صغ  
 تریل است نه درم و شیش انحرار طریبات فضله دماغی است که زبان آنرا تشرب کند صفت آن اگر رطوبت دوسمی و  
 و علامات غلبه خون و حرارت پیدا باشد فصد سرد و رنگ زیر زبان کنند پس لصل و ترشی ترنج و آنرا ترش و غیره که قاطع رطوبت  
 و سیل لعاب بود خوب بر زبان مانده و اگر بغمی بود بهل بلغم و حب یا برنج خوانند و بعد از آن بنمک سرکه و یا بنمک نوشادر  
 باشد که زبان را مانده و دوائی شقاق اللسان یعنی ترکیدن زبان صفت آن اگر بسبب جوش دماغ باشد از تقیم  
 بنجوازی و غیره دریافته رطوبات دماغ دهند و سهول و بهلاند و کثیر در دهن گیرند و در آب از آنها لعاب برآورند و بمضمضه کنند که  
 خیار که وقت قطع و مالیدن آن بهم میرسد و قطع که در دوقه و طی و در غن نبشته و هر چه رطوبت باشد بر زبان مانده و در غن با دام و در غن  
 که در دوشینی چکانیدن و آبجو و کله پاچه خوردن و از چیزهای ترش و تیز احتیاط نمایند که موجب شقاق و اجتماع افراط شود و در  
 سود و ارتفع بخارات آن با شجاشای و دانی و فساد دعه بر آن گواهی و در برین صورت تنفییه مدیه مقدم دارند و انیس

مذکور در سبستان در دین دارند و گاه از خوردن اشیا تیز چون اکب و غیره زبان سوزن گردد و تیرش بر صورت مالیدن آب  
 مرطوبه مذکور و قیر وطن و بادام و نان خنجر و غیره است و و الی جفات اللسان یعنی خشکی زبان صفت آن اگر از حرارت  
 و بیست بود چنانچه در میان محرقه و غیره حادث شود تیرید و سوز و بلعاب سبب اول غشیه کنند و لعاب بیدانه آب نیلوفر و شکر  
 آینه خنده بر زبان مالند و در همین مانند و اگر شیر و مغز تخم کدو یا تخم خرفه پیزند بهتر باشد و آب خرفه و ترنوب و خیار و بادام تلخ  
 کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام نافع است و اگر بسبب بخارات حریفه زبان خشک و متغیر گردد و چنانچه اگر خرقه بروی آن  
 پوست سفید مثل پوست پیاز ازلان جدا شود و آن بخی الم نباشد تیرش آفتاب سبب اول بارد و غیره خل علاج قلاع و موسی کنند  
 و گل سرخ و گلزار و مورد و سرکه چوشانید غشیه کنند و اگر در معده غلطه صفرا باشد بعد از تنقیه آن و غشیه با لعاب سبب اول  
 چهار ماش با سنجبین قفاحی و لیون و ادون عیب الاثر است و اگر بر در هوا بسوزد و آن کثیرا با شکر یا سویه در دهن و دهن و دهن از  
 میوه است و آنچه در شقاق اللسان گذشت و اینجا هم نافع است و آنجا که چسبیدن غلط از جرب بر سطح زبان باعث مرقن مذکور گردد  
 از لزاج و خرویت آب دهن و ریافت شود در صورت سنجبین لعن کنند و چوب بیدر و سنجبین یا آب خرپزه و شکر تر کرده  
 همچون مسوک بر زبان مالند و و الی حرقت اللسان یعنی سوزش زبان سبب حرارت فم معده یا و ماخ باشد یا خوردن اشیا  
 تیز و شور و شیرین یا ریزش ماده حار بر زبان صفت آن هر چه مبرد و مرطب باشد چون آب کشنیز و ترش و شیر و خرفه و لعاب  
 سبب اول بیدانه بدن غشیه کنند و آنجا که سبب حرارت فم معده بود و تشرب می نیز نمایند و مریض را از غذا بیدار بر پشت من  
 کنند و مغز تخم خیارین و کدو و بادام و مغز تخم خرفه بر زبان مالند یا از این اجزای نفاست و کثیرا و سنجبین جرب ساخته و دهن  
 دارند و کافور بر زبان اند و در صورت انصباب غلطه حار بر دهن ترنوب و حار سبب اول بارد و استعمال غرغر تنقیه نمایند و آنچه در شقاق اللسان  
 گذشت و اینجا مفید شناسند و و الی حکایه اللسان یعنی خارش زبان سبب اشیا حار و محرقة لذاعه بود و صفت آن اول تنقیه  
 ماده کنند و بعد از آن مضمضه نمایند آب گرم بدهد بشیر اندکی شکر آینه خنده پس بسکه روغن گل و خامیدن بلبله زرد و مالیدن بر زبان  
 در استقراغ ماده حار بر زبان اثر تمام دارد و و الی جهت خفوع زبان صفت آن صمغ نیمه نرم زو فاسه خشک یکدرم روغن  
 صاف بجرمی دو درم بهر را سائیده با مثل آن مشک طبرزد آینه خنده بر موضع خفوع مالند تا خراشیده شود بعد از آن مضمضه با سرکه  
 که دهن آن شاخ آس و گلزار و خشاک را کنند چوشانید باشد بکند پس دورات مدله بکار برند و اگر سوزش باشد و را بدهد  
 تیرید و سوز و فصد سر رو کنند و زو حوب پانزد و تنقیه سبب اول بارد و سازند بهرست و اگر خفوع سفید و سخت باشد بعد از مضمضه  
 از سبب گرم تنقیه نمایند و بعد از تنقیه نوشادر و مازو بار یک سائیده پیوسته بر زبان مالند و سرکه و نمک در دهن دارند چون  
 سوزند پس ادویه اکاله مانند نوشادر و زنجار سوخته و زنجار با سرکه مرئی سائیده بر زبان پاشند و ادویه حاده که برای بواسیر  
 الانفع نافع اینجا نیز مفید بود و اگر این تدبیر فایده نشود سوزن کنند و ماده ادویه در آن آرد اینها را محرب جهت خفوع لسان  
 صفت آن زنجار محرق سونجان بهر و را سفیدی خنجر مرغ آینه خنده بر زبان بکشد و اینها که خفوع لسان را نافع است

**صفت آن** شنب یا نیخ سوسن آسمانکوی زعفران مرکبی مساوی کوفته بخته زیر زبان بر صفت سرد بماند و **دوائی** درم  
 شنب یعنی اماس کام **صفت آن** در درم و موسی که بار و موسی رنگ درم است فصد کنند و آنچه در قلاع و موسی گذشت  
 بل آرد و ایضا در ابتدا و موسی و گندار و گل سنج و عنب الثباب بزرگ جوشانیده بمغضمه نمایند و از طباشیر و گل سنج و تخم خرفه و فلفل  
 و کثیر و صغری و آرد عدس و مانند کی کافور و در ساخته بر کام بپاشند و بعد از سه روز یا بونه بفشته تخم و در آب جوشانیده فلول خیار  
 شنبه بلیده صاف نموده بمغضمه نمایند و در درم و رطوبتی که با عدم وجع و سفیدی درم میباشد هر چه در قلاع بلغمی مذکور شد بکار برند  
 و بعد تنقیه کرانج و عاقر قرحا در مری جوشانیده و غرغره کنند و **دوائی** درم لب سبب آن غلظه خلطی از اخلاط اربعه و علالت و علالت  
 بتعدیل و تنقیه از اسقام قلاع و درم زبان و لثه جویند و بقیه خلط غالب چیزه که محلل بود مع القیض چون جنف و یا بونه و آرد  
 بگللاب و آب عنب الثباب سبز ضما و کنند و در انتها قیر طوی که از روغن بادام و موسی ساخته باشند استعمال نمایند و از آب گرم گرم  
 بشویند و در درم بلغمی اشیا محلل صرف همچون شنب و یا بونه و اکلیل طلاسازند و درین مرض اقلیل غذا و ترک عشاء لازم نمایند  
**دوائی** شور و قروح لب سببش زیادتی خون یا صفر بود و **صفت آن** علاج آن مثل علاج مستلاع موسی است و  
 مرهم سفیده که در قروح بینی گذشت مفید بود و قیر طوی که از موسی و روغن خسته زرد آلو ساخته باشند و درم و اسنگ و ما زهر و ساینده  
 در آن آمیخته استعمال نمودن نیز نافع است و چون قرصه آله که در و تدبیرش مانند آله نم نمایند و **دوائی** تشنق و جفاف لب **صفت**  
**آن** علاجش مثل علاج شقاق زبان و جفاف آن باشد و تنقیه و ترطیب بیا سوسن و فصد چهار برگ و تعلق زل و تحت لب مجرب  
 و صبح آن زبان بندش کثیر از نافع و طلا و بقیر طوی و دیگر ادیان و شحم برب نیز نافع و تدبیر نافع و مقدبر روغن فلفل یا روغن  
 نیلوفر و شقاق و جفاف لب خیلی مفیدست و **دوائی** سیاض الشفت یعنی سفیدی لب سببش فساد خون است با احتیاط و طریقت  
 تمام **صفت آن** تنقیه بلغم لبه لرم و حب ایاچ نمایند و از اغذیه غلطه پزیز کنند و تحلیل و تلطیف خلط بلغمی نمایند و  
 روغن یاسمین و روغن نارون و روغن خلوق و روغن چکانند و شیطرح پنج انجیر و شسته بزرگ سوده جاسی سفید را خراشیده بمالند  
 و دیگر ادویه مجرب مثل خردل و عاقر قرحا و غیره طلا نمایند و دار چینی پتربرج قر قفل جوز بوا مصطکی بسیار سوسای بروغن گاو یا بونه نیز نافع  
 است و اگر بیاض با قشر بود موسی روغن مالند و **دوائی** که در لب سبب لب معمول **صفت آن** بعد فصد سرد و چوب  
 رگ شنب و سبیل سودا دهند و یا زنجبیل پاشند بعد و **دوائی** حاد که در لب سبب الفث مذکور شد بلبل آرد و **دوائی** ختلاج الشفت  
 یعنی پیردن لب **صفت آن** اگر علامات غلیظ خون ظاهر شود فصد سرد نمایند و تغلیل غذا کنند و در تقیض ماسم عضو  
 گوشه از آنچه در اخلاط مطلق گفته شد بلبل آرد و اگر بشارکت معده بود با خشیان و فواق باشد داین مخدر متقی بود  
 تدبیرش قی نمودن است و اگر از شرک و دماغ بود مقدمه لغوه و صرع باشد علاجش تدبیر امراض مذکور است و **دوائی**  
 تقلص الشفت یعنی خورد و کشیده شدن لب **صفت آن** اگر سببش تشنج استلانی بود تنقیه بلغم لبه لرم و حب  
 ایاچ نمایند و روغنهای گرم مالند و آنچه مولوی بود و در ایام طغولیت لب را بکشند و استخموده برینند تا تاباشد که

این تدبیر بود باصلاح آوردن اندک از تشنج یا پس افتادن علاج منبسط و دوائی مول براس در دندان جا که بجهت منبسط  
 و از ملاقات چیزهای سرسکین پدیدیا بصفت آن تهرید که براس در دندان نشاند و فصد سر و چهارگانه  
 و بازو بچپ پانصد و سهیل بار و دهنده و مضمضه معمولی لعل آورد و اگر در دهنایت منبسط باشد کافور را در سرکه و گلاب آیمخته نیم گرم  
 مضمضه نمایند و افیون قدری بخوراند و بر دندان مالند و سنون زرد نیز خوب است ایضا جهت در دندان حار از انطراکی  
 صفت آن اگر ماد در دندان و قریب آن کحل شده باشد فصد چهارگانه کنند و الا سر و یکشانید بعد از آن تنقیه باب  
 انارین کنند که در آن هلیله چوشانیده باشند و گاهی فصد آن مسوق کافی شود یا آب قمر بنده ای و اما الشیر نمایند و همچنین آب  
 بقله ازین خاصیت عجیب است بشربت در دوزجرات من این مطبوخ است که برای در دندان خار و مطبوخات خواهد آمد و  
 و ازین جمله در وضعیات نیست که افیون در برگ اس بزرالنج انچه پیساید در عن بنفشه و سرکه چوشانیده چند بار بنهند و  
 ضرر آن در دهن است که بر آن زلوچ پانصد و مضمضه و کیوس بسکه و افیون و بزرالنج و برگ صفتا بهترین ادویه او و  
 برای در دندان بار و کشید نمایند باشد و از ملاقات چیزهای گرم سکین میساید صفت آن اصل السوسن قشر نیک و فصد پانصد  
 حکما زبان و اندک پل کوفته نبات سفید و آب چوشانیده صاف نموده بنوشند و همین ادویه سواکے نبات چوشانیده مضمضه کنند  
 حلتیت و سر بریان نموده بر دندان بنهند و بر ششای بخورند و بر دندان نالند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از وضع مسهل گرم تنقیه کنند  
 اگر بدین تدبیر در مساکن نشود و لثه متورم نباشد ازین نور مسلع نمایند و یا پیغیر را در شیر انجیر و شیر زقوم تر کرده بر دندان بنهند یا چوب  
 عوک بخوری بر آن بنهند تا منقلع شود و اگر با درم لثه علاج درم لثه نمایند و اگر بسبب غلبه ریح باشد در فلفل باشد بعد از تنقیه نموده پیوس  
 و نمک و بابونه و جادرس و مضمضه انبا بیان و انیسون و زریه هر کدام درمی که در آب چوشانیده باشند نیز مفید بود و از انباشه  
 بادی و بلخی پریشتر نمایند و چیزهای محلل ریح خورند ایضا برای در دندان بار و از انطراکی صفت آن هر چیز گرم با فضل یا  
 بالقوه مثل زرد و پیغیر و ریح گرم و مان گرم و در دندان گیرند و فلفل و زنجبیل و سیاه را درین نفع ظاهر است از انجرات من در آن مطبوخ  
 و آن در مطبوخات بسیار و کذا شرب المالح با زعفران و از وضعیات این دوا است و آن در مضمضه خواهد آمد و گویند که فلانیا  
 و بر شش و تریاق درین نیکوست و از وضعیات ناجیه این است چند بیدستر حلتیت مرکبی ندارد و طول زنجبیل میوه و زنجبیل فلفل  
 غسل شسته بنهند و دوائی در دندان بار و صفت آن از خر در آب چوشانیده مضمضه سازند و اسطوخودوس در لعل  
 کشنیری آیمخته بخورند ایضا برای در دندان از بیاض و الد را بجهت صفت آن سدره گاه فلفل سیاه و آب برگ  
 دهنده ساینده بالند ایضا جهت در دندان تری صفت آن فلفل سیاه و سود و غسل آیمخته بالند و پوست شش  
 در گلاب چوشانیده مضمضه کردن و از برین طار کردن فی الحال مسکن در دهن و قسط و نمک و گل تنباکو مالیدن نیز معمول است  
 ایضا عاقر قروچا و پاه برابر بر و ساینده شب مالیده بالاش برگ پان بخورند و یا برگ تنباکو سینه نمک سنگ یکا سته سنون ساینده  
 دوائی که در دهنی دندان ساکن شود صفت آن افیون چند بیدستر برابر بر و عن گل گداخته در گوش جانب و این

در دناک چکانند ایضا جهت در و خرس از بیاض و الدنا جاذبه حکما صفت آن غلبه سیاه سیاه نموده بریان گفته سفید  
 هم سیاه برابر ساییده بماند و آب من بریزند و وانی بر لے و در دندان که از کم باشد صفت آن دندان را به بخار  
 تخم گندانه تخم ترب و چینی بر بزدند که کم برین آید و با بزرگ متشرب و با چرخ پوئی بسته در قدرے آب بخشانند و باین شخص  
 نبوده پوئی در دین دندان گذشته بخوانند و دیگر عمل نمایند و وانی قاتل کرم دندان صفت آن کشیده را بریان نموده  
 بکرم بر دندان کرم خورده بپاشان و نافع فوهد میگرداند دندان کرم خورده بر روشن باز و چند قطره انداختن از آن کرم در دست  
 سیکند و خوب است ایضا افیدن یک جزو را با سه هاگ سبز و باریک سوده قدرے از آن مثل غلغل کرده در سوراخ دندان گذارند  
 یا زیر آن نهید ایضا جهت کرم دندان از انطاکی صفت آن خائیدن شح و قیصر و محلب و پوست تخ توت و حسب انظار  
 بخور به تخم گندانه و پیاز دوم زرد با پیاز بر سرشته بقیع نافع است و وانی که نافع تحریک سنان است صفت آن اگر از  
 بسته نشد کسب طریقه بقیع بود و بآن استرخاشی نشد و کثرت لعاب و دهن و احساس سردی در بیخ دندان بود و مضغه معمولی  
 و سنونیکه در آن بچروتنه و فل است بهتمال کنند و دیگر سنونیکه متوی انسان بکار برند و اگر فائده نشود بعد از آن فنج بنضج حار از دهن  
 حار تنقیه نمایند و اگر کسب دم حار نشد بود و بآن در و خرس بران باشد علاج درم نشد و مضغه در و دندان و سنونیکه زرد و بهتمال کنند  
 و اگر فائده نشود بعد از تنقیه و با ستار ادویه باره و قابض بر لته مانند مضغه ناسی باره که در و او قلع و موسی ذکر شد بکار برند و در انظار  
 بپز یا به عمل چون آب کشیده و در دهن گل مضغه نمایند و اگر کسب خربه مسقطه باشد نیز همین علاج بود و سنونیکه در آن پوست  
 نمیلان است بکار برند و اگر از تنقیه و سنونیکه قابض شد و بار فائده نشود بیخ دندان را با آهن گرم و داغ دهند یا از تار ترقه و زربچه و  
 بعد از ادویه قابض بپاشند تا محکم شود و اگر کسب نقصان گوشت نشد و تا کل آن باشد بعد از نصف سرد و چهار رنگ فنج ماده  
 بنضج باره و سهل باره و تنقیه کنند و سنونیکه در آن آنکه سخته است استعما نمایند و چون نشد متعفن شود آنچه در آن کافه گفته شد  
 بکار برند و وانی تحریک انسان از ضعف نشد و قوت خون و این قسم بنا قهین افتد از علامات دیگر اقسام خالی بود و مضغه  
 آن اغذیه مولد خون مانند گوشت خلوان و جوزه مرغ فربه و در دهنی بپزند و براسی جذب خون بسوی لثه چیزهای گرم چون  
 سعد و سنبل و عود سوخته و صمغ گل سرخ بر لته مانند و اگر در فراج پوست غالب باشد از شیای مطبوع دهند و چیزهای جرب بپزند  
 و به حصول ترتیب که تقویت بیخ دندان گل سرخ و طباشیر و عس و سبک و کرمانج و مانند آن هر چه باره و قابض بود بپاشند و وانی  
 که لثه افکند و گوشت بر ویاند صفت آن زرد اندود و صمغ کنند دم الاخرین که سخته بیخ سنونیکه ساودی بکینین خالصی شربت  
 بماند و وانی که براسی خرس یعنی کندی دندان نافع است صفت آن اگر کندی دندان بسبب خوردن اشیای ترش  
 و ترخت باشد نمک و عسل و مانند آن از اشیای گرم سائیده بر دندان بمالند و یا خرفه و مغز یا دام و مغز یا جیل را بکوبند و بمالند و  
 نیز مضغه از شیر تازه سفید بود و اگر کسب غلبه بلغم ترش یا سودا بود که در دهن جمع باشد تنقیه در از قی و سهل کنند و بعد از ادویه  
 ذکر شده بماند ایضا جهت خرس از انطاکی صفت آن علا جش و لک بکلو است ملازم مضغه بکلاب و در دهن

آن که درین هر دو سبب الطیب و سحر بخت باشند و از آنچه این علت را نفی کند همه قابض و خوشبو مثل ماندن بر و گل سرخ و زعفران  
و صندل است و نمک و زعفران را درین نفی عظیم است و گفته اند که بهترین مضمت و خرس است مگر سرکه که بسبب لطافت که قبل  
فعل خود نافذ شود و غامض کند کشنیز و کشنیز در روغن گل در دهن مفید بود و چون طول کند تنقیه بایاچ و مالش آن لابد است و در  
آب رفتن اندودان و این چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد سخت نتواند کرد و صفت آن تنقیه بر آب با  
رجب ایاچ کنند و حب الغار و شب بمانی و زرا و نذلول کوفته بیخته بر دندان بماند و دانه وی همیشه نیمه شربت و یا از نخل بریان  
کوفته و یا از جنصل بریان کوفته با سرکه که کید کند و کاب با ایاچ فیهرا فائده کثیر دارد و اگر بعد کید اندک مصطکی در روغن گل  
حل کرده گرم نموده در دهان گیرند و دانه را قوت دهد و اگر فائده نشود تنقیه بلغم نمایند و باشد که مرض مذکور بسبب حرارت شدید  
افتد و گرمی دندان و سرخی لثه بران دلالت کند بر نضورت و غلظت که در آن کافور و صندل آمیخته باشند در دهن دارند و بر دندان  
بماند و برگ و ساق خرفه یا تخم آن بنامید و لعاب سمبول و کلاب استمال نمایند و آنچه در دوائی خلاص کار گرفته شد بعمل آرند و دوائی  
تاکل و تفت انسان یعنی بوسیده و ریزه شدن دندان اگر از ماده رویه متعفن افتد علامتش عدم لاغری دندان است و تفریق رنگ  
آن نزدی سایه های صفت آن تنقیه بمسهل حار و حب ایاچ کشند و چیزهای قابض و مانع تا کل مثل حوض و مار و  
و عاقر قرحا و سعد کونی بماند و برگ مورد و گلشنار و شب بمانی در سرکه زخمه مضمت نمایند و دیگر مضمتها و سوسنات مقوی دندان  
برای جنبش دندان و در دوائی نافع بعمل آرند و در جای بوسیده و سوراخ دندان شک و مصطکی و اندک کافور سایه بپاشند  
و اگر تا کل اندک بود بوسان بر کشند و مانقی آنرا چند بار داغ دهند و بعد از آن بر روغن زیت و آب مرزنجوش بماند و اگر تا کل و  
تفت بسبب برست بود و این قسم شش و نه و در تاضین اکثر حاد شود و لاغری دندان و دیگر علامات برست بران  
گواهی دهد هر چند که این قسم سرد است لیکن بنابر منع زیادتی مرض اغذیه و ادویه مرطبه دهند چنانچه در شش یا پس مغیر و گشت  
و لعاب سمبول و سفید تخم مرغ و شیر خرو و روغن بنفشه با سم آمیزند و بر دندان مالند و بدان مضمت کنند و دوائی تفریق رنگ دندان  
صفت آن اگر سیاه یا سبز بود از غلبه سودا باشد در نضورت بمسهل سودا و رجب ایتیمون تنقیه کنند بعد از روغن گل با  
بج که بر آستین و ایتیمون و شسته مصطکی بماند و سوسنی که هر خرفه بیاورد درین مرض نیز فائده میکند و اگر رنگ آن زرد باشد در نضورت  
تنقیه بمسهل باد و رجب هلیله کنند و بعد از مالیدن آرد و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمت از آب عنب الثعلب و سرکه کرده  
باشد نافع بود و دوائی خرفه دندان و آن جسته بود مانند خرفه که در سرخ دندان میخورد و رنگ آن سیاه یا سبز یا زرد و میانشان  
بسبب بخارات معده بود و صفت آن اولاً تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سوسن جالی مانند زرد الجوه و خاکستر صدف و نمک  
و شام گکلن سوخته ساییده بر دندان بماند و عدس مسواک نمایند و آنچه متحکم باشد با همین از دندان جدا کنند پس سوسن و ایتیمون و ایتیمون  
ایضا بر سر خرفه و دندان از نالطکی صفت آن تنقیه خلط غالب بد آنچه مناسب آن باشد و رجب است و مثل ایاچ  
در بلغم و طبع ایتیمون در سودا و طبع هلیله در تنقیه صفراوی و تخم بزمی بما و الشیعر و خرفه صلی از آن و فصد چهار رنگ حجامت صفرا

در دوی چینه نیست و در خواص یونانیه است که هر که شفا را از حفر دوست دارد حجامت منتهای طرف اعلای از گوش او  
 کند و من دیده ام که فصد شرابیکه میان ابهام و سبابه است با وجود نفع باطن او در علل اعضای باطن امراض پنهانی سر و صفا  
 حفر نفع کند و بشرط مخالف جهت فصد از آنجا نبین چون مرض عام بود پس بحد تنقیه اگر ماده مترکم حطب باشد با من از آن  
 کنند و الا سومات جالیه کافی باشند و والی خارش دندان صفت آن اول تنقیه سودا نمایند و پس از آن شمای تلخ  
 و تیز و شور کنند و مضمضه از گلاب و سرکه و کچین سازند و والی صریح انسان اکثر اطفال و مشایخ و نساء و در خواص دندان بیست  
 سبب ضعف عضلات کلین است از رطوبت دماغ صفت آن بعد از پنج بضع گرم از سهیل حار و حب ایا ربع تنقیه نمایند  
 و گردن را بر دوش بزق قسط بماند و بادبان سائیده و گل کنند آینه نهند و مرض مذکور که بصبیان عارض شود و در اکثر بد بوخ  
 خود بخود زایل میگردد و گاهی قبل سکنه و صرع و تشنج و فلج و عند ویران و وجع شدید عارض میشود و آن در مرض حاد و جدی  
 که عادت نباشد روی است و والی تسهیل نبات انسان صفت آن چون اثر بر آمدن دندان شایا ظاهر شود و مانع  
 خرگوش و چربی ماکیان بر لثه مالند و مالیدن مشهود که همچنین چیزهای نرم و چرب مثل چربی بجا و موم و روغن بادام و غیر  
 ساق گاؤ و حنا بر دوش زرد مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و شیر سگ بر لثه مالیدن درین باب با نفعیت نافع و موجب است  
 و هرگاه دندان آمان از آنجا مالیدن چیزهای سخت باز دارند و سرگردان و بنا گوش بر روغنهای چرب دارند و دیگر در گوش چکانند و گاهی  
 گاه نمک شهاب در دندان او مالند تا از قلاع محفوظ ماند و اگر آب غیب اشلب و روغن گل آینه نهند مگر با انگشت آلوده برکن دندان بلند  
 و در که به گام روئیدن دندان میشود نیز باز دارد و والی که براسه درم لثه یعنی آماس بن دندان نافع است صفت آن اگر  
 و مر آن حار باشد با در و ضرر آن بود و نصیرت ادویه و سازند تا دیگر در دوائی قلاع حار مذکور شد بکار برند و اگر درم لثه بسبب رطوبت بلغمی بود  
 و یا سفتی رنگ و در و درت لمس بود و در خیالت از ادویه تعدیل و تنقیه که در دوائی قلاع بلغمی مسطور شد فعل کارند و والی که بر  
 قروح و ناصب لثه معمول است صفت آن آنچه در دوائی قلاع حار مذکور شد فعل کنند و اگر لثه متفنن شود فلد فیون بماند پس  
 گلشن رومانو و مانند آن که در نقصان گوشت لثه نفع بود استعمال نمایند و قروح زرنیخ را که در اقراص خواهد آمد در کوزه طریح خسته  
 سائیده برین دندان مالیدن درین باب بارها آزموده است و این دوا در ناصب لثه نیز نافع است و اگر لثه شود روغن راجوش  
 و صوف بر سرشیل بسته در روغن فرو برده که گرم بر ناصب نهند و والی براسه لثه دامیه یعنی بر آمدن خون از لثه سبب ضعف  
 قوت غاذیه لثه بود یا غلبه خون صفت آن سکنیکه براسه صفت آن که در روغن لثه معمول است و در سننات خواهد آمد برین دندان مالند  
 و دیگر سننات و مضمضها که در مقام خود مسطور شوند حسب حاجت استعمال نمایند و مانوس سبز و تخم خرقد را در آب سائید  
 صاف نموده مضمضه کردن نیز حایس خون بن دندان است و اگر از این تدابیر خون بند نشود بصورت وجود علامات غلبه خون  
 سرور نمایند و حسب غلبه خلط و دیگر تنقیه آن کنند و والی که در درم لثات معمول است صفت آن اگر با سرخی و سوزش  
 باشد آنچه در قلاع دمای و خنق معمول است فعل آرد و لیسکر و گلاب و غرغره کنند و گل سبغ و صندل و گلشن و کافور سائیده و



میل نهاده بر ملازه المیدن بنفید و غمره معمول بجا بریند و در سفر دایمی غمره باب غلب آب کاسی که در آن مغزینا برشته  
 مالیده باشند استعمال لعابات و عصارات بارود چون تخم خلی و تخم مرد و خصاره کشنیر تر و بارنگ نافع و اگر در دم بلغمی باشد  
 باسترخای لہات و سفیدی ورم بود و در اندک باشد علاجش مثل علاج حشلاع بلغمی نمایند و صبری و کشنیر خردل آینه غمره  
 کنند و از آن دانه درفشاد و نمک و شب بمانی ملازه را بر وارد و غمره و فلفل آن لعل آرد و اگر در دم سوداوی بود یا سیاهی و سختی ورم  
 و تیزی کلام در زبان و ترشی دهن باشد و نیز صورت سیاه سودا و تنقیه نمایند و از رب اسوس و مغزینا برشته و شیر تازه و ایضا لعاب  
 لعاب دروغن با دانه که نمک غمره نمایند و اگر خوف سرطانیت ورم باشد بسیار بارود مثل آب کشنیر سبز و آب کاهو پوسته  
 در دهن دارند و بدان غمره کنند و این چیز است گرم احتیاج دارند و آبی که جمیع اقسام ورم لہات و نیز سرخاق مجرب است  
 و صفت آن آن دو یک زری که دوانی سندیست و آن پیاره باشد که کثرت در حجاب و درختها می کشند پلاس می پیچد و نهایت  
 دید باشد خصوصاً آن بقدر یک سنج با چهار عدد فلفل سیاه سائیده بدو تولد آب در سر مایه گرم و در گراما سر و نوشانند و آبی  
 معمول در استرخا و لہات یعنی مسحت شدن و افتادن ملازه و این را سقوط اللہات نیز گویند و اگر از طوبت بلغمی افتد و لاس  
 کثرت لعاب دهن است و عدم حرارت و سرخی و گاهی بسبب خلط حار باشد نشان آن سرخی و سوزش و تشنگی بود و صفت  
 آن باید که ملازه افتاده را از گل و یکدان و یک عدد فلفل سیاه سائیده و آنچه که از موم ساخته باشند نهاده بر داند و از گلنار  
 کوکنار و غلب اشکب که مانع و کشنیر خشک غمره کنند و از او گل مشهور البکره سائیده بر تارک سرخا و نمایند و شب بمانی سائیده  
 لعل آینه تر بر لہات نیز مفید بود و اگر بسبب خلط حار باشد علامت آن سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوش  
 دهن که آماده حار باشد باید کرد و علاج ورم لہات نیز مانند علاج جوشش دهن است ایضا برای سقوط لہات مجرب است  
 و صفت آن پوست انار شیرین گلنار طباشیر هر یک یک جزو و از سبزه قاقیا با دیان هر یک نصف جزو کوفته پیخته بر  
 مغزینا نهاده بر لہات را بر داند یا دوا بر انگشت نهاده بر لہات گذارند ایضا برای استرخا و لہات صفت آن  
 غلب اشکب باین غمد و بر البیج گلنار عنب تخم خلی هر یک پنجاشه پیوسته غمره کنند ایضا که از طوبت بلغمی باشد از قانون  
 صفت آن فلفل سفید یک مثقال مرصاف یک مثقال شب بمانی دو مثقال و از سبزه و مثقال کوفته پیخته بر لہات  
 مسترخ می باشند و اگر ملازه و نوشا در بار یک سائیده بدان ملازه مسترخ را بر وارد و خوب است و دوانی که در خاق حار معمول  
 آن اولاد و آئیکه برای تبرید یک در در دگر کشته نباشند و قصد سرد کنند و بعد از آن هفت هفت عدد زویر بر دو گوش میان  
 گردن بچسباند و روز دوم نیز این عمل نمایند و فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت ساق و میان هر دو شان نیز مفید است و بعد از  
 دوا کشنیر سبزه نیز مفید یا آب غلب اشکب و بچین طلای نیز و خطائی تنها یا با جدوار و آب کشنیر سبز سوده نیز مفید بود و غمره معمولی  
 لعل آرد و در خاق تحت خاک کلان محرابی را شکسته کوفته گرم گرم بگل بربندند و پیچند بر آتش گرم کرده بکوبند و سنگ  
 را محاذی دهن محرق دارند تا بخواهی دهن سنگ پشت بر وضع خاق رسد و در اندک مدت در خاق تحلیل میکند و اگر حاجت

بسهل باشد بدو از فنج بملعج بار و از سهل ببارد تنقیه کنند و اگر عوض محل تنقیه کنند بهتر باشد و هرگاه داده یک کندرنگ آن زرد شود  
 نشاد و نمک سائیده در روغن کنجد یک گرم سیخته ترغره کنند و اگر ترغره نشود باید که از انگشت یا بشنود و از انگشت گردانند و چون ترغره شود  
 ترغره از روغن زرد و آب گرم و با زرد اسل نمایند ایضا برای خنای لبنی صفت آن اولاً شنج گرم داده از سهل گرم  
 تنقیه کنند و از غسل و آب کاهه و یا از انجیر و تخم ترب جو شائیده ترغره کنند ایضا برای خنای سوداوی معمول است صفت  
 آن بعد از نشود و حجامت سابقین و فنج داده از شنج سودا و سهل سودا تنقیه کنند و ترغره بشیر و انجیر و تخم نم نمایند و در خنای  
 زبان مرض مدام بیرون دهن ماند علامت روی بود و آن را خنای کلی گویند و هرگاه کف ادرین مخنوق بر آید امید زندگانی او  
 نیاید داشت و انشریه و انشده و ترغره مخنوق می باید که یک گرم باشد و اگر داده کثیر باشد ترغره بعد از تنقیه مناسب بود و نباید  
 شائیده باشد و سرخس گردن معین بر نفس و ملح باشد و وائی نانغ زخم و آن در دم جاری بود که در عضلات طغین مخلوط ساز  
 شود و علامتش آنست که در خنای گلو سرخی از گوش تا گوش دیگر ظاهر شود و ملح طبع و آواز گرد و در علاج خنای  
 گرم باشد و بخور طین را نیز همین علاج و وائی نانغ برائے بخور طین و مری و تنقیه بر صفت آن هر چه در  
 خنای و موی مذکور است بلبل آزند و بعد از تنقیه برائے تسکین لذت و حرقت از شراب و جو و نشاسته و روغن بنفشه حریره  
 ساخته بنوشند و شبانگه لعاب اسبغول یک گرم تجرچ نمایند و اغذیه آشامیدنی است با قریبند و از طعامها خشک و ترش و تیز اجتناب  
 کنند و از نوشیدن آب سرد و یخیزند پس اگر تکلیل نشود و باضلاج و انفجار و جلائی آن کوشند با انجیر و خنای گذشت و در بخور  
 متفرقه برائے تسکین درد و اندام موم روغن یا سرهم این تخم یا پاره زردی بمیند ایضا هر چه در صفت بنوشند و جوی که از بنفشه و  
 کنیه او رب السوس و مغز تخم خیار و نشاسته لعاب اسبغول ساخته باشد مدام در دهن دارند و وائی که اخراج زلوا یا صفت  
 آن سرکه دنگ یا سرکه و الگونه بهم ایخته مگر ترغره کنند و اگر گل سبزه در روغن بنفشه و درین طیل را بدان بر کنند زلوه را که باشد  
 گل میل کنند و بیرون آید و گرفتن طلب در دهان نیز همین گل دارد و سبزه بخوراند و در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد کنند پس قطع  
 بخ یا کوزه آب سرد بر لب مریض نهند که زلوه میل بسوی کند و بیرون آید و اگر نظر آید بر بنفشه و دانه کی صبر کرده بر فوی بیرون آید  
 و اگر زلوه و سده افتد فوراً تنقیه و فالا سهل دهند ایضا برائے اخراج زلوا از افلاک صفت آن شیر بخور شائیده  
 خردل و زجاج و بوره اسی و نوشادر و آن گشتند و بر آن الکباب نمایند فی الفور زلوا از دهان بیرون افتد و از آن اندام تنالی و  
 ترغره بسره که در آن اجزائے مذکور جو شائیده باشند ازین قبیل است و بخور دهن تنباکو فوراً جدا میشود و نمک تنباکو داده تر کنند  
 آنست ایضا از جرات حکیم علی اگر زلوه خلق نماند باشد صفت آن انخواه و فلفل را نازک بسایند و در ملحق پزند که زلوه  
 از انخواه می گریزد و جوی خود را می گذارد و بعد از آن اگر بیده رود سرکه دنگ بخورد که فاضل اوست بعد از آن میسخته که دفع آن  
 کند و اگر در بینی باشد و اے مذکور در سینه منس ایضا که در اخراج و شست زلوه خلق جلین از مریات طری است  
 صفت آن ابر ساد سرکه سائیده بار و روغن گل ایخته ترغره نمایند و وائی که برای اخراج لته و خار و مانند آن که در خلق

متعلق باشد نافع **صفت آن** اگر کس در آب زرد بکشد و اگر نظر نماید آب بنوشند و لغت بزرگ خورده فی کفند و اسهال  
و با صحت را برشته بسته طبع نمایند و قیکه از شش متعلق بجا و در کد آب بر آن نوشند پس بزدی آن رشته را بکشد و وانی  
الابره **صفت آن** کس که سوزن خورد باشد سنگ متعاطیس یک ورم سوده یک تاشق شراب انگوری آمیزد  
بنوشاند و بعد یک دو گهر می سمل دهند و وانی مخوف بکند راناف **صفت آن** اول کند را از گوی آن واکند  
پس اگر کف از دهن او بر آید باید زندگانی او نیست و اگر کف بر نیاید صد سر و کفند و بر خون بنفشه و آب نیکم مرغ و کفند  
هر دو پائے بمالند و پا شوید کنند و حخته نمایند و وانی غرق شدن و آب **صفت آن** کسی که در آب غرق شود چون از آن  
از آب بیرون آید و پیوست بود النفس آن باقی باشد و رطوبت سرگون سازند و کشش بچش کنند تا بمای آب از شکم بر آید  
قلقل سیاه در مجرای و سر که پوشانیده صاف نموده و حلق وی ریزند تا بهوش آید و بعد از آن فاست چند روز حریر که از آن بر خورند  
شیر ساخته باشند بنوشاند و هر گاه نفس و غرق نامده باشد حکم موت دی کنند و بتدبیر نپردازند و وانی نافع انطباق سری می  
آن است که چیزی رفیق و سبک چون آب و شور با فروز و و لقمه قلیل و بزرگ بخوبی خورده شود و این مرض حشر الطراج است  
و فرط طفل بفتح تنقیه لقمه نماید سهل و حلیج و غرغره شفا رطوبات که در استرخا مذکور شد ببل آرد و برای تقویت مری آمیسون  
مصطک کند و سبیل الطیب بنشین جو شانیه گفتند عسله المیده صاف نموده نیکم بنوشند و استعمال جوارش سفر جلی درین باب  
محرر است و وانی بهت حکاک المری یعنی غارش مری نافع بهش بخار رسد است که از ماده محرق حرلین پدید آید و **صفت**  
**آن** بنای تنقیه به شبت و تخم ترب و لبها جو شانیه صاف نموده و تخمین داخل کرده بنوشند و فی نمایند و بعد برای تقطیع ماده  
بسکندین حلی با سکر که نه خورده کنند پس بهر تنگین و شیر تازه شکر آینه جرمه جرمه بنوشند و وانی عسر البلیع از حرارت طاش  
قلقه شش است و انتفاع بنوشیدن آب **صفت آن** لعاب اچول و شیر تخم خرفه و شربت شمرندی یا شربت  
ششخاش و عنب و گلاب بنوشند و آب برگ کاسنی و کشنیز و کاهو غرغره کنند و صندل و کافور آب کشنیز سبز یا آب برگ خرفه  
کا هو سوده میان هر دو کفند و نماید و قیرونی روغن بنفشه و موم با نجا بمالند غذا مار الشعیار روغن بادام دهند و وانی  
عسر البلیع از برودت نشانش عدم تنگی و انتفاع بچیز های گرم بود **صفت آن** آمیسون بادیان مصطک سبیل الطیب جو شانیه  
باشربت دینار باشربت بادرنجبویه بهرند و از چینی تخم شبت بادیان در آب پنجه غرغره کنند و سبیل الطیب مصطک بنشین و چند بذر  
نما و نماید و دروغهای گرم چون روغن خبثی و وسط و ترب بمالند و غذا نخورد آب بار چینی و حسل و چوبه که بر دهند و وانی  
عسر البلیع از رطوبت علامتش کثرت رطوبت دهن و بسیاری آب در آن است **صفت آن** شربت به و سبب و شربت  
حب الاس بنوشند و طبع بهنشین و گل سرخ و بلبله و انجدان غرغره نمایند و روغن زربن و نار دین بمالند و اگر ماده هم باشد  
تنقیه از رطوبت کنند پس بنشین با مصطک و آمیسون تناول کنند و بلبله مری و اطریفل خورند و مصطک قنفل طبع کنند  
و غذا سبک با لحیم حصافه بکون و کرد و وانی عسر البلیع از بهت علامتش خشک دهن و قلت بزاق است **صفت**

**آن** لعاب استقل و لعاب بیدارند و شیر و مغز که کدی شیرین همراه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و بهشت در به شیر تازه غرغره  
 کنند و مغز تخم کمر و مغز بادام شیرین و بنفشه بزرگ خطمی باریک ساخته و لعاب تخم مرو و بهر یا کلبان آغشته میان هر دو شانه ضما  
 نمایند و روغن بنفشه و روغن کدو با لند و شرب شیر و روغن بادام یا مارالشعیر لعاب بذر قطونا و روغن بادام و تخم امران کدو  
 از تخم و جان و مسکه و تخم زرده بنفشه نیم شربت و حبه کدو و شیر و روغن بادام مناسب **و وانی** در مری حار نشانش  
 تب و تشنگی شدید و در میان هر دو شانه و **حصفه آن** علاجه مثل علاج فلغونی نمایند بقصد یقین اندام یا مسلق در  
 ابتدا و شیر و تخم غرغره و آب انار یا شربت قوت جود هر چه فروشیدن و صندل بگلکاب سوده بجائی و رو ضما نمایند و در اختا شربت بنفشه  
 و شربت کالج با نیک منزه یا شربت بادام الشیر آغشته دادن و اگر جو و بالونه و خطمی و بنفشه باریک لعاب و روغن گل ضما و  
 کردن ناف **و وانی** در مری بارد و مری علاقه مثل فلغ در میان کتقین بود و بدن و حج **حصفه آن** بید از منج ماده  
 بنفشه گرم از مسهل و حب ایاج تنقیه نمایند و اکلیل الملک بالونه شربت تخم کتان و آب جوشانیده صاف نموده و بنفشه تجرید هر چه  
 بنوشند و ایضا دویه مذکوره سائیده ضما نمایند و روغن غشای گرم چون روغن بالونه و زیت بهمانند **و وانی** که خرد حری  
 ناف بسبب انفجار بشیر یا اورام مری بود یا مری در ماده حار بر آن موضع نشانش زیادتی در دو سوزش است هنگام خوردن چیزهای  
 شور و ترش اگر چه آن چیز اندک بود و عدم از باد و حج بطحا بهائی چرب و نفع **حصفه آن** ادل برای تنقیه مری از ریم  
 و دسمه روز بار النسل یا شیر و مسکه اندک بنوشند بعد بهر اندام آن فیه و طی که از موسم سفید و روغن گل ساخته باشند و مری  
 ایمن که از زرده تخم مرغ و سفیده از زرد و روغن گل طیار نموده باشند هر چه بنوشند و آنچه در وانی بنوشند و مری گذشت  
 حسب حاجت بکار برند **و وانی** که بجهت الصوت که بسبب گری خجره باشد ناف **حصفه آن** شیر و تخم خیارین شیر و تخم  
 غرغره شیر و مغز تخم کدو در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و اگر بسبب سردی حجه یا زردی  
 آن باشد ملجوخیکه در طبوبات خواهد آمد بپزند و اگر بسبب پیوست حجه بود و این اکثر از اخبار دو خان حادث میشود و لعاب بهر  
 لعاب است قبول و در عرقیات برآورده باشد شربت نیلوفر و شربت بنفشه بنوشند و اگر بسبب کثرت آواز که فوی حاد شود و علاج  
 آن نیز مثل سور مزاج حار کنند و غرغره از مسکه و شکر مناسب بود و از روغن بنفشه غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بنفشه نیم  
 خوردند و آنچه بسبب خوردن پیسنه و ر باشد گل چراغ بزرگ بنوشند و بخوراند که فی می آرد و گوی کشاید و اگر بسبب تب باشد علاج آن  
 نمایند و اگر در ام نام مذکوره حاجت تنقیه شود اول تنقیه نمایند ایضا که برای بخت الصوت که از سردی بود و بجهت **حصفه آن**  
**آن** بکینند و اگر دانه درون آن خالی کنند و یکدم نمک سنگ سائیده اندرون بر کرده و قطعات ادک بر آن پوشیده و زردی آرد کنند  
 گرفته بجا کتر گرم بنهند تا بپزد و روز بعد نلث درم از آن بخورند ایضا که از سردی باشد **حصفه آن** فلغل سیاه خرد و  
 خولجان عاف و قور سائیده با عسل بلیسند و بعد کتر برای بخت الصوت یا بسبب **حصفه آن** ششخاش را سائیده با مسکه  
 و مسکه آغشته مثل لعون اندک اندک بلیسند و هر سه بار ساسوی گیرند **و وانی** برائے ضیق النفس ناف و باند که ماده این مری

نکته ایست که در هر سبب سردی مزاج بر می خورد و این علامات نزله می باشد و نقل و منقل و سردی مزاج بود و ضیق و غصه عارض می شود و صفت آن سلبوشه که در طبوبات خواهد آمد و نافع هر دو نوع مذکور ضیق النفس است  
 بنوشانند و لوقه معتدل و دیگر لوقات که تسهیل اخراج بلغم قلیله و تخلیه اموات و رقیق نمایند و هر مطبوخ مذکور به بند و اگر باو در  
 منصفه عارض باشد فصد سفت اندام یا سلیق کنند و بعد منصفج ماده از منصفج بار و وسحل بار و منصفج کنند و لوقات وین مرض هر سوزان  
 مشروبات اند و در غن سوسن و در غن ترگس و مانند آن که معین بر غلظت مواد باشد بر سینه و پهلو ببالند و دیگر لوقات و غرق  
 نافع آن بخوراند و اگر ازین تبر فایده و ضیق بلغمی از منصفج تنه میسبیل گرم و حب ایج کنند و فی کردن بعد از غسل سفید و  
**دوای ضیق النفس** که سبب بخارات حاره قلب باشد علامتش خفگی غرض و نفس و نوا تر آن و شدت تشنگی است و غصه  
 و سوزش و ضیعت دل **صفت آن** فصد یا سلیق از دست چپ کنند و بر استسکین حرارت قلب شیره و تخم خرفه باشد  
 و در غن کاسنی و در غن گاؤز بان هر یک هفت توله بر کرده و شربت حنظل شربت نیلوفر هر یک یک نیم توله داخل کرده و بنوشند  
 و ظاهری حنظل و آب کشنیز بر سینه نمایند و لعلاب اسفنجی را شربت نیلوفر و شربت بنفشه دهند و آب کشنیز بخوراند و مداومت  
 لعلاب گاؤز بان با شربت از سفید شناسند و در آنچه در حقیقتان کار گفته آید عمل آرند و از اسهال یا اسه و محفله استرا نمایند و اطراف  
 مالمیدن در آب گرم خادان سودمند بود و **دوای ضیق النفس** که سبب تلخ و آنچه اعضا می تنفس باشد علامتش عدم گلی  
 سینه است و سر و لب بلغم و قشر از چیزهای بادی و تقدم کثرت تناول اشیاء باو انگیز **صفت آن** شیره و تخم کشت  
 شیره بادیان و گندم بخوراند و منصفج میسبیل گرم کنند و اگر سبب درم ریه یا درم حضور یا درم باشد علاج آن بطالع و درم آن غن  
 کنند و **دوای ضیق النفس** که از استرنا می غلظت سینه باشد علامت آن نفس بکاه است و این نفس مانند که در کالان  
 که در وقت بکسیتن بالیشان عارض گردد و انتصاب نفس و نرمی نبض بود **صفت آن** حله و در آن چیزی جو شانی و غسل  
 آنچه بنوشند و در غن ترگس و در غن سوسن و در غن بان ببالند و شونیز بر یک سائیده بوسل و در غن شبنم یا نمایند و نافع  
 نافع انتصاب نفس بنوشانند و **دوای نفس انتصاب** و آن چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او باو نافع  
 نفس می آید **صفت آن** علاج نیز علاج ضیق النفس باشد و رب السوس یک ماشه طفل سیاه در یکی هر یک دو ماشه  
 با غسل میسند و بالایش جاسی مطبوخ بنوشند که از مبررات است و بانی علاج همچون علاج نایج است و **دوای جهت ضیق بلغمی**  
 و بلوا از انطاکی **صفت آن** سبادت یعنی نمایند و تا ممکن بود لطیف غذا کنند و اما میکفوت قوی باشد زفر ترک کنند اگر آب  
 بود و الا بحسب ضرورت و اگر چاره نباشد فراح نوحه عرض صرف دهند و ملحق تر شیها ترک نمایند و کلاه دهند و از بخار و باد که  
 سبب ضیق غلظت و شربت اصول یا زودا به بند و در آنه محلول از مبررات است و کذا مطبوخ فواکه یا نیسون و خاقلون  
 هر دو اند یک درم و دیگر نرگس آن بالشف و در آن آن حنظل بسایند و غسل شیره و تخم بنوشند و درم بنوشند و درم بنوشند و درم بنوشند  
 سندر و سبب شربا و بخور و اگر حلتیت نیدرم بخورند و عقاب آن یک سحر که آب مطبوخ بنوشند و از این دون و زهره به بند

بنوشند نیز مجرب است و مثل اینست طبع کچھ حادق البشیت و بوق و زهره و خوردن سرطانات بریان و طبع آنجا بشیر و البصا  
 از جربات نوشیدن ما، السلسل بر خفزان است و **دوائی** که نبات قوی است و ضیق لبنی بار و وزن من جصفیت آن گنبد  
 شیر نرم و قوی و دوار و گندم آسینند و قرص ساخته بر آتش بریان کنند چون خواهند که بدین دست و روز قبل و یا را غذا کس نرم  
 دهند و روز چهارم نصف ازین دوا را گرم و جوان و قوی باشد بدین چوب شش هفت بار اسحال شود و جترات باشد که بخورند  
 لیکن بسیار نباید خورد و اگر این غذا نیز بر آید و اسحال نیند شود غذای مذکور دیگر بار دهند و در دیگر دوائی نصف بانی بدین  
 تا سه روز شود بانی کبوتر باشد شکله بخورند و پنج شش روز دیگر غای نرم دهند و راشای خوردن دوا بعد از آن تا چند روز باز بپزیند  
 خرد است در خانه بخورند که بسیار تار یک باشد نشیند که سخت نافع است و **دوائی** که درون ضیق النفس لبنی شگام منشد نفس  
 و کار آید جصفیت آن بوره از پی چهار درم تخم پندران دو درم هر دو را بکوبند در یک اوقیه مار العسل نخیته بدین که در حال نفس  
 بکشاید و بعد بکشد که تنقیریه و تقطیع رطوبت می کند و بر بولفع یتین می بخشد جصفیت آن قنده یک درم در آبیکه انجیر سفید یک  
 اوقیه در آن جو شانیده صاف نموده باشد و دل کنند و دیگر درم روغن بادام شیرین ملکه در سه روز بنوشند البصا عجیب برای اخراج  
 ماده از صدر و ریه و ضیق و سرفه جصفیت آن زوفا می خشک بود و مینا اصل السوس خردل قروا و لطفل تخم انجیر سیون  
 مساوی کوفته پیخته به عسل کف گرفته همچون سازند و یک لحظه بخورند البصا که در دست روز ضیق و سرفه لبنی دور شود و مجرب است  
 جصفیت آن شکار بریان نمک سیاه اشخار بر واحد یک ماشه باریک ساینده و وقت خواب آب نیگرم بخورند از ادال نک  
 و خشک **دوائی** جهت ضیق حدیث و وزن و بر لای استام سرفه لبنی تازه و کهن مجرب و متخ جصفیت آن سیاه و بر چره  
 باریک و شاخ و تخم و جبهه نهر را خشک کرده بپزند تا نکه خاکستر شود و نیم سیر ازین خاکستر رده سیر یک بخورند تا نیک سیر یک بماند  
 نصف ازین خاکستر جو شیده با نیم آرد آب گرفته با و نیم پا ز لطفل و در آن کبرل کرده جب مقدار کارنا رشتی بسته بدارند و کجی جج بخورند و نیم  
 سیر آب با خاکستر که بانی مانده در آن نیم سیر احوال انداخته نگاه دارند و وقت خواب یک کف بخورند و **دوائی** که در استام سرفه منحل  
 است جصفیت آن انجیر بر است ضیق النفس مذکور شد حسب سبب اجل اگرند و از گل پسته و بلیله مساوی و یک ادرک جب  
 بقدر مذکور گسته و درین نگاه دارند که بر است اکثر استام سرفه مجرب است و خوردن ترایق کبیر برای سرفه بار و مفید بود و در حال  
 نزلی علاج نزنه نماید و ترایق الزله و شربت شخاش که در آن بذل سنج داخل است و لوق نافع سرفه نزلی درین باب مجرب است  
 و بادت بللاج این سرفه زیاد باید که در آن کثرت نقل بسل میشود و اما الشیر طلیط القوام که عتاب و پستان و شخاش در آن  
 باشد شربت شخاش آنچه بنوشند و حریره که از شیره شخاش و نشاسته و نبات سفید مرتب ساخته باشند بدیند و اگر سرفه از نزل بار و  
 طلیط باشد مطبوخ کبر برای سرفه نزلی بار و در مطبوعات خوابا بدیند و غرغره مالین نزل بلل آرند و استعمال حسب الشفا مفید و آنچه در  
 ضیق النفس لبنی گذشت استعمال کنند و اگر غلطاده و برودت کان زیاد باشد لوق تخم کنان دهند و هر شرب سینه بر روغن موسن  
 یا روغن زنگس بمالند و هر گاه سرفه شد کند و بسبب غلطاده و تخم آن نفث ظاهر نشود پیگرد و نیز روغن با سمین بر و در آن کثرت

گذازند تا جوش نهد بر سینه بر آید تا سینه را نرم کند و داخل طایفه را مستعد و قیاس دارد و **وائی** سرفه که از رطوبت ریه و سینه باشد  
 در این نوع بشلخ و مرطوبین بیشتر عارض شود و بلغم بسیار بر سینه بر آید و در حلق پیچید و سینه خراشیده و رطوبت و خلط آن صفت  
**آن** شنج ماده از شنج خارزاده بجل حار تنقیه نمایند و تخم ترب و اصل السوس حورشانیده صاف نموده شهید داخل کرده فی کنند  
 و جهت نشفت رطوبت اسوقات گرم استعمال نمایند و اغذیه ناشخ چون قلابائی بریان تناول کنند و **وائی** سرفه که از برودت  
 شش باشد علامتش قلت تشنگی و اشتیاق به هوای گرم و دیوای تمام و تسکین با شیاء حار و صفت **آن** مطبوخ کدو نیم  
 بالاگذاشت بدهند و چون قوی مطبوخ اصل السوس و انجیر و موز و پیچیده آینه نوشیدن نافع و اسوقات گرم بلیسند و بخور آب گرمی  
 و زعفران غذا سازند و **وائی** سرفه که از حرارت شش و از حرارت ریه و پوست **آن** باشد علامتش سرفه خشک و تشنگی و داغ  
 و تشنگی خلق و سینه داغچه از حرارت ریه و پوست سرد و باشد نشانش زیادای سرفه است در وقت حرکت و تشنگی و اگر تشنگی  
 و گرمی هوای لاغری بدن و سرعت نبض و ضیق النفس و عدم نفث و اشتیاق به طریات و تسکین به هوای سرفه صفت **آن**  
 شیر و تخم خیارین و شیر و تخم خرفه و شیر و تخم کدو در حرارت برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و در صورت  
 به پوست با حرارت لعاب بهدانه و لعاب اسب ببول افزایند و مغز بادام و کشمش یا شکری و کشمش به شرب بادام و شکری و کشمش  
 بادام یا شکری به از تجربیات است و تراشیده و آب کشمش سبز و آب برگ خرفه و گلاب بر سینه طلا سازند و قوی اخضر نمایند و لعاب  
 بادام بلیسند و غذا را از اشعیر و کدو و اسفناخ سازند و حریره بسوزن روشن بادام و خشخاش و گوشت چوزه مرغ فرود و با پیچ  
 نیز مناسب بود و مسکه تازه با نبات خورون مفید بود و **وائی** سرفه که از استساقی خون حصاروی در ریه باشد علامتش غلبه  
 خون مثل عظم نبض و نفس سرخی و تشنگی و تسکین از هوای سرد و آب خنک باشد و سرفه را کثرت نفث و گاهی با نفث  
 زرد اندک بود و صفت **آن** فصد با سلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه و شیر و عناب و شیر و مغز تخم کدو و  
 عرق شاه تره برآورده شربت نیلوفر طعم کرده و هست و انچه در قسم سابق گذشت حسب حاجت بمل آزند و بجل بار و تنقیه  
 نمایند و قرص کاغذ و روغن آب لیون خورند و **وائی** سرفه که از احتیاجت ریه باشد نشانش به سرعت نبض و حرقت  
 بول است و تالم از غبار و دقان و تقریر از بهوشی گرم و اشیا را صفت **آن** فصد با سلیق و حجامت سینه نمایند و  
 سحر بار و دهنده هر چه در قسم بالا مذکور شد و انچه در فصل بشور خلق گذشت استعمال نمایند و **وائی** سرفه از حصول داده شود  
 بر ریه افتد و این قسم نادر و قوی است و در این نوع چه کسب سیاه و کدو و سرفه بر آید و دیگر علامات سودا بر آید و صفت  
**آن** حریره بسوزن گنیم دهند و بعد نفع ماده منقح سودا از سهیل **آن** تنقیه نمایند و غذا را بخور و آب گوشت مرغ یا گوشت گوسفند  
 جوان و اگر سرفه بسبب غلظت اجابت ذات الریه و در دم کبد و صدر و غم حده باشد علاج مرضی عمل کنند و **وائی** سرفه و بانی که از  
 نفثن هوا برود کم کثیر پیدا میشود باعث پاکت طفلان و بزرگان میشود صفت **آن** مغزجات و محو ضرات مثل لعاب  
 گا و بزبان و آب انارین و گلاب و کیویره و نفع الکوحج را از ششهای دیگر و جدار و شربت قبول دهند و حسب هندی که در جنوب سرفه





**صفت آن** بجز برای قایلین مثل و در و گنگنا و از و شب بیان مضمض کنند و این مضمضین و اصل السوس و کشتن  
 در آب سائیده خفصه کردن نیز مفید است و آنچه در و دانسته اند اینست سیلان خون از شته سطور شد بکار بریزد و وانی  
 نفث الدم از اجزا حلق چون لهات و حنک **صفت آن** در صورت ظهور آمارا استامی خون و غلبه آن فصد سر و نمایند  
 و بر نفوذ کردن حجامت کنند و البته یکدیگر برای نفث الدم مذکور شد بدیند و وانی نفث الدم که خون از سبب حنک  
 فصد و **صفت آن** غنا بگل نیلوفه براند بعرق شاهه رده و لکه جویشانیده صاف نموده شیره کاهوشه برت نیلوفه  
 داخل کرده بدیند و نفوذ خاکستر خرچهره زرد و زخمین برای قطع خون و امای از مجربات کمره حکیم جابر سر و نیست و ازاد و  
 قابضه غرغره نمایند و افصده باز و قابض که در دوائی رعان مذکور شد با سرکه بر نارک سر و پیشانی طلائع نمایند و اگر آمارا غلبه خون و  
 بدن انسان معلوم شود فصد سر و نمایند و صحن عربی که را طباشیر که برای شمع و مالا خونین هر واحد یکا باشد سوده و در خیره شش  
 یکا نیم لکه آبیخته و رقیق کرده یکدیگر پیچیده بخورند و بالایش نشیند و تخم خرفه شیره شش هر یک لکه باشد شیره و پوست ج انجیر چهار باشد  
 لعاب بهدانه سه باشد غریب فرادرس سه لکه تخم فرج شک سه باشد پاشیده بنوشند و غلظت و غراغز لکه بکار بریزد و وانی نفث الدم  
 از قصبه بر و سینه و شش **صفت آن** بادویه قابضه غرغره کنند و حب نفث الدم در دهن گیرند و باشد که فصد حاجت آید و  
 بطنه بنویسند که اگر خون از خجهره و مری و حلق آید بعد از فصد و حجامت ساقین و بطن اطراف قرص که را با قرص بسد یا قرص  
 ششانش یا قرص کل سله باشد سوده بشیرت ششانش یا انجیر آبیخته بلباسند و بالایش شیره و حب آلاس و بارتنگ و شش  
 هر یک هفت باشد لعاب بهدانه و ریشگی هر یک سه باشد و در حقیات بارتنگ و گافزبان هر یک ده لکه بر آورده شربت انجیر  
 سه لکه داخل کرده صحن عربی تخم ریحان هر یک چهار باشد پاشیده بنوشند و وانی نفث الدم که خون از جرم ریه **صفت آن**  
**آن** اگر از نزله باشد فصد سر و نمایند و تبریک برای نفث الدم و البته مذکور شد بدیند و اگر کتب قبض بود کلین مناسبتین  
 نمایند و تبریک مناسبت لعل آزند و وانی که در مرض سل نافع بود و سل قرص باشد که در ریه حادث گردد و بسبب نزله حادث گردد  
 و بعد ذات الحصبه ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد می افتد و علامت آن تب و ق و سرفه و خروج ریم بود  
 فرق در میان ریم و لیم آنست که ریم بعد از ساحت و آب می نشیند اگر و آب اندازند و لیم بالای آب می ایستد و چون ریم بر کش  
 نهند بوی برآید و جراح است ریه که ابتدائی سل باشد نیز علاج پذیر نیست **صفت آن** درابتدا که هنوز خون باریم آید و پیش از  
 حار باشد فصد سر و وادویه نزله را مفید شود و بعد از آن برای تخفیف عوارض خوردن لعوقات نافع بود و مسغوف سلطان و  
 طباشیر کافوری و قرص سلطان بمراد شیره زان و شیره خرد شیره بزره و سدر و سلطان را با نهاده و کرده و شکم شگافه از آلابین پاک کرده  
 باب و نمک سسته بیده یک با آب شیرین بشویند و با آتش جویند پس مالیده صاف نموده بنوشانند و شخ الزمیس از جارب  
 خود نوشته که مسلول را گفته نازه بسیار بدیند که تا ناخوش نیز نبیند باشد نفع عظیمی کند و اگر از آن یکی نفس پیدا شود  
 بلعوقات باره و تمارک نمایند و اگر گفته حرارت زباده نمایند مثل شیره تخم خرفه و شربت آمارکین آن کنند و اگر حرارت قومی

باشد که فوریک سرخ افزایند یا قرح که فور یا قرح طباشیر کافوری زیاد نماید و از جربات قشری اینست که غری السمک یعنی  
سروش امی را در آب گرم گل کنند و با نبات شیرین کرده چند بار بنوشانند و بهر تازه بجا که خوردن هم مناسب بود و غذا و شور بای  
گوشت بزرگ و مرغ و با کچ و دهنند و **روانی** که در سل معمول است **صفت آن** اصل السوس چهار باشد هیچ انجیر خنم خطمی  
خنم خبازی هر یک شش باشد جوش داده صاف نموده شیر و تخم خرفه شیر و تخم کاهو هر یک شش باشد شربت و با قور ایتل و نخل و به  
و یا اصل السوس مقرر یک باشد طباشیر خنم خطمی و بهر مهر خطمی هر یک نیم باشد مغز تخم خیارین و تخم بستان افروز کثیر اصنع حوی  
هر یک دو باشد کافور زعفران هر یک دو سرخ کوفته پنجه بخورند بالا این شیر و تخم کاهو شیر و تخم خرفه و شیر و کافور بان شیر و اصل  
السوس شربت بنفشه ناگشی پاشیده بنوشند و گاهی سفوف مذکور هر دو شیر و زایون شیر بهر است سلول معمول است  
**ایضا** که در سل و نفث الدم معمول است **صفت آن** سلطان سوخته کثیر اصنع حوی مغز تخم کاهو مغز بادام خنم خطمی تخم بستان  
کثیر و پنج انجیر کافور هر یک نیم باشد کوفته پنجه قرح یا سفوف ساخته باشد شربت و با قور امشسته بخورند بالا این حرق کافور بنوشند  
**ایضا** برائے سلس که بابت جفنی یا باشد **صفت آن** که کنار یک باشد صغ حوی لثا شسته کثیر طباشیر هر یک سه باشد تخم  
خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر یک پنج باشد مغز تخم خیارین مغز تخم کاهو مغز بهدانه هر یک بهشت باشد کوفته پنجه شش شاش  
لبیستند و یا باب عناب و نیلوفر بقدر یک توالیه بخورند و جوب سرفه و شربت شش شاش بهنگام شدت سرفه نیز مفید است و اگر فتر  
ننگ شود و شربت بنفشه و زوفا و اگر شکم نرم گردد و شربت حب آس و شش شاش که در آن قرح طباشیر کافوری یا گل ارسی یا جرب  
آن آهسته باشد بنوشند و اگر تبین افرازد یا حاجت استغفر رخ داده گردد و نفث یا طبع عناب سبستان و گل بنفشه و نیلوفر  
و خطمی و خبازی و کافور بان و مانند آن باشد شربت و زنجبین و مغز فلوید و روغن بادام بیاض مانند و درین مرض قبض بهتر از  
طیلمین است و بهر سنگین سرفه مدام جوب سرفه در دین دارند و **روانی** که سرفه دسل و دق را نماید **صفت آن** باشد که  
از دهنه گیر کنند بسوزند و از خاکستر و کاه یا گیزینو چیکه معمول است پس کما مذکور یک گرم و کثیر اصنع حوی و اصل السوس هر یک  
سه گرم کوفته پنجه بارند و قدر حاجت بدهند و **روانی** ذات الریه و آن در سیت گرم که در شش خند و علامت تب دالم و عطش  
و سعال و ضیق النفس شدید و در وقت قبل و مقدم سینه و امتناع خواب بر بخل و انتفاخ چشم و روغن جوی بود پس و درم بر اگر  
بجانب راست بود و وقت شدت تب زساره همان طرف سرخ تر بود و اگرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر بخلوی راست  
خسب آب از دهان بیشتر آید و اگر دم بطرف چپ بود و صدایین باشد و فرق درین ورم و ذات الحجاب بهمین علامات مخصوصه یعنی نفث  
نفث و نفث و ج و شدت ضیق و جبران توان کرد **صفت آن** طایف علاج این همانست که در روای ذات الحجاب بیاید  
بعد فصد با سلیق گل نیلوفر پنجاه عناب پنج دانه سبستان بهشت و دانه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند بر کثیر طباشیر  
مین و دهنند و **روانی** ذات الریه یعنی ورم ریه که بطفل عارض شود آن را بهندی دبه نامند علامت تب و سرفه و تواتر و ضیق نفس  
بهنگام گوسه زیر اضلاع افتد و اکثر از ماده بلغم حادث شود و از تب گرم خالی نباشد و گاهی از ماده گرم افتد و آب حرق

نیز

در خرد و جوانی

باشد **صفحت ان** منبج بلم و دهند با فغانه خیار شنبه و غیره و همین طبیعت نمایند و اصل السوس منبج شکر و قند که در زبان مریضی  
 پیر یا و شان انجیر زرد رنگ بنفشه خرم خاوری جنب الثلب بقدر مناسب جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده  
 بنوشانند و روز دوم اگر مریض قوی باشد زرد فاشنگ بچ سوسن اضافه کنند و اگر حرارت قوی باشد عرض سوز منبج و انجیر بنفشه  
 افزایند و در سهیل سنا و کی مغز فلوکس اضافه کنند و حسب نیل و خوج و دسها که در جواب مذکور شد بهرند و چون بقدریک سوسن  
 مریض گویش در عرض گا و زبان حل کرده بخوراند و این باب مجرب است و همچنین قدری الیدل آن بر تارک در ناخن سفید بود و او  
 که جهت ذوب و ریاح و نفخ شکم و قی و اکثر امراض حبیبان مجرب **صفحت ان** فسوست یکتوله بود بهر شکست بچ خراسانی هر یک  
 چهار باشد کوفته پیچیده نگا بهارند و سالی بر بند **الیدل** برائے ذوب الطفال از کلبه **صفحت ان** سولف اجماع و زکری  
 با بزرگ بلدی بچ خراسانی جو شانیده صاف نموده بهرند و بلدی صرف سائیده و ادن نیز مفید است و **وای** که در ذائقه  
 و بر سام و شوصه ذوات الریه و ذوات الصدر و ذوات العرض همواره معمول ذات الحجب و فالص که آنرا ذوات الحجب صحیح نیز گویند  
 و مری بود که در عضلات داخله یا در غشاء مستطین مصلح یا در حجاب عاجز میان آلات غذا و آلات تنفس حادث شود و طرفین پایین  
 طرفین بسیار و علامت آن تب و اتم و وجع ناخس زیر اضلاع و سرفه و تگی نفس و بنج منشاری بود و فرقی در ذوات الحجب و در مری  
 آنست که در درم مری مجری صوبی بود و در و قی و در رنگ چهره و در و در رنگ باشد و در اکثر بول خلیطه و بر لکبندی آید و ذوات الحجب  
 غیر فالص که آنرا ذوات الحجب غیر صحیح و ذوات الحجب مخالف نیز خوانند و مری باشد که در غشای خارج مجل اضلاع یا در عضلات داخله  
 واقع بین الاضلاع حادث گردد و علامتش علامت ذوات الحجب فالص است مع خفت اعراض و در مری عضله نسبت به غشای  
 و منشاریت نبض کمتر بود و باشد که در مری عضله بزرگ شود و در ظاهر نمایان گردد و بهیچ آن الم یا بهر و تالفه نمی است از ذوات الحجب  
 فالص که در مری آن عام بود با غشای مستطینه و علامتش آنست که در و بهر و بچ و بچ باشد و بچ شکل خواب نیاید و هنگام سرفه از شدت در  
 غشای افتد و استنشاق هوا سخت شود و شوصه و مری گرم بود و در حجاب یک بر باطن اضلاع خلف است و صاحب این مرض حرکت  
 نتواند کرد و هیچ وجه نتواند خفت و زیر حجاب عاجز و باشد و ذوات الریه و ریست گرم که در سشش افتد علامت و علاج آن بالا  
 شد و ذوات الصدر و درم گرم بود اندر حجابیکه قاسم صدر است و بصفین در جانب قبض علامت آن تب و اتم است و قی و بنج  
 از قمر محد ناستر قوه در و ناخس دریافت کنند و نظر بالا و زیر تران کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت و ذوات العرض و مری باشد  
 همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث گردد و علامتش آنکه مریض در در میان بهر و نشانه دریافت کند و خواب بر پشت  
 نتواند کرد و در جانب راست و چپ گاه نتواند نمود و بر سام و ریست در حجابیکه مابین محد و کبد حائل است و علامتش زوال  
 است و سعال مفرط و نفث و شدت تب و کثرت حرقت و تشنگی و در و ناخس بهر طرف بگردد و بهر گاه قذ و تهوع افتد  
 از شدت در و غشی خارج گردد و دو سوساس گاه سه که و گاه سه زیاد و فرقی در بین مرض و در سام آنست که در آنجا خست  
 در و بن فتور افتد و بعد عوارضات دیگر چون قی و عطش و غیره ظهور کند و الیدل و انبساط تنفس سلیم بود پس متواتر شود و بهر آن

چشم سحر در فاسه می باشد و سیاهی چشم بالا کشیده می گردد و بکاف این مرض که در ابتدا نمی پستی و سوز و خارش و در بعد می آید و  
 احوال چشم بسیار است می باشد بینه اعراض دیگر که غده و سیرام است مثل خذلان و جزآن و نمایه جفینت آن تار و ز  
 سوم غده با سلیق از جانب مخالف کند و بعد از سه روز غده از دست می افتد و در این مرض گریز و بهیدار سه باشد و عذاب بخدا از و سبب آن نه  
 دانه تخم خطی هفت باشد و آب جوش داده صاف نموده شیره تخم کاهو چشمش باشد شربت بنفشه و فوله اشل کرده خاکش می چهار ما  
 باشد و بنوشند و حسب حاجت دیگر او و به شل گل بنفشه و بنیلوفر و حسب التعلیق بخاری و گاو زبان افزایند و در صورت کثرت حرارت  
 شیره خیارین و غرغره و مغز تخم که و اضافت کنند و در وقت خواب به اهل السوس مقفیه چوشانیده  
 صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه آمیخته سرد کرده بدینند و موم سفید یک نیم توله روغن گل دو توله بر آتش گذاشته بر بجائی  
 در و تیکر مالهاند و با پارچه بدان آلوده بنهند و بنیزد کهنه بالای آن بر بندند و بعد از آن سنب التعلیق تخم خطی تخم کتان هر یک شش باشد  
 با موم زرد و روغن گل هر یک توله موم روغن ساخته بجائی در و ضمما کنند و اگر حاجت تعقیبه شود و روز سهیل از سهیل بار و تعقیب کنند  
 و در این امراض حقیقه بهتر از سهیل می باشد و از آب سرد و هوای سرد و گوشت پر بنیزد و غذا آتش جو یا کچوری موناک مناسب بود  
 و اگر لاده فاته آن جنب چون چهارده روز تخمیل نشود و جمع شده دیگر در و بول از انفجار اگر در چهل روز فاج نشود اکثر فاج آن نفث  
 می باشد و تخمیر سل میشود و در خصوصت علاج سل نمایند و وقت شدت در و فیه طی معمول که در و قیه و طبیات خواهد آمد و در شکلین در و تخمیر  
 است و نوشیدن بطبخ پستان و روغن زرد که در و طبخ فوات مسطور است نیز در شکلین در و آلوده است و در فوات آن جنب غیر فوات  
 بنما و است و فیه و در تخمیل نشود و در مظهر زبان گردد و در یکم نشتر زنند تا ریم بر آید پس بر آسم مدله علاج کنند و وافی احتقان  
 المده سینه بند شدن ریم در فضا می سینه و سبب آن انفجار و ادم فوا می حد است و ملاتش عدم خروج ریم در نفث و در بول و بول  
 و ثقل سینه و ثقل نفس و تب باریک است جفینت آن بهر لطیف مده او و بهر لطیف اندک سهل السوس نیم کوفته پریا و خان  
 زوفا و شکاک انجیر در و سینه جوشانیده صاف نموده بدینند و لوقه قاضی ملطعت خود اندر و چون یکم علی که برائی ضیق النفس  
 نافع بهست و روغن بابونه و اندک آن بر سینه بمالند و ضماد که در آن زوفا می طب است و در ضمادات خواهد آمد بر سینه  
 ضماد سازند و مرکب در و زاند و مسحه و کند و در آب پنجه بسوزند و دو آن بخل کنند و بعد حصول لطیف جوب نفث سینه در و آن  
 گیرند و در ذات اجل آرد و در صورت دیم در بول مدرات و در حالت بر و آن سیر از طبیات باید داد و وافی جهود الصار که اکثر الصید  
 نیز خوانند و این سرشته است که عضلات حدر و حجاب و ریه سرد و کشیف گردد و بدان سبب انبساط طافناض سینه متعسر شود  
 و علتش شیهه بانقباض نفس عارض گردد و باشد که یکبارگی بکشد یا بر محلت در علاج و تا و بر و دردت بقلیب الحمله بسبب سرد  
 است که سینه رسد از مضاد فستق که سرد و باریت یا از زرد سیدن آب بنایت سرد و غوطه زدن و آن یا از امل فیلون یا دخان آسیر  
 که هنگام گدازن آن بخلان و سینه رسد و فلفله حرارت غیر بریزی و جفا و رطوبات گرداند و کشیف آکات تنفس ضیق و صغر نفس حاصل کند  
 جفینت آن اما السسل با سبل و قفر نقل و بسیار دهنه و در روغن قسط یا روغن نار دین بار و روغن سوسن چند بدین ستر

حکمه بر سینه نگریم بالند و با دویه حاره مثل سداب و حتر و دویه و حلیت و چندین ستر بر سینه نگریم ضماد نمایند و بخوبین تلخ او و بر گرم  
نگه دسینه کنند و وانی که در خفقان حار معمول است و این از حرارت فقط بود که بدل عارض شود یا از ماده دومی و صفراوی  
که عروق آنرا بر سازد و علامت حرارت و لذت ترش است و البته تشنگی که تشنگین آن بهوائی سرد و زیاد از آب سرد بود و لاغری  
بدن بدون ظهور سبب دیگر و تشنگی استلائی دومی تند و ارتفاع عروق و نقل و حسی حرکات و کسل اعضا و استلا و غلظت و سحر  
و غلظت بول است و آثار غلبه صفرا آمده و پیچائی و شدت تشنگی و انتخاب و بزبان که کلو از دم صفرا است و خفقان صفراوی کمتر واقع نشود  
**صفت آن** آلهه در سینه برین نفوذ پیچیده بخورند و بالایش نشیر و تخم خرفه نشیر و کشنده خفشک نشیر و زرنسک سهرکیش با شیره  
الو بخاره پیچند و گلاب و عرق کیوئه و عرق گاوزبان و عرق صندل برآورده شربت انار شیرین و اشل کرده تخم خرفه خشک پخته باشد  
بنوشند و یا نمیه و صندل عوض آنه مربی بخورند و یا قترکی خورند همراه تبرید مذکور بدینند و اگر تب نبود و اذن و دغ ترش همراه سفوف  
کشنده خشک و طباشیر و گل ارشی نافع و همراه فنج باردا نشیر و پیر این صندل و گلاب و کا خور زرنسک کرده بنوشند و در جائی سرد و بزر  
آب جاری نشینند و یا در خانه آب بپاشند و با کسین بخوبانند و اخذیه با دوی گوشت اختیار کنند و در مجاری ترشندی و اناسین بخورند و  
دیگر دویه مرکبه و سفوف و سفید خفقان حار که بر بر نموده و خفقان حار دومی اولی فصد با سلیق از سوسن چپ کشند و بعد از آن فصد  
صافن نمایند و در صفراوی اگر مناسبه نباشند نیز فصد جانب مخالف نمایند و پس از آن تمایز بر فکری لعل آرد و آینه آرد و سوسن دومی صاف  
بغشت و دانه زرنسک و دونه ترشندی شش تولد و عرق گاوزبان و نیلوفر فراوان آماره سیاه شربت انار و دونه و اخل کرده خواه شیره و گز  
یک تولد و گلاب ده تولد و عرق صندل پنج تولد بر آورده شربت نیلوفر و دونه و اخل کرده و اذن نیز مفید است و در صفراوی کا فور و حببه  
طباشیر و ماشه موارید یک ماشه سوده باشد شربت انارین و دونه کشنده شربت خربزه یا لیون آب خسته بپسیده بالایش نشیر و تخم خرفه یک تولد و عرق  
کیوئه عرق گاوزبان هر یک و دونه شربت نیلوفر و دونه نشینان الف است و صندل سفید و گز کشنده سینه سینه ضماد کنند و در خفقان  
که با وحشت و خوابهای پریشان باشد و دار المسک حار و پنهان و گل زرنس و یا سپهرن و زرنس و سوسن و زرنس بر سینه طلا نمایند  
و اگر درین مرض به تشویه غلطی از افراط و اجابت آید بطور الیخویا بکار بند و آنچه در الیخویا مفید بود ایچانیزه نافع آید پس از تشویه او ایچان  
شیرین و دار الفیاد و دار الفرح و عرق شیرین و سداب و اگر خفقان از مشارکت معده باشد علامتش تنهای حال معده است و دوج و کفت  
در مسکه اصلاح معده بگفتند و بخوبین کشند و جوارشات حار و بار و حسی حاجت بخورند و تشویه معده بحسب غلبه خلط نمایند اگر گاه به جارش  
عروق و مصطک و غیره و مفرجات یا قوتیه که قلب معده را تقویت دهد بدینند و اگر خفقان بشمارکت معده دیگر باشد علاج آن کشند و نوشیدن  
گلاب و عرق کیوئه و عرق صندل در امراض قلب بکار فائده می کند و سیب و بهر و انار بخورند و در امراض قلب افراط دویه شدید البر و بنا  
نبود و اگر ضرر باشد دویه حاره معوی قلب آینه زندها و دویه سهیلا دویه قلبیه نیز نگرینند و استعمال گل مندی و خفقان و تقویت  
دل و مران نافع و گاه سبب عرق مندی که صفت آن گاوزبان و اخل کنند و در امراض مذکوره می دهند و اگر خفقان بسبب  
ضعف قلب کثرت صوم و استفراغ و زهرت الدم و ریاضت باشد اخذیه جید الکیوس متادل کنند و با لیم و با قوی مناسب

مزاج بخورند و سیل با سایش دشمنه است تمام نمایند و وای خفقان بار دوا این از بر دوت لفظ بود و از انجم ماده لجمی و دلفان دل  
 و از انجم لاسی اوده سوداوی و دودوی قلب ملاست بر دوت مضروب و لغات نبض است و انفتاح پینه لای گرم و فشان لجمین و  
 لغات نبض و کسل و قفل و رفیق زدن چهره است و بیما چنان پیدا کرد که از آب است و علامت سودا و حشمت و سودا و کسل  
 نبض بود و خوابهای بد بیند صفت آن بار و بجزویر گا و زربان حوشانیه گفتند نشین داخل کرده بدیند و دوار السک چهاراشر  
 همراه عرق شیر یا عرق نمدک یا عرق تنبول و غیره خوراند و سفوف برگ گا و زربان و وروج عرق بر یک دواشته و زربا و یک دواشته  
 از شیرین مسرشته همراه گلاب و عرق گا و زربان و عرق کیوژده و ادون و دلفان بار و وضع قلب مجرب است و شنبلیله و فلفل  
 و گل سرخ و آب ریحان یا با و بجزویر سائیده بر سینه ضار کنند و گوشت مرغ و عصا فیر اصل بخوشبو بخورند و از اغذیه باره و آب سرد و بجزویر  
 دواشته و غصب و سخن قلب است و در صورت غلبه ماده اول تنقیه آن کنند و بعد از آن بندیر مذکور و دیگر فرغات و معدا شانس  
 تبدیل و تقویت نمایند و آنچه بهر المخلوئیه لجمی و سوداوی و شیرین بود حسب حاجت بلبل آرد و وای خفقان یا بس اگر از بیست  
 لفظ بود و علامتش صلابت و مضرب نبض و لایحری بدن است و در گاه مریض را حوق و غصب و غم و غیره از امور نفسانی لاحق شود و  
 نادر می ماند و بخوابی و سر و خشک بود و اگر ماده صفرا باشد نشانش دود و اسه خفقان و اگر گدشت و اگر از ماده سودا بود و  
 انارش و دلفان بار و مذکور شد اما اگر گدشت و از احتراق خلط دیگر حاصل شده باشد نشانش آن خلط نیر با علامت سودا و بار بود  
 صفت آن علامت مثل بهیانه و اسه خفقان و گا و زربان و غیره و شربت نیلوفر و حشرات و ادویه مرطبه مانند مالابشیر و  
 روفن بادام و اگر تب نباشد نشانشان شیر تار و افق بود و شیر خرباب آمار و روفن بادام نیز مناسب است و حوط شیر و خزان و آب کشیده  
 نمایند و اسن خم شش شاش و خم رنگ و شیرین بجزویر کفن یا با و گردن خواب و رنجه بیست مجرب است و همچنین خنایا برگ گلاب  
 نافع و غیره و لی افشیر سر سینه النک و از اغذیه هر چه مرطبه و شاد دل کنند و بعد از آن بجام یا آیزن نمایند و قلت حرکت و دعت و کثرت  
 خواب بر طعام اختیار کنند و نیز خوردن آب سرد مفید است و اگر بایه بیست بر دوت هم باشد مضرب و اگر با شربه و ادویه معتدله و آب گد  
 باعث بیوست اوده صفرا و یا سودا و یا احتراق خلط و گردل تنقیه خلط افغانیا و لجمین و غیره نمایند و بعد از تنقیه اگر اثر مرض باقی  
 باشد فصد اسهیل از دست چپ کشان از آن که می نماید و بهر تبدیل ادویه و اغذیه مرطبه بکار برند و ما لاجمین و شیرین و ما لاجمین  
 فاشنه و دانه اس و فاسه مجرب است و وای خفقان طب علامتش نرمی و لبط و اختلاف نبض بود و سرعت انفعال از امور  
 نفسانی با سرعت زوال آن و کثرت حدوت بچای مخفی است صفت آن مفرحات گرم و دوا می المسک تلخ با عرق بادنجین  
 و عرق قنقل بدیند و غیره نرم و تالیف حکیم شریف خان مرحوم نیز نافع است و دیگر ادویه فلیکیم جعفت یا شمع چون قنقل و زعفران با و زرد  
 نافع و همچنین جلی و شربت انار شمع مفید بود و ریاضت معتدل نمایند و در حمام خشک نبل حمام نشین و مرطبه و تغلیف غذا کنند  
 و خود آب و گوشت بریان خورند و اگر با طوب حرارت باشد فستق بجام و از اغذیه و عرض آن عیار از انجم نمایند و آب گد که غلبه رطوبت  
 زیاد باشد آب از دهن بسیار آید نخست تنقیه بجم نماید بسهل مار بده و نیز دود عرق تنبول و عرق گا و زربان غلبه

و اما الحکم و هند و وائی خفتان از دو کاس ثلث علاست خاص این قسم صحت و قوت افعال و سلامتی بدن و عظم قوت بنفس است  
 و با وجود آن از هر اندک ازیت که بدل رسد چون کیفیات حاره و بارده و امور نفسانی و آنچه غذائی و بدنی دل ستاوی و شغول گردد  
 می طپد چنانچه که از نشیدن آب سرد و دل طپش می کند **صفت آن** مخدرات و مسکرات استعمال نمایند مثل افیون و  
 بزر الیخ و غیره و افندیه خلیفه چون کله باج و هر سیه تناول کنند و تقویت قلب با دویه مقوی قلب تا بطن نمایند و وائی برای خفتان  
 و تقویت دل بحرب **صفت آن** که جریر بریان نمایند و پوست باریک و خست آن را جدا کرده بشنب یک آسمان و دهم شبه جلیع  
 قدری گلاب و قند آمیخته بخورند و وائی که خفتان عار و بار و ناخ است و معمول **صفت آن** حنجره شنب مسک خالص  
 زهر مبره سوده و عطارد سول هر یک یکما شصت در جان صلا کرده و ورق نقره و ورق طلا هر یک دو نیم باشد و روغن بادام نیم و ام بخیه خنده خالص  
 هشت و ام بخیه همه را یکجا کرده یک روز و شش الاصال بسایند و از یک ماسته شمر کنند و هر روز یک ماسته بخورند در سه روز و شش  
 رسانند و وائی مقوی قلب **صفت آن** مرارید یا قوت سرخ و ورق طلا را بشاید و اندک الیخ سفید و ورقی هر واحد یک ماسته  
 گل گاوزبان شش سرخ سنبل الطیب ساج هندی مسک خالص حنجره شنب هر یک پنج سرخ مربی به شربت امار هر یک دو و نوبه عرق کثیر  
 پنج تا نوبه بمول طیار نموده ساخته یک حصه هر روز بخورند و وائی برای خفتان و در آن شغول از آب بنام و محرم و مغفور  
**صفت آن** و دوا المسک معتدل بوزن نقره پیچیده بخورند بالایش حرف کاسی حرف گا و زبان عرق حنجره شنب امار  
 شمرین آمیخته بنوشند و برای تغفل مرای سیب مرای آله مرای مرنده و در غذا از کار می توشی بخورند و وائی جهت  
 خفتان از دو کاسی **صفت آن** لاجورد و منسول و حنجره ابریشم مغرض چهار سرخ مرارید سوده شش سرخ کبریا صلا کرده و در  
 بر مرای آله یکد پاشیده بوزن نقره پیچیده بخورند بالایی آن حرف گا و زبان عرق نیلوفر عرق کبوتره عرق بید مشک گلاب تخم فنج مشک  
 پاشیده شربت سیب شمرین ملک و بنوشند و وائی برای خفتان از بخارات معده و سوء هضم و ضعف معده و سقوط اشخاص  
 از اساتد و مغفور **صفت آن** نوشداروی لولوی بخورند و عرق کاسه و عرق گا و زبان عرق کبوتره شربت امارین بنوشند  
 و وائی جهت خفتان بار و از بیاض اساتد و محرم **صفت آن** مرارید ایشب بنجر صلیقه هر واحد یک ماسته و اندک سبیل سلا ماسته دار  
 گل گاوزبان خود هر یک نیم ماسته پاشیده گا و عرق بهار بخورند ایضا منافع مذکوره بحرب **صفت آن** زر نیا و ماسته سوده و کافور  
 آتانی توله شسته با شربت بزوری بنوشند ایضا ماسته زر نیا سوده به بلبله مرابک و شسته عرقیات بالنگو شش ماسته نبات  
 سفید توله بنوشند و وائی که خفتان و خشی با و مغفید است از بیاض و الد یا جاد **صفت آن** زر نیا و بکر مول و فلفل ماه و پیچی  
 سوده بیسل شسته بپزند و اگر قدری مسک و زعفران افزایند افع بود و وائی نافع بجهت سیت و پرسوت که دست و پا و سر  
 میشود **صفت آن** که زر نیا و ابر ساه هر یک پنج اشبه جد و ابر چهار ماسته مشک نیم ماسته فلفل و یک ماسته در آب تر نموده جو نبات  
 صاف کرده بخورند و در معمولی نوشته که او بر ساید با عمل مساوی آمیخته چون سازند و حسب نیاز و دهنه ایضا کاف پرسوت و  
**صفت آن** تخم دهنه و یکد رم زنجبیل لعل سیاه هر یک شش ماسته مشک نیم ماسته کوفت و خسته باب حب بنده و از یک یک سرخ

صحیح و یک وقت شام ایضا نافع برای امراض مذکوره **صفحت آن** شکر نخل سیاه و تخم منبج الروا و نخل هر واحد یک است  
 سواهی شکر نخل کوفته پنجه شکر نخل را آب سخن نموده دوا آب پنجه بقدر درجه حبوب ساخته وقت حاجت یک حب بدهند **دوائی** کرد  
 غشی مستعمل **صفحت آن** وقت لزبت خشکی دست و پا با بقوت بر میزند و زبر بماند و عطاریات بویانند و آب سرد و گلاب  
 بر روی سینه زدن و موسی سر و گشتند و شاخها و پاشویه بکار برزند و دوا المسک و یا باقوی مناسب مزاج و یا داراللمگلاب آبخفته یا خنجر  
 مشک بگلکاب یا عرق کیوئه یا بید مشک حل کرده در طبق چکانند **دوائی** غشی از سوز مزاج حار **صفحت آن** انچه در دوائی  
 غشی سابق مذکور شد بطل آزند و در ششپای بویانند و چکانند و ضماد کردن رعایت حرارت کنند چون خیار و صندل و کافور  
 گلکاب سر و کرده بعل آزند و نمیه و صندل یا شربت آن یا دوا المسک یا رو یا شربت انار و گلکاب یا عرق بید مشک و عرق نیلوفر  
 حکم کرده اندک اندک در طبق و چکانند و یا شیر و تخم خیارین و خرفه و عرفیات بر آورده شربت صندل داخل کرده بدهند و نخل یا بر کوه  
 از گل نیلوفر و صندل سفید و غیره ساخته باشند بویانند و صندل بگلکاب سوده پارچه بدان تر کرده بر سینه بنهند و دوغ سر و کایه  
 بسیار مفید است **دوائی** در دوائی خفقان حار مذکور شد نافع بود **دوائی** غشی از سوز مزاج بار **صفحت آن** ادویه حار  
 خوشبو مثل حمود و مشک و غیره بگلکاب سوده و در طبق چکانند و دوا المسک حار و شربت بار و خنجر بیه و عرق دارچینی بدهند و انچه  
 با مصالح حار خوشبو و درخشانند و مالیدن روغن صندل و نارون بر فرم معده مفید و هر چه در دوائی خفقان بار مذکور شد نافع بود  
**دوائی** غشی استمالی که سبب او ماده باشد **صفحت آن** پر مرغ و صبر زرد آب سوده آلوده در طبق انداخته و دهنه نما  
 تا آن آید یا بجنه تلین طبع نماید و اگر غلبه خنجر محسوس شود فصد کنند و ربط دست و پا و دوا و تسخیم آنها بطل آزند و طعام و تنه  
 منع کنند و مارا غسل مطبوخ در آن زود فاد و ماشا و فو تخ یا شاشند و بکچین بدهند و بعد تنقیه بدن بقراتج زیر بلج غش  
 سازند **دوائی** غشی استغفری که بسبب متفرغ کثیر باشد **صفحت آن** داراللمخوشه بویانند و در دوی بنفشه شربت  
 بخوراند و آب سیب شیرین بنوشانند و تقویت همه بدن و قلب بشربت سیب و باقوی مناسب مزاج و گلاب نماید و اخذ به  
 سرخ الانه غصام که غذا بخوراند و بقول شیخ اطراف گرم کنند و دواک نمایند و بر غنهای گرم خوشبو مرتج کنند و نمیه و صبر  
 هر مستغفر با انچه در باب آن مذکور است و نمیه را نتاش فوت نمایند و غشی استغفری که عقب بنفشه اندک مسک  
 المسک یا مشک و شراب یا آب به یا سیب یا داراللمحکمه و جو نمایند و چون بهوش آید هم ازین داراللم اندک اندک در دهن و خورانیان  
 فاو تر معنی سوده و گلکاب و اندک حمود و فاد و انیا و مشک دوا المسک نیز مفید است و اگر قدری با بکل در مایه گلکاب یا بید مشک  
 سالیب بدهند خلیه مفید بود **دوائی** غشی که از اسباب دیگر باشد **صفحت آن** انچه بسبب کثرت عرق بود و بگلکاب  
 آب سرد و اطراف مریض بمالند و برگ مور و مشک یا مار و سبزه و مانند آن قابضات کوفته پنجه بر بدن بمالند و آب به دمار الهم بدین  
 دواست کاسه و بویانند و بانی تدبیرش همانست که در دوائی حبس کثرت عرق یا بید بکار کرده انچه بسبب وجع باشد شکر زان  
 و صج کنند و این از وجع قرح یا وجع بعض اعضا که رُمیه بسبب ورم یا خیر آن باشد علاج آن مرض نمایند و کبید و غشی



[illegible]

گرم دروغ نارین و مضطرب و مانند آن باشد و اما بالجمیع که شراب قریق و خلق چکانند و آنچه بر سر کار است اسباب بود و سببش تواند  
و بدان است و یاد و تفریح و تدبیر هر دو در او به اسباب یکدگر خوشی که در ابتدای حیات سارض شود تدبیرش در دوامی جمعی خوشی  
نمک و گند و خوشی که از انزال سموم بگذراند و حیوانی در سبب آن باشد بزایات مخصوصه آنکار و او را به سموم مذکور خواهد شد و آن  
و او ای که درم ازنی القلب را دفع و آن حیات است از آسای سمر که در دوایان گوشت عصباناک که از قاعده قلب بر سر است  
پیدا شود و بعد از امر عارض حیات مزمنه عارض گردد و در هر بار که در غلات قلب فتنه نسبت بدانچه در گوش اومی افتد قلب را تشنه  
می باشد و غشیه و سبب بکنند باجماع علامت درم مذکور را که در سین بجا یکدگر قاعده دل است در و محسوس شود و بسیار در اکثر  
حالتی همچون غشی عارض گردد و سنگ سی بنیاست نزد و دو تلخ بر چشم پیدا کند و دل در حرکت انبساط و انقباض باید بیست نشود و اما در  
و اگر کم کرد دل افتد یا در غلظت یا در گوش اومی الفور بلای می سازد و درم گرم کرد اگر چه سرد باشد که آن نیز بهر ملک است و صفات  
آن اول ملین ضعیف از گلی بنفشه کا و زبان بادرنجبویه سبب الشلب بصفی است و پستان عنباب و نیز منقعه خوابی گلشنه زیار و شنبه  
زنجبین روغن بادام و غیره دهند و بجای آب بر عرق بادرنجبویه و گاو زبان اکثرا کنند و فصد با سلیق و بخاخ می رساند و اما بوی  
و اکلیل الملک بر سیاوشان سبوس گندم جو شانه بر سینه و فم معده فطول کشند و الفنا او به لطفه عالمه عربان بایوند و اکلیل و تخم کنار  
و برگ غطی و برگ کرب و نام و مفرغان بر کان موضع خواب و نمایند و با نذیه و او به و تقویت دل گوشتند و ترک ریاضت نکنند  
و او ای در علت و خانیان آنست که در یاد بیاگر گویا و دوا نزل سبالای آید و چون این علامت کثرت پذیرد و غشی آرد و  
سود فکری پدید آید سببش احتراق اخلاط است **صفحت آن** به تریطه بنفشه سودا را گوشتند و با نذر و را بخورند و اگر گدازد و اصلاح  
افلاک نماید با نذیه محموده هر گاه صاحب این مرض را قی سبب یا اسهال غنالت اللون حادث شود و یا عاف افتد با نذر از  
بر اسیر جاری گردد و صحت یابد و او ای که مضطرب القلب و آن علتی است که هر گاه عارض شود مریض چنان بنده که کسی نمی  
مده غشی ضعیفی افتد و لایب از همین جاری می گردد و پیش تر شیخ غلط سودا می است از جگر قلب که بعضی و عفو صفت خویش حالت  
که در بل سبب می افتد **صفحت آن** بنفشه سودا را گوشتند و سبب آن و چون بخاخ و غیره که در دوامی با نذر و را بخورند و اگر گدازد و  
لبانی مفرجات عارضه و زنی که بر نذیه و بنفشه بگر و دانه و او ای که نقشه قلبان مریض بود که انسان چنان دریافت میکند که  
ل او را می نرشد و از نشات الک غشی افتد و الفور با قنات باز آید و هنگام حدوث آن شیخ بر چه روی افتد و عرق بسیاری آید و آن  
رضی الحقیقت از امر حق معده است و اکثر بعد از طول زمان اسهال منتهی و می واقع میشود که صفرا کل معده را بخرامد و سبب  
ورت معده بدل حالت مذکور قلبت بهم بگر و گویا که از نذر و را بخورند و مریض مذکور حادث شود **صفحت آن**  
شیخ متعینه صفرا اسهال بار و گوشت بعد تصفیح ماده و مفرجات باره و اشهره مقوی خورشید که در دو و مفرجات و با نذر و را بخورند و اگر گدازد و  
نذیه چند لطیفه نوزدها که از نذر و را بخورند و نذیه بهر کام و نذر و را بخورند و نذیه بهر کام و نذر و را بخورند و نذیه بهر کام و نذر و را بخورند  
و الفلانی است که بهر چنان معلوم کند که قلب رسیدن میر و ن می آید و چون علت مذکور از او موسمی یا صفراوی افتد پس از نذر و را بخورند

سرور این کتاب  
حسب ماده بر روی و یا سه جزی در آن وقت لازم بود و دیگر آنکه اگر از لوازم خون و صفرا است بر وضعیت خلط که ای و به صفت آن  
بعد فصد با سلیق از دست راست تنقیه صفرا و استعمال منقح بارو کنند چنانچه در وائی نقشه القلب گذشت و برگلاب و عرق بزرنگ  
و شیرت صندل و دواست نمایان و اصلاح غذا کنند و وائی احتوائی طبعیست بر قلب این طبعی است که صاحبش را چنانچه  
میشود که دل او در آب شناوری می کند و بجز کست اختلاجهای تحریکی می گردد و در ظاهر بدن گرمی باشد که از باد کسش نوشیدن آب سرد و  
ساکن نشود و نفس ضعیف و لین و قاروره شلخی با غلظت بود و سقوط اشتیاق و ضعف بدن باشد و این مرض با دوا و ارفاق شود چنان  
در شبانه روز چند مرتبه افتد و در وقت انقباض سقوط منض و بر دوا طاف و عرق سرد و حالتی شبیه ششی ظاهر گردد و ضعف در بدن بود  
که کلام کردن و دشوار باشد با جمله سبب این مرض ماده رطوبت است که در ششای که بر دل محیط است بند نشود و صفت آن  
بعد از بلع بصل حار تنقیه نمایند و سبب این خوراندن و گل سرخ سنبل الطیب و مخفران آب با درنجوبه سرشته بر قلب ضما نمایند و دیگر آنکه  
حار مقوی قلب ضما و کنند و در الکسک حار با عرق مخفران و در مریض را انقباض خشم آورند در ریاضت اختیار نمایند و گاه باشد که  
رطوبت مذکور از اثرات نامحتمل خشک شده بر دل بچسب و نشان این آنست که دل بسط نشود و نفس مختلف گردد و وفوت ساله  
شود و مدبر وی آنست که اولاً استعمال لبنیات و قیر و طیات بر سینۀ از آنکه پوست کنند پس بدستور یکدیگر شد تنقیه نمایند و نفوذ  
دل کو شند و وائی جذب القلب هرگاه عارض شود مریض چنان پیدا رود که دل او با سفل کشیده میشود و سبب این غلظت است  
که در معالین جگر جمع شود و آن را امتد و مخدب سازد و بدان سبب در دل نیز را جذاب افتد و در بعضی اوقات از احساس  
انجذاب دل را الخفیف و حالتی شبیه ششی عارض شود و صفت آن تنقیه خلط موجب نمایند و استعمال بر وضعیت خلط از آنکه  
و در مریض راکن وقت و دیگر آنکه مخصوص هر خلط توان کرد و بعد تنقیه بقوت قلب از بدو چنانچه در وائی خفقان مفصل گذشت  
و وائی قلت لبن یعنی کمی شیر صفت آن اگر سبب قلت خون در بدن بود و بنا بر سنگ و طالت مرض و دواست  
محفف و کثرت خروج دم اخذ به مولد چون همچون شیر و زردۀ بیضه مرغ و گوشت حلوان و چون مرغ و جگر آن و دیگر اخذ به مولد شیر  
البان و لحوم حیوانات و لحوم طبع و منقح آنجا و لیستان آنجا که قبل ووشیدن شیر فرغ نموده باشند و خبیله و دواهای و شیر برنج و  
باشیر و فالوده و فرفری شیر فرا و ام و حلای نخود خام و باقلی و سلجم و بورانی و زردک و پاک و خرفه و قنطاریس حال بریند هر چه در  
منی است شیر را زیاده می کنند مانند توروی سفید و تخم ششخاش و مالیدن لیستان در زیاده کردن شیر بسیار مؤثر و اگر سبب  
قلت شیر فساد خون باشد و دواهای تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و در صفراوی ادا و به سرده حافیه مناسبه و  
باغذیه محضه و مطبوعه گوشت مرغ فربه و غیر آن بخوراند و از آب یکرم بر لیستان لظول نمایند و لیستان را بلکه تمام بدن را از روغن بنفشه  
با دوا مالند و در سور مزاج سازج بصورت فطر حرارت تبرید دهند و از سبوات بر لیستان ضما کنند و غذای سرد مانند آش و دو  
اسفناخ بخوراند و در حالت بدو مزاج وضعه قوت جاذبه ثمری تدبیر سخن و بجمع ابل آرند و کرفس و نعناع مخصوص از آن  
رطب بند غذا و دای الطیف مائل بحار است باید خورد و تخم کدناغ بود و تطبیق عاجم ناری بر لیستان نیز میسر وند است و اگر خون شدید

نوی یاکی شفتیت بر سپر اسبب دیگر که طبع را از استقام تولید شیر از دارد و باعث کی شیر گردد و شانش وجود سبب است و عمد  
آثار قلت و فساد خون و در پیش رخ سبب است و در طبیعت بتولید شیر بخوردن مغزات و مغویات و اگر خون در بدن کثرت یزد  
و بخوردن انتمه نمی نماید و بدان سبب شیر کم گردد و علامت غلبه خون ظاهر شود و در صورت قصه و جاست میان هر دو شانه کفای  
کند و وائی که شیر میزد بهر سبب است **صفت آن** از این تخم خلط تخم غریب تخم گند نام دارد و تخم در میان تخم جبر  
همه برابر گوشت چینه تیج و شام با شیر راه گاو بخورد اگر در مزاج حرارت نباشد یا یمن از آنکه میزند **صفت آن** زیره سفید  
ستار و شبانی و دورم با شیر و دیگر میزند **نوی** که شیر میزد **صفت آن** منزه اودم منشر منشر منزه زاجیل هر یک  
ستاد و میزد و نرم و واد قیبه کی سیاه پنج واد قیبه سخن کرده بدو مثل شکر آینه زنگه دارند پس بگردانان هر روز یک اودیه و جوستانه در شیر  
تازه و میزنند که عجیب است **ایضا** که از انطاک **صفت آن** خاک ارده که از چوبان شود بخورد و عقب آن کجین میزنند  
**ایضا** تخم زریان تخم مرو تخم باد و تخم تووری گلگون شقائق تخم فذر تخم بجزه منخر تخم کدوی شیرین منخر تخم بند یا منخر تخم خربزه هر یک  
یک تو که کوفته چینه هر روز پنج شقال بخورد و بالا است آن شیر میزنند **ایضا** که شیر میزد **صفت آن** تخم کرفس زردان  
تخم شبت بادیان انیسون هر مسادی کوفته پیچیده نعل آل میخته بقدر مناسب بخورد و وائی کثرت لبن و دور و مفرط آن هر یک  
بسیاری شیر واد ارکان با صدی رسد که در آن خون خضر مثل خضف و فساد و شیر و آس و جران باشد و اگر وی بایک رو و آب  
این ضد اسباب قلت شیر بود و گاه که زن را از احتباس جنین بدون استن شیر و پستان **ایضا** **صفت آن** عصفا  
و مثل نی چون بذر البیج و تخم فخنکشت و شاسد رنج و عدس و ناخواه و باد خربوب و شاتره و شراب و خما و کاکا برزند و مکی و تخم فخنک  
و نشفت و طوبت کوشند و اودی و مدره نو شیدن در دوزه داشتن و فصد کردن مفید بود و اگر مردار سنگ بر و مثل یا حدس  
با سرکه پیچیده و بازیره بسرکه طلا کنند و **ایضا** خوردن سداب و ثوم و سماق و نعنع درین باب نافع با کماله هر چه مقل می است شیر را  
کم نماید اودی و باره مثل تخم کاهو و عدس طفوش است و اذا طلیه باره آب برگ بزرقلونا و لاجاب آن و کاهو و مانند آن و در با قلا  
بر و نعنع گل و سرکه است و اما اودی و جاره مثل سداب تخم آن است و فخنکشت و تخم آن **ایضا** که در قطع شیر **صفت آن** انطاک  
**صفت آن** خوردن سداب و ثوم و سماق و نعنع درین باب نافع و اگر خراسانی و شب یامی با سرکه ساینده بر پستان طلا  
کنند که شیر را قطع کند و این طلا درین کار مجرب است و نشخه آن در طلیه نواهد کند و وائی او رام و قند و پستان بدانکه درم پستان  
مانند او رام دیگر اعضا بسبب غلبه خلط از انطاک طایر لبع درج و ماییت میباشد لیکن در اکثر دوسوی بود و گاه که از انجا و شیر و پستان  
درم گرم با سرکه باند و با سرکه پیدا شود با کماله علامت ورم حار قند و ضریان و تب مری نگ پستان بود و پستان ورم بارد قلت درد  
و عدم سحرخی و تب جو سختی و اشتناخ پستان است **صفت آن** اگر درم دوسوی یا یمنی باشد علامت و طلعان کن  
همانست که در و دوائی ورم تلخه فی و حمزه و ورم نوحه و آب که در غلبه بکار ریزند و **ایضا** ورم گرم بعد از قضا و سحر که در با قلا کنیم تو را بار غن گاو  
بکتر که کجین و نور شتره بکرم متاد کنند و ورم غن گل و سرکه هم در لبن و نافع یا در با قلا گل خفته حبل الشکلی یک کتله با و گل بسرکه خاک کنند و در این

و بعد در روز هفتم آن سوره ضما و نمایند و اگر کرب از قصد و در لوله استخوان را در کفنجین و آب پیزند و بخت از برای درم و موسی پستان سود  
 بود و فلفل بنفشه و نیلوفر برای تلخین حلاوت نافع و نیز عرق برگ حبث الثعلب کوفته بر روغن گل آغشته بجهت روح مادی و بخت  
 و نیز اگر وجود آن در عدد سن آرد و با قلا ساوی سوره آب کشیده شیرین و زردی سیصد مرتبه سرشته ضما نمایند و بعد دو سه روز پیوسته بپزند  
 و سرکه بخت و یا عدس و آب شیرین بخت یا برگ کرب کوفته بر بندند و نیز در درم غلیظان دوم ضما و عدس و آب شور بخت و نیز زردی کرب کوفته  
 در وقت تیزاید درم بضماد و فلفل حله و اکلیل الملک و بابونه بار و ادع سابقه مثل عذرس و ملیحات سابقه مثل بنفشه و نیلوفر  
 مخلوط سازند و آب حبث الثعلب در روغن گل بر ستور ضما نمایند و در وقت اختلاعی و درم حبث تخمیل حله و اکلیل الملک و نیز عرق  
 کافی است و **وای** که بر لئ درم پستان و ابتدا بکار که حقیقت آن برنج و دال منگ که بر بندنی که پیوسته گویند بهر صورت  
 بخت از آب آن فلفل نمایند و **وای** که بر لئ درم بار پستان نافع حقیقت آن کرفس کوبند و بر پستان نهند و بابونه که  
 در آب باد میان آید کرفس شیرین ضما کردن نیز مفید است و ضما و مغز تخم بیدارنجبیر تخم یا کجانبیر مسکن او را درم بار پستان است  
 و فطولات محله بکار بند و اگر درم ابل بصلابت گرد و آرد و با قلا اکلیل بر روغن کجانبیر ضما و یا بنفشه زان و گاو و موسوم ضما و کشته و از حله و تخم  
 کنان و انجیر و خطمه بخت بر روغن سوسن و موسوم فیر و طی ساخته ضما کنند و از مولدات سودا بر سر نه سازند و **وای** که بر لئ درم  
 گرم پستان که از بخت شدن شیر گزاف خادان در پستان و باد در و مند و و کسر رنگ پستان و حبث و الخاب و حقیقت  
 آن پارتی بگلای و سرکه تر که در پستان نهند و ضما و حله شیرینجه بکار برزند و یا از موسوم آرد و با قلا هر یک شش ماشه آب  
 عنب الثعلب تازه و دوتوله ضما نمایند و گاهی که آب شیرین تازه و زردی سیصد مرتبه و در روغن گل می افزایند و چون حرارت بنشیند  
 محلات مثل بابونه گل بنفشه اکلیل الملک سائیده و روغن گل و موسوم مغز تخم نموده ضما کنند و اگر ابل بصلابت شود و آرد و با قلا اکلیل  
 در روغن کجانبیر یا شش ماشه ضما کنند و فلفل رباعین حاره نمایند و اگر ماده جمع شود و دانه و بیل پستان بکار بند و **وای**  
 و بیل پستان حقیقت آن تخم زبجان و شیر گزاف و بخت بندند که تسبیح ماده می نماید و یا حله چهار ماشه بر کنان و دو ماشه  
 آرد و جوگل خطمه هر یک چهار ماشه انجیر و دو تخم و شش ماشه ضما کنند و چون بخت شود و بشکافند پس بموسوم سفید آب ضما  
 نمایند و اگر مزاج بار و بود و فیر و طی که از موسوم و روغن خیر و در روغن فلفل ساخته باشند بر خرقه مالیده بر خشت و بود و نیز خشک نموده  
 بپوشند و پیزند با موسوم و روغن حل کرده ضما نمایند و کلاک بودینه تر و روغن بابونه پیزند و بر خشت و از سفنج کبک نمایند و **وای**  
 بر آه بخت شیر در پستان حقیقت آن نان مید آرد و جوهر حبث و حله و تخم طی تخم کنان هر یک شش ماشه کوفته بخت ضما  
 نمایند و **وای** که در پستان بسبب انجماد شیرین و درم حقیقت آن بابونه بنفشه گل خطی حله و در روغن زرد و آب بخت سازند  
 و فلفل کنند و حرام مغز و شرب پیزند و ضما کنند که شیرینجه را تحلیل کند و اگر درم تحلیل نشود و تعفن بپزد و ضما و ان شفعه بکار  
 بر بندند اگر بد و یا منجر شود و یا آب آن بشکافند و حراست را بر لئ مندرج علاج کنند و **وای** که شش ماشه و در که در پستان  
 افتد و این بیشتر و در هنگام بلوغ نشود و حقیقت آن معالجات آن بقیر و طیات و شحمیات مناسب و در روغن بنفشه

و در دومی بیفتد طاهر کردن مفید است و در دومی سرکه خفاد سودمند و در اکثر اول ضد کفایت کند و لب نان خمیری بر وزن گل بر آب  
 زوده بپختن جلد تحلیل میرد و گنداک مصطک بر دومی بیضه و در وزن گل یا بر ایند بپختی فقط و فصد صافن و باطن خمر رسیده و ایضا  
 تقدیر این کار را در سر مغل حادث شود و برسی را بر سر که ساینده بر لب نان طاهر کردن مزمل آنست و **دوای** که صلابت پستان  
 نرم کند **صفحت آن** حلیه کوفته بر سر و در وزن گل بنما و نماید و نیز برگ کرب کوفته بر سر و در وزن گل بنما و نماید و نیز برگ کرب کوفته بر سر و در وزن گل بنما و نماید  
 و **دوای** که اگر خون در پستان بسته گردد و بدو شیدن خون برگه ناف **صفحت آن** شیر و تخم کاسه و دخیان هر یک  
 نه ماشه شنبه و تخم کاهو صفت است شربت بنیو فرسخین ساده داخل کرده و نشاند و اول ضد صافن کند پس آب طبع حلیه و  
 کنان و اندک حاشا لکاو نماید و بنجد و مغز آن خشک را هر یک شسته شسته آب طبع آنخیزد و نماید و **دوای** که لب پستان و شفا  
 آن **صفحت آن** و خارش لب پستان آنخیزد با بر سر که شسته شسته طاهر کنند و بنیو طبع کرس فطول سازند و بر کابل بخیزد و از اند بانی  
 ندر بر سبب است از آنچه در حله طلق خوابگاه برگیند و اگر شقاق بر پستان و شکم در انهای زنان بد آب طبعین قبولیاد کنند بر آب کوفته  
 بر وزن گل شسته نماید و کنند و آنچه در شقاق طلق و کز خواهر یافت مناسب احتیاج از آن بخل آرد و **دوای** که بر اسهال و روده  
 رنجی و خراش و قلع صده و کثرت آبروخ و شل و بلی سمول است **صفحت آن** شیر و تخم کشوت چهار ماشه شیر و آب آن شسته  
 کنند و دو توکلیکم فقط یا سحره جوارش کوفنی دهند و از رنگ رسوبوس گندم نمیکند و مصطک سوده بر وزن بابونه آسخته بیکرم بمالند  
 و بپودینه مصطک و زیره فانیده و آب آن فرو بردن باد با اسهال سده با آب آغوش دفع کند و اگر با وجود ریح سده طبع تبخ بود و در وزن  
 بیدار خیس بر قدر یک توکه در عرق بادیان شستن نزه داخل کرده بیکرم بنویستند و در وزن نذکره که گرم کرده بر سده بمالند و یا  
 سب کسینج که در جوب نذکره شرب بر سده که مجرب است و اگر ریح طایفه ترا بشند سهل بلغم و حب صبر دهند و کوفنی کبریا و عرق فانی  
 با عرق مانخواه دهند و در طعام مصطک حار ذیل کنند و اگر ریح مرانی محدث در گرد و علامت ش عروض در در شرب و دیگر حالات و کمالا  
 مرض مراق ظاهر شدن پس از الجین و سفوف و صوب و صبر سودا دهند و بخیزد ناری بر ارق و نان نهاده و نیز فایده می کنند و  
 گاه باشند که از کثرت سودا و امراض طحال باج متولد گردد و بدان سبب در سده و در قلع غرض گردد و شلانش جشاده صاف  
 و کثرت قراقر و سببای بر از و تبخ طبع است و تدبیرش نمیکند بر سر که در آن سداب و بابونه و شبت و مزخوش و تخم کرس خانی  
 باشند و بنیو سودا و اسهل آن و فصد سلیم و با سلیم از دست چپ کنند و فقه سب سده نمایند ایضا مجرب برای در سده رنجی  
**صفحت آن** بزر الیچ سوخته بر آن که رنج بیل و بر آب برود و آب چینی ساینده بسل سرشته بقدر یکدم بخورند و **دوای** که در سده  
 از برودت **صفحت آن** جوارش کوفنی و دیگر خورشما می گرم خون جوارش خود و مصطک و داو چینی و مراب که گرم مثل زنجبیل بر  
 بخورند و وضع حاتم ناری بر سده و داو جاع بار ده سده منفعت میدهد و در شخبین طراش نیز مفید و در شیبشمان از یک نخال  
 نادر و شغال و آب جوشانیده یا نبات نوشیدن و در دفع در سده بار و بنیو یا سب مجرب است و جید و از شیب یک دوا شده  
 بعرق که کوز بان و عرق بادیان یا عرق سب و شک و گلاب سوده نهاده نوشیدن در وجع سده یا در حار النفع است و اگر

نارجل در یابی نیز افزایند نشان بخیر رسیده و وائی در دمه از بلغم ماضی صفت آن تفسیر معاده از بلغم یعنی واسحال کنند و تغذیه از مزاج معده نمایند. بادخیز در وائی وجع معده بار گذشت و بعد از تفسیر یعنی واسحال بر تناول گلکند عسل و مصطکی و انیسون یا اطر فیل صغیر یا دست کنند و غذا افلیا و مطجن با صماح حار دهند و بقول الطاکل بعد از بی بشت خاریقون و مصطکی و ایاریج بماء السلس علاج کنند و از مجربات درین جوارش عود و کونی و فلفلی است و چون نخجوش نیز مجرب و وائی در دمه از فساد و غذا علامتش نفهم تناول طعامهای روی الکلیفیت یا اکثر الکلیت است صفت آن آب نیگرم و نمک کمرقی کرده سکنجبین و گلکند مزوج نموده همراه گلاب بخورند و غذا آب نجفی دهند و آنجا که کثرت مقدار طعام سبب شده باشد چنانچه روز تغذیل غذا کنند و در آنجا که کیفیت غذا سبب مرض بود از غیر صلاح الکلیفیت دهند که مناسب است معده باشد و اگر ازین مذمبه بر مذکور نشود و سارگی بخواهد بر مریض صوم سده داشته بگلکند یا خسته همراه عرق بادیان دهند و بسبب سون نمک یا برگ شبت تمکیک کنند و هرگاه بعد از دفع نفیض تفسیر حاجت آید سهل جاز تفسیر کنند و وائی در دمه از ماده حال انداز چون صفرا و سودا و علامت اجتماع صفرا در معده نفی دبان نشانی و جشار بدبو و غثیان و زردی بزل و برار و نشان حصول سودا در معده ترشش دبان و کثرت اشتها یا ضعف هضم و نفخ و سوزش معده و عظم طحال باشد صفت آن شیرین آلو یا شیرین زرنک در عرقیات برآورده سکنجبین بر آمار داخل کرده بپزند و یا زرنک و قمر سندی در عرق جنب الثعلب خیسانیده گلکند گلاب افزوده بپزند و شیرین خرمن درین نوع معمول است و بعد از دفع از مصلح بار و تفسیر نمایند و در گلاب گرم یا بریزد و نمک گیرند و آنجا که سوزش معده و سوزش معده است چپ کنند و تقویت فم معده نمایند و آب شاتره سبز مرقه ده نوله شیرین است اسطوخودوس و دونه یا بلبله سیاه شش باشد و اگر چه در شاتره گاو زبان هر یک شمشل شسته عرقیات شربت بادنجیر دهند و مقویات معده چون زعفران و سبیل الطیب و قزقل و مصطکی و زرد شاد و غیره بگلاب ضماد سازند و بقول الطاکل در وجع معده بهتر از فنیست بعد از تغذیل غلط بمقدار پس و حار یا الشعبه و قمر سندی و آلو بخارا دهند و بانبله طبوبت سمان طباشیر و گل مختوم افزایند و مزور و انحراف سحر که یا لیون دهند و تصفیه بگل سرخ و صندل و کشنیزه و خضر و عدس کنند و دوا سبک که هیچ امراض معده حار را مجرب است بپزند و آن در محاجین مسطور گردد و وائی در دمه سوداوی که بعد طعام بیجان کند و بدرون فی ساکن نرود بدست مغرغ بکار آید صفت آن کند مصطکی شونیزه یا خنوخا پودست بیرون بسته عود خام ساوی کوفته بخیخه بجعل آله مریم سرشته دو درم و نادر و منقال بیش از طعام بخورند و وائی که هیچ امراض گرم معده را مجرب الطاکل است صفت آن کشنیزه خشک نیم کا سته هر یک یک اوقیه گل سرخ بلبله زرد مصطکی هر کدام چهار درم و فلفل صندل سفید گل نبشته سبیل سوس هر کدام سه درم هر را کوفته بخیخه در آب لیون سته مریمه تر کرده بدارند و خشک سازند آنگاه با شکر طریز بقوام آورده بپزند و بقدر حاجت استعمال نمایند و وائی در دمه از ضعف معده علامتش بیجان گردد است بعد از تناول غذا و سکون آن یعنی یا با اسحال صفت آن جهت نفیوت معده الوشاد روی ساده و دیگر جوارشات مقویه معده دهند و بگلان مداد

نمایند که گشتن خشک و طعام زیاد نکند و طعام بخاریق و میند و از حرکت بود از طعام احتراز کند و قرص کوکب قرص انیسون در میان  
سندوه و آنجا که خوب ضعف از جمیع اغلاط در معده بود و تنگی غلط غالب نماید و **دوای** در معده از دکان حس معده علامت این غلط  
در معده است بهر آنکه سبب چون بخار طعام و انصباب سودا و از غلطی در معده و نوشیدن آب سرد و مانند آن و با وجود این در  
فعل معده هیچ فزونی نبوده و **ضعف است آن** تخلیف روح و تحریک عضو کند و شرب آب کوکبا را قبل المقدار تناول کلمه بالچ و در آن  
مخلطات و غدرات و بداند که در معده که سبب میم و قروح معده باشد علامت این علاج ورم و قروح است و **دوای** ضعف هضم  
و سوء هضم و تخمیر آنکه ضعف هضم که از انقباض هضم نیز گویند آنست که غذا در معده بدری هضم نشود و متورم میماند و هضم نیز نشود  
جبارت است آنکه طعام بخوبی هضم نشود بلکه فاسد شود و متغیر کیفیات ردید گردد و تخمه که بطلان هضم بود جبارت از آنست که معده  
غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگذارد و علامت ضعف هضم آنست که بجای تناول غذا نقل و نمک بود و نارمان و از بوی طعام در آغ  
آید و نشان سوء هضم بدوی آروغ و براز و غثیان و حرقت معده بود و علامت تخمیر عدم تصرف باضمه در غذا و همچنان بر آمدن  
آن یعنی دیا یا بحال و اسباب هر سه مرض واحد است لیکن این قدر باید دانست که نقصان و بطلان هضم اکثر بسبب برودت  
در طوبی می شود و از حرارت کمتر **دوای** ضعف هضم و سوء هضم از حرارت معده خواهر حرارت ساده فقط بود یا با ماده صفرا و یا با  
رطوبت و یا با پیوست علامت حرارت ساده جثار و خانی و تشنگی و اگر است از اغذیه جاوه بود و غذای لطیف را تحلیل المقدار  
فاسد شود و طعام غلیظ با ر خوب هضم نشود و تقدم اسباب حرارت چون استعمال اشیا رطوبه و سکون در هواست گرم بر آن ای  
ده و علامت حرارت با ماده صفرا و تخمیر و آن تشنگی و تشنگی زبان و بد بوی آروغ و غثیان و زرد بوی بول و براز باشد و علامت  
حرارت با رطوبت سیلان لعاب از دهن و قوت گرسنگی و غثیان و تخمیر طعام بر بنوست و عفونت بود و با شد که رطوبت  
بسی بر آید و علامت حرارت با پیوست تشنگی و تشنگی دهن و لاغری بدن و میس بر از است و این هضم اکثر بدین انجامد و الا از  
دق الشیخوخه این عنوان بود و **ضعف است آن** اگر حرارت فقط بود شیر و زرد شک عرقیات برآمده و شربت انار که بخیب است و نقل  
کرده بنوشند و دیگر اکثر مطیفه چون شربت انار و سیب و خوره و لیمون و کجین سفر علی آب سرد دهند و قرص طباشیر  
لین و قرص کافور با تهریز که گویا با دوزخ ماده گاو و دوزخ سخت سودمند است و جوارش صندل و کافور با شربت لیمون و کجین  
سفر علی با فو که نافع و مسک و صندل و گل سرخ و قدری کافور که با آب ساییده بر معده ضار نماید و اغذیه جامه غلیظه خورند  
در طعام کشتن سبزه و کاه و کدو و اندازند و آب بنده بالبر و بالامی طعام بنوشند و اگر با ماده صفرا باشد دل آب نیگرم و کجین مکرر  
قته کنند پس او ویر نه که مصلی آرد و قروح و زخم نرسد و کوبن جاره و زرد شک با شربت بنفشه و شربت انار نهایت مفید و بعد از نیم  
از منضم بسجمل بار و تنقیه کنند و شربت و آب کجین و آب برن و کجین شربت است و طبع آن و مطبوخات لطیفه نیز برای  
تنقیه مفید بود و بعد از تنقیه لطیف و کجین سفر علی معده بالایش زرد شک آلو شربت تر نرسد و اذن نیز مفید است و اگر با رطوبت بود  
بست که آب نیگرم و رنگ و کجین بر لیمون و کافور و کافور طباشیر که بخت لطیفات و جوارش را تنقیه رطوبت غیر سخن مداومت



نماند و قرص در و سونف مصطکی کلاب و بنه و اگر بایه پوست باشد شیر خرد و شیر زنان و ماء الشیر و حریر که اگر از آن در و سونف و عرق بادام  
 و شکری ساخته باشند به هند و شیر گاو جهت ترطیب سودمندترین اشیاء است و قوی قلبی که از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو  
 سوم سفید و آب کاه و آب خرفه ساخته باشند بر سده به مال و آب نیگرم استعمال نمایند و از آن مطب استعمال نمایند و روغنهای مطرب  
 به بدن اندودانی کضعه هضم و سوزش بخند از برودت سده پس اگر برودت فقط بود و علامتش کثرت اشتها است با وجود  
 ضعیف هضم و آرد و ترش و نرمی بر از اگر بار طوبت ساده بود علامتش سفیدی رنگ تریل بدن و کسل و حرکات در وقت بر از  
 کثرت آب و این است و اگر بار طوبت ماده یعنی بود نشان آن قلت اشتها است و مثل طبع باغدی و حریر و غشالی و عدم تشنگی یا  
 عطش کاذب و نفخ شکم و آرد و ترش و خروج بلغم گاه گاه به بی و بیاض و تریل بدن و اگر بایه پوست ساده بود علامتش خشکی زبان  
 و لاغری بدن و نفرا از اشیاء و یا بسبب اشتقاق چیزها به طرب باشد و اگر بایه پوست ماده سوداوی بود و نشانش کثرت اشتها با  
 ضعیف هضم و بسیاری نفخ و سوزش سده و وقت گرسنگی و کندی دندان هنگام خروج سودا و رقیق و عظم طحال است و صفحت  
 آن آنجا که برودت فقط با طوبت ساده بود و جوارشات سده مانند جوارش مصطکی و کوفی و جوارش عود و جوارش اترج دهند  
 و اگر نماند نشود جوارش خنجر و فانی خوراند و مرابئی تمجیل و معجون فخنوش برای جمیع امراض بارده سده اترجیات است  
 و قرص درد کوفته با گند حله شیر تر خوردن و مالای آن عود مصطکی و قرضل یا انیسون و مصطکی و تخم کرفس در گلاب شایسته  
 نوشیدن و بعد از آن دوا را لیسک و دوا و مصطکی و گل سنج و عود و سک و صبر و فخنشین و جعفران بآب به و شراب  
 ریانی بر سده و کرون عجیب الاثر است و سودا سئو به هر هر طوبت یعنی خواهد آمد که بر بند و گوشت مرغ و کباب و  
 عصافیه یا دار حین و قرضل و زیره و کشنده و مشک غذا سازند و بر سده روغن مصطکی و سوسن و فسطاط و از این به مالند و  
 آنجا که بار طوبت بلغم باشد آب نیگرم و نمک باطبیخ و نمک و تخم زرب و کچنچین حسلی فی کنند و بعد از آن مصطکی پوست ترنج هر واحد  
 یک شمشه سائیده بگفتند آید خسته خوردند و مصطکی سنبل الطیب و پوست ترنج در سرکه و گلاب سائیده بر سده و خمد سازند و جوارشات  
 گرم که بالاند کور شدند و جوارش جالینوس و مرابئی تمجیل استعمال نمایند و اگر حاجت سهل بود بعد از نفع نفع نیگرم از سحر  
 گرم و حب ایاچ شقیه کنند و بعد از تهیه او و بعد از کوره قرص و در بدنه و آنجا که بایه پوست ساده بود و هر چه در حرارت و رطوبت سده  
 باشد بکار بریزند مثلاً ماء الشیر یا نکه حسلی که گرفته آید خسته بنوشند و شیرت گاو و زبان و انار شیرین بنوشند و قوی که از دوسم  
 در روغن مصطکی و از این ساخته باشند بر سده طلا نمایند و شیر خرد و شیر بز با عسل صاف دهند و مرغ خاکی و حریر گنه نم نینزاد  
 نمایند و این چشم شکل علاج پذیرد و آنجا که بایه پوست با ماده سودا باشد شقیه سودا و نمایند و بعد از آن معویات سده و محلات سودا  
 چون دوا لیسک و حلو و مرغ حار و شیرت فخنشین و مرابئی بلبله و مانند آن استعمال کنند و مارا بچون با سونف سودا و زان است  
 و دوا فی کضعه هضم و سوزش و تخم ازفساد غذا و آبش ردا رت کیفیت طعام باشد که کثرت کبت آن یا از سوزش و تیرگی  
 و شرب یا حرکت عین بعد طعام یا بیداری مفراط و سوزش و انهمضام یا خواب مفراط یا قهیر سید لیج التفرع علامتش تقدیم سینه از

اسباب مذکوره است **صفحت آن** ضا و رفقا معلوم شود فی الحال باب نیکرم و نمک کنه نامی از طعام فاسد  
 پاک شود و اگر آن غذا از معده بخورنده باشد یا نسته نامی بود جوارش شهر راران و قمری و سفر صلی سحر و مانند آن او ویر  
 لطیفه استعمال کنند و نامی سوده و بگفتند شربت با عرقیات و شربت و بنار و غیره و بنار یا سار که کل سرخ عنب الشکال یا بن  
 کل بنفشه بنوشانیده با گلفند باید و اگر خواص بحیث ظهور کند بر شیطه و در جوشانده مذکور افزایند و بجهت تقویت معده بگلفند  
 و بکچینین هم راه گلاب برهند و اگر اشتها اخوی ظاهر نگردد غذا بنهند و بعد اشتها و صاوق غذا خفیف و لطیفه تناول کنند  
 و آب بکچی و دیگر که لطیفه و سرخ الهضم بود چون دلخ و تپه و با دار چینی و اندک زعفران بکار برند و ریاضت یا استقامت و تحلیل  
 آب گرم بر معده بجهت تقویت معده بود و اطراف در آب سرد بخواند نیز مقوی هضم و آنچه در دوی در معده که از غذا و غذا بود مذکور شد  
 و آنچه در دواست بهینه خواب آید هم در اینجا مفید بود و **دوای** که ضعف هضم و سوء هضم و تخم از ضعف جرم معده علامتش آنست که اجاز  
 می تبیاری و در آنرا مراض نیست عارض نشود چون اندک طعام خورد شود و هضم نگردد و در یادی آن باعث ثقل و گرانی گردد و  
 ایضا ضعف هضم و ضعف اشتها و کاهش بدن و عدم ظهور علامات امراض دیگر که بنابر ما با آنست **صفحت آن** چنبر  
 فالق و خوشبو استعمال نمایند و جوارش ثبات مقوی چون جوارش خود و اگر والدین و والدین و غیره مداومت کنند و با طریقی صغیر  
 کبیر نفیخ نیز دار و مسقوفه ناسطاطا لیس شربت تبیه و سجون خوزی نفیخ دارد و پوست سنگ از مرغان نیم مثقال با طریقی سرشته  
 انفع است و سجون سنگ وانه بدست خود و تلقیق سنگ پشت بر معده یا با صیبت مفید و اگر نیم درم از آن سوده همچون مقوی  
 معده و سرشته و نه نافع تر باشد و تحلیل الطیب سود کوفی و او خرد و مصلک باب به سرشته و دیگر که خنده مقوی بر معده ضما کنند و در غی  
 مار دین و در غن مصلک بر معده مانند و غذا را گوشت مرغ و تپه و در اج و مانند آن که با دار چینی و زعفران و غیره خوشبو نموده باشند  
 اختیار نمایند و از سماق یا آب لیون یا آب انار فترق سازند **ایضا** در امراض مذکور که سبب صفر است استعمال و علامتش تلخی  
 دهان و خشک و تشنگی و فی صفر اوی بود **صفحت آن** آب نیکرم و بکچینین فی کنند و سماق و در خشک سانسیده و بکچینین و  
 شربت انار آینه بخورد و در و صندل و زور و و طباشیر و سماق با سرکه گلاب سانسیده بر معده ضما کنند پس از نفیج مسحل بار و  
 دین **دوای** که انهم و ششی و خوش مزه است **صفحت آن** آب خجرات یک آگ آب لیون با آگ آب ادرک و نیم  
 لوله پوست بچ حبسته فلفل سیاه هر یک بکتوله سها که بریان یک درم نالک پوری قدر فائده او و بر سود و در آبها می مذکور  
 آینه خنده و شیشه نگاه و از زوراک در سطره **ایضا** که جهت تقویت هضم و اشتها و تحلیل ریا و مجرب **صفحت آن**  
 آب ادرک آب گلیک و ادرک چهار لوله یک سیاه و دو لوله باهم آینه خنده و شیشه از آنکه از رندانه چهار روز بنده از یک لوله با عرق  
 شامه شروع نمایند و در پنج اضافه سازند و در شیشه دیگر آب لیون و فلفل است و شعله و خوش نمک و همه اجزا مساوی و نوشته که  
 ده روز در آب وانه بنده یک تپه خوری از آن بنوشند و اگر قدری لوزک و از چینی و جوارش و سیسمل در آن آمیزند نافع تر باشد  
 بر لری دفع طوبالت معده و زردی اندام و درم سبز نیز مفید نوشته و **دوای** که بر هضم اعانت کند و سوزش سببند که از آگوار بدن

طعام بهر سرور و لذت است و در حوصه صفت آن که باب عینی یک نام است و از الاهی خود بهر یک و از الاهی  
چهار نام یک طباشیر است که صفت آن سفید نبات سفید بر یک شانه و ده نام که گفته اند بهر صلیح و ده نام که بخورند البیاض است  
بهت نفوذ معده و در یاج آن صفت آن است که گویند نماند منطک یک نیم تو در اصل با نام و شربت یک نام و وانی که  
بهت سقوط استخوان و بهر شی و دیگر ظلهای مشک که در آن تب هم غرض باشد بحرب حکیم که صاحب است صفت  
آن اصل السوس منقش و انقلط شیط بر یک سمانه یک لاهوری اجوان و تحویل مع سمانه بود و بهر یک شش است  
گل سرخ یک تو که گفته اند سمانه ازین در یک و در اصل سیخته هر روز بخورند بسیار نافع است و وانی معقوی با صمد و صمد و وانی  
زنگ و معمول است صفت آن چاشنی خطای یک برص باران خطای نیمه دم و از الاهی خرد و وانی معقوی نیم شغال معقوی  
توله و در گلاب یا بهر شاکلی عرق که بزرگ باشد بهر شاکلی آب نیم سیم بهر شاکلی چون نیم یا نیمه یک نام بطور حقه بهر شاکلی خطای  
صاخر جوش اندازند و وانی که بهر یک آن عبارت است از مرکب ماده فاسد و خروج آن معقوی و اسهال بهر گلاب طعام در صمد بهر  
نشور و فاسد و تنبیه گردد و قوت دفع آن را دفع نماید و بهر یک آن مواد فاسد بخته و بدن و عروق و بواسطه صرف  
خلا افلاک صاحب بدن نیز مرکب است و بهر یک میل بهر یک نماند پس انچه لطیف و طافی بود یعنی منفرد گردد و وانی خطای نیمه  
با اسهال بر آید و گری نیاید چکه ماده با اسهال مغرطه که لیکن از غشای خالی نباشد پس طعام فاسد از شدت حرارت معده یا از  
روارت کیفیت خود و قبول او را حراق را تحویل بصفا ویت گردد و چنانچه گاسته صفا و اکرانی و زنگاری پیدا می شود و این صفا  
صفا و ای گویند و گاسته بواسطه غلبه برودت بسوی بلعیت گرداید و این را بهر یک معقوی خوانند و گاسته بهر یک غلبه برودت  
بسو و اوست نماید و این را بهر یک بسو و اوست و وانی خطای نیمه سمانه و وانی نماند و بهر یک که سفید بخت است تمام است  
که درین مرض یکی توجیه با خرما و ماده فاسد را فی اسهال نمایند و اما مسکه قوت تحمل باشد و بختی فی اسهال تعرض نمایند و اگر  
بهر یک بختی گردد و وانی آن سبی باشد و اگر شربت آن بقلع دماغ و سایر اعضا و سلبت نموده و پاک می گردانند اگر بختی  
بفرقت بر نیاید و متوجه بقوف باشد و غلبه غشای و فی در یافته بختی بختی باب نیم گرم که مقدار دانه که نمک سوده آخته فی کماند  
و ناظر و رتقاسی معده هر گاه کرب و بیقراری حلیم شود بهر وقت فی کماند و بهر یک از آن بهر شربت کلاب و شربت انار ترش اند که  
بهر یک و اگر ماده سوده با سفل سینه و از وجع امعاء و قراقر در باید بچارش سفر علی سفل و غیره و لیوانات و گوشت و عسل  
برند و کلاب درین مرض فایده عظیم دارد و با یک بعد از خارج ماده بهر تحویل البانی مثل فادر بهر حنی و حیوانی و یا با جیل درانی و جد و جد  
و یا پیچیده در کلاب سوده بهر یک هر گاه صاحب نبیند که فی شده خشی پیدا آید و دندانها که بهر یک نشیند با یک شانه با پیچیده  
سمنومات مناسب با بر بند و با جیل درانی و حرق و حایج جد و اوستی بعد از پیچیده باشد و کلاب ساید و حلق چکاند فایده بلع می نماید و بختی  
تریاق فاروق و یا پیچیده بعد بچکاند و کلاب ساید و بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک  
و حلق انداخته در حالت خشی فی کماندین نیز شربت بر طرف می نماید و البانی حایج بود اسامیه بروغن کج که آخته نیم گرم برین بال و در

در دست و پا و تشنج واقع شود همان و با بماند و بعد سکون پیغمه تا وقتیکه قوت بحال آید غذا کثرت و لطیف تر و هند و انطالق کوفی  
که حقیقت پیغمه ضعف جمیع قوای حده و اما وسواسی و اخیره است و سبب این و اغلب جمیع اغذیه که غیر مختلفه البیه و فعل کفایت  
در معده و قه و کم کثیف بر لطیف که تسدید نماید و لطیف منقذ نماید و فاسد گردد و در شرب آب قبل پیغمه و تناول اغذیه چرب و سرد و  
بطل افحال آن و ضعف حرارت غریزی و سهو مضطرب و استعمال نوک مخصوص مثل قوت و خریزه بالای طعام مثل لحم یا تناول حبیره  
از اغذیه که در بار مرطوب حار و شیب گذاشته باشند و نشان او استحاله بسوی سمیت باشد مثل آواز و علائق السحال رقیق متواتر  
و منصف و ثقل و قزاق و قوی و غنیان و صمد و سبب است و شش خاج بطعم و رنگ خود بر غلطی که انقلاب آن فساد واجب است و دلالت  
کنند و نظریه درین مرض بحسب اختلافات اشخاص آن مختلفه می باشد و اما سبب آن چهار است بحسب اخطا را بر چه لیکن پیغمه  
دموی که در غفله بلکه قوی وجود خون در پیغمه منع کرده اند و حق اینست که آن جاز است و اگر چه خون نخبه باشد و طریق علاج  
درین هنگام قصد میقال در امحال خون است و با سلیق در قی آن و در خیر و موسی استقصای اخراج مواد لبقی و امحال بهر که  
در حبس او انکسار مریض است بعد از آن تضییع شکم نماید و که در مضادات خواهد آمد و دلک اطراف بعد از آن مطبوخ شکم و در مطبوعات  
خواهد آمد بنویسند که آن ضام و طبوغی بهر و از ترکیب مجربین است و در دفع این مرض بعد از آن اطراف را آب و سرکه بشویند  
و بنفاله بخامول در گلاب و آب آس بمالند و اگر این روشنی و صفات نمایا شود گل مخموم در گلاب و آب آس حلو کرده بشربت لیمون و سبب شربت  
ساخته بنویسند و در سده اوه لطیف خفیف که نشان او حرارت است و در امحال کثیف تغلیظ نشان او برودت است بر می آید  
پس اگر صمد و دیجان و لذت و تشنگی و تشنگی در پیغمه شربت بنفشه و آب عنب و آلو بخاره و گاو زبان بهر و اگر ثقل و منصف  
قزاق معلوم کنند کوفی و جوارش فلفل و مسطک بهر و اگر سرد و ابرویم باید ترکیب علاج کنند و اما هر امر را مقدم دارند و بهر که بعد از آن  
منوط قوت که مقتضات قوت مثل مجون مشک و عنبر و شربت ابر شیم بهر و باقی مناسبات در علاج تخمینه سطوح و دوای پیغمه  
صفراوی علامش کرب غشیان و شدت تشنگی و صفراوی و امحال قی بود و تشنج اعضا و سقوط این غشی و بر و اطراف و کبودی  
و ندان و ناخن ابوجه صفات آن بهر پیغمه داده فاسد از آب نیکم و همچنین فی کمانه و اگر فی بغیر غفله نیاید بر ج و جلیق اندازند و  
حرکت دهند و تا وقتیکه علامت و حوده مثل کرب غشیان و غیره موجود باشد فی بکرات و ملات جلیق کنند تا ماده فاسد بنامه برگرد و مریض را قلیق و  
اضطراب باز ماند و وقت تشنگی و حوض آب بر گلاب اختصار و در زنده یا قدری کچین نیز آینه زده و آشامیدن افشرد و غمر شربانی باز که شیری میزند  
بود و هر که که فاسد از او حاصل شود درین وقت بستکین بپوشند و شربت انار و کچین یا شربت بهر و آب آن یا رب انار ترش بگلاب  
حلو کرده بپاشانند و اگر اثر بهر مذکور موجود نباشد و تشنگی از گلاب بستکین نیاید اندامه ترش را بگلاب شیره کشیده و طباشیر سروده بر آن  
پاشید و هر چه بر بنویسند و هر چه در خطای و طباشیر بهر واحد بپاشند و پوست بپوشانند و در پیغمه شربت لیمون و گلاب یا شربت  
انار شربت و شربت انارین و آب بهر و شربت حب آس در بستکین قی و امحال سخت مانع است و خرقه بگلاب سر و تر کرده بشکرم  
نهند و هر گاه قلیق و اضطراب از سر و دو و از قوا رو نماید باز قوای کمانه و بعد از قی و دمای سکون دهند و تا حقیقت طباشیر شربت

تا جیل دریا فی سینه زرشک زرد و سرخ میون کاغذی و انار دانه ترش و دانه سیل هر واحد حبث و دهنه و اگر دوا یعنی برای طبع  
 و دهنه هر سه سوده بشربت انار ترش و یا شربت لیون بطور حق بلبلساند و زرشک و انار دانه ترش و قدری پودینه لعل سبزه و یک  
 بقدر حاجت سائیده لعل سبز و لیون آنجا که تشنگی و حرارت شدید بود و در احتمال تا جیل و پیوسته و پودینه اندک نال و زرد زرشک  
 و صندل و کافور در گلاب سوده بر حده و قلب نهاده اگر حرارت بدرجه اتم بود و قی بند شود و قرص کافور و در شربت لیون یا انار ترش شربت  
 بلبلساند و آنجا که غشی حادث شود آب سرد و گلاب سرد کرده بر روی و کس زنده و سرد و ساق و ساعد را با سبزه های حکم بر بند  
 و کف دست و پا را خوب مالند و بعد از آنکه اگر حرارت و حبث شکم و شتر تشنگی ظاهر گردد و در خورقه را بر سر که در گلاب تر نموده بر بند  
 و سرد و بجلو آورند و هرگاه بعد از آن ضعف و سقوط قوت لاحق شود و یا قوی مانده مقوی حاجت بعمل آید و دوا را لعل و  
 شربت ابریشم طیار کنند و **دوائی** بهیضه یعنی نشان ظهور بلغم است یعنی و اسهال و قی ترش و سیلان لعاب و صفت  
 آن آب بکرم و نمک کمرق کنند بعد از آن کچن و گلقد به همراه گلاب بنوشند و دیگر حسابات فی مثل معطله خود بینی میون  
 هر یک هفت باشد با دیان پودینه هر یک نه باشد و قرض ستم باشد در گلاب یا دانه جوشانیده بدیند و اگر حسن قوی منظور بود  
 جوارین سفید چلی مسک و قرص عود و دهنه و مالیدن اطراف و ستن آغذا و مغفران و مشک و عود و بار یک سائیده آب که سخت  
 بر حده نماید کنند و اگر اعراض دیگر مثل غشی و تشنگی و غیره ظهور نماید یا خبیثه در ستم بالا ذکر است رجوع نماید و چوب یار لعل  
 چهار سرخ با غفل سبزه چهار عدد در گلاب یا قی با دیان سائیده بنوشند و ایضا کافور و سدر و پیوسته و نایل و دیان و قافور  
 معنی استعمال کردن نفع می بخشد و دیگر دوا به حاره مثل دانه سیل و پوست ترنج و نعنع و جد و دوا و غیره استعمال کردن سود  
 و غذا آب بخنی و **دوائی** بهیضه سوداوی علامتش آنکه چنبر و ز قیل از وقوع بهیضه بخر افتاده باشد و ریح کثیر و شکم حج گرد و کثرت  
 در اندام این بهیضه و دوائی و حبث افتد و اسهال مفرط باشد و قی کثرت و آب کثرتی نبود و صفت آن ناله لعل  
 گرم کرده دهنه زنا دوا فاسد از راه قی و اسهال دفع شود و اگر ماده بخوبی متصفیح گردد و قوت باقی بود جوارش سفید چلی سبیل و یا  
 شهریاران دهنه و بعد از تنقیه اگر اسهال باقی باشد قرص عود و سفوف انار دانه دهنه و بعد از انقضای مرض برای رفع تب و  
 جفات حمام نمایند و اگر در وقت معده و امعاء عارض گردد و اسهال و آب انار شکرا میخته بدیند و بعد رفع بهیضه اغذیه را بگوشت  
 طیور فرمایند و تا ابراج اندک در غذا تو سبج نمایند و **دوائی** بهیضه از جربات استاد و حوم صفت آن خرمیست نایل  
 ناگرم و نیمه از هر یک نیم دانه پوست بادام و پودینه هر یک مثله و لکه لکاهی سفید نه باشد و ریح آنرا آب جوشانده چون نصف بنامد قری  
 قدری بنوشانند و در آخر چوبه وزن خمس مثله و است و نوشته که در مثله آنرا آب جوشانده چون ثلث حصه کم شود و بکار برند و **دوائی** بهیضه  
 بلغمی و بهیضه که سبب اکل اغذیه غلیظه یعنی و ریحی باشد از مخمرات یکم کلو صاحب گویند که ازین دوا هزار بار بیض شفا یافته است  
 آن سحر کوفی بنجیدم در آب سی و شش لوله جوشانند تا ثلث رسد صاف و سرد ساخته بنوشند و چوب سرخ و سبزه  
 سطلورست و زین و بهیضه معمول حکم مخرج است ایضا برای بهیضه صفت آن بنجیل به ریش کوفه بنجست و ریح

انار شیرین آینه فلوکه کرده در بر کباب نموده با لای کل کمت نموده در آتش بپزند سرگاه کنه نجبت شود آنرا  
بر آورده بروقت ضرورت چهار ماشه یا کم و بیش گرفته و شبهه خالص آینه تمبریض دهند لطفه لغالی شفا یابد ایضا برای رفع سیت  
هیضه از جریات است صفت آن پوست ریشه پوست نیم دوازده مثقال گلشن عمل پنجم مثقال لفل سیاه عدد در وقت  
پنج مثقال عرق بادیان یا عرق خرب الخلب یا آب ... همچو شانه از نصف باند صاف کرده بخوراند ایضا کل درخت  
نیم سه مثقال با یک مثقال لفل سیاه سائیده در سه چهار مرتبه بمریض بخوراند و وانی که برای هیضه و بانی حکیم بگویند  
در کتاب عشره کامله مجرب نوشته اند و بقول بعضی از افاق درین باب بهتر ازین وانی نیست و مکرر تجرب بر سیده صفت  
آن شیر و پنجه سل سر ماشه زرنب و زرنبا و هر یک یکیم باشد عرق کیوڑه و عرق بهار نارنج هر یک هفت دوقعه آورده نمک لاهی  
دو ماشه فلوکه نوشته اند ایضا برای هیضه وانی مجرب حکیم انجیل خان صفت آن الاچی سفید بادیان هر یک شش ماشه  
پودینه نه ماشه زرنجور چهار نیم ماشه بوج سیاه یک ماشه زهر جرد خطائی سه ماشه سمرادر یک پاؤ آب تنیگرفته گلاب دوقعه داخل کرده  
بنوشانند و زرافه شکلی و آله اهل می کند ایضا برای هیضه استلانی مجرب بولوی عبدالرزاق صفت آن  
سکونی کینه که یکدقعه و نیم سیراب بخوشانند چون نصف سده در آن نیم پاؤ گلاب آینه بنوشانند ایضا برای هیضه صفت آن  
پیرج دانه الاچی سفید صندل سفید لفل خود غنی پوست ترنج هر یک یکدرم نبات سفید شش درم کوفته پنجه دو درم بگللاب  
بخورند و هر یک که عطش شدید دقعه زنجاری و کرانی و التهاب و قلن نباشد صفت آن نازجیل دریائی از دو سرخ تا  
نیم ماشه و پنجه اندود سرخ تا نیم ماشه همراه عرقیات مناسبه گلاب و گافند و شربت انار معمول است و از هر یک سینه تلیموت حرارت  
غرفی و هم دفع ناده سی بنیاد ایضا برای در دهنده و هیضه صفت آن پیستیک سرخ جدوار دو سرخ لعوق کیوڑه سود و شربت  
انار شیرین دوقعه حل کرده بنوشند و وانی پیارا لکاکه برای هیضه طونی مجرب صفت آن پیارا لکاکه دو سرخ لفل  
سه دوقعه لفل سیاه بست و یکدانه نرم سوده پیسته و دو سرخ سائیده در آن داخل کرده بمرم جرحه دهند ایضا برای هیضه صفراوی  
صفت آن شیر و کشنیر بریان با کشنیرین دوقعه نوشیدن مفید ایضا که هیضه بلغمی را نافع صفت آن اینسون  
زیره سیاه صطلی خود غنی از هر یک سه ماشه و نیم آنرا آب بخوشانند تا بلع آن بماند صاف نموده بنوشند و بعد از آنکه مزاج درست  
شود و از اجارش تقویت کنند ایضا برای هیضه وانی که با نفخ شکم باشد صفت آن زرشک سه ماشه سهاگ بریان دو ماشه  
بدیند ایضا نافع هیضه صفراوی بعد نقای راوده توان و او صفت آن پوست بیدون پوسته طباشیر هر واحد ماشه و دانه یک  
دو ماشه شربت انار شیرین سه مثقال ایضا سبزی کنول گشته و دانه الاچی خرد زرشک سماق طباشیر کشنیر هر واحد دو ماشه شربت  
انار شیرین توله و وانی نقصان و بطلان استنها اگر سبب ضعیف بود مستها و کمتر شود و اگر قوی باشد با کل زائل گردد و صلا  
آرزوست طعام شود آنچه از حرارت و برودت سده باشد غام است که حرارت ساده بود یا با ماده صفرا و برودت بی ماده بود یا با ماده طغم  
صفت آن علاج دهن همان است که در اقسام ضعیف و آنچه در وانی فیه و تهرخ صفراوی و بلغمی خواهد آمد و صورت حرارت

و بیروت سادو تعدیل بلا تغذیه در حالت وجود ماده معنیه بعلی آرند و بچنین در نقصان اشتها که از حرارت بود استعمال شیر  
غوره و سیب و انار ترش و جوارش کله و جوارش خود ترش و تغذیه بکاه و خرفه که باب انار در رشک ترش ساخته باشد نافع  
در نقصان اشتها که از سردی بود جوارش مصطکی و خود شیرین و جوارش خضر و سفر جلی و فودو نجی و فودو شاد و جوارش جلی  
منفید نشاند و والی نقصان اشتها که سبب است از افراط طعام یا بسبب عدم انقباض بود و بر فم معده باشد نشان  
اشلامی بدن است که بدن متلی باشد و تقدم طول راحت و عدم تابشفت و تناول اطعمه فواکه غلیظه بود علامتش گشت گرسنگی  
نبود لیکن هرگاه طعام معده و خورده مضمر گردد و بچرخان مایه ترش و قابض اشتها را ظاهر شود و طحال بزرگ شود و صفعت آن آنچه  
از هتلاهی بدن بود تفهیل غذا کند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و استقامت و دلک بدن نافع بود و آنچه از عدم انقباض سودا  
باشد بپخت مسالک طحال بکنجین بزوری و مندر و سیر و آنچه در سر که پرورده خورد و اگر طلع نبود و آنچه ترش و تخم جرجیر و شنبلیله  
عسلی و نمک میخه تی کند و آنچه در وائی سده طحال بیاید بدان بجمع نمایند و وائی نقصان اشتها از طبلان حس فم معده  
نشان این است که افعال معده تمامه سالم باشد و هر چند که ترشی خوراند اشتها و پدید نیاید صفعت آن چون سبب این  
رسیدن آفت است و عصب را که از مایه بسوی فم معده آمده و موجب گشت عصب یا سوز مزاج سازد باشد یا مادی پس در سازد  
تعدیل و تقویت مزاج کوشند یا شرب معاین وادمان و در مادی اول تقیه مزاج کنند و سبب و موجب مناسب بود باعمال تقوی  
سده تعدیل نمایند و باید که تقیه برفق و تقایق نمایند و بهر حال تقویت مزاج ملحوظ دارند و وائی نقصان اشتها که از گشت  
مسام و درشتی جلد بدن باشد علامتش صلابت جلد و قلت عرق و عدم خورش غذا تا زمان طولی بود صفعت آن جهت است  
جلد و تقویت مسام و تحلیل فضول حار نمایند و ریاضت قویه کنند و بدن را با مانند و در طبع خشک و شالیش مفتوحه مخیره نشینند و در وقتها  
حاله مفتوحه بین نمایند و بهر چهل فضول باشد بکار برند و وائی نقصان اشتها از اسباب دیگر صفعت آن آنچه از ضعف  
جگر و سده آن بود نشانش ظهیر و لاغری است و در بروز و بدون اسهال مختلف الاوان در نصورت باز از ضعف جگر و تقویت  
سده آن کوشند و آنچه در وائی امراض جگر خواهد آمد و علاج استسقا نمایند و آنچه بسبب قلت خون ضوفا حاض شود چنان  
در نا قهین و کسبیکه در اسهال عفا افتد از الله ضعف بقویات نمایند و از تغذیه موله خون خوراند و آنچه باعث ترک علوات بود  
انقطاع شراب متذکر حادث بتیریح کنند و آنچه از اشتغال طبیعت باشد بسوی چیزی که اهم انفاذ بود چون اندفاع مرض از الله  
اشتغال نمایند که مانع باشند و آنچه بسبب دیدان باشد که بسوی فم معده تصاعد کند قتل و اخراج دیدان کنند و بهر سبب  
در باب آن مذکور گرد و ایضا جمیع هموم و غوم مسقط اشتها اند و بتدبیرش از الله آنها است بطوریکه ممکن باشد و وائی که برای  
آوردن اشتها و دفع بغم معمول است صفعت آن بچرخان مایه ترش و در آوردن گلی آنرا تصعید نمایند و بهر برابر آن کنند که با  
بگیرند و در آب پنچ ترش کحل نمایند تا خشک شود و باز همین دستور در سر که قطره نیز کحل نمایند و سائید و گاه در اند و بعد از یک  
بخورند و وائی نسا اشتها و آن اندر وی خوردن گل گشت گچ و مانند آن باشد چنانچه زانرا در اندازی حل نماید باشد پس

اجتماع خلط فاسد است در معده پس اگر آن خلط حار باشد چیزهای سردی بار و خوردند و بالعکس صفت آن آنچه برای شهرت  
کلی یعنی نیکو نگه و بکاربردن و فایده آن استخوان چوبه مرغ بریان مفید باشد بجلد اول تنقیه یعنی و سه پال نمایند و برای تنگی بین  
ترتیب کرد و باشد و آب شربت و تخم ترب لعل آندید و بر سر او یک بار و بر آسپال سهیل گرم محب ایامج و حب صبر و مانند آن  
حسب مزاج بعضی بکار برزند بعد قنویت معده بچراشانات گرم جوارش خورد و مصطک و کوئی فلافلی و غیره نمایند و تسکین آشته  
بمخ بر بیان و پسته شدر بریان و شمش و طباشیر و نشاسته بر بیان و شاه بلوط و مویز پسته و کشمش نمایند و غذا گوشت یک یک و مایه و چوبه  
مرغ و استخوان اینها را نیز بخایند و مصالح بر طبخ بکارند که بعد از سیاه و در اکثرش علاج نائل میشود و الا گفته عملی و سنجیدن جوارش  
عود ترش و مانند آن خوراندند و هر چه قنوی معده بود استعمال کنند و دیگر ادویه که مخصوص این مرض است بکار برزند و مانند آن خورند  
و مصطکی و کندر و انیسون بخایند و آب آن فرو برند و طعامهای لطیف زد و گوارد چون گوشت دراج و مرغ و بزغال و بریان کرده  
یا پنجه بلند از معتدل بخورند و نه سهیل و احتراز کنند از هر چه حار است بلکه آب تخم کدو که در آب پیچیده و کندر و معده را بجوارش  
عود و غیره قنویت داده باشد ایضا برای شتهای فاسد که نیز النفع است صفت آن زیره سیاه و انیسون هر یک سه  
درم مویز پسته ده درم طباشیر سیاه پوست بلبل پوست بلبله کابل آمله هر یک نصف درم کوفته و در سرکه یک شبانه روز تر کنند پس صفت  
نموده فکرا یا سنجیدن شکری یا عملی حسب مزاج و عمل کرده بنوشند ایضا که شتهای فاسد که نیز النفع است از انان  
آن حبث بلوط شست و درم صبر تازه درم قنوت شش درم مرغ از خربار درم مرکب و درم همه را نیم کوفته در دو درم آب پیچند تا  
نصف بماند و هر روز ثلث درم بنوشند و در اشتداد و والی برای شهرت کلی که آنرا جمع الکلب نیز گویند و آن مرض بود  
که صاحب آن مانند سگ وریس بریا کولات بود هر چند که خورد و سرنگرد و آن اتساع است که حد گفته آید و در جمله اتساع احتراز از  
حمض و مایه و حرارت ضرورت و اختیار اغذیه و سبب مناسب و والی جمع الکلب از بروت فم معده و بغمض حاصل علامت  
برودت که فم معده را کشیف گرداند و احداث مرض مذکور نماید کثرت لغغ و قلت عطش است و دیگر آثار که لازم برودت معده است  
ظاهر بودن و نشان اجتماع بغمض و معده ترشی و دهن و بشا بود صفت آن در صورت برودت فقط جوارشهای  
گرم مانند جوارش مصطکی و کوئی و جوارش عود و سفرجل مسک و جوارش خوی و قنقوش خورد و مصطکی و انیسون و زیره و ناخواه  
بخایند و سبیل طبیب ترفل و جوز بویه و گل سرخ بر فم معده ملامت کنند و در حالت وجود بغم اول تنقیه آن نمایند یعنی و سهیل گرم و طباشیر  
و دین از آن برنجین فم معده کوشند یا پنجه بالا گذشت و از شتهای حرلیفه و مایه و حامض احتراز نمایند و والی جمع الکلب  
از کثرت انصباب سودا و برفم معده علامت آن در حالت خلط معده لغغ شدید و معده با سرکه که بدون از غذا خوردن ساکن نشود  
و حرقت فم معده و آروغ ترش و کثرت بر از نیز منهنضم و لاغری بدن بود صفت آن فصد با سلیق نمایند و تنقیه سودا کنند و زیره و  
در والی یا پنجه بالا گذشت و دین از آن قنویت معده خورند و شیه و برگ جها و دو قنوله باشد شربت انیسون و سدر و شانه و گاو زبان  
پوست مرغ که برگ جها و هر یک شانه شربت و عرق گاو زبان فسیانیده باشد شربت با درنجوبیه بنوشند که از مریجات حکیم علی شربت است



واضحه مضمونه و محارم ناری بر سر زکذازند و کجیدان نمایند و طعامها سه چرب بخورند و اگر هیچ دوا سودمند بود بر طحال داغ و زخم  
 و وانی جرع الکلب از حرات معدده و همه اعضا، آنچه از دستقرع کثیر مثل برآمدن خون از بواسیر و عاف و غیره و ذلک شایع  
 طویل باشد و آنکه نا مقین را از پس حیات طویل عارض شود ازین قبیل است علامتش سلاسی همضم و قلت براز است نسبت با کول  
 و غلبه شنگی و ترقی نهال روز بروز قبض طبع بود و تقدم هم باب عاره و تخلف تیر بران گواهی دهد و سبب تخلف بسیار است چنانکه  
 حرات و بیداری مفرط و کثرت جماع و غضب و اگر سگی مفرط و استقام متر از وجومات خفیه صفت آن استیاء چرب بخورند  
 و اغذ غلیظه مانند هر سیه کله یا پنجه گوشت گاؤ و بطون آن و پیس بریان و بینه و فالوده و دهند و در فری اندک اندک بخورند و در تمام  
 آن برود و شوارنگرد و دو آب سرد و جای سر نشانند دروغن کس و قیر طی آن و دروغن سید بر بدن مالند و از هر چیز پیروز و شوارنگرد  
 و مسخن و باعث تحلیل بود و اخترازان را واجب شمارند و آنجا که تخلف بدن مع الحرات بود و دهن تلخ باشد و اثر به قافله  
 چون شربت سیب ترش و بی ترش و خوره و نار ترش و آب شور شک بنوشانند و قلیه خیار و کدو و تخم خربزه شربت خوراندند و از  
 حرکت و ریاضت باز دارند و گاه باشد که بلغم از داغ بر سر رسیده ریزد و در ریختن ترش گردد و مرض مذکور پیدا کند و نشان آن اتم  
 نزله است و حدوث قی اکثر بعد تناول غذا و یا نسل طبع بسوی غذا تیرهش منع نزله است و اما لا و بطرف بینی پس تنقیه موده  
 بمسهل و حب ایوانج بکرار و عند نرمی طبع جوارش خیزی سودمند و بدانند که سبب این مرض اگر گرم حده بود قتل و اخراج آن  
 نمایند و بدو اینکه قاتل دیدن است و وانی برای شہوت بقری که جرع البقر نیکو گیند معمول است و آن اگر سنگی اعضا بود  
 سیری حده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کس که در سرمای سخت سرد و سفر افتد حادث گردد و علامت آن لاغری بدن  
 و عدم اشتها بود و احیاناً غشی نیز افتد صفت آن اگر سبب برودت فم معدده با فراط بود و در حالت غشی علاج غشی کنند  
 تا افاقه و نان و در گلاب و آب تر کرده بخورند و غذا سرخ از لیمو و دوا نمیکند و برای شہوت کلی بار و دگر کدو و خورند  
 و اگر سبب بلغم غلیظ از ج باشد علاج شہوت کلی بلغمی نمایند و گل سرخ و منبل الطیب و منسلکی و دود کوفته پنجه و گلاب آمیخته  
 بر فم حده ضار و کندن و اگر سبب خفت معدده با حرات جمیع بدن حادث بشود با شنگی و قبض طبیعت باشد و وقت گرم سگی اگر  
 طعام حاضر نشود و غشی کند و در مصورت وقت افاقه از غشی شیر و زرشک در گلاب و عرق کپورده برآورده شربت انار و کاجین  
 داخل کرده بخورند و هر گاه گرم شوند بهمان وقت غذا بخورند و نان که در آب انار و سیب تر کرده باشد زید پسند الیضا است  
 مرض مذکور صفت آن انطیاق گوید که در حالت غشی تدریجاً افاقه آن بپاشیدن آب سرد و غیره کنند و اکثر طبقات  
 خوش بشو مثل فلفل مع سترن ارتفاع یابند و بعد افاقه ککک در شراب و ریحان و گلاب و آب ریاس و سیب و دانه نار و مرغ  
 بطاقات نفع دهند و گلاب ازین شربت آب لیمون توام میسازند و تنبیه شست و درین مرض بخوبی شکر کردن کرم دفع هوا و پاک کردن  
 بسوی بینی مرضی نمایند و گاه از آبهای مذکوره یا بعضی آن طعام میسازند و از مجربات این است که سناق و لیمون و کشمش و  
 عود و پوست ترنج عمر و ج کنند و بر لیمون و غیر آن استعمال نمایند و اینکه تصفیه حده به نند و عود و سداب و خربزه و گاه

درین اطراف می بندند و هر دو باب بملات و کلاب و اس می بیند و دوائی که نافع جمع انشی است و این مرصه است که صاحب  
برگزینی صابر بنود وقت گر سنگی اگر غدا یا بدیهوش افتد و سبیش ضعف فم معده است مع حرارت قوی جمع بدن و غلا آن  
نشکنی فوض طبع بود و صفات آن در حالت ششی هر چه در جرع البقری بهر افاقه گفته شد بکار برند و بعدا فاقه شیر و زرد شک  
و کلاب و عرق کبوتر بر کرده و شربت انار و سکببین و فحل کرده بنوشند و دیگرگاه که سینه شوند همان وقت غذا بخورند بی توقف غذا  
که در آب انار و سیب تر نموده باشند تناول کنند و دیگر ادویه را غذایه بارد و فاعل و بالقوه و مقوی قسم معده بکار برند و در علاج  
توقف نکنند که بصبح می انجامد و دوائی عطش مغرطه یعنی غلبه شکی و این بر دو قسم است صادق و کاذب صادق آنست که بر آب  
الطفا و حرارت و حوض ملو به طبع راغب باب شود و کاذب آنکه بلغم مشور یا بلغم حصی یا سودای اضراتی در معده جمع آید پس طبیعت  
چیت نسل معاد مذکور طلب آب نماید چنانچه اقسام هر یک بیان میاید و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوا  
سر و شومات بارد و فاعل بیشتر دارد و حرارت معده و کرب را نوشیدن آب و اثر اسرغ است و همین فرق میکند که حرارت در اعضا  
لش است یا در اعضا غذا و آب با قلا و نخود و کثرت کلام در ریاضت و تعب و نوم بر اغذیه حاره و هیچ عطش اند و نوم که بر اغذیه  
حاره نباشد مسک عطش است مگر عطش که از مشاکرت ریه قلب باشد که در اینجا نسیم بارد و بیداری عطش را ساکن کند و خواب  
بیشتر آید و مقتضای آب اندک اندک و سکببین عطش را طبع از کثرت شرب است بیک دفعه از اینجا است که گفته اند در صین شرب آب یک  
وقف نموده بنوشند و آیتضا شرب آب کثیر دفعه و آب شدید الیه و حرارت غریزی را که از عطش ضعیف شده میسراند و دیگرگاه که  
امراض حاده عطش شدید و پس شدید اندر روی تر باشد و دوائی عطش که از اجتماع خلط و معده علامت آنست که چند آب  
سر و بنوشند ششکی ساکن نشود و چون صبر کنند آب نخندند یا آب گرم خورند ساکن شود و ذائقه و من حسب ماده نمکین یا ترش یا  
و عتبان پنج و در شش کاذب همین است صفت آن از آب نیم گرم و نمک قوی کنند و آب گرم و سکببین و عسل سفید و ماء واصل  
و زنجبیل و میز و مانند آن از قطعات و مطلقات بلغم تناول نمایند و بعد از نصف از سهیل حار تنقیه کنند و بنحو آب گوشت مرغ بریان  
غذا سازند و از مولدات بلغم و مطلقات چون هر سید کله یا پنچ و نوک غلیظ استرازا نمایند و ثوم پخته سیر میوه و عسل خوردن مجرب است  
اما در بلغم شود که سبب حرارت باشد نظیر آب بادیان چنین گرم دیگر نتوان دارد و دوائی عطش از حرارت و همین معده چنانچه  
در حیات می باشد با استعمال چیزهای گرم و شیرین و تیز چون ثوم و بصل و شرب آب شور نیز بود علامت آنست که آب سرد نسبت  
به هوای سرد زیاد سکببین حاصل شود و صفت آن لعاب سیخول شیر و تخم خرفه شیر و تخم کدوی شیرین و سکببین و بنوشند و بقوه  
حامضه و مالش نیز بنوشند و آیتضا هر چه طبعی حرارت بود چون لعاب بهداده و آب ترب و ماء القراع و ماء الخیار و آب سیب انار و خوش  
آب آلو و سیب خوره و هند و شیر و خرفه معمول است و اگر این ادویه بر برف سرد کرده و دهن را بفتح بود و کزک خردن آب برف و نوشیدن  
شیر و زرد شک یا سکببین و شربت انار و ترش و عطشه که بعد شرب شراب پدید آید مفید تر باشد و خرفه کتان در قیصر و طی سیر و آلوده  
برده نهند و جای که آلوده پوست در میان تبطیب یک شد و رغن با دام الفع الرطبات است و آنجا که در رغن حرارت شدید افتد و از تر به سکببین

نیاید به شرط عدم موانع فصد باید کرد و ایضا انطالی گوید عطش از حرارت محده باشد و یا آب سرد بشوند و بسیار عطش نمایند و اگر ساکت نشود آب را با سرکه آمیزند و شربتانه و ما القریح و ما الشیر و آب خرفه و قهوه مندی بنوشند و وانی عطش از حرارت محده و ریه قلب علامت آنست که هوای سرد نیاورد آب سرد تسکین بخشد و دیگر علامات حرارت قلبه ریه که در آب هر یک نکورند و بسیار باشد صفت آن خیره و منحل بهر آب شیر و خرفه که در عرقیات مثل گلاب کیوهره و بیدر شک خیره بر آورد و باشد شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و کدو و صندل و نیلوفر بپزند و صندل و کافور را بگلاب سائیده برسیند و دل ضما کنند و در صبح و عصر و هوای باران بنهار دارند و وانی عطش از غذای غلیظ و چنانچه از خوردن بلهیم تازه و بهر سببه و کله با کچله و مانند آن تشنگی پیدا میشود و صفت آن که بچین آب نیگرم بنوشند و دیگر قطعات و ملطقات بلغم که در عطش کاذب گذشت بکار ببرند و تدابیر اخذ را غدا ان بعد از آن آرد و وانی عطش از کثرت عمل سهل صفت آن سلقین شیرینان خشک در آب انار یا آب خوره تر کرده بخورد و در بین آن بر وزن بنفشه و غیره ادا بان مرطوب نمایند و بهر حال و صفت بود و احتراز از آن و حبش شمارند و بهر متفرغ که موجب عطش گردد و حبش بر عت آب بیست بلکه اندک صیر نمایند و وانی عطش از خوردن برن صفت آن بچین منهند و آب گرم جرعه جرعه نوشانند و در تخمیل مری و آله مری و شربت لیمون و نارنج همه سکون این عطش اند و عطش که از گرم یا سو و مزاج یا سده جگر و حرارت کلیه افتد و بهر آن از ارمض جگونی باطین چنین با ایضا برای عطش مفراط از تخم مندی صفت آن بنسلوچین بلهیم سائیده آب شسته بپزد و ساقی نافع است و ایضا ترخ گلاب و لعاب جنول و شیر و خیارین مغیره و فنج منتهی نافع و وانی درم حار محده و موسی بود یا صفراوی علامت آن تب تشنگی و سقوط اشتها و قوی و التهاب حده و در آن خصوصاً وقتیکه غمگنند و درم ظاهر بود و ایضا صحر زبان دردی و تشنگی و حرمت بر درم موسی و دندوی چهره و زبان و افراط حرقت و عطش بر درم صفراوی دلالت دارد و صفت آن فصد با سلیق کنند اما در موسی خون بسیار گیرند و صفراوی اندک و اگر از فصد نفعی بود یا مین کفین مجرب بنهند و شیر و عنب الثعلب شیر تخم کاسنی هر یک شش باشد و عرقیات بر آورده شربت بنفشه کشی داخل کرده بدهند و اگر حرارت نایاوه باشد و اولن تبرید از شیر مغیره که و شیر و مغیره تر و شیر و کاهو شیر و خرفه و ایضا شیر و زرشک دهند یا و خیارین و عناب و آلو بخارا شربت نیلوفر هم مضاعف دارند و آب عنب الثعلب کاسنی و آب انار و خیارین و شربت نیلوفر و شربت در و در شربت و دینار همه مفید بود و فکلیل غذا نماند اغذیه بارده مثل ما الشیر و دهند و اگر حاجت سهل شود بعد از انضج بنضج بار و در هشتم سهل بار و دهند و از سهل غمی قسته است اما اگر احتراز نمایند و انده محمولی که در ضما دات خواهد آمد ضما نماید و بعد از تنقیه بروزه بخم آب کاسنی سمنه و درق و آب عنب الثعلب سمنه و درق با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر و فاکشی دهند و در ص گل با عرق کاسنی و باز رنگ و شربت بزوری و فاکشی بعد از تنقیه دادن هم مفید است و بعد از هشتم اگر تب و حرارت تسکین یابد آب باریان آب کرس یا بهله مذکوره اندک سیر نمایند و یا یک مشتال قرص گل صغیر بپزند و اگر بنوبه حرارت و طی باقی باشد از باد باریان و کرس استرازا کنند و آب کاسنی و عنب الثعلب مذکور و ما الشیر و شربت بنفشه و فنج باشد و قرص در و بدهند و اگر در تخمیل نشود و ادا و کدو جمع گردد و تب و در و شدت کند از وقت بزکمان تخم در و تخم حلی هر یک درمی نشاند

باشیر خود مبتدا تصحیح باید و هلاست الفصح آنست که تب و درد ساکن شود آن وقت شیر تازه و آب بنگرم نمیشوند و شکم از دست فیض  
 نادریم بخور شود و هلاست آن بکدن نه و فانی سهال و قوی بود و از زمان ما و الحسل یا ما و اسکر دیا شیر نمیشوند پس هرگاه که شکم از دست پاک شود  
 سقوط ممل قرحه و در بخورند و وانی و دم گرم معده از شکله صفت آن تخم کاسنی سیلو فزکو طبعی جوشانیده با گلغنه در بند و بند  
 آب کاسنی و کشنیز تر و آرد و جو حطی و حلبه و بنرکتان و سنبل الطیب چرشته و با بونه حسب اوقات ضمنا و سازند و در وقت اجتماع ما و دم  
 حاتم کاسنی حله تخم و مسوای کوفته پیخته با بیک در آن انجیر خشک جوشانیده باشند و جوشند تا نهنگام انفجار و دم و چون دم و شکافند  
 ریم که شیرین باشد و شیرین تر مقدار ربع مل باشد شیرت غشاش یا شیرت خناب صمغ عربی و گل اونی هر کدام یکدم در بند و وانی و دم با بونه  
 و این نمایی بود یا سودای و هلاست یعنی قلت اشتها و کثرت آب در آن و عدم تنگی و نرمی و دم و تب با بیک و پیچ و چه سیدی رنگ و  
 بود و نشان و دم سودای ضایات دم است و خرب نفس و افکار و در و تغییر رنگ و خشکی چشم و این دم اکثر انفجالی بود و صفت آن  
 از فصح بمسبل حار تنقیه نمایند پس از آن تر یا ق ارب و و اقراض و معاینه نافه بخوراند و شیر شتر یا نبات و با گلغنه بسیار مفید است و آب  
 کاسنی سبز مرق و آب غلب الثلب سبز مرق و یا آب بادیان سبز مرق با گلغنه نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه نافه میکند  
 همچنین روغن یا سمن روغن بیدارنجیر و دیگر اضمه و خلله که در ضامات خواهند بکار برند و غذا آب بخنی بود و اگر رنگی غلبه کند چندان  
 موزینته و یا اندک کچوری سوزک بپزند و عوض آب بر عرق بادیان یا ما و الحسل اقتصار نمایند و اگر دم صلب باشد ما و الاصول و بنده  
 و شیر شتر و دم نمیشوند و تناول لاطیف و صفتین و مصطکی و عود و هر واحد مثل یک جز و او و با در سنجویه و گا و زربان مثل اخروی او بود  
 اخاذ کرده با مینر افشانه معجون ساخته بپزند و اگر ملج نرم باشد قرح طباشیر قابض که در آن عفران داخل بود بپزند و بعد از آن نام مسبل سوزا  
 و سنده و خنده و خلله ملینه استعمال نمایند و چون سته شغال روغن بیدارنجیر بطبع خیار شش و ما و الاصول آمیخته سه روز بنوشند از برای دم  
 صلب معده که به حرارت بود خیلی مفید است و قرح سنبل نیز و دم فزمن را نافع بود و این همه تنابیر بصورت سودا و غیره اترقی است  
 اترقی ما و الحبن با سفوف لاجورد باید داد و دم غضلات معده را سمن علاج است ایضا برای دم بارد نمایی از شکله صفت آن  
 بلنج بادیان پوست بنج بادیان احمود چرشته با گلغنه بنوشند و روغن بیدارنجیر شربا و طلا و مفید و برگ کرب گرم کرده بروده بستر بنج  
 اقسام و دم نافع و وانی قرح و در معده صفت آن هرگاه بپزند قرحه و شربه حادث شود علامتش شدت درد است و  
 تناول چیزهای تر و شیرین سرکه و خورل و مانند آن و فزونی و دریم و در تنه و سهال و کثرت آروغ بد و غثیان و خشکی دهن پس اگر  
 حلت و دم معده بود در آن محل و تنگی نفس و قرح پوست قرحه و شربه و تنگی و ککبه و عود و غش و در و اطراف بر آن گواهی دهد و اگر قرحه معده بود  
 از درد بالای ناف و دشته و در و معده و استقرار غذا و اسهال معده و از بروز خشک ریشه در بر از خالی نبود و اگر دم دم معده باشد و دم و قرح  
 آن نشان هر دو پیدا باشد یا خلله آنجا که شیر و متع نشد باشد یا قرحه تازه بود فصد کنند خصوصا اگر علامات فزونی ظاهر و جهت  
 است انصباب ما و او و در دم معده که نشست بکار برند و در و غش و کاسیه و با قدری طباشیر و گل صمغ و تخم حاض بنوشند و درین باب  
 بنیابت نافع است و در صورتیکه شود و دریم کرده باشد و قرحه که نه شود اول بهر تنقیه ریم ما و الحسل یا ما و اسکر و سنده و قرحه از دست پاک شود

بعده او به مدیون فرض که باو غیره که در فصل لثت الدم مذکور شد بار بوب فایضه استعمال نمایند و همچنین تا حصول صحت کما  
 شقی و هندو گاهی مدلیکن از منقیات قویه محتر باشد و چون حاجت بتلین افتد فوس خیار شنبه باشد که کاسنی بکار برود و اگر طبع  
 نرم بود فرض طباشیر فایض در آب میوه یا فایض و پست و خوندان و هر چه در قرح و شمه مری مذکور شد در پنجامفید بود و ولی نفع و قوت  
 معده بسبب کثرت تولد ریح است بواسطه برودت معده یا تناول طعام کثیر المقدار یا کثیر الرطوبت یا غذای نفاخ یا طعام بد بود یا  
 اجتماع غلط بلغمی یا سودا یا صفرا و بعد از صفت آن بادیان نه باشد انیسون چهار باشد دانه الیچی سه باشد کنگد چهار تولد کلاب  
 پا و آثار شیره برآمده و هندو جوارش انجمن مفید بود و اگر بتنفیه حاجت افتد حسب غلبه غلط تنقیه آن نمایند و بتنفیه جوارش محل ریح  
 با عرق صندل و سنبلیله و بنج و هر چه در دوائی در معده ریخته و آنکه از فساد غذا بود و آنچه در صفت هضم کما از برودت معده و اجتماع غلط  
 و فساد غذا بود مذکور شد حسب سبب از تخمیل و تنقیه لعل آرد و لقلیل غذا و اجتناب از سفحات و نمکیده معده و مداومت جوارش  
 کاسر ریح مفید بود جوارش فنداء و لیقون و کونی با آب گرم نهایت سودمند است ایضا برای نفخ و کثرت آروغ از انطاک صفت  
 آن اول معده را لقی پاک کند بعد از محلات مثل طبع حله و قنطاریون و دانیسون و هندو قله یا ریح نمایند و بعد حصول تنقیه بچون  
 معده باطافات و مفتیات مثل عود و دوار المسک حار و دوار الک و زیره و خرمل و کروی و بلقدوس و سیر و لیون و پودینه و همچنین بزهر  
 کنند و گویند که در قراویون جستن عظیم الاثر است و سفوف لسناع و عود و با عرق بادیان در ناخواه نفع و دوائی کثرت جشاء و تشنجه  
 یعنی بسیاری آروغ و فازه و خمیازه و سیاه باین هر سه کثرت بخار است و تولد ریح و در معده و بدن صفت آن آنچه در دوائی در معده  
 ریخته و صفت هضم مذکور شد لعل آرد و تنقیه و تجرید هضم کوشند جوارش خود بخوبی و کونی و مانند آن محل ریح نافع بود و در قرح و تشنجه  
 مصطکه دانه سیل با کنگد خوردن و در جشاء کثیر نمک سلیمانی نهایت مؤثر است و دوائی که برای کثرت تشنجه و عطشی جرب  
 انطاک صفت آن اول تنقیه بلغمی واجب بود و خوردن جوارش و حمام و نمکیده و پیاز که گرم باشد و بهمنال بن مطبل که در  
 انیسون شبت صخره و واحد یک خرد مصطکی نیم خرد خوب چوشانیده صاف کرده گرم بنوشند که جرب است و اگر از فضل کشد و بنوشند  
 و خرمل و جرب و باو صخره و نفع لعل فمرد و مجموع و هر گاه آروغ از نفع یا سود هضم یا تخمه باشد علاجش بولاج این امرض کنند و اگر آروغ  
 قوی تر کشد نیز یک مثقال طعام کد مثل مصطکه و خرمل بدیند و در عطشی و تشنجه و گرم سائر عضلات یا عضلات فاسد ملاک کنند  
 و تشنه استخام و لغیم نمایند ایضا که اگر در معده بسیار باز دارد و شسته با آرد و باو گوله مرغ کند صفت آن نمک سنگ میل مرغ سوخته  
 نیره کاهنی آرد و آنروزه بریان حله مسامی سائیده قبل از طعام و بعد از آن بخورند و دوائی قوی و قوی و غشیان از غذا غلظت و  
 دمن و تشنگی و تشنگی زبان و قوی مراری بود صفت آن از آب نیم گرم و سکنجین قوی کنند بیکار تا معده تمامه پاک گردد پس نمک  
 و سماق سائیده در سکنجین و شربت انار یا شربت بخورند و صندل و زرد و طباشیر و سماق با سرکه گلاب سائیده برین دهنما کنند اگر زرد  
 و سماق و طباشیر سر یک یک باشد سوده و در شربت لیون بلین باشند و بالاایش شیره زرشک و خرقه و خیار بن در گلاب یا زهر بر آرد و شربت  
 انار بن چهار تولد باشد شربت آکویا فشرده لیون و قمر سندی و شربت رنگره و غیره داخل کرده بدین نیز مفید بود و دیگر مسکات فی الزنجیر

مذکور گردد حسب تقاضای وقت بکار برند و جانی که طبع فنیش بود آب ترش مندی بغایت مفید دانند و اگر حاجت آید بعد از آنکه  
بمنفع بار و مسهل بار و مغذیه کنند و آنجا که بعد از تنقیه قدری از او باقی باشد و اخراج مے ممکن نبود و تعذیل و تسکین می گویند  
با دویه و اغذیه مناسب و شربت انار ترش و شربت انار منفع در تسکین قے اکثر تمام دارد و از اغذیه ساقیه و رمانه و صبر صبره مقوی  
بود و سیب و گلاب و والی قی و تبرج و غشیان از بلغم و مواد است آن شدی با تری دهن و قلت تشنگی دفع و قرا قمره  
و سپرز و صفت آن تخم ترب و عمل درمک و آب چوشانیده نبوشند و دیگر قے کنند و از ان مصطکی رومی پوست ترنج  
از هر واحد یک شانه سائیده و در گلاب آغشته تناول نمایند و مصطکی و سنبل الطیب و عود و پوست ترنج و سرکه و گلاب آید و بعد  
خدا سازند و دواء المسک خورند و یا پودینه مصطکی خود پوست ترنج پوست برون بسته دانه نایل هر یک مائه سوده و شربت  
سینث توله آغشته بلیساند و شیر بادیان و پودینه خشک و زهره سفید دانه نایل با عرق دار چینی و دیار نامه گلاب با شربت مائه  
دهند و یا زهره لاجورد و شسته حجازی پوست لیمون کاغذی هر یک مائه و غیره و صندل ترش یک تکه بلیساند و بلاش شربت  
صندل ترش چهار توله و گلاب دو توله و عرق بید مشک دو توله و عرق نیلوفر سه توله و فرخ خشک نه مائه پاشیده و دهند که برای قے  
سودا و مفید بود و اگر قبض طبعیت باشد از شیاف لائیم کنند و بعد از دو سه روز اگر حاجت بود ایا سراج فیترا با طریفل صنوبر مشرب  
یا حبیب شبیار باقی مواد را بطریق اسهال بیرون آرند و حب صبر و مصطکی و حب افادیه برای اخراج ماده که در قعر معده است  
بمنزواتی بود و بعد از تنقیه باز بقویت معده مشغول شود و مصطکی خود یک مائه سوده در انوشدارو و یا دواء المسک چهار شانه  
آغشته با شیر زرشک و بادیان هر یک نه مائه انیسون هفت الاونچ پنج عدد و شربت سیب و انار ترش بر بند و شربت  
انار شمع که بقر قفل و عود و ور و طیب بود و عوارش عود و عوارش مصطکی و درمای پلایه و درمای زنجبیل و گلکند و از اینها تناول نماید  
و بلنج عود و قرفل و انیسون در قی یعنی نیز سودمند و مجرب است و والی قے و تبرج و غشیان بسبب انصباب ماده از کله و  
طحال و مراره علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشند بلکه بعد از قے تا انصباب ماده دیگر بر جوده سابق شوند و وجوافت  
در عضوی از اعضا مذکور بران گواهی دهد و دست لال بر نوعیت ماده از آنچه در علامات اقسام سابقه گذشت توان گرد  
آن حسب ماده تنقیه و تقویت آن عضو و اذیت نماید و آنچه در محل هر یک مذکور است و تقویت معده نیز کنند آب میوه و روغن  
سح او و به طیبه قابضه و جز آن که بالا ذکر شد و قصد باسلیق از دست راست و در کبیدی و از دست چپ در طحالی و مراری  
بود و قبل از تنقیه عضو و اذیت تقویت معده نباید کرد که در آن خوت انصراف ماده است بعضو ترش و والی قے و تبرج و غشیان  
سبب فساد غذا و عام است که فساد غذا بکویت باشد یا بکیفیت یا بسوء ترتیب و اکل و نشان این از قدرم سوزند و سیر خفی  
نیست صفت آن آب و نمک و سکنجین قی بکار نمایند تا غذای فاسد به تمام از معده بر آید بعد از آن گلکند و سکنجین آغشته همراه  
گلاب بخورند و دیگر موفات معده که بالا ذکر کرد و آنچه در وجه معده گذشت بعمل آرند و از دست سیر فاسد معده باز مانند قوت  
شدن گریک آب تخنی دهند و رفته رفته و غذا را وسیع فرمایند و آنچه از قعر معده در جزیلین عارض شود اول خوب قی کنند و مصطکی

مسدود و در شربت انار منقح و تولد بگلکاب پنج کوزه به بند و آنکه از تناول چیزهای سرد و آب سرد و بشوره پرورد و شکم  
 بنوشند و بر صده لفظول سازند و سرشیر باغی را با دم و نبات دهند و حسب عواض تدارک فرمایند و کمک سحوق در آب سرد یک  
 گهری غیسانیده و دادن تجربه رسید و کذاک سبوق جو پرل مفید و وانی قه و جمع و غشیان که از اسباب بکلیف است  
**آن** اگر سبب امراض مذکوره ضعف معده و سوء مزاج آن باشد قنوت و قناتل آن نمایند با پنجه و سر و سخم و صبح معده و کرب  
 و آنجا که تولد گرم باعث این امراض گردد و قناتل و اخراج آن کوشند با پنجه و در قناتل مذکور گردد و گاه باشد که سبب انقباض است  
 بدن بر صده حالات مذکور و نمایان پنجه و حیات اکثر افتد و آن به پنج تب پدید آید و نزول دی نازل گردد و در پیش تنه تمام بدن  
 مع حیات تب گاهی عواض مذکور بر سبیل بجران واقع شود که یکبار ماده مرض را طبعیت دفع کند بر صده و این اکثر امراض حاده اند و  
 روز و حران پدید آید و تب بر این اخراج ماده است از صده بقی آوردن و بعد از آن بهر سبب تب شربت نیلوف و گلکاب و در غیر آن  
 شربت انار و یونیز خرد و لفظول انطاکی اگر غشیان فی الزاده نازل از سر باشد که مله و شربت ششاش دهند و شمدین ساز و کسار را بخایند  
 مسکله و صده و کد و پنجه بریان و کشته و زن و فلول و شتم مشک فاعیه نافع و باید که از محرکات غشیان مثل روغنهای و کجی و حبلان  
 و او نه و پیاز و گس اثر از کنند و وانی نافع لطفال **صفت آن** لقلیل لبن و دادن قرفل بشکر و قی بار و و شربت مندل  
 عود بگلکاب و صفراوی مفید اگر سبب سخط و ابات باشد بند پیش پرورد و وانی که برای جس قه مفق و معمول از ریاض استاد و  
**صفت آن** چرخ را که نهایت چرب با چکر بسیار بود و رانش اندازند تا چکر آن تمام بسوزد و و و آن رخ گردد و سرخ شود  
 پس در آب آن را سر و نمایند و آن آب را بنوشانند و نوع دیگر که نافع افزا طه و تهوع است و معمول در **صفت آن** بنجیند  
 کیروی گویاری رخ رنگ بقدر یک دام یا زیاده ازان و در آتش انگشت خوب گرم نمایند که سرخ شود و در شش قه تا با و آثار کلاست  
 بار یا زیاده سر و نمایند و و سبب چهار بار سر و کرده بنوشانند و اگر گلکاب بهم رسد در آب سر و کردن آن هم کافی باشد چون از تعداد وانی  
 برای دفع کثرت فی **صفت آن** کشته سر باشد که شش باشد در آب آنکرده صاف نموده شربت لیون یک کوزه آینه نشود  
 زهر و و خطائی در آب برگ و شاخ انگور سود و نیز مجرب و وانی که در جس فی صفراوی معمول **صفت آن** زرد شک انار وانه ترش  
 منقح پوست بیرون پسته هر یک یک جزو طباشیر سفید شل رخ خوره خشاک هر یک نیم جزو کوفته بنجینه از و در دم تا شش شال باب به اذان  
 یا شربت نه مانند آن سرشته به بند و وانی جهت فی تهوع که هیچ دوازده **صفت آن** دانه بیل قرفل منقح کد منقح کد  
 و لفظول مع و مندل سفید تخم کشته طباشیر پوست دخت میل که دخت عظیم شهوست پهل هر یک کد و وانی هندی است و رخ ساقی  
 نا قهر هر یک یک در دم شک و و انار وانه چهار دم گاهی جهت حاجت زیاده هم کرده میشود و در بعضی بر عایت گرمی مزاج مشک دور کرده میشود  
 کوفته بنجینه گاهی باب سر و گاه به شربت انار این منقح و گاهی بر ب و گونا سب حال واده میشود و خراک از و داشته تا شش ایضا  
 و افه فی ابر قسم که باشد **صفت آن** دانه الاچی خود و قرفل تا یک سه مغز کنول گشته موخه و مندل سفید و لفظول کلیل و دانه جلایه  
 کوفته بنجینه اندک اندک باشد بنجینه بلیسانند ایضا که نافع تهوع و قه هر قسمت **صفت آن** انار وانه ترش و میر مع تخم هر یک





گل سرخ و سبک آرد جو باب کاسنی برنج و سپر ضما و نمودن برای فی الدم کبیری و طحالی خلیه مفید بود و در فی الدم که در قروح  
 معده افتد علاج قروح معده بود و قروح محل دیا قوتی و محتدل و یا قوتی بار و حکیم علی در نیاب نافع است و هر گاه در فی الدم خون  
 در معده بسته شود و اعراض مثل غشی و بر و اطراف و سقوط انقبض و رنماید علاجش جدا مسطور گردد و ایضا جهت فی الدم مجرب صفت  
 آن باز و سبز گنا هر یک دودرم فیون یک قیرا کوفته بخمته بار یک سائیده باب اخیته اندک اندک بنوشند هر روز در وقت صبح  
 ایضا مجرب یکیم علی صفت آن دو مثقال بند قطونا را بخمته و خشک کرده بشیره تخم خیارین و دو مثقال شربت نارود و شال غرض  
 بهیند اگر حرارت زیاد بود اندک کاغذ از ایند دگاه بشیره با دام و گاه بشیره تخم خربزه نیز اضافه کرده میشود و غلاب بهیند و آنکه  
 نبات و اگر کفایت نکند فادوه بشیره با دام بهیند و والی جمود و لبن یعنی بسند شدن خون و شیر و معده باید دست که گاهی  
 خون از عضوی معده بریزد و بسبب سردی نوع حرارت آن بنمزد گردد و کیفیت رویه سمیه آن را لاحق شود و ایضا گاه بهیند که  
 بنوشند و بواسطه بر معده یا با استعمال اشیای مجره چون پنیر مایه و مانند آن بهیند و غلاست این بهیند و است که کربن خطر آب و  
 عرق سرد و بر و اطراف و سقوط انقبض و کرا و دوج و عفطرس و غشیان قوی و احتباس بول و در از حادث گردد و گاهی از قوی  
 بهیند و آن ردی است صفت آن تخم شبت و پودینه جوشانیده صاف نموده سکنجین فی قفل کرده بنوشند و مکررتی کنند اگر  
 خون بنمزد و اصول و بهیند و بعد از آن که کنند نیز بنمزد و بعد از آن بهر از آبست پنیر مایه حیوانات خصوصاً پنیر مایه خرگوش  
 درم تا یک مثقال باب گرم بخورند و اگر میسر نشود پنیر مایه بزغاله بسره که مخرج سودمند بود و دو مرغ خرگوش با یک اندکی از این هم مفید  
 سداب و صندل و آب جوشانیده بهیند و دیگر حملات همچون حله و قسط و سبناج بنوشند و عظم با پودینه سیریل الاثر است ایضا که در انجا  
 کفایت میکند صفت آن حب الرشاد و دو درم یا سه درم باب گرم که اندران حاشا چمته باشند سفوف سازند ایضا جهت  
 جمود و شیر و معده از انطای صفت آن سرگین خرگوش غسل و تخم قرطم را درین باب منفعت عظیم است و والی جمود  
 و شکم اطفال گاه باشد که در معده طفل شیر خواره بسبب فساد شیر بسته شود صفت آن تدبیرش بعد از ویب شیر با پودینه  
 آن که بالا نکرده است که تا دیر شیر نهند و بعد عوض شیر دایه شیر گاو یا شیر شتر یا شیر بز که آن را سداب و شبت و قند و  
 حاص خوانند بهیند و اگر طفل از شیر مرضه باز نماند مرضه را خدای طیف مقطع دهند و از خلطات و شب خاوری و جماع پرهیز  
 کنند و شیر اندک اندک بهیند و شکم سیرجسلانند و گاه گاه طفل را بگریانند و شکم او پوشیده دارند و گاه طفل مرضه را باز  
 اریب بهیند و والی فواق از تناول طعام کمی و غلیظ علاقمش ظهور فواق است متصل بعد تناول طعام مذکور و اگر فی المعده و ترک  
 ریاضت متعاقب صفت آن باب و نمک خوب تی کنند به گل قند و سکنجین همراه گلاب بهیند چند روز و تقطیل غذا کنند و حرکت در آب  
 و آدینه بخمته چون تخم کرفس و دو قوزیره و زنجبیل و پودینه و انیسون و اسارون و سنبل و زراوند و حرج استعمال نمایند گاه شامانند  
 چند بستر با سر که خصل دادن و باره خون زیت ملکه بر معده مالیدن فائده تمام دارد و دیگر آدویه و مطبوعات مخصوصه این قسم  
 بهیند و اگر تسکین نیافت قروح کند و بهیند و والی فواق از بدودت معده و یا بسبب ریاح غلیظه علامت بروت قلت عیش است

و میل طبعت با شیا گرم و ضعیف بهضم و این نوع طفلان و پیران و در رمضان را بیشتر افتد و نشان رنجی و قرح فواق است و شب  
 تخمه و متادل طعام باد انگیزد و آوندغ و نفخ و ذرق و غیره مشاهده می بود و این قسم کودکان را اکثر عراض شود خصوص بعد شرب شیر  
 صفت آن شیر و بادیان شیر و زیره سیاه شیر و تخم کشوث و در قیات بر آورده گلگند و الیه صاف نموده بنوشند و جوارها  
 حاره همچون جوارش مصطکی و کونی کبیر خورند و شیر و بادیان که باشد و صغیر و اینسون هر یک هفت باشد و زیره سفید و شیر و تخم کشوث  
 گلاب پنج تولد عرق نانخواه و میل بود و پودینه و گلگند هر یک چهار تولد و کندی و کندی و پودینه و زنجبیل و تخم کشوث  
 و استمال سداب یا تخم آن یا پودینه ازنی غسل نافع و چون ثلث درم چند بدست بر سر محل کرده بدهند عجیب الاثر است در ششک  
 و عصاره غافث و ساج و وج و قیصوم و دیگر آودیه که در قسم بالا گذشت مفرا و مجموعا بطریق فوق بنجر انداخته و در قسم اول  
 و فواق و طوبی سوای تقیه و ریخا مفید دارند و در رنجی اگر باقی ماند باء الاصول فنج داد و سهیل و مندل پس آودیه کا سرخ خورند  
 و انجیدان و شونیز و چند بویانند و در سرد و دانه ان مسخته خوشبو بر فم معده گذارند و تلطیف غذا فرمایند و شور با می گوشت  
 باکیان و کبوتر نیم و عصاره غیر مصالحه یا بنانه غذا سازند و از اشیا و مسود و مغذ و منغ بهر بهرند و درین قسم در فواق و طوبی  
 عطسه کردن و غصه کردن و بر کرسنگی و تشنگی صبر کردن و خبر و لنگ و دفته پیش مریش گفتن خبیله مفید است و ایضا نفس  
 نفس و آواز قوی چون تشنگ و غیره قریب گوش و در حالت بخیری بیمار بدستور نافع و هر گاه سوء مزاج بارد و من من محتاج به انشطر  
 بر معده و در میان هر دو کفین گذارند و با صند و حموضه و صند و قرض خنجر بدینند و دوائی فواق از کثرت تولد و طوبی از کثرت  
 و التصاق آن علامتش سیلان لعاب و تن و دگرانی معده و فساد بهضم و آوندغ ترش بود و صفت آن تخم ترب و تخم شبت  
 در آب چوشانیده غسل و اندک نمک داخل کرده بنوشند و قی نمایند بعد مصطکی و پوست ترب هر یک یکا نشسته سائیده و در گلگند یا تخم  
 بخورند و مصطکی و منیل الطیب و عود و پوست ترب در سر که و گلاب سائیده بر معده و صند نمایند و کونی و دود و المسک خورند و بهر  
 اسهال یا ایج فیه اعصاره فستین از هر یک نیم مثقال نمک هندی و دودانگ بدیند و پس از اسهال مر با می بلبله تمهال  
 بایند و مطبوخ مصطکی در دفع آن مجرب و همچنین پودینه و دانه و بادیان و دار چینی و چای و خطائی و بادیان خطائی باسل و ان  
 لکه لک چند بدست و شونیز باسل یسیده شربت سیب خورند نافع و دیگر تدابیر که در قسم سابق گذشت بکار برند ایضا که  
 فواق بلغمی را انطائی نافع نوشته صفت آن اگر از استلا باشد اول قه و جب بود و شربت هر محل چون صغیر و زیره و اینسون  
 و ایضا در بلغمی آب پودینه سبز و نام و همچنین چند بدست باب و سرکه و شکر و طبخ شبت امیل و تفهید معده بجملیه شونیز و موضع خود  
 یا اینسون و زنجبیل مر یا مفید بود و اگر فائده نشود عطسه آورند و اگر ازین مخل نگر دوان میت باشد و دوائی فواق بسبب خلطی  
 حاد و کیفیت و یا از استلا و شیا و تیز و حریت علامتش حرقت فم معده است و تقدم قی زرد و سبز و سیاه و غرض از تغذیه و آودیه  
 مثل شربت شرب صفت آن از بکینین و آب گرم که کنند و بده شیر و زرشک با بکینین و شربت انار آمیخته بنوشند  
 و شیر و تخم شرفه با گلاب و شربت سیب نیز مفید بود و لعاب بیدانه و سبغول یا گلاب و روغن بادام شیرین و روغن کدو و روغن

و اما شیر کباب اما شیر ترن بپزند و اما شیر که اندر آن پوست خشک و زرد و بخت باشد با قدری طما شیر و شیرین  
بنیاده سودمند است و باشد که حاجت بکا و فرافند شیر و اصل سوس با کچین ساد و عجیب الفخ است و گویند که آب گرم بر کباب  
بادام چرب و جود نوشیدن و مسکه و طعام خوردن درین قسم سرای الاثر است و صندل و گل سرخ بکباب سوده برده و با کباب  
در روغن گل باشد و بهر غذا اما شیر و روغن بادام دهند و اگر برکت سر کرده و بهر دقت باشد و دیگر اخذیه مسکه و مسکه خوراندند و با  
که طبع نرم بود است جو باشد که تناول نمایند و صاحب خلاصه گوید که فواق که بعد از تری حادث گردد و اگر تقصیه خلطی لایق باشد که  
شده ان احساس کند اول رب نمهندی و دهند به معطیات عطیه متواتر آید و الا فم مسکه را بر هم معتدل و ضا و کنند و مسکه  
اشسته و روغن بادام با سفید بلج چرب و مرغ مطیب بکشیند غذا سازند و دوائی فواق بعد از استفراغات کثیر و حیات  
حاد و سبب پیش و جفاف شدید که نفهم معده لایق شود و این دوائی فواق بیسی مانند و بهر ترن انواع فواق است صفت  
آن در تطیب سعی نمایند و شیر تانه و روغن بادام بنوشند و ایضا العا بهاد شیر و ماسه سر و مثل کباب بهدانه و بهر بنول  
یک سه باشد شیر مفر بادام پنج عدد و مغر تخم کدو و خیارین هر یک نه باشد در کباب و عرق سیر مشک عرق نیلوفر و بادام  
عرق شیر ساد و پنجه شربت نیلوفر چهار قوطه و اخل کرده و دهند و اما القرق و اما الخیار با کباب و روغن بادام دهند یا بهر بنول  
و دیگر روغن های مصلح بخورند و اگر مقدار سه اوقیه مسکه تازه باشد آن شکو طبر و متواتر بلیسند و فواق یا پس مجرب است و خشک  
نبات و مغر تخم فند و شیر و خامیل فاند می کنند و خشک و در او بر و اخذیه بیشتر و اخل کنند و روغن بنفشه و روغن کدو در روغن چکانند  
و بر هر یک گردن و مفاصل باشد و شیر بر سر و بپزند و آبرن مصلح نمایند و هر چه در تشنج یا پس گذشته بکار برند و غذا بگوشت  
بر و بزغاله و زرده تخم مرغ نیم برشت و خیار در شیر بخت و اما اللحم و اما شیر با روغن بادام نمایند و گفته اند که چون این قسم فواق روغن  
است پس اگر حدیث العهد بود و استفرغ قهیر باشد بلعاج آن پروازند و اگر بعید العهد بود و از استفراغ قوی است او  
باشد و بهلک است تدارک آن نتوان کرد و بدانند فواق که از درم معده یا بسبب درم جگر عارض شود علامت و علاج هر یک  
در مقام آن که کدورت بدان رجوع نمایند و دوائی فواق که با طفل شیر خواره افتد اگر بسبب سحج حادث گردد صفت  
آن مغر ناریل باشد که سفید بهر بنول چندی بهر آب سائید اندک دادن سودمند بود و کذا آب پودینه بشکر و جود و طبع  
بندق نافع و پودینه و لاجبی و میزمنه و بادایان در کباب سائیده گل کنند و اخل کرده و دادن نافع بود و بهر رت شاد و بهر بنول  
و بازی مشغول سازند و آنچه از تناول چیزهای تند و تیز افتد بلعاجات فراوان است ایضا جهت فواق هر قسم معلوم است  
آن اصل سوس قشر نه باشد که فوخته بنفشه سفید شش باشد آغشته سه حصه کنند یک صبح و یک و بهر یک شام آب سرد  
بخوراند ایضا که با کثر انواع فواق نافع صفت آن کلونجی سه باشد سائیده و در یک و دم مسکه آغشته بخورند و  
بعد از چندی طعام تناول کنند ایضا از مجربات حکیم علی صفت آن انیسون زهره نمک فوخته فندان هر یک شعله  
در بنی شش قوطه آب بخوراند تا بنوع آید بطریق تجرع آشناند و با پوست بیرون پسته و پنجه از خورشاند و بهر بنول و بهر بنول

و در ویه کوبی و مصطک سادگی گرفته جو شانه نوده نوشیدن شدید لغت است نوع دیگر را حوفاق بیستی صفت  
 آن مصطک در جینی بقدر مناسب جو شانه صاف نوده بطور قوه بنوشند ایضا برای فواق جرب صفت آن  
 ورق قهنب بقدر و داشته مغز بادام چهار عدد و سائیده صاف کرده نوشتند و دوائی انقلاب سده و این مرض است که هر چه  
 خورده باشد بعد از نیم ساعت می کشد بسبب خراش معاشا عشری که متصل بجمده است یا روده صائم که با نیتا عشری  
 اتصال دارد و فرق در میان این مرض و دریا لوس که قسمی است از قولنج است که دریا لوس آنچه که بقی برکاید استغنی و بدو  
 بران باشد بخلاف آن انقلاب سده که این چنین نباشد و دشوار باریک در قی برکاید و از خوردن چیزهای ترش و تیز حرقت و موی  
 نامت اشتداد نماید صفت آن سفوف الطین بر وزن باوه گاو چرب نموده به همراه لعاب بهر اندام لعاب ریشة خطمی  
 و در عقیات برآورده شربت بنفشه و چهار تخم دخل کرده بخورند و دیگر ادویه مغریه که در فصل سج و حیر خواهند که بکار برند و جال  
 تر سندی درین باب مجرب باشد نموده است اگر سبب آن صغیر باشد و نیزه صغری افشوره انار در آب غوره و ملاق و در شکم سائیده بن  
 و لعاب بهر اندام و سفوف باشد شربت زرشک شیره حب الاس و دیا رنگ طباشیر و دم الاخون نیز مناسب است و غوف و قلیانان  
 و اگر ماده بلغمی است تنقیه آن نموده بزور حاره چون تخم ریحان و کنوبه بر وزن بادام چرب نموده بدین در ماء اللحم در زوی بر جبهه نهشت  
 مرض غذا مناسب بود و صمغ عربی کثیر در عرق بازنگ جلکده مجرب است و دوائی کرب و قلیت معده هر گاه این عارض شود  
 مرض غلیظ و دیگر که بود و بر یک شکل نماید و باوی غلیظان نیز باشد و در اکثر اوقات این مرض حار میباشد خواه در حده متولد شود و خواه  
 از بگریز و و گاه ماده بارد بود لیکن آنهم از کیفیت رویه چون ملوحت و حموضت و بلوریت و غنوصت خالی نباشد و علامت کرب  
 از آنچه در قی صغری و بلغمی و سوداوی گذشت به چنین صفت آن آنجا که ماده حار بود از سبب مجین و آب نیگرم کر می کشند و قی  
 طباشیر سحر و شیر و زرشک و شربت انار و سبب مجین بخورند و از دست کرد و وصل و گل سرخ و کافور و در گلاب سائید و بفم معده ضا و نماید  
 و بعد از الفنج از سهیل باید تنقیه نمایند و اگر ماده آن بارو باشد از آب نیگرم و فک مکرر کنند و بعد از الفنج بنفع گرم از سهیل حار تنقیه کنند  
 بعد از آن جراثیم حاره با سبب مجین عملی بخورند و در غن مصطک بر معده بماند و دوائی برای اختلاج سده هر گاه که اختلاج در معده یا  
 جز اعلا سده باشد خفان غشی نیز بود و اکثر بسبب ماده بارو میباشد که در معده جمع میشود و یا از عضو دیگر بر معده میزنند یا  
 غلط الذراع میباشد صفت آن اول از علامات دریافت نمایند که از غلط بارد است و یا از غلط حار بعد از آن دوائی کرب و کرب  
 معده نکند شد بدان علاج کنند و در دوائی اقسام قی علامات هر اود مع تعدیل و تنقیه آن بتفصیل ذکر یافته بدان رجوع نمایند و اگر کرب  
 گرم شکم باشد حقیقت کنند بعد از آن دوائی قائل و دیلان بهرند و دوائی دمج الفوادان در فم معده باشد چون عارض گردد و شدت درد  
 غشی شدید و در اطراف ر نماید بزودی هلاک میکند و گاه بهر من می شود بسبب مویج حرارت است لقمه حاره یا انصاف غلط صغری بر آن موضع  
 چنانچه در وقت گرگسگی در دره های شدید اتفاق می افتد و جمیع ریا حار و غلیظه علامت حرارت تشنگی و خشکی و در جشاء  
 و خالی بود و تشاب صغری باد و علامت دیگر زردی زبان و تنگی دمان باشد و آنرا ترخی تسکین درد با روغن و اخراج ریح با غل و گاه

مشرت و در دو گاه سه سکون آن و ضد علامات مذکوره **صفت آن** در حار شیر و زرشک در گلاب و عرق گازیان را بکوبند و بچین  
 و شربت لیون و فیل کرده بنوشند و دروغ در بون سر کرده مفید بود و در صفراوی فصد با سلیق کنند و تبرید مذکوره و بنهند و تبریدی  
 و امان دانه و غوره خوردن و صندل سفید گل سرخ طباشیر سیاق مساوی در گلاب و لعاب اسبوجل بقدر ضرورت مسائیده بر فم صندل و فم  
 دروغن گل المیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت و در یکسجین و آب نیکرم قه کنند و بعد از آن شربت سیب و شربت انار شیرینش  
 بنوشند و سهیل بار و تنقیه نمایند و در دو بار و در یکی جوار شهابی گرم خورد و بعد از آنج از سهیل حار تنقیه کنند و نمک سلیمانی دهند  
 و ادویه آغوش آور چون کنند و مصطلکی و زیره و دویزه بنمایند و یکبار و یکبار صبر که صبر که و نند و چوب بر آن پاشیده و یک ثانیه بر آب گرم  
 کرده مجرب است و عطر گلاب بر فم صندل و باقی تدبیر او شل و در صندل است **دوائی** که در روج الفواد بار و بکار آید **صفت**  
**آن** بادیان انیسون تخم کرفس هر واحد سه ماشه الانجی خورد و اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه و میزنند و دو دانگ گندم ترش و دو توله  
 چوشانید صاف نموده بنوشند **ایضا** از قرقفل و شکر مساوی سفوف ساخته همراه شیر و زهر جیاج و شام بخورند **دوائی** اختلاج صده  
 و آن حرکتی است شبیه خفقان که در صده عارض شود پس وقتیکه حرکت مذکور در فم صده و اجزای غذائی صده باشد خفقان خوشی  
 نیز بود و مانند که خشیان و تبوع ریخ و در بالجمه سببش اذیتی است که معده رسد و آن اکثر بسبب ماده بارد باشد که در صده جمع شود یا  
 از غصوی دیگر منصب گردد و گاهی بسبب غلط الذراع میباشد **صفت آن** اول انار غلط حار و بارد ریاست نموده بعد از آن  
 مانند کرب صده علاج کنند و در دوائی قی علامات هر ماده مع تبدیل و تنقیه آن تفصیل ذکر یافته بدان رجوع نمایند و آنجا که گرم شکم  
 باعث مرض مذکور گردد قرض طبیعت و انحصار و وقفه صده و قلب نفس بر آن گواهی دهد و تدبیرش استعمال هفت است یا سهیل البید  
 انان اخراج قتل و دیلان بدانچه در دوائی دیلان سیاه و **دوائی** حرقت صده سبب سوزش صده تناول غذای غلیظ خام چون  
 گوشت گاویش و عدس و غیره میباشد یا احتباس طوبت خام در خل معده علامتش آست که بعد از تناول طعام غلیظ ذوی طوبت  
 وقت هضم غذا حادث میشود و هنگام خلوصه تسکین می یابد و آب دلمان بسیاری بر آن شاید بود **صفت آن** تخم ترب  
 عمل و نمک و آب چوشانیده بنوشاند و قی کنند پس در حار مزاج شربت اندین در گلاب و در بارد و زنجبیل مرابرق بادیان و دیل  
 نفع دهند و بادیان خائیدن مجرب است و غذا سبک چون گوشت طیور و غیره بخورند و اگر فائده نشود بعد از نفع بمطبوخ منضج گرم از  
 سهیل حار تنقیه کنند بعد جوارشات و معاجین مقویه صده بخورند و سفوف بادیان و کپور کچری بانمک مفید و گاهی این در فم  
 بسبب تخنن سودا از اطفال بر فم صده حادث میشود و این در حالت نهارد و خلوی صده از غذا عارض میگردد و بخورند غذا و قه مجرب  
 ساکن میگردد و درین صورت فصد با سلیق و اسیم از دست چپ کنند و بهلیه مراد آله مراد دیگر مقویات صده بخورند و یکسجین و  
 بنوشند و بار و پیه مقوی صده بر فم صده ضما و کنند و خیر آرد جو بکازند تا ترش شود پس در دروغ داخل کرده بعد گذشتن آن بایشان یک  
 اوقیه نایک رطل انان بنوشند که از برای التهاب مغرطامی و تشنگی و قه صفراوی و اسهال صفراوی نیز معید است و اگر نشود  
 ما و بچین و بنهند و آله بشیر بر دوه و اصل السوس مقشر مساوی با نبات مفید بود **ایضا** که حرقت صده را که با جرات علاج بود نافع

**صفت آن** استخوانی نرم و باکلا و رشت کثرت دارد و به بند و والی حکم معده خازن و در غده که در معده محسوس شود و به بند  
 مخلطی حریف لعل بود که آنستوی بر معده ریزد و چنانچه از بندش نرزد بر معده غاضب میشود و یا بشیرای خرد که بر سطح داخلی معده حادثا  
 شود علامات آنضایب غلط برآمدن غذا به ششم از معده است و دیگر آثار ظاهر بودن و نشان نمودن سوزش است در وقت اکل خروج  
 غذا غیر به ششم بقای یا با سهال **صفت آن** در انطی اولی است که در آن داده کنند بسیار باد و بطبع طبعه صبر و تبرید به ششم  
 به ششم و غلبه نماید بر معده و مقویات معده استعمال نمایند و در بخوری لعاب بپزند و دروغن بادام و قرض طباشیر به زعفران برهند  
 و سفوف حب الزمان و سفوف زلی الاسما مفید بود و باقی تدبیر انفسل بخور معده و سهال بعدی بخوری جویند و والی که است  
 که معده بخوری از انطی **صفت آن** سرب الطیان باندک کبریت دروغن بادام و لعاب بپزند یا حب عشرت و در  
 استخر معده و قیلوله **صفت آن** در این مرضیت که جرم معده ضعیف شود و بافتن وی سست گردد و سبب استخر معده ابتلال و  
 تر شدن معده است از قیلوله و طویلی پس اگر استخر معده و نفس معده بود علامتش فساد هضم است و ارتفاع سینه و تنفاس نیست  
 و اگر در باطیات معده باشد نشان وی اختنای بیماری است یا سبیل او بجانیه ازین دیار و سبب ابتلال نسج معده کثرت تلاوی قی و کاه  
 است با مقاسات ارض و طاع شدید و سوزن بر فطره علاقتش آنکه طعام هرگز نگوارد اگر چه غذا سبک لطیف خورده شود و قبض  
 طبیعت بخوری بود که در اکثر احوال بدون خوردن دارد و دفع نشود و با وجود علم آثار در معده و سوزن ضعف اشتها و لاغری شکم و کاهش  
 بدن باشد **صفت آن** حار و جارش عود و طریقل صغیر و کبر و حب الالاس و مانند آن هر چه قابض و خوشبو بود استعمال نمایند  
 و دروغن صطلی و تارین بر معده مانند غذا سبک سرب هضم مال قبض و جفاف چون گوشت تهر و دوا که درین مرض بسیار  
 مفید است بخورند و اما در صورت استخر معده و سبیل گرم نیز ضرر است ایضا جهت استخر معده و ابتلال نسج آن از ترکیب انطی  
 است و درین باب مجرب **صفت آن** است جو یک جزو مغزیست و مغز طخوره هر واحد نیم جزو مغز بادام برنج جزو ساید و گاه  
 بساق و گاه به تهر بند و گاه به سبیل بریزند و به بند و بخور استخر معده و سبیل و ترس ضعیف و کثرت کفایت نافع است و و  
 نسج معده **صفت آن** گاه به شش استلالی و استخر غنی در اجزای عصبیه معده نیز افتد پس اگر تشنج و نفس معده بود علا  
 وی فساد هضم است که بعضی غذا نه هضم بعضی ناله هضم بر آید و اگر در باطیات آن باشد علاقتش آنکه انچه در باطیات خلعت با  
 غذا بخورد خوردن از معده و گزند و بسوزد و بواسطه برین یا با سار مال بود و انچه در باطیات تر قوه باشد برین نال بجا شکم بود و شکم  
 است توان کرد با انچه در دوائی تشنج استلالی و استخر غنی در امراض سینه که کثرت سبب لعل آید و والی حیات معده  
 و عضلات آن گاه باشد که خلط غلیظ شود و در او دود معده یا در عضلات آن بریزد و سختی و صلابت در آن میباشد علاقتش حساسیت  
 مجلس کثرت است این عدم قدرت بیماریا بر کعبه و الم بافتن در وقت سجود و فرو بردن آنرا ظهور تشنج و غلیظان و گاه هی و هضم  
 و فرق و صلابت معده و عضلات است که صلابت معده مستدیر باشد و افعال معده بافت بود و جوارت عضلات و ازین باب  
 از یک طرف غلیظه و دیگر طرف رقیق همچون دم موش و افعال معده وین سالم بود **صفت آن** و حیات معده اگر مزاج غلیل

گرم و قاروره رنگین باشد قصد باسلیق یا اسلم نمایند و از خوردن گوشت منع کنند و موم سفید روغن گل و روغن بنفشه که از شکر بهر  
 نهند و دیگر که خدات و حمل طبعی که با برهات ترکیب کرده باشند و نماد نمایند و اگر مزاج مرض سرد قاروره سفید باشد بهر حال غلط  
 غلیظ بود و معالجه تریب استعمال نمایند و ضما و حمل و طبعی بکار برند و در حیوات عضلات اگر آمار گرمی مزاج در این دو طبع شکست  
 تمرندی و خیار شنبه و ترنجبین تخفیه نمایند و از بنفشه و گل سرخ و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و موم سفید و روغن گل خضار سانسند  
 که نقص باسلیق حاجت افتد و اگر آمار سردی معلوم شود بطبع فیتون و غار یقون و مانند آن که مخرج اخلاط غلیظ باشد تخفیه نمایند  
 و از اشق و مثل و فکاستر و کرب و جندبیدر و سر و عفران با اناب حلبه و روغن زیت و شحم کهنه سرشته ضما کنند و گندک و دودن  
 و تنطیل و تخفیه رعایت حرارت و در وقت معی دارند و آنچه در ورم صلب معده بکار آید و در کجا مفید دانند و وانی تصفیه معده یعنی  
 خوردن معده از آنچه با پس اگر خلقی بود و علائش آنست که از هنگام طفلی تناول غذای کثیر المقدار اگر چه لطیف بود ضرر بسیار  
 و طعام قلیل بهیچ ضرر ندارد و نیک مضع شود و دوام این حالت بی سبب دیگر و ضعف جسم نیز بر آن گواهی دهد و در شیرینی آنست  
 که غذای قلیل الکلیت و کثیر الغذائت دهند و اگر تصنع عارضی بود بسبب شنج یا تورم معده و اعضای مجاور آن و ضرورت  
 سبب باز آله آن بردارند و وانی ضعف جگر آن عبارتست از خلطی که در قوای جگر افتد پس اگر سبب قوی بود بهر چهار قوای  
 طبل سازد و الا بعضی از آن خلل پذیرد و در اغلب احوال جاوید و باضمه از سردی و تری ضعیف گردد و ماسکه از تری و دافعه  
 علامت ضعف جگر که قوای اربع را شامل باشد و رنگ است سبزی و سفیدی یا زردی یا کبودی و قلت اشتها و لاغری بدن  
 و در ورم در موضع جگر فاصله وقت نفوذ غذا بسوی جگر و سهال بزرگ بیکه در آن گوشت تازه شسته باشد و علامت ضعف  
 کثرت مقدار راز و نرمی و سفیدی آن بود مع خافت بدن و وضعف جگر مشارکی از معده بقصور مضع و از حراره و سیرقان المعده  
 از سیر سیرقان اسودد لالت ظاهر است حسب آن تدارک نمایند و علامت ضعف ماسکه و باضمه سیسکه بول و غصالبه راز و شنج  
 رومی و نرمی طبع و فساد رنگ است و علامت ضعف و افق قلت بول و راز و کمرنگی آنها و کمی اشتها و تری بدن فساد رنگ  
 قبض شکم بود و بهر کجا ضعف را کثرت قوای جگر افتد پس با ضرورت بول سرخ می آید پس اعتماد کلی بر قاروره نشاید بلکه اعتبار بول را  
 باید که در وقت آن وضعف جگر که در این کثرت علائش شدت تشنگی و التهاب و سرعت و قوا تر نبض و رنگینی بول  
 کمی اشتها است پس اگر آن با ماده ورمی بود با وجود علامات مذکوره گرانی اعضا و شیه تری یا سردی و این غیر آن آمار استلای بود  
 گواهی دهد و اگر حرارت با ماده صفراوی بود تلخی دهن و زردی رنگ قی و سهال صفراوی و مانند آن شاید است و در صورت آب ساسی  
 سینه و آب غلبه سینه یا کجین بدیند و یا مالد شیرینند و بعد از چهار ساعت سکجین شکری یا سکجین مانی دهند و اگر مصلح  
 آید فیهالآب ساسی و قرص کافور بیکه اندازان زرشک تمر سندی تر کرده صاف نموده باشند با شربت نیلوفر دهند و لعل سهال  
 سکجین و شیر و تخم خیارین و آب آمار و شربت صندل همه مفید بود و صمغ باره بر جگر نهند و از نو که به سبب امر و دوا بخور  
 و ترش نخورند بشرطیکه مکرر نشانه و آنجا که طبیعت نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به سبب و شربت حاض لایع بود

و در دوسوی فصد یا سلیق از دست راست نیز کنند و بشیر و کاسنی و خیارین و خرقره یا سنجبین بدهند و اگر قیض بود و متوجع تر باشد  
 و اگر بخیا شنبه و ترنجبین با کسر کمیغنه و دیگر ملینات مناسبه تلین نمایند پس تقویت بقصر زرشک و شربت لیمون و غیره  
 نمایند و غذا در صورت تلین طبع بنواس و برنج بریان یا زرشک و سماں بچخته و در حالت قیض منورات که تمبر سندی و زرشک  
 بر مانند آن بچخته باشد و تا ممکن بود از خوردن گوشت و طعام قایلض اجتناب نمایند و عند الضرورت گوشت مرغ یا حلوان اصلاح  
 نموده دهند و **دوای ضعف جگر** یا در علامت برودت بر جگر سیفیدی زبان و لبها و قلت تشنگی و تریل بدن و فساد رنگ و بیخ  
 وجه و بیاض قاروره بود پس اگر مایه بلغم بود غلط قاروره و خاصیت رنگ سردی منی بقیغنی نازک یا بار باشد درین گرم کسر  
 بلغم نرم بود **صففت آن** تلین بادیان و غلبه التلب انیسون پسیا و شان مویر منقعه همراه بشیر و تخم کشوث و گلشنه  
 حلی دادن و در بیدار و یادوار اگر خورن قیض بین میتا میداد و بنشین و او خورده و قسط و سیخه و گل سرخ و زعفران با روغن  
 سوسن یا روغن نارین آمیخته بالای جگر ضا و نمایند و در بار مادی نفع مایه بمنفع گرم نموده مسهل جاروب ایام با صافه بود و در  
 و یا شربت و دنیا تنقیه نمایند پس دار الکاک الاصول یا سنجبین بزوری یا شربت بزوری و هند و مطبوخ زوفا یا یکشال و دار الکاک  
 دادن و تسخین و تقویت جگر خصوص است و یا یک که در اسفراغ ماده میالغه کنند تا بیدول ناخنده و آنجا که سهال مفطر بود و حرمت  
 ریجان صمغ عربی هر یک یکدرم بریان کرده و بگلای تر نموده دهند و غذا شورایی چوزه مرغ و کجشک گوشت دراج و تنه و که با مصالح  
 حار بچخته باشد و هر چه دستساز و سلوگر و بعل آرد و **دوای ضعف جگر** یا بس علامت بیوست جگر خشکی دمان و زبان و تشنگی و  
 رقت بول و صلابت بفض و لاغری بدن و قلت بزراست پس اگر مایه شود و باشد ترس و اندوه و فکر فاسد نرسید **صففت**  
**آن** بشیر نر و شیر خرم و ماء الشیر با روغن بادام و لعاب سبوز یا شربت نیلوفر و شربت نخشاش یا شربت نیلوفر و عرق گاو زبان  
 دهند و دیگر مطبات بکار برند و گل هند یا نیلوفر سر یک و دونه ضا و کنند بر جگر و قیرونی نیز ضا و کنند و در پیوست مادی بود و تلین تنقیه  
 سودا و مسهل سودا و حب قیوم دهند و ماء کهن احتمال نمایند و یا ماء کهن بشیر شتر دهند و جهت غذا مفر سر حلوان ماء اشتر و کاه  
 و اسفناخ دهند و کد و با گوشت بز خاله و ماهی تازه مفید بود و بجای روغن بادام بکار برند و اگر صبح حیره از سبزی گرم  
 و نبات و روغن بادام ساخته نبوشه صواب باشد اما باید که در ترطیب افراط نکنند تا بسوء القنیه و استسقاء نه انجامد و **دوای ضعف**  
 جگر از طوبیت علامتش عدم تشنگی و تهیج رو چشم و طوبیت زبان و نرمی طبع و بساری خواب و کندی حواس و بیداری فاو و بیخ  
 بود **صففت آن** بادیان و انیسون و مصطکی و اصل السوس و تخم کرفس همراه سنجبین بزوری و دوا الکرم دهند و اطر لیل کس و دیگر  
 جوارشهای گرم حسب حاجت بعل آرد و ریاضت کنند و ماء العسل نبوشند و تغلیل غذا نمایند و گوشت طیور یا نضال که گرم بچخته تا  
 نمایند و باید که در تخفیف افراط نکنند تا ببول ناخنده و **دوای ضعف جگر** یا مفید است **صففت آن** انار دانه همراه مایه بادانه  
 کوفته و دبار چینی خوشبو ساخته بخوراند یا نضال که بر آب ضعف جگر ازاد ویده است **صففت آن** لک منسول ریوند چینی هر یک  
 سه درم عصاره غافث بادیان تخم سرق هر یک یکدرم آنتین روی ششدم تخم کاسنی ده درم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم



گفته بچینه سفوف یا قرص بیسانند و وانی سرد و جگر و ماسارایقا بد آنکه حد و ث سده در جرم و عروق آن اکثر سبب اظطالاع  
 ازجمله باشد و یا سبب حرکت اجزاء اطاسیک غلیظ و لزج و شیرین بود و گاه سبب استقام و خوردن شراب عقب غذا و سبب نوشیدن  
 آبهای قفس و خوردن اشیای فاسد چون گل و گچ و کجاست چیزهای سخت قابض چون آمود و زعفر و دماند آن نیز سرده واقع شود  
 و فرق در سده و ورم آنست که لقل در سده بیشتر باشد و در ورم افزون تر و ایضا تب الزام و دم است اگر چه مبتدی باشد بابت  
 که تا مریض نشود و در وی عفونت نبیند تب احداث نماید و علامت سده جگر لقل موضع جگر است بدون در و تب و ایضا تب نهزال و قلت  
 فولد خلل در بدن و زردی رنگ و ضعف هضم و سفیدی بول و در اکثر نیز بود و باشد که عسفنس لاحق شود پس اگر سده در مقرر جگر بود  
 و این اکثر افتد درین صورت با وجود علامات مذکور بر از طب و کثیر بود و اگر سده در مریض جگر افتد بول اندک و دقیق باشد و علامت  
 سده ماسارایقا آنست که در سده و شکم بجا بی که محل مقرر جگر است تمدد و غائر و قلل محسوس شود و بر از کیلوس بود و اگر افوا و متد گرد و الا  
 و خضرا و آمار سده جگر و آماس و ضعف سده هیچ نباشد و تا وانی روز بروز ظهور نماید **صففت آن** بعد از نفخ مریض  
 حار از سهیل و حقیقت حار تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد آب کاسنی بنمروق باشد شربت انار و سکنجبین بخورند و از ملطفات استنشاق  
 در یونند آب کاسنی بنمروق و اگر سده اسهال بود احتباس از توالبضات صرف نکنند بلکه آب کاسنی بنمروق و شربت  
 و یا شربت آن مناسب بود و علاج سده ماسارایقا نیز همین است و اگر سده جانب مجرب جگر باشد در آن عداوت مانند تخم کرفس و این  
 و بادیان و تخم کاسنی و سکنجبین بزودی و شربت دینار دهند و شراب جلودین مرض مضرت دارد و اگر حرارت هم باشد شربت تخم کرفس  
 تخم کاسنی تخم تربیزه تخم کشمش و مانند آن سکنجبین بپزند و قرص زرد شک با آب کاسنی بنمروق و سکنجبین بزودی و شربت بزودی  
 تناول نمایند و قرص در نیز سفید بود و اگر سده جگر و ماسارایقا از جریات نطاسی است **صففت آن** در مریض حار کاسنی و سکنجبین و اگر  
 را وند و جنب اشلب خنزه دهند و در بار و چندند و خوردن مسکه و گلاب خود غسل آب بادیان بشکر خوراند و عود و لادن و نس و صند  
 و فیه تنقیه و قتیق اکلا و شراب و ناسا و نادانمند و از نو لدات سده و احترا کنند و وانی که قرشی بر است سده مقرر جگر و ماسارایقا از نو چیده  
 شمره **صففت آن** شربت دینار و سکنجبین ساده همراه ریوند جینی بدینند و وانی مقمق و در و در سده و مریض جگر متعل **صففت**  
**آن** شربت همون سکنجبین ساده یا بزودی همراه آب بادیان و قدری لک مغسول بدینند و لک شربت دینار و سکنجبین همراه شربت و تخم  
 خیارین نیز نافه هرگاه مزاج مالک حرارت باشد و همچنین قرص انب باریس در تفتیح سده و تقویت جگر و نایف مفید است و در مزاج بارد سده  
 کیلین و در مزاج خافیه مرطوب نسخه صغیر آن بدیند ایضا در آنجا که با سده اسهال باشد بکار آید **صففت آن** انار وانه و زرد شک  
 از زرد و آب کاسنی بنمروق ساینده بدینند و اگر سده قوی باشد زرد و زرد و موقوف دارند و وانی نافه و جگر بیا بد است که جگر  
 شدید نباشد مگر از زرد مزاج یا سبب و فرق فیما بین از وجود تب در ورمی و عدم او و زردی توان کرد پس اگر در جگر از حرارت جگر باشد  
 علامت آنست که اهل درد در آن موضع بالتهاب تشنگی و خشکی و مان و زردی رنگ و گیتی قاروره پدید آید و بعد از آن جگر در زبان شروع کند  
 و صغیر بدین غلیظ با بریز و آن آبی پس از آن فی مرامی و بطلان استهبا و عطش شدید و تب سخت عارض گردد **صففت آن**

مداومت بجا التبع عرض آب نماید چندا که ممکن باشد و آب تر بود با شکر و لعاب استخوان با قند سفید و طباشیر کرب سرد و  
 مار الفرج و مار الحیا و آب کاسنی و خرفه و کشمشین استعمال کنند و در آنجا که تلبین طبیعت مطرب باشد آب آلود بخار و قمر هندی با نبات و هند و  
 نوشیدن آب سرد بر تاشا سوسمند است و در آنجا که ضعف جگر باشد که دیده بلبل آند و دوانی در جگر از بدوت جگر علائش ظاهر در مضم  
 اند جگر پدید آید و بعد مدتی بهال لاحق شود و آب لادن گرد و آبیضاتنج و چه داجقان و درم اطراف و سپیدی لبها بود و صفت آن  
 بهجت تنقیه وقت خواب شب حب خار بقول آب نیگرم و هند و صمغ مطبوخ نوشانند و بعد از آن ماء الاصول بروغن بادام شیرین  
 و صمغ چند روز داده جگر انقباض یابد و قرض استین دوا الکرکم تقویت دهند و دیگر سائند تا برضعف جگر بار و استنباط نمایند  
 و دوانی در جگر از دستخ غلیظ و این چنان بود که در اجزای جگر یا در زیر غشای او یا در سرد و بخارات غذائی مجتمع شود و بواسطه  
 کثرت مقدار خود با قوه سده و جگر محسوس باشد پس کثیف شده تحیل بر بلح نماند که در دود و راد و این را الفخج که خوانند و جگر ضعیف  
 با ضمه جگر است یا غلیظ ماکول علامتش موجود در تدری زیر ضلع راست اما تغلیر بسیار مع عدم تیباتی فسخ بعد از غدا از زبان  
 دست بر آن موضع و غمگرون آن قراقند و در تصویرت صفت آن شیر و آیسون شیر و تخم کشمش شیر با دیان شیر و سبزه  
 همراه گلکند و هند و جوارش کوفی و دوا الکرکم بلعوق ناخواه خورد و دوا الکرکم دوا المسک شکر و دینار نبات مفید است  
 و دیگر مستحبات قویه مفتحه و حبیب اشربه و هند و مطلقه که در فسخ معده و جزآن مذکور است بکار برند و آب سرد که نوشیدن بهتر  
 عوض آن عرق بادیان گلاب بهر غذا قلابی چصلع و کباب و مانند آن چیزهاست که بحفط رطوبت و محلل بلح باشد نافع تر است  
 همچنین و حبیب است که رعایت جانب مشارکت دارند مثلاً در اگر جانب امعاء مائل باشد و الا سهل و هند بعد از محلل بکار برند و اگر در  
 الحجاب و شتر اسفند متوجه بود یا خلقت خفین مدات پس محلات و هند و مراعات مزاج در هر حال مانع دارند و دوانی در جگر از نوشیدن  
 آب سرد بدانکه گاه باشد که بر نهاریا بعد ریاضت و تعب خواب یا بعد بر آمدن از حمام غرض آب بغایت سرد نوشیده شود پس آن  
 آب زود بجزر است قبل از آنکه از حرارت معده گرم شود و در پدید آید و این را مشرقه صفت آن نمکدکانی بود همان وقت  
 خرقه آب گرم تر کرده بکار برند و ذیل الطیب و مصطلکی انما دونه اند و آب گرم بکار ریزند و صفوف نافه شرقه مفید بود و این مرض سرسبع  
 الزوال است اگر زود تراک کنند و اگر در تدریس غلطی افتد با استسقاء یا درم جگر انجاند و اگر در جگر بسبب ضعف جگر یا سده آن یا  
 درم یا شق با حصات یا ریل متولد در جگر باشد علاج هر یک بقصول علیده مذکور گردد و دوانی که در جمیع ادرام جگر بطریق قانون  
 علاج کلی است صفت آن اکثر درم آن خارید باشد و موسی بود و خواه صفراوی و فرق فیما بین از آنرا مخصوصه غلبه هر یک  
 پوشیده نیست ورم جگر خفون است و صلب آن غش الحلاج و در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افراط اسهال نیز مهربانک بود  
 و باید که او را درم که بر جگر استعمال کنند با او به مطلقه مفتحه یا راسته ناماده را مستحشردن مذکور و همچنین ادویه محله که استعمال کنند  
 ادویه قابضه بطریقه خالی نباشند تا قوت خود تحلیل نشود و باید که مسافه در تدریج بکار کنند زیرا که مفرج با استسقاء خواهد شد و در سحر  
 جگر که منجر بدیوان گردد و این قوانین در اضربه و اشربه ملحوظ دارند و در ورم مقعری اسهال مناسب است اما سهل قوی ندرت است

از ادرار کوتاه و نازد و درم حدلی با دراکوشتند و دست از سهالها باز دارند اما قبض طبع هم جائز ندارند و آنجا که درم حدلی  
و مقعر هر دو شامل بود و علامات هر دو و نماید کار شکل گردد و بلبلجات و تقوینا را در ادرام جگر استعمال نباید کرد و بلبلجات  
که تا دم جگر نماند و یا باشد از سهال و ادرار نماند و هیچ نخوراد و نباید بنیاید و هرگاه نفیج درآمده پدید آید و زمان انتهائیکه  
رسد وین وقت بتلین طبیعت در درم مقعر نفوس خیا شنبه و روزه چینی و مثال آن در درم محدب با در ادرار حاجت افتد و در هیچ  
قبض طبیعت روان دارند و شخ رئیس میفرماید گاهی سودی میشود و هیچ احصاف ادرام جگر بسوی استسقاء و گاهی به قول بنیول سکر  
و ایضا گفته که درم کبد چون سهال متعارف گردد و آن مهلک است و انتقال درم کبد بسوی لعل محمود است و عکس آن در ادرام  
درم جگر علامتش تب گرم تشنگی و سوزش و درد جگر و قتل آن و سقوط اشتها و بود و عدم قدرت خواب بر جانب این السیریس اگر درم  
و مقعر جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فوق و قوی قبض طبیعت و غشی و در اطراف بود و اگر در محدب جگر باشد علامت آن  
سعال و ضیق نفس و رقت و احتباس بول و جانب رست زیر ضلع آخرین و وقت لس در و درم بلالی مستدیر معلوم شود بخلاف  
درم عنفات که آن شکل دم موش از یک طرف غلیظه و از جانب دیگر رفیق باشد و اگر درم عام در مقعر و محدب بود آثار هر دو یافته  
شود و مهلک بود و بجران مقعری یعنی یا عرق یا سهال بود و بجران محدبی یعنی یا عرق یا رعاف یا بول باشد صفات آن  
بدنضد با سلیق یا هفت اندام از دست راست اینچ براسی و درم معده حار مذکور شد لعل آرد و اگر درم در محدب جگر باشد در صورت  
بدنضد از دوید دره مانند شیره تخم خرنه و بادیان تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کسوت باشد بربت بزوری نباشند و قرص رشک  
و قرص و در نیز مفید بود و آب نارین با تخمین برادر درم جگر بسیار سودمند بود و ضما و یک براسی درم جگر و ضما واد خواهد که کار برده شود  
درم بارد جگر هرگاه ماده بلغمی در جگر جمع شود و باعث آماس گردد و علامتش بیاض چهره و زبان و ترصل و جبهه تشنگی و سببه  
براز و عدم شدت درد و قب و کثرت ثقل بود و احساس درم نرم موضع کبد بر درم حدلی دلالت دارد و دیگر علامات مخصوصه درم جگر  
و مقعری درم جگر کثرت صفات آن تخم کاسنی تخم خطمی برسیا و نشان هر که درم هفت ماسته یا دیان چهار ماسته تخم قرص  
ماشته مصطلک و دماشته جوانانه صاف نموده گلخانه که بهر دو تخمین غسلی هر کدام دو توله مالیده بدین رو دیگر طلفات و منضجات و علامات  
رشک و ضما و ابل آردنم از دوید قابضه عطریه تا حفظ قوت نماید لیکن در ابتدا قوت قابض را باشد و در انحطاط حملات را در اثر  
واحد و سنبه الطیب فوه و لک و اسارون و عفران و مانند آن که مفتوح و مقوی جگر باشد و خل کنند و دروغنهای گرم چون رغن  
یا سمن و بیدار تخمیر مالیده باشند و ضما واد منضجیه لعل آرد یا بجمله در درم مقعری تنقیه ماده با سهال نمایند و در حدلی با در ادرار بر دارند  
بدرستوریکه در دو سکه جگر مذکور شد و بعد از سهال یا ادرار بر تعدیل و تخمین جگر اقرص و دماجین حاره چون قرص شبنم و قرص  
ریوند و قرص لک و بیدار و در دو و دار الکرم و غیره همراه سکنجبین آب غناب الشلب بزمروق و آب بادیان سبز مروق و گلشنه و غیره  
آن و دهنه و دیگر ادرویه حسب حاجت از آنچه در استسقاء گفته آید بکار برند و نگاه گاهی شربت عود و عواش شکر بدین غذا بخورند که بر نماند  
با شیوه با و ام و بعد از تنقیه شرب با سوزن مرغ و تبه و در راج بمصالحه گرم بمشته اختیار نمایند و از جمیع فواکه و البان و صوب و حذر از ترند



و در دم سینه را باریک کوفته تل در دم از آن سحرگاه با شربت بنفشه و جلاب با شربت خشخاش و مثل آن شبانگاه بدر نه روز و در غلظت و خجاستی با روغن بادام غذا کنند و بهرگاه چرک بجانب شانه و گرد روی آورد و با بول برکدن گیر و با روغن اسل یا با بول گاو نشاسته و روغن گل یا با روغن زردان و صخ خشخاش با شربت عتاب و شربت نیلوفر دهند و بعد تنقیه صفائی مده مصطکی سبب پاک نموده و در اول غلظت و خجاستی که بپوشیده بپخته با روغن اسل یا جلاب دادن نیز مفید بود غذا سبوس گندم و نشاسته با بول گاو یا جلاب با روغن اسل کند و روغن باران برون آید قلیل طبیعت منظور داشته از تلبدین و تخفیف احتراق کنند و قرص گل و در دم سینه پس از آن خواب وانه بخیر سفید رنج دانه بر سیا و شان یکدم گل بنفشه گل نیلوفر خشخاش سفید هر یک و در دم چنانچه ضامنونه یا شکر شیرین ساخته بدیند و بر زرده میخه نیم برشت و صویکه از نشاسته گندم و شیر یکله یا است آن صاف نموده باشند برون شکر بپاش ساخته تغذیه نمایند و جگر را بقوی بعضی چون صندل و بارتنگ و مصطکی و دیونید چینی و لاک مسلول پیوسته ضامنه نموده باشند تا مریض با انحلال قوت هلاک نگردد و ایضا جهت حفظ قوت اشیای ذی عطر به و قبض چون عود و زعفران و مانند آن در شربت و طلحه و ادویه آن موافقه استعمال نمایند و آنجا که ماده در میان صفاق و احاد جمع شود و از راه بول و براز برون نیاید تدارک این دشوار بود و اگر توانمند نزدیک بن ران بشکافند و روغن را از آنجا بر آید و بلالاج استقار و رجوع نمایند و وائی شوره جگر هرگاه به سطح جگر شرات عاوت گردد علامتش دوام سوزش جگر است مع دیگر علامت آنکه در ضعف جگر جاگزشت و با شت که گاه به قشره و نافض افتد صفت آن آنچه در ضعف جگر حار مادی از فصد و سهل و ادوات تهریه توضیح دیگر به مذکور شد حسب حاجت عمل آرند و وائی نافع نفخ جگر صفت آن آنچه در نفخ معده مذکور شد بعمل آرند و جمع نموده و شربت حمله مفید بود و شراب صرف بنگرم بر نهان خوردن نافع و وائی که برای حصاة کبد نافع علامتش آنست که مریض همیشه قه کند و در دو نخ و در جگر معلوم شود و بدون در دم صلابت آن در جگر فصد کنند زیر خون ریگ محسوس شود صفت آن او بیفتت حصاة کلیه و مثانه همراه در رات بخزند و نیز فصد با سلیق یا البطی کشاون و شور با مرغ خورانیده فی کنایند و مطبوخ مفتت سنگ کرده و مثانه که در مطبوخات خواهد آمد نیز مفید و وائی که خفقه کبد یعنی طپیدن جگر را نافع و سبب این وقوع شده است در یک بزرگ جگر از شعبهای باب یا از شعب اجوف و باشد که صاحب این مرض در موضع کبد احساس کند صفت آن نفخ سده نماید بکنجین بزوری و امثال آن که در ووائی است مفصل ذکر یافته و فصد سبب از دست راست نیز نافع و وائی تصفیر کبد شحمه که جگر او خرد غلظت شده باشد نشانش همین است که اکثر و جگر سده و ادم تند و متقل حادث گردد که غذا و مقدار خورده باشد و ایضا در اصل خلقت انگشتان مریض متغیر بود و گاه باریک صفت آن اغذ قلیل اللحم و کثیر الغذا و سر لیج النغز چون زرده میخه نیم برشت و گوشت چوزه مرغ و جلوان و به تهر و مانند آن و نهاند لنگ اندک بحدت و گاه به جهت حفظ صحت او و به بلطفه و محلل منقی جگر چون شربت بزوری و مارا اصول ایام فیکر و غیره که در ضعف جگر و سده آن مفصل مذکور شد بکار برند و وائی نافع سور القنیه و آن مقدمه استقار باشد و ش ضعف جگر و سور مزاج است و از فساد و به و ضعف آن نیز افتد علامتش تهج و وجه و پلک و اطراف بود و فساد رنگ چهره و بدن

بزدلی و سفیدی و لغو و قراقرش کم و اختلاف اجابت طبیعت چنانچه که طبع مبض بود و گاه به لین و گاه به یبس بعد از آنکه غلظت و  
 نقصانی بر او شود و گاه به بدیر و گاه به برافشک آید و گاه به طب و باشد که برشته شود و افتد و لب جراحت کند و دیگر آنکه غلظت  
 بود یا باشد صفت آن اندا و یسبکتر که دستقا بیاید آنان علاج فرمایند و تقلیل اکل و شرب و زنده و عوض آب  
 بر عرق غلبه التلب قناعت فرمایند و تقویت معده و دیگر نمایند و ایضا شربت نستین و شربت دینار و حب ریون و فیه بود  
 و تنقیه بدان یا باج فقر نافع و در سهیل او در خوش بو چون عود و مصطکی و سنبل الطیب اهل نمایند خصوصا آنجا که در معده فیه  
 ضعف باشد بعد از تنقیه معقات و مدرات و دهند و حکیم علی در رساله مجربات خود نوشته که قرص زرشک و شربت زرشک را در  
 اتج اطراف که از ضعف بولفی عظیم است هر روز یک مثقال مثقال شربت او و عرق کاسنی بخورند و گاه  
 عرق چوب پنبی که نزد آن و در عرقیات خواهد آمد و فیه و دوائی استسقاء و آن مرضی است مادی مخوف عسل البر و بیش از ده بار ده  
 غریبه است که در خلل اعضای ظاهری یا باطنی مستقر شود و آن شش قسم است ای و قتی و طبلی هر یک علی و علی و دیگر که در اکنون  
 بدانکه علامات شتر که هیچ اقسام استسقاء فسادون است پنج جلیین و عینین و قلت شتها و کمی بول و رنگینی آن در اکثر جهات  
 آن علاج کلی استسقاء آنست هرگاه سوره حال کبیر سوس شود و فساد مزاج او پیدا کرد از اکثر اطعام و شراب باز دارند و از اغذیه غلیظه  
 از بد و لحمه باز دارند و طبع و حرکت در ریاضت بعد از غرض فرمایند و از امتلا و اجتناب نمایند و چند آنکه تواند بر گرسنگی و تشنگی صبر  
 کنند و اطعمه مخفیه سیرج الانهضام چون شوربای مرغ و تیه و در لاج و کجشک و کبک با نخود و دارچینی و شبت و خولنجان و  
 زیره پخته بعد از ریاضت یا حمام با عتی آنرا ول نمایند اگر ممکن باشد ترک نان کنند و از جنس چوب بجزورت بربخ مجوز است آنکه صفت  
 القوت نبود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک فقط یا مع کباب غذا سازند بهتر باشد آب کهن تاب و نفوذ ناپ طار تاب  
 و دهند و یا براده چوب گز خشت آهن در آب باران داخل کرده و دهند و قدر آب در تمام روز زیاد از سه چند غذا نشاید و مقدار غذا شش  
 حصه انصال صحت باید و اگر عوض آب صرف عرق بادیان و غلبه عرق کاسنی و عرق گاو زبان و عرق بازنگ عرق سافج  
 بندی و غیره استعمال کنند نسب بود و بهیچم غذا وقت غلبه عطش از کوزه تنگ با شوره قوی و قوی تر نباشد و مع از آنجا که آب سرد و محوشتا  
 و شای طرب مطلقا احتراز کنند چه دیدن آنها صاحب این مرض را زایان دارد و ایضا از اجزا که تر اجتناب نمایند مگر آنرا که با طبیعت  
 سفید است و واجب است تقویت معده و صلاح کبد و عضو شاک و سبانه تخفیف سجوع و عطش و ریاضات محله و سوار شدن  
 در شش و شستن در آب و غلظت در یک گرم خود را مادی گردن در آن دفن نمودن و سفر کردن بطرف کوهها اجتناب استسقاء بسیار  
 نافع است و ایضا رویت فنی و فتن بر زمین نرم ریگ دارد و انتقال بیمار از شهر خوش بشهر یک سو اگر در متران بود و سفید و حرکت  
 و ریاضت چندان نباشد که باعث ضعف قوت تحمل حرارت غریزی گردد و آنجا که استسقاء مع الحرارت بگوشتین انا له حرارت نمایند  
 و شیر خیارین شیر و کاسنی شیر خربزه شیر و زیره هر یک که تپ باشد در استسقاء می دهند و عصا ابر بایس و ماوند سنگین و آب  
 انار و صورت حرارت هم محمود است و بعد رفع حرارت بلعلاج استسقاء گراین که اسهال او را و تفریق وادفان در رطل و فیضید

بجفتاقت مثل لجر اغز و بیل حمام و کبریت است و حاضر از این هر چه بسیار گرم بود از آن شمارند و اگر حرارت نبود شیر شتر و بول آن و گاو  
 بهترین اشیاء است و بول آب بشی و کبریتی و دیگر چه شهابی گرم پس از ریاضت ملایم بود و حمام طیب آب بشیرین مضرت  
 خشک آن نافع و در استسقاء بعضی شکم بهتر از افراط اسهال بود و در اختلال بین الدین و لقیض مناسب و در زید آب کاسنی یا کبجین  
 است و شربت حب الاس بالک و طباشیر قاضی و فصد شدید الضرر است و مدرات غیر معطش جید بود و مسکه که قاطع عطش است  
 و اگر حاجت باخراج اخلاط افتد باید که منتظر آن بکرات نمایند و زود فوته که موجب ضعف معده و کبد گردد و واجب است که در  
 مسهلان و در یض جگر نباشد و اگر استعمال آن مضطر باشد اصلاح نموده بحدت لعل آن را زردیز که استعمال آن فوته قاتل بود و قاتل  
 ضرر آن تضعیف کبد است و صبر زود تنها جگر را سخت زیان دارد و پس بیاید که آنرا از کبد دور دارند و اگر ضرورت افتد با صبر آن  
 برند و اگر ممکن باشد بعد سهلات مخصوصا مثل فریون و ماد یون و دشت یک شب از روز فاقه کنند و ایضا دوا می مقوی جگر که در  
 قیض دهشته باشد همچون قرص انبیا بایس و دهند و معلمات مزاج مثل زریاق و دوار الکرم و مجون فخنوش و منی در بار و آب کاسنی در  
 حار استعمال نمایند و آب تر است که فیما بین سهلین مفتحات سرد نباشند و هر دو آنیکه در استسقاء بکار برند باید که در حق و با  
 کنند تا قوت از دو و دیگر سرد و مستسقاء که بکثرت افتد چنانچه اضعف سپرز یا از سردی ریه یا از اسهال یا اگر دوا یا از  
 معده یا از حلیب یا احتباس یا خروج ض یا از کثرت خون بدن که خون بوسیر هم بسته باشد یا از بسیاری بر آن  
 خون یا از منصف و تبش یا از زردی پشت یا از شراکت حجاب یا از جهت سوء مزاج حاد جمع بدن چنانکه در تپه های تیز و دراز افتد و درین  
 صورت طیب و واجب است که با وجود تدابیر مستسقاء و دراز آن نیز توجه فرماید با آنچه در مقام هر یک مذکور است و هرگاه در  
 دوا سود ندهد باغ و دهنبر زنج جاکب یا فغم معده دویم بر جگر و سوم بر سپر چهارم بر قعر معده پنجم بالاسی ثات اگر فیض قوی بود یکبارگی  
 و الا بتفاتیق الکشافی فهو الله الشافی و هرگاه سوء نفیض اسهال در استسقاء بودی است و کذا اسهال با ناز و زکام فخرج بان  
 مستسقیه عمر البر است و حرمت بول او خطیر بود و حی نیز ردی است و استسقاء بعد مرض حاد بد باشد و کذا مع حرارت و بول و اسهال  
 گوید جامع واقع شده بر آنکه زردی ترین انواع استسقاء و اگر چه از نوع اسهال بود آنست که از حرارت بود و علائمش اینهم و عسرت  
 بعضی سوچی و بد بوی بول که قاروره و شربت آب بسیار است و دوائی که در هر سه قسم استسقاء معمول است جفت آن  
 معجون و بیدالود یا دوار الکرم همراه شیر و غلب شیر و تخم کشوت بشربت دینار و یا کافور و یا شربت بزوری بند و شیر  
 بانبات و یا شربت بزوری و یا با شربت دینار یا و فید بود و گاهی معجون مذکور همراه شیر شتر داده میشود و مغوف معمول است  
 شیر شتر سبز بند و در فوفاط خواهد آمد نیز بدیند و لعل غذا و ترک آب واجب بود و عوض غذا آب بخنی و یا افکه که کچری و مانگ کشا  
 نمایند و بجای آب عرق غلب اندک اندک بنوشند و از غلب اشباب خشک و مغر فلاس و بیل الطیب و آب غلب اشباب  
 سبز و خاک کنند و دیگر غذوات نافع این مرض بکار برند و اگر با حرارت باشد قرص زر شک و کلک لاج بار و هر آب کاسنی سبز  
 مروق و آب غلب اشباب سبز مروق و شربت بزوری و یا کبجین بزوری یا در دهند و اگر در استسقاء سهال هم باشد آب بارنگ

سبزه از صفرا و کرات

سبب مروق یا شیء ختم یا تنگ و مشهور و مخم موز یا رب بشیرین و هند و اگر درین اراض حاجت تقویه باشد بعد از تصحیح مضمخ گرم از سبیل  
 حار تمیز کنند بعد از آن تدبیر مذکور بکار بندد و در استسقای طبعی که با حرارت می باشد و در دقای که ماده حار باشد تقویه از او قلیل حرکت  
 کنند بعد از آن دوائی قرص زرشک غیر و که مذکور شد استعمال نمایند و تبرید جگر در طبع مفید بود و جدا بر آب غلب الشکب و ده طلائون  
 برای تسهیل و استسقاء نافع بود و ریاضات مملکه و نشستن در آفتاب و خود را دفن کردن در زیر گرم سوسای سرسباز فایده میکند و در استسقا  
 قبض شکم بهتر از اسهال بود ایضا که هر سه سم استسقا را نهایت نافع صفت آن برگ و خشک کسوندی یک نیم تو لهفل  
 سیاه است و یکانه در عرق بادیان شیر و برآورده صاف نموده بوشند اکثر در استعمال یک هفته ازین دوا استسقی صحت کامل یافته  
 اشتها چنانکه باید پیدا کرده مگر بریزند از خدرات ضرورت و گاهی بعضی برگ مذکور برگ لک زنده داده میشود و استعمال آب مروق آن  
 با دیگر ادویه مناسب نیز معمول است و دوائی برای صلابت مکرر استسقا صفت آن میخون دبیل و لوروش ماشه شیر ترخیدام  
 شهد خاص تولد دهند و دوائی استسقا و درم بدن در صورتیکه بعضی قوی باشد و در مزاج حرارت نبود معمول است صفت  
 آن نسوت نه ماشه خوب باریک ساییده در شیر تقویه سه دوا را چو دما و خمیره و سه گولی سازند و یک گولی بخورند غلظت بخوبی نمک  
 بار و غن زرد بخورند همچنین سه روز قبل از غذا ایضا برای استسقا از تخم هند صفت آن تخم کاسنی پوست سیخ کاسنی  
 لادیان پوست سیخ بادیان اجود سیخ هم جو شانه و با گل قند بدهند و در غذا و تخم و آب و کبر و گوشت بزغاله و سنجوق قنات نمایند  
 و بجای آب بر عرق سولف و کاسنه و مکواتصار و زردنایضا منافع استسقا و لجمی صفت آن کاسنی بادیان کلو  
 بالچتر هر یک و درم و گل قند هفت درم جو شانه بدهند و دوائی که استسقا و مع الحرات را نافع صفت آن یک و شربت  
 مسکن مثل آب کاسنی یا سنجبین بدهند و یک و شربت ملطف مانند آب بادیان و آب کاسنی مخلوط نمایند و روز دیگر آب کرفس  
 عصا هر یک ترب استعمال کنند و بقول قرشی اگر با استسقا حرارت بود آب کاسنی یا سنجبین بزور و قرص زرشک بدهند و الا آب بادیان  
 یا آب کرفس یا نیا بدند و شربت ویناد یا شربت حول یا سنجبین بزوری و قرص زرشک و یا در و قرص غلظت حسب حاجت بدند  
 و دوائی که برای سوء القیه استسقا که اکثر سیلان خون بواسیر حبض بود صفت آن هر صبح حب بیوج و در سه عدد  
 و یا سقوف تیلاج و یا قرص کبریا و حب قنطاریق یا حب با شیر و زرد بارده و مرققات و عرق نستین گاو زبان و غیری و در میان بازنگ  
 و قرص شک و هند و از اغذیه غلیظه و کثرت اکل اجتناب و زرد و اغذیه سیراج الهضم کند که از لاق دهنده باشد بخورند و دوائی معمول برای  
 استسقا مع کثرت بروت صفت آن مصطکه ریوند چینی دار فلفل واریینی فلفل سیاه هر یک ماشه و تخمیل یا بزرنگ  
 هر یک شش ماشه و نیم و آب جو شانه و دوا نموده گل قند و دوا له مالیه نموشند و گاهی از باریک و تخمیل یا هر یک شش ماشه و نیم و تخمیل  
 و دوا ماشه و نیم یا یک ماشه نفوت نموده همراه جو شانه مذکور غیر از تخمیل یا باریک و فلفل لعل می آید ایضا کاسنی یا سنج کاسنی یک  
 نه ماشه بادیان یا سنج بادیان هر یک شش ماشه موزین هفت دانه سنبل الطیب تخم کرفس یا بزرنگ هر یک ماشه جو شانه و دوا  
 شربت بزوری و دوا له داخل کرده نموشند بعد از آن ریوند چینی سه ماشه و نیم یا سنج یا هر یک سنج و دوائی دیگر نافع



سور القیوم و صلابت جگر و طحال و معده و او جاع آنها صفت آن زعفران منبیل الطیب سیلوه سطا اسارون تخم کرفس  
 انیسون گل سرخ تخم کاسنی هر یک در وزن یک ریوند چینی هر واحد یک بر وزن سه چند شربت یک درم تا یک شقال عرق بادیان ایضا تا مانع  
 استسقا و برودت معده صفت آن لک مغسول چهار جزو منبیل الطیب زراوند هر یک سه جزو اسارون تخم کرفس هر واحد و دو جزو  
 قسط تلخ غرقا دوام تلخ فلفل زنجبیل زیره سیاه ساونج منصفه هر یک یک جزو شید خاص حبه و وانی استسقا و نفی صفت آن  
 انجودر وای لمی مذکورش یکبار بر دو مطبخ شبت که در مطبوخات خواهد آمد بنوشانند و اگر با درم جار جگر یا تب بوده باشد آب کاسنی  
 و کبکبین قنبر را و زرد بنه و گاه گاه با ستقرغ ماده صفر و دانه کلک کلک با رو و فتوح بلبله نند و قرص زرشک در آن مخلوط و بهر یک  
 جزو مخ و آب زرشک و روغن بادام غذا سازند و بصورت سرفه زرشک و دیگر عوصات ندرهند و مطبخ که در مطبوخات خواهد آمد  
 در استقرغ ماده صفر سوخته است و بلعق کاسنی و عنب الثعلب شربت زردی باد و مثال آن لطیفه نمود و از بنده شیر تخمین بر دانه  
 ضما و حمله و جفنه بر شکم نهند و در آن نیز سب مزاج از قبیل بادیان و انیسون و تخم کرفس و بلبلون و تخم خیارین و تخم خرنوب و تخم کالچ بهر  
 تا از ماده مرض امین گردانند و در آنجا که استسقای نفی با درم صلب کید یا طحال بود علاج آن دشوار است خاصه که کاسنی که قوت شان  
 بر جابناش طبع انجیات آنها باید برید یا بجمله بگی توجیه استسقا و نایست و تخفیف آن و قتیق سدر مع حفظ قوت انعاش می باشد و در  
 و شرب مناسطه نماید و استعمال قه و در سوم یا چهارم یا پنجم روز قبل از طعام در آنجا که قوت بر جابناش بغایت مفید است و عطش  
 با و معطسه نیز نافع بود و قبل شنبه دوام پس طبع درین مرض تا نهنگا می که قوت ساقط نشده باشد واجب است و حسب ادویان را  
 زنی بغایت نافع است چنانچه جب زردی را برای لمی و اگر در مرض طاقت استعمال دارو های سهیل نیابد ضما و دات سهیل عمل نمایند  
 و وانی استسقای نفی از انطاکی صفت آن علاجش تناول اغذیه یا سبه و شوی در گرمی و لبس مثل صوف و خواب ریگ  
 و خاک ستر هر دو گرم شرب مبر که در ادویه امراض معده گذشت و خوردن همچون مننی و ترباق الذر بهب فنجوش مجرب است و کذا کلک کلک  
 و در بنیل خطر عظیم است و آنچه می کند از آنجا که سر گرین گا و بدرا چینی و تخم کرفس و خطل داشت و در سر که و سر گرین که جزو است و  
 خوردن حب اهن را جزو است و آن در حب و بطور شد ایضا جهت استسقا و زنی یا یوس العلاج صفت آن سیخ درخت  
 کر بل خشک کرده سفوف سازند و بقدر سه نیم باشد تا یک هفته نخورند بر پیز از مقلیات و مشویات واجب دانند و اگر سیخ ترکوفه  
 قدری آب انداخته شیر آن بگیرند و بقدر دوام تا سه دوام بعل آردند و در صعوبت مرض تا نیمه طول هم جائز است نفع بود و ضماد نیز بهین  
 اصول تر زرشک مثل ضماد و خال نافع است و در اخراج نایت کثیره بر وضع تا شش ساعت بلکه زیاده مضایرت باید کرد و اگر در مرض اعطش  
 نماید باید که یک آنخوص و بر اضطراب نماید و فعل دوا باطل نگردد و وانی استسقا و طبعی صفت آن تدابیر که  
 در استسقای لمی گذشت بلبل آردند و بهر دو بهر نصف تقویه ماده مولد مزاج با و دیو قلیل الحرارة نمایند بعد قرص زرشک و کلک کلک  
 با و دهمه آب کاسنی و غیره که در استسقای نفی مذکور شد استعمال نمایند و تبرید جگر در اینجا مفید بود و بقوت معده و تحلیل راجع شوند  
 و استقرغ ماده برقی و ملائت کنند مع حفظ قوت و استعمال سهلات قویه دین نوع جائز نیست و بهر تقویه شکم را بخورده خشک

نمایند و بجا ورس و نمک سیاه و سوس کند و نمک بکشد و ادیان غلغلان کند و زهره و مصطک و مثال آن بخانه تار و سرخ آید  
 معاین و عفت با دشمن مجرب است و هضمه محمل شیرک و اطراف نهند و حملات و شیافات منجم ریاح بلبل آند و هرگاه استسقامی طبعی مؤمن  
 شود و بسبب تحلیل طبوبات و ریاح قریقه و الباقی ماده عسر تحلیل و غلیظه و صلابت میفراید و دال جگر و مریض نیک گردد و هضم کامل شود  
 و قوت عود نماید و بجز منفعی شکم مری و دیگر پیدا نباشد درین وقت مسمی میگردد و طبعی بجن و جبل پس درین صورت چیزهای کلین خفا  
 نمایند و چون صلابت نرم شود از آب گرم و نظرونیه آبرن کنند و با بونه و کلین الملک مرز خوش و صفت و تخم سداب و جندب تر و حفا  
 طرف و نظرون کوفته و نیخته باب سرداب بلبل شتر آخته بر شکم ضام نمایند تا تحلیل کند اینضا برای استسقامی طبعی از انطالی تصفیت  
 آن علاش تلطیف اهبال است و خوردن ادویه منجم و سحر خصوصاً حلیت و جندب شتر و از قرو زهره و فو لنجان و دوا جینی و نصیب  
 شکم بخار و س و نظران و بوق و کبریت و عمل و انچه از مرکبات در اقسام سابق گذشت و استحال خبت الحید و آب حید یا زهره و انچه  
 مجرب است و دوائی واقع استسقامی طبعی صفت آن بقول حکیم عابد سرگندی آب خار نسک و شربت نقشه محلول در گل آب  
 شدید التسکین برای ریاح حاج است و بعضی را علاج بلبلخ پوست ریخ طرفا جگر نموده و مقصد اصلاح حال طحال و کبد بود و صحت یافتند  
 و بعضی بشیر شتر بر نهارد و صفت فاضل آب غنیمت التلب سیم مرق و در آخر روز هرگاه با دوی لیت شکم میشد و بند و دوا بعضی  
 باب کاسنی در یک وقت و آب بادیان در وقت دیگر لیس در هر دو وقت نمودم و علاج بعضی باب برگ ترب و قوس را و نه  
 کردم و نمایانند و دوائی بیرقان یا صفرا و آنست که رنگ تمام بدن و چشم نه و شود سبیش کثرت تولد صفرا است یا امتناع استفراغ  
 آن و موجب کثرت صفرا یا غذیه باشد یا بغیر غذیه انچه از اغذیه باشد یا ان غذا بنانه مولد صفرا بود مثل غسل و شرب لحم غلیظ و غیر  
 و یا آن غذا سرخ الاستحاله نسوی صفرا باشد بخون شیر و خرنه شیرین و انچه بغیر غذیه است یا از حرارت جگر یا مراره یا تمام بدن یا  
 یا از ملاقات هوای سخت گرم و گداز حیوانی زهرناک مانند رتیلانده نموده و انخی و کس غسل خوردن سموم حاره مثل آب سرد و پلنگ و میش  
 و جران و باعث امتناع استفراغ یا سده است که در جگر و مجری بین کبد و مراره و در مجری فیما بین مراره و دها و افتد و یا درم جگر زهره و نهارد  
 مسام بود با کمال علامت کثرت تولد صفرا اگر از اغذیه باشد تقدم تناول غذای مولد صفرا با سرخ الاستحاله است و اگر از حرارت جگر باشد  
 سیاهی یا زردی بول و براز و قی صفراوی و کف زرد بالای قاروره و دیگر علائمی که در دوائی موضع جگر گذشت پیدا بود و گویند که  
 این قسم در اکثر باب سوزش میباشد و اگر از حرارت مراره باشد برقان و فته انداخته سبب حاجی و بدول آن حرارت جگر و سده آن ک  
 در ابتدا بر سفید بود بعد زرد شود پس از آن سیاه و غلیظ گردد و سدهها سالم بود و اگر از حرارت تمام بدن باشد گرمی نفس و لغری  
 بیس و خارش بدن و قبض طبع بود و صفرا لقی و بول و براز بر آید و بر قان اندک اندک بتدریج پدید آید و اگر از شدت حرارت هوا یا  
 قی مراری ضوفا شتهای تشنگی و در مدحه بود این نوع کوکان و زنان را بیشتر افتد و در اکثر ارب خالی نباشد و اگر از گداز حیوان  
 زهره و در خوردن ادویه سمیه باشد و جو سبب باشد و است و علامت امتناع استفراغ صفرا اگر از سده جگر باشد آنجا که سده و در جگر افتد  
 بول رقیق و اندک آید آنجا که در قعر کبد افتد بر از نرم و آبناک بود و اگر سده مجری باشد که ما بین جگر و زهره و جهت جذب صفرا از جگر مراره

وافع است رنگ بر از روز بروز شکم شود و مجری سفید گردد و دوا باشد که تقویج ادا کند و اساس نقل اندک و جگر و فی مری و طبعی  
 و بن نیز از علامات این گفته اند و اگر از سده مجری که میان همراه و اسکا باشد که بران دفعه سفید شود و طبع قبض بود و اگر نرم جگر باشد  
 علامتش تب گرم و دیگر آثار که در او را می بیند که گزشت اهل بود و اگر از نرم نباشد از دم تب نرم و فی و تب و خشونت زبان بود و اگر از  
 انسداد مسام بدن باشد تقدیم سفید گردد و یا سوراخ و حصول غبار و گرد و بریدن و تب و سبک عطش و مفراط قبض و نفخ شکم باشد  
 و مهبک است خضعت آن بهر تفتیح سده قرص زرشک با آب کاسنی سبز مرق و آب غش التخلب سبز مرق و  
 شربت بنوری و گنجین و مندر و تقیه صفرا و سبیل آن نمایند و اگر چه تدبیر این تدبیر جامع و نافع بهر اقسام و قان جگر است لیکن  
 بعضی تدبیر دیگر که مخصوص بعضی اسباب است نیز ملحوظ دارند مثلاً آنچه بسبب حرارت جگر باشد سردای اندک بهر که فصد با سلیق  
 و تبرید جگر باشد و اعذیه خنده که در ضعف جگر گذشت نیز مفید بود و شیوه تخم خرفه با سبکبخت آب انار این باشد شربت غش و آب  
 با طباشیر شربت انار نافع است اگر تب بود و تبرید نیز مفید است و با اسهال تغذیه نمایند و اگر آخا که تب نباشد تقیه با و گنجین کردن  
 سودمند بود و آنچه از حرارت همراه باشد سبکبخت با شیر کاسنی دادن و در شربت اکو انار و غیره که بجزارت جگر دفع دارد و مثال آن  
 نافع و آنچه بسبب حرارت جمیع بدن باشد سردای تبرید و تقیه صفرا اگر مناسب است فصد کنند و به تقیه تحذیل خارج باشد و به  
 اقدیم برده نمایند و ایضا تدبیر با دمان و طبع و دخول و بایزن و مطب لفع تمام دارد و آنچه از شدت حرارت هوا باشد تبرید و سوراخ  
 مسکن و نوشیدن آب انار و تر بنور دوا و القرح و دوا الخیار و تناول اغذیه بارده حامضه مفید بود و آنچه از گردیدن حیوان زیر دوا و خوردن  
 او و بر جاره سمیه باشد آب انار و آب اجول و آب کاسنی و قرص کافور و آتش جو و روغن بادام و هر چه برودت و ترایقت بسیار  
 داشته باشد نافع بود و فی و تب و سبیل آن آنچه از سده جگر باشد اگر سده و مجرب بود تفتیح آن بشیره بادیان و تخم کرفس و تخم کشت و تخم کاسنی  
 و تخم خیایر و سبکبخت با بنوری و بنوری و اندک لک محمول نمایند و اگر سده در مفع جگر بود و دویه مفتوحه چون کاسنی و بادیان  
 آب کرفس و آب کاسنی و دویه جینی با سبکبخت بدیند و باقی تدبیر که در دوائی سده جگر مفصل مذکور شد از آنجا اند نمایند و آنچه بسبب  
 مجری باشد که ناین جگر و همراه است تفتیح سده بفتحات مناسب نمایند مثلاً عند الحارات همان دوائی که در ابتدا مذکور شد بدیند و عند  
 عدم آب بادیان و کرفس و آب کاسنی و گنجین بنور گرم دمان آن و هر چه در سده جگر گذشت تحذیل دارند و ایضا تقیه با و سبیل مناسب  
 مزاج نمایند و بعد از آن دوا و الک و قرص ریخته و مثال آن مدرات و سنده و اگر قوت قوی باشد اول فصد با سلیق بکشایند و آنچه  
 از وقوع سده و مجری که میان همراه و اسکا است اقدیم ترش تفتیح سده است حسب درجات حرارت و برودت مزاج بدینا با و  
 یافت لیکن این نوع دویه قوی تر استعمال نمایند و گویند که حقه حاده نیز در اینجا نافع تمام دارد و بدانند آنجا که علامات یرقان سدی هویدا  
 باشد هیچ دوا سود ندهد باید دانست که در یک از سه و مجری مذکور گشت نادم یا از اول سده است و این لا علاج بود و آنچه از دم جگر یا سده  
 تدبیر برود و بهر که در دوائی ورم جگر گذشت فصد باید نمود و آنچه بسبب انسداد مسام باشد فقه و سبیلین باید کرد و حقه با بنوری و تفتیح  
 مسام نمایند و فصل دوا و سبیل و لک و با بنور و کل خطی جوشانیده باشد و مالیدن بدن با نیکی در آن خود و سبیل

چند باشد و آنچه از شمدین رطوبت سمیه در فیه واقع میشود یکبارگی مع غشیان و مفرق و تب پدید آید و با حفظان باشد و علائش قصد کرده عطریات بارده بویاند و شیر و زرد شک چار باشد و خیارین هند با مفرق تخم زرد هر یک نه باشد که با پنج باشد و آلو بخارا پنج عدد و عرقیات برآورده با سنجبین و هند و شام زهره و طباشیر گرو ساق هر یک یک باشد با شربت اندرین ملیساند و بالایش شربت صندل و سکنجبین لمبونی به هند و زعفران شش دانگ تخم کاسنی کلوگل سرخ بنفشه نیلوفر هر یک نه باشد با شربت سستین چار باشد تخم کسوت هفت باشد و آلو بخارا یا زنده عدد پستان سی عدد و در گلاب و عرق کاسنی چوشانیده مالیده صاف نموده گلکند ترنجبین مفرق فوس شربت دینار در حل کرده و هند و صبح تدریجاً طباشیر زرد و رگدکس باشد و ذخیره صندل ترش لیساند شیر و جات و لعلیات بر نشاند اگر بدست سهل ندهد باقی باشد و سهل چهارم ملیجیات و سنار و دیوندا افزوده و دهند که اخراج کلی حاصل شود و قرص زرد شک و شربت کسوت میداده باشند و در ضمن بهر آنکه حدیث یرقان شود بعد از قصد و تدریجیات مفرح همین علاج سفید بود و هرگاه یرقان اصغر که از دفع طبیعت بر سبیل بجران در تب صفراوی بروز می آید و در زردی بجران واقع شود و طبیعت را مدد دفع موده نماید با شامی سکنجبین فقط یا با شیر کاسنی نشاندین در آب گرم و بدانند در آنجا که زردی در چشم پدید آید و باقی بدن اسهالت باشد یا بعد دفع یرقان زردی چشم فقط باقی ماند بجمام روند و چند نوبت سرکه کهنه در بنی بچکانند و با سبکی در آن فستین چوشانیده باشند با سکنجبین و غرغره کنند و سرکه گلاب آب آب انار ترش آب آب ترنج و چشم اندازند و یرقان که بر سبیل بجران در حیات حاده پیش اندوز مفرق حاد شود زردی و مهبک است مگر آنکه با دوی طبیعت افزوده نرم شود و این را یرقان قبل اسباب گویند و نظیر یرقان در تب بروز می نماید با چهارم بشرط عدم صلابت سرشون و بل شیر است و وانی نافع یرقان مفرق صفت آن برگ خاکوفه در آب شبانگردد و صبح آب صاف آن بنوشند تا یک هفته و سوط آب چقدر فواید زردی چشم است ایضا مفید یرقان صفت آن سبوس نخود چهارم شب در آب گرم تر کرده و صبح آب نلال آن گرفته بقندی نبات شیرین کرده بخورند ایضا در یرقان مفرق صدی که علائش سفیدی بر از دست نافع بود و صفت آن آب کاسنی سبز و ق یا شیر و تخم کاسنی آب تمر مندی با سکنجبین ساده یا گلکند به هند خواه شیر و کاسنه و مکر و خیارین در گلاب برآورده با سنجبین بزوری به هند و تخم کاسنی و حبث الشلک گل سرخ و آلو بخارا پوست پنج کاسنی حویضه تخم خیارین کوفته و عرقیات به ساینده آب تمر مندی گلکند و افکوده به هند و درین قسمتی هم مفید است پس آب اندرین با شربت نیلوفر و سکنجبین بزوری و قمر فی هم مفید است چنانچه زرد شک شش باشد و آب چوشانیده بنوشند و در آفتاب مستند و حرکت کنند و بعد از این پرسیاوشان فواید بعضی فناع چوشانیده بنوشند ایضا برای یرقان از حکیم جعفر صفت آن آب برگ ترب بقدر یک پیاله باد و دهم شکر تری آمیخته نه از بخورند غذا سه چهارم تمر مندی در آب مالیده صاف نموده چهارم شکر آینه باشد که تناول نمایند و برین منوال چند روز عمل کنند و در ریاض است و در حرم آب کاسنی مروق نیز درین نسخه داخل است و نوشته که پوست پنج بسکه پیر با برنج ساطعی ساینده تا یک هفته بخورند و نوشته که بر آن نفع زردی چشم در یک روز نافع دار فلفل پوست بلبله زرد و سرکه ساینده که حال نمایند و در سبب تخم جوز الفی نیز مجرب است

**الاصم** که وی تلخ خشک ناستگاهند و در سر آن پرده که مانند پرده عکس است میباشد برآورده نموده اند که از آن سقوط نماید  
 یرقان هفتر که چشمها و خساره همدرد شده باشد نافع است باخراج طوبت نرود رنگ از بینی و اگر که وی تلخ تر است باید از آن  
 دو حصه نموده شب و روز بمبارند و صبح چند قطره شبنم که در آن جمع شده باشد در بینی بچکانند که در آناله زردی چشم بسیار تر است ایضا  
 شربندال کوفته بخته در پارچه بسته بهین اثر دارد و اگر که تر تخم کدوی تلخ نیز با او سوده قدری ناس بهند الفع و معمول است ایضا  
 از مجربات صاحب بقای حضرت آن بیازند که وی تلخ و در آن بریه باب برنخیند و تمام روز در آفتاب تا شمس در شمس بمبارند  
 و علی بصباح و دو قطره در چشم کشند بعد از دو گهری پوست بلبله و نبات سائیده کف دست بخورند و غذا در آن روز بجزرات با خشک خوردن ایضا  
 جهت یرقان اسفود و سود و معمول حکیم شاه محمد صفت آن ملاک در دل به هر یک پنج ماشه با سائیده عمل نماید مخرج نموده بخورند  
 و وانی یرقان سود یعنی تغییر رنگ بدن سیاهی و این اگر بسبب سود بود اندر آن مجری که مابین جگر و سپهر است یاد آن مجری که  
 میان سپهر و غم صده است علامت است هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و در اول سقوط شتهای بندریج و نقل جگر در ثانی سقوط شتهای  
 یکبارگی و اگرانی سپهر لازم بود و اگر از اخراق خون باشد بواسطه وقوع حرارت مفرد و جگر علائش آنست که خست نفس و غم و دوسر  
 بنسب پدید آید و همه اعراض که مخصوص سود و فقر است پدید آید و فرق درین یرقان کبدی است و در آنکه از ضعف طحال بود  
 که در کبدی سیاهی خفیف میباشد مع سوجال جگر در طحالی سیاهی غلیظ و شید میباشد و افت طحال چون تمدد و نقل در دو وضعا  
 در جانب چپ بر آن گوهری دهد و اگر از ضعف طحال بود و این اکثر بسبب برودت و طوبت میباشد علائش و و همال سودا و سقوط  
 اشتها و کورت سفیدی چشم بود اسقوط اشتها و بر ضعف جاذبه سپهر و خروج سودا و در اول و در باز ضعف ماسکه آن گوهری اگر بسبب  
 دفع طبیعت بطریق بحران باشد علائش آنکه بعد از امراض سوداوی بوده باشد و مریض را در آن سبکی حاصل شود و صفت آن  
 در صدی بعد از ضعف سپهر یا با سلیق از دست چپ آب کاسی سپهر و ق و آب غلبه شنبه و ق و آب کاجین بنوری و شربت یار  
 و سنده و قرص کبریز باشد نیز سپهر و تقیه سودا کنند و آب کاجین استعمال نمایند که بنجاح میرساند و آنچه در وانی سنده جگر که  
 بعمل آید و آب غلبه شنبه آب ترب با کاجین بعد از تقیه خلط نیز سودمند است و ربع طل آب پودینه نهری با واد و قیه کاجین ناشنا  
 سه روز واد و انبایست نافع است و اگر دو درم حد مقرر یک فته با قدری آب کاسی یا دایان بر لب طفل نابالغ بکشد او شفاست فعلی  
 عجیب و در غذا خوردن آب شور یا مرغ یا مانا و در یرقان احتراقی فصد با سلیق کنند و تقیه مواد محترقه و تقیه حرارت جگر نمایند و سودا  
 در وانی مالیز یا مکوست و ضعف طحالی شیر تخم کشوت شیره اینسون هر یک سه ماشه همراه گلکند و شربت زردی بخورند  
 و قرص گل و قرص کبریز مانند آن که تقوی طحال اند همراه همین غذا استعمال کنند و گل سرخ و فلفل و فستقین و مصطکی بکوبند و با سکه  
 و آب غلبه شنبه سپهر بر سر زخمها و سارند و در یرقان بحرانی امداد طبیعت نمایند شربت کاجین و استحمام باب بنیزین مالیدن از امان  
 مطهر چون رغن بابونه و شربت و سون بهر گاه یرقان سودا که بسبب رم و صلابت طحال افتد علائش از وادی آن چنین است و آنچه از سر  
 مفرد جگر باشد تدارک آن بعلال ضعف جگر یا در نمایند ایضا از حکیم علی شریف صفت آن اگر سردی بود و مفتحات

چنان بادیان کاسنی غلبه التلبه بل سرخ باد بخوبی میوز منتهی اسطوخودوس را و منتهی الفیتون مغر الحاس تقند بنه و بلیطی  
 برای اخراج سوا و نیز داخل کرده میشود و در سودا احتراقی کل بنفشه نیلوفر آلو بخارا تر سندی و غیره استعمال است و **دوائی** که برای سود  
 سدی را سودمند است **صفت آن** موینفته و ده درم گل سرخ پنجمه کباب است درم همدار آب گرم یکشنبه روزه ترک کرده  
 بداند و هر روز نیم طول زمان ناشتا تا پنج نفیاض هفت روزه نباشد ایضا برای سرفه سودا از الطای **صفت آن** تنقیه  
 طحال و فتیحه سود آن و فصد ایلم یا باسلیق کنند و خوش و خولان بخورند و مرارید و مرجان سوخته مجرب است و قرص بونید و جوجان  
 مغنی را و بدین باب فایست عظیم است **نوع دیگر** که درین مرض بهتر سیف قاطع است **صفت آن** ریخته در آتش  
 پاکب دشتی بسوزند و مثل اورد و چوب اکبر آبادی بریان کرده بگیرند و هر دو سائیده سه درم باب سر بخورند که این مرض سودا  
 را در بدن نیک ندارد و احتیال بسد سووه چند روزه در آن راه رنگ سیاه اخیر مجرب است **دوائی** در طحال انحرار است علامتش تشنگی  
 و التهاب در جانب چپ بود و بیل قاروره سرخی و سیاهی **صفت آن** فصد ایلم یا باسلیق از چپ کنند و آب کاسنی و  
 غلبه التلبه هر یک هفت توله سنجبین بزوری چهار توله دهند و اگر حرارت زیاده باشد شیر و تخم خرفه نه ماشه بنیزانند و بلیطی  
 بمطبوخ بلیه مغر الحاس نمایند بعد از قص طباطبای طین یا سنجبین بخورند و اگر حرارت تر باشد قرص کافور یا کاسنی و غلبه التلبه  
 شربت بزوری دماندن استعمال نمایند و اگر چه و برگ گز با سرکه آمیخته بر سر ضما د سازند در وقت خلوصه و سوس گندم را در سرکه  
 یاره نمادند آن تکرر و یکدیگر سپر کنند و اگر این تدبیر سود ندهد ماء الحین همراه سفوف سودا دهند و اگر حرارت ساده بود و بهرید و تعدیل کنند  
 کنند حاجت تنقیه کنند **ایضا** از الطای **صفت آن** در موی فصد ایلم چپ کنند و در غیر آن تنقیه و ابدال از آن آنچه  
 منزل این باشد مثل آب لیمو یا قطولون و فخران و اسقو قندیلون و آنچه در موی که بگردد شست بدین **دوائی** در طحال مزبور  
 علامتش سقوط استهنا و عدم تشنگی و التهاب و نفخ و قراقر و موضع سپر **صفت آن** ماء الاصول دهند و ایضا سنجبین  
 بزوری اعملی ریخته در عرق باد بخوبی و شاسته دهند و اقراص و حویث که از بزور و مومل حار و کرب باشند خوردن آب تر و مایه  
 اربعه که تقند بنه نیز مجرب است و از تخم نخل و بومهر و ترسی و عمل ضما نمایند در وقت خلوصه و اطعام بر سر که اندر آن سوس گندم  
 اشته و سداب و پوست خج کبر جوئانیده باشند سپر زانمیکند و هرگاه طبیعت خشک باشد و سوسور ارج مایه بود و حاجت به  
 انقباض خج گرم و سهیل حار تنقیه نمایند و یا نفخ مایه بمطبوخیک از معوی منقول است باضاده سنجبین بزوری اعملی و توله  
 هفت هشت روز و نه سهیل دهند و تله بل مزاج بصدیکه از طب اکبر منقول است نمایند و ضما دهند و بهترین غذا گوشت مرغ است که در مصالح  
 حار باشد و بهر کس قوت سازند و اگر در سپر زخمی باشد علامت و علاجهش در فصد طحال بیاید و ادویه کاسر راج و یکدیگر مفید باشند  
 هر چه در قسم بالا گذشت مفید شناسند و **دوائی** درم دوی طحال علامتش در طحال عطش و التهاب تب گرم که در هر چهاره درشت  
 کند و سیاهی قاروره است و باشد که بیرون جلد مزاجی سپر زخمی ظاهر گردد **صفت آن** فصد یا باسلیق یا ایلم از دست چپ  
 نمایند پس جهت تلبین آب غلبه التلبه آب کاسنی با نفوس خیار شنبه بدیند و آنجا که حرارت مفرط نباشد یکدرم غالیقون یا سنجبین

دادن سودمند است و بعد از تیرید قرص طباشیر ملین و قرص نرسک با سنجبین یا همراه طبع بنفشه دکل سرخ دوست بخورد  
و شیر خرفه دآب قمر بند نیز مفید بود و اینها بعد فصد عصارات و آبها که در او رام کبد مذکور شد بنوشند و اگر بنگار که بطحال است  
دارد آداب برگ طر فا دآب برگ خرفه دآب بر سیاوشان رطب است و اگر جو خضلی سفید و مغاث هر کدام یک جزو  
اکل سرخ صندل سفید هر کدام نیم جزو باریک کوفته با آب غلب اخلاب دآب برگ گز و سرکه آبنجه بر سر زخمها نماید و هر گاه حرارت و تب  
زائل نشود قرص بیلند با سنجبین دهند و بجللات ضما و سازند و والی درم دوسوی طحال از انطاکا صفت آن در درم خارج  
فصد با سلیق چپ اگر حاجت بود فصد با سلیق چپ کشایند و از مجربات جالینوس قطع شربان میان سپایه ابهام از دست چپ  
است بعد اکتار و در مع لبوب تخم خرنبره و خیارین کنند و قرص کا فور است و قویونی که در آن هر سه تخم مذکور است تخم خرنبره هر واحد  
یک جزو و بیلند و استخوان کافور ریح آن باشد و باب سید قرص سازند قرص جدید که کثرت تخمید با مقبول  
و صندل نماید و آنچه از موده ام مداومت شربت اصول و بنزوری و طبع بلبله زرد است هر چه میسر آید و ضما و حلازون محلول در آب  
لیمون مع آب غیر مطبوخ و عدس و خوردن یک درم مرجان سوده و اندک کتیرا هر روز یک هفته صحت بخشد و مجرب است  
داین و او در باره امدا و حاصل دهند و اگر سقوط استها و غلظت نماید و سنجبین بزوری نیز برای قلعج دهند و والی درم خفرا دی طحال  
علامتش سوزش مغفله و سوز و در ظاهر جلیدن و اشتداد تب و دروغ و زردی چشم و زبان مائل باندک سیاهی و باشد که زبان  
سیاه پدید آید صفت آن بعد از قلعج بمضج بارد و از سهیل بارد و تنقیه صفرا نمایند و طبع بلبله و دشا هره و تخم کثوت به سنجبین آبنجه  
دادن نیز نافع بود و دو درم تخم خرفه سوده با سکر و یا سنجبین آبنجه دادن با نجا صیت ادرا م سپرز اسفید و آرد جو و تخم خضلی و غیر  
اوریه بارده با آب کاسنی و سرکه آبنجه ضما و کنند و سوک فصد هر چه در دستو بکار گیرد و ریختن نیز مفید بود و هر تغذیه زرشکیه نافع بود و خصوصا  
وقتیکه باشد که در تخمین کسر بیوست آن کرده باشد و والی درم بلقی طحال که از آنز قلعج الطحال گویند علامتش زیادتی غلظت  
با قلت درد و تغیر رنگ بسپید و بیاض چشم و زبان و تهج پاک و سفیدی بول و دراز باندک سیاهی صفت آن چند بند  
ما الاصول و بهر بعد طبع بلبله و دیگر خوب تنقیه بخم نمایند بعد سها که بریان یک باشد جو اگر چار سرخ با سل یک نوله  
بدهند و بر قرص کبر و قرص فود و قرص فنجنگشت با سنجبین مداومت کنند و سبوس گندم و شبت بسکر که خسته یا تخم حرل یا قاسمه  
چوب انگور و روغن گل و سرکه بهم آبنجه ضما و سازند و دیگر ادویه و اضمه حیات بکار برند و انیکه تریون اغذیه نخود آب کباب مرغ و به  
است تقلیل آب و اخترا از آشپایی با دانه و رطوبت افزا ضرر است و والی درم سوادوی طحال و آن ماصلاط و صاوت  
طحال خوانند علامت آن سختی سپرز و غلظت آن چنانکه بنظر در آید و نفخ شکم و لاغری بدن و کدورت رنگ و سرت نبض و شدت  
ضربان شربان که هر دو جانب طعوم است صفت آن فصد با سلیق یا اسلیم از دست چپ کنند و بعد از دفع تنقیه سودا  
نمایند سهیل سودا و حب اقیمون که در حلت مایه لیا گشت بمطبوخ سهیل بعد از آن آب کاسنی سمر ووق و آب غلب اخلاب به  
مروق با سنجبین و شربت بزوری مفید بود و اما سنجبین نیز نافع است و قرص کبر و تریاق فاروق با شیره شتر فایده عظیم دارد و بعضا

لہذا ہنہ مرض کبر و قرص فنجانت و مرض ایسا با سنجین مفید آید یا بحیرہ با سکر و غصیل با سکر و یا کل با سکر و درم طحال را دور  
 میکند و گویند کہ تعلیق پیار غصیل بطحال دچہل و دیگر و از آن اناں میکند و پوست کند و درم با سنجین و دیگر و خمر خرفہ با سکر با قاف  
 تحلیل و درم طحال میکند و آب نوشیدن و طعام خوردن و در ظرف چوب بیخ گوب یا فائدہ میکند و خوردن و رناس بلکچین چنر و  
 ہم یا رنایانغ است و عرق و حمام نیز مفید بود و داشت را در سکر کہ گداخته و سداب و پودرینہ و بیخ سوسن کہ پودر سودہ و دان و حل کرد  
 بر سر ضماد کنند و قبل از شرب دوا و استعمال ضماد سپر نکند کردن کجا دیکہ در دوا و صمغ طحال کما حرارت باشد گدشت فائدہ میکند  
 و تحلیل غذائے الامکان و حب است از جملہ اغذیہ مولد سودا بر سر بنایند و گوشت مرغ و دراج بریان و مانند آن کہ میراج مضمر بود بخورند  
 و بیخ مضمر است و در غصہ مطول اگر سکر و کبر و کرویہ و زعفران و دارچینی اماند لفع تمام و دہد و شکم و تررب و انجیر و سیر و جویہ و سیب  
 خوردن مفید است و بغزل و بقراط اگر مطول در باطن خود و جویہ دریا پس آن اسلم است و ککایہ بر سبیل ندرت و درم صلب طحال  
 شود و متقیع گردد و بکافور و آن را قلیح الطحال نامند و علاتش آنست کہ درد شدید و انقباض در طحال بود و یکم خوردن و سبیل آید  
 بدو بود و باشد کہ یکم بسوخته گردید و در قیہ و اسهال نیز برین آید و نیز صورت بہت پاک کردن یکم شیر و تخم کشوت و بادایان و تخم  
 کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از ادویات با شربت شراب شیر خرد بہند و یا با اصل بنوشند حسب حرارت و برودت مزاج  
 و بہت تدویہ صلابت بانی اشتق و سوسن را در سکر خوشانیدہ ضماد سازند و دیگر اخضرہ مفید و درم سودا و می بکار بند و از جملہ قابضات  
 اخضر بنایند و دوائی کہ در درم سودا و طحال از انطاک صفت آن طلیح ایتیمون و ہندو این حب از جربیات من است  
 و سہ آن در حبوب مذکور شد و بیخ کبر قسط جویہ و سبیل و بیخ غصیل مع بودرق و ترمس غسل ضماد کنند اسقوفند و برین  
 دین عرض قائم مقام طلسمات بہر طور یکہ استعمال نمایند و اگر چہ ضماد بود و قریب است سنجین غصیلہ باب کاسنی و دماغ کلنگ  
 و حب اجزای طالیبت و غصیل طحال او در بنجایانغ است و ایضا و صلابت و اورام انجیر و اشتق و ترمس و غصیل و جویہ سکر  
 یا شراب ضماد کنند و کذا یک بزوطبہ شرب شیر و شربت و فودہ و ریون و بیخ ترمس بقلقل بہم غزل و جویہ و درم صلابت او دوائی  
 و درم سبیل طحال کہ آنرا فنجہ طحال نیز گویند و سبیل سبیل طحال سردی مزاج سپر است و کثرت سودا و سبیل با ضعف بلغم و فوجہ  
 آن علاتش تھودہ و زہر بیلچہ و درم نرم کہ فنجہ گشت بہرولت فرو نشیند و قرار کند و آرد و آید صفت آن کلنگہ ہمراہ شیر  
 تخم کشوت و انیسون بہرند و ماہ الاصول کہ در آن تخم فنجہ گشت و سداب دخیل کردہ باشند بہرند و سنجین بزوری حار و سنجین  
 غصیلہ بہرند و سفوف حرث و دیناب نیز نافع است و آنجا کہ فنجہ با حرارت بود قرص فنجہ گشت بہرند و سوسن گندم و نمک و  
 جادریں نمک کردن بخورند و نہادن مفید بود و بوزہ و پودرینہ و سداب سکر و حمل ضماد سازند و انجیر و درم بلغمی کہ گدشت و کما معمول  
 بعل کنند و دیگر ہر دوا یکہ محمل و منقی ریح و قوی طحال باشد استعمال و تربت گلی مصابرت کنند و از آب سر و چیزہ آب باوانگیر و غیرہ  
 نمایند و دوائی کہ برای ہنہ ماہ طحال بنایت نافع است و در درم بلغمی و سودا و مستعمل صفت آن پوست بیخ کہ فنجہ برین  
 مساوی کوئہ بیخہ بصل بہرند و در درم بخورند و دوائی کہ در صلابت و فنجہ طحال مجرب صفت آن نوشادر چہار سبیل



خود بنامی یک ماشه سوده بخورند خواه بسمل برشته خورند ایضا نافع صلابت طحال از قانون حدیث آن حرف یک  
جزو شیرینم جزو باطل برشته سده دم با سرکه عنزج باب بخورند و وائی صلابت طحال جرب شاه عبدالعلیم مرحوم حدیث  
آن برگ خشک کیده نه عدد بال یعنی برشته های رخت تا از خشک هفت تله هر دور بسوزند و در یک سیر آب منقش کنند و بر بارش  
کردن در بوتل نگاه دارند و بر بنهار سه تله ازان خورده باشد و وائی صلابت طحال معمول حدیث معمولی حدیث آن اچار  
که در سرکه منقش ساخته باشند و غذا هر روز خورند بشرطیکه سرفه نباشد و نذین طحال بر دغن سرشت منگرم هر روز یکبار بنشیند  
است ایضا جرب حکیم علی حدیث آن حرف سده دم کوفته چیت با یک درم شکر آینه سخته هر روز متوالی با سرکه بخورند ایضا  
که جالینوس برای صلابت طحال میناید صفت آن بگیند خروس پیر و آنرا نج نموده باب و نمک بسیار بنهند و در آن بسفایند  
تیمکو قته ده درم اندازند تا ناهار شود صاف کرده بنوشند که این اسمها نیک از سودا شربا و احتقان ناینهاید ایضا برای صلابت  
طحال صفت آن همچون یک تله کشش دو تله در سرکه بدارند هر گاه که خشک شود بسیار بنهند و چهار سرخ بدهند ایضا از باده  
اختصر صفت آن بچکنی سه چهار سرخ در قند سیاه حساب خسته بخور و دروغن زیاده در غذا بخورد و بنوشد تا یک ماشه سوده  
گرمی کند باشد و تخم خرفه و نبات بخورد و شنبلیله و بهی نیز هست ایضا جهت مطول صفت آن خردل دو ماشه نمک در سر  
بخورند و بالایش شیر و خرفه شیر و خیابین نبات شیرین کرده بنوشند ایضا سبزه یک حصه خردل سه حصه کوفته بنوشند  
ماشه بخورند ایضا که بسیار مفید است صفت آن نوشادر نیم درم باب ترب بنوشند و کعبه و ترب مساوی کوفته گرم کرد  
بر سر زخمها گذند و وائی برای تحلیل صلابت طحال در زیادتی اشتها بنایت نافع است صفت آن عرق گاو گرو دلبت  
یک سرخ نهایت چهار سرخ در آب آینه سخته بنوشند چند روز تو عدد دیگر جرب راقم صفت آن سیر که بند و آب از کوبا  
دام گرفته بدارند پس از دروغن نزد چهار دام و سده دم قند سیاه و قدری آرد گندم حریه سازند و اول آب بنده و نوشید و بالا  
این حریه بنوشند در یک روز صلابت دور شود و اگر حاجت باشد تا سه روز بنهند و کم نمودن مقدار آب حیرت نالج بعض بود  
بریک طیبیت اما بگرم مزاجان و نالک طبعان نباید داد و وائی سده طحال آن از اجتماع فضلات غلیظه افتد علامتش گرا  
آن موضع بود و عدم آثار درم صفت آن سنج کبر تخم فنجکشت تخم کرفس سداب هر یک چهار ماشه سنج بادیان سنج کاسنی  
اللیل سفید مکه هر یک نه ماشه سنج کرفس فوه پسیا و شان هر یک هفت ماشه جوشانیده گل کنند چهار تله بسکنجین غصلی و تله  
کرده دهند غذا شورایی مرغ و بعد برشت برشت و در حجب بپزند و شربت وینا رقیق کنند و بهر تعدیل قرص بزود شیخ الرئیس و فو  
حرف دهند و آنچه در دوائی سده جگر گذشت استعمال نمایند و از مفتحات قویه در تخم سداب و ناخواه هر کدام سه درم جوشانیده  
نموده باشند و در قرص کبیر یا کچین ضروری بنایت مفید است و همچنین جوشانده بادیان و ناخواه و عنب الثعلب و اینها  
و نبات سفید و دیگر ادویه که در برقان اسود سدی گذشت نافع و وائی سده طحال از انطاکی صفت آن غله  
طحال و سده و کبیر واحد است و کبر مع کشوت و صقر و قطور یون را در سنجام دخل زیاده است و کذا اثرش غار یون و اینها

و گویند که علاج خاص آن وضع حجام بر طحال و دلاک و تحریک آن و شرب ماہ الاصول است و وانی که برای حجامه الطحال اند  
 گاه باشد که در طحال سنگ متولد شود علامت آن در دو شخص در طحال بود در یک در قفسه و بل در خون بواسیر و در آن آید و در غلظت  
 در جگر و گرده و مانند نباشد **صفت آن** مدت بکار بند و فیر و طی احتمال نمایند و ادویه سنگ گرده و مانند احتمال نمایند و  
 با سرخ کردن مفید و عرق شیره که در عرقیات میاید و رین باب مجرب است و غذا گشت عصاره و مومله و بچه مرغ میبند و وانی که  
 اسهال دآن باز منادالات میباشد و یا از اعضا اما آنچه از منادالات میباشد یا بسبب غذا بود که بغیر اشتها و یا زیاده از اشتها خورد  
 شود و یا بسبب غلظت سرخ الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و مثل شیر و باهی و یا بسبب غذای لوج مزق مثل آونجا و یا بسبب  
 غذا که ریخته باشد و یا بسبب غذا الفتح بود که بواسطه تولید ریاح معده بر غذا مشتعل نشود و مضرم فاسد گردد و همچنین غذا که در اشتها  
 پیاز و میوه مثل غیر حقیقی مثل بقول و دندیدالرت و دوسو و ترتیب که موجب الزلاق گردد و مثل تقهیم غذای لیس خفیف و تقهیم لیس  
 و تاخیر فیاض عاصی تاخیر سرخ الاستحاله و الایضا کثرت حرکت بر غذا و افراط شرب آب بر آن نیز ازین قبیل است باجملة علامات این همه  
 تقدیم بسبب از اسباب مذکوره است و بر استلزام این آنکه غذا زیاده از اشتها خورد شود و فلو خفت عصب اسهال و بر برخی انچه  
 از منادالات غذای ففاح بود و وجود کثرت قراقرز اسهال نیز گویای دید و علاج اینها مثل علاج خمره و سو و مضرم کنند و غذا بقدر مضرم خورد  
 موافق مزاج اختیار نمایند و تقویت معده و امعاء بچهار نشات کنند و الایضا آنچه از خوردن طعام کم و واقع شود و کوه خوارش مصلحتی  
 خوردن بالایش شیر با دیان افسون زیره سیاه الاچنی نوشیدن مفید و اگر کثرت اسهال امعاء خراشیده شود علاج آن  
 سبب کنند اما آنچه از اعضا باشد یا از عضو واحد یا از جمیع اعضا را آنچه از عضو واحد بود مثل دماغ و معده و جگر و امعاء هر یک جدا جدا  
 مذکور گردد و آنچه از جمیع اعضا باشد تنه بعد از بیان آنها علوه ذکر میاید اکنون تقایم سه چیز که در مضرم لیس بکار آید رقیق میاید و آنکه  
 طایع اسهال کرده میشود بقاء غذا و غلظت و مغزیات و با است که محتاج میشود لیسوی استعمال بخدرات و گاهی علاج کرده میشود  
 بسمدات و موقوفات و موسسات مسام و مقیات زیر که جمیع اشیاء مذکوره تحریک با دوسوی خلط جهت اسهال میکنند و بعضا  
 علاج کلی در اسهال تقلیل غذا است و خوردن آب و همچنین آب گشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد اندک اندک  
 آب بن تاب یا عرق یا تنگ عرق غلبه شکر بدهد و مشورهای کبوتر یا دراج یا مصالحه قابضه بخوراند و فضل اغذیه مضرم لیس مرغ  
 است و محرم دی است استعمال ظروف نحاسی نیز مرغ کرده اند قشری گوید که پنبه کوبیده را که از آب بشویند و خشک نموده بریان کنند  
 بار یک کوفته یک شغال یا شرب مناسقباضه دهند و در صبح اسهال بسیار نافع بود و تنویم الفع اشیاء است از برای کسی که اسهال  
 دارد و حمه و دلاک قی قادر دارند از حبابات اسهال است و الایضا گذاشتن شاخهای قریب چهار ساعت بر شکم بعضی اسهال  
 از مجربات بود علی سینه است و ملاسید گوید که اسهال صفراوی و صدیدی و خلط اللان را که بآن حرارت قوی و تشنگی بسیار و نفس سرخ  
 متواتر بود با شیا قوی اقباض بند کنند و حکیم علی شجاع قانون گفته که در اسهالات مائل باید کرد و در دوزخ قابض نباید داد که اکثر از دوزخ  
 دفع میباشد که طبیعت میکنند بقریب کثرت در دوات مواد و اگر صبر شود و در غیر وقت مایک شود پس لطافات تناسل که با دوزخ

سورس  
 و در بعضی  
 و در بعضی

دفع میشود و چه جنس ماده است و کثرت و قلت ماده معلوم کنند وحدت و تعدد است و اخلاط را خوب و بد یافت کنند که امری عظیم  
 در اکثر علل است و اینست که حدت اخلاط را کم کنند و همچنین در شیوه تخم خرفه و شیر و تخم حیارین و غیره بنفشه و بنور را برین عمل  
 و تخم ریحان و کنوج و باریزنگ تخم است و در اسهال مخفی جوارش خوزی و در مخفی قابض و سفوف و بنظر با مقید است و اخلاط  
 نیکو در اسهالات بحال خود بودن میل طعام و قلت تشنگی و تبودن بوی بد و پوشیاری مریض و در اسهال و در اسهال و در اسهال و در اسهال  
 که اگر دلائل اسهال گمان شود که بضرکت کبد است که با و صندل البته باید داد و صندلین و در شک منقی و آب برگ تاک آب شکب  
 و آب ب و سیب اگر نیاید برگ آنها هم خوب است و در جو کافور و طباشیر بر موضع که ضام کنند و در بسیاری از اسهالات چنان باشد که  
 صفرا بسیار در معده و اما معاری باشد و تا صفح بسیار اندک اندک دفع میشده باشد درین باب فقیع پوست بلبله زرد باشد و در دیگر  
 نافع است بطریق عصر دفع ماده مریض میکند و فقیع پوست بلبله یا بلوند چینی بهتر است و باید که پوست بلبله را شب و آب برگ و صمغ ابرو  
 بخورسانند و بسیار دلاوت او کم میشود و وانی برای جمع انواع اسهال که با حرارت بود و صفت آن شیر خرفه سیاه بران  
 در عرق کیوهر و دکلاب و عرق گاد زبان برآورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت اندر ترش داخل کرده باریزنگ باشد  
 بخورند و اگر خف مغض باشد اسفول بر روغن بادام حرب کرده بپزایند و زرد و صندل با قدر کمی سنبل الطیب و زعفران در گلاب سائند  
 پاچا آغشته بر معده و دیگر و اما و نهند فدا و اشعیر بریان و هرگاه حرارت کم شود و قابض خویه و دهن را با صفت جهت جمع اقسام اسهال  
 که از ماده بارد و باشد و صفت آن قرص عود بخورند و سماق و کن مانج و زیره و انیسون بریان و اقاقیا سنبل الطیب جالینوس بنامند  
 کنند بریان کوفته بخیته که در دم باشد شربت سیب بخورند و حر را بریان کرده خورائیدن نیز خالص اسهال است مخصوص بافیون و زعفران  
 مجرب آزموده است و پنیر مایه که با کرباب بشویند و خشک نموده بریان کنند و یک شقال با شیر بدست سببه بزنند که در جمل اسهال  
 قرشی است و وانی اسهال مانعی یعنی ترشی سببش انصباب نزل از دماغ بر معده و اما است که غذا را فاسد کند پس طبیعت آن را اسهال  
 دفع سازد و علامتش است که بعد خواب طویل اسهال پیهم واقع شود و باز تا دیر انقطاع پذیرد و باز بدیت باشد و ایضا با علل نزل  
 و ضا و مزاج دماغ بود و دیگر آثار نزل است حسب ماده پیدا بود مثلاً اگر ماده نزله صفرا بود دماغ و حرقت دماغ و سرد تشنگی و ملخی و در دماغ  
 تشنگی و مری و قهقهه ظاهر بود و اگر بلغم بود نموست و طلاوت کرب و غلظت و تقطع آب من بر آن گواهی دهد و اگر سودا بود ترشی  
 دهن و گرانی سر آمدن بوی از دماغ همچون بوی آهن شایه باشد و اگر ماده نزله خون بود سرخی چشم و گرانی جوین و شیرینی طعم باطن  
 و بدبوی بر آن دلالت کند و صفت آن زنها حبس اسهال نکنند و اولاً بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند بقصد رجحان و اسهال  
 بعد تقویت دماغ گوشند و تبدیل مزاج و منع نزلات نماید بشموات و عطوسات و ضامات و غیره بدانچه در وانی زکام و نزل  
 مفصل مذکور شده غذا زردی بمیضه و کباب و خواب بر پشت نکنند و سر بر بالین بلند نهند و سر چنان دارند که نسبت بدن خود  
 باشد و ایضا موی سترشان و از آنجوقه درشت بالند و در خول نمک بر آن ضام سازند و خرقه چین و ساقین بر روغن نمک مالند و بطریق بلوند  
 اکلیل با شوی سازند و بعد از تنقیه دماغ و وانی مانع انصباب نزل بر معده بپزند و وانی که اسهال مانع دماغ را بر صفت آن

افاقیا کثیرا لایزالک مورد ساق عصاه لیمیه التیس کلنا زعفران هر یک چهارم آنک گفته در یک رطل شربت خنکاش میخ آما که اگر این  
 گرفته باشند دل کنند و دقت خواب بقدر حاجت بخورند و فوانی معمول در پخته و خلع یعنی سهال معدی پیش منعت قوامی معده است  
 بود و سبب اینکه هر واحد که کوخا بدش و علائقش آنست که گاه سهال زیاد و گاه سه که گاه سه ضخم و گاه سه فاسد باشد یا شربت  
 و دوات تدبیر آن سهال نگوید اگر از ضعف قوت باشد معده یا بطلان آن باشد اگرانی و ثقل پیش از سهال محسوس شود و دراز  
 قلیل الهضم یا عدم الهضم خارج گردد و اگر از تشوش و تغییر فعل باشد یعنی غذا فاسد گردد و همچنان با سهال برگیرد اگر از ضعف قوت باشد  
 باشد غذا نگیرد و معده نایستد و قبل از هضم دفع شود و قلیل الهضم برآید و مدت فعل مدین کمتر بود و اگر ضعف قوت و دانه باشد دراز  
 اندک اندک متواتر دفع شود و کمید و اگر اگر کثرت رطوبت مزلقه باشد که در معده جمع شود غذا قبل از هضم خارج شود و بآن جزو  
 خام برگیرد و مع جشار خاص باشد و گاه سه طریقت مذکور راجع بود و گاه سه ملخ بود و قی و فرقی در میان هر دو از شوری ذائقه دین و در بر  
 و عدم آن و در غیر آن توان کرد و ضعف معده اکثر سبب برود و رطوبت معده باشد صفت آن جوارشات مقوی معده  
 مثل جوارش متطکی و عود و آله سنگدان غیر التهابی و شیر یا دیان بریان شیر و زیره سیاه بریان شیر و دانه بیل و صغریات برآورده و رب  
 شیرین دخیل کرده بازنگ باشد بدیند و سبیل الطیب و عود و پوست ترنج در سبکه و گلاب سائیده بر شکم ضام کنند و مالیدن روغن  
 مصططک بر معده نیز مفید بود و اگر این تدبیر نافه نشود و عثمان و کثرت احاب بن نیز باشد و دیگر آثار بلغمی پیدا بود و نه مالیده و بعد از الفنج از سهال جا  
 تنقیه کنند پس ادویه مذکوره و غیر آن که مقوی معده و محلل بلغم و قابض باشند بکار بند و سفوف مقلیان ساخت موافق است و جوارش  
 خودی و سفوفی مسک و چون فنجوش درین باب عظیم اثر است و گاه باشد که از رطوبت از معده که سبب ضعف معده تولید یافته است  
 سطح معده گردد و طعام غیر هضم به سرعت مخصوص در وقت حرکت خارج شود و فضلا کیما رگی همچنانکه سنگدان بالا بر افتد برگیرد درین  
 حالت سوا که تدبیر مذکوره استعمال جوارش خنوب و جوارش کثرت خوری و جوارش سماق و سفوفات قابضه و حب خبث الحدید  
 تخفیف طریقات مناسب بود و گاه سه الانصباب صفرا بر معده میباشد و این بعد از حمیات صفراوی و بعد از تناول اشیای حاره  
 میباشد و سهال صفراوی و التهاب تشنگی باشد و زردی و زردی و سوزش مقعد نیز بود درین صورت شیر و خرفه شیر و بازنگ بجا  
 بپزند و با شنبلیله و بعد از الفنج بفتح بارد و سهال باره و تنقیه صفرا کنند و یا بلبلجات باشد شربت و روگرد و هند و بعد از آن قی طبع  
 قابض باشد شربت سفوف و انار و رب سیب و شربت حب الاس و صندل و زرد و گلاب سائیده هر یک چهارم و یا بعد  
 تنقیه سماق کثیرا که نشیند طبع باشد در شربت خنکاش آینه همراه شرجات و العبه مناسب بپزند و یا زهره و مر و ادویه یا سفته طباشیر  
 صغری بریان گل خستانی سوده بر برب بدیند و بالاایش شیر و خرفه و کشیز و دانه بیل بریان و در قی بازنگ بگوید و بازنگ سبب  
 نوشانه و طباشیر بریان بکدر مع کافور یک سطح نمزج است و دیگر ادویه نافع سهال صفراوی که مذکور گردد بکار بند و قبل  
 صاف و غلظت درین نوع در پخته و گاه که بنگ ریزه یا آهن پاره ذراغ نموده باشند بعد از نیم رطل مالک  
 سحق و هر قدر مقدار یک اونیة در وزن ذراغ افزون نماید رطل رسد بجا است و موافق است اما باید که این ذراغ را بدقت و در پخته و

و اگر از انقباض بود و بر فم معده باشد و علامتش کثرت گسنگی و سوزش فم معده و ترشی دهان بود و وجع طحال و ترقق شکم در میان نافه است  
 کنند از دست چپ و سبیل سودا و دهنند و از دیر چاره قایضه کشید طحال کنند و با رچه گرم کنند و آنرا مالش نمایند و پیش از وقت انقباض  
 سودا حیریه از شکم و مغز بادام دروغن زرد ساخته نبوشند و کله به سبب بشود و قرصه باشد که در معده حادث گردد و چون طعام خورد شود معده  
 را از زرع کند و طبیعت آنرا قبل از هضم دفع کند و درین نوع بواسطه سودا و خجور و درید در حلق و زبان و دهن شبرات پدید آید و بوی دهان  
 متغیر گردد و بعد از تناول طعام در معده درو و حرقت یابد و بی بر از صیدی یا قشور بود و درین صورت قرص طباشیر قابض خوراند و چهارم  
 بریان بروغن بادام چرب کرده بخورند و سفوف حب الرمان و زرق الامعا شوروی بدینند و بقول حکیم عوض علی مرحوم در اندیشه اسفند لایب  
 اس و اندک دروغن گل خمر و آب سرد بدینند یا اسفند و تخم ریحان و با رنگ در قدحی آب بخوشانند تا متغیر شود و اندک دروغن گل  
 بچکانیده بدینند اگر از آنکه شود و فیما والا قرص طباشیر قابض یا آب آنا رشیترن ترش آب بخوراند و شکم را با آب و اوقیا و فینون و خاک کنند و  
 شبگاه در درم اسفند بروغن چرب ساخته بدینند و چون ازین تدبیر تسکین نه پذیرد و دروغ گاوشک تاب یا آهن تاب یا بان کاکه باشد  
 و گویند که درابتدای این علت نیکوترین تدبیر فصد با سلیق است اگر مانعی نباشد و الا به اساق حجامت کردن و بی از غلظه بود که از  
 اسهال دوری گویند و او آنست که فضول و در عضوی واحد چون اخم و بطون و مغ و در معده و کبد و طحال یا در عضو کثیر چون  
 عروق و ماق جمع شود و بدو معین دفع گردد پس اگر یک روز در میان دفع شود سبب آن حفر بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن  
 لغم و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود و اگر در معین نباشد و در همیشه ماند در وقت انقباض زیاد گردد سبب آن  
 خون باشد و رنگ براز نیز دلالت بر نوعیت خلط غالب میکند و ایضا در هر عضو یک اول در و وظله پدید آید و بعد از آن طبیعت  
 منطبق گردد و بعد از اطلاق خفت در وجع رونماید باید دانست که محل آفت همان عضو است در نصوصت بحسب غلبه طبعه تنفیه کنند  
 بقصد اسهال و عضو یک در آن ماده جمع میشود تقویت آن کنند و در نه چریه قابض بکار برند خاصه پیش از ترش افراغ تمام  
 بعد از آن مقویات معده حسب فراج بدستور یک در اقسام سابق مذکور است استعمال کنند و در ب وظله که سبب ضعف طحال است  
 جگر و ماسا یقا باشد و یا سبب نفاب خصل معده بود علاج هر یک گذشت بدان رجوع نمایند و بعضی از ادویه نافعه که در اینجا مذکور  
 گردد حسب حاجت بعمل آرند و آنچه از شرب ادویه سهله افتد تدبیرش حبس است با دویه قایضه و ایضا دفع خلط ساخته دادن  
 است و آنچه بطریق بجران باشد حبس آن نکنند و چون بجد غشی و سقوط قوت بر قرص طباشیر قابض یا شربت حب الرمان  
 آرب به بدینند و دانه مویز یا ندک طباشیر و گل قبری سودمند و بدانند که هرگاه با الحولیا و منزله و کام سوداوی ضعف معده و بیست  
 تسخ و ریاح سوداوی و احتراق مواد جمع شود بمعالجه مشترک در ب وظله و اسهال معوی زرق الامعا و اسهال مغزی زرقی طحال  
 که با حرارت باشد یا بی حرارت و ماغ بود و پروازند و اصلاً ادویه مططفه قویه جاره جالبیه و شربید القبض بارده که مخطوب است  
 لحاظ تقویت طحال و کبد و قلب تصفیه خون آنها و فکر دفع بلغم خام و سودا و نضج آن بمخلطات کب یا بار و طب نباشد بلکه  
 نشکی باشند و معده و امعاء و اعضا سفلی و دماغ پروازند و اولی برای اسهال معدی بار و طوبی ملخی از انطوائی

نوعی از غلظه

در اندیشه که

آن خلودن تو باطن و آنچه جلای رطوبات کند مثل بنفش و حب الاس و حب قوفا یا مانع است و تریاق اریه آب  
تا بیستور ایضا برای اسهال معدی سوزادی از انطاکی صفت آن ادوات متقیه سودا کنند پس دوغ بشکر و گند شیرینش و شتر  
که در آن آهن یا طلا یا نقره داغ کرده باشند بدهند و اگر از مرغان سوخته یک درم صمغ عربی نیم درم و انیسون مثل هر دو صمغ  
سازند قطع از لاق و فساد و هضم از سودا و تقویت اخشا و کند و مجرب است و از آنچه تجربه کرده ام و اید محلول است طریقی حل است  
که مر و اید محقق را یا ترشی ترنج و کشمشه کرده بر سر او بمجمد نموده در سر که بدارند تا آنکه حل شود ایس یک درم از ان بلبلند که بهما  
سوزادی و علل امعاء را زایل کند و از خواص مجرب این است که در چهار صد درم گلاب هفت درم نقره راسفت نوبت بر سر نمایند پس  
بنجمد طلا را پنج نوبت پس چهل درم آهن را نه بار و بقدر باز زده درم از ان گلاب بنوشند که تمامی امراض آلات غذا را زایل کند  
سیا سوداوی را و آفر و اندک میوه است و غذا از نذوی برضیه و دار چینی دهند و دوائی که از برای درب مجرب اکثر اطباء است  
صفت آن پوست سگدان مرغ و خونی و غنی و مخصوص مجرب صابج تخم صفت آن صمغ عربی هر روز سه شقال ساییده بنوشند تا سه  
روزه زیاده بر آن و اگر با سهال شده نباشد آشامیدن پوست خشکاس که مثل غبار ساییده باشند از یک شقال تا دو شقال از  
مجربات است و اگر با صمغ غرور کنند بدستور نوع دیگر که اسهال صفراوی و غیره را فوراً جسد کند صفت آن برگ  
نانک درخت گولیک و ام مانند غبار ساییده و آب کشمشه حل کرده صاف نموده بنوشند در سه روز اثر بین ظاهر شود ایضا  
برای جسد اسهال که از خوردن جمال گوشت شود صفت آن کثیر اسوده در خجرات میخند و خوردن دوائی برای انواع اسهال  
که از ماده بارو باشد صفت آن سماق که از رازج زیره و انیسون بریان افاقیان زرد و رنیل الطیب حب الاس کند بریان  
گوشت پیخته سرد درم باشد برت سبب بدهند و قرص عود بخوراند و دوائی که درب در نلق الامعاء و رخاوت معده را مجرب حکیم علی  
است صفت آن تخم خردل سفید تخم تربیک تخم ریحان اسفند تخم مر و بازنگ تخم خشکاش سفید هر یک دو درم همه بریان  
کنند مصطک سعد کوفی نقاب الزیره انیسون هر یک سه درم بادیان دو درم این اجزاء را گوشت با تخمهای ناکوفته جمع کنند و هر روز  
از یک شقال تا دو شقال تناول کنند و دوائی هندی که در اسهال و آبچش عیب لفل است صفت آن خس موته  
بیگرمی کشمش خشک و تخمبیل نتر بالا صندل سفید و کثول حسب مزاج تغییر و تبدل در وزن نمایند و در مزاج گرم موته و تخمبیل را  
موقوف کنند و بگیرند هر یک مثله ماشه مجموع را در نیمه آثار آب بخسایند صلب بجوشانند هرگاه چهار دام آب باقی ماند ضاوه  
افشوده بنوشند و لفل از زرد پا و آثار آب جوشانیده وقت شام بخورند و حکیم شریف خان صاحب اکثری کثول و زرد استمال  
می فرمودند و فایده عظیم میکرد و دوائی زرق معده و معاد که اگر از اخلاط بارو باشد از انطاکی صفت آن اکثرین  
علل از بلغم بود و درین چنین بهتر از قنیت اولاً البشیت و لوبرق و ترب و غسل و مایه شورقی کنند که این بهترین اشیا است  
که بدان متقیه معده کنند بعد از ان مداومت برادر مالی یا بنجین برورد کنند و اگر در اینجا اطلاق باشد پس بجزر و کف غسل سرد



که در جگر گرمی و سوزن من باشد و دیگر علامات که در ضعف جگر حار مذکور شد پیدا شود و در سهال متواتر نمودن چرخ معده و خالی بودن  
زباد و شور و دشمن سپهری قلت پذیرد و آلتها صفر و صرد بار بار مختلط نشود بلکه علوه از آن بیرون آید گاهی مودی گردد و چرخ طغیانی  
از جگر که از آتش گدازه نشود و این بر قرب موت دلالت کند هیچ دور نباشد تبطریق اسهال کبدی برود و ایام احداث حج و مسکن گردد  
باشد ضعف آن اگر اسهال خونی باشد چندی غذا نخورند و تا که مریض ضعیف نشود بند کنند و فصد با بلیق یا باریک کشانند  
و خون اندک اندک گیرند و دست و پا پستان بپزند و معالجه برای لفت الدم مذکور شد بپزند و زرد و صندل سفید و زکلاک  
سایه و برنجافه بکنند اگر اسهال صفراوی صیدی آید باید که حبس کنند که گاهی استسقاء و طحال پدید می آید و گاهی خون در ملاک  
بیکند و تسکین بکارند و ایکه با قاض نباشد باید که وشل شیر و صندل و شیر و عناب و شیر و تخم آش با سنجبین و یا شربت انار بپزند  
و او الشیر غدا سازند و فصد صندل و کلاب بر دل و جگر نمایند و فصد سیل از دست رست و صددی مانع است و لکین قنقیه  
و صفراوی قویض مقوی جگر شل زرد شک و لک در اندام دارد وانه و شربت صندل و شربت حب الاس سهو آنجا که در آخر این است  
بسیب کثرت مر و صفراورده و خراشی اندام عار افتد و علامات اعراض سحج باین نهج پیدا کند که آن اخلاط گاهی به خون مخلوط شده  
برین آید و گاهی تهنا و گاهی بهما و خرمج آن راحت باید و گاهی استسقی و در بخشی افتد و دین صورت باید که با وجود مرعات بکند و تغذیه  
مراج آن مغزیات مانند صمغ عربی و نشاسته بکند و با سنبول و بارتنگ و تودی بر وزن چرب نموده و مثال آن که فصل سحج بیا  
پدند اسهال خسالی که بسبب ضعف جگر باشد و در یک سیب سده آن باشد و صمغی که بسبب الفجار و دم جگر باشد علاج اینها علاج  
ضعف جگر و سده آن دو سیب جگر بود و با نخ و در دوائی هر یک در امراض جگر گذشت و خوردن مویز و اسهال غسالی از جهت با شیخ الزکری  
است و طباشیر گل سرخ و سنبول الطیب سیلخه نیز نافع و از استعمال قاضیات صرف در سهال سدی ورمی و آلتها از تقصیر جگر یا دوی  
شدید التبرید و سدی اتینا با حب و دلتی ای فنیام کبدی از خوردن نان احتراز اولی و سهال رموی کبدی که از اندوه و غم و غم  
کبدی گویند در دوائی اسهال الدم خوابد و ایضا مانع اسهال کبدی و بدنی که از حرارت یا خلط حار باشد و از جهت باقری است  
صفحت آن انار دانه در دم صندل سفید زرد و زرد شک حب الاس هر یک چهار دم و آب گرم یا آب کاسنی یا آب بارتنگ  
بخشایند و صاف نموده شیر و تخم خرفه بریان در آب مذکور بر آورده و شربت سیب یا حب الاس و انگور که بپزند و در صورت نیاحتی  
حرارت اندک که طباشیر بپزند و در حالت شدت حرارت بقدر جو کاغذ اضافه نمایند و یا قرص کاغذ شربت سیب شربت اول نخورند  
و بالایش دوائی مذکور بپزند جهت تبرید کبد و غیره و سده با ده بیشکم گذارد و بخورد تا شش روز همین تدبیر عمل آرند و غدا درین  
ایام مویز و همرا شربت سیب مخوش یا شربت صندل و یا ما و الشیر بریان همرا شربت سیب ترش یا مویز انار دانه کوفته بسیار  
و اگر قوت ضعیف باشد زیر پنج بره و بزغالک یا شور با می جوز مرغ همراه آب انگور یا حب الروان مدقوق یا ساق یا جو قنقش یا خنجر  
بدیند پس هرگاه حرارت کم شود و قدری مزاج با عدل گراید و کیفیت خلط اسهال جگر پذیرد و متن و لبن و احتراق و اختلاف اللون  
زایل شود و قوا البض قوی مثل شربت حب الاس و سفرجل استعمال کنند و اگر خواهند بزهر بریان و گل ارسی و مانند آن اضافه نمایند.



دو آن اسهال محوی اسهال که از روده بود علائمش آنست که غلط که مستفیع شود مختلف با بریز بود و آن اگر با سنج باشد علمی و ذکر  
 یابد اگر با سنج نباشد آنرا از نرق الاسا گویند پس اگر سبب آن رطوبت فرقه بود که بواسطه آن فلفل در امعاء کثرت کند علامت آن خروج  
 رطوبت بود با فلفل قلیل البهضم و سحره از آنست خالی باشد صفت آن تنقیه از سهیل جاد و حب ایلیج کنند بعد از آن سفوفات  
 و اقراص قابضه خنک خورند و مصططک و طباشیر با گلاب یا آله بامغیة بود و سفوف متعلیا تا نیز نافع است و شش در سنگی استمال  
 مدرات نفع تمام دارد و سفوف بهودی خورده شیر با دیان نه ماشه و فانیسون و زیره سفید هر یک چهار ماشه و الا بچی سه ماشه و قرفلفل  
 ماشه شربت شش خشک و گلاب و زباز هر یک یکتوله و هندی سفوف متعلیا تا نه ماشه شیر با دیان نه ماشه الا بچی پنج و ده اب جاد و تخم  
 کتان و کنوچ هر یک ماشه کند بریان سه ماشه پاشیده و نوشند و مصططک سه قرفلفل گل سرخ با دیان و شراب شسته غل  
 کنند غذا گلاب و اگر دار چینی مرکی افیون چند بیدستر برابر گرفته بقدر طفل حب ساخته چهار بخور و زنجبیل هر دو در سه  
 معدی رطوبی گفته شد به مفید بود و ما و امیک باعث ضعف نگردد و بهضم با بخار شات حاره تقویت دهند و چون مرض بطول افتد چون  
 و نقاسیت پدید آید از بر شش و تریاق کبیر و قرص زرشک شربت حب الاس و شربت انجیر علاج کنند و تفاوت قوی بود اگر  
 دروغن اجتناب کنند و در صورت ضعف قوت کثرت کششک مطبخن بر رخن با دام دهند و جلوس بر صره نکند و درین سهیل گند  
 و اگر گرم و تقصید بدین المبارک در فصل لقوه گذشت سود دارد و اگر سبب شره و قرصه باشد که از روده و حاره صفراوی در سطح ظلی  
 امعاء حادث شود و چون غذا بد و سرد باعث احوال لنج زود دفع گردد علائمش آنست که فلفل غیر بهضم صد بید قوی و شربت  
 با ش و وقتیکه طعام از معده با معا رود در محسوس شود و سوزشی از موضع امعاء جانب بر صعد و کند و از تریج آب سرد و سستی تسکین بخیزد  
 و در آن تلخ بود و باشد که این شور بر سطح پیردن امعاء عارض گردد و درین نوع حدید و شور نباشد و در زیر ناف و دیلو با ملغمه شود و طعام  
 غیر بهضم به بریم آید علائمش فصد با سلیق کنند اگر حاجت بود سهیل از بلبله زرد و هندی چهار تخم را بر رخن با دام حریب نموده گلاب بخورند  
 و او به مغزیه مانند صمغ عربی و نشاسته و شیر بریان کرده همراه لعاب بهدانه و لعاب ریشة خطمی در گلاب و عرقیات بر آرد و چهار تخم را  
 بر رخن با دام حریب کرده بدیند و سفوف نرق الاساء شور به و غیره اشربه سرد چون شربت شش خشک و شربت انار شیرین شربت  
 حب الاس و جلابان مفید بود و قرص طباشیر قابض شربت شش خشک و قرص گلابا رب اس و رب بنافع است یا طباشیر که اگر با فلفل  
 با شربت سیب انار و لایبی لیسید استنبول نه ماشه و در گلاب نیم پاد چوشانیده و رخن گل و خلکده با شربت شش خشک و هندی یا طباشیر در  
 و هوس سپول چار ماشه خورده لعاب بهدانه و ریشة خطمی و عرقیات بر آرد و هندی و صندله مایه و قابضه مثل طحلب و آرد و گلستان  
 و صندل با حب الاس بر شکم نهند و غذا مسویق شعیب و ربج با عدس و دروغن با دام تناول کنند و از ترشی خاص بر بندند تا بر قوت  
 نیفز آید اگر نرق الاس سبب انصباب صفرا از اعصاب بر امعاء باشد که از لذع وی آنچه در امعاء است دفع گردد و علائمش خروج  
 آنست بالذرع مقطر و ظهور دیگر آنرا صفرا علائمش نمی نمایند و تنقیه صفرا از سهیل با رد و یاخته بازو نمایند و اگر قوت قوی باشد  
 فصد با سلیق هم مضائقه ندارد و بعد از تنقیه بهر تقویت امعاء قرص طباشیر و شربت انار و هندی در هر حیه قابض و مغزیه و امعاء و تقویت

احتمال بواسطه استعمال نماید بشرایع و مضامین و بحسب احتیاج مقتویات معده بعمل آرند و کل از منی و صندل سفید زعفران و قاقیا  
باب مورد مضامین و نوشیدن نوع آن تاب نیز مفید بود پس هرگاه ماده از انصباب بایدست علاج سحج از تخمهای باره و صاب  
برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه که در زیر خواهد آمد باید کرد و آنجا که با صفا و بلغم نیز مرکب باشد آنرا سر و دو پدید و قلع مرستاب  
نوا که گاهی و در رخصت متقیه هر دو کند و آنچه در صفراوی و رطوبتی که مذکور شد استعمال نمایند و سفوف بلبله خوند و اگر سحج  
از انصباب بلغم بود و علامتش کثرت ریح و ذرق و درد و ملایم بود و بلغم خارج شود متقیه بلغم نمایند بعد از آن علاج سحج از چهار تخم و  
سفوف مغلیا نمایند و اگر سحج از انصباب سودا باشد علامتش خروج سودا با خراطمه سودا بود این قاتل باشد چنانچه متقیه سودا  
فتح انصباب آن و تقویت طحال نمایند بعد از آن سفوف طین با ادویه لعابیه و مغریه مانند لعاب بهندان و لعاب ریشه خطمی و  
شریت بنفشه و چار تخم بخورند و اجتناب از حوصه نمایند و اگر سحج از قتل یا پس باشد یا قبض طبعیت و بر اثر شک بود علاج قرقنج  
سدی کنند و اگر شریت سهل قوی باعث نلق الامعاء بود چار تخم بریان کرده بر روغن گل حرب ساخته و در دهان و میان دو ناف  
در دفع گاو و یک لحظه گذاشته و دهند و اگر حرب الرشاد مسخوق در روغن بجز شانه تاب شده و بخور اندر زوئی کند گاه باشد  
اعصابیکه برده آمده از بلغم متغلی گردد یا ضربه و سقطه بمبادی آن برسد و علتی از جنس فالج مرعاضه را عارض گردد و از سبب  
غذا السبب استرخاشی خویش عاجز گردد علاج این قسم نلق الامعاء از ادویه فالج جویند اینصفا برای نلق الامعاء رطوبتی  
از میرغوش صفت آن بود که بدو و شرب مطبوخیکه در قول الطالک گذشت و سفوفیکه ملاسیدر ستوده و در سفوفات  
خواهد آمد بدهند و مادامیکه باعث ضعف نگردد و مضمرا بر اجزای شات حاره تقویت دهند و چون مرض بطول انجامد و نفق  
پدید آید شیر خشا و مشرو و دیوس و تریاق کبیر و قرص زرد شک و شربت حب الاس شربت انجبار علاج کنند و سفوف بنفشه شروع  
نیز حرب است و آن نیز در سفوفات خواهد آمد و دوائی اسهال از جمیع اعضاء و این اگر از دویان اعضاء باشد علامت آن  
التهاب تریاق و سقوط قوت و بدوی بر از و اختلاط الوان بر از و مومت آن و بهنیت بول بود و در معده و جگر و هوائی است  
باشد و این قسم مانند تریاق علاج پذیر نیست و به علاج و قی پروانند و قابضات آنچه در قی مذکور اند میزاده باشند و اگر سبب  
اجتماع اختلاط فاسد و عروق اعضاء بود که باعث حیات و معده ضاره و مسموم ضاره و تبخیل لبسا گردد و طبیعت از سردی است از اسهال  
سهال دفع سازد و اگر سبب استلای شدید از فضلات بود که بهجت ترک ریاضت و استفرغ معاد و بر خارجی مانع تحلیل و ترک آنها  
نیز بحرث ریضه و بدین مجتمع شود و طبیعت بر سبیل انتفاص آنرا دفع کند و اگر سبب سرد و عروق باشد که غذا بواسطه امتناع لغز  
اعضا و بطرفین اسهال منفع شود علامتش آنست که در این اقسام نیز اختلاط الوان بر از میباشند لیکن ریض بعد از اسهال از خود  
نت و راحت مییابد پس میباید که این اسهالات را بنده نگذارد و با ناله سبب کوشند و اسهال بحرانی که در روز بحرانی می افتد  
از کین قیل بود آنرا نیز سبب عروق و غلات است و آنچه سبب سقوط قوت ماسکه بود چنانچه از خوف و در آخر سئل و قی عارض شود و در غنا  
از سبب کفایت کند و اسهالی که از نقصن سها پدید آید با ضعف لب یا و خفقان کرب باشد و سخن و بعضی از این طریق

دوا دن و آب برت پر درده بر سر نخین مفید بود و با چوب صندل نخلین کرده پوشیدن و دیگر تدابیر مفرح که باری بودی  
 دوا کرده خوردن مفید است و دوائی اسهال که با طفل عارض میشود اکثر در وقت برآمدن دندان میباشد و حبس آن بسیار  
 نیست مگر وقتی که از افراط آن حضرت کلی باشد و تدبیر برآمدن دندان بدستور یک در دوائی سهیل نبات انسان مذکور شد باید که کمال  
 بهمانست و در صورت نیادائی اسهال از سه مهره و طباشیر مانند آن که در دوائی عطاش گذشت حبس باید کرد و مغز بیل گرفته و بیل  
 آن نبات نیمه نیمه بآب بدیند سوخته بود و اگر تشنگی مفرط بود با شیر و خرغه و آنجا که تب بود با مست چکیده بدیند کوفی  
 از اثر است و اگر پوست خشک باشد بلبه سیاه بروغن بریان کرده هموزن آن شکر سفید آمیخته قدری قلیل بطنش بدیند برائی  
 شکم بر این سودا نیست و طفل که غذای هم خود بخیر می خورد و گشایه بزغال لقدر یک دانگ همراه آب سرد و سینه باری  
 حبس میکند مگر در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پر مینیس دارند و فادز هر چه جوانی در دفع ماده گا و ساینده خوراندن نیز  
 سوخته است و آب تخم بجزان و باریتنگ و سبغول بریان در آنجا که معده ضعیف بود فاده تمام و در اسهال که بابت و سرفه  
 باشد شربت حب الاس صبح و شام چند انگشت لیسانین سخت نافع است و تخمید شکم زیره و حب الاس مع عود سندی باریک که در  
 بگلایه و سرکه شسته ثانی و سه الیک برب سده و گاو سار لقا بود و در غیر وقت نبات انسان و فطام واقع شود و علاج حبس  
 سه دو تقویت جگر و معده است و بلبله مریمه با عرق بادیان و گاهه گاهه نوشته اند و دوا دن برین نوع سوخته است ایضا  
 که بر اسهال و جیش مجرب صفت آن بادیان بریان زیره سفید بریان مغز بیل مژدر و بیل کل سبب باری هر یک شش  
 باشد بودینه و تخم بلبه سیاه بریان هر یک چهار ماشه کشنیر خشک بریان دانه الاچی پوست خشک بریان هر یک سه ماشه  
 اسبغول چار ماشه شکر سفید پنج ماشه سوسای اسبغول همه را ساینده با هم آمیخته لقدر یک قله نهند و دوائی کرد و در اسهالات  
 مثل اسهال بدیسری و غیره و تقویت اعضا معمول مانند کرام است صفت آن ریشه خطمی تخم مرو هر یک چار  
 جوشانده همراه سفوفات قابضه مقویه یا باریتنگ و دانه بیل هر واحد چار ماشه بآب پنجه همراه سفوفات مذکوره بدیند و دوائی  
 اسهال که با ضعف باضمه درودت باشد از مجربات شیخ الرئیس صفت آن عود خام زیره بسکه تر کرده بریان خود و نافع  
 کرد و با مغز تخم بیل بریان قاقه تخم میزاج و مساوی گرفته سفوف سازند خوراک تا سه درم و اگر راجع کثیر بود تخم شاه مسفر  
 و خل کنند و اگر بلغم و صفرا مرکب باشد و از خروج هر واحد دیگر علامات دریافت شود و در یلهوت بگیرند بلبله از دیگر  
 حرف نصف جز و یک حب الاس سماق کزبانج هر یک یک جز سفوف ساخته سه درم بخورند و دوائی بهندی بر اسهال  
 بلخی صفت آن گلنار سه ماشه الاچی مهر پوست مہنت عدد بادیان بریان شش ماشه زیره سفید و نمبر شش و دانه  
 آب شیر کشیده شہر خالص دخیل کرده و دند و دوائی از کیم کلوصا برای جیش که بعد سهیل قوی القاق افتد صفت آن خس  
 ناسپال گلنار مرقه امار دانه کشنیر خشک هر یک نه ماشه گوند بیل چار ماشه همه را در نیم درم آثار آب جوشانند و جنین آب  
 صاف و سرد ساخته بنوشند ایضا منہ مغز بیل نه ماشه خس کوکنار مرقه گلنار کندر بادیان هر یک سه ماشه

و نیز آثار آب بخوشاوند چون برنج آب بر باد صاف و سرد ساخته بنوشند و این حب برک اسهال و خجش با خون نیز مجرب  
 مکبر موصوف است گنگنار ناپال لائین سفید گوشت بول حب آلاس کند اجوائن افیون هر یک چهار ماشه سرکه خاص دو  
 قول اول هر که کوفته بخت افیون در سرکه حل کرده ادویه مسحوقه در آن آغشته بر آتش بپزند هر گاه سرکه خشک شود جو بهاء بقدر خوب پخته  
 خوراک پنج عدد و تا هشت عدد هر صبح و شام بخورند و آب آهین تاب که بعش تجلیل رود وقت تشنگی بنوشند و غذا بخورند  
 آب بپزند و کچری دال کوک متشرب یا سونیم بریان یا برنج بخورند و اگر بیض را تب نیز لاحق باشد این خوب همراه جوشانده بپزند  
 بدیند و والی برای اسهال ایمنی صفت آن زنجبیل نصف بریان و نصف خام طلیت بریان سفوف کرده بمقدار بخورد  
 بایک لقمه جغرات و برنج آغشته بخورند بالائش پنج لقمه دیگر تنها بخورند و تا سه روز بکمال آرند و از نان گوشت بریز کنند  
 نو عذیر بگزیند است اسهال ایمنی و کوناری همول صفت آن لوده اندر جوخ موچرس سیلگری گل دما و نیترا بالا  
 حاتر حاکنول گنه اتیس جوز بوا افیون مساوی ساییده بمقدار قوت آب بخورند اینصا درین باب مجرب صفت آن  
 گل دما و دال هر یک چهار ماشه سفوف کرده با دوش آهین تاب بدیند و والی که بر اسهال و خجش که تب معمول صفت  
 آن بادیان زنجبیل پلید سیاه پرست خشخاش همه بریان نموده کوفته بخت دوماش آب بخورند و والی که اسهال کهنه  
 بدیند صفت آن مغز بیل موچرس نسته انبه کهنه هر واحد یک دانه بخت جوز بوا یک عدد افیون بمقدار بخورند ساییده  
 حسب حاجت یک کف دست یا کم زیاد بخورند نو عذیر بگزیند که جیت اسهال و صبح و زحیر ضعت معده معمول صفت  
 آن برنگ بر چار نانک مصطکی اندر دانه کوکنار نیم برشته هر یک نیم نانک زنجبیل نیم برشته بیل کشنیز خشک بریان  
 یک نانک صمغ عربی برنج نانک کوفته بخت آب سر و شنبه بمقدار قوت مریض استعمال کنند و طریق در بر کردن برنگ نیست  
 که بگزیند برگ قنب چیده قسم اول و پاک کرده بر وزن بنفشه ماروغن بادام یاروغن گاو چرب نمایند پس بیارند علف بزرگ بپزند  
 آزادوب گویند شیر و آب ستانند و قدس از شیر و نانخواه بآن ضم نمایند و این هر دو شیر اندک در صمغ انداخته بپزند و بکافور  
 در سفال نو آب نارسیده بر آتش نرم برشته نمایند و فرو دارند و بعد سرد شدن باز شیر را سه گز آغشته بپان کنند و بپزند  
 هفت مرتبه بریان سازند پس بکار برند و والی که جیت اسهال صفراوی مجرب صفت آن زهر مره و خطائی مروراید  
 ناسفته سوده طباشیر صمغ عربی گل و خستائی هر یک یک ماشه ساییده در رب آغشته بپسند و غلبان شیر کشنیز خشک  
 برشته هفت ماشه شیر خرم خرم برشته یک قول دانه بیل برشته دوماش در عرقیات برآورده رب به شیرین دونه و دانه گره  
 بازنگ بشناسا شایسته بنوشند و گاه که بر یک یا یک ماشه کافور نیم سرخ شیر و زرشک نه ماشه و گاه که شیر و حب آلاس گاه  
 شیر و زهره سیاه بریان سه ماشه باشد افزوده میشود و والی که بر اسهال اسهال اطفال مفید صفت آن زهر مره  
 خطائی که کله می بسد بخورند هر یک یک ماشه کوفته بخت خشخاش یک قول شسته بخورند بالائش از حب آلاس بریان  
 و مغز بیل بریان پنج انجا و برگ کیک هر یک سه ماشه در آب شیر و برآورده شربت بهی یک قول آغشته بنوشند و والی

نابین اسهال اطفال و مجرب و معمول صفت آن بیلگری موته دهنیه مساوی گرفته کوفته بختیه باب ششست برنج  
 سنج بدیند ایضا که جهت اسهال و پیش اطفال معمول صفت آن گل دانه بیلگری اندر جو خس مساوی کوفته بختیه  
 یکس ماشه یا کم و زیادا بصل آینه پلیساند و بعضی آله بجاسه دانه میکنند و در صورت لقی هم نفع مینماید و در نسخه دیگر بود  
 هم در خل است و اگر خواهند و دارا چرکوب کرده جوش داده بدیند نوع دیگر براسه اسهال شدید اطفال مجرب  
 صفت آن لوده پختهانی گل دانه و ناگرمه بیلگری هر چهار مساوی باریک سوده بپزند برای طفل ششماه نیم ماشه و  
 بیک سال یک ماشه و دو ساله ده ماشه و شیر مادر ملکه و بدیند ایضا که اسهال کودکان را که در وقت برآمدن دندان و دندان  
 ناف صفت آن تخم خنکاش سفید کنند حب الآس سه کوفنی هر یک بنمردم کوفته بختیه بازنده بقیه نیمه شربت یا شربت  
 حب الآس اندک اندک بدیند و الوی اسهال الدم اسهال خون که از بزرگ آید و سنطاریا به کبدی خوانند و انچه از اسهال  
 باشد و سنطاریا می معوی نامند سبب کبدی انفتاح یا انشقاق یا قطع رگ جگر بود و بواسطه کثرت امتلاهی بدن از خون و  
 سیلان خون متجاوز جمع خلط حاوا کمال یا قطع عضو بزرگ یا تفرق اتصال جگر از ضرب و سقطه سبب معوی یا خون  
 اسهال بود و آنرا سحج گویند و او جدا گفته آید و یکشادون دهن رگه از رگهای اسماء بواسطه امتلاهی عروق آن از خون و علما  
 و سنطاریا به کبدی تقدم اسباب مذکوره است و عدم آمیزش خون با براز و نابودن پیشش و در وقت مقد او خلط و حرمت  
 وجود خون و بدلولی آن بواسطه حرارت جگر و لزوم تب و بودن اسهال با دوار و هرگاه شدت تشنگی و التهاب غلیظ شود زیاد  
 بر یک هفته مهلت نهد و علماست و سنطاریا به معوی که از کثادون دهن رگ باشد آنست که با و آنرا سحج و بواسطه اسهال  
 در معوی و کبدی هیچ نماند و در اکثری در دود بخلاف سحج که وجع و پیچ در اکثر آن لایع است و دفعی انفتاح افواه عروق و اسماء  
 غلاظ و وفات آنست که این کشادگی اگر در اسماء غلاظ باشد در سقیام نخست براز با خون آمیخته آید بعد از آن بدون خون  
 و اگر در اسماء و فواق بود هر بار اول براز فقط بر آید بعد با خون مختلط صفت آن در و سنطاریا به کبدی چند روز غذا  
 نخورد تا وقتیکه بعضی ضعیف گردد و بدیند کنند و فصد با سلیق باریک بختیانند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا  
 و پستان خستین بندند تا ماده بجا نیاید و دیگر مائل گردد و بعد از آن قرض که بر یا و غیره همراه شیر و خرفه و باز تنگ و مانند آن که در  
 دوائی لغت الدم مذکور است بدیند و در و و صندل را در گلاب سائیده بر جگر ضام و ساند و در آنجا که تفرق اتصال جگر  
 سبب باشد اول انزاله سبب دفع نکایت او باید کرد و پس از آن اقراص قابض و لیم دهن و قرص لغت الدم که در آن  
 ریونند بچند یک جزو افزوده باشند و قبض و التجام امر تمام داد و در و سنطاریا به معوی فصد با سلیق کنند و بعد از آن  
 قابضات چون رب بد و شربت حب الآس و شربت انجیر و قرص طباشیر قابض و قرص که بر یا و امثال آن همراه ادویه  
 مثل چار و صمغ عربی بوداده و مانند آن بدیند و گل ارغنی بنمردم بایک از اشربه مذکوره و او ان نفع تملک دارد چون کثرت  
 انزاله و کز باز و گل ارغنی بر سر بر آید کوفته بختیه حب ساند و در و در آن بدیند و این باب مجرب است و بعضی بزرگ خرفه خفته

کرون مفید و ضار و کج بر سه شکم در یک ساعت پس کند و آنچه از ریح بواسطه مبتدیه پیش بر دارند و کلمه با پنج خردان تنایک نه  
 و فتنه کرون انزال تجربه رسیده و اگر خون پنجم گردد آنچه در امراض معده برای جوهر دم مذکور شد عمل آید هرگاه اسهال الیوم که کلمه بهر  
 ملاری و سحج ملاری مع در عارض شود در دست و خصوصاً هرگاه اول خراط بیرون آید و بعد از آن خون صرف آید ولی اسهال الیوم  
 انالطام کی صفت آن خصه یتفانل از جانب راست در کبدی و از جانب چپ در معده و خون بحسب احتمال برآید و در وقت  
 خفتن جوهر اخراج او کافی است چه غرض المله است نه استفراغ بعد از آن گل مختوم و قدره قلیل عنبر در کباب مکرده بهر نرسد  
 نوع کبدی مطبوخیکه دران مویز سر او قیبه است و در مطبوعات خواهد آمد بدینند بعد از آن سفوفیکه دران گل را می و صحن عنبر  
 تخم خرنه هر کدام یک جزو است و در سفوفات خواهد آمد استعمال نمایند و اگر حرارتی در یابند طباشیر نون گل را می دران سفوف  
 بفرزاید و قرص که با طباشیر تخم خرنه و بارنگ مناسب است و سفوفیکه دران طباشیر میوند جینی و لک منسل است نیز درین کار میوند  
 است و در سفوفات خواهد آمد و شکم را با یک کشتن سبز و اقیا و گل سرخ و آس و صندل و عنبر مقرر و عنبر بنفشه متواتر ضار و تمام  
 نوع مسوی گفتند و دو اوقیه تخم شنبلیله و صطلی هر کدام یک درم در دوطل آب بجوشانند تا بایسدن آید صان نموده چند روز بپزند  
 تا عفو نشد قطع گردد و اگر در طبیعت کفص محسوس گردد سائگی بر خون با دوام مایه در مطبوخ مذکور اضافت نمایند و چون اخلاط و بر اعراض  
 کلی حاصل شود تریاق فاروق و مشرو و لیطوس و سفوف و عقیلیان و آله مزلی باید داد و لیطیه سیاه بر روغن گاو بریان کرده و با دین  
 بریان نصف آن دخیل کرده گرفته با نفع سفید نصف مجموع آمیخته و درم باب سر و بدینند که فائده تمام دارد و شل مهند می جویو  
 درین نوع مجرب است چون کله دشوار گردد و معجزیکه دران بعد سوخته و سندر و س که با است و در معاجین خواهد آمد بدینند و شاد و سحج عسکی  
 منسل با هر هم بعضی ششتر بردارند و از انغذیه بر ضرورات و فتنه بریان و اگر چه شیه و آن برآورده باشند اقتصار نمایند بعد از آن  
 و عذر اخلاط قوت الکلیان بن و قلیله مبرز و کباب دزده برضیه بکنند و مهند و استخا آب گرم و طبخ کل سرخ و آس و گلاب و باورند  
 پس گزینز یاد گردد و از نملک و زهر و شونیز و شست مجموع یا مفر و گرم کرده نشانند و ایضا و نوشته که علاج قیام موسی قلیل خون است  
 و اگر خون تخم باشد مجامع را علی بنهند و صفوات دهند و آنچه قطع خون کند مثل گل مختوم و قرص طباشیر و معجون نخل ح و خلتان است  
 و باید که استعمال معفران نکند و لاول و عصفور دانه و مویز سرخ و تخم کشتو بر مقوی بکار آید ایضا جت اسهال موسی از جربیات  
 حکیم طی صفت آن لعاب بهدانه بریان و در شقال صندل سفید سوده تخم بریان هر یک یک مثقال پاشیده بنوشند که در حبس جو  
 اسهال نایب نافع است و اگر خرمشتر آب انجماد دخیل کنند ایضا برای اسهال الدم از بیاض و لاله حرم صفت آن  
 است گلو طباشیر لیمت انار برابر سائیده سه ماشه باب سر و بنوشند ایضا که اسهال خون را بند کند صفت آن مال کتهه  
 سفید منزول بر سر برابریخته بقدر حاجت بدیند و آبی سحج و قروح معا و سحج عبات است از تراش سطح معا و علاتش است  
 کشکی و پیچیدگی و درد معا و بود و خراطه بیزن که بدیند و آنکه اخلاط حاده حریفه که با معا بریزند تخم سحج می نمایند و بعد از آن در دخیل  
 مقرر است تره حادث میکند و قرح سحج آن است که در معای غلاط باشد و علاتش آنت کور و زیر زان بود و خراطه معا و غلطه میاید

در در باشندت نباشد و اگر دماغی دفاق بود در دست می چالی نافت باشد و خراطه احوار رقیق آید اکنون بد است که تیر بر طی  
 اقسام سح این است که در ابتدای آن جاسبات نهند زیر که گاهی است حال او پیشندید القبط موجب هلاکت میشود و دال نفیس بشود  
 مثل تریز و کاهو و خرفه و علاج آن کفایت میکند و اگر و علت در ماحر علیا باشد بیشتر بابت و اگر در اعوار سفلی بود بختها و اگر در وسطی  
 باشد بر و علاج کنند و ایضا دال حال سبب فاعل سح و قرح و ریافت کنند پس اگر ماده از انصباب ایشان باشد تدریجاً قطع و از آن  
 آن نمایند و اگر اثر آن باقی بود مستقر غاده روی سهیل بخیر شدید الضر مثل بلبله و کتیرا و مانند آن کنند و اگر ممکن بود تا دور و فرغانه  
 نهند و دانه شیر داغ کرده با جوشیده برین که این غذا را سهیل دوست و عند حاجت بغداد صرف و ظفر ضعیف غذا است که  
 قلیل الحیم و کثیر النقیوت باشد همچون جگر مرغ قرینه و دانه گسنان سمید مائل بقطیری و بوضه مرغ قدری زیاد از نیم شربت برینند و  
 اگر طبعین در شیر و برنج بریان نیز بهتر است و هرگاه در و شدت کند حسب ضرورت حاجت بخیرات افتد و جمیع او را باره دال نفیس و  
 با دو پیغمبر دین مرض نافع بود مگر در صورت ماکل با دو پیغمبر جالیه که او را مخلوط بچغافات بالذرح احتیاج شود و وجیب است که صاحب  
 سح را هر چه از قسم ضرور و غیره و دند و آب سرد بنهند و در آب گرم پس آنچه بهر سهال الدم مطلق مناسب بود آن است که در آب است و اگر  
 قابضه در آن زیاد کنند و در انتها اگر موی تناکل گردد و منقیات و کاهیات اضافی نمایند و الا احتیاجت سلیمه منفعت عظیم دارد و بداند که  
 پیغمبر بر سر مرغریات که در حقیقت داخل میکنند فحشیت دارد و زیر که تیر بدو تشکیل لنوع یناید و بر موضع علت بعثت می چید و لیکن احتیاج  
 باین نیز و ایندای مرض افتد و هرگاه بسوی ده ادا کنند منقیات حاجت آید بعد از آن بسوی چیزیکه اقوا سی از آنها باشد و درین وقت  
 و سومات را ترک کرده میشود و احتراز از اکثر محوصات خصوصاً قوی المحوصات مثل سماق و اجتناب از لحم صاحب سح را لازم  
 است و تقویت معده از همه تدابیر تنفیض سازد اکنون تدابیر سح حسب الازرع آن جدا جدا مذکور میگردد و بداند که سح اگر از صفر بود که  
 احاریز و صفر سح در هفت روز و خرفه در چهار روز میگذرد و علائش آنست که صفر مختلط با بار از خراطه اعوار و خون بر آید و نفیض  
 نمای صفت آن تنقیه صفر از سهیل باره کنند اما آنجا که ماده در اعوار غلاظ باشد تنقیه آن حقه نباشد و اگر قوت  
 قوی باشد اول فصد با سلیق نمودن مضائقه ندارد پس اگر ماده رقیق و سائل بود و غلظت و دند و در صورتیکه ماده مضایقه شد  
 الحدت باشد و آن مخدرات هم مفید بود و بدو از تنقیه تقویت اعوار از قرص طباشیر قاقص و شربت انا کنند و قرص مذکور است  
 ماشه باشه خرفه باشد و لعاب پهنانه باشد و لعاب سهیل هفت ماشه صمغ عربی چار ماشه تخم ریحان سه ماشه باشد و آب  
 سرودن پس مفید بود و همچنین قرص گل حاضی و یا صمغ عربی کثیر از روغن نشاسته هر یک یک ماشه بازنگ بسوی سهیل  
 هر یک چهار ماشه با یک پاره دوع گاوی سنگ تاب نهند اما رسیب تناول نمایند و هر چه قوی معده و احاریز بود بحسب احتیاج از آنها استعمال  
 کنند و گل ارمنی صندل سفید زرد و آقا قیا آب مور و ضما و کنند و خوردن دوع آهن تاب نیز نافع بود و تفریق و ادار و تجربه  
 شرط دار می بشود و ساقها را با مالاده مفید بود پس هرگاه ماده از انصباب باشد علاج سح از زرد باره و لعابیه برشته باشد تیر  
 بنفشه و او پیغمبر که در زیر خیره که خواهد شد باید کرد و سفوف زرد نیز نافع بود و اگر از انصباب بلغم مالح بود و بلغم در یک ده

قرحه سیکن علامت آن کثرت ریاح و قرقا و درد ملائم باشد و با خراطه امعاء و خون بنم قنای می شود و این قسم اکثری از زخم  
 و زکام می افتد علاج آن استقران بنم کنند و منع انصباب آن بعد از آن علاج سح از چار بنم رسف و مقلیان المانیه و اگر سح  
 از انصباب سوداوی مخرق لناع باشد و سودا و در جیل روز قرص می کنند لیکن تا این مدت کمتر نجات دهد علاتش خروج سودا  
 با خراطه امعاء و خون در بر زود بود و ایضا بجوش دمی و کرب شدید و رنگ بر از شبیه بدرومی شراب نیز از علائمش است گویند که  
 چون این سودا بر زمین افتد زمین بخوشد با جمل این قسم سح قائل بود و علاج آن اخراج سودا و منع انصباب آن کنند و بعد تعویث  
 محل نماند باز در زمان سودا و زخم طحال گشت بعد از آن سفوف طین با دوید و عایید و غریبه مانند لعاب بهدای و دایب  
 ریشه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خرنوب و جنتابا بمحوضا نمایند و اگر نقل یا پس موجب سح گردد طبع قبض بود و بر از خشک آید  
 علاج آن بطلح فوج سدی در جی کازب کنند و مرطبات ملینه چون لعاب بهدانه و سنبول و شربت بنفشه و روغن بادام  
 آن و العجاره و باره چون خطمی خیازی بر زطوطا با انگو سپستان ریشه خطمی بهدانه و غیره با دوید ملینه شل کل بنفشه و موثری  
 کل سح و غیره آخته بدین و شیر لاده گاویم یا دواتر بنجین و نوله روغن بادام یک نوله دادن مفید بود و مهمل قوی ندیند بلکه تلخین  
 خیار شنبه باید داد و پیش از آنکه امعاء از نقل زندها چیزه قابض ندیند مگر و قنیکه امعاء از نقل پاک شود و سح باقی باشد مغز یا  
 و العی و الطیان بدیند و اگر باعث سح خوردن اوید سمی باشد چون زنگار و زنده سح و گنج و نوشاد و مانند آن در نصورت می کنند  
 و شیر تازه و جوس لادن و اگر شراب اوید بهلاد صفت کیفیت دوا یا از مر و خراطه حاده با معاد محدث سح گردند مغز یا بمر  
 دهند و سفوف طین بخوراند و دروغ ترش آهن تاب تنها یا با ترنج ابرج انفع است و بر روغن نندستی و دم دم الاغون مدیم  
 ناسد و دم خنده کردن درین باب از جربا بوطی سینا است و آنچه از شراب شراب بود قصد صاف نیز جائز است و کثیر اطباء  
 بسد با خمیر مر و اید آخته بخورند با لایش شربت سیب شربت خنکاش هر یک دو توله با عقیات نبوشند و بلا و با جرات بنشیند  
 و تفریح هر وجه مفید این علت است ایضا که در سح و قرحه امعاء از جربا حکیم کلو صاحب است صفت آن تخم کاسنی  
 کوفته گل نیلوفر غلب الثعلب کثیفه خشک کوفته هر واحد یک توله سمه را در نه و ام آهن تاب خیسایه صبح صاف نموده  
 تخم خرفه بریان تخم کاسنی بریان هر یک توله تخم خنکاش سفید بریان شش ماشه و آن آب قنق سائیده و صا کرده بنشیند  
 دو توله شیرین ساخته سنبول تخم و هر یک شش ماشه فرو برده نبوشند و آنرا دانه صندل سفید نیل الطیب انجوب پاک کرده  
 تخم خنکاش تخم کاسنی بریان مابین سفید آله دست خنکاش هر یک نه ماشه سمه را بنم کوفته و آب آهن تاب که رلیج آن تحلیل یافته  
 باشد صبح بخیسایند و دو قشام مالید و صا نموده نبوشند و غذا بدین ترتیب سازند که پنج شش توله جو قنق و یک نیم آنرا آله آید  
 و کاسنی و سنبول و بهدانه هر یک چار ماشه در یولی بسته دمان انداخته بنشیند تا آن قد که آب مریض تواند خورد پس پاره بنشیند  
 از دو توله قند یا نبات شیرین ساخته چهار توله کلاب انداخته نبوشند اگر تب در دمان شکم و اسهال خون و یخ و دوج و خشکی و  
 قشنگی تلخی دهن داشته باشد برای او هم جرب است و دالی که برای خروج مده از امعاء نافع صفت آن مده که از



[illegible]

وحقنه نمایند و آنرا که حق با سالی آید بفتح کثیر دارد و باقی آنچه در درم معده گذشت بکار بندد اگر زیر سبب سردی باشد که  
 بمقدور معده مستقیم را نماند و سازد و تقدیم اصابت بر دوت بر آن گوهری و در روغن گل و زردی بهضم مغ و روغن بایونه را نیم گرم  
 کرده و بر قند بماند و بر شکر گرم نشینند و آب گرم و با چوب گرم و سیبوس تکیه نمایند و در آب که نیرد و از خود بایونه و خطمی جو شانه باشد بنشینند و آنجا  
 که سبب زیر رسیدن اندازد و بمقدور معده از روغن و طوبی بر چیز صلب قیرونی مالند و زردی بهضم و روغن گل و مقل نیم گرم  
 مقوی بپزند و گاه باشد که شخصی در خلوص و دهم و دوازده و شش نخورد و بدان سبب زیر افتد و تیرش شرب شربت نبات بخورد و بر سبب  
 نیم بر شربت معصن عربی گل از منی باشد و یا روغن گل و دو قوطه زردی بهضم نیم شربت دو عدد و صمغ عربی کثیر و گل از منی بر سبب  
 ماله بخورد و غذا شیرین بخورد و سالی برای زیر صادق از انطاک صفت آن اگر سبب زیر اخلاط حاده باشد انکشار  
 از انعمه و صمغ و حب بود و بنا بر حد را نه سح که آن غلظت خطر است و هرگاه غواش قیام طول کند و قوت تحمل اسهال بپزند مهال تمام  
 بعد و قوتی تنقیه نام مرض اخلاط کثرت و قوت کم شود قطع آن اولی بود و یا حیاتا بهر آنکه در خطا در اینجا خطا است و بیشتر قطع این قیام  
 سبب موت گردد و چنانچه در ذوق منظر یا گذشت و در اینجا آنچه قبل تنقیه و بعد آن بصحت تجربه رسیده و گرمی کنیم آنرا یاد دارند و مع  
 ذکات تحقیقنا و فحائل جمع کنند و این حقنه زیر را که شاید بعد فصد با سلیق در دومی و نفع آن و حقنه با مسطور شد و غذا شور و با  
 با چوب یا لکیان و این فیتله همان نقش دارد و تخم ملوخیان را پشک بش مساوی سوده بشکر و روغن زرد و سرشته شایان سازد و بر روغن  
 گل چرب کرده بر دارند و مداومت طول کنند این از سردی بطبع سیبوس و سپستان و کلیل و بنفشه با بطبع خطمی و خباز می پس  
 بعد تنقیه فرض زرشک سفوف مقیلا استعمال کنند و این قرص جرب من است و در اقرص خواهد آمد و این ضما دانا آن خلاصه  
 دهم که شک افتاع گل سرخ و برگ مورد و گلندار هر واحد و جزو پست شش شش بهت جزو اسارون قرظ اقا قیاس هر واحد  
 بسکه شتر بر نافت و تهیگاه در سر را گرم ضما کنند **ایضا** در زیر بلغمی از حکیم موصوف صفت آن نخست حقنه که  
 برای زیر بلغمی در ذیل حقنه با مسطور شد و بعد از فیتله که در ذیل فیتله خواهد آمد بکار برند و در دومی حباب الرشا و کوفتیه  
 سرخ و آب گرم سفوف نمایند و بعد از تنقیه دارو پس قابض که عصب را محکم کند و ریاح را بشکنند بکار برند و این مجموع جرب  
 حکیم مفر که در حالبین خواهد آمد بهین عمل دارد و سفوف یهودی درین باب جرب و در زیر و می نوشته که اندر بلغمی ثبوت بایونه  
 و طبر و سد اب نشانند و اگر درم بار باشد یا لیدن و حمل کردن بر روغن قسط و بایونه و روغن خلوتی و میوه و کوبان شتر و  
 روغن زرد و نازیل مجموع یا مفر و مفید و اگر درم جار باشد بطبع آنچه اخیر زرد و خبازی و بنفشه آنرا کنند و روغن بنفشه و روغن گل  
 و غالیه بالند اگر در فیتله که برای زیر بلغمی در فیتله خواهد آمد در آن روغن زرد و پیه یا لکیان و غنصل بریان افزوده بکار برند و درم  
 ابراهام نافع و در درم حاقنه که در حقنه گذشت مفید است و **و اولی** زیر کاذب که آنرا زیر سردی و ثقلی نیز گویند سببش فضل  
 بس بود که در معده و دقاق بند شود و بیمار را بدفع برافتنج سازد و خروج ثقل مذکور سبب میس و یعد مکان و شمار باشد و عیاش  
 ضرر طوبت لزج و اندک از اخلاط معایرون آید و باوی غلیظ از ثقل مستحیل شده جرم معده را نماند و در دوی شدید

کنند و گاهی سبب خراسان اسما و خون برآید پس بعضی جبال این را از سرم اسهال تصدیه نموده بقدر بعضی علاج میکنند و چاره داکل  
میسانند از اینجاست که اطباء تحقیقین گفته اند که در زجیر قبل از تحقیق سبب اگر چه مزمن باشد حاجات نشاید و باید بحکم ایشانش  
شکم در درشت بیج دائم و گاهی خروخ شل یابیس مانند دانه های نخود و قندمند بر این محققه نیز بران گواهی دهد صفت آن  
اول سه چهار دانه تخم فلوس خیا شنبه بر روغن گاو چرب کرده فرو برند اگر اسهال بر نیامد ریشته خطمی یک توله باب اداب برآورده  
یا چوشانیده صاف نموده مغز فلوس شش توله گل قند چار توله مالیه باز صاف کرده روغن بادام شمشامه ریخته نبوشند و گاهی با  
تخم زماشه و گلاب عرق عناب الشلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده برای تفتیح سده میگردانند و آب گرم با شربت بنفشه  
نوشته بدین تفتیح سده می کنند و بعد رفع سده بر لعاب بهدانه و ریشته خطمی و روغن بادام اقصا رکنند و سفوف طین باغون  
مقلیانادهند و دوائی برای چپش که با خون باشد از مجربات حکیم که صاحب صفت آن طباشیر گنار صغری  
بریان هر یک چار ماشه کوفته بیخته فرو برند و بالایش شیر و تخم خرفه بریان یک توله در آب برآورده نبات سفید یک توله آمیخته نبوشند  
غذا کلیل مان کوفته بطور جرعه بیخته قدری قند آمیخته یا رچه نیز نموده و دال عدس بریان کرده ساییده بروغن پنجه آب ریخته  
ساشی بخورد و دوائی که زجیر بلغی را مجرب صفت آن تخم ترب بریان نیم توله ساییده باشد که آمیخته سفوف سازند و روغن  
بادیان شمشامه بلبله سیاه چهار ماشه هر دو بروغن چرب کرده بریان نموده ساییده شکر سفید برابر آمیخته و گاهی تخم ریحان بریان  
دو ماشه سوده افزوده میشود و بقدر شش ماشه بادوسه جرعه آب نیگرم صبح و شام خوردن همواره بمول است ایضا که بخت  
صفت آن بارتنگ چار ماشه تخم ریحان پنج ماشه از سبیل سه ماشه بگلاده توله بیخته لعاب ریشته خطمی لعاب اسفول  
یک شمشامه لعاب بهدانه سه ماشه رب بریشترن آمیخته نبوشند و گاهی چار تخم شمشامه بروغن بادام چرب کرده افزوده  
ایضا که چپش بلغی را مجرب صفت آن بلبله سیاه زنجبیل بادیان مسادی بروغن نیمه بریان کنند و نیمه خام دانه کون  
بیخته بقدر حاجت بدین بعضی اوقات بجای بلبله کونار بریان کرده میشود نوع دیگر که چپش خون و بلغم درد و نفخ را که باهوار است  
باشد بعدیل است صفت آن بلبله سیاه بروغن چرب کرده در آوند آهنی بریان نموده یک توله زنجبیل کبی ریشته و فاکس گرم  
برشته پنج ماشه بادیان بریان پنج ماشه کشتی خشک بریان سه ماشه مور بچلی سه ماشه نبات سفید و توله ساییده شمشامه بادام  
همراه لعاب ریشته خطمی یا شیر و بارتنگ یا خزان مناسب حال بدین دوائی که برای چپش و سنگر بنی مزمن مجرب صفت  
آن اندر جوش مورچین گل داده سوخته هر یک شمشامه برگ قنبر بریان هشت ماشه بار یک ساخته بقدر دو نیم ماشه بریان  
باب بخورد تا هفت روز غذا و ال تور خشک یا دیگر مناسب حال اسهال موسی و بلغی و صفروای را هم مفید است ایضا که بخت  
مجرب صفت آن زنجبیل بادیان مخزبل هر یک هفت ماشه نبات سفید ده ماشه کوفته بیخته روز اول هفت باشد و بعد روز  
دوم ده ماشه روز سوم چهارده ماشه هم در آب دوائی زجیر اطفال اکثر این بسبب برودت عارض میشود و گاهی از انصراف به  
اسهال عارض میگردد و دوا بخار برودت باشد حرف و زیره مسادی کوفته بیخته بروغن گاو که نه سرشته بقدر حاجت بخورد

کباب سردی و یازدن حرف یک دانگ و نیزه که مانی است دانگ گرفته بدست و در آب مذکور سرشته همه یا بقدر حاجت بسیر و در شش  
 بند و سنگ پلیتیا که سنگ نرم و امل بسرخ می باشد با قند و داشته با جفرا ت گاو دان و تیچش و سهال خون صبیان را نیزه یا لافراست  
 و کذا پوست کالاکرا یک دو داشته سوخته با جفرا ت خدا نیدن و حب که پادین باب مجرب مؤلف است و نسخه آن در ذیل حب  
 مذکور شده و جادوسر یا سکر سکر یا خا کستر شکل گوشت در پیاز چوبسته گرم نموده نمک سید قعد کردن و یا طفل را بر آن نشاندن و کذا نشاندن  
 آب خرت گرم در پیاز پیچیده و خوک که گرمی آن بحدی باشد که دیت و حمل کردن و آن سر سبز را نیزه ایشان که از سیدن  
 سرخی باغل آنها عارض گردد و مفید است و آنچه از حرارت باشد بزور باره باید داد و اگر اجابت نیاورد نیاید پس گفته و صبارت  
 بحبس اعلایانند تا که صدق و کذب بحیر معلوم نگردد و گل قند با نایا بهای موافقه روضه طفل را بخوانند آن جهت تقویت و تعزیر  
 و اذلق فائده تمام دارد و اگر زردی حقیقه مرغ یا روغن گل در هم نموده نیگرم کرده طفل را بر آن نشاندن بنوعیکه و مقعد او سرت کند در آن  
 ورم و درد و مقعد عجیب الاثر است بشه و طکر اعلی و غذا آنچه در سهال مذکور شد مناسب است و هنگام ادره قبض بحسب مراعات  
 مزاج قبض بردانند و اگر تخم ریحان استنبول در آن چهار ماشه گرفته باند که روغن زرد چوب که در بریان نمایند تا سحر شوند و دوصد کرده  
 با قند شربت بناسه یا نبات صبح و شام بدین برای تیچش که به سهال خونی اطفال مجرب است و باقی علاج همان که در اوستا بق  
 مسطور شد مستحب آنچه مناسب دانند استعمال کنند و ولی برای بعضی یعنی در دماغ و آن ارقو لئ و زینر خفیف باشد و بهیند  
 مژده گویند و ادره و لئ و سنج و زینر لازم است پس اگر با امراض مذکور باشد علاج امراض مسطور بود و چون بدون آنها  
 بود اگر بشرب سنج غلیظ باشد علاتش قراقرق و لئ و و سکون درد بخورج ربع صفت آن شیر بادیان شیر و نیزه سیاه شیر و تخم  
 کشوت و در قیات برآورده گل قند یا لیه صاف نموده نرم شوند و تخم کرفس و اینسون و ناخته و صگله با گل قند نیز مفید و کونی و فلفله  
 بخورند و شکم را بکند و روغن بابونه نیم گرم بر شکم مالند و از مولدات سنج و کثرت اکل و شرب آب بطعام کثرت حرکت بر آن  
 اجتناب نمایند و غذا شور یا مرغ یا مصالحه گرم و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج منضج حار از مسهل گرم تنقیه کنند و ایضا حب ایلج  
 و حب سکنج و چون شهر یاران و مانند آن بر مندا غلط فاهم که ماه سنج است بر آید پس محلات بکار برند و آنجا که تولد ریح از صفت معده بود  
 مسجون کونی و مسجون حب الفار بکار برند و دیگر معاجین ادویه کاسر ریح دهند و از آب سرد و شیا و باد انگیز بهر ضرورت است اگر سبب  
 ماه صفراوی و یا بلغم طبع باشد علامت هر واحد خروج هر واحد بود و سوزش مقعد و کثرت تشنگی در صفراوی و بسیار می اقل و بلغمی لازم  
 باشد علاج آن مانند زحیر صفراوی و بلغمی کنند و استنبول و تخم ریحان و بارتنگ و سکر سفید هر کدام دو درم با گل چرب کرده با گلاب  
 بخورند پس اگر صحت نشود بطبوخیکه بهر سبب مذکور گردد و تنقیه نمایند و اگر سبب بلغم خام غلیظ باشد کثرت اقل و بلغمی لازم در و  
 یک موضع و خروج بلغم زنج احیاناً بر آن گواهی دهد در صورت بعد از تنقیه از مسهل حار و از شیهه گرم چون کونی و فلفله و مانند آن  
 که در تنگی مفید بود بدیند و بهر تنقیه نمی نمودن بمقیات بلغم نیز مفید بود و حب نار شک مجرب است و آنجا که منضج بعد شربا و  
 مسهل از تصور عمل مسهل بدینکد آب گرم و گلاب فاجر جود نموده و همچنین بگلاب جوشانیده مفید است پس اگر سهال نشود

و در پیشرفت کندسته کنند و الا قصد نمایند و اگر با وجود آمدن اسهال بسبب حرارت و عوارض باقی بود لعاب اسهول و در غلظ  
 درمانند آن و در غلظ کل یا انداختن محض که بسبب سردی و یا درم باشد علاج قویج سردی دور می کنند و اگر بسبب گرمی لعاب اسهول و عوارض  
 و علاج آن در فصل و دیدان مذکور گردید بدان رجوع نمایند و محض که از قویج اسهال بود با سهال زغال نیز در علاج آن علاج تر است  
 و بدانکه محض چنان اطفال را عارض شود خود را می پیچید و گریه میکند باید که روغن زیت و آب گرم و اندک نمک در شانه کلاه انداختن  
 بر شکم نکند و نمک را در شانه کلاه و تاناه نیگرم نیز نفع میکند و شکم گوسفند سائیده گرم کرده در لخته بسته نکند کردن نیز نافع بود و چون  
 اعصاب پشت روغن گل درمانند آن باشد تسکین درد شکم میکند و باقی آنچه در علاج بزرگان گفته سبکتر از آن استعمال باید کرد  
 و گویند که ناخواه سائیده بسفیدی تخم مرغ سرشته بر شکم طلا کردن نافع است و بادیان و موج ترکی سائیده در شیر ریخته بر شکم  
 و سبک کوفته همین اثر دارد و غیره شهباب گلاب یا روغن گل یا روغن زیت حل کرده بر شکم مالیدن و قدری غیر آنها خواهد بود  
 فی الفور تسکین میدهد و گاه باشد که سبب محض در اطفال حرارت بود یا سبب که از ماده گرم پیدا شود و ادویه مذکور در آن نافه  
 نکنند و در صورت خرفه را آب سرد کرده بر شکم نهند و صندل سفید بگل سائیده طلا نمایند و اسهول بر روغن گل مالیده با آب  
 سرد بخوراند و اگر با تسکین طبیعت باشد تدبیر یک و در اسهال گذشت بعمل آید و اگر با نفس کز و ذوق و قوی و خطل و عارض  
 شود قابل باشد و اگر در سرد بود از سهیل زائل نشود مندر باستسقاء است ایضا جهت محض و قبض صفت آن  
 بادیان تخم کرفس برگ سداب هر کدام درم ناخواه صغیر فاسی هر کدام چهار درم شکم سرخ نصبت مجموع کوفته بخیه سرد درم  
 آب گرم بدین دوائی که در محض صفراوی نهایت نافع است صفت آن لعاب بهدانه لعاب ریشه طحلی و آب برآورد  
 بایک مثقال روغن بادام بدین ایضا که در دماغ را نافع اگر سبب آن سبب یا خلط بارد بود صفت آن تخم کرفس  
 انیسون بادیان ناخواه مسادی کوفته بخیه یک مثقال تخم زنده ایضا که ریح را تحلیل کند و محض شدید رافع و صفت  
 آن سداب خشک فلفل سیاه هر کدام نیم مثقال کوفته بخیه آب گرم یا سبب خوردن دوائی قویج و آن در سبب شدید  
 که در سبب قولون افتد و بادوی طبع قبض بود و در آغاز حدوث این علت بر اکثر از عادات طبیعی آید و شتهاء و بطعام خصوص  
 شیرین و چرب که شود و تهوع و غشیان و سوء آه و نفخ و پیچ شکم و در ساق و پشت عارض گردد پس از آن طبیعت قبض  
 شود و در سبب شدید در شکم پدید آید قوی بلغمی و مراری تواند گردید و باشد که از شدت در روغنی و عرق بارد و صین بول شود  
 بلاک کند و چون آنکه در سبب و منتقل باشد دلالت بر سلامت کند و بالعکس و عطش و التهاب و سرخی قاروره و در مجاری  
 قویج لازم است لهذا اعتماد بر قاروره نشاید متصل یا منتقل شود و بنوائب عود کند و فرق میان این مرض در درگاه است که در  
 کرده بر جایگاه کرده بود و مائل بطرف قطن باشد و در قویج بسیار شدید می باشد و میل بسکوناف و پیش شکم دارد و بزر آید  
 فرو تر شود و از جاست خود تجاوز می کند و ایضا خاصه در قویج است که در اکثر از اسهول و پیچ و با سهال ساکن میشود  
 بخلاف در درگاه که از قویج راحت میگردد و بر عظم الظالمی از بسیار است و در علاج هر یک از اقسام قویج جدا جدا گفته آید و دوائی

تولج بلغمی و در سخی و ثقلی علامت بلغمی تقدم تناول باغذیه مولد بلغم و حدوث تخمه و بروز بلغم قبل حدوث تولج در برزاق و سبل  
طبع چیرم باشد و شورتش بود و علامت سخی تقدم تناول خواگه و اغذیه لطف است و وجود وجع مسهل و قراقر و در گذر و منتقل باشد  
و گاهی به برزاقی طبع بود و گاه باشد که محل احتقان با و مرقع شود و بهیچیکه مثل گوله بنظر دآید و عوام آنرا با دگوله نامند و علامات  
تولج تفل خشکی بر از قبل از حدوث تولج و خروج بنادق است و ثقل و الم بهر تنه شود و گویا که روده میشکافد و صفحت آن  
روغن پیدا نمیشود و در گلاب یا عرق با دیان شش قوله آیمخته نیگرم نمیشوند و یا سنا و کمی پنج ماشه تربد و صوف سبزه  
در کفند آیمخته همراه گلاب و عرق غلب الخب بنوشند و ایضا بهر تلپین مساحین مسهل مثل جوارش کمونی مسهل و جوارش ترتر  
و جوارش سفر علی مسهل و شهر یاران و مانند آن باب گرم یا گلاب یا مطبوخ سنا و نخود و اگر از این ادویه تلپین طبع نشود  
دواء الفرفران و سبزه بعد دفع مرض یکدقت غذا نهند بلکه آنهار بر آب بخنی نمایند و آب سرد بنوشند و اگر خوس یا د رنگ پیرا بد نظر  
که مانده شود پس پنج کرده مبر ایند و در آن صر و طم و سفاح نیمکوفته اندازند و بمصالحه گرم خوشبو ساخته نهند بسیار مفید بود و ادویه  
که بانها صیت بقولج فایده میکند از آنجمله شوراب هلد و گوشت آن و خراطین خشک و ملاز سفید گرگ با با اصل خصوصاً استخوانیکه  
در برزاق و یافته شود حتی طلیق آن بر آن جانب درد از مجرای است و بهیچین خوردن جرم مسای گرگ و اگر سبب تولج تفل حرارت  
و یبوست امعاء بود و حننه لیسه لیل آرد و شربت بنفشه آب گرم و امعاء بهارانه یا تخم کتان همراه شربت وینا و شربت و در زمانه  
استعمال کنند و آب فاکه طلب با در طلب مثل آلوخوبانی و دهنده و الوانی تولج ورمی اکثر بسبب مرم حار امعاء بود و علامت شش عطش و  
تب گرم و التهاب و ضربان ثقل و تمدد در یک موضع بود و این تولج آهسته آهسته و به تدریج حادث شود و صفحت آن  
فصد با سلیق یا شکل کشنده و اگر بسبب شدت ورم بول غیر تنفس باشد بعد از فصد با سلیق رگ صافن کشند و هر روز جهت قی  
ثقل ملینات دهند مثل خیارشنبه تر تخمین شیر شربت گلخانه در روغن بادام قرمهندی و شربت بنفشه و غیره بلکه ازین حقنه کنند و در وقت  
جگر مری دارند و بعد از دفع مخرج بار و از مسهل بار و تنقیه کنند و در زمان ابتدا و ترید پارچه را بر روغن گل و مسکه تر کنند و بر موضع ورم  
نهند و دیگر امضه را ورم و مبر و مثل غلب غیره بکار برند و بعد از نازد ملینات محلول بمیل آند و روغن بنفشه و با بونیکم که مالند  
و بطبخ او و محلوله ملینه منطیل کنند و آنچه در ورم معده گفته شد نفع دارد و غذا و اشویه دهند و اگر بر سیل ندرت ورم بار و بلغمی یا  
سوداوی بود از خفت اعراض و تری تب و درد و کثرت ثقل در امعاء و دریافته ما و الاصول و مطبوخ آیتمون و ضمادات محلوله و غصه  
منقیه و لطوات مناسبه ملینه بکار برند و سایر ادویه که در ورم بار و معده و جگر مذکور شد نافع است و الوانی تولج التوائی که بسبب  
یچیدگی امعاء و بجا شدن آن یا نزول او کمیس انشین حادث شود و عوام بجا شدن روده را به بجا شدن ناف تعبیر کنند و با محلوله  
علامت این قسم آنست که بعد از حرکت شدید یا از رسیدن ضربه و سقوط بر آن موضع عارض گردد و در دیکجا ثابت باشد و بر یک  
حالت قائم بود و آنجا که موجب التوائت باشد بلندی مراق از موضعی و غلظت کیس انشین نیز بر آن گواهی دهد و صفحت آن  
مرض را بر پشت غلظت اینده شکم در ابرقی و نرمی بمالند و دست و پای آن برداشته بجنبانند تا روده بجا سه خود باز آید بعد

از آن شور بایست چرب و هند و چند روز غذا بر همین مختصر دارند و چون سبب این قسم قوی قوت و قوت و بود و بعد بجا آوردن و بعد بحال  
 مذکور به بندیش بر آید چنانچه در جایگاهش بیاورد قوی که سبب دیدن بود و بعد به طبع اخرج آن که کشنده بود و به که بر آید  
 قتل آن نکند و در آنچه به شاکت درم شانده و جگر و سپر و عجاب و رحم عارض شود و به حال هر یک پروازند و به در محل هر دو  
 مذکور است و وانی که قوی قوت کشاید و گرم شکم نیز کشیده صفت آن مغز تخم کبوجه یک عدد نمک سیاه خواهد نمک ساج  
 چهار نیم سنج سوده باب گرم خواهد عرق بادیان بدینند و صلا مغز تخم سید انجیر و شیرین و سوده نیگرم سید و یا پوست بخی آن آب  
 سائیده نیز نافع و وانی که قوی قوت بول بسته کشاید صفت آن مغز قوین خیار شنبه سه چهار دام در آب یا در عرق بادیان  
 یا در گلاب گرم بقدر حاجت بمالند و صاف کرده روغن سید انجیر یک دام بر آن افزوده بنوشند ایضا که بر آید دفع قوی قوت  
 بنایت مفید صفت آن اجائن زیره سیاه انیسون بادیان هر یک یک شقال مجموع را کوفته بخیته ناشتا بخورند و بالا  
 او یا سیریشیه شتر که جهان لحظه دوشیده باشد گرم کرده بهایشانند و چند روز بر آن مداومت نمایند بشرط طهر نیز تمام و تقدیم تنقیه  
 از خلط خام زود مؤثر شود ایضا که قوت حکیم علوه بخان قوی قوت را در یک پاس صحت می بخشد و فی الواقع کمتر تخلف میکند صفت  
 آن شیرین تخم قرطی یک توله شیرین تخم خرنده باشد و عرق بادیان برآورده شهید خالص سده توله روغن سید انجیر توله و فکله و نیگرم بدینند  
 ایضا نافع قوی قوت صفت آن ریوند چینی تردید موصوف هر یک سده ماشه برگ شاد چار ماشه سوده در گلفند چار شترینه بخورند  
 بالایش عرق بادیان هفت توله گلاب پنج توله نیگرم بنوشند و وانی سندی که قوی قوت دور کند و شکم بر اند صفت آن  
 سونجه پوست سنج اند هر یک یک دام نمک دقت در سید یا آب بچوشانند چون نیم یا دو آب باز صاف نموده انگور و نمک سنگ هر یک  
 یک ماشه سوده حب لبته فرورند و بالایش جوشانده مذکور بنوشند و وانی الیادوس و این نیز قیست از قوی قوت بدترین قسمت  
 که در آن بر آید از این یعنی بیرون می آید و خلاصی از او کمتر باشد و موضع حدوث این روده دقاق است یعنی امعاء علیا اند و بالا  
 ناف بود و از اسفل چیزی بیرون نیاید و جمع و قی لازم باشد و این مرض گاهی است ابتداء قیسه از اسباب قوی قوت و گاهی قوی قوت نقل این  
 گردد و بجهت علاجش ابلح قوی قوت سدی نمایند و شراب حرف گرم کنند و اندک اندک بیاشانند و حب الیادوس و قرص آن و سنده و گویند  
 در ابتدا و قصد نفی تمام دارد و خاصه اگر خوف ورم بود یا درم موجود باشد و باشد که این مرض از تناول ادویه گرم و طعام سرفاضلی  
 سمیت افتد و در صورت باید که نزدی آداب نیگرم و روغن کجد یا بادام آمیخته قی کنند بعد طبعین طبیعت نمایند و وانی صحنی قی  
 مانند شکم نه ورم بود یا در دوس این مرض عام از قوی قوت باشد چه در قوی قوت بود و صحت و اسباب این مثل اسباب قوی قوت  
 باشد و گاهی تابع علل حاده و دیگر امراض مثل مرائی در سنج البواسیر مانند آن بود و صفت آن انجیر در قی مذکور است و حب  
 بدین رفیق قبض نمایند مثلاً آنجا که سبب غلبه رخ باشد ادویه ملین باد شکن استعمال سازند و در آنجا که حد ویرست اما سبب  
 بود و اما سبب و در طب مفرق لعل آردند و اما سبب مفرق مفرق بود و اما سبب دیگر باشد باز از آن مرض کوشند و شربت بنفشه  
 باروغن بادام نافع است و حصر را زایل کند و این دو مفید انجیر زرد و بنفشه سفت باشد مویز منقی توله اصل السوس پنج ماشه

چو شاییده صاف نموده مغز فلوس و کلفتند یا ترنجبین هر یک از دو توله تا چهار توله مالیده باز صاف ساخته روغن بادام  
هفت شاد و تکرار بنوشند تا در مغز و اگر مانعی نبود ترید و موصوف چشمانه بهشت مالیده اضافه نماید و دیگر ادویه حسیات  
مزاج استعمال کنند و گاه باشد که اطفال السبب غلبه بر طوبت که ضعف قوی است و یا بسبب هم انصاف صفا بر اطفال  
حادث میشود علاج آن اگر تپ نباشد نه هر گاه و بخور میوه بر زناط طلا کنند و یا مسکه روغن زیت باب گرم میوه رشک کاند  
و دست اطراف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون کشیاف کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و رعایت مزاج تنقیه  
کنند و **دوانی** دیدان یعنی گرم شکم و این از طریقت بلغمی که در اسما متعفن شود متولد گردد و پس انجیر در امعاء و دقاق توله کند در اثر  
باشد این را حیات خوانند و این را وجع فواد و غشیان و علامات صرع لازم بود و انجیر اندامعاء غلاظ کاش شود و عرض بود و اگر  
بعضی حسب القرع و بغاریسی که دودانه نامند این مخصر کر باشد و گاه شکم مثل مستقی گردد و با بجمه علامت هر دو قسم  
دیدان در شکم است و جاس حرکت آن در حالت گرسنگی و سیلان عاب از دهن و بر بجم سایدن دندان در خواب شکلی بسیار بد و زود  
تری آنها شب و زمی شکم و گاه که خروچ گرم در برابر او ایضا آفت از طعام چرب و غشیان بعد از غذا و بد خوئی و سرخشت شرم  
کثرت جمع وضعف نبض و سردی اطراف قبض و نفخ شکم نیز از علامات اول است و باشد که غشی و خفقان و حال حالی  
بصرع عارض گردد و قسم سوم که هله خروشل و دوسر که در روده مستقیم متولد شوند و خارش و دغدغه مقدید کنند و باشد  
که در ان محل ریش نمایند و این با اطفال بیشتر است **صفحت آن** در هر دو قسم اول چند روز شیر به نبات شیرین ساخته به بدن  
بعد از آن روک سفوف قاتل گرم که در سفوفات خوابد و همراه شیر به بدن در حالت شرب و دانی بنده کنند و اگر قبل از شرب دوا اندک  
شیر فقط بنوشند بعد دوا میوه تلشرب نمایند اولی تر بود و ناظر از غذا منع کنند بعد از آن خود آب بنوشند و آنجا که مزاج بر بدن گرم  
بود او و دیگر جاز به زهار نهند بلکه چیز های سرد مثل پنجه پوست و رخت انار و برگ شفا لود کشتن خشک و سماق و تخم خرفه به بدن  
و دیگر ادویه قاتل گرم حسب حاجت بکار برند و از مولدات بلغم مثل برتسبه و آنچه در نان فطیه و کوبیا و با قلا و اکل لحم خام و پنیر و آلبان  
و شیرین و چرب و بقول و دوا که رطوب و استقام بعد طعام و جماع بر امتداد اجتناب نمایند و اگر حاجت تنقیه بینند مسکه و بهند که در  
باب مخصوص است و در مطبوعات خوابد و بعد از آن به سفوف کون مداومت نمایند تا بار دیگر از تولد آنها ایمن گردند و گویند  
که چنان بعد از تنقیه و دفع آن هر صباح قدری آبکاسه تجرع نمایند تا تولد آنها منع کند و ترب و کر و یا و جبار مغز خوردن نافع است و  
انطافی گویند که وجب است بدآت اولات بر که هر غذا که ماده دیدان از آن پیدا شود و چنانچه مذکور شد بعد از آن استعمال چیز که تفریق  
از وجات و قطع بلغم کند مثل سود و صغیر ایاج بعد بتناول هر فرق اقدام نمایند مثل نوشیدن شیر تازه و انجیر مالون که باشد چون  
شیرین و مسور یا لحم و هر روز تناول طعام یک وقت مقرر نمایند بعد از آن اگر سنگینی شدید کشند تا گرم در فم معده و دهن کشاد و جمع شود و در  
سنگام او به حد قتل آن بخورند که خطا نکنند و باید که شرب دوا بسوی چپ میل کنند بهر آنکه در گرم در امعاء و دیت با بجمه علاج  
الوایع را به گرم واحد است بکیف و ترکیب بکم و وجب است که دوا سه حیات کمتر باشد بسبب قرب آنها از معده و دست



و حسب القبح بیشتر در غلی اکثر از همه ادویه قائله این همه تلخ نامل بحدت است مثل خنظل شیخ و صبر و ترس و خشینک و انجیر  
 قتل آن از برین قبل نباشد پس با نفاصیت بپوش برنگ و قنیل و برگ شقلا و بونج انا و کبسون جشی و حرس حب النیل و اقیمنان بوجه  
 سه هلت باید که در اخراج آن قبل از تعفن کند و بعد از اخرج آن ملازمت خوردن چیزه ناپسند که ماده آن قطع که بر مثل سرکه خنظل  
 و ترس و گاهی زود به مذکوره ضما بر ناف می کنند و از آنجا که کرم نماید خوردن خود در سرکه خنظل کرده برگ سکنجی و مالیدن ناف بکم خنظل  
 خنظل و تراج او و بقیل در یونیه و تخمه سیاه قنوت محل آن بسیار کند از مجربات در آن خوینیزه و زعفران در وزن لفظ و نار جیل و جوز شامی هر سه  
 از این مال شود و کافور و نسرت و تمام پیشه و کذا برک شمش صفصاف و شوینز و آب پودینه و فطران مسخند به نافع ضما و کردن و از  
 مجرب صیغ خوردن خود لیسکه و برکن شرب یاخ و نزع انا و پودست انا در ترش غرض بر وزن گا و دسکر و در وزن نامل که به است هر چنان  
 میسر آید قتل این است تخم خنظل و در دم مرشخ و در صدیکه درم زعفران نیم درم آب پودینه استفا نماید و بداند که کوله کرم خنظل شکم  
 نیست بلکه در هر جوفیکه اندران طوبت باشد مثل بینی و گوش و دندان پیدا نشود و در علاج هر واحد در مثل آن مسطور شد و اگر کاس  
 کرم در جراحت پیدا شود و علاجه اش در قرح خواهد آمد گویند کسیکه خراب را نشناختند و در کشت به مشک و سماق در اغذیه تناول کند  
 از دیدن این باشد و در قسم سوم دیدن که بیشتر در اطفال می افتد در سوت ز کچهر کیله یا بزرگ کوفته یا بزرگ کوفته یا بزرگ کوفته  
 ادویه را سائیده و زهره گا و سرشایه بلبله آلوده و مقعد بارند که مہا را قتل کرده بیزدن می آرد و مجرب است و نا جیل یا شکم از این  
 با نفاصیت نفع دارد و ضا و دم سرشته شیان سازند و بعد از آن خطه طفل را بر سر او و غلطانیده مقعد را اندک اندک پاکست و  
 یا بچیزه دیگر بخارند و مقابل جراح دارند هر کرمی که ظاهر شود بچیزه دیگر در دم در وزن گداخته بیزدن اندزن قنیر چرب کنند من  
 خوردن کرم و غار بیل آن محل نماید اگر آب برگ شقلا و تخمه کشتند یا بیشتر و ترس و تخم خنظل و صبر لیسکه سوده فیتله آن آلوده بر وزن خنظل  
 دیدن صغار کند و اگر شیخ از می در شیر میغده بقدر حاجت بربند و یک درم در منہ ترکی و نیم درم صبر سقور می کوفته یا بزرگ شقلا و  
 سرشته بر شکم ببالند و چون خشک شود اعاده کنند کرم در آنکه در شکم طفل متولد شوند بکشد و چون در منہ ترکی را با ناردانه خوب کوفته به  
 صبح بقدر جو زهر بربند در قتل کرم شکم اطفال مجرب است و دوائی قاتل کرم شکم تا پین که روغن باز و بود چهار درم و کاسا شل که در  
 بیدارچیر است سه تله با هم آمیخته در آب سه تله خواهد شیر نوشیدن مجرب است ایضا که در قتل دیدن از مجربات است صفت  
 آن زیره کرانی مغز خجوه بلاس یا پاره کیله یا بزرگ هر یک یکدام یا یک سائیده یا قند سیاه آمیزند اگر در وکلان و غلبه کرم بسیار باشد  
 از جله و در خاک کنند و اگر طفل بود موافق آن چهار پنج گوی نمایند و بعد از طعام دقت خواب همراه شربت نبات بخورند و بچسبند و در  
 مفتاح ناخواه عوض زیره و کربخه و قرم است و وزن همه ادویه مع قند سیاه مساوی حسب بقدر نیم و ام بسته همراه شربت مشک بخورند  
 ایضا که انواع دیدن در یک روز با نکل دفع کند صفت آن شب وقت خواب دو مشت کنج با قدری قند آمیخته بخورند  
 و وقت صبح بقدر چهار درم قنیل و یک درم صابون بکجا کرده بهم مالیده سه تله و بسته یا بزرگ کرم فرو برند و غلبه آن هم آب گرم خورند و کلمه  
 کرم با طلاق بر آید نو عده دیگر بر آید قتل دیدن که در مقعد طفل متولد میشوند مجرب است صفت آن مغز خنظل با آن

مغز تخم غنیمت بلبله سیاه رسوب مقل مساوی سوده حسب القدر نحو دساشته چهار حب ازان بهر روز خوردن در آن مروت  
 نمودن در بل مرض است ایضا قاتل و مخرج دیدان صفعت آن بزرگ کبابی مقشر سرخس تر قنیل هر یک پنجم  
 ترس قطع هر یک صفعت درم شش ده درم یک هندی یک درم کوفته نیمه سه درم نه بخورند ایضا برای دیدان لوال صفعت آن  
 بزرگ کبابی مقشر است بلبله زرد آمد از هر یک شش شقال ترید سفید شش شقال فانی بر برابر او در شربت شش شال با آب گرم و  
 و قادی زدن هر سه دلی اول بخورم در نیم و ترید سیزده درم است ایضا که در معده را بکشد و گرم مزاج توان و او صفعت  
 آن پوست درخت شتهوت پوست درخت انار ترش و بیج آنرا بجوشانند و آب آنرا سیل نمایند و وانی لبو سیران زنی است  
 که برافواه عروق مقدر از خون سوده و غلیظ حادث گردد و باشد که از اختلاط صفرا با خون پدید آید پس اگر خون و زرد آب ازان  
 بر آید دایمی کند و اگر بیج از وی بیرون نیاید عیا خوانند و هر کدام از اینها یا داخل مقعد باشد یا خارج آن و علامت بویست  
 که در مقعد در و قتل بود و خارج بود و اگر خون آید مختلط با براز نباشد بلکه قبل از براز یا بعد آن لفظرات خارج شود و کثرت قتل و  
 قلت لنوع دلیل خون غلیظ بود و سوزش کثیر و درد لذاع نشد بر نشان خون صفراوی باشد صفعت آن ماد و سیگ خون غلیظ  
 و سیاه بر آید و ضعف طاری نگردد و خون را بند نگذرد که در بر آمدن آن از اکثر امراض رویه همچون ذات الحصبه ذات الریه  
 سل طحال و جذام و خفقان و صرع و جنون و سرطان و جرب و غیره امان است و هرگاه سیلان خون افراط کند و سرخ و صاف  
 و دقیق بر آید و ضعف اتوی رونما بدین صورت خوف حدوث امراض صفراوی و استسقا است پس حاد است خون چون شیر و رخ  
 انجبار و خروقه و کشید خشک باز تنگ قرص که بر باد شربت صندل و انجبار و مانند آن که در دوائی لفت الد و کثرت لعل آرد و رسوب  
 سه باشد ساید و دراست که غلیظ کثرت بخورند غدا بر پنج یا جلزلت و داغ دادن مابین خنصر و بنصر برای قطع خون بواسیر نیز  
 از مجربات است و حسب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است و خاصیت انجبار است که با وجود حبس خون قبض طبیعت نمیکند  
 و اگر سه ماه بواسیر از بیت دهند و متلی و باد و باشند بعد از فصد با سلیق فصد صافن و یا فصد بالاض و یا حجامت مابین  
 در کین نمایند و چنانکه زو بر سه ماه نیز مفید بود و اوویه مفتحه خون مانند سرگین که بر تر و قند و زهره گا و در آب پیاز بپزند  
 و بهتر است که بعد فصد با سلیق برای تسکین در زو و چنانچه در رسوب و برگ نیب در گلاب ساید و نماد کردن بستن در  
 با سوت و همچنین بنگ را در آب ساید و بستن و در شیه گا و جوش داده بخار آن گرفتن و مالیدن روغن نه و نیز رفع در بواسیر میکند  
 و هر سفید آب کافوری نیز مفید بود و هر گین در فصد است و اسرب و سفیدی بر بنیه سوده و یا مغز تخم آن بخار بر خون سوده بر سه ماه  
 طلا کردن نیز جهت دفع درد و سوزش است و اگر احتیاج باشد تقویه سودا بمسبله مابین کنند بعد از ازان اطیفل صغیر حسب  
 مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و صلاح طحال و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فائده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر بر پشت قطع  
 نباشد دوائی حاد مانند دیک بر دیک و دوا اسم الفار نهند بعد از ازان پیسه که مان ششتر مغز ساق گا و خطی کثیرا بر پیله مرغابی زرد  
 بیضه مرغ حسب حاجت گرفته بر روغن بنفشه مرهم ساخته استعمال کنند و یا برگ کرب در آب بجوشانند و با سوم در روغن زرد و بر شند

استمال کنند و گفته اند که تمام سه بار یک دفعه ساقط کنند و اگر بسیار قطع و یا بعد از دوامی تیر بوا سیر مشرق باشد و مال  
استمال کنند و بخیزند و یا پوست مار و قمل و همچنین کبک و تخم کپک و دانه های بوا سیر را ساقط کند و دستهای بوا سیر که اندک  
مقدار باشد باید که از اجزای بدن برون کنند و یا مویز و نظیر آن ساینده و در راه نگر و مخلوط نموده و خاک کنند تا دستهای بوا سیر برون آیند آن وقت  
دوامی حاد بر آن نبند و والی که بوا سیر ضعف معده را نافع از بیاض است و در حرم صفت آن گل را می بود و دانه بویز  
در سر که پرورده بود و او بهر یک پنج مثقال ساق هیدانه گل سرخ صغری بهر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم بهر یک دو مثقال  
گفته بخت به باروب مناسب خورده باشد و والی حالبس خون بوا سیر منبول و اند مغفوف صفت آن زیره سفید رسوت  
هر یک چهار ماشه بخت و دانه برگ بنگ یک ماشه شیر و کشیده بنوشند ایضا مجرب حکیم علی صفت آن کبریا گل مختوم  
اتیس بهر یک نیم مثقال نازک بسایند و سفوف سازند و یک شربت است سه روز متوالی بدینند و گاهی اتیس تنها نیم مثقال  
سه روز متوالی استعمال کرده و بسیار مفید شد و گاهی همراه خضص کی لعل آده نیز نافع یافته و در حبس دم بوا سیر نظیر نار و معجون  
خشب الحید که بخت نافع است و کنگال طریقل مقل که در اگر خواسته که سهل و بخت لقیع بلبله خوب است و والی حالبس خون بوا سیر  
صفت آن کشته مرغان سه سرخ طباشیر یک ماشه در آله مرئی یک عدد آمیخته همراه شیر و انجیر و پنج ماشه حالب با رنگ  
باشد شربت انار و توله بخورند و اگر صغور و انجیر و صفراوی و ضعف معده حاض شود قاقله کبار و گلاب فارسی بهر یک دو درم و در حالب  
طباشیر غرض کافور و زل کرده از سه ماشه تا سه بدیند ایضا که خون بوا سیر بند کند صفت آن طباشیر مار و پوست  
انار مائین خرد و کتان مسادی گفته بخت همراه آب بخورند نوع دیگر حالبس خون بوا سیر صفت آن بلبله بلبله مائین  
کطان تخم کپک مسادی گفته بخت همچون وی شکر زری آمیخته یک کف نهان بخورند نوع دیگر حمال درخت مار و کاشل است  
که در اگر کار و تر اشیده در آب شیر و زرد و مرغ سیاه بخت و دانه بنوشند نهایت مفید بوا سیر است نوع دیگر  
که در حبس خون بوا سیر نظیر صفت آن پوست درخت کره سه چهار ماشه و در حالب بلبله آمیخته بخورند و این دایرانی  
اسهال بوا سیری هم نافع است غذا و پنج و حبات یا هر چه مناسب و اند ایضا برای حبس خون بوا سیر مجرب صفت  
آن رسوت پوست کوا اند پنج اتیس مسادی ساینده باشد معجون ساخته نگا دارند و قدری بخار ساطعی بخورده باشد و اگر ساق  
پوست کرا هر سه و دار البدریک یک بابا بخت مفید یک نیم توله و مسکه و توله بدینند نیز بسیار مفید بود و والی که معرفت بسفوف  
هندی است بوا سیر خونی و باد می را مفید صفت آن تخم کپک خشک رسوت نگر و کویه بلبله سیاه بهر یک یک ام بار یک  
ساینده سفوف سازند و دانه شمش باشد باب بخورند بعد از آن قدری نخود سرشته بخورند غذایان مرغی بی نمک و آل  
با خشک و بعضی حسب استیک صبح و یک شام بخورند و والی که مزمل بوا سیر است صفت آن برگ گنگمی برگ کینه برگ  
لگرونده مرغ سیاه قدر حاجت گرفته در آب ساینده صاف نموده بنوشند و بخیز از برگ سر و بزر البخ گرفته باشد و همچنین دو دانه  
روز لعل آرد و والی دافع ایدای مسه بوا سیر صفت آن اکاس بیل کوفته بر تابه گرم کرده اول به بند بعد از این هر نیم

مروا شگشت شمشاد موم یک توله روغن زرد سه توله روغن گرم کرده مروا شگ انما زنده تا خوب بچخته شود بعد موم انما زنده و  
 از چوب نیم تحمل کرده نگه دارند و اندرون و بیرون ضما د نمایند و در غنی تکیه سپهبالو در روغن سوده بعد موم مگر که نه بپزند الصفا  
 که برای بواسیر بار تا تجربه بر سیده صفت آن رسوت پوست لبلله زرد گوگل نر کچور سده را ساه می کوفته آب ترب گریز  
 کهرل کرده بقدر بخور و حب بتمه یک حب صبح و یک شام خورده باشند و باید که رسوت را با آب حل کرده بر سر طلا کرده برگ باشند  
 شسته قدری آب انداخته دهن فلفله بنزد کرده بنزد هرگاه مثل بخبر تر گردد و آب در همان برگ جذب شود و بر با سوزند و نه گام  
 قضا حاجت ده کرده باز ضما در رسوت و بخبر برگ مذکور بدستور بنزد و تا حصول صحت بکار برند و پیرین کنند عجیب علاج است  
 و وانی نهبت حبس خون بواسیر را شاد حضرت مولانا فخر الدین قدس سره صفت آن تخم لبل تخم بازنگ شکر ترنج سبزه  
 گرفته هر روز یک شام صبح و یک شام شام آب تازه یا شبینه و اگر یک دور روز خون زیادی کنه و مضائقه ندارد و اما شرط است که  
 روز اول آب تازه بخورند تا هفت روز آب تازه استعمال کنند و اگر آب شبینه خوردن بین بیان تا هفت لعل آورده و مجرب است  
 ایضا که برای هر قسم بواسیر مجرب بعض اجزاء است صفت آن اجوان خراسانی جنگ براده شمع پسر بر سر دایر و لبل مجده گاه  
 بنزد هرگاه مثل موم شود بالای بار چ سفید گذاشته مثل موم بر مسهالانند و بنزد و دان بواسیر فلفله شود و وانی که بواسیر خشک  
 کند و تجربه بر سیده صفت آن پوست انار کنند حقیقت بلوط جوز السور هر چهار کوفته آب انگور بخورند و در دایره مالند  
 و صبح و شام بر دایر طلا کنند و از مقل ازرق و کنه و راتینج و حرمل و پنچ کبر بنجیر کنند و وانی مسمی یک برگ کقط  
 مسه بواسیر کنند صفت آن سیاب نوشادر سر یک یک طل رنگار آب نارسیده هر یک نیم طل اشجار یک رطل کنند  
 ترنج زرد از هر یک یک رطل و نیم به اجزاء با سر که بایند تا سیاب کشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر آب سر بسانند و از ادر  
 و یک انداخته بالای آن دیگ دیگر و از گون نهاده لب هر دو گیل حکمت گرفته بر دیگران نهاده نقش ملائم زیر آن کنند تا خوب ادر  
 مصد گردد و نگه دارند و اندر که از آن بر پنج مسهالان کرده باشند و وانی که برای اسقاط دانه بواسیر از مریات حکیم علی گیلانی  
 است صفت آن بگیرند سم الفار بقدر حاجت و کوفته در شیر خروش دهند و بعد از خروش تا سه روز در همان شیر بماند و بعد از آن  
 بیرون آرند و مقدار نصف عدس برشته بواسیر یک مرتبه در روز و یک مرتبه در شب بنزد مسهالان بواسیر را جذب میکند و خارج  
 بیناید و بار یک میکند و بعد از دست در یک ماه ساقط میکند و درین أثناء تقویت مزاج میکرده باشد و وانی ریح البوسیر  
 و آن ریح است غلیظ عسر التحلیل که از غلط اسود و در گرده و اسهال متولد میشود و در تهیگاه و حوالی ناف در گرده میگردد و گاهی بسوی پای  
 و خصیه و حوالی مقعد فرو آید و گاهی به بیانی سپینه و بیلو و کفت و گردن و پشت بر آید و در دوران نام مذکور حادث نماید و گاهی سرد  
 و دوار و صراع و قولنج و زحیر سیدانند و گاهی شکم قبض نماید و اعضا شکسته و در ذرات و مفصل بان باشد و در اکثر ب میطلان  
 ریح مذکور بجان اندامهای دیگر چون مفصل دست و پا، زانو و کتف و ریه و جگر است و آوازهای بر آید که بعضی قرع گویند و بعضی  
 و ضعت ماه و قیهر رنگ بر روی و سبزی و سیاهی و حکم چهره و بدن عارض شود و قراقر شکم لازم این مرض است و تبه تبه بر بعض اوقات

باش **صفت آن** اگر آنرا کثرت داده معلوم شود متعقیه سودا بمسهل آن نمایند و فیتون بماء الحنظل و شیر خشک براسه این  
مرض و مرق و بولاسیر نافع و جوارش کمونی و مانند آن ادویه با دشکن همراه مدرات برای ایصال اثر آن خوردند و ادویه تقویا کما سر ریاض  
و لمینه لعل آرد و حبث نقل اطریفل صغیر نیز نافع بود و اگر پوست سنج کبریا که جزو صغیر فارسی نیم جزو کوفته بخته دو درم از آن بای  
گرم یا شور بای چرب دهند سودمندست و دلاک حمام و ساری اسپ و ریاضت سودا و دروگاهت فصد با سلیق کف تمام  
مار و دهر چه باواکغیر باشد چون شیر و هر چه از شیر بسازند و خاکه و امثال آن ترک سازند **ایضا** که برای اخراج ریح و درج البواس  
محراب است **صفت آن** برگ سر خشک ناخواه سوخته برگ سداب خشک تخم بلبلون اهل بخندان سوخته محروث  
آذین خردل سفید جزو بسوخته کوفته پیخته یک درم و بعد از طعم بخورند و اگر بجمود ادویه را با چاه مثل آن کب بچشانند تا کس  
پس صاف نموده باطل آن روغن داخل کرده بچشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بر شکم مانند اثر او در اخراج ریح نصف از خوردن  
ادویه مذکوره خواهد شد **ایضا** برای ریح البواسیر معمول **صفت آن** مصطک نقل هر یک یکماشته سوده با طریفل کشنیزی کله  
سرشته تناول نمایند یا لایش مویز منقه ده دانه گاز زبان چارماشته چشانیده صاف نموده نبات سفید نوله داخل کرده و قدری  
سفید چارماشته پاشیده بنوشند و برگ گکونده و مرچ سیاه مساوی حسب بسته بخورند و از ترشی بر سرینند **ایضا** انطاکا گویند  
که عقب با سورا و سوریج حادث میشود که یکی ازین هر دو مضاعف میسازند و گاه بسوی دملغ برآید و گاه فرو و آید و قلی و  
کرب در دشت و محد پیدان و باده را ساقل نماید علاجش انچه در بولاسیر مذکور شد مع انکه از شر بخلالت ریح بخل تخم کرس  
و انیسون و قرومانا مطبوخ عسل و تیرنج بادمان حاره است **و وانی** نواصیر آن قروح خبیثه غائر است که برکناره مقعر حاد  
گردد و پیوسته از آن صدید برآید و شکل علاج پذیرد و بهندی بکنند گویند **صفت آن** اولاً آنرا بفتان زنجیره شیاف غرب  
و دیگر ادویه که نافع ناصور چشم اند بچکانند و استخوان پنجه شیر سوده طلا کردن یا زرد چوب مر دانگ هر یک سه جزو روغن گل و جزو  
موم زرد یک جزو در آب بپزند هر گاه آب بسوزد مثل مرهم استعمال کنند و دیگر مرهم مفید آن استعمال نمایند و پوست سنج کبریا  
ماشته صغیر فارسی یک نیم ماشته سفوف کرده بخورند **ایضا** انطاکا گویند که نواصیر قروح غائر است که متلی میشود و منفرجه گردد  
مثل غرب و علاجش متعقیه ماده است اولاد استعمال و دومی تخففت بعد از آن مواد فاسد بعد از آن شیاف غرب بپزند و نافه  
قطع کنند و بر آن ادویه اکاله نهند تا استوی گردد پس احوال آن نمایند و در آن خطر است و کثیر تخمید بصبر و یادام تلخ و از زرد  
ریوند و نامرد و گلنگار کنند **و وانی** درم مقدر و آن اکثر حار میباشد از خون صرف یا دم صفراوی و در ابتدا و کمر افتد و بعد از  
قطع بواسیر استعمال ادویه ماده بر آن یا بعد که یا شقاق یا قروح بیشتر عارض شود علامتش تب گرم و در دخت و التهاب و سوزش  
بود و قطیر البول **صفت آن** خضد با سلیق کشند و فصد صافن و حجامت قطن نیز نافع و بعد از نفع بنبض بار و از اسهل  
بار و تنقیه نمایند و مرهم سفید اب طلا کنند و یا سفیدی تخم مرغ و روغن گل با قدری ایفون در ظرف از زیر یا سر خوب  
بپایند و سائیده آنرا بر قعر فلما کنند و دیگر ضادات نافع آن بکار برند و اگر کهنه گردد مرهم و جلیون نهند و اگر آنرا بریم کردن

الامر هو قبول البصحة بشكافه تاما صور نكد و پس مرهم سفیداب کافوی که برای شقاق مقعد نیز فائده میکند بنهند و باید که طبع را نرم دارند و از آب سرد و ترشی و هشیامی قایق بفضله اخترا کنند ایضا از انطاک صفت آن روغن زردی بفضله و غر شکر و لادن و عسفران را درینجا فائده عظیم است و برگ بنج سوده و خشخاش بسیار اجزائی آن و گل سرخ سلبوع بشارب را در حاء الفج جلیل است و در دم بارو خاکستر پوست خطل زرد و او صبر و حل و پیه مالکان طلا و دیاز و گندنی بریان بر روغن زردی و حله بایون لظو و کذا انواع غباضی مخصوصا خطلی نافع بود و از جربات این است که بنج و پوست خشخاش و حله بجز شاشان و آب آن نطول ترجم آن تنها در حار و غسل در بار و خما و کنند و وانی که هرگاه در دم یا جراحی درون مقعد بغایت موجع شود و اسهال خون آورد نافع و از جربات حکیم علی است صفت آن محل نبغشته بایون اکلیل الملک حله بنج کتان برگ خطلی هر یک و نوله گل خطلی گل سرخ کمد یک توله کوفته بجز شاشان که چون خیر شود هر روز دوسه بار گرم کرده بنهند و وانی شقاق مقعد سببش حرارت و یوست مقعد است یا درم آن یا خراش از بر از خشک یا خلط یا بواسیر یا استلا عروق مقعد از خون یا کثرت اسهال و علامت هر یک از تقدم و وجوب پو ششید نیست و در استلا عروق کثرت سیلان خون از شقاق گاهی و ده صفت آن از الاسبب نمایند و مرهم سفیداب کافوری و دیگر اخمده و قیر و طیله با مالنه و در حه شقاق لب گذشت مقید بود و از آب سرد و حموضات و هشیامی قایق بفضله اخترا کنند و طبع را نرم دارند و به تشراب لعاب هبانه و شربت بنفشه و روغن بادام و یا ده درم ترجم بنجین یا شربت بنفشه حل کرده به صبح بدهند و از اخمیه طینات باید خورد و آنجا که خون از شقاق سیلان کند اگر تواند فصد کنند و یک مثقال قرص که با یا قرص گلنار همراه رب می بدهند و در طبع مازود آس گلنار و پوست انار و گل سرخ و جوز السیر و کزبانج بنشانند و شادنج و دم الاخوین و شب بانی سوده و کزبانج بنشانند و مرهم شادنج و برین باب از جربات است و وانی که براسه شقاق مقعد منقول از انطاک است صفت آن اول انقیه و تسین مزاج و ترطب کنند و مثل مرهم بیض دریا بس و سود و رطب بکار بند و این مرض گاهی در بلاد بار و فصل سبب و جرب صبح این است که پیشتر زکری داشته فیکله بدان آوده و مقعد گرم گرم بنهند و از سردی حفاظت نمایند و اگر بنشود و کمر استعمال کنند و ایضا آنچه تجربه کرده ایم این است که سرسگ اتمامه بسوزند پس با پنجد آن صبر بسایند بیاض که عجیب است و کذا پیه مالکان و روغن بنفشه و سوم و افیون و درمی مرهم ساخته و کبوس خاکستر صترع صبر یا بنزده بفضله و در روغن که در آن خاص حک کرده باشند و وانی براسه استرخا مقعد و آن عبارت است از خروج باد و بر از لب اراده سببش اگر مرهمی صلب استرخا آن بتشراب رطوبات باشد علامتش حدوث گشت بتدرج و تقدم سباب مبرده و مرطب داخلیه و خارجیه و تزلزل محل و گاهی استرخا مقعد بسبب ناصور یا قطع با سور چون عضله مسکه مقعد افت عام رسد حادث شود و گاهی بسبب سقطة پر پشت یا ضربت آن مغربد محصب که بسوی عضله مقعد فرو آمده عارض گردد و گاه استرخا باص بود و این حالت است و گاهی باطلان حس باشند این دی است پس آنچه از ضربت و سقطة یا قطع با سور باشد علاج نه پذیرد و خصوصا اگر با نهانیز مترخی گردد و آنچه با صلا

مقدّم باشد از نزد وجود و موجود و موجود بر استرخی و می دلالت کند صفت آن بعد از تسخیر معجز حار از سهیل و از تقیه نماید معجز  
 حار بخزند و معتقد نیست را و عقیده گرم باشد و نسل الطیب و قطب و مرکب و در خواست و مانند آن از او قیاضه گرم آب بجوشانند و عمل را  
 بدان بنشانند و اگر استرخی معتقد که سبب م معتقد بود علامت و علائش گشت و دوائی که مشهور و خرج معتقد از نظیر است از طبیب حکیم  
 علی صفت آن اسفیداج سرکه که کیتوله مرد و سنگ چهار شقال مازنه چشقال فاق کن در و بهل کتفه شقال شقال شب بانی غیر شقال سیاه  
 باریک بسایند و بجزیره بنجته بدارند و معتقد را بر دوش چرب کرده بر آن فرو رنجانند و در نازج بنسل الطیب فلفل گل سرخ مازو مکده و او قیاضه و آخر  
 یک اقدیه آبل چپا و او قیاضه ساقی مرکب مکده نیم اقدیه کوفته و ظرف آبی بجوشانند و در آب آن نشینند و آب آن استخوانانند و ایضا با خرقة  
 باب مذکور کرده و معتقد بنزد و نان جمیع باران در حصص قبل استعمال فرو رند و دوائی برای خرج معتقد داین در اطفال اکثر اند  
 سیاه و زرد چوبیش استرخی عضله مسکه معتقد باشد باعث استیلا طوبت علائش آنکه سهیل است بکاید چون پست رو کنند و دانه درون  
 رو صفت آن اول پست یا بخت آب نذیره گرم کرده رو کنند و اگر نشود اول اندوم روغن و شیر گاو چرب کرده بر درازند بعد آن  
 پست اناجبت بلوط گلنار مازو در آب چوشانند و صانموده هر گاه دیگر مازد بدان استخوان کنند در آن نشاندن نقل آن بر بندد و ایضا  
 سفیدی سفید مرغ ربسته و الیه باز معتقد ماند و آنرا بشاره و ست آهسته آهسته بجایش رسانند و بچین کرده باشند که در دوسه بار محکم  
 خواهد شد اگر نکند شود باید که نیم پاد پست منیلان یکپا و شیر گاو نیم سیاه پاک یکپا و در ظرفی بجوشانند هر گاه دوسه جوش آید از آنش فرو  
 آورده بر جا قرار نهند معتقد اقبال آن کرده بخاک آن معتقد رسانند چون عرق آید از او مال پاک کرده آهسته آهسته معتقد را بشاره و ست  
 بجایش رسانند و چند روز گذران عمل نمایند ایضا هلدی و ابابکر و جوان و سبوس گنم هر یک کیتوله روغن بنجده با تخم یکپا که یکنواست آهسته نگاه  
 دارند و ششماش از آن بر آنش باید که انباشته خود را با چوب و بخور آن معتقد رسانند چون عرق بسیار کاید و مال صاف کرده باشد و ست  
 آهسته آهسته بجایش رسانند ایضا معتقد را بر دوش تخم مرغ چرب نموده خاکستر پوست غزال که بر آن پاشانند و معتقد را از کفش اندزن  
 کنند و چرب و دوائی خارش معتقد سبب حکم معتقد خلط ماری و یا بوقی باشد نشانش خروج آنهاست و بر اربعه الترحه صفت  
 آن متقیه کند و قصد مایلیق و حجامت این رگین نمایند و قی که نفع است و سرکه روغن و معتقد بدان و دلیل و دلیل آهسته آهسته از  
 آب آن استخوانانند و اگر نباشد قلدر دیدان صغار باشد تدبیرش نقل و اخراج آنهاست بدستور یک در دوائی و در آن فرغ کنند و اگر معتقد  
 بواسیه باشد علائش مثل علاج بواسیه کنند از قصد و تنقیه و صلح خون با قیاضه و او قیاضه بارده و دوائی دج کیتوله گرم و اگر سبب سج بود که  
 نواحی کرده از خلط غلیظه متولد شود و این را بر سج الکلیه که کوبین علائش تعدد بالقتل در حوالی که و انتقال در و بود و خفت در حال جمع و عدم آن  
 سنگ ده با و گاه در سج کلیه یا کوبین مقابل کرده ماؤن قدر که صفت آن شیر و بادیان شیر و این شیر و تخم کشت و مانند آن اندر  
 که شدی لحرارت نباشد و اگر کتفه شرب بر و یا شربت وینار بخزند و روغن گل و روغن بابونه برالند و بنمک سبوس گنم در یک گدازان نمک نمایند  
 اگر گل شرب کوبین و دیگر در آب چوشانند و صانموده نطول کنند و نقل با ناز بر بندند و در زائل کن و چون آرد ما ش سیاه را باندند که طبعیت تخم  
 باب مشتر و نان از یک طرف بنجته و نان از روغن گل و روغن بابونه پر کرده بر جا فرو رند و دیگر مریبند و در مرغ میشو و اگر زردی معتقد مرغ و خلط مس

باز در جوب سودا میخندد قدری آب داخل کرده بر آنش گذشتند بر زمین تا غلیظ گردد و بجای دو ضلع نمایند و برگ تمبول بالاس  
آن نهاده سیاه گنده بپزند مفید بود و آنچه در سنج البوسه گزشت مفید بود و گوید که بسبب ضعف یا در باصدا یا فرج کرده  
بود علالت و علاج هر دو احد در محل هر یک مذکور است بدان رجوع نمایند و در حمل انواع و در گرده آبلان نفع تمام دارد و انطاکی گوید  
که سنج الکلیه احتقان سنج بسد گذشت شرب یا قنداسی بارد است و علاتش تند و قلع مع قلت و در دست و علاتش خوردن سیر و زرد  
و قندیش شریخ و در اول زمان گرم است قنداسی که گوید که علاج فرج کرده از سفا و غلط حار اول قصد است و شرب مال الشیر بنزد  
البوسه بنفشه و خرفه و کل ارمنی و کاسنی و علاج جمیع کلیه از ماده بارد بر یونند و قسط و در اجینی و منتر و خنجره و مانند آن مثل جوز و حدود  
و انجان کنند و دانی بر است و در گرده و نشانه که از دم حار باشد بیش خون غلیظ یا خون صفراوی باشد علاتش تب گرم مغز و انظام  
سج قندیره و تشنگی و التهاب و در مسره و بخاری و فی صفراوی و عسر لول و دراز و در شدید بجانب کمر گره بود و آن تپه ها که بکلیه  
کند و نوبی عین با کوبناشد پس اگر ادر خون غلیظ بود از دوا نقل و جمع در پشت در گرده و غلبه تب مطبقه با عطش و کمی بول سرخی جا  
کلیه و جبران آن از مخصوصه خون پیدا بود و اگر صفراوی باشد شدت عطش و زردی بول و مانند آن که مخصوصه بدست ظاهر بود و صفحت  
آن بویصه با سلیق و آب بنول و آب بیدانه و شیر و غلاب و مانند آن با شربت بنفشه و مانند شل شیر و خرفه و خنخاش با شربت بنفشه  
بنوشند و ضماد مولی بکلیه بزرگ نفع ضماوات نسبت بمشروبات بیشتر بود و لهذا اعتیاد بضماوات و لطولات بیشتر باشد و مرغیات  
در آب البضاوات که احتمال کنند بلکه بکاه ماده متفر گردد پس مرغیات بمل آرد که جمیع که نمایان باشد و در حاضنه آرد و بنفشه غلیظ  
حاجت گرفته در آب بچوشانند و چون سوم حصه بسزد و صاف نموده در آب دیگر آن نشینند و اقل آن را سائید و بر عازن گذارند و مالین  
روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تقویه بود بعد از التنج از سهل باب و تقویه کند و آب کاسنی سبز و من نافع بود  
و اگر ماده اناده نفع کند تخم کتان تخم خلی حلیه یا نبات و آب بچوشانند و صاف نموده بنوشند و همین ادویه را سائیده و روغن کعبه  
آمیخته ضماد نمایند و نیز در آب بچوشانند لطمول ساندن تا بریم کنند و بعد از آن مسکین کبوتر عبا را آسیا آرد که رسد و ضماد افرازند و آنچه  
ماحصل سخته سائید و ضماد کردن نیز الفضل و گرم کرده مینماید و بعد الفجار و درم و خروج دمه در بول شیر و تخم خیارین و تخم  
و خازنک با شربت بزرده و هند و تخم خنخاش با شیره نیز گرده از ماده یکا کند و بعد تخم خنخاش تخم کتان کاکج نشاسته گل ارمنی مخلوط کرده اناده  
بخنجره و اگر جمیع کلبه ضعف گرده باشد دوی آن جدا مسطه گردد و اگر در سبب قرح گرده باشد علاج آن قرح کلیه چنین  
ایضا بقول فطاک و درم حار گرده قصد و شرب مال الشیر و قندری و اسوقه و شربت بنفشه و شربت در و در کثرت ضماوات  
تا آنکه سخته گردد و بسکون اعراض و خروج مواد دریافت شود پس در آن هنگام مصلحات علاج کنند و هم او گوید که شربت بلخین  
نیز کتان و خیار بنزد و درم بارد گرده و کثرت ضماوات نافع است ایضا او گوید که در قرح اول تقویه غلط کنند بعد از آن مصلحت  
و اطفا الطیب و خنجره و لطمول و انواع خنخاش و تخم کتان مثل خلی و لطمول و خیار و روغن بادام و سبزه و از مرغیات بر است تطیف گرده شربت  
شیریش بر روغن گل و بنفشه و بزرگ کتان است و دانی در گرده از دم حار اگر از ماده بلغم انداخته علاتش کثرت نقل و در قرح و هم



تب و التهاب و خفت در دود و دیگر آثار غلبه بلغم چون بطور مضی و بیاض بول و برآید پدید آید و اگر در دم بارد و از ماده سودا که  
 بود علاتش شدت ثقل و قلت در دود و قوت بول و کبودی آن و ظهور حث در ریه و خفین و در کین ضعیف و راقین و اختتام  
 پشت در مضی بود و صفت آن در دم بلغمی نیس و تخم کرفس خار خشک بر سیاه و شان تخم لبلون جوشانیده و گلفند علی مالیده  
 صاف نموده بپزند یا طبع خطمی باشد بر شرب طول نبوشتند و بکند فنج مسهل گرم که در فصل فاج گشت بدیند و بابونه و شربت هر  
 یک در دم حلیه تخم کتان هر یک بچند تخم خطمی خبازی هر یک یکدم هر سه را کوفته باب یا دیان سیسته ضماد نمایند و طبع بابونه  
 در کلیل و شمع و شربت و سدای اطراف کرب و تلخ حلیه و خشک و انجیر آرنج فرایند و مالیدن روغن خشکانه و روغن بابونه  
 گرم کرده نفخ تمام دارد و قوی درین علت بغایت مفید است و مغر فلوک در تحلیل باورام احتاد و کثیر النفع است و غذا بخود آب و گوشت  
 بطور بریان کرده که در دود و دینه و کرفس و زیره باشد مناسب بود و در دم صلب سوداوی مطبوخ خیارشنبه نبوشتند و سفوف مغز  
 تخم خیارین و مغز تخم که و تخم کتان و خبازی مساوی سه دم ازان باشد بر شربت بنفشه بدین مقل و در انجیر را در آب جکرده بر بالکیان  
 بپسید و مغز ساق گا و اوصافه نموده در ازان بسته خوب حل کنند تا چون سر هم شود بر سیل تفریح استعمال کنند که در زمین تحلیل  
 فائده عجیب بخشد و در دم غلیظون نیز اثری عظیم دارد و دیگر فواید مالینه محله بکار برار و روغن بابونه و قمر طرماند و بر روغن سوسن و شربت  
 و آب گرم که بکند و مطبوخ بابونه و خشک تخم کتان و بنفشه و انجیر و حلیه بطول و آبرزن سازند و اگر فانی نبود و قصد باسلیق کنند و مطبوخ  
 افیتون و خیارشنبه سود دارد و اگر قوت ضعیف بود و ما و لجن با کجین افیتونی دهند و اطریقل کبیر مفید است غذا اسفید باج  
 بار و روغن بادام دسند و حریه سیوس گندم بار و روغن بادام و بخود آب و قلیه اسفانماخ و عند قلت حرارت مسکه و عسل بغایت مفید  
 و دوائی برای در دیکه از قروح کلیه شدت نماید فی الفور الکسین و در صفت آن بزر الیخ فیلون مغز تخم خیارین تخم کاج و خنجر  
 کوفته بخته حب سازند خواه سفوف سازند و دوائی قروح کلیه سبب قرحه کرده انفجار او را گرم کرده یا خراش آن از حصیات یا از  
 خطی مراری اکال که برگردد و ریزد علاتش در دود و قطن بود و خرفج خون و سه و تن بول باشد و سلسل البول و بر آن قشور سرخ  
 نیز از علامات است و قرحه اگر در لحم کرده بود و در کت و سوزش اندک باشد و اگر در خشک باشد بود و در قوی باشد و سوزش بسیار اگر نزدیک  
 به غدی بود که مابین جگر و روده است و در وا کفین بر آید و تشنگی غالب باشد و اگر بسمت مجری بود که میان کلیه و مثانه است باشد  
 که در مثانه او اگر چه صفت آن اگر فانی نبود و قصد باسلیق کنند و قی نمایند و قرص که با و قرص گلخانه و قرص کالنج و اند  
 آن ادویه مدله با و در مغزیه چون نشاسته و کثیر اوصاف عری میخته همراه لعاب سیسول و لعاب بهدانه و شیوه تخم خیارین و شربت  
 بزروری و دیگر مدرات مناسبه بخورند و باوق البور و سفوف خشخاش باشد بر شربت خشخاش نیز نافع است و آنجا که فروانده پاک نشد  
 باشد نخست سه و قویه شیر خرا قرح خشخاش بدیند و الاضیافه سفوف کالنج و دیگر مدرات بکار برند و ما و لعسل یا مدرات بارده  
 و حاره مفید و جانی که قبل از پاک شدن ریم هر یک بسته شود در دوزیاده میشود درین حالت طبع خار خشک و بابونه و بر سیاه و شان  
 و خبازی آبرزن سازند و الاضیافه گرم برگردد و کمرگاه و تخن سود دارد و در ریم بسته را می گذارد و سفوف کند و در وقت نیز

مفید است و اگر در قوی بود و در سرفوت مذکور قدری تخم بچ درج لعلخ و انجیر و انار و در آن برین پوست تخم ششام اضافی نماید  
 و در غن گل برگردانند و بعد از آن که قرص پاک شود با بذر گل و کوشند با قرص و جز آن ادویه مدله مغریه مع درات کمالا  
 مذکور شد و در قوی تخم ششام و دم الاخوین گل استی و کافور و شسته و کنند و صحن و کثیره انار و مال قرصه سیکنه یا تخم قیارین و تخم خیره و تخم  
 کاسنی و باد بیان و غیره ادویه مدله بدیند و چون علت در آن گردد و قرص کا کج یا تخم بچ و آب نخود سیاه باید داد و غذا درین مرض  
 اشیای تفتی مثل ملوئیه و اسفناخ و کدو و ماش و بچ و برون بادام بدیند و اش جوهر ریزه یکبار استهلال کنند و گوشت کمتر خورند  
 بجز درت همراه چوتشتر تخم لعل اگرند و از سهیل قوی و طعمه حریفه و مالجه و بزرگای قوی الحوصت و شدید الحلاوه و انجیر و حب قرصه  
 دانند و چون مرض از این علت افتاده شود شیر اندک اندک نوشیدن فائده می کند و **دوای** حرب کلیه و آن عبارت است از انجیر  
 بنور کرده که از افراط طعاری و بورتی در آن حادث گردد و فاش آرد و شیش تناول چیزهای سخن خون یا مولد صفرا و بلغم شور  
 باشد علامتش حرقت بول و خروج تشنه سرخ باریک باده و خون قلیل در بول باشد و درد و فاش و دفعه و نخس در موضع کرده  
 بود و اطراف نیز سرد شود و آنجا که بنور ظاهر کرده بود و مع شدید حار بود و اگر باطن ادویه و مجاری بول سنگام بول در درد و سوزش  
 زیاده شود و بعد ساکن گردد و بدانند که قلت و کثرت درد بحسب کمی و بیشی بنور و تسلیع قروح است و چون این مرض گفته شود  
 شش غلیظ چون پیه که افتاده بر کبد و بعد از آن چنانچه نهاده شود مانند جرات لب تیسگر و صفت آن آنقدر با سلیق از جانب مرض  
 کننده قوی نماید و کسی را که تب آسانی آید و هر سه روز یکبار کف کردن نفع کثیر دارد و بعد از آن نفع از منضج باره و سهیل باره و بزرگای  
 با شرط بکر و در سال علق بر آن مفید بود و بعد حیمه و در تطیب مزاج کنند و بنادق البور سائیده با گل ارمنی آیینته همراه در آن خورند  
 و خطمی و بقله یانی و اسفناخ و کشنیر خردون و آب آبن تاب نوشیدن سردمند است و **دوای** که خون بخور از مثانه خارج کنند  
 صفت آن پوست بچ که بر بلسان فروماند از اوند و حج اهل تخم کرفس و دو تخم برابر بر شربت بکشتال و دود و در آن کافور  
 و چکانیده میشود قدری ازین دوا در قرضیب و **دوای** فیا بیطس سببش دفع حرارت مغرط است در کرده که بدان سبب طایفه آن  
 فوق احتمال خویش مایت را از جگر جذب کند و ماسکه بواسطه ضعف و صغرو عا و کثادتگی مجاری که از حرارت در وی عارض شده و نگاه  
 نخواهد داشت پس و افق لبوسی متان دفع کند و باز کرده جذب مایت نماید از جگر و از ماسا لیا و دی از معده و بدان سبب  
 تشنگی غالب باشد و نسکین از آب نشود و علامتش شدت تشنگی است بدون تب و در وقت بول بلا حرقت صفت آن قرص  
 کلندر و قرص طباشیر قریاض و قرص کافور و قرص فیا بیطس هر کدام از اینها حسب حاجت طبایر ساخته با مولات قایضه مثل کافور  
 ششام و در درد کشنیر خشک و خرقه تناول کنند و یا مار القرق و مار الخیار بنوشند و از آنکه سرگردانی کنند و آب نارترش و آب بد قوطونا  
 و آب انونجار و آب سبب و آب خرفه مفید بود و در سبخل با برون گل چوب کرد و گل قبری و گل ارمنی با آبها به مذکوره و شربت  
 سفر قیل و شربت انار و شربت خوره و لمیون و حامض نیز فائده دارد و در غ جرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند  
 ساخته باشد در برون سر کرده خوردن نفع است یا در دوا الشیر با شربت ششام و در ب انار شیرین ترش و کدنگ و در غ

مکروه باقرص طباشیر قاضی الخایت سودمند است و از صندل سفید و گلنار و اقا قیاد گل ارمنی و دارو جو در گلاب و آب کاشنی  
سبز ساییده و بر گرده ضام و نماید و در آب سرخ و غوطه نهدن یکدیکه بدش سرد شود و درین باب مفید بود و دریا صحنه بارده چون تلخ و  
و بنفشه و گل سرخ و قندیل سیب و سفرجل و بیدریز ترش کرده و خوابانیدن نفخ تمام دارد و در سوای سرد ساکن شود و در گاو  
بره و بزغال و بالار و ساق و غوره پنجه و پیضه مرغ نمیرشد و پنبه تازه و ماهی تازه بریان و کله و پا پنجه و گوسفند سازند و در آنکه  
چون این مرض مزمن میشود بول گسها با جرم پنهانند و در چه باور آن می افتند می میرند درین صورت گلوئی خشک از سر میاید  
یا شکری آید نه بار و دقت دست هر روز بخورد که درین باب معید است ایضا برای ذیابیطس جازا انطالق صفت  
آن فصد یا سلیق حسب احتمال قوت نایز از آن تیرید بقصر بنفشه و شربت انار و شیر و تخم خرفه و کاه و در مغز خیار و کدو  
پسندیده ماهی کهن و مار استیکر کفچین ساده و طباشیر گل مختم و درینجا از عجایب است و بر شکر و صندل سبزه و آب کشیده و گلاب  
در روغن بنفشه طلا کنند و در نوبت میگید که ذیابیطس یا سبب سوء مزاج باشد یا سبب نهال گرده علاجش از سوء مزاج  
گرفته و نهال آن جویند ایضا مجرب است و حکیم جاحصفت آن حب البوطین پنبه وانه نیکو فته در آب تر نمایند و همان  
و بیشترند و شکر طیز و درین آب حل کرده در ریگ پاکیزه یا کش ملایم پیزند و هر صبح وقت نهال بیاشامند و بقدر سیاحت  
بر آن صبر نمایند و الی معمول در ریگ و سنگ گرده و مانند سبب حرارت غریبه ناریه است که اندر خلط غلیظ از آن از کین  
طوبت آنرا خشک گرداند و آنچه باقی ماند بطول زبان نخور گردد پس اگر غلیظ و لزجت خلط باشد بود سنگ احداث کند و اگر در  
غلط نبود ریگ سیاه نماید و علت نکودر اکثر موردی بود علامت سنگ و ریگ گرده آنست که در دو درگاه پدید آید مثل غلیظ  
دوال دوز و در حالت تبخیر شکم و در غلبه کند و نخستین بول کدر و غلیظ بر آید بعد صاف و هرگاه بول تمام شب در ظرف صینی یا گلی  
و ارجع کنند و صبح یا بستی بول آنرا بریزند زیر آن ریگ سرخ و در دوا هرگز در دو در نیوست استند و کند و علامت سنگ و  
در یک مثانه آنکه در وقتل در موضع مثانه و خارش در بین قضیب باشد و احیا ناغلبه لغو بود و ریگ سیاه یا خاکستری یا سفید  
رنگ خارج شود و در بعض بر پوسته دست در زار مالد و بول بدش واری آید و در اندک مدت باز تقاضا بول شود و بیاض بول  
درقت آن در سوب سفید و خاکستری رنگ و در وقتد و گاه خروج آن نیز از دلائل این است صفت آن حجره ای بود  
سنگ سر ماهی ساییده از هر یک یکماشته صمغ آلو ساییده یا صمغ عربی ساییده بقدر نیم باشد همراه شیر و تخم خیار بر شیر و تخم خیزر  
شیره خاوشک هر واحد هفت باشد شربت آلو یا بول با شربت بزوری و دولو بخورند و چوب اکور و رطف گلی انداخته بر آتش سخته  
خاک آن بقدر هفت ماشه تنها یا با شیره خاوشک شش ماشه در نیم پاؤاب بر آورده و نشینان و کداسنگ سر ماهی  
یک و دم سوده همراه آب حب القلت که هفت و نیم توله حب القلت را شب در نیم سیر آب خیساییده صبح بخوشانند تا بلع  
ماند و صاف نموده بنوشند نافع بود و اگر مرض طفل بود و نمک ترب یک ری متجمد کسبوس نخود یک توله که در چار توله آب تر  
کرده باشد بدیند و اگر باجیس بول باشد فتوح یا طینخ و دولو که نخود سیاه و در نیم پاؤاب نوشیدن او را قوی نماید و در صورت

قبض شربت وینار یا ریوند چینی دو ماشه سوده با گلشنه بدینند و سفوف حجر البهره و موجون آن را بکار برند و خوردن گوشت  
مولایا یا حیاضیت نافع براسه حصاه است و پنجه چوهری که نبات مشهور است چون بقدر شش ماشه در آب خیسانند و نبات  
بجزوند فلف می کنند و یک عدد که بر آن را دور کرده باشند خشک کنند با دوازده شقال آب حلیت چون بریزند  
متواتر نبوت اندازد براسه اخراج سنگ و احتیاس بول مجرب است و خوردن ماو لجن نیز از برای سنگ گردد و شانه فائده میکند  
و گل میسود گل کسب و تخم خربزه و تخم خیارین خار خشک در آب چوشانیده صاف نموده نطول نمایند و نعل آترا بر بندند و اگر ازین  
تدبیر فائده نشود و در غلظت که نه نماید و تنقیه از فصد و سهیل کنند و بعد از حصول تنقیه بدن قطع ماده موجب تنقیه یعنی سفوف  
گوشند یا استعمال ادویه درده و غنچه که ذکر یافت و یا ادویه مفشته حصات میساید که صغ غری یا صغ الو مانند آن را با باشند و از  
ادویه مرقوعه یعنی گرده مانند سیلخه و سیل الطیب و اگر درو شد باید باشد که ادویه که با الناحیه است مسکن درد باشد مانند تخم کرفس و  
تخم شبت و یا ادویه که سبب تخمیر تسکین نماید باید داد و همیشه آبزن باید کرد و تشریب مدات در حالتی که بیمار در آبزن باشد  
سر کف الارث است و چون از آبزن بر آید روغن خیری و غنچه یا روغن شبت بر پشت و کمر گاه بمالد بحسب رعایت مزاج  
او چکانیدن روغن تخم کرفس و خوردن تریاق کبیر و دشر و دیطوس و در سنگ شانه مفید بود و مالیدن موضع شانه با روغنهای  
محلول در تخم کرفس که گرم که با بون و اکلیل و پرسیاوشان و خشک و طبع در آن چوشانیده باشند و خوردن نیم درم حجر البهره و آب  
نیم گرم مایه و زرد و دانگ خاکستر عقرب آب بخود سیاه سخت سودمند است و گذاراج محرق درین باب مفید و اگر سنگ  
مشانه ازین تدبیر بیرون نیاید باید که شق کنند و بیرون آرند و این عمل در سن ده سالگی میساید و مابین سن خطا دارد و مالی  
که از نریاد نماید و در غنچه حصاه مجرب است و آن از تالیف بقدر است **صفت آن** در ابتدا و پیدایش انگور بزرگویی  
چهار ساله رانج کنند و خون اول و آخر آن بریزند و خون میانه آن در ظرفی نگاه دارند و چون بنمزد شود از کار د باره باره بکنند و بطریق  
از غبار محفوظ ماند و آفتاب بر غزال خشک کنند و جاسه نهند که نم بود پس چهار شقال از آن آب ترب یا آب کرفس بخورند و در  
حصاه عجیب است و باعث کثرت فلف میساید شده ایضا براسه سنگ گرده از انطاکی **صفت آن** و جب است  
تنقیه بدن بلقی پس هرگاه مواد پاک شود و از تمسکین طبیعت نمایند بنوعیکه در اسهال مبالغه نکنند پس اگر ماده موسی باشد فصد  
بالیقی نمایند بجهه در استعمال ادویه مفت و در شرح کندی این همه فنی است که امر غیر خطیه باشد الا اگر در آنجا وجع و حصر زائد  
بود و با ابازال آن هر دو نمایند بنشانیدن و آب گرم را سیاه اگر در آن اکلیل و طبع خار خشک و با بون و پرسیاوشان چوشانند  
باشد و از آن بنوشند و روغن با بون و بنفشه شبت بالند و نخست در قه و آله مصنوعه برای این در احلیل داخل کنند و در آن  
روغنهای چکانند و شیر زنان که در آن حلیت و ز باطل کرده باشد بمزرقه اندر احلیل رسانند که این مجرب است بعد از آن ملاوت  
بر استعمال بز و خصوصاً تخم شلجم و گدازه نمایند و از تجربیات ناجیه درین نیست پوست برفنده که همان روز مالکیان نهاده باشد  
و آبگینه و ناخنچه همه رفته بار یک ساعه نصف مجروح آن صغ کوجا را آریخته شقال از آن بمسکین بنزوری استعمال کنند

وگویند که چون ترب ما از میان کادیده به تخم شلیم بریزند و در جیره گرفته در آتش گذارند تا آنگه بجفته شود و از آن گذارد و در کوزه ازان  
 ترب در سردم تخم مذکور شلیم میانیند و بخورند سنگ را بشکند و مجرب است و کذا از عفران بیشتر شرابا و بنبه روغن گاوی و شکر گندسته  
 اند از مخرجات مشهوره ایشان و دایست که آنرا بداند تا میده اند بسبب عظمت او گویند که آن از استخراج کوه است  
 شربت آن یک مثقال باب کرس یا شربت سهل و خاکستر سب رنگ را ساقط کند و اگر چه در امعا و محال باشد و کذا  
 خاکستر آگینه و عقرب و مغز خرزه و تخم و جگر کبچ و حجر الیهود خصوصا مشطب مشربا باب گرم و در شربت میونس که متفقه با و بنبه  
 و غیره کنند و میانند در طولات بمثل طبع خار خشک و یا بونه وندیات سنگ مثل سنجینا و کاسکینج و معجون لبوب و بزور آن  
 و حمام و انتفاع در آن زن و زرق او بان و لیس بکثرت و ماش بدان و دقتان بملینات خصوصا هنگام که مد نماید و از آن  
 بنفشه است روغن عفاریط و طلاء و زرق و طبع اجزای خار و ترب و علق بر روغن با و ام شیرین مجرب است و کذا شیره و کبچ  
 موش غسل و غار لقون اکلا و آگینه سوخته و خاکستر ناخواه کدک و زباد حکایت خوردن و چکانیدن مجرب است و بداند که  
 بخورن تبس المباد است و گویند که چون کبوتر کبچ بر روغن کبچ تنهالغیر چیزه دیگر چون نمک و یا بازیریه پزند و بر خوردن او در دم  
 سنگ را بشکند ایضا جهت سنگ گرده و شانه مجرب صفت آن هر روز شیره برگ گل و داودی پنج ماست شیره  
 تخم خیارین شیره تخم خرزه هر یک هفت ماسته شیره حب القلب پنج ماسته شیره و زیره سفید سه ماسته و آب بر کوزه و جگر الیهود  
 یک سوده شکر سرخ و دو توله آمیخته است بخل پنج ماسته یا شیهه بنوشند ایضا جهت سنگ گرده و شانه معمول صفت  
 آن جگر الیهود سنگ سهایی تخم ترب حب القلت هر یک دو ماسته هم رسوده در شربت کشوف دو توله سرشته بخورند  
 بعد از آن شیره تخم خرزه یا توله شیره تخم خیارین دو توله شیره یا دیان شیره خار خشک شیره تخم کرس هر یک چهار ماسته و  
 یا دیان ده توله یا شربت بر زرنوشند و گاه شیره مغز خرزه آلبالو شیره و دو قهریک شمشاد و گاه شیره تخم شیل و شیره تخم گند  
 هر یک چهار ماسته و گاه شیره خشک ده توله اضافه کرده میشود ایضا بر سه سنگ شانه صفت آن کلکاتی سردم  
 یا دیان دو درم نیکوفیه و چهار پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله با نوصاف نموده یک درم نمک سنگ دو درم روغن باد  
 آمیخته بنوشند ایضا اگر هیچ نوع این مرض زائل نشود صفت آن تخم سیاه در آب جوشانیده با روغن باد  
 تلخ آب آن را اضافه کرده بخورند ایضا تخم کرس غسل مصفی سرشته تا چند روز بر خوردن مداومت نمایند و کذا ناخواه  
 کوفته بجفته با سه وزن عمل مصفی سرشته هر روز یک مثقال خوردن مفید و والی که عجیب القوا است در تقصیت حصا  
 برگاه مریج علیل سرد باشد صفت آن مغز تخم خرزه ناخواه تخم کرس تخم ترب زیره سیاه مغز بادام تلخ مساوی  
 کوفته بجفته شربت دو درم آب مطبوخ پریا و شان چند روز متوالی بان مداومت نمایند غذا نخورد آب و والی بر ال کلیه  
 یعنی لاغری گرده و قلت تخم آن سبب حرارت گرده است که پیدا را بگذارد و بکثرت تحلیل جوهر آرا لاغر سازد و یا برودت گرده  
 که از جذب و نفی و اعتدال ضعیف سازد و یا کثرت جماع و یا استفرغ مفرط با سهال و ادرار و علائش سفیدی بل کثرت آن

در رویش و کمرگاه و لاغری بدن یکی شهوت یابد باشد و گاهی صداع و ضعف بصر عارض شود و لقمه سبب بر نوعیست  
 سبب ولالت کند **صفت آن** اولاً ترک سبب نمایند بعد از آن به فرجه می کرده سمات استعمال نمایند و از انجیل و فذقی و  
 مغز بلخیزه و مغز بادام گل چون بازند و بخورند و کمرگاه حرارت باشد از لبوب باره مانند خشخاش و مغز تخم کدو و پنجه و دانه تقویت  
 نمایند و در اول سرچین بنایت نافع است و فیروزه و کذا و دیگر ادویه می پی که در ضعف باه بسیار مفید و محرم مسنده و بهر یک  
 و با پنجه با چینی بطور مرغ خوردن مفید بود و تخم مرغ نیم برشت پیستود ایضا در با کلیه از انطاسکی **صفت آن** علاجش هر  
 چیز می سوزی چرب مثل بادام و پسته و نان شحم خصوصاً به مغالی و ماکیان سسته و کذا و خشخاش و کچو و بهر سید و بخور و  
 در کدو و شش و شیر است و **دوائی** که بر آن ضعف کرده نافع و کشان ضعف کرده بول مانند غساله گشت و در دگر و می شهوت باه  
**صفت آن** اگر سبب نهال کلیه بود دوائی آن مذکور شد و اگر سبب سوء مزاج باشد تبدیل آن نمایند پس اگر مادی  
 بود تنقیه حسب ماده کنند و اگر سبب آب سرد باشد خود را از تعب باز دارند بعد از آن تقویت کرده از لبوب مذکور در دگر  
 کلیه نمایند و ادویه قابض برگردند ضما کنند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و دیگر که سفید و شیر در تقویت کرده بعد از آن  
 و غذای شیرین و کلاً با پنجه با چینی گروه نیز مناسب بود و همین است علاج ضعف کرده که از کثرت جماع یا کثرت مدرات یا از صدمه  
 عارض گردد و خوردن بهی و زعفران و درین باب نافع است و **دوائی** ضعف کرده از حرارت کرده علامتش سرعت نبض و کوفتی  
 تا روده و حرقت و سرعت آن و کثرت تشنگی و باده و گرمی پشت و کمرگاه و دست بول بود **صفت آن** تبرید از لعاب  
 اسفند و بهر پانه و بهر سید و تخم می و خشخاش و در زرد شک و شربت انار و شربت ینکو و شربت خشخاش و شربت زرشک و شربت  
 آن ادویه سرد و مرطوب که می دارد را بنشیند بهر و شیر و تخم خرفه با قراض طباشیر و شیر و تخم کاهو بهر شربت صندل نافع تمام  
 و ایضا آب سرد کافور در تبرید کرده لفع عظیم دارد اما کثرت استعمال کافی نشاید که مطلق باه و موله حیات است و شستن در  
 آب سرد نیز مفید بود و خیارد یا زرد شک با سرکه پرورده خوردن و در سوء مزاج حار کرده لفع کثیر دارد و شانه های نوریست و گلو میچین  
 و دروغ برستور یا بکله در ضعف کرده که با حرارت بود و در سکه که ماسک را قوت و بهر دبل الدم باز دارد و چن دم الانوس و گلاب  
 و عصاره لجنه الیتس و صغن عربی و گل ارمینی با شیر و مارنگ با بهر که فائده تمام دارد و بادویه باره و مغز به چون افانی و عصاره  
 لجنه الیتس و گل سرخ و داک و صندل و گلاب و آب سرخ نوریست و گلاب با آب برگ آس آمیخته برگرد و ضما نمایند و صندل  
 بکلاب ساییده طلا کردن نیز سرچین لفع و بهر چه در ضعف جگر حار گذشت حسب حاجت بکار برند و بهترین غذا اسفناج است و انجیر  
 که با وجود حرارت زیاد و بی خون نیز باشد و قفل و در دگر و دیگر آثار غلبه خون دریافت شود و قصد با سلیق بر تدا بهر مذکور و مقدم  
 دارند و اگر زیادتی صفا محسوس گردد و ناشخاش مع علامات حرارت پیدا بود و درین صورت اولاً تنقیه صفرا نمایند بهر سبیل بلو یا  
 آب انارین یا شیر خشک و شربت بغشته و بهر و **دوائی** ضعف کرده از سردت کرده و این از کثرت شرب آب سرد و تناول  
 اغذیه و ادویه یار و دمای سرد عارض شود علامتش ضد علامات حرارت کرده بود و انحنای پشت همچون پیران و ضرر از آب سرد

[illegible]

باروغن بنفشه دروغن خیری فطولی نمایند و پاره نمودین آب ترنوده کمید کنند و قیر وطنی یکم صفا دمایند و سفوف کتان تا  
سه روز استعمال نمایند و درین ایام تب تبلیل و درین تقصید بنوعیکه گذشت مشغول باشند و اگر طبیعت مختص شو و قفوس خیار شنبه  
در طبع سپستان و طبعی و خبازی و تخم کتان و روغن بادام باید داد و چون درم باشد گاندریم بیرون آید کثیرا و تخم کتان هر یک درم و درم  
نشاسته چهارم گل ارغوی یک درم که فتنه خیمه یکدم از آن باشد شربت خشخاش یا شربت غلاب بپزند و در آنجا که حرارتی نباشد قرض کاکلیج  
باشربت خشخاش و در صورتیکه حرارت قرض خشخاش باشد شربت خشخاش بنهایت سودمند است و دوائی درم لبنی شاد و قلاتر  
القل شاد است و عسر بول و فلو زعفران در ساقین صفت آن گشته کنند و در طبع محلات چون مرزنجوش و یا بونه و نمناق  
و برگ نماد مانند آن بنشینند و شربت بزوری حار و درم گرم با اول عمل و خیار شنبه بنوشند و اگر بول بدشواری آید از تخم کرفس و  
مغز تخم خرزهره و رب السوس و فتنه سفوف ساخته برود یک شقال بخورند و عصب آن سیبچین یا جلاب بنفشه یا آب شیر گرم بنوشند و او در  
در غنای غلله در مجرای تخفیف بچکانند و مرغ بریان و کباب بزغال و نخود غذا سازند و دوائی درم صلب شاد و این اکثر  
بعد از درم حار یا عصب و قرض ضرب و سقطه بر شانه پدید آید علامتش ظهور گان بکس لمس و دشواری خروج بول و بزرگ و قدیم حساب  
موجب باشد صفت آن آب بزور درم و چون تخم خیارین و تخم بلبلون و اینسون و پیرسیارشان با قفوس خیار شنبه و روغن بادام  
بپزند و در او را برسانند و در آن محل نشاند و آب آن فطولی سازند و او را در محله چون روغن غار و زنبق یا پیه مایان بریط  
بماند و با خنده و لیزه محله تقصید نمایند و بعد ظهور خرمی در درم فصد صافن یا با سلیق نافع بود و هر چه در درم صلب کرده گذشت بکار  
برند و دوائی قروح شانه شبیش هر دو غلط امری ا کال بود که بجم ادا کنند یا قودله شک که موضع را بخراند و در تخم کند یا کشاده شود  
درم شانه علامتش در شانه عسر بول و سوزش و بتن آن و خروج ریم و فتنه مانند سبوس بود و قشوریکه از قرح شانه جدا شود  
آن مفید باشد صفت آن آنچه در دوائی قروح کرده گذشت بکار برند و برای تنفیه حرکت شانه اول با اول عمل و اما اگر دهن  
بعد از آنکه ریم پاک شود بول صاف آید بهر آن مال قرض کاکلیج و جز آن باشربت خشخاش خورند و در درم و اما که بوند و قرض ساخته  
بپزند و در زوق درم اول آمد و در نگاه مد شدت که در شیان بعضی بشیر زمان حله کرده بمزوقه استعمال کنند و اگر کربس یا ریا بچکانند  
بمزوقه یا با اسکر فائده عجیب دارد و کند انوشیدن آنها و اغذیه حریفه و اما که وجاع اجتناب کنند و دوائی حرب شانه  
سببش فضلات حاره است که بشیر در شانه احداث کنند و مقرر کرده علامتش در دهن و سوزش و سوزش و بتن بول  
و در خروج رسوب نخالی و دره و لاغری بدن باشد و گاهی و طبوبات از مجرای بول پیوسته جاری بود و باشد که خون هم آید  
آن لعاب بهر آن و لعاب اسفول و شربت بنفشه و شربت خشخاش و عذاب همراه کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و هندو  
سفوف بنادق البزور و شیر خر خورون و لعاب بهر آن و اسفول و شیر خر و بز و گو سفوف و روغن بادام بکار می آید  
غید بود و با اسکر شیر و روغن بادام و شوربای چرب بماند غذا سازند و با کچ و دهر لبه گوشت مرغ و سفوف نیمه شربت و  
رغ باشیر و شیرین نافع بود و بهر آنچه در حرب کلیه گذشت حسب حاجت بول آرند اما در اینجا کار از اصلاح و قند بل کشاید به تنفیه



نیز مانند کرم خنجر و ضرورت و وائی در دشتان از حرارت داین از کثرت مرآت یا چینه های گرم بدید این علامتش در دو حرمت  
 مانند نشنکی و زردی و سوزش بول بود صفت آن میردات مانند شیر و خیارین و تخم خرفه و کفر تخم کدو و تخم کاهو و تخم  
 کاسنه یا شربت بنفشه و شربت خشخاش به بند و بناوق البزور باره داین تبرید آب کدو با کاسچین نیز مفید بود و صندل و  
 فلفل و دود جو و عنب الثعلب آب کاسنی فماد نمایند دروغ بنفشه و کدو و نیلوفر و مال در احوال چکانند و آبرزن بطبیع بنفشه و نیلوفر  
 و تخم خرفه و عنب الثعلب نافع است و غذا قلیه اسفناخ و زرد تخم مرغ و قلیه و خیار و گوشت چوز و مرغ آب آمار مناسب بود  
 و وائی در دشتان از بروت سبب خوردن چیزهای سرد مانند آنست علامتش سفیدی بول و عروض آن بعد از تدریس  
 سرد و به سبب بلح باره بود صفت آن میردات حاره چون طبع با دیان و کرفس و انیسون و تخم کدو و سداب  
 یا شربت دینا به بند و ادویه گرم همچون سداب و برنجاسف و شربت و ادویه با قدری حلیت و چند به سبب ستر آینه ضاد  
 نمایند و طبع با بونه و قیصر و بنفشه و کلبل و دمنخوش آبرزن سازند و کلفند عسل و اطلیل صغیر و تریاق کبیر میوز و انجیر  
 خوردن دروغ سوسن و زکرس و فرفیون بر شانه مالیدن و آب نیمه زار و نختن همه نافع است و از دیار شمالیه وصول اهویه  
 باره پر میزند که موجب از یاد و جمع است غذا بخورد آب و گوشت کبوتر بخورد و وائی هیچ شانه داین را اشتفاخ شانه نیز گویند  
 دوی مشابه بوم است هر چند که در نیست سبب ضعف هضم و استعمال ادویه و اغذیه نافع است یا رطوبت شانه و ضعف  
 آن غلاش تدریجاً انتقال در بود اما آنجا که رطوبت سبب بود باقل و به انتقال باشد صفت آن چندی روز  
 ما و اصول حاره و نه فقط یا باند که دروغ بهید انجیر و اجازان و در انتقال دروغ بهید انجیر بر سبیل دوام خوراند و دروغ  
 گرم خوشبوی چون دروغ بان و زریق بر شانه مالند و در اطلیل چکانند و دروغ زعفران خوردن و مالیدن نفع تمام دارد و اگر سبب  
 گندم و نمک تکید نمایند و ادا و دیه گرم نطول سازند و سداب و با بونه و حرمل و شربت و چند به سبب و مانند آن بهر چه باوشکن  
 باشد ضاد نمایند و از چیزهای بادی و ضعف اعصاب احتراز کنند و هرگاه بول بعسر آید پیست خرپزه خشک نرم کوفته باشد  
 بخورد و با بزن در آیند و آنجا که رطوبت غالب بود قه متواثر نمودن و تریاق مشرو و دیطوس و سحرینیا و انجیر خوردن و اشغ  
 کلی دارد و وائی جمود دم در شانه گاهی خون که از جگر و یا گره در شانه میبرد و گاهی بسبب ضربه و سقوط رگ بزرگ  
 از شانه منشق می شود و خون بسته گردد علامتش کرب و غشی و سردی اطراف و عرق سرد باشد که از ده و در بل اند  
 صفت آن سکنجین غصلی با خاکستر حوب انجیر به بند آب زهر و پشت خوردن و اکلیس الملک و با بونه و مانند آن  
 و آب چشمانده و آن تسینند و ضاد آن کنند و پییر مایه خرگوش در اطلیل چکانند و علاج سنگ گرده کنند و اگر از این  
 خاذه نشود و هر چه قوی الادرا و تحلیل باشد چون قرومانا و حوب فا و انیا و حوب بلسان و عود و بلسان و قوه الصنع و ابل  
 و زراوند آب طبع خود سیاه یا سداب باید و اود خاکستر حوب انجیر و آب انداخته آب آرا در اطلیل چکانند اثر تمام  
 دارد و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و خوف ملاکت باشد شانه را شق کنند و خون نمجرا بهیرون آرد غذا درین مرض شور بای مرغ

که باخود سیاه و دار چینی بخت باشد مناسب است و دوائی براس طلع شان یعنی بپاشانند مثانه از موضع خود سببش منبره و مسقط  
 است که بر پشت و شانند بعضی علائق مثانه را بگسلانند و بختی از جهات مائل سازد یا تریح مدو بود و پس اگر عضله متند و شوخ و عسر  
 بول لاحق شود و اگر عضله اتساع افتد سلسل البول پیدا کیصفت آن اگر کمکن باشد مثانه را بموضع خویش رو کنند و ضمیده  
 قابضه غشیه عطره چون سمد گل سرخ و سنبل الطیب و قسط دروغن خار و شمال آن بکار برند و بخوان خنجر و خروس خسته  
 بخت بریدم تا یکدم آب گرم بر بند و خصیه خرگوش خشک کرده با شراب بجائی آمیزند و خورانیدن و غالیلا و گردن نیز مفید بود و آنجا که عسر عضله  
 بود و باشد فصد صافن لفع دارد و میرگانه این مرض یا دیگر امراض شانند چون دم مثانه و جگر آن باشد بول باز آید آن که شش پس تیر  
 خلق معوجه شوند و آنجا که قلبه رطوبت و ریح سبب باشد برانچه در دوائی فالج گذشت بکار برند و تر یا ق کبیر دهند و روغنهای حاره  
 بر اند و آبیکه اندران سحر و زیر سیاه و سداب جو شانیده باشد بنوشند و روغن سداب و قسط با عطیت و چند بیدستر همره بقیه بپاشان  
 رسانند و با ویریه سخته شل و از چینی مثل و بپاشد و سنبلی و سحر و با بونه و شیخ و عمل ضما و کنند و طلع شانند که از ضرب و مسقط افتد  
 اصلاح وی سخت بخوار است و دوائی نافع احتباس و عسر بول که بسبب چسپیدن غلظی از ج و در مجاری بول باشد و علامتش تقدم  
 آسایش خوردن اغذیه غلیظه و قفل عاده بود و صفت آن مدرات قویه مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و برسیا و شان و خا خشک  
 تخم خیزه پوست الماس ریز و چینی و تخم شلغم محلولی و آب جو شانیده صاف نموده شربت بر روی داخل کرده بنوشند و همین ادویه  
 را در آب جو شانیده و آن نشیند و روغنهای گرم مانند روغن شبت بر عانه بمالند و در عطیل چکانند و دوائی براس احتباس و  
 عسر بول از خلط صفراوی که بشانه ریزد و علامتش سوزش و دردی بول بود و تقدم تدا بیر حاره و تناول چیزهای گرم بر آن گواهی بد  
 صفت آن لعاب اسهول و لعاب بهدانه در عریات بر آورده شربت بنفشه و خلل کرده همراه بنادق البور بخورد و شربت  
 خشمش و شربت عناب و روغن بادام و روغن بنفشه و کدو و ماء الشیر و اسفناخ و کدو و همه مفید است و از اسشیای گرم و مالیه و حلیفه  
 بر میزند و براسه تغریبه محلول بلعاب اسهول و صمغ عربی زردا قده دهند و زرافه شیاف اینش باشیر زنان حل کرده و قدری  
 روغن بادام یا کدو و آن کمیخند لفع تمام دارد و اگر ماده صفرا و در بدن بسیار باشد تنقیه آن مقدم دارند و دوائی احتباس و عسر بول  
 از حبس قصدا یا بسبب خراب طویل یا اشتغال ضروری صفت آن ادویه مدیه استعمال کنند و ادویه مرغیه چون تخم کتان و حله و بقره  
 و برگ کرب خطمی و آب جو شانیده در پیش را در آن بنشانند و نطول سازند و مثانه را از دست غمر نمایند و روغن لبسان و روغن  
 گل و مانند آن بمالند و اگر بول خشکاید قانا طویل عمل آند و دوائی احتباس و عسر بول از شدت حرارت که بواسطه تجفیف رطوبات  
 قبض و جفاف اندر مجاری بول احداث کند چنانچه در تپهای محرقه و امراض ذوبانی پیدا یء علامتش وجود آثار حرارت و وحدت  
 بول و التهابات متعار از رطوبات و عدم خروج بول تا بهنگامیکه قلیل المقدار بود و نیز که درین نوع مابول کشیدند و مثانه جمع نشود  
 بسبب انقباض مجری قوت بر دفع آن نتواند که صفت آن لعاب اسهول و لعاب بهدانه باشربت بنفشه و روغن بادام  
 بهدانه و ماء الشیر و اسفناخ و کدو و بادام و دیگر رطوبات تناول کنند و بادویه مرغیه از آن سازند و قلیل نمایند و روغنهای طریبه

چون بعض نفشه و کدو و امثال آن بر شانه بالند ایضا بر اسهال و اسهال از حرارت شانه منقول از انطالی صفت  
 آن در کار کدو و خیزه بخورند و آرد جو و عرق آن ضما کنند و در بار دلو موم و فنج و سداب گن را و کدو یا اکا و ضما دانه بزرگ فامده میکنند  
 دوائی احتباس و عسر البول از ضعف حس شانه که بلع بول آگاه نشود تا آن را دفع نماید و موجب ضعف شانه رسیدن آفت  
 است و شانه یا در عضله یا در مبداء اعصاب شانه یا در ماع کسب و همه اعصاب است و علامتش سفیدی بول و فقدان حس  
 که نندع و حرقت بول در زیاده صفت آن روغن عرقان و بلسان و روغن یا سمن و سوسن و نرگس هر کدام که میسر باشد  
 و چند بیدستر آخته و در اخیل چکانند و بر فامنه بالند و چیزه مایه خوشبو و مقوی چون برگ شبت و پودینه و سوسن و در اخیل و شبت  
 و شبت ضما و سازند و سرطان سوخته و در ماب یک گرم بدینند یا تخم خیزه و مقشر و شکر طیزه و در بار بار یک سائیده مقدار ده و در ماب  
 در مخرج خورند و در مخرج مایه الاصول بار روغن بیدارنج و تر یا کبر و شکر و دیلو س و مجنون و بلادری و سحر بنیا و مجنون فلاسفین و بنیا  
 بود و اگر امثالای بدن باشد در مقدمه و اندروانی احتباس البول از استغرای عضله که عاجز است بر تمام غنق شانه و اندام  
 حرکت و دفع است و علامتش نیست که هرگاه شانه را غنم کنند بول آبسانی بر آید با دارنه تقاطر صفت آن علاج این تسخین  
 شربا و طلا و امثال آن جو نهایی چون شکر و دیلو س و سحر بنیا و تر یا کبر بخورند و روغن نادی و یا قسط یا سداب یا سید انجیر یا  
 سوسن بر شانه بالند و طبخ و در چینی و سحر و سنبه الطیب و سلیخه و قرفل و لباسه نوشیدن و بر شانه تر تخن سودمند است دوائی  
 احتباس بول از انابت لجز زائد یعنی از روئیدن گوشت زائد زاده در مجاری بول علامتش آت حدود آت بعد از قروح گرو و شانه  
 و نقد آن آثار دیگر امراض بود پس سبب این نوع اگر بالاتر از شانه بود بسبب اجتماع ایست اندر گرو همیشه ثقل در پشت و کمر گاه  
 محسوس باشد و شانه از بول خالی بود و اگر اندر شانه یا مجرای قضیب بود ثقل عانه و شرت در دوا فرط تمد و بر آن گواهی بود  
 صفت آن هر چند که این نوع علاج ندارد لیکن به تخفیف البضادات ملینه چون روغن گل و پیو گوساله و قتل و موم و امثال آن  
 ضما نمایند و در بزرگی که با بون و نفشه و خطمی خشک بزرگ کرب و پریاوشان و تخم کتان و دیگر مریخات در آن جوشانیده باشند  
 بنشانند و مریض را تا زمان طویل در آن نشسته دارند و بعد از خروج آرد حله و خباری و نفشه و با بون و اکلیل باب کرب روغن  
 خشک شسته از شانه نا جگر ضما نمایند و آنچه در مجرای قضیب بود در صورت عدم درم بقا تا طیر علاج نمایند و اگر حس بول بسبب  
 در مژنه یا سنگ شانه یا ریح غلیظ شانه باشد علاج امراض مذکوره نمایند و اگر بسبب درم گرده یا جو و موم یا ده در شانه یا طبع  
 شانه باشد بلع هر یک باید بر دخت و اگر قرح یا شره بود که در مجاری بول افتد و آنرا نگه در بول اوزیت مید و طبیعت از دفع  
 بول احتراز کند و نشان مے وجود آن قروح و شورت علاجش از بخت قروح جویند و افیون و تخم خج و مانند آن جهت تحذیر و  
 اخیل چکانند و لعاب بنول و صمغ عربی و امثال آن جهت تخفیف لفع و تلطیف تمام دارد و اگر ضرب بود که پشت و شانه افتد باید که  
 علت حس حدود درم شده یا دق و شنج و تهلل در لیفا مے شانه اگر در مژنه است بتدبیر مے رجوع نمایند و اگر شنج یا  
 تهلل بود فصد یا سلیق سود دارد و روغن گل مالیدن نافع است و ایضا در تهلل الیاف است و مال آن بزرات ملینه مسکن است

نفع میدهد و در جلد استفراغ بول ضرر نیست بقا تا بیل بود یا بنزدیک را چنانچه از سمت شدن بافت لیغهای پستان باشد خلاصی از او  
 که متوقع است و اگر تشنج در ستانه و مجاری بول بود از انقباض باطنم بر عصبها و در باطن انشانش وجود آثار تشنج است و گاهی بول  
 اگر آید اندک و بزرگ آید نه با در خطرات آنچه از استخوانه ستانه باشد چنانچه بزرگ شود و ممد میرش انزال تشنج است و با آنچه در و و  
 تشنج گذشت و اگر انقباض عصبیه بود تدبیر در غده آمد بدان متوجه شوند و اگر درم عضو مجاری و ستانه چون روده و رحم و مقعد و نا  
 و عالین بود یا افت عضو مجاری و جنایه خوف رحم یا خروج آن باشد علامت و علاج این از دوائی عضو و اوج جویند و اگر زوال  
 فقره که عادی ستانه است بود بر طرف قرار گویند و وائی برای عسر البول از انقباضی صفت آن زرد و زرد و حلیت و شیر  
 زردان و خوردن مفرغ مدر مثل گند و شلج و ترب و کرنب و ادیان و مروضات و حمام با نجاسیت نافع و در خواص آمده که بول  
 کردن بر فکالت و ریگت بن کن و در آب سلس البول آورد و ایضا حکیم مدوح در دستوار العیال قلمی فرموده که هرگاه دو عدد کسفر نده  
 را صاحب این علت فرد بر دهنی الفور بول بکشد و وائی که انقباض بول را نافع از تکلیف صفت آن شوره قلمی جو اکتفا  
 بر یزد چینی با دیان مساوی نبات برابر بر عصبه گرفته بختیست و یکم باشد بخورند و در مرض ضعیف را یک تولد یا کمتر از آن بر سینه و شل بر بی  
 که فور قدری گرفته فیل را بدان اوده و سوراخ قصبیه بپزند و ایضا دشتن شوره و کا خورد اندک جلیل و طلاء کردن آن زیر زبان  
 فایده میکند و بعدیکه بر لای صلب بول خلیه مفید صفت آن شوره یک شقال ناد و شقال با شکر برابر آمیخته سفوف  
 کرده بخورند و همچنین شوره تنهارا در آب حل کرده بدهات و ادن از تجربات است و استعمال شوره ناسه تولد معمول است ایضا  
 شوره قلمی در بول هر یک بقدر نیم سیرشای گرفته بختی بخورند و یا شوره قلمی و نمک ترب جو اکتفا هر یک دو ماشه گرفته بختی با شیره  
 خمند و برگ نخل و آب سائیده و یا تخم قوط و کسب و رجوات سائیده بر عانه ضام و کنند و دشتن شاخ زعفران و گذشتن پیش  
 در سوراخ ذکر با نجاسیت مفید ایضا اگر که بر ترنجبر را بکشند و خون آن بر زمار چکانند و شکر آن را شکانند گرم گرم بر زمار  
 بندند قوت ستانه را ب حرکت می آورد و حرکت گوش گاو میش بر زان مالیدن و ششیاف نمک بلبر زرد گدشتن نیز بول بکشد  
 ایضا معمول از ریاض است و نفوذ صفت آن پیاز سفید و اگر نباشد سرخ گرفته گرم نموده بر شکم و ذکر کرب سازند  
 و از بالا پاچه بر بندند و یک ساعت بدارند ایضا معمول آن مرجم صفت آن مسکه گاو و شکر سفید هر یک یکین تولد شوره  
 قلمی یک ماشه سوده بهر آمیخته بخورند و آب ترب را تا تاثیر قوی است و در سهیل بول ایضا بر ای صلب صفت آن  
 روشن بیدار بختی یک تولد با چار دام شیر ماده گاو بدهند که فی الفور بول بسته بکشد و وائی تقطیر البول از حدت بول پیش  
 احسان طاهره باشد علامت تنفس ندوی و سوزش بول و علامات غلبه صفه بود و بعد از تناول ادویه اغذیه گرم و تعجب نیست و کف  
 جماع حادث گردد و این نوع بیشتر در فصل تابستان و گرم مزاجان و جوانان واقع شود صفت آن لعاب اسهول و عرقیات  
 پر کرده و شربت بنفشه و حل کرده همراه بنادق البزور یا قرص ماسک البول و شربت ششانش نافع است و بهار الشیخ و طویخه و کاسنی و کاکا  
 و کدو غذا سازند و باقی آنچه در قسم حرق البول که از بزرگیت بول بود خواهد آمد استعمال نمایند و وائی تقطیر البول از ضعف

قوت ماسکه و بیش سوزی فراخ مثانه و استرخای عضله آن باشد علامت سفیدی بول و عدم حرقت آن و قهقهه تیرید  
 میرود بود و این قسم پیران را بیشتر عارض گرد و صفت آن معاجین حار و بخورند و اطر فیل کبیر و جوارش کبیر و ماسکه البول  
 بالینت و ابل چون جلالت بلوط و حب الاس مانند آن خند و مثانه را بر وزن سداب و نار وین جاماند و بجای آب ماء الحار وین  
 نوشیدن فائده تمام دارد و بهر آنچه در سلس البول که از سردی مثانه باشد خواهد آمد بکار برند و غذا خواب که در واد و بکریم باشد مفید  
 باجمه تقطیر البول که از اسباب احتباس بول باشد و علاج هر یک در اقسام احتباس بول گذشت بدان رجوع نمایند و بدانکه گاهی سبب  
 اجتماع مواد غلیظه مثانه این مرض حادث گردد و علامتش اجتماع فتل و کدورت درین قاروره و راحت یافتن مریض بخرج بول غلیظه است  
 و تلاش دادن در غن سیدانجیر یا ماء البزور و آتشامیدن شراب صوف باب بادیان و بلوب حاره و انجیر و میز و خروا و اشال آن و غصه البضا  
 جهت تقطیر البول که از ضعف قوت ماسکه مثانه بود و انقارون صفت آن سحر کند مساوی هر صبح یک مثقال بخورند و اگر بلوط  
 و مرکب افزاینده قوی تر است و وائی سلس البول از سردی مثانه و تنخرهای مثانه و عضله آن و این اکثر افتد و علامتش سفیدی  
 قاروره است و ملا حرقت و عدم تشنگی و دیگر آثار سردت گواه بولون و اکثر عروض او در آخر بیماری مای سرد و تر باشد و صفت  
 آن کندر مصطک بهر واحد یک باشد سائیده و گل کنند یا اطر فیل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه گرم  
 و قابض چون صند و خولجان و قسطه و جز نواد و مانند آن فائده میکند و فلاسقه و کلک لاج و اطر فیل کبیر بخورند و مشک چند بستر  
 بروغن بابونه یا روغن ترگس آمیخته بر مثانه ضما کنند و انجیر و میز و سخن مثانه است و اداست بر جود بول الم نفع و وائی  
 سلس البول از گرمی مثانه و این کمتر افتد و علامتش گرمی مزاج و رنگینی قاروره بود و ضرر یافتن از آشیامی گرم صفت  
 آن ادویه بار و قابض همچون طباشیر و کلنا و گل ارمنی و بلوط و حب الاس و تخم خرفه و کاهو و خشخاش و کشمش خشک و سماق و  
 زرد و پتمال کنند و بهر چه در فیا بیس طاسک گذشت بکار برند باجمه سلس البول که از شرب مدات چون شراب و خمر و مانند  
 آن بود ترک سبب نمایند و اگر از نوال فقرات مخاذمی مثانه بود و این بعد ضرر به وسقطه عارض شود و پس نوال آن اگر بدخلان  
 جانب فقار نمایند پس محتاج به تصفیه زفت و اگر بخارج بود و در باطلها گسته نشود بلکه بسبب تمدد و رباطات عضله که عاصر  
 مثانه است مترازی گردد و درین صورت را واد نمایند بدست و انجیر باقطار ع اربطه مثانه انجیر و علاج پذیرد و آنچه که سلس البول  
 درمضا غلط اعضا مجاوره چون رحم و ناف افتد یا بسبب تلخ مثانه و یا فقدان حس چنانچه در سرسام بود تدبیرش از جهت  
 می جویند و در احتباس بول نیز گذشت و وائی برای سلس البول از انطیاق صفت آن انچه از نوال فقرات باشد بستر  
 فقرات در و آن و تقصید مثل مسخن و کرسنه و گل قبری نفع و انچه از استرخای عضله مثانه با فراط برودت و رطوبت باشد  
 جوارشات گرم و فلا فلان کونی و بهر و انچه از فراط حرارت بود مثل طباشیر و کاسنی و حب الاس و گل محتوم و بلوط شراب و صند  
 بکار برند و کدندر و سداب در بار و اطر فیلات مطلقا و در بار و جلالت ماسک کنند ایضا برای سلس البول مجرب صفت  
 آن کچد کاجن هر یک سه ماشه کوفته بخته نبات شش ماشه آمیخته وقت خواب شب بخورد ایک پاس گذشت بهر که

نماید و یا کلومی اجوائن هر يك هفت داشته باب بخورند ايضا براسه سلس البول فرب صفت آن كنجربيا و سپن  
 سرفشتي تاخوده مساوي سايده و دقنر سياه آميزند و غلوهها ساخته بقدنيم دام خورده باشند ايضا ماسك البول صفت  
 آن مصطك جفت بلوط كنند تخم خشكاش سفيدي گل ارمني تخم خشكاش سياه و خويان هر يك سياه كوفته بخيته نبات برابر آميخته  
 بقدنر سه داشته بخورند و وائي بول في الفرش يعني در خواب بول كردن بيش استرخاء عضله نشانست و اين مرض بيشتر  
 كودكان را بسبب طوبت مزاج عارض گردد و استعراق نوم بر آن اعانت كند صفت آن سبك كنند في بخان جنب بلوط  
 حب الاس گلنا حمله برابر كوفته بخيته سفوف سازند و بديهند و مشك جندريد ستر در روغن سوس آميخته بر مشانه ضماوكند و از انضيا  
 بديره و سرد و تر اخرا كنند و شهد رنج بريان نموده سايده با سسل آميخته بدهند و بهترين حمل آنست كه در بيان خواب چند مرتبه  
 بيدار نمايند و بول كنند و شبانگاه آب طعام نمهند و دم خورند و جوز بواوكند و كلفند عسل مفيد بود و همچنين خوردن مجون كلفه  
 نفع دهد و در ناچيل باشك نيز نافع است و قليه شكك طخنة غذا فرمايند و وائي در بول في الفرش از انطافي صفت آن  
 بيشتر اطفال شويخ را بسبب ضعف مزاج ايشان و كسيكه در خواب مستغرق باشد بسبب فطر طوبت اين مرض عارض مي شود  
 و علاج اين همانست كه سلس البول گذشت ليكن يشك گو سفند و بز و پيخال خروس و سنگدان طيور را در يخافا نموده بيار  
 است چون سوخته بخورند و كذا انقصيد بمورد و مانده و خورج و حكليت و پوست عدس و مشرب عرق الديك مجربست و وائي برآ  
 بول الدم بلكه خوني كه از راه بول آيد بيش كشان و باشكافتن رگي كرده بود از دوقوح ضربه و مقله يا كل بارگران يا از كشت  
 جماع يا بتادل طعامي تنيز يا بسبب ضعف قوت ماسكه كرده كه نصيب خويش نتواند نگاه داشت و علامتش بر آمدن خون صفا  
 است بے درد و بيزيريم پس اگر اندك اندك آيد از افتتاح دهن رگها بود و اگر بسيار آيد از الشقاق رگ باشد صفت آن  
 لعاب هيدانه شيره حباب شيره و مغز تخم تر بوز شيره پوست پنخ انجبار و شيره خرو سياه و رگاب برآورده مشربت ينلو فردا خل كرده  
 باز رنگ پاشيده نبوشند و اگر بنفشه و قاصد يا سليق كنند و حجامت كعب و جرج اقسام نفع تمام دارد و بقول حكيم علي در بول الدم  
 و دمه و سوسنش كه كه نه شده باشد زل و زبچا پند بالاسه زار و پايان ناف كه خون بسيار كشيده باشد و فصد صاف نيز بسيار  
 نافع است و قرض كه باو گلزار و قرض بول الدم و مشربت انجبار و مشربت حب الاس و مشربت خشكاش بدهند و شاك كنند و نيز  
 و كنيز را بارب مورد و سودار و آخا كه ضربه سبب الشقاق رگ بود موضع ضربه را بگل ارمني و انا قيا و صبر و حصص ضماوكند و اگر  
 حدت و رخن باشد سوكا تدبير نكرده انچه روز يا بيطلس حار گذشته استعمال نمايند و مشربت غناب بنقع كشني خشت طابن مطفي است  
 و چون بعد از بول الدم حرك آمدن گيرد و دليل قرحه باشد كه اندر كرده يا مشانه يا قضيبي افتد درين وقت جايگاه قرحه را بدو آن  
 در يافته بعلق قرحه كود پاشانده نكرد و تدبير قرحه قضيبي خوابد و ميرد و از نند و بتادل اطعمه حريفة و شيرين و ترش و بكم و تمام  
 و حر كات قنيفة و جماع و كعبه مدرات قويمه و سواري اسپ غييره و موشى سريلج در بول الدم ضرر تمام دارد و بهترين غذا آتش چوب كبري  
 رنگ است و فالوره نشاسته و روغن باوام نافع با بجم بول الدم كه قضيبي كرده يا بجم بود كه بايست را از خون جدا نتواند كرد

علامت آنکه بول غسالی بود پس اگر ضعف در کرده است مائل بسیدی و غلظت باشد اگر ضعف در جگر است مائل بسفوف  
 در وقت باشد و علائش از دوائی ضعف جگر گردد و علامت آنکه بول غسالی بود علائش است که در یک که از یک  
 اندک بتغییر این و علائش تدریجاً است و در جگر در قرح کرده و دمانه گشته و بول غسالی اگر از آنجا در رگ باشد و غلظت خاص گردد  
 علائش قوطع و در مثل شب تخم فندک و سید سبیل شرباب و اطمینان مطلقاً است و دوائی که براس بول اندم از مودود است  
 صفت آن پاکسوت و یک عدد باریک ساییده بخورند بالاایش بر او و صندل سفید بخت باشد شب در آب تر کرده و صبح  
 مایه و صاف نه و دو نبات سفید یا شربت و دو توله که نمخته نباشند ایضا تخم زری چهار عدد باب ساییده و جذبات آینه نموده  
 بیاله جینی یا رچه بسته در شب گذاشته صبح بخورند و تا یک هفته همچنین بعمل آرند و دوائی برای حرقت البول نیست سوزن بول  
 اکثر بسبب حرقت و بولیت بول باشد باعث گرمی جگر و غلبه صفرا علائش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مایه  
 قشور و استعمال اغذیه و ادویه گرم و حران نیز بر آن گواهی و صفت آن بنادق البرز و همراه لعاب بزر قوطا که در حرقت  
 برآورده و شربت بنفشه قوطا کرده باشد بخورند و لعاب بهمانه و شیر خرفه و کاه و خیارین و شربت ششخاش نیز مفید بود آب تر بوز آب کباب  
 و طبع پستان چرب و از شیاف امیض و کافور و شیر نر یا شیر و فخر چکامی گیرند و مایه الشیر و بعضی نیم شربت در وزن بوم  
 در وزن که در حران هر چه در و طعم غالب نبوده تناول کنند و از اشیا سیما و محرم و حار و سرد و شدید الحلا و قهوه و سیرند و از این  
 تمام در و در آنجا که ماده بسیار باشد و قوطا تل کفایت نمک تقویه و بعضی قهوه و طبعین بحسب حاجت نمایند و ما را کبیر از این دوائی  
 بول نیز فائده میکند و گاهی در طوبی که برای تعدیل بول و دفعه مجوسی بول ملتنق است مفقود شود و از شرب حرارت قویاید  
 یا اکثر جماع در آن نشانیدن العبه مغزیات و در از شیاف امیض یا شیر زنان مفید و اگر بسبب جرب کرده یا مثانه بسبب  
 ندرع که از قرح آنها آید افتد بلعاج جرب قرحه آنها باز دارند و دوائی حرقت البول که بسبب حرقت شیره و جگر است غلیظ  
 باشد علائش در و در موضع شیره بود و صفت آن فصد یا سلیق کنند و لعاب ابغول شیر خرفه یا شربت نیلوفر دهند  
 و سفوف گل از منی سوده یک سهم و فخر تخم خرنیزه سوده و ابغول سلم هر یک یک نیم درم و یا بنادق البرز و همراه قهوه و سیرند  
 است و ابغول بروغن گل بقیض ضماد کنند و شیاف امیض یا شیر فخران و اعلیل چکانند و اگر تسکین هیچ زیاده مطاب  
 باشد اندک فیون نیز در شیاف داخل نمایند و دوائی که حرقت بول و از فراط حرارت رفع میکند صفت آن صندل  
 سرخ صندل نه و دو صندل سفید هر یک مسخ تخم کاسنی کافور هر یک چهار سرخ باریک سوده نبات سفید و دو توله را در آب  
 سر حل کرده و ادویه سحره بر آن ساییده نباشند ایضا حرقت بول را نافع صفت آن از شیاف امیض کافور در شیره  
 یا شیر خرنیزه چکامی بگیرند و کشین خشک گل نیلوفر صندل سفید آله منقعه در آب شب تر کرده صبح مایه و صاف نه و دو صندل  
 نیلوفر انداخته بخورند و خوردن آب کباب نیز مفید است و دوائی که حرقت بول زنان را مجرب صفت آن سنگرات  
 یک درم گل از منی سوده کوفته نیمه بقدر شش باشد آب بهنج مسکداس که تمام شب در شبنم گذاشته باشد قبل طلوع آفتاب

نبوشند و دوانی که کسی باندازی چهار هست شقی طرح آلات بول از ماده حصات و بریم و نافع سوزاک جدید و قدیم و در نهان پاک  
 و ایام حیض متعاقب و بدرد باشد صفت آن شوره قلمی ریخته خطائی هر یک هفت ماشه جا که ارشش ماشه زیره سفید نیم  
 شکر سفید باریخ و خاک هفت ماشه ایضا اندری چهار پسته بر آورده ماده از جوی بول و منی و آلات تناسل صفت آن  
 بکیر بزرگ ترب نیم آرد و آن آب بقدر هفت هشت توله گرفته شوره قلمی از یک ماشه تا دو ماشه در آن آمیخته نبوشند و دوانی هر یک  
 قرص مجری قضیب سوزاک اسباب آن لعینه اسباب قرص کلبه شانه است چنانچه گذشت و از سبب شرت بازن حالتش بازن  
 فاحشه سوزاک زده و از جماع و احتلام ناقص الازال و از خوردن چیز ناسه شدید الحلاوة و حاد و تند و شرب مدرات و قویات و شراب  
 بر نهاده بکشت و از رفتن و در آفتاب بوسه گرما بیداری مفراط و بول کردن بر آگیاک آب رسیده نیز غرض شود و علامت شرت حرق بول  
 و خروج آن بیواری و نه خون و بریم و قشور در آن و زوم و حج و دروغه از قضیب سبب قرص است صفت آن بوفصد با سلیقه شیر  
 تخم خیارین شیر و خار شک شیر و تخم خیزه در عرقیات بر آورده شربت بزوری و غل کرده بخزند و بعد چند ساعت که قرص از ده پاک شود همراه دو  
 شکر که بجاشه قرص گلشار یا قرص کمر یا یا قرص شب یا قرص کاکج و مانند آن که اندال قرص که نباید بود و نفوح پوست بیخ فاسه و  
 نفوح گبر و دوال نخود که در نفوحات خواب آمده نیز درین باب مجرب است و سفوف قلمی کشته همراه تبرید و دوان نیز سفید بود و سفوف  
 آمله و در چوب نیز در آلله قرص که مجرب کثیر صحن عربی بقدر دود و ماشه شب و آب تر کنند صبح مالیده صاف نموده نوشیدن  
 از برای شرت باشد و سوزاک مفید بود و برگ نودست کیکر دست گلنوست سلاجیت هم از برای قرص سوزاک نافع بود و زوقا  
 نافع سوزاک نیز نافع و هر گاه دروشید باشد چیزه از مخدرات در بیکاری بیامیزند و غذا و الشیر و دال خشک که نمک مناسب بود  
 و از اشیا حریفه و حامضه و مالحه و حامی و لحوم و جماع استراحت و در دست دوانی مفید سوزاک صفت آن گبر و  
 گو الیاری ریون چینی هر یک توله شوره قلمی نیم توله زیره سفید آمله هر یک پنج توله همه را با یک سائیده سکه شری بند و یک  
 هر بند با شیر تازه گاؤ که یک شیر و یک پاؤ آب باشد بخورد و بعد از این تبرید نبوشند و بعد از آن صندل سفید آمله کشین هر یک  
 هفت ده ماشه لاجچ خردوش شانه مغر کنول که یک توله نبات مصری شش خلوس کوفته بیخته سکه حصه نموده یک حصه اقمه  
 نموده نبوشند بعد چهار کشتی کسی شیر نیز نبوشند بعد این بیکاری بکیر بدلیله بلبله آمله هر یک یک نیم توله چوشانیده بسیار نموده  
 نیلا قهوه یک ماشه سائیده آمیخته با هفت روز بعل کرده و دوانی سوزاک از جویات مولوی عظیم الد صاحب صفت آن  
 کباب تونی ریون چینی بلبله سیاه وانه بیل کشین خشک زیره سفید شوره قلمی کوفته بیخته نبات سفید دوازده توله آمیخته یک توله  
 ازین باسی شیر گاؤ یا شیر بز بخورد ایضا براس سوزاک مجرب حکیم علی صفت آن زرشک سه توله شب در پا زده  
 توله کباب تر کنند و صبح صامت کرده شیر و تخم خیارین یک توله و نبات چهار توله سائیده بر آن اضافه نموده بیاشامند سه روز  
 این عمل کنند ایضا از بیاض حکیم جل خان صاحب صفت آن شیر پنج کیک شیر و پوست بیخ فاسه شیرین شیر و تخم  
 خیارین لاجب اصل السوس هر یک یک توله نه بار نبوشند و در هفته افضل الی بهر مشود ایضا براس سوزاک مجرب از بیاض



است و در حوصفت آن گل نمیدارد که درخت کنارش که نه هر یک یکدوم کوفته بخت چهار حصه نمود و یک حصه اندانند و بانی را غلط کرده باشد شیر که دو حصه آب و یک حصه شیر باشد بخورد موجب است و در نسخه قرابا دین مهمولی است که گشت مساجبت را و در چینی طبایش سر و اندیشه شامه و از قافله جاکهار شود فلی هر دو حصه چهار باشد نبات سفید چارده بر سر و اجزای اول افزوده هر روز و شغال آب سرد بخورد نهفته و دوانی نفع سوزاک و قرحه و کسکه از گرمی تشنگ منی و سوخته باشد بآن بنزد که آب است حوصفت آن بهمانه سه باشد در آب ترکده معج لعاب آن گرفته باشد باشد روغن بادام شیرین نبوده و دوانی نقصان باد و از استرخای قضیب اگر سببش سردی اعصاب آن باشد و واسطه انصباب فضله بلغمی اندیش قضیب یا بواسطه ایستادن در آب سرد و دانی طولی یا شستن بر برنج و مانند آن علاتش کثرت و رقت منی و سهولت خروج آن بغير از انشای بود پس اگر قضیب در آب سرد متعلق نشود و لاغر باشد علاج پذیر بود و اگر قضیب در آب سرد کوچک شود و لاغر و سست باشد درین صورت علاج نایند و لبوب کبیر و عجول فلاسفه دانند آن خوراندند و اطلیه مقوی باد و بادام و انشیاست و خوشبو بود و اگر استرخای قضیب بسبب ضعف بدن و ترک جماع از مدت طولی باشد آنچه در رقت منی گفته شود بکار بر برد و اگر سبب ضعف قضیب جن باشد بخرمچ بادمان حاره و اطلیه مفید بود و دوانی نقصان باه از قلت منی علامت آن قلت خروج منی بود پس بدانکه قلت منی یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود و علامت آن سخافت بدن است و ضعف قوت و زردی رنگت است برودت آلات منی باشد و علامت آن غلظت و حرارت منی است و زردی آن یا بعزت انزال و از میرات نفع یافتن و در حقیقتین عظم دور رنگت یا قضیب برآمدگی پدید آوردن و یا بسبب سوء آلات منی باشد و علاتش غلظت و عسر انداختن منی و استلخ از انشای مطرب و استحمام مطرب بود و یا بسبب برودت آلات منی باشد و علاتش رقت منی است و سستی قضیب و سپیدی و غلظت قاروره و محققات انتفع گشتن و یا بسبب اجتماع دو کیفیت یعنی برودت و یبرودت و رطوبت و یا حرارت و یبرودت است حوصفت آن آنچه از ضعف بدن بود درین صورت غذای جدید مثل گوشت فربه مرغ و نارجیل باشد و طول از انشای و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیهی نیم بیشتر خورد و شیر بنج و هر چه منی بود نافع است و ترک جماع نمایند و خود را درین و عشرت مشغول دارند و عجول لبوب نفع دارد و آنچه قلت منی بسبب برودت آلات منی باشد معاین گرم و لبوب کبیر تناول کنند و در تجلیل مری بخورند و دوا و البصل نیز مفید بود و هر چه تخن کنند مفید دانند و کافور و طلا و حلیت نیم باشد باز که سببه نیم بیشتر و دوسه در نافع بود و بهترین غذا قلیه است بدین منی و نخلان و کباب و قزل و شخود آب باد و به گرم و عصا فیه و کبوتر نیم مرغ و مانند آن و آنچه ضعف باه بسبب حرارت آلات منی باشد میرات و مسکات حرارت آلات منی استعمال نمایند چنان شیر و روغن و شیر و خرده و مانند آن و ضعیف را بر روغن نیمش بادام چرب سازند و از اغذیه و ادویه گرم پرمیزند و غذا بر طبقه بخار و گوشت بزغال و سفناخ و مانند آن نمایند و آنچه از یبرودت بود و در طبابت لعل آرد و دوا و التریجین هر روز و دوا و التریجین



کرده بزرگ نمیدهند و چون خشک شود باز چنین کنند و کفر به شود نوع دیگر صفت آن ثلث عصری طباشیر مصلی  
 کثیرا و نه بیل فحاش ابتدا می هر یک باشد کوفته بختی همراه گل کنند و قوطه سرشته بخورند بالاایش بشیر کا و یا و سیر بنوشند ایضا  
 برای تقویت باه و بنظیرت رنگ سرخ کنند و بدن فریاد و منی زیاد و کد مجرب است صفت آن زردی و سفیدی می بینی  
 مرغ یکد و روغن زرد و یک سفید پر آب پیاز سرخ یک بیهضه شهر خالص یکین سفید پر سرخ جزو آمیخته باشد نیم گرم کرده بخورند  
 تا چهل روز یا این روش عمل نمایند از اجزای و دفع و سرکه و جیب ترشید با بریز کنند و غذا از مقویات باشد و وانی استوی باه  
 و معمول صفت آن کچکلی اندک هر یک دو ماشه برگ سداب هندی چار ماشه باریک سوده باشد تازه خام است و یک روز  
 بخورند اگر گرمی نسا دهر یک او دیر را یک نیم فنجان گرفته استعمال نمایند و اگر گرمی کنسپری ای آنکه اول کتله از دق و تخم کدو سرخ  
 کنند و بعد اندک اندک افزوده بر مقدار مسطور رسانند ایضا مقوی باه از انطاکی صفت آن تخم جرجر با هم چند  
 آن ناحیل و نصف آن عاقر قمار شده بیهضه سرخ و صمغ و شام استعمال نمایند و وانی رافع سستی قضیب صفت  
 آن یکرمول که از اندرون درمی اللون و قیل الوزن باشد میوه چوب هر دو جدا جدا باریک ساییده و ساوی بکند و آب  
 او را مثل آرد سرشته قوس سازند و شفته بکشد بهرگاه گرمی زیاد محسوس شود و کرده باشد ترش نیم گرم اگر باشد باریک  
 نیم گرم بشویند و وانی که برای بجان باه و مغوط مجرب است صفت آن مغز سرخ کشک زبر و روغن جیبلی مخلوط نموده قضیب  
 کف یا مالند و وانی منزل نسا صفت آن مردانگ یک ماشه در زهره مالکیان سوده بر ذره مالند و در شسته مجرب است وانی  
 قرفل عوض مردانگ است و قید زهره مالکیان سیاه است و وانی مله و طیفین صفت آن عروسک در روغن زاده گاه  
 بریان نمایند چنانکه بگدازد پس از آن بضمیمه مالیده و مجامعت کنند هر دو شتاق یکدیگر گیرند ایضا آب صمغ بر ذره مالند  
 پس گل موی سر خشک سازد و بر آن پاشند و جماع کنند ایضا که بغایت باعث لذت طرفین میگردد و صفت آن پاش  
 نرگس زهره گاه و موزینقه عاقر قمار ساوی بضمیمه ملا کنند و بعد از خشک شدن مباشرت نمایند و وانی سرعت انزال  
 از ضعف قوت ماسکه بیهضه برودت و طوبیت باشد و علاتش آنست که منی کثیر و سفید و رقیق بر آید و بر آن آثار است و  
 صفت آن متقی بلغم از ته و سهیل بلغم کنند و ته و ریخا بغایت مفید است جهت جذب مواد و بلغمی طرف مخالف  
 و خصیه بر روغن قسط و روغن نرگس و روغن زعفران مانده آن بجالند و سفوف لک سیجند و غیره بخورند و اطراف کشمش و  
 جوارش فنج نوش و چون نبشت الحید نفع تمام دارد و ملازمت معجون فلاسفه و نوشدارو نیز مفید بود و بهترین غذا لایه خشک  
 بریان بدلا چینه ذیره و امثال آن مصالح حاره و پر پیر از میزبات و طبایع ضرورت و وانی سرعت انزال که عجایب است  
 باشد علامت آن حدت و لذت منی بود و وقت خرمن آن در رنگ منی زرد و قوام او رقیق باشد صفت آن هر چه پر سرخ  
 القیض بود استعمال نماید چون شربت تخم خاش باشد و تخم خرده و کاه بود و تخم حاض و مانند آن و ادویه سرخ و قسط و غیره  
 در سیلان منی که بسبب حدت منی بود خواهد آمد بکار برند و وانی سرعت انزال که بسبب ضعف منی که از اعضا و ریه

و درین قسم نقصان باده نیز باشد علامت و علاج آن ازدوالی نقصان باده جویند و اگر کثرت منی و قلب خون باعث  
 انزال شود علامتش فصل کثرت شهوت و غلبه باده و سکینین و آب انامین و شربت نارنج و مانند آن بنوشند ایضا بقول  
 انطاکي سرعت انزال و رغبه زبردت و طوبت بود و گاهی از افراط حرارت بود پس تنقیه خلط غالب کنند بعد از آن  
 سیر و در اسجون فلاسف و الودش دار و جوارش فلفل و محرو را شربت حب الاس و نخلع و محجون طین و می و بخار استعمال کنند  
 و اما غفوش و تریاق الذریب وین علت مطلقا از مجربات است و در تذکره نوشته آنچه بر بطور انزال اعانت کند این است که  
 بلا و دراز غسل اوجده کنند و پوست آن را بقدر دانه های کتید بمقراض بریزند و در هر اوقیه از آن شیخ درم کند و در دو درم  
 جاشیر و یک درم سندر و پنجم درم مقونیا اضافه کرده در روغن حبه انفسه را تا شفتیل یک مهبته بپزند بعد حبه بپشته وقت حاجت  
 از آن بنیورم فروزند ایضا از انطاکي صفت آن شیخ لغاح شونیزه و جز بلوا پوست ششاس هر واحد نیم جز و پنج سد  
 قرفل لباسه هر واحد نیم جز و سنبلیط العلیب زعفران هر واحد ربع جز و بوسل مرشته قبل از حاجت بدوست بخورند و بعد از  
 غولجان جز بلوا کشیند خشک پوست ششاش برگ جزا قاقیا عصاره اسفنین و پوست بیرون پسته جاشیر هر واحد یک  
 جز و قطعه بندی میوه خشک سندر و ستر تخم سداب هر واحد نیم جز و پسته برابر بمه بوسل مرشته حاجت استعمال نمایند  
 و در شرب فنجونش اقسام سرعت انزال را منع کند و مثل این است درین باب محجون جنت الحید و والی که در امساک مجرب  
 عجیب الاثر است صفت آن جز بلوا مالکنگنی زعفران ایون قرفل بزر البسج اسبن قنب سوخته جمیع مسکون  
 قنبه را در آوند آبی بسوزند تا خاکستر شود باقی او دریا گرفته بیخته با هم آمیخته دانگه تا دو و ثانیات بوقت شام بخورند و بعد از آن  
 سوامی شیر یا مکره شیرینی و در شرب از دیگر الطعمه اشرب احتراز نمایند و بعد از دو ساعت مشغول شوند و والی کثرت شهوت  
 از کثرت خون و منی علامتش قوت بدن و سرخی رنگ و قلت ضعف با وجود کثرت خروج منی و تدارک این منی ضرورت  
 قوی ضرر دارد و مگر وقتیکه از کثرت جماع منع عصاب پیدا شود صفت آن نصک کنند سهیل دهند و قلیل غذا نمایند  
 و محضات خورند و آب معدن خوره و انار ترش و سرکه نوشیدن و سفوفات مقل منی خورون و ضمده بارده برگرد و ضماد خود  
 و قطعه سرب برگرا گاه بستن بانجا صیبت مکن شهوت است و اگر کثرت شهوت از حدت منی باشد علامت و علاجش از قسم  
 سیلان منی که از حدت منی باشد استنباط نمایند و در غ ترش نوشیدن و در آب سرد در آمدن و ضمده بارده برگرد و نهادن  
 پوست ششاش و بنگ و مانند آن که بخورد و بار بود و استعمال نمودن مفید بود و اگر کثرت شهوت بسبب کثرت ماده منی و قلت  
 خون باشد علامتش وقت دیاض منی است و کثرت نفخ و علامتش مانند علاج سیلان منی است که از استغرای ادویه منی  
 باشد و اگر سبب آن قوت اعضای منی مع ضعف اعضای رئیس باشد نشانش وجود ضعف است و عضو از اعضا است  
 درین صورت تخیر از اعضا و منی و تقویت عضو ضعیف کنند و ضمید نیلو فر باب کا بود تطیل باب نیلو فر و استعمال اوده  
 بار و محف منی که در سرعت انزال که بسبب حرارت بود و در سیلان منی که از حدت منی باشد مطورت سودمند بود

واگر سبب شود قروح و طکه آلات بول و در ب کلیه نشانه و طکه رحم باشد علاجش ببلع امراض مذکوره نمایند و مشهور  
خرفه و کاه و شمشاد و لعل اسفند با شربت بنفشه نوشیدن نافع بود و اگر سبب آن کثرت تولد نفخ در بدن بود چنانچه  
در اصحاب مراق می باشد نشانش تقدم تناول شمای نفاخ یا سودا ویت مزاج اصلی بود پس سبب نفخ اگر حرارت بود  
مبرات دهند و اگر کثرت رطوبت باشد حقیقات و محلات و اگر غلبه سودا بود تنقیه آن نمایند و بقصد سهل و آسانی  
سیلان منی از کثرت منی علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بود و به وقوع ضعف و تقدم تناول مولدات منی و  
ترک جماع نیز دالت کند صفت آن جماع زیاده کند و لقلیل غذا نمایند و ادویه مقل منی خوردن چون آب غوره یا قند سفید  
و شربت صندل و نیلوفر و عناب و کشمش خشک و کافور و اشال آن و بهر چه مقل شیر است تقلیل منی هم بینماید و فصد سلیم  
نیز نافع است و **دوائی سیلان منی از حدت منی** علاتش حدت منی و حرقت بول و زردی رنگ منی باشد صفت  
آن اشیا به بارد و طب مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بدیند و دو بار که مقل منی باشد مانند گلنار و تخم کاه و خرفه و  
اسفند و تخم کاسنی و زبرالج و کشمش خشک و خیار تناول کنند و این سفوف بدیند اصل السوس و درم تخم کاه و سوسه و رم گلنار  
چهار درم گل کسرخ تخم سداب تخم فخنکشت هر یک پنج درم کوفته بخیته سه درم بخورند و **دوائی سیلان منی از استسقا** او  
منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت ماسکه علامت آن قوت منی و خروج آن اغیار از نفوذ بود و دیگر آثار سردی پیدا باشد  
پس اگر ضعف ماسکه با فرط باشد همچنانکه منی در او عیاء آید بدن سوگرا آید بدن لحوظ اما اگر ضعف با فرط بود و محتاج بآبی  
حرکت می باشد و این نیز بحسب مراتب ضعف متفاوت الحال می باشد گاه باشد که بخور و شروع نفوذ نازل شود و گاه باشد  
که بعد از تمام او صفت آن ادویه جار مقل منی مانند تخم فخنکشت و پودینه و سعد کوفی و گلنار و تخم سداب و شهدانج و  
زیره و شونیز و معجون کونی بخورند و اغذیه گرم تناول نمایند و **دوائی سیلان منی از ضعف کرده** و این قسم را مجازا سیلان  
منی گویند و لانی الحقیقت منی نیست بلکه از شدت حرارت شهوت یا از کثرت جماع شخم کرده گذاشته بصورت کاسنی می آید  
و این قسم بدترین اقسام است و زود ناتوان می سازد علاتش درج و ضعف و خافت بدن است و بعد جماع چون بول کند  
چیز غلیظ سپید بگوید و بعد از آن ضعف کلیه و سوء مزاج گرم او پیدا بود صفت آن انچه برای ضعف کرده و سوء مزاج  
آن گفته شد استعمال نمایند و معجون لبوب و زرع منی نفع تمام دارد و با جمله سیلان منی که سبب تشنج عضله او عیاء منی  
باشد علاتش خروج منی است با نفوذ این بصبر و تواتر قضیب افتد و علاجش تشنج است و در غنایر عانه و خصیه  
مالیدن و سیلان منی که در وقت تصور جماع و یا سبب شنیدن حکایات لذتیه باشد علاتش ترک آنها کنند پس اگر از  
کثرت منی یا حدت آن یا ضعف ماسکه باشد حسب آن تدارک کنند و تقویت قوت ماسکه از دعا جین و اطباء نمایند و گاه باشد  
که بجای منی خون آید و این را منی الدم گویند سبب او ضعف یا ضمه خصیه و کرده است که خون را تمام مفید ناساخته با و  
فرستد و علاجش تقویت کرده و خصیه است و اگر باعث ضعف حرارت شود خصیتین را در روغن مصلک بپزند **الضما**

الطایفی نوشته که هرگاه خروج منی و دودی بدون اماده کثرت نماید بسبب افراط کیفیت یا غلطی باشد و بطلت منی  
 در باره و بر وقت آن در مطب و بزرگ آن در صغیر و کم بود آن در سرد و او معلوم میشود و یا استواء و طول عهد جماع و توانی اغذیه و کمال  
 منی باشد و این بکثرت کسیت منی خارج دریافت میگردد و یا بسبب خساد او عیبه منی بود و علاجتش ابتدا و بعد از اصلاح منی  
 فاسد کننده و تقطیل غذا نمایند اگر از آن باشد و کثرت جماع کنند اگر از قلت آن بود و حار را تبرید پیش تخم که او در خرقه و حی الباطن  
 لطیف و بلوط کنند و تخمین باره مثل سرداب سرد و بنبل الطیب و سوسن و قط کنند و دوائی نافع در در منی صفت آن  
 مار و شمش باشد دم الاخرین یک نیم ماشه تخم تا توره چهار سرخ باریک ساییده بقدر یک یک دو سرخ بعسل خورند و از ترشی و بادی  
 پر سبزند و دوائی نافع کثرت احتلام صفت آن چون اسباب این مرض مثل اسباب جریان منی بود پس علاج این  
 مرض مثل علاج آن باشد و یا چار اسب را پس ساخته بر کمر بند و بر پشت خواب کنند و برگ بید نیلو فرو مانند آن بر بستر  
 خرش کرده خواب کردن نافع بود و دوائی نافع فریموس آن عبارت است از شربت فحوظ بدون آنر و جمیع و سبب و علاج  
 غلیظ است که در اعضا و جماع بسیار جمع شود و در مجاری تضییع در آید و از کثرت غلظت تحلیل نشود نگاه باشد که بسبب یک  
 جماع منی در او عیبه کثرت پذیرد و باعث شرت نفوذ گردد و صفت آن اگر با حرارت و غلیظ خون باشد قصد باطلت کنند  
 و او و به باره و متقل منی چون تخم که او در تخم خورده و کشنیز و سماق و صندل سفید با شربت نیلو فرو قدری که او استعمال کنند و صغیر  
 اسب یا خاص بر پشت در مار بپزند و تقطیل غذا نمایند و بعد از تقطیل ماده و تخم بمطقات با تخمین باقی ماده را تحلیل سازند  
 و او بود و بختکشت در آب پنجه نطول نمایند و سرداب تخم فنجکشت استعمال کنند و از جماع احتراز لازم دارند و اگر بار برودت و  
 رطوبت بود رنگ منی سفید و قوام او رقیق باشد در این صورت قی کنند مخزجات بلغم و اشای باوشکن بکار برند و کلاطاً  
 و در خون سرداب مانند آن بر پشت و دانه بماند و همه آنچه برای سیلان منی که از رطوبت یا شدت گرفته شد بکار برند و از سهال احتراز  
 نمایند جهت خوف انصباب ماده باطل و در اینجا که بسبب ترک جماع باشد نیز بر شستن مجامعت بعد از آن او و به متقل منی و  
 تغذیه بعد از مثال آن اگر علاج این مرض زود نکنند مایک میسازد بسبب شرت در دوائی خدیو و این مرض است که در جماع  
 وقت انزال برانیه اختیار بر آید و سبب استرخاء اعصاب و تحلیل روح بود و علت مذکور بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار جماع دارند  
 و لذت کثیر از آن یابند و منی ایشان در غایت رقت و صحت بود و صفت آن در حالت خلوصه جماع نمایند و تا بارانز کنند  
 جماع شغول نشوند و کل از منی مصطلکی رومی کنند و رگزار و مانند آن او و به قالبه در آب به شیرین و شربت انار شیرین  
 بخورند و از همین او و به شیاف ساخته بر دارند و تقویت و ماغ دول نمایند و هر صبح قرص گلزار خورند و آخر روز بقدر یک مثقال  
 مسفرح یا قوتی با کلاب و عرق بید و شک میل نمودن از مجربات است و غذا نیز درین مرض قافیض دهند و دوائی نافع علت این  
 علت الشاخی نیز گویند بیاض کثرت دفعه وی بر پیران باجمعه مرضی است مشهور که صاحبش با جماع کنانیدن در در آرزو شود و سببش  
 مانات رویه است که بصاحبست چیزان و نامردان مبتلای این فعل ناشایسته گردد و در یا غلبه مزاج الوشیت و علامت این جنس اینست

ولینست اعراض و غصه و غصیب است یا حصول ماده بورقیه یا دیدن صفات آن آنچه بسبب غلبه الوشیت است بود  
متعذر الحلاج است و بضرب و استهانت از آن فعل باز دارند و بانواع هموم و غموم افکار مبتلا سازند تا بایشان که ازین کار باز آید  
و آنچه بسبب حصول ماده بورقیه باشد در عروق مقید باید که تنقیه ماده موجب نمایند و چیز باریک که حکم او فوشتانند چون زعفران بنفشه و  
نارنگا موافق و جز آن بدان خشنه کنند و چون تم شایخ بیشتر افتد جهت غلبه رطوبت غریبه در ایشان و زرد تر طالع پذیرد و آنچه  
بسبب دیدن حکا که مقید باشد لطایح آن بر دارند و دوائی درم خارخصیه و قضیب پیش غلبه خون یا صفرا یا حبس منی بود  
علامت وی شدت درد است و سرخی رنگ گرمی لمس پس اگر دوسوی بود عظم حجم درم و نقل نیز سپید بود و اگر صفراوی باشد  
شرته حرارت و التهاب بر آن گواهی و درد درم که در پوست خصیه بود فقط لمس دریافت شود و خشت اعراض بود و آنچه در پوست  
فلس خصیه باشد شدت اعراض و تب تشنگی بر آن دال بود و جهت اتصال او بدین و لهذا گفته اند که گاهی هلاک میکند بنابر  
مشارکت قلب صفات آن فصد با سلیق از جانب درم بعد از آن حاصف یا حجامت قطن نمایند و چسپانین زین را بوسیله  
مفید بود و تبرید از خواب بیدارند و شیر و غناب و شیر و تخم کاسه بنفشه و شربت نیلوفروهند و از درمات احتراز سازند و لقیل غذا  
نمایند و بر آشوب یا کچوری موندگ انتصار دهند و در ترک طعوم و اللحم نمایند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از آن فنج از مسهل بار و تنقیه  
کنند و ضما و محمولی درم خارخصیه و قضیب که در ضامات خوابد بکار برند و اگر درم صلب گردد از مجامد شحم و صمغ بادشراب  
حکوه ضما نمایند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب هر خلط بعد از آن فنج تنقیه کنند و دوائی درم بار و خصیه که از کثرت بلغم یا ریخ  
بود علامت بلغمی قلت درد و نرمی درم و سفیدی رنگ است و علامت دخی متفاح عضو است بدون نقل و از آن آثار ماده دیگر  
مصر الیون صفات آن در بلغمی مثل بلویان و اصل السوس و پرسیاوشان و مانند آن از اجزای مطبوع منفع بلغم درم  
بعد از ظهور فنج مسهل گرم تنقیه کنند و اگر بلغمی تخم ترب و شنب و تخم خربزه و اصل السوس یا روغن کنجد و شهد و نمک آکنند  
یا فحاح بجایت مناسب و ضما و محمول درم بار و خصیه بچل آکنند و گل شیسو چو سنا تیره بر خصیه بینند و نطول از آب آن نیز درین باب  
جرب یا ضمید صبر که در شراب بختد باشند نیز مرغ و ضما و بقیه سنگ پشت از برای درم بار و خصیه مجرب آزموده است و منقرض  
در شیر کاه و خخته ضما کردن نیز مجرب است و غذا نخورد آب مناسب است و در درم یکی جارش کوفتی خورد و بجای او سوسن  
گندم و نمک کشید کنند پس اگر زائل نشود آنچه در درم بلغمی گذشته بکار برند و دوائی که برای درم بار و خصیه مجرب است  
آن گیوه و سوسن مغرزه و کنجریا و حمله برابر کوفته با نول ماده کاه و خخته و ساسیه نیم گرم ضما کنند و سه روز درم و صلابت تمام  
شود و ایضا برای درم کانی خصیه صفات آن باز و سبزی یک عدد و راسائیه که در درم ضما کنند چون خشک شود بکمان  
بسیار برون بوی کوهل بهنیا بهر یک بچاشته ساسیه در آب حل کرده گرم نموده ضما سازند و ابالای آن برگ هموه گرم کرده بپزند  
در سه چهار روز فراهم آید و دوائی درم صلب خصیه علامت آن صلابت درم است و تیرگی رنگ درم در صفت  
آن در دویر محاله بلغمی چون مقل و با بون و کلیل و برگ کرب و گل بنفشه یا منفر ساق کاه و منقر کمان شتر و پیطا و مرغ و شتر

میدانم که بیفتد یار کرد و ضما و کند و دیگر اضمه مضید آن بکار بر نبرد و هر چه حب السفجل در کلیل آن مجرب و بجز آن  
 در ورم اگر حاجت تنقیه شود بعد از فسخ تنقیه سودا و کند و وانی برای وجع خصیتین و قضیب اگر از ورم باشد علامت  
 و علاج آن گذشت و اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب و گرمی موضع بود و اگر از برودت باشد علامت آن قلت در ورم  
 وجع خدری است و اگر از یاج باشد علامت آن اشتغال در ورم و بلا ثقل بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد علامت آن  
 سردی است صفقت آن انچه از حرارت بود تیرید و هند و آب که در سبزه و آب کشنیز سبز و آب غناب و آب بنبر  
 آب کاسی سبز و مانند آن از بر دات ضما و کند و اگر در ورم باشد اندک فیون اضافه کند و اگر حرقت بسیار بود و در  
 کما خود نیز و شل نمایند و اغذیه بارده اختیار کنند و انچه از برودت باشد اصل السوسن مقشر نیم کوفته پرسیاوشان بادیان  
 و مانند آن و آب چوشانیده گلشنه و آن مالیده صاف نموده بخورند و پیوسته بطور پیوسته و روغن بیدارنجیر و روغن بابونه و  
 آن بماند و انچه از یاج باشد کمونی خورند و بابونه کلیل المملک و پودینه و سداب مانند آن در آب چوشانیده فطول کنند  
 چند سترادر روغن چنبلی آمیخته ضما و کند و در یاج سودا و می تنقیه سودا و ماء زهرین مفید بود و انچه بسبب یاج بود بسیار  
 اطراف مثل سبزه و انچه از ضربه و سقطه باشد فصد کنند و رواج غیر قابض مانند نیلوفر و نیفشه و گد و در برگ خطمی و غناب  
 ضما و کند و وانی که عظم خصیتین را نافع گاه باشد که خصیتین بزرگ شوند و بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانچه پستان  
 بزرگ شود صفقت آن در ابتدا و دویسه سرد و نموده مانند پنجه لعل و پوست ششاش و چکانه سنگین و چکانه سب و چکانه  
 سنگین یا با بنفشه و بنفشه و دویسه که مانند غلظت پستان است درین جایز مفید بود و این مرض هرگاه متعظم شود علاج پذیرد و وانی  
 ارتفاع خدی و صفقران ارتفاع آنست که خصیه آنکس خرد بالا رود و بیست عانه و باشد که ارتفاع میل بمراق نماید و  
 ظاهر تمامه غائب شود و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و شدت وجع هنگام خروج بول و فتور حرکات پدید آید و نفخت درین حالت  
 بحسب قلت ارتفاع است و صفقران آنست که بیضیت در نفوس خود و کوچک گردد و بی آنکه میل ببالا نماید و سبب این هر دو  
 علت است و لایه برودت بر خصیه بود صفقت آن جهت افتاد و تخین بر استقامت و دوار و خلطیت مداومت کنند و بطریق  
 بابونه و تخم کتان و کلیل و سوسن بپزند و روغن بپزند و روغن سوسن بمالند و برای جذب خصیه ادویه حاره مانند حلیت  
 طبعه و فرفر و آن حرز خوش و کلیل بپزند و زهره گد و ضما و کنند و اگر بعد از آن مجرب بزرگ بر خصیه بخورند و چاشنی بکنند و  
 در ورم که این مرض ادویه با سبزه سودا و در ارتفاع الخصیه که در آخر امراض پدید آید پستان نزدیک است و علاج  
 پذیرد و گاه باشد که بر سبیل قدرت تنقیه مقرر شود و در ظاهر از نمائند و اسباب علاج او همان است که بالا گذشت  
 و وانی و وانی صفقت آن و وانی او آنست که در گاه است که خصیتین سبب شوند و مانند وانی ظاهر گردد و وصال  
 آنکه جلده خصیه سخت و درشت گردد فقط و وانی و وصال است اکثر و خصیه چپ حادث شود و گاه باشد که در پوست خصیه  
 غلیظ و بتس شود و خال و خال در آن موضع آرد و گاه باشد که این توالت و اختلاج در جرم خصیه افتد و متشنج شود



**صفت آن** آنچه بهر دلی ساقین گفته آید بکار برند و برای صلابت هر چه در درم صلب خصیه و کرافت استعمال نماید  
 و تقصید او بهر دلی در دوائی نافع است و دوائی نافع استخرای صفت گاه باشد که کسب فکین بسبب حرارت و رطوبت  
 هوا و استخرای دراز میشود گاه بدرجه رسد که بروقت برخاستن نیز بر پای آید **صفت آن** ادویه بازده قایضه متبذره  
 و آس و گل سرخ و حدس و گلزار و جفت بلوط و کرمانج در آب بجوشانند و صاف نموده فلول کنند و فلول آن سائید و بریند  
 و همین ادویه را در آب پوست انار سائید و ضما و کنند و دوائی بتشرخصتین بشور یک به پوست خصیتین افتد **صفت**  
**آن** اگر یادرم گرم بود فصد با سلیق کنند و بهل بار و استفرغ ماده کنند و موضع را بصیر و مردانگ و غن گل طلائع  
 و آنجا که با شور درم نباشد با ادویه قوی التخفیف علاج کنند مثلاً کافور سوخته خطل سوخته صبر قاقا قاصح مسادی باریک  
 آب برگ مورد سرشته ضما و کنند و اگر شایخ عدسی و گل قیر سی و صبر سقوطری هر کدام یک جزد باریک کوفته و قروح و جگر  
 پیاشته بعد از آنکه موضع را بر و غن گل چرب کرده باشند و تخفیف عجیب الاثر است و در آنجا که با شور خارش نیز بوده باشد  
 مردانگ و زرد چوب قلیمای فصد و باز در هر کدام یک درم لوره ارمنی گوگرد شایف مایشا هر کدام نیم درم باریک کوفته  
 آب مورد و در غن گل و سرکه خمر سرشته طلاء کنند و اگر شور بقصره انجامد علاج فرحه کند و دوائی قروح خصیه و کور و جالی  
 آن فرقه قضیب و خصیه اگر از آنشک نباشد **صفت آن** مرهم سفیداب و مرهم کافوری دانند آن از مرهم مدینه  
 بود و صبر و دانگ قلیمای خصول ضما و کنند اگر فرقه کهنه باشد بحفقات قویه مانند دقاق کن در کافور سوخته و مرکب سوده  
 سازند و اگر فرقه از قسم کله باشد فدیون بماند بعد از آن ادویه مدله استعمال کنند **الضماد** که ریش خصیه و قضیب را نافع  
 و سوزش و درد باز دارد **صفت آن** هلیله سیاه و جض باب سائید و طلاء کنند و دوائی درم قضیب علامت  
 علاج آن از فصل درم خصیتین جویند و بحسب سبب تدارک نمایند مگر آنکه چسپانیدن زانو بر نفس قضیب مناسب نبود اگر  
 ضرورت باشد بر جالی قضیب چسپانیدن مضائقه ندارد و آنچه مخصوص بقضیب است در درم حار عدس و گلزار و مسک و گل  
 انار در آب کشنیر تریا آب غلب یا با خالص بجوشانند و بگویند و در روغن گل آمیخته ضما و کنند و در درم بارد و در جوی  
 خطمی خسته خربا در روغن بابونه و سرکه آمیخته ضما و نمایند و در آخر درم بارد بزرگ کلم حله بخته بگویند و در باقلا سوزید و انبه و لاله  
 زیره و کافوری در شراب پنجه خاکستر خرمای خطمی سفید و مرهم آمیخته ضما و کنند و دوائی عاقوناد آن عبارت است از اختلاج قضیب و کله  
 در او عیبه می افتد بسبب انفاظ شدید یا درم گرم و این علت بحسب ندرت زنان را اندر مرهم نیز واقع شود **صفت**  
**آن** فصد با سلیق کنند و جهت تطفیه خول لعاب بدهند و شیر عذاب بعرق شاتره و عرق غلب الثلب بر آورده و شربت  
 بنفشه و فلفل و بهرند و با ادویه باره ملینه همچون ترنجبین و شیر شست و منقر فلو و خیار شنبه طلیس طبیعت بر فو و تنه و کافور  
 و الطلیه بار و چون صندلین باب کشنیر سبز و آب که هو آب خرفه و آب غلب الثلب بر اعضا و جوارح طلاء سازند و ایضا  
 تقصید موضع بر دانگ گل ارمنی و دیون و قیو سیاه با سرکه و گلاب نافع دانند و با شیر درخه و عصی الراعی غذا سازند و از

خواب بر پشت منع کنند و چون علت دراز گردد زویر جوالی قضیب نهند اما قبل از بختی در صورت حجامت و خلق قضیب  
 منع است و **دوای خنثان** یعنی خنثه در حال سنت است و در ساء لذت صفت آن خاکستر کعبه بر آن فرو کردند و سه روز  
 تجرید آن نمایند و اگر جراحت خشک نشود سدر و سوه بکار برند و آنچه مغنی از دیگر تدابیر بود استعمال **دوای خشک است که سنان**  
 در دو کجراحت مطلق خوابد **دوای حکه قضیب** یعنی خارش آلت و خصیه صفت آن برفصا بایلیق و حجامت کج  
 ران و فقیه سودا قدری مایه ساسا سیده بارغن گل سرکه و آب کنیز سبز آخته نماید و ساند و آب گرم بشویند و غنیدی تخم مرغ طلا کنند  
 و اگر با وجود خارش پیوسته رطوبات آن موضع ترشح می کند آفتاب و شیاف مایه سار که ام نمیدرم نوشاد و صبر هر که افتد و انگه زعفران  
 نیندرم نشان بزنن مجمع همه را گرفته بخنثه بارغن یکدن بماند **ایضا** از انطاک صفت آن اگر حکه زائد بود مبارک و رت به قصه  
 کنند و الا قضیه بر ترقیه طلایه نمایند و مایه آب کرفس را در پنجا خصوصیت است باقی احکام آن بالاستیغادر حکه و جرب مطلق مطلق  
 گردد و **دوای شقاق** قضیب گاه باشد که بسبب پوست و جفاف شقاق و قضیب افتد صفت آن علاج شقاق و قضیب  
 بطریق شقاق معتد کنند و اگر از نو تداخنا و کثیر او گل قمر لیا با موم سفید در روغن گل فندره تخم مرغ مرهم ساخته استعمال کنند **دوای شاکل**  
 سودمند است چون زرده تخم مرغ بارغن گل بسرخند و مروانگ کوفته بخنثه درو آینه ند و طلا کنند بهین عمل دارد و **دوای شاکل**  
 قضیب و بواسطه که قضیب انواعی آن پیدا کند صفت آن انچه برای ثایل مطلق مطلق و خا برده عمل آرد و بده مجرب  
 و خاکستر جربا نگردد مانند آن هر چه محل و مشت رطوبات بسته باشد سود دارد و هر گاه ازین تدبیر دور نشود قطع نمایند جهت مسخران  
 علاج رنگارنگ بر یک ساخته باشند و **دوای سده جوالی** قضیب این بر سه قسم است یک آنکه بسبب حدوث شره باشد در آن موضع  
 علامت آن سوزش بول و عسر خروج آن در دوا ندر آن موضع بود و دوم آنکه بسبب احتباس غلیظ یا جمود چرک و خون واقع شود  
 علامتش عسر خروج بول بلا حرق و در دوا غلط و بول بیرون آید سوم آنکه بسبب روییدن ثلول در حلیل بود علامتش  
 عسر خروج بول است بلا حرق و بدون ظهور غلط در بول صفت آن در اول فصد یا سلیق کنند و لعاب استنبول و شیر و زرد  
 با شربت نیلوفر دهند و سرفوف گل لاری سوده یک دم و غر تخم خیزه ساسیده و استنبول مسلم هر یک یک نیندرم و یا بنادق البزور بمره  
 تهریزند که در دوا سودمند است و استنبول بر روغن گل بر قضیب فکما کنند و شیاف ایض با شیوه فخران و روغن گل کرده در حلیل چکانند  
 و اگر تسکین موجب مطلوب باشد با اندک انبول نیز در شیاف داخل سازند و در قسم دوم مدرات حاره مانند بادیان انیسون و تخم کشوف تخم  
 خیزه با شربت بزوری خورد و ادویه ملطف مانند بابونه و صندل و کلیل المکک و فرفر و تخم و پودینه و برنجاسف در آب بپوشانند و فلول کنند  
 و روغن بابونه و روغن سوسن در حلیل چکانند فقط یا باب طبع مذکور غنثه و ایضا آبیکه در آن تخم کرفس و نانخواه و پودینه جوشانیده باشند  
 با قدری عمل و روغن بنفشه بر زردق نمایند و سرفوف تخم کرفس و انیسون و بادیان تخم گذر بر که ام یک جزو تخم خیزه و در جود کوفته بخنثه  
 یک شقال از آن آب بخورده آب زرد سیاه و ادون نیز مفید است و در قسم سوم اگر ثلول قریب بجایج بود بر سید و ارز نیز روغن  
 گل ملکه و چکانند و اگر در قوی شود فصد ضا فن نمایند و اگر باقی نباشد کجاست نفع دارد و حق آنست که این تخم عسر البر است

دوالی اتساع مجری قضیب گاه باشد که سوراخ قضیب از آنجا باشد فرخ تر گردد و موجب نقصان باد و عسرت از آن  
 شود و از آنجا که گاه سوراخ کثرت جلع و سوزاک و دوز آن است صفت آن چمال دوحا کچمال موسری چمال گرا  
 گوند سبیل صولی سبیل مجید گول بول گوند دوحا گوند گولر خود بریان برابر کوفته بخته سفوف ساخته پنجه درم باب پنجه درم  
 چمال کمرنی و گوندنی و لب سوره هم درین سفوف افزوده اند و اگر گلو پیچ را سائیده در گوند دوحا ناند فیکله ساخته و سوراخ قضیب  
 یک لحظه در آن بسیار مفید بود و استجا کردن بگل خراطین بعد از بول درین باب آرموده است دوالی داف بند کشا و از هر یک  
 کالیم علجان محمد شای صفت آن شیر گا و نیم پا و شیر انجیر باغی چهار باشد هر دو آمیخته صحیح نباشد بهیسان تاجول و درین  
 ایضا برای بند کشا و از نیاض قبله گاهی مرحوم صفت آن انبه خورده که بقدر خود باشد شمر شمر دخت تر که خورده و دخت  
 و پیل بول نرم هر سه برابر در سایه خشک کرده کوفته بخته هر روز سه ماشه شنبه میخته تابست روز بخورد مساک هم می آرد و  
 سفوف و چون مانع این مرض بکار برند دوالی اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب پیش تشنج عصب بود و یا درم عضله  
 صفت آن علاجش مثل تشنج کنند و در غن سوسن و زکس و چینی بطور چینی مرغ و مخ ساق گا و یا هم مرغ نموده بپزند  
 و از دست راست کنند و از اجبار بر بندند تا که باز کج نشود و با یکدیگر در آن با بوند و کلیل الملک و منقبضه جوشانیده باشد و هنوز سرد  
 نشه باشد قضیب را چنوبست شستن هم مفید است دوالی قنق بد آنکه قنق است که سبب اشتقاق صفاق یا اتساع  
 مجری ملین که بالاسه انشین در کج ران است جسمی نفوذ کند و یکبسه انشین فرو آید و آنرا فیکله گویند و این نوع مخصوص مردان است  
 و باشد که آن جسم در عاده و گوشه ران محبوس شود تا یکبسه خصیه رسد و آنرا قنق الارویه خوانند و اگر آن صفاق حوالی ناف ابتکار  
 و پوست شکم سالم باشد در سرب و روده از آنجا بر آید آنرا قنق مراق لبطن نامند و این هر دو نوع اخیر را نیز اعراض میشود جسم  
 نافذ که یکبسه انشین فرو آید اگر سرب باشد قلیله الشری گویند و اگر روده بود قلیله معانی خوانند و اگر باد باشد قلیله الروح و اگر آب بود  
 قلیله الماء و آرد نامند و اگر ماده غلیظه بود که با انشین فرو آید و آنجا غلیظه تر شود و آنرا قنق اللحمی گویند یا بجملة علت مذکور عسر البروست  
 در صبیان و بلاد طوبی بیشتر بود و سبب اشتقاق صفاق و سبب اتساع مجری ملین رطوبات مرخیه است یا حمل بار گران یا  
 آواز بلند یا آزجای بجای جستن یا قی عیفت یا اساک منی بعد از آنکه از جایگاه خویش جنبیده باشد یا با لایر آمدن آن در وقت  
 محاسمت بر مرد یا عیس باد و بر آنجا جماع بر آید یا حرکت سخت یا حفر نفس یا ضرب و سقطه و علامت قنق ظهور زیادتی است در وضوی  
 اوسیان صفاق و دخل مراق و این زیادتی در هر گاه حرکت و حفر نفس سخت ظاهر گردد و گاه نباید شود و فقط که بالاتر از ناف  
 باشد درابت و در و از یاد آن کمتر بود و در کثره و اجاض و فی سبب اندفاع امعای دفاق سخت تر باشد و بسیار باشد که اعراض الملک  
 حادث گردد و آنجا سبب اتساع مجری باشد بتدریج در کس انشین حادث گردد و تقدم یکس از اسباب که بشق اعانت کند چون صیحه  
 و حرکت عنیف لاف نه باشد و قنقی که بالاتر از این موضع افتد الحاله غیر از قنق غشا صورت گیرد و علامت قلیله الماء یعنی نزول روده  
 است که حشا چون بر پشت بخوابد روده بسرعت بجایگاه خویش بر نشود و در وقت غمز هنگام رجوع قنق کند و چون دست

بر خصیه نه چینه مستدیر یا بل بر دانی دران موضع محسوس گردد و هرگاه طعام باور انگیزه و در بعضی فرود شود یا پیاده در رفتن اتفاق افتد روده بخصیه فرو آید و خصیه سخت نماید گویا سنگ است و درین وقت اگر باز باور انگیزه و شقت تمام تصدیق باور گردد و گاه باشد که در وی سخت همچون مرجع قویج درین نوع عارض گردد و درین خوف هلاک است و علامات قبیلہ الشری یعنی نزول شربان که در حجم کمتر از معوی باشد که کم حادث گردد و در وقت بیجوع قراقرز کند و رجوع وی نسبت لمعوی و شوار بود و خصیه بسیار سخت شود و قویج نمی افتد و علامات قبیلہ الشری یعنی نزول سج آن است که چون دست بر آن نهند و باستانی بالارود و قراقرز شد کنه می افتد الحال باز رجوع نماید احوال این قسم چنان اوقات یکسان باشد و دفع و شکم صحن محسوس بود و علامات قبیلہ المانی یعنی نزول آب آنست که کثیر خصیه سنگین و روشن و آبیانک نماید چون خصیه را جدا کنند از آن حرکت آب مسجع شود و هیچ حیلہ بالارود و قراقرز نکند و علامات قبیلہ الشری یعنی نزول مده غلیظا غلظا و صلابت و نمد و صحن است و فرق درین دو در دم صلب خصیه آنست که ماده این در جوف کبیس بسیار است بخلاف آن در صلب خصیه که ماده آن در جوف صندوفه می کند خواهد که کبیس باشد خواه در نفس خصیه صفت آن در قبیلہ المانی و قبیلہ الشری آنچه نازل شده است او را با سنگی و نرمی از دست باز گردانند و اگر باز نگیرد آب گرم بر روی زنند و در آن نشانند و چون بیرون آیند در غن بابونه گرم کرده بمانند تا که خصیه نرم شود پس باز گردانند و بالای آن ضماد قابض بزنند که در ضامات نماید ضمه کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست بردارند و بعد آن کره آهنی بپزند و اگر نافذ ریاح باشد در خصیه و جوارش کوفته دهند و هر چه محمل ریح باشد استعمال نمایند و در غن بابونه و قسط و شنب بمانند و از اطعمه و نوا که باور انگیزه چون باقلا و لوبیا و عدس و امرود و سیب خیار و مانند آن پریزند و کنکاب از جستن نفع زدن و از جماعت خاصه بر استلاء و بر آب تند سوار شدن از دیگر حرکات و صدمات قویه از مریخات حتی که از غسل و حمام و از هر چه محبت سفر بود اجتناب نمایند و آنچه محمل ریح باشد در دستمالی گذارند و در قبیلہ المانی آب کمتر نوشند و بر جوف کبیس و اطراف یقات مداومت کنند و که امعول خبث الحیدر و فنجون و قلا سفید و ضامات و ادویه شفت و طوبت چنانچه در دستمال قوی گفته شد استعمال نمایند و اگر سودمند نباشد شربت و رطوبت را برارند و در غ غنند و مرهم مکه گذارند و چون عود کنند باز شربت زنده پس مرهم گذارند و در قرقه المانی تنقیه سودا کنند و همه آنچه در او را صلب است و جز آن از محملات و المینات بگذرد است بکار بندند و در فرق مراق لبطن و فوق الاربعه آن موضع را بدم بفراده حکم بته دارند و ادویه که در قبیلہ الشری و ریحی گذارند بکار بندند و با جملہ هر چه که این مرض عیسایه و بلکه تغذیر البر است اما اگر در ابتدا امعا لویه که بر دارند از زیاده باز دارند و باغات دیگر نه انجامد و المانی فوق از الطای صفت آن ابتداء مطلق فوق را چینه بهتر از گرسنگی و قطع اسباب سابقه و بطن شکم و تقلیل شرب شود و با و جمیع و خواب بر رویست و در فرق شرب و معانی سبادت بدایع کنند و بعد از آن شربت محمل جوف مثل فنجون و قلا سفید و جوارش نکالند و از حیلہ مایه عجیب خفی نیست که در ابتدا فوق سبادت بخرق صلب گوش قریب جدا نمایند و در آن رشته و فیل کنند و هر روز حرکت نهند تا بدین بزمیت که در آن چند بیدتر چنانچه باشند و شرب غن مجرب است و کذا و الا مقناطیس نبوشند پس مویائی و صمغ و خبث الحیدر نمانند که این و او موضع فوق منجذب میشود

و شرب نبات معروف باذناب تحلیل علی التواتر الحامی کنه و التبع انواع سکنش و مانده و جزا السرد و صبر و اقا و سده و اوراق  
 دمل و مرداس و باقلا مطبوخ و بر قیلونای مدقوق و زفت و قیر جمیع یا پنجه میسر کید و ریش پچپاسند و بر بندند و چند روز بعد  
 بر پشت بخوابد و حرکت نسختی نکند تا شصت صحیح کند و وائی در دم حار رحم داین اکثر افتد بدیش ضربه و سقطه است که بآن موضع رسد  
 یا احتباس حوض نفاس یا سقوط جنین یا عسر ولادت یا کثرت جلع یا ابتلا سبب جماعت و از آن بکارت یا موده و موسی  
 یا صفروی که بدون این حادثات خود بخود بر رحم بریزد و علائش تب جارد و تواتر نبض و نفس است و ضربان و در میان ناف  
 و عا و اگر آس مقدم هم بود و در قطن پشت اگر دم بخور هم باشد در خاصرین اگر دم هر دو جانب بود و عطش و عسر لول برابر خواهد بود  
 و دماغ صفت آن اول فصد باسلیق بعد فصد صاف نمایان و قیر بید از لعاب بهمانه ساشه شیر و تخم کاهوشیر و مغز تخم کاهوشیر  
 از سر یک فست ماسه و عرقیات بر آورده شرب نیلوفر و تولد افکوده و هندو شیر و تخم خرفه یا شرب بنفشه کبیر مفید بود و بعد از  
 فصد بنفشه باره و اسهال باریه متقیه کند و ضماوات نافع این و فرزند و مرهم معمولی لعل آرد و بجاوش شیر و اسفناخ و خجاری قند  
 سازد و تقلیل آب طعام و احتیاج سازد و اگر دم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد و تب در دو و دیگر عوارضات شست کند و شرب  
 پیر کید از لعاب جلده تخم کتان نیم گرم حنه رحم کند و با بون و حلیه تخم کتان خطی و بنفشه و آرد باقلا بطبخ انجیر شسته ضما سازد  
 و در آب گرم بنشانند تا شکر گردد و بعد از آن اصل حنه کند و در مدت حقیقه و هفت تا ده روز پاک گردد آن وقت بمرهم سدره  
 علاج کند و وائی در دم بغنی رحم علائش انتفاخ موضع و ثقل و خفت در دو و پنج اطراف بود و صفت آن اصل السوس  
 بادیان بله خجریه جو شانه صاف نموده یا شکر سفید بهر صلیح بدیند و گاه گاه قه کردن نافع بود و مرهم باسلیقون در روغن  
 حل کرده یا رچه بدان آوده در رحم بردارند و پشت و عان را بر روغن شب قیر و طی مناسب بماند و هر چه در دم بارد نشانند گشته  
 استعمال نمایند و وائی در دم صلب رحم داین درم بیشتر عقب هم گرم افتد و باشد که ابتدا برید آید از خون حیض سوخته یا سبب دیگر بدین  
 تقدم درم حار علامت آن سختی موضع و گرانی و عسر خروج بول و بر از و کسالت و لاغری بدن ضعف سابقین بود و گاه باشد که  
 شکم کمان همچون شکم مستقیم گردد دست و پاها آس کند و تا سرطان نگردد و در صعب تولد کند صفت آن فصد باسلیق  
 کند و بقدر قوت خون بر آرد و بعد فصد صاف نمایان یا باض کشاید و مطبوخ منضج سودا و فصد و اوده و اسهال سودا و متقیه نمایند و از این  
 نیز نافع بود و بر کتلیس و تحلیل درم مرهم سسل و مرهم دلیون در روغن خاود و عن شبت در روغن بایون حل کرده یا رچه آوده  
 در رحم بردارند و پشت و عان را بر روغن قطره بید انجیر مانند آن بماند و در آب که با بون و کلیل و حلیه و مرزنجوش و تخم کتان و برنج سفت  
 شبت جو شانه و باشد رو و در سوزنیت بنشانند و لعلی از با بون و تخم کتان خطی و خجاری و حلیه بکار برند و برگ خطی کوفته با  
 مرغ آبی ضما کند یا صابونی درم صلب رحم از لطای صفت آن آردام رحم غالباً صلب باشد و سوس و سبستان یا  
 در آن مدخل غلیم است و کذا کرب مطلقا و پیه یا کیان در روغن کجد و زفت را حمو و ضما و اذ فل غلیم است و گویند که مغز تخم  
 بید انجیر و شیر گوسفند بخند با نلک و تخمیل و یا نخا و زیر نبات ضما کردن براسه درم صلب رحم مجرب و وائی سرطان رحم گاه

باشد که درم حار رحم تحلیل و انفجار نماید و در سرطان خرد و علائقش صلابت و حرارت و ضرر آن است و در دوتا حجاب سینه بر آمدن  
 و باشد که در چشم و شقیقه و ضعف و لاغری خاصه در ساقها پدید آید و پشت پاسبی متورم شوند و با شقیقه و انجماد و سبکگاه متفرج گردد  
 در دوسه سخت و در ازیمین و عاده و پشت عارض شود و رطوبت بر لبها و لسان بسیار می دسختی از رحم جاری شود و صفت آن نیز چند  
 این مرض علاج پذیر و لیکن برای آنکه فوت نگردد و ضرر و آفت و دیگر از انجماد لازم است که در اصلاح و تسکین و در دوا و بی کوششند مثلاً  
 هنگام شدت حرارت و ضرر آن لعابات سرد و مرطوب می کنند و در استعمال کنند و آب لسان الحمل و شیر زنان و در خون گل حقه رحم نماید و  
 ایضا جهت تسکین و جمع شیان آبغنی با شیر زنان و طعمه و در رحم حقه کنند و درین شیان مهر و قلع مضرت افیون قدری و عطران  
 داخل نمایند و در سبب را در آب کشیز سبز یا آب کاسنی سبز رسوده و در خون گل آمیخته بمانند و حقه رحم کنند تا درم را از زیاده شدن باز دارد  
 و وقت سکون حرارت و قلت و صج اشیای ملین و محلل چون دانه لیمون و قلع و در خون بالونه و پیچ ببط بکار برند و در آبکی انداختن با برین  
 و تحلیل و شربت و بخاری و برگ کرنب و طبع و تخم کتان و جوشانیده باشد و مرصه را بنشانند و گاه به گاه جهت تسکین سودا و رقیق شدن بدن  
 قصد با سلیق و تصاف نمایند و بعد از دفع مهبل سودا و دوا و کهن و پسند و اعانت به تطبیق مزاج لازم دانند و بعد از رقیق شدن و سلیق و طبع تازه  
 کشیز تر خشکاش تازه غلبه عصبی الراعی همه را گرفته با در خون گل سرشته استعمال نمایند و آنجا که سرطان متفرج بود و برگ خطی  
 کرنب و بنفشه و تخم کتان بچشانند و در طبع او بنشانند و سفید از زیر قوتیای مفسول را با در خون گل آمیخته بنشانند و کوده بر فرزند و هر سه  
 درین مرض خاصیت عجیب داده و اگر خون بسیار رود و بصار و لخته نشین و گل ارمنی و سنجید و از زیر آب بارتنگ حقه رحم کنند و  
 باقی تدبیر این مرض از دوائی سرطان که در ادرام خواهد آمد اخذ نمایند و دوائی جروح و قروح ورم جوش ضرب و مستطه موضع رحم است  
 یا عسر ولادت یا جذب جنین میت که بهنگام فرسخ و در رحم احداث کند و درین خون سرخ بر آید یا درم و بشور و رحم که منجر گردد یا خطی حاد که  
 در آن موضع بریزد و اجزای او را متلاک سازد یا آله که در رحم افتد و درین خون سیاه منقش بر آید و این شبیه سرطان باشد  
 در دوات ماده و فرق آنست که در اینجا در دوسه شدید و ضرر آن و صلابت رحم نباشد همچنانکه در سرطان با جمله علائقش از دم و صج  
 است و در خون غلبه یاریم نه با هر دو هم آمیخته صفت آن اگر خون خالص بر آید قصد با سلیق کنند و بعد از دفع بلفج  
 بار و از مستهل بار و رقیق نمایند و قرص که بر او انداختن آب بارتنگ بخورد و فرجه حالب خون و حقه قالبض آن استعمال نمایند  
 و اگر از قرحه ریم بر آید اول رقیق ریم از در خون گل و در خون بنفشه و ما و اسکر و یا با بوسل حقه کنند پس جهت اعتدال مرهم با بقون را  
 بر در خون گل استعمال نمایند و آنجا که ماده حاد اکال باشد حقه کردن از اشج و عسل مناسب بود و از شای بار و در قالبض باشد و آب لاس  
 و کلانار و کرمانج ساییده با در خون گل فرجه و یا حقه رحم کنند و اگر شند را با شیر گاو بنزند تا مثل مرهم شود و آب برگ فیب اضافه  
 کرده بنفشه بران آلوده بر دارند و مکرر لعل آرند قروح رحم را از چرک پاک کنند پس مدلات مثل مرهم با سلیقون بکار برند ایضا بوسل  
 منطکی قرحه رحم که بسبب انفجار جرح است باشد تا اسکر موزج بر در خون گل یا در خون بنفشه حقه رحم کنند و اگر زرد آب آید و تا کل با  
 بهما و الشیر و عسل حقه رحم سازند و چون مواد تخفیف یابد و رحم داخل کنند و اگر حقه رحم باشد خصوصاً با سلیقون و قرحه ذات الفسخ

فانهماک در پنج شب و روزه و پوست انار و بار تنگ و آس نشاندن و این معروضت باب مضمون است و از مجربات و رغایات اسطوخ  
 حرم احتقان رحم ثانی است که در آن بار تنگ آس در خون نبشته باشد بعد از تقطیع مثل مشک و عنبر و بنفشه آن از انبوه بلادن  
 حسدن و قرص بر یکی دریا و حنظل و جم شیریناز و نیکو است و حمل زردی بمضه بخنانا من است **دوائی شقاق** رتم اکثر سبب  
 میوست حلاوت میگرد و گاهت بسبب کثرت جماع یا بعد وضع حمل بیاعت شدت در زردی نیز عارض شود علاتش لزوم و ریح است  
 و ادرک آن بحسب لیس و چون انگشت در آن نهند خون آلوده برآید و وقت مجامعت در زردی آلوده گردد و حشبه بخون آلوده شود و صفت  
**آن** انجری مرغ و چربی بط و مغز ساق گاؤ و روغن بنفشه و موم مرهم ساخته استعمال کنند و مرهم سفیداب کاغذی را بنفشه است  
 و مرهم با سلیقون با قدری پیه بط و کایان و روغن بنفشه آمیخته بکار برند و چون مغز ساق گاؤ و زردی در روغن بنفشه و مرهم  
 مرهم ساخته بدان حمل نمایند میفید بود و آنجا که از عسر ولادت یا از آله بکارت تنجا بیکه در میان و بر قبیل واقع است بشکافند و شیرین  
 یک گردیده باشد درین صورت مغز ساق گاؤ و پیه گرده بز و موم سفید مساوی بگذرانند و صاف کنند و قدری سنگجراحت و درونک  
 سوده مخلوط سازند و بر فاده نهاده بر میند و تا یک ماه مداومت نمایند و از جماع و حرکت عنیف منع کنند **دوائی احتباس حوض**  
 از غلت خون علاتش لاغری بدن و زردی رنگ و قند و جمع معطر و قلب و امراض محله و کثرت استفراغات خاصه و سکون  
 سیلان خون بواسیر و رعاف و جز آن بود و صفت **آن** اغذیه مقوی و مولد خون مثل تخم مرغ نیمبرشت و گوشت مرغ فربه  
 و گوشت حلوان و شیر و شیرینی بخورند و خواب و راحت درزند و حمام مرطب نمایند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند و **دوائی**  
 احتباس حوض از غلط خون و این بیاعت برودت یا اخلاط غلیظه بود علاتش غلط خون و سستی بدن و سفیدی رنگ و سبزی گاه  
 و تفاوت نبض و خواب گران بود و صفت **آن** پرسیاوشان شکسته اشج پست بچیل الماس قند سیاه کهنه چشاند  
 صاف نموده بدیند و آیشا دیگر آدویه مدینه حنظل و مرق خون مانند تخم کرفس و انیسون و بادیان و دیوینه و عمل مهند و قرص  
 بنایت سودمند است آبرن و مکادات و بخورات ملطفه ذی عطریت بکار برند و اگر باین تدبیر فائده نشود دیگر جویب و دوا با  
 معاینه استعمال نمایند و بوصول ترقیق در خون و دست روز قبل از نوبت حوض قصد صافن و مایض و حجامت ساقین نفع تمام  
 دارد و **دوائی احتباس حوض** از غلط غلیظه که در رحم شده افکنند علاتش سیلان خون رقیق یا مخص و ظهور کلف و دوا غلبه سیاه  
 و سرخ بر بدن و چهره بود و صفت **آن** بهر تفتیح شربت اصول و همچون نخاج دهند بعد از آن استعمال مدرات نمایند و اگر  
 مادر الاصول که در اختناق الرحم بیاید با و حشر و روغن با و ام تلخ بدیند پس از آن اگر حاجت افتد بحسب منهن دایار جات بدن  
 پاک سازند لغایت سودمند است و بهتر از همه درین کار ایاج کوفتایا است که مقدار چهار درم از آن در آبیکه زیره سیاه و شکلات  
 چشاند باشد طکرده بدین **دوائی احتباس حوض** از حرارت یا یوست که موجب انسداد و بن عروق رحم گردد و علا  
 حرارت و یوست التهاب جنات رحم و نهال بدن و خلا و عروق و جز آن ظاهر است صفت **آن** اول بهر انگین جرات  
 شیر و تخم خرفه و شربت نیلوفر و مانند آن مبررات بکار برند و برای الا لیبوست مطلبات استعمال نمایند و شیر تازه و شربت بنفشه

[illegible]



در شربت نیلوفر و هند و قرص که بر باد و دیگر اشربه در بوبات بارد مغلط خون مثل شربت غلاب در شربت صندل و شربت زنجبیل  
 و شربت انار و شربت حمض و شربت انجیر در غوره و رب به در رب سیب احتمال نمایند و فزجیه و اخمد و آب زرات بارد و قاضی کجا  
 برند و نه بر امانه خانم ناری زیر پستان نهاده و پستان را محکم بستن بسیار مفید بود و از اخمدیه حصریه در شربتیه در میان با برنج  
 مدیه سود دارد و وانی کثرت طمس از غلبه طعم مائی و سوداوی اخلاص غلبه بلغم رقت و سپیدی خون است و دیگر آثار بلغم  
 سپید بودن و علامت غلبه سودا و سیاهی خون است و باشد که کد و سبزه بر آید و دیگر علامات سودا اظهار شدن و اگر قریب  
 بنه سفید بر آتش گرم کرده در شب زن آنرا بر دارد و صباح بر آورده در سایه خشک سازد و لون آن برنگ غلط غلاب بود  
 آن در بلغمی جهت تنقیه نمی نمایند بدوات و بعد نفع از منفع گرم سبیل گرم و حب ایا بح تنقیه کنند پس اغذیه و اشربه و الطیبه  
 آب زرات و شیاف محفقه حاسبه بکار برند و در سوداوی برای تنقیه بعد نفع اسهل سودا دهند و باشد که بقصد بلیق حاجت آید  
 بشرط عدم موانع لبد و حاسبات احتمال نمایند کثرت طمس که سبب بواسیر هم یا قروح رحم یا شقاق باشد و علامت و علاج  
 آن بجل هر یک منکوره است و آنجا که بعد از آنکه بکارت بسبب انحراف رگهای رحم خون بسیار آید و خوف غشی بود و درین صورت در  
 شراب قابض نشانند و لطیف ناز و شاه بلوط و گل نار و گل سرخ آیت نمایند و بر وزن گل هر لحظه چرب نمایند و خاکستر درخت  
 آگور بر فراز نهاده بر فرج بندند و فواید و زهر جوانی بدو رخ سائیده نباشد که با نخاصیت مفید است بعد و شقاق هم را بدو  
 در فصل او گفته شد تدارک نمایند ایضا برای کثرت طث مجرب صفت آن آمله قشر بادیان از هر یک یک توکله کشند  
 آیت نمایند صبح الید و صاف نموده شکر سفید یک توکله و خلک و نه خوشند و آنچه در بواسیر خونی مسطر است نافع بود و وانی  
 که براسه حبس طث مجرب است صفت آن قرص که بر باسوده با یا قوی بارد یا نیمه و صندل سرشته اول بخورد و عقب آن  
 شیر و تخم خرمنه شیر و کشنی خشک شیر و صندل سفید شیر و بادیان خطائی شیر و بنج انجیر هر یک یک مثقال در گلاب و عرق صندل  
 هر واحد و از ده مثقال شیر کشیده شربت سیب یا به و اقل کرده نبوشند و نوحه دیگر که دفع علت استخاصه کنند از تنحکمه صفت  
 آن سنگبراحت دوام گوئد چنیه یکدم مایلین خرویدام نهات سفید و دوام کوفته بپخته سفوف سازند و خوراک یک کف دست  
 بایک یا شیر ماوه که دود و سه روز نفع دهد و وانی که استخاصه را مجرب و معمول صفت آن خرماسوت تال کمانه لود  
 بچشائی هر چهار برابر کوفته نیم توکله با چهار ماشه شکر آمیخته باب برنج و بخورد ایضا مجرب حکیم علی صفت آن  
 گل مختوم که بر با تیس هر یک نیم مثقال سفوف کرده باب سر و برهند و اگر نه و وانی اول بقدر نه ماشه باریک سائیده با شیر تخم زنده  
 بر بند صبح و شام چند روز متواتر نیز مجرب است ایضا فوغل طباشیر کات سندی پوست انار ساوی باریک سائید و از نیم  
 مثقال تا یک نیم مثقال باب سر و برهند ایضا سنگ جراحت مانوی سبز که به سفید مایلین هر یک دو ماشه سائیده بخورد و در  
 انجبر براسه بواسیر خونی سفید بود یا نیم نافع آید و اگر فراج زن بارد باشد گند یک آنوله سار یک نانک باریک سودا و کاشیم  
 کاه هر روز تا یک هفته بخورد حیض مفطر را باز دارد و جنطیانه و برگ حنا در آب سائیده بر کف دست و پا ضا و کتد و یک ساعت

در آفتاب بنشیند و آبی سیلان رحم و آن مرغی است که بوسینه بطوبان از رحم بیرون آید و حشا ش سفوف الاستهتار و فی الزمان  
و متبع الوجوه العین باشد چو شصت قوت فاویه رحم است یا اجتماع فضیلات و بدن غلاست صفت فاویه زردی رنگ شصت  
قوت و خروج رطوبت و او را بود و عطاست اجتماع فضول وجود غلبه طمی است از اخلاط اربعه منکله اگر غلبه خون بود مستخرجی رنگ  
حرارت و حرمت قاهره و غلط آن بود اگر صفر باشد شکی نیست بد بود و آنچه خارج شود زرد رنگ و بد بود برای دیگر بلغم بود رطوبت  
سبب برآید و دیگر آثار آن پیدا بود اگر سودا بود و شکی بدن و غلط و سیاهی طوبت بود و بهترین است لال بر نوعیت غلط است  
آن است که زن پنبه نو در فرج برآورد و برآورده خشک کند و بپسند رنگ آن پنبه برنگ غلط غالب بود و صفت آن پنبه  
قوت فاویه اغذیه لطیفه سر سبز الهی هم اثر بر و صاحبین مقوی غلبه معده چون شربت ترنج و شربت سیب و به و چون منج و مانند  
آن و هندی جهت اخراج فضول حسب غلبه غلط تنقیه کننده و بعد فرجه و حقنه و دیگر ادویه قابض استعمال نمایند مثلاً اگر خون  
غالب شود فصد با سلیق کنند و غلبه سل غذا نمایند و رطوبت و اقراص و منزه رجه پس قابض و جز آن استعمال کنند  
و اگر صفر بود آب انار شیرین که با تخم اگر گرفته باشد شش اوقیه باوه درم شکر سفید و ده درم ترنجبین و هندی و غذا فزوده باشد باختر  
با دام بعد از آن تنقیه بدن با بطیخ فواکه یا بطیخ پله زرد کنند پس از آن رطوبت و اقراص فایضه استعمال نمایند و اگر بلغم بود نه  
بفعالات نمایند و یار حاجات و میند بعد و عیفات مثل انیسون و سنبل و دانه و ماء العسل شش یا ششیم غلط و کمونی و سعد و زعفران  
حمولیکار برند و اگر سودا بود هر صبح باور بنجیه تخم کاشنی هر یک سه درم با شکر سفید ده درم جو شانه ده درم صاف نموده بدیند و در  
نفع جسمه افیتون و چون بخارج تنقیه نمایند و پس از آن ده درم رب سفیر حل با چهار درم صمغ عربی بوداده هر صبح بدینها انضیا  
جهت سیلان رحم از رطوبتی صفت آن است فراغ غلط غالب کنند بعد تنقیه رحم حقنه و فرجه جاذب نمایند و بهترین  
جاذب مرکبی ششیم غلط است پس زیره و زیت پس سعد و سنبل و زعفران و دانه شرب انیسون و سنبل در یون و ماء العسل و آبی  
سیلان نمی از رحم و فرقی در مری و رطوبت است که می سفید رنگ و غلیظ القوام و بی عفونت باشد بخلاف رطوبت سیاه  
و علامت و علاج این همانست که در سیلان مری مردان گفته شد و سفوفات مانع این مرض که در حروف مین مملو شود و دیگر  
و آبی ابتیاق الرحم و این مرض است شبیه لغشی و صبح پیدایش کثرت مینی است و احتیاس آن در ادویه خود و آن کیفیتست  
که رحم را تشنج سازد و بخار آبی از آن برخیزد و بدل و بلوغ رسد یا احتیاس خلیج حیض که بطول زمان حالت احتیاس مینی احداث  
و این مرض بدو در نوبت می افتد و علامتش آنست که هنگام نزدیکی نوبت انتقال ذهن و عسر نفس و در دوسر و تاریخی چشم و زردی  
رنگ و صفت کسل اعضا و وسایق در رطوبت و عینین پیدا آید و در مضیجه چنان پیدا که چیزی از طرف عاذا و در نایب سبب  
دل و بلوغ او میرسد و در زمان دور بینی حرکات مضطرب و غیر از ادویه ظهور نماید پس مقدار این حالات جس می باطل شود و آواز  
منقطع گردد و بیوش افتد و فرقی درین مرض و صمغ آنست که درین عقل باطل مائل میشود و لهذا چون مریش بهوش آید کثرت از  
اجالیکه در غشی بران دارد و شود بیان نماید و ایضا کف در زمان سیاه بخلاف صمغ که زوال عقل و ظهور کف درین لازم است

**صفت آن** در وقت سیاهی علاج عشی نمایان و بعد از آن چهره را به خوشبو و اناج و در و اند و چیزهای بهر بوی خوش  
 و سیاه ساز بویانند و غیره و مشک و عطر را بر رخسار یا سین آینه در فرج و رحم بمالند و بعد از آن بوی خوش حامه و سیاه ساز  
 ایاج تنقیه کنند و از قبول و فوکه و اغذیه بارد پرهیز کنند و اگر سبب آن احتباس حوض باشد مرات آن دهند و اگر بسبب عدم  
 بجاست باشد بوی خوش بکارند و اگر زن بکاره باشد بهترین علاج آن تزویج بود و ایضا برای اختناق رحم از انطاک صفت آن  
 در حال نوبت خلط است بویانند و از چیزهای که از آن مانع بود و خوردن آرزو نشستن در آب اوست و گذاشتن آب و شرم  
 خردل و جمل زیاد و بخور سوی بزاز تدابیر که از آن خلاص گرداند گهواره است و حلوس بر شل کرسی و نزول از در و بان و  
 اشال آن در کسی که اماده خلاصی ازین مرض نماید لزوم ایاج کبار و شرم و لبطوس و در و از مسک و حب است و روانی و حرارت  
 بدانکه شوارزدان یا بسبب فروزی زن و صغر رحم و خستگی مساک و ضعف و افق باشد و یا بواسطه سردی و برودتی که موجب  
 تکاثف رحم شود و یا حرارت هوا و مزاج و یا سبب میثمه باعث عسر گردد و علامت فروزی ظاهر است و نشان صغر رحم  
 حجم جنین است و آثار ضیق مساک عدم اتساع رحم چنانچه باید و ضعف و افق را از عدم احساس زن در خود حرکت اخراج  
 چنانچه شاید توان داشت و علامت آنکه بواسطه سردی و برودت موجب عسر بود از وجود برودت و تکاثف رحم پوشیده بود و حرارت  
 هوا و مزاج از بودن گرمی و عدم سبابه بگوید معلوم شود و سبب میثمه نیز از فقدان آثار دیگر توان دریافت و بداند که قبل از  
 ولادت در مائل بطرف عمده قطن شود علامت سهولت ولادت و اگر در و بصلب و پشت بر آید نشان و شوری است صفت  
**آن** چند روز پیش از ولادت شیرگاه و بعد از وضع و شرب بنفشه شروع کنند و تقلیل غذا نمایند و بر شوری بایست چرب نرم و غلیظ  
 و آنکه مانع است از آب سرد و ترشیا و سردی و بهر چه که از آن مانع شود و چون آثار وضع ظاهر شود پیش از غلبه در خود از بول و بهر از فارغ  
 کنند بعد از آن گاهی چند بگردانند و بفرمایند که برودت صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر بایست نور کند و آب گرم طول کنند  
 و در آن بنشینند و اگر طبعی کثیف و خاکی در آب جوشانیده بدان آبرزن کنند و تا ناف بنشیند بهتر بود و شکم و پشت و اطراف  
 و فرج را بر رخسار بنفشه و رخسار چینی بمالند و اگر چه مرغ و میو بط و مغز ساق گاوی هم اضافه کنند بهتر باشد و مطبوخیک بر  
 عسر ولادت مفید است و در مطبوخات خوابد آمد بدیند و خوردن دارچینی از برای تسهیل ولادت و در و آن مفید بود و همچنین  
 باجنید ستر آینه بسیار مانع است بشرط عدم حرارت و از کم شدن و شویز و چند بید ستر عسل در و در وقت آمدن عسل  
 بینی را بند کنند و اگر سنگ مقطایس قطعه کلان در دست چپ بگیرد و یا سبب بر است بند زدن با سانی بزرگ یا ناصبت عسر  
 مفید بود و آنجا که مزاج حار بود از تدابیر سخته باز دارند و رخسار بنفشه و صندلین و گلاب بر شکم و پشت بمالند و آب انارین با بهترین  
 بنوشانند و بمکان معتدل دارند آنجا که سبب میثمه باعث عسر ولادت بود و یا بایست که میثمه را بدست چپ بکشند و بدست  
 راست از پاکی تیز آن را پاره کنند و جهت این کار قابله هو شیاری باید تا جنین را از قیوت نرساند و هرگاه در ولادت چهار  
 بماند و حرکت بچ محسوس نشود و اطراف حامله سرگرد و غالباً جنین مرده باشد در صورت تدبیر اخراج آن نمایند و با نخ فصل بچ را

مشیر چنین میت ذکر باید ایضا برکت عسر ولادت از انطالی صفت آن آید که تسهیل ولادت و اخراج مشیر میکند  
 نبضه از آن بسته و از قبل باشد مثل شرب آب صفت و طبع و سه درم تخم نام و پنجه درم پوست خیارشبر و دو درم زعفران هر  
 کدام که میسر آید و کند بخور موی زن و گرفتن مقناطیس و تعلیق کف دریا بر آن چپ بدست زن ظاهر و در پارچه از لباس کج بسته  
 و دو درم زعفران جز کرده و قضی از آن وقت تسهیل حال بعل می آرد مثل خوردن یک مثقال مقل و دو درم گل یا سه درم قلعین و پنج  
 و سه درم پوست مار که ام که یافته شود نوع دیگر که جهت عسر ولادت عدیل ندارد و پنج دو بار بر این نیت صفت  
 آن مرکبی چند بید تر میوه سالک هر یک یک مثقال دارچینی اهل حلیت فلفل هر یک نیم مثقال همه را کوفته با شکر بپوشند و دو  
 مثقال مباد لعل یا شرباب که نه نباشد و والی که تسهیل ولادت مجرب است صفت آن پوست خیارشبر چهار مثقال  
 بار یک سائیده در آب جوشانیده صاف نموده شربت در داخل کرده بپوشند و اگر خاخساک پوست خیزه اهل شکم شربت  
 پرسیاوشان ریشه تخم ملیون همه یا نبضه و خل کنند بهتر باشد ایضا از جربات حکیم علی صفت آن اهل رابسا سید  
 از بزرگدانه زرد و نیم مثقال اذان بخورند و سه مثقال آن بخورند و صاف کنند و آن آب را عصب آن بیاشناسند که ولادت  
 آسان شود و حیض برآید ایضا چون زن حامله از شرمع ماه نهم تا وقت ولادت هر صبح سه درم روغن بادام شیرین بخورد و از  
 اندیزه حریفه و ماضه و غلیظه اشتراک کنند و طماهای نرم و چرب بخورد و پیچ کمال سهولت بزیاید و مجرب است و والی احتیاج  
 چنین مرده بدانکه میسر پرده است که در رحم بگردد چنین پیچیده بود جهت حفظ آن و عند ولادت خرق شده باطل برمی آید پس  
 هرگاه فلفل برآید پرده نگردد بر نیاید در چنین در شکم پیچیده درین صورت بزدوی تمام در اخراج آن کوشند تا موجب بالکت حامله  
 نگردد و علامت مردن چنین آنست که حرکت آن محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد و تا چار روز در ولادت مانده صفت  
 آن مطبوخیک برای اخراج چنین میت مفید است و آن در طبوبات خواهد آمد نبوشانند و از کندی و شونیتر چند بید تر عطر آرد  
 و چون عطسه آید دهن ریختی را بگردد و تا وقت دفع بدان سوافتند و در جاذبه و خرق سفید مساوی کوفته بخته بزهره گاو سرشته  
 و زهره آن استعمال کنند و سلاب خشک تخم فلفل قسط از هر یک سه درم مرکب یک درم بپزند و زهره گاو سرشته زبانه طایفه  
 طلا نمایند و از پوست مار و سرگین کبوتر و دو کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید باید که قابل دست را در فرج کند و بیرون آرد و با  
 که بچرا پاره پاره بآرد و بیرون آرد و این عمل خطرناک بود و والی احتیاج نفاس غلی که بعد تولد بچ برمی آید مدت دو روز  
 پانزده روز تا نسی روز بود و در دختر نسی و پنج روز تا چهل روز بپایند یا بچ اگر در اثناء این مدت بند شود جال آنکه خون قاقا  
 الدفخ شود وزن لاغر و ضعیف نبود درین صورت لازم است که باور آن کوشند صفت آن مطبوخ در افغان  
 که در طبوبات خواهد آمد بپزند و خوردن در آب دیگر نافع بود و گاه است احتیاج فیصد صاف و دجات سابقین میشود و هر چه در  
 احتیاج طشت گفته شد حسب مراعات مزاج بعل آرد و والی سقط علی صفت آن هر چه در احتیاج است شیره چنین  
 مذکور شد بخار بزند و چون بول را در قیسیا و بلغوث نموده بخورند و کنول را سائیده شیان باخته بعل آرد و سقاط میکند مجرب است

و اگر گفته را در شیر و قهوه ترک کرده بردارد و استخاطقوی الاثر است و شوره غلیظی شیرم ناشتا خوردن و شاخ نرم بید بخیر بر روغن  
 آلوده در رحم شیان نمودن بزودی استخاطق و پس از استخاطق واجب است که شغل روزها و خربل و معتد و ملک ابلیم و منبزل  
 هر کدام که موجود باشد بسوزند و در آن رتم رسانند تا خون سائل شود و غلیظ نگردد و وائی براسه استخاطق حمل معمول وایه  
 محل سلطان عظم شاه صفی آن بیدار پنج کشائی و بار سبز کشائی و پنج بسکپه و شاخ برگها بید بخیر و ایلوه و هر یک  
 یک تونیک سنگ کی باشد به باب ساید و شیان فایانده و هر روز یک شافه یا و شافه بردارد و روز دوم استخاطق شود و چه مرد و چه زن اگر کند  
 ایضا منبها که درین امر مجرب است صفی آن تخم گدازه شلیل یعنی شبت کلوچی پودر سپندان مغرور قطره موته اندر این شبت  
 ایلوه و هر یک باری بزرگ اجوان هر یک یک درم کوفته بخت سه حصه کنند هر روز یک حصه را در آب و دوسه بخت شاند و در آب  
 بستاند و بعد قند سیاه و روغن کنجد را بر یک بخورم داخل ساخته گرم گرم بخوراند و وائی مانع حمل صفی آن نفع  
 رسد آب فیل از جلع حمل کردن و در فنیب بروغن کنجد یا هر روغن و قدری نمک یا باب پیاز آلوده جلع کردن مانع حمل است  
 و در فنیب ساقین بر گین فیل یا شهد و اگر سر گین فیل خشک کنند و با شهد آمیخته بخورند زن و هندی همین عمل کنند بلکه در تمام  
 حمل نماید و ایضا که عاقر قرحا کرده صفی آن بقم یک جزو پوست تخم مرغ نیم جزو شرب یانی ربع جزو آب سداب شربت  
 قدری بخورند و قدری فنیب نماید ایضا سداب خشک نظرون مساوی کوفته بخت باب سداب و زرب شربت فنیب نماید  
 جماع کنند بگر آبتن نشود و اگر حمل بود بینه و وائی مانع حمل از انطالی صفی آن آدینه مانع حمل برود و قسم است فنی  
 از آن با اختیار است شل حمل سداب نفع و قطر آن قبل جماع که این انقاد می زارد آن وقت ناحیه منع کند و انجربان و درین  
 این است که مقاطیس یک مثقال در شل آن طلا یا قرقه در طالع جدی انگشتی نزدیک داود و انگشت اندازد و قسم دیگر آن  
 که اید منع کند مثل سرمد و زنجار الحدید و شرب پیس یا پاسب ماده و از انچه تا وقت مخصوص منع کند مثل گلاب است بعد جماع و  
 طهر شرب هر طل تا یک سال و کذا تخم کرب هر دو تا یک سال گفته اند و حمل سر گین فیل بعسل و روغن حیض غیر آن هر واحد از این  
 تا چهار سال منع حمل کند گوشت مطلقا و میوه ساله یک درم تا دو سال و در خواص آمده که چون زن یا مرد درین شوک حمل کند این  
 حمل کند و اگر در آن طلع قبل از آنکه بر زمین افتد و زرقه نهاده بر سبزه و حامل آن حامله نگردد و از آنسرا که متوجه بر شوکت و شوکت  
 گوش است حمل را بجز از ایضا مانع حمل باطل بیست تصدیع صفی آن کوپل کوپل اسپند خوتنی مساوی کوفته بخت فنیب  
 سازد و هر روز شش باشد باب شیدیه و جیض تا هفت روز عمل آرند نوع دیگر مانع حمل صفی آن داخل بر یک کاه  
 سها که ساید و بیشتر آخته بعد از انقطاع حیض نبوشند و وائی رضا این مرضیت که مشابهت حمل دارد و اقباس طشت و نیم  
 رنگ سقوط یافته و طعام جماع و انصافم نرم رحم و انصاف پستان و باشد که در دوسه همچون دروزه عارض گردد و در آن پاره گوشت  
 بر یک یا دو طبات و فضلات یا بر یک کثیر بر آید فطاصی یا بر پنج طاب هر دو و گاهی ماده را با متعفن شده مغز می مستعمل قبول نفس حیوانی  
 پس کند و پس از آن ماده مذکور کتاب صورت حیوانی نماید و قرق و میان حمل طین حلت بدان کنند که در حاکم سخت تر از شکم

بیدار و غیره

حالت بود و دستها و پاها مانند صاحب سوء القنیه بسیار و کثرت جشاد و سوء فهم و قزاق بود و پیش از حرکت جنین حرکت شکم  
 شود و وقت حرکت پس بعد از آنکه ماه و وقت بعد از چهار ماه بود و میتواند که حرکت او مثل حرکت جنین نباشد بلکه هرگاه دست بر شکم نیفتد  
 منعی بر منعی انتقال کند بخلاف آن که بچه خود بخود حرکت مینماید و باشد که علت مذکور تا چهار سال و پنج سال دراز گردد و بلکه تا آخر  
 ازل نشود و فوق در جلد و استسقاء و وجود صلاست که مخصوص بر جاست و عدم علامات و دیگر خصوصیه استسقاء توان خودست  
 مرض کثرت انصباب مواد است بر رحم مع حرارت شدید که لطیف آن تجلیل رود و باقی غلیظ و کثیف شده بماند و یا تناسل  
 غلیظ و طبقات رحم و یا درم صلب رحم که موجب احتباس حیض گردد و علامات انصباب مواد تقدم وقوع عجز از آن در رحم خود  
 گری نواحی رحم و نشان احتباس بیخ نفخ و تمدد است و ظهور علامات استسقاء و طبل و علامات درم در دوائی او درم رحم گفته  
 صفت آن بعد از بیخ نفخ گرم از سهیل جاذب ایا بر تنقیه کند و معاین گرم کاسه ریاح بخوراند و تریاق اریانه نیز مفید  
 بود و دیگر ادویه مدرات حیض و فرج جنین شربا و حموال بخار بر ندر و رغن یا سین و خیره و سداب ملکن و انچه تجلیل ریاح  
 منادات او کما در حالت خلل آنچه که در استسقای طبلی و قوایج ریجی گذشته و در لطفه رحم می آید محل آرد و در صورت سختی ضم با دویه ملینه بعد  
 بخلکه که در درم صلب رحم گذشته علاج فرمایند و وائی که جاذب و عسر ولادت را مانع و استسقاء شکم که صفت آن مرقه جاذب  
 سادی کوفته آخته شربه و درم باب کرس یا آب رازیانه معصور بدیند و وائی که رحم ددی است که هر چند با زن مجامعت  
 کرده شود سیر گردد و پیش خلط خارج فرماید است یا مانع بونی با کمال سخاوی و باشد که منی حدت پذیرد و حکم آرد و علامات هر خلط  
 آثار مخصوصه هر واحد پوشیده نیست و ایضا استدلال بر نوعیت خلط از رنگ طلت موضع نینه در فرج بطوریکه در سبیلان طلت  
 گذشته توان نمود و بر حدت منی هم متفرغ آن زبانی طویل و لیل قوی است صفت آن بعد از قصد و تنقیه خلط غالب  
 با دویه بارده و همچون صندل و امیثا و مانند آن با عصاره نمیه التیس و کشنیر سبز و خرغه و کا هو طلائع یا دویه های سرد مثل رغن  
 بنفشه و رغن گل بماند و اگر بکامناع پوست انار عدس مقشر را ساییده در بیره ارمنی آمیخته بسفوف آخته بر دارند بسیار مفیدند  
 و آنچه که حدت منی سبب بود ادویه بار و طب که اندک که تخمیر داشته باشد در دوائی کثرت شهوت و سرعت انزال و سیلان منی  
 تفصیل فکر یافته شود دارد ایضا برای عک قبل و در صفت آن طبعه تخم کتان بسیل چوشانیده و خرغه بدان آلوده و در آن  
 ایضا برای خارج و سوزش فرج و حرقت بول و در سایه حمل نیز استعمال کنند صفت آن کافور ریاحی و گلاب بانیه  
 و فرج بماند و وائی بود سیر رحم گاه باشد که از خلط سوداوی همچنین بود سیر مقدر و رغن تخم نیز مرسته با دیر می آید و علاماتش آن  
 که چون تخم کشانید چیزی بماند نه سهامی مقدر معلوم شود و از آن بطریقه مانند در سهام خون سیاه رنگ می آید و بیگام  
 همچنان و متلا و احتباس خون سهامی غلیظ و سرخ و یا در کاسه صفت آن از قصد و استسقاء سودا و جبران که در دوائی  
 مقدر گذشته لیل آرد و از اقلیمای فضه در دوجوب مر فاینگ برابر با رغن رغن کتان مرهم سازند و ضماد کنند و رغن کتان  
 رغن سون بالیدن نیز فایده دارد و آنچه که دوا سودمند است این یا یا بر شیره قطع کنند و بر شیره لای غلیظ و ریاض نباشد و الا

از قطع باز دارند و با وید پیچیده که نمی‌توانست نباشند اقتصار در زنده دوانی رقیق و دمی آنست که شئی زاندر قشر غشای یافت می‌سلسب بر فم فرج یا فم رحم یا با این هر دو بر وید پس انچه بر فم فرج بود مانع دخول قضیب گردد و انچه بر فم رحم باشد مانع اصل فرج و بیشت بود و انچه با این هر دو بود و مع میگرد دخول تمام قضیب را و علت مذکور خلقی بود که در اصل خلقت منعقد پیدا نشاد یا فیخر خلقی چنانچه بداند مال تر حه آنجا گوشت زاندر بر وید و باعث انسداد مجری گردد و باشد که در بعضی زمان آن قزوئی که در دو طرف فرج واقع است عظیم پذیرد و سخت گردد و جماع را مانع آید یا بجماعه مرض مذکور مانع جعل و خروج ملت میشود و صاحبش را عند ایام حیض ابطاع شدید بر ملا و عظیم حاضر میگردد و صفت آن اگر تواند دستکاری نمایند بهنجیکه اگر باعث آن التهام بود و اگر موجبش انبات لحم بود آن گوشت زاندر انحصار بگیرد و میسوزد یا بجماعه بعد از قطع قالب بجوت و دو قلب در صورت پیچید و در هر فم مانع الاتهام گردد و در گذارند تا که بتدریج جراحت بر شود و بعد بر شدن جرح قالب و قوت کنند و دوانی تبور جرح یعنی خروج رحم بسبب کشیدن همیشه با جنین است و بدو افتادن زن از محل بلند بر غمز یا کشیدن و بر و شدن با گرگان یا چیدن زن یا قرح شدید ضعف و مری اعضا یا طوبت لغبی مری و مری رحم و علائمش آنست که در عظیم در عاده و مقعد و قطن و پشت پدید آید و از ورعشه و خوف بکاسب عارض شود و در فرج جسمی نرم محسوس شود و آنجا که رطوبت لغبی سبب بود سیلان رطوبت از رحم نیز بر آن گواهی بود و صفت آن خریطه ساخته بشغل روغن دیوار پر کنند و بطریق قالب بنزور اندرون کنند و روغن مذکوره اولاً بعد روغن گل بر کمر نگاه دارند بر مانند و تقویت دل بیا قوتها و در اول المسک مشربت گاو زبان و قرص خنبر و امثال آن درین وقت لازم است و انضیا بر روغن فرج که در آن عطریات گردانیده باشند حقه رحم کنند و فرجی که در طبیح قابضات منغوس باشد استمال کنند و قابضات بر عانه خا و نمایند و بر پشت مع ارتفاع و در کت خوابانند و دوانی میلان رحم و دمی آنست که رحم بجانبه میل کند بر پیش و در مصلحت استمالی گشاید یک جانب بود یا کثافت و تقبض شقی واحد یا بتدریج رباطات و الیاف یک شق باشد باعث ترختن غلط غلیظ کشیدن و بر و شدن با گرگان و چیدن و رسیدن و علائمش آنست که نهنگام مجامعت رحم در کند و قابل را پس اصابع معلوم شود که یکدست است یا نه و باشد که زحیر عارض شود و بول و بر از حس گردد و دیگر آنا زحسب سبب پوشیده نیست صفت آن اگر سبب دهم بود مال آن کوشند و اگر پیش استماله رگها بود از خون فصد صافن از شق مائل کنند و اگر موجبش کثافت باشد فیخر ماوه در آن زن طلب نشانند و بطبیخ انچه در طبیب و قرط و تخم گمان و روغن کنجی آمیخته حقه رحم کنند و روغن بابونه و سپید و مالکیان با آنجا که انضیا و رطوبات بر رحم سبب بود و جهت تنقیه سهیل گم حجب ایارج دهند و بعد از آن سبب قابل انگشت خود بقیر و طی یا بشحم آلوده رحم را از دوانی اجتماع آب در رحم علائمش احتباس حیض است و قراقرش کم عند حرکت و ظهور حالتی ششید با سست بخار زنی و باشد که رطوبت از رحم بالا یست صفت آن تنقیه بدن و رحم نمایند و مدات حیض دهند و ضمیده استسقای زنی و هر چه در واک استماله و سیلان رحم گذشت بکار برند و حجب و ریاضت و قی نفع تمام دارد و دوانی عقور و عسر الحمل زنیه که آبستن نشود و قهر گویند آن که بشواری آبستن نشود عسر حمل نامند و این مرض اکثر سبب برودت و رطوبت رحم میباشد و گاهی بسبب حرارت و یوست و اول

هیچ غلیظ و فزوی و لاغری زن و بزرگان نیز افتد علامات بروز و رقت خون حیض است و تا دیر آمدن آن و سپیدی لون سرخی  
 لمس و جگر آن و علامات طوبت سیلان طوبت است از دم و اگر حمل گیرد قبل از سه ماه ساقط شود و علامت حرارت گرمی و غلظ  
 و سیاهی خون غیض است و علامت پوست قلت حیض و سخافت بدن و خشکی فرج بود و علامت تولد سرخ استخفاف عانة است و فرج  
 با و از فرج وقت جماع با و از ضرر یافتن از چیزهای بادی صفت آن بعد از نفع بنفع گرم از سهیل خار و حب ایماج تنقیه  
 کنند و تریاق فاروق و صابون و چهار شارت گرم بخوراند و فزویه معین حمل بعمل آرند و شیات معمولی بکار برند و اگر سبب نباشد فزوی  
 زن باشد فصد و هفتراخ کنند و اگر سوز دارند و ریاضت کنند و طریقی لطیف و صغیر و لک مغسول با جوارش کونی آمیخته بخورند و اگر  
 بسبب حرارت و پوست و تولد سرخ غلیظ و لاغری زن باشد و یا سبب احتباس حیض یا دم رحم یا بواسیر هم یا قرح آن یا صلابت  
 یا رقت یا سیلان هم باشد علامت و علاج هر یک با حصول علته و مسطور است بدان بعد از اینها معین حمل بول بوقت جماع  
 یا پیش از جماع بخورند زن دهد و دختر انجدان نیز ورین باب مجرب است و بروشن جمیع پیرایه خصوصاً پیرایه خرگوش بعد از طهر معین  
 بر حمل است و تخمین فزویه از شکر و کسبل و خصیة انتخاب و وزن طبعان در وزن بان و در وزن سوسن نیز نافع بود و حمل براده و دندان  
 شیل سوخته بعد طهر و کدنا خوردن آن یک مثقال یا نیم مثقال باشد که بعد طهر حمل است فواید دیگر نخستین یک جزو شخص جلدار که با  
 هر یک نیم جزو قزو و کدنا بر بصل طین را زنی هر یک ربع جزو کوفته بخند و اصل شسته یک مثقال بخورند و قطران شسته بطور متعادل  
 نمایند و ایضاً علاج یک جزو صدف نیم جزو گل ارمنی ربع جزو کوفته و آب کاسنی سرشته فزویه نمایند و الوانی کثرت اسقاط است و  
 افتادن حمل و اسباب این در اکثر همانست که در عقده ذکر شد چنانچه طوبت زخم مزق چنین و سوز و فراج حار و حرق و بار و مجروح تولد ریح  
 و لاغری زن و احتباس طمث و ضرب و سقط و حرکات عنیفه و غضب مغز و جگر آن و اکثر سبب این مرض طوبت و حب باشد و یا غلیظ  
 و علامت ریح قراق و نفخ و امتفاح عانة بود و گاهی فساد حال چنین و چنان و موت آن نیز باعث اسقاط میگردد و علامت این  
 کثرت اسقام حامله است و بسیاری استغناغات و جریان حیض و دور شیر در اول حمل و ایضاً چنین متحرک نشود یا حرکت ضعیف کند  
 صفت آن آن منع سبب نمایند و تفصیل اکثر اسبابش مع علاج در و الوانی عقده گذشت و باقی هر چه در اینجا مسطور میگردد و سبب  
 بول آرند مثلاً اگر از طوبت بود عادت قی کنند و بعد از نفع بنفع گرم از سهیل گرم و حب ایماج تنقیه نمایند و دواء المسکات و معاین  
 گرم بخورند و گلشن یا با صقل و دود مغفید و از روغنهای حاره جفته کنند و اگر سبب لاغری حامله باشد بعد از غذا هم نمایند و هر چه  
 روغن و شکو و شور با باده چونه مرغ فزویه خورند و اگر سبب ریح غلیظ باشد جوارش کونی در انداختن بخورند و فرج و عانة و فطین را  
 بر وزن سوسن و زنبق جرب بکنند و حقه نمایند و شکو و فاجیل تناول کنند و بعد از نفع بنفع گرم و از سهیل خار تنقیه کنند و اگر اشتها  
 شود یا که مطبوعه در مطبوعات خواهد آمد بدیند و الوانی مانع اسقاط حمل صفت آن اصل السوسن لوده پشمانی آمله ساق  
 کوفته بخند و نقد نیم دام با دوسه دام شیر و نیم دام شهد غلص آمیخته بنوشانند ایضاً برای چنین که اگر کثرت حرکت مادرش متحرک گردد و  
 صفت آن کند و در دم بار یک سائیده باب برنج ساهی نبوشند و اگر سبب غم این علت شود و فرجات تا فیه لعل آن



دوای بر است عورتیکه بعد از اینک سسپات میشود و هر دو کله هم بشیند و درین وانشو صفت آن اسطوخودوس با دیان  
 بالترک کل با بونه هر یک یکتوله میوز منتهی ده دانه جوشانیده صاف نموده بهر حلیکه که باشد بنوشانند و با دیان و پنچ هر یک و توله  
 جوشانیده بعد از اقامت غرغره نمایند و جویو با سائیده بروغن کنجد آه منتهی نیم گرم بر سر دو کله ضا و نمایند و جویو و پسیا بول و کاج  
 سوود و مالند و دوائی نافع در شکم که بعد از اینک بزنان میشود و از او در سندی در دگر بکین گویند صفت آن برت خیز خشتک  
 کوفته بخته بقدر دو دم با عرق با دیان خوراند و کذا تا جویو که نه غرض از این غیر مفید و همچنین طبع معتدل و نیز یک جبهه بر شتاب با جلیه غریب است  
 ایضا جهت درو که بعد از ولادت میشود صفت آن عود صلیب نمک لاهوری بسفنج مستقی فلفل سیاه و هر واحد یکم باشد  
 سائیده صغوف ساخته بخزند و دوائی نافع حبه و ریاح افرسه حبه عبارت است از زوال فقرات پشت بجانج قدام یا خلف  
 یا بین یا سایر پس زوال فقرات اگر بسوسه قدام باشد آن را حبه المقدم و قعص گویند و بسوسه نفس درین لازم بود و اگر کجا طیف  
 بود حبه الموخر خوانند و حبه حقیقی همین است و اگر زوال بجانج از یکین و بسیار شود و آن را التوائت نامند و ریاح افرسه اشمی از حبه است  
 چنانچه سیاید با جمله سبب حبه اگر دم جابو و در عضلات متصل فقرات حادث شود و هر بار انضغط سازد و از جا سنگامش بریزد و  
 علامتش وجع شدید و ثقل پشت و تب حاد و غم مض بود و اگر ریاح غلیظ بود که در فقرات محتبس گردد و از غایت تدهور هر بار  
 از جابه او بجنباند و این را ریاح الافره خوانند علامتش آنست که بعد از رو پشت حادث شود و تب ناسازد و گاه در زیر پش  
 و در آخر نقصان گیرد و اگر طوبت رقیقه مفرقه فاجی بود که در حرم رباط فقرات فاش شده ارتعاش نماید و هر بار از موضع خود بفرزند علامتش  
 سیدی رنگ سمرخی پس تقدیم اندامی طبع بود و چون بر آنجا روغن بمالند زود جذب نشود و اگر تشنج رباطات فقرات بود علامتش انقباض  
 تشنج جویند و کذا علامتش اگر ضرب و سقطه بود علامتش تقدیم و وقوع است صفت آن اگر سبب آن درم جار باشد  
 فصد با سلیق کنند و فصده لطینه چون لعاب طبع و تخم کتان و پیوه مغ و پیوه بط و مغز ساق گا و گوشت بنفشه و تخم خطمی ضا و کنند و در  
 گل و ماتد آن یکم کرده بمالند و نظول سازند و بعد از نظنج بنفشه بار و از سهیل بار و تمقیه کنند و در سهیل دویم و سوم سادگی و در میان  
 نیز اضاف کنند و اما التخیغ غذا سازند و لاجه لکین مع زوال درم ضادات قوی التلیین بکار برند و در ریاح الافره بعد از رفع تشنج  
 گرم سهیل جارتقیه نمایند پس از آن حسب سوزنجان و دهن و فقرات را بروغن قسط و بیدارنج و مالند و جهت دفع بقیه حص نظولات  
 محله علاج کنند و محاجم ناری نه در موضع که منقبض بود بسوی داخل و در طونی علاج فاجع کنند و انچه در ریاح الافره بالا  
 گذشت استعمال نمایند و اگر بسبب ضرب و سقطه باشد فصد کنند و در فقره موضع آن کنند بعد از آن با دیویه قابضه یا فصد قسط و لکین  
 و مر و لیغنه سائیده با سرکه ضا و کنند ایضا الطای که گوید که حبه حنظل را علابه نیست و غیر آنرا مالجه به تمقیه و ادیان الطای  
 نمایند و حقه ها و فیه ها و اوجاع پشت بهتر از مشروبات است و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و استخوان را بشکند و جنبی آنست که  
 از حوض بعضی و دیگر منتقل شود و علامتش غمغمه تشنج و محلل انشروبات و غیره است و انچه برای هر دوی از او معلوم شده پس با عود و انطبل  
 نمی دویم مگر آنکه باین مرض مختص است از جمله مثل غار یاقوت است در یون و جویو و درید اگر این همه مساوی سوود جمع کنند و از این یک

بخورد و کراخت نماید از حد بر رطوبتی خلاص یابد از مجربات است و همچنین دار فلفل و سعد و انیسون چون بخورد و عصاره کراخت  
یا بلع حی العالم و بیخ لغت و از مجربات طلاء روغن عافیه و قرحا و سیدانجیر و سداب و خول و جوز و بادام است مجموعاً و مفرداً این وقت  
است که ماهه نازد باشد و اما در ماهه حار لابد است از فصد و شرب شربت در و بار و در جمیع وقتها که بزرگ سر که سرشته طلاء کنند  
و یکبار که کشیزه بخورند و بیخ لغت و بادام و از مجربات انجیر و قرحه و صنوبر و مطبوخ کوسه است اما از انجیر برای اخراج اخلاط از بهر اینست  
سبب این مجرب است آن روغن فلفل و قرحه است شرب بادام و فلفل این است علاج در و پهل و خاصه ایضا است که در تکرار نشسته  
که سبب حدیج و حالات صنعت و مانع و استلا است و حرکت سخت بعد از تغذیه پیشل بهر سبب و لیدر استغفار و علائش  
در و احتساب و ارتخا و فرط میس مع استلا و کثرت اغذیه سولده خلط غلیظ و بخار غلیظ است و علائش این است که چیزی بهتر از  
قه شرب و شربت و غسل و بوی زنی نیست بعد آن فصد با سلیق و وضع محام بر جهت انجیزه و اگر چه ناری باشد و استغفار  
با یاری جات کبار و تناول مشرو و بیطوس و تریاق و راجه و عجون بهر سبب بعد معاد و استغفار و معاجین مع ملازمت فصد  
القول بهر خلط و مقطع مثل اشق و حرف و تخمیل و میوه مغز و بلعایات متبوع با دوان حایه مثل روغن قسط و بابونه و غار و کون  
و کس این نهاد مجرب از ترکیب است ترس جلب با قلا و مساوی کوفته بخیه نصف این خنظل کوفته و ریح آن انجیر خشک و ریح  
انجیر هر واحد از تخم کرفس و اشق و میوه و زعفران و ریح کبرجیل سرشته یکبار بزرگ و این عجون در هر سه روز دو شغال استعمال کنند و در  
بگردد اندک که مجرب است از زردیکه ترکیب این داده ام در فصد بسیار مراض عصب خطا کرده و نشسته آن در ذیل معاجین خواهد بود و از  
علاجات بخیه آن بستر رصاص است یکبار پس آن گرم پس جادرس پس نمک گرم پس رصاص و بهین طهر ایضا سرشته  
گوید که انجیر از دوائی غایقین و غیره در قول الطای که گذشت مجرب صحیح است و چون خلط از ریح طیب را بایزید گردانید و از اینست و سبب  
و غیره خارج نشود پس روغن فلفل و قرحه استعمال نماید و مجرب می باشد که بسیار کسان از آن بهره شده اند در ذیل مجرب کور  
شد و این را بار تا تجربه کرده ام و مدتهاست این دوا نیز تجربه رسیده گل شمش اسار و دن نامردین مصطکی و از چینی هر یک بخورم  
هر یکی دو درم زرباد و ریح هر یک که در تخم کرفس هر یک چهار درم سائیده بمسل بهر شربت شرب یکدرم ببلد رطل آب نیم گرم  
دوائی در و پشت و درد خاصه یعنی تهیگاه سبب در و پشت و اکثر سردی مزاج بود و یا قلع و یغمه خام و عصبیات و فقرات پشت  
و یا انقباض خلط یعنی از بدن و عصبیات و ریاطات و او تار پشت و یا دخول ریح در اعضا سبب مذکور و یا استلا رگ بزرگ که  
طلول پشت واقع است از خون و سباب در تهیگاه مثل سباب در و پشت باشد و در اکثر بلغمی و در سبب بلغمی و در سبب بلغمی و در سبب  
کنند باجمه علامت سردی احساس بر مدت است و در و بلا نقل بود و بتدبیر عادت شود و از چیزهای گرم و حرکت و بوشی و دوا که  
تسکین یابد علامت بلغم در مع نقل و تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بود و در و نقل روغن و زعفران شود و علامت انقباض  
بلغم و دخول ریح حدیث ریح است و در غضب و قبح و جماع متبوع و جز آن که متحرک ماده نماید پس اگر آن ماده متحرک خود کرده  
باشد در و پشت و ریح ثقیل لازم بود و هر یک و تیره باشد و اگر ریح فقط از آن ماده منفصل شده و پشت و کرمه باشد و ریح شود



و پنج و از واجبات است که دوائی درین علت از سورنجان خالی نگذارند که بر اختصاص او بدان و تنفیق کن تجاری را منع  
آن باوه نذل را بار دیگر اجماع واقع شده و آنچه در حار باطنج نافع است برزق طوا ناسیکه و روغن گل و خطمی را با رو جو گل سرخ و سرکه  
و کا بود شش است مطلقا و دوائی اوجاع مفصل آماده غل غن صفراوی یا صفرا و صرف غلاست آن شدت در دوائی التهاب  
سرعت نبض و ناریت بل و زردی رنگ مع حره قلب باشد صفت آن تدبیری که در سوگو گذشت بکار براند اما در اینجا با جراح  
و ن کثیر حاجت نیست و درین قسم تیز و تسکین زیاده باید بود و همچنین که بسیار ترس نباشد النفع شمایا است و ت کردن بجز  
و بعد اسهال مدمات بار دفع تمام دارد و از دویه بازده که در آن قبض نباشد مانند که دو کا هو کا فور یا منکه و آب کشنیز سر ستر  
خسما و کند و در اینجا احتیاج ادویه محله نباشد ایضا و دوائی در که با جاع مفصل صفراوی مفید است صفت آن شیر  
تخم خیره شیر شخم خاین و آب یک پریاوشان مخوفه الصمغ جوشانیده باشد برآورده همچنین جمل کرده نباشد و دوائی اوجاع مفصل  
از ماده مرکب از لیمو و صفرا و دیا ز سودا و صفرا و علامات ترکیب بلغم قلت التهاب و در و رخاوت و رم بود نشان ترکیب دوا  
قلبت و درد و تدر و خشکی و سبایه موضع و صلابت و رم بود صفت آن سورنجان مصطکی رومی لوزیدان از هر یک یک باشد  
سایه و کلکند و میخه همراه شیر با دین شیر و تخم جاین شیر و خار شک شیر و تخم خرزهره و عرقیات برآورده صاف نموده شربت بریزد  
و اصل کرده بخورد همچون سورنجان همراه تبریدند و بسیار فایده میکند همچون عکشیه بنزدین باب موجب است و از ادویه محله ملین  
اکلیل الملک با لوز و شبت و خطمی و صبر و لوب و حلبه و تخم کنان ضما و کنند و روغن گل و روغن بیدارنج و روغن خا بماند خصص  
که سورنجان تلخ و پنج فی و جله و از خطمی از دوان انداخته باشند و صابون و حار و آب ساییده دیگر ضما و کردن نیز نفع میکند  
ماوه کثیر باشد میباید که بعد از نفع منجم مرکب بحسب ماده از سهل مرکب بحسب غلبه خلط متبقیه کنند و دوائی اوجاع مفصل از  
ماده بلغم غلا بنفش سفید می رنگند و وقت در دو گرم آن و عدم حرارت و التهاب و تقدم استعمال مولات بلغم بود  
آن باید که بطنج شبت و سهل السنوس عمل آمیخته چند روزی کنند اگر این تدبیر فایده نشود بعد از نفع سهل فحسب سورنجان باشد  
بطوریکه در دوائی حده و ریاح الا فرسه کایفته باید که سهل تغارین دهند و فیما بین سهلین استعمال منضجات قانع باشد تا ماوه  
بخوبی نفع یافته با اصرار دفع تمامه مستفیع شود و بعد از آن جهت اخراج ماوه قلیل که در رگها مانده باشد مدمات حاره بکار  
و ایضا با بر تحلیل اخذ ملین و روغنهای گرم استعمال نمایند و خللات صرف در دوائیات حرف زنها بخا و کنند که در  
خوف تجربه است ایضا از انطباکی صفت آن از فاصل باز و بترتبه ضما و زعفران و قرقیون و چند بیدستر و عاقر قرا  
کنند و آنچه نفع می کند درین نوع کلکند حسی زنا و لعل بطنج قلم و مانده و اندو دار صینی و شبت و طبع است اکلا و طلا و طلا و طلا و طلا  
مطابقا و کبریته الماس و آنچه درین علت از افرس و غیره تجربه کرده ایم از ترکیب با بخوبی است که در آن مغز با و خرم و مسای  
و اصل است و در جابین خواهد آمد نفع میکند این را همچون سورنجان و خطمی آن همچون برسن و جراح و شربت او خاصه آنچه بنظر طبیب  
تالیف با از اغار لقون و زعفران و خطمی و تر و قتل و همچنین با شش بدان و روغن قنار و الحار و آرد و جو بسنوسا و بطنج صفرا و کا و کند

**دوالی** ادجاع مفصل از ماده سودوالی فاعلش همان است که در ماده مرکب از سودا و صفرا و لیاضا و حوضه سارخا  
سودا و کثرت اشتها و طعام و قلت انتقال بلع و دفع یا فتنن بجزایر است گرم تر نیز از نشان است صفت آن  
گشود و رگ وسیع زنده پس اگر خون غلیظ و سیاه برآید وافر گیرند و اگر سرخ و صاف برآید فوراً بنهند و بخرج و تلطیف ماده کوشند  
بعد بفضله و از زرد بعد بفتح تام سهیل سودا دهند و جهت تقویه باقی همچون افیتون و عشب بکار برند و با نموده ملینه غلظه همچون  
بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاد شیر و راتنج و انجیر و پسته بزرگه و زیت و روغن گاو آمیخته ضا و کنند و قیر و طی و روغن قسط  
و بید انجیر و بابونه و سوم و پسته گروه و پسته ماکیان و پسته بط ساخته باشند نافع بود و روغنهای گرم و تر بمانند و آبن لؤلؤ  
و ساسه بکار برند و نمکی در اصلاح طحال کوشند و از ترتیب بدن غافل نباشند و در تحلیل اخراط نکنند و استحمام معتدل و در وقت  
معتدل پیش از تناول غذا سودا دهند و **دوالی** ادجاع مفصل از ماده رخی علامتش انتقال در و شدت و شدت است  
آن گلگند لبرقی باویان مالیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و روغن گل و مانند آن بمانند و تقویه بنم و تجوید  
هضم نمایند و گاه باشد که ماده سنج و رعایت حدت و حرارت باشد و با ستخوان می رسد و آن را فاسد سازد و میکشد و این سلی است  
برنج بگوشت و تدبیرش اخراج خون و تقویه صفرا است و **دوالی** جهت تخم مفصل که مفصل صلب گردد و چنانچه حرکت نکند و  
صفت آن بعد از تقویه موضع تخم را بر روغن کنجد و پسته مرغ و بطل و عاب حلبه و بزرگ کتان بمانند و آبن ردها و کفتر از زرد  
و روغن کنجد و آب جوشانیده باشند باید کرد و ایضا براسه و معج مفصل شخصی که حار یا بس و مرض بویس یا بوی و قبض طبع  
داشته باشد و تاب تناول او و اغذیه حاره نداشته باشد باید که اول چند روز سورنجان شیرین وانه میل کشنی خشک یک یک با  
نمات سفید سه ماشه سوده بخورند یا لایش شیر و تخم قرطم شیر و تخم خربزه شیر و خار خشک هر یک نه باشد و عرق کبوتر کوه آورده و صاف  
نموده شکر سفید و قند آمیخته بنوشند اگر فرصت دست و دگر بهتر و الا دو چار روز تخم قرطم باویان اصل السوس هر یک شش باشد  
سوزنی و ده وانه عنب الثعلب بچاشه در آب جوشانیده گلگند و قند و قند و داخل کرده بنوشند بعد از وقت شب حب سورنجان را زنی  
که در حبوب مطور شده در آن گل سرخ افزوده هر چهار جزو مساوی گرفته حبوب ساخته بقدر یک توله بآب گرم بخورند و صبح عرق  
باویان و دوسه مرتبه بنوشند که مواد از آن خارج خواهد شد و تبرید از عاب بهدانه و گل و بایان و نبات و تخم زنجار باشد و فرامیاند  
و اگر از استعمال حب و پنج شش بار اسهال شود یک روز فاصله داده تبرید نکند و بنوشند و اگر دوسه بار اجابت شود فاصله نهد  
نیست و در بزرگ حرارت محسوس شود تبرید بنوشند و در غذا و ال مونگ و قند نان گندم و اگر گاهی پنج شکم دریافت گردد تخم در  
در گلاب جوشانیده صاف نموده و در خنده تبرید اضافه نموده بنوشند و **دوالی** فقر و آن در ویت که در مفصل کعب یعنی شتالنگ بار  
پیوندا گشتان بای خاصه ترا گشت افتد و این مرض در اکثر امراضی بوده از سودا و مزاج سافج نادر افتد و ماده منصبه درین  
بسیار باشد و مفصل آن تنگ تر است و ضعیان و صبیان را فقر عارض نمیشود و ماده آن اصفهانی حا و خالی نمیشد  
و ایضا اگر این مرض بواسطه جماع کثیر بر امتلا می افتد و بزنان حادث نمیشود و الا وقت جماع صفت آن

حسب ماده معتدله و منفعتی مثل علاج مفصل نماید و درین مرض افراط تبرید یا شریه و اطلاق نشاید اگر چه صفت صفرا و کوبه مزاج بود زیرا که در آن خوف اعاده ماده است از مفصل بسوی اعضای رئیس و این موجب هلاکت بود و اگر انجبین خطا رود بهدو تغییر در اعضا حاصل میگردد و ریسه دریافت شود غشی و تنفقا و غیره افتد باب دیگر مایل بلطیف شالیش مزاجی جاذبه چشمت و بالوبه و مانند آن بر مفصل مایه تخلیل کنند و مفرحات خوانند ایضا جهت نفوس حلا از انطافکی صفت آن علامت و علاج نفوس مثل جمع مفصل است الا آنکه نفوس حار را دفع میکند طلائی العالم و کشنده و حضا و مسکه و آذوقه وجود و خوش آمدن که تخلیق موی کودک تسکین آن کند و همچنین فرو بردن چهل دانه عدس بر پان هر روز تا چهل روز و طلائی مزاجی نیز موی غلیظ نیوسکن در او و الی دفع الکرک و آن در رویت که در مفصل و کرک یعنی سرین افتد و آن در اکثر اضعاف و کرک بسبب طول جلوس بر چربی مایل یا شریه یا شریه است و اگر چه ماده آن بیشتر بلغم خام میباشد و گاهی صج الکرک از مواد طارده و غلظت و استلا که عروق و کرک از آن نیز حادث میشود و بسیار باشد که از انتقال او جلع رحم فرزند که قریب ده ماه طول کشد عارض نگردد و صج الکرک معتدله عرق النساء بود و گاهی مفصل و کرک واسطه اجتماع رطوبت غاطی در آن و استخرای رباط بیان اختلاص پذیرد و صفت آن علاج آن مثل علاج جمع مفصل نمایند و اگر از آن فائده نشود غسل بلا در طلا کنند همچنین بشیر زقوم و چند بیدرسته یا بشیر یا غیره ضماد سازند که تا آله افتد مواد از آن جاری گردد و باید که مندل شدن ندیند و اگر از این هم پدید نشود داغ دهند ایضا برای دفع الکرک صفت آن غایقون بغزال بومینه گزائیده یک مثقال و راطر لیل مخلوطه مثقال آهینه غلظت کرده خورده یا شرف غذا خود آب و و الی که کسی بچا داده است و بهدای حکم نیز جهت جمع الکرک و دفع الکرک بهر جهت است صفت آن شیتی اجازین مالون کلونجی بر چهار برابر یکجا کرده بے آنکه کوبند و هر صباح آنقدر که در رفتن سه انگشت آید باب گرم نموند و در ساقستن و افزودن وزن و در جب مزاج نختارند و بعضی مالکنکی عوض میته می گیرند و تخم نیوار اضاف میکنند و صاحب کلمه گوید که این شش تخم افنع از جارا نند و و الی که جهت جمع الکرک به منقول از فطاکست و آن در رویت که در پیوند زانو حادث شود و صفت آن او جاع رگبه مثل صج الکرک است در اختصار ماده و سایر احکام لیکن از مجربات درین شریه انکرو و از بزرگان بر عین چیز و از اطلاق این روغن ترب است و دیگر فلانی بآرد تر مس و غسل و کذا ضماد و بصلابون باهم چندان حنا و و الی عرق و آن در رویت که از مفصل و کرک آفتاد کند و از جانب خشکی فم و زبانی فرو کاید و تا انگشت های پا رسد که اکثر این مرض از دم بلغمی یا بلغم صفراوی بود و گاهی بسبب انضاف مجاری غذا یا بی جانب علت لاغری شود و رکوع و استوای قامت و خواب گردد و اکثر از عرق النساء و ادل و مفصل می افتد پس منتقل میگردد و بعضی عریض و گاهی اولاد و عضله می افتد و در آن بر انصباب ماده از فوق بدن آمده میکند صفت آن علامت حسب سبب مثل علاج و جمع مفصل نماید و درابتدا مثل ادرام بگردا و غش متعال نباید کرد بلکه واجب است که در وقت ابتدا برای تسکین درد مریضات لطیفه که کشد به الحار است نمود و متعال باید کرد و اگر از فطاف روافع استعمال نموده آید و بدان سبب در شدت کند و خوف قطع مفصل رو نماید برای تذکره آن بحکم نمیکرد و بلطیف شالیش

مرحی حار نیم گرم بریزند و در شیر تازه نیم گرم نشاندند و در عرق النساء و موسی بعد از قصد با سلیق عرق النساء و نیز با یک شکر و و قند و قند  
 بانیوس یک صافن کردن سودمند تر از عرق النساء است باض نافع تر است از صفاف باجمله اگر در از غائب النسی فرو آید و این تا در بود  
 و بر صورت قصد صفاف باض نهایت مفید است بعضی قصد عرق مابین خضر و بنصر باسی مفید نوشته اند و قصد ریخا و طالت غلبه  
 بدن از غذا اضمحلال باشد و باغذیه سرخ الهضم چون گوشت طیور و دراج و جوزه مرغ با سفاف مانج و خبازی تغذیه نماید و با یک لادن  
 گرمی مستدل باشد بر موضع درد ناک بریزند و بر عرق کبک که در ناولن کوفته بپرون آورده باشد بمالت زحج سور بخان بریزند  
 عقیدت آن مطبوخ خاکه مقوی بسور بخان بخورند و ضا و یکم از کبریت مرقوق و مغاث در زده تخم مرغ و نان که عرق آن ساخته باشد  
 بر نهت و چون هموار از بر اندوز عرق را با یک گرم بشویند و با یک لادن از نان بابونه و کلیل و پوست بچ کر فسن و جاما و قند و روغن و صندل  
 جوشانیده باشد طول کند و اگر این اجزاء را با یک سرکه بچخته ضا و کند فائده تمام دند و در آنجا که حد و ثابین علت البیت لحم باشد  
 سخت قی آورند و بعد از آن از آن حبوب سله لعل آرد و حب شیطون نیز بپسند و بعد از آن سوراخ ماهه و تیز ج و در آنجا و عاقر قرقا کوفته با  
 یک خمین برشته ضا و سازند و ضا و وقت استعمال نمایان و اگر با وجود این تدبیر درد نکند نشود و مریض بی طاقت گردد و عرق النساء  
 یارگه که در باطن نافه است یارگه که اندر مشط قدم است بریزند و سفوف شفاء استعمال نمایند و بخا و صابون و هموار سازند و و  
 دوالی و دار الفیل دوالی مرغی است که عرق ساق و قدم فروخ شود و داء الفیل است که ساق و قدم مانند باسی فیل بزرگ شود  
 و این امراض نیز یکسان و همالان و پیاده روان و کسالت که ایستاده بسیار باشد عارض شود و دوالی اکثر از انصباب خون بود و  
 می افتد و گاهی است از خون بلغمی و خون صفت عارض گردد و فرق فیما بین اموا از علامات مخصوصه هر واحد و در آن عضو  
 تدبیر مقدر پوشیده نیست باجمله هر چو یک باشد بعلاج مهلت رواند از نه چو دوالی و داء الفیل از امراض خبیثه است که از این  
 صحت تمام حاصل میشود و صفت آن درین بر دو مرض در ابتدا قصد با سلیق قوی و سهال طبیعت بحب و تحلیل ماده باختر  
 مناسب است و هرگاه که شکم شود و خون از فسن پیاپی گرفت و وانی دوالی و داء الفیل از خون غلیظ سوادنی دوالی ظهور رگهای  
 سطح و سیر است گرد و دوالی و قدم و نقل حرکت و دشواری می کشد و سرخ و علامت داء الفیل که از این ماده افتد تیرگی رنگ پا و  
 حرارت طرس است و متعلق خفیف باشد که اشتقاق قرحه گردد و ماده از نو از داء صفت آن قصد با سلیق کند و سهل شود و دوا و این  
 و سه و متعینه بذفات نمایند و دوا را می گرم قوی الاسمال زنه را استعمال نکنند و در دوالی بعد قصد با سلیق عروق مستلک که در  
 ساق و قدم ظاهر شده باشد نیز بکشایند و در وقت بر آمدن خون ساق را از دست بمالت و میشتارند تا خون غلیظ تمامه بپرون  
 آید و در داء الفیل بعد از تنقیه قصد باض و حجامت متعلق و چسپانیدن زلو بسیار مفید بود و بعد از آن ساق را نازا و نوحه صاب  
 مشکمند و بعد که کاشان عصاره و دوا و محلوله مقویه قابضه نهاده باز بریزند و بعد استوار اول بگذارند و بعد از رفع مرض با دوا بارده  
 قابضه که از دوا و ماده خشک بگذرد چون مورد و مار و جوز السرف و اقاقیا و عصانه حبشه ایتیس و راک صا و سازند و از اغذیه موله شود  
 و ریاضت و از بسیار ایستادن و سختن با باد و دشواری و امثال آن و پیاده رفتن و غیر آن هر چه موجب انصباب ماهه بپرسد بود

اجتناب نمایند و وانی و ابله اخلط غلیظ بلغمی که در آن متخیر بریزد و علامت غلط اساق باشد به حرارت و کدورت صفت  
آن بعد از پنج بضع حار از سهیل گرم و حب بنفشه بخان تنقیه کنند بطریقیکه در وروانی حد به گذشت و در هفت یکبار بقیات بلغمی  
نمایند و تغلیظ غدا کنند و از اغذیه غلیظه و فواید و آب سرد و احتراز لازم دارند و بعد تنقیه هر روز کنند یک باشد تخمیل  
سفید به ریشیم باشد سائیده با طریقل صغیر آغشته بخورند و صبر و وقایقاد پوست انار بر سر که برشته ضیا دسانند و بعضا بچشم  
بندند و سفوف کنند و استعمال نمایند و از اغذیه و ادویه هر چه بچفت بود بکار برند و از خرباک بای منع کنند و وانی و حب انقب و وج  
گفت از حل صفقت آن برای در پیاشته که بسبب ضریه و سقظه باشد موزه بود و میثاق گل ازنی با آب یا گلاب حل کرده نما  
نمایند و آب سرد و تخم سود و دار و اگر سببش انصباب مواد بود در رموی فصد کنند و دروغن گل بمانند و گل تنور بسفیدی ضیه  
طفا کنند و در ماده بار و بقی مسهل علاج نمایند و دروغن بابونه و فرغیون و قسط بمانند و اگر از زخم بود و هم استعمال کنند و در وج کف  
الرجل یعنی در و کف پائی که در آن پای نهاده و خمر شود عدس بسکه بخیته ضما کنند و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند و وانی  
تپ دوی اگر از جوش خون حادث شود سوخس گویند و اگر از عفون خون عارض گردید مطبقة خوانند علامت سوخس سرخی در و  
چشم و افتاح رخها و گرانی و اعضا شکسته و عظم نمض و سرخی و غلط قاروره بود و تب لازم باشد و عرق نکند و گرمی کمتر از حرارت  
غلب و سخت تر از جمعی یوم بود و باشد که حلق و کام و دم کنند و علامت مطبقة آنست که این عوارض ایشت باشد باز یاقی قلع  
و اضطراب و تنگی نفس و دل کرده بود و باشد صفقت آن فصد صفت اندام یا با سلق کنند و خون وافر گیرند و گفته اند که چند  
خون بگیرند که بر بعض غش کنند و آنجا که بر بعض ضعیف باشد یا در سوخ گزیده باشد و بیمار چیزی نخورده باشد و از اخراج خون افراط  
نیاید کرد و بدو سه دفعه باید گرفت بهر حال و از اخراج خون تا فیر نیاید که آنجا که تب یا تخمه بود تا فوال تخم فصد نشاید که در و  
بهر لایق فصد وانی بود میان هر دو شبانه یا بر دوش حجامت نمایند و بعد فصد بحباب بهدانه سه باشد شیر و عخاب بخورد و در  
شاهتره و عرق عنق الشنبل برآورده شربت بنفشه و دولر و خلک و فاشکی پنجاه باشد یا شیره بدهند و علاج تب صفراوی رجوع  
کنند و حب جابت تطفیه و تصفیه خون کوشند و تکیین طبیعت نمایند و کاسنی و کاهو کشنده شربت عخاب و شربت صندل  
و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هر چه سرد باشد تطفیه خون مینمایند و اقراص طباشیر و کافور حبب اطفا می حرارت شدید  
است و آب تمر هندی یا آب تر بوز بمراد شیر شربت برای تطفیه خون و تکیین طبع فقع تمام دارد و عخاب و بخل آب لوزی و مصفی  
خون است و شاهتره و عخاب و تر پیوسوی دخل تمام دارد و باید که در مطبقة وقت فصد در خون انگاه کنند اگر خون غلیظ بر آید بکشیان آب  
در شکله قمر هندی و آب شاهتره و بادیان و مانند آن از حموضیات و لطافات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عخاب شربت  
نار و آب کاسنی و جز آن از بر ذرات مطفیات استعمال نمایند و آب سرد را در تسکین حرارت و دفع عفونت و غلیظ خون بجا  
است و بجز آن تب رموی در روز هفتم واقع میشود و هر گاه بعد بجز آن ماده تب در رگها باقی باشد آگاسنی مسبر مرفی و بنفشه  
رسانند و در و یا بخورند یا ماده باقی را با تمامه پاک کنند و درین تب عرق آردن نیز مفید بود و آب گرم در لشت و دوش نیز عرق می آرد



و پاشویه هم در ناکه منظور بر کردن عرق باشد بدن را با چاشنی شست کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند ایضا بعد از  
 با سلیق غلاب هفت دانه قمر بندی سه توله در عرق شاهتره مالیده صاف نموده خاکشی شدنش پاشیده دهند و یا شاهتره  
 شش پاشیه قمر بندی دو توله اگر در فراج گهی باشد خیسانیده و الا جو شانیده نبات خاکشی در گل کرده باشند غذا آتش جو مساک مالک  
 دولی برای تپ دیوی از انطاکی صفت آن علاج تپ دیوی خضد با سلیق و اخراج خون با ستقصا است و اگر چه به هفت  
 بود بحسب قوت بعد از آن استعمال میرات مثل مال الشعیر و ریاس فواکه خصوصاً غلاب آنو بخاراد و تدبیرین مثل روغن بنفشه و سر  
 و صندل و تغذیه مثل بنوماش و عدس و زرشک اینچ مخصوص بمطبقه است شربت غلاب و مطبخ فواکه و مال القرق و مال الشعیر است  
 این همه بعد از قصد استعمال کنند و در تذکره مینویسد که علاج سفوف کائن از خون داخل عروق بماتقن قصد است تا بخشی  
 رسد و اگر چه در روغانات باشد بعد از تیرید بر یوب فواکه و اشتره آنها و سکنجین و قمر بندی و گلاب حاجت مال الشعیر افتد بسیار باشد که  
 بجزر و قصد قطع گردد و بسیار است که مال القرق و مالش بر و غنهای که در غلب سطور گردد احتیاج شود و علاج منطقه کائن القطن و  
 آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن قطن پذیرد و مبارک بقصد است اجماعاً و اگر کل متعفن گردد و جالینوس و ابن سینا و اوزنصد  
 اولاً منع می کنند و دلیل برای ایشان نیست و بهر حال صلاح خون و حبست تا صاف گردد با استعمال حمولات آن مثل شربت  
 غلاب و خجاش و ریاس و اصول و تغذیه پیچیز یک سوله آن باشد سوای لحم و مثل بنوماش خیز نیست و عدس و سکنجین  
 مانع النفع است و فروات آلوده نمیرد پس دهند و دولی برای تپ دیوی از بیاض استاد مرحوم صفت آن شیر و غلاب  
 پنجاه زلاب بهر دانه سه باشد و عرق شاهتره و عرق گاویان هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و دو توله داخل کرده بنوشند  
 ایضا برای تپ بعد سوزش کف است و با صفت آن غلاب پنجاه شانه شمشیرش باشد بمعرق شاهتره ده توله خیسانیده  
 یا جو شانیده شیر و خیارین هفت باشد شربت نیلوفر و دو توله خاکشی پنج باشد داخل کرده بدهند و دولی که برای تپ صفراوی محرق  
 معمول است صفت آن شیر و تخم کاهوی مفتشر و مغز تخم کدوی شیرین را در عرقیات بر آورده مثل عرق شاهتره و عرق  
 عنب اغلب عرق سید تازه هر یک چهار یا پنج توله شربت نیلوفر و خاکل و ده خاکشی پاشیده نیموشند و اگر حرارت شدید باشد و غیر  
 تخم تر و زعفرانید و اگر قدرت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان بود عرق کیوژده عرق سید مشک گلاب عرق گاویان و قدر سه توله  
 نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بان زنوده بر گردول نهند برائے قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید  
 بود و اگر صداع و سہم سبب تصاعد انجوه باشد نیز صندل و سہم نمایند و اگر رسال باشد غلاب بهر دانه اضافه کنند و اگر در و گلاب  
 شیر و غلاب داخل کنند و غرغره نمایند و روز پنج شیر و تخم خیارین اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز نوبت افتد که درین پنج و ده  
 خوب نیست و اگر حاجت باشد بوقت شام تیرید از غلاب بهر دانه که در عرقیات بر آورده باشد شربت نیلوفر یا شربت اند  
 و خاکشی داخل کرده باید کرد و قشری بوقت شام خیارین را نیز حکم کرده و حکیم شریف خان مرحوم در کمال شدت تپ استعمال میفرمودند  
 و از برای خشکی زبان مضمضه از غلاب استعمل مفید بود و نیز استعمل را در پارچه بستند و در آب اندازند و بر سر و لب بمالند برائے

خشکی و کمبود است لیسریک ملے اسرند و زلزلہ باشد و اول شیر دالوے بخارا و شیر و زرشک و کنگبین مناسب باشد و در ذوقیت تے  
 با کنگبین و شمال کنند و عرق کہ دیا پار صبح کنند تا دہ از او حق سندغ کرده و در تب صفراوی و تیس اثر غیر جامنہ احتمال استحاله صفرا  
 دارند و کثرت نیلوفر کہ با نیت تھیل بصفرا کشید و جائیکہ تب شدید باشد حسیان منجنغ نے شود و در روز ہشتم و دہم از سہل بازرقیہ  
 کنند و بعد از پنج روز قرص طباشیر ملین و قرص زرشک با آب کاسنی سبز عرق و شربت بزوری و خاکشی بخزند و یکدیہ کاسنی بیستہ  
 نفقہ تخم کاسنی و شربت بزوری نیز نافع بود باید او دو بعد آن علاج تب مرکب باید کرد ایضا از مطب حکیم علی شریف صفت  
 آن در تب صفراوی اول عرق کدوہ تولد شربت بنفشہ و شربت نیلوفر یکرب و دو تولد و خاکشی چهار ماشہ دہند و بجائے شربت  
 کنگبین نیز خوب است لیسریک سرفہ نباشد و در ذیائیم کدو می شیرین و دو تولد بر ششہ اول سبزیانید و در شدت حرارت الہدیہ بارہ  
 علی سبیل الہدیہ و شیرہ کاہو نیز آید و تبرہ دو وقت کنند و در چارم خیاریں و حبسم روز ہند و اندہ و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل الہدیہ  
 بنفشہ زائیدہ روز ہفتم کاہو ہشتم روز سہل از کنگبین و شیر خشت و خیانتہ کلقتند و تر مہندی آلوسہ بخارا گل سرخ برادیدہ تبرہ را فزودہ دہند  
 و اگر سرفہ لاق باشد غلغلی خمازی داخل سازند و در دوم سہل لعاب ہلدانہ و اسفول شربت نیلوفر و حبیب حاجبت شیرہ تخم کدو نیز آید  
 و لعاب رائیہ غلغلی از پیش این سازد او ستاد و رنخندہ کہ بعد سہل تخم کاسنی نیز سے دہند و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیرہ یار  
 باشد سپستان سہل السوس گل بنفشہ کاغذ زبان مویرقہ و سہل دال سازند و ملیہ جات قبل از سازن دوم و ادون ممنوع اند و غلب  
 خالصہ زیادہ از چہار دہ روز نے اند اگر باقی ماند غیر خالصہ کدوہ اشش تبرکیب لغیم است پس از پانزدہم شیرہ و سہل السوس و غلب الشلب  
 سے افزائند پس پانزدہم و سہل ملیہ جات و سنایزہ اضافہ سے کنند و علیکہ بر است تب صفراوی از بیاض استاد و محرم صفت  
 آن لعاب اسفول و مغز تخم کدوہ یک ششہ شمشادہ عرق کاسنی و عرق غلب الشلب و عرق شاہترہ ہر یک پنج تولد برادہ و شربت  
 نیلوفر و دو تولد کل کردہ خاکشی چہار ماشہ پاشیدہ و بنوشند ایضا جہت تب صفراوی صفت آن آب تر مہندی سہ تولد شیرہ  
 تخم کاسنی شیرہ مغز تخم کدوہ ہر یک ششہ ماشہ لعاب ہلدانہ ماشہ گلاب چار تولد کلقتند و دو تولد ایضا از حکیم عبدالقادر شاگرد  
 حکیم شریف خان صاحب جہت تب صفراوی صفت آن اول سکانات شل شربت بنفشہ و یا شربت نیلوفر و عرق شاہترہ  
 و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و خاکشی پاشیدہ و دہند باز شیرہ کاہو یا شیرہ عرفہ یا شیرہ مغز تخم کدو یا شربت شنگہ بسیار گرمی زائیدہ  
 و شربت اندر دال کردہ و دہند باز از نفع صفرا آلوسہ بخارا و زرشک تخم کاسنی کاغذ زبان غلب شب و آب گرم حر کردہ و صبح  
 الہدیہ صاف نمودہ شربت بنفشہ خاکشی پاشیدہ و دہند باز سہل و دہند و نیز در تب غلب شیرہ تخم عرفہ شیرہ تخم کاسنی ہر یک سست  
 ماشہ کنگبین و دو تولد دال کردہ و دہند و در تحمے حرقہ تبرہ زیادہ کنند و شیرہ خیاریں و شیرہ کاہو و لعاب اسفول بنفشہ کلقتند  
 طباشیر کافوری سہ چار ماشہ دہند و اگر اسہال باشد قرص طباشیرہ قاضی ہم دہند و در حرقہ آب کاسنی سبز عرق و کنگبین نیز محبوب  
 است و درائے اسہال صفراوی قرص طباشیر ملین و شربت کدو یک روز و شربت وینا کہ حبیب لقمان سے وقت و مزاج دہند  
 غرض تا ہشتم روز کہ سحران است تسکین وراج کردہ باشند و دین آنها اگر خود بخود اسہال شود قرص طباشیر افیونی و کافور و

کشتن خشک و تخم کاسنی بریان حب الاس با شربت بیه یارب بیه میزند در دودن سرفه ترشی سقوف و همدان و اصل السوس  
 و در نهانم سازند با جلا بعد از هفت روز که تب کم شود سهل از سرفه فلوین و تر مندی بالغاب اسنبول و همدان و اگر قوی خواستند  
 و شربت بر یک چهار توله افزایند و اگر در شدت گرمی و تشنگی و حرارت فائد در آب که دود شیر و تخم خیارین یک توله سرفه فلوین  
 و تر مندی نیز مالیده و بعد از نقاسه ماده اگر حاجت شود بر آب تسکین حرارت فائد مار القراع با شربت نیلوفر یا کبجین یا زعفران  
 یا کافور و همدان که بر آب تسکین و بیجان صفرا مانع است و در این حرارت و سکن تشنگی است و اگر غلبه دائم و لازم با کمی گرمی بود  
 بعد نوم روز تسکین حرارت و عیش منبج لبلور طبع نیز جایز است بنفشه نیلوفر و کاسنی بر یک نه ماشه خیساییده یا چوشانیده نبات  
 سسید یک نیم توله و اصل کرده خا کاشی چهار ماشه پاشیده و همدان تسکین و هم نعج ماده مشکور باشد شیر و مناسب شل شیر و کاهو یا  
 شیر و ستر تخم حرب یا شیر خیارین نیز و همدان از روز پنجم منبج حرف و همدان از روز ششم به ستر و سهل و همدان و سمان سلهما تبرید یا  
 منبج باید و او اگر تب مرکب از صفرا و بغم بود و او به ساقه بادیان و گل قند افزایند تا بغم نیز نعج باید و اگر تشنگی شود و شیر خیارین  
 هم افزایند غذا کثیرتری یا آب جود که دود همدان و دوائی که در غلبه سمول **صفت آن** بنفشه تخم کاسنی غلبه الشلب بر یک  
 پنج ماشه در آب گرم تر کرده مالیده صاف نموده کبجین یک نیم توله و اصل کرده گل قند یک نیم توله و دود جو شند ایضا بادیان کاسنی  
 بر یک چهار ماشه عرق گل کبجین توله کبجین گل قند بر یک توله پا و بالاد ستر خیساییده بنوشند ایضا و تب صفراوی که هر گاه تمام از  
 است روز نماید یکبار **صفت آن** قرصن طباشیر تلین ساید یک شقال و کبجین هفت و دم سخته همیشه بخوراند و بعد از آن  
 شیر و زرشک شیر و تخم کاسنی شیر و تخم خیارین بر یک و دود و در غلیظت مناسب بر آ و دود و شربت نیلوفر هفت و دم اضاف نموده  
 بنوشند بشرطیکه سرفه نباشد و اگر غلبه شربک باشد همراه او به قرصن مذکور قرصن گل نمایند ایضا دوائی بیهی برای  
 تب صفراوی از جمله **صفت آن** گل کوشیز خشک صندل سبج بفر تخم کنول گند پوست اندز وانی و دخت نیم بر یک و شمشیر  
 بکوب نموده بچوشانند تا آب نیم پا و بانه صاف کرده در بند پ گرم کنند و در شود و در عرض که از شربت شراب پیدا شود و خفیه است تا بخورد  
 یا هفت روز بکار برند ایضا از کتاب مذکور **صفت آن** گل کوشیز بیت پاژر گل نیلوفر صندل سفید صندل سبج برگ مان  
 بدستور چوشانیده و همدان اگر امتیاز تلین افتد بلیل زرد و اصل سازند یا مغز فلوین سفید آیند و اگر مرض از خوردن اغذیه کاره  
 باشد از او بد که دود عرق کشیده و همدان ایضا بر آب تب گرم تسکین لطایه **صفت آن** که بجهنگ بادیان بر سدر او و را  
 ساید و شیر بر که خام باشد یا بریزند و در رو کف دست و پاشنه باله و خوب بالش کنند تب رفع شود و دوائی تب و لوز مغز  
**صفت آن** تر مندی دوام در آب گرم بجانده و صاف کرده شکر سبج دوام حل کنند پس از اسنبول دوام و دود  
 آب انداخته اول بنوشند و بعد یک کثیری شربت مذکور بنوشند و سه روز به این طور عمل آرند و غذا شربت تر مندی یا خشک و گاه با  
 نان و کپوری یا دال خشک و همدان و دوائی که در تب بطنی معمول است **صفت آن** باید که تا روز چهارم تبرید خفیت شل شربت  
 بنفشه و دود لوز عرق بادیان و عرق غلبه الشلب بر یک شش توله خا کاشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر شربت و عرق نباشد شیر







و باقی چار چار باشد و اگر سوداوی باشد طبعی سیاه و زماشته و کابلی زماشته و ثمالی چهارماشته و در صفراوی سادات هر سه با زماشته و در طبعی طبعی و در سرکه و غار لقیون و در بزرگ و در خجیل نیز می افزاید ایضا و در تب ریح و دانه و سوس و از انطاک صفت آن اگر از خون حترق باشد اولاً فصد با سلیق از دست راست کند که اگر حال صحیح باشد و الا از دست چپ و از این تفصیل خلاصه کردیم و درین باب واقع است رفع سوس و در خروج خون مادام که رنگ آن تنگ گردد و متعده نماید و اگر چه بدفعات باشد اگر کثرت آن در یک مرتبه بقصور نماید و هرگاه فصد کند و طبعی بزرگ قطعاً حرکت کند و قطع او واجب بود و الا سواد غلبه کند و خطا کرد و کسیکه فصد غیر با سلیق در میان نموده و این زلزله فاضل است و بعد از فصد ملازمت این نفق و واجب آنجیز در مویز منقبه بر واحد و اوقیه غنایه است و اگر بخانه افره سندی هر یک یک اوقیه انواع بلجات هر واحد نیم اوقیه بدست و مرتب ساخته بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و در طبع این میانین پس اگر بعد از این تب بر تب طول کند تب پیر که در ریح سوداوی بیاید و واجب بود ایضا بر لب تب ریح و دانه و صفراوی از سوزن ای صفت آن علاجه سکنجبین ساد و هار اشیر و در خجیل و خیار شنبه و فیتمون بشیر است و هر نوع از انواع بلج طول کند خلاصش بر علاج ریح سوداوی باشد بسبب شخص سودا با استحکام اتراق پس علاج آن باید بر پشت ایضا بر لب تب ریح و دانه و سوداوی از سوزن ای صفت آن آنچه از نفوس سودا باشد واجب است که اولاً این طبع خوشندان عجیب النفع و کثیر القاعده است من تا لیت آن نمود و تجربه صحیح یافتم و نسخه آن در طبو حات خواهد آمد شش روز تکرار آن در ایام راحت کند اگر قطع آن کند و تمام نفع ظاهر شود و صفون سودا و بهار الحبن چند روز بدیند و الا شش روز فیتمون و نه روز نفع تمام کرد و پس صفون مذکور بدیند و اگر ناکل شود و یا ریح کوفایا و بدیند و اولن تر باق که خطا است بسبب قبض پس از سه روز کند و واجب بود و تمام روز راحت و اندر آن بخیز جالس و از آن و در طبع با دمان باره نماید و هرگاه یوست زیاده شود احتقان بشوایه کله یا پنج بار بود و اکثر آن نزال میشود و بخوردن غار لقیون یک درم و حجر ارمنی و مرور پذیر و احیم مثقال دین مجرب است چند بار روز دوم از لوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجر کنند و الا غدیة بقول شکر اشنانج و کدو کایان و بهر و غیره بدیند و هرگاه فوبت بروز نمود و استعجاب نمایند غذا نهند و الا با زماشته اگر صمغ مسحت کند و در مجربات مثل بلون اکلا و شراب است و کذا کرس و تخم با فستقین و تعلیق با قوت و فله و کوشش و دل طحال خالیست و بخوردن بهر او و در ترهت نوشته که شراب فیتمون و در طبع و لاجر مخصوص ریح است و در مجربات مرور پذیر محلول و در شش ترنج است و بخوردن اندر شرب کرس لبث کرد و در خواص آمده که پارچه نفاس قبل غسل او چون بپوشد ریح را نزال کند و کذا بخوردن تخم فند و تعلیق تخم شنبه و در بادوس و خروس و هدهد ایضا بر لب حمایه بلج و دانه از مخرج ای صفت آن طبع ریح و دانه و تقسام او مثل ریح دانه است بغیر زیادتى که در دانه حوادث از خون که در آن فصد صافن و او را غر علاج کنند و درین انضاج بیشتر و تنه باید که دانه از آن تحلیل رود نماید و دیدم از خلاصت تحلیل آن تسویه سوسه بسبب شدت طبع آن مواد را و عمل او در طبع غریبه پس سیاه می شود و چنانچه نشان حرارت غریبه اندر آنست و هرگاه اشتداد نماید و کوفه گردد و بسبب فراطراق او بسیار باشد که ازین تب ملازمت شرب ملازمت بسبب طبعی بود بر شکر شیرین ساخته خلاص گرداند ایضا بر لب تب ریح





طریق علاج حمیات فحشاء که نوبت دور و آن مبین نئے باشد **ایضاً** برائے سطر العنب از الطالی **صفحت آن** اگر قوت ساقط  
بنو و نر و کن واجب است تم بطیخ ثبت و عمل یک روز و یک پنجین و آب گرم روز دیگر تا آنکه نقاس اعلی بدن ظاهر شود و بعد از آن  
مار السمل به خالقیون یک روز بخورد و شربت اصول یک پنجین بزوری روز دیگر و این حب صبح مجرب دین تب از تر یکب  
من است و نسخه آن در جوبات مسطور شده و غذا باید که قبل نوبت و اگر قوت ساقط بود در استعقل ع یکا بسند و در غذای میفرایند  
و دوا فی کربائے تب و از دلفنی درین نفع باشد **صفحت آن** جالاج عکبیت سفید صاف کرده نصف عدد و یک عدد  
و زعفران سیاه پیچیده بے الطلاع صاحب تب بخورند پیش از نوبت باید که سه روز و دو بند و چون گرم بشدت است و تب سفاوی  
از نهانه بند **ایضاً** شب یا نی یک شش سوده قبل از نوبت آب و دهند **ایضاً** کوبل کرخه و دو سه ماشه ماشش ماش با فضل سیاه  
هفت عدد و آب سائیده صاف نموده چند روز بنوشند یا از آن حب بسته بخورند **ایضاً** و تب و از دلسمول **صفحت آن**  
سمند و قبل یک عدد سائیده از وقت نوبت دو گشتی قبل بخورند و بالایش آب لیوس کاغذ نیم عدد و افشرد و بنوشند و پنجین  
تا بند و از وقت نوبت استعمال نمایند **دوا فی** که لرزه تب کم کند از مجربات حکیم علی **صفحت آن** وقت شروع لرزه و در  
پائے ریش را و آب گرم نهند و رغن با لون گرم کرده بر هر مائے پشت و بر دست و پا بس مالند و قدری افیون و رقی الحیال با  
یا قوی متدل یا حار مزوج کرده بخورند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بدهند و **دوا فی** که در حلی مرکب از نیم و صفراء  
سمول است مخصوص بده نیتیه **صفحت آن** یک پنجین گلشنه یک چهار درم با هم آسیخته بخورند و عقب آن شیر و باوان شیر  
تخم کاسنی شیر و تخم خیارین هر یک سه درم و عرق مائے مناسب کشیده و شربت بزوری بار و هفت درم اضاف نموده  
بنوشند و گاهی خاکشی سه درم اضاف کرده می شود و **دوا فی** که سهل و دفع تب مرکب است در عقب غیر خالص بر دانه کافور  
می دهند از مجربات حکیم منصور علی **صفحت آن** آب برگ عشته هشت توله یا شکر سنج و دو توله شیرین کرده نیم گرم بنوشند  
**ایضاً** شکر گمان یک عدد و نیم پاؤ آب سائیده صاف نموده دو توله شکر سنج و خل کرده بنوشند از آن لرزه می کند  
**ایضاً** اگر با شرم باشد انجیر زرد و پنچ عدد و اصل السوسل متشر شش ماشه کا و زبان هفت ماشه سوز مسته ده دانه سپستان  
پانزده دانه شب و عرق کا و زبان و باوان و عنب الثعلب و شاه تره و گلوتر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت  
شکاش و خل کرده نیم گرم بنوشند غذا و ال مونگ متشر و رغن با و ام شش ماشه پنجه بنان گندم موس و دار دند  
**ایضاً** بهر حسی و مزمنه نان جو پنجه گرما گرم پار و باره کرده و ظرف گلی انداخته در آب تر نموده یک بنجه بر زیر زمین دفن کنند بعد  
از هفت بر آورده آب صاف و زلال گرفته و در شیشه نگاه دارند و خاک از دو توله تا پنچ توله و هم وزن این عرق کا و زبان  
آسیخته بنوشند و اگر نبشته آروانده که نمک افغانند و **دوا فی** که برائے تب دلفنی و مرکب بسیار مفید است **صفحت آن**  
خاکشی یک توله و در قیات مناسب روز اول یک جوش روز دوم دو جوش پنجین تا هفت روز یک یک جوش زیاد و داره  
باشربت بزوری و یا شربت بنفشه دو توله دهند و پنجین تا هفت دوم هر روز یک یک جوش کم کنند **ایضاً** در حمیات



آنچه در دوائی که در تب و دوائی معمول صفت آن قرص کا نور چار ماشه شربت انارین یک یک کوزه سرشته بخورند بار بار  
آب کاخی تازه آب منب الغلب تازه هر یک هشت کوزه بکنین ساده سه کوزه حل کرد و بنوشند و غذا وقت صفت گوشت چرند  
منج و لیدر شینند و بنامه و تیپ و یک یک مع اصلا بحوضات شل زرشک و ساق و غور و خاصه وقت صفت مزاج خم و راست و اگر  
گر می جی زیاد باشد زرد و بیشه منج بدینند و یک قته هر چه مناسب باشد در صورت حرارت اندک یک وقت آتش جو با نبات منج  
بدینند و در بنیز از گوشت غنیکه و لبن و فواکه ایضا برائے می دوائی در حالت نیست بلع صفت آن شیر ذره زرشک پنج ماشه  
شیر و صاب پنج وانه شیر و خردش شاشه شیر و غم حاصل چار ماشه و عرق صندل و دو کوزه و عرق کاخی چار کوزه و کیوژده و دو کوزه عرق  
بادنگ چار کوزه گلاب آب بودینه آب لیون ترش هر یک کوزه برآورده شربت انارین شربت ترش شربت خورده هر یک  
یک کوزه با رنگت چار ماشه پاشند و دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص کا نور قاقص سه ماشه یا اجزای قرص کا نور چهار ماشه سوده  
و محمول جود مذکور دهند برائے تقویت قلب با شربت سیب سرشته و دهند و اگر کاسه شیر وانه میل سه ماشه اگر گرمی کم باشد تخم لیچان  
بریان چهار ماشه پاشند و دهند و دوائی که در تب و دوائی بود صفت آن قرص طباشیر بنین و قرص کا نور با جود یا با طیار  
و یا مار القرع و دهند و در صورتیکه غشی با پ و ق مرکب نشود و سده و بعضی ضعیف باشد و آن قرص مذکور با شیر بزر و شیر  
و شیر و ترسیا را مناسب است و اگر سده هم باشد غیره و شمش وانه آن که درائے سرفه نافع است با اقراص مذکور و آنکه  
باید داد و اگر تب و ق غشی بود اسهال و رفی کنند و در علاج تب و ق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعضی ادویه مبر و مثل کاغذ  
پا حث تحفیف می شود و همچنین بعضی ادویه و ترطیب شراب موجب تخفیف است پس باید که شراب با آب مزج نموده وقت ظهر  
غذا و دهند و همچنین کا نور با ادویه مرطبه غلو طم و بخوراند و درین تب از مرطبات سده احتراز کنند و ادویه طریب در آب جوشانند  
و در آن نشاند پس هر که بیرون شوند از روغن کدو تمام بدن را باند و روغن مذکور در گوش و بینی بچکانند و شور باک گوشت  
بزر و نچ و دهند و نمک و در تمام ایشان کم اند و اند دزدی بهینه نمیشد بحال ایشان مناسب بود و از اسهال باک و اسهال  
و خریفه و خاره و اگر سنگی و تشنگی و غم احتراز کنند و در مسکن بازده و همب شمال و کنار آبهای مسکن دارند و ایضا برائے ق  
از حکم علی شربت صفت آن کا نور یا طباشیر یا مر و از بد هر یک یک ماشه یا قرص طباشیر یا قوری چار ماشه یا زرد  
چهار کوزه سوده و مل و انیر و مر و ادویه یا کاز زبان با شربت نیلو فرایخته بخورند و بلایش شیر و خرد و ق و لعلاب بهانه سه ماشه  
و شیر و منج کم کد و یک کوزه شربت نیلو فرایخته شربت ترندی و غیره بدینند و بلبله قوی و تبرید و از تب منکوره باشد و اگر کاهل باشد قاصد  
چون طباشیر یک ماشه و کا نور و ق و ق و ق چار سرخ با شیر و بازنگ هفت ماشه بدینند و چون تب غشی با این تب مرکب شود  
گل بنفشه نیلو فر عتاب سپستان غلب کا و زبان منج جازی شب و در رعایات فیضایده بمنزله سد قمرندی و همچنین  
مالیده و گفتند حل کرد و دهند و شیر شربت برائے اصلاح صفرا و نیز اضافی که کنند ایضا برائے تب و ق از انطاک صفت  
آن ملاک امر و تب و ق تبرید و توفیر و طوبات است تا حصار است شعله از تحلیل جان مشغول شود و لطف آن با غذای



از سبب بار و تقیید کنند و قتل آتش جو مانند آن از اشتیاقی که باره نمایند و در ستره اول را دعات مانند حنظلین و فلفل و کل ارغش  
 و کل سرخ و غلبه الکلب و آب کشیده سبز و آب غلب الکلب سبز سائیده و ضاد کنند و این مرهم رسوت سوم سلیله هر یک و درم  
 روغن گل روغن بنفشه هر یک چهارم گداخته رسوت یک درم سائیده و بیاسیز درم هر سه شسته ضاد کنند و اگر ماده از فلفل و غلبه الکلب  
 بود و در میان بنفشه پس گوش یا زردی بل یا کج کلان حج کرد و رادعات مناسب بود و یک مرغیات محله مانند سوم و روغن گل با محلات  
 مرغیه مثل بنفشه و خطمی و تخم مرو و ضاد نمایند و فصد کنند و از روغن پانچ پیانند و بنفشه اگر در دستید باشد استعمال رادعات را در روغن بزرگ  
 سه زرد است و روغن بزرگ و فصد صرف مانند بزرگان یا بویه الکلیل الکلب اگر خطمی با رادعات بیاسیز درم و در زمانه امتحالات مساوی  
 با رادعات کنند و در زمانه امتحالات صرف کنند و هرگاه ماده بخیل نشود و حج کرد و در روغن شدت که در منصفیات مانند  
 بزرگان و در روغن بنفشه یا زردی و فصد و در روغن سکن شود و درم نرم کرد و آن وقت از روغن بنفشه  
 یا بویه بچکانند و در فصد استغراق ماده مرهم زرد یا مرهم غل استعمال کنند و واهی کشان و درام مغانین یعنی خیارک طریق  
 علاج این در واهی فلفلونی که در ستره داین و واهی افق است صفت آن پوست بلیله و ده شقان با کوفته به روغن  
 پیدا بچرخ خوب بریان کرد و تحت بنفشه و دیگر که تند خیر کرد و ضاد نمایند و در ستره روغن بنفشه و واهی حمزه و بنفشه و درم  
 صفرووی که با سفرخی خوشندگی و تب و تشنگی و التهاب می باشد صفت آن سوائه فصد آنچه و فلفلونی گذشت به عمل آورد  
 لیکن درین درم تریز یا درم گندم و دیگر غرقه و کا و سائیده با عاب اسفند سرشته ضاد نمایند و علاج فلفلونی حمزه و فلفلونی  
 مرکب از علاج درم دومی و صفرووی نمایند و واهی حمزه یعنی سرخ با درم باطلان عارض می شود و صفت آن اول تقیید  
 و فصد و تعدیل خط نامیده و او فصد صفه خون مثل شاه تره چرمانه و بلیله سیاه و غیره که در آنک می دهند باید و او چه که در آن برگ  
 زیتب و دیگر بکافن است و در جواب سرخ با درم مسطور شد به بند و اگر ضرورت باشد حجامت و در سال علق بکار برند و اگر شهر مستقر شود  
 مرهم سفید آب و روغن بنفشه با درم سفید و بنفشه سیاه و قرصه قتال باشد ایضا جهت سرخ با درم بنفشه هر که که قرصه اول بطلت بنفشه با درم  
 مبتلا شده باشد باید که ماده روغن فلفل قبل از کل چند روز برین دوام دست نمایند بلکه مادرش در عین حل تبا و کل کند و صفت  
 آن غتاب بطلت و اند صندل سرخ صندل سیندر برکت سه باشد شاه تره بطلت باشد برگ خناک سرخ هر یک سه باشد پوست درخت  
 کچال چنانچه با درم و بنفشه و بنفشه هر یک سه باشد سندی چار باشد سرخ کافج باشد شکر سیندر و توله بطریق جوشا برده یا بنیسانده استعمال  
 نمایند و واهی درم خود آن درم سفید بود و آن عذرات و اگر باشد و چون گفت بر آن نهند فرور و و بعد از ساخته باز بحالت خود فرو  
 کند صفت آن بنهار فلفل بنفشه گرم از سبیل حار و حب ایچ تقیید کنند و لطفون با سرکه و آب سائیده ضاد نمایند و فایده روغن و  
 خاکشیر کرب و درم گین کا و کوشب و صبر و سرکه سائیده ضاد کردن سفید بود و واهی سله و آن درم غلیظ یعنی است که از مقدار  
 خود تا بقدر ضرورت رسد و درم از لکیده باشد از گوشت جدا چنانکه از حرکت دادن بهر جانب متحرک می گردد و در موضع خود و این را  
 و بهیندنی روشنی گویند صفت آن مانند علاج درم بنفشه گین کا و درم هم و اصلین و مانند آن و در عسل

نامزد گردن منید بود و اگر زمین باشد اودی حادّه مانند فلفیون ایند و یا آن را شق کرده بماسه بیرون آرند پس هر چه بکای مدمله بکار بند  
 ایضا که سلمه را غلیظ کند صفعت آن زرد و چوب دار بد سهاگ سر سبه ساگرد بر قطعه گدیکو را انداخته بر سبند و چند روز درین شتر  
 ایضا سبب سلمه صفعت آن جبه منید و یک بطرز آب لیون ساینده بر سلمه شتر طر و ده طلا و کند و چند روز بر غلیظ  
 رود و تقصید به مویز شقی و نقل و آبک و صابون درین باب از اودی قویه است و وائی سرطان داین در س بود سلب نالی بترگی  
 و گوشتی که نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بچون سرطان نمایا ماهه آن سوراخ استراقی است و در ابتدا بقدر  
 با قلا یا بزرگتر از آن ظاهر شود بعد از آن عقور انس را گیرد و مقدار غریزه شود و پیرسته مانند شعله آتش ملتهب باشد و در  
 مردان اکثر در روده و قنیه و در زنان اندر پستان و رحم پدید آید و هرگاه بر پشت عارض شود و اکثر قابل بود و سرطان که متفرج شود  
 قرحه و سحت بون که ظاهر شود که اطراف آن غلیظ بود و لپها س و بجا بجا بیرون بر گشته برنگ سبخی یا سبز حن زخم  
 شود و بتران اول باشد با سلبه مریضه است بنایت صاحب و خطرناک قطع در صلاح آن بناید داشت سبب هرگاه متفرج شود  
 صفعت آن بعد نضد و چسباندن از لکشف سوراخ و پهنه پهنه مسهل سوراخ و در الجین تنقیه کنند و حکاک سبک آسبا و حکاک  
 سنگ آهن تیز کن و حکاک اسرب و در وزن گل آب غلبه اشلب سبب آب کسینچه با هم آمیخته طلار نمایا تا درم زار یا ده شش دان نمید  
 بعد از آن سفید و از رنگ گل آبی آب کاسه سبزه بر وزن زیت آمیخته طلار نمایا تا غافلت نماید و اگر تفرج شود سفید از رنگ  
 تو تیا س مشمول بر وزن گل طار کند تا زرد مال بیدر گیا و کند و در بولی که بر طرف میوات س باشد گردول ماهه کا کونا نمایا و ساینده  
 سرطان را دفع می کند و سرطان نه ری را بشکافند و بر آن نهف مد و سرطان را بسوزانند و بر وزن طلار کنند و و وائی  
 خنایر و آن در میست صلب که اکثر در گردن و دین جان حادث گردد و بیشتر متد و باشد و برگشت چسبیده بود و برخلاف سلمه  
 و سببش اجتماع ماهه غلیظ است و زدن از قند و سوت و سحر در رختن آن با عصاره رزم صفعت آن اول تنقیه و غلبه و سوز  
 کنند و در تطهیر و تقطیل غذا بیشتر کوشند و از طعام شب و خورون فاک و موصات منع نمایند و از کثرت کلام و غضب  
 و از بلند کردن آفتاب فرمایند و چند روزه تواند بترشگی بکشد و در غلظت شکم یا ضمت کنند و بالین بند باید داشت و گوشت که  
 تفرقه در بجا بهترین چیز خوب خیزان و حب و اصلی و اطریضند و س است بعد از آن پنج کوسن ساینده و در هم داخلید آن آمیخته  
 صناد سازند و اگر غلیظ نشود و در حورس با بول کوبان صناد کنند تا صبح یا نسته سببگر دروس هم زنگار بپزند و اگر این تدبیر فائده  
 نکند بشکافند و بیرون کنند بعد اودی مدمله بکار بند ایضا برانے خنایر از اطفاک صفعت آن علاج سببش تطهیر غذا  
 سته الامکان و ریاضت برگر سستی و تقویه اخلاط بے واسهال است بعد از آن انمده که در علاج سلعو گدس شل و خلیون  
 با خاسته بر سادچون بنیر را بپزند تا آنکه هر اگر در دوا س خاکستر لپشک بپسایند و صناد نمایند خنایر را غلیظ کند و کدافت و خولان  
 و سفید آب و گاسه قطع می کنند و پاک می نمایند و بر گل اوداخ می دهند و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسید  
 ایضا بعد تنقیه بدن اسهال بچوب اصلی و حب خنایر و حب فیتون و اطریضل فدی نافع و اگر نفع و زخم از

خدا و خشاک کرده و نیز درم و اچسبنی و اندک شکر هر روز در بنده نان برایش نماند و صفحت آن تخم سرس را آب  
سایند و بقدر کما روشنی جها ساخته هر روز یک حب ناشتا بخورند و پشک بزرگ سوخته با سرکه و شهد سرشته نماد و کنند و روغن بنده  
سرکه سایند و مالیدن نیز نان ایضا کند و در ملتی است اشنی هر یک پنج درم با و شیر فزون هر یک هشت درم مثل اندق نیاز درم  
کلیخ سه درم چهار درم سرکه مثل کنند و آب کشنیز نماد و نمایند و بعد سر روز تازه سازند و ووالی که جهت خناریر و امثال آن  
صفحت آن گویان کا و خشاک با و اشن غلیظی همه را یک ساخته نماد و کنند و زین من مصاف یک جزو و حنض یکی و جزو آب  
کشنیز نماید و نماد و در کون برک خناریر حار و نافع و ووالی درم صلب یعنی آس سخت و آن را به یونانی بقیر رس گویان و اکثر  
آن بعد درم حار حادث شود که بکثرت استعمال اخمد و بار و ذوقا بعد ماده آن صلب گردد و یا از ماده سوداوی که بقدری بریزد و  
در آنجا که کند و یا از بنم نیک که رتین آن به تحلیل رود و کثیف و سه تجر گردد و از سودا که با نفهم مرکب بود نیز حاضر شود و اکثر اوقات این  
درم از وجع و الم خالی باشد و رنگ و سه چون رنگ بدن بود و مفرغ سوداوی که رنگ سرب بود و بعد و سه اندر آن محسوس شود  
و نسبت به طیفه صلب تر باشد صفحت آن بعد از دفع از سهل سودا و مفرغ قنیه کسبند و مملات ملینه مانند هر قسم و اظلیون  
استعمال کنند و پیه بط و پیه خروس و پیه روبا و مفرغ مساق کا و اشن و مثل و لواب است و لواب است و لواب است و لواب است و لواب است  
تخلی هر یک را درم و درم حبش و درم نیم سفید است و اندک همه را در بان کوفته نماد و نمایند و ووالی خرد و آن در سه است صلب باشد  
اندق با جز و بیش تر به پشت دست و پشانی واقع شود و فرق در میان غد و سلبه آن است که غد و سخت نباشد و کلا سب  
شود و در اول حدوث آن اگر به دست مالند متفرق شود و باز عود کند و گاه باشد که عود نکند صفحت آن مانند علاج  
درم صلب کنند و بستن پاره سرب بر غد و سفید بود و چون اورا بخیزد بگوید تا که متفرق شود بعد حنض و اقا نیاد و کما درم  
و سریشیم بر آن طارک کنند و بالاس آن قطعه سرب نقیض نهاده سخت بر بندند زائل گردد و ایون العر نقاسه و بقول الطاک  
نیز علاج غد و عقد بر سرب و اشن اوان حار است و صبر حنض و صبح لیتون مجرب و کذا روغن آخبر و طلاء  
بار و ذوق و ورق و سندر و س و در خواص آمده که اگر کچک غلیظ از بگیرند و بچینه تنها بخورند از نوع آن بر و مجرب و مزاج برین داود و اکثر  
حزرون و گرم به شحم ذریت طلاء کردن و کذا صبر نان ایضا دوائی هندی بر سه غد و عقد که در دست و پایا مفرغ و دیگر با در و حاضر  
گرد صفحت آن برگ نیب اکاس بیل برگ سبها لودر آب چو شایند و بخار آن بگیرند و قتل آنرا سایند و نماد و کنند و بعد از  
چند روز که نرم شود برگ بیل برگ کشائی کوفته نیم گرم به بندند که منجر گردد و زائل شود و ووالی لغز یعنی درم ریجی عا شش است  
که مانند خشک پاره باشد و از انگشت فرور و در زمان اندک به مال خود و صفت آن بعد از دفع از سهل گرم متقیه کینه  
و کثیف و کلاب و عرق بادیان و شربت بزرگی سار استعمال کنند و شیر و تخم کشت و دانیسون با کثیف مجرب است و عا حار  
بر مفرغ درم نه درم و روغن با بون و روغن زکس با لند و جاورس گرم کرده از آن تکبید نمایند و ووالی و بیل و آن  
در سه است بزرگتر از زنبیل و در اکثر مستند بر الشک باشد و رنگ آن مانند رنگ چله بود و آن در و بنو و دیگر





و کذا بتلاح هفت بزر بر بهار هنگام افتاد که کوچک باشد ایضا که راجع به خنجر و مدخل و مل است و میجدیل است صفت آن  
 گوگل وین پس برود آب ساینده بر پارچه پهناده بگشاید ایضا صفت آن بخی و خردل بر روض سوسن  
 یا عسل ضدا کنند و اولی مانع طاعون و آن دمیست که در هنگامه و با بوقع پس گوش و زیر بغل و کش ران و دست و حاد که کرد  
 و بر التهاب و حرقت خمدی بود و عنبر و فاسد سازد و در رنگ آن مجر و اند و باشد که خون در زو آب از آن ترشح دمی و فشان غشی و خفان  
 و از گرم کرد و چون این اعراض است و اند و پدید و پاک کند و آنچه رنگ و سس سرخ یا زرد بود و دلم باشد و آنچه سبز یا سیاه بود بر روی بکشد و  
 بهشت نر و داده آن در عرق می است صفت آن دساز نهد و حلا مات و با بقصد و تنقیه بدن از رطوبات پاک کنند و  
 سلفیات خون بخورن با قلع و عس و کل رسی بر که استعمال کنند و بهار بخور و زرد و لادن و عنبر و صندل و اثال آن مستدل سازند  
 چنانچه در دوائی جمعی و ابائی گفته شد و دوائی از صبر و زعفران و گل بنفشه و گل محتوم و صندل الطیب و در رنج مرتب ساخته معلومت نمایند  
 و یا قوت و زهر و کا و زنا و عفت سودمند است چون این علت پدید آید با کل از قصه و تنقیه و ست باز دارند و یکی ترمه به ترمه  
 و تقویت لیب و انعاش حرارت غریزی معروف دارند و در سرت هائے خنک و خنجر و چون شربت سیب و انار ترش و ترنج و  
 لیون بر چه میسر آید با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان هر کدام ده درم فادر هر نرم و ساینده حل کرده بدهند و هر چه و خفان و  
 حے و بائے مذکور شد بخل آنند و چنانچه او را بر سر که در یک مورد و گل محتوم و کافور و دارند و گل و کافور و صندل بهو یابند و بدین راه  
 جامه های سفید پوشیده دارند و از هواست سرد محفوظ دارند و دل را از هواست گرم حمایت کنند هر لحظه صندل و نیلوفر و کافور به گلاب  
 ساینده بر سینۀ طلا کنند و حوالی مکان او را از ناخن و درگ بید که و و گل بنفشه و شل آن خالی نگذارند و در بهار و دوی را و در بهار و حوالی نکند از  
 بلکه حل آن گاه است و بر گرد و گلاب و چیز هائے سرد طلا کنند و بر نفس درم نشتر زنند و اگر ممکن باشد به شراطین خون از آن بر و ن کنند  
 و موضع را با آب گرم بشویند تا خون بسازد و اگر حاجت افتد به بر آن گذارند و بر نفق و طاعت کنند و هر گاه و برین مرض  
 خفان و فشی غلبه کن نشان توجه مایه بل بود و برین صورت باید که آب گرم که در آن با بون و شجبت جو شانیده باشند بر درم  
 از سائے طریل تا ماده از دل بجای نگاه علت باز آید و به قلیل رود و گاه باشد که حصار و دهریان اشتد او کند و این سبب  
 بر آمدن ماده است و بدماغ و برین وقت با شوی کنند و معاجم کلان بے شرط بر ساق گذارند و سخت کمیدن فرمایند و زمان طریل  
 آنچه را مایه و از مایه ناچهار از راجع مثل خنجر گرد و غذا درین مرض سرد و غلط خون چون عس و سرخ و تیو که آب پنجه و در سر که  
 گذارند بهشت باشند یا آتش چو و بقول بار دوسم محوم مناسب است ایضا بر سائے طاعون از اطفال صفت آن چون ملوم  
 کرد که در این سال و با سائے است از بیشتر تبه بقصد و حیاست و تنقیه و خلط حا و کنند و چون بهار به تیو را تبه و انانیه گوشت  
 و شیرینی و هر چه سود خون و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرافرش سازند و آب عس و سر که کل رسی با شایسته  
 ناخن و بیاض و سبب کتب و از ناخن زد و غصین بدان و به مشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه از آن سازند  
 سلفیات است و حال کنند و چیز نر که غذاست او قلیل باشد و شش چشمت خون تبهره و خود مایه شش نر که و بتول و با سائے





این علت کج شش است و مخصوص منقذات است و در پیوند باست با کلیه سینه خلق با حلق مدن و اولین جهت علاج آن کرده  
 می شود با دویه سمیه نفاذ می زند و دودیه یونانسه بطی التیج است لیکن سلیم است از فاکه صفت آن چنانچه تلبیه سیاه  
 هر دو نیم گرفته شده و صندل سرخ نیم گرفته سرکه که هر یک چهار ماشه حباب پنچ و اندیشه آب تر نمایند صبح آب زلال آن گرفته  
 شمشه فاکه صندل و دودیه را داخل کرده و نوشند و بعد از چند روز فصد بهفت اندام با با سلیق نمایند و بعد از پنج تنقیه صفرای سوداوی نمایند  
 و با دوا همین استمال کنند و آب شاه تره و سرکه و قند و آب گند و کدو چوب صینی و عشب درین مرض فاکه پنچ نمایند و معاین  
 آنها از صفوات آنها و چوب هندیه و طبوخته که در آن پنچ خلط داخل است و اثره و عرقیات مصغفه خون به نفع و با ایضا بزرگ  
 ناز ناسی از افلاکی صفت آن اولاً فصد واجب بود و تنقیه صفرای اکثر اما شیره و فصد و شربت آن و شربت در دودیه طلایه  
 عمل با آب خرفه و برگ سر و در فطران و سفیداب و کدو سرکه که در عمل پنجه تا یک ماهت مرتبه در آب ستر بروغن گل آینه و کشیده و سوسن  
 و ایضا سرکه گریز که بر عمل صبح بزرگان ایضا که جهت آن شک جبریت صفت آن شکر گریز بریان کرده و زنجار هر یک  
 دو ماشه خرمهره و دود سوخته چهار عدد و سپیاری چهل عدد سوخته یک عدد و راسنگ نیمه تنقه هر یک بریان رال هر یک دو ماشه اول  
 شکر گریز و راسنگ نیمه تنقه و خرمهره و سپیاری چهل عدد و زنجار و رال آینه زنجارک از نیم تا دو نیم سرخ و قتیله که در خون کنند  
 اول نان گندم به وزن چهار دام پنجه و در برغن زرد و خوب چرب کرده اند که از آن گرفته دوا و از انداخته غلظه بسته بخزند بعد از آن تمام  
 نان را بخزند و دوا را دیگر که در بر عمل آمده صفت آن با دیان و دودیم شاه تره و سرکه و درم نیم کاسنی سه درم که غنچه و دودیه  
 زرد از پنچ خرمهره و کدو نیمه تنقه و آب گند و کدو که در شکم بچند آینه بقدر شش ماشه با کلاب یگرم با آب بخزند فاکه پنچ  
 ملایم و تهره که در سوسن و سرکه و در دودیه و دوا و درم یک سوسن که در شکم بچند آینه بقدر شش ماشه با کلاب یگرم با آب بخزند فاکه پنچ  
 روز در آن منقذ شش شود بجز این دوا یک و ام شکر گریز نیم دام هر دو را با آب گند و کدو که در شکم بچند آینه بقدر شش ماشه با کلاب یگرم با آب بخزند فاکه پنچ  
 قرص صبح در حلق که در آن آب هم باشد با کش چوب گند و رطل و تنباکو بکشد و یک قرص پسته و در و پنجه بکشد و یک قرص پسته و شام  
 آیین سال سه روز به عمل آید و آب حقه تبدیل نمکند غذا نخورید بریان با نان مغو به یک کاس به روغن تاسه روز پس روزه چهارده روزه  
 با یک روز و نه روز و بن جوش کند و چمال کچال منقذ کند و گاهی عرض سهل نکور صفوت حب البیبل که در صفوات بیاید و دودیه  
 و در حلق که در آن شک و لوازل متحرکه بیندیش و در حلق خنک را از اسرار مجرب است صفت آن پوست  
 پنچ عشرتی و پنجه درم و دوا چینی مراد اسنگ هر واحد یک درم شکر گریز و دودیم با یک ساینده چهارده قرص سازند و در خان یک قرص  
 در قلیان خالی از آب و دقت صحر که در طبوخته که در آن سوسن پس خرمهره بکشد و در روغن زرد و فاکه گند نان مع پنچ رطل و روغن زرد و دوا را  
 براسه آن شک و ضیق نفس که در صفت آن شکر و دقت که در آن سوسن پس خرمهره بکشد و در روغن زرد و فاکه گند نان مع پنچ رطل و روغن زرد و دوا را  
 به آب بخزند و با سوسن روز و نیم از روشنی و دودیه و چمال کنند و دقت که در آن سوسن پس خرمهره بکشد و در روغن زرد و فاکه گند نان مع پنچ رطل و روغن زرد و دوا را  
 بلغ دوا را در اس واقع بر شرک درین مورد است و دوا را که در آن شک و ضیق نفس که در صفت آن شکر و دقت که در آن سوسن پس خرمهره بکشد و در روغن زرد و فاکه گند نان مع پنچ رطل و روغن زرد و دوا را



فنا خون باشد محمول است صفت آن چنانست که گوشت شاهره سر پیچ و کبلیه سیاه نیم کوفته براده صندل خج هر یک چار ما غلیظ  
غلاب پنجاه شب در آب گرم بر کرده صبح آب لال آن گرفته شہد خاص و دو تولہ داخل کرده بنوشند و گاہی بر گ و حنا و گاہی  
و گاہی براده چوب کشمش و بنویس و گاہی بر گ سنا صفا کرده سوزد و در مزاج بار دو چنانید و بل سے آمد و در حیات بر حلاط نمایند و احمد  
در اعلیٰ مخصوصه آن کل آرد و جاع درین مرض ضرر دارد و حام الفی اسبیاء است و خوردن صبر باد چرب را بخوبی قلعے کند و اگر در  
انتهای قصد بقوت اندام کند و بفتح سهل سودا خوردند و مار کین استمال نمایند بهتر است و حکم بیان را حادث میشود و سبب  
بلغم تور سے باشد مایلدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالدن روغن کجد با آب میمون نیز نافع بود و سوزن چوب گز و عرق مصفٰی خون در  
حرب و طب و بایں ہمارہ معمولی است ایضاً اگر در حرب از انطاک صفت آن اولاً اکثر سرب مار الشیر و آب شاهره  
بیکجین در چوب دومی و صفراوی کنند بعدہ قصد با سلیق در موسے یس شرب مطبوخ بلیہ و لغوع فواکہ نمایند و اگر متادای گردد  
قصد اسلم کنند و گاہی حاجت بقصد صفراوی بسبب روار و سیکشیت داعی گردد و چنانچہ در حجام و آنچہ از صفرا باشد بخش بطبخ بلیہ  
و لغوع صبر باشد و علاج حرب کہ از بلغم و مطبوخ اشتیق است و خوردن ایار ج کہ بدوشل صبر و غلاقیون گردانند و علاج حرب لکڑ شرا  
باشد شرب سفوف ہمار کین و طبع خشک است این قول صحیح است نہ آنکہ اطباء الجال او در اینجا کرده اند و آنچہ مرکب باشد با حصول  
اور و باید کرد و در ہماز چینی کہ شیرین و تلکین و ترش و شیراز اغذیہ باشد و اقتضای نماید مطلقاً و اگر چہ واجب بایولی باشد و موسی ترک  
شتر بن است و در صفراوی تلکین و در سوداوی ترش و تفریق بہترین اغذیہ اینجا است کہ قلعہ باشد مثل کدو ہند و انہ و اسفناخ  
و قطعت و کاسی و کھنوز و جربات کند ی است کہ اگر یک شقال از سرگین سفید کلب بار س شقال کبریت روغن کجد سرشند  
خورد و حرب و حکم حاضری را قلع کند و اگر چہ کہتہ باشد و احتیاج بنکار این نشود و قرب انبست تربت یک شقال از صبر با صفت آن  
مصطفی و اکثر تلک را بن تا مقف بار بود و دیگرہ و نقاشے شود و بدن پاک گردد و ویہ و ضمہ مستعمل کند بہر نہ کہ بل آن جانز نیست و  
خشن منہا بکشد بہ کبریت و نمک سوزند و زنجار و مر و اسنگ و سرکہ و قطران و صغ صندل و خاکستر سعف قلع و افق و ہر یک از این  
او و غلاب و آب کشمش و کرفس است بمزج یا بفرود بایں بار و فر حرنہ و برگ سرور در حمام و طول مقام در آب گرم روغن بنفشہ و از آنچہ  
بدن را بسیار پاک کنند نیست کہ برگ حرنہ را بپزند تا مہر گردد و بعد از آن آب او بزیست و بچہ بپزند کہ این روغن عجیب است و بچمن شب  
بماقی را طرون و خاکستر یک بڑا این را در آب سے نوید کہ علاج حرب و حکم قصد است مطلقاً یس تربہ در حار باب طین و شہر و حیات  
تر بہندی لکڑ محبوب صبر و طبع خشک است بدن بعد از آن ظاہر باشد حار باب کشمش و حوالیہ و سبب و سوزن و طین و سفیداب  
غلاب پیدا کنند و اسل و تنظیم بدن بعد از آن ظاہر باشد حار باب کشمش و حوالیہ و سبب و سوزن و طین و سفیداب  
بسرکہ و روغن بادام و آب میمون مجوع یا سفوف ایضاً حرب صفت آن حرامتہ بلیہ ہر واحد یک تولہ کوفتہ شب در آب گرم  
تر کنند و صبح او یہ مذکورہ را سائید و در ہمان آب صابا نوہ نہند و دو تولہ داخل کردہ نیم گرم بنوشند بہت تاید ہفتہ و دوا فی  
کہ در حرب و طب و بایں محمول حکیم منصور علی بود صفت آن صبر یک شقال در آب کاسنی و آب شاهرہ ہر یک شش تولہ



دوالی بر سر جوب و قوا از حکیم علوی خان صفت آن تو تیاست که مانع از ختم پیوار بر یک کیت که در مغز خیار بین کالی زیری  
هر یک دو دو که در سر که در رخن عمل هر یک چهار دم که در اسانده اشل مرتب شود و پس بالند و بعد سه چهار گطری غسل فرمایند البیضا  
که بر است خارشش که در جوب و با سه قوا با و فرنگ نیز مفید است صفت آن سیاب گندک آینه سار بر یک شنه ناشه نیمه  
عطر قهوه شسته شامه روشاد یک لوله در رخن داده کا چهار لوله اول سیاب و گندک و نایک پاس با هم کحل کنند و بگو و در را  
کوفته پنجیم را در رخن مذکور که یک صده کیار یا بست و پنج بار شسته باشد سیاه میزند و کحل کنند نایک پاس بلکه زیاده بدارند  
و اندک بریدن بالند و دو گطری داشته با یک سر و شل نمایند لوله دیگر بر است خارشش جمع صفت آن سفید و کا شغری شمشاشه  
شاهتر صفت داشته در اسانک بلیله سیاه هر یک چهار شانه چکفته مائه کاغذ یک مائه همه او به خوب بسایند و در رخن جنبی چکفته  
مالش نمایند و در رخن شاهتر و چون شاهتر و خورده باشند غذا که یک البیضا بر است جوب از اصول صفت آن گوگرد و در و درم  
تو تیاست سبزیان سیاه سیاه که در هر یک نیمه در و در رخن کا و که بست و یک بار شسته باشد شامه نیمه بر بدن بالند و بعد دو گطری  
غسل کنند دوالی صفت که از تپه بندی انجوری نهند کن شود که چاک مثل کا بر سر است که بر ظاهر جلد سرش برو با خارش باشد  
و در رخن شش و شش خلیلین سرخار بود لوله غرض شوی نیز گویند و این در با و گرم و شدت فصل گرما و در ابدان و اعتنائی که عرق بسیار کند  
و اکثر بشوید و چک بدن خوب دور کنند اکثر عارض شود و خصوصاً چون او سس سر و آب سرد بدان رسد و از ان جلد کثیف و ساسمند  
شود و سیب او در بابت رقیق حاد صفراوی است که با خون آمیز و صفت آن آب سرد و شل کنند و صندل سیند بگلایاب  
سود و یا گل سر و دباب تخم خلی ایست و یا گل سفید که پهنندی پندول ناسند و یا سار آب کاسنی سرشته بر بدن صندل کنند و پیوست  
چرک و قلیح سامه آب گرم که آن بسوس گندم و با بوند و کلیل الملک چو شایده باشند غسل کنند و بعد از ان سکر که و گلایاب بالند  
و اگر زوای نشود و تخیه بر صندل عمل باید کنند و بعد قلیل اطفال حاد او به اطفال غسال لعل کردند و در مسکن بار و استراحت نمایند و بدن را  
خنک دارند و قلیح عرق کنند با ستمال او به و پیرو و طلاء کردن رخن عمل با سدر و یا مسکه تازه با کیت آینه شسته نمک نافع آید و کا و با ش  
که مرض توی نمند پس آید طلاء مسکه و در رخن داخل باید ساخت و اطفال که گوید که صفت که از قلیح عظیم که در و در طلاء آید و بر سینید اب و آب گرم  
و مسکه و گل ارشی و رخن عمل نمایند و خاک نمند پس اگر عظیم گردد و قصد و سهال با و جو و تد بیر که در رخن عمل کردند و کلام در رخن شل است  
بغیر فرق دوالی که در تایل یعنی ستهای نافع است صفت آن شونیز ساینده با سکر و لک مالیدن ستهار اساقط گردانند و با بدن  
در رخن گل و چربی بطور چربی مرغ سیند بود و بعد از تنج تیه نیمه رسد و آکنند بعد آن جب الیتون غرانند و اگر فائده نشود با آهون قلیح کنند  
و دوالی حاد نهند بعد قلیح مرغ سید اب گزارد و روشاد و از زردت و از نگار باب صابون لکلا کردن نیز ساقطه کس کنند البیضا  
بر است لیل از جربات اطفال صفت آن از تدا و تنجیف بدن کنند و اگر چه بغضه باشد بعد از ان قلیح نمایند و بچرب و بجز که و تنج  
با قلیح و نه که این موب است ششین پیاز نک و سکر و سرگین که بر تر و خشک به بر رقیق آب آهون روز و در و کاغذ گرم و صفات  
پیشک گویند و شتر و آهون قوا با و کور باشد دوالی قوا که بغاز سی گرین و پهنیدی دا و گویند و آن خشو است با خارشش



که بر پوست نشاء بر گردد و گاه است ساقی بود و گاه است واقف و گاه است زود بر و دو گاه است منمن شود و گاه است باطله که از منمن نشاء چون نمک  
مانی جدا شود و گاه باشد که از زرد آب بر آید و نمک بر این اعراض نجس وقت و خجاست و شافقت و کثافت مادی است و مادی که این است  
شریقه عاده و غلط سودای غلیظه باشد **صفت آن** آینه در طایفه جرب است که پیش از طلوع گوچسپا نند ایضا بر است قوا  
دار و ابتدا منبدم و طلاست سعه و دیگر او به و طایفه منضمه آن بکار برند و بهتر آنست که پیش از طلوع گوچسپا نند ایضا بر است قوا  
از انشاک **صفت آن** تنقیه بضمه و اسهال کنند بعد از طایفه مناسب مثل شیرین بر نمک و سب و ویرند و عصاره و نمک  
و شونیز و تخم حنظل بسکه بر است عصاره و سب بر است بار بکار برند و از قریات من بر است جمیع انواع قوا این دوا است مزکی شگفت و دریا  
گوگرد و شب یاقانی سادی بظفران سرشته بعد از این طلا نمایند و ملازمت حمام کنند و وائی قوا جرب بر است کثیر **صفت**  
**آن** سب که گند خاک سکه و هر یک چهار ماشه نبات سفید یک تولد و گلاب نیم پاس حله طلا کنند و وائی که قوا بگند لیز است  
**صفت آن** قند سیاه که نه قدر گرفته بدست نرم نموده بر مویخ و ادویچسپا نند و بر وازند و وایچسپا نند و بر وازند و یک پاس  
بچینین کنند بعد از این دوا ظاهر بر آید بعد از اگر خواهند شیرین بر طلاء کنند و در یک روز مرغ ظاهر شد ایضا احتیاج خاکستر سیر سوخته را  
عسل جبت قوای المغال بنایت جرب و وائی که نافع چنانچ و آن خشوخته است سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا بهم رسد  
و جلد تو بر تو شل قوا منتشر گردد و گاه است در تمام بدن نیز حوادث شود و اکثر بعد از وال مرض آنشک یا از خوردن کفیات افتد و پیش از  
خمره است **صفت آن** هر چه از اندیل و تنقیه بر آید آنشک که گوشت جرب حاجت بکار برند و صابون عراقی را بگلاب سایند  
طلا نمایند و بعد یک دو ساعت باب گرم بشویند که بر محل آید پنجم شش شش سفید و شیرینیش و در آب ساینده و شام بالند  
و با بالست شیرین با صابون سوده آخته برکت دست مالیده یا ششند و یا نوشادر و در مویخ بپاشند و بزد دست و پا مالند و یا شیرین  
آکه یک قطره و یک قطره در مویخ که در دست بالند یک هفته صحت یابند ایضا که بر است چنانچ جرب است **صفت آن**  
شیرین یا مادی که قوچسپا نند و جرب است و سکه که انگوری نیم یا کدو و سکه که انگور که شیرین یا مادی که قوچسپا نند و جرب است  
او گچیز و در شیشه بپا دارند و همین آب بدفعات مالیده یا ششند ایضا بر است اگر سس که در دست و پا می شود **صفت آن**  
ر سکه در دست صندل سینه صندل سرخ هر یک یک تولد مرا سنگ ماشه در مویخ مادی و چند بار شسته و در تولد او به ساینده و در آن  
آینه شسته صنادی نموده یا ششند و وائی سعه و آن جوشش و شربت بود که منتفع شود و در پیش گرد و بر سر و گاه است بر دست  
کودکان بسیار حوادث شود و بعد بویخ نازل گردد و بهندی گچ نامند ششیش رطوبت در مویخ حاده احوال است که باخ آن آینه  
و اخلاط غلیظه رویه نیز **صفت آن** اگر غلظت شیرین خواره باشد تنقیه مضمه بضمه سرور و اسهال و از غلظت شیرین خون بیکه نه جاست  
و ارسال حق چون جنا کیده و چون خنثی که از هر یک یک و ام نیمه مضمه نیم و ام کتفه مششده ام کتفه نه شسته بر مویخ سر شفت  
آینه مالند و سخته و آفتاب نشینند بر است قروح سر جرب است و طلاست سعه نیز بر مویخ رسیده و اگر آید و بخود یک شست  
و اینک سینه مضمه شسته با یک ساخته و در جذبات ترشش آینه کتف مال کنند یا مانند خمر شویس بالند و بعد یک پاس بشویند

نیز نافع است و باید که اول موی سر برتر باشد بعد از آن دوائی مذکور باشد و بعد از یک براسه سخته از انزال صفت  
 آن بعد تنقیه حجابت می کنند و بر سینه طبع ترطیب او بر سخته یا بس لبل العبد و تخوم و از مویات برای سخته طب این است  
 که موی قتل و صبر و حب الهیان و زرد و چوب پیکر و دول انسان سرشته برات طلا کنند و بعد از آن طلسم تر مس بشویند و براسه  
 یا بس آید و بر سخته و سر که بموم طلا و که خور و دنا و جگر کردن اند از دست طلا و یا پیله خور و دنا زرد و بعد از آن بر وزن ستم گرم بکنند  
 دوائی که سخته اطفال را مجرب است صفت آن نیله نموده یک ماشه دوده خانه کسه که نخود بریان بکند و دوام  
 در بر وزن سرون بریان نمایند پس برشته آبی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند و الا انکه که لغض می کند بعد و گشتری ساکن شود  
 دوائی که در سخته لینه جوشش سر اطفال که لب یا جوش نموده باشد مجرب است صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته با تیز  
 کموتر و در صوصت هر یک صفت ماشه پوست بلبله کابل بلبله سیاه آله مر یا بی بزرگ اسطوخودوس موی خفته هر یک نه  
 منطوقه جاز باشد کلفه و توله بمبر و کوفت و زهر آمار آب خیسایند صبح جوش دهند چون سوم حصه آب بماند صاف نموده بپزند  
 و صبر صلیح از آب نیب سر بشویند و این مرهم کید اکلیل الملک گل ارمنی دال عدس حنای خشک هموزن کوفته بخیزد و در وزن  
 گل بران بر نهاده و رویه آینه طلا نمایند که عظیم النفع و آزموده است دوائی جدی و حصه جدی بچچک بزرگ و حصه بچچک  
 خور و مشهور است و فرق فبا بین هر دو آن است که ماده اول خون باشد و ثبور آن مقدار عدس یا بزرگ تر از آن بود و در  
 آن خورخته شود و بر سخته و نیز لازم نباشد و ماده دوم صفر باشد و ثبور آن بمقدار گاو رس بر وزن کند و هنگام قرب ظهور آن  
 خلط مستی بر سرخ رنگ پدید آید پس از آن در همان موضع ثبور حادث گردد و وجع نشود و بر سخته و دقت صحت خشک ریش بار یک  
 از آن جدا شود و تب گرم قبل از بروز موی لازم بود و علامت تب حصه جدی در دپشت است و فشارش بی سیلان نشاء سر  
 چشم و در پس و گرائی سر و بدن و ترسیدن و خواب و غش و ملووش در جلد و باشد که سرفه و در و گلو و تکی نفس و سخت است  
 نیز فاضل گردد و تب حصه جدی بر سخته و نیز از تب جدی باشد و در دپشت اندرومی کمتر و تعلق و اضطراب بیشتر و در اکثر دفعه بروز کند  
 و جدی بکثر از سه روز تمام نکند و در اوقات ماده حصه بیشتر از جدی باشد خاصه که سیاه و صلب و کبود و نفش گردد و در بر کاید غشی  
 و اندوه مفرط آرد و در نشان هلاک باشد و ازین قبیل است آله پهلوانه مضاعف و کثیر المقدار و هم پیوسته و سیاه و نفشی و آنچه بر  
 سینه و شکم بسیار بیرون آید و طبی البروز و طبی النفع باشد از خطر و خالی نیست و اگر خون از جدی ترشح کند یا بروز آله بر می آید  
 سخت تر باشد و آنچه از جدی حصه دفعه نماید بر شود پس غشی افتد هلاک کند و ایضا اگر بعد از آنکه تمام بیرون بر آید و هنوز یک کال خود  
 باقی باشد نیک نبود و بسیارترین جدی است که آله بعد از نفع سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مرادید و بر سینه و کله و بر  
 و همچنین علامت سلامت و آله جدی و حصه است که نفس ملطیف بر جابود و شور بر حال و میل لغذا و آب و در صفت آن  
 باید که بنابر قشتم خلط در سینه که موسم بر آمدن چچک است و آن گشت و در سینه و سنان ماده چیت است و موی سر اطفال  
 بچپانند و با حجامت کنند و غذا از بلالات سر و جموضات سازند و اگر گشت هم خورد و در بلالات بخیزد و خوراند و دوائی سر و موی

مال مانند ثواب عرق کیوکه ب سنجین شربت نامر مقرر کنند و در آفتاب دویدن و از مانند آن استراحت نمایند و چون عرق  
شیر خورده و مادر را در امساعات غفل مثل عرق شاه پترو و عرق سر سبزه که دفا کشی و شربت ثواب و سنجین و شیر که بود و ثواب سبزه  
کتابت که است و در موسم آن دادن سودمند بود و پسر بزرگتر از این است گرم و شیرین و اگر شربت در آن ایام لازم و هرگاه طفل تب کند و مادر  
بسیار که یک بگذرد و دوازده دانه ادریج کنند و آب در وارید ساینده در آب برگ سفید لاله هر یک بگذرد و شیر نیم باشد و آنگاه که شربت  
در سر برادران چشم کشند و بدین روش و اندون خلق اندازند و بالای سیند بمانند و چون چیک بر آمدن شربت و آب ثواب عرق  
خشب ثواب نبات خاکشی بگذرد مناسب لطیف بدین و تا پشدن همین دوا داد و باشند و هنگام صحت عرق کیوکه نیز بدین  
و اگر جلدی در بر آمدن ویر کند و تا دوازده چهارم تمامه بر نیاید درین دوا انجیر زیاد و کند و گاه است عدس مسلم و حبس کند و دیگر سنجین  
کرد و میشود و اگر انجیر فقط بچرخانند و قدری زعفران آسیخته بموشند نیز مفید بود و مطبوخیک در مطبوخات خواهد آمد و نیز عرق جوی  
است بدین و آب پیغمبر نرود و در و چاود و پیچیده بخار آن بر بدنش رسانند و دفا کشی بر بدن مضی باشند و هرگاه شربت  
که بگذرد و باز تا پدید میشود تدبیرش نیز همین است غذا برنج در شکم خسته و نخود شیرین و نان شیرین و کچوری و مال بر بدن  
همه نان بدین و نزد یک اسهال عدس مقشر مناسب است و از او نان مطلقا نرود یک او شیرین و گاه مرغ و درون کنند و گاه شیر  
ببوسانند و پای اسهال و آخر شربت درین صورت مبادت بحسب احوال و هرگاه در وارید و کمر او بارتنگ باید کرد و شربت بخار جوی  
هم مفید و اگر خارش شود این علامت بدست باید که چوب گرد و صبور پیتر گرفته تخم بنایت و دود آن بیدن رسانند و نزد یک عرق  
کمال پیوستی تدبیر تنویر دل بر دارند و کشیدن شاخها هم مضاعف ندارد و در موسم گرما آب تازه براس نوشیدن بدین و در موسم  
سر عرق خرب الخب و عرق گاو زبان بجای آب میدهند و اگر آله جدی بسیار بر آید و بجرحت و قرحه و انجا متوجع شود و گاه  
در معن بود و اصل کرده استعمال کنند نافع بود و خوابانیدن طفل بر برگ و یا خاکستر پاکب و موشی برای خشک کردن آله سبزه لازم  
است و در معن کچد بگرم مالیدن از آله خشک ریش میسند و اگر زرخشک ریش رطوبت باشد مانند مرانگ و سفید و از بر و زرد چوب  
و سمن و س ساینده باشد ایضا براس جدی از انطاک صفت آن چون خروج جدی ابتدا کند از ملین  
کنند چه بای سبیل بسبب جذب او داده بسوی باطن بعد از تب او بسوی جلد پس و نفع ملاک کنند بلکه اگر خرمنج او سرخ و فصل گرم  
بن تازه باشد بر مرق عدس و خوردن عناب مروره و رطله و گدو و اسفاناج و اطریه تا روز سفته اقتصار و زنده و اگر شربت طلاء مذکور  
یا بعضی او معدوم باشد سعادت او بجزیکه خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان و بشک و آب کرفس یا انجیر بهتر ازین  
آب طنج انجیر و ک منسل و عدس و کثیر است پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و شکس مائل بسیاری باشد که خرمنج چوب تازه  
و بگد او بخور کنند و گاه در آن حاجت بخوردن چیزهای شیرین غیر عمل و خرما دای بود چون فصل بار و باشد تا خون بچرخش  
و فاسد او دفع گردد و در بلاد ما بیشتر طما سیکه در آن پس انگور با لیه باشد بخوراند بسبب کثافت ابدان پس از مالد فنج بناید و در  
مطلقا ترک جوش و آب بود و بعد از هفتم ترک حلوا ایضا گویند که دانه لاکه و در سس سلم و صبور است هر یک دواست نبات

نامہ جس مادہ خوشنشد و اگر طبع را چپک بر نیامد باشد شیر اول سفر مادہ اسپ را کہ زائیدہ باشد خوشنشد یا چہ کہ بشیر تر کردہ  
 است و باشد نیک درم و آب سستہ بنوشختن گاہے بر نیامد محروپ است و کہ اکاب گوشت ذاتی خرمائیدن محروپ است  
 و والی رافع انما جہدی از انطاکی صفت آن طلا زرنگ آہن سینہ صدائے حدید بسکہ و بھینج دوع مطنفہ زار برون  
 و کہ البوق باب باقلا و والی کہ البیچک را نود خشک کند صفت آن خاکستر جوہر گزہ اسفیداج در حنہ قہہ بار یک صرہ  
 بنہد و در مقابل کلمہ انگشتہ بر آن میزند باشند تا قلیطہ از غبار آن بر آید رسکہ نود خشک کنند ایضا کہ محض دانہ جہدی است  
 صفت آن اگر موسم گر باشد صندل گل سنج برگ مود بسوزند و اگر سرد باشد برگ طرنا بسوزند و نود حدیگر کہ دینارین  
 جہدی زانیکہ دیگر کرد و علامت روایت نباشد بکار آید صفت آن اکلیل الملک با بوندہ بنفشہ خلی سبوس گندم مجموعہ یا ہر  
 رو آب پیچشاند و آبش در دو ظرفن کردہ زیر جامہ بنہند یکے از پیش و یکے از عقب تا بخار آن بہ ہر ن رسد و آبلہ آہناک شود  
 و پنج مے بہن است پس اذان بھفات جہدی بکار بند و والی جہن شور کہ بر بنی و سرد در موسم بر شگل بہر سہ شہر است  
 صفت آن خستہ آب کہ نہ صندل سفید باب سائیدہ طلا سازند و والی شہر صندل و شور غریبہ سببش رطوبات رویہ  
 است کہ طبعیت از انظار ہر طبع دفع کند اگر با حرارت بود این جو شش از زیر پوست مرتفع و سترے آن باریک بود و نورح بار و بہن و  
 نہد ابابند صفت آن در مادہ حار اخراج خون لغصہ و حجامت و اسہال بہل بار و تقصید باب کشنیر سبز و سکہ  
 در غر گل نمایند و در صورت مادہ بار و بیدج بہل طعم یا سودا و ہندوب ایدرج یا حب انیسون خوراندہ و خرقدہ را آب گرم فروزد  
 سائہ و ساعت بآن کمیکہ کنند تا مواد مختبسہ با کل از طبع بیرون آید آنگاہ مکی و فلی و سداب مسادی با مکہ سرشتہ بر بدن طلا  
 نمایند بعد از ویساعت باب گرم غسل فرمایند و والی شور کہ بر چہرہ و بینی پدید آید و در رنگ بھون فطرہ شیر سفید باشند و چون  
 با گشتہ بیفشاند چیزے سفید مثل شیر مرغ و منجھ از ان بیرون آید و این را شور لیسے نامند و ہندی مہانہ گویند صفت  
 آن بویات ہستمال کنند چنانچہ آب سیکہ اندر آن با بوندہ و بنفشہ و شبنم و کللیل الملک خوشنشدہ باشند روی را بتو منید  
 خاکستہ و پ زرد خاکستہ و ق ازہم کد ام سد درم ایرسا ہفت درم تخم کتان گلنار بہر کد ام وہ درم کوفتہ نیچہ بسکہ کہ نہ شترہ چہر  
 برالند و احتیاج افت حسب حاجت متقیہ نمایند و والی برای شور لیسے از انطاکی صفت آن سببان در اغلب  
 مادہ غلیظہ نیمہ است و علاجش اولافصد رگ بینی است و اگر مریات در مطلق شور خصصا و لیسے شونیز و لورق و نوشادہ  
 بسکہ است گذاشتن و حسب البان ایضا برائے مہانہ صفت آن پوست درخت سرس انجیر یاہ مسادی بسکہ بھینجہ  
 طلا سازند اما دفع مہانہ صفت آن مجبٹھ صندل مسخ حدس لودہ پٹھانی کو نیل بڑ سائیدہ و قش شب بر ہنہ  
 طلا نمایند و والی شور غریبہ یعنی نادر الوقوع و اوجہا قسم است یکے آنکہ خورہ و سپید بخت پنج بود و کل العالم  
 و عسر النفع بار و از سر شور یا ندک اندک ریم بر آید و این را ذات الاصل گویند و گاہے ذات الاصل بزرگ شود بھون بل دوم  
 آنکہ صلب بود و دوزخ سارہ پدید آید و حوالی او قبدر می مسخ نماید و این را شہل گم گویند سوم آنکہ بزرگ شہیل خرد بود و ہا گوش بر آید



سعی خون مثل شاهر و در آنست که در دوائی آن شک مذکور شد خوشنشانند و بعد چند روز صبح که در مسطح سه المود و شش  
بمسبل سودا و ماو که بمن کنند و خوردن شیر بزبان مسخ رنگ نیز نافع بود و در خرفین و ریح مسبل قوی نهند و از صبح غلات و از  
نیز قوی بریزند و در غن کنند و شیر و قیر و مینی چکانند و حمام و بار ترقه و مالیدن روغن بنفشه یا باوام یا روغن که در وید از حرام مفید  
بود و روغن زرد را گرم کنند و در آن نشینند و در سینه یک مرتبه بکنند و چون سبوس از بدن ایشان جدا شود ملاطمت و صحت است  
استعمال چوب صینی و خوردن لحم فنی بطریق دیگر و اگر بکبر و غلظت فصل مسطوره است نیز نافع و خوب سم الفار و کشته زیتون و شکر و زنجار  
بر فیض حرارت زیاد و نباشد مفید است ایضا برای بیدار شدن از انطیاق صفت آن اول الفصد یا حلیس این ایتدا کنند بعد  
مطبوخ الفیتون سه روز بپزند و همچنین تا در آن سقمونیا بالا جرد یک روز دهند بعد با سلیق الیه مرکب است این روش نیز با  
شکر سه روز بنوشانند بعد با تخمین طبع فوکه لیدر آن مطبوخ که برای جذام و در مطبوعات خوابگاه است مهال نماید و از تمام هفته تکرار  
این کنند بعد فصد اخمین کشانند و بر سینه بنفشه در و در تریاق کمبیر و حمام و طلا بر روغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که  
بدا و نخل نشود و تمام هفته سوم اقتصار در زنده لیدر آن شرب خانا یک هفته پس اگر این علاج صحت نیابد یا در مسکه یا در روغن  
حالت بر تمام مهال و از هفته پنجم افغانی بر نشاند و تریاق الذییب و شر و دیطوس و آفر دهنند که قطعا استوقف گردد و صحت  
او تناسل متع است و بداند که زیر سدم باین علت اسکا که از آله و نکر دم و یا بنچه مذکور شد و طول کرد آنچه در کرد و از امر و اید و اید  
و تنوینا قطره در یک ماه در المله بر و اید یا و پنج اقتصار کردم و غالب تبیر سکه که بدان این مرض خاصه میشود و در سب  
علاج است پس کاسه اسهال میکنند قبل از فصد و از ترافات در بدن را رخ میشود یا فصد میکنند با وجود فیض و بهجان صفر و کل  
صعود نماید المفا میکنند و یا تریاق اولایه میدهند و غلط محبتس مگردد تا آنکه غلظت استیجاب میکنند پس ازین حد کنند که آن استقامت  
جدا منفصل تخلیه علت است و دوائی خلیل اگر بعد تقیه مداومت کنند فایده کلی بخت صفت آن شاهر و بر مژده می  
کنند یا بری پوست بلبله زرد مسادی هر روز بقند و دوله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده صابن نموده بنوشند و دوائی سبکی  
که در ابتدا می جذام مجرب است و برای حسی انواع فساد خون و خارش نافع صفت آن پوست بلبله الم پوست بلبله  
دار بلبله شکر پوست و دخت نیساکلی گلو همه مسادی چوب کوب کرده هر روز بوزن دو درم در آب بنرموده صبح و شام و او ده صا کرو  
تا چهل روز بخورد و از نمک بریزد و در تکه بندنی پوشند که ازین دو آب است و دیگر با شکر پاشانند هر روز بنوشند و اگر تب پاره  
و جریسته و سر سوز که در دنیا و دسایا و چسب کچال اضافه سازند نهایت سرخ نشود و دوائی که در وقت استحکام خدام کجای است  
صفت آن بلبله سیاه بلبله زرد و الفیتون هر یک پنج جزو گرفته بخته یا بوزن شش یا نوزده جزو سوده آمیخته هر روز یک جزو بخورد  
و این قرص طلا کنند شیخ هندی زنج شمش هر یک نیم درم سه روز و بنزد رناس خرفین سیاه و تخان نامی در جوطه طال هر یک  
در غم خصل سه درم گرفته بخته بسکه که انگوری تر صبا سازند و هر روز بسکه سائیده طلا کنند و دوائی که جذام تر از اجزای خضر  
شاه احسان علی پاک بنی مرحوم است صفت آن هر تال یک ذره مرغ سیاه و دوله هر دو راسه و در کحل کشید و بر تلخ بام

هر چند که گفته گرد و ناف تر باشد بقدر یک رتی در بزرگ تسی خورده باشند و غذایان نخورده نمک بر دهن بسیار خورند و چند روز  
صحت شود چون درین عرصه اندر بدن خود قوت یابند فصد نهفت انعام کنند و در نسخه دیگر عرض بزرگ تسی نوشته که در دهن ماه و گاو و  
بالا نوردد بخورند ایضا مفید باد صفت آن بگیرند براده و ندان قیل ده قیراط و آن را در سه اوقیه شراب و دهن زرد بخورند  
ایضا طلیقت بقدر جزو قیل بخورند و یا بگیرند غصیل ده قیراط و با شراب غسل مثل لوق مقوم نموده بخورند و یا بگیرند زرد سیاه  
چند روز و غسل ایخته استعمال کنند ایضا حکیم عابد در ابتدا و من مذکور مواظبت باین دو آرزو شده است صفت آن  
چینی سوخته زرد چوب بریان مسوی بآب باران بخورند و نیز از ادویه شهوره مجرب و سهل نیست بگیرند بزرگ حله مشقال بنکونه  
شب آب بقدر یک پیاله خیسانیده صبح نه بار برشته و تاسی و چهل روز در مع جودت غذا لعل آرند و ایضا این نبرد و واکم معجم در حق  
اسود نیز آورده است و وانی برص و آن را غ سفید باشد که بر بدن حادث شود بسبب غلبه بلغمیت بر خونیکه غذای عضو شود و یا تیره  
مزاج خفصر بر طوب و برودت اگر چه آن خون که غذای او میگردد نیکو بود و از بلغمیت خالی باشد و گاه باشد که در محل حجامت  
بسبب ضعف عضو و جراحت این علت حادث میگردد و اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید برون آید و آن برص  
از مایه بدن سرخ نشود و شر آخر آخ سفید گردد و علاج پذیر نبود و متقدیم گفته اند که هر گاه سوزن برای امتحان بکار نماند باید که پوست  
آن محل را به رنگ گشت و سیاه بالا بر کشند تا از گوشت جدا شود بعد سوزن در آن پوست بمواشته برزند تا بگوشت نماند و حقیقت  
جلد معلوم گردد که خون دارد یا نه در برص منتشره عام بود و تمام بدن را درگیر و متفسر الطراج است خاصه آنچه در من بود صفت  
آن بقدر از نفیج بلنج گرم از سهیل حار تنقیه کنند و چه که در جنوب ناف برص مسطر شد بطریق حب ایاب بخوراند و بعد از تنقیه  
خوردن معاجین حاره نیز سفید بود و تالیان ادویه گرم جزیه خون مثل خردل و یوزنج و کندش و دیره و زرد نخ سرخ و شیطان  
و عاقر قرحا و سونوز خرق و تخمین استیامی مرقع باشد غسل با دود و پنجال کبوتر و در فیلون ناف بود و در غن با و پنجان چون با و پنجا  
را در آب بخورند و آن آب را در دهن زیت بخورند تا آب سوخته در دهن بماند بر برص بماند با نخا صفت مفید بود و برصی که بسبب  
حجامت افتد با دود شیطان و فوه و جفت الحیدر آب بقم مفید بود ایضا برای برص منقول از انطاکی صفت آن اولاه و  
بتحلیل ماه و جب است اگر صلب یا فصل سرما باشد بفضیات مقطعه محله بعد از اخراج آن بمسبلات و اعتدال بزیادی تا بواب  
از آن سخنان محله و اگر چه بجامد از پیشم باشد و اطلیه در آخر و او مان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جابر بود و متنج که در ابتدا برص  
بعض استعمال کرده شود و مطبوعات خوانند که در سفته و دم هر روز یک مثقال ایاب بخورند و یا بمشج مذکور اضافه نمایند و در سفته سوم و اول  
بمش و دلیس کنند پس اگر علامات نفاظ ظاهر شود بهتر و الا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یک در استعمال نمایند که  
ترک کنند تا دوسفته و شربت لویک مثقال است نسخه آن در جواب مذکور شد و اگر امر پذیر گشت در او برید و آب شنج مل کنند و بزرگ  
در تریاق الذی بگشت دور حمام با زیت بخورند و در موضع برص بمالند و از آتشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیح است  
شراب طلاء و باید که اکثر تناول غسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صغیر و قلیه و مطبوعات و نان خشک و تخم می خشک مثل زرد

و خوردن مثل فلاسفه نرهم و مثل پسته و جوز و جلقوز و ترک هر ترشی با مثل سرکه و طب بار مثل خیار و باریک  
 تر و در هر یک سببها که چندند و در کتب محرم و گو سپند و آنچه استر نمایند و الطایفه که این را نیز ترافع بود و در دوائی برص اسود و سیاه و اینها در  
 ترشیت میگردد که اولاً اسید معال ماده بقی نمایند بعد با سببها و بعد تقویه با نه تبدیل مزاج با دویه و اغذیه ماده واجب و از بر زگرین  
 دویه بعد تقویه این دوا است که طریال دوم عاقر حارتره موصوف زنجبیل سبب الحیه هر واحد یک و در مثل سرشته و زانیه با زنگ  
 استعمال کنند و در سینه و آفتاب نشیند پس از جای سفید مثل آبله بر آید و همان روز نگذارد بعد مثل قروح سلاج کنند و اعاده و اعاده  
 اگر مرض خود کند و بخورد این دوا و ترشگی مصابرت نمایند و اگر آب بخورند بعد آن مرض زایل نشود و اندوه آن مشرود و بطوس  
 تر باقی و ایام حاجات و اطریفات است و طلائع زنجبین و بوق در نوشادر و تخم زرب و تخم جیره و قطره و نوره و مثل ملا و در سینه و یاسکین  
 که بر ترشیدون و غسل و انواع حرف و دخول و نایا که با قلع لطف و ترشی ترخ و شب یانی کنند و این خنکات الطلب است و گاهی پس  
 زنگین میکنند و ملا و دویه و نوره و از جربات طریال است اگر لزوم او بطریقیکه مسطور شد با برگ سداب تا مانده و مرتبه  
 مصابرت ترشگی نمایند و سببها ایضا بطری گفته که زنی در بصره علاج برص میکرد و آن علاج بسیار نافع میشد پس  
 آن از آن افند و دوم آن نیست صفت آن اول تقویه این دوا نمایند زنجبیل لطف سفید خربق سیاه و ایام فیه هر یک سه  
 کوفته بینه بشرب سرشته و دوم بخورند بعد این طلائع لطف سرشته و ایام فیه سفید خربق سیاه و ایام فیه هر یک سه  
 سرشته طلائع ایضا تخم املی را در آب سه روز سرخ کرده و برابر آن باجی آمیخته با خوب با یک سائیده نگا بهارند و از آن  
 برداغهای برص ضما کرده باشند تا نهفته پس اگر قارش بسازد و ترک کرده باز بد و سه روز ضما کنند هر گاه بر بدن سرخی ظاهر شود  
 و آب از آن بر آید ترک کنند که بعد از زوال مرض خواهد شد و اگر بعد استعمال این دوا نه خارش نشود و سرخی آید باید که یکماه  
 باجی را در یک چشماک آب بشب تر و شسته صبح آب زلال آن بنوشند و هر روز قدری باجی افزایند تا یک توله رسایند تا  
 چهل روز نوشیده باشند بعد ضما نمایند و اگر تخم املی و باجی سائیده را در ظرفی نگا بهارند و آن متعفن شود و در آن گرم فضا  
 خشک گردد استعمال آن سرخی تاثیر باشد باید که خشک را در آب گرمی کاغذی سروده ضما کنند و ایضا اگر حیال درخت فایا که  
 داده و در آن باجی سائیده یا نونه روز هر روز هفت بار ضما کنند پس ترک نمایند بعد بیست روز رنگ جلد اصلی پیدا شود  
 دوائی که جهت برص است صفت آن گندک آفوسا که و گلنار باجی مسادی شربت یک شقال شنباده روز  
 در آب بنیایند و آب زلال آن را بنوشند و لعل را سائیده برداغ طلائع نمایند و اگر در ایام استعمال این دوا نمک ترک نمایند  
 است ایضا معمول صفت آن چاکس و باجی انجیر و لایبی تخم خار کوفته مسادی هر روز بقدر که توله باز یاده از آن شربت  
 آب تر نمایند و صبح آب زلال را بنوشند و لعل دویه را سائیده برص را از باجک شستی غلبه ضما نمایند و با چهل روز اصل گردد  
 غذا و برین اشنانان خوب بیهک بار و عن خوردند و اگر نتوانند نان گندم بیهک بخورند و دوائی برای برص این سیدنی  
 رفیق نزدیک بزرگ بدن بود که بظاهر جلد پدید آید و بیشتر بر چهره و سینه افند و از انبهندی چسب گویند صفت آن انجیر بر



برس، نمک و سبک تر از آن بمثل آنند و گنگنار و باجی برابر کوفته بخت شرباب امخته بمانند ایضا براسه بپز آبض از الطامک  
 صفت آن ابتداء طبع و آب تر و مسل و لورق کنند و قبل این ماهی شور خردانیده باشند بعد از آن این سفیج استعمال  
 نمایند و نسخه آن در بطور ذات خواهد آمد و بعد از دهفته براسه تنقیه ایارج کباب و سنج و اطریفل کبیر وقت شام و جوارش غفل اگر  
 سبر باشد و طویل سرد مزاج باشد و آفتابانسیا و سنج و نیا و سنج و اطریفل خاص و جان روغن باذن بخان است که در علاج برص مسطور  
 شده و گاهی آن کنندش و شیطخ می آمیزند و ایضا سنج و پوست بقیه و پوست اوربانیند و در سرکه یا آب لیون پیروز مائل شود  
 و طلا کنند و مالیدن مفسد بود و با برخل برقی شتر از آنند و بر آن طلاست مذکور نمند و گویند که این طلا فضل نیاض است شش که از  
 چشم و برای مطلق برقی در برص است که در غیر انسان و همه آنچه در برص گفته شد و سنج از آن استحکام بکار آید و مالیدن بر سر  
 مشرب و برقی آبض است و جلیخیز که اکثر از آن در برقی سفید و واجب بود همه سفید مثل شیر است و با بر و طب مثل خرنه  
 بهندی ایضا بخت جیب جرب صفت آن مثل سفید چار باشد بر تال یک باشد در آب لیون سوده بمانند و در آفتاب  
 نشینند بعد باب گرم بشویند ایضا معمول است و در حرم صفت آن صندل سرخ شیش باشد زهر سرکه کشاید و سرخ  
 هر دو در آب ساییده سه حصه کرده یک حصه هر روز بمالد بعد چندی باب شسته قدری زغن جنیبل بمالد لیکن در سر استعمال کند  
 ایضا که برقی با جرب است صفت آن صندل سفید و سرخ نشاسته هر یک یک توله سم الفار و زغن سرخ باریک مدوده قدری  
 بگلکاب سرشته طلا نمایند و دوائی برای برقی اسود و برص اسود و برقی نشانه های سیاه بود که بر بطور حادث شود و چون آنرا بمانند  
 مانند سوس از آن جدا شود و هرگاه با فرط باشد برص اسود حادث گردد و در آن فادوسها مانند فلوس ماهی از طبع جدا شوند و  
 این مقدار جناب باشد و سبیش ماده سوداوی است صفت آن علاج آن مانند علاج جذام بود و در تنقیه بدن و در طب  
 فراج و استعمال اغذیه مولد خون رطوبت مانند خرب سیاه و با سر که در سرخ و راج و کبریت باب تر باغ ایضا بخت برقی اسود  
 از انطامک صفت آن باید که بخت و مغز خرنه و حب البان و نمک و کبجین کنند بعد ملازمت برگ کنند و شرک و سوزن  
 سوز و آب شاهر و برغن با دام و شکر نمایند پس اگر حاجت بمطبوخ آفتیون دوائی گردد و هر روز از آن چهار اوقیه بنوشند که آن  
 نهایت نافع است خصوصاً بشکر و دیگر کم و گاهی معفی ملاجور کرده میشود و اصلاح اغذیه به سوس می نمایند که در برص گزشت  
 اصل مشرب و برقی اسود و اسکر است و جلیخیز که اکثر از آن واجب است نه چیز سیاه و بار و با پس مثل لحم بقروای است  
 و از سرخ جوارض و در برقی سیاه بخت کون نیست بلکه بسیار رذات و در کیفیت است هرگاه علامات و اماره بر آن ظاهر  
 گردد و اطریفل این همان است که در برقی آبض گزشت ایضا براسه برقی اسود از تکه بپزند و صفت آن صندل سفید  
 یک باشد سم الفار یک حب باب سوده طلا نشاند و بعد از چهار گطری بشویند و بعد از یک گرم تخم تر و در خل با جرب طبع در  
 سرکه سرشته طلا نمایند و دوائی برای کلف و منش و بر شش و خال کلف نشانه بود که بر رو افتد و امل بسیار است و  
 آن را بهندی چنان که گویند و شش قطعه های سیاه مستطیر است که بهندی این گویند و بر شش قطعه های سیاه با سرخ یا مائل

بیماری بود که بیشتر در دوا منع شود و آن را که کجک گویند و خال لفظ خورد سیاه یا که بود که از سطح جلد مرطوب است و بخلاف برش  
 مان را قل گویند و داده همه دم سوداوی است سواهی سخی که از دم شربانی بود و بران منقش نشود و بخون شربان و سوداوی  
 لاطاخ است صفت آن ادویه جالی و خلل مانند بوق و غفل و تخم خربزه و ترمس و تخم ترب و دار چینی و قسطا و بادام تلخ  
 و خاک سیاه و خردل و ایر ساسی که طلا نمایند و اگر حوت تقیح از ادویه باشد که انسانه نمایند و بعد از هر حوت طلا و بسط  
 بر دارند و باید که در ابتدا ادویه قابضه مانند آب برگ سرود و گلاب و آرد عدس با ادویه مذکوره بیا میرند و خال را اول سوزن زنند تا  
 خون بر آید پس از سر که بشویند بعد از ادویه مذکوره طلا نمایند و اگر در امراض مذکوره با ادویه مذکوره بیا میرند و اگر در امراض مذکوره از این  
 ادویه فایده نشود تفرقه سودا و بسط آن نمایند ایضا برای کلفت صفت آن کلجن باب لیون یا باب ساده سوده هر روز  
 سه بار طلا نمایند و آب بر روی نرسانند نهایت تا چهار روز و الا سه چهار روز کافیت بعد بر پنج سوده طلا نمایند تا پاک  
 سیاه جدا شود ایضا برای کلفت و دهن اسود صفت آن تخم ترب تخم بنار یا بنجی مسامی کوفته بخته و آب حلو و  
 باله ایضا برای کلفت مجرب صفت آن پشه کسری بریان حرام مغز بر یک یک ام که حرنه خانه تنهولی نیند ام هر سه را  
 باب لیون که غندی خوب بسیارند تا شل مرم شود و بکلفت بالاند تا یک هفته یا دو هفته تمام در شود ایضا مجرب صفت  
 آن قسط تلخ پنج سوزن خرد کجشک برابر و سرکه سوده خیار کنند و دوائی دم میت و دو سه و آثار قروح جدا که دم میت و رو  
 است از اجتماع خون زیر جلد که از کث شدن و مان رگه از گهاسه دیدی بسبب استلاهی و موسی یا ضربه و سقطه زبان  
 حنظل و سد عاوت شود و اگر این کشا و گی اندر شربان افتد و خون از آن بیرون آمده زیر جلد متوقف گردد و فلج بلون شخصی نماید و اگر  
 دام الدم خوانند و علامت این آن است که چون دست بر آن نهند حرکت شربان محسوس گردد و رنگ آن بادخانی بنفش باشد  
 و گرم عبارت است از آنکه جلد البوزان در زنده و سره یابیل و آن پر نمایند تا و اغهاسه که بود یا سبز از آن پدید آید چنانچه عند زمان بقیان  
 مروج است و آثار قروح آنست که از سره بر بدن بعد از اندمال قرحه یا آبکه بماند صفت آن جهت از الاله سبزی و سیاهی که  
 بسبب مردن خون زیر جلد عاوت شود و برگ کرب و یازد نیج و اشق ضا و گرم کنند و دیگر ادویه را که تدریب و تحلیل خون  
 منجر کنند بکار برند و سبزی جلد که بعد از فصد عاوت پیش از بسق خشکه گرم و نان گندم گرم را نل میگردد و اند و ادویه را با آب  
 قابضه چون شاه بلوط و باز و اقاقیا و مانند آن ضا و کنند و از بسق بر فاده خدر کنند و که آب که بدید و بنابر رفع و عمل بلادر و دیگر  
 ادویه مقرر کنند تا قرحه افکند بعد بر ارم مندل سازند و از برای دور کردن آثار قروح طلا آن در اطعمه مطور گردد و بلبل آرند  
 و دوائی آنرا که بود در نماید صفت آن کند و نظرون صبر زرد باب سائیده طلا نمایند و دوائی که اگر در غصه  
 خون مرده باشد بسبب حنظل یا سقطة تحلیل کند صفت آن نریخ نزد و حنظل هر یک یک خرد کوفته بخته و آب حلو سازند  
 و عند الحاجة باب کشنه تر مکرده طلا نمایند و دوائی دیگر مفید بود و ضا و دوات خواهد آمد و دوائی با ششام و آن سرخی  
 قبیح فاش است که شبیه یسری چند دم عارض شود و بیشتر در ستان و هوای سرد و بعد از شرب ادویه سمیه باره افتد و اکثر قرحه

آن در خسا و اطراف بدن باشد سببش اختقان آنچه در موی بود صفت آن قصد کنند و نه در آن موضع بخانند و بکند  
سبوس کنند و نمک در آن خوشنایند باشند بلانند و بیدفع ماده سبوسه یار که در آن بلیجات و در بدو غل کرده باشند تنقیه نمایند  
و چه در اطراف ما بآب گرم و سبوس چسبیده نشویند و صابون طلا نمایند و چون خشک شود بآب گرم و سبوس بشویند و در وقت  
چند باین نوع عمل کنند و از استعمال آب سرد و جلوس در مکان نمک و سبب هوای سرد و اثر از نمایند و الی فساد لون و  
آن یا بسبب گشتن در آفتاب یا در سرمای سبب استمال چیزهای مغیر لون چون کثرت تناول نیر و ناخواه و گل و کثرت شستن  
آب را که در سکره یا بسبب انفعال طبیعت غلط فاسد را بنظم هر طبع یا بسبب غلبه غلیظی از اخلاط صفت آن در تغیر لون  
که از گرمی آفتاب و سردی رستان بود نخست استحمام نمایند و بآب گرم انگباب کنند و بعد از حصول تلبین در طبع اطباء جاریه بکار برند  
و طلای سفیدی میخند و نشاسته و کثیرا صمغ و العیبه غلط لون از شمس دبر و میکند و آنکه از خوردن استیای مفسد رنگ باشد  
تبدیل غذا نمایند و آنچه سبب تغیر است ترک کنند و در صمغ آنچه بکار برند و در آنچه از دفع طبیعت بود غلط فاسد را  
بنظم طبع را در پی جالبه طلا نمایند و بعد خشک شدن بآب نمک گرم بشویند و همچنین مکرر عمل نمایند تا که رنگ اصلی آید و صورت غلبه  
اخلاط بحسب تنقیه ماده از قصد و سهل نمایند و بآب جالبه استمال کنند ایضا فساد لون که از طول امراض و فساد لون غشاد  
یسمان غم و کثرت جماع و شدت ادویه بود و از اطرا گرمی هوای سرد و مغیرات لون است صفت آن باید که در بقا ساسات  
امراض مقویات دهند و در فقدان غذا انکسیر طعام کنند و مولدات خون رقیق جید چون مارالحم و بیضه شیرین و تخم و تخم  
مانند آن دهند و در آنچه از غم بود از آله غم نمایند و بتفریح قلب توجه فرمایند و در کثرت جماع ترک جماع کنند و اغذیه بگویند و در  
آنچه از دوج باشد تسکین الم نمایند و در گرمی هوای سرد و کما به سبب غم نورانی در جگر اطمحال باید و تغیر رنگ  
بدن دردی نماید و علاتش وجود کثرت است و عضوی از این اعضا ظهور ضعف و انفعال اینها و علاجش پهلانست که در فصول امراض  
این اعضا گذشت حسب حاجت عمل آرنه و باز آله مرض اصلی گویند یا بجمعه در جمیع اقسام بعد از آنکه اسباب محسبات ماکول و الظاهر  
جالبه حسب تقاضای مزاج بکار برند ایضا و فساد لون بقول قرشی صفت آن همه آنچه مرق خون محک ادرار و سبوس  
خارج است و رونق و صفائی و نصارت لون سینا یغذیه آن چیز مولد خون رقیق محک بنماج بود و مثل زردی و بیضه شیرین و زراب  
رسمانی و تخم و آنچه در سبوس و کثرت خون بود از فصول غلیظا همچون اطریل و دلیله مرئی و الوشت را در ویانمشر خون محک بطن  
خارج بود مانند سپا زرد و غم و ظفل و زعفران و ترب و گند و نا و گنداق و نقل و مسدود و زفا و فستقین و صغره و نار شیرین و سبب آنکه  
و غده و وج و طبعیت و همچنین سرد و زلف باستانی محبوس و حضور مردم ظریف و مصارعت و یاری و سلیج آفانی هر واحد محک خون  
در دوج بظاهر پیر شده است پس اگر امانت این بلیجات و دفعات جلد مثل غم و غشول نمایند بهتر باشد و الی که رنگ نارنج  
که صفت آن زرد فاشک ده درم زعفران سه درم باریک سائیده شکر سفید برابر هر دو آبخیزد و درم هر روز بخورد  
در دوجی را بطنج با دایم بشویند ایضا کجبت دفع زردی بشو ویرقان مجرب صاحب تحفه است صفت آن پیراوشان

شیع ارمنی مرزنجوش جبهه بابونه انجان طبعیت شرح مساوی چو شائیده باب آن روی را که ریشوند و والی شقوق اطراف  
و قشر جلده یعنی ترفیدین دست یا بعد از آن پوست سببش حرارت با برودت یا بیس غلط باشد **صفت آن**  
چیزه لایح مثل لعاب اسنول و کثیر و چمن زنی و سفیدی تخم مرغ به مانند یا موم دروغن طلا نماند و اگر بسبب غلط روی باشد  
اول تنقیه کنند بعد آن ترطیب بدن بشیء یا دروغند و ایدین طریبات و قیو و طریبات باید کرد و چون بیم بزرگداخته بازو  
و کثیر سائیده آبیخته و در قیدی یا شسته بکنند تا دفع بود و مغز ساق کا و و چرنی و دروغن بنفشه باند که مرواسنگ آبیخته نینفازد  
میکنند و یا حرام مغز و ال مصطکی و موم در شقاق بکنند و کس را که آترو و یا پاشنه آتو شقق و فصل سر را عادت بشد باید که  
در اول خریف فصد کنند پس بعد آن قیر و طریبات استعمال کنند ایضا برای شقق جلده اطراف و وجهه از انظار کی صفت  
آن در علاج شقوق بسبب خارج مثل آفتاب و سببش بفضات مثل زرنج کفایت میکند صورت شحوم و لعابات و روغنهای  
و بسبب و فل که از فساد غلط و حدت او بود تنقیه و اصلاح غذا نماند و از آن طلا کنند و از اشیاے مخصوصه بشفاف چهره  
زوفاس طبع لعاب مبدانه است و شقاق لب دروغن حنا و بنفشه شقاق دست او و یه خشک سوده و شقاق پای ماند  
و فاکستر طوطا و اشحوم و موم و دانه در رفت و در وافیون و فاکستر شاخ گوزن و مرواسنگ برای طلق شقوق است و کثرت  
و شحوب ایضا برای شقوق اطراف از روی صفت آن طلیخ شلیم و یا برگ حقیر در بر آن ریزند و بسکه مالش کنند  
و یا کثیر سائیده و آن بکنند و یا موم و دروغن و بنفشه و عکال البطم و میوه سالکله که راجع نموده در شقاق بکنند که عجیب است و یا  
قین را در آبیکه بسوس کنند و تخم خربزه کوفته چو شائیده باشند بنهند و بر آن بشویند و بخورده درشت بهمان پس بیه که بزر  
گداخته و بر آن نفت طب آبیخته بکنند و والی برای شقوق اطراف موجب بوعلی سینا است **صفت آن** کثیر اشل غلبه  
سایه و بفضای نصف آن که با کند سوده هر واحد ثلث وزن آن مالک البطم وزن کثیرا همه را بر دروغن پیدا بخیزد آبیخته طلا نماند و والی  
نافع شقق شقین یعنی کج و من **صفت آن** فصد و اسهال کنند و بازو کوفته در سر که چو شائیده ضمنه کنند و سر در آب  
اما ترش و یا ساق سائیده طلا کنند و والی نافع سحج یعنی خارشیدگی جلده **صفت آن** اگر بسبب طاقایت امشیاست  
درشت و یا بسبب سحر که اسب عربان و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود و طلا کنند اگر بسبب بارش  
خرقه را بگلبار تر کرده بر آن بنهند بعد از آن مرواسنگ گل ارمنی سائیده بگلبار و دروغن گل آبیخته طلا نماند و یا دروغن گل بهمانند گل  
سرخ و برگ مورد و رو سائیده پاشند و مرهم سفیداب کافوری بنهند و یا چرم که نه که زیر موزه دیابا شد سوخته بروغن گل آبیخته طلا  
نماند سحج را که بسبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین بالیدن که روی سوخته نیز عجیب است و در برای فوسفور که از طاقات اشیا  
سخت حادث شود از فواضات مانند خنا بطوطا گلبار پوست انار جزا سر سائیده و یا بسکه چو شائیده هماد کنند و اگر لعابات  
را در برین سر کرده و دروغن بنفشه دانه که کا و آبیخته طلا کنند برای سحج که بسبب کشیدن در میان حادث شود مفید بود و اگر بسبب  
حقن پوست کج ران و اطراف اینشین و عانه خراشیده شود باید که کیلا و فاکستر برگ حنا و دروغن حنا آبیخته ضما کنند و با چاک

ان سرب و سپیده از نوزد و مر و استنگ را در ضما و ضا طلا نماید و دوائی خراز یعنی سبزه سرکه بهندی با فاکوین صفت آن  
 اگر اندک بود سیرا انکاب چقدر آرد و خود خطمی و سبوس گندم با سرکه بشویند و روغن بنفشه دکه و مالند و اگر بسیار بود اول سهل نف  
 و سودا دهند بعد از آن ادویه جالیه بر سر مالند ایضا برای خراز از حکیم غلو یحان صفت آن آرد خود چهل درم طبع  
 بورق سبوس گندم یکگینه سفید حق هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در خل خمر که مفرج آب باشد خمیر کرده بر سر مالند  
 و از روغن گل مفرج بگل خمر تدبیر کنند ایضا برای رفع خراز صفت آن آرد خود آرد با قلا آرد و ترس خطمی هر یک یک درم  
 و در کشکاب کباب طبع بر سرند و طلا کنند و دوائی که در الشلب داء الحیه را معمول است صفت آن اگر بسبب احتراق  
 بلغم بود سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود و درین صورت بعد از وضع تنقیه بلغم بقی و مهمل حساب یا سچ کنند بعد از آن آن موضع  
 را با پاجوشن و یا با پیغضل بمالند و خردل و سیر ساییده ضما و کنند و اگر علت قوی باشد آن موضع را شتر زنند و در صفر او سه  
 زردی رنگ و مشکلی آنجا بپوش مهمل صفر او دهند و با پاجره را بر سر که گرم تر کرده کمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن که بریت  
 بر سر که تمداش نمایند و در سوداوی مخرق بعد از وضع سبوس سودا تنقیه نمایند و ما و کچین استعمال نمایند و آن موضع را بسیر و پیا  
 بمالند پس چربی خرس چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و گندم یک فرغون و خردل پنج لے و خاکستر شوم زرا طلا کنند و در دوسه  
 که استغنی رنگ و علامات غلبه خون میباشد بعد فصد و مهمل باده آن موضع را اول با پاجوشن بمالند بعد آن پیا و غنصل و سیر  
 خردل و فرغون طلا کنند و سر سندی طلا پیر خرس و نیز طلا می هم گرگ در سر که از جربیات است و خود شمرده ایضا بورق و جود و نوتا  
 یک جزو هر دو را سوخته در سر که تندر ساییده طلا نمایند و بعد سه ساعت باز طلا کنند و ناسه و فو جمل آرند پس اگر آله شود علاج آن نمایند  
 با آنچه مناسب آن باشد و طلا و سر که کهنه باشد آن روغن گل خوب است و موضع را با پاجوشن مالیده بدان طلا نمایند ایضا  
 پیریا و شان حب الاس تخم کرفس هر سه سادی اندک بسوزند تا که سیاه شوند پس در پیر خرس و روغن ترب آمخته طلا نمایند  
 و دوائی انتشار شعرو صلع انتشار شعرو تخم موی بود و ظاهر فساد در جلد و صلع آنست که موی وسط سر نازل گردد و وصلع که در آن  
 پیری افتد علاج پذیر نبوده صفت آن اگر بسبب قلت غذا باشد چنانچه ناقهین را عارض میشود باید که غذا سه حید بخورند  
 و خواب کنند و حمام نمایند و روغن بنفشه و دینلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد بلبله کابلی و ما زود و اقا قیا و مانند آن آرد  
 قابضه و آب جوشانند و فطول نمایند و ادیان قابضه بمالند و روغن آله نیز فائده می کند و اگر بسبب پوست باشد ترطیب مزاج  
 و تدبیر بر روغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد که مایه شعر را آدنند و پدید آید که کثرت  
 حاسم کنند و شیخ و برنج سفید و با و اتم تخم را بسوزانند و با بوره ارمنی و زهره گاو طلا نمایند و سیلاب و علان صلع مانند  
 انتشار شعر باشد ایضا برای انتشار شعر از انطکی صفت آن درک قط شرب را صلاح غذا و تقویت منافذ  
 و تکثیف تخلخل بهر موی و با کلس نمایند بعد از المیه منته و متقوی بعمل آرند مثل روغن آله و آس و لادن و خاکستر پیریا و شان  
 و جزو السرو و برگ کبج سوده و طنج طبع و ترتر مطلقا و سداب طلا و آب چقدر و خولان و عنبر به بسمل مجرب و یا مغر و غلان بهر

جان بر لغویت و تمیزین بدان براسی سبوت و تطویل و طول الطبیخ آنها براسی لطیف و تحلیل و از جرمات این دوا است خاک  
 جزو پرسیا در شان نیم جزو بزرگ کجند و خالان و آب بر هر یک پنج جزو آب تر بپسند و شب طلا کنند و صبح بآب مطبوخ خطی  
 بشویند و این دوا تطویل و تقویت و منع تساقط شعر کند و دوائی تشقش شعر یعنی تشقش فتن موئی سببیش غلبه پوست است  
 صفت آن روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لوباب تخم خطی و بزرگ کتان و لوباب برگ کجند و بالند و اگر تشقش بسیار باشد  
 و پوست ذی ماده بود اول نصف کنند و سهل سود و پسند لوبه ادویه مذکوره استعمال نمایند و از داخل و خارج و در طبیب ساخته نمایند و  
 پوست شعر یعنی بدوی شعر هرگاه عارض شود چنان نایک که سر را بر روغن زرنیج جرب کرده اند و چون کلاه یا دستار بر سر نهند تمام جرب شود  
 و سبب این مرض کثرت دسوت و بیاری غذای شعر است صفت آن تنقیه معده و دملخ از سهل گرم و حب ایامیج نمایند  
 و اطریفل صغیر خورند و ادویه طبعی و فلفل و مسهل و سمسار و سوس و تخم خربزه و بادام تلخ را در آب بپوشانند و سر را از آن بشویند  
 و بعد آس و بلوط و جزالسه و دواتان آن هر چه قافض سام و مانع خراج بخار بود در روغن زیت و سرکه آغشته و در سر اندازند و دوا  
 شیب یعنی سپید شدن موی سببیش بایت خون است سبب ضعف حرارت عزیزی چنانچه در سن و فوق شباب ظهور می کند این  
 را شیب طبعی گویند و با سبب کثرت بلغم چنانچه در بطنه جوانان پیدا آید و این را شیب غیر طبعی مانند صفت آن اگر پیش از چهل  
 سال سفید گردد و تنقیه بلغم یعنی دسهاک کنند و اطریفل و کلمه مرئی و دلیلم را بخورند و اگر سفیدی بسیار شود و خضاب کنند و دوائی که براسی  
 سیاهی و درازی موی لعل آمد صفت آن اشتمان آلهه اشسته سد کوفی زرنیا و رسکا کائی هر واحد یک درام صغیر عربی بنیام کجند سیاه  
 تا چهل که نه هر واحد دوام ادویه کوفته بختند و گهارد و بقدر دوام اندو گرفته و آب در روغن یا سمن آغشته بر آتش گذارند و نیزه و برنج  
 موی بالند و بعد از سه گشتری باب نیگرم غسل کنند ایضا براسی درازی و سیاهی و معجب و خرب است صفت آن تخم خربزه  
 برگ کنار هر دو مساوی ساییده بقدر دوام برنج موی بالند و بعد یک پاس باب نیگرم بشویند و احتیاط نمایند که آب آن در چشم نریزد  
 نوع دیگر حجر البقر یا شرباب بر موضع موی برص دوا و الطلب و بجای موی سفید مالند موی سیاه بری آید بجز پوست دوائی  
 که انبات شعر کند یعنی موی بر دیان صفت آن صمغ ادویه مذکوره و دار الطلب انبات شعر میکند و روغن بضمه نیز مبرور یاند  
 ایضا براسی رویانیدن موجب صفت آن بوره ارسی و قوشار و اسوزانیده با سرکه که طلا نمایند و در سر در بشویند و اگر  
 در سه ساعت یکبار موی میر و یاند ایضا منبت شعر موجب جالینوس صفت آن سنبلی الطیب کف دریا موی سوخته ساخته که  
 سرشته طلا نمایند تا آنکه موی بر یاند و دوائی نافع رویشدن موی صفت آن مورا اول بکنند و یا بنوره حلق کنند  
 بعد از آن مخدرات مانند بزرالنج و انیون و شوکران ضما و کنند و یا مسدوات مسام سفیده و شب و یا خون سنگ پشت و یا  
 موی یا خون و مرغ کلان ضما و کنند ایضا براسی منع انبات شعر سفید صفت آن کف دریا و انیون بزرالنج بکسر کرده بعد  
 کنند و طلا کنند و دوائی حلق شعر یعنی ستردن موی صفت آن آنک آب نارسیده و جزو زرنیج یک جزو یا هر دو برابر  
 ساییده باب سرشته طلا کنند و بعد یک پاس بشویند ایضا مانع انبات شعر و مجرب گیلانی صفت آن انیون و سرکه که



و نیز برائے تشقق الطهارا نیست که سرکه یک حصه در روغن کنجد و حصه بموشانند و در آن قدری سرخوش اندازند که بکندازد و چون مثل مرهم شود ملائمده باشند و مطبوخ علویجان نیز درین باب نافع و دوائی انتفاخ و عارض الطفا صفت آن است  
 شود یا آب ندس که با سرکه جوشانیده باشند بشویند و زفت و انجیر جدا جدا نمائند و دوائی جذام الطفا در آن غلط و اجتناب ناخن  
 باشد صفت آن بروغن بادشاهی با قو قریطی در سیم داخلیون و سیم و جاج و بطا و بن و مانند آن سالند و در وی بوز  
 نیز نمیدود چون ملائم شود بکار و بخراشد تا بشکل طبعی آید و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد تنقیه سودا مارا بکین الفع خوابد و بوقش  
 ناخن را نیز بهین علاج است و دوائی که برائے درشتی و نامهاروی ناخن مفید صفت آن زرنج و موینر در دربار یکسانند  
 طلائمانند و ایضا که میش بر ناخن ضام کنند پس چوب خشک که بسوزند و درو آن بر ناخن رسانند و دوائی قلع لطفایین  
 برکنده شدن ناخن صفت آن اگر سبب کثرت رطوبت مرطبه باشد علاج خالچ نمایند و اگر سبب حدت خون باشد  
 درین قسم در بسیار می باشد پس علاج داس نمایند ایضا برائے قلع و تقصع الطفا را از انطاکی صفت آن علاجش  
 تنقیه لبند و غیره است و بضعیات مصلح اطراف مثل سوم و زفت و صمغ ماز و دوائی انجماد خون نیز ناخن صفت آن  
 هر روز چند مرتبه آن ناخن را منص کنند و بآرد باطلا و سرطان نهی و زرنج طلا کنند و ضام و درون از تخم چیر و سرکه زردی ناخن  
 را نافع بود و اگر ناخن کوفته نشود برگ آس برگ انار کدو کم بارغن گل ضام کنند و اگر با چوبیش رنگ کرده بر ناخن پیچند و بالا  
 آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود ایضا برائے رض الاظفار از انطاکی صفت آن اگر ناخن کوفته باشد آن را بهتر از  
 ضماد آس مقلب کون چیر نیست و این همه بود تنقیه باید کرد و دوائی کثرت عرق اگر سبب دفع طبیعت افتد و در بحر آن واقع شود اگر  
 بسبب ابتلاهی بدن از طما باشد کثرت آبل آمل عرق دیرپه مدو بر آن گواید و اگر سبب ابتلاهی بدن از اخلاط بود و دمل و غلظه و فست  
 آبل عرق بسیار آید و اگر سبب ابتلاهی ضعف ماسکه و انتفاخ ماسه عارض شود نشان و می فتور قوت و ضعف بدن است روز بروز اگر بسیاری حرکت  
 در ریاضت ملاقات حرارت هوا و جزلان باشد علامتش وجود سبب صفت آن اگر با وجود کثرت عرق قوت قوی باشد سپس کمیند  
 و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفید کاشخری بروغن گل بالاند و گل ارمنی و مانو و گلنار و گل سرخ و در رنگ بر عرق  
 و عاب سببول آسخته بر بدن نمایند ایضا از انطاکی صفت آن تنقیه خلط غالب و اصلاح مزاج تبخیر و  
 لاش بدن و قواض مثل نموده و گل سرخ و مانو و عدس و انواع طین و صندل بسکه نمایند ایضا ماس عرق صفت آن  
 آرد و رنگ بریان هر دو دست بهمان ایضا برائے دفع کثرت عرق از مجربات حکیم علی صفت آن که مانع هشت جزو  
 شب مانی گل ارمنی هر یک پنج جزو و رنگ مازوسی سبب سفید کاشخری هر یک ده جزو و روغن مورد پانزده جزو و ادویه را در روغن کدو  
 بالای رنگ ساینده که حل شود نظری نگه دارند و مالند و دوائی احتباس عرق از انطاکی صفت آن قلع عرق تغییر منق و متلا و حرارت  
 واجب میکند و آن را بسبب غلط طوطا غذا باشد و علامتش استلا و قتل است و یا بسبب تسخج طلائل سردی بود و علامتش حصول است و علاج  
 آن تنقیه و استحال مفتحات و حمام و تنقیه چرم بود و بعد از آن تدبیر پنجره که مرخص و مفتوح باشد و عرق آرد و مثل روغن بادشاهی



و صفت الزریه و شیر زمان و اعتدال عرق مطلق و محض بود و بشده را پاک کند و قوی اخلط نماید پس قوی عرق بر وجه مقفی آن واجب است و بداند آنچه در فضیلت مثل حیض دلول بود و در عرق نماید و آن نگردد و دلی عرق الدم و او آنست که بجای عرق خون صفت آید عرق و می آنکه با عرق خون آمیخته آید و سبب این صفت و رقت خون است با حیض صغیر مع صفت قوت ماسکه صفت آن بعد از ضد صفت اندام شیر و عناب پنجه اند و حب پنهان سه باشد و در شربت نیلوفر و تولد و انگل و نهوشند و ادویه قابضه که در دوا می کثرت عرق مذکور شد بر بدن بماند و آب بقم یعنی پتنگ بر بدن بالیدن نماید می کند و اگر حاجت تنقیه شود از سهیل بار و تنقیه کند و دوائی نیز بر سطح بقل و از سیه و نیز بر عرق صفت آن بعد از تنقیه خلط متصف کنند و لیکن اخلط با تیرید و لیکن کسند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و قبل از آب بگرم بشویند و بخیل آب گرم سون بنیل الطیب صندل سفید و اسنگ کوفته بجنه بماند و یاد اسنگ گل سرخ کافور با گلاب سائیده و طلا نماید که قوی آن موضع نیز مانع بود و گویند که نوشیدن ناچیل در آن اخصان مجرب است ایضا که هر عرق خوش کند از قان و صفت آن صندل سفید چارست است و شمع مرچوش شاه سفید شده برگ سون پروانه با جمیع سائیده و در جام بر بدن از نیل باشد و بعضی نوشته اند که آب جها سائیده و از نیل و یک حب یکم از آن هر روز یک فروریزد ایضا برای بدوی بخل آن کتاب مذکور صفت آن لوتیا آب یک شیشه خشک نماید و بگلاب کافور بر در و بکار بر نه و در مقام دیگر نوشته که اگر لوتیا بصری سوده بگلاب یا گل بر در و مقدار کافور آمیخته خشک کند و بکار بریزد ایضا که بدوی بخل و در صفت آن سئل سفید سوسپست ترنج مرچوش شاه سفید شده گل سرخ سنبلی الطیب یک شنب بانی خلط اسادی با یک سائیده و بخل بماند و اگر برای آفتخ و ناریدن صابج معمول است صفت آن از آن نوشید و از سوسپ گندم برگ عقیده و برگ کزنجار و عدس و فستق و در آب جوشانیده گشته با بدان بشویند و تخیر و شراب بجنه صفا نماید و دوائی حسن صفت آن مغز بادام نشاسته که از کافور اسادی کوفته بجنه بقدر یک تولد تخمیده و به شیراده کا که در دو قلب و از نیل جوشانیده باشند بنوشند ایضا که سمن بسرعت است و مجرب سرهنده صفت آن چون گندم را با خافس و در حل سوده بدان بر آب گلاب غلات نمایند تا آنکه پر رطوبت بیفتد پس آنرا بجنه بخورند بن لا فربه کند ایضا که در سمن عجیب است صفت آن که با بهن سفید مغاث زرنبا و جوز گندم تخم خشخاش هر یک هفتم کوفته بجنه بروغن گا و بریان کنند و پست گندم بریان سینه دوم سائیده آمیزند و روغن بادام و شکر سفید بقدر یک شیرین سازد و اضاف نموده موافق مزاج استعمال نمایند ایضا سمن از بیاض است و در صفت آن مغز بادام مقشر مغز چغوزه خشخاش سفید حب اسمه حبه النضر اسادی روغن گا و و شکر بقدر حاجت لبوب اسوده و روغن آینه و زولم شکر بسرخنده و قدری صبح و شام خورده باشند و در کتاب موجود و تحفه مغز فندق مغز پسته شهد راج عوض خشخاش حب سمن و روغن گا و مظهر است و بجای شکر عمل دوائی سمن بر بدن صفت آن اول از آن سبب نمایند بعد ادویه و افندی سمنه و به این دوا عجیب است و توری سفید و سرخ تخم خشخاش سفید مغز بادام سمن چغوزه مغز حب اسمه حبه سمنه حله برادر با یک سائیده با قدری روغن گا و آمیخته شکر سفید بقوام آورده آمیزند و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هر صبح و هر شب با غلط و حب سمن

باشد غذا نماند ایضا مسمن بدن از کجایه بندی صفت آن اسکنه کجی بسیار و معشر سرد و احد را بر مگر بند و شکریه بجا  
 همه آینه نند و قدری ادراک نیز باید کند و ناده درم هر روز بخورند بدن بنایت فریب شود و پیشه بجای کفیه مصلی می آینه نند و بدو  
 باشد سفوف کرده درم با شیر گاو بخورده باشد و والی منزل صفت آن باید که با سهال دادار و تغلیظ غذا بر داند  
 در غش شبت و قسط نماند و اطریفات و معجون کوفی بخوراند و قسته دارند و بر زمین خوابانند و لک مغسول یک درم با سرکه  
 باشد و بهند یک هفته بکاید و بدن را لاغر کند ایضا نهرل صفت آن ناخواه با دیان زیره کرانی سداب هر یک چهار  
 درم لک مغسول هشت درم غرغروش بده ازنی هر یک یک درم کوفته بچینه هر روز یک شقال با عرق زیره کرانی سیاه شند و  
 که نشسته شوند ایضا نهرل بدن صفت آن ناخواه تخم سداب زیره سیاه مساوی و یا منرغوش خشک بده ازنی هر یک  
 راج جزو لک مغسول یک جزو هر روز بقدر یک شقال بخورند و جوارش ظلالی و کوفی و دودار الکرم و جگر بنیاد و مرسیا و اطریفات  
 نیز منزل اند و والی معمول برای عضر یک از آتش و آب گرم در غش گرم و گرمی آفتاب و اثر صاعقه اسبوز و صفت آن  
 سفید و تخم مرغ و سیاهی دوات بماند و گل ازنی و سفید کاشتری و در و اسنگ و حاد رسر که آب ملا کنند و اگر بسیار بسوزد و آبها  
 بدو فصد و شکافتن آبله بسوزن مرهم سفید آب کافوری یا مرهم آب کب یا مرهم رالی یا مرهم خل نهند ایضا کافور را در سفیدی  
 بسته مرغ آمیخته ضاد سازند و فوراً سوزش متوقف میکند و منع بر آمدن آبله میناید مجرب است و کذا المیدل آب برگ گیسوار  
 و نیز برگ پونی سائیده همان وقت المیدل و کذا برگ و شلخ گل مهندی سائیده ضاد کردن مجرب ایضا که در حرق وادفع  
 سوزش آن مجرب است صفت آن چون که با برگ پان میخورند در کاسه چینی انداخته بالالت آن چندان آب اندازند که بقدر چهار  
 اینشت انگشت بالای آن باشد و در را مخلوط کرده بدارند هر گاه آب که نشین شود آب را با بستگی اندازند و آب و جگر بنیاد را آمیخته بده  
 یک درم ساعت بدو آب را بریزند و بچین مهنه مرتبه تبدیل آب نمایند بده پارچه را با آن آب آلوده بچاپند ساعت ساعت مر  
 جراحت تازه و کهنه که از سوزش آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع است و خالی که از آب لکتر کر کرده  
 باشد بسیار بد و آن بسیار که گوشت متعفن نازل کند و تازه بر داند و درین باب هیچ چیز با و فیصد در دود گوشت بالامی آرد  
 ملا خلط کنند که زیاد نشود و آب لکتر شستن آن جراحت نیز خوب است ایضا حرق نار از انطاکی صفت آن مستعد در  
 علاج این مرض تبرید محل و تخفیف اوست خاصه آنچه حرق یا لکتر کردن که آن تیسر یافت کند و آنرا از عروق جذب نماید و رسد  
 پس در آن هنگام از شرط و متخاص ماوه میجام چاره نباشد و بعین بقصد و در بنجامر و اطباء است و بقصد اصلی این را بداند که  
 درین بسیار اطباء راه ملا کرده اند و اگر علامت حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود و الا او به ضحیه کفایت باشد و آنچه حرق  
 نار را مخصوص است از آنجمله را و محلول آب است و قریب است خاکستر جزیره پیخته و این مشروب بکارت بن فکله است و  
 قوی تر از آن آرد و هیچ بسفید آب و خاکستر پای مالکمان است بهر آنکه این قوی التخفیف است بلکه استخوان قوی ترین مچنات است  
 و این قوی ترین آنها است و عامه جمیع حرق انواع طینهها خصوصاً طین فمولیا و مرهم سفید یا مرهم خل در مرهم قوز و کثیر و نوشا

A  
 ۷۵

و لعل استنبول و کونج و گلاب و آب کشنیر و بنفشه و گندک و درختان برین مطلقا مناسب نمی بینم بسبب احتمال آنکه بتلیخ است محسوس شود  
پس فاسد گردد و لیکن اولاً تسکین سوزش بیکم عیده آنچه شمع و مرغی شل روغن باشد استعمال می نمایم و اگر اتفاق و دوائی افتد که درون  
نفیج و از خارج حرارت مع تسکین الم باشد آن بکایت نافع بود و همچنین دوائی مرار میسر نشد گر این دو که تا لیث او کرد و هم بر آب جوی  
آب یاب حی اللام سه اوقیه روغن بنفشه یک اوقیه روغن نیم اوقیه روغن و آب را بنزد آب بر و پس موم اندازد و قند مرغ کرد  
و بر سر کرد و بر آن یک درم کافور محلول در سیبیه بپنجه اندازد و مخلوط کرده بردارد ایضا که سوزش دور کند و صفت آن  
مر و انک کات سفید بر یک یک تولد کافور یک ماشه بروغن گاو شسته آینه خنک نماید ایضا بر آب صفت که انکاب گرم  
بسیار صفت آن بنه الحمال قبل از انزالون آب بش صندل و گلاب و کافور طلا کنند و خشک شدن نمیداند بلکه بر سر  
پارچه و آب برف نرزد و بر آن نهند و اگر آرد برنج بروغن بنفشه و گل ارمنی و آب برف آینه کنند و بر آن انک سفید را اندازد  
قوی تر گردد و دوائی جراحات یعنی زخمها صفت آن بود محافظت آن تا چیزی در آن نیفتد چنان بندند که لباس  
آن بیک دیگر متصل شود و اگر متصل نشود آزار دهنده و اگر بر جراحت یک دور و زگرشته باشد باید که از چیزی خش آن  
ببخاشد تا خون از آن جاری شود و بعد آن بپنجه اندازد و اگر جراحت غائر باشد کندر صبر از زروت نراند و دم الاغین ساییده  
و اگر در آن حرک باشد او بیند کوره را بپل سرشته استعمال کنند و پنبه که بر در آن نهند و روغن لسان الکلب بر سر آن بپزند  
مراسم مدینه بکار بندد و اگر جراحت ورم قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و زرق الدم باشد اول علاج این امر  
کنند عوده علاج جراحات نمایند و اگر ورم باشد دوائی آن در او را گفته شد و اگر قطع عصب باشد از بوی سر و آب گرم بکار بندد  
بروز آن عضو در روغن زیتون بگرم عرق دارند تا از حد ورم الم بماند بعد آن روغن گل و روغن بوردو و بزرگ و فوین  
و اگر روغن زیت باشد از بهر دو بهتر بود و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ و پنبه و اگر عرق قطع گردد و زخم  
بسیار و گلاب نرزد در جراحت نهند تا خون بند شود و اگر جراحت بمیدان قویه یا برگ خاسر و کافور آینه خنک نماید و کندر  
و صبر و قشاک کندر یا بیک سوود با سفید بپنجه آوده با پشم خرگوش یا خانه عنکبوت و مانند آن آوده بر آن نهند و پنبه  
و تا صفت روز فاده را داد کنند و اگر استخوان شکسته شود عدس و منشا و گل ارمنی و اوقیا ساییده آب جوی یا آب برگ اما  
ضماد نمایند و اگر الم زیاد باشد تسکین الم از افیون و بذر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی و سبزه برگ  
عناب الشعلب سبز خطمی بروغن گاو و روغن بنفشه ضماد نمایند و یا باله آبی دور کنند و اگر زرق الدم باشد صبر کندر و دم الاغین  
اوقیا ساییده باشند ایضا برای جراحات از مجربات یکم علی متول صفت آن که تکرار نمایند و بر جراحت ریزند و بر  
آوده بپنجه اندازد و اتصال شود و خصوص که زخم تازه باشد و اگر زان یا لب یا بر و زگرشته باشد و هنوز خون می  
باشد نیز استعمال کنند و اگر زخم را خراشیده بمل آرد ایضا برگ کیکر را با زیره سفید ساییده بر جراحت که پنبه بندد و بنفشه  
گرد و دوائی نافع برای جراحات و بنفشه و ریشها و حرق نار و زخمهای آتش از بیاض استام و درم صفت آن درست

انما سوخته دروغن گاؤ که یکصد و یکبار شسته باشند آسفته قدری کافور سوخته انداخته خوب حل سازند و بر موضع بمالند  
 ایضا که جراحت منفرجه و ناصور از سوخته و دود جراحت تازه را خود زودتر فرسود آرد و اگر در دم پیش از انفجار نهنگ تحلیل کند یاخته سازد  
 آن صدف سوخته جاکشند و سه‌هاگ نیز بریان سازند و در دروغن زرد آینه و بکار بریزند حکم آب حیات دارد و بر آب انال  
 جراحت و اگر پوست درخت پهل سوخته عوض سه‌هاگ کنند و هر دو و او هر یک یکجز و گیرند و قند نصف جز و در آن افزوده در دروغن  
 بر آسفته و انات و در دروغن کجدر بر آسفته انسان بلبل آید بر آسفته قروح و نواصیر و مسحه مجرب است و دوائی نشوب شک و بر کمان و انند  
 آن یعنی غلیظان غار و غیره و صفت آن باید که از بزرگسازان کنند و مرکب رسائیده در آن بپزند و اگر غار و آینه در اعضا  
 رود و از آن آسفته بیرون نتوانند کرد و باید که آشتی سازند و زکس بنج نه زفت عکاک بطرم را تیغ زراوند عسل آسفته طلا کنند و گاه باشد  
 که بر آسفته اخراج بچکان و بر آسفته داغ نمون و یا آشتی کردن احتیاج می آید بسوی دوائی منشی و دوائی منجر باشد شربت افیون  
 ایضا بر آسفته نشوب شک و غلیظان غار و غیره از انطاک صفت آن آنچه که درین باب مجرب است این است میسر نیل  
 دروغن عطاس است مطلقا و مقناطیس برای آسفته و جراحتی شکم سنگافه و نموس گرم دقت تنق کدک از دغه و سام ابرص و  
 فسیله تازه و آشتی و خاکشیر نه غازی زفت و ساز زکس و دوائی که در قروح معمول است صفت آن اگر اندک باشد از کرم و شرباب  
 و بالعسل قرحه را بشویند و پیشه بر دروغن مثل حرکت دهد اندرون کنند و اگر بسیار باشد از دویه جالبیه و مرهم مدله علاج کنند و اگر  
 در قرحه تنگ باشد بفتله مرهم بدان سازند ایضا برای قروح عتیقه و ضعیفه اعضا از والد حکیم علویان صفت آن بگیزند  
 بلبلان نشو و پوست بلبله و آله جیده برگ حنا از هر یک یک شقال و در شرباب بخیسانند پس یک تپود خرمی از آن گرفته و بر مخ آن تر  
 کرده بسنن احمد کوده بر زخم بمالند و لمح صبر کنند و دوائی قرحه مرکب یعنی آنکه عارض دیگر چون الم و سواد لحم و انصباب  
 ماده از عضو بر قرحه و جز آن بادی مرکب شود صفت آن تخمین با لاله این عوارضات گوشتند چنانچه در جراحت کرم  
 ذکر یافته و بعد از آن بلبلان قرحه بسط متوجه بشوند و دوائی قرحه عسر الاند مال یعنی آنکه دیر نخر شود و در غایت فساد بود پس اگر  
 آن بسبب قلت خون بدن بود علائمش لاغری و دردی بدن است و عدم درم و قلت حرمت قرحه و علائش آنکه اگر قرحه یا  
 آسفته است بدن بالند و قرحه باب نیگرم تر کرده کمیند و نمایند تا وقتیکه سرخی و زایل شود و عضو ظاهر شود و اغذیه و لوزخون بخوراند و در مرهم  
 استعمال نمایند و اگر بسبب فساد خون باشد نشان آن فساد خون است چنانچه در تغییر مزاج جگر رنگ بدن سپید یا زرد بود  
 برودت و حرارت جگر و در تغییر مزاج طحال نال بسیاری باشد علاج آن فصد کنند و با ضلع مزاج جگر و سپر زکوشند یا بنچه در محل  
 هر یک گزشت و اگر بسبب سوء مزاج بدن و عضو متحرک بود علائش حرارت سرخی و سوزش قرحه است و شدت درد و علالت  
 برودت کودت رنگ و عدم آثار حرارت و علائش رطوبت نرمی گوشت فصد و کثرت زرد آب و رطوبت در آن است و علاج  
 بسوختن شکلی بدن و قرحه و عدم ریم و جگر علاج آن در سوء مزاج حار فصد کنند و بیرویات استعمال نمایند و در مرهم سفید  
 کافوری بپزند و در بار وجهت تخمین مزاج ما و اللحم حار و مانند آن و پند و مویز و آخیر خورد و عضو را با آب گرم نمک کنند

در سیم با سیلخون در سیم اسود بکار برند و در طب تنقیه بمسهل گرم نمایند و گوشتهای بریان با مصباح خار خوراند و در سیم غلظت استعمال کنند و در یاس باب نیکم و در غن بنفشه که در قرصه تکمید کنند و افندیه مرطبه مثل حیرما و دشور با ماهی چرب بمغیضه غیر مست و مانند آن غده اند و ادویه قلیل الخفیف چون آرد حله و آرد کرسنه بجزئی مرغ و بطا و غیره بر قرصه گزارند و اگر بسبب آن گوشت سخت باشد که بر کشار قرصه یا مانند آن بود آنچه بر دهن یا قریب بدان باشد بنظر می آید و آنچه در غر قرصه بود پس معلوم شود و علاج آن گوشت مذکور را بجزر کنند و اگر غلیظ تر بود باهن قطع کنند و اگر در غر قرصه بود قطع باهن نتواند ادویه حاده چون غله فیون و دیگ بر دیگ بر زنند و بجا افتاد و مرهم طعمه بکار برند و اگر سبب آن فساد استخوان بود در قرصه علامتش آنست که قرصه گاهی در ظاهر بهر شود و بعد چند ساعه عود کند و دریم آرد و صید رقیق و بدو جاری کرد و علاج آن تا استخوان بشکافند و ادویه حاده بر آن گزارند هرگاه گوشت مرده فانی گردد و استخوان ظاهر شود پس هر قدر که استخوان فاسد و گندیده باشد باهن تیز آن را بر اثر استند بعد بازال گوشتند و اگر سبب آن عفونت و ضاقت قرصه است علامتش آنست که فساد و عفونت از دو با بعضاے محاوره سرایت کند و علامتش تنقیه بدن است بحسب غلط فاسد مثلاً اگر در قرصه لذع و حرارت بود و حالمی او زرد باشد و در طب زرد از ویسیان کند مسهل صفر او بندد و اگر حالمی قرصه سیاه و سخت باشد مسهل سودا و اگر مال سپیدی بود و دریم سپید سائل باشد مسهل بنف و اگر یاد رود و حرمت داشته باشد فصد باید کرد و بماند که فصد در همه حال سودا دارد و در حله بتجدیل مزاج گوشتند و آنچه بنا سبب غلط روی بود و ضما و نمایند و بعد از استوطا گوشت منزلی بر همه زنگار و مسکه استعمال نمایند تا باقی گوشت فاسد تمام شود و در سیم پس هرگاه گوشت مسخ صحیح ظاهر گردد و مرهم طعمه علاج کنند و اگر سبب آن وقوع قرصه و عیضوی بود که گوشت آن موضع نرم و منزلی باشد همچون ابدان مستقیه علاج آن ادویه اکاله و مسکه بنهند و بعد از آن گوشت منزلی و ظهور لحم صلاح بمطلات بگردانند و اگر سبب آن قریب عرق بزرگ باشد که دائم قرصه را تر دارد و مندل شدن ندیدم علاج آن فصد کنند و بطیخ آهنتون و بندد و تعدیل غذا نمایند و بعد فصد در سهال لک بزرگ که بر قرصه است نیز کشایند و اگر سبب آن عدم موافقت مزاج بر اسم مثلاً با مزاج قرصه بود مثلاً افراط کرده شود در گرمی و علامتش آنست که با استعمال ادویه حرمت و التهاب و درم زیاده شود درین صورت ادویه که بکار برین بکار برند و مرهم سرد بکار برند یا افراط شود در سردی و نشان وی میلان قرصه است که بکبودی و سیاهی و سختی پس باید که مرهم اسود استعمال نمایند یا مقصود کرده شود در جلا می که باید و علامتش آنست که قرصه بر چرک بود و گوشت او نرم منزلی باشد در ریخات ادویه قوی چون مرهم اخضر که از زنگار و غسل دانند آن ساخته باشند بکار برند یا مقصود بود در تحفیضی که باید و نشان آنست که قرصه طب منزلی و کثیر الصدید بود در ریخا مرهم مدله قوی التبیض که از گلنار و بازو ساخته باشند بکار برند یا استعمال کرده شود چیزه که بلذع و حدت جلد گوشت را بکذاخته فانی سازد و بستن ندهد و نشان فیو بان گوشت آنست که حجج و دریم و حرمت بیشتر بود و قرصه هر روز وسیع تر شود و چیزه رقیق در مسخ از آن سیلان کند پس درین وقت باید که مرهم نرم که در وی هیچ حدت و لذع نبود بکار بندد و اگر سبب آن استلاک بدن بود از اناده که بر قرصه بهر نزد و مندل شدن ندهد آثار آن از غلظت و کثرت رطوبت و قرصه

و سیلان آن دریا فته متقیه بدن کنند و لطیف غذا نمایند بعد از بادوی قوی التفتیف معالج قرحه نمایند و والی قرحه ساعدان  
 قرحه است غیر جمیع که رطوبت در رواب و دریم از آن ترشح کنند و این رطوبت چون بر جلد و گوشت صحیح رسد از آن ساید و زوئی لازم  
 بود و باشد که خفان آن روصفت آن قصه کنند و تیرید از لعاب پدیدانند شیر و عناب و شربت نیلوفر دهند و بعد از آن فنج متقه مسهل  
 باده نمایند پس در روز آخر چند بار ملا کنند تا حدت او ساکن شود و فساد و جوای سرایت کنند و بعد از آن توکیا و مرغانک و کافور  
 سوخته و اقلیمای فقره و تراب نحاس و مایران نرم سائیده بسکه و شراب سرشته طلا نمایند و غذا آتش و غوره و ماق و مشک  
 و اسفناخ با گوشت مرغ و بزغاله سازند و دوائی قرحه آله که با پرسی خوره گویند آن عبارت است از فساد و بعضی که مرعضارا  
 عارض گردد بسبب آنکه روح جوئی را فاسد سازد و یا از رسیدن دی بان عضوانع آید و بعضی اورام و شور و قرحه و ریه ساعیه  
 خفیت الماده ازین قبیل اند که بسبب سمیت ماده اند و جوهر مرع فساد و احتراق اعضاء کنند و موضع را متعفن گردانند و بسیار باشند  
 که این امراض از لغوئی کبیره و قرحه و شره که رنگ مے سیاه یا سینه باشد حادث گردد و بسبی و اتساع اطراف را فاسد سازد و باطله  
 خاصه آله است که بستر فزاح تر گردد و گوشت گرد و خور و چنانچه گفته اند که اگر صحیح در عضو مے پدید آید تا شام بقدر فلو س  
 دوست بگیرد و گوشت آن عضو را بخورد و صفت آن در ابتدا که در وقت از عضو رفتن گیرد و رنگ دی تبخیر گردید و بچه با می  
 که عضو از تعفن و فساد و باز در چون گل آله مئی در گسترخ و افاقیا و گل مخوم و نوقل و مندل ضا نمایند و اگر فایده نکند قصه  
 کنند و زوئی بسیارند و شتر زنند و آرد کرسنه با سبکین سرشته ضا نمایند و تقیه سودا می محترقه نمایند و هوای خانه را در تابستان  
 بگللاب و مندل و کافور و نیلوفر و کدو و بید سر در اندازند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد برگ کاسنی سبز و برگ خطی سبز و برگ شنبه  
 سبز با روغن کافور و روغن بنفشه سوده ضا نمایند و چون از سعی بازماند مرهم زنجار باندک آنزروت سرشته بگزارند تا آنکه گوشت  
 سیاه و فاسد را با کل بر مایند و گوشت صحیح بر روی دیر روز که مرهم تانه کنند و موضع را بسکه بشوید بعد از آن بر مرهم مله علاج کنند  
 و هرگاه بهیبت باشد آس و کافور سحق با سکه که دیان سکه باب کشنی بکشند لیکن بعد تقیه و بلا اکتفا که در آن خوف احتباس باد و  
 بنفشه است و طلالی مردانگ و صبر روغن کافور و بید سر است که مجرب است و کذا در و سرخاله و طلا و لاجورد و بید غسل قرحه بسکه مجرب  
 و کذا پوست پیاز و شعر بر در سوخته کافور و کذا پوست کدو سوخته مجرب و عظم انسان که پنهان آله را متوقف کند و مجرب است و هرگاه  
 عفونت پدید آید غیر از قطع آن عضو چاره نباشد و باشد که پیش از قطع بادوی حاده یا بر روغن کنجد گرم کرده یا با بن تفتنه بر نفس  
 علت و مع و قرحه از فساد بازماند و بقطع عضو احتیاج غفقه دوائی ناصر و قرحه که پنهان اند یا مال نپذیرد و همیشه از آن  
 رطوبت بیرون آید و گاه باشد که خشک شود و بن او قرحه هم آید و باز سر کنند و غلبات از آن بر آید و بداند که ناصور که تا آنخوان  
 سرایت کند علامتش آنست که چون میل اندان کنند صلابت در یابند و رطوبت که بر یکد قریس و اکل بزرو می باشد و آنچه بویست نشان  
 آنست که چون میل در آید و در شید آرد و رطوبت سالک سپید و و آنچه بویست رسد نشان آنست که خون گرم رقیق و شفر سائل  
 باشد و آنکه و گوشت بود علامت او آنست که رطوبت ازین که در سیخ رنگ سائل باشد و فرق فیما بین آنکه یک ماه بود و شنبهائی

از متعدد باشد و آنکه هر واحد از صور متعدد بود آنست که اگر طبیعت از افقاده متعدد مشفق اللون بر آید باید دانست که تا چه حد است  
 چندتا به سر کرده و اگر طبیعت مختلف اللون باشد مثلاً از دهنی زرد و از دیگرے سفید بر آید توان دانست که هر واحد را چه تصور جدا است  
 و اصل هر یک مخلوطه است **صفت آن** پنبه که به بشراب تر نمایند و بشتان غرب سیاه میزند و در آن کنند و با گلاب و فاکس خوب  
 آنکه بشویند و با آب دریا و آب صابون و زرد نخل و نوشادر بشویند و دوائی خرب لعل آرد و پنج سوسن در آب سائید و دریا صبور گرانند  
 آنرا مثل کند و اگر غلیظ شود بیشگاه کند و گوشت فاسد را را ل کنند و با آن و یا با دویه اکاله داغ کنند و در سوسن و سیاه میزند و اینها از فواید  
 حکیم علی **صفت آن** بکینه زعفران چینی شکسته و بسایند باریک و بسیار چه سفت بجزراند و در آب برگ انیب تر کرده و بر حنک  
 پس بر کرده گرانند تا خشک شود باز سائید و آب مذکور تر کرده بدستور خشک کنند و همچنین سه نوبت لعل آورده باریک سائید و چهار  
 را آن بکنند لغایت عجیب و نافع است و در استعمال ده مرتبه کم باشد که ماضور پز شود و اگر ماضور غائر باشد و سر آن باریک  
 بود اصل دهن آنرا بتوتیامی بنم و در سوسن و گار و دیگر تیزاب فراخ کنند بعد دوائی مذکور استعمال نمایند و حکیم مدوح نوشته که این دو بار  
 ماضور هر جانم و یک بار در ماضور متعذر نافع آمده **ایضا** از انطاکی **صفت آن** در قرح و قرحه ساعیه ملاک امر  
 درین شستن آنها به سر و غسل و شرب است و دیگر دن خاکستری سوسن سران و چوب انگور و کرنپ و طرنا و با دایم تلخ و سخی و باریک  
 قنطور یون فین **ایضا** زرد چوب خشک و در آب مهاد و غلیظ بسایند با شکر تا حل شود و غلیظ نشود بآن غلیظه در ماضور بنهند  
 و دوائی اکونته از دکائی **صفت آن** کچله سوخته بهفت نهدیم پشگری سه نیمه دم باروغن گا و در سوسن سائید **ایضا** که اکونته  
 سعب را نافع است **صفت آن** سپیدی سوخته زرد چوب سوخته باجی سوخته هر یک یکدوم را ل خاکتمه با پریاسهاگ  
 بریان ایلا و پشگری بریان هر یک نیمه دال مسور سوخته سه دال فلفل گرد سوخته ربع و ام یعنی سه نیمه شسته حله باریک ساخته در  
 روغن شرف آمیزند پس بسیار بزرگ و حاک و گرم کرده از طرف پشت بر اکونته بنهند صبح و بعد شست پاس بکشایند و باز بزرگ و پاک  
 بنزد و بعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند **ایضا** برای اکونته **صفت آن** بملاوه در روغن کنجد بسوزند و چوب حل کنند  
 و یک نیمه تخم تهر بریان کرده و فاکس تر تخان سمرده باریک ساخته در روغن بنزد و طلا نمایند محرب است و دوائی ضرر به سقطه  
**صفت آن** اگر با آن تفرق القصال و مزق الدم و مانند آن نباشد فصد از جانب مخالف گیرند و حجامت نمایند و منافع  
 گل ارمنی و انفاقا و برگ سر و صبر و بنوماش مقشر کوفته آبخینه آب موز و صندل و اگر سبب در دوم و دپ گرم پیدا شود بعد از  
 از یکا شسته تا نیمه دم مویالی آب گرم بخورند و در لیون چینی و فوذه آنصنع و گل مختوم و لک مفصول همراه آب بنهند و بخورند و گاه در آن با  
 شربت سیب قند آب و عرق گاه در آن نافع بود و برگ گل سرخ حدس مقشر گل ارمنی مایشانند و فلفل کوفته بخورند و در روغن  
 سرشته ضما کنند و بنوماش و آرد نخود و حدس و زردی و بیضیه بیشتر غذا سازند و از گوشت و شراب پزیز نمایند که آنکه صفت  
 آن وقت شراب می چونه مرغ به بنوماش مناسب بود و اگر ضرر به سقطه بر سر رسد بعد از فصد بتقیه صندل آرد کنند و سر که گلاب در آن  
 گل بر سر اند و برگ مسور و گلزار و پوست انار در سر که و گلاب بچوشانند و باید که مشک و عود طلا کنند و اگر سبب ضربت الدم

عادت شود علاج نفث الدم کنند و روغن دیودورا تلخ حکیم علی براسه ضرب و سقظه اندازد مال جراحت بنظر است ایضا حکیم علی  
 و شریح قانون بنویسد که صند بر ضرب و سقظه استعمال چهار مورد واجب است اول آنکه مال ماده از آن بطرف دیگر کنند  
 با با سقترخ چنانچه از قصد و حجامت باشد و ملین طبیعت بخته لینه یا بنوشیدن دو اسهبل و یا بغیر سقترخ مثل  
 حمام بغیر شرط و دوم استعمال چیرک که تسکین سوء مزاج نماید با سقچه مخصوص آن باشد زیرا و ضما و آسوم که تخفیف غذا نمایند و آن  
 گوشت بر پیر کنند و اگر بغیر در وقت خوف ضعف و نیز اجتناب از شراب حلو کنند تا که در دم پیدا کنند و چهارم آنکه ماده مستقیمه در عضو  
 خارج کنند بچسباندن زلوا با استعمال محلات پس اگر فانی از قصد مثل کثرت خروج خلون و غیره حجامت بر نفق و یا قضا  
 و یا بهر دو شان و ساین نمایند و اگر فانی از اخراج خون باشد پس حمام بلا شرط بطرف مقابل موضع الم براسه ضرب و بهند  
 و اگر قبض طبع باشد تسکین بهار الفلک و خیار شنبه کنند و اگر در انجا حرارت و التهاب باشد هر روز چهار دقیقه از ماء البقل مثل کاسنی  
 عنب الثعلب و کاج ببلوس خیار شنبه بخورم و از صبر و زعفران دودانگ و اگر حرارت شدید باشد اقتصار بر آب عنب الثعلب  
 و خیار شنبه کنند و غذا آس خود بنوش و برنج و نخود و عدس و اسفناخ و چغندر و کدو و برغن با دام کنند و الی که حجت ضرر  
 و سقظه که بر سینه و پشت و سایر اعضا رسد اکثر استعمال ابل بنگاله است و خالی از نفثه نیست صفات آن بگیز باد بخان  
 را دست و زیر تنش کنند که نیم خفته گردد پس برآورد و بپاشند و مقدار و سه توله آب آزا گرفته بقدر یک توله قند سیاه و خل کرده تا دو سقظه  
 روز هر روز نماند آن را بنگرم بنوشانند و الی که براسه ضرب بمول است صفات آن لک نشو مل مصطلکی خود ریوند چینی از  
 یک درم باشد و کوفته نیمه زده بقیه نیمه شربت آلوده بخوردند جمله یک خوراک است ایضا براسه در دستخوان و غیره از ضرب و سقظه  
 آن حج مصلی سیاه میدو لکری همه اجزا بر گرفته بخته دقت حاجت در آب حلو که نیم گرم ضما نمایند ایضا براسه ضرب و مجرب  
 حکیم علی صفات آن حشای مسخوق را بار و روغن بالاسه آتش نرم همانند که مثل مرهم شود بر جاعه ضرب و سقظه بر بندند گرم گرم  
 بطرف می شود ایضا براسه ضرب و روغن بنفشه شده صفات آن پشکری یک شدر گرفته در روغن زرد و قدر چهار فلوس انداز  
 بریان نمایند که پشکری در تر روغن بنفشه شود و روغن بالا گرفته در آن سیده و شکر آمیخته حلو سازند و بخورند و بخل حلوای مذکور یک  
 گولی بسته در آن پشکری مذکور نهاده بخورند و همچنین سه روز بعمل آرد که بهتر از بوسیای است ایضا که در ضرب و سقظه ریجی را از مجربا  
 و الدرم است صفات آن کچال را با آب برنگ سایه بر کثاره کثوره جمع مینورده باشند و بلبلر آن الما سایه آمیخته بر آتش  
 بنزد چن مثل جریه شود اندک سرکه آمیخته بنگرم ملا کنند ایضا از جربا حکیم علی صفات آن ریوند چینی حشای زرد چوب  
 نرم بسایند که مثل غبار شود بر عضو که کوفته یافته باشد بر بندند یا زانغ است و اگر بر جراحت رطبه بر بندند و در خشک  
 کند و الی که مضروب بسایط یعنی تار یا زنده را نافع است صفات آن باده که اعضا سے اورا آب است که بمالند و  
 باره کسان را بگلآب و آب سرد تر کرده بنهند و مرهم سفید اب بمالند و بهتر آنست که پوست گرفته و قتیله باز کرده باشند گرم  
 گرم بر موضع ضرب بنهند و الی که سرخنی شکستن دستخوان صفات آن اول آن عضو را بملایمت بکشند و دستخوان را بر آید



و در نسخ کسر از عصاره بالاسی آن بر بنده اند و عصاره دیگر از سرخ کسته است و اسفل آن می بندند و بالاسی آن جبار می بندند و بنده  
نصفه مهال کنند و سرخ بیاغ بر بند و یک شقال کل ارمنی و نیم شقال جو میانی با پنجاب شکریه هند و عصاره راتاسه روز و اکثبه بگران  
نویسن آن در ششید و خاش پیداشود بکشایند آب گرم بر آن بپزند و بعد از یک ساعت باز عصاره را در گلاب و مسکه در وزن  
آن تکرار بر بندند و عدس و خاش و گل ارمنی و اقاقیا و آب سرد و نماد کنند و غذای لزوج مانند حریبه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر  
بکسر در دم باشد و مندل و آب کشینر بنزد آب کاسنی بنزد و طلای نرود طلا کنند و اگر خون جاری باشد دم الاخوین و کنند سوده بر آن  
باشد و در و بر و کسند و اقاقیا و دم الاخوین باشد و اگر با کسر الم هم باشد باید که تسکین الم با پنجه در جاست مذکور شد نمایند  
نصفه و صلابت که بعد از پنجاب استخوان باشد اگر تازه باشد قطعه سر بر آن نهاده بوعصاره حکم می بندند و اگر کهنه باشد از اخلخ و شوم و  
اروان قیر طیات ملائم کنند ایضا براس کسظم از لفظاکی صفت آن اگر پنجه جرات نباشد بر عضو از زفت و دم و مسکه  
عربی و اقاقیا بکسر صنف کنند بعد به لزوج از نظر کنند و از لاله اخلط حاد مانع از جبر لفسد و از سهلات نمایند لیکن فصد بر شرط  
عمادات و در باب صحیح کنند و گاهی است از آن قسوم جرات بسبب خروج خون بسیار باز نمایند اگر خون جبر طول کشد چنانچه که در آن  
ستیزد و فصد مکرر باز شود و مفلح بیاید و صحیح گردد و این همه مع اسهال اغذیه و شکر و وضع نمکین و تیز و ترش و آنچه در آن خون باشد  
مثل باطلایل آنرا در آب است اگر از شیخی و گوشت نرم مثل پنجه مرغ و طیور که قریب پرواز باشد و قطور بر روی میانی فارسی  
و تدین بدان و اگر میسر نشود گل مخوم و یا تنزی خطائی که آن گله است قرص ساخته از خطائی آرند و دال آن صحت شش باشد  
بل روی میانی است و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخوراند و در هر سه روز یکبار بکشایند برای تنقیه رطوبات کباب گرم و نظیر و عضو  
پنجه در آن متغیر گردد و پس اگر عفونت یا نفیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات فلبی خون ظاهر گردد و در فراز دانه در رگل  
مانش و پنجه اقتضا روزند و عصاره بهار و در مسکه که اندران مورد و جزر السروج شامیده باشند و در گلاب و در دغن گل تر کنند که اینها  
تقویت وضع فنول نازک نمایند و هر مرتبه در سختی بندش افزایند و این همه وقتیکست که چون سرخی و درم ظاهر نگردد و الا به کار  
چیز است از این ابتدا نمایند بکشایند و اگر چه بعد ساخته و عصاره بکشایند و شستن راحت و بهند بعد به سرخی بندند و بعضی خلاق از ابل  
این صلاحت بصوق مثل زفت و کرسنه و منشا و خوردن چینه که موله خون باشد و قوت بستن بند قبل از دوه روز وضع کرده اند  
و گویند که این بعد آن لبل آند که آن وقت انقضا است این همه در کسر سافج است و کلام در آنچه همراود اخیر آن باشد باقی مانده پس اگر  
در دم با جرات باشد بلعلاج آن که مذکور شد و صلاح نمایند و وانی خلخ و وانی و دهن صفت آن در خلخ فصل بسلامت بر جا  
آورد بعد تسکین دود و از لاله دم کنند و در همه عضو بر نرق بماند و برگ سود و منشا و خطمی سخت کنند و باز در تخم مرغ ملائم کنند  
و اگر آن دم باشد فصد کنند و صفا دے که در ضربه گشت طلا کنند ایضا که دوج را با صلاح آرد صفت آن آب گرم  
بسیار و عضو و زیند و گل ارمنی با سپیده میضه مرغ سرشته لبپ کنند و با تش عضو اگر گرم نمایند تا دوسل خشکی آرد و در غنای  
سود و دوه اگر دوزده تخم مرغ مرقوم است و شاد دزد و چوب سوده بزرودی تخم مرغ آینه نیم گرم نمود و بالاسی آن برگ ببول

گرم کرده بستر نیز معمول است ایضا که در دفع و دفعه کینه بنایت سودمند است صفت آن مشرق خمیده با بجم  
 بالکشتی انبه بلدی کنج سیاه پیه گرم بر سادی کوفته در پاره کبسته گرم نموده تا چهار ساعت تکلیک کنند پس نه پاره دیگر را بر پاره  
 و بعد از سه روز کبشتانیند و تجدید کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت و دوائی براسه اعیان یعنی مانگی که بعد از تعب و  
 ریاضت و راه رفتن عارض شود و بنگی اعضا پیدا کند چنانکه حرکت به شوری تواند کرد و صفت آن از ازاله سبب کنند  
 و باید که بدن خود را مشت و مال نمایند و عضله های پارا بر رغن گل یا رغن بابونه و یا رغن شبت بمالند و اگر تابستان باشد در  
 آب منور و اگر زمستان باشد اندر آب گرم نشینند و رغن چنانکه بزرگوار است و هرگاه بسبب غلبه ماده خون یا بجم اعیان واقع شود  
 سببش سیلان رطوبت است بسوی مفاصل و انصباب آن بر عضلات و فرقی درین نوع و مرض مفاصل بعد مضمضان نخس  
 توان کرد پس اگر باتپ بود و دویست و الا بطنی و علائمش در دومی تنقیه بقصد و سهل نمایند به ستوریکه در وضع مفاصل و دومی که شست  
 و تدبیر بر رغن بنفشه و رغن گل و رغن نیلوفر و تمام آب سرد و بویین ریاضین بارده و اغتذ البیدس و کا بود مانند آن کنند  
 و در بطنی که پیغم شبت و تخم ترب و غسل و باده از منی و آب گرم نمایند و به ستور و مفاصل بطنی تنقیه کنند و اغتذ البقلا یا با قانویه  
 و قرا بل حاره سازند و استعمال اودان مسخنه همچون رغن قسط و رغن بابونه نمایند و از استعمال رغن زرد در سرد و رغن و نوع استرا  
 نمایند و در اعیان استقر اغنی تقویت پروازند و دوائی نافع جمیع سموم مشرب و صفت آن اگر آن سم مشهور نباشد و یا بعضی اظهر  
 آن نماید درین صورت تدبیر کلی این است که بوقت حساس اندک نیزه فی الفور از آب نیم گرم و رغن کنجد گرمی که مانند باده  
 شیرگاو و رغن بنوشانند و اگر از شیر و رغن قن نمایند نیزه اسب بود و تا یک روز از خواب کردن منع کنند پس اگر سم گرم باشد و این اثر  
 گرمی تسکین و تشنگی و خشکی دهن معلوم میشود درین صورت لعاب بهنول و شیر تازه و دوش گا و و رغن بادام و صندل و کلابه آب  
 هند دانه و مانند آن هر کدام که باشد بر برف سرد کرده بنوشانند و همچنین قرص کافور و مفرح بار و دوش جو بیاشانند و حوالی دل و  
 بکر را با نموده باره ضما نمایند و پاره کجکلاب و صندل ترکیده بر سینند و اگر اندک سم بارد باشد و این از بیهی اعضا و سردی بدن  
 رغن سرد لکول اعضا معلوم میشود درین صورت نیزه بجز داین عوارض که رفتی کنند و شرب کهنه و مشرب و بطوس و ترپاق ابدیه و ترپاق ناری



و عمل و نمک هندی که گند پس شیر و درخت نبوشانند و کبابی که در آن خلوص پس جوشانند و گسار را انداخته باشند و بیست  
می آورد و چون یکدم کوئیل بیدار بخیزد و در آب سائیده نبوشند و سر سمیت افیون را در دو سیکنه قوی هم می آورد و همچنین نبوش  
فاندره فانه عظمه و پس شراب که در آن چند بیدستر و در جینی انداخته باشند و فید بود و چون آنرا اندک اندک در حلق افیون  
خورد و چکانیده باشند اگر پیش از آنکه در و طلیت و تریاق فادوق و مانند آنکه در دوائی نافع سموم شربیه باره طور شد  
مفید بود ایضا و دفع زهر افیون از انطیاق صفت آن سم افیون در جینی و سداب و مر و سل و دروغن گل و شراب که به  
بروغن گاه خن کرون به ثبت مخصوص است و نیز بقول اونی کردن بطبیخ بابونه و نوشیدن تهر و مخصوص به زهر البهج است ایضا  
زهر افیون صفت آن پنج بیدار بخیزد و یک قهوه خوری بخورند که شفا میدهد و دروغن گاه و مسکه و مسکه تازه او و مسکات  
مضار افیون است ایضا معمول به در کرون صفت آن طلیت بقدر و مانند و دروغن گاه و مسکه و تهر بخورند و منفر گردان  
نیز تریاق است ایضا مجرب صفت آن مغز شب و دانه و دو تولد پوست درخت بیدار بخیزد و تولد در یک نیم با آب جوشانند  
صاف نموده آنگاه و چند بیدستر هر یک و سرخ سوده آمیخته نبوشانند ایضا ناجیل در بانی چهار سرخ و پنج تولد آب سائیده نبوشانند  
و آب برگ از نرسنه و دو تولد یا نالی بقدر نیم تولد و آب سائیده خورند نیز فاد زهر افیون است و نالی را ناری نیز میگویند و اکثر شراب  
و نالی می باشد و اکثر عوام ساگ آن خچسته میخورند و بقول یعنی سه تولد از آن گرفته در نیم با آب شیره برآورده نبوشانند و بود  
یا سه سه گهری و در سه مرتبه بار بهمان قدر بیدستر به مجرب است ایضا آتشا سیدن چند بیدستر بقدر یک افیون آن مقدار خورده با  
جهت دفع سمیت افیون مجرب است و یک دانگ و ریخیل معلوم است بمسل و یا مسکه و نوشیدن دوب بیدستر و کشیده نیز از  
جریات حکیم علی است و نوشانیدن آب دندول معصوم در ابتدا بر منی رنگیزان بر می آید تا یک رطل بدفعات نوشانیدن آنجریا  
یعنی اطباء است و دوائی نافع سمیت و تهره صفت آن اگر پنج دهره و پاریک او یا تخم او یا گل او خورده باشد مطابق  
آن پنج نیمه بجای پنج و برگ بجای تخم و گل بجای گل آب سائیده بقدر یک کافه آنجری باید و آنگاه  
نبوشد فاد زهر و درخت دهره است و دوائی دفع سمیت معمول گرفته صفت آن آب نیم گرم و بطبیخ شبت و شربت و نمک  
و دهره از منی که گند پس فندی بیضه نیمشت با فلفل و نمک خورند و شراب صرف نبوشند و طلیت و شراب فستقین بیضه  
بود و غذا شود با سه چرب بخورند و دوائی دفع زهر سم الفان و شکرک و زیرق معده صفت آن ادل بطبیخ شبت و شراب  
و سل و دهره از منی که نماند و هر چه در دوائی سموم شربیه ماره مسطوره لب ابل آوند و اگر سرخ عارض شود مسفوف طین به دروغن  
گل و شیر گاه و داغ کرده بخورند و غذا شیر و برنج یا غیر فی یا شور با می بزغال یا مان و دهنه و دما و است خورند و پزویه یعنی میوه را سه  
سمیت زیرق معده نافع است ایضا که برای دفع زهر سم الفان فاد فانه می کند صفت آن کات هندی  
بقدر دو سه تولد و آب شیره بر آورده نبوشانند و بعد جبار گهری باز نبوشانند و بالا لیش شیره و دروغن نند و آمیخته نبوشند و همچنین  
مسفوف پوست درخت که زهر ایندن و آب پنج کیده که زهر نوشانیدن نافع بود و دوائی که دفع زهر زهر گاه و دهره و زهر پنج

دسپاوان نماید صفت آن اول بزرگتان و چو چرخ جاری و مستهید است گنایند پس آب برنج و آتش جو شیر و روغن دماغ  
 بنوشند و شور با آب جرب بخورند و دوائی برآید دفع زهر بیش و دفع خون صفت آن ادویه که در علاج کل سموم حار  
 مسطور شد بکار بند و آب خیار و لوب پهدانه و آب انار و شیر خرفه و ترباق و فاد و زهر چروانی نیز مجرب است و در دفع زهر فزون  
 سواهی تدبیر مذکوره خوردن حریه بسوی گندم بر برف سر کرده و در آب سرگشتن و گلاب و انار جرب جرب نوشیدن و سب  
 خوردن نیز نافع و دوائی مفید زهر بلاد صفت آن از روغن کنجد و آب نیلگرم تخته کنند پس چربی سر و ترمانند شیر  
 و روغن آویشن و دهن و روغن بنفشه و روغن بادام بکار بند و کجی و ناز جیل و دیانی نیز مفید و گویند که فاد و زهر آن منفرجه است و شیر نازک  
 بالیدن و لوب پهنول و پهدانه با نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و اگر عضو ای عمل بلاد متضرر شود یا از روغن  
 بلاد و سموم شود پوست تازه و دخت تر سبک و خجرات ساییده ضماد کردن مجرب راقم است ایضا برآید احتراق جلد از بلاد  
 از انطاکی صفت آن علاج حرق بلاد مخصوص است بخند و آب سورد و کشمش تر و آبیکه در آن خاکستر انداخته چند  
 مرتبه صاف کرده باشد و یا پیاز مفید است و سرکه و روغن آب گنج و عدس و دوائی نافع زهر حب السلاطین صفت آن  
 از شیر و روغن زرده تخته کنند بعد از آن روغن و شیشامی بارده قابله خوردند و اگر اسهال زیاده شود کثیر اسایده و خجرات  
 آمیخته بخورند غذا خشک یا خجرات و دوائی مفید زهر کبات سیاه یعنی کبھی صفت آن آب ترب و پودینه و کبجین  
 تخته کنند بعد از آن شراب صرف خوردن و نباتی معاین حاره مانند کوبنی مفید است و ترباقی از پی نیز نافع است و دوائی که برآید  
 دفع سمیت شود و نموس یعنی کباب و گوشت پخته که در حین گرمی مفراط آن بپوشد که بخاموات آن دفع نشده سرگرد و صفت  
 آن آب نیلگرم و نمک تی کنند بعد از آن کبجین سفرجه و مقویات معده و دوار المسک بخورند و گل محتوم نیز مفید است  
 و دوائی که دفع سمیت شیر فاسد کند صفت آن آب نیلگرم و شهد و روغن کنجد و نمک تخته کنند پس جوارش مصطفی  
 با شراب صرف خوردند و اگر شیر در معده بلب شود علاجش در ادویه امراض معده مسطور شد و دوائی سقونیای خوردن او را  
 از مقدار اسهال مفطر و عطش صفت جگر آرد صفت آن روغن و رب به در یوان و شربت فواکه و فاد و زهر پست جو سب  
 به بند و دوائی خربزه و فانیای خوردن اینها سوزش صحت و معده و احتباس بول و براز و درم زبان و دفع شکم و تنگی  
 نفس و غشی آرد صفت آن بعد از تخته بشیر تازه غرغره فرمایند و کشکج بروغن گل بنوشانند و چند نید سبتر کبر که در  
 عمل بانجا صیت سودا و روغن سرداب نیز نبات مفید است و شیر و مسکه نافع و دوائی کثرت مشرب خمر خوردن شراب  
 بر نهاده و در معده و خنق و اختلاط عقل آرد و گاهی تشنج آرد صفت آن تین طبعیت نمایند و شربت لیون  
 و شربت انار نیز در کباب عرق بید مشک و عرق صندل مکرده بر تن سر کرده به بند و گلاب سر کرده بر روی زنده که فاد  
 ی آرد و دوائی که کثرت نشه بنگ برادر کند صفت آن ادراک و چند دانه سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخورند  
 و یا ادراک و نمک شکم آب لیون بخورند و باد بجان خام خوردن نیز نفیع دارد و بهترین دوائی کردن آب که در عروق

از یک دروازه ای که با سبزه و دوانی نافع خشی و عقیان که از کشیدن گانج و تسبیح او گر فتن ناس و خوردن مغرب او عارض  
 شود صفت آن شیر نرسانند و درخت که در وسط نمایند و گاهی به از خوردن فوخل یعنی سپیدی خشی بهر سه درین صورت  
 معطیات عطسه کردن و گشتان دست و آب سرد شود و بدین معنی است و دوانی دافع زهر بار صفت آن بهر چه در  
 علاج کلی سموم طریقه نکرده شل آمدند و فرس شکافته بسن و اوویه جذایضا و کردن و طریق فارق و مانند آن تناول بخون  
 و طعنت با شراب خوردن و طرا کردن و همچنین شیر با شراب بسیار نوشیدن و پرست تو گنده و بسیار با شراب و درخت زرد کوبیده  
 نوشیدن معید بود و بسن مار صحرای بر موضع گزیده نیز نافع است و پیرایه تر گوش و غیر آن که تازه باشد با سکه حفری آب بخورند  
 و خوردن آب نیل بقدر یک طل و بسن جرم آن از جربیات است و در میان شیر شستن معید بود و شراب با سکه خشی نافع  
 است و همچنین ضاد کردن صندری که شکم آن در پا کرده باشد نیز نافع است و دوانی مار گزیده از افلاکی صفت آن  
 چون مار بگردد اگر خشیث باشد شل بطلید و جگر او بر آید و اولاً قطع عضو واجب بود بعد علاج دیگر کنند و الا اگر زرد آید و طوبی  
 سیلان کند شرط و محصل عمل آنند و اولاً اعتناء بر ضعیفات واجب است اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد و الا اعتناء با علاج از پیش  
 ترص کر سبب عمل اگر گرسنه و از سداب شوی و در طعنت با شراب و سیر و طریق کنند پس اگر اولاً تیر نیک نشود حتی که شتم شکر در  
 فصد کنند و الا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیز که اعتناء بدان کنند در قلبیه است و آنچه با ناس مزج مخصوص شل جگر و  
 فادر زرد اند و جگر و همچنین طایفه شل در درخت زرد نوشیدن و بدان که کردن و خوردن کرب و ضما و در آن بهیه آمد  
 و طرا و بسن که بر ترموش شکافته گرم گرم که از قسط و سرگین کموتر و یک بگیرد و زرد آید و حرج و تخم جذبه و فوفا و گرسنه و سداب  
 و سبب سادی و دیگر سرشته تا یک مثقال با شراب بخورد و خلاص یابد ایضا که سیت مار گزیده دافع کند صفت آن اگر مار گزیده  
 نه باشد تخم ترنج ساییده نبوده صحت یابد و دیگر نه و دوقله با مرچ سیاه یازده عدد و آب پنج قوه ساییده سه روز بنوشند و دیگر  
 سید انگار در شیر غریبه یا در شیر زردم ساییده بر زخم ضما سازند و دیگر پنج چوبه که بهندی او گانیز گویند بقدر یک کف دستش که  
 آب ساییده بنوشند مجرب است در آنکه زهر مار از سر فوفا که باشد و بجز ضما و بجز الملوک نیز مجرب ایضا فادر بهر سم مار  
 صفت آن آب برگ سید انجیر پنج چوبه شکم و یک توله میسکری آینه نبوشانند و دوانی مار گزیده صفت آن  
 جملگه از پوست سخت بیرونی پر پوست نازک که بمغز متصل است جدا کنند و مغز را که دوپاره می باشد از سر جدا کنند و بزرگ  
 در میان هر دو پاره است و در کنند و هر سه را جدا گانه صلا به کرده آب در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم روان شود و از نالی  
 این گرد و خوردن این نیز جالگه نهایت نافع شش عدد هم مجرب است و صاحب متعلق گوید که بقدر رنگ آن از چشم غافل شش  
 عدد بکشند بعد از آنکه در شش چشم کشند و یک عدد بخورند و بزرگ مار سیاه بود که از سبب فاندند نه ایضا دافع سم مار  
 صفت آن پوست پنج کسندی یک درم فلفل نیمه ساییده بنوشانند و میسکری ساییده بقدر دو دانه باب بخورند ایضا  
 بر سه جنب بار صفت آن بر کسسه را که مار بگزد زود یک مرغ را که فته پر را که آرا که نزدیک مقعد او باشد از هر طرف او کنند

و مصلح مسوس را چند شرط زنند که خون ترشح شود پس مقدم آن مرغ بر آن موضع بچسب یا نند مرغ بمسوس و مصلح شفا یابد و در بعضی  
 بیخمال مرغ در قند سیاه مغفوت کرده به ارگزیده خورائیدن نیز از مریات عجیبه است و کذا خورائیدن تباکوی نوشیدنی که چند  
 سیاه ساخته باشند تا دوا دله در بنیاب بینظیر است ایضا جهت دفع سم با صفت آن روغن سرشت هر قدر که نوشیدنی باشد  
 و کمال این تا یک آذین است و اگر تری شود باز نوشانند به ارگزیده نیست و ایضا جهت دفع سم با صفت آن موم سیندر  
 نیله توتوه کچله روغن ماده گا و اول کچله را بسوزانند و نیله توتوه را بر بیان نموده همه را با رب یک دوده باروغن موم غرب خل کنند  
 سر و شود و نگارند و بر زخمها مالند و اگر سبکها که تیلیه بوزن یک ببلولی یکایک درم بریان کرده در روغن یاب آبیخته باشند  
 و وانی دافع سم عقرب صفت آن تدبیر یک در دوائی سموم ندر و غه بهر سم بارو مسطر شد لعل آرد و شیر و شراب بخورند  
 و از سیاه و عقرب که بکوبند تنها و یا با آب پیاز بسازند و بر موضع گزیده بنهند و یا حلیت و سیو که بریت و نمک ساینده طلا  
 کنند و اگر خفص و یا موش زنده چاک کرده بند و تریاق را بر نیم شقال با کلاب عرق گا و زبان و شربت انار بخورند و تریاق نکر  
 قدری صفا کنند و طلاست نارجیل در یابی آب سوده دافع الم است و بندق چون در بدن غایبه ضما و کنند نافع بود و بخورم روان  
 عتد و اگر دم داشتن خیل مفید بود ایضا دافع زهر عقرب صفت آن چوب آب نادره نوشاد و مسادوی نرم بکوبند و در سر و  
 کف دست خود مالند و بمسوسه مالاکند تا بوسه و نه بدافع خوب بر آید و اثر دوسه اثر کردم بر باید و صاحب خلاص گردد  
 که این دوا در سه بار بوسیدن در دوازل کند ایضا نافع برای گزیدن عقرب صفت آن تخم اسن بشیر قوم ساینده ضما  
 کنند ایضا دوا ساینده بر موضع گزیده ضما و کنند و دیگر آب برگ و پنچ و یا تخم ترب ساینده ضما و کنند دیگر تباکو با آب گرم  
 ضما و کنند و بعد یک ساعت آب گرم بنوشند و دیگر پنچ و برگ امری که آرازم بچسب یا نند ساینده ضما و کردن و یا قصاب یا  
 ترب آتش تاب دادن در ازاله زهر عقرب است و دیگر پنچ چه چله ساینده ضما و کردن و قدری از آن با پنچ سیاه در آب ساینده ضما  
 نیز مجرب است اگر کسی را در آب نمولی ساینده ضما و سازند و سوده آن باشند یا میخته بدستور ضما و کنند و کذا آب باریک و کذا بنوشند  
 کردن فوراً تسکین میدهد یا سیرا با نمک سوده بر موضع گزیده بنهند و فوراً دایمی بخشد ایضا ناخواه بچسباند و طبع او بر موضع گزیده  
 اگر دم نریزد و آن عضو در آن نهند در حال درد ساکن شود و طلاست نارجیل در یابی در آب سوده دافع الم است و در ساعت مکن  
 عمل و کس مور بر دوا پیشه صفت آن آب خطمی و غب اطلب و گل استی و کافور با سکه ضما و کنند و یا گل یا سکنجیه  
 گا و بماند و برگ کچله طلا کنند و ترب برش را و ضما و نافع بود و طلاست نارجیل در یابی در آب سوده دافع الم است و در ساعت مکن  
 بسکه یا کافور بسکه یا طلب بسکه یا آرد و بسکه ضما و کنند و اگر زهر کلان باشد یا بدن مبتلی بود فصد باید کرد و گل غایه زهر  
 آبیخته طلاست نافع است و چون کس سرکه باقی را بر موضع گزیده مالند در دوا در ساعت ساکن کند ایضا برای دفع زهر زهر  
 صفت آن کشنیر خشک شش باشد کوفته بخیته آب سر و بخورند مجرب است ایضا نارجیل در یابی آب سوده نوشیدن و یا  
 گزیده ضما و کردن که در تجرب بر سیده ضما و شتاب فرانه هم نافع و ضما و آنچه تنها و یا با دایان نیز نافع و اقوی کافور و برن و کچله خوردن

واللین وجائے گزیدہ راگل و آب کشیدہ سبز خوب سرد و آستن مجرب الطایق دوائی گردن عنکبوت صفت آن تریاق  
 قافوق خوانند و شوشین را شراب صوف نوشانند رسوت دروغن گل طلا کنند ایضا نافع نیز عنکبوت صفت آن انجود یا  
 منطوره یا دار بلید یا حب السمنه باب سائیده طلا کنند و کفایت میکند سرخ بسکه سائیده ایضا اگر از مالیدن عنکبوت شور پیدا  
 شوند مانند ترش مروانگ پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا نمایند ایضا دافع نیز عنکبوت صفت آن زیره سفید  
 تخمیل سائیده ضما نمایند ایضا چون برگ تمبول در آب لمبو کھل کرده ضما نمایند و نیز صندلین مروانگ آب سائیده ضما  
 سازند دوائی گزیدن هزار پایہ صفت آن سرکه دروغن گل طلا نمایند و چون آردا بکوبند و بر جابے گزیدہ او نهند مفید بود  
 و اگر هزار پایہ و مانند آن جانورے بر خنجر و کپ پد پائے او نهند بسیار آرد و در گوشت فرو رود و سوزش بسیار شود و پیٹا سائیده ضما  
 کنند و زدن طولیل و پوست بچ کبر آرد و ترس جنبطیا با مار الحسل بخورد مفید بود و گفته اند که تریاق اربیه و سنجریا و دوار المسک و  
 وارو و نمک و سرکه طلا کردن مفید است ایضا دافع زخم هزار پایہ صفت آن دروغن چرآغ که بعد سوزن باقی ماند در جابے  
 که ناخن زود باشد طلا سازند و گلاب مالیدن سرکه و نمک کفایت میکند و مالیدن گل موسری نیز مفید دوائی نافع زخم زکوة خشی  
 شود صفت آن تخم خشخاش سائیده ضما کنند و دوائی جراجت چنگال شیر و پلنگ و بوز صفت آن بزرا وند طلا  
 کنند بعد از آن بسکه کشید پس زنگار و حرک نقره و تو بال مس دروغن گل بمالند و شوشیدن زخم آب مطبوع جای خطائی و  
 ضما کردن برگ مکمل نیز مجرب است دوائی گزیدن آدمی و دیگر چهار پایان صفت آن آرد با طلا و سرکه با تخم بادیان و شہد  
 و پیاز و شہد با خاکستر خوب آلود و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مروانگ دروغن گل و پیہ و موم مرهم سازند و ضما کنند و فلول حکیم  
 از زانی مرجم که اگر در دم ظاهر گردد تخم شبت سبوخته با یک سائیده یا خاکستر کرب و سرکه و اندک دروغن بیت یا دروغن کنب طلائی نافع  
 است دوائی گزیدن گریه صفت آن پودینہ یا شونیز و کچید و سازند و اگر پودینہ خشک و آب پودینہ سبز سائیده بر موضع زخم ضما  
 کنند زود بشود دوائی گزیدن را سو صفت آن سیر پیاز خورد و ضما و آن سازند و یا کرسند و انجیر خام ضما و نمایند و  
 شراب خورد و اگر پوست را سو بکنند و بر آن موضع نهند و دوساکن شود و سیر زیره و آب جوشانیدہ بر آن موضع بپزند و آب نمک  
 بشویند و بر محل و غیره علاج کنند دوائی گزیدن موش صفت آن تخم سرس برگ نیب و کزنجبره بابل و مادہ گاؤ سائیدہ  
 ضما نمایند دوائی گزیدن سام ابرس یعنی چلپا سہ شتی صفت آن اسبجول را در آبیکه صمغ عربی حل کرده باشد دلت  
 کرده ضما نمایند و بکنند لبه آب شکی قلع نمایند و دندان اوسیر و آن آیند و اگر سریش با اسبجول ضما کنند و قطعہ کوچک صوف  
 بدان آلودہ گذارند و یک روز کمال بدارند پس قلع کنند بهتر باشد و بعد برآردن دندان او علاج بشرط وضع مخاصم نمایند و اگر در آب  
 باشد علاج گزیدن را و عقب نمایند دوائی گزیدن گرگ و سگ غیر دروانہ صفت آن برآن موضع سرکه مالند و پوره ارنی  
 با سرکه طلا کنند و پیاز و نمک و باطلا و مغز با و تخم باطل طلا کنند و گویند کہ ہر چه در گردن آدمی بکارد آید برای گزیدن سگ و گرگ  
 سودمند بود و آنچه در گردن شیر و پلنگ مذکور است بہت گزیدن گرگ و میمون نافع باشد دوائی گزیدن سگ دیوانہ و گرگ دیوانہ



و شغال دیوانه و بنگ دیوانه و راسوی دیوانه و درباه دیوانه صفحت آن اسبچه در دوائی نافع سموم مله دفعه مسطور است که اول آن  
 در هر علاج این است که زخم از تاج چهل روز مندل شدن نه هندی و زخم آن خروس بنده و او دیه جلابضا و کنند و نمک تراشید که  
 آب چغندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سکه بسپارند و طلا نمایند که جذب قوی میکند پس مراهم اکاله مثل مراهم زنگار بنهند  
 چون یک هفته بگذرد اگر استلاسی خون باشد و قصد نمایند و بعد از لفع و بضع سودا و تنقیه آن مکر نمایند و اگر کچین دهند و قویات  
 اعضا می ریسند و در تفریح و در تطبیق نمایند صاحب الخولیا که شوند و غذای جرب گوشت مرغ و بزغاله و مرغ و شیر و شراب بپزند  
 بنوشند و آب گهن تاب مناسب است و از جوع و خوردن ترشها و دواهای سرد بسیار پرهیز نمایند و گاه گاه اندر طعام اوسیر و سیار  
 بایزد و اگر آب تیرسد جیل نمایند که بدن آب بخورد و الا لایم ملاکت است و چون ظرف آب از پوست کفارسازند از خوردن آب  
 از آن اجتناب نمیکند و بدست و ظرف که از جلد رگ دیوانه ساخته باشند پرهیز از خوردن آب در آن نمیکند و نوشیدن آب نیل از  
 جرب است و شراب مفرج باب یگرم بسیار نافع است و در آب نیم گرم نشستن و بول کردن در آن خلیه مفید و پنبیر مایه زرخوش  
 بزیز نافع و اگر مانات سرخ بقد ناض در قند سیاه حب هسته بلع نمایند فائده میکند و سی که بنات مشهور است بیکتوله و آب سائیده  
 نوشیدن جرب مقدار دوازده نوشیدن ساون سکمی قدری لفل در اطلکوه مفید رگ دیوانه و غیر دیوانه و اگر گد در اسوی است و  
 جخطیان و در شیر عجیب است و دالش سرد بینی بر دغن نبشته و که و مفید بود و دوائی گردیدن سگ دیوانه از انطای صفحت آن  
 در کشاده ماندن جمع اوسی نمایند و همه ادویه که شقی خلط سوداوی باشد معالج میکنند و جگر سگ بریان اکلا و شراب و قطیقا و لیمو بچ بکوبند  
 او با زرد چوبه استمال کردن مجرب است و خوردن چهار قطره خلان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و که داشتند و در دم  
 در از چوب غیر سموم یک قطره با مثل او نوشاد و مثل او با دیان مخلوطه بخورند پس قطعه خون مختلف بابل بیرون آید خلاص یابد اعضا  
 مجرب شخص معتبر صفحت آن آنک آب با دیده یک دام و نوشاد و دو دام باریک سائیده و در یک نیم پاؤ آب بیندازند و یک  
 حصه آن در تمام روز بنوشند و دو حصه باقی هر روز دوم و سوم بنوشند ایضا از عجوبات حکیم که شفا صفحت آن از نیم  
 پیا تا آب گرفته در سه شبانه روز بسیار شامند و گفته بهتر ازین در علاج سگ دیوانه چیزی نیافتم اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گردیده  
 او بنهند و باریان کرده بخورند مفید است ایضا طایع زگریدگی سگ دیوانه صفحت آن کچله مقشر مقدار دو سه هر روز بخورند  
 بعد حیات سائل کردن خون و از موضع گردیدگی خردل کوفته ضا و کنند و که اشیه لگ و یا سیسائیده و یا بصل کوفته بشهید بیشتر  
 ضما و کردن تا زخم اندمال نیابد با بجمله تاج چهل روز زخم را مندل شدن نه هندی که درین باب بهتر ازین تدبیر نیست و الی  
 سگ گردیده گوش خرمایوی گوش خرمایچر گوش خرد قدری قند سیاه آمیخته خورائیدن و جگر گوش خرد را در آب سائیده بز زخم  
 مالیدن مفید است و نوشیدن آب در ششی نازیل دریائی یا در پیاله بنج یا چوب جها و نزل ستم است و دیگر علی کوچک یعنی تیلیه  
 کثیر یک عدد با چارگس و قدری صوف بنات در یک توله قند سیاه آمیخته و دو گوی بسته زن را پیش از نازده روز و مرد و آن  
 از نیست روز صبح بخورند که او را بول بسیار خواهد شد بعد و پاس از روز که بول بند شود تکلیف منبس بول و باریان کرده با نفع گرد

کانیتم باو خنثی را در آب بنگرد و بنوشاند و سنگام بنام خشک و جفالت بخوراند و اگر در بر آمدن بر لب تکلیف شود منطرب باید  
 بود و اگر کسی بسیار بیاد شود و در غن کاو بدیند ایضا که نهایت مفید و خوب است لیکن بیش از رسیدن آب استمال نماید  
**آن** سلطان نهی سخته خطیانه هر یک بخورد کند که یک نیم درم بود نیم درم گل نخود و دو درم کوفته پنجه درم نیم نخود و یک درم  
 حبیب بیکرم و بنام در وقت عشاء و آبی که گزیدن سنگ دلوان نیز مجرب است **صفت آن** تخم ستیاناسی که آنرا از شکسته  
 سرگزیند بر آن یک لعلوس گرفته در آب ساییده صاف نموده یک دفعه بنوشاند و هم خوابد و او را بر لب مع یک بیدار کند  
 اگر بود و چهار ماه در آن یک بخورد و اگر خرد باری آن و در یک روز بنوشند و یکوان و دوماه نخورد ایضا نافع گزیدگی سنگ دلوان  
 لافان اسامه خود **صفت آن** قسط تلخ سه درم نمک کوفته در صبح آب بخوشانند چون بعد حارم باشد صاف نموده بنوشند  
 ایضا خردن شک هر روز یک ماسته و یکدانه شیر یک بجای گزیدگی طلا کردن و یکدانه یکساندن شیر آبجو و یکدانه خردن  
 بقدر چهار قطره هر روز مایه ل و یکدانه خردن خردن و ضماد که از خردن حلت هر روز نیم درم یک سر و یکدانه زایل در آن نیم  
 نافع گزیدگی سنگ دلوان است **فصل دوم** در شنجاس و سید الورد و دواء المسک و غیره و اوار الراحان و طرس که از  
 صمد الورد و سیدیه بهر برده و بنوشد لیکن حدت صفرا و مع انصباب ماده و دیگر بکار آید **صفت آن** بگیند از ترش و دانه و در آن  
 سیرین کنند پس دانههای نمک و فشرده آب آن در آن پوست خالی اندازند و در سه سر که در در غن گل و در سه کند و در آن مین  
 نده اما در آب را لاس انگور بنشیند آنچه در لب غلط اگر در سه و در ده قطره چند بیکرم در گوس بچکانند و سید الورد و الیاف  
 علم علوی بخان بر حرم حبت صداع سوداوی و دوی و طمین و دفع ریح بواسری **صفت آن** که تنیز خنک مفسر طاسیر  
 سفید است تیج پوست سیرین ایسه زیره کرمانی مدبر زیره سفید و ارجسی هر دوا یک متقال زر شک سبی پوست مله شکا  
 بلبله سیاه بر و در متقال عجیب گل سبج هفت ده متقال با سه چند غسل بر سه شربت از متقال تا چهار متقال و نسج و یکدانه الورد  
 در صحن خوابد آمد و دوا را خلطیت که در بخت الصوت بار و بکار آید **صفت آن** برگ سداب مرکی قسط و تیج  
 طبل سیاه عاقر قرحا همه برابر طمست ریح مجموع اصل بقدر کفایت بر سه سرد و در عینده لاجوز و نخورد و اوار المسک بار  
 سیاه که حیت مولد و الفواقد عینت دل حبت حقان حار و ضعف قلب **صفت آن** مشک فانس عشرت  
 گل گاوران هر یک یک درم ایستیم مفرس و ورق لقره هر یک دو درم طباسیر گل سرخ که سیر مفرسندل سفید مرکب جازیم  
 شربت سیرین لپتی تخم لایه نبات سفید گلاب هر یک یک آرد بچون سازند و سفیدی صده شش درم و دست گل کردن و کوبیده  
 صده کند ایضا پنجه سوده که بهل تربت و نافع حقان چار و تقوی قلب **صفت آن** بهر برده و یکدانه گل سرخ و کلینتر  
 شک مقیم هر گرم در سه شندل سفید گلاب سودا و بر دوا دو درم کاو زبان طباسیر هر دوا یک درم و یکدانه حلیص هر دوا یکدانه  
 در دین سه فانس یک چند سیرین و شربت سازند ایضا بی جواهر نسج حکیم علوی بخان **صفت آن** طباسیر گل سرخ و کلینتر  
 شک حندل و نسج هر گرم مقیم هر یک چهار درم کهر باد شعی سید ایستیم مفرس هر یک دو درم مسک شعی و دوا یکدانه

سه وزن او دویه چنانکه رسم است مرتب سازند و او المسک بار و لولو می مفید خفکان حار و مقوی قلب و مری  
 صفت آن مروارید ناسفته کشتی به شکل گاو زبان هر واحد یک درم که با طباشیر صندل سفید گل سرخ ابریشم مقراض  
 هر یک چهار درم مشک یک درم شربت به شربت زرشک شربت انار شیرین هر واحد پانزده درم قند سفیدی درم نوع دیگر که در شکل  
 است صفت آن مشک غنبر هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته که با مرجان گل سرخ گاو زبان طباشیر صندل سفید گلاب سود  
 کشتی به شربت هر یک مثقال آب سیب شیرین عرق بید مشک هر یک مثقال قند سفید بهشتا و شقال نوع دیگر که معمول صفت  
 آن مروارید ناسفته که با شمع هر یک زامنه تخم خرفه مقشر تخم کدوی شیرین هر یک دو توله صندل سفید ابریشم مقراض گل سرخ  
 گاو زبان هر واحد یک توله مشک بتی سه ماشه غنبر شربت چهار ماشه ورق طلا سه ماشه ورق نقره نه ماشه نبات سفید نیم انار شربت فواکه  
 پانزده درم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفته یک نیم درم که با شمع طباشیر گل سرخ کشتی به شکل گاو زبان هر یک سه درم که  
 بختی به شربت فواکه سه چند آمیزند پس مشک خاص نیدرم محل کندر شربت یک مثقال ایضا مروارید ناسفته بسد که با تخم کاسنی  
 طباشیر گل سرخ تخم خرفه گاو زبان از هر یک دو مثقال مشک بتی یکد انگ رب سیب شیرین دو چند او دویه علی الرسم طباشیر کندر خولک او دویه  
 دوا المسک باد و دیگر ناف خفکان حار و مقوی قلب بختی معمولی صفت آن مروارید مرجان که با زهر مهر و هر یک  
 یک نیدرم دو سه روز در گلاب سخی نمایند گل سرخ صندل سفید گلاب سود گل گاو زبان طباشیر کشتی به شکل هر یک یک درم ورق نقره  
 مشک هر یک نیدرم شکر سفید سه چند او دویه بدست در گلاب بقا و آمدند پس او دویه دیگر آمیزند و دوا المسک بار و کافوری  
 ناف خفکان صفت آن مروارید ناسفته که با شمع طباشیر گل سرخ کشتی به شکل مقشر از هر یک مثقال ابریشم مقراض گل  
 گاو زبان تخم خرفه هر یک دو مثقال مشک دو انگ رب سیب شیرین دو وزن او دویه قند سفید بقدر حاجت بست و مقرر همچون سازند  
 اگر خوانند که کافوری سازند یک مثقال کافور فیصوری اضافه نمایند شربتی از یک مثقال تا دو درم دوا المسک حاضن بختی  
 تناسی تقویت اعضا و بسپرت و نه که خفکان که فواید از خاخر بود ناف است و ناقصین را سوده و صفت آن مروارید  
 ناسفته نیدرم گل گاو زبان گل سرخ طباشیر کشتی به شکل مقشر که با شمع مقراض از هر یک یک درم مشک بتی دو انگ نبات سفید شربت  
 ترش از هر یک بقدر ضرورت همچون سازند دوا المسک بار و خفکان گرم و خشکی که از حرارت باشد و مقوی و مسهل و ناف  
 صفت آن که با مروارید ناسفته مرجان گل سرخ نهران هر واحد یک درم خرفه مقشر بزبان کشتی به شکل گاو زبان که هر یک سه  
 درم ابریشم مقراض صندلین هر یک دو درم مشک و انگه قند سه وزن پستور معمول طباشیر سازند شربتی و درم ایضا بقا و تقویت  
 و امراض سوداوی و خشکی که اگر گری بود سوده و بد موجب است صفت آن بقا و تقویت مروارید بسد که با هر یک چهار ماشه زرشک  
 بیاض بهین سفید طباشیر گل سرخ کشتی به شکل سفید تخم کاهگل گاو زبان خرفه مقشر هر یک دو ماشه غنبر مشک و نقره ورق طلا  
 یک یکما شگلاب آب سیب بید مشک هر یک پنجاه ماشه قند یکصد و پنجاه ماشه بطریق معمول مرتب سازند دوا المسک بار  
 غنبری تالیف حکیم نوح دوسی والد حکیم علویان صفت آن مروارید ناسفته که با شمع بقا و تقویت ابریشم مقراض طباشیر

حنبل سفید غنیمت گل سرخ کشنیز مقشر تخم کدوی شیرین گل گاوزبان هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال مشک  
 ناس خنبر شنب هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین بست منج مثقال قند سفید پنجاه مثقال پیتر و مقتر معجون ساندن شترتی یک مثقال  
 دواء المسک عنبری حاض جهت خفقان وضعف دل و تقویت معده و مگر و دفع وحش و دهر ساندن اشتها مجرب  
 صفت آن مرادینا ناسته که بایستی مرغان گل سرخ حنبل سفید گلاب سوده طباشیر ابریشم مقرض کشنیز مقشر گل گاوزبان  
 تخم خرفه مقشر هر یک سه مثقال مشک خالص خنبر شنب هر یک دو دانگ آب شربت رباس قند سفید هر یک دو وزن ادویه بقوام آرد  
 و اگر ادرت زیاده حساس نماید و در دانگ کاخ و قیصری انانده سازند ایضا بنخه بار و مقوی اعضا و ریه و موافق محور الزاج حویث  
 خفقان حار و ناخهین نافع است صفت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید تخم کاخ و مقشر گل سرخ حنبل سفید زرد شک باریک  
 نیم توله گل گاوزبان کشنیز مقشر تخم خرفه مقشر هر یک یک توله مرادینا ناسته که بایستی مرغان گل سرخ حنبل سفید زرد شک باریک  
 دو دانگ ورق نقور بست عدو شربت سیب شیرین سه چندان ادویه پیتر و مقوی طیار سازند فوعد یگر معمول حکیم شریفی حاصفت  
 آن که بایست طباشیر ورق نقور از هر یک سه دانگ گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه از هر یک نیم توله ابریشم خام دو دانگ و غفران  
 و ارچینی دانه ورق طلا شک خالص از هر یک یک دانگ مرادینا ناسته شربت سیب شربت امار از هر یک یک توله و خنبر شنب  
 نیم دانگ گلاب پیچ شک از هر یک چهار دانگ عمل و نبات سه وزن ادویه ایضا معمول والد حکیم موصوف صفت آن مرادینا  
 ناسته که بایستی از هر یک یک دانگ تخم خرفه مقشر تخم کدوی شیرین هر یک دو توله حنبل سفید ابریشم مقرض گل سرخ گاوزبان  
 هر ادم یک توله شک تبی سه دانگ خنبر شنب چهار دانگ ورق طلا سه دانگ ورق نقور نه دانگ ناسته نیم آمار شربت فوعد یک پادیس  
 پیتر و مقتر رتب سازند فوعد یگر یک حکیم عماد الدین محمود صفت آن تخم کاخ و مقشر طباشیر گل سرخ حنبل سفید گلاب سوده  
 تخم خرفه مقشر کشنیز مقشر هر یک چهار مثقال مرادینا ناسته بسد مقرض محلول هر یک دو مثقال کوفته بنخه مشک تبی عنبر شنب  
 هر یک دو دانگ آب سیب شیرین درش نقد ضرورت قند سفید سه وزن ادویه پیتر و مقتر رباس ساندن شترتی یک مثقال و اگر المسک  
 بار و نایف مرزا احمد حکیم مقول از مجربات حکیم احمد صفت آن گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک که بایستی معی از هر یک شش  
 مثقال مرادینا ناسته سه مثقال مشک تبی یک مثقال شربت فوعد سه وزن ادویه پیتر و مقتر رباس ساندن شترتی یک مثقال  
 نادر و دواء المسک بار و یا قوتی انواله السید الاطباء مرزا احمد حاصفت آن گل گاوزبان ابریشم مقرض طباشیر  
 سفید گل سرخ کشنیز خشک مقشر مرادینا ناسته که بایستی از هر یک شش مثقال حنبل سفید تخم کاخ و مقشر زرد شک باریک تخم خرفه  
 از هر یک سه مثقال شنب باریت رانی مشک خطائی خنبر شنب ورق نقور مرغان قهری از هر یک دو مثقال ورق طلا شک مثقال  
 قند سفید یکصد پنجاه مثقال شربت سیب شیرین نقد حاجت رتب نبات زرد شترتی یک مثقال و در نسخه دیگر که مستعمل فوعد حکیم مرزا سلیمان  
 است مقدار مشک یک مثقال و نیم است باقی پیتر و دواء المسک بار و از حکیم محمد باقر صفت آن مرادینا ناسته که بایستی  
 بسد ابریشم مقرض گل سرخ هر یک پنج مثقال تخم کاخ و کشنیز خشک حنبل سفید زرد شک باریک گل گاوزبان هر یک دو مثقال ورق نقور

سینه و ریه یک مثقال مشک خالص نیم مثقال با صد مثقال آب سیب ترش و صد مثقال قند لغوام آرد و در آب المسک  
 بار و برات تب دق که با سهان بود سفید از میوه صفت آن مشک کاغذی بر داند یک دانگ منحل سفید بجا یزد  
 مرادیدنا منته کهر را در جان زهر مرده آله طباشیر گل سرخ پوست برون بسته زرشک کشینه مغشور زبان گل کاغذ زبان لایق  
 بر زبان هر یک یک نیم درم مغشور که مغشور تخم خیار بن گل نیلوفر تخم خرفه مغشور بریان دمنق نقره هر یک یک درم سفید و دمنق شرب الیاب  
 یک چند بر سوزید رب سازد و در آب المسک معتدل از تالیف حکیم علو زبان نافع خفان سوداوی و بالجو لایق برای قوت  
 قلب و دماغ و کبد معد و مغز غلبه افس و سواس سوداوی و جمل از بخره سوداوی و نافع صحو و آن جمل و دگر تجربه سید  
 صفت آن مرادیدنا غلبه کهر را می شمع کل سرخ ابریشم مفرض دار چینی بهمن سرخ و سفید و در روغ عرقی زعفران هر یک و درم  
 منقلک آینه یل بجا هر یک یک درم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشینه زرشک کشش گل کاغذ زبان آله شعی بسته تخم خرفه مغشور و دق نقره  
 یک سه درم زرشک منق پیچدرم علو هندی بادرنجبویه هر یک یک نیم درم خیزل شنب مشک تنی هر یک چهار دانگ رب سبب شیرین  
 قند سفید هر یک سه دنل مجموع اوویه پستور مغزی مجنون سازد بعد از چهل روز استعمال کنند شربت یک مثقال بوجده کلک لایق  
 یک نیم حشم انداز خفان و غیره امراض که در نسخه بالا مسطر شد صفت آن مرادیدنا سفید کهر را می شمع کل منقل  
 و دق نقره از هر یک یک نیم مثقال گل کاغذ زبان گل سرخ ابریشم مفرض بهمن سرخ بهمن سفید از چینی صندل حنفی در روغ عرقی از  
 یک و مثقال و نیم مغشور تخم خیار بن آله شعی زرشک منق بادرنجبویه از هر یک یک نیم مثقال ریوند چینی مشک تنی زعفران از هر یک یک  
 مثقال اسارون یک مثقال غلبه شنب و دق طلا از هر یک چهار دانگ رب سبب شیرین رب پیچدرم رب ابریشم رب سبب ترش  
 رب انار ترش ترش ریاس از هر یک بست مثقال گلاب عرق پیاشه عرق صندل عرق کاغذ زبان عرق بنید مشک عرق بادرنجبویه  
 از هر یک بست و پنج مثقال اصل صفتی قند سفید مسادی و درون مجموع اوویه چهار دانگ گلاب صندل کرده باقی اوویه کوفته بختی رب و با  
 و شربت و عمل و نبات و عرقیات و لغوام آورده اوویه را با آن بهر شد شربت یک مثقال بوجده کلک لایق  
 صفت آن دار چینی نیم باشد و دق نقره یک ماشه مرادیدنا سفید زرد یا قوت سبب کهر با صفت شربک و دق طلا از هر یک یک نیم  
 زعفران الاچی خرد و هر یک و در ماشه ابریشم عرق سبب ماشه صندل سفید گلاب سوده گل سرخ کاغذ زبان گل کاغذ زبان سبب از هر یک  
 چهار ماشه کشینه زرشک مغشور طباشیر هر یک شش ماشه عقیق شیب هر یک شش ماشه و در تخم خرفه ماشه رب سبب شیرین رب ابریشم  
 رب سبب هر یک چهار دانگ لایق گلاب عرق بنید مشک هر یک نیم پاؤ با عمل یک چند نبات و در حبه مجنون سازد و در آب المسک  
 قند با اعتدال مقوی قلب از معمولی صفت آن مرادیدنا سبب کهر با فاذن بر معدنی ابریشم مفرض گل نسبرن گل سرخ سبب  
 کاغذ زبان گل کاغذ زبان تخم خرفه زرشک طباشیر مرادیدنا کهر بهمن وانه سبب مرادیدنا یک مثقال کشینه زرشک مغشور و در روغ عرقی زرشک  
 مرادیدنا نیم مثقال مشک و دق نقره هر یک نیم درم عرق کوزه گلاب هر یک نیم پاؤ با عمل قند با صفت سبب سبب و در آب المسک  
 حار نافع خفان باد صفت آن مرادیدنا مرادیدنا کهر با هر یک نیم درم و در عرق کوزه صندل مرادیدنا زرشک سبب لایق

فلفل ساق هندی همین گاو زبان دانه بیل هر واحد یک درم است زنجبیل دار فلفل شک فاس هر واحد یک درم کوفته نیمه بیل  
 خامه نیمه یکار نیمه ایضا سقوی فاب بارد و اف خفقان صفت آن مرادید سبکها با بگلاب صیلا کوه دانه بیل گاو زبان  
 هر یک دو درم سنبل الطیب در پنج ساق فلفل بسا سهیمین نورین دار بیتی گل گاو زبان ابریشم مقرض تخم قرنجشک هر واحد یک درم  
 زرباد مشک غنبر هر یک نیم درم قند سفید نیم ظل درم فقره یک درم درن طلا نیم درم بستور مزب سانه دو وار المسک حار  
 سواد اف خفقان باره صفقت آن ساق هندی دانه الاچی سنج هر واحد دو درم زرباد سنبل الطیب است زنجبیل دار فلفل هر واحد  
 یک درم فلفل مشک خاص هر یک نیم درم عمل سه چند دو وار المسک حار که در دیو خولیا و خفقان بلخی و سودا و سوسن  
 و زانغ فاج و لقوم و صریح و خشک نفس و استرقا و کران استالانی و مقوی قلب است و منقی معده و قش رطوبت آن بیهین برزخم  
 خنار صفقت آن در پنج عقربی زرباد مرادید ناسفته که با بسد هر یک دو درم ابریشم مقرض شش درم بیهین سنج نیمه سنبل الطیب  
 ساق هندی قافله فلفل هر یک نیم درم است و فلفل زنجبیل هر یک چهار درم مشک سه داشته غسل سفید یک انار ابریشم مقرض  
 نماند که مثل غبار گردد و در غرغاب سلا بگردانی او در کوفته نیمه بیل بسر شست نیم شقال و بعد از دو ماه چون جدار  
 چهارم حصه آن بیامیند در جمیع انفال خصوصاً در رفع سموم اقوی خواهد بود و وار المسک حلوجا ابرار التین و الکیم  
 علو خان که در املس باره قلب استبل است صفقت آن زرباد در پنج عقربی هر یک پنجاش که با مرادید ناسفته سب  
 خیره و تشاروری هر یک یک داشته سنبل الطیب دو نیم داشته ساق هندی ابریشم مقرض هر یک هفت داشته و فلفل زنجبیل هر یک دو  
 داشته خنبرید شیر یک نیم داشته مشک سه نیم داشته بشرت سب و به هر دو برابر او در قند سفید یک چند بقوام آورده آمیند و درن فقره  
 بشفت جدر و درن طلا بیل عدم هر دو بیل اول کسند بشرت و در شقال دو وار المسک حار از او را شکو بی بهر نافه صفقت  
 آن زرباد در پنج عقربی مرادید ناسفته که با بسد هر یک یک درم ابریشم مقرض بیهین سفید ساق هندی سنبل الطیب قافله که با فلفل  
 کبابه ششین چندید شیر یک نیم درم فلفل گاو زنجبیل و فلفل هر یک دو وار المسک یک درم شری دو درم و وار المسک حار واری  
 که در زانغ و کارد صفقت آن در پنج عقربی زرباد و وار المسک حار پنجاش سنبل الطیب بیهین سفید ساق هندی قافله که با جدر  
 فطال هر یک دو داشته مشک دو درم در نبات و بشرت سب و به برابر او در پنج عقربه و بهید مشک بقوام آورده آمیند بشرت و شقال  
 و وار المسک که هم بقوت باه که صفقت آن لعاب مغری طباشیر گل سنج چندل سنج و سفید آتورین پوست اترج  
 ابریشم خام بسا سه همفران مشک از هر یک سه شقال سنبل الطیب بیهین سنج الاچی سنج و سفید فلفل از هر یک یک نیم کوه گاو زبان که با  
 کستیر سب از هر یک چهار داشته ساق هندی و وار از هر یک یک داشته و از حینی غنبر دو داشته گلاب بید مشک هر یک با و از درن طلا  
 با شدر و درن فقره چهار داشته عمل و نبات سفید و زن او در بستور معجون سانه دو وار المسک حار جرت و دق شیخو صفقت  
 آن مرادید خرقه مقشره گاو زبان با و خجوبه طباشیر صندل سنج صندل سنج دانه الاچی سنج و دانه الاچی سفید تخم قرنجشک تخم کاهو گل گاو زبان  
 گل سنج و عقربان فلفل مشک خالص هر واحد یک درم کوفته نیمه بیل شش خالص نبات سفید بقوام آورده آمیند پس درن فقره یک درم یک

اصل سازند شربت و در دم ناسه دم و در سنج دیگر وزن مشک و در قلع هر یک نیم درم است و قرقفل و زعفران مطرح و وزن سه  
 است و درم و نبات نیم ظل و واء الزرنج یعنی کشت پتیرمال که برده است هیچ امراض بارده در یادتی اشتها حریب است صفت  
 آن گینه ند پوست تروخت پیل و دما و آزار خشک ساخته و آتش بسوزند تا خاکستر سپید گردد و پس بسوی زرا گرفته نصف آن ادر  
 بالا کنند و در آن نصف خاکستر دیگر دوزخ کرده بر آن پتیرمال طبقی یک که بقدر دوتوله نهند و بالای او باقی خاکستر دیگر  
 آبگستره و آن ظرف را بر دیگدان نهاده و بر آتش ملایم تا یک پاس کنند پس فرو آورند چون سرد شود و خاکستر بالا با بستی و در کنند  
 اگر زرنج که خاکستر دیگر گرفته بسایند یک دو سنج صیغ در برگ پان نهاده و خایره بخورند ایضا که برای امراض بلغمی مانند فتر طبع کثرت  
 بلغم و بلوک پیران را پیش و در ریخی بسیار مفید است و اشتها و هم زیاده میکند و برای آفتخاک گلو که بهندی گفینکا گویند نیز نافع است  
 صفت آن گینه ند پتیرمال گاؤنی چار توله و بر آن من چهل شربت حد و ساید و آب میخته خمد سازند و آنرا بر یک پاچک شتی  
 نهاده و دوسه پاچک که بدست یسازند رست چپ آن ایستاده کرده و در گوشه با حقیاط آتش و دهنده سفید بخون آنک که خواهد شد  
 ساید و بارند و در امراض بلغمی از دوزخ یک نایک سرخ و زیاده حسب قوت مریض در برگ پان نهاده و خایره بخورند و برای گفینکا بقدر  
 یکماشته خشک بر آن مالیده و بالائی آن پنبه که نه بندند و بالای آن صغیر اسرب بندند و تسه جرمی بود و اگر گلو بندند و آلم الشجر  
 یعنی کشته شکرک برای بدو صیغ امراض بلغمی از شاه احسان علی مرحوم منقول صفت آن شکرک یک توله و در طفل و دوزله  
 هر دو لکه روز خوب حلایه کرده و در شیر گاؤن خیر کرده قرص سازند و در روغن ماده گاؤنیم پاؤ آن قدر بر آن کنند که حباب بر آمدن از آن  
 موقوف شود و قرص سیاه گردد پس آن قرص را منقلب ساخته بپزند تا آنکه طرف دیگر هم سیاه شود و بعد قرص از روغن بر آورده و دهن بپاؤ  
 نشف کرده ساید و پیل نگا دارند و یک سرخ از آن در برگ پان نهاده و خورده باشند و از ترشی و اشیا و مولد بلغم پرهیزند و آلم الطلق یعنی  
 کشته ابرک برای امراض مزمنه مثل بل و دوزله و دوسو القنیه و ستسقا و ستسقا و اشتها و پتیرمال بدن بقدر یک سنج بارگ پان خردن نافع  
 و از مجربات حکیم علم اسد مرحوم صفت آن ابرک سیاه گفته پاؤ آنرا در آب گز و زده چهار پاس حله کرده قرص سازند و مثل آب مذکور  
 را زیر و بالای آن نصف نصف پوشیده و ظرف گلی نهاده و بالای آن ظرف گلی دیگر پوشیده گل حکمت نموده و در سنج آتاز یا چکد شتی  
 آتش دهند و بعد سرد شدن آتش قرص مذکور بر آورده بر ستور در آب مذکور حل کرده قرص نموده بطور مسطور آتش دهند و چون تمام  
 کحل کرده آتش دهند که رنگ گلابی خواهد شد پس بکار برند و آلم الکبریت مختصر حکیم مبارک الدین که تریاق العبد القوی  
 معده و جگر و احشاک و فاج و نقوه و تشنج و سیان و ضیق النفس و غلبه ریح و ضعف بدن را دفع کند و باه را قوت دهد و صفت  
 آن کبریت مصفی که توله سنبل الطیب قشایرین سلیخه صطکة بنجیل قرقفل سیاه سه یک شش باشد و لعل سیاه تخم کرفس سیون  
 نانخود زیره سیاه و پودینه خشک شتی هر یک نه باشد شتهد خالص چهار چند جمله اودیه بدو رجحون بسازند و واء الفوا و اشیا نافع  
 قوت که بعد پنبه بشد یا غرض شود صفت آن فادانیا سه سنج جدا و دوزله و دهنده زیره و ابر سیاه یک دو سنج مشک زعفران  
 هر واحد یک سنج خنبر نیم سنج طباشیر چهار سنج اجزا را بکباب یا یک سو دوزخ نموده بالای آن کباب عرق بد مشک شربت انار و خور

و اگر در مزاج گرمی باشد خشک و غلبه و اهل کنند و با شیر و تخم خرفه و کشمش خشک بپزند و دواء الکلیک از اجزای و علی سینا که  
 سنتی و قوی بگویند و صفحت آن که منسول ریوند چینی هر یک سه درم عصاره و نافه با دوان تخم سترق هر یک  
 پنجم درم فستق شش درم تخم کاسنی ده درم تخم کثوث بهشت درم تخم کفس چهار درم همدار کوفته بخت بطریق اقراص یا سفوف استعمال نمایند و در  
 نسخه دیگر عود تخم سترق تخم شلج بهشت شربت دواء الکلیک صغیر که در استفاد و صلابت جگر معمول است صفحت آن  
 که منسول مسط الخ قحاح از خرمس حب الفار طبعه لفضل هر یک ده درم ریوند چینی پانزده درم کوفته بخت بوسل سه چار درم پسر  
 شربت یک درم بطلخ فستقین یا باب گرم دواء الکلیک کمیز جهت صلابت جگر و سپر زمره و در استفاد و ضعف جگر و بردوت  
 معده نافع است و سه بکشاید و بول براند و سنگ گرده و شانه بریزاند و بدن لاغر کند صفحت آن که منسول و دو تخم کفس  
 زیره که مانی و تخمیل هر یک بهشت درم کما فیطوس زوفای خشک هر یک چهار درم و چهار دانگ جنطیانه زراوند هر یک یک درم صبر  
 سنبل الطیب هر یک دوازده درم زره پانزده درم حب بلسان سیخه مصطکه مقل اقصاب از زیره اسادلون هر یک شش درم کند چاهام  
 و در فلفل زراوند طویل هر یک سه درم و نیم ریوند جده از خرمس یک درم فلفل قسط هر یک ده درم رب السوسین بهشت درم  
 سیسالیوس درم کوفته بخت باسل همچون کنند شربت یک مثقال دواء الکلیک صغیر در استفاد استعمال و در صفت آن زعفران  
 سیخه سنبل الطیب هر یک درم هر یک قحاح از خرمس و در چینی هر یک یک درم کوفته بخت و مرکبی را در سرکه تر کرده همدار باسل کف گرفته و در  
 او و همچون سازند شربت از هر یک مثقال تا دو درم گاهی وزن همدار و سه دانگ گرفته و گاهی ریوند در دو درم اضافت نموده و بول آمد و نافع تر یافته  
 دواء الکلیک صغیر یا در دالیف والد حکیم علونجان و قدیکه در مزاج غلیل گرمی باشد لعل آنده صفحت آن که کمیز نیم  
 اجزاء دواء الکلیک صغیر سواست و در چینی هر یک دو درم و در چینی یک درم گل سرخ و طباشیر و زرشک سنتی هر یک دو درم پوست بخاکسنی چهار درم  
 پس خرا یک شانه روز و سه که خیسانیده بدست و مرتب سازند و دواء الکلیک کمیز از ترکیب جالینوس است امراض جگر و سپر  
 را که از سردی باشد مثل ضعف جگر و طحال و معده و صلابت آنها نافع و سه بکشاید و بار داس غلیظ دفع کند و گرده و شانه را قوت دهد  
 و بول براند و استفاد که بسبب درم جگر و سپر زرد و وجع امراض مزمنه را سود دارد صفحت آن زعفران دوازده مثقال اسادلون  
 فیسون فطر اسالیون ریوند چینی و دو تو هر یک چهار درم سنبل الطیب شش درم قسط سیخه قحاح از خرمس بلسان هر یک یک درم و سه  
 دو درم رب السوسین حبه مصطکی نافه هر یک سه درم بوسل بلسان پنجم درم صاف چهار درم کوفته بخت باسه وزن او و عسل بهشت شربت  
 یک درم تا دو درم با شربت عسل یا ماء لبسل دواء الفرفرین این عصاره ریوند که مخرج اخلاط فاسد و شکم و سایر اعضا است آب  
 و استفاد و مضیه مجتبه و برقان را با سیاق و غید و تونج و اکثر امراض باره و طبه و ماغیه و صدر و ریه و سفاصل و غیره نافع صفحت آن  
 ریوند ترب و صوف هر یک یک درم گل سرخ چهار درم تخمیل مصطکه هر یک یک درم شیر خشت زخمین هر یک شش درم او و به خشک را کوفته بخت  
 شیر خشت و تخم چوبین آغیز شربت از یک درم تا سه درم یا در قند مناسب این دوا اطفال و ضعیفان را مناسب نیست دواء الطحال  
 برای صلابت سپر معمول حکیم مارث علجان صفحت آن بود چون یکماهش خورده بالاایش مرای آله آب شسته بکشد و بخورند



و در باد و دماشته کالوز بان شکاشه سیستان چهار عدد و در آب گلاب گرفته و شمر و ششخاخن سفید و کشمش و شک هر یک دو نیم باشد  
شتر بادام دو عدد و مغز تخم کدو و تخم کاه هر یک دو دانه و الاچی سفید هفت عدد و سوزن شسته هفت دانه و آب سیر و زرد زده بزرگ و شک  
چهار مرغ سوخته پاشیده بشوید و دوا الحیدر براسه استسقاء و اعراض ملکات هفت صفت آن خشت الحیدر یک عدد و زاده  
و ام بخش در آتش سرخ نمائید و سه بار در بیل ناده گا و نازائیده سر و کفند و سه رتبه در آب جنرات و سه رتبه در رغن تخم سرخ نموده و سوز  
سر و کفند و بسیار پس در کاسی آبی بابل ماده گا و جوان که جفت نشده باشد ده آثار گرفته انداخته نزد یکدیگر اندازند و در آب  
کند تا تمام بول سوخته بطریق چهار سفوف خواهد آمد آنرا نگه دارند و از شیر دم خورون شرخ کنند و بتدبیر حق حساب مزاج افزایند و دوا  
التوتیا که براسه در آب خلطه بنظر و غیره که بسیار است و این را ابل هندی سالتی است نامیده اند صفت آن سنگ صحر  
در قهقهه شست توله مدق طلا در توله شکران کیتوله لفلل گرد و قفل مردار و ناسفته هر یک چهار توله سنگه گا و یک نیم ادم بول سنگ  
بصری بر آتش رغال سرخ نموده در بول گا و نازائیده صد بار گرم کرده سر و نمائید بعد لفلل گرد و شنبه در آب ترک و صبح از  
کریاس خوش بماند که پوست سیاه او در و سوزش با همه ادویه ساییده مسکه آمیزند بعد در آب لیموی کاغذی یک قطعه یک عدد و کحل کرده  
شکاشه نموده و در صبت دانه خوراک یکاشه بکلان و بخور و حبس چهار سرخ یا دوسر خوراند و دوا التوتیا اصغر فاعل سه سال  
صفت آن لفلل گرد سه دام سنگ بصری شش دام سنگ یک نیم ادم بدستور سنگ بصری را در بول بجه ماده گا و صداد و در آتش سرخ  
نموده سر و در لفلل بدستور سه سابق مقشر نموده در آب لیمون کاغذی که یک صد و یک عدد باشد کحل کنند چون خشکی در سه قرص  
بسته دانه خوراک بدستور نخل سالت و دوا الکمون جهت رفع اسهال مخصوص اطفال را که وقت دندان بر آمدن غایض میگردد  
و در دوا کلس نیاید که در دوا و اخر مخصوص که اسهال شدت نماید این دوا بسیار مفید و مجرب است صفت آن نیره سفید را در  
سرخ تا چهار سرخ خنجره نازک شفته یک عدد برگ درخت مغیالان تازه بسته اند که تخمینا مقدار دوسر خ باب باریک سوخته صاف کرده تا  
هفت روز بحسب احتیاج و کبیر السن را بحسب سن آن در از آن ادویه بنفشه و دوا الاقر که در شکستن سنگ کرده و نشانه مجرب  
بلا تخلف است اجزای او در ذیل سفوفات خواهد آمد و گویند شخصی از بت سال مبتلای این مرض بود این دوا سه شانه باریک تر  
نژاده و تخمین پنج قطره صبح و شب هر یک و داووی سه توله در گلاب نیم پاؤ و عرق کپوره و سید شک هر یک پنج قطره شنبه سه توله وقت شام  
دادند و غذا نخورده و مرغ خن کوبیده و غن گا و بخته میان خشکامه مفر کردند و آب شورده بر درده بسیار نوشانیدن روز و شب بسیار شکرده و این  
آید و صحت یافت دوا الریحین که متوی باه در حاضران است صفت آن ترنجبین جنین از خار و خشاک پاک کرده  
جنین درم در یک رطل شیر ماده گا و بچوشانند تا سفوف گردد پس ده درم قلب مصری ساییده آمیخته نگه دارند و در سه توله شام و ک  
باشه و دوا البیض براسه قوت باه بصل آمده و استعمال این در فصل سرما و بلغمی مزاج و الاوق است صفت آن بکر بنفشه  
کند و در آن برابر عسل سرخ کرده و کیتور سیاه اندازند و کین آن از آن دواش بماند و در خاکستر گرم بنهند چون بخته شود بر آن نژاد  
میخند شکسته سیاه بر او زده سفیدی در روی آن خورند تا هفت روز و چون طریقه سیاه رنگیزه و دوا ایلم خورون آن از ترشی و آب

پیر میزند تا چهل روز در عین شدت چاه سرافروزد لوعده دیگر که براسه تقویت باه معمول است صفت آن نرمی  
 بیضه چهار عدد ستر تا چهل و شش که لوله تخم ترب که لوله بزرگ پنج یک نیم باشد شنبه خاص و دونه تخم ترب را نصف بریان کنند و نصف  
 تخم غار نیس بر سه و دوازده یک ساییده و در وی بقیه را برکش اکشت و ظرف آهنی یا مسی قلی و اگر گشته غلیظ سازند بر وی  
 آینه را بر سه شته تا قابل جستن شود و خوراک نمایند یک شمع و یک شام میث از چهار گهر می از جاع هم تقویت باه کند هم اساک  
 و دانی محضر که در وقت شدت موج و دروغ فصل و غیره استعمال نمایند صفت آن تخم کا هو بزرگ پنج سفید هر یک در شمع  
 انیون هر یک در هم آمیخته مثل حلزونه جو سیاه و در یک حب بدنه و اگر بر سیل سفوت استعمال نمایند در آن لوعده دیگر که در تپه های  
 نمایند و بکار آید صفت آن انیون یکا شته غلیظ سیاه و دانه اکشت چوب یک شمش باشد بر سه و دوازده یک ساییده و در وی  
 یکا شته یکا که زیاد و حسب سن در بعض قبل اند و در وقت بدو ساعت رو قبله ایستاده فرو برند و بایک قبل از استعمال این دانه و بایک  
 تناول نموده باشند و الا بر ناشتای نمی آورد و فائده و دافعت میشود یک خوراک کافیت دال و در سر و در البینه اعل می کنند و دانه  
 فانی و دال التریک استعمال و حیات بخی صفت آن از تخمیل مصطکی روی هر یک ده درم ترب و صوف بست و در شمع طبرزد  
 چهل درم شرب هر روز یک تناول و دال الذهب که اطباء هند آنرا چند رو گویند که در تپه های نمرز در حالت صفت آن  
 اند که باشد هر یک در دانه شش حرارت غریزی چنان موثر است که قوامی سلو نیز یکبار خورد می کنند صفت آن سیاه و دانه  
 چهل و یکبار از بازچه سنگین گزاینده ورق طلا سه قلابه دفات در آن انداخته صلیا کنند هرگاه چنان حل شود که تیره باقی نماند وقت  
 هر دانه یا سفته که لوله مشتگرت شش باشد بیخته و آب لیون کاغذی تا هشت روز صلیا کرده چند عدد و قرص ساخته در یک پیاله  
 گلی نهاده از دیگر پیاله بند کرده از بازچه دار و گل حکمت نموده در یک جگر از دهن پاکب دشتی تنش داده بر آن دانه مال استعمال  
 کنند بذر لزان هر قدر که کهنه شود مفید زیاده گردد و دال الاسود که آنرا دوا سیاه و سفوف سیاه و سهل سیاه نیز گویند از خرچ و  
 و تخم کهنه اتصال باوه آتشک نماید اما در حاضری و ضعیف القوی کم استعمال نمایند صفت آن گبریز سیاه و گندک  
 مساوی و دوسه روز خوب کحل کنند بعد برابر هر دو مغرب السلطین و فحل کرده و باس خوب بحق نمایند بذر لزان سنگین  
 مساوی هر واحد از سیاه گندک یکا بیخته تا چهار گهر می دیگر بسایند بر سه و دوازده ظرف گلی آب ناریه داخل نمایند و کحل مساوی  
 آن نیز و ظرف مذکور اندازند تا آب دانه گشت بالایی دوا باشد و آن ظرف بالایی آتش اکشت گزاند تا آنکه آب خشک شود و در  
 آب و رطوبت باقی مانده باشد که از آتش فرود آورده بگردانند تا خشک شود پس و ظرف شیشه یا چینی بر او بر دوسه چهار سرخ از آتش  
 دهن انداخته همراه شیر فرو برند و غذا و در سهیل سواشی شیر و برنج و دیگر بخورند و در وقت احتیاج در آن سیاه و گبریز و اطفا سازد هر واحد یک جگر  
 حب السلطین سه جگر و حوض سنگ بصری طین مغز لبنی گیر و نیم جگر و مرقوم است ایضا سهل که بلغم و صفرا و بخی بر آید صفت  
 آن سیاه گزارد و کله سار هر واحد یک دانه سها که شیطیح مچ سیاه از تخمیل هر واحد یک دانه مغرب السلطین سبزی دور کرده یا از دهم  
 در آب پسته یک پاس کحل نمایند و گیسو در خوراک یک سرخ نام و سرخ همراه شربت نبات دوا الزرنج که جهت آتشک

چندام جاری شده را مانع صفت آن بر تنال گیرم در شیرش هفت دام کمر کند هرگاه شیر جذب شود فرض است و یک سکو  
 بهشتی پاودام سائید و زیر بالای خرس نهاده سکوره و دیگر آن نهاده گل شکست نموده و پنج آنرا پاک دشتی بهر که در سینه برسد شدن  
 آتش برآوردند و از آن یک سنج تلور پنج سهره برگ تنبول غذایان بخورد بکم و اول این جلاب بدست آید یکی دام قندیه هفت دام  
 در یک سیراب بچشانند و بگاه چهارم حصه بماند صاف کرده بچشانند و غذا و آب به نمک نوع دیگر برای اندام که جاری شده باشد از پس آن  
 و اول در صم صفت آن در پنج طبقه راج سفید کف و دریا هر یک یکماشته کوفته بچینه و در سکوره نهاده گل شکست نموده خشک کرده پنج  
 آنرا پاک دشتی زیر و بالا داده آتش دهند هرگاه سر شود برآورد و بعد یک در سوخ خورده باشند فصل سوم و دریا قو و دیا قو  
 مجرب و تنول برای امراض صدر و ریه و سعال و مانع انصباب نزل از اس جالب اعضا صفت آن بگینه خشکاش سفید  
 مع پوست غیر مشروط سی عدد گل خفته گل نیلوفر کا و زبان از هر یک سه مثقال اصل السوس قشر پنج مثقال عنب چستان هر یک  
 دانادویه را بیکوفته چوشانیده صاف نموده نبات سفید سه وزن خواه بست و بچیدام و فله که بقوام آرد خوراک پنج مثقال و گاهی  
 پس بیاوشان عوض گل نیلوفر داخل کرده میشود نوع دیگر که کنا نیم پاگل بچینه اصل السوس هر یک یکم نیم قو تخم خلی پساوشان  
 سهره چهار درم عنب پانزده عدد صمغ عربی کثیر از هر یک یکم نیم قو زو فانی خشک شده درم مفر تخم خیارین پنج درم بدهان بشد خیار  
 دو درم و نیم بچینه سی دانادویه را در و آنرا آب باران یک شبانه روز بچشانند بعد از آن چوشانیده صاف نموده باقیمانده قند سفید  
 آرد هرگاه قوام درست شود از زیر بچین است تولد خشکاش سفید چهار تولد مفر تخم که در یک تولد شیر و کشیده که کم تر حل قوام کنند و قوام  
 را حرکت داده باشد قو صمغ یک با گشت چسبید از آن رب السوس صمغ عربی کثیر افشاسته با رب یک نموده در آخر قوام اندازند و در  
 آورده حل کرده گنگا هار مذخراک از یک درم تا دو درم و دیا قو از آنالیف یکم علم بخان برای سفر بلقی و ضیق نفس بار و نرمی  
 صفت آن مویز شش اصل السوس قشر هر یک نیم تولد تخم خلی چهار درم بچا و یان یک تولد پساوشان رو قو خشک  
 اسطوخودوس هر یک نه ماشه زرد الیچ عود صلیب هر یک نیم تولد پوست خشکاش مع تخم ده تولد و آب باران یک شبانه روز  
 چوشانیده بچشانند و صاف نموده نبات سفید سه وزن او و قوام رند بعد از آن و غفران دار چینی هر یک سه ماشه کوفته بچینه و آن را میخ بچشانند

## باب الدال المعجزة

متضمن هر یک فصل ذرورات در و را امیض که در را مجرب است صفت آن از زوت مدبر یکجور و نشاسته ربع  
 جنو سائیده بکار بندد و طریق تدبیر از زوت آنکه از زوت را سوده باشد شیر یا شیر و خنجران بیشتر بر چوب گریبانید و در زور  
 که قریب بر شدن رسیده باشد یک درم بکار بندد و احتیاط کند که نسوزد پس پنج جدا کرده بکار بندد و در صمغ صغیر که در رند  
 استعمال صفت آن از زوت شش درم شیاف یا میثاسه درم صبر و دودانگ فروز امیض شش درم همدا کوفته بچینه استعمال  
 کنند و در لک یا در سوخ و ابتداء ردا مانع صفت آن از زوت مدبر نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بچینه و زیت

استعمال نمایند و در حقیقت تمام دارو صفت آن گیسو چنانچه معلوم می باشد که گیسو کشته شود و در کتب  
 خرنجیه یاد بدن آن و دو حصه از آن از نبات مصری و امیران چینی یک یک حصه همچون غبار سائیده در درج اول از خرنج و در درج پنجم  
 و اگر از زوت مریدل و امیران کنند بیشاید و در هر که جهت در چشم در رفع فعل و سلابت اجفان همواره محمول است **صفت**  
 آن از زوت مسخ مدبر یا ساد یک خرونگ بصری و در جزو چاک مقشر چهار خرو و در سائید و یکبار پشته یک خرو و نیم بزرگ  
 بالا آن مالیدن گندم و روغن زرد و شکله گشته بر فاده بر بندند و اگر گری غالب باشد و تسکین ناپایه مطلوب بود بر گاه شاخهای نرم  
 و رخت انار سائیده بجای الیه در چشم بندند و در هر که نافع است از برای در چشم کنند و در سخی و آب رفتن صفت آن  
 تو تیا منقول نشاسته سفید از زیت سادی کوفته پیخته در در سائید و در هر که فور می که حرارت چشم در خفیف باشد و در  
 صفت آن صدف سوخته مغسول و مراد یا سافت بر کدم و در دم نشاسته یک درم کافور و انکه کوفته پیخته یکبار بندند و در  
 که جهت در چشم اطفال نافع صفت آن از زوت مرغی چنانچه مقشر از هر یک چند درم الاخون و امیران هر یک کدم و در  
 پیخته استعمال نمایند و در هر که برای دفع سبل و بیاض کمر لیزل آمده صفت آن مغرخته که در یکد و نیم درم  
 انک لاهوری انبلی مقشر و ماشه قرفل و دو عدد شور قلمی یکم باشد و بار یک سائید و در هر که در فضا استعمال  
 کنند بهر باشد و در سبل از نبات یکم بقا خان صفت آن مغرخته بیدارنجیک و در نبات مصری یک شقال از زوت  
 سه شقال بهر را خوب بار یک سائید و در هر که کشته لیزل کنند و در انکه استعمال این در هر که این حب نخورند ایون تازه بسائید  
 یک یک شقال رب السوس کثیر از هر یک که شقال کوفته پیخته بآب جها بقدر بندند و در هر که یکم از آن فرود بندند و در هر که  
 و در نافع صفت آن تو تیا بهشت درم بلبله در و نیم درم جعفر منقش و درم زنجبیل یک درم سائید و استعمال نمایند و پوست  
 بلبله در و از زوت بهر و برابر بار یک سائید و نیز نفع میدهد و در مادی جرب و سبل و در هر که نافع صفت آن امیران  
 چینی یکد و تو تیا کرمانی پروده سیخ سوخته پروده تو تیا منقول سره صغنی پروده از هر یک و درم زعفران غلغل شکرت  
 نماید و در نافع از جرب و سبل و اکله جفن صفت آن اقلیمای فقره صمغ عربی هر یک و درم زعفران غلغل شکرت  
 از هر یک و درم ایون یک نیم درم صلا کرده استعمال نمایند و در امیران جهت خنلاج و اکله چشم و امراض باره و فو و فو  
 بصیرت جرب صفت آن کونجیل امیران غلغل و غلغل تو تیا کرمانی مغسول صمغ عربی که برابر کوفته پیخته استعمال  
 نمایند و در راحه صفت نافع است جهت کینه الیه و در چشم که سبب آن رطوبت باشد صفت آن از زوت مرغی نیم درم سائید  
 و درم صبرند و زعفران تخم گل از هر یک نیم درم ایون چهار دانگ کوفته پیخته استعمال نمایند نوع دیگر که در کینه بکار آید  
 آن از زوت مرغی ده درم صبر زعفران منقش از هر یک و درم هر یک یکد و کوفته پیخته بجز پیخته و در غیر آن پیخته استعمال نمایند و در  
 کنند که در قسم سوم که بکار آید صفت آن دار غلغل و امیران از هر یک و دو دانگ صبر سقوطی و انکه و نیم بلبله در و کف دریا  
 هر یک منقش از هر یک یکد و کوفته پیخته استعمال نمایند و گاهی بآب بادیان سرشته خوب ساخته عند الحاجة بکار آید و در

در و ر حبت مورسین و قرحه و زهر بنایت مجرب صفت آن سفید اب قلمی اقلسیا سفی متناطیس خرق منسل صنف عرق  
 هر یک بست چهار دم نشاسته تا فون صس سوخته نقران هر یک نیم دم کا فوریند انکاف و زهر باغ قرحه و مورسین صفت آن  
 سرمد سیاه شادنج عدسی منسل صلایه کرده و در ساند و زهر و انزروت قرحه را پاک سازد صفت آن نشاسته و زهر  
 انزروت مزی سفید قلمی از هر یک یک دم کوفته پیخته و در ساند و زهر و اسپرین که نزدیک خوف نتر و حفظ سورج احتمال  
 کرده میشود صفت آن صبر یک دم افاقیه سه دم کل و شادنج عدسی هر یک ده دم بدستور معمول سخت کرده در چشم فرو کنند و زهر  
 بست بر قنای بخوابد و حرکت نکند و زهر که قرحه تازه گوش را بسوزد خشک کند صفت آن دم الاخرین کف و ریامرکی انزروت  
 پوره ازنی شیاف مایشا کوفته پیخته فیتله در عمل خود پوزه او را بپاربان پاشیده و در گوش نهند ایضا برای تقیه قرحه تخفیف طلبا  
 و انبات لخم و منع قرحه جرات هر موضع صفت آن انزروت بست و دم گلزار کند هر یک ده دم زهر و انزروت نیم دم باریک ساید  
 و زهر ساند و زهر که در قلاع سرخ معمول است صفت آن طباشیر گل سرخ کته سفید مغز کنول کثرت زهر و کا فور کوفته پیخته  
 بزبان پاشند ایضا دم الاخرین گل نستر گلزار هر یک دو ماشه کته چهار ماشه کا فود یک ماشه باریک سوده در دهان پاشند  
 ایضا کشنیزه و در گل سرخ کته سفید طباشیر کا فور هر یک سه ماشه کوفته پیخته قدری بپاشند و زهر حبت قلاع سرخ مجرب است  
 صفت آن جنفص یکی یکدم گل سرخ طباشیر سماق عدس قشر هر یک سه دم تخم خرفه چهار دم ساید و در دهان پاشند و  
 یک ساعت بنگه دارند ایضا ک قلاع و زهر را فامه و بد صفت آن گل سرخ پنج دم نشاسته تخم خرفه هر یک سه دم زهر  
 عدس قشر شکله زهر یک چهار دم قنار عفران هر کدام دو دم کا فور دو دانگ کوفته پیخته بزبان و در دهان فرو نمایند و عدس  
 حبت قمر تخم صفت آن گل سرخ گلزار و اسپرین و انکاف حبه کته سفید کباب چینی اصل السوس قشر کوفته پیخته بپاشند  
 و اگر سوزش و خارش قدری کا فور نیم پیزند ایضا عجیب النفع برای قلاع و مجرب سید جرجانی و از مشتاق صفت آن بامیان  
 گل سرخ برابر کوفته پیخته و در دهان فرو نمایند و زهر معمول برای انقسام قلاع صفت آن زهر مهره سوده و طباشیر زهر و در دهان  
 تخم خرفه منسل سفید سرخ گل ازنی شیاف مایشا جنفص یکی عدس قشر گلزار مغز کنول کته کته سفید کوفته پیخته بجا بریند و هنگام  
 شدت حرارت کا فور اضافه نمایند و هرگاه تحلیل منظور باشد کباب عنب الثعلب خشک ساید و پیزند ایضا که مکرر تجربه رسید  
 جوشش دهان خصوص کهنه را بسوزد صفت آن کته سفید طباشیر و انکاف و زهر گلاب زهره گل سیبونی سدر کباب چینی ملیدیه  
 باریک کس سوخته از هر یک یک ماشه سیاهی تابه مغز امتاس خشک هر یک دو ماشه کوفته پیخته بزبان پاشند و بهر قدر که دهان را کج  
 بود اتوی خوابد ایضا حبت قلاع معمول صفت آن تخم کاهو قشر خرفه هر یک یکدم طباشیر و اسپرین کباب چینی گلن و در دهان  
 و انکاف و زهر که در قلاع سرخ گلن و در دهان سوزش حرارت نیم ماشه کا فور اضافه کرده میشود و زهر حبت جوشش و زهر الطفال  
 زهر صفت آن کا فور یک سرخ گلن و در دهان سوزش حرارت نیم ماشه کا فور اضافه کرده میشود و زهر حبت جوشش و زهر الطفال  
 هر یک یک ماشه کهنه سفید ساید کوفته پیخته زهر و زهر انکاف ایضا حبت قلاع و زهر نیم الطفال مجرب صفت آن کته سرخ بامیان و زهر

المهبطی کبیر. بان کوفته بخیمتیه باشد اگر سر و خواسته نداری که کافر در کتیرا بفرزاند و در و زجول جهت قلاع آتش صفت آن کافران  
سخته الاچی خمدن سب یمانی سوخته سیاهی تا بهر کساید به بر زبان باشد ایضا مردان سنگ را در آب برگ لمسی ترک کرده خشک نموده  
بار یک بسایند و در دهن بپاشند و خامیدن برگ لمسی نیز خربل آنست و در آب و شرب را سوده پاشیدن نیز مفید بود و کذا فانیان  
کباب خندان بر بنهار رافع آنست و در و زجول جهت قلاع سرخ اطفال صفت آن شکم گشنگل سرخ ساقی هر یک کجور خندان نیم خورده  
خیمتیه خشک بپاشند یا در سوم رغن آغشته طاک کنند و در و زجول جهت قلاع کشل خارا بر زبان بپرسد و ابل دکن آنرا چهار و چهار میسانند  
خیمتیه است فصد و البغیر اشیدن خوشش از برگ بد بخور یا برگ تری مالیدن این نوع عجیب می بخشد صفت آن سبلون  
که پیفید کباب چینی سنگ جراحت و انه الاچی کلان تو اکه پسر شده قلمی برابر کوفته بخیمتیه کجا بر بند و در و زجول جهت قلاع  
بلنج صفت آن زرد و چوب پوست انا گلنار ساقی هر یک شش ماش از چهار ماشه شب یمانی دو ماشه کوفته بخیمتیه اول زمان با مال  
شسته و در ساند و در و زجول جهت قلاع که از آن خشک عارض شود مجرب است صفت آن زرد و هر گل نیلوفر زرد و طلا شیر خور  
خو و صندل سفید گل ازنی گلنار غیاگل همیشه بهار هر یک هفت ماشه کافور یک نیم ماشه کوفته بخیمتیه و در و زجول جهت قلاع و در و زجول  
ازمن رافع صفت آن زرنج سرخ عاقر قرحا مرش شب یمانی ایرسانوشاد و رساوی سائیده بقطران سرشته و در و زجول جهت قلاع  
باتش بسوزند پس سائیده بپاشند نوع دیگر سائیده قلاع اسود اطفال بسیار رافع صفت آن لبلله زرد و سوخته خیمتیه سوخته  
شکم گشنگل سرخ و طلا شیر خور سائیده کوفته بخیمتیه باشد و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
کشمه کفیه که در احدی قلع سنگ بگریش شش مثقال سنگ بگری رسته متبره در آتش سرخ کرده و در آب سر خوراند که زردی او برود و بعد در آب کوفته بخیمتیه  
ساقی ماشه کباب با آن نقره زار و در آب کباب سخی نموده و ظرف چینی بپزند و پاره جفت بر آن بسته و سایه خشک کنند و دیگر خواسته که در آن  
آگشت با بوی نرم جید و زخم را با آن و بار کباب بشوید و بعد او به بر آن پاشند و غلای ترش و گوشت که کباب ترش کرده باشد بخورد و از غلای  
شیرینی و است و گوشت ساده بر نیز نمایند و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
در وقت سخن سر که بر آن بر نیز تا با ناز و بوی بر کباب پس کجور و این شب یمانی با در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
بر این خوب بجای زاج سرخ مرقوم است و در فلاحه عرض نمک نیز و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
دوی آنرا بسیار مفید و مجرب است از ابقائی صفت آن نوشاد و یک درم قلی و آبک و در زنج زرد و زنج سرخ هر یک پنج مثقال  
کوفته سائیده با در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
بر و در کباب بشوید و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
کاش سفید سوده و در دهن پاشند غذا شیر و مرغ و از نمک بهر نیز نمایند و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
صفت آن سر ساقی شور خشک کنند و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع  
تا که نرم ماهی شود و شیر مجرب است رافع است و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع و در و زجول جهت قلاع







جستند خوبان روئاس هر واحد یک دایم گل میکند گل نیلوفر اصل السوس هر یک دو دایم برگ بجنکه شش دایم آله چهار دایم  
نیکوخته در روغن کنجد نیم پادشیر مده گاویک آتار دایم قدر سه کیش باز در زرد زرده صبح بخوشانند باروغن بماند صاف کرده باز در روغن  
بماند روغن گل که مرکب القوی است و طلا و نخله و ادویه که نافع صمد و در اوج بخارات دماغی و ترکیب ساختن آن بهمان است  
که در روغن باده خوابه آمد روغن که به موجب صمد و دهر و صرع و دایم خولای می بینی نافع و در طب نافع و نفع است صفت  
آن شیر و تخم کاه و جسد روغن کنجد یا بادام یک حصه با هم بخوشانند که روغن بماند روغن که رو که همین اثر دارد و در دوم سرد تر است  
سوطا از آله صمد و مار که صفت آن پوست که خراشیده و با شحم و تخم اورا که بماند و آب اورا گرفته چهارم حصه آن روغن  
کنجد نیمه مثل روغن کاه و تیار سازند و یا از تخم کرم کوی شیرین مثل روغن بادام روغن بکشد و این لطیف تر است روغن  
بزرگ البیج تریاق سرام یا بخولای و سواس و تنگی نفس است شراب و طلا و سوطا و تدبیه صفت آن بزرگ البیج تخم کاه و  
تخم خجاس این همه را که باده بدستور روغن برآورد روغن بماند که برای درد سر که از مجربات اخضر است صفت آن  
پدا که صند لسیف پیل نیلوفر اصل السوس هر یک سه تا یک شیره آله تازه شانزده دایم روغن کنجد بیشت دایم او دیر را گرفته باشد  
در روغن نکند بخوشانند تا روغن بماند که بدارند و دو قطره در بینی چکانند روغن برای سهر صمد و جرب صفت آن بکشد  
اجزای کاه و خوشخاش و پنچ گل یا برگ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل خاداس و با قله هر واحد نیم خود صبر و  
روغن آن قدر که همه را بخوشانند تا مضمحل گردد و صاف کرده آب او با یک از روغنهای بزرگ تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه جرب  
دفع صمد و آردون خواب به نفع که استعمال نمایند و اگر غلبه در آن بگزارند بایست نفع بود و تضییع یا دوی طبعه نکند و همین فعل می کند  
و که انطول یا آب آن کسی را که این خواب نیاز و رحمت او طبع نباید داشت و سرنه می گوید که روغن نکند و باروغن مناسب  
روغن نهفته بدستور سازند در آردون خواب به ریاس مکرر آرموده است و تسبیح بدان افضل است و دوی آن بر مقدمه شما کنند  
گاه آب کیشنه اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته نخله آن استعمال کرده میشود تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد روغن لغوه  
که به لغوه و نایج و عرشه آرموده است صفت آن ایریاد و سیر مقشر هر یک سه درم با هم گرفته قرص ساخته در روغن شانزده  
درم بسوزند پس قرص دور کرده روغن عمل آرد روغن که در مرض سکنه و سایر امراض بارده از مجربات النطای است بدین  
البارک و صوم صفت آن ثوم شامی یک اوقیه حلبه شونیز هر کدام نیم اوقیه چند بیدر مسیه آله لعل سیاه لعل سفید هر کدام سه  
درم همه را در سه چند آن روغن زیت ساند و قطعه نمایند و به نفع که خواهند استعمال کنند که عجیب الاثر است روغن که چون آنرا بر شعله  
بر سر بماند سبب رافع و به صفت آن نرشار در نمک لقطی تخم سین تخم جرج لعل سیاه زنجبیل کالنج همه را برابر وزن گرفته  
در آب بخوشانند تا ماهر شود پس صاف کنند و با هم چند روغن بیدار خجانه باز بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن  
بمیدانج که در امراض بار دماغی و تواج و غیره شراب و طلا و سطل میشود صفت آن بیدار خجانه از پوست پاک کرده و در  
بریان نموده و در آب بخوشانند و کف می گیرند و در غش تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس آن کفها را بخوشانند که تا تمام روغن





و اقل سبیل الطیب شیخ سوسن خفته اشند در لعل ناسخه تخم کوش اسارون زنجبیل در بناد و کند مصطلک هر یک باشد کاش با  
 کیسه مغز بادام تخم دوله مغز تخم میرا پیچ سر قله سهراب کوب کرده در یک طل آب تا هشت پاس خیسانده جوش دهند و بگوشت  
 آب بانی با نایل به صاف نموده روغن کنجد سیاه روغن سترغ هر یک سه بیضه تاک آبیخته جوش دهند هر گاه آب بسوزد بروشند  
 باستمال آن در لعل و دیگر بنشیند معمول فایده برودت عصاب و تقوی آن و مفید امراض طبعی با درود و غی صفعت آن تسوده در لعل  
 زنجبیل شده سبیل الطیب سانج قره قوج عاقر قرحا هر واحد بخورم قرقر لعل چهار درم شب در سه طل آب ترساند و صبح بخوشانند چون  
 آب بیکر طل با صاف نموده با بنظر طل روغن زیت باروغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند و در لعل به جند سید سترغ فوین جوز بوا  
 مصطلک هر واحد یک درم ساید آبیخته بکار برند روغن جبت امراض بارده مانند لقوه و خدر و فاج و غیره صفعت آن قرقر لعل  
 جوز بوا عاقر قرحا هر یک کیسه لک لک گنی دوله ایون یک باشد و بهایانده باشد جند سید سترغ روغن کتان یک با و یک جمل آن که است  
 رساناید و روغن انداخته بجوی از آتش بخوشانند که او دینه مذکوره بشود اندکگاه روغن مذکور از او صاف نموده بکار بند روغن خلوف  
 یعنی روغن زعفران که ملین و صفت کش از آل کند فایده از برای زخم و اوجاع رحم و صلابت رحم و اوجاع مده و رفع جوالی کند و از برای  
 تقه رحم مفید است و رنگ را نیکو گرداند بنشیند شیخ رئیس صفعت آن زعفران شش درم قصب الزیره پنجه درم کمی صاف نمید  
 و در لعل و دیگر یک درم است فرومانش درم اجزا اجزا یک گرفته سوای قرومانا با سرکه انگور سی بخیشانند و یک و بکار بند و در روغن  
 روغن کنجد باروغن دیگر که مناسب باشد مقدار پنج اشاره قل کنند در منهای بجای روغن کنجد و زیت صافی است پس با نش طلم  
 بخوشانند تا سرکه رفته روغن بماند پس بهایانند و روغن با علله نگا دارند و در نشیه سرشته و لعل آنرا علله نگا دارند و گویند که لعل از  
 زعفران فرو تو مانست روغن نارودین جبت استخرا و اعصاب فاج و لقوه و امراض بارده فایده است و محل راج صفعت  
 آن قصب الزیره برگ غار حد کوفی عود بلبلان لک سانج هندی برگ مور نادین یعنی سبیل رومی اذخر کی اهل راس در مانا  
 مزنجوش سهراب نیکو فته در شراب و آب شماند و صفت بخیشانند پس صاف کرده با روغن کنجد بخوشانند تا روغن بماند لعل آن در روغن  
 لبوب سبعه جبت کش پیسی یا بنجولیا و برک سهراف شراب و سوطا و مروفا صفعت آن مغز فندق ترسته مغز بادام شیرین  
 کنجد مغز مغز جلعوز مغز تخم کدوی شیرین مغز خرمسای گرفته و گرم نموده بدستور معمول بنیشانند تا روغن جدا شود و روغن بجا  
 جبت خدر و عشه و استخرا و ناسل بارده و عرق النساء از برای اسهال طیب صفعت آن قصب الزیره قسطاخ از سر یک  
 سترغ شقال اذخر سورنجان کباب چینی نامدین اسارون از هر یک در شقال در بناد و ارشیشان عاقر قرحا و اما عات بقداوی بوزید  
 هر یک یک شقال مجموع را نیکو فته با سنباله آب بخوشانند که یک پیاله آب بماند پس شیر آنرا برآورده روغن گل روغن یاسمن و روغن  
 باونه روغن زیت از هر یک ده شقال و فکله و بخوشانند چنانکه آب برود و روغن بماند پس جدا و خطائی از مده جند سید سترغ فوین  
 از هر یک ده شقال جوز بوا زنجبیل از هر یک ده شقال قلع ازرق یک شقال کوفته و بجور بنشیند در مانا و سنگین کنند و روغن را اندک آید  
 بمان چکانند و بدستور سبیلانده تا تمام روغن بان مخلوط شود و بوزان آن مویانی معدنی در آن حل کنند و در نشیه نگا دارند و روغن بر آن خدر

حکیم بن سینا صفت آن حرل نا و انیا سور بخان جزو با قسط ملخ خردل برگ سداب ایرسا سبیل الطیب بن غیر عاقر و نا  
 حب النما کل حیث غنم غنم پوست تنج بوزیدن گل کا ذی هر یک ده شقال حبه اود و طبل آب بچوشانند تا سه رطل باقی مانده بکار  
 کرد طبل زیت کهنه میخند بپزند تا آب فانی گردد و روغن بماند پس موسیقی و غنم هر یک ده شقال روغن پیو خرس یا لکبان هر یک ده شقال  
 روغن جوز و پوست هر یک پانزده شقال آینه بگردانند پس زفیون چندید ستر هر یک ده شقال مشک یک شقال و اخل کرده جل نمایند تا خوب  
 مخلوط گردد و روغن خنجر را زبایش قبله که اسی محفوظ صفت آن سم الفار یک دام عاقر و حاد و دام روغن سرش یک آمار پاد  
 بالا روغن را و در کاسی خوب داغ کرده فرو آرند چون قریب سرد شدن رسد او دیوسوده انداخته از شک نیم سه پاس ساید نگارند  
 اگر و اگر موضع خدر از گل مناد نمایند بطور احاطه در موضع خدر و روغن مذکور بماند سفیدی افتد و در روغن روغن فرغون  
 که برای اختلاج و تشنج و استرخا و جز آن حجب است صفت آن سور بخان مصری زنجبیل جزو با غلغل و یو مالک کنی خردل و زنجبیل  
 از هر یک یک تدر روغن کهنه شست اوله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد از آن در کحل کرده اندک اندک روغن انداخته تا دو پیر چلای نمایند  
 پس نگارند و در آفتاب یا در جای گرم بر پشت اعصاب تا یک پیر خوب بماند روغن برک سلاق یعنی تخم ترکان از ریاض حضرت  
 پیور شد قدس سر و صفت آن گیسو خشت کهنه و بار یک ساییده و روغن زرد کرده و در پارچه پیر و بسته در عقالی بپزد که بر آتش  
 نهاده باشند بعد و اگر و روغن که در ظرف جمع شود بگیرند و بر کناره یکک بماند چند روز روغن که جهت سلاق و بل و دیگر اثر  
 چشم تجرب مسیده صفت آن نیله صفت یک دام جزو با یک عده هر دو را در یک دام بچند ریسان خام گز اگر دوشل گیسو بچند  
 و در بست و چهار دام روغن گا و سر کرده دو پاس نگارند بعد از آن در آوند کانی گیسو مذکور را بسوزند و ریسان سوخته از کار و بر شترند  
 روغن باقی را و آن گیسو کنند بعد و تا که ریسان خوب و سوخته شود بعد از آن همه را صفت روز از خوب و مال که در و فلوچ بسایند  
 باشند و ظرف کانی حل نموده در چشم کشند که بهتر از این علابه بنظر نیامده روغن حل که بر آس در و گوش حار عیب الا شرا  
 صفت آن روغن گل یک جزو و سر که سه جزو بر آتش چندان بچوشانند که روغن بماند و سر که بسوزند پس نیم گرم تقطیر نمایند و روغن  
 ترب که بر آس در و گوش بارد و نقل سمع و غیره امراض بارده گوش مجرب است صفت آن روغن کهنه یک جزو آب ترب  
 سه جزو بچوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم در گوش بچکانند روغن بر آس در و گوش بارد و نقل صفت آن  
 چندید ستر حار یک دام یک دام هر یک ده شقال روغن با دام تنج شقال تخم ترب  
 نیم کوفه و سنبل هر دو آب بچوشانند و صاف نموده روغن و افکاره باز بر آتش ملائم بپزند تا که آب جذب شود پس اجزای دیگر ساییده  
 دخل کرده نگارند روغن با بونه که بر آس او طاع بارد و گوش معمول است صفت آن گیسو بچند گل با بونه و در روغن  
 کهنه بپزند و در شیشه کرده در آفتاب گرانند و چون گل با بونه پرموده شود ویرون کنند و دیگر همچنین عمل آرند و این است ترکیب ستر  
 روغن گل و روغن سون و روغن بنفشه و روغن نرگس و روغن یاسمین و روغن که در و زنجی و لعلی گوش را سوزند است صفت  
 آن آب از زنجبیل آب ترب روغن زیت با هم آینه بآتش ملائم بچوشانند تا آب سوخته روغن بماند چند قطره نیم گرم در گوش بچکانند

روغن مرکب مختصر و متداول را تم که بعد تنفیه عالم بدن بمسهل حار و فاسد و داغ و سبب ایارج در لقل گوش مجرب است  
 آن آستین گل بابونه تراب هر واحد ششما ششما قسطی خراسانی هر یک ششما نه هر یک کوفته شب و راب سچشما یک تر کرده صبح  
 بچشما نماند آب نصف بازالیه صاف نموده و آن روغن بادام تلخ یا روغن سرشت نیم چشما یک و مثل کرده با جوش دهنه تا روغن  
 با نماند آتش فرو داده سرد کرده چندید شتر مرکی هر یک یک نیم است سوره تمیز و وقت خواب شب یک و قطره نیکم و در گوش چکاند  
 ایضا نومی ترا اول و دوم و سوم روغن عظم که بر استنکین و در گوش و گران ساسه طین و دومی و قوت و مثل کرم حیل و نظیر خود را  
 و بار تا آلوده و دهن را نافع نموده صفت آن آستین زرد و چوب میسر شتر هر یک ششما ششما قسطی مغز بادام تلخ هر یک یک توله یا خواص  
 زنجبیل هر یک ساسه اصل السوس سیم باشد انگوزه بوره استی شحم حنظل هر واحد یک نیم باشد عاقر حایک باشد پیاز سفید یک توله  
 اویدر آنم کوفته شب و راب زرد و گاو تر نماید و صبح آب برگ سداب و آب برگ مرده و آب برگ کرلی و آب پنخ تراب آب گ سدن  
 هر واحد یک توله و سوره و دوز روغن کخی نیم یا بچشما نماند آب سوخته روغن بماند پس اویدر ساقی انداخته بسوزانند و صاف نموده بدارند  
 و در وقت قطره آن نیکم گویان چکانند روغن آستین جهت گرانی گوش صفت آن آستین رومی و راب تراب تازه  
 بچشما نماند نصف بازالیه صاف نموده روغن گل روغن بادام تلخ هر یک نیم توله یا بچشما نماند روغن بماند پس سوبائی کافی  
 یک سح و حله و گاه بدارند وقت حاجت نیکم و در گوش چکانند روغن بجهت گرمی گوش مجرب صفت آن قسطی زنجبیل هر یک یک  
 یکدوم آب سوره و در دم روغن کخی بچشما نماند چون اویدر سوزد روغن بماند گاه بدارند و نیکم اندک و در گوش اندازند روغن برافروخت  
 سیلان نیم از گوش و در آن منقول از حکیم کلوص صاحب صفت آن آب زرد و گاو یا باران یا آب تالاب اصل مصفی روغن کخی  
 مقشر مساوی الوزن باتش بلایم بپزند تا که هر دو آب تحلیل رفته روغن و مثل بماند و سوزن نشو و گاه بدارند و در گوش نیکم جاری باشد  
 و در ناک بود اندک اندک بچکانند روغن بر استنکین و در گوش صفت آن روغن تلخ یا با نماند و سوزن نشو و گاه بدارند و در گوش نیکم جاری باشد  
 غلغل گردد هر واحد ساسه نیل یا صوفیه یک باشد اول روغن را گرم نموده برگ نیل و آله و حنا و فلفل و نیل یا صوفیه انداخته بسوزانند و بعد فرو  
 آورده بسایند و ساسه نیز مخلوط کنند و در گوش قطعه نیکم کرده باشند روغن قسط که در دومی و طین و غیره امراض گوش منقول  
 است صفت آن قسط و در نیکم یک شب در سر که نخیساند و در نیم آنا راب بچشما نماند نیمه آید نیم آنا در روغن کخی بر سر آن ریخته بچشما  
 آنا آب فانی گردد و روغن بماند در نیم نیکم و در گوش چکانند روغن مجرب و در تنیک درم در سائر اغراضی حلی عالم باشد صفت  
 آن روغن کخی که بیشتر از آب طیب هر واحد یک جزو سکر نصف جزو صفت رطل جزو بپزند تا روغن بماند پس در و در حار و طلا کنند  
 و در خنای بماند نیکم روغن خلل چون بر عدد بدین کنند تحلیل لفع کند و نفع بقوت و در ریح غلیظ مینماید و مجرب است صفت  
 آن نخل الطیب از ششمان بابونه برگ سداب تخم شبت شونیز مصطلک از هر واحد یک توله زرد و گران و دوتوله کوفته در یک آنا راب بچشما  
 بگردد چارم صند بماند بر آب آن آب شبت شونیز روغن بریدانی چار توله و روغن بابونه چهار توله داخل کرده جوش و دهن و آن آب بر دوز  
 بماند صاف نموده غبار شبت حله و گاه بدارند وقت حاجت نیمه گرم کرده استعمال نمایند اگر سچ غلیظ و در و شدید باشد وقت استعمال در

چند بر سر حل نمایند ایضا که در بعضی صبیان و بزرگان بر آید اخراج سنج اثری که تمام دارد صفت آن خورل سفید چوبه  
 برگ سداب تخم بلبلون اهل انجمن برگ مازیون مجموع یا آنچه میسر آید مسادی بگیرند و در آب جوشانند چون سنج بماند صاف نموده بار  
 آن روغن کجند آینه میخته با جوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند قدری ازین روغن بر شکم و مقعد بماند که با دوسبار دفع میگردد و عرق  
 مصطط که مفید کرب و رفع معده و سلاطین عضلات است صفت آن مصطط یک رطل در سرد رطل روغن کجند و شمش رطل  
 آب جوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بهتر اینست که مصطط بگویند و بار روغن جوشانند تا که آشته نشود روغن جهت سابقه کردن  
 منه ما به بوسیله محراب و به غلظت است صفت آن گوگرد زرخ هر دو برابر سایند و بر آتش نرم نسجید روغن کجند و منجید که خوب  
 جنب بکند و با قوه انیق تقطیر نمایند روغن مسکن در دوسیر صفت آن روغن بید انجیر بقدر پنج شمش شقال و ظرف سی قلی  
 بر آتش گرانند و صندل از پودنه تا گرم گردد و پس باز نموده بزودی و جبکافور در آن اندازند و سر آنرا بپوشند و از آتش فرو آورده حرکت دهند که  
 نمبر پنج گردد همان قسم سر پسته بگردانند تا سر گرد و دور وقت که خواهند قدری از آن گرم نموده بر موضع بوسیله بماند و در موضع را تسکین دهد  
 روغن عقرّب که مفتت سنگ مثانه است صفت آن روغن سعد کوفی جنطیانا پوست پنج که از هر یک اوقیه روغن  
 با دوا تمیخ میگردانند و در بار کوفه میخته در شیشه کنند و روغن بر آن ریزند و یک هفته در آفتاب بماند پس صاف کرده و در دود و عرق  
 که همان زمان صید کرده باشد در آن اندازند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذرانند بعد صاف کرده بدارند و دو قطره از آن در خلج  
 و قدری بر شان بماند روغن مقوی باه و دافع استهزاء اعصاب صفت آن زهر تیه یا مغر گونگی سفید مغر خالگو طه کلاه براده کرده  
 هر واحد دو دال که با هم بمزد و در شیشه نرگ کم انداخته بسایند تا دوسیر شیر عذب شود پس جها بسته در آفتاب گرانند تا خشک شود  
 و شیشی آتشی انداخته روغن کشند و عرق روغن که مالدین آن فکر راحت و قوی و دوازده میزند صفت آن باج که پودنه تا انگ  
 دال گونگی سفید افیون هر یک یک دال لنگنی تخم و هتجه هینگ پنج کثیر سفید هر یک دو دال روغن کجند بقدر حاجت اودیه اوفیه روغن  
 کجند چرب کرده یک شب بماند و در شیشی آتشی انداخته مثل جوهر روغن کشند هر روز اندک بر آفتاب خشک کنند تا طایفه بماند با لاله  
 برگ بنول چید روغن که بجهت اباحت شهوت باه نظیر دارد و بصحت تجربه پیوسته و در ازال غلبت تاثیر آید دارد و از سایر  
 استاد و حرم صفت آن سیاه سیر پیوستی سم الفار سفید هر یک دو توله هر سه را در زردی بریض مرغ دوازده عدد کحل نمایان تا شش روز  
 بعد بقدر نیکو خوب بسته و در شیشی آتشی بطریق اول جگر روغن بچکانند و سینک جاروب تر کرده بر آن خشک کنند و حشمت و حوت  
 را که داشته بر آلت بزنند روغن خضر عظیم امان علی که مقوی باه و رافع سستی اعصاب موجب است صفت آن گونگی  
 سفید پوست پنج کثیر سفید اسکنان گوری تیج دار چینی عاقر قرحا تا که مالدین تخم او سنگ اندر جوهرل شونیز تخم سیاه مغر پودنه لنگنی  
 تراشیده سم اسپهر کشش باشد مغر خور و نجی مغر خور و نجی او ت کساره دیو دار و عود غرقی موضعی سیاه هر واحد یک توله خور و از لاله  
 رسکپور تخم و هتجه هر یک سه دال باشد و دوا شده بهر رانیا و قته در روغن پیش یا ماده گا و یک نیم حبه تا یک لایه زردی بریض مرغ  
 ده عدد و میخته در شیشی چار پاس در شسته پس روغن کشید و طلا سازند ایضا مازای قوت باه صفت آن شیر اک روغن زرد





نموده روغن کنجد روغن شرف هر یک دو استار خلکده بنیزند تا روغن باقی بماند از آنش فردا زنده شود بگره قوی تر از اول  
 و در امراض منوره معمول صفت آن جمیع باؤ آنرا تریج کا چهل چتر یک هر یک چهار توله سنبل الطیب جد هر یک دو توله سازنج  
 قرفل دارچینی هر یک یک توله زنجبیر شربت توله کچله دو توله الاکچی خورد سه توله جو تری مشک خالص هر یک شش حبه چوبه براده  
 صندل سفید هر یک دو توله زعفران چهار ماشه زجوب و ادویه خورد و غرقی هر یک یک توله گلاب هم اول یک یا ناروغن کنجد و آنرا سه بار  
 جو کوپ نموده و گلاب تر کرده بارند پس دو گیمه خلجی دار با نشی ملائم بچوشانند تا نصف گلاب بسوزد پس روغن کنجد بخته بنیزند  
 تا تمام آب خشک شود بعد روغن را از پارچه گز زانید و در شیشه بارند و یک هفته در زمین فن کنند پس برآورده وقت شب یک توله بمانند  
 و صبح با آب سرد بشویند روغن شربت که براسه اوجاع بارده بسیار مفید است از رخ الدین خان صفت آن در آب  
 شربت بنزد روغن کنجد سیاه هر واحد یک سیفراطگل باورنه و تخمیل و سبند هر یک یک توله جو کوپ نموده اینخته خوش بپزند تا آب بسوزد  
 و روغن بماند صاف نموده مالند روغن مفا فصل که محمول است صفت آن ایون هشت دایم روغن کنجد یک آنرا  
 شیگر و یک آنرا کچله بست عدد ایون را در شیر حل کرده پس روغن و کچله ریزه نموده داخل کرده و ظرف آهن بچوشانند تا آب خشک  
 تا شیر برود و کچله بسوزد و روغن بماند صاف نموده استعمال نمایند روغن او راق بر کرد و محال بارد موجب معمول صفت آن  
 برگ خار برگ ناز بو برگ تا توره برگ اک برگ سبند برگ انڈ برگ سبند برگ کور برگ رفته از اینها آب بر آورده برابر آن روغن کنجد  
 اینخته بچوشانند و آب برگ مادر روغن کنجد اگر هر یک باؤ آنرا با نشی یک توله بسوزد و یک توله تخم شربت و شش ماشه اجوان در آن  
 اندازند که این هم بسوزد و وقتی که روغن بماند آب بسوزد دعافت کرده و دو ماشه ایون و یک توله سورنجان تلخ ساییده اینخته بکارند  
 و بیکرم مالش نمایند روغن صرخ باوه که معمول در مجرب و بنظیر است صفت آن چاکر صندل سه خلیله هر یک نیم ماشه  
 سپاری چهل ماشه سنگ جراحات کات سفید لوه چون می خراسانی بلبل رنگی چشکری مهنی هر واحد یک و دو ماشه برگ گلاب  
 یکدم و پایه یکدم برگ کاسن و دو دایم نیله تخته کما شه قفل نیله هفت ماشه روغن شرف یک چشکات یک باؤ اول برگ گلاب بپزند  
 نصف لوه چون همراه برگ گلاب بپزند و دوقریص بنزد روغن را بر نشی نهاده قریصها انداخته بسوزند بعد ویه کوخته بخته در روغن انداخته  
 آتینند و یک پاس در ظرف آهنی باو سته چوب نیل جل نمایند و وقت حاجت بماند روغن سهام ابر صنف نافع خنک اگر چنانچه  
 پسینده سیده باشد دفع کرد و صفت آن یکدم سهام ابر صنف که بعضی فرغده و بغارسای چلپا سه بهند ای چشکلی گویند بعد در  
 یک سیر روغن نیل انداخته بچوشانند تا محلول گردد پس خاکسیر تلخ مادۀ گاؤنه شقال در آن داخل کرده برهنند و چند جوش داده و در آن  
 وقت حاجت طلب نمایند از انندی صرف عرق کشیده بنوشند روغن که در دفع درم سوداوی و سرطان خصوص درمی که در حرف باو نشی  
 است به نظیر است صفت آن چشکری سه و نیم توله نیله تخته هفت ماشه سنگیاز و یا سفید یک توله دو ماشه روغن  
 کنجد و دانه توله روغن بلور کرابی انداخته گرم کنند و او یه را جدا جدا بار یک یا ساینده اول چهارده ماشه چشکری اندک اندک روغن  
 اندازند و از چوب نیل یک و اند بعد یک چشکلی از چشکری باقی و یک چشکلی سنگیاز انداخته باشند تا جملہ صرف شود و بدستور درین اثنا

پوب نیم میگذایند با شند پس از آنش فرو دارند و در کتری دیگر حل کنند بعد در شیشه گنبدارند و وقت حاجت از بر سرخ طلا نمایند  
و ستوروش نیست که روز اول سوزش و جوش میکند و اکثر دلدرد و دم و سوم نخاد و جوشش کند یا گنبد هر روز بخاند بلکه در صورت جوشش  
نکردن سه روز ملت واده باز استعمال نمایند غرض تا بجوشش نکند و نفوذ کند و اگر نرود و بجوشش باز حاجت بایمان این روغن  
نمیشود و دم کند دفع می گردد و هرگاه بروغن در شیشه صرف شود و او را آن بماند روغن کج دیگر اندازند که همان دفع داند و این روغن در  
غایت خوبی است و اکثر دیده شد که از سالها پیش مردم بدم صلب مشکالون متورم بودند و هیچ دوا سودی یافت ازین روغن پاشند  
روغن سولخ کام را که از آنشک شده باشد مانع است صفت آن کسکه دوالی معروف است هفت و انداز بیاض و سیسکمه  
را جو کوب سازند و از پخته چنان ثابت دارند و بر دوازده کی آب شب تر نمایند تا نرم شوند و صبلح و شیشه معمول الحکمت اندازند  
چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد و بطریق پتال جتر بچکانند و قدری بر سولخ کام از دست بمانند و روزی دو بار در یک هفته صحت کلی  
رود و هر روغن جل نیب که خارش شک و سغفر از آن است صفت آن جل نیب تازه کوفته آب او بپیشیند و هنوز ن  
آن آب روغن کج سفید آخته پخته تا آب بسوزد و روغن از سر پنج جت خارش و سغفر و تو با و هر گونه شرارت بدن خصوص از آن  
آب جاری باشد بار با تجربه است و دم مردم رسیده ولی غایب است صفت آن روغن سرشفت بقدر نه فلوس خوب جوش دهند  
و پترال و نیم شامه باریک کرده بنیدانند که خوب بسوزد پس پس پنج جوه بر همان سنگ که بر آن پترال ساییده است کوفته اندازند  
تا کسایه شود بعد از آن برگ کنیر بسخت یکبار انداخته خوب بسوزند پس فرو آورده حل کرده بکار برند و روغن کنیر برای جرب طبع  
و آبله که در مثل اعضا از زیر ناف تا پاشنه بسبب فساد روغن سح ملکه و خارش شدید باشد و از کثرت خارش و اطالت مدت جلد سیاه  
و سبب مثل جلد خیل شده باشد و پنج تمیز درخ نشود و جربست منقول از بیاض و دلد منفور صفت آن بیازند برگ کنیر سفید سه بار جتر  
و خرد کرده و در سدی کلان آب چای پنج آن از جوشانند تا سه پاس بعده روغن کج یا و آنرا در آن سبوا انداخته سه چهار جوش دهند پس  
فرو آورده در نظرش که بر آب سرد باشند برگ دآب و روغن از سبوز بریزند چون برگ ته نشین شود و روغن بالای آب آید آن روغن را  
اندست برداشته بر کمره کمزور جرح کرده باشند به ستوریکه روغن از راست میگیرند چنان تمام روغن از آب برداشته نگاه دارند و آن  
آب و برگ که باقی مانده بدن را از آن بشویند فائده بخشد و در روغن نکو این اجزا اضاف کرده بماند و تویاسه سبز یکدم سفید قلعی بودم  
شبه جالی یکدم مراد سنگ یک شغال رسک بد و شغال باریک سوده در روغن نکو مخلوط کرده مالش نمایند و گاهی این اجزا را در مسک گدا  
کر یا کیمه و یک آب شسته باشند و نیمه گوگرد و پنج شافه فرو دهر برگ خاک و کیلید یا کرده میمالند نفع نیاید و روغن ناز جیل جهت تو با و جرب  
اختر صفت آن پوست ناز جیل یک رطل تویاسه سبز نو شاد را یک آب نادیده تنگ کاه یک دو نیم در هم را نیم کوفته روغن کج  
بست دم مزج کرده بطریق پتال منتر روغن کشند روغن جهت چها جن صفت آن بایچی دو توله سینه و هر چه را توله  
بگ املی هشت توله روغن کج نیم سیر روغن را بجوشانند چون کف بشیند سینه در میانند بعد از یک ساعت بایچی و پس از یک  
ساعت دیگر یکبار انداخته فرو آورند وقت خفتن که دست آب نرم در دست و پا هر جا که مرض باشد باین روغن مالش نمایند

برگانش دست و پا گرم سازد و در گشتری چرب کرده با هم مالیده بر آتش گرم کرده باشند نو حد یک گریست اکنون و چنان صفت آن  
 روغن کتان نخیله در کوفته باغیان انداخته خوب بوش و دهن بعد فلفل سیاه یک نیم توله پشک ششتر سه توله انداخته بسوزانند چون خوب  
 سوخته شود از دست حل نموده صاف کرده بدارند وقت حاجت بر موضع غلیل مالش نمایند و روغن که تر قیدی دست و پایی  
 چنان رافع و ده صفت آن با بچی سیند و در مخترخم سیاه بچرم کهنه سوخته هر یک یک توله در آب سائیده باروغن کنجد سفید و نخله بزرگ  
 هر گاه آب بسوزد و حله کرده بر تر قیدی طلا کرده بر آتش خفیف ملید و چند روغن و لاری که برائے سفته از مسوده است صفت آن  
 برگ یا سیم برگ نیب برگ فرش برگ بسکیرد برگ انزدر برگ بکاین هر واحد یک توله سائیده قرص نموده در پاؤ آتار روغن کنجد  
 بسوزانند که سیاه و نا کسر گردد و صاف کرده کیله و مراد سنگ کوکنا سوخته سه ساله بریان زرد چوب سوخته کات سفید با بچی سوخته کله سوخته  
 فلفل گرد سوخته هر واحد دو درم نخله سوخته ندرم سائیده در روغن آمیزند و چوب نیم حل نمایند و بعد خلق راس بر سر مانند قطره روغن  
 چوب چینی در لافش که نفسا خون باشند متصل و مجرب است صفت آن چوب چینی نیم آنار چوب بجز خوشی پنج آنار بلیله سیاه  
 پاؤ آتار جو تری پنج توله او و به راجا جدا چوب نموده چوب چینی و جو تری را در یک صره بسته و چوب بجز و بلیله را در صره دیگر بسته هر دو صره  
 را باروغن زرد و پنج آنار و آب خالص بست و دو آنار در دیگ کلان اندازند و دهن آن از سر پوش بند نموده بالا سده و یکدان نهاده  
 آتش از چوب پلاس تا چهار پاس اول تیر و بعد سیدک کنند و قند آب نصف برسد از یکدان فرد آورده هر دو صره مالیده افشرد  
 دور نمایند و یک را به جائے سرد یک شب بدارند صبح روغنیک بالا سده آب باشد از کفگیر گرفته در ظرف بدارند و چهار غذای لطیف هر دو وقت  
 بقدر دوست توله یا زیاده ازان بقدر تحمل خورده باشند روغن برص برائے برص سفید از بیاض استاد و مرجم صفت آن  
 پوست پنج جیت سه ساله گونگی سفید مسادی کوفته نخله کجا کرده بعد در روغن کنجد و توله کهرل نموده در شیشه انداخته مثل چوب کنند  
 و طلا نموده باشند اگر آبله افتد برائے خشکی فلفل سوخته کته سفید باشند روغن خضاب منقول از خط مولوی عبدالقادر مرجم که  
 مجرب است از مسوده است صفت آن کیری انبه پاؤ آتار ماز و براده فولاد هر یک سه دانه آنار ترش پاؤ آتار روغن کنجد سیاه سه پاؤ آتار  
 کوفته باروغن در ظرف گلی که نه انداخته در سرگین تا چهل روز و فن کنند بعد برآورده آن روغن را با بلند روغن بقول سر بندی این روغن  
 بهت تسبیح و حفظ از شگستن و برائے تطویل و سرعت انبات و استحکام و تجوید و بجا آمدن آن کجج اقسام ریت مجرب است  
 صفت آن برگ موراد که هر یک ده اوقیه بلیله بلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لاون هر واحد یک و قیه و ربع طباشیر نیم  
 اوقیه فلفل و دو اوقیه و نصف همدار کوفته در سه تله آب نیز نزن تا آنکه توت ادویه در آب آید پس از چوبه باریک صاف نموده در آن آب  
 روغن گل دور تله انداخته با آتش ملایم بوش و دهن تا آب فانی گردد پس فلفل ادویه مذکوره در پارچه مذکوره بسته در آن روغن اندازند با آتش ملایم  
 باز بوش و دهن تا آن که آب آن ادویه نیز فانی گردد و روغن باقی ماند و همه را در ظرف وسیع سر نهند و استعمال نمایند و پنج در فلفل آن را بجا  
 است مشاهده نمایند روغن مخترع حکیم علی که در حفظ شعر از سقوط و در سیاه انبوه کردن بے نظیر است صفت آن پرسیاوشان  
 طباشیر گرد سماق زرد و دکلار مصطکی هر یک یک جز و لاون پوست آنار فلفل پوست بلیله هر یک دو جز و پوست بلیله ماز و بنهر هر یک سه

بزرگ آتش شش پنج جزو در یک کوفته کیشانه روز و آب گل زنده و آب شش ملایم بنیز تا قوت و دوا در آب درآید و بدست خوب  
 بایده صاف کند نجبه که جرم بد و نامانده باشد پس روغن کنجد خالص بنجا و جزو در روغن گل بنجا و جزو اضافی فرموده آب شش نرم بچو شاند و بر جرم  
 میزده باشند و در آخر آن جرم او و بیهسته میشود اول آن را بر وزن آن در و در ظرف نهند بعد آن روغن گرم را سر کرده بر آن بریزند و بپزند  
 نگهدارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هر آب نامده و هم روغن نسوزد و روغن که موسی ریخته را بر و یاند و دوا را شعلب را لایق بود و صفت آن  
 قیوم پر سیا و شان باب و از هر یک یک اوقیه در آب بنیزند تا که مهر شود پس صاف نموده برابر وزن آن روغن بآن انداخته آب شش  
 ملایم بنیزند تا آنکه آب بر و در روغن بماند پس نگهدارند و بیکار بر نماند ایضا که در موضع رختن مو که از مرض آتشک بود و مجرب است و دوا را شعلب  
 بغایت مفید است و چون موسی سفید از علت و از شعلب برآید اگر استعمال این روغن بر آن موضع نمایند موسی سیاه بر و یاند و صفت  
 آن و سه مشتقال برگ مورد پانزده مشتقال در چهار صد مشتقال آب بچو شاند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست و شش  
 روغن کنجد چو شاند تا روغن بماند شش مشتقال لاون در آن حل کنند روغن مجرب در تطهیل شعر و تقویت انبات آن صفت آن  
 آله برگ آزاد و دخت برگ مورد هر یک پنج استار خلی سه استار کوفته ریخته در روغن کنجد یک رطل آینه و در آفتاب یا تریک آتش یک هفته  
 بپزند و بدان رخ مو کیشانه چرب نمایند تا یک هفته باب نشونید و این روغن تا سه هفته یا زیاده استعمال کنند ایضا مقوی شعر  
 چون بدان مداومت نمایند و با وجود آن مسد و شعر است صفت آن برگ گل شقایق برگ مورد پر سیا و شان سنبل الطیب  
 سعده تخم چند تخم کرفس آله هر واحد یک مشت همه را در آب سه رطل بچو شاند تا یک رطل بماند پس صاف نموده روغن خیری یک رطل  
 بر آن انداخته باز بچو شاند حتی که آب فانی گردد پس افاقیا خا کستر پوست صنوبر هر یک یک اوقیه انداخته بپزند و هر روز موسی را بدان  
 چرب نمایند ایضا که بجمع اصناف حیل و انتشار شعر مجرب سر هندی است صفت آن شقایق انعمان چهار جزو کلیل الماک برگ  
 دخت انجیر هر یک یک جزو لاون سه جزو پر سیا و شان و جزو همه را با یک ساییده در روغن مسطک آینه استعمال کنند روغن که حفظ  
 مواز سفید شدن بینا میاید و از عجب نبات سر هندی است صفت آن سعد سیله سنبل الطیب شونیز تخم خنظل قرنفل قطا قصبه زنج  
 فلفل از هر عدد هر یک هفت دم کوفته ریخته در چهار رطل آب عصاره خنظل بچو شاند تا نصف بماند و بر آن روغن پنجه دانه و روغن آله  
 هر واحد یک رطل انداخته باز بچو شاند تا آنکه آب فانی گردد و روغن بماند صاف کرده بر رخ مو باطل کنند و روغن که حلق شعر کند  
 صفت آن اشتریک جزو زور و غیر مسطک و نیم جزو زرنخ زرده جزو در آب بنجیسانند چند آنکه آب بالاسی اجزا زرد و سوز  
 نگهدارند و در چهارم صاف نموده سبز و از آن آب و یک جزو از روغن کنجد آینه آب شش ملایم بنیزند تا آب بر و در روغن بماند پس  
 استعمال کنند و بعد از یک ساعت بشونید ایضا که منع روئیدن مو کند و مستعمل حکیم علویان صفت آن آله شش پنجم  
 زرنخ ساییده پنجم روغن کنجد و دام همه را زرنخ نموده سر و در آفتاب بپزند و همیشه بنجیسانند بعد از آن بر طبق مسی انگند تا روغن جدا  
 شود و بمل آن روغن روغن بیضه که انبات شعر کند صفت آن بیضه را در آب بچو شاند و روی آن گرفته دوا و آنهن یا سمل انداخته  
 بر آتش نهند که سوخته گردد و از این سویشا زنده و اگر براده ملج و بیخال گس را در روغن مذکور سوده ملاک کنند و رو یا نیدن موقوفه تر گردد

آب دروغ و امان کند و آن در اندام  
 آید پس فرو داده بکند و گویند که برائے جراحت حکم آید و در دروغ و آن  
 بلادر شش عدد و یکا مالی دوام پنجه سیند و در تو تیا سنے سیر برال سوم هر واحد یکما شه دروغ شیرین نیم پا و اول روز بر آتش گرم نموده بلادر اندازند  
 آن قدر بسوزند که در دو برخاستن موقوف شود بعد از یکا مالی انداخته بسوزند و حل نمایند بعد از دو و یک انداخته حل کنند پس از پارچه صاف  
 کرده بدارند و فوید یکم که برائے اندام نفع منظر ندارد و دفع زخم را سنے آتشک و حجب را نفع است صفت آن بلادر زخم کج هر واحد  
 یک دام اجو این خراسانی مرواسنگ هر یک سده باشد تو تیا سنے سیر دو باشد دروغ کنج نیم پا و اول روز بر آتش گرم نموده بلادر اندازند  
 چون سوخته شود اجو این اندازند چون بسوزند و کج در آن بسوزند بعد از تو تیا سنے سیر و مرواسنگ اندازند و از آتش فرو آورده خوب بپاشان  
 کنند و نگا بدارند و اگر بجائے نازک بود دروغ صاف بی درد اندازند و الا سح در چکانند و اگر دروغ خشک شود دروغ و دیگر اندازند حتی که  
 بنا سوخه هم فائده میکند دروغ لسان الکلب که برائے اندام نفع بے عدیل است صفت آن زبان سگ در سایه  
 خشک کرده بسوزانند و در اندکی دروغ بکند و هر چه آهنی داغ کنند بعد از آن بر گسیب خوب سایه قرض بسته دروغ کنج و در ظرف گنجی  
 سوخته در کنند بعد از زبان مذکور را درین دروغ انداخته بچوب سیب یا دسبه آهنی خوب حل کرده و در شیشه نگهدارند دروغ و آن که بر مائ  
 قزوح خبیثه را چون آکوته و جز آن سود دارد صفت آن دروغ کنج یک آثار لوده سفید پشگری هر یک دو دام نیله توخته بخیل  
 برگ نیم پا و سیر حله اویر راسایده در دروغ بسوزانند و صاف کرده بدارند و وقت حاجت پیسه کنند بدان آلوده بر زنند و دروغ ناصور  
 که برائے ناصور و زهر و دوا برائے تخاریر مزمن متفرجه خیل سفید صفت آن خاک سترم ماده گا و خاکستر چرم که زیر کفش بسته بدارند و هر دو  
 مساوی هر قدر که باشد و یک عدد کسک بپند پیچی که گویند این هر سه چیز را در دروغ بر شرف بسوزند چنانکه چسبکی تمام سوخته شود پس  
 بجوبی همه را بسایند که یکسان شود پس قطره چند در ناصور بچکانند و اگر لته حیض آلوده خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافت نمایند قوی تر

و سیر انمل کرد و انعامت ناصور صفت آن را یک عدد در میان دو سه توله روشن کنج بوشانند تا سوخته شود بعد از آن صاف نموده یک شقال شکرگرم صلا کرده داخل نمایند تا مفرج شود قدر رسد در زخم چکانند و روغن چوب عینی که اعیاد و دردهای و زانو و اعضا جاره را علاج است صفت آن چوب عینی ده شقال و روغن قند تراشیده در سه تن آب بوشانند هر گاه برنج رسد صاف نموده برگ خارده شقال در آب طیله خیسایند صبح صاف نموده هر دو آب را یکی کرده روغن کنجد یا روغن گل پنجاه شقال تلنگار بوشانند تا آب آن برود صاف ساخته بر سر هر خورج شقال روغن مذکور سورنجان مصری حنظل یکی هر واحد یک شقال نرم ساینده بآن مخلوط سازند روغن بیدار که براسه ضرر به وقت و اندام را جراحت بدهد فایده است صفت آن چوب دیو دار زر چوب اصل السوس دارد و دوه سفید بخود بریان کنند هر یک دو نیم توله آب خوب بسایند پس در دیگ کج کرده با یکصد و سه توله و چهار ماشه آب بر آتش ملایم بوشانند تا شل آب بماند ثقل را بریزون آرد و دیگر آب را بر آتش بدستور دارند و ثقل بر آورده و در پارچه کرده و بخیفشان بعد از آن روغن کنجد صفت و شش توله و هشت ماشه داخل کرده با شش ملایم ترا ز آتش اول بوشانند که آب سوخته روغن بماند

## باب الزار المعجمه

شکل بریک فصل زروقات تر و روق جدید براسه التمام قره شانه و مجاری بول از جهات حکیم عوینان صفت آن گل مخدوم گل قیله یا شاخ گوزن - دخته از هر یک یک توله و شاد و پنج منقول شب یا علی از هر یک شلث جزو افیون نصف سدس جزو سفید آب قلعی سبز و از زردت سفید یک نیم جزو صاف کند از هر یک دو شلث یک جزو از هر یک صلا کرده و جمع کنند و در شیر خریا لعابا میهنول حکم کرده بمرزقه انداخته بپزد آرد و گاهی زیاده کرده پیش و در زاروند و حرج یک جزو و قندهار اکثر درین نسخه موسیائی کافی حاصل بقدر یک شلث استعمال نموده بجا نماند غریب و در مصالح قروح خبیثه شانه دیده و خلقی از آن مشکوکه گردیده نوع دیگر که هست قره شانه و سوزش بول جرب است صفت آن صمغ عربی کثیر انشاسته اقلیمائی فقره هر یک یک ماشه سفید اب مغز تخم خیارین هر یک دو ماشه شیر خشک نیم توله خوب باریک ساید و شیا فایده نگه دارند و دخته حاجت بشیر و خسر ساید و کچکا سندر و روق جلیل القدر جهت حبس بول حصاتی که بسبب مزاحمت حصاهه هم در فی الفور نفع بخند صفت آن سیاب دو ماشه یا کم بخر قد انداخته در ناخه اندازند و دو سگ یکسو بنده بول جاری میشود و جربست تر و روق معمول در سوزاک جدید و قدیم صفت آن پشنگری یک توله نیله و توت خشک شش ماشه هر دو خوب بریان کرده باریک ساید و یک آن را پا و بالا آب آمیخته و شیش توله نگارند و هر روز پنج شش و دهنه ببل آرد و اگر هر دو دوائی مذکور را در آب بوشانند و استعمال نمایند نیز نزار دست اگر خون ظاهر شود ترند و اگر در بسیار شود شیر زنان مفرج سازند و بارهین دوا بکار برند نوع دیگر معمول و جرب صفت آن گل ارمنی دم الاغون از زردت سفید و کاشغری سنگو احت رسوت گفته سفید کافور هر یک سه ماشه و دانه نیله و توت خشک بریان هر یک یک ماشه باریک مثل سمره ساید و دارند و قدر سه آن گرفته و لعاب بپزد و حکم در و کسکه چهار مرتبه بپزاید و کسکه بول را نهایت مفید است صفت آن لعاب بهدانه و اسفیل صمغ عربی

اسفید بلق سفیدی بیشه شیر و خزان با هم مزوج ساخته بلبل آرنده زروق مغز تخم کدو مغز تخم تر بو در شیر و خستر ساینده نیز تلف سوخته  
 بلبل است زروق که جهت سوزاک مجرب جلیل الاثر است و تلف و گاهی خطا کرده صفت آن بلبله بلبله آلمه هر سه یک  
 یک توله گرفته در آب سه پاویک شبانه روز بخساند بده صاف کرده و بر تل انداخته گل ارمنی و مالاخون آنزروت سفید سوخته نیز  
 که شغری که از نشاسته و داساک کاغذ سوخته نیل و لاتی کاغذ هر یک سه شش همه را با یک سر ساینده بقدر یک توله از آن گرفته و بر تل  
 مذکور نیز در خوب حرکت دهند و بچکاری گیرند و هنگام استعمال خوب جنبانیده بلبل آرنده و دیگر که با ما تجربه کرده و بهتر از آن کم دیده  
 شد صفت آن رسوت یک توله کتفه سفید شش ماشه افیون یک ماشه در آب یک آنار و دوازده پاس تر دارند و صاف نموده کاغذ  
 رسپو و پشگری بریان نیله تموت و هر یک یک ماشه همه را با یک ساینده و آن آمیخته هر روز سه چهار مرتبه بچکاری گرفته باشند  
 زروق که سوزاک جدید و قدیم و جریان ریم را تجربه رسیده صفت آن کات هندی سبز و قویا سه هندی یک جز و هر دو راجتی  
 بلخ نموده در آب خایا آب حرف با لعاب اسفند مخلوط ساخته ساعتی بجنبانند که اثرش در آب سرایت کند بجز قه و اگر دوسه و فو بلبل آرنده  
 انلب که بر دوسه حاجت نیاید نوعد دیگر که جهت سوزاک قدیم و قه معمول است صفت آن شیانه بیض سادو یا افیون در غده  
 دیو دار تکرار نیز قه بلبل آرنده ایضا که جهت سوزاک مجرب است صفت آن کثیر است ماشه سنگ جراحت چهار ماشه افیون یک ماشه  
 گیر و چهار ماشه پشگری سه ماشه رسوت نگر کوئی شش ماشه اسفند یک توله کثیره را در آب حل کرده از پارچه گردانیده در لعاب اسفند خنک  
 دعا با گرفته تخته مخلوط کرده بچکاری نمایند و باید که رسوت را با آب حل کرده از پارچه صاف نموده داخل سازند که سوزش نکند نوعد دیگر  
 مجرب بلبل سوزاک قدیم و جدید از مفتاح صفت آن سهاگ بریان چهار ماشه شب یامانی سفید بریان شش ماشه نیله تموت و بریان  
 دو ماشه گیر و یک نیم ماشه کوفته خیمه و دیگر به بسته نگا دارند یک پریه در یک سیراب انداخته آب را در شیشه کرده خوب جنبانیده و شش گم از آن  
 و معج بکار برند روز دوم به پریه دوم در نیم آن را با آب مخلوط نموده بلبل آرنده در دو روز شفا می کشد و زروق معمول را سوزاک صفت آن  
 سفید و کاشغری شب یامالی هر یک دو ماشه با یک ساینده نگا دارند وقت حاجت دو ماشه ازین و اگر گرفته در گلاب هشت توله زروق گل چار لوله  
 آمیخته و بچکاری آغازه بلبل آرنده بعد استعمال آن سولخ و ذکر کرده بند دارند و اگر یک بار کفایت نکند دوسه مرتبه دیگر استعمال نمایند لیکن اول  
 و دومی اندکی جفا گیرند اگر اتفاق آن نشود قصد باسلیق کنند و اهل بچکاری بکتول غسل سفید و زشت و ام آب مزوج نموده گیرند بعد  
 از آن نسخه قه و بلبل آرنده ایضا بلبل سوزاک مجرب معمول صفت آن برگ نیب برگ البکان برگ خار برگ کومع شلخ  
 پوست بلبله زرد پوست بلبله آلمه هر واحد نیم پا و در آب نیم آن را بچشاند هر گاه نصف بماند فرو آورده بیا لاند و از پارچه بگزینند  
 بعد گل ارمنی طباشیر هر یک شش ماشه سنگ جراحت دو توله نیله تموت و چهار ماشه ساینده پارچه نیز نموده در آب مذکور انداخته و در شیشه  
 نگهدارند وقت حاجت بقدر دوسه ماشه رسوت و آن حل کرده بچکاری نمایند

## باب السین المهملة مشتمل بر چهار فصل

**فصل اول** در معوطات معمول جهت صلاح کثیر الحارۃ و شدید اللام صفت آن کا فوراً فیون ہر دو مساوی بقدر  
دو سہ ترخ سائیدہ ہر دو غن گل یک ماشہ آئینہ مکرر لعل آرنڈ واگر شہ درختران اخلا فکندہ اولی ہست و اکثر اوقات در شقیقہ و عصارہ کا فوراً  
روغن گل فقط لعل می آید و مفیدے ابتدا ایضا معمول صفت آن ایفون زعفران مکد نیم ماشہ طباشیر و ماشہ شکر طبرزدیکہ  
ماشہ و در شیر زمان در روغن گل و روغن بنفشہ حل کردہ معوط نامیدہ ایضا برائے صلیغ و شقیقہ گرم و درد گوش حار صفت آن  
ایفون کا فوراً زنجبیل مساوی کوئٹہ بختہ مانند عدس حب یا داو جب بر روغن بنفشہ حل کردہ و دینی دہمت و درختر  
درد گوش چکاندہ معوط برائے صلیغ بار و جرب صفت آن شک غنیمتہ سالمہ بقدر عدس گرفته بکار برند و ہر وقت بدان  
سقوط کنندہ ایضا برائی صلیغ بار و دینی صفت آن جبید ستر شک ہر دو مساوی سائیدہ در روغن چنبیل معوط نامیدہ  
سقوط مجرب ہمت و در دوسر شقیقہ منزہ صفت آن شک نیم ماشہ بار و روغن بادام و یار و روغن پستہ یک درم حل کردہ و نامیدہ  
و چند قطرہ در دینی چکاندہ معوط جهت درد سر بار و نام صفت آن چونہ بار برف دست بانگ نوشادہ بماند کہ آب شود  
تردیکہ بنی ہوزہ چند مرتبہ نفس را بکشد مجرب است معوط مجرب برائے صلیغ دودی و قاتل کرم دماغ و جراحات صفت آن  
نامیت کا فوراً ہر یک قدرے در روغن گل حل کردہ سقوط کنندہ ایضا معمول صفت آن لیمہ رادر آبیکہ صبر و خضض ران چسبانند  
باشند سائیدہ یا در آب برگ نیب با شفا و سودہ در دینی چکانند کہ در قتل کرم مجرب است ایضا سقوط عصارہ برگ خوخ و نیب  
و شیر لیمہ و سمہا و لمر بیل با صبر و خضض سودہ آئینہ تہرست و در دستاگ بار و روغن گل بعد از تخفیف روغن کدوی تلخ نیز فائدہ  
می کند معوط معمول برائے شقیقہ و عصارہ صفت آن کا فوراً در روغن گل سائیدہ قبل از طلوع آفتاب بجانب موافق در درو روغن  
بنی مریش چند قطرہ سہ روز چکاندہ ایضا معمول شدہ عبدالعلیم صاحب مرحوم صفت آن سترخم کمری یک عدد در آب سائیدہ  
چند قطرہ از آن در دینی بنفشہ خالص در قبل از طلوع آفتاب چکانند و سہ روز صحت شود ایضا از مجربات حکیم بنی بخش صفت آن  
در جانب موافق مرض سمندر پیل باب سودہ چند قطرہ قبل از طلوع آفتاب در دینی چکانند و بعضی در مخالف منخری چکاندہ ایضا اگر لک  
بر روغن جرب ساخته اند کہ گرم کنند و دست مالیدہ در ہر دو سو لیمہ بنی چکانند عطشہ بسیار خواہد آمد و در شقیقہ و در خواہد شد و ایضا  
آب درک بانگ شہ آئینہ سہ قطرہ در دینی چکانند معوط کہ برای شقیقہ و در وار و در بسیار مجرب است صفت آن موسیائی بقدر حد  
در روغن بان یار و روغن گل کہ لختہ شک بنی کا فوراً جبید ستر ہر یک بوزن یک حبہ خوب اتی کردہ با ہم مخلوط ساختہ باب سقوط نامیدہ  
ایضا بہت دوار و سد بار و مجرب است صفت آن روغن قطر روغن نار دین از ہر یک دو دانگ بکشد و یک حبہ جبید ستر  
و یک حبہ شک در آن حل کردہ بکار برند ایضا کہ در سد و دوار بار و بعد تقیہ بکار آید صفت آن نفل سیاہ صبر زعفران جبید ستر  
و آب مرزنجوش و روغن بنفشہ آئینہ در دینی چکانند معوط معمول در شیر خوش سبات بخاری کہ بعد ہیضہ بانی پدید آید صفت آن  
سنبل الطیب شوئہ کشش ترب سفید و اریشخان جبید ستر ہر یک سہ ماشہ سائیدہ و سقوط نامیدہ معوط کہ مقوی حافظہ و مغز  
نسیان بخشی و تسخیل بعد شقیقہ صفت آن شک یک حبہ جبید ستر نیم جہہ در دوار و روغن با سمن حل کردہ تسخیل کنندہ معوط ہندی



جست صرع متماهی مجرب صفت آن بارگانی خوردن خشک کرده کاهنیل بچکنه هر یک سشش باشد کوفته بخته ناس تمباکو وزن چهار  
 بهلوی آینه خنده و بار بقدر دو باشد ناس گیرند ایضا در تکمله هندی مذکور است صفت آن در تلخه شغال چند عدد قنفل انداخته در  
 مطبخ بیاورند چون خشک شود و بصاحب صرع در وقت نوبت از ان قنفل دو عدد بآب ساییده در هر دو سوط خ بینی و دو سکه قطره  
 بچکانه صرع با کحل زائل میشود و نیز چکانیدن مروارید محلول درینی صرع را در یک نوبت دفع میکند ایضا نافع صرع صفت آن  
 پوست پنچ الگ بشیر نر ساییده صاف کرده سعطو غایند ایضا مجرب حکیم شریف خان صاحب برای صرع صفت آن مغز تخم  
 دوده زعفران نبات سفید برابریه بآب ساییده در وقت گرفتن صرع در هر دو پنهانی سپهر قطره بچکانه ایضا نافع صرع حبیبان  
 آن چندید شتر حلیت خوب حق نماید و بقدر چهار شیعه در شیر مرصه سعطو غایند سعطو برائے سکه صفت آن عود حبیب ساییده  
 در روغن بابونه در روغن زنگنه آینه خنده و چکانیدن آب سداب آب مرزنجوش تنها یا مرکب نیز سعطو از هر هکلیک و دیگر قطره  
 تنها یا بآب سداب یا مرزنجوش قوی تر است و چندید شتر با العسل پرستور نافع لقوه است ایضا نافع سکه بلغمی صفت  
 آن قنفل سیاه قنفل سفید خرب سیاه برابریه سوده بکرات و مرات سعطو کنند تا بهوش آید و یکانش شوشن قنفل چندید شتر خرب خشک  
 خالص باریک ساخته درینی و مند و یا تخم قنفل و قنار الحار نوشادر کنند و قنفل سیاه اسطوخودوس کوفته بخته بد مند تا عطسه گیرد و نوع  
 دیگر نافع برائے سکه از انطاک صفت آن قنفل کندش جاوشیر هر واحد سه جز و شوشن خردل هر واحد دو جز و اشق  
 مشک هر واحد نیم جز و آب کرفس شتر بهد بخود چهار سازند سعطو مقوی حافظه و منزل نسیان بلغمی و مستعمل بعد تنقیه صفت  
 آن شک یکم چندید شتر نیم جبهه هر دو در روغن یا سمن حلاکه تسیه کنند سعطو که بخون احتراقی مفید است صفت  
 آن آب عنب الثعلب سبز بچوشانده و صاف نموده همراه روغن نیلوفر یا سفیده میفشه مرغ و یا شیر ختر آینه خنده و چکاندن سعطو  
 که لقوه و فلاح را سوده صفت آن صبر نر و شوشن پوره اشنی جله برابر کوفته بخته بآب چقدر درینی چکاند بعد از شستن چهل روز از شر  
 او گویند که اگر یک دانگ بکینج در دو دام آب مرزنجوش بسایند و بعد از روغن زیت آینه خنده و چکاندن در دست نیچوزه لقوه زائل شود  
 سعطو طویجان که در لال از ترابری بینی و در فلاح و لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده و ماغیه مجرب صفت آن برگ وانی که  
 بهندی کنیر گویند گرفته در باورچی خانه در دو خان آویزند که خشک گردد پس شصت دم از ان و از صغیر و زرد طویل زعفران هر یک پنج  
 دم کندش چهار دم و با قرق حاشی درم سوده بکله بر خور و گلابی دم الاغون عوض زعفران می کنند سعطو برائے ابرائے زکام بند  
 صفت آن قنفل سیاه قدری ساییده در مسکه ماده گاو آینه خنده سعطو غایند حسب ادعوا و نیز ش خواهد شد سعطو که با سبیل  
 و سه پنهانی لامفیه است صفت آن مرصع زعفران کندش خیرج مساوی گرفته باریک ساییده بآب مرزنجوش چهار مثل قنفل  
 بنید و حبیبان برابر باریک جبهه و کلان سال زانصف دانگ بروغن بنفشه تسیه کنند سعطو نافع نزول المار ازاد غریب صفت  
 آن شک خالص یکما شتر زعفران دو باشد سنبلیطیب یکما شک کاهنیل چهار باشد کوفته بخته قدری خلیل استعمال کنند سعطو  
 برائے فساد شصت صفت آن چندید شتر کندش قطره قنفل هر واحد یک دم آب کرفس در روغن زرد و هر واحد یک و قدیر روغن بنفشه

نصف او قیہ و شامیدہ سوط نماید سوط نان رمان صفت آن کند از این کافور هر یک یک جبه باب سائید و دینی چکانند  
 ایضا نابس رمان صفت آن مسک بنی یک رباب خرفه کمر شسته و دمی کافور بآن آستخ سوط نماید و برگ کنار و برگ بید و برگ  
 بانس هر چه از اینها سوزم سوده بر جبهه طلا نماید سوط که بعد تنیده در آستخ که از طوبت عنیده باشد بکایه صفت آن آب سداب  
 باز هر و خروس و روغن بادام و دینی چکانند سوط برائے سده انف که موجب غنہ و صحت باشد صفت آن چند بید پتر مر از هر یک  
 یک درم شک و عفران از این از هر یک یک دانگ عدس دو درم خوب سائید و حب بسته در آب مرزنجوش حل نموده سوط نماید ایضا  
 بهت خنان بین غنکه که از آن کلام انسان سپین نشود صفت آن تنکار در دروم روغن حلو که همیشه سوط کند تا مرض بکلی زایل شود  
 سوط نان ختم صفت آن خربق نیاہ بورق شونیر سائید و بر هر گاو آمیخته و دینی چکانند ایضا برائے ختم از کلمه  
 صفت آن ناگ کیس در آینه الپاکی سفید با چتر عفران زنجبیل در روغن گاو آمیخته و دینی چکانند سوط برائے ختم که در سده  
 مصفات بود صفت آن شونیر زهره کلنگ تخم خطل خربق سفید برابر بسائید بول شتر اعزلی بران ریخته و در آفتاب گذار تا خشک  
 شود پس بقدر دانه عدس جها سازند و در وقت حاجت از آن در قطره روغن مرزنجوش حلو که همیشه سوط نماید و اگر سوزش محسوس شود  
 بر روغن که در دستخانی کند سوط برائے خربق صفت آن غیر زعفران باب انخل سوط نماید ایضا صفت آن  
 صفت آن انار شیرین و زرد و سنبل الطیب در ظرف مس بچوشانند و بر روغن زرد و روغن بنفشه چکانند سوط بل اکثر عطسه  
 صفت آن آب گل خطلی بار و روغن گل مغروق نموده سوط نماید بکار افضل قوم در سنونبات سنون جبت اقسام طبع و ختم  
 صفت آن ماز و شب یالی هر دو برابر سائید و بماند سنون معمول که جوش دهن آتش کند چون اودیہ سمیه عرض اشک  
 خور و در باشد صفت آن زرد و دند جرج برگ سوز گلزار کند و سداب را سادام الاغون ماز و تخم خرفه تخم کدو و مسادوی سائید و سنون سازند  
 سنون احمر که جبت طلاع اسود اطفال سیار نان صفت آن بلبل زرد و سخته خسته طراسخته تخم کتیز سخته طباشیر گلزار  
 مسادوی کوفته بخیمه بپاشند سنون احمر که برائے جمیع جوشها و قروح دیان و بخاریان و حلق و خجره و فرس و از برای اکلہ و جوش  
 آتشک در دیان و حلق و قلع فم هر تخم که باشد خصوص قلعی خیمه و از برای فساد اسنان و تال آنها مجرب است صفت آن  
 گل مغفره جزو توتیاے هندی یک جزو بس اگر جوشها و قروح تازه باشد توتیا را بر میان کنند و الاغیر بر میان هر دو را با یک سائید  
 و بخیمه بکند از دوا گلاب از برای قروح خیمه و فساد اسنان و کرم دندان بل گل مغفره منیل بے کنند و هر دو را نرم سائید و کای کنند پس  
 طریق استعمال این سنون در جوشهای تازه و کرم دندان و قروح و بخور آتشک که در دیان باشد و در قروح جیش و قلع خیمه و فساد  
 و تال اسنان و در جوش و قروح و خجره و حلق تازه و در قروح و بخور آتشک در حلق و در قروح و بخور کرم و خیمه و اعضا که در  
 حاشه دیان و دیان و خجره و حلق و قروح هر یک در فصل مضامین مسطور گردد سنون زرد که برائے درد دندان حار و آتشک درم نشه و خمر  
 و سقط باشد و استحکام دندان معمول و مجرب است صفت آن انار گلزار زرد و جوب و ساق شب یالی ریخته با زهر و هر واحد  
 ماز کوفته بخیمه استعمال کنند ایضا جبت درد دندان منقول از بهر انا مال الدین صاحب علیہ الرحمۃ صفت آن خربق و

سوخته نیله توتوه سوخته نازو نیزه بریس نک لاهوری پشکری بریان برج سیاه پیل برابرسایده سنون سازند ایضا برای در دندون  
از کنگره صفت آن نفل سیاه نیله توتوه بریان کته سفید نک سیاه برابر ساینده بماند و آب آن بریزند سنون جوت در دندون  
داستخام آن مجرب است صفت آن زنجبیل سون کمی با بزرنگ هیر کس کته سفید نیله توتوه سوخته مساوی همه را بار بار ساینده  
سنون سازند ایضا مجرب صفت آن مصطک زنجبیل برج سیاه نیله توتوه بریان زیره سفید بریان کته سفید چالیه سوخته  
پشکری دانه الاچی کلان نک لاهوری هر یک شش شش تخم سرس یک توله کوفته نیجه شب مالیده بالایش پان بخورند سنون جوت  
رفع در دندون دستخام اصول آن دفع اکثر امراض بارد انسان مجرب و معمول صفت آن نیله توتوه سوخته کتینر خشک بریان  
زیره سفید بریان زنجبیل قسط شیرین نفل سیاه کات بندی نک سیاه کس مصطک همه را بار بار گرفته ساینده سنون سازند و در نسخ  
دیگر نک لاهوری عوض نک سیاه و کس است ایضا که جوت در دندون و جریان خون دستخام اصول و اکثر امراض انسان همیشه مصلوب  
صفت آن نیله توتوه سوخته شب چالی سوخته نک لاهوری کته پانیر یا نازو سوخته دانه الاچی کلان همه مساوی کوفته نیجه استعمال نمایند  
و اگر دندون متحرک باشد هر کس نصف یک جزو سفیز نیله نو عدلگر برائے در دندون دستخام آن مجرب و بے نیله صفت آن  
مصطک رومی نازو گرد سماق سنبل الطیب سدا شنه زنجبیل خولجان فوفل سوخته الاچی خورد مع پوست نک لاهوری خر مهر و زرد  
سوخته عاقر قرحا کات بزرگان سوخته هر یک دو توله کباب هر کس انزروت رند هر یک یک توله توپایه سیر بریان شش شش  
کوفته نیجه سنون سازند و الیسن نفل گرد و پاه هر دو مساوی سوده و بالایش خوردن شیر پان نیز برائے در دندون بارد و معمول  
است سنون که در تسکین آلام و رفع جریان خون در میانیدن گوشت بن دندان و منع ریختن مواد تجریر رسیده و با کثر انزهر صوافی  
است صفت آن سدا بطاشیر گل سرخ تخم سودا کات رکا کات هندی فوفل کزبانج آفاقیا انزهر یک جزو سماق سبزه و سنون سازند  
سنون که در ازالده در دندون و تشف رطوبت نزل و درم اشه مجرب است صفت آن زنجبیل نک سنگ سیاه گبر و تناکو  
خشا که درینی میکشند هر پنج ادویه برابر ساینده نگه دارند و هر وقت که خواهند در سه بر دندان مانند دهن و اگر سه سنگون باشند که  
عاب برآید و بعد یک گهری گوری پان بخورند و از یک آن دندان بشویند بعد گوری دیگر خورند و آب خوردن بعد و گهری مصطک  
خاردا ایضا معمول برائے در دندون دستخام آن صفت آن دانه الاچی نازو بریان هر واحد یک توله پشکری بریان کات سفید  
موجر زیره سفید هر واحد شش شش نیله زنگی بریان پوست بلبله بریان آله سنگ ارجح سدا هر واحد چهار شش مصطک پاکیش و عد  
شش شش پیاپی چالیه دو عدد توپایه هندی بریان دو ماشه سنون سازند سنون که در دفع در دندون و جیش دندان تاثیر عظیم لانا بنظر دارد  
و بار با تجریر رسیده صفت آن یک توله سوخته شل زکال کرده تخم الماس هر یک یک توله نفل سیاه نک لاهوری هر یک شش شش  
سنون سازند و بعد استعمال شیر پان بخورند ایضا برائے رفع در دندون دستخام آن صفت آن اسرط راسو یان نموده  
یا بر بار یک نموده بعد برج مقراض ساخته و هموزن آن دار لفل ایخه کوفته پانیر یا نازو برابر یک جزو صمغ پلاس و نصف آن  
مصطک سه سه نازو که بیا سینه و وقت حاجت بر دندان بماند و آب نازو بریزند از اجزایات یک علم علم الد صاحب و در نسخ دیگر پوست انز

تیر داخل است سنون از حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر که قدس سره العزیز برای استحکام دندان بے نظیر صفت آن پوست بلیا کبابی  
 پوست بلیا المثنی زنجبیل دار فلفل تویتا لقم نازد مک سنگ برابر وزن گرفته جدا جدا بکند بعد همه را وزن نموده با هم آمیخته سنون  
 نمایند ایضا که حکیم کلک خان صاحب جنت نواب محمدالدوله تجوز فرموده بودند برائے تقویت لثه بے نظیر است صفت آن  
 مصطکه زرد گلابی سرخ بسفید ساینده الاچی خرنوب سیوتی زیره سفید بریان از هر واحد دواشته شب میالی بریان کرده یک شستر  
 سنون سازند ایضا فلفل چهار عدد سوخته سنگ جراثیم مصطکه از هر یک شش باشد بودار سوخته یک باشد الاچی نیم تولا نازد بے  
 سولح شد عدد بار دکنم گرفته بریان نمایند بعد هله جزا گرفته بخت سنون سارند سنون که تقویت و تشدید استمان کند  
 صفت آن فلفل کرمانج گلابی سرخ سماق جفت بلوط حب لاس غصص مسک و مشک سازند و تجوز حکیم شریف خان صفا کر  
 استعمال این بدون سماق نافع افتاده ایضا شده دندان و مطیب بان و دفع درد دانتان فی الفود از حرارت یکیم کلک صفت  
 آن مصطکه کیس تخم بن بیل زنجبیل بریان سنگ احست بریان سهاگه بریان سنگ ستر مک سپید هر یک یکم فلفل کشیز بریان  
 سفید زرد بریان هر یک دو دام ناگه مخته چهار دام گرفته بخت بر دندان مالند و آب غصص سازند و پان تجوز درو اگر لیبب دم لثه یا قلع  
 مالیدن آن دشوار باشد قدسی از آن در آب جوشانیده نیکم مضمضه نمایند و دایر در دهان بگیرند سنون ابیض که بهتر است سنون  
 است از برای استحکام لثه و دندان و منع انصباب تر که بکوشد و حفظ آن از تا کل و لغضن قطع خروج خون دندان و دفع بو بے بدل  
 صفت آن عاقر قروچ ترک که کرناج سعد کوفی کدشت باشد پوست انار یا زرد قشاز کند زنگار فارسی گل سرخ مراد بے سحرال حبیبی  
 سفید کدشت کف دریا ناسک طرز شب میالی صدف سوخته هر یک یکیم باشد فلفل سپید مصطکه عود کلسا هر یک یکم قشیل گوس سوخته  
 و اگر کم تر سد دندان فیل گریز نجاشی شمسوس کبود شال گوزن سوخته است بلیا هر یک چهار باشد بلاتیر تخم خرفه نشا سینه تیر احکام سیرا زرد  
 هر یک هفت باشد بار یک گرفته بخت کا فوری قصوری شش سرخ سوده داخل کرده بر دندان و لثه مالند و بعضی ادوات بکسر بخوابد و مضمضه  
 سنون جنت شکرک سنان کازر طوبت بود معمول است صفت آن قر فلفل مصطکه سعد گل سرخ گلابی سنبلی ابطیخ السرمه سماق  
 گرفته بخت شب وقت خواب استعمال نمایند سنون مجرب برائے استحکام دندان و در دانتان دجست منع خون لثه صفت آن کرخه  
 سوخته و دازده عدد پوست بلیا زرد نیم تولا آله کات سفید بازو هر یک یک کولرسون کمی تویتا ستر سخم هر یک هفت باشد شب میالی  
 بریان و در فلفل بریان هر یک پنجاه شت فلفل گرد شده باشد کشیز یک تولا زنجبیل بریان شش باشد فلفل سوخته کف دریا بریان هر یک یک تولا  
 سنگ احست هفت باشد عین خود زیره سیاه هر یک هفت باشد میه کیس دان قالد هر یک شش باشد گرفته بخت سنون سازند و شب  
 مالیده بالائے او پان خورند و آب بعد نوشند و صبح هم استعمال نمایند و تاشه گهری آب نوشند ایضا معمول مقوی انسان بلایع  
 خروج خون صفت آن سهاگه تیلیه بریان چشکری بریان هر واحد یک تولا قر فلفل نه باشد تخم بن بیل بازو هر واحد دو عدد فلفل  
 سیاه یا پزیکته مک لاهوری هر یک کیس سپستان هر واحد شش باشد زرد گل سرخ صندل سفید گلابی سماق فلفل دراز زنجبیل مصطکه  
 کف دریا قش کباب حذب سد کشیز دان الاچی هر واحد چهار باشد سپاری چھال سوخته یک عدد گرفته بخت سنون سازند سنون



نموده بنزد اندیش باریک سائیده استعمال نماید که مجرب الناکست سنون برای دم شد سیلان خون در و دندان منقول از  
 علویان صفت آن سعد کوفی پوست پلیده زرد که زنج دار فلفل عاقر قرحا فلفل گرد که شیر خشک هر یک یکدم کوفته نیمه بوجه  
 معلول بماند تا آب زردمان روان شود سنون برای تکل اش صفت آن مرغان سوخته صدف سوخته هر یک دو ماشه زرد  
 چوب مانوی سبز جوز السرو توتیائے سبز بریان شنب یالی برشته دم الاغین گل ارغیسی هر یک سه ماشه کوفته نیمه بماند سنون  
 برای نقصان گوشت اش و تکل آن مجرب صفت آن کرسنه دم کوفته بشبه غیر نموده برشته داشته و زرد که از اند تا حرق  
 شود کند دم الاغین از هر یک پنجدرم ایر ساز زرد نم حرج از هر یک دو دم کوفته نیمه با هم آسیخته سنون سازند سنون که در قرح و زرد  
 اش خروج خون از آن و اکثر امراض اسنان عجیب الاثر است صفت آن مازو کلان اقا قیامک لاوری سدی بر انسان سوخته  
 راسائیده با مشیل آردو جمل شسته بسوزند پس سائیده در و دندان استعمال نمایند و حکیم عابد و شرح اسباب داین اسخوار کتک است  
 نقل کرده گفته که اگر این زرد استعمال نمایند سار و انجاء و دهن دندان را مجرب درین باب شل این ترکیبی نیست ایضا جهت خون  
 آمدن از پنج دندان و تفسیر فساد آن و جوشش قوی از آفتید صفت آن نوشادر یک دم قلی آک زرنج زرد و زرنج سرخ هر یک  
 شقال کوفته آردو جسی شقال آسیخته و لبر کشته و غیر کرده و زرد که از اند تا سوخته سیاه گرد پس برآورده بسایند و برشته افشانند و بگز از اند  
 خوب آنان برویس بگلاب بشویند سنون بار و جهت امراض حاره و رویدن گوشت اش و تفسیر آن و دقت دندان تجربه حکیم  
 شریف خان صاحب حکیم کار آمد خان رسیده و از ذکره انطاک منقول صفت آن طباشیر گل سرخ از هر یک سه دم و او بر  
 گل رشی دم الاغین هر یک دو دم مرغان سوخته صندل سرخ مرصاف حبک کچ که زنج مایلر از هر یک یکدم کوفته نیمه سنون سازند  
 سنون که در جیس خون اش منقول است صفت آن سپاری چالیه سوخته کلان زرنج گوزن سوخته کاغذ خطای سوخته سابق  
 جو سوخته زنجی طباشیر سفید فلفل سرخ که زنج خسته پلیده زرد سارک را یک برگ مورد دم الاغین سعد کوفی عدس مقشر هر یک سه ماشه  
 بریان نجاشه کوفته نیمه برایش بماند و بعد یکدم الاغین و اند الاچی بریان طباشیر سفید فلفل سوخته هر یک پنجاشه کته سفید چهار ماشه که با  
 سه ماشه همه راسائیده سنون سازند ایضا شست زرد سائیده و آن قدری نمک و فلفل سیاه سوخته آیمه ماییدن خون از اندی کنند  
 و سنون زنج و مصطک مسادی دجیس خون مجرب است و مرغان سوخته بر دندان ماییدن نیز نافع سنون جامع الفل است ار  
 بیاض استاد مردم صفت آن دم الاغین فخران کته سفید کباب پیچی مصطک پوست مغیلان مسادی کوفته نیمه سنون سازند  
 و دقت شیب بعل از اند یک گلوری بالاس دی بوزند ایضا آمنه جیت جیس خون از این دندان صفت آن گلزار و حدس  
 اقا قیامکری کند بر زرد و همه مسادی باریک سائیده سنون سازند سنون که خون آمدن از دندان باز دارد و دندان را جلاد  
 و شکم نماید و در جمیع منافع عذیل و بطن است صفت آن فلفل بریان پوست بادام سوخته هر واحد یک توله مساق شش  
 گل سرخ از هر واحد یکدم پوست انار سعد کوفی مصطک کات سفید هر واحد سه ماشه سنگ جواحت دو دم دم الاغین و اند میل هر  
 دو ماشه توتیائے سبز بریان یک یک نیم ماشه بدستور کوفته نیمه سنون سازند و بماند فصل سوم در سفوفات و سفوف کشین

از صلیح صفرونی و خاری لامفید است صففت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه کثیر مسادی الزدن سائید و بنا بچند  
 آیت که گفت دست بخورد صبح یا وقت خواب سفوف بمقشه نانغ صلیح حار و در گوش حار و اگر کثیر در سر صفرونی بدست سهل باشد و وقت  
 بعل آید صففت آن بمقشه خشک سی درم گل سرخ پانزده درم کثیر متشتر سفوف درم شکر سفید برابر کوفته نیمه هر صلیح حسب مزاج یک  
 تولد بخورد صفوف آلمه مجرب برائے صلیح خاری و بخاری و دسحاس سوداوی و خفقان معدی صففت آن کثیر خشک و دوز  
 آلمه شفته یک تولد کاؤزبان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته نیمه نبات سفید هشت تولد آیمچه سفوف سازند و بعضی اوقات  
 این دوا دینافه کرده میشود و بسیار مفید است افند طباشیر گل کاؤزبان در شک ساق مکده ماشه خرفه پنجاشمک کاسنی شش ماشه زهر مهر  
 یک نیم ماشه درماید کاؤز یک ماشه باقر قانے مناسب بعل آید شربت از شش ماشه یک تولد صفوف طباشیر راف  
 شمار شرب دافع صلیح خاری و مسکن حرارت جگر و حالب اسهال صفرونی و ساکن کننده غلبه دم و مفید سوخس تب حیدر  
 صففت آن کاؤز یک درم صندل سفید دو نیم درم ساق تخم حاض عدس متشتر در شک متشتر خرفه تخم کاؤز تخم خشکاش سفید  
 هر واحد نیمه گل سرخ ده درم طباشیر بست درم کوفته نیمه سفوف سازند و خاک تسه درم با شربت حاض یارب غوره یا شربت  
 انا بخورد صفوف نانغ بخار دافع صلیح بخاری صففت آن اسفول تسه درم کثیر خشک دو درم طباشیر یک درم سوا  
 اسفول کوفته اسفول دست آیت یک درم طعام بخورد صفوف که در سر سام حار با مارا الشیر و ادون بسیار مفید است  
 صففت آن مغز تخم کدوی مغز تخم خیارین تخم خرفه طباشیر از هر کدام جز دس کوفته نیمه سفوف سازند صفوف نانغ سد و در  
 صففت آن تخم خشکاش مغز پنجه دانه کثیر خشک متشتر با دام برابر نبات مسادی هر یک خاک هفت ماشه بگلای گای  
 تخم بهانه یا تخم کاؤز متشتر عرض مغز پنجه دانه و مغز با دام می کنند و وزن کثیر و چند سیگه نری الاوق در منع بخار از معده که موجب  
 دوا باشد نانغ است صفوف که جهت میوست و سه و تقویت دماغ و منع نزلات بله نظیر است صففت آن کثیر خشک  
 بود و تخم خشکاش سفید بریان تخم کاؤز متشتر مغز با دام متشتر مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو نیمه شقال نبات سفید دوازده  
 شقال شربت و شقال صفوف که مقوی معده و دماغ است و دماغ صعود بخار از معده بدماغ چون استعمال کرده میشود  
 بعد از شقیه معده نافع است از برای نبات که بسبب صعود بخارات بلغمیه از معده بدماغ باشد صففت آن و تر که زنجبیل کند  
 شوخیز از هر یک یک جزو کثیر خشک چهار جزو نبات سفید هشت جزو کوفته نیمه شربت و درم تاشش درم بارب به شیرین یا سفر علی  
 عذرا قلیای باقوا بل حاره صفوف حفظ که جهت نیسان بلغ النفع است و در تنقیه دماغ و توفیر حرارت غریزی مؤثر صففت  
 آن کند و هفت درم مصطک چهار درم فلفل عنب کاؤزبان یا در بخوبی هر کدام یک درم کاکنج یازده درم شکر سفید برابر بهر خاک و درم  
 آب گرم در تخم و قادری دایمی عوض غلبه است نوع دیگر که جهت نیسان تلف است صففت آن کند و زنجبیل هر یک  
 پانزده درم سد کوفی سافج دایمی قرضل هر یک هفت درم نبات برابر خاک تسه درم از مسموی صفوف لا جور که در التیولیا  
 و غیره امراض سوداوی بسیار مایعین مشعل است صففت آن سارکی باقیمون هر یک نیمه درم تریه و صوف بخور درم غارتون

درم سفید لاجورد منقول لیلیه سیاه با درنجوبیه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم پوست لیلیه کابلی پوست لیلیه زرد و بسفلنج هر یک دو درم و نیم هر یک  
 پنجم درم اسطوخودوس دو درم کوفته پنجه سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یک توله فو حد یک ربع نانغ ذکره صفحت آن لاجورد منقول  
 غار لیتون سفید هر یک دو درم پوست لیلیه زرد سنائی کی گل سرخ هر واحد یک جزو خاک حسب مزاج ایضا لاجورد منقول اقیقون  
 پوست لیلیه کابلی اسطوخودوس لیلیه سیاه هر یک هفت و نیم ماشه کافور یک نیم ماشه کوفته پنجه سفوف سازند ایضا لیلیه زرد  
 داده شود و نه درم کافور یک نیم ماشه کوفته پنجه سفوف سازند ایضا لیلیه زرد و نیم  
 اقیقون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست لیلیه کابلی لیلیه سیاه هر یک پنجم درم کوفته پنجه دو شقال بخوراند و در خلاصه العلاج  
 وزن یک سیاه و لاجورد منقول هر کدام یک نیم درم گل کافور زبان مطروح است و در مقلح تربد مجوف سه درم نیز داخل است و در  
 لاجورد و نیمک هر واحد و درم توله حد یک سهیل سودا از ریاض حکیم محمد علیم هر دو صفحت آن سنائی تربد موصوف غار لیتون  
 گل سرخ لاجورد منقول پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کابلی لیلیه سیاه بسفلنج کوفته پنجه خطائی تخم با درنجوبیه اسطوخودوس اقیقون  
 همه مساوی وزن سفوف سازند ایضا برائے امراض سوداوی سفید صفحت آن حجر لاجورد و جهر منی هر واحد یک توله پوست  
 لیلیه زرد پوست لیلیه کابلی گل بنفشه بسفلنج سنائی اقیقون هر یک هفت ماشه غار لیتون چهار اشکل سرخ کثیر هر یک یک نیم  
 بالا اسطوخودوس سه درم و نیم ماشه کوفته پنجه سفوف سازند سفوف بیعه منقی بدن از سودا و ملاخ مایه لیتون صفحت آن پوست  
 لیلیه کابلی لیلیه سیاه اقیقون هر یک دو درم بسفلنج حب انبیل سنائی هر یک سه درم و نیم بر نصف مجموع کوفته پنجه سفوف  
 سازند خراگ از چهار درم تا چار شقال سفوف سهل از اخترع علوی خان که سهل سودا و بلغم فلیظ و مجرب است و بهیچ وجه فایده  
 ندارد صفحت آن تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده پوست لیلیه زرد سنائی هر یک یک درم و نیم بخیل یک دانگ  
 غار لیتون ملایم سفید ریونجینی بسفلنج اسطوخودوس اقیقون پنجه گل سرخ کثیر هر یک دو دانگ نبات سفید دو درم کوفته پنجه بروغن  
 بادام چرب کرده شربتی از دو درم تا دو شقال بعد از آن آب نیلگرم نبوشند سفوف مبارک تانغ مایه لیتون و جمیع امراض سودا و  
 مثل بقی اسود و جذام و لولرام سوداوی و جرب و حکم و قوبا و غیره و برائے رفع مواد سوداوی یا ماراجین نیز مستعمل صفحت  
 آن لاجورد منقول دو درم جهر منی مغلول لیلیه سیاه پوست لیلیه کابلی پوست لیلیه زرد هر یک چهار درم اقیقون بروغن بادام کوفته  
 بسفلنج هر یک هفت درم سنائی گل بنفشه هر یک پنجم تخم شاه تره شش درم تخم بالنگ سه درم ادویه را بکوبند و پنجه غلیظ لیلیه مات و  
 بالنگ که این را پارچه بزرگ نمایند و کوفته داخل نمایند و پنجه شکر سفید آینه از چهار درم تا هفت درم استغاف نمایند با عرق کافور زبان  
 و شکر نیلگرم یا ماراجین سفوف لولوی از تصرف حکیم عمده الملوک در رفع مثل سفوف لولوی جالینوس در دفع امراض مایه  
 و قلبیه و سواس و دفعقان نفی می نماید و منع استقامتین غایه صفحت آن مرارید تا هفت کهر با نیمی جهر شیب سوده زهر مرمر  
 خطائی سودا و زهر یک دو شقال اصل بختی عنبر شیب شک بختی درق از هر یک نیم شقال درق فقره و شقال نیم شقال نیم شقال  
 بر نیم مقرض طباشیر سفید پوست برون لپسنگ کافور زبان کشنیز خشک تخم خرفه مقشیر من سفید از هر یک سه شقال پوست لیلیه کابلی



آدمی است که هر یک از ششای نبات سفید است شحال کوفته بخیه شرقی یک شقال با گلاب و عرق بید مشک و تخم بنگ و شربت سیب  
شیرین نه نشسته سفوف پنج تا بهت یکم مدهوف که در فاج بعد تنقیه معمول است صفت آن پوست تخم بادرنجبویه سفوف  
از دانه آلبو پست بلبله کالی هر یک پنج شقال اسلدون بهین و دارچینی سیلغ قرمانا و عود صلیب هر یک سه شقال بدوا و شطانی شک  
نیز شربت جندبید شربت هر یک نیم شقال و ورق طلا که در یوس هر دو چهار دانگ و از انجیر بوزارد و نطویل لبغاج از میان بادیان خطانی و تخم  
تخم بایب که با سدر و سحر و قاری سنبل الطیب قسط تخم سیالیوس اسطوخودوس هر یک یک شقال صغرفرازی دو شقال که چوبی  
پا تر دو شقال کوفته بخیه شرقی یک شقال با عرق بادرنجبویه سفوف که در هر یک بعد از تنقیه نافع صفت آن بادیان سه توله  
تا آتاک که بار دو توله و عود صلیب یک نیم توله کوفته بخیه نبات سفید مساوی سوده آینه سفوف ساخته بدم یکا توله بخورند و بعد دیگر  
سفید بلای صرغ و خدر و برودت و بلخ صفت آن دروغ عقرب زرد نیا و صطک ابریشم مقراض بوزیدان تخم بادرنجبویه کا و زبانی تا آتاک  
در نما هر یک سه تله و عود و عرق هر یک یکا تله و عود صلیب برگ فخر شک و دارچینی سیلغ سنبل الطیب زهر واحد و ماشه سورج  
سحری چهار ماشه بهین شش ماشه کوفته بخیه سفوف ساخته نبات هموزن ادویه داخل نمایند خوراک تا شش ماشه با عرقیات و اشرب  
مناسبه سفوف هفت صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله آلبو پست بیا و تخم شرقی به مساوی کوفته بخیه  
بروز بخورند سفوف برائے اختلاج مجرب شیخ داود الطائکی صفت آن کباب چینی کشنیز خشک شکر طرز و مساوی سفوف  
سازند خوراک هر روز بقدر توله سفوف برائے دفع زکام و نزله و سرخورد و وضیق النفس مجرب حکیم کلوصا حکیم صفت  
آن اصل السوس مقشر و جوبادیان یک جز و شکر سفید یا قند سفید سه جز کوفته بخیه گندمند و از روز تحویل آفتاب در برج حمل  
شمس در نموده یعنی از شروع ماه میا که که تا تحویل شمس در برج سرطان یعنی تا ماه ساون ملاومت نمایند که در تمام سال از احواض  
نه کوره ایمن باشد و در مذکره الطائکی و تخم دران شکره جز دست و در تخم نوشته که منزل تپا لے که نه و شقیقه و صلیع و عسفر  
نیز نوشته سفوف نافع نزله و دفع تبوست و بلخ صفت آن کشنیز مقشر تخم کا و تخم خشخاش هر یک دو شقال اصل السوس  
بادیان و دارچینی هر یک یک شقال کوفته بخیه سفوف سازند خوراک دو شقال بعد تنقیه بعمل آرند و بعد دیگر که در زکام و نزله بید  
تنقیه سفید است صفت آن تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست بلبله زرد بر نباتات همه بر کوفته بخیه صفت  
از سه درم تا شش درم خورده باشند و اگر خواهند که شش درم و کشنیز خشک صندل سفید بادیان و دارچینی برابر نباتات برابر چه  
کوفته بخیه سفوف ساخته وقت شام از سه درم تا چهار درم دهند سفوف نافع رد سوداوی صفت آن خشخاش دو ماشه  
مغز بادام و دانه سحر پودانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه پهل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات سفید مساوی همه پودانه  
سفوف سازند خوراک از نه ماشه تا یک توله سفوف برائے ضیق النفس تری از مجربات حکیم وارث علی خان صفت آن تخم  
خشخاش تخم کا بوی مقشر هر یک چهار ماشه تخم خشخاش سیاه رب السوس هر یک دو ماشه کشنیز خشک ماشه صغری گل ایمنی  
هر یک یک نیم ماشه شب یاقوتی پنج صفت آن کشنیز خشک سه ماشه باریک ساییده و شربت بنفشه شش توله کوفته بخیه

کند و یک حصه هر روز بخورد سفوف سیاه بر آن روز چهار روز غلامی خان ولد مولوی غلام جیلانی خان بهادر است  
**صفت آن** رنگ چرچیداجران و سی رنگ سانه راهی بهر یک نیم پانزگیل یکله برابر سینه اجزا سه کوفته و ظرفی مناده و حکمت  
 نموده در پاک و شتی با نرود و سیر شب آتش و دهنده صبح بر آرد و سائیده نگه دارد و یک ماشه آن آن خود و باشند سفوف  
 نافع ضیق نفس **آن** بر یک آگ کند و شده از دخت افتاده باشد یک آثار چوبی و نمک از هر یک و روغن و ام  
 پنجه هر روز آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته خشک نموده و سبوحه گلی داشته دهن او بند نموده و میان آتش پاک و شتی تا یک  
 پاس گذارد تا سخته شود قدر مناسب بکار بند شخصی از اطفال اشعار و قنفل و کپله و کاکرا سیگه و دار قنفل برابر رنگ و دین نخه افزوده  
 و فاکه و یار شاه نموده و سفوف که بر آن ضیق نفس و سرخ طبعی مجرب الطباخی هند است **صفت آن** بهر یک موی بهارنگی  
 دار قنفل قنفل تخم کالی کاکرا سیگه رنگ سیاه یک رنگ بچی لوئن مسادی کوفته خیمه کند از نو یک ماشه صبح و یک ماشه شام خورد و و طعام  
 روغن نرود زیاده خورد **سفوف سرخ** مجرب است پنج ماه سال **صفت آن** تخم خطمی صمغ عربی گل ارشی کثیر الطباشر  
 هر یک دو ماشه رب السوس بیدانه تخم خنازله نشاسته مغز بادام هر یک سه ماشه تخم خناش آرد با قله هر یک چهار ماشه کوفته  
 بخته سفوف سازند و قدس و در دهن نگه داشته باشد **سفوف خشناش** سرخ ضیق نفس و ذات الجنب و نافع است از  
 بیاض قبله کاهی مرحوم **صفت آن** خشناش سفید سیاه از هر یک پنج درم رب السوس خنازی صمغ عربی مغز بیدانه مشک  
 تیغال از هر یک دو درم حله سه درم کوفته بخته شربت و دو درم اشربت بنفشه **سفوف** نافع سرخ و بنفشه **صفت**  
**آن** اصل السوس صمغ عربی هر یک چهار درم و قنفل کبیر و شکر سفید برابر سفوف سازند و خوراک بقدر و و شغال چند روز بخورد **سفوف**  
 بلبله بسر و ضیق نفس طبعی موی **صفت آن** پوست انار و لایق و قنفل کاکرا سیگه هر یک شش ماشه رنگ هروی  
 یک سیاه هر یک یک توله پوست بلبله و دو توله کوفته بخته سفوف سازند و در روز ده فعات قدری قدری خورد **سفوف سرخ**  
**صفت آن** کثیر اصل السوس صمغ عربی هر یک سه درم نمک پیالانه و دو درم سائیده یک ماشه بخورد **نو** عذیر کبیر کبیر پوست  
**صفت آن** اصل السوس سه جز و کاکرا سیگه صمغ عربی پوست خشناش سوخته بیاسه هر واحد و و جز و دار قنفل سه از بیان  
 پوست بلبله و مغز تخم کبیر ککات سفید قنفل پوست انار و لایق هر یک یک جز سفوف ساخته بقدر مزاج بخورد **نو** عذیر کبیر نافع سرخ طبعی و  
 ربود و تلخ بغم بنر لیسیت قانع است **صفت آن** کاهیل بخیل بیکر موی کاکرا سیگه بهارنگی و قنفل مسادی سائیده و سفوف  
 کرد و هر روز یک و دو درم اصل بخته بخورد **سفوف حب الرشاد** و سرخ که از انار و بار و غلیظه بود بجا آید **صفت آن** حب الرشاد  
 و دو درم شیشه چهار درم انیسون بادیان هر یک دو درم و دو درم صمغ یک شقال پودینه نری صمغ فارسی هر یک دو درم کوفته بخته هر صبح  
 یک درم با یک اوقیه بکینین منخرج آب گرم بخورد **سفوف سمن** بل نافع ربود و سرخ طبعی **صفت آن** مغز شقال  
 قنفل و قنفل پوست خشناش صمغ عربی کاکرا سیگه اصل السوس مسادی سائیده سفوف کرده و هر روز یک درم و دو درم **سفوف**  
 بخت لثه لثه تالین حکیم شریف خان صاحب **صفت آن** سکر حست نیم درم مرارید سائیده پوست خشناش موی

از هر یک یکدرم که برایشه بخار هر یک و دودرم نشاسته خرفه قشر از هر یک و و شقال کوفته نیمه سفوف سازند شربت از یکدم  
تا دودرم **ایضا** از الیت والدیکیم و صفت آن ریشه اخبار دم الاخرین صغ عربی که با آتایا کاف مخلول مرورید ساخته  
صندلین سفید سلطان سوخته تخم کاهو مقشر نشاسته هر یک یکدرم تخم خرفه و و شقال خشخاش و دودرم که بر آب السوس گل ازنی هر یک دو  
شقال گل و افشانی نیم شقال گل بنفشه دودرم زهر مهر و سه ماشه کافور قیقون نیندیم شربتی و دودرم **سفوف** نفث الی دم که  
مجر بر شربت صفت آن گل سرخ طباشیر گل ازنی گل مخم تخم خرفه شاد عدی مغسول از هر یک پنجاه ماشه که با صغ عربی  
گلنا خشخاش سفید رب السوس فایا عصاره لیمه الیس از هر یک سه ماشه بهنول بست ماشه ایون و ماشه غیر از بزر قلعوناهمه را  
کوفته نیمه سفوف سازند حرک شش ماشه هر آداب برگ باله مرق و شربت بخار و و قله و اگر مرورید و بید هر یک سه ماشه افزاینده بهتر  
و اگر حرارت قوی نباشد کند سه ماشه نیز بنفشه **سفوف** دیگر جبت نفث الدم صفت آن سبندوس که با گل ازنی  
خاکستر حب انکور بازنگ هر یک شش ماشه صغ عربی یک توله که از چهار ماشه دم الاخرین آتایا خرمبر و سوخته هر یک سه ماشه شلخ حنک  
ایون مغز فیه و ده هر یک و ماشه طباشیر گل سنانی هر یک نه ماشه کافور قیقون سلطان عرق هر یک نیم ماشه سولنه بازنگ همه را کوفته  
هر روز پنجاه شربت دیا کوفه و دودرم شربت عصاره لیمه بهنول شش لیمه بهنول چهار ماشه شیر و مغز فیه و ده چهار ماشه شیر و بازنگ  
شش ماشه شیر و تخم خرفه یک توله شیر و پنج اخبار چهار ماشه بخورند **نوع دیگر** الیت والدیکیم علی بنیان برائے نفث الدم کاشن  
از نزاله **صفت آن** کافور قیقون یکاگ طباشیر دم الاخرین ریشه پنج اخبار مرورید ساخته که با کثیر تخم خرفه مقشر تخم کاهو  
فا و یا رب السوس خشخاش سفید نشاسته هر یک یکاگ ایون شیر و زعفران السوج مغز بادام مقشر سه و انگ کوفته نیمه سفوف  
سازند نصف لادن و وقت صبح آب بازنگ آب خرفه بخورند و نصف از آن وقت شام آب بید و در منزه و دیگر حکیم مروج  
الافضل است وزن کافور نیم شقال است و مغز تخم کدوی شیرین و غری لیمه انیسون سلطان سوخته صغ عربی بریان مع او وید  
و دیگر هر یک یکدرم پوست خشخاش یک شقال و وزن زعفران یک نیمه انگ عوض خرفه و کاهو و خشخاش و ایون و بادام است  
شرجه و دودرم **ایضا** استعمال در نفث الدم که از صد سه کبد باشد **صفت آن** ریون پیچیده و ده دم لک مغسول گل ازنی هر یک  
پنجدرم کوفته نیمه سفوف سازند خوراک کنیم دم **سفوف** جبت نفث الدم و قی الدم شدید از مجرب حکیم علیم العر صاحب  
**صفت آن** گل سرخ ساق گلنا صندل سفید کندر هر یک چهار و تخم حماض سه و دم منبل الطیب یکدرم بهنول گیاهی آتایا که با  
عصاره لیمه الیس قرقط هر یک و دودرم کوفته نیمه سفوف سازند **سفوف** سرطان که سل و سعال تب و قی غلطی و بهمان  
نافع و از الیت حکیم زن است **صفت آن** تخم غلطی گلنا آتایا هر یک دودرم مغز بادام سه و دم کثیر نشاسته صغ عربی مغز تخم کاهو  
مغز تخم زرد و زعفران رب السوس طباشیر مغز تخم خیال گل ازنی عصاره لیمه الیس هر یک چهار و دم با قلع مقشر جبت و تخم شخاش  
سفید سلطان سوخته هر یک ده و دودرم کوفته نیمه شربتی و و شقال سه شقال **نوع دیگر** که برائے سل بسیار خوب است **صفت**  
**آن** سرطان سوخته ده و دودرم صغ عربی گل قیقون خشخاش سفید و سیاه هر یک پنجدرم کثیر سه و دم با یک بایند و عرق گلنا و زبان



عوض حلاط و دینه و زرد فاختک مرزوم است **سفوف** برائے خفقان حار **صفت آن** آتش خشک گل گاؤزبان صندل  
 سرخ گاؤزبان گل نیلوفر کرکیش ماشه نبات سفید و تول کوفته بخته سفوف و **سفوف** جنت دفع خفقان و تقویت دل و تالیف کیم  
 شریف خان **صفت آن** گل گاؤزبان گل نیلوفر گل بید خشک گل سرخ هر یک دودم مروارید ناسفته زهر مهر و خطای خنجر از منی  
 کمر با شیب سبز با قوت هر یک نیم درم گل داغ تانی طباشیر هر یک یک درم کشنیز خشک نقش سر سبذین هر واحد دودم کوفته بخته سفوف  
 سازند و از یک درم تا دودم همراه گلاب خنجر و **سفوف** که نافع خفقان شدید و انحراف است **صفت آن** صندل گلاب  
 سوده گل سرخ طباشیر هر یک یک درم کشنیز نقش سر دودم زعفران یک انگ کاغذ نیا انگ از معدنی **سفوف** طباشیر که حرارت قلب  
 را دور نماید **صفت آن** گل سرخ طباشیر سفید صندل سفید هر یک سه درم کشنیز خشک و دودم کمر با مروارید هر یک نیم درم کاغذ  
 را دورم خوراک بقدر مناسب و دودم دیگر که خفقان شدید را برطرف نافع وزن کشنیز شش درم است زعفران سه درم و انگ عوض کمر با و  
 مروارید داخل باقی بدستور **نوع دیگر** نافع خفقان حار **صفت آن** کاغذ نیا انگ طباشیر کمر با هر یک نیم درم گل عارشی کشنیز  
 خشک هر یک یک درم جلد یک شربت نام است با دودم کاغذ بند **سفوف** **لولوی** جنت خفقان حار و طبعی حرارت قلب  
 قوی تر **صفت آن** تخم کاسنه تخم کاغذ نقش طباشیر گل سرخ صندل سفید تخم خرقه گاؤزبان کشنیز خشک نقش سر یک یا شش می مروارید  
 ناسفته مسادی کوفته بخته سفوف سازند و گل دودم **سفوف** **مروارید** الیف علویان جنت خفقان و وسواس عارض  
 بسبب **صفت آن** مروارید کمر با کرکیش ماشه طباشیر بون سفید پوست بلبله کابلی ایشیم مقرض براده صندل  
 سفید تخم **صفت آن** هر یک یک درم ورق طلا است عدد ورق نقره یک توله بدستور سفوف ساخته بلبله آرد **سفوف** زهر مهر  
 که برائے دفع خفقان و تقویت قلب قایم مقام سفوف مروارید است **صفت آن** زهر مهر و گلاب سوده طباشیر هر یک دودم  
 دانه میل کشنیز نقش سر هر یک سه درم طباشیر پرورد خشک ساخته گل سرخ گاؤزبان سافج هندی صندل گلاب سوده خشک کوه  
 پوست بلبله کابلی هر واحد دودم ورق نقره نیم درم کوفته بخته سفوف سازند و بلبله کابلی را علوی سائیده بروغن بادام چرب نموده  
 آمیزند و بقدر مناسب بشریت سیب آمیخته بخورند **سفوف** **لولوی** علویان جنت خفقان و نفخ مزاج و اسهال و سوز  
 بواسیر و حرارت کبد و جمی و تیج پا و اطرد و لچ و بهر سائیدن شته و دفع لبت شکم چرب است **صفت آن** ورق طلا  
 ورق نقره غیر شرب هر یک یک مثقال و شست جو مروارید ناسفته شیب سبز زهر مهر و صندل سفید ایشیم مقرض طباشیر پوست بیرون  
 پسته دانه میل کشنیز خشک بران آتش منقی بلبله سار و روغن کاغذ شش درم خشک منقی سماق منقی آردانه و اجینی مصطکه هر یک نیم مثقال  
 سفوف سازند و بقدر دویم ماشه بخورند **نوع دیگر** از الیف والد الکیم علویان نقوی معده و کبد و قلب است و بر خفقان و ضعف  
 قلب بشاکت معده از فضل خلط شیمی و سوداوی مخلوط بصفر او معده و صواب مالخو یا سمراتی و وسواس را نافع و طعام خنجر  
 کند و اخلاط حاصل می داند **صفت آن** مروارید ناسفته کمر با شیمی کشنیز نقش سر آتش منقی سماق منقی آردانه و دانه و خنجر و پسته  
 مصطکه دانه میل طباشیر سعد کوفی علویان زیر کوه سیاه و بر در سر کپوست خنجر سافج هندی نذ خشک منقی بادیان و در فوج عقرنی

ہر ایک کتھقال مشک بنی عنبر شب ورق طلا ہر ایک شش قیڑا نبات سفید بے شقال کوفتہ بختیہ ہر روز صبح و شام نیم شقال بخورد  
 مجرب است **سفوف عنبر** معمول مجرب اکثر امراض بارود دل غشی و خفقان باروبی بدل است و فی الفور تقویت عجیب  
 می بخشد **صفت آن** عنبر شہب مشک خالص عطر گلاب ہر یک یکا شہ قند سانج ہندی عود غرقی دانہ انجلی خور و صحت کے باران  
 قرضل پوست بیلہ کابی فرغشک نار شک نیرہ کرمانی و اسپنہ شہ فلفل و فلفل زنجبیل آمار دانہ جوز بودا قاقاد کبار ہر یک یکیم باشد نبات  
 سفید ہفت دام عالگیر ہمہ را جدا جدا کوفتہ بختیہ یک جانمودہ عطر الیدہ ہنگا ہارند وقت حاجت دوسہ ماشہ بخورد **سفوف**  
 برکے خفقان **طب صفت آن** بسطاج کاؤز بان بارنجویہ ہر یک سہ تولہ صحت کے کیتولہ تخم شاہرہ تخم بارنجویہ ہر واحد  
 یکیم تولہ نبات سفید برابر بارود و خوراک دو شقال **سفوف** برای غشی و توش کہ کان تپ نباشد از ترویج الارواح **صفت آن**  
 سرواید کہ را بالبا شیر گل سرخ ہر یک دم لید چاند دم بارنجویہ بخورد رم فرخ شک برگ کاؤز بان ہر یک شش دم کشینہ بریان و در دم قرضل  
 یکدم خوراک یک شقال ایدیمہ مزج نمودہ بخوراند و اگر البیشم مقرض شش دم زیادہ کنند و شربت سیب با عمل شکر شربت شود  
 و عنبر شہب کتھقال ورق طلا ورق نقرہ ہر یک یک شقال باضافہ نمایند ذل قوی خواہد بود **سفوف** کہ شیراز یاد کند و می بیفزاید  
**صفت آن** تخم تلخ تخم طبع تر تخم گنہ تخم پیاز آرد جو بادبان تخم جرجر جلد برابر و در بعضی نسخ بجای آرد جو آرد و بخور است  
 کوفتہ بخنجر صبح و شام با شیر بخورد و بعد از آن بخورد شیر تر کردہ بخورد و شیر بنوشند **سفوف** کہ در و شیر دینی جس سازد **صفت**  
**آن** اہل سداب شک ہر یک بخورد رم تخم بارود فوج حب الفقد ہر یک و دم کوفتہ بختیہ سفوف سازد شربت سہ دم **سفوف**  
**ناخواہ** برکے در دیکھی معده و سپرز و تقویت ہضم ناخجرات حکیم موس **صفت آن** ناخواہ تخم کرفس ساوی تند بخورد شربت  
 و در دم **سفوف** مجرب برکے و شکم نفخ **صفت آن** نمک سنگ نمک دریامک سوچر بابرنگ پوست بیلہ اجود  
 و فلفل جو الکاز زنجبیل ہر یک چار دم کاؤزہ بریان یکدم کوفتہ بختیہ و در دم بخورد **سفوف** انار دانہ سفید و شکم و ملین  
**صفت آن** دیان زنجبیل بیلہ زرد نمک سیاہ ہر یک نیم تولہ ساوی انار دانہ ہر یک یک تولہ کوفتہ بختیہ سفوف سازد خوراک نہ  
 ماشہ ہر روز نوع دیگر کہ قبض را دفع کند **صفت آن** پوست بیلہ زرد پوست بیلہ ملہ پودینہ خشک زیرہ سفید ہر یک و تولہ  
 نمک لاہوری نمک سیاہ انار دانہ ہر یک نیم تولہ ساوی چار تولہ نیم دستور مقرر سفوف سازد **سفوف** ملین را دفع قبض و مخرج  
 مواد **صفت آن** پوست بیلہ کابی پوست بیلہ زرد گل سرخ ساوی ہر یک شش ماشہ نمک سنگ سہ ماشہ کوفتہ بختیہ سفوف  
 سازد **سفوف** کہ سختی معده و اسهال و مخرج بلغم و اخلاط از جہت **صفت آن** زنجبیل صحت کے ہر یک یکدم تر بد بو صوت  
 بخورد رم مغز بادام بخمد نبات سفید برابر ہمہ **سفوف** ساوی لایق مثلاً امون بخت اخراج اخلاط شک و درد شکم و تورم و گرم کشت  
**صفت آن** ساوی زنجبیل پوست بیلہ زرد نمک سیاہ برابر کوفتہ بختیہ از جہت ماشہ ایک تولہ آب گرم و چند دباغہا  
 موافق سن ایشان بہ بندہ و در نسخہ مجرب کہ جہت اہمال خلط لبنی و غیرہ مجرب و در آن بیلہ ملہ بادبان زیادہ است **سفوف**  
 مولوی خورشید برکے در معده و دیکھی مجرب **صفت آن** نمک لاہوری غاریقون نمک سیاہ تخم کشت را بوند چینی

اسطوخودوس یک چهار ماشه شونیزیره سفید بلیله سیاه هر یک رهاش برک سنا و دولوله جلا پازربند بلیله کابلی آمیسون هر یک شمشاد  
 کوفته بخینه کشقال آب گرم غرورده باشد نوع دیگر جهت تقویت معده و دفع درد آن مجرب استاد و مرحوم **صفحت آن** سارکی  
 پنجتوله مغز بادام کیتوله مصطلک یک نیم توله دانه الایچی سفید ناشه نبات هشت توله سائیده نوک کیتوله وقت خواب آب گرم و اگر حرارت بود  
 بادیان و توله نیزه از ایند حوض الایچی و شیر خشک بجای شکر سفید البضا جهت بدستخنی محمول و مجرب تولف **صفحت آن** فلفل  
 سیاه ناخواه نمک جو که از نمک ساه زیره سفید بادیان کشنی خشک آله منقی سادی کوفته بخینه بنگا دارند و وقت حاجت بقدر سه چهار ماشه  
 بخورند البضا جهت تقویت معده و خضم طعام مجرب **صفحت آن** آله بادیان هر واحد کیتوله پوست ترنج پوست بیرون پسته  
 تخم کرفس شونیزه بخیل هر یک نه ماشه کشنی خشک کینه توله این همه را کوفته بخینه و در عرق آمیسون کاغذی تر کرده خشک نموده نمک لاجورد نمک سنا  
 نمک سینه هر واحد کیتوله آب یک سوده آغشته سفوف تیار کنند و از نه ماشه تاپک توله ازین سفوف بعد طعام بخورند و باشد که از مجربات تخم  
 علیم الصم مرحم است البضا منقی معده و اسهال و نفث و دفع گرانی و خوش ناله و مخرج بلغم **صفحت آن** آله متشربست بلیله زرد  
 پوسته بلیله دانه الایچی کلان فلفل سیاه بخیل برگ سنا و نمک سنگ همه بمولن جدا جدا کوفته بخینه و زن نموده و آب آمیسون کاغذی بقدر یک  
 بالاسه او و نه ماله تر نموده بعد دو سه روز از نیاری اوار کیتوله تا دو توله وقت خواب شب بخورند سفوف جهت تخم طعام **صفحت**  
**آن** فلفل سیاه ناخواه نمک لاجورد کجا که از نمک ساه زیره سفید بادیان کشنی خشک آله بار کوفته بخینه بعد طعام بقدر حاجت بخورند سفوف  
 حاکمی که پیش از غذا و بعد از آن توان استعمال کرد و سخن است نه مبرودنه قابض است و نه مسهل و محلل ریاح و مقوی اعضای باطنی خصوصاً  
 معده و کبد و مفتوح سدوشمی و باضمم مسون لون و بوی شیب و مقوی **بوصفت آن** زرد و روده ماشه آمیسون نه ماشه کشنی متشربست  
 هشت ماشه سکا شک هفت ماشه طباشیر جندل سفید هر یک شمشاد پوست بلیله کابلی و بلیله سیاه هر یک پنجاه ماشه مصطلک اساون  
 منسل میب آله کرو یا داجینی قط شیرین کباش قر نفل هر یک چهار ماشه لک محلول بجماشه شکر سفید و چند شربت یک توله  
 سفوف بخیل کوفته برک تقویت باضمم محمول **صفحت آن** زرشک سماق انار دانه طباشیر تخم خماض هر یک شش ماشه  
 زرد و چهار ماشه نفل سرخ نه ماشه زیره سیاه پنجاه زیره سفید چهار ماشه بادیان شش ماشه پوست ترنج چهار ماشه الایچی خورد و الایچی کلان  
 پیش شمشاد مصطلک نه ماشه آمیسون و فلفل پودینه خشک فلفل سیاه هر یک چهار ماشه پوست بلیله کابلی پوست بلیله زرد پوست بلیله  
 بلیله سیاه آله هر یک شش ماشه شیطرج جندی چهار ماشه نمک لاجورد کیتوله نمک طعام نمک سیاه بخیل هر یک کیتوله ساه لاجورد و بلیله  
 هر یک سه ماشه نوشاد و دواش چک ترش کیتوله کوفته بخینه سفوف سازند و خواه جب بندند و یک ماشه بعد طعام بخورند نوع دیگر  
 از تالیف اطباء هندی مقوی معده و تخم دشمنی **صفحت آن** پوست بلیله زرد فلفل سیاه هر یک نیم توله بلیله سیاه زنجبیل  
 دار فلفل نمک تلخ هر یک کیتوله نمک لاجورد نمک چندی نمک طعام هر یک دو توله قاقاع صغیر زیره سبز آله منقی بادیان نمک آله کشنی متشربست  
 هر یک چشاک انار دانه ناخواه هر یک پالویه کوفته بخینه و یک آن را با آب آمیسون خیسایند و در سایه خشک سازند و سوده و شیشه  
 بنگا دارند و بعد از طعام بخورند و خوراک یکدر **بوصفت آن** پوست بلیله زرد پوست بلیله آله زیره سفید

باوین نمک سیاه ساهلی هر یک یکتوله زنجبیل شش ماشه سفوف سازد خوراک شش ماشه وقت خواب نو حدیگر نوشا درم آمل  
سیاویک باورانه الاچی کلان سه دایم کوفته بخیه در آب لیون کاغذی بنزد و بعد خشک شدن عرق لیون نمک سیاه باویر ساید و بخیه  
سازد سفوف **انجریات** باضم و در هفت **آن** پوست بیل کلان باوین سائی کی نمک سیاه زیره سفید  
بیل هر یک چهار جزو در فلفل یکجزو کوفته بخیه تا یک از که بجزد سفوف باضم و خوش مزه و معمول تا نیم مقام نمک سیاه  
**صففت آن** پوست بیل زرد پوست بیل آله باوین ناخود زیره سفید نمک اموری نمک سیاه نمک چنگا بر کار هر یک  
دو توله ساهگه بریان نوشا در فلفل گردانه الاچی خورده زنجبیل در فلفل هر یک یکتوله سفوف سازد نو حدیگر انهم شوی و ملین و مجرب  
**صففت آن** پوست بیل زرد زنجبیل باوین ناخود نمک اموری نمک سنا بنهر جا که نمک سیاه سائی کی ترید و صوف گل سرخ هر یک  
یکتوله الاچری زیره سفید وانه الاچی کلان هر یک نه ماشه بیل سیاه پوست بیل سائی خلفل سیاه زیره سیاه ساهگه نوشا در هر یک  
پودینه پوست تریج الاچی خود پوست هر یک شش ماشه فلفل حلیت بریان هر یک سه ماشه سفوف سازد خوراک دواشته سفوف  
باضم نیمه حکم حلویان **صففت آن** پوست بیل زرد پوست بیل آله نمک سنگ نمک سنا بنهر نمک سینه نمک کچک زنجبیل  
باوین زیره سیاه و سفید شیطرج ساهگه خام هر یک یکتوله حلیت نصف بریان نصف خام دو ماشه سفوف سازد و باید که حلیت  
را در آن ریخته بریان کنند **الیه** باضم شوی در آن قبض و نفخ معمول است **صففت آن** باوین اسیون فلفل سفید هر یک چهار  
درم سنبل الطیب الاچی خود وانه الاچینی زنجبیل زیره سیاه جا که نمک سنگ نمک فلفل ساقی هر یک سه درم گل سرخ هفت  
درم ترید و صوف ده درم سائی کی دو از ده درم هر یک کوفته در آب لیون تر کرده خشک نموده باز در آب زرشک تر نموده خشک کرده کوفته  
بخیه بمسج مجرب و دهند سفوف **طیبا فیمر حشک** و خالی و اسهال معده و مجرب **صففت آن** گل سرخ طباشیر هر یک  
دو درم ساق سه درم کشنیر بریان بنجد درم کوفته بخیه سه درم آب انار ترش بجزد سفوف که در نصف هضم از مجربات قرشی است  
**صففت آن** کشنیر قشر زرد و هر واحد یکدرم سنبل الطیب معطر کنند اسیون هر واحد بنجد درم طباشیر یک بصر هر واحد یکدرم حد  
یک شقال نمک یک قیرا کوفته بخیه بقدر حاجت باگفتند استعمال نمایند سفوف **قرنفل** جت نصف معده بار و مجرب است  
**صففت آن** قرنفل باوین هر یک سه درم اسیون معطر هر یک دو درم زنجبیل یکدرم نبات سادی کوفته بخیه و درم پیش از  
خدا بجزد سفوف خود معده سرد تر را سودا داد **صففت آن** قرنفل کباب هر یک بنجد درم سنبل الطیب معطر هر یک  
سه درم خود خام است درم شکر طبرزدونزاد و دوشه شری یک شقال باه درم گلفند سفوف مقوی معده و دفع نفخ از  
مجربات است با درم **صففت آن** دارچینه باوین صقلی قاقا که کبار نبات سفید برنج برابر کوفته بخیه و دوشه ماشه بعد طعام بجزد  
در نیمه طب علویان بسا به عوض باوین است و وزن هر لویه سادی و نبات سفید و و چند شری است از سه ماشه تا چهار ماشه  
سفوف **انار وانه** شکر بر این معده را نفوت و **صففت آن** انار وانه سائی کی هر یک شش درم زنجبیل نمک چنگا  
ترید سفید باوین هر یک دو درم کوفته بخیه وقت خواب و شقال بجزد آب گرم دو نیم شقال صبح خورند نو حدیگر از مجربات حکم



حکیم السرماسب **صففت آن** پوست بیلد زرد پوست بیلد که پودینه خشک زیر سفید بر یک دورم نمک لاجورد رنگ است  
 هر یک دورم سناهی چاردم نیم ناروانه دورم بر پسترسفوت سازند ایضا **صففت آن** آنکه بادیان  
 هر یک یکتوله پوست ترنج پوست بیرون پستیم کوش خوشترنجیل هر یک نه باشد کشن خشک کشن ترنجیل که سفید آب لیون کاغذی  
 تراشته خشک نموده نمک لاجورد نمک طعام نمک سینه هر یک یکتوله ساینده آهسته سفوت سازند و یکتوله بعد طعام خورده باشند  
 سفوت نمک از معمولات احقر بر اینست هم طعام و شته و وضع دو و نفع حوده و بجای نمک سیلانی با استعمال ای **صففت**  
**آن** نمک لامبری نوشاد مرچ سیاه هر یک یکتوله و لعل شش باشد نمک سیاه ساگر بریان هر یک چهار باشد استخوره بریان و دانه کوفته جتیه  
 بدارند و نقد یکدوازده بخورند ایضا **صففت آن** نمک لاجورد نمک کچلون نمک طعام نمک سیاه هر یک چهار توله  
 نوشاد سیاه گریان هر یک و توله و عرق لیون کاغذی ساینده و در یک گلی بند نموده و بریان پاکب دشتی نهاده و آتش پند پس برآورده  
 لعل سیاه بیرون نمک کزندیگ برآید و بخورده اغذیه کرده عرق گوگرد و اغذیه کمرل نموده و ظرف شیشه یا چینی بنهند و یک شش بعد طعام بخورند  
 سفوت نمک سیلانی معمول بر اینست هم طعام و شته و وضع دو و نفع حوده و بجای **صففت آن** نمک سناهی بر یک طل نمک سیاه  
 نمک لاجورد و نوشاد کانی هر یک پانزده شقال تخم کوش و تخم شقال لعل سیاه پانزده شقال لعل سفید شقال قطعه دوازده و یک و شقال  
 افیسون بنیل الطیب حلیت طیب زیره کرانی هر یک یکیم شقال و در چینی تخم انجیران یعنی زیره کوی مغز تخم معصفز و تخمیل اینسون  
 اصل اسیس از هر یک یکدم باید که اول نمک سناهی رصاف کنند و اگر هر سه نمک رصاف نمایند خوب است پس همه اجزا جدا جدا  
 کوفته جتیه وزن نموده یک ماه در جوفن نموده پس برآورده از یک باشد تا در شقال نمایند و هر قدر که گفته میشود بهتر است و در ظرف صاف  
 کردن نمک این است که آب خوب بچشانند پس در ظرف گلی کرده و در تنور بگذارند تا بخور شود و نوحه سگر عمل و در هم غدا بنمیزد و اگر  
 باند و تخم مرغ بخورند تقویت بآید **صففت آن** نمک سنگ نمک سناهی نوشاد هر یک هفت توله تخم کوش ناخواه لعل سیاه  
 و تخمیل و نفیل زیر سیاه جوز بوا سیاه هر واحد یک توله یکوب کرده سرکه خالص نیم ناروانه جوش بزند که همه یک ذات و خشک شود  
 آنکه همه را سفوت کنند **صفوت خسته کنار** که در سفید بر اینست حسن اجمال و قی سیدهند **صففت آن** دانه بیل مغز خسته کنار  
 مغز خسته آله صندل سفید کشن ترنجیل طباشیر پوست درخت بزل ترنج سناهی هر یک یکدم ناروانه چار دورم سفوت ساخته بشرت با  
 منع بدهند **صفوت** که بهینه را منع کند و اسهال و قی صفراوی و طبعی را باز دارد **صففت آن** انار دانه دورم زرشک  
 بیلد گل سرخ هر کدام چار دورم سناهی کوفنی سه دورم مسکه بنیل الطیب طباشیر افیسون نفع خشک پوست بیرون پسته هر کدام دورم  
 شک حود بندی هر کدام یکدم کوفته جتیه دورم از آن باشد برت سیب بر بند **صفوت** و در که شته آرد و شکی نشانند و است  
 ضعت هشتما که بعد چهارام تقاضا است اقتضای است **صففت آن** گل سرخ بخورم سناهی دورم قالد کبار یکیم کوفته جتیه  
 سفوت سازند شربت دورم **صفوت قاقلمه** باضم طعام و قوی سده **صففت آن** کشن ترنجیل بریان دانه بیل  
 زیره کرانی بادیان هر یک شش باشد طباشیر چار باشد آنکه پوست سناهی هر یک یکتوله کوفته جتیه سفوت سازند و نقد چرخا شش بعد طعام

میخورد باشد **سفوف** جهت سقوط طشتها و بیهوشی و در سحر خللها می شکند و آن کس که در آن شب هم عارض باشد مجرب حکیم که صاحب صفت  
**آن** اصل السوس و قشر فلفل و از شیطان برکت باشد نمک لاهوری و این در کبیل مریح سیاه بودینه خشک برکت شمشاد و ورق گل گند  
 ماشین نیمه لاکوخته خنجر سه ماشه ازین بایک تولد اصل آتیه هر روز بخورد و سیاه ازین سفوف **ششی** از مایض استاد مردم صفت  
**آن** فلفل سیاه زیره سفید اوایان گل سرخ آینه ششی هر یک و دانه کشنیر خشک تخم فلفل یک کدو هر یک سه ماشه پوست ترنج نمک  
 به یک هر یک چهار ماشه یک سیاه شش ماشه نمک لاهوری سه ماشه چک ترش و دو لاکوخته و آب لیون کاغذی چهار عدد تر کرده خشک کنند و با زرد  
 و سه ماشه بعد طعام خورد و باشد **سفوف نمک ششی** در ختم صفت **آن** فلفل ناخته اشتهاد طریح هر یک هفت درم  
 دار فلفل دو درم پوست بلبله زرد و درم زرد و نیم نمک سیاه پنجاه درم کوفته خنجر و آب لیون سخن کرده خشک سازند بخوان  
 تا سه بار شترتی از درم و دو درم **سفوف دیگر** که شتهاء و صفت **آن** زنجبیل دو دام و اوایان یک و ام حلتیت سه دام  
 هر سه کوفته نیمه آب لیون قرص سازند و بر خال یا تاب که بر نکشت و شسته باشد نهاده نگذارد تا خش شود و ساییده بقدر حاجت  
 خورد **ایضا** برای شتهاء صفت **آن** نمک سیاه فلفل گرد و فلفل هر یک دو دام سهاگ بریان یک دام و آب لیون و زرد  
 یاس کهرل کرده چهار سرخ یک ماشه بعد غذا بخورد **سفوف فلفل** که شتهاء و دو قوای اربع معده و اسهال  
 قوت درم و هم ششی و هم باضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند و اگر قبض بود بکشاید بهر آنکه هر قوی که ضعیف باشد ویراقوی میسازد و معمول  
 و آله مردم بوده صفت **آن** انداد ترش که کشته نبوده شانه و درم زنجبیل زیره سفید هر یک و دو درم زرد سفید و زیره سیاه  
 فلفل ترکیب یعنی سماق هندی پوست بلبله زرد و پوست بلبله هر یک یک درم نمک یک درم و نیم درم جملد را بکوبند و میزند و قبل از طعام و  
 بعد آن از دو درم تا سه درم بخورد اگر سرد و وقت خوردن تیره است لیکن اگر قبض مطلوب باشد و ویر بار چر صفت بنیزد و اگر تمین مقصود  
 باشد از بار چر صفت بلکه از غریب بگذرانند و او ویرایش ماند **سفوف نمک** که شتهاء و دو مناسب علاج مخدر وین است  
 و تقویت قوای اربع معده و مناسبت اسهال مزمن صفت **آن** نمک اندالنی خرد و خرد بکشند مانند نخود  
 بر تابا و اینی اسفال نو گرم با برقرن نهند و سرکه تیز آن باشد و حرکت میدهد نمک را و چون خشک شود دیگر سرکه بپاشند و همینان هر که  
 را که رنجیده باشند پس بگذرانند و این نمک هفت درم یا حتی درم و همین معمول و کشنیر و بر سرگ و بریان و عصاره زرد خشک و انداد و بریان و  
 سماق منقی هر یک درم کوفته خنجر قدر حاجت بخورد اگر آب لیون است پنج عدد و تسقیه نمایند بهتر باشد چنانچه در نسخه حادی خان است  
**ایضا** مقوی معده و ششی از تالیف صاحب اقتباس **صفت آن** زرد و سماق بریان مع تخم و انداد و بریان طباشیر  
 کشنیر هر که بر بریان هر واحد یک تولد نمک لاهوری نه ماشه و آب لیون کاغذی تر نموده و رسای خشک سازند سه مرتبه بخوراک از  
 تا هفت باشد **سفوف** حکیم الکمل خان که بر شتهاء و تقویت معده و فیاض است **صفت آن** بلبله زرد و بلبله کابل و آله قشر و نه جمل  
 کشنیر خشک زنجبیل هر یک شش ماشه بلبله سیاه سماق گل سرخ اوایان یک و دو نیمه ناخته اشتهاد طریح طباشیر هر یک چهار ماشه بجا کدو  
 دار چینی فلفل پوست ترنج فلفل زیره سفید طریح و دار فلفل پنج هر یک سه ماشه انداد و هفت ماشه نمک لاهوری یک سیاه

هر یک کیتو تر به سفید شش باشد چربی بریان کرده شش باشد و آب لیون و کله خرد و دیر نماند و خشک ساخته سفوف سازند  
**سفوف بنیانی** که ششها قوی گردد و از رطوبت معده تخفیف طو بات و منزلت نفع دارد و **صفت آن** خود عرق  
 ترنفل هر یک و داشته بودینه باویان هر یک یکدم ششها چنان کوفته بخیه سفوف سازند قدر خوراک و دوا باشد **سفوف هندی**  
 که جفت ششها و مضطرب طعام و در و ریاح معده معمول است **صفت آن** مرغ سیاه پلید اجزین نمک سنگ جو کلهای نمک سیاه  
 زیره سفید باویان کشنیز خشک که مسافج هندی برابر گرفته کوفته بخیه بقدر دوا باشد بخورند **نوع دیگر** که اگر سنگ کمال اند و طعام مضطرب کند  
**صفت آن** انار دانه ترش تربله پیل مرغ سیاه جو کلهای اجزین نوک هر واحد یکدم هر دو نمک و ام سفوف اجزین هر واحد یکدم کوفته  
 بخیه اول طعام و بعد آن بخورند **سفوف** که فساد ششهای جوان ریاح حرمت رخ سازد **صفت آن** زیره کرمانی زیره بلی تخم  
 کرفس انیسون هر یک یکدم سعد نعل خشک بلی بودینه هر یک یکدم سد درم زرد باد و درم ترنفل یکدم کعبه سیاه هفت درم کوفته بخیه و درم  
 باب سر و بدن **ایضا** که ششها ملین و ششها رویتان را نفع کند و مجرب است **صفت آن** انیسون تخم کرفس زیره سیاه  
 ناخواه هر یک درم نفل سفید و نیم ترنفل نیم درم کوفته یک شقال هر صبح دهین قدر شام بخورند **ایضا** که ششها رویتان  
 حامل را نفع کند و معده را قوت دهد و ششها آرد و **صفت آن** زیره کرمانی کرفس ناخواه زیره کرمانی انیسون هر یک درم کعبه شش  
 و درم نبات نو و شقال کوفته بخیه استعمال نمایند و در نعل و زان ناخواه سد درم و زان کعبه و نبات و جند بیکتر نیم درم و چهل است  
**سفوف جالی** که جفت ششها رویتان حامل را نفع کند و **صفت آن** قاقلیه خیر لوکباب مسادی کوفته بخیه شکر سفید برابر  
 همه اینجه هر روز ده درم آب گرم بخورند و در نعل و دیگر با سه غرض کباب است **ایضا** که همین عمل دارد **صفت آن** مصیغه زیره  
 سیاه ناخواه قاقلیس مسادی نبات برابر هر یک کوفته بخیه و بهند **سفوف** که ششها کلهای را که بالیت طبع بود و سفید است **صفت**  
**آن** خرنوب شامی خرنوب بلی هر یک یکدم برگ بودینه خشک گ سداب برگ باد بخوبی هر یک و درم بلوط بریان خشک حلالی س  
 یک نیم درم زیره کرمانی دبیر بریان و درم و اگر در مزاج گرمی باشد بز قضا بریان اضافه کنند و بقدر حاجت بمالند **سفوف** بز و دانه  
 نفع و چهل ریاح و مقوی معده مجرب صاحب **صفت آن** که رویا انیسون زیره کرمانی قاقلیه کبار قرقنا ناخواه تخم کرفس زیره کرمانی درم  
 قاقلیه خیر ترنفل هر یک یکدم نیم درم نفل از نعل و زان سیاه و انگ تند است شقال کوفته بخیه شربت و درم **نوع دیگر** که درین باب مجرب  
 صاحب کامل و خلاصه است **صفت آن** ناخواه تخم کرفس انیسون باویان هر یک یکدم نیم درم سداب قزاقا نفل و نیم درم چینی  
 کند و کرج ترکی هر یک یکدم سد و تخم بودینه کوی نام هر یک یکدم چار و درم جند بیکتر نیم درم هر را با یک کوفته بخیه یکدم نباتان با شرب کنه بخورند  
**سفوف نعل** مقوی معده و ریاح نفع شکم **صفت آن** فلفل خشک که درم مساق نیم درم فلفل و درم نمک نیم درم کوفته  
 بخیه از یکدم تا دو شقال پیش از غذا و بعد از آن خورند **سفوف** هندی که نفع معده و کبد و طحال و مغز و درم و معده  
 و جگر و سپرز و امثال کالایع بود نفع و مقوی معده و ریاح فساد مضطرب و درم و درم و قونج ریجی و ریجی المیس و درم و ششی است **صفت آن**  
 زیره سیاه و سفید بر سر هر یک یکدم نیم درم ناخواه باویان هر یک شش درم نمک پلید سیاه سعد کوفتی ترنفل کله کرمانی کلالی کلان کند



تشنه طبع و زهر نام خشک بود و دینه نری لغت سداب تخم کرفس کند و سارون هر یک یک درم انیسون گل سرخ هر یک یک درم کوفته بختیه  
 بقدر حاجت بمالند سفوف که در وجع اندوا و بعدتی بکنجش آب یک گرم و صندل بقیع حامض مع گلشنه و گلاب و شربت وینار  
 بخریب است صفت آن انیسون و دوشقال و انبیل و دینینی و کبیل تخم کاسنی گل سرخ هر واحد یک شقال ریون چینی اندر دم شکر سفید  
 برابر بر سه سفوف که برای درمیکر که از زهر شدن آب مسر بر ناز یا بعد ریاضت باشد مجرب است صفت آن زرنب زرنبار  
 بادیان مصطلک زرنجینی برابر شکر سفید برابر هر چه خوراک نداشته سفوف که بدی که مخصوص بجز است و در تقویت و کما صفت  
 صفت آن گل سرخ سه درم زرشک منقی یک کاس منحل هر یک یک نیم درم فود طباشیر منحل سفید نشاسته صغ عربی هر یک  
 یک درم ریون چینی تخم شقال تخم حاض یک شقال زعفران دو درم و انگ کوفته بختیه سفوف سازند سفوف بز و شتر بل و در دم شکر  
 و در بل صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم خرنده از هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کنوٹ از هر یک سه درم تخم شمس کرفس  
 بادیان انیسون هر یک دو درم عصاره زرشک چهار درم ریون چینی یک شقال طباشیر سه درم گل سرخ چهار درم کوفته بختیه وقت  
 شام فودم ازین سفوف با ده درم بکنجش شکر میزدند بعد فصد بلیق و صغ یک شقال قرص زرشک یا بکنجش قویه یا بکنجش آب کاسنی  
 و آب شلوث قاق عنب الثعلب بیدار و دو گاهی تخم کرفس بادیان انیسون بر عایت حرارت خارج موقوف نموده میشود و گاهی ریون  
 دو درم زعفران و انبیل الطیب مصطلک فینشین از هر یک یک درم کاسنول چهار درم و انگ کافور و و انگ عوض طباشیر و گل سرخ اصناف کرده  
 میشود و سفوف انجرات علو خان بخت کوفت جگر و پسر و معده که بلبض ضرر و صدمه باشد صفت آن قسطا زعفران هر یک  
 دو درم گل منخوم گل ارشی یک منحل ریون قصب الزریه از هر یک سه درم کلل الملک چهار درم کوفته بختیه سفوف سازند شربت و درم  
 بعرق عنب الثعلب که مغز خیار شنبه و گلن جل کرده در روغن بادام شیرین ریخته باشند سفوف که جهت قرح و الفجار و اورام که بدین  
 تنقیه چرک بکار آید از لیمو علی صفت آن منکله تخم کاسنی کرفس گل منخوم هر یک یک شقال کندرم الاونین گل سرخ طباشیر هر یک  
 دو شقال کوفته بختیه سه درم بکنجش با مالاحل یا حلاب حسب حال بدیند و خارج آن سب و در انگ سعد و کنر و سب الطیب و  
 مصطلک قصب الزریه و در آب سیدب آب آس و سفوف بله نیمه طلا نمایند سفوف خبث الحیدر مجرب بر کاسه و بختیه صفت  
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله از زنجبیل خلل سیاه و فلفل و قند سیاه هر یک یک شقال بخت لید و تو که کوفته بختیه شش باشد یا کافور  
 با خنثیت اگر سر فر نباشد و الا با گل و دهنده سفوف بر آس و هشتاد و هجده بختیه صفت آن پوست بلبله و در سار و کی تردید بک  
 کافور هر یک درم پوست شیطان و فلفل نانخواه بادیان اسار دن زنجبیل یک سیاه کلون جوا که بار ریون خطائی هر یک یک درم کوفته بختیه  
 سفوف سازند و حسب مزاج بعمل آید ایضا که بخت استقار مجرب است صفت آن حلتیت سه درم و فلفل زنجبیل  
 نانخواه هر یک شش درم پوست بلبله زرد شیطان قسطا بکرم سفید نمائی کی هر یک سه درم کوفته بختیه سفوف سازند و گاهی  
 منک لاجور ششم حبه جلا و بیه آینه شود و ایضا بار لای درم بدن تیج اطراف از بیاض استاد و درم صفت آن شربطیر  
 آمل حبه بد بار سونطه اجوان تیج خراسانی اجود و بیل مرغ سیاه منک سیاه و سیاه و سیاه و سیاه کوفته بختیه خوراک یک درم سفوف

نافع است تقای زنی صفت آن مغز تخم خیارین تخم خرفه ریو چینی هر یک در دم عصاره غافق عصاره آوین زعفران هر یک  
یک درم سبل الطیب یک درم مصطلک آویان هر یک یک نیم درم کادیون در اصل السوس هر یک سه درم گل سرخ شش باشد کوفته بخیه چهار باشد  
باب تربیه صفت اوله و تخمین و دوزله بنوشند سفوف که در انواع استفاده همراه شیر شتر مستعمل است صفت آن عصاره  
غافق غار یقون تربیه مصوف گل سرخ هر یک یک کاشه ریو چینی ساسی کلی بلبله کابل هر یک و باشد کوفته بخیه سفوف سازند بلبله  
خوراک است نو عدد دیگر که در جمیع انواع استفاده جهت اخراج مایه است صفت آن ریو دخطالی تربیه هر یک  
شش باشد پوست بلبله زرد شده باشد غار یقون سفید و باشد زنجبیل و باشد شکر سفید را بر کشته سفوف سازند صفت باشد شیر شتر  
بخورند سفوف که در فم که در فم ریاح و فم نفع معده و است تقای بلبله است صفت آن تخم کرنس بادیان اینسون اسارون قسط  
ریو دخطالی هر یک یک درم لبره کرانی سه درم سبل الطیب سعد هر یک یک نیم درم کوفته بخیه شتری کینقال و کاهی تدنیدم غلظت زرد و فم تر  
یافته و در صورت تبخیر شمع سوم حصه جلد برگ سنا مفرج ساخته نبات سفید آمده سفوف چند بید شتر که در است تقای بلبله  
سخت سودمند است صفت آن اینسون بادیان تخم کرنس یا نخواهد و دو تخم شبت هر یک درم سه درم اسارون قسط سبل الطیب  
مصطلک نخل سفید هر یک یک درم قرمانا و درم ریو چینی کینقال یک کینج نیم مثقال چند بید شتر درم هر یک یک کوفته بخیه بکار بند سفوف  
که مقوی جگر است که آخر استفاده وقت نقابت تل صفت آن گل گاوزبان و آخر مصطلک سبل الطیب سعد کوفته بخیه هر یک شش باشد  
قرنفل سه باشد بهمن سفید بهمن سرخ شش قنطاری هر یک قنطاری اسارون چهار باشد تخم کاسنی گل سرخ هر واحد یک قنطاری نخل و نخل  
هر یک شش باشد کوفته بخیه چهار باشد با عرق مناسب بدیند سفوف بهمانه نافع حرارت جگر و یرقان صفر مفتحه سده جگر و سفید  
نفث الدم صفت آن مصطلک و دوانگ طباشیر نیم درم گل سرخی گل سرخ لک مشول سبل الطیب اصل السوس هر یک یک درم  
بهمانه مقرر نشانه مغز تخم خیار هر یک چهار درم شربت یک درم آب سرد سفوف که بریت که در یرقان سدی نباتات مجرب است  
صفت آن کبریت زرد نیم مثقال ایتیمون تخم کرنس جلیه نخود سیاه که در سفید هر یک درم مغز خلیغ زده سه درم بوز میخچیم  
کوفته بخیه یک نیم درم آب ازایانه چند ریو بخورند سفوف لک نافع جهت یرقان و درد جگر و قی صفراوی صفت آن  
لک مشول یک درم گل سرخ کینقال طباشیر درم زعفران یک درم ریو چینی یک نیم دوانگ کافور یک دوانگ شربت درم بهمانه شربت  
تمر زردی یا شربت آلو یا شربت فواکه سفوف که یرقان سکه را نافع است صفت آن اینستین رومی سه درم تخم سرق  
پنج درم عصاره غافق ریو چینی هر یک یک درم کوفته بخیه درم از آن بابی که در آن پریا و شان جو شایند باشد بخورند سفوف  
که در یرقان صفر برتر تقیه همراه با اینستین نباتات سودمند است صفت آن پوست بلبله زرد و گل نفثه هر یک یک نیم درم تخم کاسنی شش  
گل سرخ عصاره غافق زرد شش اینستین هر یک درم درم تخم سرق درم سقمونیای شوی یک درم بهمانه کوفته بخیه درم با اینستین شش  
نکس سیاه استعمال نمایند سفوف که در یرقان اسود بعد سبل الطیب که با اینستین ساخته باشند بکار آید صفت آن  
شک هندوی یک دوانگ ایاج فیکر نیم درم ایتیمون یک درم بلبله کابل درم بلبله زرد و شدرم جله یک شربت است کی و زیاده ای بر آن

طبيب سفوف برآید و مع طحال بار و از بیاض است و در حرم صفت آن بادیان ناخواه زیره سفید پودینه بلیله بلیله  
 آلوده خجیل بی ریشه فلفل گرد برگ سیاهک طعام ج خراسانی مساوی کوفته بخیته آب لیون تر کرده سفوف سازند و اگر در شراب کرم خورد  
 کرم سازند بهتر بود و سفوف کوفته طحال را در هنگام عدم حرارت سفید است صفت آن تخم کند ازیره سیاه مدبر سکر تخم کتان  
 مصطک بلیله زرد هر یک سه درم یونجه چینی و درم کوفته بخیته زرد و درم تا یک شقال با کجین بدیند سفوف سهل سودا که در صلابت  
 طحال چهارم الحین بهتر بنقد میدهند صفت آن پوست بلیله زرد بلیله سیاه پوست بلیله کالی هر یک سه درم درم بگل سرخ هر یک  
 یک درم کاشی چهار درم تخم کثوت شستین اینون هر یک یک شقال فیتون و درم درم و دو شقال جبار جی یک درم هم را کوفته بخیته و درم  
 با شربت بزوری یا طباطبائی آخته بخورند و عقب آن یک پیاله الحین میل فرمایند سفوف کبر که جنت سپر از مجربات است  
 صفت آن زرد مای خشک پوست پیچ که در جنب الشلب پرسیاوشان تخم نمکشت تخم سداب برابر شربتی و درم تا سه درم  
 با کجین بر روی پیاده با شربت کثوت و درم کالی کجائی غلب الشلب تخم خرفه است و اگر در لاری توی باشد شیر تخم خرفه شیر تخم خیارین  
 با کجین نیز میزنند سفوف پرندهی دفع صلابت طحال صفت آن کبابه پرندهی سوله جو کار بلیله زرد و انگور و سیاهک  
 ناک سوخچر رنگ کالی شیطرج کندن زیره سفید ناخواه سادی کوفته بخیته شربت کیتول صبح و بزم قدر شام سفوف کندنه پرنده  
 و جگر کبابیه صفت آن تخم کاشی کزبانج هر یک یک درم تخم نمکشت و درم کوفته بخیته و درم از آن با کجین بزور  
 بدیند سفوف ارسطاطالیس مقوی معده و قلب و باضم طعام و محول در رطب صفت آن تر فصل سانج چنان  
 میل عودا سازدن مصطکی قرفه بلیله کالی تر خشک از رشاک زیره کرفانی دار چینی شسته فلفل و فلفل خجیل انار وانه جوز بودا کافور و فلفل و هر یک  
 و درم خشک جگر شرب از هر یک یک درم نبات سفیدش وزن ادویه کوفته بخیته سفوف سازند شربت از یک درم تا سه درم سفوف  
 شاهجهانی که جهت ضعف معده و احتمال نفی بخش و اطباء را در شاهجهان با و شاه تالیف نموده بودند صفت آن تر فصل  
 غیر مصطک الاچنی خورد و در غریب سنبل الطیب و مع سوخته گنار فارسی شک بله جوان کمر اگل سرخ از هر یک یک کاشه پوست بیرون پسته  
 مغز بیل طباشیر از هر یک یک و داشته کوفته بخیته سفوف سازند شربت از یک درم تا یک شقال سفوف حسب الرمان مقوی  
 معده و اسهال و در اسهال باریعی محول صفت آن انار وانه بریان و درم بلوط سماق زیره کرفانی و در جنب الاس کشیش خشک بیان  
 سنج خرب آرد کمان از هر یک یک درم خود خام نمیزد آله مقوی یک نیم شقال کوفته بخیته بارب بیه حال نماینده شربتی سه درم نوع دیگر  
 که در رطب بخوری و جز آن شقل و اسهال باز دارد و شتهای رفته باز آرد صفت آن انار وانه عرشس بریان کرد و بست و درم  
 کرد و با کشیش هر دو درم سکر تر کرده خشک نموده بریان ساخته از هر یک یک چهار درم کزبانج خرب بلیله از هر یک یک و درم گنار سماق از هر یک یک  
 سه درم سفوف ساخته سه درم بدیند سفوف و درم که در رطب صفراوی محول است صفت آن تخم حاضر رشاک وانه  
 خسته بود کشیش خشک بریان گل سرخ خرب شاه بلوط طباشیر هر یک یک درم سماق حسب الاس هر یک و درم انار وانه بریان چهار درم  
 کوفته بخیته سفوف سازند و در خلاصه وزن تخم حاضر زرشاک وانه مغز هر یک یک درم خجاشه و سماق کشیش هر یک یک درم سه درم شربت باقی

و نوشته که با اندازه درم با یکی از اشتریش شمرست به حسب الآس هر یک به وسیله چند نوع دیگر بر یک اسهال معده از بقای  
 صفت آن که مزاج کرم و یا حسب الآس طرائف طباشیر کشنیر بریان هر یک سه شقال گرد و کتان خرب ساق هر یک پنج شقال گرفته  
 بخته هر زرد و شقال با رب آینه بخورند و در نخل و دیگر کد عود خام و دود و شقال عرض کوانج بنظر آمده سفوف حسب الحجب  
 حابس اسهال و مقوی معده صفت آن تخم انگور صغ عربی از هر یک چهار درم حسب الآس ساق هر یک دو درم معطله گلکار هر یک  
 یک درم گرفته سفوف سازند نوع دیگر برائے حبس اسهال غمبیشه آنون صفت آن طباشیر وانه بیل بائین خوردن خمس انگور  
 پودینه خشک زیره سفید هر یک ششانه گرفته بخته سفوف سازند خوراک پنجبانه سفوف بلوط که در ساعت شکم به بند و در جرب  
 و در زب صفراوی نیز قوی الاثر است صفت آن شاه بلوط درم از پوست انار هر یک کلام چهار درم گرد و ساق شش درم حسب الآس  
 هفت درم گرفته بخته از یک شقال تا دو درم آب سرد به بند و در مقارن خشاش شش درم زردین نخل داخل است سفوف  
 ساق مسکن تشنگی مفید اسهال معده و موی مزن و استرخای معده و نفس صفت آن صغ عربی گلکار هر یک دو درم حسب الآس  
 انار وانه بریان هر یک پنج درم ساق ده درم خرب پانزده درم گرفته بخته یک شقال بخورند سفوف برائے اسهال باضعف  
 باضعف و بردوت باشد از جربات شیخ الرئیس صفت آن عود خام زرد سیاه بسکه تر کرده بریان بنوده انخواه کرد و یا مرزنجبیل بریان قند  
 تخم مویز اجزای سادی گرفته سفوف سازند خوراک تا ده درم و اگر ریاح کثیر بود تخم شاه سپهرم و سداب داخل کنند و اگر غم و صفرا کم باشد از  
 خرب هر واحد دیگر علامات دریافت شود درین صورت بیک درم بلبل زرد و کج و حرق نصف جز و سداب حسب الآس ساق کزانج هر یک یک درم  
 سفوف ساخته درم بخورند سفوف سنگدانه مقوی معده دفع زب صفت آن عود معطله طباشیر حسب الآس  
 صغ عربی بریان وانه بیل بریان نشاسته بریان زیره سیاه پوست بیرون پسته بیلگری بریان گلکار هر یک دو درم پوست  
 سنگدانه مرغ خشک کرده پنج درم خوراک و درم نوع دیگر عود معطله گلکار طباشیر وانه مرزنجبیل خطائی هر یک یک درم آله منقح پوست  
 سنگدان مرغ پوست بیرون پسته مرزنجبیل هر یک دو درم گرفته بخته سفوف سازند خوراک و درم سفوف شیرین مقوی معده و  
 و محلول در زب و حیات بلغمی و کبر صفت آن ترنفل وانه الاچمی خورد و اگر کسیر مرغ کنکول دار چینی زنجبیل و فلفل نتر بالاخص بالچتر  
 صندل سفید اگر کز طباشیر مرزنجبیل زرد سیاه کافور سیاه چترج هر یک پنجبانه کافور سیاه یک شانه نبات هموزن او و به سفوف  
 سازند شربت پنجبانه آب سفوف هندی که برائے سنگریز جرب صفت آن بلبل زرد بریان تخم بیلگری بریان اودیان  
 بریان کز کدال طرطری بیل و درم بریان کشنیر بریان جرب و با سده خستانه کهنه او و به بلوط گرفته بخته و داشته صبح و شل آن شام  
 بخورند ایضا جرب صفت آن موچر س لاین خورد و گل و باوه هر یک یک درم معطله نیم درم بیلگری کز کدال هر یک دو درم  
 گرفته بخته سفوف سازند و یک درم صبح و یک درم شام خورد و غذا و ال خشک سفوف برائے اسهال معده که با در معده و تقوی معده  
 صفت آن معطله زربا و انخواه حسب الآس پوست بیرون پسته سداب و سینه پودینه خشک زنجبیل بریان زیره سیاه  
 در بر اودیان بریان گلکار بیلگری بریان صغ عربی سادی وزن گرفته بخته خوراک و درم سفوف قنط قنط قابض اسهال









صفت آن حکم حاضر حب آلاس گل سرخ صغ عربی مسکله نشانه طباشیر ناروانه بریان هر یک سه ماشه سفوف سازند خوراک  
 باشربت اندر یک توافتل و دو ماشه و جان شش ماشه سفوف شادخج جنت اسمال امر اردوی و جریان خون باسوروش  
 مشکو به همیشه منول صفت آن ریون خطائی یکم گرم که را باید دوغ سوخته هر یک و دو درم دم الاخین شادخج عدی منول عصاره  
 الحیه آتیس صغ عربی بریان هر یک سه درم بهر را یک ساییده و تخم ریحان بریان نیم درم آتخته سفوف سازند خوراک یک درم  
 تا دو درم نوع دیگر درین باب قوی تر صفت آن دم الاخین صغ عربی اناقیا طباشیر گلزار باید هر یک با تخم حاضر هر یک جزوی  
 کوفته بنیزه شادخج عدی منول و دو جزو بهر را تخم بازنگ و تخم مردود منول و تخم بجان هر یک جزوی درست آتخته سفوف سازند  
 سفوف که در اسمال الدم کیدی بجای آید صفت آن گل ارمنی صغ عربی تخم خرفه بریان هر یک گرم یک جزو که را سندر و س هر یک گرم  
 شفع جزو کند و در شادخج عدی منول هر یک گرم یک جزو قد سفید مسادی مجموع کوفته بنیزه سه درم استعمال نمایند و اگر حرارت درینا طباشیر  
 بوزن گل ارمنی بفرزاید سفوف بخت اسمال الدم صفت آن تخم خرفه بریان طباشیر گل ارمنی گلزار صغ عربی گل سرخ  
 نشانه بریان حب آلاس بریان دم الاخین شادخج عدی منول یک یک درم کنند فیون هر یک رجب و کوفته بنیزه سفوف سازند و بقدر  
 سه ماشه باشیر خرفه بریان شش ماشه لعاب ریشة غلی چاراشیر نیم تخم خیارین شش ماشه لعاب بهدانه بریان دو ماشه و عرق بازنگ سه توله  
 عرق حب الغلب عرق گاودان هر یک یک توله عرق کیو شربت بشیرین هر واحد و توله بازنگ بریان تخم بجان بریان چاراشیر  
 باشد نبوشند و اگر سرفه باشد بشیرین اصل السوس نیز فرزند سفوف که در اسمال الدم کیدی از انالاک منقول صفت آن  
 طباشیر ریون خطائی یک منول منبل سارون مندل سفید فوه الحیه آتیس هر یک گرم یک جزو زرشک صغ عربی شاه بلوط هر یک گرم و دو کوفته بنیزه  
 برب بشیرین سرشته و دو درم بخورند سفوف جنت اقام اسمال خون بواسیر و غیره و برب صفت آن نشانه بریان گل ارمنی  
 تخم گل صغ عربی بریان فلفل شادخج گوزن سوخته پوست تخم مرغ سوخته گلزار دم الاخین تخم ریحان بریان بازنگ نیر و بریان جفت  
 گل سرخ بیاسه هر یک نیم ماشه پوست بیرون پسته و عرق طباشیر حب آلاس کشیز خشک مخزبل پنج بجای هر یک یک ماشه ناروانه بریان  
 که را وارید باید سوخته شادخج منول هر یک و ماشه کوفته بنیزه سفوف سازند شربت و دو درم سفوف که را که در سحج بجای آید صفت  
 آن منول تخم و تخم ریحان هر یک گرم چهار درم گل ارمنی گل قبری نشانه صغ عربی هر یک گرم سه درم طباشیر گل سرخ که را هر یک گرم و دو درم  
 بزور را بریان کرده و دیگر او به با یک سوده باز و نیمه سه درم از آن باشربت حب آلاس یا رب به بدهند سفوف بزور که  
 در سحج مسفرای در خیزل می آید صفت آن منول بست ماشه تخم ریحان تخم مردود بازنگ هر یک و ماشه صغ عربی گل ارمنی  
 تخم شمشاد هر یک گرم یا نروده ماشه تخم حاضر تخم خرفه نشانه سه درم هفت ماشه تخم ابر بریان نمایند و دیگر او به کوفته بیا میرند و جفت  
 آب سر بخورند سفوف الطین که در زیر صادق منول است صفت آن منول تخم بجان تخم مردود نشانه تخم حاضر سی  
 بریان کرده صغ عربی گل ارمنی طباشیر مسادی کوفته بنیزه فیون سه درم اول ساییده و در یکدیگر می آمیزند و بقدر نه ماشه در روغن ناده  
 گاویار و روغن بادام یا روغن گل چرب کرده همراه لعاب بهدانه و ریشة غلی و شربت بنفشه بدهند سفوف سه تخم بریان زهر

و هیچ دسهال هرگز بر سر مجرب معمول صفت آن صمغ عربی تخم کنوبه سیفول بازنگ همه مساوی گرفته بریان کنند و صمغ راسوه پخته  
درست آینهخته هر روز سه درم بر وزن بادام چوب نموده آب سرخوردند سفوف ابن ماسویه جسته تشریح و صمغ اسفودج کافور است  
صفت آن تخم خملی تخم خجاری معشر از هر یک پنج درم نشاسته بریان سه درم صمغ عربی گل رسی از هر یک دو درم کوفته بنجیه شریقه  
درم صبلح و سه درم شام بانه که طباشیر و گل رسی و صمغ عربی در آن منقوع بود و نفع سفوف پیووی که جهت زحیر بلخی و جرب  
و اسهال کنند به بند صفت آن تخم تریاک بریان کرده بر قطره ای بریان بکحل بریان از هر یک دو درم زیره که زانی تخم کند نا  
تخم شبت خفاش انیسون تخم کرفس بر سر اسفودج از هر یک دو درم ایون سه درم دانه گی سواجی سیفول و حرث کوفته سفوف سازند خوراک  
چهار سحر و ایونی را یکا باشد نایک نیم باشد وزن و ادویه اندر یافت سازش طبیعت و زیادتی مقدار آن مفوض بر راسه طبیب و در خلاصه بر کتب  
عوض بر سر اسفودج است و حکیم منصور علی سوائه تخم شبت و تخم کرفس و بزر اسفودج و ایون وزن باقی او دوی وزن ساسا گرفته کوفته و هالوان  
سیفول سلم آینهخته بقدر یک شقال بالغاب ریشه خشی ش باشد و نبات سفید یک توله میدادند سفوف ریحان جهت پچیش و  
سج و اسهال بواسیر معمول و از بیاض الداء عاجز غفر الله نقل صفت آن صمغ عربی تخم ریحان هر دو مساوی بریان نموده سالیله  
بقدر ششماش آب سرخ و همین قدر شام بخورند و اگر بالغاب سیفول و ریشه خملی و دانه خورد بهتر باشد و اگر چهارم حصه که کنار دین  
سفوف افزایند نفق کینه بخشد سفوف بادایان که در زیره و تخم بر سر رسیده صفت آن بادایان بلبله سیاه هر دو برابر در وزن و گاو  
بریان نموده طباشیر بریان آینهخته که بید و شکو طبریز و فرج ساخته سفوف کنند و بر آب بار و طرح زنجبیل بریان عوض طباشیر و شکو نموده  
میشود و بعضی اوقات بلبله را به بیلگه بدل کرده میشود و شکو یک نیم چند کرده ای آید سفوف منقل و در زیره صادق صفت آن  
مژ و بلبله هفت باشد و این خرد باد و خرمای بریان زنجبیل بادایان صمغ عربی هر یک ششماش ایون چهار باشد سفوف سازند خوراک  
چهار سحر و بطلان تا دو باشد ایضا نافع و حیر و اسهال صفت آن تخم محاض بازنگ و انبیل صمغ عربی مغز بل همه بریان  
هر واحد دو درم که بالغاب شیر دم الاخون هر یک یک درم پوست خفاش و در وزن و بریان نیم درم سفوف سازند و جیب سین و مزاج  
بعل آزند با شیر و تخم کاسنی بریان یا شیر و زیره سفید بریان یا شیر و ادیان بریان ایضا بزرگ اسهال و پچیش که از هیچ دوا نرفته باشد نافع  
صفت آن بلبله سیاه ناخواه زیره سفید هر یک ششماش جلا حیدر بریان نموده کوفته بنجیه هر روز بقدر باشد با است چکه بخورند  
ایضا اگر فضل سیاه بعد و عمر نیز گرفته بایند بار و غن زد و بنوشند فی الحال سخن منص و قورنج است سفوف برای منص که  
باقض شکم بود صفت آن بادایان تخم کرفس برگ سداب هم کلام سه درم ناخواه صغفر رسی هر کدام چهار درم شکو سحر نصف صمغ  
کوفته بنجیه شکو آینهخته سه درم آب گرم بدهند ایضا خلل ریح که منص ریحی اجتهتیه بکار آید صفت آن زیره سیاه  
حب الفار سداب ناخواه هر یک نصف درم نایند تخمری پنج درم حبلیک خوراک است سفوف بادایان معمول حکیم بقاغان  
تفتیح قورنج و طر و ریح و تخم کرفس و غلظت از جبهه کند و شقی راحت ادرار بکار آید صفت آن ریزه خطائی نیم درم کوفته با یک سیراب  
در فرج سیراب ترکند و بعد چهار روز با شش ملائم بخورند تا نایک سیراب بماند مایده صاف نماند و در آن آب سنای کلی پاک کرده با سیراب

تر کنند که آب جذب شود خشک کرده یک تم تر لعل جوئل کرده بگویند و جاسمین زنده بکار برند وقت خواب نیم توله با چوبی شکر تری آن بچند  
باب گرم بخزند و اگر دانه زیاد مطلوب باشد وزن ریونید میگزیند سفوف هندی نانغ باؤگور شکم صفت آن مغز سبز پیل  
کف دریا نمک سنگل شارسفید تربید و اگر سهاگ پوست هلیله زرد و لعل زنجبیل انگوزه بزرگ کابلی هر یک دو نیم تا نمک امل بی  
دو تا نمک کوفته خجسته شربت دو تا نمک سفوف خاصه سل اخلاط ثلاثه ابی انزیت بصیج مزاجان که هر سال عادی باشند داده  
میشود صفت آن سنای کی تربید و صوف حبس سیل هر یک چهار درم پوست هلیله زرد و درم نمک چند زنجبیل کثیر هر یک نیم  
کوفته خجسته بروغن بادام یا روغن کاذو چرب کرده خوراک تا یکتله شربت نبات نیلگرم سفوف طین معد و مقوی با صند و روغن قهز  
صفت آن پوست هلیله زرد و سنای کی هر یک پنج درم زیره سیاه گل سرخ پودینه مصطلک هر یک یک درم زنجبیل نیم درم کوفته خجسته  
خوراک و درم باب نیلگرم سفوف که وقت قتل و اخراج کرم شکم معمول است صفت آن بایکه چند روز شیر بقدر یک یا دو  
و نبات و توله نبوشند بعد بزرگ کابلی و منه ترکی تربید و صوف هر یک ده ماشه خشر قنبیل ترس حبس سیل قسطخ هر یک پنج ماشه  
نمک بیک نیم باشد کوفته خجسته بقدر هفت ماشه تا یک توله بخزند سفوف برائے دیدان هر قسم مجرب حکیم منصور علی صفت  
آن بزرگ کابلی نقشر خوانه وانه برآورده مغز گردگان هر یک ده درم کوفته باهم آمیخته یک توله وقت خواب خورده باشند و چهارها  
سفوف کشنیر خشک بخوردن مجرب و برای حبس القرح بعضی وزن با بزرگ و وشقال خربا پنج شقال مغز جوز ده درم زشته و دریا کینقال  
افزوده اند سفوف برنگی که کرم شکم برآرد و صفت آن هلیله زرد و نمک بزرگ کابلی نقشر هر یک ده درم تربید و سنای کی نیم درم  
دو چند و دیر شربت و درم نباشد درم باب گرم و درم کابلی هلیله کابلی بچای هلیله زرد است سفوف گون که بر دقت به حساب  
دیدان میدهند صفت آن زیره سبز زیره کرمانی کردیا و اجسینی مصطلک گل سرخ پودینه بادیان گل کاذو زبان هر یک ده درم کوفته خجسته  
یک شقال تا دو شقال بعد از غذا خورده باشند و با دانه مرئی بکلا باشد سه مصطلک اضافه نموده بخزند سفوف برائے بواسیر و  
سعال انجریات حکیم و ارث علیان صفت آن طباشیر رسوت ندر و درم گل کاذو زبان گل رستی گل هندی هر یک شامه سبوسر  
اسبغول سه ماشه کیتل صغری سندوس شلخ گوزن سوخته زیره هر خطائی دم الاخرین گلزار اقا قیاری السوس هر یک پنج ماشه  
پیشکر بریان و نیم ماشه مغز خسته نیب نه ماشه بسدر مرجان هر یک سه و نیم ماشه بارتیک چهار ماشه شقائق النمان و ده ماشه کوفته  
سفوف سازند خوراک پنج ماشه با عرق نیلوفر با عرق گداز بعض اوقات هلیله زرد و افزوده باب گلر و نه استعمال کرده میشود سفوف  
برائے حبس خون بواسیری داسمال موی صفت آن رسوت که با کلا سپاری چالیه گل ارشی ساوی الوزن کوفته خجسته تخم بجمان  
بریان تخم بارتیک سلم بریان آمیخته سفوف سازند خوراک و وشقال با بده مناسب شیره پوست تخم انجبار و آب شیره خطی پند  
سفوف حالبس غن بواسیر معمول صفت آن گل گوبی چند کلا چال نا کیکس ساوی رسوت برابر همه خوراک و ده ماشه ایضا انجریات  
حکیم علونجان صفت آن تیولاج خطائی که برائے شمی گل مختوم رسوت هر واحد دو تا نمک کوفته خجسته میخوات خوراک گرتیولاج خطائی  
بهم فرسودست که اگر که تیولاج هندیست بخیزد سفوف لولوی که معز الیه برائے خورد و اسمال موی و بواسیر و حرارت کبد و

می و سنج یا باد خفان و لفظ مرق ساخته بر موانع بسیار نموده صفت آن سرورینا سفته شیب سبز مهر و خطای از هر یک  
 یک شقال ورق ملاختر شیب از هر یک یک رنگ نیم ورق نفوذ یک شقال و یک رنگ و نیم صندل سفید از نیم مقرر شیا شیر سفید  
 پوست برودن پسته دانه میل بریان کشنیر خشک بریان بادام بریان آمله شقی بلبله سیاه در روغن کافور بریان کرده از هر یک یک شقال و نیم  
 از شک منعی ساق حقانی اندامه و در جوی از هر یک یک شقال مصطلکی روی شقال گرفته بخیه سفوف سازند سفوف کخون بواسیر را بند کند  
 صفت آن مصطلکی روی کثیر شایخ گزن سخته هر یک یک شانه قند سه شانه کوفته بخیه سفوف نموده بخورند بالایش آب نبوشند  
 یک خوراک است ایضا که در حبس خون بواسیر مجرب است صفت آن مغز نمبول دواشته محض یکی یک ماشه شکر تری شده ماشه  
 سفوف سازند و آب گرم بخورند ایضا که درین باب مجرب و عجیب الفضل صفت آن جزو حرق زردی تخم مرغ سوخته هر یک جزوی  
 کعبه بوداده سه جزو کوفته بخیه و شقال با شربت سیب ترش یا ربیاس بدهند سفوف که هست بواسیر خونی مجرب است صفت  
 آن رسوت نگر کوئی یک دم انگشت دیوار کنی کشته نیدرم سرد در روغن بادام چرب کرده دواشته آب وقت بخار بخورند و قدر سه  
 پوست نیل سوخته سائیده نگارند و بعد فراغ از غذا کوبیده بماند و از قدر سه پوست ناسوخته آن دو و دیگر نیز ایضا که بواسیر  
 خونی را مجرب و بار بابل آمده همیشه معمول است صفت آن جنفش مندی زیر دانه بجان کن که اندرون دانه اوز روی بهم رسد  
 پوست دقت کرا هر کدام یک درم فلفل سیاه ربع درم کوفته بخیه ششانه هرا ملو آب بخورند و پس از آن بعد یک ساعت بنانج میر  
 وال رنگ بر روغن تغذیه فریاند و تا چهل روز بر این نوع مداومت کنند و از حوصات و منقحات اجتناب نمایند و اگر سه سال بود و باشد  
 از گوشت فان اختر زیاده دور نگذارد و دیگر که برای بواسیر خونی و بادی سفید است بلبله سیاه عوض چهل کرا و فلفل سیاه است سفوف  
 پچکونه که بواسیر و در معده و ضعف این معمول است صفت آن تربد موصوف قرفل کله دار و چینی دانه میل  
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله بلبله سیاه سما که بریان هر یک یک توله تقص الزیره شیطرج جزوی و فلفل  
 فلفل گرد هر یک دو توله برگ سنار کنی زیره سفید شکلفی نمک کوئی نمک سیاه نمک سبز نمک کجوری هر یک توله ناخواه و زنجبیل کشنیر خشک  
 هر یک پنج توله از دانه پانزده توله کوفته بخیه سفوف سازد خوراک چهار شانه سفوف میل برای بواسیر بادی دریا بلغمی مفید  
 صفت آن دانه میل چارده جزو سیلند و دانه جزو سافج ده جزو نارشک هشت جزو دار فلفل شش جزو فلفل چهار جزو  
 زنجبیل و جزو نبات سفید چهل و دو جزو کوفته بخیه شربت دو درم سفوف فلفل مویه برای خروج مقصود صفت آن  
 فلفل مویه دوازده درم فلفل سیاه چهار درم کشنیر رنگ سیاه هر یک دو درم زنجبیل آمله هر یک یک درم کوفته بخیه شربت سیب زرد و درم  
 دهند سفوف که خروج مرغ بے ادراره را نافع صفت آن زیره ناخواه کاشم کرویای هر یک جزوی انیسون و جزو بامانند جزوی  
 مساوی سفوف سازند شربت پچیرم و جمت این مرض جوارش کوفی و فلافل و دهنن بلاد روی و ج مرلی نیز نافع است ایضا که  
 خروج غاظ لبله از دانه سفید بود و بنفعیه بکار برند صفت آن کز مارنج سننین یا رسا سد هر یک یک درم ناخواه زیره کربالی کلایخ  
 نورری نارشک بزیان هر یک دو درم مصطلکی طایغر صغر فارسی زودنا خشک هر یک سه درم کوبند و بنیز در بار بهر بلبله کابلی بخورند

وکل آن شکر طبرزد آینه کدوم صبح و همین قدر وقت شام بخورند و از استقام و تحقیق آب گرم بر امعاء و مخدر برهن نمایند اگر سبب این  
 مرض خلط سوداوی بود این نمون کدوم اسفاده نمایند و کدوم و نیم ناشتا فقط دهند سفوف کدوم در ورم چار گردو هم اندازند و به هنگام  
 خورج ده نیز نافع است صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم خرپزه تخم خرده تخم کاسنی تخم خشخاش سادی بخورند و با یک سیده برابر  
 آن قدر سفید آینه بر جویج و دو مثقال بخورند و بالایش شربت بنفشه آب آینه کدوم بنفشه سفوف کدوم که رفته ریم قره گرد و نماد  
 صفت آن تخم کرفس اندیون بادیان زرفای خشک انبریک دورم کدوم چار دورم شربتی دورم بایست دورم با اسل سفوف  
 کاج کچ که در قروح کلیه و شانه بر تنقیه ده بکار آید صفت آن مغز خیار و مغز تخم کدو رنگ مغز تخم خرپزه مغز تخم کدو هر کدام چار دورم  
 خشخاش سفید خشخاش سیاه هر کدام سه دورم نشاسته صمغ عربی هر کدام دورم کاج و ده عدد کوفته بخیه سه دورم نان با شیر خراستمال نمایند  
 سفوف تالیف را قه جبت قروح کلیه و تقویت آن آزموده است صفت آن طباشیر صمغ عربی کثیر الکل ارغنی زیره کلاب  
 گل قهری صندل سفید گلاب قاقا قیاب السوس گل سرخ مغز کنول که تخم خرزه که کمر و خردست گلکوست سلاجیت هر یک دو ماشه  
 نشاسته موجس هر یک سه ماشه قوری سفید بهمن سفید مصطکی هر یک و ماشه کوفته بخیه تخم خشخاش مغز تخم خیارین هر یک چار ماشه  
 مغز تخم کدو مغز بادام مغز فندق مغز پیچ و ده مغز حب لعل مغز جلفوزه هر یک سه ماشه سائیده آینه بسد شاخ عدی مرارید ناسفته  
 که با شیمی زیر مهر خطای هر یک دو ماشه در قروح کیوهر صلایه کرده خشک نموده آمیزند بعد شسته تعلی کنند و اگر میشو نشو عوض آید شربت  
 و فصل نموده سفوف سازند خوراک بخت ماشه صمغ شربت بزدی و در قروح جالنه سفوف بزور جبت حوت بل و عسکران  
 و قروح کلیه و شانه بسیار سفید صفت آن بزر الیچ سفید دورم کتیرا با السوس نشاسته هر یک سه دورم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو  
 شیرین تخم خرده تخم خشخاش هر یک ده دورم مغز تخم خرپزه سی دورم کوفته بخیه شکر سفید برابر همه آینه سه دورم صبح و شام با شربت بنفشه  
 یا جلاب بخورند سفوف صندل نان تمام قروح کلیه و شانه و دجاری بل و مقوی معده و کبد و مانع قبض و مدربول و سفید  
 ذیابیطس صفت آن صندل سفید صندل ندیونی ملاک صندل سرخ نبات سفید و غنچه گل سرخ هر یک چار دورم و نیم  
 ریوند خطائی نشاسته رب السوس هر یک دورم و نیم شاخ گوزن سوخته صمغ عربی هر یک دو نیم دورم مغز تخم خیار و باد رنگ  
 مغز تخم چار مغز هر یک یک مثقال و ثلث کتیرا مغز تخم کدوی شیرین هر یک کدوم و نیم کافور قیصری که با هر یک پنج دورم کوفته بخیه و شربت  
 گلاب و زنده و هر روز از دورم تا چهار دورم بخورند سفوف لک یارین که قویست در علاج قروح کلیه و شانه صفت آن مغز تخم  
 خرپزه مغز تخم خیار و باد رنگ مغز تخم کدوی شیرین خشخاش سفید خشخاش سیاه صمغ ایدام کتیرا نشاسته تخم خرده مقشر تخم خبازی تخم خطلی  
 کاسه محلول ریوند جینی از هر یک یک دورم طین ارغنی دورم حب الصوبه مقشر زرد کتان تخم کاج جلی از هر یک سه دورم رب السوس  
 بزرقطونا هر یک بست دورم کوفته بخیه بزرقطونا دست و پا ل کرده گلاب و نیم دورم اما را لک جلاب شکری یا اما الشیر شیرین کرده بزند  
 و یا با شیر خرد و یا با شیر سپاده برهند سفوف خشخاش که قروح کرده و شانه و قضیب را نان صفت آن تخم  
 خیارین تخم کتان هر کدام سه دورم نشاسته گل ارغنی هر کدام دورم و نیم تخم خشخاش سفید چار دورم کوفته بخیه سه دورم با شربت خشخاش



بدیند سفوف مایه میران جبت قروح کلیه و نشان و جرب آنها که با وجع و خروج اجزای کثیفه و کلویه و غیر آن و بول الدم و سوز  
 و رسوب بول باشد نافع و مجرب صفت آن مایه میران چینی ریون چینی هر دو یک شقال گلاب صغ عربی فایون هر واحد  
 دو و شقال تخم خرفه پنج شقال کعبه سفید شش شقال زرشک مثقی هفت شقال طباشیر سفید یک بریت زرد مغز تخم خیارین هر واحد  
 دو و شقال شکر نرگدست شقال کوفته بنجیه صبح پنج بریم سفینج نیمه شلک تخم مرغ که در بقدر روغن درم آب سرد و درم وقت شام پزند  
 و اگر جایا بعد ازین و در حرارت مزاج بهر سردی تازه و آب هندوانه صلاح کند بغایت نافع است سفوف که در قروح کلیه و  
 نشان و سکن و جی فی الحال است از شیخ الرئیس صفت آن زربنج یک دانگ انیسون یک قیراط مغز تخم خیار و درم تخم کاهو  
 تخم خرفه هر یک یک درم کوفته بنجیه سفوف کرده بخورند سفوف که جبت جرب کلیه بعد از تنقیه بکار آید صفت آن رب السوس  
 چار دانگ صغ عربی کثیر تخم خشکاش سفید زربنج سفید هر کدام دو درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک یک درم تخم خرفه دو درم  
 کوفته بنجیه سه درم اضافت کنند شترتی هر صبح سه درم آب شاه هر مرق با جوشانیده و شربت اخیر سفوف و افغ فی طیس  
 صفت آن پوست اندرون درخت گولدر و جرب لک می کلار وانه نار شیرین مغز تخم انبه که کشنیز خشک هر یک یک درم و شکر  
 هم وزن سفوف ساخته بقدر مناسب آب سرد بخورند ایضاً جبت دفع زیاده طیس حرارت گزده و ذوبان تخم کلیه عیب الشربت  
 و مجرب صفت آن صغ عربی کثیر انباشته تخم کاسنی مغز تخم که در مغز تخم زرد مغز تخم خربزه تخم کاهو گل نیلوفر تخم گل کاسنی  
 کاهو زربان تخم حاضر صندل سفید کشنیز خشک جبر الیود لک می کلار شکر نرگدست کوبیده صغ عربی و کوفته بنجیه و  
 مغزیات را صلا می کرد و نیمه نبات سفید نصف وزن همه سوخته بنجیه سفوف سازند و بخاشه آب تازه بخورند و اگر خواهند  
 نبات سفید و چند همه او بهر بقوام آورده همچون سازند و صفت ما شد ازین بعرق کیوڑه استعمال کنند سفوف که برای زیاده طیس  
 حار و محول حکیم عابد سرندی است صفت آن صندل سفید یک درم نشانه کشنیز کاهو تخم خرفه هر یک سه درم صغ عربی لک می  
 کلار سماق شکر بلوط لک می هر یک یک درم کوفته بنجیه بقدر سه درم چهار بعض اشیا که جامع قبض و حرط باشد مثل آب انار  
 ترش شربت صندل و شربت حاضر بپزند و ایضاً حکیم مدوح نوشته که استاد من بدوای مفورین مرض ظفر یافته و دست اتصال  
 آن مینماید و مجرب است و آن این است که کلبه و اد کوفته و آب تر نمایند و بالند و بپزند و شکر نرگدست و زردین آب حل کرده و دیگ بپزیزند  
 بآتش ملایم بپزند و هر صبح وقت نماز یا شام و بقدر سه ساعت بر آن جبر نمایند و هر که لاین و دانو شایند محنت یافت سفوف  
 بپزند که برای زیاده طیس بغایت مفید و مجرب صفت آن گلو سس خشک برگ جاس قلعی کشته خاکستر مر جان صندل  
 دریایی سوخته اصل السوس مفسر صغ عربی کثیر نیلوفر کاو ذربان مر و اریه با صفت گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه صندل سفید کافور  
 کلار نار سی گل می تخم خشکاش سفید مغز خیلونزه و صلی سیاه تخم سواهی همه اجزا سادی کوفته بنجیه سفوف سازند و آب کشنیز  
 کرده یا بارال را شیش باشد بخورند و گیاه شانه و است گلو قلعی کشته نیز مفید است ایضاً برای زیاده طیس بسیار نافع و مجرب  
 صفت آن و صلی و کبخی یک تله است و از آن مصلی که خار خشک است گلو سس است لاجبت غلظت و کثرت و بید لک می

هر واحد نیم تو خشک چاه کشته در بر توله نبات سفید بچنداد و پیه سفوف سازند خوراک کشفقال با برده خناسبطریق و بر افش خشت چاه  
 این است که خشت را گرفته از لای ارضی که بر آن جمع میشدند دور کرده یکبار ساخته و آب اندازند تا نه نشین شود پس آب مذکور دور کرده  
 دیگر بار بنیزند و همین سان پنج مرتبه عمل آرند پس یکبار بنزد و اگر هفت مرتبه سازند بهتر شود سفوف مقدوی کرده و شانه دافع بختیار  
 مزن که هرگاه انسان بول کند و مریس بر آن گردانند و بر نشینند و این را در بندگی شهید پر میگویند صفت آن آن گزیده کثیر لطیف  
 گل ریشی گل قبری گل مخموم صندل سفید سوده گلاب قاقا بسدر رب السوس شادنج عدسی مغول خزند و قشر خازخاک است گلکوست  
 سلاجیت قلعی کشته بر مراد پوده بر یک دوامش تخم خاشا تخم خیارین بر یک چهارم شانه مغز تخم که و سوز یا دام شیرین مغز فندق مغز  
 چلغوز و مغز سر هر واحد سه شانه کوفته بخیت سفوف سازند خوراک توله با یک گلو در آن تر کرده باشند سفوف گلو که بر کشته و باطیس  
 مزن مریس است صفت آن بجز بزرگلو خنک و بار یک ساییده با شکر تری ساوی آیمخته نهار و دکت دست هر روز  
 بخورند سفوف قلعی که در ذیابیطس از مریجات یکم و ارش علیخان است صفت آن قلعی سیاب وانه بیل پا سوخته کسر با  
 مراد یک گلاب سوده هر واحد یک توله قلعی و سیاب را که واده حق نموده و دوید و بجز ساییده سفوف سازند و صبح یکانه آب نیم با و  
 بخورند و از تری و بادی پر می کنند سفوف حجر الیهود که در خارج ریگ سنگ گره و شانه ممولست صفت آن حب القلک  
 پانزده درم مغز تخم خیزد و مغز تخم خیارین مغز تخم که و از هر یک چهار درم و نیم سیالیوس و دو درم صمغ عربی نناسته کثیر از هر یک یک درم  
 حجر الیهود و شش درم قند سفید و شش درم ورم کوفته بخیت سفوف سازند خوراک و دو درم با داریات نوع دیگر بجز خراج عاویجان بر یک  
 تقویت حصاة شاد و کله و خارج مولد غلیظ بول و تقویت کلیه شانه صفت آن حجر الیهود و صمغ الوارخاک حب که بجز تخم بلیون  
 با و یان مغز استه اوبالوا از هر یک چهار شانه مغز تخم خیزد و شش تخم شال تخم ترب حب القلک از هر یک شانه شاد و عقر بکینه سوخته  
 از هر یک شش قیاط صمغ عربی شش شانه نبات سفید ساوی همه کوفته بخیت سفوف سازند مجموع هشت خوراک است خوراک کامل گفته ده  
 بعد از آن عرق بادیان عرق خاشر آب برگ از هر یک ده درم بپوشند ایضا که در تقویت حصاة عجیب الفضل است هرگاه مزاج  
 علیل سرد باشد صفت آن مغز تخم خیزد و انخوا تخم کز تخم ترب نیمه یا مغز یا دام تخم ساوی کوفته بخیت شری و دو درم باب  
 مطبخ پر سیاوشان و چند روز تنوایی بآن در او اندازند ایضا صفت آن دانه الاچجی شکار پنهان بیسپه  
 او که در کلتی سوخته اجود بر پوده بیل بدیند سفوف از جاج که در تقویت حصاة بنایت قوی الاثر است صفت آن  
 از جاج خرق مریس کثیر کندش ساوی کوفته بخیت یک درم باب ترب بدیند سفوف مسی بد و البقر حب بزرگ تقویت و خارج حصاة  
 صفت آن شور قلعی سه توله و کوفته بر آتش گزاردند و کبریت زرد یک توله سوده اندک بزرگ باشند چون شوره  
 آب شود و زلف مسی قلعی و در مینا زنده و حرکت داده وین سازند خوراک سه شانه باب برگ ترب نیمه یا و دو حمت سوزاک با شیر ز سفوف  
 بزرگ سنگ گره و شانه از بول مینا صفت آن خاک سبز کز بلی و خاک سبز چینه که چنان آن بیرون آمده باشد و حجر الیهود و نو داده  
 و حب القلک همه ساوی گرفته نبات سفید برابر نیمه کینه کشفقال بعرق دم باین بدیند و در مینا گیا هی است که در دو درم بر نکال و نکال نماید

بسیار باشد پنج آنرا گرفته بودینه خشک فوه تخم قلمت هر یک سه پاؤ آویخته پنج نشینده عرق کشند ششتری از نه توله بابت توله دوگانه سه تخم  
 قرط و گوگرد و هر یک یک گانه عوض پودینه داخل میکنند تخم قلمت نیز یک آنرا سیگیز پنج آنرا نبات افزوده بدست عرق کشیده از نیم  
 پاؤ تا پاؤ آنرا در عسک کرده نیز استعمال میکنند کبر بصفت اقتباس العلاج است سفوف فیکه سنگ گرده دشانه را بشکند و قرص را سود  
 دارد و دانه مال آن کند و مجرب بلا تخلف است از علویان صفت آن ریون چینی ساینده چهار دانه تخم کاسنی یک درم بادیان  
 تخم قلمت سنگ سمرای حجر السود هر یک یک نیم درم کینه انشاته صمغ عربی صمغ اکوریا سوس هر یک دو درم تخم خرفه تخم خشخاش طباشیر هر یک  
 سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه خار خشک تخم کند ناخم که دپاک کرده هر یک پنجره شربت سه درم باد درم شربت خشخاش دوه درم  
 شربت بنفشه و بست درم آب شیر خیارین ایضا مغز تخم خربزه ناخواه تخم کوس تخم ترب زیره سفید مغز بادام تلخ مغز فلفل حب القلمت  
 ازعفران هر یک چهار یا شش سیالیوش شامه سه را ساینده و یک مثقال زن آن باب پرسیاوشان و دو حبه جالیود کشته و دو توله شربت  
 بنفشه و دو توله عرق کیوژده و باد بلنج پرسیاوشان هفت باشد انجیر چار عدد و سیزه شقی یا زده و دانه بادیان چار باشد تخم قرط و کیوژده  
 و یک نیم پاؤ آب بچشان چون سوم حصه بماند شربت بز و آویخته و بند سفوف برائے تقطیر بول که از دست بول باشد صفت  
 آن تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم بادام مقشر کینه اربا سوس نشانه کل ارغی خشخاش سفید تخم خرفه مسادی  
 کوفته بخنه دو درم با شربت بنفشه اسماعل نماید ایضا برائے تقطیر بول بلا حرقت مفید صفت آن کند بلوط هر یک بست  
 و پنجره حب الحلب سعد کمر بالا سن خونجوان قرفوج هر یک دو نیم درم کوفته بخنه سه درم بخزند سفوف ماسک بول حبت  
 کثرت و سلس البول بلا حرقت و بول در فراش زدن صفت آن گلکار زن آنج هر یک پنجره کشتی خشک آن صمغ عربی گل آنی  
 هر یک ده درم کند شتی درم بلوط پنجاه درم کوفته بخنه شربت سه درم باب خالص سفوف و دیگر حبت سلس البول صفت آن  
 کند سیخه عدد کوفی خونجوان زیره کرمانی شاه بلوط حب الاس کشنیز سرکه پرورده نهند مسادی کوفته بخنه سفوف سازند شربت  
 دو درم ایضا برائے سلس البول که از سردی شان بدو صفت آن سعد را سن جفت بلوط هر یک دو درم هر سه درم سفوف سازند  
 ایضا برائے کثرت بول از بیاض و الدم حرم صفت آن نازشک بخند سیاه و اجیتی جوز نول مسادی ساینده یک کف با حرت  
 مناسب است مال نماید سفوف بزرگ سلس البول که از گرمی شان بود صفت آن کشنیز خشک گل سرخ هر یک پنجره درم طباشیر  
 تخم کابو تخم خرفه هر یک پانزده درم گل انجی پنجره درم گلار یک درم کافور نصف درم صمغ عربی دو درم آب انار ترش سرشته  
 خشک نمایند و ساینده سفوف کنند سفوف ستعل در بول فی الفراش صفت آن سود کند خونجوان جفت حب الاس  
 گلکار جمل برابر کوفته بخنه سفوف سازند و بدهند و شک و جند مید تسر در وغن سوسن آویخته بر شانه و نهند و شند بران بول آن آویخته  
 بدهند و از شامه مدره و سواد حرا از کند سفوف شادنج که برائے بول الدم مجرب است صفت آن شادنج معسول ام القوم  
 بسد که با گلکار شب بانی تخم خرفه گل ارغی گل قبرسی مسادی کوفته بخنه شربت دو درم آب که در آن ساقی تر کرده باشند سفوف  
 که بول الدم مجرب است و کسانند و نیز نافع است صفت آن بسد که با طباشیر حب الاس کشنیز خشک ایچ صمغ عربی

کثیرا بر یک سده باشد ششاش سفید چنانچه نبات مصری است تولد سفوف کرده هر روز صفت باشد با عرق کاهراش بر بخورند و از ترشی پر پیز  
 کنند سفوف مدد بل و نافع حرقت بول و سوزش مثانه صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه ششاش نشاسته  
 کثیرا رب السوس از هر یک سده دم بزالیج سفید و دم قند سفید برابر اویش شربت سده دم آب ششاش نبوشند سفوف ثلث است  
 حرقت البول و جریان غی و تقویت مثانه از سیکم مخملیم و شرب صفت آن مرورایدنا سفید کینر تولد طباشیر حجر البود کل ارمنی  
 بر یک و دو تولد کثیرا صمغ عربی خانه شک تخم کاسنی گل فلفل مغز تخم خیارین گل فلفل گل نیلوفر بر یک سده تولد ثلث مصری  
 مساوی همه سفوف ساخته نبات نصف وزن او و بیخه ششاش مائه آب تازه بخورند باشند سفوف نافع سوزاک صفت  
 آن الاچجی فندوق پوست مغز تخم خربزه چاکهار ریوند چینی بر یک نیمه دم همراه و صمغ کاهفت روز خورند و بعد از این سفوف بر یک  
 تقویت و بند کردن چکر کل آرد ثلث مصری شفاقل سرشش ماهی سوربخان شیرین بر یک نیمه دم تخم خوراک نمایند و با شیراده کاو  
 خورند و روزی یک تخم خربزه ایضا بر یک بند کردن چکر نفع سوزاک نیز دارد صفت آن کندر سنگ جراحی رال نبات مصری  
 هر واحد و تولد کوفته بخیه چهارده خوراک نمایند و باسی شش بخورند سفوف مختصر حکیم احسن الدخان مجرب معمول بر یک سوزاک  
 صفت آن است هر روز دست سلاجیت است کلو قلی کشته بر یک سخته له مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز تخم خرمه سیاه تخم ششاش سفید  
 تخم کاج دانه بیل طباشیر سفید کباب چینی بر یک هفت مائه همراه با یک سده سفوف سازند و ششاش مائه همراه آب خالص و شربت  
 بزوری یا پنجه جال بخورند بیهوده ایضا مختصر و از حکیم مدوح صفت آن مال کلهانه بچسبند صمغ ذواک و با دیان خار خشک  
 کثیرا خشک تخم خربزه بر یک شش مائه سفوف سازند و ششاش مائه همراه چال فاله شکری و دو تولد یک شب راب ترک کرده صبح مایسده  
 صاف و بخورده شربت بزوری آینه نبوشند ایضا مدل قهره سوزاک نخه حکیم صلوخیان صفت آن پشگری بریان گل ارمنی  
 کاج کثک سفید کرباج کاو رال و از سبز بر یک سده مائه کوفته بخیه سفوف سازند و برابر نبات مصری آینه ششاش آب نفوع خود  
 چهار دم خورند سفوف و دیگر که بر یک سده اندال قهره مجرب است صفت آن گوند کثیرا دم الاخوین گل ارمنی طباشیر رب السوس  
 گل مخموم کلانارب کاج تخم ششاش بر یک دو مائه نشاسته مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه خرفه مقشر از هر واحد سده ریوند چینی یک مائه  
 کوفته بخیه سفوف سازند سفوف نافع سوزاک و قهره مثانه و کرده سنگستان صفت آن حجر البود تخم قلیت گل ارمنی کثیرا  
 نشاسته تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز دامدانه فالد زیره سفید دست سلاجیت صمغ عربی ستاور بر یک بخورند طباشیر مغز تخم تربوز تخم  
 پزویه بر یک هفت مائه با دیان دم الاخوین مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد چهار مائه طباشیر مصری یک نیمه تولد شکری بریان سده مائه  
 کوفته بخیه سفوف سازند خوراک حب مزاج ایضا جاست سوزاک معمول صفت آن سنگ جراحی پنج بند تل کلهانه  
 کوه و خورده تخم کثیرا گوند چینه برابر کوفته بخیه همراهی شیر بقدر یک تولد خورند هر روز و گاه سه وانه الاچجی گل ارمنی ست گلوز زیاده کرده  
 پیشونو غده یکجی جیت سوزاک جدید و قدیم معمول است صفت آن است سلاجیت ست گلوز تازه وانه الاچجی کلان کته سفید  
 سیستان طباشیر غش همه برابر کوفته بخیه بقدر چهار مائه بخورند و اگر سوزش بسیار باشد همراه آب کلیل خورند ایضا جاست سوزاک کثیرا صفت آن

خازنشک تازه پاؤنار و کتاب خشک سازند و در باون کوفته سر سمانوده سروالی سنگ جراحت هر واحد نیم پاؤن شکر خری پاؤن سیر  
 باهم آمیخته سفوف سازند و هر روز یک دام بخورند و اگر تخم خرد بجاے سروالی کنند شاید ایضا برائے سوزاک مزمن گویند که بمثل  
 روان نیست صفقت آن روزی صیفی سروالی ملیده رنگی سادی کوفته بخیته پنجاه سهار باشیر که تازه و دوپهر و شام بالسی شیکو کوبند  
 سفوف آمل که در سوزاک کهنه قیصر رسیده صفقت آن آمل منقی اند چوبای و گجیزند و کوفته بخیته شکر سفید موزن هر دو  
 آمیخته سفوف سازند و از هفت داشته تا یک توله همراه آب بخورند سفوف مست بهر وزه در سوزاک کهنه بمثل  
 صفقت آن بهر وزه تر پاؤن سیر کلون خشک هفت توله اصل السوس چار توله این هر دو را سائیده و بهر وزه آمیخته و در صر و بسته  
 در آب بطریق مشهور بچکاند و خشک کرده سائیده نصف وزن آن نبات سفید سووه آمیخته سفوف سازند شربت نصف درم  
 تا یک درم شش کتیقتال همراه آب و بعضی اوقات بهر وزه صر و دپوئی پستد سبک انفسی آن پر از آب باشد و از آن منوده بر آن تا دو پا  
 آتش افروخته پنچر دره سبوز خرد و در آورده سووه بقدر نیم داشته تا یک نیم داشته با اصل السوس منقش سووه موزن آن آمیخته بالسی شیکو کوبند  
 داده میشود از ترشی وادی و چ شریخ اجتناب ضرورت و گاهی بهر وزه موصوف طباشیر و سنگ اجست هر یک شش ماشه دانه بمیل  
 دو ماشه و کمر و خود یک توله سفوف ساخته پنجاه سهار شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه هر یک هفت ماشه شربت نیلوفر و توله داده میشود و  
 گاهی بهر ست بهر وزه دانه شکاف فاقه کبار هر یک یک توله سووه بقدر سه ماشه همراه بالسی شیره کاو صیاح تا چار دره روز میدهند غذا شیر و برنج  
 بقدر غله تعالی نعمت یابد سفوف برائے سوزاک محمول کلچم و دوخان صفقت آن الاچچی کلان ست سلاجیت سنگا کلچم اصل السوس  
 گوگرد و خردست کلچم قاج خروس الکماذ مغر تخم خیارین بچکان مید بر یک یکد مس که جو کاهار طباشیر هر یک یک نیم ماشه کوفته بخیته هفت ماشه  
 آب سرد و روزی ایضا برائے سوزاک باخون دریم صفقت آن اصل السوس منقش ده دانه ست سلاجیت شوره قلعی جو کاهار  
 الاچچی کلان گل میوه لای برگ خازیره سفید هر یک دو دانه نبات سفید بست و هفت دانه نامک سفوف ساخته یک دام بخیته یک  
 بخورند سفوف دافع سوزاک و مجرب صفقت آن گوند چنیا گوند بول گوندانه گوند و هو تلخ بصری تخم سلمی پوست تخم سپین  
 پنج بستی هر یک یک توله تال کلهانه و توله بطگری بران یک توله شکر سادی هله و دو کوفته بخیته سفوف ساخته یا زده روز بخورند بالسی شیره  
 کاو غذا خشک و شیره یا زده کاو سفوف سال شریسل که نافع سوزاک است صفقت آن سال پرنیل گل زمینی  
 شب یزانی بران نبات سفید هر یک برابر کوفته بخیته سفوف سازند و بقدر توله بالسی شیره خرنه فاقه طرق ساقین شوره که  
 بزبان خرنی سال شریسل گویند بطریق ابل فرنگ نیست شوره قلعی و دانه توله یک آمل سار یک دم و ظرف کلی نو کرده بر آتش  
 زغال دانه که هر دو در آب شونده و از شعله و بر آتش از دانه و گاه شعله اندودن نطفی شود و هر دو جزو مثل آب بنظر آید از آتش فرو برد  
 و ظرف سخی قلعی دریا تعالی کالسی مانده چون هوا خورد و خور شود و شعله از دانه و شعله آدویه سوزاک بکار بند سفوف برائے سوزاک دن حالمه  
 که استعمال عدلت در آن حالت منع است صفقت آن ست کلومع عربی اصل السوس منقش تخم کاو هر دو واحد شش ماشه کات سفید  
 بنسلو چون کتیرا قاتیاه هر یک سه ماشه مغر با دام تخم خناش هر واحد توله سفوف سازند و هر روز دو شقال خورند سفوف مایه بران

برائے انمال قرعہ سوزاک مولف و معمول حکیم علی صفحت آن طبانیہ کبریت زرد و سر یک و دو درم مغز تخم خیارین چهار درم تخم خرفه  
 نیم شقال کثیر صمغ عربی امیران چینی ہر یک یک دانگ گلزار یک نیم دانم زرشک بیدارنافیون زرد و ندہ جرج از ہر یک دو دانگ کثیر قشر  
 سد شقال مشک سفید ہمدن ادویہ کو فتنہ بختہ سفوف سازندہ خوراک یک شقال باب آذہ یا بادہ مناسبہ ایضاً کہ در رفع سوزا کنند  
 و جدید تر صمغ و جرج بجم مدوح است صفحت آن سمت سلاجیت لوبان سفید ہر وزنہ نصفی ہر واحد کیتولہ صلی سیاہ صلی سفید  
 آلمہ ہر واحد شش ماشہ کشتہ قلعی سد ماشہ نبات سفید و چند ہمہ سفوف سازندہ و ہر صمغ کیتولہ باقد سے آب بخورند ایضاً کہ ہر یک سوزاک  
 سفید صفحت آن ہر وزنہ یا سفتہ سد ماشہ حجر الیوگل رخی ہر یک چار ماشہ صمغ عربی کثیر انا خاک تخم کاسنی گل سپاری مغز تخم  
 خربزہ مغز تخم خیارین ہر یک سد ماشہ ثلث مصری کیتولہ باریک کردہ نہ ماشہ باشیر گاؤ بخورند سفوف کہ برائے سوزاک سفید است  
 صفحت آن لاکہ دخت ہر گل نیمو ہر واحد کیتولہ سمت گل دوست سلاجیت رازندہ طباشیر ہر واحد شش ماشہ رازندہ قاقہ جو اکھا  
 شورہ قلعی ہر واحد چار ماشہ نبات چھار تولہ کو فتنہ بختہ و شقال ہر وزنہ باب سر بخورند سفوف قلعی کہ در سوزاک استعمال میشود  
 صفحت آن قلعی کشتہ طباشیر یکاب چینی دانہ الچی سفید ہر یک سد ماشہ کو فتنہ بختہ رزاول یک ماشہ روز دوم کینیم ماشہ روز سوم  
 در ماشہ ہر شہ جات درہ بدہند نوع دیگر ہر یک قرعہ قضیب مجرب معمول صفحت آن طباشیر سفید چار ماشہ دانہ الچی  
 خوردست گلکو یکاب چینی از ہر یک دو ماشہ قلعی کشتہ نیم ماشہ سمت سلاجیت آقباں سد ماشہ کو فتنہ بختہ سفوف ساختہ باشیر تخم خیارین  
 بخورند باشند ہر ادویہ یک خوراک است چہ بنین ہشت روز یا بد خورد نوع دیگر کہ برائے سوزاک جدید و قدیم مجرب صفحت آن  
 سریالی سنگا لادوہی خوردنہ ڈاک پہلی خانہ شکانہ الچی کلان قلعی کشتہ کو فتنہ بختہ نبات سفید ہم چند یا بختہ بقدر شش ماشہ بلو وادہ  
 دام شیر گاؤ فروزند سفوف اتالیف حکیم موسی جت قرعہ زرن کہ باہر کہ باشد و باوقطیر البول ولس البول نیز باشد جت و روئی  
 سفید و حکیم مصوف نوشتہ کہ دلائع مذکورہ چند مرتبہ تجرہ رسیدہ و بیار مؤثر اندادہ صفحت آن گل رخی کثیف زرشک صمغ عربی تخم  
 حاض بودادہ کنند کہ ہر یک دو درم بلو بودا لاکہ زردہ درم شربتہ و شقال باب سر و درایم استعمال این سفوف از آب جناب نمایند  
 ایضاً برائے قوت باہ صفحت آن پوست خج سنگا پہلی پوست خج ادونت شمارہ آرد ماشہ قشر کو فتنہ بختہ صمغ ہفت ماشہ باشیر گاؤ  
 بخورند سفوف غنیمت قدوی باہ صفحت آن خربزہ یک تولہ مسطکی صلی سفید ثلث مصری طباشیر ہر یک چھار تولہ  
 نبات ہمدن ادویہ کو فتنہ بختہ سفوف سازندہ خوراک از شش ماشہ ایک تولہ سفوف کہ در تقویت باہ و اساک فرحت و نشاط و  
 تقویت اعضائے رئیسہ مجرب باب نیم سیلان صفحت آن بیاسزہ عطران دانہ بیل قرنفل و رخی بہن بہن سفید شقال غولجا  
 ہر واحد یک شقال مشک خالص غنیمت شب و رقی طلا ہر یک یک دانگ موچرس سد شقال نبات سفید و خج شقال کو فتنہ بختہ  
 بقدر یک نیل رنگ خوردہ باشند و در فتنہ دیگر موچرس اعلیٰ حوض موچرس نوشتہ سفوف مقدوی باہ و مولدنی صفحت آن  
 مغز تخم مصفرہ درم کثیر سیاد ہفت درم تخم ششاش پنج درم مغز پنڈہ دانہ سیلخہ اندر جو شیرین ہر واحد چار درم و رخی یک شقال  
 نبات مصری برابر کو فتنہ بختہ سفوف سازندہ شربت تولہ بشیر گاؤ کہ در آن خرا و عدد و جوش دادہ باشند سفوف کھنہ انا برائے قوت باہ

صفت آن تال که با مل سیاه و ممل سفید است و بد هر یک یکدم چاقتر و دوردور گرفته با هیچی شکل بخت نهشت باشد تا یک توله  
باشیر کار و بخورد سفوف کیمیا می عشرت بنایت مقوی باد و مسک صفت آن که چنگلی سیرخ کا پهل شش سرخ  
قرنفل چار سرخ زعفران یک سرخ شکر گز چار سرخ و اچینی یک ماشه از وکیل چار سرخ افیون شش سرخ و ورق طلا چار سرخ و ورق نقره  
بصفت سرخ مشک یک ماشه ریگ ماسی یک ماشه سفوف کرد و دایک لایح غیر کار و دوردور بد و ساعت بخلع مشغول نشوند و چون در وقت  
جماع سوزش سینه بهر سدی یک پیاله کلان شیر بخورد و در تمام شب همین تم چار و ده تا شیر خورده نوشید و خنجر خواند کرد و بیدار خواهد ماند و بخلع  
مشغول خواهد شد سفوف مخرج و نشط و بیسی و مسک صفت آن مغز بادام فوسفه مغز نریمان مغز انگک بریان مغز حلزون  
بریان خفیه الغلب چینی نونجان بیاض بهمن شقاق مصری البرشم قمرض هر یک یک شقال از بیل نیم شقال زعفران یک نیر انگ  
مشاقطه غنر شنبه ورق طلا و ورق نقره هر واحد یک یک انگ چرس اعلی و شقال نبات سفید پنج شقال کوفته بخیه سفوف سازند  
شریبه نیو تاک یک درم است ایضا سیسی و مسک صفت آن پوست بچ کرمی مید چوب شج هر یک چار درم هر دو گرفته  
بخیه فک سفید برابر بر همه آخته سفوف سازند ایضا جاست افزایش نخی دبا ه صفت آن مندی خشک خار خاک موسلی  
سینبل گل سینبل یک چنگلی هر یک درم چار درم گرفته بخت هر صلیح بقدر سه چار ماشه باشیر تازه بخورد سفوف مقوی باد و غلا اسی  
و دافع سرعت انزال صفت آن تال که با نریمان شمر خناش سفید کجدر مقش حبس منغریه منغریه وانه مغز خرنه مغز تخم قرطم  
هر یک چار توله خرنایم با و سیلند سه توله مغز اولم بخورد و بچ بندر کوسلین نشاسته صمغ عربی کثیرا بهمن مغاث وانه الاچنی کلان مغز تخم  
کوچ شقاق چینی گوند موچر س تخم انگن سوزالی و مولا سینبل کبلا کبلی تودرین مید چوب کشته قلعی خار خاک تخم قنب هر واحد  
دو توله مصطکی حوز جدم الاچنی خور و پوست کباب پینی بوی سونجان بوزریان طباشیر و اچینی زنجبیل هر واحد کیتوله عاقر قزاق شامه  
سفوف سازند و کیتوله نیم با و شیر سعال نمایند سفوف و دافع سرعت انزال صفت آن لک مغول سریالی سچ لوده و پانی  
ماز و بے سوراخ از هر یک چار درم شکر سفید برابر لاده و خوراک از شش ماشه تاده ماشه باشیر کا ویش ایضا بارک سرعت انزال  
صفت آن کز رانج طباشیر زیر هر قدر تال که با پیچند سیاه زرد و دانه لیل گل فلفل هر یک شش ماشه خسته تمر چندی در شیر برگرد  
تر نموده در سایه خشک کرده کیتوله مصلی سفید شقاق قلب مصری هر یک چار ماشه کوفته بخت نبات سفید آخته بای شیر کا و بخورد  
سفوف که مداومت آن سرعت انزال رافع است صفت آن ثعلب مصری شقاق شکم کاهه خشک هر یک پنج ماشه  
تال که با ماز و سبز تودرین هر یک چار ماشه وانه الاچنی کلان مصطکی رومی هر یک سه ماشه نبات سفید مهوزن و دینه جبار کوفته بخت  
سازند سفوف معمول حکیم وارث حلجان بر کج فجر بریان دنیا بلیس و سعال بوا سیر و سوزاک و غیره صفت آن طباشیر  
مصطکی کثیرا صمغ عربی گل از نیمی سندر و س گلانا راقا کز رانج رال سفید کتبه سفید دانه وانه ترش دانه الاچنی سرخ و سفید موچر  
عود غرق ز رشک بیدانه جاهر مهره از هر یک شش ماشه باز رشک ماز و سبز بریان بلبله زرد بریان حر و ایدان سفته از هر یک ماشه ساق و طباشیر  
زیر و سفید بریان در و پنج عقرنی بلیگری بریان پوست بلبله بریان از هر یک هفت ماشه زهره خطانی غیر شنبه هر یک شش ماشه شقاق النمان

پنجشنبه شرفال یک باشد زرد و در مسک نیست از هر یک چهار ماشه بعد سوده مر جان سوده تخم میز پر یکری می از هر یک سه ماشه گفته بخینه  
سفوف سازند و بخند و نورک از سه ماشه تان باشد بخورند و بالایش از ششگی گفته و در پا و آثار آب و چهار توله کلاب جوشد و بنده نصف  
بماند صاف نموده شیر مرغزاد ام اضافد نموده بنوشند سفوف ماسک المنی که بر سیلان می معمول است صفت آن  
بجینت بجز راتی ستاد و تال کمانه شقائق ثعلب مصری و چرس تخم سروالی گل شدی سنگاره خشک که کس گوند ببول گوند ببول گل  
بول گل باوه تخم مید لکری هر یک شمشه خسته تر سندی دال باش مقشر هر یک چهار دام شکر سفید برابر از هر یک گرفته بخینه سفوف سازند  
یکدام با شیر گاو صبح و شب آید و ماشه آب سوشام در دست کنند و الايضاً انجربات احقر صفت آن تال کمانه تخم ستاد و بجینت گاو کمر و  
خورد و چرس تخم اوئلک منع عربی هر یک باشد سنگاره خشک سنگار گوری چنانکه شقائق هر یک شمشه موصلی سفید موصلی میاه  
هر یک توله گرفته بخینه شکر سفید برابر آینه بقدر شمشه همراه شیر بخورند و از باری از شش بر سبزه سفوف بر لک اصلاح و غلیظ نمایی  
مجر صفت آن شقائق ثعلب مصری و چرس تخم اوئلک منع عربی و الايضاً انجربات احقر صفت آن تال کمانه تخم ستاد و بجینت گاو کمر و  
هر یک یکدم نبات سفید سده و ام بعد گرفته بخینه بوزن برابر چهار ده پزی بسته هر یک پزی با شیر تازه گاو بخورند و از شش و جماع  
بر بریزند و الايضاً بر است وقت نمی جرب صفت آن تال کمانه بجینت میاه تخم اوئلک سروالی توکمر و خورد و سمند رسوکه موصلی سفید گوند  
ست گلو و چرس گوند دخت بر گوند بر سادی گرفته بخینه چهار ماشه با شیر تازه گاو بخورند و سفوف که بجز ریان نمی در خدمت  
انزال مجر صفت آن تال کمانه موصلی میاه موصلی سفید تخم کوی تخم اوئلک منع عربی و بجینت پوست پنخ اوئلک گاه تخم گل و بولی  
برنج ساشی که کس تخم گاه و از بر سمند رسوکه ستاد هر یک شمشه سنگاره خشک و در مسک سازند سفید برابر او دیشش ماشه  
از برین دو آب یا شش شیره گاو لعل آرد سفوف و افغ جربان نمی و غلظت آن و مسک صفت آن تال کمانه بجینت میاه شقائق  
و چرس بوی پخی هر یک بیک توله کمر و خورد و ثعلب مصری و تخم خیار هر یک توله موصلی سینبل تخم کوی صمغ عربی ایمن خورد و امین کلان  
هر یک نه ماشه گفته بخینه بقدر نه ماشه با شیر سیزده توله بخورند و الايضاً افغ سیلان نمی جرب صفت آن طباشیر ثعلب مصری ست گلو  
صمغ بلس الاچئ سفید هر یک یک توله نبات مصری نصف وزن او دوی سفوف کرده صبح و شام نه ماشه با شیر بخورند و است و بکر و بنوشند که شکر  
اوئلک آثار آب نیپا و باشد از جماع و ترشی اقبال کند سفوف و غلظت می رقیق و معمول صفت آن پوست تلخ پنخ گاو که گاه ناخامی پنخ  
آن در زمین باشد خشک کرده گاو کمر و خورد و تال کمانه مغز کنول کله هر یک پنج توله ببول کمانه بجینت تخم سروالی چنانکه هر یک توله گرفته بخینه سفوف  
سازند شربت توله با شیر تازه گاو الايضاً که بجز ریان نمی اگر ده ساله بود هم معین آید صفت آن پنخ بند موصلی میاه موصلی سفید تال کمانه  
سمند رسوکه سرواچال سینبل چال و سوری گوند سینبل تخم اوئلک منع عربی و سوره بر دم و بولی ببول پنخ سیده چوب هر یک یکدم بولی ببول گاو کمر  
هر واحد پنجم گرفته بخینه شکر تری آینه هر یک یک کف دست با شیر بخورند و از شیرینی و ترشی بریزند نوع دیگر بر است وقت  
منی جرب از سوده است از بیا صمغ از مروج صفت آن ستاد موصلی سمند رسوکه بجینت میاه سروالی تخم تر سندی مقشر موصلی سینبل  
تخم تال کمانه شمشه سفید نه الاچئ سنگاره خشک گرفته بخینه شکر آینه همراه شیر تازه گاو بخورند و هر رولیک کف دست



سفوف برآی جریان می مجرب صفت آن بیج بندال کھانه سمندر سوک سبب گوند و پاک مساوی کوفته بخینه نبات سفید  
هموزن آینه سفوف سازد از هشت داشته تا یک توله و در نزدیکی کوه خرم سریالی زیاده است و زیاده که بالسی شکر گاو بنوشند  
سفوف مغلفه سی صفت آن دال ماش یعنی آینه بخینه و در عرق پیاز شب تر و هشت صبح مالیده و مقشر ساخته خشک کنند  
و در روز اندیس موی سفید بخینه و نیم گرم چندی مقشر و نیم توله خرم تا یک توله پاک بالا خوب باریک ساییده شکر سفید و توله بیزندقت  
خواب بعد یک پاس نظام کتوله با شیر گاو یک پا و بخورند و عذیقه ثعلب مصری شده و له الاچکی سفید طباشیر مرغوس کمرس بر یک  
یک نیم توله مسلکی است گلو بر یک یک توله بسیاری چکنی شده و له نبات سفید و زرد و توله و شیر و دخت بزرگ کرده و خشک ساخته کوفته بخینه و شش داشته  
در شد آینه بخورند سفوف مغلفه سی رقیق از موم صفت آن کونیل و دشت برگد پوست بیج کمرنی و تخم کونیل و تخم سیستان  
سورس چلی بول خام برابر ساییده سفوف سازد و خاک تا یک توله بشیر و ده گاو ایضا و داف سیلانی می و موله و مصلح آن  
صفت آن بچلی بول نهایت خرد و با مسوره نهایت خرد و دوی خور و کونیل بر هر چهار و سایه خشک نموده مال کھانه و در موی  
و سفید گاو و خورند و عذیقه ثعلب مصری پوست بیج اوشت کله و سور بخان همه مساوی گرفته شکر هموزن آینه سفوف سازد یک کف دست  
بشیر و ده گاو است و یک روز خورند سفوف بر اکثر احتلام کربیب و در معنی باشد از تجربات حکیم منصور علی صفت آن  
سیستان است گلو بر یک شده توله است هر روز و دوله نبات هشت توله سفوف ساخته کتوله با شیر گاو یک نیم پا و کد انیم پا و آب بیج خرد  
بخیرا و چغندر با شسته با لیمو و صاف نموده بشیر شری ساسب شیرین کرده بخورند ایضا مغلفه سی صفت آن صمغ عربی و گند چین  
سورس است سلاجیت است گلو طباشیر مسلکی خسته تر چندی مقشر کشته قلعی مساوی شکر برابر همه خوراک یک توله یا کوسیر  
شیر گاو و تاده و ایضا مسکه مولد سی صفت آن سنگها و خشک شده باشد و زده باشد مال کھانه چار باشد گوند چنان باشد  
قلب مصری چار باشد مسلکی شده باشد نشاسته چار باشد نبات هموزن آینه کوفته بخینه سفوف سازد و خوراک از چار باشد هفت باشد  
سفوف بیج بند که برآی جریان می مجرب است صفت آن بیج بند سیاه تخم لعل بر یک سه درم گاو کمر و تال کھانه اندر جو  
شیرین بر یک شش درم مسوره است چهار درم کوفته بخینه با هم چند شکر تری آینه تر و زرد کتوله آب مسر و بخورند سفوف دیگر برآی  
منع جریان می صفت آن مغز تخم کونیل تخم او شگن است سلاجیت بر یک سه درم گوند بول ده درم اندر جو شیرین طباشیر  
بر یک یک درم هم سفید موی سفید توری گل کونیل بر یک سه درم شکر سفید برابر همه خوراک کتوله با شیر و ده گاو و سفوف  
قلعی که جریان می و سوزاک قدیم و جدید رانغ و موی صفت آن است گلو است سلاجیت الاچکی خرد و کمان بیاضی تا یکمانه  
قلعی کشته بسلوحن از بر یک یک درم برآی کوفته بخینه هر روز داشته تا یک توله استعمال نمایند سفوف برآی بند کشا و بیاض است  
مردم صفت آن بیج بند لعل و زرد کمرس سمندر سوک تخم و تخم برم و دلی تال کھانه گاو کمر و ستار و تخمیل موی سیاه  
موی سفید تخم کونیل برابر شکر تری و چند هم بر روز یک کف دست با شیر گاو خورند سفوف رانغ علت آن صفت آن گل  
نیلوفر و درم کشیز خشک و نیم گرم تخم کاسنی تخم خرد از بر یک سه درم گل سرخ نیم گرم بزرگ قطونا و درم سولف و موی کوفته بخینه موی بول است

آینه برانده شربت و در دم ناله و دم با نیم اذیه سرکباب آینه سفوف مقل می و دفع کثرت شروت باه صفت آن تخم کاه  
 شاد باج کشینه خشک که در بول و گل نیلوفر تخم غرض صندل سفید صندل سرخ ساق گلناطبا شیر عدس گل سرخ از هر یک یک کج و  
 بزرگ باج کافور از هر یک یک کج و کوفته بخیه سفوف سازند ایضا که قطع شروت از جبال و نسا که صفت آن سفوف باج  
 تخم خرفه تخم کاه تخم خشک شربت هر یک یک کج و نیلوفر و جزو شربت سه درم با شیر و تخم کاهو سفوف برای قیل ریجی نافع صفت  
 آن بادیان بنیاد درم انیسون بست درم شیخ ازنی و درم اصل السوس سه درم زیره سفید هفت درم مرصاف اشق  
 هر یک یک درم شربت درم و اشق را در آب یاسین و آب پودینه حل کنند باقی ادویه را کوفته بخیه آن سرشته بگذرانند تا خشک شود  
 بار دیگر با یک سائیده قند سفید بخند آن آینه بخیه بخند درم اذان هر املود و شباهه استعمال نمایند و جنبه بستر و فروغ  
 باسین جلوه در احلیل چکانند سفوف برای فروج رحم صفت آن مغز تخم خرپزه و خیارین و کدو تخم خشک شربت هر یک یک درم  
 صن حری نشاسته کثیر را با السوس هر یک یک درم با یک سائیده سه درم با شربت خشک شربت بدینند سفوف حقیض صفت  
 آن تخم کرفس بادیان انیسون فطر السایون فردا هر یک یک درم کوفته بخیه سفوف سازند شربت و درم با شربت بدینند  
 سفوف کشینه که در حبس نزول الدم از ملط و غیره در شرب عشته و خفکان و مطلق اسهال عجیب الفحل است صفت آن  
 کشینه بوداده یک حبس و گل ایمنی طباشیر لب سوخته که با هر یک یک درم نصف جزو اقا قیامع جزو دارچینی خود خام گل محتوم زعفران که با هر یک  
 تخم جزو کوفته بخیه هر املود و درم با شربت سیب یا شربت لیون بدینند سفوف برای حبس و در احضن معول صفت  
 آن نال کمانه بریان کراچال که با تیس گیر و از دما این کلان لوده رسوت سنگ جراحه چینه گوند کراکلا سنگی مساوی  
 شکر برابر هر یک کوفته بخیه سفوف سازند شربت و شقال باب سرد ایضا برای حبس حقیض مجرب بعلی سینا صفت  
 آن تخم کرفه که با صغ عربی پوست بیضه مرغ سوخته کاغذ سوخته هر دو درم استخوان سوخته که با هر واحد سه درم  
 کوفته بخیه با شربت بدینند ایضا برای استخاضه از معولات حکیم وارث هلینان صفت آن گل کاو و زاینط لگی  
 کثیر لکوند بول و دم الاغین گلناطبا قیامع گل ریشی پنج انجبار زهر نمره سیده چوب گل پسته گل فلفل طباشیر کزناج و دان الاچنی سفید  
 سنده و س هر یک ششماشته کنند رال کته سفید هر یک پنجماشته از صبر کاپهل هر یک هفت ماشه شقایق النخاع چار ماشه از روت  
 سه و نیم ماشه پشگری بریان و دو نیم ماشه کوفته بخیه سفوف سازند خوراک از چهار ماشه ناش ماشه با شیر و تخم معصفه و شیر و تخم خرپزه  
 هر یک پنجماشته و شیر و نازک شیر و تخم خرپزه هر یک چهار ماشه و شیر و کشینه خشک سه و نیم ماشه و شربت حب الاس یک توله و شربت  
 بزهری یک توله و حکمده نوشند ایضا برای حاکمه که خون حقیض و حالت حل آید صفت آن نیلوفر اصل السوس لوده آسله  
 صندل سوخته کات نال کمانه بریان هر یک و درم و طباشیر یک جزو آب برنج ساغی نایک توله خوراک است سفوف هندی  
 که خون حقیض و بواسیر و شکم باز دارد و قری و رفتن آب از فرج منع کند و علتها می و دیگر که در مزاج باشد بطرف سازد و مسکه است  
 صفت آن پوست و دشت انبه پوست و دشت جاسن پوست و دشت و هاک رسوت و چرس میدان مجبیه تیس موکفه

مغز میل بود و گیر و کا پیل حنظل سرخ کز انج کز او می سبز و های گل و دوده پوست کز او میا دودیه هموزن و بار آن شکر سفید آتش  
خود را که دودیم آب شسته برنج سفوف و انج سیلان رطوبت رحم صفت آن تال کمانه یجیند کجانی گل سپیاری  
گل پسته پوست بیرون پسته فوگل دوده هر یک چهار ماشه مصطکی سه ماشه ثعلب مصری آرد و نمک مغز تخم قمر هندی هر واحد توله  
کو فته یجینه نبات مساوی مجموع آینه هفت ماشه آب یاقرق کا و زبان ده توله بدین نموده عذیر که بر آید رخ سیلان رطوبت رحم حنظل  
نادر و منی زمان که روان باشد نهاده صفت آن خسته قمر هندی را در آب که تر نماید تا تمامی قوت و داب آید آن و قسمت  
خسته مذکور را متشتر نموده باز در آب مذکور تر نماید که تمامی آب جذب شود و خشک گردد و بعد از آن گرفته باریک ساییده برنج وزن آن  
مغز تخم کمانن و منی وزن آن حنظل سفید آینه یجینه بلر جیح نبات انداخته سفوف سازند و یک اوقیه آب خوراند سفوف  
مجر بحت نوز رطوبات رحم از هم جاری باشد نافع و از برای کثرت سیلان منی و منی دودی و از برای جریان رطوبت  
بر ترسم فرج مجرب است صفت آن گل انج گل فوگل گل پسته اگر یافته شود و الا عوض آن پوست بیرون پسته صمغ ذکا که  
از هر یک سه ماشه شکر سفید یک توله کو فته یجینه سفوف سازند و هر روز بشیر کا و یا آب سرد بخورد ایضا بعد از صفت آن  
تخم جیجیه گل پسته گو که هر روز گوشت و پاک مساوی شکر سفید برابر کو فته یجینه سفوف سازند و یک کف دست بخورند و گاهی به جمت  
رخ بنا عست و آرد و نمک بریان اصافه کرده آتش و سفوف بر آید سیلان منی نادر صفت آن ستار و مرجس  
خار خشک بھلی بول تال کمانه یجینه کچور مصلی سیاه است گلو میده چوب الما کچور طباشیر تخم خنشا ش ثعلب مصری صمغ عربی کشیر  
قلعی کشته سروالی مصلی سفید بنین شقائل یجیند تخم او تنگن زرد و دیگر یک چهار ماشه تخم خرفه نه ماشه حنظل سفید صمغ ذکا که هر یک  
پنج ماشه کو فته یجینه شکر سفید یک توله کمانه خوراک شش ماشه و گاهی سنگبار خنشا و پوست کچال هر یک چهار ماشه نشاسته  
اندر جو سنبل الطیب هر یک سه ماشه تور دین مصطکی پودینه خشک پوست موسری پوست پنخ جبر جری سدر کوفی بزر الیغ پوست  
پنج بول هر یک دوا شه اصافه کرده میشود که حایس و یخض منی است ایضا انج سیلان منی زمان صفت آن تال کمانه  
یجیند سیاه ثعلب مصری مصطکی رومی ماد و سبز گلنار فارسی که بر آید شمش کشته قلمی سنگبار خنشا مصلی سفید بهو پیل کا و زبان  
طباشیر از رز جوی من کو فته یجینه شکر تری برابر آینه کف دست همراه شده کا و بخورند سفوف بر آید ماندن گل سفید صفت  
آن مصلی میا دودیه کز او تنگن پوست پنخ سنبل هر واحد یک نیم فلوس کو فته یجینه بعد فراغ از حیض هر روز زن تا پنج روز بقدر نیم فلوس  
باشیر ماده کا و بخورند ایضا اگر کسی که هر روز پوست گندی پنخ هر واحد در دام پوست را در سایه خشک کند و کو فته یجینه بپزند بعد فراغ از حیض مرد  
وزن تا پنج روز بقدر نیم فلوس باشیر ماده کا و بخورند و با شربت کف دست سفوف بر آید کثرت استواء کز رطوبت باشد نافع صفت آن جنبه  
نیم در تخم کز خس بادیان نیوان انخوا و حنظل حنجان برکت دم کو فته یجینه کدر دم متفان نماید سفوف بر آید پنخ استواء و از رز جوی من  
نفس صفت آن سداب قردمانا بھلی زرد یک دم بر کنی عذیر تر است دم سفوف که استواء کند صفت آن زرد و طول جنبه نبات  
مرکب قسط جری نوه عصا آینه بنین بول قردمانا شکر پنخ مساوی کو فته یجینه بر صمغ ذکا که شکر پنخ سفوف پنخ پنخ هر واحد یک نیم مغزی

معهده و بکبر است صفت آن پودینه بادیان هر یک نیم درم مرادید حاضر چهار یک درم زنده باد و در پنج تخم کرنش درج ترکی جوز بود  
 دار الفلفل و در جوی خیر بود هر یک سه درم تخم بصلی هر یک پنج درم شکر بچند همه شربت و درم تا سه درم سفوف نافع جربا  
 صفت آن تخم کرنش درم نیم درم بزرگ درم نیم تخم بصلی هر یک چهار درم کوفته بختی بچند آن قند آینه از دو درم تا سه درم  
 بخورند سفوف درج نهر و فاصل برای تخفیک مزاج حار باشد و من و بایس برادی و قبض و شسته باشد و تاب تناول اود و  
 واغذیه حار نداشته باشد صفت آن باید که اول چند روز سورنجان شیرین و دانه بیل و کشنیر خشک هر یک سه ماشه  
 نبات سفید سه ماشه سوده بخورند بالایش تیره و قوط شیره تخم خرزهره شیره کشنیر خشک هر یک ماشه و در عرق کوبیده و صاف نموده و شکر  
 آینه بنوشند و اگر فرصت دست و دپتر و الادو چار روز قوط و بادیان گاؤز بان اصل السوس هر یک ماشه شسته و بنوشند و دانه غلب  
 پنجاه و تاب جو شایند و بکند آینه بنوشند بعد و وقت شب حسب رازی که در جوب مذکور شربت بخورند و تقیه مولا خواهد شد و تبرید از  
 لعاب هبل و تاب گاؤز بان تخم ریحان پاشیده نبات سفید آینه بدهند و اگر از سه سال جهای مذکور بیش یا اسهال آید یک و در فاصل  
 تبرید مذکور بنوشند و اگر دسکوست اجابت شود فاصل ضرورت نیست روزی که حرارت محسوس شود تبرید بنوشند و در غذا و ال نمک  
 و تلیه و نان گندم نظیر مقرر فرماید و اگر گاهی معفس دریافت شود در کلاب تخم مر و جربا و صاف نموده و شسته تبرید اضافه نموده  
 بنوشند سفوف سورنجان معمول در فاصل و قرح عرق النساء و کحل غلا و کحل بصلی مده و سه سال مطبوع  
 تا پنج روز صفت آن سورنجان مصری ده درم سائے کی هفت درم پوست بلیله زرد چهار درم مغز بادام مقشر سه درم زعفران  
 نیم درم مقنونیائے شوی یک درم گل سرخ شش درم قند سفید سی درم گلاب و دانه بیل بود و بصفیه بختیال اضافد کند و وزن مقنونیائے  
 نیم درم نمایند و اگر یک کشتقال آب سرد و گاهی برگ خاد و درم عوض مقنونیائے گل سرخ می کنند و قند نصف وزن میگیرند و تا پنج درم بدهند  
 نوع دیگر از اختراع حکیم علویان جرب و درج و اقسام فاصل و قرح و عرق النساء و سفید شنج که از مواد و غلیظ باشد صفت  
 آن سورنجان هفت شقال غنچه گل سرخ سائے کی هر یک پنج شقال پوست بلیله زرد و تبرید مجوف خراشیده بر وزن بادام جربا که در مغز  
 بادام شیرین از هر یک چهار شقال مقنونیائے شوی لاجورد و منول حجازی منول از هر یک شقال بوزیران بفاصل فستقی مصطلکی  
 رب السوس از هر یک چهار شقال زعفران دو دانگ قند سفید ده شقال کوفته بختی در شیشه بکارند مقلد شربت دو درم یک کب لوعه دیگر  
 برای در فاصل اکثر بصل سه صفت آن سورنجان هفت درم گل سرخ سائے کی هر یک پنج درم پوست بلیله زرد و تبرید صوف  
 مغز بادام شیرین مصطلکی روی رب السوس از هر یک دو درم زعفران یک دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم  
 سفوف سورنجان بار و نافع و فاصل حار بعد و قند و تقیه بصلی که صفت آن سورنجان مصری بوزیران پوست  
 بلیله زرد مغز تخم بدهند و از مغز بادام مغز تخم بادام مغز تخم خیار و از کشنیر مقشر تخم خفاش سادوی کوفته بختی شکر سفید شل همه آینه  
 سفوف سازند و هر روز شسته باشد و عرق خارشتره و نول بخورند و نول عده دیگر هفت عرق النساء صفت آن سورنجان یک درم  
 دار چینی طباشیر کشنیر خشک دانه بیل و عود و بلیب هر یک نیم درم کوفته بختی سفوف سازند و حله یک شربت است بالایش شیر و تخم کاسنی

و تخم خرنوب و بادیان و شربت فواکه و گلاب نبشته سفوف در مجرب جنت نقرس و در متفصل بار و صفت آن  
 نامشود ابل برگ سداب خشک تخم کرفس رازیان و دو تو بر یک یک خرنوب و فواید و تخم سنبل الطیب قطشیرین زرا و دو تو بر  
 بر یک نیم جزو کوفته بخت هر روز یک دم استعمال نمایند و ابتلا از زشتان نموده تا وسط بهار بخار برند و بعد تا اول این سفوف تا  
 چهار ساعت از انکول و شراب چیزه بخورند و بعد از تقیه بدن استعمال نمایند سفوف چوب چینی جنت متفصل و  
 نقرس کاشک دیکر ادرن سودا و یخرب صفت آن چوب چینی تراشیده چهار دم غش مغزی و دو دم سورنجان انیسون  
 هر یک یک دم لبن خج هفت ماشه سانسکی و دو نیم درم گل سرخ صندل سفید هر یک یک دم کوفته بخت سفوف سازند و شش ماشه  
 باب بخورند سفوف نافع و جع المفاصل و باضم و شوی و شمع صفت آن رنگ سنگ نیر گل نوشاد و زنجبیل فلفل سیاه  
 پودینه خشک هر یک یک اساقیه فلفل سفید تخم کرفس هر یک یک نیم اوقیه انیسون ناخواه سنبل الطیب هر یک یک شقال کوفته بخت  
 سفوف سازند شربت و دو دم باب گرم سفوف سناء که جنت عرق النساء نهایت مجرب صفت آن زعفران  
 نیم درم شیطرج سه درم سورنجان نیم درم سانسکی و دو درم شبر قه سه درم با شکر سه درم همراه آب نیم گرم سفوف که  
 در نقرس غلیظ سودناست صفت آن زعفران نیم درم بادیان مغز بادام مقشر هر یک سه درم سورنجان نیم درم سانسکی  
 ده درم نبات سفید شل همه خوراک یک شقال سفوف کندر که بر سه دار الفیل بلغمی سفید صفت آن فلفل سیاه  
 زنجبیل کندر هر کدام سه درم فودا که دیار هر کدام چهار دم کوفته بخت و دو دم باب نیم گرم بخورند سفوف طباشیر که  
 در سوزخ و تپه است حسب وجلی که آید و حرارت که بدین باشد و استعمال صفراوی باز دارد صفت آن کافور یک دم صندل سفید  
 و دو دم نیم تخم خاص عدس زرشک یا عصاره آن تخم خرنوب تخم کاه خوشخاش سفید هر یک نیم درم گل سرخ ده درم طباشیر است و دو دم  
 سفوف سازند و هر کدام با کنجبین یا شربت خوره یا شربت لیون یا شربت انار یا شربت ریاس بخورند سفوف که تپه است و زرد  
 و بلغمی و سودا و تقیه و استفراغ و نفید و مجرب است صفت آن روغن چینی و دو دم حب لبان یک دم عود غرقی پوست برن  
 است و نقل گل سرخ کفنی خشک بادیان هر یک یک دم کوفته بخت هر صلیح سنا سه خوره باشد و گاه به عوض روغن چینی و روغن زرد  
 میشود و اگر سرفه باشد عوض گل سرخ رب السوس داخل کنند سفوف هندی که در حیات لبیط و مرکب است صفت آن  
 ست گلو طباشیر وانه بل هر یک نیم تولد نبات سفید یک نیم تولد کوفته بخت خوراک از چهار ماشه تاشش ماشه مومست فواید دیگر  
 که تپه است و خفی و سعال مزمن ناقصین و نافع است و قوت معده دهد و اشتها طعم آورد و صفت آن نبات سفید و  
 دو جزو طباشیر شانزده جزو دار چینی هشت جزو دار فلفل چهار جزو سبزه را کوفته بخت از یک دم تا دو درم بدهند و بعضی قاقه صندل و کبار  
 هر یک دو جزو نیز افزایند فواید دیگر سفید تپه محرقه و حابس استعمال صفراوی صفت آن ست گلو طباشیر نه جزو سودا  
 صندل سفید سودا کات سفید مر و اید سودا هر یک یک شقال کافور زعفران هر یک نیم شقال سفوف ساخته بقدر شربت  
 آینه خوراند سفوف که در دفع حیات و البره همواره معمول مولف است و آن دوائی است و چیل است که در ذیل دواهای حیات

مذکور شد سفوف مخمر که تپ و لرزه را عجیب الاثر است صفت آن برگ خیال و کوکنا رسادی کوفته بخیت قبل از  
 نوبت بدو ساعت هر قدر که دود و انگشت میاید گرفته بخورند و آن روز غذا نهند ایضا که حیات حاره را مجرب است صفت  
 آن برگ تنب یکجذخه سفناخ و دوز و شکر سادی خوراک دوز و صبح و شام آب نوع دیگر که در تپ لرزه معمول است  
 صفت آن مرغ پیل کاوخی چایته گیر و هر یک نیم جود برگ یکجذخه یک ماشه آب سرد بخورند یک گشتی بیشتر  
 از آمدن تپ و لرزه و بطلل کتر و بند لرزه را موقوف می کند سفوف بلبله که در ربع سودای و بلغمی بکار آید صفت آن  
 پوست بلبله کاوی بلبله سیاه هر کدام هفت درم بصفای ایتون هر کدام سه درم کوفته بخیت شکر سفید بوزن مجموع سه درم از آن  
 آب گرم هر دو روز نوبت استعمال نمایند سفوف برائے تپ قی محول خجی و ارث حلیان صفت آن طباشیر هین سفید  
 توروی سفید ثعلب مصری آرد مغر تخم کنول که آرد کسیر دار و پوست قمر و سوسنی تخم خنشاخ و روغن عتربانی مغر تخم خیارین تخم کاچو  
 مقشر نشاسته هر یک شش ماشه کثیرا صغ عربی که بر آب غمی دانه الاچی سفید گل کاو زبان گل مثنوی تخم خرده کثیرا مقشر زرنک میلدان  
 محل چاندنی گل سیوئی گل سرخ عنصار لویه التیش از هر یک پنج ماشه گل مثنوی زهر مره خطای نخس هندی کا نورنگ ایشاب از هر یک  
 چهار ماشه گل بنید و فریبالسوس از هر یک هفت ماشه صندل سفید زرد و دگلنا افاقا قیاسبوس اسفول مغر تخم که دوز هر یک چهار و نیم ماشه  
 مر و اید یا سفته یکتوله سفوف سازند سفوف که در دقوق و سلول و فوج سینده و نفث الدم را نافع از بیاض و اید و حرم صفت آن  
 صغ عربی نشاسته کثیرا مغر میلدان تخم خنشاخ تخم کاچو تخم خلی هر یک هفت درم صندل سفید و درم نبات سفید و درم طباشیر  
 سه درم گل سرخ مغر تخم خیارین تخم خرده هر یک پنج درم مغر تخم که دوز و عنصار باز تنگ گل ایشی قبری از هر یک چهل درم زعفران یک درم کوفته  
 بخیت سفوف سازند شربت و شقال با نیمه انگ کا نور و دوا انگ خاکستر سلطان و شربت خنشاخ و شیر و تخم خرده سفوف که  
 بدق و سل و اسهال و سرفه خشک مزمنه که با حرارت مزاج بود و مجرب است صفت آن کثیرا سفید چهار و نیم درم صغ عربی و دو نیم درم  
 نشاسته یک درم اصل السوس هفت و نیم ماشه مغر تخم خیار و مغر تخم زهر مره و زهر یک سه درم و نیم کا نور و تخم سح صندل سفید نه درم  
 پنجه تند سفید شش درم پنجه سفوف سازند و هر گاه از این اجزا سجون سازند قشع ازین زیاده شش و شود و سفوف جستن  
 باد و اطفال محول و مجرب و مختلف یعنی که صفت آن زهر کچریک ماشه زهر سیاه دو ماشه برگ خنشاخ ماشه برگ نیم چهار ماشه  
 پتیسین چهار ماشه نیل گشتی شش ماشه و حبشی هفت ماشه بلاد طبری هشت ماشه حسن بید ناشناخته یکتوله ماشه پوست انار پانزده ماشه دها  
 یکس توله کن سیزده ماشه صندل سرخ چهارده ماشه صندل سفید پانزده ماشه سولتخ شانزده ماشه هینیه هفتمده ماشه بهر را یکتوله یکتوله  
 وقت حاجت طفل از یک ماشه تا ده ماشه شب آب تر کرده صبح صاف نموده بکسبقت و حسن طفل بدهند و ماشه خوراک طفل کلان  
 و قوی المزاج است که بسن رباق و بلغم رسیده باشد و اگر طفل بیاض صغیر باشد باید و بطلل قدس میدهد باشد و اگر ازین عارضه  
 بدن طفل ورم کرده باشد و جانت خرقه گریه باشد نقل این دوا آب برگ خاسا سیده صفا سازند سفوف غدد می برائے خناریر  
 صفت آن غدد و گران میش که بجانب سرخ میباشد سبت عدد و نقل یکتوله جزو اچهار عدد و بسا به پنج ماشه زنجبیل یکتوله که کوفته

بخفته سفوف سازند خوراک یک تولد وقت صبح و در استعجال کنند و از شیرینی و مادی پر جوینند و اگر مزاج حار باشد تا دو تولد بخورند  
 و سه روز بخورند و بعد از آن روزی که از سفوف برای شکر و دوسوی مجرب صفت آن بودینه طباشیر شکر و گلاب  
 هر واحد است ماشه کافور و کیوی چاشنی کوفته بخفته تا سه روز همراه آب تازه بخورند جمله سه خوراک است سفوف جنت نبات الکیل صفت  
 آن کشنیز خشک تخم کاسنی بزرگ و جبهه هموزن کوفته بخفته سفوف کنند خوراک پنجاه بیدرته آب خرنه سفوف حب الینیل بر آن  
 متعقد که در آتشک مملکت صفت آن حب الینیل پشناد و دروغن با دلم چرب نمایند و با یک دانگ کنبیل دو دانگ ریوند چینی  
 و نیم دلم گل سرخ کوفته بخفته بآب نیگرم یا گلاب دهمند سفوف عشبیه از حیرات والد حکیم احسن الدخان و مجرب حکیم مدوح  
 بنار فارسی و دیکه لراض سودا و یله جبهه نقیصه بسیار سودمند و پیتهصال ماده فاسد و میناید صفت آن عشبیه مغربی در شقال  
 ریوند خطائی و نیم شقال جلا پائے انگریزی یک شقال یاو الا برگ منا خنجشقال پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله  
 بلبله سیاه گل سرخ هر یک یک شقال یاو الا برگ شاتره و یک شقال کوفته بخفته نبات سفید نصف وزن اوویه آمیخته سفوف سازند  
 و هر روز بقدر یک تولد همراه عرق شاتره خورده باشند و اگر شکایت ریح لفاصل هم باشد و در بخان شیرین بوزیان بقدر دو شقال  
 افزایند و اگر در مزاج علیل طوبیت غالب باشد اسطوخودوس هم و در شقال فضا نه نمایند و بعد دیگر که برای آتشک مانع است  
 صفت آن عشبیه مغربی چهار تولد پوست بلبله زرد سائے کی صندل سرخ هر یک یک تولد کوفته بخفته شکر سفید برابر آمیخته هر روز یک تولد  
 بخورند سفوف چوب گز که از برای جرب و سفوف سوزاک و آتشک شهر متهم آبله خصوصاً بجهت نقیصه مملکت صفت  
 آن پوست بلبله زرد چهار ماشه پوست بلبله کابلی تری ماشه پوست بلبله چوب گز هر یک یا زده ماشه آبله بلبله سیاه هر واحد و ماشه  
 شاتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه ریوند چینی پنجاه برگ نبات ماشه کوفته بخفته هموزن اوویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند  
 خوراک یک ماه سفوف مصلح موصی خون مخترع حکیم مدوح صفت آن گل کاکا و زبان گل تیلو گل سرخ گل سیو  
 تخم کاسنی تخم خرفه پالک کشنیز خشک آله ساق بزرگ و نیم برگ خرنجشک براده صندل سفید و ریح هر یک یک شقال مغز تخم خیابارین  
 مغز تخم کدو و شیرین مغز تخم تر بو زخم خشاش سفید عدس سلم هر یک یک هفت ماشه کوفته بخفته سفوف سازند قدر شربت شش ماشه  
 لوعده دیگر برای غلیان خون مخترع حکیم مدوح صفت آن تخم کاهوت منقش کشنیز خشک تخم خرفه کاسنی مغز تخم خیابارین هر یک  
 هفت ماشه تخم شاتره عدس منقش تخم خشاش سفید گل سرخ هر یک شش ماشه آله خشک صندل سفید صندل سرخ ساق طباشیر سفید  
 هر یک چهار ماشه سفوف سازند قدر شربت شش ماشه سفوف برای جدری زانیکه در آخر آن احوال عارض شود و صفت  
 آن گل سرخ طباشیر تخم حاض ساق در خشک گل محتوم هر یک جزوی پوست ششاش صنع عربی گلدار هر واحد نیم جود کوفته بخفته گل پازند  
 و وقت حاجت دو دم بارب بخورند سفوف برای ابتداء فساد صفت آن دهمایا شاتره هر یک سه ماشه کشنیز شش ماشه  
 صندل سرخ چهار ماشه سر بهر که دماشه کوفته بخفته کشمش تولد سودا آمیخته شکر سفید برابر اوویه بقدر یک تولد خورده باشد ایضاً  
 مانع برای فساد صفت آن پوست پنجه انبیر دشتی دو دهم چ سیاه نیم تولد هر روز کوفته بخفته سفوف سازند و بخورند و در ایام

خوردن او بایک در آن پنج جهر بری چو شایسته باشد هر روز غسل نمایند و از غذای سفید پرهیزند سفوف جست جذام  
 مارا یک بینی نشسته باشد بکارد برآید و بیک اراض که بامیشش صفا باشد رسوند است باید که این سفوف با کاه و همیشه  
 سه چله بخورند و از گوشت و نمک و چیز گرم و حقیقت ترشها پرهیز نمایند و از آن خود بخورند و ضرورت قدری نان گندم و نمک بخورند  
 صفت آن دخت نیم کشته که یکصد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پنج او هر یک نیم تا نار پوست بلیله پوست بلیله آله باچی  
 هر واحد پاؤ اند کوفته سفوف سازند قدر خوراک اندود و انگه تا چهار دانگ با کاه و عیبه بخورند و اگر این ادویه با عمل معجون سازند و ضائقه  
 ندارد و نوع دیگر که برآید و خاد خون و جذام از میزبان است صفت آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آله سره و کاه و عیبه برآید و ششم  
 صندل سرخ صندل سفید هر واحد و توله کوفته گندارند و بقدر دو توله و یک جوش دانه و شمره خالص و دو توله حل کرده بنوشند  
 ایضا که برآید جذام تجربه در آمده صفت آن برگ نیم برگ بکن شده دیوی کلان کثای با پنج برگ آله آنبه دی سره و کاه  
 باچی همبر واحد کوفته از هر واحد یک پاؤ اکبری بگیرند و مزج نموده جلا بچعل و نه حصه کنند و یک حصه صبح و یک حصه شام  
 برهند غذا و ال نخورند بیک دنان نخورند بیک دقت ضرورت نان سیده و کباب بیک نمک باید واد سفوف برآید  
 جذام مستحکم جرب صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله هر واحد و دام گل سرخ ست گلورین و پنجهی اصل السوس نشتر  
 و اندالکچی خورد و کلان کشتیر خشک از هر یک یک گرم و پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست کله ابرنج ساقچی پوست  
 پنج انچه خوشی قسط تخم پندار باچی سره و کاه زرد و جوب هر یک یک دام برگ نیم برگ نیم گل نیم پوست تنه نیم هر واحد یک دام  
 گندم یک صاف کرده نیم دام هر بار یک سائیده پارچه بزم نموده هر روز آب سر بخورند غذا برنج ساقچی و وال مونگ کمر وغن و کم نمک  
 تا چهل روز سفوف و غن و فساد و لون مضمی رنگ بدن صفت آن انیسون پنجدرم زعفران سه درم زرد فاد خشک و درم  
 کوفته بخیه شکر سفید قدری که شیرین سازد و انچه بقدر دو درم بخورند پس رنگ را سرخی کند و جالینوس گفته که گنج خراسانی  
 مشرق لونت و چون خوراک از گرمی آن باشد با سویی جو و شکر بخورند سفوف کیمیری در برص مجرب حکیم منصور علی حرم  
 صفت آن باچی نیم پاؤ و بل موده گاؤ و نازاید و سرخ رنگ بست و یک روز در دشت خشک نموده و مقشر ساخته بسیارند  
 و برابر آن سفوف چمال کیمیری یعنی پوست درخت انچه خوشی و سفوف دخت نیب که بسیار کشته باشد هموزان باچی گرفته  
 با هم آمیزند و یک درم از آن همراه آب جلاؤ شش توله هر روز خورده باشند و از شیر و سرخ و جذبات و حموضات و اشیای باوی و  
 بلغم افزا پرهیز نمایند سفوف برآید برص از میزبان شاه عبدالعلیم مرحوم صفت آن بیانند کاله باچوا و آن شر درخت  
 صحرای است که در ملک مالوه بسیار هم میرسد یک سه باچی سه پاؤ هر واحد کوفته سره ساموده آمیزند و شش ماشی صبح و سه  
 بالان یا تالاب چندان که دوا در آن مخلوط شود و در حلق فرو رود و انچه بنوشند و همچنین تا چهل روز متواتر اگر اسهال نشود سه ماشه  
 و جو افزاید و یک توله رسانند و اگر از یک توله هم دست نیاید دو سه ماشه دیگر افزایند هرگاه دست آید بر همان قدر اکتفا نمایند و متواتر  
 متواتر استعمال نمایند چون مدت دوا تکمیل روز رسد بجای برص و چهره و غیره میاه گردان آن نیم کنند غذا نان گندم و وال



موت است اگر از سر پیاورغ کنند رضا کنند و آواز خفلی سیاه و سرخ بر سینه اندازند و از ناف و کتف و کتف حلو و زبانی  
خورد و وصل الح نمک و پیاور و زرد چوب باشد و سواست این و دود از حمله افکند بر سینه و سرخ سیاه و سبزه و شیرینی و غیره بخورد و بعد  
چهار پنج روز از شروع دواگاه بروز سوم گاه بر روز چهارم تا تمام معاد و اوقات عصر استعمال تریه نماید و بعد از مدت دوا هر روز  
تریه هر دو وقت یا یک وقت نوشیدد باشد تا تسکین کلی گردد و تنخه تریه این است که کاه کاسنی بخارین خرقه کشنیر نبات سفید  
حسب دستور عمل آرد و زرد و زایل و تاریخ شروع دوا نویسد تا فراموش از ایام استعمال و دانشند سفوف جست بر نص  
صفت آن اجود پاؤن آگر و گوایاری نیم پاؤن کوفته بختی مثل سرساخته هر روز بقدر چهار ماشه آب بخوراند غذا سواست  
نان بے نمک و روغن و بجز زرد و دود و تنخه و دیگر باقی چیست تا تریه بوزن اجود داخل است و سر سیاه چوب سیاه چوب روز تریه نوشیدن  
نیز بجز نوشیده ایضا باشد ی پاؤن سمندر سوک نیم پاؤن و رو کوفته بختی هر روز شش باشد یا نه باشد بر روغن زرد و بخوراند و از شیرین  
شیرینی بر سینه نماید و در اثنا سه خوردن این سفوف این چوب طلا مسکروه باشند کتول چیت مسوی هر روز کوفته بختی  
آب لیون خیر کرده چوب بسته نگاهند و وقت حاجت آب لیون ساینده طلا کنند و اگر بختی اضافه کرده عمل آرد و مفید تر شود  
سفوف مجرب بر است کلف صفت آن پوست بلیله زرد بلیله سیاه هر یک دودرم زرد زنجبیل یک دودرم شکر سفید برابر نیم  
کوفته بختی و اتم بر نار بختی سو داغ کرده باشند و الطایه کلف استعمال نمایند سفوف منزل صفت آن ناخواه  
خم کزن سنبل الطیب لک مشول هر یک نیم گرم گل سرخ مزخروش هر یک یک شقال کوفته بختی و دودرم صبح با عرق زیره سیاه  
بخورند و دودخی دیگر سمندر و س عوض ناخواه و کزن سنبل الطیب و گل سرخ داخل است ایضا محض بدن صفت آن  
لک مشول دودرم زیره سیاه ناخواه هر یک چهار دودرم خربت دودرم سیاه بختی و دودرم سفوف مسمن و دفع لاغری که بسبب  
خوردن گل باشد و فربه باز و صفت آن بهمن سرخ زرد بختی و زنجبیل شش مخاٹ هر یک پنج دودرم کوفته بختی سفوف سازند  
و با شیر گاو و شکر آینه حریره سازند و بعد از نوشیدن آن بجام روند و آب معتدل عمل نمایند ایضا مسمن بدن صفت  
آن اسگند کج سیاه مقشر پرو برابر بختی و شکر سرخ برابر نیم دودرم و قدر است اوک نیز پاک کنند و نهایت تا دودرم هر روز بخورند  
بعضی عوض کج بصلی آمیزند و بسته و با شکر سفوف کرده و دودرم با شیر گاو و میخند ایضا مسمن از بیاض است و سلام مردم و مغفول  
صفت آن اسگند مصلی سیاه مصلی سفید کوفته بختی سفوف ساخته بخورند و اگر هر است او و بے زرد شیر گاو و پیاز بختی باشد  
چون شیر جذب شود و خشک نموده سفوف سازند و شکر سفید برابر آینه صفت دودرم با شیر گاو و کافور و دودرم سفوف  
بر است بدو عرق صفت آن گل باشد نا شگفته یعنی مول کوفته بختی و دودرم ازین باب یک حصه بسا آینه ساینده بختی سازند  
صبح و شام یک کف یا کم زرد بخورند از اعضا و عرق و زبان بوسه خوش آید اگر دودرم و دودرم و دودرم و دودرم و دودرم و دودرم  
اما هر چند بیشتر خوردن بهتر است سفوف دفع دودرم و سقط صفت آن ناک ششانه شکر سفید برابر آن سفوف  
کرد و بخورند سفوف بلوغ عقارب دفع است صفت آن ریوند چینی زرد و اند طول پنج کبر عاقر قمر جا

مسواوی سفوف سازند شربت از یک شقال داد و در مسقوف که گزیده سگ دیوانه را مفید است صفت آن  
 سلطان نهری بخلیا نام هر یک بنجدرم کند پودینه هر یک سه درم گل غنوم ده درم گرفته بخته دو درم بهند فصل چهارم در شخ  
 سنجبین سنجبین اقیتمونی که در مالغیا و امراض سوداوی بهما الجین بکاری آید صفت آن اقیتمون در صره بسته کا و زبانه  
 فرخ شک هر یک ده درم هر یک شب و پنجاه درم مرکز کند صبح جو شایند صاف کرده با نیم آن که قند سفید بقوام آرد و بهما الجین  
 استعمال نمایند نو حدیگر ستمل در مزاج و امراض حار و با ما الجین صفت آن تخم کمن پست پیخ کاسنی پست پیخاویان  
 هر یک دو شقال تخم خیارین نیم گرفته پیخ شقال اقیتمون بسفاج هر یک هفت شقال بسرکه انگوری و آب جو شایند و صره  
 اقیتمون و ساخرانازند یک جوش خفیف داده چون مقدار سرکه برآید صره اقیتمون مالیده بمشازند و در کنند و سرکه صاف  
 نموده بمشند سفید بقوام آرد نو حدیگر که سسل و مجرب الش صفت آن اسطوخودوس بادیان تخم شاه تره و فسیلون  
 بسفاج سانس کی پست پیلک ابل هر یک ده درم آنچه کوفتی است نیکو فته و پنجاه درم سرکه بنجیساند پس جو شایند  
 صاف نموده با نیم من تند بقوام آرد نو حدیگر از حکیم علویان نافع بر است جمیع امراض سوداوی خصوص و قشک آشناید  
 شود با ما الجین صفت آن کا و زبانه شاه تره بسفاج فستق گل بنفشه گل نیلوفر کا و زبانه غلبه پریاوشان  
 بادرنجیو نیم تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوت پست پیخ کاسنی پست پیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس قطور یون  
 دقیق کافیتوس از هر یک بنجدرم غنوم گل سرخ ده درم سانس کی چیده اقیتمون هر یک ده درم بنجیرو غلبه هر یک بست و اند  
 سوزین فستق اسپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتی را گرفته تمامی اجزای را سوائے اقیتمون و یک رطل سرکه انگوری و  
 سه رطل آب شیرین یک شایند بنجیساند پس بچوشاند و اقیتمون را سلیمه در صره بسته نگا دارند پس ادویه را بچوشانند تا ثلث  
 آب و سرکه باقی ماند و اقیتمون را داخل کرده یک و دو جوش و دیگر داده فرو داده کیده اقیتمون را دویم پست بالند تا کام قوت کن  
 آب باز طره شود پس فشرده دور کنند و دوی و صاف نموده شیرین خراسانی ترنجبین خراسانی هر یک هفتاد و پنجم شکر سیاهانی  
 یکصد و بیست و پنجدرم کنند آفتابی بست و پنجدرم در آن حل کرده بچوشانند که آن را گرفت باشند باز صاف نمایند و مرتبه دیگر  
 برکش بلازم نهاده بچوشانند تا بقوام آید پس فرو داده سر کرده و شیشه نگا دارند شربت از ده شقال تا پانزده شقال با ما الجین و  
 توش تا یک سال باقی بماند سنجبین اقیتمونی بخت تنقیه معده و طحال از سودا و فستول خام معده و بخت مراقبان مفید  
 صفت آن اقیتمون گل کا و زبانه فرخ شک بادرنجیو اسطوخودوس هر یک ده درم سرکه مقطر سه پاوش بنجیساند  
 صبح جو شایند صاف نموده قند سفید نیم آن را داخل کرده بقوام شربت آرد سنجبین غنوم عملی شربت حکیم مومن جستن سر  
 کند و شیش و سوادنی و سودا و حار و تقویت معده و دماغ مجرب صفت آن پیار غنوم ده درم زود فاسه شک  
 اصل السوس متشکل کا و زبانه پریاوشان اسطوخودوس غار یون سفید هر یک بنجدرم فلفل بادیان پنج سوسن  
 بود و نام هر یک سه درم جلاند صره و پنجاه درم سرکه و چهار صره و پنجاه درم آب و شایند تر نمایند پس بچوشانند تا بنصف رسد

صاف نموده با سه صدر دم کنند سفید بقوام آرد هر روز پنج گرم با پنج برسیاوشان و مانند آن بنوشانند سکنجبین صندلی  
 و دفع خفقان صفت آن برده صندل سفید نیمی شقال سه روز و رست و پنج شقال سرکه و گلاب و عرق نیا و فز تر کرد  
 جوش و دهنده تا ثلث رسد مالیده صاف نموده با دو صد شقال کنند سفید بقوام آرد نیم شقال زعفران و سرده بیه و جوش  
 اندازند و بعد از آن قوام منال گلاب سوده و غیا شیر بر یک ده شقال کاغذ نیر درم اضافند سکنجبین ساده که دفع بلغم و  
 نه فترست و در اکثر امراض معده و غیره مستعمل صفت آن قند سفید یک آنار در و پنج کنند و با آنار سرکه بر آن ریخته یک و نیم  
 گلاب بر سر آن ریخته بقوام آرد و فرو بکند و اگر بجای قند عمل اندازند سکنجبین جلی شود و اگر بجای سرکه آب لیون اندازند شربت  
 لیون میشود و در طریق ساقن شربت حاصل و نایب نیز چنین باشد سکنجبین گل قندی دفع خلط معده و دهم صفت آن  
 نانخود و دو شقال سانج پندی برگ پودینه هر یک سه شقال میوه منقحی یا شنبه همدار سرکه انگوری یا قندی مقلط کر نیم با او باشد  
 ریخته با صبح با پا و آنرا بکفند و یک سیه گلاب بچشانند تا بنصف رسد مالیده صاف کرده بیک ظل عمل بقوام آرد  
 سکنجبین تفاحی جست اشتها و میوه قند سده و جگر و تقویت معده و دل و دفع قئ و غشایان دفع صفت آن  
 آب سیب شیرین صدر دم سرکه چل درم آب انار ترشش آب لیون کاغذی گلاب عرق بید مشک هر یک بست درم  
 قند سفید یک نیم درم پودینه سبز یک مشت که در انشاء بلع پنهان ثابت اندازند و چون خوب بجوشد بیرون آرد بیس بقوام آرد  
 سکنجبین نامخواه اشتها و روحام مضمر کند و معده و راقوت و در صفت آن نانخود ازیر و سیاه زرافه و شک جعد  
 هر واحد یک او قیة عمل خالص نیم قطره سرکه خالص یک نیم قطره اودی و یک شبانه روز در سرکه تر کرده چشانند تا ثلث رسد  
 صاف کرده میل قوام نموده آب قلیل ریخته نبوشند سکنجبین مقوی معده و مکن حرارت و مفتوح شده جگر و منزل غشی و خفقان  
 و خوش صفت آن انار وانه ترش زرشک هر یک پنجاه درم قمر پندی نیمی درم آلو بخارا بست عدد بزرده صندل سفید  
 پانزده درم تخم کاسنی با دیان هر یک سه درم ریون نیم یک درم اودی کو قندی نیم کوفته در سه آنار آب شینا نیند  
 بچشانند تا نصف بمالد مالیده صاف نموده آب خود و درم آب سیب نیمی درم آب بیست درم آب لیون هفت درم  
 سرکه پنجاه درم قند سفید یک آنار سرکه را در و یک سنگین جوش داده بقوام آرد و در شیشه یا ظرف چینی بچکد و از دهنه شربت یک توله  
 تا دو توله سکنجبین سفر جلی مقوی معده و جگر و سفید ضعف میهنم که با عیش شدید بود و دفع آرزو غیبه بود و خوشی و با هم  
 طعام و منزل حرارت معده و حرقت آن مفتوح شده جگر و قاعین لکه خلط و در معده داشته باشند لفع تمام بخشد و جالینوس  
 بیان کرده که سکنجبین سفر جلی قدری بنجیل سوخته در آن آمیزند هیچ امراض معده را که بسیار گرم نباشد سود دارد و مقدار در تخم سیل  
 یک او قیة یا در یک من سکنجبین صفت آن آب بزرشش قند سفید هر یک یک ظل سرکه تخم اول و ربع و ظل بچشانند  
 تا بقوام آید و اگر بجای سرکه آب لیون کنند خوب باشد اگر حرارت کثیر و مزاج ملین باشد سکنجبین سفر جلی بر کرب با فا و یک  
 در تقویت معده و همه امور مذکور نافع است با زنده و طریق ساختنش انکه مصلی سبل الطیب قر نفل هر یک یک درم

در زیر لوله کرده و وقت طلوع بختنجین بنیاد بزند بختنجین بر لیمونی که صفت بناخن مذکور است صفت آن آب برنجاده  
 شغال هر که و گلاب و آب لیمون هر یک هشتی شغال تند سفید یک من بقوام آورند و اگر خواهند در مرکب سازند افایه مذکور و در  
 صین طبع داخل بختنجین کنند بختنجین تمر هنرندی تا لیس جگم علویان نافع از برائے قی صفراوی و شدت حرارت و حیات  
 حاد و تیکه باقبض طبیعت باشد و مقوی معده و کبد حار است صفت آن تمر هنرندی از پوست و تخم صاف کرده و زیر لوله  
 در وطل آب خالص و دوا و قی گلاب یک شب بخیا نند و صبح آب صافی آنرا از غیر الیادن جرم آن بدست بگیرند و در وطل شکر  
 سفید داخل کرده بپوشانند و کف آن در کنند و بار و جگر و دیگ سنگین کرده مقدار نیم لطل سرکه انگوری داخل کرده بپوشانند تا بقوام  
 آید بختنجین مهند با لی هست قتیق شده و جگر و برقان و بختجائے مرکب که صفراوی است در آن غالب باشد و معمول و در بر  
 صفت آن آب کاسنی سبز و رقی یا حرق کاسنی یک آنار سرکه تند پاؤ آنار قند سفید نیم لطل پستور بختنجین سازند بختنجین  
 ریوندی بار و مفتخ سده کبد و سنگ حرارت قلب و مفید التهاب و کرب معدی و حیات صفراوی است و اشتقائے طعام  
 آورد و در بار بول نماید معمول حکیم علویان صاحب صفت آن تخم خیارین بست و چهار درم تخم خربزه دوازده درم تخم کاسنی  
 پوست پنج کاسنی از هر یک پانزده درم بادیان پوست پنج بادیان انیسون هر یک سه درم ریوندی خطانی بست شغال تند سفید یک من  
 سرکه انگوری گلاب هر یک لطل پستور مرتب سازند بختنجین بزوری بار و مفتخ سده جگر و در بول و نافع است که با حرارت  
 باشد و مفید حیات حار و مسکن شغلی صفت آن پوست پنج کاسنی تخم خربزه تخم خیارین هر یک پنج درم پوست پنج بادیان  
 سه درم تخم کاسنی در درم نیم کوفته در سه لطل آب و تخی شغال سرکه یک شانه روزی خیسایند و بپوشانند پس صاف نموده بایک من  
 قند بقوام آرند بختنجین بزوری معتدل که مفتخ سده جگر و پسر و دافع حیات مرکب و در بول است صفت آن  
 تخم کاسنی بادیان تخم کرنس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بست درم مجرب نیم کوفته در سه لطل آب و بست درم سرکه  
 بخیا نند شبار و رز و بعد از آن بپوشانند و مالیده صاف نموده بایک آنار شکر سفید بقوام آرند نوع دیگر منقول از  
 مجربات حکیم بقا خان صفت آن بادیان تخم کرنس هر یک سه شغال تخم کاسنی تخم خیارین هر یک پنج شغال تخم خربزه پنج بادیان  
 پوست پنج کاسنی تخم کثوث هر یک دو شغال تند سفید هفتاد و پنج شغال سرکه تند انگوری بقدر حاجت بطریق معمول بسازند بختنجین  
 بزوری معتدل ریوندی و معمول و مجرب حکیم مدوح که با دوا و شغال آن بر فواید مذکور قتیق سده کبد و طحال و  
 افاده آن با ستقار و سور القینه استیصال ماده تب و واره و برقان می کنند صفت آن پنج بادیان تخم کثوث  
 ریوندی چینی هر یک دو شغال پوست پنج کاسنی تخم خیارین هر یک پنج شغال تخم خربزه تخم کاسنی هر یک سه شغال بقدر سفید و سرکه  
 بقدر کفایت بختنجین سازند و هر روز شغال یک لطل بشیر و تخم کاسنی و شیر و تخم خیارین هر یک پنج شغال یک لطل آن حسب حاجت بصاحب  
 تب برهند بختنجین بزوری که خفته کبد را نافع صفت آن تخم کاسنی تخم خربزه تخم کثوث تخم خیارین هر یک پنج درم پوست  
 پنج کاسنی پوست پنج بادیان از هر تخم کرنس هر یک چهار درم تخم بختنجین مهندی شستین هر یک سه درم کل سرخ زرشک بسازند

تخم قوط که کبر و خور هر یک و در دم مایه این چینی بخوریم نمک و قند و مروق کاسنی و بادیان و مکویک نیم پا و گلاب یک آتار یک شانه  
روز خیسایند و بچشانند که سوم حصه بماند مایه صاف نموده گل قند نیم آتار و آب بطیخ شیر کشیده و قند سفید و زنجبین هر یک  
یک نیم پا و سرکه و امطر یک نیم پا و اضافی نموده قوام سازند شربت از دو توله تا چهار توله زنجبین بزوری اصولی که همان  
نفع دارد و صفت آن پوست پنجه کاسنی پوست پنجه بادیان هر یک بخوریم پنج کرش تخم کاسنی تخم کشوت تخم بطیخ بندی تخم  
خیارین هر یک سه درم پنجه از خرچار درم مایه این چینی چهار درم نیم درم حب کا کج بخوریم و نیم آتار شستن گل سرخ هر یک بنمید و تخم خرز  
تخم قوط هر یک ده درم زرشک بخوریم در آب مروق کاسنی و مکویک یک نیم پا و گلاب یک آتار حب خیسایند و صبح بچشانند تا سوم حصه  
بماند مایه صاف نموده سرکه نیم آتار قند سفید سه پا و داخل کرده بقوام آرند فو حد یگر که در صبح سیز بجار آید و صفت آن  
تخم کرش بادیان انیسون تخم کشوت تخم فلفله تخم سداب تخم شافرنج کرش پنجه بادیان پنجه سوسن از هر یک هفت و درم هر یک  
نیم کوفته در صد درم سرکه و آب قند کفایت نمیدانند و بعد یک شانه روز بچشانند تا نصف بماند صاف نموده و با یک آتار قند سفید  
بقوام آرند زنجبین ریوندمی ریقان و در و جگر را که اگر می باشد سو دارد و صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته بست و درم گش  
شاه تر تخم کشوت هر یک ده درم ریوندمی بخوریم ریوندمی کوفته و سره بنهند و بادویه و جگر و دمن آب بچشانند و زمان زمان  
کسریوندمی را بست بماند تا شیره تمام بماند و بعد صاف کنند و با یک آتار قند سفید و چهل شقال سرکه بنمید تا بقوام آید  
شربت پانزده درم زنجبین مینی دافع صلابت طحال و معمول صفت آن انجیر در روده وانه پر سیاه و شان اصل السوس  
هر یک و شقال پوست پنجه کبر پوست پنجه بادیان تخم فلفله کرش پنجه کشوت زوفا خشک اسارون اگر ترکی هر یک  
سه درم قند سه درم سرکه مقطر سوم حصه قند اودی کوفتی را کوفته شب با سرکه و آب ترکند صبح بچشانند که سوم حصه بماند صاف  
نموده با قند بقوام آرند شربت از دو توله تا چهار توله باشد زنجبین ریوندمی که صلابت سیر ز نافع است صفت آن  
ریوندمی ریوندمی فو پوست پنجه کبر پوست وخت بید کرش پنجه انیسون خافن تخم کشوت تخم کاسنی هر یک ده درم قند سفید  
یک من سرکه یک چهار یک آب قند حاجت اودی و سرکه و آب خیسایند و بچشانند و صاف نموده قند سفید آینه بقوام آرند  
زنجبین ششی ملع مجود درم و شانه و سر بول که بسبب آن باشد صفت آن شب یامنی و درم در پنج رطل سرکه  
یک شانه روز خیسایند صاف کرده با یک رطل قند بقوام آرند زنجبین بزوری معتدل جهت تب با سرکه  
و تقویت سد جگر و سیر نافع و در بول است صفت آن تخم کاسنی بادیان تخم کرش هر یک سه درم تخم خیارین تخم  
خرزهره هر یک پنجه درم پوست پنجه بادیان هر یک هفت و درم هر یک نیم کوفته بستر کنند و درم و آب سه رطل یک شانه روز  
تر نمایند و بچشانند و صاف کرده با یک من قند سفید بقوام آرند و بجار برند زنجبین عنابی سفید و ساد و خون صفت  
آن حدس مقشر شاه تره پوست پنجه کاسنی گل سرخ هر یک دو توله کشن مقشر نمک و قند و پنجه توله غلاب بست و پنجه توله قند سفید  
سه پا و سرکه انگوری یک نیم سیرطی

# باب الثین العجیبه فی فصل

فصل اول در شمولات شمعوم که امراض گرم و داغی را نفع صفت آن صندل سفید ساییده سرکه و آب کشیده تر و گلاب با هم آمیخته بپوشند و آنجا که بخوابی باشد سرکه نیناید سخت و اگر گرمی بسیار باشد که فورا ضاغناید و بوییدن خیار پاره کرده دیوسمه و دیگر گلابهای سرد و اثر تمام دارد و آنرا که بوی کشیده تر خوش نیناید بجای و سه آب تربز یا آب کدو سه پخته کنند شمعوم که امراض بارور را نفع صفت آن مشک عنبر و ارعنیه جنبید سر قز نقل زعفران شونیز حب حاجت هر چه از اینها خواهند بکار بزد شمعوم که صدماع بارور را نفع است صفت آن جوز بواشج از منی قز نقل مرزنجوش هر کدام یک جزو بسباسب چهار جزو ساییده آب ثنیت مخلوط کرده پیوسته بپوشند و بعد بکوبند صدماع لبنی چون ماده شکن و فزمن در سر شده باشد نفع کلی دارد صفت آن جنبید سر مشک شونیز بریان همه را در پارچه باریک بسته متصل بپوشند ایضا که سسی نیناید است معتدل است و جهت تقویت دماغ و قلب مفید صفت آن عنبر اشب یک درم و حوهندی و درم صندل مقاصری سه درم عنبر انگلاب گرم بگذارند و عود و صندل باریک ساییده در آن آسینند و بپوشند و اگر خواهند مشک خالص داشته بپوشند شمعوم که مفتوحه زکام گرم است صفت آن صندل سرخ سرکه سوده بپوشند همچنین سبوس جو با سرکه بپوشند و نیز بپوشند گل نرگس قلع سده نیناید ایضا برای اخراج ماده زکام مجرب صفت آن کلنجوی بریان نوشادر هر یک دو مثقال زنجبیل سه مثقال کوفته بپخته اندکی سرکه آمیخته در پارچه بسته بپوشند شمعوم جهت فواید اگر چه در پیه باشد صفت آن مرزنجوش یک کینی سوده بپوشند فصل دوم در اشربه شربت نجیبی تالیف نجیب الدین سمرقندی که جهت صدماع و موی و صفراوی عجیب الفعل است صفت آن کل سرخ بنجد درم زرد شک میلانه ساق منق هر واحد بست درم آلو سیاه بزرگ نریه بست وانه عناب چهل دانه شب نجیسانند و صبح بپوشند و مقرر بپوشانند و صاف کرده و به طریقه مصلح آب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام شربت آردند و با شیر به بعضی بزد حب حاجت یا شاند شربت خمار جهت دفع خمار و صدماع مخاری بپوشند صفت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمون هر یک نیم رطل آلو سیاه قره بندی هر یک یک رطل عناب پنجاه دانه درشش رطل آب بپوشانند تا بد و رطل رسد بایکده یا بهلکه ننگو با هم بپاشینند و قند سفید کمین اضافه کرده بقوام آردند ایضا از مریجات الطالک و جنس بنجاماز سر و تقویت دماغ و مبعده و بویک جمع حواس را صاف کند صفت آن بی و امرو و هر واحد یکیز و پودینه حب الآس صحت مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو و صندل سفید نایسون هر واحد نیم جزو و همه را در ده چندان آب بپوشانند تا چارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده هم چندان شکر در آب آب لیمون اضافه کرده بقوام آردند و بپاشند و این از عجایب تجارب سیرا اصلاح سائر امراض حواس است شربت اسطوخودوس تالیف صاحب اقتباس که منفع مواد بلغمی و داغی است صفت آن

اسطوخودوس پانزده درم عود صلیب بادیان بسفنج پرسیا و شان اصل السوس پنج کرفس گل بابونه انیسون تخم کشتوت  
افیتون در لته بیه مزنجوش برگ گاگزبان تخم قرطم هر یک بنفشه گل پرسیا هر یک هفت درم کشمش مویز متقی هر یک بنفشه  
انجیر زرد و پنجاه عدد عناب کلان دو عدد و سیستان چهار عدد و کوفتی را کوفته آب تالاب شب بخینند و صبح جو شس کرده  
بالیده صاف نموده بیه چند قند سفید و عمل قوام سازند شربت از چهار توله تا هشت توله شربت اصول حلوی خان که  
جهان نفع دارد و صفت آن پوست تخم بادیان پوست تخم کاسنی پنج از خرمنج کرفس اصل السوس منقشر هر یک پنج درم  
عود صلیب انیسون عناب الخلب هر یک دو شقال عمل شده چنداوی به دستور معمول مرتب ساخته از یک اوقیه تا دو اوقیه به چند  
شربت اسطوخودوس براسه نیان و نبات و اخلاط مفید و هفت فنجان مواد و سودای بلغمی و دماغی بسیار نافع  
صفت آن اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پرسیا و شان اسطوخودوس خا و نیا گاگزبان بادیان  
تخم کرفس تخم حلوی هر یک ده درم مویز بنفشه است درم سیستان می عدد مبر را کوفته خیسانیده بچوشانند و باسته مثل شکر و عمل شربت  
سازند از ده درم تا پانزده درم آب گرم به چند شربت افیتون نافع مالخویا و ففکان و متعل همراه مارالجین و مویز موافق  
از مبر حاره صفت آن افیتون سه توله گل سرخ بنفشه گل گاگزبان گاگزبان گل نیلوفر پنج شک تخم کاسنی تخم خیساندن  
هر یک توله ابوجار است و پنج عدد قند سه چند و اگر کو بخار نباشد عوض آن چهار توله قمر مندی اندازند ایضا بنافع  
نذکور صفت آن گاگزبان گل گاگزبان هر یک دو درم باد بنجبویه تخم مصفر بسفنج گل سرخ هر یک سه درم و درنج  
تخم فرخ خشک هر یک دو درم افیتون در صرسته بقدر دو توله گل قند سه چنداوی به راور عرق شاهتره خیسانیده به دستور شربت  
سازند شربت نافع مالخویا مهمل به زحمت بتدریج و اگر به خوابی بصاحب مالخویا بسیار باشد عوض بنجبین افیتونی همراه  
مارالجین همین شربت لعل آرد و صفت آن مغر خشک و اندک گل بنفشه گاگزبان گل گاگزبان گل سرخ گل سرخین باد بنجبویه  
افیتون سانس مکی مویز بنفشه هر یک چهار درم اصل السوس بلبله سیاه پوست بلبله کابی تر به موصوف هر یک سه درم فرخ خشک  
دو درم شیر خشک ده درم قند سه چند و اگر صفراویت و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزانید و اگر سیب  
مالخویا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانده افزانید و اگر لطیفیت زیاده باشد انجیر زرد و هفت دانده بلویان دو درم و در شربت  
افزانید و بعد ساختن شربت غار لبقون سفید باریک ساییده و شربت آیینند و این شربت را بعد استعمال مارالجین با عرق بلبله و  
بسیار مفید اتقاد شربت مجرب و معمول است اقسام مالخویا اکثر بعد از تنقیه همراه مارالجین براسه تلخین طبع استعمال کرده میشود  
و بدون تنقیه نهانیز گاه کاسه عمل می آید صفت آن گاگزبان هفت درم و نیم گل بنفشه پنج گل کرم دو درم گل سرخ یک درم  
و پنج برگ باد بنجبویه گل نیلوفر تخم فرخ خشک بلبله سیاه افیتون بسفنج برگ فرخ خشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو درم  
نبات و کلاب هر یک پا و آتش شب او به راور آب خیسانیده صبح بطریق شمارت همراه نبات و کلاب بقوام آرد و عوض نبات  
اگر تر بنجبین و شیر خشک داخل کنند درین وقت در سایر خواص اقوی خواهر گشت و در معمولی وزن گاگزبان چهار درم و گل بنفشه یک درم

و گل سرخ و دونه درم است و عود و بزرگ و فخر شک ابریشم مقرض بوزن او در قوم باقی برستور شربت نافع امراض سودا و  
 و علل دماغی و معده و سبل پاکیزه و طبعان خوش مزاجان از معمولی صفت آن گل بنفشه هفت شقال گاوزبان باورنجویه  
 اسطوخودوس تخم باورنج ادیان گل گاوزبان تخم کشوت هر یک سه شقال گل سرخ سنابکی هر واحد و شقال کشمش چهار توله  
 سیستان خباب هر یک سه شقال انیسون در صره بسته چهار شقال غاریقون تربید سفید موصوفت شیر دره مخمر تخم قرطم هر یک  
 پنج شقال مصطکی سنبل الطیب هر یک یک شقال آلو بخارا البست و زانقند سفید صد شقال تربین شیر خشت هر یک بجا شقال ادویه را  
 یک شانه روز و آب بنمایند و صبح و شش و ده هر گاه چهارم حصه بماند صاف کرده بکنند و بنجبین و شیر خشت بقوام آرد و خوراک از  
 پنج شقال تاده شقال شربت سودا و تالیف حکیم علی حسینی اخراج سودا و اسهال و سودا و صفراوی و سودا و رمی و بستر از مبلوط  
 انیسون است و به اذیت بود و صفت آن قرمندی آلوده بخار هر یک پنج شقال انیسون سنابکی هر یک چهار شقال بنفشه شاه تهره  
 هر یک سه شقال شیر خشت و خیره و بنفشه هر یک پانزده شقال اول سناب و بنفشه و شاه تهره بچوشانند چون بچوش آید ادویه دیگر بزنند  
 و صافی کرده و با شامند و اگر بعد از دفع موده سودا یا شامند بتر باشد اگر شیر خشت نباشد بدل آن ده شقال فلوکس خیاشنبر و خل کنند  
 شربت سهل بهمت کسیکه در خون سهل کاره بود و اخراج مواد سوداوی و بلغمی مینماید و در خفقان با در دو بالیخویا و صرع تخم  
 امراض دماغی تجربه رسیده صفت آن ادیان پرسیا و شان گاوزبان باورنجویه انیسون یکم یک توله گل سرخ پنج کاسنی  
 هر یک نیم توله بنفشه عنب الثعلب تربید سفید هر یک و توله عود صلیب غاریقون نرم سفید هر یک نیم توله سنابکی سه توله  
 مویز شسته استی در تخم چهار توله اسطوخودوس سفلیخ فستقی پوست بلبله کابل تخم قرمض تخم کشوت بلبله سیاه هر یک یکم نیم توله ادویه  
 کوکبی را نیکو فته شب و در آب که چار انگشت بالا سه ادویه باشد تر نمایند و صبح و شش و ده صاف نموده با بنجبین و نبات و  
 گلکند از هر یک پا و آرد بقوام آرد شربت از چهار دام تا نیم پا و بعد از دفع مواد مستعمل نمایند و اگر حاجت باشد براسه رقیق  
 نمودن هنگام خوردن این شربت عرق مناسب قدری مفرج نموده بخوشند شربت گاوزبان نافع بالیخویا و سودا  
 و موده سودا و خفقان صفت آن گاوزبان تری درم گل گاوزبان گل سرخ گل بلخوفه نرسین هر یک پانزده درم انیسون باورنجویه  
 اسطوخودوس هر یک ده درم تخم فخر شک سافج هر یک درم قند سه چند بجلاب بقوام آرد شربت براسه بالیخویا  
 مرقا از بیاض استاد و مغفور صفت آن رخ کاسنی پنج باورنج تخم خرنوب هر یک سه درم تخم خیابین مخمر تخم قرمض هر یک ده درم  
 باورنج تاده خار خشک شش درم بهر را نیکو فته در آب بچوشانند صاف نموده آب لیون کاغذی نیم پا و شکر سفید نیم آرد و خلکوده  
 بقوام آرد ایضا براسه مرقا صفت آن شنبین ردی شش توله گل سرخ چهار توله تر هندی هفت توله تخم کاسنی شش توله  
 نیکو فته شب و در آب ترده بسته صابج چوشانیده بلبله صاف نموده با بنجبین مقوم کنند و دو توله ازین شربت با عرق گاوزبان  
 یا باورنجویه بخورند نوع دیگر براسه مرقا صفت آن اسطوخودوس عود صلیب هر یک یکم نیم توله گل گاوزبان  
 باورنجویه هر یک سه توله بجلاب چوشانیده صاف نموده با شکر سفید مقوم کنند شربت انیسون صلیب



نافع یا نحو یاس مرانی و جهت تضعیف معده بار و وسوسه القیه نیز مجرب صفت آن سنبل الطیب و درم تر بر سفید  
غار لیقون هر یک چهار درم سنبلین و درم گل سرخ بست و درم جلد رطل و درم چار رطل آب خیسانیده بچوشانند تا بنگهدارند و رسد صاف  
منوذه با صند و بست و درم قند بقوام آرد شربت است اسطوخودوس و کس منبج مواد داغی بلغمی و منبج سده آن و بلغ صرع  
صفت آن اسطوخودوس و درم بشفاج کاج و زبان پرسیا و شان بار و نجویه و عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم  
و وفات خشک ایرسا سنبل الطیب انیسون با زبان هر یک سه درم موزین شقه اشته و درم انجیر زرد هفت عدد و غسل و وقت  
بالنصفه سه وزن اودی و خوراک تا هفت شقال شربت استقیل تالیف علویان که در امراض بار و رطب و بلغ بکار آید  
صفت آن حب لبان حرمل ایرسا جنطیانا پادست پنج درم سنبل الطیب قطور لیون و قیق صقر شونیز و ج ترکی عود صلیب  
نوه الصباغین هر یک دو شقال نیم کوفته و یک انار سرکه غصلی و دو نیم انار آب شیرین خیسانیده صبح بچوشانند تا بنیم آید  
صاف منوذه موزین شقه بست شقال داخل کرده باز بچوشانند تا امر شود و مالیده صاف منوذه و غسل و بنید زرد سیب طلیت  
سکینج جا و شیر بان ذکر مصطکی حل کرده صاف منوذه عمل کین اضافه منوذه بقوام شربت آرد شربت یک اوقیه با عرق  
با و نجب و شربت غسل که در امراض بار و عصب داغی بود صحت جهت تعدیل مزاج و تقویت استعمل است صفت  
آن عمل صفی یک رطل آب باران بزند و کف آن را بر دارد و در قنفل و خولجان عود مصطکی و در چینی و دانه قانلین بسیار  
جوز بواسفنج هر یک و درم قنفل سیاه یک درم نیکو فته و صره بسته وقت جو شش انداخته جوش دهند و صره را تا فاما مالیده  
باشند هر گاه بقوام آید فرو آرد و در نگا بزند شربت است اسطوخودوس و کس تالیف حکیم علویان نافع و مجرب از برای خدر  
بلغمی صفت آن اسطوخودوس و درم نجویه اسار و ان ایرسا امینون حب لبان جده حله حاشا در و ج عرقی از هر یک  
دو شقال سوائے ایتمون اجزائے بچوشانند و در رطل آب تا یک رطل یا تا فایتون را در صره بسته انداخته از آتش فرو آورده  
صره را کبر بالاندیس افشرد و در کسند و بلغمی را صاف منوذه و کفند و عمل یک رطل در آن خلک کرده و دو جوش داده فرو آورده و  
مالند تا قوت کفند بر آید پس بپالند و کفند شقال گلاب داخل کرده و باقی ملایم بقوام آرد شربت یک اوقیه شربت  
اسطوخودوس مجرب جهت کرمی و صم و منبج سده و بلغ صفت آن بشفاج کاج و زبان هر یک پنج درم اسطوخودوس  
و درم هر یک نیم رطل آب بچوشانند تا بنیم آید صاف کرده یک رطل شکر طبرزد و اضافی کرده شربت سازند شربت  
بنفشه که در زکام و نزله حار و غیره امراض حاره محول است صفت آن گل بنفشه خشک هفت و نیم شقال در آب  
تر کنند و بچوشانند و با یک انار شکر سفید بقوام آرد و اگر گل بنفشه تازه باشد پاؤ انار بگیرند و همین طریق ساختن شربت  
بنلوز است شربت خشخاش نافع نزله حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرد گرم و محول است صفت  
آن کوکبا صم صم و صم عرونی بپزند و مغز تخم که دو مغز تخم حیارین تخم خطمی هر واحد پنج شقال شربت بنفشه است شقال  
کوکبا را نیکو فته و صم و در آب تر نمایند و بعد آتش ملایم بچوشانند تا نصف بماند صاف منوذه با سوس و بست

در دم قند بقوام آرد و وقت قوام شیر شربت محلول و از مغز تخم که دو خیارین تیسره بر آورده صاف نموده و مخل نماید تا بقوام  
 شربت آید شربت منزله جهت منزله حار و دفع قبض بجدیل صفت آن انجیر زرد سی وانه عناب لاتی متی بست وانه پستان  
 پنجاه وانه پرسیاوشان سی وانه حب الاس کثیرا هر یک بجددم تخم خلی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم  
 جو مقشر بلز درم بنفشه مرئی سی درم ترنجبین یک نیم یک شربت سازند شربت گولر داغ منزله حار وانه پرسیاوشان سی وانه پستان  
 حار بود صفت آن گولر خام یک آرد پاؤ بالاچار پاره کرده و پستان تخم پالک میگوخته اصل السوس مقشر نیکوخته هر یک پستان  
 عناب و دوتی پاؤ سیر تمام شب بمهدا و دوی آب تر نمایند صبح جوش داده مالیده صاف کرده و پاؤ شکر سفید را نه اخته قوام نمایند و  
 دو تولد است آب حل کرده با حصول صحت نوشیده باشند بلا مانع بر تیز از ترشی و یادی و در غن تلخ و حیزات و شیر واجب بود  
 شربت توت نافع در و گلو و خناق صفت آن بگیند آب توت سیاه و در حل و بچوشانند تا نصف بماند پس با سه  
 رطل شکر سفید بقوام آرد شربت زرقاء و محرب از برکات شقیق النفس و سر قند و دیگر امراض صدر بلغمی و ملطف ماده  
 غلیظ صفت آن بادیان تخم کرفس هر یک بجددم زرقاء خشک هفت درم انجیر عناب پستان هر یک بست عدد مویر  
 سی درم حلیه چهار درم تخم خلی اصل السوس ایر ساز سیون هر یک سه درم پرسیاوشان هفت درم قند سفید و در رطل گلکند  
 یک رطل برستور متعارف شربت سازند شربت ازده درم پانزده درم و وقت حرارت مزاج کم کرده میشود ازین شربت بعضی  
 ادویه قوی الحار را زیاد کرده میشود مثل گل نیلوفر و تخم خشخاش و بدل گلکند ترنجبین یا خیره و بنفشه می گرداند نوع دیگر برکات امراض  
 شش و سینه و بند شدن بلغم در سینه صفت آن عناب بست و پنجاه مویر متغی سی وانه پستان انجیر زرد و هر یک بست و  
 پنج وانه ایر سا اصل السوس هر یک هفت ماشه پوست پنخ بادیان پنخ کرفس پرسیاوشان هر یک سی و پنجاه زرقاء خشک  
 بست و پنجاه بده انیسون رازیان هر یک هفت ده ماشه جو مقشر مغز تخم خیارین هر یک سیزده ماشه مغز تخم کدو سی شیرین مغز  
 تخم خرزهره مغز نیمه مغز چلغوزه باله منسل الطیب از تخم خلی کمان هر یک ده و نیم ماشه ادویه سخت و تخم هارا نیم کوفته در سه  
 آثار آب بچوشانند چون یک آثار با ند مالیده صاف نموده و هشتاد و نام نبات سفید و یا قند سفید اضافند ساخته پیزند تا قوام  
 شربت آید پس مغزیات بار یک سوده در شربت آمیزند و یک و نام ازین شربت با عرق بادیان آمیخته وقت خواب بنجورند  
 شربت فراسیون معمول و ضیق و سال کسیش بلغم غلیظ بود صفت آن فراسیون چل درم اصل السوس  
 زرقاء خشک پودینه نهری پرسیاوشان هر یک ده درم مغز بادام مغز چلغوزه حلیه بادیان انیسون هر یک پنج درم  
 معطلی و ارچینی زنجبیل هر یک ده درم مویر نشسته سی درم عناب پستان هر یک صد وانه انجیر سفید بست عدد حمله در بست  
 رطل آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بگذارد پس بر آتش نرم بپزند تا که نصف بماند و باقی رطل قند سفید بقوام آرد  
 شربت یکا و قیة تاد و اوقیه شربت معصل برکات شقیق النفس از مجربانده هر یک که بکایت و مرآت داد شود و گاهی خطا کرده  
 صفت آن گرو معصل کلان در فی که پاؤ تاد باشد یا زیاد از آن بودا انیسون دو تولد مویر متغی چل وانه انجیر و لاتی بست

قول شد خالص نیم آنگاه مل پوست بلائیس غفل و در مکرده مانند میاز تراشیده باقی او بیه را گرفته با هم ساخته تمام شربت آب  
 تراشته هیچ برودگان نکرانند هرگاه خوب جوش غم و فرو آورده از کفچه یا بدست خوب مالیده پارچه بپزند و شربت ساخته با آب تراش  
 ملاکم بقوام شربت نهند فاشتا یک توله باقیج معمول نوشیده باشند و از قه ترسند شربت تنباکو بر است عینق النفس  
 صفت آن شیر و یک تنباکو سبز قند سفید مسادی شربت سازند و صاف کرده بحد درند و یک دایم تا دو دایم و کم قوت را  
 کم و در ندهد و استعمال می آرد و فنیق مله پنجه زنده فائده کلی میدهد شربت سعال که در عمل مؤلف است و بغایت مفید  
 است صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس تخم خشخاش هر یک سه توله غناب یا زبده عدد تخم جازی گاگز بان  
 هر یک دو توله کوکباد و زرد عدد تخم کنان تخم ریحان تخم جلبه هر یک یک نیم توله پستان ببدانه اسفول هر یک یک توله عسل و نبات برابر  
 سه چند بود و شربت سازند و خاک سه توله بقر با دیان شربت و آن سرفه و زکام و نفخ بلم صفت آن غناب و دانه  
 انجیر زرد صفت عدد پستان بست و پنج عدد کوکباد تخم یا زده عدد تخم با دیان پریاوشان بنفشه گاگز بان هر یک شش درم  
 اصل السوس چهار درم زرد و نار اسطوخودوس ایر سا هر یک دو درم قند سه چند بستور شربت سازند و در نهند و دیگر که مفع نزله  
 زکام است غناب بست و پنج عدد است و وزن اصل السوس هفت درم نوشته و تخم غنابلی پنج درم نویز شفته یا زده درم و غناب  
 اسطوخودوس ایر سا داخل است شربت چهار تخم سفید سرفه و دیو منقی سینا از بلم صفت آن تخم با دیان تخم جلبه  
 تخم کنان تخم حرف اصل السوس هر واحد چهار توله پستان حتی عدد و فائده درم انجیر زرد عدد و نویز شفته استی عدد و قند سه چند  
 بدستور شربت سازند شربت فریا و رس برای نزله حار و مل سرفه و رطب یا بسج باقی و حییات کهنه مجرب صفت  
 آن گاگز بان صندل سفید پریاوشان عود صلیب هر یک دو توله اصل السوس مقشر کوفته با دیان تخم غنابلی گل بسج هر واحد  
 یک توله نویز شفته بست و پنج عدد تخم خشخاش پوست خشخاش بست و پنج عدد قند سفید یک آنار هم را در یک آنار آب تر نمایند  
 و صبح جوش بدهد و صاف نموده بدستور شربت سازند و در شفا عود صلیب با دیان مطرح است و در نهند و دیگر عوض او گل بسج  
 داخل است شربت اعجاز جبت اقسام سرفه خشک ترافع و برای تب حار و وق مفید صفت آن غناب و دانه  
 بست دانه پستان کلان شخصیت دانه اصل السوس مقشر تخم غنابلی تخم جازی گل نیلوفر گل بنفشه هر یک هفت درم ببدانه پنج درم  
 کثیر صمغ عربی هر یک سه درم برگ آرو سه یک میل قند سفید و در طل غیر از صمغ و کثیر از صمغ و لاجب شاند و بطریق معلوم با نهند بقوام  
 آزند و بعد کثیر او صمغ کوفته حقیقه داخل نمایند شربت خشخاش معمول مجرب جبت سعال خشک و سل وضع نوازل از  
 سرفه که بشب بیدار و در صفت آن تخم کاه بوزر پنج هر یک حتی درم خشخاش سفید و سیاه هر یک صد درم اصل السوس و زده  
 درم در پانصد درم سبب و دهن تا بد و صد درم آید صاف نموده لعاب اسفول پنجاه درم و در تخمین یا نبات سفید صد درم و خاک زده  
 بجوشانند تا غلیظ شود نوع دیگر برای سرفه نزلی حول حکیم عطا اشرف صفت آن پوست خشخاش صمغ تخم یا زده عدد  
 اصل السوس مقشر و توله کوفته شرب و آب خیساییده صلیب جوشانیده صاف نموده شکر سفید نیم پاؤانه ساخته بقوام آید

پس از آنکه گفته که بر هفت باشد یعنی عربی نه باشد نشانه یک توله سائیده و آن آیین زرد و پنج شش مرتبه بقدر دو و دو  
 باشد بلیسند نوع دیگر نافع سوال که با اسهال و نفث الدم باشد صفت آن پوست خشک است تخم خشک است بریان کرده  
 هر یک ده درم حب الاس نکوفته بست درم اصل السوس مقشر هفت درم براده صندل سی درم ادویه کوفته شب در آب خیسانده  
 صبح بخورند تا نصف بماند صاف کرده با دو چند قدر بقوام آرد بعد صبح عربی بریان چهار درم سوخته آیین زرد تخم خشک بریان  
 شیر داشت گرفته در وقت پنج اندازند شربت زوفا و سمول در سرفه و در بطنی صفت آن مویز بنفشه اصل السوس مقشر  
 نکوفته هر یک ده درم پوست پنج بادیان هفت درم انجیر زرد و دانه پستان سی عدد گاو زبان بنفشه بر سیادشان هر یک  
 پنج درم شکر نیقال ایر سا هر یک چهار درم فراسیون زوفا و خشک هر یک سه درم تخم کتان تخم حلبه هر یک دو درم تخم کرنش اینسون  
 پودینه و سیاهی هر یک یک درم عمل سه چند بستور شربت سازند خوراک دو توله برقی بادیان شربت عناب شتر و در سینه  
 را نافع است و ما شرا و غلبه خون را مفید صفت آن عناب ولایتی یک تله بچوشانند با دو رطل یا سه رطل قند  
 بقوام آرد شربت زوفا که ملین طبع مفید سرفه صفت آن عناب مویز براده کفشش انجیر پستان اصل السوس برابر  
 قدر سه چند بستور شربت سازند شربت زوفا و دفع سرفه و زکام و منصف بلغم صفت آن عناب ده دانه انجیر  
 هفت عدد پستان بست و پنج عدد پوست خشک تخم یک یازده عدد پنج بادیان بر سیادشان بنفشه گاو زبان هر یک  
 سه درم اصل السوس چهار درم زوفا اسطوخودوس ایر سا هر یک دو درم قند سه چند بستور شربت سازند و زرد و دیگر که نافع  
 زکام و نزله است عناب بست مویز عدد است و وزن اصل السوس هفت درم نوشته و تخم غلظی انجیر درم مویز بنفشه پانزده درم  
 عود اسطوخودوس ایر سا نوشته نوع دیگر مقبول از خط حکیم بقا خان که جفت دفع سرفه و سینه نفس فر و کسبه و سهولت بزرگ  
 بلغم از سینه مجرب است صفت آن انجیر زرد سی دانه عناب پستان هر یک پنجاه دانه بنفشه تخم غلظی تخم خناری فراسیون هر یک  
 پنج مثقال بر سیادشان هفت مثقال مویز بنفشه زوفا و خشک هر یک ده مثقال تخمها و تخمها را نیم کوفته همه را شب و آب  
 ترکند و صبح جوشانند صاف نموده بزرگ کتان بیدانه تخم مرو هر یک ده مثقال عسل ده جوشانده لعاب گرفته نمزج نموده شکر تری  
 یک سیرالگیری داخل کرده بقوام آرد خوراک از ده مثقال تا پنج مثقال با عرقهای مناسب یا بالعابهای مزلقه حسب حاجت  
 بعمل آرد شربت نفث الدم که با حرارت تب بود و عدم الشل است صفت آن مار القرع آب سهند دانه کلاب  
 هر واحد یک رطل حب الاس نیم رطل آب شترم بچوشانند تا نصف بماند صاف کرده با یک رطل قند بقوام آرد و کمر با طباشیر شادنج  
 حدی مخلوط صبح عربی دم الاغ وین کات سفید مسلول هر واحد پنج درم اضافه نمایند شربت ده درم با شیر خرقه شربت  
 انجیر جهت تفرق اتصال سینه و شش و حبس خون از جمیع اعضاء صفت آن صندل سرخ صندل سفید سوبان  
 کرده حب الاس هر یک دو مثقال خرنوب شامی پنج مثقال ریشه انجیر هفت مثقال و آب خیسانده بچوشانند و صاف نموده  
 با یک رطل شکر سفید بقوام آرد و زرد و زرد و دیگر اناجیا و شقال عود حب الاس خرنوب است و وزن صندلین هر یک پنج مثقال

بانی پستور نوع دیگر نافع نفث الدم وسعال ومانع نزله از الفیاض صفحت آن پنج انجبار پنج تولد پستور است  
 مع تخم یازده عدد و کل بفضله و تولد بهمانه اصل السوس منقشر براده صندل سفید حسب الآس بهر واحد یک تولد عیناب پانزده واحد  
 باست چند قند سفید بقوام آرد و در آخر قوام دم الاخرین صغ عربی نشاند هر یک یک درم ساییده افزاید شش مرتبه و دفع خفقان  
 بسر و نفث الدم بسیار فایده دارد و صفحت آن گاو زبان گل گاو زبان براده صندل پنج انجبار راسل السوس منقشر کثیر شکاف  
 هر یک یک تولد حسب الآس گنار هر یک دو درم پوست خنثاش مع تخم یازده عدد قند یک نیم پاچو بدستور شربت سازد خوراک و تولد  
 و صغ عربی بریان و کیه را و افاقا و دم الاخرین بهر واحد یک درم منزع کرده شربت شفا لایق برکے فایده است انجنب صفحت آن  
 عیناب پستان گل نیلوفر سادی و رده چند آب بچوشانند تا وقتیکه ثلث برانده مالیده صاف نموده و شربین و شکر سفید را  
 سرافاتی حاجت انداخته کف گرفته باز صاف نموده و بچوشانند تا بقوام شربت آید خوراک مقداره و در دم شربت شفا کثیر  
 مانع برای سعال و شوصه از کتاب حکیم علویان صاحب صفحت آن نفثه تازه یک رطل بنزد ده درم تخم خیابنیکو قند  
 کثیر تخم خلی از هر یک ده درم در پنجر طل آب و وقت شب بنجینا اندیس بچوشانند تا ثلث برانده مالیده صاف نموده و در دم  
 فایده انداخته بچوشانند تا بقوام شربت آید خوراک یک اوقیه و در بعضی نسخ تخم خیار تخم خنثاش سفید است و در قادی  
 هر دو ترک و عوض کثیر صغ عربی است شربت حلبه و در مزن سیه و نفث المده و قرحه صدر و مانع است صفحت  
 آن سوزن غریب و ن هر یک ده درم حلبه نخی و دم انجیر یازده عدد و چند بطریق متعارف شربت سازد شربت سیب  
 که مقوی قلب معده و مخرج و حالب است و اسهال است صفحت آن گنیم نرسیب و پاره کنند و دانه آن از آن بیرون نمایند و  
 در دهون منگس بچوبند و دانه آب از آن بگیرند و بچوشانند تا یک آمار آب او بماند پس یک آمار قند سفید اضافه کرده بچوشانند  
 تا بقوام آید و این است ترکیب ساختن شربت به دشریت انار شربت سیب لیمو لایق تا لایق علویان نافع خفقان قار  
 صفحت آن آب سیب شیرین نیم آمار آب لیمو کافوری یا آمار عرق بید مشک نیم پاچو بدستور سفید یک نیم آمار قوام  
 ساخته کافور است ماشه سوده آیمت بکار بند شربت فالفه معمول و دفع خفقان حار مقوی معده و دیگر نافع است و الفیاض  
 صفرا بمرده و دفع خار سکن حرارت مزاج و حمی صفراوی و ضا خون قایم مقام شربت انار ترش و خوش و انکه است و همراه  
 طعام نیز قوام خورد و صفحت آن فالفه شیرین سیاه رنگ را و در گلاب و آب مالیده صاف کرده با و چند قند بقوام  
 آرد شربت رنگر که مقوی قلب و مصفی خون مزبل خا و بسیار خوش مزه و معمول است صفحت آن رنگر  
 شیرین گرفته دانه باز قاش بر آرد و تخم و در کرده مالیده صاف نموده آب خالص آن بگیرند و با مسادی آن قند  
 بقوام آرد و در آخر قوام گلاب افزایند شربت صندل مقوی دل و دفع خفقان گرم و معده و دیگر خا و سکن  
 تشنگی و قابض شکم صفحت آن صندل سفید سوبان کرده یا کوب ساخته بست شغال در یک تولد گلاب ترش مالیده و شفا  
 روز پس گلاب صاف کرده بتانند و صندل مذکور را و آب خالص بچوشانند تا قوت صندل بکافور آید و بچوشانند تا بقوام آید

آب را صاف نموده با گلاب مصعفی آمیزند و قند سفید و درطل یا کم بحسب موافقت ذائقه فاخته و بقیع کنند و در کاس تخم درون کاس  
 نیمه طل و مقدار شکر یک طل است نوع دیگر مینافع مذکوره اکثر کثیر دارد و در دفع اسهال تیز تاثیر وافر دارد و مومل حکیم بقا خان  
 صفت آن طباشیر یک تله مسندل سفید سومان کرده و بختوله آب سیدب شانزده دام گلاب نیم سیر نبات سفید یک سیر بقیع  
 شربت یا خمر آرد نوع دیگر تالیف حکیم یازده مومل که در امراض حار قلب مجرب است صفت آن مطابق نیم نخ  
 آن مومل بیک تله براده مسندل سفید پانزده درم در پارچه بافته صره بسته شب در گلاب و عرق بید مشک هر یک پاؤ آمانه خیساید  
 ملج آن صره را برآورده در عرق نیلوفر و بید سوده و کاسنی هر یک پاؤ آمانه آب کدو می شیرین آب تربیز هر یک نیم آمانه و آب سرکه  
 در داشته کلاب بید مشک مذکور مخرج ساخته آتش چوب گلاب یا کاسنی بچو شاند تا بقیع آید صره را بدست مالیده و در نمایند و آب در شک  
 بست و بخور در زرشک بیدانه هفت و نیم درم در آب مذکور شیر و گرفته و برکنیم پاؤ کافور و سترن و سه پاؤ قند قرم ساخته طباشیر سفید ابریشم  
 مقرض هر واحد یک تله کافور یک نیم باشد آمیزند شربت مسندل شربت که ضعف قلب و خفقان حار بجا آید صفت آن  
 کشنیز خشک کوفته بخور درم مسندل سفید کوفته نیم درم در آب غوره یکصد درم و سرکه خالص پانزده درم و آب خالص یک تله آریک  
 شباد و زنیسانیده بچو شاند تا بقیع رسد مالیده صاف نموده قند سفید یک آمانه داخل کنند و عرقان نیم درم و خرقة بسته در بگنجد  
 و بجز در کف برآورند و بقیع آرد و خرقة عرقان را چند بار مالیده بیرون آرند پس نیم شقال کافور و طباشیر و مسندل سفید و گلاب  
 سوده هر یک دو درم در وقتیکه بیکم باشد داخل سازند شربت بخور درم شربت سیدب یا شیر و خرقة شربت عتاب بنسخه حکیم علوی خان  
 مانع از برآید هیچ امراض دوی خصوصاً خفقان و امراض قلبی دوی و سداع بشارکت امراض قلب صفت آن عتاب واده  
 برآورده تا عدد گل بنفشه گل نیلوفر گل گاؤز بان گل سرخ هر یک و شقال و شش رطل گلاب و شش رطل بید مشک بچو شاند چون  
 بنصف رسد بپالایند و ادویه مذکوره را بمرق مذکور مرتبه شانی داخل نموده با بچو شاند چون سه رطل بماند بپالایند و قند سفید و بخور  
 یک کرده و شیر شست از هر یک یک رطل داخل نموده و دو جوش داده بپالایند و باز در یک کرده ببقا آوردند شربت تا دوی قند شربت  
 مانع خفقان حار دوی قلب صفت آن گاؤز بان گل سرخ براده مسندل گل نیلوفر یک کینیم تله قند پاؤ آمانه بقیع آرد و در  
 آخر قوام یکدم طباشیر سوده افزایند شربت ده تله و گاسه گل گاؤز بان گل سرخ کشنیز خشک ابریشم مقرض بنشین عتاب یا دوه کرده  
 میشود شربت مانع خفقان از سبوی صفت آن گاؤز بان گل گاؤز بان گل سرخ ابریشم مقرض براده مسندل کشنیز خشک  
 هر واحد سه درم گل سرخ سافج بنشین هر یک دو درم قند سه چند شربت انناس که مقوی و مفرج قلب است صفت آن  
 آب انناس کچیز قند سفید نیم جزو گلاب بید مشک هر یک شش جزو دستک قدری بدستور طیار نمایند و اگر سرفه باشد آب لیون بقدر  
 که ترش گردد نیز اضافه کنند شربت گاؤز بان مقوی دل و دماغ و مغز غشی و خفقان قوی و مجرب بمرات صفت  
 آن گاؤز بان بست شقال گل گاؤز بان ده شقال بار بخور و پیچشال براده مسندل سفید گل سرخ مسندل الطیب اشنه بانگواز  
 هر یک ششال همه را در و در طل آب و یا گلاب بنجیساند بعدد حوشه بپزند چون یک طل یا نیم طل بماند مالیده صاف نموده با یک رطل

قند سفید بقوام آرد و در آخر قوام گیرم زعفران و نودرم مشک و دو دانگ کافور سوده و صاف نماید شربت بنجمیدرم با گلاب عرق  
 بیدار مشک و اگر بیدار مشک نباشد بیل و عرق کیوئه نماید شربت گکاو ز بان عجبی برای تقویت اعصاب زکیمه  
 مجرب است صفت آن برگ گکاو ز بان بنجیوئه گل گکاو ز بان و نیم توله یا در بنجیوئه یک توله یا دو بالا صندل سفید گلاب ده  
 تخم فخر خشک هر یک نه ماشه کشنیز خشک یک توله تخم بادرنجیوئه نه ماشه زرشک توله شب و گلاب عرق بیدار مشک هر یک پا و آتار  
 تر کرده صبح بنجوشاند هرگاه نصف بماند صاف کرده قند سفید نیم سیر داخل کرده بقوام آرد پس ورق نقره نیم توله ورق طلا  
 عینا شرب هر یک نه ماشه مشک یک ماشه داخل کنند شربت ابریشم که جفت خفقان و خوش سودای منفعت عظیم دارد و در  
 تقویت قلب و دماغ بے عدیل است صفت آن ابریشم زرو خام ده توله یک شبانه روز درسته آتار آب آهین تاب  
 خیسانیده بنجوشاند یک سیر بماند صاف کنند و گکاو ز بان یا در بنجیوئه هر یک یک مثقال علمی و قدر سے آب جوشانیده صاف نموده  
 آن ضم نماید و نبات سفید و قند و مثقال عسل خالص شنی مثقال داخل کرده بقوام آرد و بنجوشاند تا سفید شود و بعد از آن گلاب  
 ربع شیشه خرد و ابریشم مقرر سه مثقال گل گکاو ز بان و مثقال تخم فخر خشک مرادید هر یک یک مثقال که با شرب صندل سفید  
 بعد عود مصطلی مشک عینا شرب از هر یک نیم مثقال داخل کنند و گلاب خمیره ازین مرتب بیازند شربت الغر امقوی دل  
 دماغ و رنگ رو رخ میگرداند و نافع الیویا سے مرقی و مفید از حرق صفرا صفت آن گل گکاو ز بان صد عدد و سبز که آن دور  
 کرده بکاسه چینی و آب لیون کاغذی بست عدد کرده و در اندام صبح آن کینیم پا و گلاب اندازند و یک شبانه روز در اندام بده  
 نبات سفید یک آتار عرق گکاو ز بان نیم آتار عرق کیوئه نیم پا و مومج کرده و اندام بیل نیم کوفته کشنیز معشر بنکوفته هر واحد نه ماشه  
 آب انار ولایتی آب زنجفر شیرین هر واحد یک پا و اگر آب انار بجم نرسد بجای سے و شربت انار باید گرفت یک شبانه روز  
 خیسانیده اندک الییده صاف کرده بقوام آرد و در آخر قوام مشک و سرخ عینا شرب نه ماشه زعفران نیم ماشه گلاب ساسیده و قوام  
 آینه حل کرده دارد و غوراک از دو توله تا چار توله بعرق مناسب نوعی دیگر سمی بشراب الصالحین محول جهت دفع  
 خفقان حار و بار و دفع ماده البخره معده و مراق و رحم و ازله خوش و جوش نماید و رنگ بشرفه گلگون نماید و مقوی و شوی است  
 صفت آن بنجیوئه گل گکاو ز بان صد عدد و سبز آن دور کرده و آب لیون کاغذی یا و سیر الییده در پیاله چینی تمام شربت آن  
 بنجوشاند و صبح شربت نبات یک یک سیر نبات را بد و سیر آب باران شربت کرده باشند یک یا کرده و شیشه ضخیم که نصف شیشه  
 یا شک آن خالی مانده داشته سر شیشه محکم بسته و ظروف پر آب در گوشه یا طاق بالا نگه دارد و بعد سه روز یا چار روز که جوش خورده  
 و کف بر و صاف کرده بنگهدارد و اندام تمام شربت را حل آرد و اگر آب لیون زیاد از سیر اندازد بنجوش میشود و در قطع غار و خورده  
 و اگر تخم و سکر مطلق باشد پنج لقا سچار ماشه هر دو گلاب و شربت و شیشه اضافت کنند و جهت از بخره حار که تقویت بکند منظور باشد بکند  
 آب باران آب انار اندازد و در تقویت قلب بجم آب باران گلاب بیدار مشک افزایند شربت یا قوت علویان که در  
 تقویت قلب محول است صفت آن آب انار شیرین آب آب مر و آب سیب هر یک صودا و قند سفید کینیم نیم

[illegible]



عرق خنک خنک نماید و آب غلیظ را عرق آن اضافه کنند شربت انارین میشود و اگر شربت انار ترش خوانند آب انار  
شیرین شرم نمایند و اگر شیرین خوانند آب انار ترش داخل نکنند شربت غلیظ که اشتها آورده و دفع از قلب معده کند و بر  
کس که معده را طعام را قبول نکند صفت آن بگیرند انار ترش مع پوست بچوبند و بنشارند و آب بگیری بکوبند و پودنه بپزند  
بجویند و آب آن نیم بر گرفته با هم بیاورند و یکیم وزن هر دو شکر سفید افکنند و بقوام آرد شربت یک کفیه شربت است که بر  
معده و غشایان و در کمال اشتها و از اناختن جگر لطیف است و فواید بسیار معلوم و صحت آن آبی و زرد شک آب  
سیب هر یک سه صد شقال آب لیون یکصد و پنجاه شقال قند سفید ثلث جمله برستور قوام شربت سازند و اگر درین ترشی  
ترنج و مرورید مخلول اضافه کنند تا نیم مقام تر یا یک کسیر و اگر ترش باشد شربت انیسون مسکن فواق خف و صفا و اندک شکر طعام  
غلیظ و بر معده و با غلیظ بود صفت آن زیره سیاه انیسون پودنه کند و از هر یک ده درم و یک تا آب بچوشانند تا  
نصف بماند با قند و عسل هر یک نصف رطل بقوام آرد و دو سه توله بنوشند و اگر سبب فواق بر معده بود و از اسهال انیسون و ترنج  
کرمش بهمان دستور شربت ساخته بعل آرد شربت کله شوت کلبی نافع است صفت آن منبل الطیب و دو انگلی و حتی  
و ثلث یکیم مصلی یک درم ترنج کرمش انیسون از دانه هر واحد و دو درم پوست بچ کبر سه درم نیکوب نموده و در خرقه بپزند و صبر را  
آب بپزیند و خوشبو و مسکه هر یک یک رطل بچوشانند تا جوشش خورده پس در حصه کنند و یک حصه آن عسل برابر آن انداخته بقوام  
سجین آرد و در حصه دوم و چند آن شکر سفید اضافه نموده و پنج درم تا بقوام آید و ازین هر دو آنچه موافق تر مزج کرمش باشد  
بدیند شربت انبر بار لیس تالیف علویان سود مزاج حار کبد و معده و قلب را نافع و اشتها لطعام آرد و اعاده شهوت طعام  
از کد از حرارت کبد و فاقین از امراض حاره اگر بقیه از حرارت سازد و مزاج ایشان باشد نهایت سودمند است صفت  
آن زرد شک شقی پانزده شقال آله شقی بست شقال یک شب و نه شقال و پنج شقال آب بست شقال گلاب بچوشانند و مزج  
بچوشانند تا آب گلاب نصف بماند صاف نموده آب ترنج بست شقال آب بشیرین آب سیب شیرین آب انار ترش آب سیب  
ترش آب زعفران هر یک پانزده شقال مرورید مخلول و آب ترنج و شقال قند سفید بنفشه و پنج شقال داخل کرده بقوام آرد و ترش  
و داو قه شربت افشنتین است ضعف جگر و معده که باقبض طبیعت و حرارت مزاج باشد بفاصل نافع صفت آن  
افشنتین و دو شقال گل سرخ چهار شقال عربندی و ده شقال ترنجبین و بی شقال او بیوشانیده صاف کرده و ترنجبین و آن مخلوط  
صاف نموده قدری بپخته بنوشند مجموع یک شربت است شربت هند را بار یک ضعف جگر بچوب حسیکیم مقصود رطل  
صفت آن پوست بچ کاسنی پوست بچ با دیان هر یک نه توله تخم کاسنی فطر طافیه ماین کا و زبان اصل السوسن قشر تخم  
کشوت تخم خیارین تخم خطمی هر یک سه توله شکافی با دو درم هر یک یکیم توله یک چهار درم زرد شک و توله صندل سفید عافت افشنتین  
هر یک دو نیم شقال اسارون یک شقال او بیوشنی را نیم گرفته و آب بسیار گرم بکشد و بر روز تر و اندر بعد صاف نموده  
سرکه خالص و قند هر یک یک پا و آب لیون چهارده شقال و آن انداخته و نبات سفید و نیم بقوام آرد و از آن ترش و داو قه

ریزند چینی دو مشقال ساینده در آن انداخته نگه دارند و دو توله از آن آب برگ کاسنی مرق و آب برگ عنبر الطیلب مرق هر یک  
 پنج توله و عرق کیوژده و دو توله پدشند اگر غلبه صفرا باشد آب لیون مطرح سازند و در بوا سیر سر که هم شربت کشوث  
 مفتوح سدو ملین طبع و مقوی بجز مده و مفید سور القنیه و تپه های مرکبه صفت آن پنج بادیان گل سرخ انیسون هر یک  
 دو مشقال تخم کشوث تخم خیارین تخم خربزه پوست پنج کاسنی بادیان تخم کاسنی گل کشوث از هر یک سه مشقال قند سفید یا شربت  
 نود مشقال بطریق معمول شربت سازند و داده درم با شیر تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن نبوشند شربت  
 نافع سور القنیه صفت آن پنج بادیان پنج کاسنی هر دو احد چهار درم بادیان تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه و عنبر الطیلب  
 گل سرخ اصل السوس هر یک دو درم تخم کشوث یک درم لک مغنول سه درم راوند چهار درم مویز منقح پندرم قند سفید  
 نیم درم رطل بدستور معمول شربت سازند و درم از دو توله تا سه توله ایضا مفید سور القنیه صفت آن انستین ده درم گسرخ  
 تنی درم تر بد موصوف شربت درم سنبل الطیب چهار درم شکر سفید نصف رطل بدستور شربت سازند و خوراک تانسی درم  
 شربت اصول جت سور القنیه و استقار بنایات نافع و منفع اخلاط غلیظ و مفتوح شده و کاسر برباج و در فضلات  
 است صفت آن مویز منقح لعل درم پوست پنج بادیان تخم کاسنی هر یک لبت درم پوست پنج کبریا نوزده درم شکوفه اذخر  
 سنبل الطیب اسارون سیلخ هر یک ده درم جگر راشب شیا سینه صبح بچشانند و صاف نموده با قند یک آثار بقوام آرد شربت  
 پانزده درم تابست درم شربت وینا را که ملین طبع و نافع حیات و عفو و مفتوح سدو نافع سور القنیه و استقار و ذوات  
 و سکن در و شکم و جگر و جسم و شانه و در لبل است صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک لبت درم پوست پنج کاسنی  
 چهل درم گل نیلوفر کاؤ زبان هر یک ده درم تخم کشوث و یک لبت تنی درم جگر راشب با آب بچشانند تا ماهر اشود و صاف نموده  
 با یک آثار قند سفید بقوام آرد پس از آتش فرو آورده مقدار ده مشقال ریزند چینی سووه داخل کنند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط  
 شود نوع دیگر تالیف حکیم علویان نافع از برای قتیق سدو با و لمرض بار و جگر چون سور القنیه و استقار و امراض بارو  
 طحال مثل صلابت آن و برای حیات بارو بطنیه مرکبه صفت آن پوست پنج کرنس پوست پنج کاسنی هر یک لبت درم  
 پوست پنج بادیان اصل السوس هر یک تنی درم قنقاز اذخر غنچه گل سرخ تخم کشوث انیتون هر یک ده درم بادیان انیسون تخم  
 کرنس هر یک چهار درم ریزند چینی پندرم زعفران و دو درم انیتون و تخم کشوث را جدا جدا در پارچه نازک بسته و تخم کشوث را با باقی  
 ادویه سوله ریزند چینی و زعفران یک شب و گلاب و عرق بادنجونه و عرق انستین هر یک یک نیم رطل بچشانند و صبح بچشانند  
 و در آخره انیتون را انمازند و چون دو ثلث حتما بود فرو آورده کیه انیتون را مالیده دور کنند و مخلوط را با پالاند پس عمل  
 یک رطل داخل کرده بقوام آورند و در آخر قوام ریزند چینی زعفران گلاب سووه داخل کنند و نیکو بر هم زنند و فرو آورده سرد  
 کرده و ظرف چینی یا زجاجی بنگارند شربت از ده درم تابست درم نوع دیگر نافع سور القنیه و استقار مفید عارض صفت  
 آن راوند پندرم تخم کاسنی پانزده درم پنج کاسنی ده درم تخم خیارین عنبر الطیلب گل سرخ لک مغنول هر یک دو درم قند غیر رطل بدستور

شریت مانند شربت بزوری بار و حیت استسقاء و سودا القویه حار معمول و مکن شکلی و ملخ سده و در بول است  
 صفت آن تخم کاسنی تخم خرنوبه تخم خیارین هر یک پنج درم پوست تخم کاسنی در چهار صد مثقال آب جوش  
 دهند تا نیمه آید صاف ساخته با شربت صد مثقال قند سفید بقوام آرد و اگر در دین نخله سرکه خالص تا یک نیم باو اضافت کنند  
 سکنجبین بزوری بار و میشود شربت بزوری حار متعل در استسقاء صفت آن پوست تخم بادیان پوست تخم کرفس  
 هر یک دو مثقال بادیان تخم کرفس انیسون هر یک پنج مثقال در پیاله آب جوش دهند تا نیمه آید صاف کرده با شربت صد مثقال قند  
 بقوام آرد و در هیچ یک قاشق با هفت قاشق حرق کاسنی حله که بیا شامند و اگر شکلی بسیار باشد یک موز بلا حله درم این چند  
 و دیگر روز بلا حله شکلی شربت بزوری بار و دهند و خواهد هر روز بلا حله درم و شکلی نیم قاشق شربت بزوری بار و نیم قاشق شربت  
 بزوری حار و نیم قاشق حرق کاسنی و نیم قاشق حرق بادیان حله که دهند و اگر در دین نخله سرکه خالص بقدر مناسب اندازند  
 سکنجبین بزوری حار میشود شربت بزوری معتدل که در امراض کبد و حیات مکر متعل صفت آن بادیان تخم کاسنی  
 تخم خیارین تخم خرنوبه هر واحد و درم پنج بادیان تخم کاسنی هر یک چهار درم قند سفید غیر ملل او و نیمه نیکو قند شب و آب گرم فسیان  
 صمغ جوش طده صاف نموده با قند بقوام آرد و اگر در دین نخله سرکه حرق کرفس انیسون پنج کبر هر یک یک درم  
 افزایند شربت بزوری حار گردد و شربت انبر بار لیس دوائی از اختراع مزاجیه با تکرار برائے امراضه الطفال خصوص  
 از برائے حیات و صنعت جگر و شدت آن و استسقاء و سودا القویه نافع و حکیم علویان صاحب فموده اند که تجربه شده در طفول که  
 آثار ابروت چیزی باقی نمانده بود و تب میکرد و شکم او درم کرده سخت شده بود و هیچ اطراف بهر سبب پس این شربت نوشیده و فوراً  
 صفت آن تخم خرنوبه اسارون شامی راز با نه انیسون بسلنج تخم کشوت گل سرخ هر یک دو مثقال ریوند چینی لک محمول عود قمار  
 فرفه الطیب زعفران صندل سفید هر یک یک مثقال دار چینی دانه سیل مصطکی هر یک دو مثقال سنبل الطیب یک نیم مثقال  
 خرقه مقشره مثقال زرشک یک اوقیه قند سفید بقدر حاجت او و نیمه را نیکو قند جوشانیده صاف نموده آب زرشک  
 قند سفید بقوام آرد و در آخر مصطکی سوده داخل نمایند شربت یک اوقیه طبی شربت استسقاء که و سودا القویه و استسقا  
 متعل است صفت آن تخم کاسنی تخم بادیان اصل السوس پنج و آخر تخم خیارین ریوند چینی بسلنج هر یک نیکو قند پراش  
 هر واحد چهار درم بادیان گل سرخ لک محمول تخم کاسنی پنج سوسن سافج هندی کاو دیان هر یک سه درم انیسون سنبل الطیب  
 اسارون تخم کشوت فیه سیلخه هر واحد و درم عود هندی مصطکی پودینه نانخواه فستقین هر یک یک درم غنبل الثلب زرشک  
 هر یک پنج درم تخم جفته دانه موزینه دو توله قند یک رطل بدستور شربت بسازند و در آخر قوام مصطکی سوده آینه شربت  
 دو توله تا چار توله بجرق غنبل الثلب نوع دیگر معمول و سودا القویه و استسقاء که با سرفه و قیض بود صفت آن  
 اصل السوس پنج بادیان تخم کاسنی گل سرخ لک محمول بسلنج شکریه متعل هر یک چهار درم بادیان پودینه کوشان مخلوط با نه  
 بنفشه ریوند خطائی پنج سوسن سافج هندی هر واحد و درم تخم کرفس انیسون سنبل الطیب اسارون فیه تخم کشوت مصطکی

سعد کوفی ناخواه اشتقاق بر واحد یک درم انجیر هشت عدد موزین منقذ و دو تولدند یک نیم پاؤ شربت و دو تولد تا چهار تولد لعن  
عنب الثعلب شربت کثوث دیگر مقوی جگر مفتوح سده و طین و نافع سودا لقینه و نافع تیپ مرکب مفید سور مزاج بارد  
کبد و کربل آمد صفات آن تخم کثوث چهار شقال سعد کوفی ناخواه هر یک بخشقال انفتین گل سرخ کاغذ زبان بادیان  
تخم خیارین تخم خرزهره پنج کرفس پنج از خر قتل از خر هر یک و ده شقال تخم کاسنی ریوند خطائی موزین منقذ هر یک پانزده شقال پوست  
پنج کاسنی بنیادیان هر یک نسی شقال عنب پستان هر یک پنجاه عدد بلنجبین علی قند سفید خل خمر هر یک صد شقال اجزاء  
نیکو فته و دخل و آب ترکند و دستور باقند بلنجبین بقوام آرد شربت یک اوقیه تا پانزده درم و گاهی به بل خل خمر نیز ساخته شربت  
مستعمل در استسقاء و درم جگر صفات آن پنج کرفس بنیادیان تخم کاسنی کاغذ زبان گل نیلوفر تخم کرفس شکامی ریوند چینی  
عنب الثعلب گل سرخ خار شک هر یک دو درم پنج کاسنی تخم خرزهره عصا زهر شک انیسون هر یک سه درم تخم خیارین چهار درم  
تخم کثوث موزین منقذی هر یک پنجم درم پنج سوسن یک شقال اودو ریوند عرق کاسنی و عرق باوان و عرق عنب الثعلب و عرق شاه تره  
و عرق کاغذ زبان هر یک پاؤ آثار شب بنیاد و صبح بچوشاند و صاف نموده با بنجین یک آتار بقوام آرد شربت که در استسقا  
نیزه آرد و مصلح جگر حکیم عابد بار با آزموده صفات آن موزین منقذی درم انجیر شک پانزده عدد پستان بست و پنج عدد  
پوست پنج کرفس تی درم انیسون بادیان هر یک دو درم طله خار شک هر یک پنجم درم شکر سفید پنجاه شقال بدستور معمول شربت  
سازند و هفت درم آب خالص مع روغن بنوشند آنکه انفع ظاهر گردد و درین هنگام تقیه بطبخ آفتون یا کنجبین مافورینی  
نمایند که استفراغ مستقلى شود و حکیم شریف خان مینویسد که پستان ازین شربت حذت کنند یا اصلاح یابند اگر کنند بهر ناله و خبر  
کبد است مؤلف گوید که مصلح پستان و سردی و کسرخ است و در غیر آن عنب و بدل آن خطی است شربت را وند  
یرقان حرارت کبد را دفع و مفتوح سده و در کربل و طین طبع است صفات آن تخم کثوث پوست پنج بادیان پوست  
پنج کاسنی پنج کرفس هر یک پنجم درم تخم خیارین تخم خرزهره بادیان تخم کاسنی هر یک پانزده درم مجروح را نیکو فته بچوشاند و بیالایند یک  
من قند سفید بقوام آرد و در آخر قوام ده درم ریوند خطائی کوفته نیمه داخل کنند و خوب مخلوط سازند شربت طبع یرقان حرارت  
جگر مقوی آن صفات آن براده صندل سفید و موزین منقذ هر یک دو تولد زهر شک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک تولد گل سرخ  
وانه الاچی هر یک دو درم قند سفید نیم درم شربت سازند شربت و در دگر سهل صفرا و استعمل و امراض حاره صفات  
آن برگ گل سرخ دو نیم درم رطل در دوازده رطل آب بچوشاند چون دو رطل آب بسوزد و بیالایند و گل تازه دو رطل و بچوشاند یک  
نیم رطل آب بسوزد و بیالایند و گل تازه یک رطل و نیم در آن جوش بزند یک نیم رطل و دیگر بسوزد و بیالایند و گل تازه یک رطل و نیمه  
پنج و هشت که یک نیم رطل و دیگر بسوزد و نیم رطل گل تازه بطبخ نمایند که یک نیم رطل آب و دیگر بسوزد و چهار رطل آب بماند پس قند سفید  
شش رطل نازد بقوام آرد و در آخر قوام ده درم آب سرد و شربت و در و طالعجی ایضا سهل صفرا و کثیر النفع و  
در یار یک صفراوی و دمی عنب بعد از شربت چهار اوقیه تا سی درم آب سرد و شربت و در و طالعجی ایضا سهل صفرا و کثیر النفع و در یار یک صفراوی و دمی عنب بعد از شربت



شخصیت و آنه جو شش داده صاف کرده بیده لعاب بدهند و در دم و سبب بول در دم در آب برآورده بسیار بنزد و با کمال تنه سفید یا  
 ترنجبین بقوام آرد و هر صبح با روغن بادام آمیخته حسب حاجت بدهند و دواست نمایند شربت الهی تا لیف علوی خان  
 که در امراض حاره بهر سال میدهند صفت آن ریوند خطائی ترید سفید برگ ستار هر یک پانزده درم تخم کاسنی سه پاؤ پودست  
 پنج کاسنی کئی درم حب کله گشت درم نیکوفته در آب کدو سه شیرین که در بادن دست برنجی کوفته گرفته باشند و آتش آفتاب کاسنی  
 مروق سه پاؤ کدو مروق بست و پنج توله و مروق شاه تره دوازده توله و گلاب نیم آن تله شب خیساییده صبح جو شش کنند که خوب مگر اگر د  
 و آب بچهارم صفت آمده الیه صاف نموده آب پودینه سیر نیم پاؤ آب کدو سه پاؤ قند سفید سه چند دوی و داخل کرده بقوام آرد  
 پس ریوند خطائی ترید موصوفت هر یک شانزده درم کوفته نیمه آمیخته و ظرف جینی نگارند شربت ستار برای تلبین مناسب  
 حال مجرورین است و در حقی نیز توان داد و مخرج اعلا قانله است صفت آن برگ منار بست درم گل بنفشه گل سرخ گل کاوزان  
 گل نیلوفر شش خطمی تخم جناری هر یک بچهارم غناب شش دانة الونجار پانزده عدد پستان شصت دانة تخم خیارین نیکوفته شش درم  
 تخم کاسنی چهار درم ترنجبین یک نیم ظل بطریقی معروف شربت سازند و اگر عوض آب و گلاب بیداشک و عرق نیلوفر مطبوع کنند  
 بهتر باشد و گسپه ترندی بست درم عوض آلو بخارا و عوض ترنجبین قند سفید و چند شیر شست یک چند کرده سه شود  
 شربت و در دستانی که حکیم علوی خان جنت نواب بخت افزوز بانو بیگم بنت شاهزاده بیدار بخت ترتیب داده  
 چون معزالیه از خوردن دوائی بشع آرا که بسیار داشت و اکثر مصلح بسمل صفر و سودا و میشد و ملیات و مزاج ایشان بد واقعی عمل میکرد  
 و این شربت را تیار ساخته استعمال کرد فعی عظیم یافت این شربت تنقیه و صفرا و مره سودا و بلغم و غلظت و صفرا و رقیق میکند و بسیار  
 آن غائله و ضرر و نیست صفت آن ساسک کئی کئی درم و یک نیم ظل آب بچوشانند تا ثلث رسد صاف نموده یک نیم  
 ظل شربت و درم کرد داخل کرده بقوام آرد و باد و اوقیه آب سود منوشند و بر آب نوشیدنی یک مجلس اجابت می کنند شربت  
 آکوی سهیل از تالیف حکیم مدوح که شمل صفر است صفت آن آلوئی سیاه یک عدد و غناب کلان شش عدد و ترید  
 بست درم نیکوفته و لسته بست گل سرخ تخم کاسنی هر یک ده درم گل بنفشه بچهارم شب و گلاب یک نیم آن تله شب خیساییده صبح بچوشانند  
 که سوم حصه بماند الیه صاف نموده مغز ترندی شش دانة الیه با ترنجبین و قند سفید المناصفه قوام ساخته سقونیایه  
 مشوی در آب سیب و دشتقال سوده زعفران نیم مثقال بگلاب حلو کرده آمیخته بدارند شربت از نیم اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت  
 ابریشم را تا یک خون بویاسر افراط کند و مودی بخشی کرد و نافع است و نفقش قویست صفت آن ابریشم خام دارد یک  
 فقره و با قلعی دار کرده آب بنزد و سر و یک اعلم بنزد تا بخار بر نیاید و گاه به و اول طبع یاد ایشان آن یا در آخر اخیر به مقوی  
 قلب چون گاؤ زبان و فرخوشک اشغال آن بادوی آمیزند و بعد از طبع ابریشم را صاف کنند و شربت سیب یا شکر سفید یا شکر  
 به اشغال آن اضافه کرده با زبر آتش ملایم دهند و چند جوش بکشد بدهند و از آتش فرو گیرند پس مر وارید ساییده و بعد سوده و گلاب  
 و بیداشک سار مقویات و قوالین مناسب حال ضا که در شربت سازند شربت که در ابتداء درم حار کرده سفید است



و هرگاه طبع بعض باشد با گل سرخ و محمود مشوی و غار بقیون بنوشند شربت مخمر برائے ذی که از جیس حقیق کلانی شکم او را  
عارض شده باشد صفت آن پنج بادیان بنیکاسنی تخم کاسنی خیارین اهل سارون کلنج تخم خرنوبه بنفشه تخم کدر  
هر یک یک توله بادیان تخم کشوت پودینه بلون دارچینی فود تخم قنطاریل الطیب برنجاسف هر واحد دو تخم گرم تخم کرمس انیسون هر یک  
یک درم بر سیاهوشان دو و شقال انجیره و دانه قدسه چند خراک چهار توله بقر خیارین نیم پاؤ و گزنه نیمیت و مزاج باشد قدر سه یکین با جاذبه  
در شربت آینه خنده و چند شربت اصول که در ریاح افرسه بغایت نافع است صفت آن اصل السوس بنیادیان پنج گرم  
پنج گرم سرخ خاغت هر یک یک درم بستن بادیان تخم کرمس انیسون تخم شبث هر یک یک درم چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند  
بالیده صاف نموده پنجاه شقال اصل اضاف نموده باز بجوشانند تا بقولم شربت آید دو درم از آن آب گرم حلو کرده بنوشند شربت  
منفیع برائے نفیج مواد بلغمی و سوداوی و صفاسل و نفوس و وجع کله و تیج اطراف صفت آن عناب پانزده دانه آلو بخارا دو و دانه  
سوز منقعی دو توله انجیر بست عدد پوست بنیکاسنی پوست پنج بادیان حبث الثعلب تخم خبازی اصل السوس فطر یون فقیق کاؤزبان  
زنجبیل بادنجوبه هر واحد دو توله پوست پنج گرم کرمس ناخواه انیسون تخم کشوت پنج گرم کبر گل سرخ هر واحد دو توله تخم کاسنی چهار توله بادیان یک نیم  
توله دقیق سدر بجان یک اولیوه و زردیان نیم توله بلغمین تخم خیارین هر یک یک نیم توله تربدیموصوف شش توله شکر طرزدن کین تربدیم بست  
خراک دوا و قیه بقر کاؤزبان و بادیان برائے تیج و حبب سوز بجان یا سفوف سوز بجان برائے وجع مفاسل فاکه کلمی دارد شربت  
اکو که هست پنهان دومی علیانی و عقی و حیات صفراوی نافع است صفت آن آلو شیرین کلان نخی عدد خرمنندی نیم رطل  
هر دو در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کنند پس آب ناز بخوش و آب پنج هر یک یک نیم رطل اضاف کرده بر آتش نرم  
بپزند تا نصف رسد بعد دانه قدسه یک رطل و دانه کلاب رطل آینه زرد و پزند و بقوام آرد و شربت پانزده درم تابست دو درم با دو درم  
تخم خرنوبه یک بار یک سوده باشند بنوشند تا اگر حرارت قوی و شنگی شدید بود هر شربت او طباشیر نیم درم و عناب اسفول قدر حاجت آید  
و بنوشند شربت اصل صفرا و فطر یون نافع است از پنهان گرم و دما راض صفراوی و بلغمی صفت آن آلو بخارا دانه عناب  
بست دانه خرمنندی نخی درم بنفشه خشک تربدیموصوف هر یک یک بست دو درم سوز را و آب جوشانده صاف نموده با تربدیمین و شکر سفید  
هر یک یک رطل بقوام آرد بعد مقونیا مشوی یک شقال زعفران نیم شقال اضاف نمایند شربت برائے تب و دومی و صفراوی  
صفت آن عناب چهل دانه پستان نخی دانه آلو بخارا پانزده دانه پنج کاسنی دو توله تخم کاسنی تخم خیارین بنفشه اصل السوس  
کاؤزبان همدانه شاهره گل نیلوفر تخم خطمی خبازی هر یک یک توله گل سرخ اگر تازه باشد چهار توله و اگر خشک بود یک توله قدیک نیم رطل  
بست و دو درم و آب تر کرده جوش داده صاف نموده بقوام آرد و خراک سه توله شربت مستحل در تب گرم صفت آن  
براده صندل تخم خیارین یک نیم تخم کاسنی گل نیلوفر و بنفشه هر یک یک یخ توله گلو نیگوفته دو توله شاهره دو و شقال کاؤزبان  
گل سرخ تخم خطمی خبازی همدانه اصل السوس بنفشه هر یک دو درم پستان بست و پنج دانه عناب پانزده دانه شکر سفید یک رطل  
شربت پانزده درم و معمول در حیات حاره و گرم که بعد تنقیه صفت آن پنج کاسنی تخم خیارین تخم خرنوبه



تخم کاسنی خایه یک هر یک یک توله نیکو فتنه شب و آب گرم فینا ناید و صبح جو شانیده و صاف نود و شکر سفید تخم کاسنی و تخم کزبره  
 بقول کرم زنده نود و یک نافع تب و مغز و صفت آن پنج بادیان پنج کاسنی گل سرخ موزین سفید هر یک یک توله تخم خیارین تخم خرزهره  
 بادیان تخم کاسنی مغز تخم کدو شیرین بر و اندک شانه قند یا آوانه بدستور بپزند و اگر سر قهیم باشد اصل السوس یک توله بپزند  
 نود و یک نافع برای دفع نیت حاره و امراض حاره کبد و کلیه و مثانه است صفت آن پنج کاسنی هفت درم تخم خرزهره تخم خیار  
 باد رنگ تخم خیار نه هر یک پنج درم مغز تخم تر بود و نیم درم قند سفید کین بطریق متعارف تیار نمایند و اگر شربت بزوری بارد و مغز بلی  
 خواهند بپایند قند آب شیرین بوزن قند داخل کنند شربت مسک الارواح که از مجربات النظار و حدیثی و خطا آ  
 و هنگام سقوطی از آواز تر حیات صفراوی بپایند و احتراق و فتور و فتنان و آنچه بدایع از نکایات تب واصل شود و لاغری و او بار  
 شاهیه را مل کند صفت آن کلاب عرق بید عرق شمع هر واحد کبیر و کبیر پنج و درم باشد دکان مصطکی و رویند و بادیان هر واحد  
 یک درم بپوشانند و فتنه بماند صاف کرده و در هر لعل این شربت سبب و شربت بنفشه و شربت و در خوشبو هر واحد سه اوقیه  
 داخل کنند و بقوام آورده استعمال نمایند شربت بزوری محتدل برای حیات مرکبه و امراض جگر معمول  
 حکیم شریف خانقاه صاحب صفت آن تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرزهره هر یک یک مثقال بلبل آن پنج کاسنی دو مثقال تخم خیارین  
 یک مثقال و بلبل آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف تیار سازند شربت کشوشت برای حیات مرکبه و تب که که  
 قریب بدق بود معمول است صفت آن تخم کاسنی بادیان از هر یک پنج مثقال پنج کاسنی اصل السوس تخم کشوشت تخم خیار  
 باد رنگ از هر یک ده مثقال تخم خیار گل کشوشت ریشه کشوشت تخم خرزهره پنج بادیان رب السوس از هر یک هفت مثقال قند سفید  
 مثقال شیر خشت نیمی مثقال بدستور مرتب نمایند شربت یک اوقیه و در نسخه دیگر تخم خیارین هفتده مثقال است و تخم کشوشت هفتده  
 شربت مالیف حکیم شیر علی و الد حکیم احسان علی که پنهان مرکبه مزمنه را مفید است صفت آن تخم خیارین تخم خرزهره گل نیلوفر  
 هر واحد یک توله برگ کاو زبان کلوتازه هر یک دو توله جو شانیده صاف نموده آب پییده آب کدو و دانه هر یک نیم لطل قند سفید  
 یک لطل میخه بقوام آورند شربت دافع تب خفیف مرتبه حکیم مروان علی برادر کلان حکیم احسان علی صفت آن گل نیلوفر برگ  
 کاو زبان هر یک دو توله برگ بنفشه براده صندل سفید کلوتازه هر یک یک توله آب خیار و لوز آب کدو و دانه هر یک نیم لطل یا آوانه  
 ترش یک چشمانک قند سفید یک لطل قوام سازند شربت بزوری معمول برای تب مرکب و جهت پنهان که دانه و دار بول  
 و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سد جگر و سایر نافع صفت آن تخم کاسنی بادیان تخم خرزهره  
 تخم خیارین تخم خرزهره کدو حب القرطم هر یک پنج مثقال پوست پنج کاسنی گل خافت تخم خنثی اصل السوس ثبل الطیب بنفشه انیسون گل بادیان  
 هر یک سه مثقال آنچه کو فتنی است نیکو فتنه جگر را یک شانیده و در نیم لطل آب تر نمایند و موزین قهیم است و درم آمیزند و جو شانیده و در لطل  
 براند صاف نمایند و قند سفید کین اضاف کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه و اگر خافت نباشد عرض آن شاهره و آب فستقین بپزند  
 اگر سده از تخم و مخرج مراره و اسهال افتاده باشد و از آن یرقان عارض شده این شربت همراه چای غلطائی نوشیدن مفید شده

در هرگاه چهار مثقال ریزه خطائی خوب باریک سوده بالا سته شربت و قندیکه طیار شود مثل سرور و پاشیده بمی آرد و در خارج سنگ  
بسیار مفید افتاد شربت که سسی بشراب الحیات است و بعد از بست روز در جمیع حیات جهت اصلاح مزاج احتشاد دفع تخم کحل  
بقایا سواد بجا می کشین بزوری بسیار نافع است صفت آن در شک بیدار دمی مثقال کشوت پنج مثقال تخم کاسنی چهار  
مثقال گل کشوت ریشه کشوت از هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان کنز الانج از هر یک دو نیم مثقال بهر راجو شانیده صاف کرده  
باقند و با شکر بر کلام که باشد پنجاه درم بقوام آرد و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در می صفراوی و دیو می با شیر تخم خیارین  
و کاسنی و اگر حار است غالب باشد با قرص کافور و در می بلغمی و سوداوی و حیات مرکبه با قرص زرد شک صغیر و با قرص زرد صغیر هر چه  
و اندر یا شیو تخم کاسنی و بادیان و یاد بون اقرص بنوشند و در حیات مرکبه نیز مستعمل شربت که در تب بلغمی و مرکب معمول است  
صفت آن پنج بادیان پنج کاسنی اصل السوس شایسته باو آرد شکاعی گل غافث از هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوت  
بادیان تخم خیارین تخم خرنوب از هر یک دو مثقال قندیکه نیم پا و بدستور بنزد و در تب و دیگر که بر لبه تب مرکب از سفرا و بلغم نافع باشد  
وزن هر یک چهار مثقال و وزن تخم کشوت و تخم خرنوب هر یک سه مثقال مغز تخم صغیر براده صندل گل سرخ گل نیلوفر و واحد دو  
مثقال موزین شقه چهار مثقال زیاده است وزن قند سه حبه باقی بدستور شربت بر لبه تب مرکب که قریب بدق بود  
نافع است صفت آن تخم کاسنی بادیان پنج کاسنی تخم خطلی اصل السوس که از زبان هر یک سه مثقال موزین شقه بست و پنج  
مثقال سنبل الطیب گل بنفشه باو آرد شکاعی هر یک دو نیم مثقال قند رفید نیم سیر تخمین پا و آرد بقوام آرد شربت معمول در تب  
بلغمی باو آرد و سودا و صفه بود صفت آن بادیان تخم کاسنی تخم کشوت بسفاج سانج صلیب اسارون پنج سوس صحر سنبل الطیب  
انیسون تخم کرفس شکاعی باو آرد گل غافث زرد فانی خفا که یک یک درم پنج بادیان پنج کاسنی کافور ریزه خطائی لک محلول تکریتال بر پستان  
کا و زبان عنب الثعلب هر یک دو درم اصل السوس مغز تخم خرنوب مغز تخم خیارین هر یک سه درم موزین شقه چهار درم انجور درم هفت  
عد و قند سفید یک رطل بدستور شربت سازند خوراک دو سه توله شربت بر لبه تب که با تبج اطراف بود و در اطفال و غیر اطفال  
محبوب است صفت آن پنج بادیان پنج کاسنی هر یک چهار درم موزین شقه دو توله بادیان تخم خیارین تخم خرنوب بنفشه شایسته اصل السوس  
نیلوفر تخم کشوت براده صندل گل سرخ عنب الثعلب کا و زبان ریزه خطائی لک محلول هر یک دو درم قندیکه نیم رطل شربت  
مسهل را که سال برفق کند و نافع تب عشی و تب مرکب است صفت آن آلو بخارا با زنده عدد دانه کی شایسته گل سرخ  
موزین شقه پنج بادیان پنج کاسنی تر به موصوف هر یک یک توله کا و زبان بسفاج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوت یک درم قندیکه  
یک نیم پا و اگر آلو بکم تر سه درم اصل السوس دو توله تمر بند می نفوق کرده آب آن اندازند خوراک تا سه توله شربت شقایق بر لبه حیات  
و بانی و جودی و صعب نافع و در اطفال جدری جهت لطیف و تصفیه ماده و قتیق مسام و بر زایل بظاهر جلد نافع است صفت آن  
بجیر نند گل شقایق که در اندر نر او باشد بست مثقال و در نیم سیر آب بچو شانند چون بنصف رسد الیه صاف نموده با چهل مثقال قند  
سفید بقوام آرد و بطل نیم مثقال و بر صندل و در چند شربت خشی اش که در دق معمول حکیم منصور علی مرحوم است

صفت آن پوست خشک باشد چنانچه در سبب پاد آب بجز مانند چون ثلث رسد صاف نموده نباتات یک پاؤ بقوام آرد  
 و قدر رسد قدر رسد بلیند و شیر گو سفند یا زهرین ناب کرده یک توله شربت آینه شده بنوشند و موقوف مغز تخم پیله نیز بخورند و این  
 بنجامه اصل السوس منقشر پوست خشک باشد هر یک چهار ماشه و یک سیر آب جوشانیده صاف نموده بر در شب چند بار غرغره کرده باشند  
 و حب شیر خمر نیز جرب است شربت برائے تب و دق و سرفه و آن گاه گاه خون در سرفه بر آید معول صفت آن عذاب از دق  
 و دق بنفشه گاؤزبان تخم فلفل تخم خباز سیر واحد و دو دم تخم خشکاش مویز منقش اصل السوس منقشر بنفشه یک چهار دم پستان بست  
 عدد پرسیدادشان پنج انجبار نیکوخته براده صندل سفید و دو دم قند سفید نیم تل شربت نیمو فر نیم تل بدست معول شربت سازند  
 و این سفوف است گل طباشیر کشنیز منقشر هر واحد و دو دم معنی عربی دم الاخوین اما قیالتیر اگر با بدست هر واحد یک دم کوفته بنفشه سفوف  
 سازند و یک دم این در دوقله شربت کدو آینه بلیند شربت عذاب هر یک مجرب حکیم خیر العبدت امراض سوداوی و  
 خارش و دشواری و ابتداء جنام صفت آن عذاب پنجاه دانه صندل سرخ صندل سفید خارش براده چوب آب بنوس  
 سر به که برگ شاه تره هر یک بیک توله همه را شب در آب ترد شده صبح جوش داده صاف نموده نبات سفید نیم تل و نار و اصل کرده  
 بقوام شربت آرد و در دق و دیگر که برائے دفع مواد سوداوی سودمند است وزن عذاب بست و پنجاه براده چوب آب بنوس و براده صندل  
 سرخ هر یک دو توله و باقی بدست و راست براده چوب شیشم نیم توله براده چوب بیجا سار دو توله و فیتون در پارچه بست یک نیم توله گل مندی چراشته کبن  
 تخم کاسنی برگ گاؤزبان هر یک بیک توله عوض صندل سفید و سر به که داخل است و شند خالص یک تل اضاف کرده شربت نیمو چینی سفید  
 با امراض مسطوره صفت آن چوب چینی بنیاد مثقال براده چوب شیشم نیم توله باری مندی هر یک بست مثقال برگ شاه تره و دهها چراشته  
 براده صندل سرخ هر یک بنفشه شب در آب جوشانیده صبح بخورند و صاف نموده نبات سفید و در تل انداخته بقوام شربت آرد شربت  
 سسته توله نوحه یک سیر مسل مواد تشنگ صفت آن چوب چینی گل سرخ بسطاج سناسی کی صندل سرخ صندل سفید با دیان  
 هر یک چهار دم نبات پاؤ آثار بدست و مرتب سازند خوراک بیک توله تا سه روز بعد و دوقله بخورند غذا دل و بویخ و کچتری شربت عشبیه  
 قلع مواد سوداوی و قلع مملو حرقه و بنا دقاری نافع صفت آن عشبیه مغزی سه توله چوب چینی دو توله برگ شاه تره و باد بخوبیه  
 براده چوب شیشم مندی برگ گاؤزبان تخم شاه تره فیتون در پارچه بست تخم کاسنی براده صندل سرخ هر واحد ماشه شب در آب  
 و آثار خیساند و صبح بخورند که یک نیم تل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یک نیم تل بقوام شربت آرد شربت سسته توله  
 و در نسخ و دیگر عذاب یا نروده دانه براده صندل سفید جالنه چراشته هر یک دو دم براده چوب آب بنوس براده چوب بیجا سار هر یک  
 و دو نیم دم عوض شاه تره و تخم آن و باد بخوبیه و شیشم و مندی و گاؤزبان و فیتون و کاسنی است وزن صندل سرخ دو دم و چینی  
 سه دم و نبات یک تل و ربع است نوحه یک برگ که برائے تصفیه خون و دفع مواد تشنگ و قبور و قرح و اصلاح مواد حاره و اسهال مطلق مجرب  
 و معول صفت آن عشبیه مغزی شربت دم آل بنما لعاب هر واحد و دانه شاه تره بنفشه شیعر منقشر هر یک و زرده و دو دم براده  
 چوب شیشم چهار دم همه را چهار تل بکوبند و با یک تل شربت بنفشه بقوام آرد و سه نیم توله باغی شربت

و بید مشک و گلاب نیم گرم صبح و شام میاشاند تا بست روزه و گاهی و زن حبشه تا بست و زن حبشه چهار دم است  
 است و حب چینی چهار دم و عین براده شیشم و خاک کرده و مغز تخم کدو و مغز تخم تربه هر یک ده دم افزوده و زن شاخه و و نشسته هر یک سه  
 دم و شمع قرص بست و دم نموده و بجای شربت نمفشه نبات نوشته غذا آتش جو بجای آب عرق چرب گز یا دیگر عرق مناسب  
 شربت یا لوس است که در حب و آتشک خمره امراض سودای دانه میشود و قوی و دفع از نفع تعارف است و صفت  
 آن براده چرب شیشم یا و سیر براده چرب چینی نیم پاؤد آب گرم یک شب در روز تر دارند بعد و جوش داده مالیده صاف کرده مناسب  
 است و منج و صندل سفید صندل سرخ هر یک سه توله شاخه پوست بلبله زرد و فیتون بسفنج فستقی گل نیلوفر یک توله گل سرخ  
 گل نمفشه هر یک سه توله و آب صاف چوب هائے نکور یک شانه و روز تر و شسته بعد و جوشانیده صاف کرده نبات سفید یک نیم تاره و آنکه  
 بقوام شربت آید لصفی آن آن جدا کرده دارند و نصف آخر سائے مکی ده توله سورنجان شیرین و دمنیم توله باریک سائیده آینه تکه دارند  
 و در نیکو دیگر براده شیشم شش توله و حب چینی سه توله است باقی بست و شربت شاخه ملین طبع و مخرج دانه لغبی و سودای  
 مخرج و ذل و حب و تنکه و جذام و سکن اضلاع و ماریه صفت آن تخم کشت سه دم گل سرخ در شک بلبله هر یک نیم گرم گل نمفشه  
 هفت دم در پرسیا و شان اصل السوس بسفنج سبز سائے گل مکی گاو زبان بلبله هندی پوست بلبله کابلی هر یک بست و دم پوست  
 بلبله زرد و قمر هندی هر یک تنی دم آن کوخ را گل نیلوفر تازه هر یک تنی عدد مناسب شان هر یک پنجاه عدد و آنکه کوخنی است بگوشت و چهار  
 آنکه آب شاخه یک شانه و روز تر دارند پس بچوشانند که نلشت بر و صاف کرده نبات سفید یک آن را داخل کرده بقوام شربت آورده  
 نگار دارند شربت هفت دم تا بست و دم با مال الجین و گاهی عمل خیار شیرین و تقوینا اصفاف می کنند و در نیکو دیگر فیتون روی سه دم و آنکه  
 است و تنکیم آبی بخش صاحب این شربت را در نیم از دو پاک آن را قرحا و رنگ زیبی مانند آن اولاً به جو غده بر بدن می براید و بعد شش ماه  
 ریش میگرد و در زمان بسیار شکل است استعمال نموده اکثر و چهل روز و گاهی سه و در دوازده و ال مرض میشود لیکن آن نسخه مؤثر منقعی نمی داند  
 زیاده و زن گل نیلوفر و غیره توله است خوراک یک یک توله صبح و شام با عین شاخه و شش شش شربت کدو که جهت حصه و جدی و حب گل  
 رموی مفید است صفت آن حب کدو یعنی کادی عذاب بزرگ و دانه بر من کرده قمر هندی هر یک یک توله و بنیاد آن ده و در صندل سرخ  
 صندل سفید و هر یک ده شقال گل سرخ منبل الطیب هر یک ده شقال بگوشت و چاشنل او به آب خالص شیرین بچوشانند تا بلع آن  
 بنامه بالاند و بجای نواب انار ترش و شیرین و سرکه گهوری از هر یک یک توله و دیگر شلین و آنکه در بچوشانند تا نزدیک بقوام سبب سکر  
 سفید یک توله داخل کنند و بچوشانند و کف آن را بچرخانند بقوام آید از آتش برگرفته و آن زعفران سه دم حل کنند و کافور مقصوری سه دم  
 سوده نیز و شیشه نگار دارند فصل سوم و در شایات شایات امیض که در مرد و غیره امراض حار و چشم معمول است  
 صفت آن نشاسته یک گرم سفیده از زیر صغ عربی که از هر یک سه دم و لعاب اسبغول با سفیده تخم مرغ سرشته شایات سازند  
 و در شیر و خرد شیرین حل کرده و چشم کنند شایات امیض آبیونی که در گرم زانیه بود و در صعب مانده صفت آن  
 سفیده از زیر صغ عربی یک گرم انیون کثیر از هر یک سه دم با سفیدی تخم مرغ سرشته شایات سازند شایات امیض از زرد

نافع ابتداء سے رو صفت آن سفید از نیر شست دم انزروت مرئی بشیر خیر کثیر از هر یک چهار درم سفیدی تخم مرغ شیان سازند  
شیاف بر لویا چشم را در یک روز با صلاح آرد در دراد و نماید و ضربان نبشاند و در ده ماده کند صفت آن شیان مایتا  
انزروت مرئی هر یک هشت درم کثیر ایک درم زعفران دو درم ایون نیم درم سائیده باب بادیان یا آب باران سرشته شیان سازند  
وقت حاجت بسپیدی سفید مرغ حل کرده بعل آند تو حلا بکیر که در اکثر انواع درد سودمند است چنانچه در اغلب احوال همان در چشم  
را با صلاح می آرد و صفت آن آفتابا خاص محرق مرئی رسوت جدید تر کنه را زهر کلام یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بنشیند  
باب شیان سازند و بسفیدی تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیان و در وی صعوبت در چشم را در حال نبشاند  
صفت آن گل سرخ پانزده ماده زعفران هشت ماده ایون ده ماده سنبل الطیب و شمع عربی یک ماده باب باران  
شیاف سازند شیان که در در حار و دم و اکثر امراض چشم را مجرب است صفت آن بکیر ز شب یانی و در ظرف  
آبی انداخته بر آتش گذارند که منتفع گردد پس در همان حالت بر سر آتش آب اندازند و در همان ظرف این قدر اندازند که شب یانی را  
پوشد پس آبش ملایم بچشاند که خوب شود آب شود هر گاه که آب بچشد آید و قابل حب بستن شود و زود تر بر آرد و در ظرف چینی بگازند  
و شیان سازند و در نخل دیگر نوشته که پوست هلیله کالی سه توله را در آب لیون شب بنشیند و صبح بدست مالیده از پا چسبند  
صاف نموده بر شیکری گذارند اندازند و با دست نیب بر آتش بسایند هر گاه لایق بستن شیان گرد شیان بنشیند بکیر اندازند و آنرا بر پاکشتم  
ر در رسیده صناد نمایند شیان سماق که جت ر در حرارت چشم و التهاب حلقه در دم و جرب و سبیل و ضمور حدقه و سلاق  
و اتصاق پاک به تجر بر رسیده صفت آن پوست سماق ده جزو سفید اب بکیر و کثیر نصف جزو کافور ربع جزو بدست و در شیان  
شیاف سازند و در نخل گیلیانی کثیر اسکس جزو است و نوشته که سماق را با آب پنجه صاف نموده بقوام آرد و اوویه دیگر بدان  
سرشته شیان سازند شیان نارنج که جت منع نوازل و حرمت در جرب و حلقه در دم و در حفظ صحت چشم و امراض پاک  
مجر است صفت آن تو یا آب نارنج پرورده ده درم کثیر نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد و حنظل یکی هر یک یک درم  
سفید اب قلعی هلیله زرد و خسته هر دو درم ایون ربع درم شیان سازند شیان حنا جت رخ سرخی چشم نافع  
صفت آن آب برگ خانیم یا کوشب یانی نه ماده ایون سه ماده هر سه اوویه را در کثاری آبی بر آتش بماند و پزند  
و از دست خوب صیاب حل سازند هر گاه غلیظ شود فرو آورده شیان بسته بکار برند شیان آحمر لیون که در زرد و غیره  
امراض چشم بکار آید صفت آن شایخ شش ماده نخاس سوخته چهار ماده بدم و اید که با سرخ هر یک و ماده صغ عربی کثیر  
هر یک پنجاه درم الاوین زعفران هر یک نیم ماده کوفته بخت آب شیان سازند و در نخل دیگر که برای و در چشم یعنی بنفشه یا سفید  
که در سفیدی چشم پیدا آید سفید رصاص یک ماده و شکر یک ماده عوض سرخ است نوع دیگر نافع و فیکه از وقت ابتداء گذشته  
باشد صفت آن سفید اب معشول نیم درم انزروت در سه درم کثیر نشاسته هر یک دو درم ایون نصف درم بشیر زمان  
یا سفیدی بهیضه رقیق شیان سازند شیان علو بخان که بعد نفع بکار آید جت ر در و قرچ چشم و گوش و مجرا سے

احلیل چون باشی و ختر سائیده استمال نمایند نافع است صفت آن انزروت سفید سائیده باشی و ختر کرده با تشنگی ملاک  
بریان نمایند و شغال ازین انزروت مدبر بگرد و صحن عربی کثیر هر واحد سه شغال حنض یکی نشاسته سفیده کا شغری هر واحد یک  
شغال کوفته بخینه طباب بهنول سرشته برابر جو شیان سازند و وقت حاجت باشی و ختر باشی و ختر سوده بکار بند شیان نافع و در وجه  
در که و سرخی چشم صفت آن زرد البجر کات سفید شب یمانی بریان پوست بلیله زرد رسوت افیون تو تیا س سبز مساوی آب  
سائیده شیان سازند و در چشم کشند شیان کا فور جت رده گرم مجرب است صفت آن سفیده ارزیز سده  
درم کثیر صحن عربی هر یک چهار درم کا فور نیدرم کوفته بخینه مشیان سازند شیان که در رو بعد تقیه لعل می آید صفت  
آن انزروت صحن عربی باشی و ختر بخیر درم نشاسته شیرین طعم دو درم کثیر صحن عربی هر واحد یک درم سفید اب سده درم اقلیمیا سده فتنه دو درم  
افیون سده طبع ناپاک و انگ کوفته بخینه و شیرین یا سفیده بیضه مرغ سرشته شیان سازند و شیر و ختر مخلوطه بکار بند شیان  
اسود که تم با تخال چشم درم بطلا سده حولی آن بکار ناید چون احتمال نمایند ظفره و بیاض و بقیه ماهه رده که قطع ناید و چون طلا نمایند سیلان  
و معدا انضباب مولد امل آید و بسا مجرب است صفت آن شب یمانی یک درم حنض پندی نیدرم افیون سده ماشه سفیده  
کا شغری تو تیا س سبز پوست عاقر قرحا هر یک یک ماشه آب صلیا کرده شیان سازند و وقت حاجت آب بنشیند سائیده بکار بند  
شیان دینار چون که در مسوداوی را نافع است صفت آن سفید اب ارزیز اقلیمیا از هر یک دو درم افیون نشاسته  
از هر یک یک درم کثیر ایک نیم درم بطریق محمود شیان سازند نوع دیگر که بسل رقیق را بر و صفت آن در دو چوب شیان  
منحول صبر شیان یا شیار چهار سادی بخیر و شیان سازند شیان زنگار معمول در سبل صفت آن زنگار کف دریا  
شب یمانی بریان کثیر مساوی یک پاس آب لیون سخن نمایند و شیان ساخته در چشم کشند شیان اسود که جت سبل و در  
معمول است صفت آن قرنفل انیدون هر واحد یک درم حنض یکی شب یمانی هر واحد سده دم آب برگ نیب آب برگ املی آب  
برگ گویچی هر یک نیم پاؤد و یک کوفته بخینه و کثوره روین انداخته با دست چوب نیم که نفوس مس در سده نشاند با شند خوب  
حل نمایند تا غلیظ نشود و شیان فابسته نگاه دارند و یک شیان آب سائیده در چشم کشند و بلا سده چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آید  
ازین حل نمایند تا که قابل حبس بستان گردد و بستان بکار بند شیان و صخ الاؤن که سبل و بیاض و شکوری را نافع است  
صفت آن و صخ گوش آدمی جوان پوست بلیله زرد مساوی و برابر هر دو عمل گرفته سخن کرده شیان سازند و آب سائیده  
در چشم کشند شیان دینار چون که در ظفره بکار ناید صفت آن شنگرف رو سنج زرنج سرخ کندر نبات سفید اشق یک  
یک جزو می زعفران هر یک ربع جزو کوفته بخینه آب بسر شند و نبات سازند شیان اسود که شیان ویزج نیز گویند ناخن بزر  
صفت آن زنگار سانج هر یک یک درم اقلیمیا دو درم اشق کینج دار فلفل هر واحد نیدرم اشق کینج را در شراب کنه حل کنند و باقی  
ادویه کوفته بخینه آن بسر شند و نبات ساخته در چشم کشند شیان برائے ظفره و بستان معمول صفت آن نبات  
چاکو نقش رنگ بهری هر یک یک درم شور غلی مشت درم همد را آب لیون سخن کنند تا لایق شیان بستان شود شیان بستان

نکاح و از در چشم کنند شیان که بر است ظفره و بیاض و ضعف بصیرت مجرب است صفت آن کل نخود خجک کل آبلیم  
 منقرض کمرنی تخم سرس کونیل نرم بکاشن کونیل غیب فلفل گرد هر واحد صد عدد و شور قلمی ششماشته حرر گل بکشان کنند هر یک یک  
 فلفل از راج عدد کوفته بخت اول در شیر و بنگه کرل نمایند و روز دوم و آب لیمون و روز سوم و گلاب پس شیان بسته نگاه دارند  
 و ساید و چشم کنند شیان که بیاض را بکایت مجرب است صفت آن نبات سفید چهار دم سنگ بصری و در دم شیان  
 یک دم و تویا سه سبز نیم شقال مرادید ناسفته یک شقال مشک خالص یک شقال کوفته بخت شیان سازند و وقت حاجت آب ساید  
 اندک میل بالا سه سفیدی بکشد ایضا که بیاض غلیظ بر و با صرد لاری و در صفت آن سکنج اشق زر و چوب هر یک یک  
 زر و باجر نمک لاهوری از هر یک دو جز و زنگار پنج جز و هم را کوفته بخت خوب صلا یه موده آب بادیان خمیر کرده شیان مثل جو سازند  
 و در مایه خشک نموده وقت حاجت آب ساید میل و چشم کنند شیان زعفران جست و در مجرب صفت آن زعفران  
 سنبل الطیب هر یک یک و درم نوشادر نیم درم و در فلفل یک درم فلفل سفید و انگلی و نیم باز و سبزه درم کافور نیم انگلی کوفته بخت با گلاب  
 شیان سازند شیان حوض ملخ سیلان طوبت و سکن حرارت چشم صفت آن پوست بلبله زر و زنجبیل سنگ بصر  
 هر یک یک و درم حوض بود و درم شیان ساخته خشک نمایند و در چشم کنند شیان احمر حاد که در متعلق طمحه بکار آید صفت  
 آن شیان خراج سوخته هر یک یک درم و سنج زعفران فلفل هر یک یک درم کوفته بخت آب سداب سرشته شیان سازند  
 شیان اخضر که بر است جرب چشم و سبیل و دمه و گل چشم مجرب است صفت آن از مکارسه درم قلیما سه نصفه اشق  
 صحن عربی سفید از زیر هر یک و درم آب سداب سرشته شیان سازند شیان ر و شنیانی که جرب و ظفره و در ابتدا  
 نزول نافع بود صفت آن قلیما سه نصفه قلیما سه ذهبی مرادید ناسفته هر یک یک و درم کافور مشک از هر یک و درم  
 صلا یه کرده آب باران شیان سازند شیان جست عشا و غیره و امراض چشم از میان است و درم صفت آن سنگ  
 بمصری شید پانی بریان هر واحد یک توله نبات دو توله هشت پاس در عرق لیمون کافوری کرل نمایند و شیان ساخته بکار برند  
 شیان کندر که در قروح چشم مستعمل است صفت آن انزروت ناشسته صحن عربی کندر سفید از زیر و سفیدی تخم مرغ  
 آینه شیان سازند شیان ابالریضی اسب سکن حرارت و متعلق قروح و مورسج بعد از فصد و مهل کشیدن شیان ابض ایونی  
 صفت آن ایون یک درم قلیما سه طلا سفید از زیر مس سوخته سر و صفائی صحن عربی کثیر اسب سوخته هر یک هشت درم  
 آب باران شیان سازند و در کتاب نور العین مرصافی یک درم و کندر سه درم هم داخل است فوعد دیگر بر است ریش و مورسج و بقیه بزرگ  
 در فلق تاب را سود و با مجرب است صفت آن سرب سوخته سر و صفائی تویا مخلوط مس سوخته کثیر اسپیداج از زیر صحن عربی  
 هر یک هشت درم مرادید از هر یک یک درم باریک ساخته سفیدی بریده مرغ سرشته شیان سازند و بسایه خشک کنند و بکار برند ایضا  
 که نافع است بقروح چشم و نبات تخم و الفلج قروح و بشور هم کف صفت آن کندر و درم اشق انزروت هر یک یک و درم زعفران  
 و درم بلعاب حلیم شیان سازند و در چشم چکانند و اگر الفلج قروح و بشور مطلوب باشد بر فاده بندند شیان ایمن کندری

فرغ و ده طیفه را نافع بود صفت آن سفیداب از زیر پشت درم این از زردت مرئی که از سر یک کدرم صغ عربی چاک  
 درم کنه بریدم باب باران شیان سازند شیان که نزول الما و زاده شدن بخوبی و بد صفت آن نیله توتومه و دوام که نه شیان  
 پوست بلبله زرد و هر یک سه نانک بهر لایب سائیده شیان سازند و در ساپ خشک نموده و چشم کشند  
 ایضا که در چشم کشیدن نافع نزول آب است و افزون شدن بخوبی و بد صفت آن عطیته تازی سنگ بصری توتیا است بهر چشم کشی  
 بریان هر یک چهار درم با و تازا که بجزرات سخت کند و بشیرین سائیده و چشم کشند شیان و دهنه فرنگ که جهت منع نزول الما  
 نمرب و بظنیر است و سیل و بیاض و ظفر و دود را نافع صفت آن سعد کوفی لفلل سیاه و در لفلل ناخن فیل هر یک پنجاه شتم  
 که در سفید چال که بر تهر صحنی ماشه شای دبی هر یک چهار ماشه زعفران بلبله سیاه هر یک سه ماشه پوست بلبله زرد و دهنه فرنگ که  
 دو ماشه تخم سرسنگ بصری هر یک پنجاه قرفل یکماشه کوفته بخینه باریک ساخته و ظرافت آهنی همراه شیان گوزن آب لیون سه روز  
 سخت نموده شیان بسته بخمدارند و در نخل و گردن دهنه فرنگ چهار ماشه است و اگر دهنه فرنگ بهمن سعد عوض آن توتیا است سبز زنده  
 که در امراض عین بلل دست و طریق امتحان سی اوامیست که چون آنرا سرکه سائیده بر کاهن اندازد برنگ مس گردد و شیان صفت  
 جهت ضعف بصری بطری بنایست مجرب از شیان در مراتب بهتر و بی غا که است و جهت نزول آب در خیالات بظنیر است صفت  
 آن توتیا که کرانی مفید است درم آب مرز بخوش تازه که شب داشته صاف گرفته باشند سرشته بگزارد که خشک شود و زنجبیل  
 لفلل و در لفلل هر کدام دو درم مایران و دو درم نوشاد زعفران حقیق کیز مرغ عربی اشق نخاس محرق و رنگار اقلییا است قضی هر یک نیم درم  
 باب باوین تازه سائیده شیان ساخته استعمال نمایند شیان یا سیمین نافع با کثر امراض عین خواه و طبقات و طبقات خواه  
 در مانق باشد خصوص و تیکه احتباس مراد بود و ظفر و سیل و دود را نافع صفت آن غنچه گل یا سیمین سره سنگ بصری توتیا است  
 با زونی زعفران شورده قلمی مغز تخم سرس بهر سادی کوفته از پارچه پافته گزرا نید و رنگ ساق با شیره لیون تالیک هفته سخت کرده شیانها  
 ساخته بخمدارند و آب بشینه بر سنگی که سائیده نشود سائیده بایس جهت و چشم کشند اگر و چشم گل یا برده باشد یا موسه مژه ریخته باشد  
 باب برن سائیده صمغ از غراب برخاسته بکشند شیان بر است ضعف بصر از مجربات حکیم دارش علیخان صفت آن برگه گل  
 عباسی مرغ سیاه هر یک ده عدد تخم سرس غنچه و بشکری شورده قلمی هر یک چهار مرغ باریک سائیده شیان سازند و ت حاجت یک  
 شیان از آن باب بشینه سوده و چشم کشند شیان گل کنی مجرب و ضعف بصر صفت آن گل کنج جبل ماشه و بر بر آن  
 غنچه یا سیمین و لفلل سیاه و در لفلل هر یک هشت ماشه بهر لایب سائیده شیان مثل لسان العضا فیر سازند و یک شیان تازا سه روز  
 و آب بشینه سائیده چشم کشیده باشد بخمین یک شیان سه روز استعمال رند و در نفع می بخشد و در نفع حکیم منصور علی مرحوم  
 وزن گل کنج و شهاد عدد و غنچه سرسین پنجاه عدد و لفلل سیاه شانزده دانه و در لفلل شصت دانه است شیان جهت فطمت و غیره  
 و اکثر امراض چشم معمول است صفت آن نیله توتومه سه ماشه کف دریا اصل السوس سره سفید آسم نقشه مغز بلبله لفلل سفید  
 مایران چینی توتیا با زونی پوست بلبله هر یک شش ماشه چاکسود و یعنی سنگ سنگ بصری هر یک یکتوله باب غوره یا آب باران

درم و درم



شیافها سازند شیاف که اکثر امراض چشم نافع و از عجرات حکیم بقا خان است صفت آن فلعل دار فلعل قرقر فلعل  
 لوتیا سبز بر یک نیم جزو مایه ان چینی مرکبی مشک رسوت هر یک جزوی سنگ بر شری سره سفید سره سیاه هر یک پنج جزو کوفته بخینه  
 سه روز در آب لیون بسایند شیاف سازند شیاف هندی که بر آید و بند و جال و بچله و غیره امراض چشم هر یک باست از کالیف  
 حکیم کلا صاحب صفت آن تر بیلتر که اصل السوس پشتری سفید نیله و تخته آب ساینده شیاف سازند و وقت حاجت آب آیین  
 سوره و چشم کشند شیاف که در اکثر انواع اتساع فقیه عنبیه نفع صفت آن عصاره بادیان زعفران شیاف سازند و بخار بر بند  
 شیاف زعفران جبهت منیق که از رطوبت عنبیه یا از اجتماع خلط صلب غلیظ اندر فقیه باشد صفت آن اشق زنگار  
 هر یک سه نیم باشد زعفران پنج باشد و نیم شیاف مایه انگل سرخ صبر مرز فاشه صمغ عربی هر یک و شاشه کوفته بخینه شیاف سازند  
 و در نسخه دیگر جاویش سه و نیم باشد نیز افزوده شیاف جاویش هر یک همان نفع دارد صفت آن عاقر قرقا که بجز و زنگار جاویش  
 هر واحد چهار جزو بدستور معمول شیاف سازند شیاف غرب که در ناصیه گوشه چشم و دیگر جاها نیز معمول است صفت  
 آن صبر کند از زردت گلنار دم الاغین سره شب بمانی هر یک یک درم زنگار یک نیم دانگ بگللاب شیاف سازند و در بوبه  
 بقالی وزن صبر و کند هر یک دهم و دیگر دویم هر یک یک درم در بخار ربع دم است و کوفته اند که وقت حاجت ناصور را خوب  
 بفشارند تا نیم ازان خارج شود پس بسیار در خلالت جانب ناصور بخوابانند و شیاف را در آب حل کرده سه یا چهار قطره در یاق چکانند  
 و در میان هر دو قطره زمان صبح غفل و در نپس غلیل را سه ساعت بر همان بهیت گذارند و هر روز این علاج را عاده کنند تا حدی که از  
 انشردن چیزی بر نیاید و در مقام دیگر بخبر کرده که چون در عرصه ده روز سه بار این شیاف را بکشند در آب و نیم را که از بوبه چشم می آید  
 و در کنند و اگر جزای شیاف مذکور ساینده بروغن بنفشه آمیخته و در ناصیه مقعد استعمال کنند نیز نفع بود شیاف جبهت کری گوش همیشه  
 معمول صفت آن مرزنجوش خردل سداب شحم غنفل مسادی کوفته بخینه در زهره کاوشا نه ساخته وقت حاجت بروغن بادام  
 تلخ ساینده در گوش چکانند و اگر تخم ترب دراز اند حرج اصناف کنند قوی گردد الا صفا مستعمل جبهت طرش که از اخلاط غلیظه بود  
 و دافع ثقل سماعت و موی بلغمی و کین و دوی ریجی را مفید است صفت آن شحم غنفل یک دم عصاره افستین چند بیدستر  
 زراوند حرج از هر یک یک درم پوره انشی سه دم قطب ربع درم فریون یک نیدانگ کوفته بخینه و مراره کاوشه شسته شیاف سازند و وقت  
 حاجت اول بحباب بطریق بابونه و شبت و اکلیل الملک و فوخر و مرزنجوش و شمع و برنجاسمت زمان صبح کرده پس ازین شیاف قدس  
 بروغن بادام تلخ حل کرده نیم گرم در گوش قطور نمایند شیاف که قرصه و صدیه گوش را نفع رساند صفت آن از زردت یک درم  
 مرکبی کند زعفران لطرون هر واحد یک درم بادام تلخ یک درم و نیم همه را کوفته بخینه شیاف سازند و وقت حاجت بروغن گل و شحم  
 بلط حل کرده نیمه تر ساخته و گوش دارند و اگر صدیه فتن داشته باشد بغیر فتنه بچکانند و به پنبه گوشش را بند کنند شیاف طین  
 که به هنگام تیره عمل سهل بل می آید صفت آن ترنجبین بخورم صابون خطی نمک طعام از هر یک ده درم شکر سرخ بخورم بدستور  
 شیاف ساخته بخار بند شیاف که در زحیر بلغمی حاضر النفع است و مجرب صفت آن کندر هر یک یک جزو زعفران افیون

هر يك نیم جز و هر باب یک ساخته شیان بنده ایضا که برائے نجر مجرب سر هندی است صفت آن خلطی بوق  
 و شحم خنظل و شکر بست و سر شیان سازند شیان که تفرج شدید یکشاید صفت آن بود که از می و در شحم خنظل مقل سکنج  
 از هر یک پنج درم مقونیا و دیندرم شکر سرخ و درم شیان سازند ایضا بهمت قونج ریجی مجرب صفت آن برگ سداب  
 زیره ناخواه پوره از می مساوی کوفته بخیج لیسل برشته و خرفه نرم بدان آلوده کنند و یک رشته بکنار و خرقه بندند و بردارند  
 و رشته بپردان بگردانند و بعد یک ساعت بیرون آرند و چند مرتبه برین دست و سر غل نمایند شعیاف که در رفع تبض و دفع  
 سده اطفال معمول است صفت آن سر گین موش نمک طعام شکر سرخ برابر یکانش نرم معقود سازند و مانند خسته  
 خرافیل ساخته بر دغن بنفشه چرب کرده بردارند و گاهی نفع تربید سفید مغز خیار شیر عروض نمک و شکر می کنند و بر دغن زیت چرب  
 می سازند شیان که در قطع خلن مجرب است خواه از بوا سینه خواه از اسهال بود و خروج مقعد را نیز مفید است صفت آن  
 مرصاف اتاقیا بزر الخ صغ عربی برنج بوداده برابر باب مورد و سرشته شیان سازند ایضا منفع با سوز متلی صفت آن  
 شحم خنظل سده درم با دامن تخ چهار درم کوفته شیان سازند و هر ساعت یک احتمال نمایند تلخ ساعت شیان  
 برائے بند کشا و صفت آن مغز نمولی دو توله کافور چهار ماشه گل از می یک توله باریک ساییده باب برگ نیم شیان دراز  
 باریک بقدر درازی و دو جز ساخته بگردانند و وقت حاجت یکے از آن در سوراخ ذکر نهاده و نگه دارند بند بند و روز این عمل کنند شیان  
 برائے اندمال قرحه سوزاک معمول است صفت آن سفیده کاشغری شسته کات سفید و اسنگ تو تیا سبز کافور هر واحد  
 باشد و آب و دست کیله صلا یک کرده شیان باریک ساخته در اخیل نهند ایضا برائے سوزاک معمول حکیم دار شعلینان صفت آن  
 سفیده کاشغری سه ماشه کیر کینیم باشد رسوت الیچی سفید هر یک یک ماشه گلنار و م الاخرین صغ عربی هر یک یک نیم ماشه بلعاب  
 شیان ساخته و تمام روز چند بار در اخیل نهند شیان نافع غد یوط صفت آن اتاقیا را ک گلنار صغ عربی کوفته بخیج بلعاب  
 ساخته و در برشند و قبل از جلع بران نمایند تا شکم از غائط پاک شود و اشیائے قابضه استعمال نمایند و در نسخه دیگر کندر و از و زیاده است  
 ایضا نافع مرض مذک و صفت آن اینون یک جز و چندید ستر عفران م کی هر یک دو جز و شیان ساخته استعمال نمایند  
 شیان که در درم صلب رحم نافع است صفت آن بنفشه خلطی و گل خلطی بابونه اکلیل الملک موزینقه شکر سرخ مغز خیار  
 در آب برگ عنب الشلب شیان ساخته و قبل بردارند شیان برائے دفع عقرو اعانت جلع معمول حکیم کلان صفت آن  
 جز و باکرانچ پیشکری بران پوست انار هر واحد بکیقال کوفته بخیج و آب سرشته شیان سازند و بعد از طهر استعمال نمایند و بعد آن سبب بکن  
 شیان مسقط حل و در حیض صفت آن صبر نزال هر واحد مساوی و شراب تند صلا یک کرده شیان سازند ایضا مسقط حل  
 صفت آن کپله بدی پیشکری هر واحد و م نید متوجه و دو چیر مبر هو نجده هر یک نیم درم کوفته بخیج باب سرشته شیان  
 سازند و بعد خشک شدن صبح و شام بخورند ایضا چوب چوک که برائے غارش شتران می باشد یک جز و آب بایند و سبز و زرد  
 در آن سایند و داخل کرده شیان سازند شکل خسته خرا و خشک نموده بدان رحم رسانند روز دوم با سوم اسقاط گردد و اگر حوالی نیم

جوشش کند روغن زرد باند سشایف برای مرض رجا صفت آن شب میانی به سفال بنهاده بر آتش گزاریند و روغن جوش آن زرد بنالکه بهندی زنجور گویند باریک ساخته باشند و بهم آغشته فرو آورند مقدار طول خنصر و باریک تر از آن شیاف ساخته یکے از آن در رحم دراز بطوریکه بسته حده شاذ در رحم بود یک حقه آن بیرون و تا سه روز نهاده دارند و از الم و وجع خف نکند که روز سوم آنچه در رحم است بالکل خواهد بود که مجرب است.

## باب الصا والحملة مشتمل بر یک فصل صبغها

صبغ که نفع زرد چشم است صفت آن سرشته دوم و دو چرخ زیت و در دم مشک خالص و اکی باز و کا قیاس بر یک یکدرم همه را باریک ساییده و چشم کشند ایضا مفید زرد چشم صفت آن فندق سوخته یا صدف سوخته در روغن زیت ساییده بر یا فوخ طلا نمایند تا چرخ در چشم رسیا کند صبغ که برص را رنگین کند صفت آن توپا کے سبز و صندل و صندل یک حصه گرفته آب ساییده طلا کنند نو عدیکر شیطرج حاق قرصا حاضض خردل شونیز گل شقایق مرکبی از پنج زرد و چوب فود مسادی کو فستق بکسر که انگوری سرشته سه روز نهاده پس استعمال کنند نو عدیکر مرکبی شب میانی فود الصباغین کو فستق بد روی شراب ترکند و چند نوبت ببالند نو عدیکر از حکیم علی گیلانی که داغهای سفید برص را نفع و ماده برص را سوخته جرح است نموده با صلاح آورد صفت آن سحر توپا نشوره زاج سیاه بطریق معمول و ظرف زجاجی نظیف نمایند که قیر آب بیکد پس بر مرغ بر صم برص ببالند و چند روز عجایب شاد نمایند ایضا که نشان آبله و جراحات را رنگ بدن آورد صفت آن مراد سنگ شستن بخار کونده آرد و بخار و آرد و مرغ استخوان بوسیده مغز تخم مرغی حب البان قسط کو فستق بخت بلعاب تخم حلیه تخم کتان شب ببالند صم لبسون گندم و آب گندم ببالند

## باب الضاد والحملة مشتمل بر یک فصل ضادات

ضما و معمول و صمداع و سرسام حار صفت آن صندل سفید آب کشنیر سبز آب گوشتار حلو کرده بر پیشانی ضما و کند ضما و بر لے صمداع حار و آنگه عرض تپا حار بود معمول سا و مرم صفت آن تخم کشنیر بریان کرده بکسر که روغن گل ساییده کر ضما و کند ایضا مجرب بر لے صمداع شدید الحرات صفت آن گل نیلوفر کشنیر تر گل بنفشه پوست خشخاش بر یک شاشه باریک بسایند و اندک گلاب قدر کافیون مرغ و کافیونیک باشد داخل نموده بخار برند و اگر حرارت قلیل باشد کافیون موقوف نمایند ضما و دیگر بر لے صمداع حار نفع صفت آن جو قشقر گل بنفشه سرد و ساییده بلعاب سبغول که در گلاب بر آرد و ده باشند بر شند ضما و نمایند و گاه بر لے تخمیر وقت شدت در دیو بخاری پوست خشخاش زیاد کرده میشود و گاه بر لے بزرالنج بلکه قدر لے افیون یا دکه زعفران که مصلح آنست اضافه نموده میشود ایضا بر لے صمداع حار سانج و عمل است صفت آن آرد و گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک جزوی بگلاب اندک که سرکه و روغن گل سرشته ضما و نمایند ایضا بر لے صمداع شدید صفت آن

بنفشه حکیم کا ہوتا ہے جو کلاب سخت کردہ طلا سازندہ اگر صبح اشد باشد قدرے اینون وزعفران بیا میرزا ایضا برائے صمد علی صاحب  
 عجیب تاثیر صفت آن کرد جو کربس کہ دروغن گل و کلاب خیر کنند و بر وجه و صدغین صفا کنند و صفا و برائے صمد علی صاحب  
 حکیم علی گیلانی صفت آن برگ خرف جوادہ کدو برگ بید گل خلی صمد سفید کوفتہ بختہ با قدرے کلاب سرکہ صفا نمایند صفا و  
 برائے صمد علی صاحب خرف جوادہ کدو برگ بید گل خلی صمد سفید کوفتہ بختہ با قدرے کلاب سرکہ صفا نمایند صفا و  
 دانیون اندکے درین حل کنند و پارچہ زردان ترغودہ بر سر گزارند و صفا نمایند ایضا جنت صمد علی صاحب حار شدید کوفتہ بختہ با قدرے  
 باورم نموده باشد و وقت انتفا و انحطاط بیا میرزا صفت آن گل بنفشہ گل نیلوفر شیاث مایا آرد و مونگ آرد  
 جو گل باورم گل سرخ محض کی صمد سفید گل خلی کوفتہ بختہ برنگ صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد  
 شیرین روغن گل سرکہ بخوری کلاب و انکاردہ صفا کنند صفا و چارہ گل مستعمل در صمد و سرسام صمد صفت آن گل بنفشہ  
 گل نیلوفر گل سرخ گل خلی برابر شیر زنان یا بیا کلاب سائیدہ صفا کنند صفا و لیوب نافع و دوسرکہ از حرارت و یہ پوست باشد  
 صفت آن مغز تخم جبارین مغز تخم مینہ یاہ مغز تخم کدو و تخم کاہو تخم خفاش ہندہ برابر کربس شیر زنان یا شیر بز سائیدہ صفا و  
 کنند ایضا برائے دوسرہ صفت آن گل چنگد کشتیز خشک تخم کاہو صمد سودہ ہر یک یکدم اینون زعفران بزر بنفشہ  
 ہر یک یکدم سائیدہ صفا و صفا و برائے صمد بار و معل صفت آن باورم کلیل الملک مرز بخوش بر بنجاست مساوی  
 کوفتہ روغن جویبلی روغن گل بنفشہ صفا نمایند ایضا جنت صمد علی صاحب بار و شقیقہ مجرب استاد مقفود صفت آن پوست بنفشہ  
 زنجبیل زعفران سائیدہ صفا نمایند و بنفشہ دیگر کربس عصا بہ مجرب است آرد و صمد سفید عوض زعفران است و نوشته  
 کرد آب برگ حنبل الخلب سائیدہ دیگر صفا نمایند ایضا جنت صمد علی صاحب بار و صفت آن زنجبیل مرز بخوش اسطوخودوس ریونہ  
 زراوند باورم اینون کلونجی دوسرکہ با آب سائیدہ دیگر صفا نمایند ایضا صمد علی صاحب بار و صفت آن کباب قرنفل برگ بید الخیر  
 سائیدہ باب خامجون ساخته وقت شب بر سر طلا نمایند نوازل را مطلق منع کند و صمد علی صاحب بار و نوازل باذن اللہ تعالیٰ صفا و  
 نافع صمد علی صاحب کز نزلہ باشد صفت آن قرنفل و عدد اینون و وجہ زعفران چارہ باب سائیدہ دیگر صفا نمایند صفا و برائے  
 دوسرہ بار و حکیم کل صاحب صفت آن زنجبیل پے رشہ گل رشہ امیند و آب سائیدہ بر پیشانی نیگرم صفا کنند ایضا برائے  
 صمد علی صاحب بار و صفت آن مرز بخوش مرکی کلیل زرد فاشک باورم شونیز سادی کوفتہ بختہ باب مرز بخوش نیم گرم صفا نمایند  
 صفا و کہ جنت بیضہ دوی بود قصد و تنقیہ بکار بند صفت آن شیاث مایا باورم و بنفشہ ہر واحد یک نیم گرم صفا و کاسنی  
 سبز بہست ورم آرد و گل خلی گل بنفشہ ہر یک چارہ ورم کوفتہ بختہ ہر یک ہر واحد کاسنی سرشتہ صفا نمایند ایضا برائے غودہ و بیضہ مجرب  
 صفت آن زعفران بیاسہ جزو انک و آب سودہ دیگر صفت آن آرد کربس آرد و صمد ہر واحد ورم صمد ہر واحد ورم صمد ہر واحد  
 جنت بیضہ ورم کز انتفیہ و تیار دیگر وضع نشود صفت آن آرد کربس آرد و صمد ہر واحد ورم صمد ہر واحد ورم صمد ہر واحد  
 مغز آب خیر کردہ قدرے روغن یا سمن و انکاردہ بر سر صفا نمایند منقول از شرح حکیم علی صاحب بار و صمد علی صاحب بار و صمد علی صاحب

صفت آن بزرگوار باشد انگوزه دوازده شکر سفید باشد روغن کاکوه باشد همه ادویه در آب سوده روغن آینه بر روی  
 پیشانی نهادنایند ضما و نافع صمد که از ضرر و مقله بهر صفت آن گل ارضی بهر یک پنج گرم آرد و بنوش و نفاث  
 و برگ آس و گل سرخ بهر یک دو گرم بابونه چهل گرم بهر یک یک گرم کوفته بخینه در آب برگ بید ساید و ضما و نایند ایضا جهت صمد  
 ضرری صفت آن اکیل الماک یک گرم نشسته گل سرخ گل نیلوفر بابونه بهر یک دو مثقال جو مقشر بهر یک جو مقشر کوفته بخینه  
 و د استار روغن بنفشه و د استار آب باهم آمیخته اول بخوشانند تا اکثر آب تحلیل رود پس روغن داخل کرد و باقیش روزی تا تمام  
 بالوده بخورند و نایند ضما و محرب باشد شقیقه صفت آن تخم کامو بزرگ بهر یک صفت آن ایمن کثیر ساید اگر سرکه مضر  
 نباشد ایضا نموده ضما و نایند ضما و د سرسام صفراوی نافع است صفت آن جلاوه که در جلاوه خیار برگ عنب الثعلب برگ  
 بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کامو چند دانه بر سرکه و روغن گل و کلاب ضما و نایند ایضا جهت سرسام حار و اختلاط عقل  
 در حیات و امراض حاره نیز خیر است صفت آن آرد جوده و دم گل بنفشه سبوس گندم بهر یک پنج گرم گل خلی سفید  
 درم کوفته بخینه باب برگ بید و روغن گل و سرکه سرشته بر منقح یا فح ضما و نایند ضما و د سرسام صفراوی و ایضای سوادوی  
 و صفراوی و زمان ابتداء جهت تبرید و تنویم عقل و محرب است صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر گل خلی سفید گل سرخ بابونه  
 جو مقشر برگ خنکاش سفید برگ بید تر است که و برگ عنب الثعلب بنفشه تخم کدو شیرین مغز تخم هند یا تخم کامو مقشر تخم  
 خنکاش سفید شیر در خنکاش یا شیر بز و روغن گل و دانه کوفته بخینه یا مغزیات و برگ گاه سبز بر سنگ انداخته از شیر درخت  
 آهسته آهسته تشقیق داده جل سازند تا تمام نرم شود پس سر را بدان غلاف سازند ضما و جهت حره و داغ و ابتداء بکارید صفت  
 آن تر است که و خیار پوست خربزه عنب الثعلب بنفشه برگ کاهنی تازه کوفته اقا قیاسوده داخل کرده بر یا فح ضما و نایند  
 ایضا از علو بخان که در حره و داغ استعمال است صفت آن آرد و بنوماش آرد جو و روغن گل و شیر زنان و زرده بنفشه شیر شربت  
 آینه بر خرقه آلوده بر سر زنند و ساعت ساعت تبدیل کنند ضما و سبوس و تخم در سرسام حار بعد از تنقیه صفت آن  
 رسوت گل ارضی یا شاکل خلی سفید پوست خنکاش تخم کامو کوفته بخینه باب کشنیز سبز صلاوه و قدری سرکه انگوری انداخته  
 ضما و نایند ایضا که در سرسام حار وقت اختلاط عقل صفت آن فادانیا یک دانگ گل بنفشه یک مثقال آرد و بنوش یک  
 کف کوفته بخینه شیر در خنکاش و زردی تخم مرغ و روغن گل بهر سرشته پارچه گمان بآن آغشته بر سر گذارند و ساعت ساعت تبدیل کنند  
 ضما و جهت سرسام حار اطفال که در ابتداء استعمال میشود و هم مرض عطاش را منقح کند صفت آن زرد بنفشه مرغ آب خرقه آب  
 کشنیز سبز آب که در شیر در خنکاش روغن بنفشه بادام چه را بر برگ نرفته آینه بر سر زنند پس ضما و نایند و پیشانی لعل را روغن که در کف  
 ضما و که در سرسام سوداوی و صمد عیبی و یا زردی تخم مرغ و روغن گل بهر سرشته پارچه گمان بآن آغشته بر سر گذارند و ساعت ساعت تبدیل کنند  
 گل بنفشه بهر یک یک توله ساید شیر در خنکاش یا زردی تخم مرغ و روغن گل بهر سرشته پارچه گمان بآن آغشته بر سر گذارند و ساعت ساعت تبدیل کنند  
 اسطوخودوس عود هندی عود صلیب بهر یک ششانه آرد و نوک چهار توله زردی تخم مرغ یک دانگ و آب روغن گل بهر سرشته پارچه گمان بآن آغشته بر سر گذارند

ایضا که بخت شیر عسل از دل دیگر علم علویان صفت آن که از ریوس اسطوخودوس جنبید ستر از هر یک دو شقال عود و هندکی  
 عود و سیب هر یک دو تا یک مونگ مقشرب یک کفن کوفته بخت شیر زنان و زرده بینه مرغ یک عدد و دروغن گل و دروغن نار دین  
 هر یک شقال بر اینغ ضما کنند و اگر مرض قوی باشد عاقر قرحا در عفران و ما شا اضا نمودن اولی است ضما و که در سروز و نیز سرسام  
 حار و عول است صفت آن گل نیلوفر تخم کا هر تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران هر یک  
 نیم ماشه همه را با شعله دروغن گل یک توله آب کشیز سبز و توله و اندک سرکه مغزج کرده بر تاراک سرخ نما کنند ضما و منوم از جبریات  
 دیگر صفت آن تخم کا هر بزر الیخ افیون پوست پنخ لعل زعفران مسادی کوفته بخت آب طبع خشاش سرشته بر چشانی  
 و صدغین و بنی طاکند خواب آرد ضما و که در عاقر وقت استعمال بر حلق و سینده او به سر و قابض مثل این ضما و عمل آرد صفت  
 آن صندلین و فلفل اقیانیا ضما و خضف گل ارشی آب کشیز تر یا خرد کا هر و غلب الثلب ضما نمایند ایضا جت ماشر از علویان  
 مرحوم صفت آن صندل سرخ گل ارشی ششیات ماشر سوت پوش و رندی گل قیویا گل شاموس از هر یک کینشال کافور  
 بقدری یکد انگ سوده آب کاسنی تازه و آب کشیز و آب غلب الثلب آب کا هر تازه و بر سر سرشته ضما نمایند ضما و که سبات بار  
 و بنی را میند صفت آن جنبید ستر پیا حصل عاقر قرحا بر سر کاسنیده ضما و کنند ضما و که در بار و در اسود و در صفت آن  
 عاقر قرحا و خربل قرفل آب نام و سرکه حصل آینه بر سر ضما نمایند ایضا که در سرد و در و در حدی بکار آید صفت آن  
 سبل الطیب محطی از هر یک نیم جز و صبر یک جز و مرکی گل سرخ هر یک دو جز و کوفته بخت موم زرد باروغن نار دین باروغن حطیا  
 دروغن محطی بگرد آرد و او به مذکور آن آینه مرم سازند و بر خره مالیده بر معده ضما و کنند ضما و جت سکت و سبات صفت  
 آن فریون خربل سرخ شیلر ج هندی تخم انجیر مسادی با سرکه بر سرشته و بعد بر حلق راس ضما نمایند ایضا جت سکت و سبات از  
 کتاب بقالی صفت آن خربل جنبید ستر مسادی با سرکه کینه سرشته بعد موتر اش بر سر ضما و کنند باذن الله تعالی مسکوت  
 را با نافت آرد ضما و که در جود قبل از اناقت و بعد آن مفید صفت آن با بونه زوفاک خشک اکلیل الملک شبت با سرکه  
 ساینده بر موز سر ضما و کنند ضما و که در اینجولایه مرقی بدست نفع و در صفت آن مصطکی گل سرخ فستقین سبل الطیب سارون  
 سد شبت بودینه و شتی زید که مانی نایسون تخم کرفس صغر کوفته بخت آب ضما و کنند یا در آب جو شانیده هفت نموده و در شانه کا و انداخته  
 که با نمایند و اگر تخم گند و در صغی در بنا و اضا نمایند انب است و کتاب از این ضما و مصطکی گل سرخ سارون سعد و در نموده و بجای  
 آن اکلیل الملک با بونه برگ نام اضا کرده و وقت خلوت معده از طعام بر معده فطول کرده میشود و پاست تحلیل ریا باده مرقی  
 مفیدی افت ضما و استرخای و فلیج و لقوه که از درم گرم فلیج باشد صفت آن در ابتدا صندل و فلفل و اقیانیا و کشیز  
 و برگ انور و خرده و بید همه با پنجه میسرتید بر موضع درم ضما نمایند و در زمان تر آید جو باروغن گل قاف کشیز و در زمانه انقطاع  
 گل طمی با بونه باروغن گل و مرم ضما و کنند ضما و استرخا و فلیج و لقوه که از درم بار و جماع باشد صفت آن حب الفار میوه  
 یا بسوز السرد عفران مر جنبید ستر شیب یانی با سوم و دروغن قیر و طی ساختن ضما نمایند ضما و محصل و مقوی در

استرخا که از ضرر و سقط افتد بکار آید صفت آن حب الفار قشایرین هر کدم ده درم میخ خشک پانزده درم صبر مرکب  
 اهل برگ سر بر کلام یک درم زعفران چندید سر بر کلام چهار درم قروا ناشش درم قشاکند رود درم حنظل یک کلام بر کلام  
 پنج درم مسطکی شونیز هر کدم هفت درم و ج کل سرخ شب یانی هر کدم هشت درم افاقا سنبل الطیب هر کدم نیدرم همزایا یک کوفه  
 بایوم و روغن نار دین و روغن قسط سرشته ضا کند ضما و کم استعمال آن بعد تنقیه و رفلج و لقوه طرب حکیم عابد سر سندیست صفت  
 آن چندید سر عاقرقرا فزونی زرباد و عود هندی عود صلیب حج زربا برگ و رور و سور بخان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی منزخوش  
 سنبل الطیب اسطوخودوس سادی ساییده و روغن قسط آینه بر سر و فقرات گردن مخلف ضما کند ضما و جست تشنج عصب صفت  
 آن منقل یکا و قیه یاب و باون داخل کنند و پیچرخ بط مغز ساق گاوه یک نیل گلداشته بر منقل رخیته خوب حلو و بکار بر ضما و  
 حکیم علویجان نافع تشنج اعضا که باشد و با باشد و با از حرکت ماند و لجه و روان ساکن نگردد و نفع عظیم بخشد صفت آن گل بنفشه  
 عنب الثعلب تخم خطمی زرد و ندر حرج گل بابونه کوندا آرد با قلا مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین لکلیل الملک سور بخان  
 بر سیادشان هر یک توله کوفه بنفشه بشیر ماده گاوه پنج پیه گرده زرد توله مغز قلم گاوه سه توله روغن کنجد شجوه توله و خاکرده نیم گرم ضما و  
 ضما و که عصب دازم کند صفت آن کنجد قشایرست درم بزرگ منزخوش سرخیدم ساییده بر منقل کدو هشته به بنده از بقایه  
 ضما و که در تخم بیسی بکار آید صفت آن بنفشه تخم خطمی که در جوبلعالی سیول و روغن کدو آینه لعل آرد ایضا تشنج یاب  
 فائده و دوا از خلاصه صفت آن کنجد قشایر تخم کتان حلیه مساوی بیه مرغابی سه چند همبر الیکو بند تا مثل هر هم شود پس  
 قدری کثیرا ساییده داخل کرده استعمال نمایند و اگر سرسته جز و را در روغن کنجد بنفشه بر حضلات نهند و دو کونرا نافع بود ضما و که  
 بخدر نافع صفت آن مرکب صبر و هر دو را ساییده باب پودینه حل کرده ضما و نماید ضما و که وضع نزلات باورده نماید منقول از  
 میاض استاد مردم صفت آن دار شیشهان و توله قرفل و دو ماشه جوز باباک عدد عاقرقرا هفت ماشه و رفلل نفل  
 موی هر یک پنجاشه باب سایید گرم کرده بر سر ضما و نماید ضما و جست رده و در چشم صفت آن ایون شب یانی هر یک  
 دو ماشه و آب لیون حلو و ضما و نماید ضما و که وضع شد چشم را نافع بود معمول استاد مردم صفت آن حنظل سرخ شیان  
 مایا صبر زرد و فلفل صمغ عربی ایون افاقا مساوی باب عنب الثعلب یا آب کشیز تر و تنیکه و ج و ضرمان اشد بود و بطبخ کوندا  
 یا آب کاوه سرشته بر یک ضما و نمایند ایضا بر لسه و در شدید و در بد صفت آن پوست بلبل زرد و پشکری رسوت مر و هنگ  
 پوست خنخاش باب سوده نیم گرم گرم چشم ضما و نمایند و گاسه گیر و نیز زیاده کرده میشود ضما و جست سرخی چشم که انزال باشد مفید  
 صفت آن رسوت بلبل زرد و گل آرمی برگ تکر هندی پشکری بریان هر یک شش ماشه قرفل یکا ماشه و آب سوده ضما و کنند  
 و گاسه لوده پمانی زیاده می کنند ایضا بر لسه آشوب چشم صفت آن پمانی لوده پشکری هر یک دو ماشه ایون گرم و رسوت  
 هر یک یکا ماشه باب ساییده ضما و نمایند ایضا بر لسه سرخی چشم صفت آن لوده پشکری بلبل زرد و آب سوده نیم گرم  
 ضما و نماید و گاسه جد و را و ایون و پوست خنخاش افزوده میشود ضما و بر لسه و درم حار چشم بر پشکری است صفت آن

عصاره و اینار سوت زعفران صغ عربی مایه ان مادی مشیات ساخته بآب مطبوخ پوست خشکی شش ضما و نمایند ضما و معمول  
در بدو حار و بل صفت آن سندان گل ریشی رسوت عنب الثلب هر یک برابر و آب کشنیز سبز ساینده گرد و گرد چشم ضما و  
کند ضما و ناف و در چشم خوار باشد خوار بار دو با دم بود صفت آن حفض زیره سفید دوده پشکری بریان زرد چوب  
گل ریشی بلبله سیاه پوست بلبله زرد و زرد روت هر یک شده باشد زعفران انیون خالص هر یک یکا باشد قرقفل و دود عنب الثلب  
چرا باشد سندان رخ دغ کوفته بنیته باب عنب الثلب سبز شیان یا صباخته نگردد از دود آب مذکور ساینده ضما و نمایند الضما  
که در چشم و معمول است صفت آن آن باره رسوت گیر و پوست بلبله زرد و بلدی انیون هر یک یکا باشد دوده پشکری بریان  
هر یک دو باشد آب ساینده گرد چشم ضما و نمایند ضما و که سرخی چشم و اشک روان را نافع صفت آن بلبله سیاه پوست بلبله  
زرد رسوت صغ عربی هر یک شده باشد گوگرد فیروزه هر یک دو باشد پوست و آب مکوه و در چشم ضما و نموده باشد انیون  
برای رسوت و در سرخی چشم صفت آن گیر و چهار جزو انیون یک جزو حفض بلبله سیاه زرد چوب هر یک و جزو زنجبیل صغ عربی  
هر یک پنج جزو ساینده حسب بسته دارند و آب مطبوخ گوگرد ساینده حوالی چشم طلا کنند ضما و برای رسوت و در سرخی چشم صفت  
آن شب یانی بریان شده باشد دوده پنهانی پوست بلبله کابلی هر یک دو باشد گیر و انیون زعفران هر یک یکا باشد دظرف سی  
پسته می در آب آنار ترش خوب بایند و جدا ساخته ببارند و چشم ضما و نمایند الضما برای رسوت صفت آن پشکری خام  
زنجبیل گیر و زرد چوب هر دو واحد باشد انیون دو واحد باشد آب گوگرد رسود ضما و نمایند الضما برای رسوت و در چشم و سرخی صفت  
آن پشکری یکا باشد انیون دغ و آب برگ ترهندی دو توله ساینده بر آتش نهند تا غلیظ شود و نیگرم بر چشم ضما و کنند ضما و که  
بزودی موادی به چشم و صداع و شقیقه حار بسیار مجرب است صفت آن صندل سفید رسود یک جزو از رسوت باریک ساینده  
نیم جزو بلبله سیاه نیم مرغ سرشته بر چشم و صدعین ضما و نمایند ضما و که چشم را بغایت خشک گرداند صفت آن کافور یکدانه گ  
سفید است که تقال بکافور سخی کرده گرد و چشم طلا کنند ضما و که در آخر مد بکار آید صفت آن آرد جو گل بنفشه گل با بون  
ساینده در زردی بنفشه مرغ آهسته ضما و نمایند ضما و برای رسوت و انتفاخ ملتکه که از رسوت مالی بود بغایت رسود منداست صفت  
آن آرد کرسته آرد و جبر با بون الکلیل الملک در آب بایان ساینده گرد چشم ضما و نمایند ضما و جهت ضرر و حرارت چشم صفت  
آن زردی بنیته آب کشنیز سبز و غن گل با هم لت کرده بنیته آن تر نموده بر چشم قرارند الضما نافع ضرر چشم صفت آن  
آرد نوک و جزو زرد چوب حفض گل ریشی مایه ان زعفران صغلی هر یک یکجزو و زرد رسوت بنفشه مرغ سرشته ضما و کنند ضما و  
مغصه و معمول بجهت ضرر چشم و سرخی شدید که در تحتیه باقی ماند صفت آن زعفران صغلی هر دو ساینده زردی بنفشه مرغ  
سرشته گرد حلقه چشم ضما و کنند ضما و جهت کوفت چشم سفید صفت آن تخم قطی تخم خبازی ساینده و شیر و زرد و غن  
گل آهسته بر چشم ضما و کنند و گل ریشی باب کشنیز زعفران الضما جهت دم حار و آب که در چشم و یا منقل لبسته و سقط  
و غیره و در زبان در صفت آن آرد جو پا زرد جزو که کنگار پا زرد جزو بنفشه سیزه جزو تخم قطی بنفشه جزو مونگ کشنیز





عنب الثعلب مغز قلوس اکلیل الملک با بونه در آب کشیده سبز ساینده نیگرم نموده گرد و گردوش ضما و نایند و بیهن اودویر را  
 در شیر محو و جوشانیده بخار آن بگزیده ضما و نایند با کشر و قلع اذن مخصوص و قیتیکه بسبب ورم بیرون گوش باشد صفت آن  
 آرد و جارد با قلا با بونه کل بنفشه تخم کلمی اکلیل الملک روغن بنفشه و آب گرم ساینده ضما و نایند ایضا برای ورم بارد و زیر گردش  
 معمول حکیم و ارث هیلان صفت آن بسیار و سبزه هر یک چهار ماشه روغن خطایی جد و در هر یک دو ماشه چرخ سیاه بفت عدد آب  
 ساینده نیگرم زیر گوش ضما و نایند ایضا و نایند ورم گوش بارد و صفت آن فونل بسیار تخم گرد گرد و یکله زیره سیاه مسادی آب ساینده  
 نیگرم ضما و نایند ضما و نایند قلع اذن و بنور بینی مجرب صفت آن مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته  
 دم الاغین سفیداب قلعی کلنا رسوخه و تیا سکرانی کوفته بنجینه بشیر و ختر حلو کرده و باون بالند که کش میوم شود طلا کنند ضما و نایند و قلع  
 غش و فونل گوش را بعد فصد و اسهال و بیهن برای و در بخار آید صفت آن نان جو خشک و آب نزنند تا نرم شود و قدری سرکه  
 و روغن گل بر آن پاشند و مثل ضما و نایند و در بخار آید و حابس رعات صفت آن کافور انیون هر یک ربع جز و کل ازینی عصاره  
 لویه التیس کلنا و عدس مقشر هر یک یکجز و کوفته بنجینه بسکر انگوری سرشته بر وجه و تاک سرگزاند و گاه آرد و خلی اقا قیا حنظل و عین  
 عدس کرده میشود ایضا کبس رعات کند صفت آن ناز و سبز پوست انار گل سرخ هر یک یکجز و عدس مقشر و در جز حنظل  
 برابر هر یک کوفته بنجینه آب آس و گلاب سرشته اول آب شیده البز و بر سر ریزد بعد بر تاک سر وجه ضما و نایند و کوفته بنجینه و دیگر آرد و و کلنا  
 و اقا قیا و عصاره لویه التیس و حنظل و انیون هر یک ربع درم کافور و فونل عین ناز و سبز پوست انار و گل سرخ و عدس مقشر و حنظل  
 هر قمر است ایضا کشیده خرشک آله خشک هر دو و آب ساینده قرص بسته بر یا فنج نهند و در خیاشیم گل را می انیون زیر هر هر دو کاغذ  
 سوخته چهار سوخته با یک سوخته و درند که مجرب است ضما و نایند ورم گوش بارد و بنجینه صفت آن مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه  
 دم الاغین سفیداب قلعی مغسول گل ازینی بر روغن گل ساینده طلا نایند و اگر تخفیف بخور منظور باشد تخم باریان سازند و قوتیا سکرانی  
 کرامانی استند و نایند و بر لایه رفع صلاح است و خشکی اگر تخمین منظور بود و عین روغن گل شیر ماده کا و داخل کنند ضما و نایند و بر لایه جرحیت بینی و خشک  
 ریه مفید صفت آن حنظل سفید حنظل کی سوخته بجلاب و آب خرفه ضما و نایند ایضا در خشکی بینی بخار آید صفت آن  
 حنظل کی سر و انگ آب و گلاب سوخته اندرون بینی ضما و نایند و در خشکی دیگر صبر جم و داخل است ضما و معمول جهت ورم حار  
 لب صفت آن عنب الثعلب پیداری کلنا گنج با سکر و گلاب ساینده ضما و نایند ایضا برای ورم و بنور حار لب صفت  
 آن رسوت جد و گرد و حنظل سرخ آب کشیده سبز ضما و نایند بعد صبر زرد میسران چینی آب عنب الثعلب افزایند ایضا برای ورم  
 ورم گرم لب بخار آید صفت آن آرد جو یا و حنظل کوفته بنجینه آب مکوه سبز سرشته بجلاب ضما و نایند و درم بارد لب شبت  
 بارنه اکلیل الملک کوفته بنجینه ضما و نایند ایضا حنظل ورم نرم لب مجرب است صفت آن رسوت صبر زرد و در آب عنب الثعلب  
 ناز و نیگرم ضما و نایند ضما و نایند لب صفت آن رسوت حنظل سرخ آب عنب الثعلب ساینده ضما و نایند ضما و نایند و شقاق لب  
 صفت آن ناز و سفید قلعی نشاسته کثیرا با یک ساینده و پیه یا کبان که بر روغن گل گداخته باشند آید بنجینه بخار بزند ایضا

که برآید شقاق لب نبر است صفت آن رسوت تخم تر بود و رنگ کشتیز تازه سوده بر لب برآید ضما و که بواسیر لب را میسوزد  
است صفت آن عدس با بونه اکلیل الماک علی اندراب پیزند و بکوبند و بر زردی بچینه و بیه باکیان مزج سازند و بعد قصد قیال  
و چهارمگ و تشریح بچینه و انقیوتن و اگر بواسیر سیاه باشد بر لب نیز شرط زدن و زدن چنانند و بعد شتر سکه که مالند تا خون بند شود و اگر بواسیر  
سیخ باشد از شر زدن و زدن بچینه پیزند و بعد زخمیه خام ضا و زدن کوب بر لب و جرب و عمل جهت در و دندان حار صفت  
آن کا فورانیون هر دو مزج منور و بر دندان در و ناک ضا و کنند ایضا جهت در و دندان بار و صفت آن زنجبیل گرم و بار یک  
ساییده ضا و کنند ضا و نافع برآید استر خا راما از طب و تبخی صفت آن ناز و بر قنار کند و برگ آس کوفته بچینه بسکه سرشته  
بر نافع ضا و نمایند ضما و که در خاق و دجه و سوی بعد قصد و تبر مستعمل است صفت آن بازنگ کاسی آرد و عدس نقش  
خلی با بونه بنفشه کوفته بچینه بر وزن گل چرب کرده و بگللاب در سکر حلو کرده و بر قفا و گرد و گردن و حلقوم ضا و کنند ایضا جاد و ار  
در مهره و یک پنجاه بگللاب یا شیر و برگ غلب الشلب یا سرکه ساییده و بگرم ضا و کنند و در زدن دیگر کشتیز سبز پنجاه در نیا و نیم باشد  
داخل است و پوشیده که شقاق و دجه و خنایر و درم گد و زیر لب و لب و زدن را تحلیل میکنند ایضا آرد و آب غلب الشلب یا کشتیز ترو  
سرکه و گللاب ضا و کنند و اگر ماده مرکب بود با بونه افزایند ایضا غلب الشلب گل خلی آرد و گل بنفشه اکلیل الماک کوفته بچینه و آب کشتیز  
سبز آینه بکار برند ایضا برآید شقاق صفت آن ضفیع کوان را شگفته گردا گرم بر حلو بندند که در خاق صاحب بچینه است و اگر کشتیز  
تازه و آینه کند پس بسکه پزند تا مامر شود و بر پا بچینه گزاشته بر حلو بندند و اگر از برگ غلب الشلب همین دستور عمل نمایند نیز نافع است ضما و  
جست و درم که در خارج گد و ذوق افتد از بیاض و لادرم صفت آن گد و سخته صابون برشته بر لب ساییده لب کنند یا گل خلی ساییده  
در مغز فلوکس که در شیر و بادیان حلو کرده باشند بچینه بگرم ضا و کنند یا جاد و در حوض کی بگللاب یا سرکه طلا کنند یا تخم سرس کالی زیری  
نفل گرد و آب بچینه حلیه گل و گیلان مزج سیاه و آب سوده بگرم ضا و کنند ایضا برآید و درم گد و جرب صفت آن مزج کدو  
تلخ صبر صندل سرخ زیره سیاه پوست و رخت سرس حدس سلم فلفل کالی زیری که را بچینه تخم شبت برابر یا یک ساییده و سرکه آینه  
بگرم ضا و نمایند ایضا از بیاض آستاد مغفور صفت آن حلیه تخم کتان گل خلی سفید گل بنفشه تخم و جد و ار کوفته بچینه و آب  
گلیه گوار ساییده طلا کنند و برگ پان بنده ضما و برآید و درم گد و جرب از بیاض آستاد مغفور صفت آن حلیه گل گیلان مزج سیاه  
آب لب کنند ضما و که در اقسام خناق از عجرات الطائلی است صفت آن آرد و باقلا آرد و حلیه آرد و بر کرام یک حبه خشت خرا  
تخم خلی بر کرام نصف و تخم فلفل و در خاق بار و دگل از می دروغ خارج جزد کوفته بچینه با سفیدی تخم مرغ و تخم حار و یا پیه مرغابی یا پیه ناکلیان  
در قسم بار و سرشته که بر رطوبت ضا و نمایند ضما و جهت خناق که از زوال فقره گردن حادث شود صفت آن باز و پوست انار قرط  
آس سرش غری السمک سرش و غری السمک را بگذازند و او و دیگر ساییده و آن بسرشد و بر پا بچینه گزاشته بر گردن بندند ضما و در لب  
درم صلب حلو کوشل سلح سخت باشد صفت آن کند بچینه و لب یا شیر و نیم کدو افیون پنجاه زعفران و نیم باشد این همه او و بر  
ساییده و آرد و گندم آب سرشته را در پیاله آب قدری قدری آید و شیر آن بگیرند و در آن او و دیگر آینه و نظری بر آتش بپزند

تا غلیظ گردد بر درم صفا کرده بالا پیش برگ بید بخیزد و بید کند بنده بچین تا بست و دیگر وز این صفا عمل آرد هر چه درین آیام دوام فرماید  
 دوائی دیگر بدستور مرتب ساخته استعمال نمایند صفا و سرفه را که از درم جگر باشد سود دارد صفحت آن سنبل الطیب نیم درم بر روغن چغنی  
 یک درم صندل سرخ صندل سفید بابونه اکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث برگ نیلوفر هر یک دو درم گل سرخ چهار درم گل خطمی آرد جو  
 از هر یک هفت درم کوفته بخته باب کاسنی و بید طلا کنند صفا و جهت در دسینه صفحت آن نان میدهند خشک کوفته بخته  
 منقش و مثل و زردی بر سینه مرغ زعفران خطمی روغن گل آینه صفا و کنند صفا و نافع برای انتصاب نفس حاو ث از استرخای عصبانیت  
 صددی بسبب طوبیت بار و ضعف حرارت صفحت آن مصطکی سنبل الطیب مرصاف قصب الزریره صبر مسقطی نار شک  
 مساوی الاجزاء و گلاب سائیده بر پارچه طلا نموده بر سینه صفا و نمایند صفا و و نفث الدم و قتیقا اسباب گرم موجب آن باشد جوهر شکر  
 مطلوب بود بجای صفت آن اتفاقا کند راز و گنگار هر یک صغ عربی گل استی انیون مساوی و آب سائیده بر سینه طلا سازند  
 صفا و که در ذات الریه زیاد ابتدا بجای آید صفحت آن گل خطمی صندل سفید آرد جو آب غلب الثلب و آب خرفه سرشته روغن بنفشه  
 مخلوط ساخته صفا و بر سینه نمایند ایضا که در ذات الریه روز چهارم عمل آید صفحت آن بابونه اکلیل الملک بنفشه تخم خطمی صندل سفید  
 آرد جو همه مساوی کوفته بخته موم سفید روغن گل گذشت اجزاء را با ن مخلوط ساخته بدستور هم مرتب سازند و بر پارچه مالیده بر سینه صفا و  
 کنند و اگر از نفخ توقف بیند حله تخم کتان آرد و با قلا هر یک جزوی برابر کنند فوید صفا و که در مخرج ذات الحجاب مجرب است  
 صفحت آن آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش کوفته بخته صفا و کنند ایضا مسکن مخرج ذات الحجاب صفحت آن بنفشه بابونه  
 سبوس گندم آرد گندم تخم کتان همه را در آب پیزند تا نمر اشود پس بقیضارند و آن آب را بار روغن بنفشه آینه بخته زایر آتش گرانند تا غلیظ شود  
 پس صفا و کنند و کافیه تخم خطمی حله که در دوا افزوده میشود صفا و که ماده ذات الحجاب ذات الریه چیز دور و ساکن کنند از قانون صفحت آن  
 بنفشه تخم خطمی بابونه هر یک جزوی آرد و با قلا آرد جو هر یک نیم درم اصل السوس دو جزو کوفته بخته بیوم و روغن بنفشه یار روغن کنجد سرشته بنهند  
 و اگر حاجت تحلیل زیاده بود تخم کتان در آن افزایند و با بنفشه صفا و نمایند و اگر حرارت بسیار نباشد بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن  
 ترگس کنند و اگر حرارت قوی باشد بدل تخم کتان برگ نیلوفر و کدو و نازک کنند صفا و و منفع و محل در ذات الحجاب بعد تسکین مخرج و قتیقا نفث  
 بلبی باشد و غلیل باشد جهت تحلیل و انفعال بجای آید صفحت آن گل بنفشه صندل سفید آرد جو خطمی سبوس گندم اکلیل الملک مساوی  
 کوفته بخته در موم روغن که از موم و روغن بنفشه ساخته باشند آینه صفا و کنند و اگر حاجت تحلیل انفعال زیاده باشد آرد و با قلا آرد حله  
 تخم کتان هر یک بدستور حاجت اضااف کنند صفا و و برای شوصه و انفعال ماده ذات الحجاب صفحت آن بنفشه تخم کتان بنفشه که گندم بابونه آرد جو  
 آرد و با قلا تخم خطمی اکلیل الملک مساوی کوفته بخته بتیر طریق از موم و روغن بنفشه جمع نموده نیم گرم صفا و نمایند و اگر در ذات الحجاب و شوصه  
 ماده قوی باشد و غلیظ و بطی انفعال تخم کتان و حله و کرنب یا آب کرنب اضااف کنند صفا و و شوصه که جهت تسکین در و شوصه ذات الحجاب  
 بجای آید صفحت آن بنفشه بادیان تخم شیت تخم کتان حله آرد جو همه را بجو آرد سائیده در آب بجوشانند و روغن کنجد آینه بخت  
 شیر گرم بر هاست و در گرانند و خاکستر جو بر دخت انگور و جو بی مرغ و جو بی میزد و مغز کاه و نیز از سمکات مخرج است اگر درین صفا و

افزاید بهتر است ضماد و جفت در دپلوئی بارد و صفت آن با بونه زخمی السی کجند سیاه مساوی آب سائیده نیم گرم مناد نمایند  
ضماد و جفت سود مزاج حار قلب خفقان حار صفت آن گل شیلو و کشنیز خشک صندل سفید هر یک هفت ماشه کافور سه ماشه  
بگللاب سائیده بر سینۀ ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج بارد و قلب نافع است صفت آن سبیل الطیب و اجینی سود و نقل و کرفس  
کوفته بختی آب مرزنجوش و آب شامسفرم و آب باونجیو بر سرشته ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان در ابتدا معمول است  
صفت آن گبر و رسوت حنظل کی هر یک چهار ماشه آب غلب الثلب ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان وقت ابتدا بجار آید  
صفت آن آرد با قلاب کیمین و روغن گاو و در هم سرشته ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان وقت ابتدا بجار آید  
و آب پزند و بزنند و اگر در هم تمسک شد آب خبز جوی آب غلب الثلب و روغن گل آسیر نو ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان  
آرد و عدس گل سرخ غلب الثلب کوفته بختی بسر کافور ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان آب غلب الثلب بچشاند و با قلاب  
گل سرخ سائیده ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان صفت آن موم سفید لعاب خلطی لعاب بیدانه لعاب اسنبول با روغن گل  
بطریق قیرطی ساخته بر موضع مله نهند ضماد و معمول در ورم گرم پستان که بسبب انجذاب و شیر جراثیم شود صفت آن  
آرد و با قلاب غثات آب کشنیز سبز و آب خرد سبز و زرده بخینه مرغ ضامنایند و وقت انتها و سکون در ورم حلات ضامنایند و اگر  
ماده جگر و دشمنیات استعمال کنند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان که بسبب تحببن لبن باشد صفت آن برگ بودینه برگ غلب الثلب  
سرکه و روغن گل بختی ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان که بسبب گرمی و خشکی منجمد شده باشد عمل کند صفت آن مونگ و برنج ساحلی آب  
سائیده اندک گرم کرده ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان که بسبب سردی و ترشی شده باشد صفت آن چقدر بر پزند تا ناپاشد  
آن را بخیزان آرد و با قلاب بکوبند و روغن کچند داخل کنند و ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان صفت آن چوب سید پست  
پکنال تخم حلبه پست و تخم لادن گبر و هم را بر برگ گرفته کوفته بختی ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان صفت آن ماش وانه سوز  
کوفته و آب برگ سرکه کوفته سرشته ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان از حکیم علی صفت آن در ابتدا صندل جوز القی برگ حنا  
آب غلب الثلب سائیده طلا کنند که در روغن و تقویت میکند و در وسط بر نفج برگ گل خلطی و اشال آن ضامنایند و اگر مرهم  
اشق آسیر نو زرد نفج و دو چون بشکافند بر اهرم مدله علاج کنند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان صفت آن با بونه شش ماشه  
اکلیل الملک چهار ماشه است تخم بندی مرزنجوش آرد و جهر یک شش ماشه آرد و با قلاب ماشه حلب گل خلطی موه هر یک شش ماشه بشیر کافور  
چهار تولد بختی ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان صفت آن تخم ریحان و شیر کافور بختی پزند و تخم کتان با بونه اکلیل الملک و آب  
جوشانیده صاف نموده با موم و روغن گل قیرطی ساخته ضامنایند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان معمول است صفت آن  
تخم کتان کنباره کنبه پنجه سوسن میوه ساله سرکه گبر کبوتر نظرون را تیغ مساوی کوفته بر روغن کچند و مغز ساق کافور و پنجه سرشته  
ضماد کنند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان صفت آن با بونه اکلیل الملک گل خلطی بختی هر یک پنجه ماشه آرد و با قلاب  
هر یک سه ماشه کوفته بختی آب کاسنی و کلاب طلا سازند ضماد و کبرای سود مزاج حار پستان که بسبب زیادتی شیر باشد و در میان

صفت آن آمد با قلع و سمن نقشه کل هزار و چهل و یک کل یعنی سائیده در دهن کل و سر که آینه استعمال نمایند و صفا و خلط  
 پستان و خضیه صفت آن کل قیولی مانند شب بیلان سفید از نیز بزرگ و آبیج با سر که سائیده و شکاف کنند و با فین و دان با سر که  
 ضار سازند و مانند دود و بخار سوخته و آرد و کوفته بخند با سر که سرشته در هر راه شده بار لاک کنند صفا و کچون در هر راه بعد فراغ از جین و صفا  
 بر پستان ضار نمایند حافظ از ستر خرا آن بود صفت آن آرد و چوبست از کر نافع با یک سائیده با سر که آینه طلا نمایند تا در و  
 متواتر شب در و دود سه مرتبه ایضا بر آن سرودنی و نخی پستان صفت آن پنج کند ری و مسری شام هر دو برابر در رس  
 سببه ناچار پاس کرل نمایند و بعد از آن ضار کنند و سه روز بحال شود و دهن و نخی کثیف و بزرگ کثیف خود پوست از دهن سینه  
 از دواست و در سببه مطروح ضار و بر آن یک پستان و نبات خورد باشد صفت آن بیه کا و سیس پیله برای برابر گرداند و مخلوط  
 ساخته هر روز قدس شیر گرم بماند صفا و شیر و پستان زیاد کند صفت آن تخم باد و فنج بخورم آرد و با قلع و دودم کوفته بخند  
 باب در ج ضار کنند صفا و جنت سوز نافع با رومعه که مستحکم شده باشد نافع است صفت آن جند بید سر و دودم تخم کرمن  
 جمل منبل و ج ترکی هر واحد سه و دودم معطر با جند و مرغ فیه و نه مرغی ترس هر واحد است و دودم ترس در بریان کرده جویند به نیز و با رخن  
 نادرین غیر کرده در توران آن بیزند تا خشک شده سر و شود و بکوبند و باقی آرد و کوفته بخند اعتقاد نمایند با شراب سرشته و دهن بیلان  
 از اختار بر چر ما لیده بر معده گزارد صفا و که در دفع ریح و در معده دفع غثیان و دفع مجرب است صفت آن سفران خمیری  
 خشک و نفع سبز یک و دو که مصطکی سه ماشه و عفران یک ماشه هر دو صلا یباید که نخل هر دم شود پس بر پارچه گذاشته بر معده و  
 فرمان گزارد صفا و جنت تقویت معده و تحلیل ریح نافه بسیار مفید صفت آن مصطکی کل سرخ مسنین سبل الطیب بود کوفته  
 بخند بجلاب سرشته ضار کنند و نه دیگر گزارد و در قفل جوف مسنین است ایضا قوی تر از اول صفت آن کل با سمن کل سرشته  
 عود خالص جز السرو پوست ترنج کند و قفل مسک بر بوا بسیار فرخ خشک خیزد و عفران باد بخوبی قالد کبار شاهره سبل الطیب  
 از رطوبت همه سوسای مشک بعد از غش و سائیده و آب زنجبیل و در دهن مصطکی آینه صفا و نماید صفا و که تحلیل ریح نافه و صباب  
 با نخل ادراتی کند صفت آن صندل سفید و قاری و جوی صلیب کل سرخ سبل الطیب کوفته بخند بجلاب سرشته در دهن مصطکی آینه  
 بر مرق و صده و ضار نمایند صفا و که با نخل ادراتی سراق بعد از آن نفع و در صفت آن مصطکی کل سرخ مسنین سبل اسارون سعد شبت  
 بود و شقی زرد کرمانی انسون تخم کرمن صفت کوفته بخند باب ضار کنند یا دآب جوشانیده صاف کرده و شام کا و بکر کرده کما کنند و اگر  
 گزارد و چینی زرد لاهان کند انصب است صفا و که تحلیل ریح و صودای را که در عضلات مرق و سینه باعث فتح میشود و مجرب است  
 دودم و به که از ریح غلیظ همه بر سفید صفت آن سورنجان شده ماشه زرد نبل و اناج ترکی زرد تا خشک هر یک سه ماشه  
 کوفته بخند بوم سفید یک نیم تولد و دهن زیت کند و دهن خط موم و دهن ساخته بیامیزد و در آرد و بخوبی حل نمایند و بر پارچه گذاشته  
 بخورم بر موضع و جبین گزارد و اگر خوارند بطور دودم دهن گرم نموده بماند صفا و صندلین مسکن حرارت معده و دیگر و نیز و دودم آن را  
 بعد فصد بکار آید صفت آن صندل سرخ صندل سفید شیا ف مایا کا و کوفته بخند باب کشنیزه و سر که آینه صفا و سازند

ضمما و سخن معده بار و رمقی آن صفت آن سعد کوفی منقلب سبیل الطیب خط انشتین هر یک بخورم و آخر آن قمر نفل و جینی  
 قصب الزریه هر یک دو درم کوفته بخینه آب بر نماد نماید ضمما و که در بهینه گرم بعد دفع غذا سه قاسم جهت تقویت معده بجا آید  
 صفت آن نان خشک کنه بسر خیساییده نماد کنند ضمما و که در بهینه و موی از مخرجات الطاق است صفت آن سفرجل  
 آس عدس مقرر هر واحد یکجز و اقا قیاحندل تخم کاسنی گنداک و جوهر واحد نیم جز و ناز و برگ حنا هر واحد پنج جز و سرکه شسته نماد کنند و کاهت  
 این ادویه برای نفول جوش میدهند و زیت برای سه تدرین میزنند ضمما و نافع تنوع صفت آن منقلب گنداک برگ پودینه سبیل الطیب  
 سائیده بر فم معده ضمما و کنند ضمما و نافع تنوع انبجرات استاد حرم صفت آن کافور نیم جز و زعفران یکجز و عود سه جز و صندلین هر یک  
 چهار جز و گل سرخ هر یک پنج جز و باب و دماق ضمما و کنند ضمما و نافع فی الدم صفت آن اقا قیاحندل سرخ صندل سنبل  
 باب سائیده بر معده نماد کنند ضمما و جهت قی الدم که از ضرر به مستقط شده باشد جوس نماید صفت آن ماث اقا قیاحندل یعنی  
 آرد و رنگ مری صبر زرد کوفته آب سرشته ضمما و نمایند ضمما و جهت فواق که بسبب بر معده باشد صفت آن جنبدیدستر  
 یک نیدانگ مشک خاص یک دانگ سبیل الطیب نار وین منقلب هر واحد و شلث و دم تخم بار و نیمه و برگ فربخشک تخم کرس انیسون  
 هر واحد یک درم کوفته بخینه و رموم روغن و روغن نار وین آمیخته وقت خلط معده ضمما و کنند ایضا برای فواق بار و نیمی صفت  
 آن سبیل الطیب منقلب قمر نفل بار وین سوسن با تسط بار وین گل بر فم معده ضمما و نافع و در فواد و صفت آن  
 دار جینی عود و ج ترکی زرنبا و منقلب بکلاب نیگرم ضمما و مومل و درم حار حده و رایتا صفت آن صندل گل سرخ صندل  
 پوست که دور کلاب و آب غلب الثعلب سبز و آب کشنیر سبز سائیده بر معده ضمما و کنند و بعد از سه روز از خطی زرد و با کلاب آب  
 کاسنی بعد از آن خطی زرد کتان حلیه زرد و آرد و سبیل الطیب مانده آن ضمما و سازند ضمما و محلل و رم معده صفت آن آرد و خطی  
 با و نه اکلیل الماک گل سرخ صندل سفید کوفته بخینه آب کرب و آب غلب الثعلب و قدر سه زعفران بجا بر نماد ضمما و مفید و بیل معده  
 صفت آن انشتین یک جز با و نه حلیه هر یک دو جز و کوفته بخینه بشیر تازه سرشته گرم کرده ضمما و کنند ضمما و که برای سه اولام صلیحه  
 و مگر به نظیر است و پیاده مومل صفت آن زعفران صبر هر یک یک درم انشتین سبیل الطیب هر یک یک نیم درم بکوبند و آب گرم  
 ضمما و نمایند و اگر آب غلب الثعلب سبز سرشته استعمال کنند نافع بود ضمما و که درم معده نفعی و سوداوی را مجرب است صفت آن  
 جوده بخورم اکلیل الماک حاما با و نه شبت منقلب از هر یک سه درم انشتین سبیل الطیب هر یک هشت درم صبر زرد هشت درم کمر شسته درم  
 پیس بط یا مرغابی و دانه درم پیس مرغ بست درم پنج خطی با و نه درم موم سفید شبتی درم ضمما و سازند چنانکه رسا است ایضا جهت ورم صلب  
 معده بغایت سودمند است صفت آن سعد از قصب الزریه هر یک دو درم سبیل الطیب منقلب هر یک سه درم گل سرخ  
 بخورم با و نه خطی آرد و هر یک هفت درم بنفشه خشک آرد و صلب هر یک ده درم همرا کوفته بخینه بلعاب بر کتان سرشته و خلط معده از  
 طعام ضمما و کنند و در خلاصه و زان با و نه و خیره هر یک ده درم و مقدار صلب است و درم است و نوشته بعد از الش روغن نار وین نیگرم ضمما و در  
 بعل آرد و در نفعه سدید و زان سبیل الطیب گل سرخ هر یک شش درم با و نه خطی و آرد و خطی است فو عود دیگر درم معده که بغایت صلب

و صفت باشد استعمال آن فستقین سنبل الطیب صفتی هر کدام سه درم صبر قوطری میوه سالکه هر کدام چهار درم  
 حلیه تخم کتان هر کدام پنج درم زعفران مرغی هر کدام یک درم هر بار یک کوفته در خم دو غده درم دروغن زنیق یا دروغن قسط یا دروغن بادن  
 پانزده درم گداخته اوویه را بآن بر سرشند و بدستور هم ساخته استعمال نمایند و در هم دروغن غنایون دروغن مستطک گداخته و اندک کس سافج هندی و پنجه  
 دروغن انصافه غنوده بل آوردن بابت سیدند راست ضماد و محمل و ملین مرکب با میراث که درین مرض در صورت حرارت طرح بچرخش  
 بکار آید صفت آن عنب الثعلب با یویه نبشته کرد و خوشی اکلیل الملک اصل السوس موم سفید دروغن گل دروغن نبشته بدستور معمول  
 با هم سرشته بجا ببرد ایضا ملین و محمل که در حالت برودت مزاج علی بن اعلی صفت آن نبشته با یویه اوخر سنبل الطیب آرد و حلیه  
 حب البان قلع مغز بادام تلخ گلاب تخم کتان دروغن بان موم زرد پیله یاکیان بجز قوطی ساخته بجا ببرد ضماد و در او رام سلبه معد و زخم  
 و مثاق و غیره معمول حکیم و ارباب علی بن صفت آن مغز آلتاس دو توله آرد و عنب الثعلب هر یک نه ماشه علی بهفت ماشه گل با یویه  
 با پنجه اکلیل الملک سافج هندی صغری قاضی حلیه بزرگ کتان پوست پنج پنجه حب القلت صبر زرد و جود و آراشته قنطاریون غلیظ هر یک  
 شش ماشه مرغی اشق جاوشیر پنج هر یک چهار ماشه طغافه الطیب حصفن طحلب هر یک پنج ماشه فنیون زعفران هر یک سه ماشه آب  
 بزرگ عنب الثعلب سبز سوده گرم نموده موم زرد یک توله دروغن گل و دو توله گداخته آمیخته ضماد میگرد و باشند و گاهی گل سرخ پنج اوخر  
 اسارون تخم خاوی مسطکی هر یک شش ماشه فستقین آرد و جواز هر یک هفت ماشه اقا قیا چار ماشه اضافه کرد و یعنی اوویه کم نموده میشود ضماد  
 بر است جسات معد و نافع صفت آن با یویه اکلیل الملک هر یک سه ماشه مرغی صبر مسطکی هر یک یکا ماشه موم زرد و توله موم زرد دروغن  
 نادرین گداخته اوویه را بار یک سائیده و آن آمیخته تیگرم ضماد نمایند ایضا که جسات معد و عضلات شکم را نرم کند  
 از جربات جالینوس است صفت آن موم شصت درم صبر زرد و عکال الانباط هر یک هشتی درم زنجبیل جاوشیر هر یک بیست درم  
 دروغن بوسن دو صد و پنجاه درم بجز این موم سازند و ضماد نمایند ضماد که قروح معد و نافع است صفت آن آمیزن زعفران هر یک  
 نیمه انگ مراد انگ یک شقال سفید زرد زرد نیم درم دروغن گل پنج درم ضماد کنند چنانچه رسم است ضماد و سکن حرارت جگر صفت  
 آن گل سرخ صندل سفید که فور آب و گلاب سرشته ضماد نمایند ایضا در ابتدا سه سو مزاج حار جگر زانیکه طبع نرم باشد نافع  
 صفت آن صندل سفید آب خرفه آب کاهو آب کدو آب برگ موم زرد دروغن گل و اگر طبع بسیار نرم باشد فلفل طباشیر  
 گل سرخ اضافه نمایند و دروغن را موقوف سازند و بدستور مقرر ضماد نمایند ضماد و سنبل که سو مزاج بار و جگر را سفید و علل جگر که  
 قرض زدند استعمال شود بجا ببرد صفت آن سنبل الطیب مسطکی قصبه الزریر و اوخر زعفران مرغی حله برابر مسطکی و مراد و شراب حلز و  
 دو پیگرا و یوه کوفته بنیمه بدان سرشته ضماد نمایند و اغذیه بارد ترک نمایند ایضا که در ابتدا سه درم صفراوی کبد بکار آید صفت  
 آن آرد و صندل سفید آب کاشی سبز سرکه و گلاب بدستور ضماد نمایند ایضا که در موم حار کبد معمول است و ابتدا صفت آن  
 تخم کاشی صندل زرد و آرد و عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز سائیده دروغن گل و قدر سرکه که آئینه ضماد کنند و وقت تریا  
 اکلیل الملک فستقین زعفران زیاد کنند و وقت انحصار صندل موقوف کنند و در وقت انحطاط فستقین زعفران و عود و مانند آن



انکشاف نماید ضمنا و مستعمل در دم جگر و استسقاء صفت آن لک مشمول اساردن ریون و چینی چاربتیج اذخر اشتیاق هر یک در دم  
 و مصلی کل غلی عصاره داینها هر یک یکدر دم سنبل الطیب هر یک صبر هر یک سده ماشه گل نبشته گل بابونه هر یک یک نیم شقال گل سرخ سده ماشه  
 تخم کشوت و دوشقال پنج تخم کبوتر شقال کلل الملک یک نیم شقال کوفته و آب عنب الثعلب سبز و قدری گلاب جوشانیده و بر پاچه طلا  
 نموده بر موضع و در پنج پانصد ضما و جبت و دم صلب جگر که با حرارت باشد صفت آن گل سرخ گل نبشته کلل الملک بابونه هر یک یک نیم تخم  
 کتان حلیه هر یک یک تخم مصلی ربع جز و کوفته نیمه بوم زرد سرشته ضما و نمایند ایضا که جهت صلاحیت جگر و طحال معولست صفت  
 آن اشق جزوی بشکل بزر یا آمود و جزو بر سر کنند چزند و بر خرفه گذاشته بنهند ضمنا و که صبر جگر را نافع است صفت آن عود  
 عرق زعفران حب الفار قتل زرد مصلی سنبل الطیب مساوی بخوبند و بر وزن سوسن یا روغن زیت و موم آمیخته ضما و کنند ضما و  
 محمل نفخ که صفت آن سنبل الطیب زرد و جوارس و آب قتل قدری مشک عود سرشته بر جگر ضما و کنند و یا مصلی اذخر  
 سنبل الطیب حب البان حب الفار ضما و کنند ضمنا و برای استسقاء غلی صفت آن بشکل بزر که کف دریا ریون چینی هر یک  
 سده ماشه قسط تلخ زنجبیل زرد چوب زیره سیاه بابونه کلل هر یک شش ماشه بر سر ضما و کنند و گاهی سگرین کا و تازه عوض بشکل بزر کرده  
 میشود ایضا برای دم دست و پاسته تشقیان معول صفت آن زیره سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب زهر هر یک  
 چهار ماشه صبر ریون چینی کلل الملک هر یک سده ماشه پشک بزر خشک سگرین کا و خشک هر یک یک توله پوره ارمنی دو ماشه کوفته بخیت  
 و آب حل کرده نیمه ضما و نمایند ایضا مجرب برای استسقاء غلی صفت آن سگرین کا و پشک بزر بشکل آهوها کستر چوب  
 انگور فطرون جد و از زرد نیا و کث و یا قسط تلخ آقا قاساوی در سر که آمیخته نیمه ضما و نمایند ایضا جبت استسقاء معول صفت آن  
 ریون چینی نمک بندی پوره اشق زنجبیل زرد چوب مساوی بر سر که سرشته ضما و نمایند ضمنا و که در جمیع اقسام تبج عیب الاثر است و معول  
 صفت آن سنبل الطیب صبر زرد و هر واحد و دوشقال خاکستر سگرین کا یا زنده شقال سگرین بزر و آهوها سعد کوفی قسط تلخ قرومانا ابرسا و فشا  
 اشسته حماما سیلحه عود بلسان حب بلسان پوره ارمنی صقر نمک بندی جنطیانا هر یک شش شقال بهر که کوفته بخیت بابل شتر ضما و سازند ضما و  
 برای استسقاء زرق و استسقاء که بآن حرارت باشد صفت آن آهوها سعد پشک گو سفند کث پوره ارمنی مساوی کوفته بخیت  
 بر سر که سرشته ضما و کنند و بعضی زیره سیاه می افزایند و بعضی گل ارمنی عوض سعد میکنند ضمنا و که استسقاء زرق را مجرب است  
 صفت آن پنج سوسن نیم توله صبر قشقری یک توله نمک اندرانی سگرین کا و خشک هر یک چهار توله کوفته بخیت بر سر که انگوری پنج  
 ضما و نمایند ضمنا و که استسقاء غلی را مفید است صفت آن بابونه کلل الملک مرزنجوش برنجاف پودینه اذهر کلام ده درم  
 زیره غلی صقر فارسی بادیان انیسون و قو قرومانا هر کدام نیم تخم سداب صغ هر کدام سه درم اساردن سنبل الطیب حب بلسان عود بلسان  
 سیلحه هر کدام دو درم چند سبب سترکی میوه سانه هر کدام یک نیم درم بهر را با یک یک بوند مجموع را بر وزن شبت یا روغن بگذارند و  
 او را را گان سرشته بر سر ضما و نمایند و استنشین سپر را قوت دهد صفت آن استنشین سنبل الطیب کزبانج قسره و مانا  
 قلع اذخر پنج گز گل سرخ مقل با یک کوفته و آب سداب یا آب برگ طرافا آمیخته و سر که افزوده ضما و نمایند ضمنا و که در سپر زیار و

از این است صفت آن انجیر زرد قطار برگ سداب پوست بیخ کبر کز مانج استقلو قندریون با دام تلخ برگ عنب الثعلب با سرکه آیمتیه  
بر سر برگ زرد صفا و نافع ورم حار طحال صفت آن برگ بید اطراف طرف راست بیخ کبر اطراف سر و بسر که صفا و کند صفا و معول  
در صلابت طحال صفت آن آرد و عنب الثعلب چوب انگو خشتک کرده سوخته مقل هر واحد مقل یک توله با بونه اکلیل الملک هر یک  
شش باشد شش یک توله چوب جا و نه باشد دآب برگ جهاد آداب عنب الثعلب سبز سرکه سائید و صفا و کنند ایضا مجرب که در  
سینه بار فامده می کند صفت آن اشق یک نیم توله کثیر تر صغ عربی هر یک دو نیم باشد زرد وند حرج با طویل نجاشه همه زرد شش توله سرکه  
سائید بر پلچ مالیده پیگرم نموده بروم طحال چنانچه پس هر قدر که درم تحلیل خواهد یافت پلچ را انجا خداید شده همان قدر پلچ  
تر سائیده باشند هر روز بقرصن تا آنکه در پشت تمام شود و بر آن پلچ آب تر سائید و بعد تمام شدن پلچ به نظر گذارد که قدری ورم  
باقی انداز بخور صفا و کنند و سه مرتبه زوال مرض خواهد شد این قدر و دایر است هر سه بار کافی خواهد شد اگر ودا خشک شود باز در آن  
سرکه زنده نرم و گرم کرده باستمال آرد صفا و که بر است صلابت طحال سهل و مجرب است صفت آن باره کاغذ بقدر ورم  
سرکه زنده نرم باشد و قدس خردل باریک سائید و بر آن با سائید و بر سر زده چسباند و در و ده چنان و در بعد از آن با یکبار در آن  
با بونه چنانچه باشد بشند بشویند و در چنین کنند ایضا مجرب است ورم طحال صفت آن زیره سیاه و سفید پوست بیخ کبر هر یک  
شش باشد شش نیم توله سرکه یک توله باشد با بونه باشد صبر زرد و داشته سرکه یک دام زهره و کاغذ یک عدد ادویه سائید و دآب زهره و  
سرکه حل کرده نیم گرم صفا و کنند و بلا است آن برگ بید انجیر با نیش کنه نهاده بند صفا و را و کاغذ صلابت سر زده نرم کند صفت آن  
خاکستر چوب انگو خشتک سرکه بزرگ سادی بسرک طلا کنند ایضا کبر است صلابت طحال معول و مجرب است صفت آن مقل  
ازرق اشق جا و شیر هر واحد سیتله بسرکه تند کمر حل کنند که شش مرهم شود پس صفا و رقیق کنند ایضا پوست بیخ کبر و راس برگ  
سداب ایر سابر واحد یک توله بده ارمنی شده باشد کوفته بخینه بسرکه قرصا بسته نگذارند و وقت حاجت بآب برگ طرنا با بصاره از صفا  
و سرکه بایند و صفا و نمایند صفا و بر است نفخ طحال و صلابت آن صفت آن سداب ورم پوره ارمنی پودینه هر یک سب ورم  
اشق هفت ورم کوفته بخینه بسرکه کند صفا و کند صفا و حست بر قان اسفر و قتیله بسبب ورم جگر شده باشد نافع است صفت آن  
زعفران صبر زنده نیل الطیب موم سفید هر یک بخودرم روغن گل روغن بنفشه هر واحد ورم بکار بزرگ صفا و حست بر قان سدی  
مجرّب صفت آن رازیانه اکلیل الملک بیخ خنثی کرنب شنبه بنفشه نستین انجیر صبر مرکبی سائیده بروغن قسط یا روغن بنبل  
چوب ریخته بجای مراره و جگر بند صفا و حست بر قان اسود مفید صفت آن قمل بخودرم اشق هفت ورم نفق از خر حاشا قورمانا  
انستین انطوریون بیخ کبر گل بیخ هر یک ورم مقل یا شق و سرکه خالص حل ساخته ادویه کوفته بخینه آیمتیه صفا و نمایند و هرگاه صفا و زده  
مرض صفا و زاید و آن شربت و پودینه و سداب جوش داده باشد بشویند و اگر تپ و حرارت مزاج یافته شود شربت با سدی باره  
مثل آب کاسنی دآب عنب الثعلب با تخمین بپزند و از اجزای حاره هر چه مناسب اندازند کم نمایند و عرض آن اجزای باره بپزند  
صفا و مقل سهل و مکن حرارت صفت آن صندل سفید گل سرخ با گلاب دآب برگ انگو بر شکر صفا و نمایند صفا و حست

منح اسحال که از برودت کبد باشد صفت آن سبیل قصب الزریه آفتابین قشور کند و مصلی لادن برگ مورد گل سرخ صندل هر واحد  
دو درم پوست انار ترش آمله هر یک پانزده درم کوفته نیمه بشرب کشته ضا و نماید صفا و که جت اسمال صیدان مجرب است صفت آن  
زرد برگ مورد زرد کثیر کند پوست انار ترش کوفته بخیمه باب بر آب ساق ضا و نماید صفا و که در سهال دوی بکار آید صفت آن  
آب کشیز سبز آفتاب گل سرخ آس صندل عدس مقشور و غن بنفشه متواتر شکم ضا و نماید ایضا جت گرمی جگر و دستار یا س  
دوی صفت آن گل سرخ صندلین گلنار لحیه آفتابین گل اسنی حب الاس هم برابر کوفته بخیمه بگللاب سرشته ضا و نماید صفا و  
که در زیر دوی بعد فصد بکار آید صفت آن عنب الثعلب سائیده در روغن گل پخته زرد تخم مرغ نیمه شست آینه بر قند ضا و کنند  
ضا و لایق قرح صفت آن مغز تخم بیدار صبر سقطری بشیر کا و سخی نموده بنگرم ضا و نمایند و در نسخه دیگر مغز تخم مورد و داخل است و  
حوض شیر سر که و یا صبر زرد پوست بلبله زرد آب سائیده بپزند در روغن بیدار صبر داخل کرده بنگرم بزاف ضا و کنند ایضا که قرح بخی و  
لمغنی را خوب است صفت آن خردل زنجبیل و بیل گوساله سائیده ضا و کنند ایضا لایق قرح لمغنی صفت آن پوست بخی عشر  
بابونه پشک موش سائیده بنگرم ضا و کنند ایضا که اگر بشکم نهند اسمال که صفت آن پوست بخی اگر ترد دوام پوست بلبله کابی  
زنجبیل مرغ ترکی صبر سقطری هر یک یکدوم هم رسائیده بنگرم ضا و کنند منتقل از میاض و الدرم حرم ضا و ملین مجلل که در قرح در سه  
بعد زمان تریا بکار آید صفت آن بنفشه خطمی که و جو بابونه موم روغن بابونه لعاب تخم کتان جله هم سرشته بنگرم استعمال نمایند اگر  
بجای روغن بابونه روغن کنجد یا روغن گا و آمیزند و باشد ضا و لایق بی جاشدن ناف صفت آن شب میانی سه درم مازو  
سه عدد گلنار پوست انار که از پنج جزا السرو هر واحد یک درم بوردی سرکه آینه ضا و کنند و بر فاده بندند ایضا لایق مرض مذکور صفت  
آن مروانگ سفید آب کشیز تر سوده ضا و کنند و همچنین مرکبی و جزا السرو آب کوسه سبز سوده و کذا صبر و مازو سائیده و بعد ضا و  
بالای ناف لایق مکرر بر بندد و خاموش ماندن مریض تا مکن بود و علاج لا باست صفا و جت کرم معده صفت آن برگ شفتالو  
نمک شونیز برابر با زهر گا و و سرکه سرشته ضا و کنند و اگر آفتابین بزرگ کابی مقشور تخم خنظل اضا و کنند لایق بود ایضا قاتل کرم شکم  
صفت آن دمنه ترکی و ج قسط سیاه وانه هر یک دو شقال باریک سائیده آب برگ شفتالو بزاف طلا کنند ایضا بر آبی  
قتل و دیان در اللقال و غیره صفت آن آفتابین بزرگ کابی مقشور تخم خنظل بابونه گا و سائیده بر شکم ضا و نمایند  
ضا و آفتابین جت قتل دیان صفا و روده ستقیم اللقال مجرب است صفت آن آفتابین روی صبر سقطری تخم خنظل کوفته  
برشته زهر گا و سرشته بر شکم و بر قند ضا و نماید و جت در و سوزش لایق صفت آن آب برگ عنب الثعلب حفض  
کات بندگی سفید تخم مرغ روغن قنب هر واحد کیتوله لعاب اسنبول و قدری کافور و افیون و زعفران با هم سائیده ضا و کنند و  
اگر برگ عنب الثعلب بدست نیاید تخم کوسه خشک بچیند ایضا برای حرقت و در و لایق صفت آن مغز تخم کیتوله بارو غن  
از دست سرب چندان بسایند که مثل مرهم شود و سیاه گردد و قدری سفید تخم مرغ داخل کرده طلا کنند صفا و جت دفع لوباسیر مجرب  
صفت آن روغن خیال بشیر گا و بپزند تا هر شود اول بخاران بچیند پس بر گها سائیده مثل مرهم ساخته بندند ایضا مسکن درد پود

و معمول صفت آن با بونه اکیل الملک محل خطی حکم گمان از هر یک سده دم افیون زعفران هر یک یکدم مقل و در دم گفته بخیه زرد  
 تخم مرغ آینه خنک و کند ایضا جست بر اسیر و در دم مقدر بسیار بر صفت آن گل بنفشه گل با بونه اکیل الملک بزرگ گمان بر خطی  
 هر یک یکتوله گفته بخیه و آب بیزند تامل خیر شود ضا و نماید ایضا که سوزش و در دم مقدر رانان است صفت آن زرد تخم مرغ  
 اگر در دروغن گل و اگر فلفل و کافور هر یک سده باشد سده عوص سفید و مینه و روغن گل اگر در جمل کنند و بیکدم ضا و سازند نافع بود ایضا  
 که جهت تسکین وجع بواسیر معمول است صفت آن برگ گندمانا شسته و در یک انداخته با نشی را لایم دم دهند تا هر دو سب و روغن گل  
 داخل کرده بریان کنند و بسیارند که مثل مرهم شود و بیکدم ضا و کرده بواسیر بنشانند و در دم رانان و روغن بکشاید صفت آن پیاز  
 هر وزن کا و بریان کنند و سائیده بر نهند و اگر نیاز سفید را نیک بجوشانند پس بر روغن کا و بسایند و گرم کرده بنهند و در دم و در دم بنشانند  
 و اگر زرد و سفید مرغ مرغ سازند بهتر باشد ضا و که بواسیر و در دم مقدر زعفران است صفت آن مغز ساق کا و دوده و در دم دم سفید  
 سده و در دم اقا قیام الاخرین کند و از هر یک یک نیم در دم و در سنگ سفید لاج از هر یک یک یکدم مقل یکدم افیون و آبی روغن گل  
 بست و در بطریق جهود ضا و نماید ایضا که سده با زرد کند و در وساکن نماید صفت آن را سنا برگ تنب هر یک چهار دام با ریاضت  
 سیده گندم و در دم بر روغن کعبه بریان کرده با هم آمیزند و آب انداخته مثل حلا و پزند پس بر مقدر بسته نگویند و بنهند ایضا که بواسیر و شقاق  
 مقدر صفت آن داسمال بواسیری و روغن حیض را سوده و در صفت آن سفید از روی صفت محرم هر یک جزوی محل خطی مقل هر یک  
 در دروغن گل پنج جزو با زرد تخم مرغ استعمال نمایند ضا و که در دم حار مقدر رانان است صفت آن گل بنفشه برگ خطی غلب  
 جانی همه را سوده و آب آینه دروغن گل و در روغن بنفشه اعضاده نموده استعمال کنند ایضا لاجرب صفت آن بزرگ بخت شاش  
 حلیه گفته در آب بنشیند ضا و کند در روغن عسل در باد ضا و بر لایم دم مقدر از مجربات حکیم علی صفت آن با بونه اکیل الملک تخم خطی  
 بنفشه حلیه حکم گمان افیون مقل اشق روغن گل هر یک یک شقال زرد تخم مرغ یک عدد و دویه را کوفته بجوشانند تامل خیر شود و فلفل و اشق  
 و افیون و آب حلک و دیار نیز در روغن و زرد تخم مرغ اعضاده نموده لایم دم مقدر رانان است صفت آن اکیل الملک  
 خطی عدس متشرب برگ غلب بنفشه مساوی گرفته بگویند و بر روغن بنفشه و زرد تخم مرغ و آب کاشی و آب حی العالم بر سرشند و  
 استعمال نمایند ضا و بر لایم خروج مقدر که از در دم باشد صفت آن عدس متشرب پوست نار حفت بلوط جزا السرداز هر یک یکجزو  
 همه را در آب آس بخوبی جوشانند تا ممل شود پس روغن گل انداخته و با دن باله که مثل مرهم شود ضا و نماید ضا و که در شقاق مقدر  
 صفت آن پیله بطیسه یا لیکن مغز ساق کا و پیله زهره و در روغن بنفشه حلک و ضا و کنند و اگر در دوزخ بسیار باشد سفید  
 یکدم و در سفیدی تخم مرغ و در دم کافور و آبی بهر سرشته استعمال نمایند ایضا که قروح مقدر رانان است صفت آن افیون  
 زعفران از هر یک نیمه یک مراد سنگ یک شقال سفیداب از روی نیمدم روغن گل یا کوبیده دستور ضا و سازند ضا و معمول و در دم حار  
 کلیه و متا صفت آن اگر در غلب غلب حنظل سفید تخم کاشی همه برابر سائیده و آب غلب غلب سبز و آب کاشی سبز  
 و آب کاشی سبز آینه ضا و کند ضا و معمول و در دم حار کرده صفت آن بنفشه اگر در خطی حنظل یا شاترا شده و آب غلب غلب

آب کشنیز سبز آب برگ خرفه بخلاب و سرکه ضا و سازند و در وقت شدت در کولک نار آینه ز صفا و در دم صفراوی کلیه که با سوزش موضع و تشنگی باشد بکار که صفت آن موم سفید روغن گل بخلاب روغن بنفشه با دام آب کشنیز سبز آب برگ خرفه سرکه با هم آمیخته خرقه بران تر کرده منده ضما و که برشته الفصاح و دم کشیده بنفشه بود و صفت آن تخم کتان بنفشه آرد و جواکلیل المکک تخم شبت طلیه هر یک و در دم هر یک با آب ساییده بروغن با بونده سرشته ضما و نمایند ضما و طین محلل که در دم صلب کلیه را سفید و صفت آن مثل اشق عکاب البطم هر یک سه درم شبت با بونده خلی خبازی هر یک چهار درم طلیه تخم کتان هر یک پنج درم اشق مقل و عکاب را در آب گرم حل کرده باقی آرد و به کوفته بنفشه در آن بسر شدند و مناد نمایند و در کافای سوز طاعتی شش درم آرد و با قلا چند درم و همین نسخه را ده است و در بعض نسخه جواکلیل المکک جو فی خبازی هر یک موم است ضما و براسه درم صلب گرده نالیفت ابوماهر صفت آن تراشه کدو سه تریه تراشه خیار گل بید برگ خبازی هر یک کوفته آب بجزرند و در باون اسرب کرده بسیار بسایند تا سیاه گردد و ویرنه از سر به حل کنند و بدان میانیزند و در کافای بنفشه اندک و افکار گرده باز بسایند تا همه یک ذات شود و اندک برگ گرده طلا کنند و در باقی پارچه کتان تر کرده بروغن گرده و بر گاه خشک شود باز تر کنند و این ضما و جمع آرد و صلب سوداوی را تحلیل کند و بطریقی گفته که من درین ضما و آب کاسنی آداب کشنیز را زیاد کرده در علاج تواتر قضیب استعمال کردم و بسیار نافع یافتیم و در دم هر یک و اخنیون در سائر آرد و صلب نافع ضما و مستعمل روغن طلیس صفت آن صندل گلشنار آقا قیاس گل ارمنی آرد و در بخلاب و آب کاسنی سبز ساییده برگ گرده ضما و نمایند و گاهی برگ مغیلان تخم کاه و جو فی و آقا قیاس و آرد و جو فی کنسند الی ضما و جنت و فوایطس صفت آن برگ بید برگ خرفه برگ جی العالم برگ سفرجله آرد و جو آرد و عدس سرکه و روغن گل و بخلاب ساییده برگ گاه ضما و کنند و بر بنفشه و در منده ضما و محلل درم خار خارج و داخل شانه و در دم و حمل صفت آن گل خلی با بونده کوا سیفول تخم بربان آرد و جو هر یک چهار ماشه رسوت و ده ماشه کوفته بنفشه آب غنیمت الشلب تازه و روغن گل و سرکه ضما و کنند الی ضما که در تحلیل درم شانه و در دم و حمل صفت آن گل خلی چهار ماشه غنیمت الشلب شانه آرد و جو بزرگ کتان گل سرخ اکیل المکک مرزنجوش هر یک چهار ماشه کوفته بنفشه بجزر کاه و جو فی مثل هر یک بنفشه روغن گل چهار توله سفیدی بنفشه مرغ و عد و فلو و گرده ضما و نمایند از بیرون و قالمه در دم منده ضما و ک طین محلل درم صلب شانه است و صفت آن با بونده تخم کتان اشق مقل با نغز ساق گاو و روغن تسط و زیت سرشته ضما و سازند ضما و که برگ گاه با قرحه شانه و درم حبس بول بود و سودمند است و صفت آن آرد و جو گل خلی سفید کوفته آب غنیمت الشلب و روغن گل سرشته بر شانه ضما و نمایند ضما و که جنت رفع احتباس بول مجرب است و صفت آن گل محصفر و توله و شیر نیم با و پنجه شوره قلی یک توله اصنافه نموده بر عانه ضما و کنند الی ضما پوست و دخت بیدانچیر ریزه و ریزه نموده با شیر ماده گاو و جو فی شانه و بطریق هر یک منده ضما و نمایند و اگر حرارت و در دم محسوس شود آرد و جو اصنافه ضما و کند و خردل نیز بول براند الی ضما و مجرب بود علی سینا براسه احتباس بول صفت آن حب الفار شبت حماما اکیل المکک آرد و بخود با بونده هر یک و در جز و دو تخم ترب تخم کرفس جلی و بستانای هر یک هفت جز و کوفته بنفشه روغن بلسان یا سوسن آمیخته و آب کرب سرشته ضما و نمایند نو عدیگر از کلمه هندی صفت آن وال ماش خام و شو و نیل بڑی بر عانه ضما و سازند ضما و در عسر بول که از بستن خون و در شانه با شلیل آید صفت آن دو تخم کرفس تخم ترب

هر یک هفت درم حب الزم شرب یابی لکلیل جاما آرد و خود سیاه بایون هر یک ده درم کوفته بطیخ کرب مرشته روغن بلسان یا روغن سوسن داخل کرده ضماد نمایند ضماد و نفع بل الدم صفت آن آقا قیاضندل سرخ خروب کوفته بخیته بآب سماق و خرقه ضماد نمایند و گاهی عدس منقش حب آلاس اضافت کرده بر عانه نماد نمایند ضماد و مقوی باد و حب صفت آن عاقر قرحا دو باشد واریجینی یک نیم باشد قرفل یک باشد بساکنیم باشد زعفران نیم باشد جوز بوا چهارم حصه و قرفل یک عدد چره اگر قدری کوفته بخیته و کمرل انداخته بآب اورک سختی بطیخ نمایند پس چره داخل کرد و بر بار چرب کرد و بقرصیب بنزدنایک پاس بعده دور نموده بمجمعت نمایند ضماد و مقوی باد و مصلح فی کرب صفت آن عرو و مسک پنهانگی نیلیا هر واحد یک توله چند میدتر زعفران جوز الطیب هر یک کش باشد براده کچله ز باشد مشک ترکی دو باشد قرفل صحرانی افیون فریون هر یک هفت باشد همه را در آب اورک یا شراب و آتش کمرل کرده حب با برابر بخورد بنزدن وقت حاجت یک حب و آب اورک سوده سر و گردگر آشته طلا نمایند و بالایش برگ پان بنهند و هفت روز استمال نمایند و بر سوز سردی لطوف دارند ضماد و کجی پنجاه سال ازین به شود و صفت آن چند میدتر عاقر قرحا فریون هر یک هشت باشد مویزج کوبی و اریجینی هر یک چهار باشد قرفل چهل و یک عدد کوفته بخیته و شراب یا شهد مقدار کنار حب بنزدن یک حب بقرصیب ضماد کنند و صبح اناب گرم بشویند یک هفت بحالت اصلی باز آید ضماد و مقوی باد صفت آن چند میدتر مشک خالص جوز بوا بساکنیم قرفل زعفران تخم متوره سیاه تخم کثانی سفیدی پنهان کبوتر صحرانی هر یک باشد و افیون باشد مویزج زفت رومی پوست پنج کثیر سفید هر واحد باشد مویزج عرو و مسک هر یک چهار باشد پیاز دگر سنانه هفت باشد بنبر و گاو و شراب تنید یک یکبار کهرل کرده حب بنزدن یک باشد عطر نار مشک آینه طلا نمایند ضماد و مقوی باد از حکیم جفر صفت آن چند میدتر مضطکی هر یک یک توله قسط شیرین یک نیم توله تخم ترب سه توله روغن زیتون بست و پنجه بوله کمرل نموده استعمال نمایند ایضا بسببی و مسک صفت آن پوست پنج تخم سفید پوست پنج قنبر پوست آگ مسادی گرفته و عرق و رخت و هتوره که از پنج و برگ و بار گرفته باشند حلا کرده مقدار کنار دشتی خوب بسته بجا دارند وقت حاجت و شراب تنید سیاه طلا کنند و چون خشک شود بعد یک پاس جاع کنند و جلدی و تنیدی تخم نار و ضماد و کجی خلق خضیف الاعصاب را بغایت مفید است صفت آن بگیرند مرغ جوان سیاه رنگ که بخت نشده باشد و پنج کنند و خون و سیه بستانند و بآب و بول خرچوان که بچندکان باشد آمیزند و راست غلطیده بقرصیب مالند و بوا کش باور کنند تا خشک شود همچنان سه لیپ متواتر یک مجلس کنند مرتب اول سوزش و آتاس میکند و هم کنند و مرتب دوم سوزش کم خواهد شد و سوم مرتب پنج سوزش نخواهد شد و شوت غلبه خواهد نمود و آن روز جاع نکنند پس از آن مشغول شوند هیچ سه ضماد کافی است ضماد و مقوی باد و حب صفت آن عاقر قرحا سه باشد جوز بوا بساکنیم قرفل حلیت خالص سیاب زیر پنج هر یک توله و شراب تنید بقدر نیم آتار کمرل کرده حب بسته دارند و بشراب ساییده هر روز یک بار طلا سازند و سه روز نفع بین میشود ضماد و مقوی باد که معروف به پشی نام است صفت آن مالون قسط خروال بار یک ساییده در آب گرم لت کرده بر پا چسب که بر دو کوچه چیده باشد ضماد نمایند ضماد و کجی بر سبیده بر آستین یا بطن نظیر است صفت آن لونگ گنجی سفید مالون زعفران

همه سادی باب اورک خوب ساینده بوقت طلا هم بر برق مذکوره سوده بر قنصیب ضما و سازند و برگ منبول بالا سے آن بسته تاشه زرد  
احتیاط نمایند نوع دیگر مقوی باه صفت آن گل کثیر سفید چهارم قرنفل هفت عدد و اسپینی زعفران جوز پوا هر یک یک تولد  
بر روغن کنجد قریب نیم باو تا چهل پاس کمرل کرده بر پارچه لپک ردی سازند ایضا مقوی باه صفت آن سیاب یک دام عمل  
و دوام هر دو را دارند آهنی باو شده آهن جل کنند که یک ذات شود پس بر پارچه چپا نینده بر ذکر بندن و برگ تبلی تلیم بر آن بندن  
و از رشته تمام بچندیمین و ستور هر روز تا هفت روز ضما و براسه داری قنصیب از بیاض استام و مقهور صفت آن زعفران  
قرنفل پنج و اسپینی عاقر قرقاش شکرک بر بونی خراطین جافل جو تر پی مصطکی رومی اوویه را با یک ساینده در روغن بینه مایسان  
بر قنصیب حشفه گراشته لپک کنند و بالایش برگ منبول بندن اگر دانه با برکاید و دسه روز موقوف نموده روغن زرد شسته استعمال  
کنند با بزمین و واطلا کنند ضما و که اگر بعد جماعت طلا نمایند و بر ذکر خوب مانند بجد یک خشک شود سستی و در یکینده صفت آن  
ماز و باب اورک ساینده بعد جلع طلا کنند بجد یک خشک شود ضما و مسک مجرب صفت آن براده کچله پوست پنج کثیر سیف  
سادی باب برگ و هتوره ساینده مقدار پنج خوب بندن و طلا نمایند و بعد خشک شدن بجماع مشغول شوند ایضا مسک مجرب  
صفت آن کافور پوست پنج کثیر سفید نیم جل قرنفل کوفته بینه عمل آینه ضما و کنند ایضا که اساک آرد صفت آن  
پوست پنج کثیر سفید در سایه خشک کرده با یک بسایند و بجز در بخته بلارند بعد کونا خیر شرط و کرب تر کرده بسیار الیده آب آن  
در پنج مسوق آمیزند و بقدر کناره شنی جهان بندن وقت حاجت پیش از جلع یک حب باب حل کرده حشفه گراشته طلا نمایند و بعد از  
خشک شدن جلع نمایند ضما و که در دم حار نشین قنصیب بعد قصد و تبر بطل می آید صفت آن آرد جو غناب الغناب گل امینی  
رسوت صندل سفید و آب کشنیز سبز ساینده ضما و کنند و پارچه بگللاب و سرکه و لعاب اسفنجی تر کرده نیمند و بعد از ابتدا آرد و بخود آرد و جو  
آرد با قلا بیامیزند و بعد از آن با بون اکلیل الملک صبر زرد و زیره و مانند آن در روغن گل زرد و تخم مرغ آینه ضما و نمایند ایضا که در دم  
حار خصیه بعد قصد صافن بکار آید صفت آن کاکج آرد عدس زرد و تخم مرغ روغن گل ضما و کنند و اگر درج شدید و ضرر بان باشد قدر  
پوست خشناف و برگ کاهو اصفه کنند ایضا که براسه درم و در خصیه معلول است صفت آن گل خبازی گل غلی اکلیل الملک  
با بون هر واحد چهار تاشه آرد با قلا یک تولد تخم شفش ماشه روغن با بون روغن گل هر یک سه ماشه باب کشنیز تر یک تولد گلاب و تولد  
خمیر کرده نیمند ضما و نمایند ضما و که اورام باره خصیه را بغایت نافع است و بوم حارند الاخطا نیز مفید صفت آن آرد با قلا  
حلبه با بون زرد سیاه موزینقی باب در روغن کنجد بخته ضما و کنند و براسه درم خصیه از معمولی صفت آن تخم کشف سه عدد  
مسفر تخم بیدار نیمه سیده چوب هر یک نیمه دام هلدی گیر و هر واحد و ماشه مغز فیه دانه یک درم سوا سے مغزیات اوویه کوفته بینه مغزیات صفت  
کرده در خصیه آینه نیمند ضما و نمایند ضما و جهت درم باره بینه مفید است صفت آن اسبنیک جزر و زنجبیل زرد و چوب زبرک  
رطخ جزو نرم کوبیده در آب بخته ضما و نمایند و برگ بیدار نیمه بر آن گراشته بندن در دوسه دفع زائل گردد و اگر قد رسه جد واد و فلفل سیاه  
اصافه نمایند قوی دیگر و ضما و که در دم صلب خصیه بعد استقر رخ بکار آید صفت آن با بون اکلیل الملک آرد و بخود و با قلا

زیرا که زمانی در موم زرد روغن گل بدست آورده و بر سر سبزه سازند و در آنجا و دیگر که بر سر موم بار و صلب آن گل تخم حنظل مقل تخم مر و حب زاده است  
 و عوض موم در روغن عذاب تخم کتان و روغن کجند است و اگر بریزد و نه بیرون کرده نیز نماند بهتر باشد ضمنا و خلل درم خصیه صفت آن  
 مویز مشتق موم زرد پیس مرغ یا پیس کرده بر از هر یک ده درم در دو تخم مرغ یک عدد مصلی نیدرم اجزا را سواست مویز و درم گذاشته مویز را حل کرده  
 در باون بالند تا هموار شود و ضا نماید ضمنا و در موم صلب خصیه و ذکر معمول صفت آن آرد و بخورد و آرد با قلا اکلیل الملک باونیه شبت  
 سادی کوفته بختنه باب کرب سرشته ضمنا و نماید و باونیه حلیه و کتان و مغز ساق گاو و مقل همین حکم دارد ضمنا و که بر سر موم بار و  
 خصیه مجرب است صفت آن گل حنظل تخم حنظل کجند یا تخم کتان حلیه اکلیل الملک آرد با قلا از هر یک چهار ماشه مرکی گل  
 باونیه زیره سیاه قتل ازرق اشق مید مسالنه از هر یک شته ماشه موم و پیس کرده بر هر یک دو توله در روغن گل چهار توله سنبل الطیب ماشه لطبر  
 مرهم طیار نماید ضمنا و مجرب بر سر موم خصیه که غیر جار و مویز بود صفت آن مغز بیدار بخیر زرد که زمانی گل باونیه اکلیل الملک صبر زرد  
 با قلا آرد و مقل برگ قنب از هر یک یکجیز و مویز مشتق حلیه از هر یک نیم جز و ضمنا و هست تخم لیل درم نیمین صفت آن گل حنظل آرد و جو  
 با قلا و پنجه باز روی تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند ضمنا و درم خصیه از مسولات حکیم و ارشاد علی خان صفت آن موز الماس  
 دو توله آرد و در حنظل اکلیل الملک هر یک ده ماشه گل سرخ گل باونیه یا بطر المی کلشی میانی آرد و تخم حنظل حلیه و از سبزی هر یک شمشه  
 اقل الطیب صبر مقطری هر یک پنجاه اشق و دو ماشه حلیه بطم مرکی هر یک سه ماشه باب برگ کمر و روغن گل و موم زرد و ضمنا و نماید  
 ضمنا و نفع منر خصیه صفت آن زرد چوب سحوق و زرد روی تخم مرغ آیمخته نیگرم ضمنا و سازند ضمنا و بر سر موم کوچک نمودن  
 خصیه که بزرگ باشد صفت آن در ابتدا و در سر و خنجر مانع سنج لفلح و پوست خنجر اش حکا که سنگ من و حکا که سر سرب  
 و حکا که سنگ آسیا باب کشنیر سبز ضمنا و کنند و او دیکه که نفع بزرگ شدن پستان است و در میانیر مفید بود ایضا نافع عظیم خصیه  
 صفت آن خاکستر شکل بز سوخته و بزرگ سنج هر دو برابر ساییده ضمنا و کرده باشند ضمنا و بر سر موم ایضا خصیه که عراق برآمده باشد  
 مفید است صفت آن برگ زیتون برگ سر و اشق مقل ازرق مویز مشتق بار یک ساییده باو العسل سرشته روغن گاو و روغن شبت  
 روغن قسط و خل کرده ضمنا و نافع خاص خصیه صفت آن نوشادریک درم مر و سنگ دو درم گلزار نشاسته هر یک  
 سه درم شیان ایضا اما قیا هر یک پنجم درم بگلابل طلا نمایند و گاهی عوض شیان یا شیار سوت صبر زرد و هر یک سه درم کرده شود  
 ایضا برگ حنظل حلیه صبر شاهره کوفته بختنه بر روغن گل و سرکه انجوری ضمنا و کنند ضمنا و که مخصوص باورام قضیب است صفت آن  
 در موم خار عسل گلزار گل سرخ پوست انار و آب پنجه بسایند و در روغن گل آیمخته ضمنا و سازند و در موم بار و آرد و حلیه است ضمنا  
 در روغن باونیه و سرگین آیمخته ضمنا و نماید ضمنا و در موم خار قضیب صفت آن آرد و جو صندل سفید هر یک جزوی کوفته بختنه یا یکجیز  
 یا آب عنب الثقل روغن گل و سرکه انگوری و زرد پیس مرغ و باونیه تا خوب مخلوط شود و بکار بریزد ضمنا و خلل که جهت تخم لیل او را  
 حاره قضیب آیشین که در دو سوسوس و در باشد مفید است صفت آن گل بنفشه گل حنظل سفید از هر یک پنجم درم گو کهر و قند هم از  
 هر یک درم باونیه اکلیل از هر یک چهار درم برگ نیلوفر یک درم و نیم هر را کوفته یا یکجیز تا زرد سرشته ضمنا و نماید نو عید یکجیز بر سر موم بار و کوفته شود





در مخرج و در بیه و رحم و قنصب و سائر اورام که با حرارت باشد صفت آن پوست خشن باشد نرم گوید و آب بجز شانه تا هر شانه  
پس گل سرخ و وزر قطونا بچند کوکنار و اشک زده بر روغن گل و سرکه ضا و نمایند ضما و مسکن و در ورم رحم صفت آن زعفران انبوس  
بر سرخ و بیه و رخ هر یک و در ورم تخم غلیظی بچند زردی بچینه نیم برشت یک عدد تخم کتان قند و بر روغن گل سرشته ضما و نمایند  
ضما و شمش و در رحم صفت آن آرد جو انجیر زرد تخم کتان اکلیل الملک ضما و کنند ضما و مجرب بر آب و در رحم صفت  
آن آرد جو سجد گل ازنی زیره حب الاس هر یک بچند یک بشک بز چار تو که کوفته بچینه و سرکه آینه نیم گرم ضما و نمایند ایضا مجرب  
صفت آن مثل میوه بایه هر یک نه ماشه اشق یک نیم توله حلبه با بونه هر یک و دشتال برگ کرنب بکتوله کوفته بچینه اول روغن  
با بونه چار توله گرم کنند و در آن بکتوله سوم خالص گذاشته ادویه مسحوه آمیزند و لعاب تخم کتان شش ماشه گرفته آمیزند و حل کنند تا مثل تخم  
شود پس بروم ضما و سازند ضما و در ورم بارد رحم نفع است صفت آن سبل الطیب و وادنگ مصطکی بنورم و چار وادنگ  
صبر یک درم باروغن یا سمن دوم ضما و نمایند ضما و بر آب و در ورم زن صفت آن کالی زیری و و جز و مغز تخم بیه نیمه  
چهار جز و تخم بیل یک جز و کوفته چشاده سائیده ضما و کنند ضما و که در ورم صلبه رحم انجربات است صفت آن شیر میش  
شیرش روغن میدا بنجیر هر یک یک آنار هر سه را مخلوط نموده بر آتش بنزدند تا که منعقد گردد و بعد آن زنجبیل آنخواد یک یک توله کوفته بچینه  
آن مغز نموده زیر ناف ضما و کنند ضما و بر آب صلابت رحم معمول صفت آن مغز فلوکس خیار شیر مریم با غلیون پاکش نیمه  
حل کرده بر پارچه گزاشته ضما و نمایند ضما و که وقت احتقاق رحم مفید است صفت آن سبل الطیب سیلوسد کوفنی کوفته  
بچینه زیر ناف ضما و نمایند مجرب است ضما و بر آب و افراط حیض مجرب صفت آن کندر گنار مار و سه سبز قاقیا سر سیه  
بند شپ یمانی سادی کوفته بچینه بر عانه ضما و کنند ایضا جلیان حنا سادی سائیده باب سرشته بر کف دست و پا ضما و کنند  
و یک ساعت در آفتاب نشینند جس طشت کنند ایضا که استحاضه حامله و غیر حامله را معمول است صفت آن گنار بلوط  
جز السرو مار و سه سبز پوست انار کرمانج آقا قیاحب الاس هر یک دو ماشه گل ازنی چار ماشه کوفته بچینه در آب کوکنار سرشته  
زیر ناف ضما و نمایند ضما و که طوبت سائله رحم را باز دارد و از خلاصه صفت آن قشار کندر پوست انار زیره کرمانی دبر کوفته  
بچینه آب مورد سرشته پشت و عانه را بآن ضما و سازند ضما و که کمی زنان را که بے اختیار در وان شود باز دارد و صفت آن  
صندل سرخ صندل سفید گل سرخ برگ نیلوفر بنفشه گل خیری آرد و تخم نمک گشت کوفته بچینه بگللاب سرشته ضما و نمایند ضما و نافع  
عسر واد است صفت آن تخم کتان بکوبند و در مال الصل و روغن کنجد بچند شانه و بر زردی نگاه نمند ایضا که بچه بغزند و مجرب است  
صفت آن تخم حنظل برگ سداب قطره هر یک سه جز و بر هر گاو و سرشته بر ناف و در بار ضما و کنند ضما و و مخرج جنین  
میت و شیه صفت آن سداب خشک تخم حنظل قطره هر یک سه جز و مریمی یک جز و بکوبند و بناف و عانه طلا کنند ضما و  
برائے عکله رحم صفت آن صندل ماینا با عصا ریحیة التیس و کشیزه سبز زعفران و کاه و طلا کنند ضما و جهت شقاق قبل و در وقت  
در وقت انداختن صفت آن روغن گل سفید بمر وادنگ هر یک سه جز و مریم زرد و بنجیر مریم زرد روغن گذاشته ادویه سائیده

آئینه صمدی در سینه صفا و مفید جا صفت آن زیره صغر قروما با بونه و جاشیر کشش به مساوی گرفته بکار بند صفا و کبر است و در  
 کمر و زانو بار با بونجه رسیده صفت آن افیون و دوله شکر و قطعه صبر از هر یک بیکتله و آب اورک حل کرده ملا کنند و در آفتاب یا نوز  
 آتش عضو را خشک کنند تا سه مرتبه و در همین محل آرد صفا و کبر است و در آفتاب یا نوز  
 کوکمار و وزن کوفته بخت و آب بزنند تا مهر شود و در غن گل بقدر حاجت آئینه بزنند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسفند  
 را با کوفته داخل نمایند صفا و نافع شدت درد مفصل حار و نفرس صفت آن افیون و دو در خمی ده درم آرد و جو بیست درم آب  
 عنب الثعلب سبز صفا و نماید ایضا نافع درد مفصل و نفرس و در کبر که از ماده حار بود صفت آن عنب الثعلب تخم کاسنی تخم  
 خلیج حشمت کشنیز بنفشه هر یک دو درم آرد و جو چار درم تخم کاسنی پوست خشکاش گل سرخ قوئل سور بنجان تلخ گل رسی افاقا ناز و چوب  
 سرخ از هر یک یک درم افیون نیم درم آب سائیده صفا و کنند ایضا بخت مفصل گرم و نفرس بنایت مجرب صفت آن صندلین  
 اکلیل الملک هر یک ده درم شیاف مایه یا بنفشه شامال افاقا و دو درم زعفران یک درم افیون پنج تلخ هر یک نیم شعل آب کشنیز سبز صفا و نماید  
 صفا و مفید مفصل گرم که در وقت هیجان تسکین الم کند مجرب است صفت آن افیون زعفران مساوی یا شیر سایه و در غن  
 گل آئینه صفا و نماید و گاهی موم نیز داخل کرده میشود و مغز نان میده عوض روغن گل و موم داخل میکنند کذا فی القانون ایضا تسکین  
 وجع و تقوی و بخت عیب الفعل است صفت آن استخوان سوخته سفید شده را که بعد حق شسته و خشک نموده باشد اسفند راج  
 نشانه هر یک یک درم سور بنجان و دو درم کافور اندکی در گلاب حل کنند و او ویه کوفته بخت آن سرشته صفا و نماید ایضا مسکن اوجاع و تسکین  
 درد مفصل حار و بار و مجرب صفت آن حله را با آب و سرکه مساوی سائیده بچوشانند تا غلیظ شود و صلا کرده و شمد خالص بوزن  
 حله اضافه کرده بنگرم صفا و کنند و در بقایه نوشته که بر خر قه گمان گذاشته بر شمع در بند تا در و زیاده روز نکشاید و اگر خشک شد و  
 بر روغن گل نرم کنند ایضا برای جمیع اقسام وجع مفصل نافع صفت آن با بونه و دو درم خمی چار درم اکلیل الملک و دو درم شعل  
 مثل هر یک ده درم موم سفید سرکه هر یک پنج درم روغن شبت ده درم همه را به دستور معروف صفا و کنند ایضا تسکین وجع بیدل  
 است صفت آن مغز نان میده افیون مساوی یا شیر کا و صفا و نماید و چون گرم شود تبدیل کنند صفا و مخدر نافع شدت  
 درد مفصل حار و نفرس صفت آن افیون و دو درم خمی ده درم آب عنب الثعلب صفا و کنند صفا و محلل بقیه  
 ماده مفصل و موی بعد زوال حرارت و سکون وجع غلظی در آن موضع باقی بود صفت آن آرد و جو آرد و با قلی بنفشه هر یک  
 یک جز و صندل سفید اکلیل الملک هر یک نیم جز و همه را کوفته بخت آب کرب یا آب کشنیز تر سرشته صفا و نماید صفا و مسکن وجع  
 صفت آن حله تخم کاسنی با بونه اکلیل الملک آرد و جو بزنند و بار و غن با بونه یا روغن زنگس یا خیری و آب بنگرم صفا و نماید  
 صفا و محلل ماده مفصل و نفرس در آخر و مجرب و نافع بقایه مواد صفت آن صبر زرد زعفران مرصات مساوی آب کلم  
 بزنند و اگر حرارت زیاده باشد آب کاسنی بکار بند صفا و کبر است و نفرس وجع الورك بنایت مجرب است صفت آن  
 مرزنجوش گل خلی اسفند آرد و جو سور بنجان مساوی یا بونجه تخم مرغ و در غن گل صفا و نماید و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند

اترش قوی گردد و صفا و کبر بر سر هر دو مفصل بار و بعد تنقیه معمول است صفت آن از تجزیه قسط تلخ سور بخان هر یک دو دم  
چیز بود نصف حد و انیون یکماش بر روغن بابونه یا روغن حنا و اگر نباشد بر روغن کنجد و وی کوفته بخفته بر روغن حل کرده باشد و صفا کنند  
ایضا جرب و معمول صفت آن مغز تخم ریشه ماش سیاه مید چوب بیکر مول قسط تلخ دیو دار مغز پنجه دان کلکتی کنجد سیاه سر و  
اش سست چو مقشر تخم سن مساوی کوفته بخفته صفا نمایند و صفا که بجهت تقدیر مفاصل جرب است صفت آن کنجد مقشر مقل روغن  
بابونه آب مرزنجوش میباید تا شل مرهم شود صفا نمایند ایضا تخم مفاسل را نافع داخل صلابت است صفت آن حلب  
مغز بادام تلخ اشق مقل اردق اول مقل و اشق بر روغن کنجد یا روغن حنا یا روغن سوسن حلو کرده و ادویه دیگر را بدان سرشته صفا نمایند  
صفا که در نقد و صلابت مفاصل بکار آید صفت آن کنجد مقشر تخم کتان هر کدام یک جزو در دو بار یک سائیده به سبب کوفته  
سرشته استعمال نمایند و اگر سه اوقیه مغز تخم بیدار یا یک اوقیه شهد خالص و یک اوقیه روغن گاؤ سخت نموده و سرگین نکاو قدری افزوده  
صفا نمایند و آغاز حد و ثقت و صلابت سخت مفید است صفا و بر سر حد ریجی صفت آن میوه سائله قسط تقص الزر میره  
اهل بر واحد یک اوقیه فرنیون یکدم آب سائیده روغن نار دین بقدر حاجت آیمشته نیگرم صفا کنند و یا روغن راسن کوفته در آب  
برگ سر پنجه صفا کنند ایضا بر سر حد ریجی و دغنی صفت آن راسن اهل جی کوفته در غریب پنجه و مقل زرد در آب حلو کرده  
بشل مرهم ساخته نیگرم صفا نمایند صفا که در حد ریجی بیکد کین در دو ازاله و دم بکار آید صفت آن کنجد مقشر شنب در برگ  
مرزنجوش تازه پنجه مرهم بار یک سائیده بر پاچه الیده صفا کنند ایضا جهت کوزی پشت که از آب باشد جرب سببی صفت  
آن فرنیون در می و صفا قسط تقص الزر میره هر یک ده دم موم سفید یک اوقیه روغن نار دین چند انکه بایادویه سائیده موم در  
روغن گلاب آیمشته صفا نمایند صفا که در پشت را زائل کند صفت آن مقل اردق اشق جاوشیر کینج چند بیدستر فرنیون  
برابر روغن سوسن حب الغار یا روغن شاد حل نموده در هم سرشته صفا نمایند ایضا بر سر حد دیش که از سردی باشد صفت  
آن مقل اشق جلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان و روغن بیدار یا نیمه نیگرم صفا سازند صفا و نافع در در کبر صفت آن  
صابون سور بخان تلخ خنبل بر سروده آب سرشته صفا نمایند ایضا بر سر حد ریجی صفت آن برگ دلی بچوشانند  
و بایند و بر روغن گرم آیمشته بکار برند ایضا بر سر حد ریجی معمول صفت آن عاقر قرحا کاپهل ارج این خواصانی از تجزیه  
از کچر سائیده بر روغن بیدار یا نیمه صفا کنند ایضا که او جاع و اورام ریجی مفاسل را نافع صفت آن جد و ادرائیس رخ  
که در تلخ کالی زیری چیز بود انیون از تجزیه از راتی مساوی کوفته بخفته از راتی را سائیده آب برگ دهنوره سرشته صفا نمایند  
در آفتاب نشیند تا خشک گردد و یا شب الیده برگ بیدار یا نیمه بستاند و بعد خشک شدن آب گرم بشویند صفا که در جمیع  
اورام دموی معمول است صفت آن صندل سفید صندل سرخ فلفل گل ارمنی گل سرخ عنب الثعلب و آب کشنیزه منبر و آب کاسنی  
منبر و آب عنب الثعلب بر سائیده صفا کنند در زمان ابتداء و بعد از سه روز تا که وز دیگر زمان تزیاد ادویه بکار برخیزد مانند بزرگمان و بابونه  
و کلبل ملک آرد و جو خطمی بار و لغات مذکوره بیا میزند و در زمانه اتقا محال است مساوی بار و لغات کنند و در زمان اعطاط قطنه بر محلات

صرف کنند ضما و که در او ارم سخن مخرج و محلل ماده است و معمول صفت آن تخم خشک باشد که بوبند و بشیر بزنند و آب بپایند و اش  
مرهم شود پس بچیزندگی سرخ و قدری زعفران سوده و هم بر روغن گل که موم در آن گذاشته باشند آمیخته ضما نمایند و گاهی به بلبر زیادتی  
تحلیل مثل بایوین و حلیه خطی و صبر اصنافه نموده میشود ضما و جفت او ارم حاره موجب و در مخرج و قنسیب کچ ران و سایر اعضا از بجزایات  
است صفت آن کوکنار بچیزند باریک و در آب بپزند تا که مهر شود پس بچیزند کوکنار اسبنول بچیزند و ساینده بپایند و روغن گل  
بقدر مناسب اضافت کرده استعمال کنند ایضا ران و محلل صفت آن جد و در رسوت آب کشین تر تازه ساینده ضما نمایند  
ضما و منفع کبرائے فیج او ارم معمول است صفت آن گل خطی گل بنفشه بایوین حلیه تخم شبت تخم کتان اکلیل الملک مسادی  
کوفته بچیزند و آب بچیزند ضما نمایند و بالایش برگ بیان بپزند ایضا که جفت الفنج او ارم بل می آید صفت آن آرد و جود جفات  
چیزند و قدری ریوند چینی سودا بپایند و بکار برند و تخم و تخم ریحان و شیر عسل بچیزند ضما و کردن نیز الفنج ماده میکند و ضما و حلیه شیر انجیر  
و ستن بچیزند برگ نیم و برگ عباسی بستور ضما و غیر او ارم و خراج صفت آن مغز پیباده مغز بوسیده آرد و خیر کرب مطبوخ  
خرول سرگین کبوتر ساینده بچیزند ضما و ایضا هر سم و خلیون بلباب خرول حکرده و صابون با بچیزند آمیخته ضما و کردن مغز  
او ارم است و از او ویه مغز که قاقم مقام شگاف است مرهم با خرول عسل بلاد و زفت رطب هر دو مسادی بر آتش گذاشته بر خراج آرد  
پھر گزند ضما و بھیری که در بچین او ارم اثر تمام دارد و صفت آن بچیزند کوفته یا آرد و جوار یا آرد و گندم چهار دام و جفات یا دوش  
و ماخته با قدری نمک بطور فیرنی بپزند تا غلیظ گردد و بر بپزند و اگر قوی تر خواهند آرد و حلیه تخم سن باریک ساخته هر یک یک دام  
صبر زرد سوده بنوام اضافت نموده برستور بپزند و بل آرد و این چنین بھیری درم را دومی بپزند و افروند و کم کردن داخل نمودن دیگر  
او به مختصر بر است طیب است ضما و بر است سرخ باوہ الفحال صفت آن گل مصفر برگ نیب صندل سرخ زرد و جوب آب  
ساینده ضما کنند ایضا اقا قیاصندلین گل سرخ گلنار مسادی کوفته بچیزند آب کاسنی و کشین تر بکار بند ضما و که در ورم بار و مفید  
صفت آن آرد و گندم غیر نخول زیره اکلیل الملک بایوین حلیه مقل موم روغن خیری زردی بیضه مخلوط ساخته ضما کنند بالایش  
جلیقین آب گرم بپوشند و قند به بخواب نمایند ضما و بر است ورم رخو صفت آن تخم شبت و حضض ساینده و در سر که و  
آب خاکستر آمیخته ضما کنند ضما و که سلا و از پنج برگ کند صفت آن سبزی چوبه سینند و در پخال کشاک برابر گرفته بصابون قدر کفایت  
صلایه کرده بر پنج رسولی بالند و بالایش چهار داغ کنند هرگاه ماده رسولی دفع شود و منفع بر روغن گاو تر کنند و بالاسے آن برگ پیل غرض  
بپزند و قند و دیگر نوشادر نیز داخل است ضما و از نف سله صفت آن صابون سبزی چوبه نوشادر و شگوف همه برابر ساینده با  
روغن کچیزند هر که موضع رسولی را لکاک زده طلا کنند که خوابه تر قیاد اصلاح زخم آن به بلید سیاه کنند ایضا که سمن حل کن صفت  
آن اینون هم الفار غلیظ خنوقه سبزی و دود و چھپر کوفته بچیزند آب حل کرده بر رسولی نهند ایضا مجرب صفت آن آب آب  
ناده افشا و مسادی آب سرشته بقدر بخور و بر سله گزاردند که بلاد و اندک آن افرو کند بعد بسته روز آب ببارگ نیب بسته باز دوائی مذکور  
بر آن نهند بچین تا چهار بار کنند که موادش بچیزند بر آرد پس مرهم بنند ضما و بر است سرطان مجرب صفت آن عکس پوست انار

گرفتند سیاه کنته بآب سخن نموده استعمال نمایند لیکن باید که در سرطان مثل حلقه ضما و نمایند و بالا سینه سرطان از و پخته نماید و بنا که بپزد  
این نفعی نباشد ایضا برای سرطان صفت آن سرگین بچ ماهه گا و را با جفرا ت گا و آینه ت پارچه بدان آلوده و صبح و شام بر آن  
گذازند که در آن آن مجرب شاه رحیم علی صاحب مرحوم است ایضا تجرب حکیم اتی بخش صاحب صفت آن قطعه اسرب را با لباب  
درخیلی ریست خشک بسایند پس آن را بر سرطان دو سه بار در روز شب هم دو بار استعمال نمایند ایضا بے نظیر صفت آن  
دو صغیر اسرب با هم بسایند و با روغن گل و آب کشیز تازه و حله که در سرطان طارکند ضما و که بجهت خنازیر مفید صفت آن سرگی بچیز و  
جفتش کنی و دو جزو بآب کشیز تازه ضما کنند ایضا جهت خنازیر و در دم صلبه و صلبه صفت آن تندر و در م حلیت اشق هر یک  
چند درم جاوشیر فروزون هر یک هفت درم نقل ازرق چهار درم سیکنجسته درم جله در سر که مل کنند و آب کشیز سر ضما نمایند و بعد سینه رو  
تازه سازند ایضا امید خنازیر مجرب اسحاق بن عمران صفت آن زفت یک جزو بر آتش بگذرانند و یک جزو بوج کرم سوخته  
اودی با میزند تا بهر آینه شود ضما کنند ضما و جهت خنازیر مجرب و معمول صفت آن صبر زرد و مکی را بخود ادریس هر یک و داشته  
زراوند و صغیر لعل سیاه غلط موی هر یک یک کاشه حلیه نیم باشد قصب الزریره اشق مقل از تیغ حلیت قسط فروزون تندر از هر واحد یک کاشه  
بر زکمان زاده کوفته و آب قرص سازند و وقت حاجت اند که در آب حله که ضما نمایند ایضا محل خنازیر صفت آن جن جن  
نعم انجرو کرب زباله زراوند مقل اشق روغن زیت کنته ترکیب کرده بر خنازیر گزارند ایضا برای خنازیر صفت آن لعل  
سیاه و در شقال علی یکی شقال کوفته بخیت زفت ده درم گداخته با هم سرشته ضما کنند ضما و برای خنازیر معمول حکیم دار شقال  
صفت آن براده مس رتن جوت هر یک یک تولد نیمه توده شش باشد اول قرص برگ نیب دو تولد و روغن گا و شش تولد  
سوخته و زان اودی کوفته بخیت انداخته از دسته چوبی در کلاهی آهنی و دلاوه پاس حل نمایند بعد ضما نمایند ایضا عجیب محل خنازیر  
صفت آن زراوند کندش هر یک درم یک جزو اشق و دو جزو با قدری غسل نرم گردانند و باقی اودی کوفته بخیت بدان آمیزند و  
پوسته ضما نمایند ایضا که تحلیل خنازیر کند و گاهی افکار آن نماید صفت آن بگیزند گندم و انجیر زرد و سادی و کوفته  
با بول شتر آینه و بر آن بوره ارغی قلندری انداخته جوش دهند و با هم آمیزند ضما نمایند ایضا مجرب و مفید است صفت  
آن ایر سازاوند زفت هر یک جزوی درم و نیم و اخیلون معروج کرده بر خنازیر ضما نمایند ضما و که بوم صلب مجرب است صفت  
آن سبوس گندم خوب بگویند با یک شود و از پارچه گز زینده با اشق و سیکنجین علی سرشته بروغن بر نهند ایضا که بوم صلب  
بسیار نافع صفت آن خاکستر خا و دو جزو خلی جزوی کوفته بخیت بشند و یا سیکنجین آینه ت ضما نمایند و صرف آب نیگرم بر درم  
صلب ریختن نفع ایضا که آس سخت را آتلیل بر و با سرع اوقات صفت آن اندر جو کوفته بخیت بآب کشیز فروغ بسایند  
تا مثل مرهم شود ضما نمایند نیگرم یا سر و مجرب است ضما و که اورام صلب را بسیار مفید است صفت آن زو ناسه خشک حلیت  
نعم که در کینه از دوت حلیه بر زکمان کوفته بخیت بشیر تازه بخیت زرد و تخم مرغ روغن گل را حله کرده در بادن پرست باند تا چون مرهم شود و لیکن  
ضما نمایند و گاهی نان خشک و برگ چغندر زرد و داخل می کنند ایضا که اورام صلب را نرم کند شل و امیل و غیره صفت آن

انجیر سیاه و انار گل سرخ بزرگتان حلیہ با بونہ اکلیل الملک تخم شبت از ہر یک دو مثقال کوشتہ بجلاب سرشتہ صناد نمایند صفا و منفع و درم  
 صلب و غیر صفت آن کو تیلے سبز سہاگہ بریان سبزی ہلدی ہر واحد یک درم میدہ گندم تخم حلیہ ہر یک درم چہال پیل بریونہ چینی  
 ہر یک شش درم جدا جدا کوشتہ بخیتہ و یک ہر یک سبزی او برگ سبب بخیش داده باشند آئینہ صناد نمایند صفا و براسے الفضل و یہ صفت  
 آن موم وزیت کندر و زعفران خطمی و بزرگتان صفا کنند و گویند کہ از سفجات قویہ مویر و بزرگتان و انجیر و خردل اصل است و کذا  
 انجیر خمر از گندم و کذا مویر و نک و عین۔ ایضا صابون مع انجیر منفع و مفتوح است و قوی از ان را دند منقل و صابون است  
 صفا و راع کہ در ابتدا سے دل بہار آید صفت آن رسوت صندل و فلفل اسینول بجلاب سرشتہ بگزارد صفا و در دل  
 روز یکہ دل ظاهر شود صفت آن انہک بروغن کنجد و سفیدہ تخم سرشتہ صفا و کتند زیادتی نمی کنند و خمیری پذیرد صفا و کہ در  
 الفضل و مایل از او یہ قویہ است حتی کہ مادہ خانیرو و صلابت را تحلیل کنند از حکیم علی صفت آن برگ خطمی کوبیدہ در گلاب بپزند  
 تا نائل شیر شود پس بر ہر شوق و یا ہر ہم دانیون آئینہ بروم نہند و عجائبات مشاہدہ کنند صفا و کہ او را م و مایل را نفع دہ و منفع سازد  
 صفت آن تال کمانہ بر بکاس کاہی ہر دو سادی کوشتہ بخیتہ در شراب انگوری کشتہ بچوشانند تا بقوام آید ہر پارچہ مالیدہ صفا و  
 نمایند و ہر روز صبح و شام تبدیل کنند نہایت تاسہ روز نفع یا فتنہ منفع گر و صفا و کہ ہمین نفع دارد و مفید است صفت آن  
 صابون رقی بریونہ چینی صبر سقوط طری منقل از رقی اجزا مساوی منقل را در آب خیسانیدہ باقی او یہ لکوفتہ بخیتہ و ان آئینہ زہر و آتش  
 گزارد و ہر ہم زنند تا معتقد گردد پس فرو آورده بکار بند صفا و منفع کہ چون بر او را م و مایل نہند منفع سازد صفت آن معصر  
 جزائے منقل اجزا مساوی کوشتہ بخیتہ در آب برگ گھیکوار بچوشانند تا بقوام آید جدا از ان بر برگ بید انجیر پس کردہ بروم و مایل نہند  
 و بہ بندند و یک شبانہ روز وارند جدا از ان باز نمایند و اگر منفع نشدہ باشد باد بہ بندند تا منفع شود و بعد از خراج مواد ہر اہم التیام دہند  
 صفا و منفع کہ و مایل و او را م صلبہ و خراجات را نفید است و مستعمل در جانیکہ ادا و اخراج مادہ آن بنجای ہو صفت آن از زہر و  
 تخم و کثیر اخستہ تر ہندی منفع تخم بید انجیر تخم کمان ہر یک یکجہ و خمیر نان و دوز و ہمہ را در شیر مادہ گاؤ پزند تا مامر شود پس رسدہ تخم مرغ یک  
 عدد آب ہرہ گاؤ یک تولہ صابون عراقی یک تولہ داخل کردہ مثل مرہم ساختہ صفا نمایند و گاہے بجائے تخم کمان تخم ریحان و عوض زہرہ گاؤ  
 و خمیر و صابون روغن گل و روغن بابودی کنند و ہنگام زیادتی صلابت بزرگتان آر حلیہ با بونہ اکلیل الملک از وفائے خشاک خمیر  
 نان برگ چقدر مثل خطمی منقل از ہر یک جزوی داخل نمایند و بجائے روغن گل روغن خروع و اگر بیلار سخت باشد حب السلاطین بلع جزو ذل  
 کنند و چون نفع یافتہ باشد و بسبب شخی جلد منفع نشود صابون عراقی و سرگین کہوتر و بزرگ ہر یک جزوی زہرہ گاؤ بلع جزو داخل کردہ صفا و نامہ  
 و لکڑین ہم منفع نشود یک قیاطسم الفار آئینہ نہ کردہ و دوسہ روز نہایت تا انجیر و مادہ صلبہ می برآید تو عدیگر کہ براسے نفع او را م ممول است  
 صفت آن گل با بونہ و شامہ بزرگتان منفع استہ تر ہندی منفع شکر گل سرخ خطمی حنظل الشلب ہر یک شش کوفتہ بشیرہ گاؤ و پنچستہ  
 مثل مرہم نہند صفا و طرب ہیئت درم خارک از حکیم علی گیلانی صفت آن پوست ہلیہ زردہ را کوفتہ در روغن بید انجیر خوب  
 بریان کردہ سخن طبع نمایند و ہر کہ متدکلرہ صفا نمایند و در روز یاسہ روز نفع بلع مینامد کہ اثر سے از خارک باقی بینگار و صفا و کہ ہیئت

الفخار خیار که درم پستان مجرب است صفت آن نیکوخته نیم جزو مالون بلدی رال هر یک نیم کوزه گول دو جزو قند سیاه دو جزو  
 نیم زردا با کوفته با سبزه و خوب مزج نموده نیم گرم بزند ضماد و مرغی که طاهر و مخاین بکار آید صفت آن بنفشه تخم خیار  
 بر وزن بنفشه دوم سفید سرشته ضماد و براسه خیار که از یاض و الدرم و صفت آن شده خالص شش باشد چنانچه  
 یک باشد مزج نموده بر کاغذ ضماد کرده نمند و باز تجدید کنند ایضا براسه خیار که صفت آن گول صابون بین پچسل  
 ساینده و پچ پانده ایضا که خیار که را سفید سازد صفت آن مالون بلدی گول بین پچسل چوک ریوز صابون یک سنگ  
 برگ نیب ساینده ضماد و نمایند ضماد که اورام مخاین را زد و برود و یکشاید صفت آن سی که نبات مشهور است برگ و سه گیرند  
 و بر آن برگ رسته سبزه خیار که برود و قدر سه یک نیمه نیم گرم ضماد نمایند ضماد و نافع و دم رخو صفت آن ششین صبر زرد هر یک نیم  
 ساینده و سرکه که آب یک گرم نیمه ضماد کنند یا بکرمی که واز و سرکه و عفران و صبر زرد و بلان ضماد نمایند ایضا مفید و دم رخو  
 صفت آن مرغی حنظل صبر زرد و عفران با نعل اقا قیاق و گل انبی و سرکه و آب کرب سرشته ضماد کنند و برگ سوسن  
 خوب جوشانده و با نعل حنظل است و همچنین شبت و حنظل ساینده باب خاکستر سرشته و از انوره قوی الفخار سرگین واده گاو  
 که زید باشد قصب الزیره سبیل الطیب ششین است ضماد و نافع و صفت آن گل انبی گل قیاق یا هر کدام سه و دم اقا قیاق صندل  
 هر کدام یک گرم کوفته بنجینه باب بارنگ باب خرفه سرشته طلا نمایند ضماد و جت سرخ و اخ صفت آن اقا قیاق حنظل گل انبی  
 لافاسه ایضا صندل سفید سادی انیون خشن کچر و بالاب اسبول و سرکه ضماد کنند و اقا قیاق و نشاره علاج سبکین ضماد کردن نیست  
 مفید و ضماد صبر و دکنار و مالون و جمل سرشته نافع است ضماد و جت شری طنجی و نبات السبل صفت آن صبر زرد و مرغی  
 نیم حنظل یک هر یک نه باشد و آب ساینده با نعل بده برگ خاد آب جو شاییده غسل کنند ضماد و براسه شری با و فی صفت  
 آن عسل الخشب کشنیز که کج کرده آرد با هم نیمه طلا نمایند و لباس سرخ قشاق پودرند ایضا حنظل واز و سرکه صندل سفید زرد چوب  
 با نعل بنجینه سرکه و گلاب طلا نمایند و نعل دیگر براسه شری صفت آن مغز بادام تلخ کوره انبی تخم ترب ساینده و بلاب جلب  
 نیم زردا و بنجینه باب گرم طلا نمایند ضماد و یکت خوراک تشک مجرب است صفت آن قنبل مراد سنگ حنظل یک رسو نیم گرم و  
 ساینده بر وزن گل ضماد نمایند ضماد و عرق مدنی اگر در دنیا بیت گیر و صفت آن زرد چوب و گل پلاس سادی حنظل  
 با طلا کنند فی الفخار تسکین یا با ضماد و نافع عرق مدنی و مجرب از معمولی صفت آن رال یک و ام صابون دو دام قیاق نه باشد  
 یک ساینده و بر وزن نیمه حنظل و ام نیمه فلو طاسازند که غسل هر چه شود بر برگ تنبول مالیده بنده مسج و شام ایضا مجرب  
 غشت آن بزر قنقل و تخم مر و مراد سنگ در سرکه بچر شاییده و بنجینه رال و عسل که چرب کرده بر آن بنده ایضا نافع عرق مدنی  
 صفت آن صبر صندل کافور یا تخم مر و مراد و سببول و شیر تازه و یا اسنبول در سرکه و شیر تازه نیمه ضماد کنند ضماد و کرم بر  
 آب زرد و مرغی کند و مجرب است صفت آن سم الفارسته نیم باشد کبریت تو تیاخی سبزه هر یک هفت باشد و روغن آلوده  
 شش تولد ویر ساینده و روغن نیمه و ظرف آبی بسته چوب نیب ناچار و پنج گهری بسایند بنده سوائه سرگردان بر





[illegible]

بل لیسیده و آتش با یکدیگر نشسته که سوخته شود و برآورده و در دهن آتشی حکوه داند و بر شور ماییده باشند ایضا که درین باب بحرب  
است صفت آن آتشی همدی ستمی باشد هالون نیکه و توتنه هر یک و نیم باشد و بیه سائیده در دهن مشرف که بقدر پنج فلوس باشد  
آتشی بالند و طلا کند ضما و برائے شور که زیر بغل میشود صفت آن صندلین پنج آنکه در دوجوب سائیده ضما و کند ضما و  
مجلی که در شور یعنی بکار آید صفت آن خرب سفید و حصه ایر سایک حصه با مرکب ضما و نایند ضما و برائے شور که از مایه سندان  
حکوت میشود صفت آن کمل و در دوجوب سائیده طلا نایند یا مر دانگ و صندلین بسکه که سائیده بازید و سفید و بنیل آب  
سائیده یا جگر و آب کوسا سائیده طلا سازند ضما و که بدفع چپک است از آتش نشان آید آن بکار آید صفت آن پنج آنکه شنگ  
آرد با قلا مغز تخم خرنوبه مغز بادام تلخ پنج نبات سفید آرد و هر یک مقدار سه بار یک سائیده بسفید تخم مرغ سرشته طلا نایند و آنجا  
که نشان آید شبیه بدشینه باشد به بیله و برهم و غلیون ضما و سازند ایضا برائے قلع آثار قروح جدی بحرب صفت آن  
پیر بزر آب پنج آنکه رطب با اندک عمل سرشته ضما و کند ایضا بحرب صفت آن پنج سوس قسط طمر دانگ مغز شاخ گوزن  
سوختر و رقیق آتش مساوی سائیده استحال کند ضما و برائے برص محمول حکیم و ارث علیخان صفت آن حب النیل چوک  
با چینی آتشی همدی سهرا که تخم بندان رال بهارنگی آتشتین از هر یک ششاشه جوز با چهار ماشه زعفران سه ماشه برگ چترل سبز و دوله  
در آب ارک ضما و سازند ایضا محمول حکیم مدوح صفت آن با چینی آتشی همدی سهرا که تخم بندان رال بهارنگی آتشتین از هر یک ششاشه جوز با چهار ماشه زعفران سه ماشه برگ چترل سبز و دوله  
بهارنگی از هر یک ششاشه گبر و رخ چهار ماشه در آب ارک یا سرکه سائیده و ضما و نایند ضما و که بدفع برص مختلف نمیکند صفت  
آن سلیمانی یعنی دارا شکریک جزو صندل سفید سوخته و پنج جزو آب سرشته استعمال نمایند و بعد نیم ساعت شسته صندلین جهت  
رفع سوزش آن طلا کنند و بعد از آن که آتشی کند برهم علاج کنند ایضا بحرب صفت آن عاقر قرحا ترید و بنیل هر یک و انگه  
آخر طلال یک درم کوفته با عمل سرشته ضما و نایند و آن موضع را مقابل آفتاب دارند تا عرق کند و آب هرگز نخورند و روز سوم آید افتد  
و به شود و بار با آزموده بعد تقید بل آید ایضا سلیمانی یک درم صندل سفید ده درم خیریه یا ترش یا آرد و خود و درم قسط تلخ انزروت  
هر یک یک نیم درم سهرا و سوخته بر برص طلا نایند تا نیم ساعت بخوبی پس بشویند و برائے دفع حدت این صندلین طلا نایند و در چارتر  
بالکل ناکل شود ضما و برائے کلف صفت آن ریزند چینی بل سرشته و با تخم گناباب ترس و یا خون خرگوش گرم بر  
چهره طلا نایند ایضا تلخ کلف غلیظ صفت آن فلفل سیاه و بورق هر دو مساوی با یک سائیده آب سرشته و چهره  
طلا نایند و یا بگریز ترخه العصاره و اگر در مساوی سائیده آب غلب سرشته و ساینه خشک نموده وقت حاجت بر چهره طلا  
کند ایضا و دانی جدید برائے کلف صفت آن تخم ترس تخم جیر قسط مغز بادام تلخ بورق فلفل سیاه مقل مساوی مقل آب معصر  
حکوه و دیگر آید سوخته طلا کند و یا بگریز بجنه مرغ سه عدد و در سرکه تند تخمیا نماند تا آنکه نرم شود پس مع پوست آن برسانند آن  
آرد ترس و اگر در مساوی سائیده هر یک دو درم مغز بادام قشقر تخم خرنوبه هر یک سه درم زعفران یک درم سائیده آید و طلا نایند  
ضما و محل دیم بیت تخت جلد صفت آن فطرون بریان سرگین کبوتر بورق مساوی بل سرشته ضما و کند و یا موضع را

بظنون بشوید پس صغیر نظم ضا و کند و تاشش روز بسته دارند پس بشویند و میوه زن خلد کنند تا خون هر یک پس شفت خون نمایند  
و تاشش روز دیگر دارند پس نمک با مالته و الفصفت ساعت بگذرانند و بعد از آن این دوا را بخورند و ضا و کنند که دم باقی از بن ضا و بر آید  
بجگر زن کند و نظرون دپوره و موم و عسل و موم را عسل گداخته همه او را میخند ببلان ضا و نمایند و در هر سه روز یا چهار یا پنج روز یک بار با  
کرده باشند و ضا و است بر موضع بگذارند پس اشردم میست و دهم بر و دهم و کر بر است شقاق مجرب ثابت بن قره است صفت  
آن مردانگ یک اوقیه سائیده و یک رطل زیت پزند تا غلیظ گردد پس یک اوقیه باز روغن و اوقیه کثیر را غداخته حل کنند و شقاق  
پر کنند و بر است شقاق مزمن خاثر در دم سندروس سوده و روغن بزرگ کتان پزند تا غلیظ گردد پس در شقاق بچکانند ایضا جفتان  
از مجزات یکم روزان صفت آن زراج صبر سیاه سادی یا فلفل سیاه آمیخته با نمک دوست و زرد یک آتش دارند ایضا  
جست شقاق مزمن جیس حیوان بیعدیل است صفت آن پنجه مردم را سنگ سائیده با و در روغن زیتون بچکانند و زیتون بچکانند و زیتون  
نظران شود در دم فته صافه نماید و فلفل زرد و غلیظ شود و لقوام زفت رسد موضع شقاق را با یک گرم نرم کرده دوائی مذکور را گرم کرده  
در شقاق بچکانند و اگر قوی تر خواهد شد دوس بقدر مردم را سنگ اضافت کنند ضا و بر لیس و دار الثعلب و دار الجید بیعدیل صفت  
آن کند کش شیطان هر یک جزوی از مرغ مرغ و روغن ازیتون سرشته برینند ایضا مجرب صفت آن سوسه بر مرغ  
سوسه صفت سوسه که در و سادی بر روغن زیتون سرشته اول موضع را با پیازداستان با پیاز منقصل بسیار الیده بشویند پس با  
بالند و کرچین کنند و ضا و از پچال گس و نخل بزی ترافع ایضا بر لیس و دار الثعلب مجرب صفت آن کبریت زرد و سوسه بر سوسه  
سوسه بر سوسه که در پوست ششاش کیده سوسه از هر یک کیده فلفل نیم توله و روغن سرشته او را کیده سرشته طلا کنند  
ضا و بر لیس سوسه آتش بیند صفت آن زال کته مندل سرخ کافور باب سائیده ضا و نمایند و کافور روغن چند بار آب  
شسته چند نخل مخلوط کرده ضا و از آن ایضا بر لیس سوسه جلد و آله قره که از بلاد بهم رسد مجرب معمول صفت آن  
پوست تازه و رسته تر مندی و جرات سائیده ضا و نمایند ضا و بر لیس کس عظم صفت آن عدس مناش گل راننی اقا قیام  
را سائیده و آب آس یا برگ آنرا میخند ضا و نمایند ضا و جهت ورم حار تنبک که در مغال بسبب خنجر و سقطه بهر سد و ضرر آن ناید  
صفت آن آرد بپزند و جزو کونایخ تخم و جزو تخم طی اهرست جزو نشسته و تنگ گل سرخ فصل السوس نیلو فر و واحد پنج جزو  
عدس منقشر سه جزو و طابشیر و جزو زعفران نیمه جزو کوفته بخینه بر روغن گل آینه ضا و نمایند ایضا مجرب از حکیم علی جهت طریقه و قطعه  
نقد بکار آید صفت آن سید و چوب گل منی زرد چوب دیو و گل خطمی آرد و تنگ خاثر روغن خطمی هر یک دو توله کوفته بخینه  
باب در روغن گل با روغن کینه پزند هر گاه مانند حله شود بدان نمکیده نموده ضا و کنند و به بنند ایضا معمول صفت آن مناش  
گل راننی اقا قیام برگ سر و بر بنواش منقشر کوفته بخینه آب آس ضا و کنند ضا و نافع جهت ضربه و سقطه و صدمه صفت آن  
سید و کلهی آله منقی زرد چوب از هر یک بخود نخل خطمی از هر یک ششانه انیون سه داشته او را کوفته بخینه باب ارک سرشته  
گرم نموده ضا و نمایند و کاه عوص آله سرخ کرده بشود و اگر ضربه با استخوان رسیده باشد قدری تخم مرغ اضافت نموده بر پای چوب کاه منقشر



و تسکین و جگر خراشید صفت آن کند ریگد ام زرد چوب و دوام مید و گندم چار و ام مخلوط نموده و روغن کنجد یکدوم داخل کرده بپزند  
چنانچه بتمام شیر آید و ظرف روغن کنجد دیگر داخل نموده و دوائی مذکور دو حصه کرده و دو حصه بسته دمان گراشته بر آتش گرانند تا که گرم شود  
پس آن دوا بخمید کنند تا یک کثری پس همان دوا و بعضو ماؤت ضما و نمایند و بپارچه بندند اغلب که در دو سه روز آرام بالکل شود  
ایضا که در خلع بکار آید صفت آن اول خلع را بر فنی شکل طبعی باز آورند پس ماش گل ارمنی سرخی غلیظ سفید گل سرخ هر یک یک درم  
برگ مورد بخوریم بار یک سائیده بسفید و تخم مرغ سرشته ضما نمایند و دوشی و دهن را بهین کافی است ایضا که در خلع دوشی و دهن بهین  
صفت آن غصه و ربرق بالند و برگ مورد و غناط غلیظ سائیده باز دوشی تخم مرغ ضما کنند و صما که در صفر به معمول است بکار برند  
بعد نفسد خصوصاً و فنی که آن درم باشد ضما و برائے سگ گزیده صفت آن پیاز بر روغن پخته برخل گزیده که نمایند و دوائی که  
تا جمل روز خم را مندل شدن نمهند که درین باب بهتر ازین تدبیر نیست ضما و که موضع گزیده سگ دیوانه را بدن ریش کنند و تا  
چهل روز مندل شدن نمهند و اگر درین اثنا تخم شود باز شکانند این ضما و استعمال نمایند صفت آن سیرد جا و شیر و سرکه تیز و  
پیاز نمک کوفته ضما نمایند ضما و در اف برائے کسیه سگ کفتار و دیگر حیوانات گزیده باشد صفت آن پیه و موم زرد زرد فست  
و قندهار گشتنی را که اخته همه را آخته ضما نمایند

## باب الطار الموهله مشتمل بر یک فصل اطلب

طلا که در صلع و سرسام حار معمول است صفت آن گلاب روغن گل هر یک دو توله سرکه یک توله با هم آمیخته پاره آن تر  
کرده بر یا فوخ گرانند و اگر قوی تر خواهند آب مورد یا آب بید و آب کدو صندل سفید باندک انیون و کافور افزایند ایضا برائے  
صلع و سرسام حار مجرب است صفت آن آب تراشه کدو و روغن گل و شیر زنان و قدری زعفران بر سر طلا نمایند طلا  
مفید صلع احتراقی صفت آن صندل سفید و سرخ یک درم انزروت یک درم انیون تیرم آب کشنیز سرشته طلا نمایند  
طلا نافع صلع بخاری صفت آن ماز و گلنار و سگ اقا تیا انیون هر یک یک درم و صبر و زعفران هر یک نصف جز و کوفته بنشیند  
پس سرکه سرشته بر جبه و صغین طلا نمایند طلا منقول از حکیم هادی شیرازی نافع بعد صلع و طلع انصیاب مولود و زلات چشم و حلق  
و سین و سایر اعضا صفت آن حنظل هندی بوش در بندی عصا و امینا هر یک دو و شقال صغ عربی مرکی دم الاخوین  
برگ مورد انزروت سفید هر یک مثقالی انیون زعفران هر یک دانه نیم کوفته بسفیدی بجهنم مرغ سرشته اقرص سازند وقت حاجت  
بسفید و تخم مرغ سوه بر پارچه کاغذ که سوزن بسیار دکان زده باشند مالیده بر صدغین بچسباند طلا مجرب برائے صلع بار و سانج  
صفت آن فزونیون قرظ لعل هر یک چهار ماشه جنب یک سرشته باشد سائیده در روغن زنبق دو توله آیمته طلا نمایند ایضا که  
صلع بار و سانج نافع است صفت آن خاکستر چوب انجیر بر سرکه سرشته طلا کنند و همچنین زرد چوب بروغن بادام تلخ سائیده  
طلا کنند طلا برائے صلع بار و دای صفت آن مرکی جنب یک سر فزونیون هر یک یک درم و انیون ربع جز و کوفته بنشیند

باب سداب چه سازند و در روغن چینی یا قسط سائیده طلا نماید طلا صداع بار دانا طلاکی صفت آن کباب چینی قرقرش برگ  
 به انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بچسبند و در سرشته و شب بر سر طلا نمایند و نازل را اصلاح کند و صداع را با الکلیه دفع نماید مخصوصا اگر  
 بعصاره قند لعل آرد و نیز طلا باغی صداع یعنی صفت آن مورسخته انسان سردم صبر کنیم دم کند یکدم در آب قرقرش سائیده  
 بر پیشانی و شقیقه طلا نماید طلا باغ صداع ضربانی صفت آن انزروت کبوتر صندل سفید چهار حیزه و افیون نشت جسنوز  
 آب کا هو مخلوط کرده طلا نمایند و اگر در دهانیت شدت باشد وزن انزروت درین ترکیب زیاده کنند و بعد از طلا پارچه اسیری  
 بر موضع گذاشته معطوط بچند تاسع ضریان شریان و قاعد بخار کند طلا بر سر شقیقه بارد و جرب انطاکی صفت آن شخم  
 خنظل برگ خاک کباب چینی با سرکه در آن اشق و صبر حلو کرده باشند سرشته طلا نمایند طلا که در ساعت شقیقه را نفع بخشد صفت  
 آن پنجه لجاج کند زعفران صبر نه و هر واحد یکدم بر سر سرخج و در مگل از منی یک دم صغ عربی انزروت مرکبی هر یک یکدم اینون  
 یک دانگ کا فودیکجه باب سائیده طلا نماید ایضا شقیقه و صداع هر شتم که باشد مخصوص بار و جرب است صفت آن  
 زنجبیل صندل سفید پوست پنجه آرد کوفته باب شسته برنج سائنی خوب باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند و اگر افیون  
 و کچکدو صندل سفید داخل کنند نیز مفید بود طلا جهت سرسام صفت آن صندلین شیاف ماینانگل نیلو فرگل  
 سرخ کوفته بچینه باب کا هو سرشته طلا نمایند و چون حرارت شدید باشد قدری افیون و کا فود نیز داخل کنند طلا که سرسام ضربانی  
 و قطعی را نفع صفت آن بنفشه و بابونه کوفته بچینه آرد و جو بروغن گل و سرکه مخلوط کرده طلا نمایند و اگر حرارت باشد سرکه زیاده باشد  
 طلا که در لیشخس بعد تنقیه مفید است صفت آن چند بیدستر و درم عاقر قرحا و میرنج هر یک یکدم چهار درم بوره ارمنی خردل هر یک یکدم  
 سردم کوفته بچینه باب مزخروش یا آب نام و قدری خل خرمیاخل و فصل بر پیشانی و موخر سر طلا نمایند طلا که برفصا و را شرماعول صفت  
 آن صندل برنج صندل سفید و آب کاسنی و آب کشینز و آب غنبل الخلب بر سر و طلا کنند طلا برای سه حوادث ازاد جاع سرد  
 حیات مجرب صفت آن افیون سلیمه زعفران سائیده و روغن گل سرشته و ربیبی طلا نمایند و همچنین بر سر و پیشانی طلا منوم  
 که خواب آرد صفت آن پوست خشخاش شیاف ماینانگل هر یک یکدم سردم صندلین هر یک و شقال نیلو و تنفشه تخم کا هو هر یک یکدم  
 کوفته بچینه باب کا هو سرشته بر پیشانی و صدغین طلا کنند ایضا که خواب خوش آرد صفت آن صندل و شقال پوست خشخاش  
 سردم گل نیلو و تخم کا هو هر یک یکدم کوفته بچینه باب کا هو بر سر پیشانی و بنا گوش طلا کنند طلا برای نفخ خرق صفت آن زرد  
 معطلی بار و جن گل طلا نمایند طلا برای سکنه صفت آن موسیقی نیل و توتوه و نشادر و چوک و سرکه و صندل سائیده بر سر سکوت  
 کلمک زده ببالند و زود بوشش آید ایضا خردل چند بیدستر مسادی کوفته بچینه سرکه کهنه سرشته بر سر حلق سکوت طلا کنند طلا برای فالج و  
 لغوه صفت آن سر بخان بزیان قطر تلخ و خنجان زرد باد جو و بونج ترکی عود هندوی عود صلیب عاقر قرحا و سر با بجلاب سوده بر نفق  
 پشت و محل فالج طلا نمایند و در اقهه بر سر و نقاد گردن طلا نمایند طلا جهت خدر معمول و بعد تنقیه ناکه بچید دارد و صفت آن سیاه  
 بچکانگ هر یک جزدی برج سیاه چهار جز و خاک شتر خرد و بنوره سیاه هشت جز و اول پاره رباب هر یک کلس بعد از آن و حیرا و ویر داخل کرده باز کلس

نمایند و در شیر برک خوب کحل نموده طلا میکند و بابت ایضا عاقر قروط حمو زنج در سر کشته و آب پودنه ساینده طلا نمایند طلا بر روی اختلاج جنین میدهد صفت آن در پیچنی با زعفران و سیاه ساینده طلا نمایند طلا نافع نزول دارد صفت آن آنکه گرم برش مرگند هر سه با اسفند بینه مرغ بر جبهه نما کنند و در نوزده و یک طباشیر عوض آرد گندم داخل است از بقایه منقول طلا نافع نزول است صفت آن مرکب دیوه گوند ببول نشسته کثیر اسپیدی چتایه هر واحد سه ماشه انیون بر پنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته چینه بر روی کاغذ سوزان در ده و دوا المیده و بر صد عین بچسباند طلا بر آن همه اقسام بدافع صفت آن آب لیون بر نایسه انداخته با سته آهن بسایند و اندک اندک آب لیون همین اندازه تا غلیظ شود پس آن را بر یک چشم طلا نمایند و اگر مغز آینه خام در ظرف آهن بکوبند تا ساینده شود و آن را بر چشم نهند و نیم مثقال کنند خوب است طلا بر آن در صفت آن رسوت پشکری بریان انیون هر یک سه ماشه باریک ساینده و آب جها ساخته بنگارند و وقت حاجت آب ساینده اندک گرم بنود بر چشم طلا کنند ایضا باریک در صغری هر یک صفت آن سفیدی و بینه مرغ باروغن گل مخلوط کرده گرد چشم طلا کنند و اگر تسکین فرج زیاد و خوابنده در شیر زن داخل نمایند طلا که گرم را بعد دفعه و استعمال تطمین بکار آید تسکین درد نماید صفت آن آقا قاسم سفید قلعی و جمیع عربی با سفید خرم مرغ سرشته بر و چشم طلا نمایند طلا که جفت در مرغ برست صفت آن لوده رسوت پشکری و در سنگ زبره سیاه هر یک دو ماشه بندی کو کنار هر واحد یک ماشه انیون نیکه بنو ته هر یک برابر خود کوفته چینه آب سرشته گرد چشم طلا نمایند ایضا که در هر گرم و دهم رسوت صفت آن نیم لودی انیون هر یک یک ماشه لوده پشکری هر یک دو ماشه آب حلاکه گرد چشم طلا نمایند طلا بر آن در و ج صفت آن انطاکی گوید او را میاورت بقصد نمایند در اطفال شرط زند و باقی علاج این در دوا جدا است و از مجربات دین طلا سله پیه خرس سفیدی چینه است و از رسوت بز عقران و شیر زن و عند شدت التهاب همانان لعاب بماند بجواب حنض هندی جائز است و در مع مولود مثل انیون و کلسیخ و زعفران از اخراج طلا نر مفید ایضا که در درد و در و ج انفال بسیار نافع و مجرب درم نباشد و در وساکن کند صفت آن انیون کات هندی رسوت هر یک جزوی شب یاقی چای بر آب لیون کاغذی بهشت جزو شب یاقی را بریان کرده با و بخور و او کوفته در ظرف آهنی انداخته آب لیون بر آتش گزاشته بسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب باریک نمخل شود طلا بر آن در و در و سرخی چشم که از ضربیه هم رسوت صفت آن آن که درد و شک دو ماشه زرد جوب رسوت امیران هر واحد یک ماشه آب ساینده گرد چشم نیم گرم طلا نمایند و کاغذ با دویه مذکور در تخمیل پا گیر و قرقر عمل را و رنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته لعل آردند طلا لعل زمین که در جبهه افتر بکار آید صفت آن آرد جو مشیاف امینا لعل الکاب آب غناب الثعلب در ده و خرم مرغ باروغن بنفشه پایه لعل که در نایسه لعل آردند طلا بر آن در و طلا لعلین مجرب صفت آن صبر زرد حنض آقا قاسم صغریه انیس آب غناب الثعلب یا آب خالص طلا نمایند و بالای این طلا بصورت میضه گوئی اذ صوف ساخته در کاغذ گزاشته بر چشم نهند و بر قفا بخوابند طلا در محل بروه صفت آن از رسوت حلاک الطم فائ گلس عمل با هم سرشته طلا نمایند ایضا که در ده و شیر و را تخمیل بر و صفت آن کند مرکب هر یک یک گرم موم خردم لادن شب یاقی هر یک ماشه اودی و خشک با ساینده لوده و لادن در و در مرسون یا بدردی زیرت گذاشته اودی و بخور آهسته طلا کنند طلا نافع در قه چشم انفال صفت آن سر سمر و خارا



سخی نمایند و وجه همین طفل طلا کنند تا بهفت روز در مرت و شمع که مجرب داد و دالطاک است طلا که منع انبات شعر نماند و شعلب کنند  
 مجرب جالینوس است صفت آن صدق کوچک سوخته سائیده بقطران شسته بعد از تنقیف طلا کنند ایضا دفع شعر زاید  
 صفت آن خون شفعه سبز خون گند سگ خاکستر از دیون یا بهر آنچه طلا کنند ایضا جهت شعر زاید مجرب صفت آن زرد و  
 کافور حار سوخته هر یک یکسانه در سرکه خالص سائیده طلا کنند و یا شش را بسکه حلاکه بر حغن طلا کنند طلا بر لیس سلاق از بیاض  
 استادم حرم صفت آن سوسه سرودی را در ظرف گلی سوخته سپیدیاری چاله سوخته زرد سوخته جت گشته کافور یا کسوفه شعله سوخته  
 بر یازن برابر روغن گاوسه زرد و زرد کاشی بسته پس حل ساخته بر روزی یک طلا نمایند طلا جهت رویانیدن مگو بر صفت  
 آن بلبله و اندر البوزانند و با سکه که سوخته طلا نمایند طلا دفع شعله صفت آن جد و در تنزی حیاتی آب عنب الثعلب یا آب  
 کشنیز سبز سائیده طلا نمایند طلا بر لیس غریب منقحر محول صفت آن زعفران مرکبی صبر سقوی مسادی باب سائیده طلا نمایند  
 طلا بر لیس قتل عمل مژگان نظیر ندارد صفت آن شب یانی کبوتر و مویز نیم جزو کوفته در روغن حل کرده برین مژگان طلا نمایند  
 یا همچنان خشک سائیده میل در کن آلوده و در آنجا بگرداند ایضا که بعد از تنقیه بدن و پاک نمودن اجقان دفع صفت آن  
 شب یانی مویز هر یک جزوی صبر زرد پوره ارغی از هر یک نیم جزو کوفته بسکه حغن شسته طلا کنند طلا حاس رعاف صفت  
 آن آرد و گوجر و گوگل منای آله هر یک سه ماشه نشاسته صندل سرخ گچ کنگل اجاع هر یک نیم تولد کافور افیون هر یک یکسانه با سکه و گلاب  
 یا آب کن یا آب کشنیز سبز پیشانی و تارک سر طلا نمایند ایضا نشاسته صندل سرخ گل منانی بسکه و گلاب سائیده بر پیشانی طلا نمایند  
 و گلابه قاقیا و گلاب و اندک کافور افزوده میشود و گلابه گل ارغی قاقیا گلزار کافور و افیون و آله و عدد سقوفه نیم کافور و افیون  
 حاجت باب کشنیز و آب خرقه فاب خیال افزوده میشود طلا سوسه سرودی که در اورام حاد گوش و غیره مستعمل است صفت آن صندلین  
 مایا گل ارغی رسوت سفید آب بوش و زندی نیم کاسنی طباشیر کافور کوفته و بخیه و زلاب اسفنج سرشته مثل زو طیار سازند و با آب  
 کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سوده طلا کنند طلا جهت روع اورام متبیه گوش صفت آن سفید آب از نیمه و اسنگ سوزا  
 یک درم فلفل حنظل قاقیا هر یک دو درم صندل سفید مایا هر یک سه درم گل قبولیا نیم درم گل ارغی ده درم کوفته حنظل آب کاسنی یک درم  
 طلا نمایند طلا که درم پس گوش دفع صفت آن صندل سرخ فلفل شیان مایا صبر زرد زعفران مرکبی حله برابر بگل طلا نمایند  
 طلا که در کوفته شدن گوش لعل می آید صفت آن صبر زرد قاقیا کنگر بسکه و سفیدی تخم نیم شسته طلا کنند طلا بر لیس جگر بر پیشانی  
 پیدا شود صفت آن کافور زعفران هر یک نیم درم گل منتوم یک درم گل ارغی دو درم بجلاب و سرکه انگوری طلا کنند طلا بر لیس قروح بینی  
 صفت آن باز و سبز پوست بلبله و رو با چربی مرغ و روغن گل طلا نمایند طلا جهت شقاق لب آنگاه برین رو با سفید صفت  
 آن روغن گل دو نیم درم سوسه یک درم شقاق عدسی مرو اسنگ زرد و چوب دهنه قرنگه نیم درم شمشیر سوخته زعفران هر یک دو درم  
 کافور یک انگ بدست و درم سوزانند طلا نمایند ایضا جهت شقاق لب مجرب صفت آن روغن گل با سفیدی بریضه و  
 آرد کرسه سرشته طلا نمایند طلا بر لیس سقوط لومات که از طوبت دومی باشد دفع صفت آن آرد و بوماش گل ارغی صغ عربی

افاقا کثیره کوفته بخینه بسفیدی بین میرغ خیره نموده با پنج رطل حق نموده طلا نمایند طلا مانع درم نکند و خسار و صفت آن ریزه چینی کالی نیری  
 بیلر سیاه نقل گرد گل مثانی حلیه ساوی کوفته بخینه یک توله باب بخینه بیگم صناد نمایند طلا بر سره شناق صفراوی صفت آن  
 گل اریخی فلفل صندل سفید شیان ماینا ساوی باب کوه و گلاب و اندک مسکه سائیده بیرون حلق صناد نمایند طلا بعد و در و ریزه چینی  
 هر یک سه ماشه ایون سه سرخ باب بیگم صناد کرون نیز کف است طلا که در وقت انحطاط در خفاق لجنی بکار آید صفت آن  
 سوم سفید بروغن موسن و دروغن حاناب ساخته بر آتش گزارند تا غلط شود و از خلخ طلا کردن مجرب است طلا که در اولم حادثی  
 بسیار مانع است صفت آن کنگد کنگد قبولیا بروغن گل سائیده طلا کنند ایضا که آماس پستان را سود دارد و صفت آن  
 نان گندم خشک کرده کوفته بخینه آرد و جاکرد با قلا آرد و حلیه بیگم هر یک جزوی از عرقن را نصف جزو کوفته بخینه بزوری میخشد و بر سرشند و طلا  
 کنند طلا که در قطع شیر مجرب الظاکی است صفت آن مروا سنگ زیر و سیاه حلیه عکس با مودی شراب یا مسکه سرشته اول  
 شیر را در پستان خوب بدوشند بعد صناد نمایند و الا شیر که در آن متع باشد منقذ شده باعث قروح گردد ایضا که شیر کم کند صفت  
 آن کاک مروا سنگ بروغن گل طلا کنند و طلا سه برگ اسپغول و سداب و تخم آن و تخم آن و شنداد و تخم کرب و گل بابونه و  
 زیره کوفته با مسکه و چند قدر سه شونیزه داخل کرده بخینه و در ظمین آب سائیده و کذا کستنی و آب چقدر را کند هر مقل شیر را طلا کند که پستان  
 را کمر ساد صفت آن برگ و بار و گل پوست آرد با یک نموده شیان و زردک بر تر نمایند و در دیگر چند جوش داده صاف نموده چاه را محصا  
 آن دروغن تلخ اضافه نموده بخوشانند تا آب بمانی گردد و دروغن بماند قدر سه بر پستان آید باشد طلا که پستان را بزرگ شدنند و صفت  
 آن ظمین الحرام که کوفته با مسکه سرشته طلا کنند طلا که چون در راه بعد از حیض سه روز بر شرب و روز دوسه بار طلا کنند استر خلکندی باز دارد  
 صفت آن آرد و جو پوست اندازد کوانچ هم را با یک سائیده با مسکه آینه طلا نمایند طلا که عین بر البدن مهر آمدن پستان است  
 صفت آن سندی کوفته با مسکه با یک سوده طلا کنند ایضا شافع بالا صفت آن گچ پیل بچ عودا سنگ ساوی  
 کوفته با مسکه با طلا نمایند طلا که جت در معده گرم و حرقت فم معده صفت آن عود کند و مسکه طبا شیر هر یک یک ماشه  
 پوست بیرون پشته زرد و صندل سفید هر یک سه ماشه دروغن یک توله قدر حاجت او در کوفته بخینه بروغن گل و گلاب آینه بخینه بر  
 فم معده طلا کنند و در سخت حرارت کافور و آب سیب آب به اضافه نمایند طلا بر سره ضعف معده و وجع فواد صفت آن  
 در و چینی و حلیه صندل اگر ترکی زرباد و گلاب سوده دروغن مسکه داخل نموده بر فم معده طلا کنند طلا که جت ضعف جرم معده مجرب  
 صفت آن حله مسکه هر یک سه شقال اینستین جبر هر یک دو شقال گل سرخ چغندر گل قرضل سعد منبل هر یک دو درم و درم با یک  
 سوده با گلاب یا شراب سرشته بر معده طلا نمایند طلا که معده را قوت و در صفت آن منبل الطیب مسکه کوفنی گل سرخ را که مسکه  
 تقصیر الریه هر یک جزوی سائیده صناد کنند طلا که جت درم غلی معده میزد صفت آن کلبل الک جده بابونه اینستین هر یک  
 میزد و در مسکه تخم شنب پیس بطهر یک ده درم پنج تخم میزد و درم یک تخم پیچدرم بدستور مرتب سازند طلا که درم صلب کند سوده  
 و البایت سوزند است صفت آن موم سه درم مسکه هر یک یک پیچدرم تخم کرب منبل هر یک ده درم دروغن ناروین پانزده درم

صمغ را در شراب حل کنند و با سوم روغن سرشته طلا کنند طلا بر سه حرقه هم معدود و جگر که از مرض سراق بهر سوره و در روغن گرم را نافع  
 صفت آن پوست برون پسته زرد و صندل سفید از هر یک سه ماشه جویند و صمغی طباشیر هر یک یک ماشه روغن گل یک توله  
 گلاب قدر حاجت کوفته بخیمه بر روغن گل و گلاب سرشته نرم نموده طلا نمایند و اگر حرارت تن زیاد باشد قدر سه کافور و آب و صندل  
 اصناف طلا کنند طلا که باز دارد و صفت آن اقاقیا سومی که کند کاک جود السرو گل سرخ ماده طله گل سرخی بلوط گاو ریس برنج عدس گل  
 بزر الیخ صندل هر چه ازین ادویه طبیب مناسب داند آب و دور و آب به طلا بر شکم نماید طلا جهت ضعف و جگر و اصلاح معده و صفت  
 آن گل بنفشه آرد و حلب هر یک دو ماشه گل سرخ بنفشه صمغی سنبل الطیب از هر یک سه ماشه سدر کوفی از قتر قصب الزوریر هر یک یک ماشه  
 گل بابونه گل خطمی آرد و جود هر یک هشت ماشه کوفته بخیمه بلعاب بزر کتان سرشته طلا نمایند طلا جهت استسقا که از گرمی جگر باشد نافع  
 و مجرب است صفت آن زعفران دو دانگ صمغی نصف درم ریوند چینی اسارون لک عنسول هر یک و دورم گل سرخ سه درم  
 شیان ما یثا تخم کاسنی تخم کشوف هر یک سه درم اکلیل الکاک گل خطمی گل بابونه گل بنفشه هر یک پنج درم کوفته بخیمه آب کاسنی سبز و گلاب  
 سرشته بر شکم و اطراف طلا نمایند ایضا بر سه استسقا که صفت آن کف و دیانک سنگ بوره ارمنی اگر ترکی زرد بنا و حاشا  
 صبر سقوطی سرنگین گا و دوسر که و گلاب بر پشت و پا و دست طلا نمایند طلا جهت استسقا که صفت آن صبر سقوطی  
 پیشک بزر گل ارمنی بوره ارمنی سبک طلا کنند طلای سه بندی حابس اسهال صفت آن جاقفل مغز تخم انبه کشته مغز بیل نقاره  
 مناسب گرفته اینون قار سه داخل کرده بسایند و بر شکم طلا نمایند یعنی مغز تخم جاسن عوض جاقفل داخل کرده بزنان می چسباند طلا  
 در تسکین درد زیر وری و غیره و صفت آن روغن گل وزره تخم مرغ بهر سرشته دانه که مروا سنگ آهیمه بر مقود طلا کنند  
 طلا بر سه قوچ انفال صفت آن پوست بیل زرد و ایله و مغز تخم موده مسادی سوده آب پخته روغن بیدانجر داخل نموده بزنان  
 و جان طلا نمایند طلا که حب الصمغ و کرم و دانه اطفال لا یفید صفت آن ششین سه درم برگ شصا لوده درم نه و گا و یک عدد  
 و قدر سه سر که داخل کرده بر حوالی ناف طلا کنند و طلا مفتوح خون بودا سر و سکن رو صفت آن آب پیاد صبر زرد و زهره گا و  
 از هر یک قدر مناسب گرفته بیا میرند و بهر سوره طلا کنند ایضا که با سورا خشک کند صفت آن پوست انار عصاره و حبه سیر  
 جیف بلوط جود السو و کند هر واحد سه درم کوفته بخیمه و آب انکور یک شانه روزی یک نخل نرم کرد و پیش بر پارچه طلا کرد بر موضع باده  
 بچسباند طلا که با سیر راتابه کند و از پنج برافکنند صفت آن بوره بوته کفشی از بوق است سه درم زنج و دورم سم الفار یک نیم  
 درم زنگار یک درم نرم کوفته پاره پیمرغ را بگل دانه و قدر سه از آن آهیمه طلا کنند و اگر علت ضعیف باشد سه روز نهند و هر روز دانه اگر  
 باشد پنج روز نهند هر روز دانه و بار تا علت تباها شود پس می سازند از پیاز سرخ و روغن گا و هر روز نهند بر سحاه تا بختد و درین دست با بخا  
 آب نرسد تا و تیکه بشود چون سه یا شش می تپا کنند از آن زرد و دورم الاغین و سفیده مرغ پیمرغ تا گوشت بر آید طلا که درم نرم مقدار  
 نافع صفت آن عدس گل سرخ برابر سرگز و کوفته بخیمه باب عنب الشلب روغن گل طلا کنند و اگر نان سید و آب بک پخته باز  
 تخم مرغ و روغن گل آهیمه صفا نمایند نیز مفید بود و طلا که بر سه جالین و قوت باه محوس است صفت آن گوبو نچی سفید و روغن پوست

چل عاقر قریب است پنج کثیر سفید بر سر میوه غزال گوشت هر یک دو دام دل سوخته حال گوشت و سر سفوف ساخته نگاه دارند و جالگوته و سر خسته  
دشیر که در قریب یک آثار باشد بخیلی در بار چربسته و در سر چوب خوب بند و دارند و بعد از آن در سر گین گاو میش آب آخته و در سر جوش  
داده و بر زنده اندازان بر سر او بر دشیر نیم آن کار کرده جدا بسته چو کشند طلا از حیرات و ارث علیان صفت آن شیر آگ شیر  
سورخ زده باره شیر سورخ بر سر نیم دیگر که باشد شیر درخت بر سر هر یک سه ماشه تخم و بتور دیاه بار یک سوه شش شیر روغن ماده کاو  
یکتو دل روغن را در بخیلی بکشد و چون بچوب کشد یا در چار طوط شیر انداخته و حل کنند و بزودی فرو تار و ده تخم و بتورده سوخت داخل کنند  
و خوب حل سازند بعد در ظرفی بدارند وقت شب قدری بخور بریان بالیده بند و صبح و کنند ایضا مقوی باه کیم شیر افغان بیونیه  
اکثر مردم را نفخ بخشد صفت آن شکوفه از ترالطی پاره یکسکه عاقر قریب حاصور بنقی بیاز نرس و ادینی در هر دو تر کاو و سر رادر کمر  
از آب زهره سیزده پاس کرل نموده نگه دارند بعد در قدری طلا کنند ایضا مجرب حکم مدوح صفت آن فرغیون قند هر یک درم  
بسایه کیدرم و در فلفل یک نیم درم عاقر قریب حاصور نیم درم موم کافوری نیم درم تخم جرجر چند پیر سر هر یک یک نیم درم روغن نرس نیم او قبل و اول مجر  
در روغن مذکور گداخته او و یکد نیمه در آن آیم زنده استقی بلخ لعل آرد و سواست حشفه طلا میکده باشند و بالایش برگ پان بچیت طلا  
از ناله حکم شعلی کفین از کار رفته را مجرب مفید است صفت آن پوست پنج کثیر سفید گوشتی سفید هر یک نیم پا و قسط تلخ  
مخمر جالگوته هر یک و توله سفوف کرده و دشیر کاو میش پانزده آثار خوب آخته نیمه پزند و جفات بسته صبح چهارم شیر آب انداخته مسکه بکشد  
جفات را در روغن سازند که قاتل میشود و مسکه آرد کرده و دارند قدری بقیه طلا کرده بر برگ تنبول بر بندند و بقدر یک سرخ یا پان بخورند یا بتور  
و در هفت صحت شود طلا تا لایف حکم محمد با بخت تقویت باه مجرب صفت آن سیاب دو دام سه گاه نیم دام نسل یک دام  
چند گاه متشابه برین قسط هر یک نیم دام بر بیرونی چند پیر سر هر یک یک دام روغن کجده سیاه پا و مسکه خام آب برگ خنیل نیم آثار سراب و دانه  
با دانه اول آب و شراب روغن کجده هر یک یکا کرده بچوشانند تا که آب مذکور و شراب جذب شود و روغن بماند بعد از آن دو دام را کوفته بخیه  
در روغن مذکور و افکند و بسوزانند پس صاف نموده و دشیر نه نگه دارند و بقدر و در رخ طلا کنند و بالای آن برگ تنبول بر بندند یک هفته یا  
زیاده لعل آرد مجرب است ایضا بر این قوت باه صفت آن زهر نیمه حقی بلخ نموده و بشیر و خست اک عمل خالص روغن ماده کاو  
و در ظرف آبی بسته آبی حل ساخته و دشیر نه نگه دارند و وقت شام بقدر نیمه تخم و بقیه طلا نموده و بالایش برگ یا ن هاده برشته خام  
بند و وقت صبح از آب گرم بشویند یک هفته تا دو هفته لعل آرد طلا بر این تقویت باه به نظیر صفت آن آب پیاز غصص آب  
پیاز نرس آب پیاز سفید آب سر هر یک سه ماشه روغن حبس السالین یک توله زهر فروغ یک عدد زهره کجده یک عدد مویس  
نیم بسته عدد نیمه پنج عدد مویس عاقر قریب حاصور نیم و در فلفل پوست پنج کثیر سفید قفر الیوه هر یک چهار ماشه هم رادر کمر انداخته با دو تو  
شراب تند حقی بلخ نموده و بست بدارند وقت حاجت بر روغن کاو تازه ساعیده سوارے نیمه طلا باز مسوزش که خطر نکند تا هفت  
روز لعل آید ایضا که بنزدین نیمه نیست صفت آن سم الفار در پنج مش گوت سیاب انبریک شش ماشه و چهار توله عمل خالص  
کر کرل کنند بعد از آن پیس شیریه فک صحرانی کاو خصیه در گرده او بر آورده باشند و پیس سوار بر و دل که هندی ساند گویند هر یک دو توله

اگر فته و اغ کرده غزالین زوهر یک توکم پتال مدیک عدد و کمرل اندازند و اوید و غوره باز کمرل کنند یک شبانه روز پس بخیر نمائند  
 اوید و جبه سفید تخم ترسب کثانی عاقر قرحا چرک گوش انسان جوان چیز بودا بسیار سه قزقل پیش قفر البو و اوزاقی سوده پوست بچ کثیر سفید  
 مریخ حلیت خالص مشک از هر یک سه ماشه کوفته بختیه و کمرل انداخته با شرب و دواشته تند همه اوید و حتی کرده و کمرل انداخته صلایه  
 نمایند تا دور و زجب بسته و زنده و ملاسه رفیق بر زکرم سوسه حشفه نمایند و بالا برگ تنبول بنده طلا مقوی باد و دیراسته جانی هرگاه و  
 مد پیش و پس تفاوت باشد صفت آن تنبول که میانه تیلیه کند یک آذله سار سباله تیلیه سیاه هر واحد برابر همه راسوسه سیاه  
 خوب باریک سائیده مثل شکر منوده خشک نگا دارند و ربع درجه با فته هار یکس آورده و دانی مذکور در قند و روغن زرد آغشته پارچه آن  
 ملوث نموده بر سینک سرکی فیتکه نموده از یک طرف و آتش از رفته و کمرل سیاه انداخته بر آن روغن بچکانند هرگاه فیتکه سوخته  
 شود آن زمان مع سیاه چار پاس خوب کمرل کرده نگا دارند و فیتکه خواهند استعمال نمایند قدر برفیق باشد و قدر سه بر بزرگ پان  
 مالیده بندند و در میان خام بچینند و جاسه و دخت و حشفه را طلا زرد و رفته سه بار استعمال نمایند و اگر بشورید آلود و سواس نکند  
 بفضول آبی طلب حاصل گردد طلا براسه معنی صفت آن گند یک آذله سار چیدام هر تال طبخی دو دام منسل سرخ سه دام زهر تیلیه  
 هفت ماشه روغن بید بخیر جیلر دلم زرده بیض سرخ سیزده عدد اول هر چهار جزا زردی بیض سرخ کمرل نمایند و روغن مذکور آغشته  
 در شیشی آتشی روغن کشند طلا براسه بملوک جرب استاد و روم صفت آن چند بید سرخ مریخ عاقر قرحا سنگ بهر راسطه و غرضی  
 پودر کمرل هر یک دو ماشه با شرب و دواشته سائیده با مسکه گاوش و دپاس کمرل کنند مثل سرخ شود حشفه گداشته طلا کنند بالا لیش  
 برگ پان بنده طلا سیمی و مسک صفت آن پوست بچ آگ ذر توله بزده یکله یک پوست بچ کثیر سفید چار توله  
 همه را در عرق چوب کیوئه و آب زهره گاوش کمرل نمایند و مثل کناره شتی حب بندند و وقت حاجت آب پوست خنخاش حله کرده سواسه  
 حشفه طلا نمایند و بالا لیش برگ تنبول بنده بید یک پاس دور کرده مشغول بچای شوند و اگر اساک میار گردوز آب گرم شسته بالا لیش  
 روغن جنجیلی با لند طلا مجرب و مختصر الیتم حکم محمد جعفر صفت آن پوست بچ کثیر سفید پیه شیر خالین چرک گوش آدمی هر یک یکدم  
 روغن گاوش و بید مثل سرخ ساخته طلا نمایند ایضا مجرب صفت آن سخی که عقب سر سائیده می باشد بوزن یک نخود تر فضل  
 سه عدد آب برگ پان صلایه نموده طلا نمایند طلا که طیبی بر زمین معاش خود میداشت صفت آن پچانک سیاه  
 چرب عاقر قرحا سیند و در هر یک یک توله شیر آگ چار توله مسکه گاوشه توله همه را خوب کوفته بختیه پاسیند و رو شیره و مسکه  
 گزای کرده اند سه چوب نیم فلوس وصل کرده چار روز میان بیده نگا دارند که مدت رفع شود پس یک ماشه برفیق مالیده  
 برگ پان بنده وقت شب معج آب بشوئید اگر بهر سوز باشد قدر سه گرم کرده با لند ایضا مقوی باد صفت آن مردانگ  
 سیاه بهر تال سم الفار هر یک سه ماشه تخم کثانی چار دام روغن زرد نیم پا و اوید بار یک سائیده و شیره تخم کثانی که آب بر آورده باشند  
 شانزد و دپاس کمرل نمایند بعد از آن در روغن نند چار پاس کمرل کرده بختیه و وقت حاجت کم از رخ طلا نموده باشند و بالا برگ  
 تنبول بنده نمک و جاما نمک این بشا به و دانه طلا که براسه جانی و حتی و در نری و سطرپی برفیق عیب است صفت آن

شیططرح مرمره و استخوان ماهی سوخته زاک سرخ خشک هر یک یک توله خراطین هفت توله انبوس صری و مسکن هر میده هر یک یک  
 دو توله هر راسا سیده هر یک یک توله و بعد از آن فرغ نموده ساندله پیه شیر نفل جنگلی و دهنه مال کنگنی هر یک هفت توله تخم ترب تخم گداز  
 از هر یک چهار توله چ جنگلی پنج توله این همه را بطریق چه و شیشی روغن کشند و در شیشه دار و کما مذکور آویخته استعمال نمایند و بقدر نیم رخ عمل  
 آرنک و دوائی مذکور نیز بسیار است ایضا از حکیم کلوصاحب مرحوم صفت آن عاقر قرحا چ کنی کوٹ مال کنگنی تخم دهنه و دهنه سیاه  
 پوست پنج کنیز سفید کنگنی سفید کنگنی تر نفل جادوی کپله چمک سیاه بره بون انگور و اودی ساوی گرفته کوفته در روغن کنجد چرب کرده  
 و شیشی روغن کشند پس از آن قدس جندید شکر حلو و استعمال نمایند ایضا که در دست بسیار تعریف مینو و صفت آن گویچی  
 سفید توله زهر تیلیه یک نیم توله هر تالی طبعی دو توله جزوایک نیم توله تر نفل دو توله مغز جالگو یک توله زعفران شمش ماشی چری شیر تازه که  
 یک سال بر آن نگذاشته باشد و توله هر دوی را در کربل آهشت پاس در شیر مرش سخن کنند بعد خوب ساخته در سایه خشک کنند پس در  
 شیشی آتش گل حکمت نموده انداخته بالا سئ شیشی برگ آگ فرش کرده و بالایش در یک محرابی پر کرده روغن کشند آتش با چنگ ششی که  
 بالا سئ در یک گزاشته باشد داخل مانند آب سفید برون آن در بر منقش النفس در سه بران المیده بخورند و بعد از آن که روغن خرج بینا  
 خود بر آمد آن را در طلا استعمال نمایند و در هفت طلا اکرب یا هر چه بر سر آرد زوی و مطری تعفیب از حکیم جعفر صفت آن خراطین خشک  
 یک توله و شیر و برگ گشای خرد و یا در شیر مرش سائیده بر پارچه آغشته بر تعفیب بچینه و دشت پاس دارند بعد آب گرم بشویند و بین  
 قسم سه چهار بار عمل کنند طلا سئ مسک عجیب صفت آن سستی نوک کپله مندر سو که کند در یاد و نفل پوست پنج کنیز سفید کوفته  
 بنیت و آب سفید که کما مذکور طلا کنند ایضا اجبت اسماک از میان حکیم ارشد صفت آن سبزی اندرون تخم کنول چهار عدد خرد  
 پانزده عدد تخم سبزی یازده عدد تخم دهنه و دهنه و دانه پوست پنج نفل یک سخی مثل عصار سائیده آب سرشته برکت دست و پا طلا نمایند و  
 بعد یک پتر شغل شوند ایضا مسک و جرب صفت آن بر پیشانی مضفوع کلان و دهنه و فونی میا باشد مانند سر پان کوچاک  
 نزدیک ابرو باید که مضفوع کلان را گرفته آن مضفوع را نشوره سستی کلان آن توده و آزا با چکیده سستی نفل آغشته طلا کنند و بعد از خشکی نزدیک  
 زن نماید طلا سئ که جماعت الدلت دهنه صفت آن فایه گر سیاه و پیه نیم رخ در روغن بریان کنند که بسوزد و آن روغن را  
 بر تعفیب بالند ایضا استخفا و ملذذ صفت آن آب زهره خوسر عمل هر دو ساوی طلا کنند ایضا ملذذ صفت آن  
 سماگ بریان نموده و بگلآب سائیده قدر سئ مشک انداخته حلو طلا نمایند طلا منزل النساء صفت آن سیاه بیدنگ  
 کافور یک درم سماگ یک درم و آب یا در شراب صلا که کرده بر تعفیب طلا کنند و ایضا طلا که در مرو است با نفل مراب زهره مرغ  
 سیاه همین عمل و طلا منزل النساء صفت آن کافور یک سرخ زنجیر و سرخ سماگ و نیم سرخ سائیده آب سرشته بر و زک  
 طلا نموده جماعت کنند طلا ملذذ و مقوی با و از معمولی صفت آن دایمی عاقر قرحا نفل بوره و مرغی زهره آب گو سفند  
 صغ عربی زنجبیل کباب بر راسا سیده مبل سرشته حلو کنند و بعد خشک شدن جلع نمایند ایضا ملذذ جلع و منزل متوازن و جرب  
 صفت آن جرب البقر حل یک یک توله دهنه و کربل بصا نیک که مرمره ساگ عدد آب دهنه و جرب باشد محل کرده بر تعفیب طلا کنند

و جماعت نمایند ایضا طغذ و منزل النساء صفت آن سهاگ تنید کیا بهر دو مساوی ساید و در آب و دهن یا شمشیر و الفلک و  
جلع کنند نهایت عجیب است طلالا محمول بر اے درم خاصه صفت آن گل قبولیاء غلبه آرد و جل خلی مفید کشتیز  
فوج را در روغن گل و زرد تخم مرغ و سرکه و اندک زعفران داخل کرده طلالا کنند طلالا جهت درم بار و خصیه و قضیب بکار آید صفت  
آن سفتر تخم بیدار تخم زیره کرمانی و سوز منقح گل بابونه اکلیل الماک مرکب بزرگ قنب آرد و با قنار و حله آرد و مساوی آب بخته طلالا نمایند  
ایضا ارجح و درم خصیه را نافع است صفت آن کاکج کوکنا آرد و جارد و عدس حله مساوی با زرد تخم مرغ و روغن گل طلالا نمایند  
طلالا خصیه بزرگ شده را کوچک کند زانیکه بر سیل غری باشد درم صفت آن پاره سرب را بر پاره سرب و دیگر آب کشتیز  
سبز بسایند پس آن سوده را طلالا کنند طلالا بر اے خارش خصیه و قضیب مفید صفت آن صبر زرد و شاد بر یک چهار دانگ  
نشاسته یکدرم شیان مایتا اقا قیام بر یک سه درم کوته بگل آب و سرکه سرشته طلالا نمایند و اگر خواهند که حارش مقدر را نافع باشد گل سرخ  
صندلین هر یک نیم درم زیاده کنند و در تخم و دیگر محض صبر زرد ایشان نوشته ایضا بر اے حکم خصیه و قضیب قتیله ماده آن صغرا و  
بلغم شور باشد صفت آن برگ خاشا شتر و گل طی سفید و بر سقراطی کوته بخته بسر که انگوری سرشته روغن گل داخل کرده مثل مرهم  
ساخته طلالا سازند ایضا اگر بر اے حکم خصیه و قضیب تجر بر سیده صفت آن انار ترش یک عدد و در پاتیله سی قلی ناکرده با سرکه  
انگوری پزیز تا منحل شود پس در دهن کرده برگ خاشا شتر و کبریت در دهن فارسی مردان شک حرق طوطیا سیه هندی طوطیا سیه کوفتی  
بریان کرده بنذر درم کوته بخته داخل نموده روغن گل بخت شقال و صاف نموده چندان بدست بالند که مثل مرهم شود پس طلالا نمایند  
طلالا عجیب جهت اعوجاج قضیب که اعصاب را حکم کند و نفوذ را قوی گرداند صفت آن انیون مصری یک درم  
جوز بواریک شقال و ارچینی یک شقال و ریلع حار قرق حایک نیم شقال پیاز تر گس دو نیم شقال پوست کثیر سفید شقال کوفته  
چهار ساعت بنجوی الشرب مقطر سخی کنند و در صوماساخته خشک کنند و قهقش حاجت بشرب ساید و طلالا نمایند طلالا بر اے ضیق  
قبل در طوبت ساکن درم حرب صفت آن ماز و سبز با کافور و شمشیر ساید و در فرج طلالا نمایند و بر لبست طلالا که خارش  
فرج را نافع است صفت آن اسرب را آب کاسنی سبز بسایند پس نیلوفر تخم کا هو کوته بخته و آن بر سرشند و بگل آب بخته اند  
فرج طلالا کنند طلالا کبر استن اعانت کند صفت آن حب بلسان جادو شیر مقل با و آرد و بالسویه کوته زیره و کا و تازه سرشته  
بر قضیب طلالا کنند و بعد از خشک شدن جماعت کنند طلالا کرب استن کند و اگر حامله باشد بچ بیندازد صفت آن سداب خشک  
نظر دهن مساوی کوته بخته با آب سبز بر شتر و بر قضیب طلالا کنند و مباشرت کنند طلالا اگر دهن در فرج طلالا کنند درم  
فرشت گرد و صفت آن تلخه های رود و هوار قفلل یک جا کرده بر روغن کا و تخمینین لحم موله طلالا که جهت  
وج مفاصل حار و وج رکیب حرب است صفت آن شیان مایتا گل انیون صندلین هر یک دو ماشه اکلیل الماک گل بابونه  
بنفشه هر یک سه ماشه آرد و تخم کا هو کوشن در بندی جھنن می هر یک یکد که کوته بخته آب کشتیز سبز و آب کاسنی سبز شسته با غایت  
ایضا بخور و سکن چ مفاصل صفت آن انیون جذبه ستر هر یک یکجور زعفران نصفه جز و آب ساید و طلالا نمایند

طلا و ابتداء من مخرج مفصل معمول است صفت آن صندل سرخ گل خطمی حنظل منبذی هر یک شش ماشه آب غلب الثعلب تازه صفا و نمایند و در انتها براسه تحلیل در مفرغ فوس و تولد افزاید طلا حبث نقرس حار سفید باری صفت آن اقا قیسا حنظل صندل سفید سرخ شیان مایتا و فلفل گل ارغنی همه مساوی کوفته بخته آب غلب الثعلب سبز سرشته طلا نمایند طلا که نافع دار الفیل است صفت آن صبر اقا قیما مرکی عصاره لیمه التیس شب یامانی مساوی کوفته بخته با سرکه کمر سرشته طلا کنند و با لکه آن عصاره بپزند و در بستن از طرف عقب شروع کنند و گاه به گل سرخ و گل نار و مورد و زانو و دکانج عوض عصاره لیمه التیس میکنند ایضا بعد از ختم می کنند که صفت آن ایوه بول لبان تخم شبت بسرکه سائیده صفا نمایند طلا که سردی نافع از براسه او رام حاره که در غیر مخابن باشد صفت آن صندل سرخ عصاره مایتا گل نرسین رسوت و فلفل زعفران سائیده آب سرشته بناوق سازند و وقت حاجت یکبار آب کاسنی تازه و آب کشنیز و گلاب و غلب الثعلب سوده طلا نمایند و نفع دیگر آن که در جع دم حاک آلوده است در اطباء امراض گوش مسطور است طلا که در تحلیل در رم رمی ابتداء آن کنند صفت آن صندل سرخ زعفران مساوی آب کشنیز سبز طلا نمایند ایضا که در وقت ابتداء یکبار صفت آن سیوس گندم گل خطمی با بونه بگللاب طلا کنند طلا احمره و سائو و رام متبیه را نیز فائده بخش صفت آن صندل سرخ و فلفل شیان مایتا سفیده رطعی گل ارغنی مساوی کوفته بخته آب کشنیز سبز طلا کنند طلا براسه دل و در بخار و رام و شور و جرب صفت آن بسکیر و کچک کالی زیری مرچ برگ نیب نری ساسا گرفته آب برسان و طلا نمایند طلا که در رم رمی معمول صفت آن مرکی حنظل سوده صبر زرد زعفران مساوی باندک اقا قیسا و گل ارغنی و بسرکه و آب کرب سرشته صفا کنند و برگ سوسن خوب جوشانیده و افشره و بستن عجیب است و همچنین شبت و حنظل آب فاکستر سائیده و ایضا در اطباء قوی النفع سرگین ماهه گا و کندر میوه سالک اشنة قصب الزریره سنبل الطیب فستقین است طلا مخمور و ماسیل و جرب جعدیل و در تغییر سریع الاثر است و کار نشتر سیمایه صفت آن آب آب ناوید و پوست درخت ذات الذنب که بپندی بن گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی آب سائیده بر و دل و جوعی که و اندون خواهند بگزارد طلا که بدعده نافع است صفت آن حله بزرگتان مغرخته تهرندی کوفته بخته بگلادارند و وقت حاجت قدری با شیر گا و ترش بخته غلیظ کرده بر پارچه اندوده با لکه بپزند که مغرور و با ساخت یا تحلیل خواهد کرد طلا که در ابتدا میسرطان نافع صفت آن بجزرند و تیا و سفید آب صبر در و باون و سسته اسرب آب کشنیز سبز و غلب الثعلب سائیده استعمال کنند همچنین طلا که گل ارغنی و گل محتوم با سفیده اسرب و زیت القاق و عصاره کاه و جوی العالم و اسفول و باون و سسته مذکور و اگر در آن حرقت و حرارت و ضربان باشد سلطان نهی کوفته با فلیما طلا کنند و هرگاه متفرج گردد و پارچه گمان مبلول و آب غلب الثعلب بپزند و هرگاه خشک شود آن آب بریزند و خاکستر سلطان با تلیما و دم و روغن گل ایضا طلا نمایند ایضا بیکر زعفران سیده و کندر و سفید اب از زیر هر واحد یکدم و گل ارغنی و صبر مغرور هر یک دو درم سائیده بر سلطان رطب بطریق مذکور و خشک بطور معمول روغن گل استعمال نمایند و با بگیز و گل ارغنی و گل محتوم و در باون طلخی و سسته اسرب نداخته بسرکه و آب و یا با شیر خوب سائیده بر سلطان متفرج طلا نمایند و از مجربات سرزندی است که بخت



سخ یعنی ساسخی بقدر چهار دم در دو رخ کا و پهنه تا مهر شود مثل مهر نگردد بر سر طالع منتهی که در ابتدا از زبانی منع کند و بعد از آن  
تقریر باز دارد و اندامال متفرق کند طالع برائے شور و سرخ با ده صفت آن رسوت کات سفید صندل سرخ باب کشنیز سبز سائیده  
ضاد نماید ایضا برائے سرخ با ده صفت آن گل ارمنی طباشیر هر یک چهار دم و خمض پوش در بندى هر یک دو دم و کوفته  
بخت در آب عنب الثعلب تازه و آب کشنیز سبز آینه طلا نماید ایضا برائے پختل بدن از سرخ با ده صفت آن رسوت کات سرخ  
صندل سرخ باب کشنیز سبز سائیده ضاد کنند طالع که جنت شری مجرب است صفت آن کلک آرد و مساوی باب کشنیز سبز  
و سرکه و آب کوه سبز آینه طلا کنند ایضا برائے شری صفت آن خمض ماز و سبز صندل سفید زر و چوبه برابر کوفته بختی بسر که  
و گلاب طلا نماید طالع که نذر اسفید است صفت آن گل ارمنی گل قیو لیا هر کدام سه دم اقا قیاصند لیون هر کدام یک دم  
کوفته بختی باب بارنگ یا آب خرد سرشته طلا کنند طالع اسمول مجرب حکیم احسن العه خان بر سر آینه و تشک و دلیه و وسیع و جرب و  
حک و جمیع مواد سوداویه صفت آن رال رسپیور سینند و کافور سفید کاشغری کتفه سفید کیمه گل ارمنی رسوت دیوانه هر یک  
سه باشد مردانگ نیله توتیه برشته هر یک دو باشد همه برابر کشتل سر سائیده در دو رخ زر و سه تولد و آب چند بار شسته آینه  
بکار برند ایضا اسمول مجرب بر سر آتشک صفت آن سفید کاشغری شش باشد شنگرف سه باشد مردانگ سنگ مجرب  
سه باشد رسپیور کافور هر یک یک باشد راسل سر سائیده در دو رخ زر و دو تولد کچند بار در آب شسته باشند آینه طلا نماید طالع  
بخت جرب و آله مجرب صفت آن مردانگ خاک لیل چونه بری خشک هر یک یک پخته نیله توتیه مجرب و کتفه سفید شش جز و کوفته  
در دو رخ تلخ یا شیرین آینه به بالند و ساعتی و آفتاب نشیند ایضا مجرب هست حک و کوفته صفت آن کیمه مردانگ هر  
چهار دام نیله توتیه برشته یکدم کوفته بختی باب برگ پان کمرل کنند تا پختن مرع شود و بالند و گاسه برگ خا و کتفه در دو رخ خا  
افزوده محل آمده بسیار ضیاء افتاده ایضا برائے خارش نافه و مجرب صفت آن گل ارمنی یکتوله کافور و داشته و مخمران یک باشد  
گل کافیش یک تولد سرکه دو تولد در دو رخ با دام چهار تولد بر ستور سرشته طلا نماید ایضا برائے خارش خشک صفت آن  
قسط شیرین کنند شش هر یک یکدم میر طبره در دو رخ گل هر یک یک پخته مرع آینه در حمام رفت طلا کنند طالع برائے دوا مجرب است  
صفت آن سماگ تیلیه کند یک شکر سفید برابر سائیده باب طلا کنند و در سرخ و گچ رسپیور زیاده است و نوشته که در گلاب سائیده  
بکار برند ایضا اسمول صفت آن ماز و سبز سماگ بریان کند یک چاچه کتفه یا پیر یا هر یک یکتوله مرع سیاه شش باشد  
نیله توتیه بریان سه باشد و آب لیون سائیده همانند و بوقت حاجت طلا کنند ایضا برائے دوا معمول صفت آن تخم پود  
آله لاکه برابر موضع دوا را خاریده و دالی مذکور باب طلا کنند و سه روز دفع شود طالع برائے دوا مجرب معمول صفت آن گندک که سار  
گندک چاچه کتفه سفید رال گوشت باجی هر یک یکتوله تخم پود شش تولد کوفته بختی باب شب سرشته بکار برند ایضا مجرب  
و بنظر صفت آن سماگ بریان فلفل سیاه بلبله زنگی پوست پنچ پاک جوی هر چهار برابر و آب لیون سخی کرده بر موضع توبا  
طلا نماید و سه روز ساهل گردانده بخوبی که مجال عود ندارد و طلا کنند گچ و دوا معمول و مجرب صفت آن باجی گونجی سر سون

گویند که کوفته بخیت بدوش ترش سرشته بخار برند ایضا مجرب است قویا صفت آن سها که کف و ریازاک توتیا که هندی  
 هر یک مانند باب لیون کاغذی طلا نمایند بر روز چهار پنج نوبت ایضا که درازاله قویا از جراثیم انفا کیست صفت آن مرصاف  
 شکو به الجرب است شب یانی همه مساوی کوفته بخیت با قطن سرشته بعد از خاریدن قویا طلا نمایند ایضا برائے قویا نفع صفت آن  
 قطن را صغ کور و مازو هر یک یک اوقیه بورا اثنی نیم اوقیه قافله صفات صفت عدد سائید با سرکه سرشته طلا نمایند و هرگاه خشک شود  
 آب سرد بشویند طلا برائے چها جن مجرب صفت آن پاره کته اجراین خراسانی هر یک یکدوم روغن بادکوبه چهار دام و زوون  
 سی با چوب نیم سه روز سخن نمایند بعد از آن بر چاهن طلا کنند و آب آتش گرمی و مهند طلا که در دفع نایل و خیلان مجرب است صفت آن  
 لگو روغن فنج شونیز خاک سرعتر ب مساوی سائید با سرکه طلا سازند ایضا که بلبابت قوی است صفت آن اشنان سبز شخم غسل  
 فوشاد آب آب نارسیده زهر و کاو مساوی آب صابون سرشته طلا نمایند و هرگاه قوی تر خواهند زهر مغاس سوخته بوره افشار  
 از پنج بفریند ایضا نفع برائے خیلان صفت آن بودنی که بوی بسرکه سوده و یا پوست کدو شیرین بسرکه سائید طلا کنند طلا  
 که برائے سعه طیب شدیدا عفونت کثیر الصدیر تجرب رسیده صفت آن نیله توتیه برشته قطنل سیاه سوخته هر یک نیم کوله  
 عدس درست سوخته آله سوخته پوست نادر پوست شخاش سوخته کیکل سوخته هر یک یک کوله در روغن سرشت او ویه سوخته آینه طلا نمایند  
 و در نیمه و از غریب مراد سنگ عوف عدس و پوست انار و کیکل و دجاس روغن سرشت روغن زرد شسته مرقوم است ایضا از جراثیم  
 استاد و دم صفت آن قنبیل تنکار زرد چوب باچی کوفته در روغن تلخ و دو پاس کول کرده بخار برند ایضا برائے سعه قوی صفت  
 آن گل و گیدان سرگین که بر تنگ سرشته برابر سائید با سرکه خمر آینه طلا نمایند ایضا حکیم عابد گوید که نوعی از شور سر است که کوچک سیاه  
 که بعد خلق سر پدید آید و آن عمر الخلاج است پس بعد تر از شنیدن موسی سلیمان و دیاره که دره خوب بر سر بالند طلا جنت سعه  
 رطب که بر روی کوه کان بهر صفت آن کافور یک طسوج کلان زرد چوب هر یک دوسه گل سرخ دو دم سفید اب قلعی  
 سه دم کوفته بخیت موم زرد دو دم و نیم در روغن گل ده دم نکلان زرد و او در آن انداخته بیا سزند و طلا نمایند طلا که بر سر افراج سوخته و یا ند  
 صفت آن قطنل سیاه کوفته بخیت بزهره خوک شده سرشته طلا نمایند طلا نفع ادرام و بنور که در ایام برسات بسبب رطوبت  
 ظاهر میشود صفت آن زرد چوب سوخته چو تکی هر دو برابر با یک ساخته بر روغن نیگرم حل نمایند و بر پارچه نهاد و چسب بپانند  
 ایضا برائے بنور که بر بینی و سر و دم و سرشال بهر صفت آن خسته انجبه سفید صندل سفید آب سائید  
 طلا نمایند طلا جنت بنور روی مجرب است صفت آن کافور زعفران هر یک نیمه آنگ گل ارنی گل خنوم هر یک یکدم کوفته  
 بخیت بخلاب و سرکه انجوری سرشته طلا نمایند و اگر بنور رطب باشد مراد سنگ یکدم صندل نیمه کوفته بخیت بر روغن گل و سرکه طلا نمایند  
 طلا جنت مائه مجرب و معمول است صفت آن سحر تخم کنایه همک قطن تلخ برابر آب سائید بر رو مالیده باشند طلا  
 از قواب علویان که مائه را در کند و رنگ صاف نماید صفت آن تخم ترب پنچ نه گل بنفشه خنثی التعلب کثیر از بر کشته شده  
 کوفته بخیت آب کیکل و آب برگ خادو هر یک سرشته شب بر رواند و صبح آب گرم بشویند و اگر از آرد و بخود و آب آله بشویند بهتر باشد

طیلا احتیاطا صفت آن برگ سبب پنج سوسن پوست سبب مغز گوشتی سفید رنگ سفید سبب بر سر و بافتند و  
صباح بخورند و اینها کف دریا را در دهن حج تخم ترب بر یک شکر تولد ابله یک سبب نیم تولد فم غشقی نیم تولد پنج سوسن که ساجی نیم تولد  
کوته خجسته باب برص ساختن آب ساینده در روز بان و حرج است ایضا پوست و دخت سرس پوست و دخت خیار شیرین پوست  
دخت انار در دهن و سوسن بر یک سبب قسطی با یک کوته طلا کنند چون خشک شود آب گرم بشویند ایضا برای بثورینه صفت  
آن اصلا بر آن چوب چهار دم کند راشق بر او اندک گرم آب ساینده بر بشوید طلا کنند و بعد ساخته بشویند و با گلی نهاده از منی و دو درم  
گل ختموم یکدم کافور نیمه انگ زعفران نیمه درم با یک ساینده و طلاست و سر که آینه طلا نمایند و اگر بخورند که در طب باشد مردانگ صبر  
مغسول بر یک بخورم ساینده بر دهن گل و سر که بر چهره طلا نمایند ایضا برای برص مذکور صفت آن نیمه زرد و تخم شرفیم کوته  
و در ظرفی انداخته بر آن شیر تازه انداخته جوش دهند که شیر جذب شود و بعد جو مقشر بر آورد و خشک کرده و زرد چوب و کیتا بر یک شکر دم  
با جو خشک ساینده و سفیدی بپزند آینه بر چهره طلا کنند و آب سبوس گندم بشویند طلا برای در کردن نشان آینه جدری از یک نیمه علی  
کلیانی صفت آن آرد جاستخوان پوست سید که در پنج مغز تخم خرچر پنج سبب حساب البان قسط شیرین کوته خجسته بلعاب تخم کتان  
سرشته طلا نمایند لب و صمغ باب که با بون و نشسته و لان جوش داده باشند بشویند طلا که اگر خورن و کبودی که از خون مرده پدید آید بسبب  
خبر و سقط از ازال کند صفت آن نظرون شمع ساینده بر سر که آینه طلا کنند و الیدن شمع بلک الانباط و شستن بنظرون اثر  
کبودی بکلی برود طلا سبب که برص را حرج است صفت آن شیلطرج هندی تخم ترب فوه الصغ تخم سداب تخم حبه کشمش از دوات  
بورده از منی پوست پنج کبرنج زرد و زنجبیل مویخ شنب یا نی خردل امین و اخر فضل زرد و زرد لیل نخاس محرق تو بال نخاس خرق سیاه  
نمک اندرانی کوته خجسته بکل خمر آینه باند و کبر لیل آرد که بسیار نافع است طلا سبب هندی برای برص صفت آن  
شیلطرج هندی زنجبیل قنطاری سیاه زرد و مسای و یک هفت در دهن ظرف طلا زرد و طلا کرده در آفتاب  
نشیند ایضا از جالینوس صفت آن تخم ترب تخم حبه فوه الصغ کنند شیلطرج تخم قنطاری زرد و زرد لیل نخاس محرق تو بال نخاس خرق سیاه  
ساینده طلا نمایند تا آبله افتد پس چند روز ترک نمایند تا آبله بر شود یا ناعاده طلا نمایند ایضا حرج صفت آن کبریت خرق  
خرفیون خرق سیاه بر او اندک گرم هم رسا سید و بر سر که آینه استعمال نمایند فوعدی گچ جیتانیل بڑی پشگری عید شکر و مسای و  
سر که و آب شیلطرج عید ساینده طلا سازند ایضا از کوفته سها که خام خرق سیاه و سر که ساینده طلا سازند از بیاض حکیم علیم الله صاحب  
ایضا پاکس یا پلاست و ام خام نیکه و توتنه سها که کات سفید یک تولد کوته خجسته و آب لیون که ل کرده حب بندند و طلا سید و بپزند  
و این حب بر سر که و این فرامده دارد و طلا نافع برص از سبب صفت آن خرق سیاه یا زرد و سر که بپزند و ساینده طلا نمایند طلا  
مغسول برای برص ایض صفت آن ترس پنج کبر سادی کوته خجسته قدر سبب با سر که آینه باند طلا جهت برص ایض حرج  
صفت آن شیلطرج فوه تخم ترب کندش خردل مسای و بر سر که آینه در آفتاب نشسته طلا نمایند و در شکر و دیگر عرض فوه عازر  
است و در حکم شنب یا نی و در شکر زیاده است و نوشته که برص و برص سیاه را نیز نافع است ایضا برای برص هندی

صفت آن در چوب آینه هدی آلوده و آنکه گندک آلوده سارخه شود کند یک چماچه مساوی گرفته بخته آب خالص سرشته  
 بر بنی طلا نمایند ایضا بر آینه چسب باغ صفت آن مروانگ لال یک آلوده سارخه که تخم تراب و آب لیون سائیده طلا  
 کنند طلا بر آینه چسب صفت آن تخم فواری نیم پاؤ سرشت زرد تخم تراب بجا این بانی بیک مکس باهر زرد چوب مسبر سقو طری  
 در بلد سطح گوگرد و سبک بریان بیک هفت ماشه و تیا کے سبز بریان و دو ماشه سائیده بدفع آینه طلا سازند و آفتاب نشینند و بعد یک  
 گری آب یک گرم بشود طلا بر آینه بنی اسود و کلف مجرب صفت آن خربق سیاه با مسکه سوده و باز سرخ زاج کبریت آب ترب  
 سائیده آینه طلا کنند ایضا بر آینه بنی اسود صفت آن تخم ترب ده درم کندش قطره یک دو درم بسکه سرشته طلا نمایند  
 ایضا که بر آینه کلف معمولست صفت آن بهر زال شوره قلمی هر واحد یک درم سه حصه کنند و یک حصه آب سرد سائیده بالان  
 و یک گری و آفتاب نشینند پس آب گرم بشویند و سرده در مرغ میشوید طلا معمول بر آینه کلف صفت آن گل سرخ توله سم الظار  
 و سرخ سائیده چهار سازند و وقت حاجت آب سوده طلا نمایند طلا مجرب صفت آن سر لیون کاغذی بهار و بریده در چوب  
 در ریزه ریزه کرده و آن لیون بر کرده باز کلاه لیون بر آن نهاده تا یک هفته در جاسی محفوظ نگاه دارند پس از آن در چوب بر آینه ده بلخ لای  
 کند سائیده شب طلا کنند و صبح آب گرم بشویند ایضا بر آینه کلف مجرب صفت آن تخم ترب مغز بادام تلخ آرد با قلا تخم خربزه  
 خرا الصافیر سائیده طلا کنند و خون گرم خرگوش طلا کردن نیز مفید است ایضا مجرب رازی صفت آن سیاه دو درم  
 با مغز بادام سه درم و آنکه آب کرل کنند بعد مغز تخم خربزه بر آینه دو سائیده آینه زرد و طلا سازند هر روز تا یک هفته و بعد یک هفته  
 آب بشویند ایضا که بسرعت قلع آن نماید صفت آن پوست بیضه انسان با آب خربزه و آرد و سرخ لای پوست عیس با قلا  
 فوئل زباج بر امیران اجزا و سادی و در آب ترب طلا نمایند طلا بر آینه مرغی که بعد از قرحه و آله بر بدن باقی باشد صفت آن  
 مروانگ مسول با دروغن گل آینه طلا کنند و مروانگ و سفیده با مسکه و زهره کا و طلا کنند اگر اثر قرحه مانند و سفید باقی ماند چربی بطلد بر  
 و انلیون سفید بود و در کتری غسل مروانگ گشت که مروانگ یک مک برابر گرفته و بالا آینه آب اندازند و در آفتاب مانند و چند بار  
 آب تبیل کنند تا سفید گردد و طلا نافع سراز صفت آن آب زهره کا و یک گرم بده از می دو درم آب چقدر راجل درم با ل یا میز  
 و طلا کنند و بعد دو ساعت بشویند و دروغن گل مزج بسکه بالان طلا نافع و در الشلب صفت آن کبریت زرد و سم بز سوخته  
 موسی بز سوخته آله پوست انار پوست خشخاش کیله سوخته از هر یک یک توله قلف نیم توله همه ادویه سائیده در روغن سرشت آینه  
 طلا نمایند ایضا مفید و در الشلب مسفر طب صفت آن کف دریا کاغذ حب الغار مساوی همه را سوخته بسکه  
 بسرشد و طلا کنند طلا حمت شقاق اطراف صفت آن پیسه بز بگدازند و قدری مار و شل سره سائیده بالان مزج کرده و  
 شقاق بز طلا حمت رویانیدن موسی ابر و خرب است صفت آن بلبله عصفور البوزانند و با مسکه آینه طلا کنند  
 ایضا که موسی ابر و را که از خلام ریخته باشند برویاند و بعد از تنقیه بکار برند صفت آن موزج بلبله سیاه آله هر یک جزوی  
 بز باشند و در روغن زیت حل کنند و بالان بعد از آنکه موضع را طبع عوج و گلنا رسته باشد ایضا که موسی را قوت دهد و از

و تخمین باشد و در وجوب الاثر و از موده است صفت آن کند راز و هر یک یکدم مستطیل یک نیمه درم و نامر یک دو درم کو فته  
 بنشیند لادن بر روغن گل گذاخته و دیگر او را بنجته اصول شعور بایان طلائع کند ایضا که سوسه را دراز کند و انبوه گرداند صفت آن دندان  
 نیل سرشته رسوت مساوی بسایند و باب حسب بسته دارند و باب حل کرده بر موطا کنند طلال برک حلق شعر بر حسب صفت آن  
 نوره و درم و در پنج یک جزو قدر سه صبر زرد انداخته و آب ساینده طلائع نماید خاصه صبر آنست که بوسه زرد زرخ و نوره دور کنند  
 طلال براسه من انبات شعر بر حسب صفت آن آب انجیر بر بنشیند و بر زرد یا بجز آب ترنج از هر یک قدر سه مساوی با هم مخلوط نموده و در پنج یک  
 دو سه مرتبه طلائع کند هرگز سوسه از آن موضع مذکور بکشد طلال قاتل قاتل نافع خارش صفت آن موی زرد زرخ سرخ زرد و در طولی  
 هر یک یک جزو کو فته بنجته و در روغن زیت سرشته بر اعضا در حمام طلائع کند و بعد از یک ساعت که عرق جاری شود و بشویند  
 و اگر زرد زرد طول یافته نشود و عوض از برگ و فلی داخل کنند طلال براسه برص افکار که بعد از تنقیح بکار آید صفت آن جزو السرو و در پنج  
 باب ترس و سرکه سرشته طلائع کند و همچنین شب تخم گمان حرف و خردل با هم کو فته بسرکه طلال کردن و در وی شرب با سرکه سوخته  
 با زرد زرخ و تنج زفت و طب سرشته همین عمل دارد و در کدابخ حاض با سرکه طلال کردن همین اثر دارد و ایضا قوی تر از اول صفت  
 آن زرد زرخ جزو السرو و سریشم با هم زیت زفت مذکور وی شرب با هم ساینده ضما کنند ایضا قوی تر از اول صفت آن  
 زرد زرخ شب بمانی کبریت هر یک جزو زیت بسرکه و انجبین حل کنند و دیگر و با کو فته بنجته بسرشد و طلائع نماید طلال براسه اتفاح  
 و حکما صانع صفت آن خنادر حل ساینده نیمه طلائع کند و بار و روغن زرد و نمک و حنظل طلائع نماید که پوستها را که از اطراف ناخن زرد  
 سود و صفت آن مصلی سه درم نمک و دو درم مصلی را بر روغن زرد و میازند و نمک حله ده طلائع کند طلال براسه صنان یعنی گند بخل  
 صفت آن کافور نیمه امساقه فلفل مصلی هر یک یکتنقل شب بمانی نیمه امساقه فلفل مصلی هر یک یکتنقل شب بمانی نیمه امساقه فلفل مصلی هر یک یکتنقل  
 شیشه کنند و وقت حاجت بجلاب تر کرده و بخل طلائع نماید ایضا از بیاض حکیم ارشد صفت آن شب بمانی یک جزو درم نمک  
 چهار جزو و بار یک ساینده باب شفا الوان بنجته و بخل طلال که سوختگی آتش را قطع و در صفت آن پوست انار کو فته بنجته بکفیر  
 آبی اندازند و آب بر آن اندازند و بوجوشانند تا غلیظ شود و سرد نموده و در کحل انداخته زرد و بیضه مرغ بکشد و انداخته چندان بسایند که شل نمک  
 شود پس طلائع کند ایضا حاجت آبله که از سوختگی آتش میسر صفت آن بگیرند و حدس منقشر گل سرخ چندا که خواهند و حدس را  
 بنجته بگل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلائع کند طلال براسه عضو یک از آب گرم بسوزد و بسیار نافع صفت آن خاکستر سوسه زرد  
 تخم مرغ مخلوط طلائع کند طلال که خون جراحت بند نماید صفت آن صمغ عربی صبر و الاغون الزر و زیت کنند باب صمغ طلال نمایند  
 طلال که گوشت افزونی قرحه بخورلی آنکه سوزش بسیار کند صفت آن زرد زرخ سرخ خربق میاه هر یک یک نیمه درم تو بال سه درم و درم در  
 بر روغن گل بسایند و طلائع کند طلال براسه کو فته صفت آن خرهره سوخته کتله یا پیر یا نیله تنجته سوخته زرد و بوب سها که سوخته  
 اجزا برادر آب لیون کاغذی حله ده طلائع نماید طلال که بجهت در کونگی که از ضرر و سقطه بر سینه یا بر عضو دیگر رسد سودا را و صفت  
 آن ماش منقشر گل را زنی هر یک و درم افاقا صبر هر یک سه درم آب برگ مورد بر سرشد و طلائع کند و چون مراد شاک با سینه یا مغز آن

طال کند آتش سیاه و آتش زهره طلع نماید و همچنین حجر لعل و برک کرب و کند و ترب و دودینه و زنج و نظرون و صبر و نشتین باطل  
سرشته و سرهم و افلیون نیز نافع ایضا بمانند مذکور صفت آن با و ام مقشر یکدم صحت سوخته حرف ابیض هر یک و دودرم  
باش مقشر یک نیم گرم و سفید مقشر و دودرم کرسنه یکدم ترس یکدم زرد لاجر یکدم استخوان بوسیده یکدم انزروت یکدم بال شمشیر  
شکر سفید سائیده آب زاج طالع نماید و طالع شمشیر گردن سوخته کند آرد ترس آرد کرسنه آرد با قلا مساوی نیز نافع طالع که حضرت کزبلی  
جاویدان ریزه زاک بازدار و صفت آن چند بیدستر یکجای خلطیت کبریت سگین کبوتر پودینه سنگلاش صبیح اجزای مساوی بر وغن  
+ زیت کبته برشته و طلا کنند +

## باب العین الملهة مشتمل بر دو فصل

فصل اول در عصاره آله و عطوسات عصاره آله از برک آله ضعف بصیر و سوزش چشم و رفتن آب از چشم هر چه صفت  
آن آله تراده باون گین یا چوبی بکوبند و آب آن بیشمارند و آن آب با و ظرف آتشی آبش ملائم بپزند و از دست چوب نیج کت بند  
تا بقوام عمل غلیظ آید پس چوب ساخته باب سوده و چشم کشند که در روز من نیز تجربه رسیده عطوس در تبه بیارهای و مار که  
از سوزی و تری بود و مول است صفت آن صخره فارسی از روز و طویل و ام الاوین هر یک یکدم حاق قرچا شده و م کندش چهار دودرم  
برگ خرزهره یکدم کوفته بخینه اندک و ربی و مند ایضا بابر صلع که از اخلاط غلیظه باره و بخیه و سودا و دیه هر صد صفت آن  
لفل کندش چند بیدستر کوفته بخینه در ربی و مند یا در صره پارچه بار یک بسته و ایم بویزد که عطسه آید عطوس هندی مجرب هر صلع باره و  
شقیه صفت آن شخم خطل عروق الصفرین زرد چوب دار لفل کباب زنجیل تخم کرفس سلاجیت برنگ کابی تخم اوگن مساوی  
باریک سائیده و شیا ف مثل جو ساخته بطریق سوطیا نافع لعل از د عطوس نافع نیان نبی بعد تنقیه صفت آن ترب  
چند بیدستر باریک سائیده در ربی و مند یا عطسه آید عطوس که مسر و ع را مفید است صفت آن اسطوخودوس بندق  
هندی دار چینی عود صلیب کندش مساوی کوفته بخینه در ربی و مند عطوس که فالج و لقوه و سکه و جمیع امراض باره و داغی سود دارد  
و تنقیه و داغ کند و خارج شیمه بکرت سوطای نماید بشیر طیکه چون عطسه آید و هن و ربی بند کنند تا بکی قوت بیاوان ستر و شود و صفت  
آن کندش شونیز فرنیون چند بیدستر لفل زراوند و حج حب بلسان عاقر قرحا باره و ازنی جمله برابر کوفته بخینه و دمی انداخته  
در ربی و مند عطوس که تنقیه و داغ کند و لقوه و فالج و جرع را سودمند است صفت آن کندش هفت دودرم لفل سفید و سیاه  
چند بیدستر هر کدام یک دودرم سداب خشک و دودرم صبر سقوطی یک نیم گرم خردل و دودرم شونیز یکدم کوفته بخینه اندک از آن و ربی  
و مند و شیخ رئیس بندق هندی از لقوه و فالج از عطوسات مجرب نوشته و بقول جالینوس شونیز و سرکه که کشته ترنوده باریک سائیده  
سوطا گردن برائے لقوه و فالج فایده عظیم دارد و نفع کندش بعد تنقیه نافع است عطوس که جمیع علل باره و داغی را چون فالج و  
لقوه و سکه و جرع را سودمند است صفت آن شخم خطل لفل اسطوخودوس چند بیدستر باریک سائیده و دودرم کندش هشت دودرم کوفته بخینه در

بینی و منایض که در فاج و لقوه بکاید صفت آن که بش عاقره سواد و صبر بر زنجیر خش خرب سفید زنجبیل مشک براده را می  
هر چه در آن میسر یاید ساییده بآن غلظه که از عسل و سوس که موایل دور کند صفت آن که تقص الزریر و گل سرخ کندش مساوی  
بقدر شکر آب و مینی و منند نو عده یک که با و سوس و سد بقی را بعد از صند و سسل و صب الایح و غرغره و اجتناب اغذیه غلیظه بفره  
سود و صفت آن که در سر چهار انگ مرکی و دو انگ حشش یکی یک انگ و نیم باب مرزنجوش سرشته بقدر حد کس  
حب بند و هر صبح یک حب بشیر و خزان در دهن با دام ملک و در بینی چکانند فصل دوم در عریات عرق آسویجست و دارو  
ضعف بصیر و داغ مفید و مفرج دل و مقوی حکر و کرده لیسایجی است منقول از بیاض و الدوم صفت آن پوست بلبله  
کابلی پوست بلبله زرد پوست بلبله که در منقح کشنیر خشک هر یک نیم پا و گل سرخ گا و ز بان سفید چاکسور نشسته و الا ان هر یک یک  
چنانک کند سرخ ختم کاسنی بلبله یا ختم کابو ختم خرمه هر یک نیم پا و سندی یک آنا را پوست تریج صندل سفید شکر اشباع اسطوخودوس  
اصل السوس نیلو فکل گا و ز بان خرم بالنگ و صندل سرخ الا کچی سفید الا کچی سانسج هندی گل بنفشه عنب الثعلب هر یک چنانک  
سوز منقح خارشک هر یک نیم آنا شرب در پنج آنا را آب گرم تر کرده صبح آب زرد که پنج آنا را آب بنفشه پنج آنا را گوشت خلوان و قطع بر غن  
بریان اضاف کرده سر پوشش نهاده و در پیچ زعفران و مشک هر یک دو درم در پیوی بسته بخیه آن حکم نموده هفت آنا عرق  
بکشند و نیم پا و سجون مناسب مزاج و دوست نمانند عرق تنبول تالیف حکیم اکل خان که در فاج و غیسر امراض باره  
و داغی مستعمل صفت آن برگ تنبول پخته شده پا و ناخواه و خلجان زنجبیل هر یک پا و آنا صغیر و در جینی جوز بوا بسایه تر نفل  
هر یک نیم پا و عرق در جینی و شمشیر عرق با و پنجویشیه گلاب چهار شیشه بستور عرق کشند شربت از چهار توله تا هفت توله  
عرق کستکی اکل خان که همان نفع دارد صفت آن گل کستکی دو عدد و جوز بوا بسایه و ج ترکی بادیان خطائی هر یک  
در توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بستور عرق کشند شربت از چهار توله تا هفت توله نو عده یک مقوی داغ و دل  
صفت آن گل کستکی یک عدد گل سیوی گل گا و ز بان هر یک چهار توله گل نیلو فکل کشنیر خشک هر یک نیم پا و و گاسپه گل سرخ  
براده صندل هر یک چهار توله نیز افزوده میشود و هر را شب و راب ترک کنند و دو آنا عرق کشند و در صورت غلبه حرارت مزاج کا فور  
قیصوری و طباشیر بقدر مناسب بغیر اندایین عرق را بجزه قرص کا فور را طباشیر استعمال کنند عرق تنبول تالیف حکیم و کار البدر  
داغ ضعف و داغ صفت آن گل سیوی گل حشیل هر یک چهار و قیه جوز بوا بسایه و هندی تر نفل گل سرخ هر یک دو قیه  
برگ تنبول پخته شده پا و نبات سفید شده آنا شربت از هفت توله تا ده توله با شربت تنبول چهار توله و ختم شربت هفت ماشه  
عرق بلبله داغ سودا و مقوی داغ و حواس صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی کشنیر هر یک نیم آنا  
پوست بلبله آله بلبله سیاه گل سرخ موزی منقح هر یک پا و آنا اسطوخودوس سانسج هندی گل سرخ گا و ز بان هر واحد ربع ظل  
عود و غرق گل گا و ز بان ابریشم مقرض براده صندل هر واحد و شکر اشباع نیم کوفته شش توله سنبل الطیب و دو توله شب و آب فیاضانده  
و صبح بدستور بقدر ده و دوازده سیر عرق کشند نو عده یک که نافع صداع و کابوسن امراض سوداوی و داغی است و مقوی داغ و حواس

قلب باغ صعود و انحراف صفت آن اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک سیاه پودست بلبله زرد یک آنما گل سرخ گاوزبان  
هر یک نیم پاؤموزین خشک نیم پاؤموزین سیاه پودست بلبله آه هر یک یا گاوزبان و عرق چهار توله ناچار شانه زرد خیساییده هفت آنما عرق  
کشنه عرق اسطوخودوس که در کابوس بعد تقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخالت همراه اطریفل شاه تره و اطریفل  
انقیون علویان بلبله آید صفت آن اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک سیزده توله پودست زرد و کابلی و بلبله و آمله  
و بلبله سیاه هر یک دو توله گل سرخ پنج توله یک شانه زرد خیساییده عرق کشنه شربت انجبتوله تانه توله عرق ششیر مرطب بدن  
و نافع مالینیا و خفقان و با کششی در بر لخمی و قوی و عمل است صفت آن ششیر و آب گندک بیهشکر هر یک پنج آنما گر گرفته  
عرق کشنه رنگا به شیر کاؤموزین شیر زرد و آب به شیرین آب ناشپاتی آب سیب عرق گاؤزبان عرق نیلوفر عرق بیهشکر  
کلاب هر واحد یک آنما عرق ششیر سه ماشر برائے تقویت بل و معده ای افزاینده عرق گاؤزبان و عرق غنبری اصحاب مالینیا  
و قوی و خفقان و ضعف دل و جمیع امراض سوداوی و رانغ است صفت آن گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک نیم پاؤ  
صندل سفید اسطوخودوس با و پنجویه لیسالچ فستقی هر یک ده دم و کلاب و بید مشک هر یک و رطل غنبره دم و بن نیم پاؤموزین  
یستور عرق کشنه شربت دوازده دم و صاحب قزاقین و عرق بیهشکر کلاب عرق کیوڑه نوشته و گل سرخ و گل نمرین  
هر یک ده دم و مشک نیم پاؤموزین اسطوخودوس عرق نافع مالینیا سوداوی صفت آن شاه تره پودست نیم هر یک کینو فرغ کند براده  
ششیر مرطب عرق غناب هر یک یا گاوزبان و شاه تره بلبله زرد پودست بلبله آه گل سرخ صندل سفید بلبله سیاه نیم پاؤموزین نیم پاؤ  
نیم پاؤموزین حنا سبز نیم پاؤموزین گل زربل یا نه عدد مندی نیم آنما لیسالچ انقیون و صرور به هر یک چهار توله گل گاف یک توله  
گاؤزبان یک چشماک او یک قوی را گرفته ده چند آب یکشانه زرد زرد و چند عرق کشنه نیم پاؤموزین نیم پاؤموزین و گرامر نیم  
شربت پاؤسانت اصل یک توله خورده باشد عرق که برائے مرافیان بسیار نافع است از بیاض و عرق عظیم مرجم صفت آن طباشیر آله  
گل نیلوفر براده صندل سفید کشنیز خشک خس و کلاب و عرق گاؤزبان و عرق شاه تره و عرق کاسنی بکشنه و پنج توله ازین با شربت  
نیلوفر حل کرده بنوشند عرق چوب حلیجی که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و قوت باه یخ و درو با لجنو یا سس  
مراتی و مزمن و سفید بود و معمول اکثر لبا و احراست از تالیف حکیم سبع الزمان است صفت آن چوب حلیجی پنج آنما کبری  
و حلیجی سه نیم آنما پاؤ بالا الچی سفید کباب حلیجی تر فلفل جوز بوا بسیار سه کوفی عود عرقی بهمن ششیر بهمن سفید زرد باد و عرق بیه  
خوبان منیل الطیب ایشان گاؤزبان صندل سفید سوده و در پنج عرقی خصیه الثعلب طلیج پنج جفشه و لایحی از هر یک نیم سیر  
نات سفید و آنما موزین ششیر پنج آنما حلیجی پنج آنما قند سیاه قی آنما پودست کیکره آنما کلاب پنج آنما عرق ششیر ششیر  
مشک یک توله و سه ماشر عرق انجم پاؤموزین عرق کشنه یک آنما قند سیاه قی آنما پودست کیکره آنما عرق ششیر ششیر  
آن هم بیهشکر است نو عید بگرد و امراض سوداوی و خفقان و ضعف قلب حار و زرد و رقیق نهانیت نافع است و مقوی و اعتدال  
رگب و معده و حرارت غریزی و ترقیق و تطبیع خون نماید و با ضمیر قوی گرداند و بعضی از مزاج بنایت مقوی با و است صفت آن



چوب چینی اعلیٰ عرق صد شقال گل گاوزبان گیلانی ده شقال گاوزبان دارچینی صندل سفید بادرنجبویه هر یک بست شقال بهمنین  
 سنبل الطیب هر یک پنج شقال در عرق گاوزبان و عرق بید مشک و آب و دوشنبه در روز پنجشنبه و بدستور عرق کشند و عرقها بعد از شربت  
 آب باشد و هر روز صبح و دو بختان گلاب آب است سفید شیرین ساخته و گلاب به بغیر نبات بنوشند عرق قندی که در حکم بسیار فایده  
 خوش مزه و بوی خمار است و بر آید اسامی بالخصوص فایده بسیار دارد و صفت آن پوست درخت مغیلا ن شسته صاف کرده  
 ده آنهاره قند سیاه یکمن شاهچائی آب چهار شک در خم انداخته در زمین دفن کنند که در آن سرگین اسپ گذاشته باشند چون لاهن  
 برسد یعنی هفتاد عرق کشند یک آتش بده بسا سبز بودار و حیاتی میل خس از هر یک یک توله براده صندل و دو توله گل سرخ پنج توله قرضل نیم توله  
 شبانه روز درین عرق خیسایند بهست آنهاره عرق دوازده آتش گیرند پس نصف آن اجزاء دیگر گرفته درین دوازده آتش یک شبانه روز خیسایند  
 سه آتش و دوازده آنهاره عرق کشند و اگر سه ماشه عطر گلاب به یک بیدارند بهتر میشود بعد از چند روز استعمال نمایند حکیم جعفر و صفی الله  
 قلمبه بالخصوص مرقی و نقاهت همین عرق را بعد از چهل روز باین طریق میداد که نبات و گلاب هر یک چهار توله در هم نمایند که نبات  
 حل شود و بعد از آن نیم پاؤ عرق مذکور را در کاسه چینی کرده آتش دهند تا آتش آن عرق را در گیر و پس نبات مخلول و آب داخل نموده تا که  
 بزنند تا خاموش شود بعد از سرد شدن بنوشند و بجا صله چهار پنج گلهی غذا بخورند فوعد گیر که بخوبی و خوش مزگی آن مرتبه  
 نیاید شد قوت دل و دلخ و بد و اصله اخاریا و دویسه بنهار و صفت آن بگیرند قند سیاه یکمن جواگیری پوست مغیلا ن  
 هفت سیر آب صافی بقدر ضرورت در خم کنند تا که لاهن برسد بهات دوازده عرق یک آتش کشند بهست پنج سیر نباتی و پنج سیر عرق را  
 هر چند نرم تر کشند عرق دوازده با تر خوب و تند میشود و اگر نرم خواهند تا چهار دوازده پاؤ و سه سیر بگیرند چون یک آتش طیار شود این ادویه  
 سه شبانه روز پنجشنبه اندر روز چهارم عرق دوازده آتش کشند ادویه نیست قرضل و دو توله صندل سفید گلاب سوده و دو توله عنبر لادن سه توله  
 عود یک توله نبات سفید یک سیر دارچینی سه توله گاوزبان سه دام ادویه نیکوب کرده در عرق یک آتش انداخته بعد سه شبانه روز عرق کشند  
 و درین وقت صندل و دو توله شک یک ماشه عنبر لادن یک توله در پارچه تنگ بسته صرکان در بیکله اندازند و چون دوازده طیار شود اگر  
 موسم گلاب باشد پنج سیر برگ گل که نرمی و سبزی آن دور کرده باشند بگیرند و در پارچه کوزه بسته بر سر گچ یا مرتبان چینی کنند و عرق  
 دوازده آتش گرم بران ریزند و بعد چند روز که حدت کم شود استعمال نمایند عرق بهنگره کسبیا ن و خیره امراض بلغمی و داعی را مفید است  
 صفت آن بهنگره مثنی با دیان هر یک یک آنهاره ناخواه جز با میل و در حیاتی زنجبیل قرضل هر یک یک دام پنجه در پاؤ و ده آنهاره آب  
 شب تر داشته صبح پنج آنهاره عرق کشند و بجا دارند و پنج توله از آن خورده باشند عرق پان که در مرض مذکور اثر کامل دارد  
 صفت آن الاچھی سفید سنبل الطیب و در حیاتی گل سرخ عود عرقی هر یک نیم پاؤ سناج چندی چوب چینی هر یک پاؤ سیر قرضل  
 و پنج توله برگ پان سه صد هم را شب و آب آنهاره در داشته صبح سه آنهاره عرق کشند نوراک چار توله عرق صغریا نافع ام العبدیان  
 با شرم طعام صفت آن صغریا ناری پنج رطل انیسون کاظم خولجان ناخواه با دیان هر یک دوازده شقال عود عرقی چهار شقال  
 بدستور عرق کشند عرق چوب چینی تالیف علو بخان که در فلی و امراض بار و داعی معمول است صفت آن

در توبه هارون سه زرد و آن خلیسا سیده و دوباره سازند و بعد بر سینه چهار عدد آثار عرق و آتش کشند قرفل و تولد عود و قرق و دو تولد  
صندل نیم باوینغ بنفشه سود کوفی پوست تخم هر یک که نیم تولد بهین شقاقل سافج واریجینی هر یک و تولد شنب مصری گل گاو زبان  
هر یک چهار تولد خس هندی وانه الاچکی گمان هر یک نیم آثار نرنبست سفید یک آثار کشش نیم آثار مورق گل بزی و در که و خش آثار جود و آب ساسا  
هر یک و دو درم زعفران شش باشد بنفشه و عاشره این هر دو درم صرسته و در هر یک اندازند و اگر نخواهند که مالطیم آریخته باین عرق کشند مرغ  
خانگی و دراج و قیو و حلوان هر چه مناسب اندازد قرچی و استخوان پاک کرده و روغن زرد و بریان سازند که نیم خام باشد جده آب  
و آنکه در پزند که بهر شود آنرا پالاند آب صاف گرفته و ظرف و برین کشاده کرده بر چرخ بر سوزا و بریت زیر آسان شب نگه دارند و صبح به نیت که  
بالا آید و کسند و با قدری واریجینی و قرفل و اندک روغن باویم بریان کنند و با عرق یک آتش آریخته و آتش نمایند و خواه اگر گشت با  
کباب نیم خام کرده همراه او بر انداخته عرق کشند نوع دیگر مقوی دل صفت آن تمدن سیاه یک من پوست میگلان ده آثار  
پستور و در خم اندازند هرگاه خوش شمع و گل مندی پوست بلیله زرد پوست بلیله آله هر یک و دو وظل و در خم اندازند چون از خوش  
فروختن یک من عرق یک آتش کشند و وقت آتش کشیدن گل سرخ اگر تازه باشد و اگر خشک بود نیم آنرا و خوش هندی و بر دو صندل  
هر یک نیم وظل شیر گا و دو سیسرا ناخته و آتش کنند و چهار ده آثار عرق کشند و یک درم غنیمت و نیم درم مشک و در صرسته و در هر یک که کشند نوع دیگر  
جهت گرم مزاجان و بر آن کسی که عادی شراب باشد در مرض گرم توان واد صفت آن تمدن سیاه یک من پوست میگلان  
نخ سیسره پوست پنج جعفر هری و دو سیسره پوست بلیله زرد پوست بلیله آله هر یک یک سیر در خم انداخته بعد فرو بردن عرق  
یک آتش بسک کشند بعد و عرق نکور براده صندل سفید گل گا و زبان هر یک پا و سیسره سفید نیم درم گل نیلوفر و قشقرق گل سرخ نیم گرم  
نیم کوفته هر یک و دو آثار نیم خرفه قشقرق نیم خیارین کوفته مغز نیم گرم کدو شیزین کوفته هر یک و دو درم نیم گرم کاهوت قشقرق یک سیر و پوست  
درم عرق بید مشک و شیشه عرق نیلوفر گلاب عرق خس هندی هر یک و دینا آب کدو شیزین آله آب هند وانه تازه و دو آثار و اصل کرده  
یک شب خلیسا سازند و اگر در یک شقاقل زعفران و دو درم صرسته و در هر یک اندازند و پوست آثار عرق کشند عرق ماه فرغین که  
تقویت دل است صفت آن جده واریجینی ورم با و بنجوبه با و بیان رومی پنج کرفس هر یک نیم تولد عود و قرق سه درم گلاب  
نخ شیشه بدستور عرق کشند شربت نیم تولد با جوجن حلونجان یا جارشس جالینوس عرق قرفل و صیغ انفال مثل خمر و  
غیر مکرر و قرق سوم و مقوی حواس و مفتحه سده و محل مزاج دفع استسقا و امراض بار و صفت آن قرفل گا و زبان  
گل سرخ بزرگ پان فقرض در سایه خشک کرده هر واحد آثار نیم کوفته و عاز و شیشه گلاب فیلسا سیده و بعد سه روز شش شیشه عرق کشند  
و شش تولد سرخ کنند و بدست بنج و اگر در نظا هر حرارت ترقی نماید و یا سوزم را باشد و یا آتش آفتاب و دیگر پوست غشی رسیده  
باشد آنرا در شربت بار آریخته نوشیدن موجب نجات عوارض خشک است چنانچه از سه تا ده مدت یک نیم سال اول نفع شکم تا پنج  
شش روز نماید اگر در واریجینی که در میشد اسهال می آمدند و بعد آن نفع بدستور شروع میکرد و دیدن از آن در شکم و بعضی ایا مقویت  
و بعضی ایا مقویت و شش روز نماید بعد و بدستور اسهال میشد و شکم و سوزش معد و تشنگی پیدا میشد و در ایام حال بطور



و نیم پاؤی و نیمه داخل کرده صبلح ورق تنبول را انداخته عرق کت نه نوراک از یک توله تا دو توله باشد عرق با دیان مرکب  
مقدوی معده دافع نفخ و شوی صفت آن با دیان یک سیر عود عرقی سه توله تا نه توله بودینه خشک بر یک پنج توله بودینه محول عرق  
کشد عرق زربل بر است تقویت داشت تها دافع جسامت معده دافع و سود القلیه از بیاض استند و مرجم صفت آن  
زیره سیاه عرق ترکی خولجان قرفل از بر یک پنج توله بودینه پاؤ آثار طبرقین و مرجم عرق کشد نوراک سه توله عرق با دیان جهت استنباط  
تقریح و برودت هوا از مجربات احقر صفت آن قرفل گل کاؤ زبان دار چینی بر یک پنج توله کاؤ زبان گل سرخ هر یک شش توله  
با دیان خطای جانی عود عرقی هر یک چهار توله زعفران شش باشد شک یک ماشه برگ تنبول یکصد عدد عرق با دیان و آتش  
گلوب چهار تا نارودیه نیم کوفته در گلاب و عرق با دیان شب تر کرده صبح عرق کشد و شک و زعفران در دهن نیمچ بنده و یک توله بنده  
باشد عرق چوب چینی که مقدوی معده است صفت آن چوب چینی بریزه نیزه کرده سه صد شقال در پنجاه رطل آب  
بوش بند که سی رطل به اندیس گل سرخ سنبل الطیب از رنبار داشته انیسون صغیر کبابه سلاج از نخود هر یک پنج شقال پوست ترنج سحکنی  
قرطبه با دیان دار چینی قرفل چهار توله با سیاه سیل هر یک ده شقال نخاع یک قبضه نبات مؤینه شسته هر یک یک رطل سفوف قشر منقح  
پارچه خور و در پانزده عدد و او یه نیم کوفته در طبع مذکور یک شب خیسانیده عرق کشد و شک و عین بر یک شقال در صر و بسته بهان پنج توله  
نوراک دو توله صبح و دو توله شام عرق آسود بر است تقویت معده و باد و طبع در دهن و مسینه و متفصل صفت آن نند سیاه سنی آتار  
پوست مغیلان و آتار پوست هلیله لر و یک نیم آتار سورخجان شیرین پاؤ آثار کاؤ زبان نیم پاؤ و با و پنج توله صفت توله سافج هندی  
الاجی غره بر یک پنج توله قرفل یک توله گل سرخ شش توله دار چینی چهار توله جو زباده عدویه با سه و دو توله چوب چینی سه پاؤ نبات سفید یک  
آتار پاؤ شیر باد کاؤ و آتار زرشک چهار ماشه شک چهار نیم شقال گلاب شده آتار اول نند و پوست مغیلان و پوست هلیله  
در خم اندازند و کز اور سرگین اسپ دفن کنند و قتی که از جو شش شیند سنی آتار عرق کشد و به او یه نیم کوفته در عرق خیسانیده یا زود آتار  
کشد و شک و عین زعفران وقت کشیدن عرق بر سر نیمچ بنده و گلاب وقت و آتار کرون و رو یک اندازند عرق جهت استنباط  
بهضم و تحمل ریا و صنعت معده صفت آن با دیان نیم کوفته بودینه خشک الاجی کلان نیم کوفته هر یک پاؤ آثار الاجی سفید نیم کوفته  
یک چینه کل سرخ سافج هندی بر یک نیم پاؤ زیره سیاه صغیر سنی رومی کشیزه خشک کچی سفید طبع هندی هر یک یک توله و دو  
ناگسیر هر واحد یک نیم توله پوست زرد ترنج سه توله زربل توله یک سیاه نمک لاهوری بر یک دو نیم توله او یه نیم کوفته و شش آتار عرق  
با دیان سه آتار عرق بودینه نیم آتار یک شانه زرد ترنج شش صبح پنج آتار عرق کشد و بقدر سفت توله یا دو توله قبل از طعام و بعد از آن  
متداول نمایند عرق هندی سفید شسته با طبع صبح و قبل از صبح صفت آن قند سیاه و آتار پوست هلیله زرد و نیم کوفته بود  
آهن بر یک و نیم آتار اجائن نیم آتار نیم پاؤ برگ تنبول پانصد عدد شیر باد کاؤ و جرات هر یک ده آتار کب سافجن ایست که در  
پوست هلیله زرد و زود آتار آب جوش کشد چون قدر که جوش خوردا ز آتش خورده در آن دو نیم آتار قند سیاه انداخته زود آهمن  
نیز انداخته گله نند تا سه روز و زود آتار که زود نیم آتار قند سیاه و اجائن انداخته سه روز دیگر نیم آتار و جرات و جرات و جرات و جرات

[illegible]



آثار عرق کشنده از بهشت توله شروع کرده به تدریج تا نیم پاژ ساند و بر آن اداست نمایند عرق حشیشة السعال تلخ سرفه و ربو و  
 انفتاد الدم و مبول صفت آن برگ اردو شیر آتشا شب و آب ترک دو صبح بدستور دقت دارد و آثار عرق کشنده خوراک چار توله عرق  
 شیر که جهت ساهل و دقوق مملول است صفت آن شیر خرد چنانکه شیر بزرگ در کن طبع باشد و کاع چهار آن آب لیون شیرین  
 آب کیر و آب خرفه و مالقصر شوی و باغیا و شوی هر یک سه آن آب کاسنی مرقق آب هند و آب پالاک مرقق هر یک دو آن و کزایل  
 برادر سندان گل نیلوفر هر دو با حیدر پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی پاؤغاشی  
 بیچاره بینه آویزند و بعد بیکر تالیف حکیم کبیری خان صفت آن سمنگرم که در شیرین تخم خیابین تخم خرد تخم خنکاش  
 گل کاه و زبان کنب بید و تخم تر و شیرین صندلین غنبل الخلب منغ عربی کثیر بر یک سه توله گل نیلوفر توله تخم خنکاش سیاه پنج توله  
 ناکشی مشش توله آب برگ خرفه آب برگ بازنگ آب تر و آب لیون شیرین دو کد و خیارد و پش و کیر و سه مقرر نبات سفید  
 بر یک نیم آنرا گل گز و پاؤغاشی تخم شوی نیم پاؤغاشی عرق بید ساده عرق نیلوفر هر یک دو آن شیرین تخم آنار و عرقان کینه باشد که نور  
 سه باشد از لی بسته بدستور عرق کشنده شربت از سفید توله تا پاژ زده توله عرق گز و حکیم حویجان که در امراض مابود قلب متصل است صفت  
 آن دروک از پوست و استخوان پاک کرده و آنرا پودین صندل سفید کاؤ زبان گل کاه و زبان خولجان شقائق تا قلیل هر یک  
 پنج توله انخاع سبز و توله شیر آب سه باشد بدستور عرق کشنده شربت یک فغان آرد و شکر و گیکر و پاؤغاشی سمراتی بر نافع و زن برگ بود و شیرین  
 توله برگ ریحان و برگ ترنج سبز هر یک دو توله عرق صندل پنج آنار و مید شک و آنار و یاده است شربت از پنج تاده توله عرق حیدر  
 مقوی و خرفه قلب صفت آن گز رسیده آنخان و در کرد یک آنار کاؤ زبان بهشت درم گل کاه و زبان پیچیده هم سینه توله و ری  
 فکان هر یک سه شقائق صندل سفید پنج شقائق بطریق عرق کشنده و دقت بقدر مناسب گرفته بد شک نبات تخم فنجشک فند  
 موده بمل آرد و گز کونده و آب صمان آن گرفته با کباب و بد شک و دیکر و بد مناسب نیز و تفریح قلب عجب است عرق شیر  
 تلخ بے خوابی و خفقان و مرطب بدن صفت آن آب زردک آب بید شک آب هند و آب هر یک سه آن شیر و تخم خیابین  
 شیر و تخم کدو شیرین تخم کاه و شیر و تخم کدو نیم پاؤغاشی و شیر و تخم بادام پاؤغاشی سرن خیر و انیکو فتل کاه و زبان هر یک پنج توله شیر و تخم  
 سفید چار توله بد شیرین پارچه پارچه که در نیم پاؤغاشی عرق کپور عرق نیلوفر عرق کاه و زبان هر یک یک مینا شیر ماده کاؤده آنار  
 بدستور عرق کشنده نوع دیگر مملول و خفقان حاد صفت آن گل کاه و زبان سه توله گل نیلوفر گل کاسنی گل شکلی گل سادگلاب  
 گل سرخ کنب بید تخم کاسنی و کاه و سه مقرر و خرفه و خیابین و کشنیز و آب شیر خام هر یک سه توله شیر است و پنج توله خاکشی یک صد و یک است  
 و آب و ریاضه است و پنج توله کیر و سه مقرر یک آنار برگ شاه تر و بهشت توله آب برگ خرفه و لیون شربت تر و زرد و خیارد هر یک سه پاؤغاشی  
 سفید و توله کباب چهار شیشہ نبات نیم آنار شیر و بهشت آنار شیشہ عرق کشنده شربت از بهشت توله تا بهشت و پنج توله باخیر و مر و اید و شربت  
 سبب لیون و زبان که در خفقان و موی و مغزای مناسب باشد نوع دیگر نافع خفقان سودای و مالکولیا و مقوی قلب و و لاله بیست  
 جودیل است و غید جرب و تو با خضر صفت آن شیر ماده کاؤده و زده آنار عرق کاه و زبان چار آنار عرق نیلوفر کاه

هر یک سه آن عرق بید مشک بنام سفید تخم کاسنی هر یک نیم نار و دیگر انداخته برستور سق کشند چهار دانه نار و آنرا بنام ساجند  
 برده صندل پاویسیر نیز داخل کنند نو حدیگر مقوی قلب و دفع خفقان **صفت آن** کنند نیز مقشر گاؤز بان بر واحد و دو توله گل  
 نسرين الیچی خور و نمک و فلفل گل سرخ براده صندل هر یک پنج درم ابریشم خام دو توله و دو پندی توله مشک که در نیچ بندند بقدر یک ماسه  
 شیر زاده گاؤز آنرا یک بقدر ضرورت پس نور می کشند عرق بر است خفقان برودین و تقویت دل و تقویت مخ و دین و تقویت  
 معده و دفع مزاج معده و مقوی و طریح لطیفه و آردون اشتهاهای قوی بسیار و معده مغشع و معول حکیم بقا خان **صفت آن**  
 گل گاؤز زبان و دیم و دام مالگیری و دق گل سرخ هشت و نیم درم زعفران برگ تنبول هر یک نیم پاؤ حاکمیری عرق گاؤز بان یک سیر و گلاب  
 سه سیر مالگیری عرق کشند قند و لک اذ یک دام تا چهار دام عرق تنبول نایف حکیم مهدی که در امراض بارده قلب معولست  
**صفت آن** برگ تنبول پنجه یکصد عدد گل سرخ قند گل گاؤز بان هر یک پاؤ تا ناگل گاؤز بان ابریشم خام هر یک و نیم دام  
 صندل سفید چهار توله مشک دو ماسه گلاب یک شیشه آب بقدر حاجت برستور سق کشند شربت نه توله **عرق صندل**  
 مرکب حکیم علیرضایان بر است امراض بار و در طب قلب معول **صفت آن** صندل سفید چهار توله ابریشم خام دو توله گل گاؤز  
 هفت توله قرقه بار و پنجویه فلفل یک پست ترنج بهرم سفید هر یک سه توله گلاب چهار شیشه عرق بید مشک یک شیشه  
 عرق باورنجیو عرق گاؤز بان هر یک و شش یک شیشه باورنجیو سفید و مشک سه ماسه غبرش ماسه و پنج پست عرق کشند شربت یک  
 فغان تا دو فغان با و دارالسک حار و غیره عرق و ارچینه مرکب از حکیم مروج بناغ مذکور **صفت آن** و ارچینه  
 هفت توله بهنین تو در عین زرنب زرنبا اندر جو شیرین خنجان برگ فلفلشک هر یک سه توله گل گاؤز بان سافج پندی اشند  
 قاقلیقن قرقه جزو اباسه مثل الطیب هر یک دو توله گاؤز بان با در قرقش و دو پندی پست ترنج ناخواه بوز بان بر یک یک توله  
 و عرق صندل سده و عنب الثعلب و باورنجیو و گلاب هر یک دو آنرا عرق کشند شربت یک فغان عرق گاؤز بان غبرری  
 نافع خفقان بار و مقوی قلب **صفت آن** گل گاؤز بان نیم درم فلفل گل سرخ لبخاچ اسطوخودوس هر یک دو درم صندل سفید  
 چهار درم صندل عرق گاؤز بان گلاب بید مشک هر یک یک رطل شک غبرری هر یک نیم درم شربت دانه و درم قریبست عرق رنگر و مقوی  
 و دفع قلب و مقوی بدن **صفت آن** آب زنجبیل یک آب نیشکر کنش سبز هر واحد و آنرا جزو اباسه با هر یک چهار توله  
 قرقش و ارچینه گل گاؤز بان هر یک پنج توله فلفل زرنبا و آنرا عرق و دانه و عسل شیب چهار ماسه مشک سه ماسه عرق کشند و اگر  
 خواهند منقطع نمایند پوست کند و آنرا در آب با کوشش و شکر طریز و شکر اندازند هرگاه که جوشش خور و او و نیم گرم کنند اندازند  
 و قتی که از جوشش بند عرق مانگ کشند و زعفران و مشک و غیره در و بسته و در یک اندازند و بعد بر داشت بنوشند عرق بهار  
 دفع خفقان و ضعف و زوله **صفت آن** گل ترشاده پنج آنرا گلاب یک آنرا با دانه معین منقطع کشش هر یک پون پاؤ و زرنب  
 بهنین شقاق هر یک توله غبر شیب نیم درم و پاؤ زده آنرا برگ تنبول و فلفل و آنرا عرق کشند و گلاب اضاف کرده میشود برگ پاؤ صندل  
 ابل و ارچینه قرقش هر یک یک درم و همراه با قوی بخورند عرق سیونی که بسیار خوشبو و مقوی دل و دماغ بار و پست **صفت آن**





چهارم حصه غلبه الشلب و اصل کرده مرق کشیده استعمال نموده مفیدتر باشد عرق برائے استسقاء طبعی و رقی صفقت آن  
 رخصت با و بخان بری را سنج برگ و خمر زیزه و ریزه کرده و پنج سیر و سیر اندازند و مقدسیاه و دیم سیر و آن انداخته وین سبب حکم بسته  
 هست ندر و درین سبب نین کنند بعد برآورده و هر یک که برآمده باشد صاف نموده و هفت توله انسان نوشیده باشند ایضا که جهت استسقاء  
 و صلا است حکم کر خمر بر سیر صفت آن مغز کنار چار و انار و کدو و انار پوست بلبله و زرد کبیل غلغل کرده و آنکه برآورده این زرد کدو  
 هر یک نیم پانزده سیاه که چار و انار و کدو را آب شربت نموده باقی او ویه کوتهی جو کوب نموده همه او ویه با شربت در یک سبب و علی کند  
 که اکثر آن درون زرد تلخ و شسته باشد مع نموده و در جائے خشک دفن کنند و اگر دگر و سبب و در آن سر گین اسب بند و یک هفت بگردان  
 با جوش خور و فرقی بیند باید که سیر و در آن سبب گرفته باشند تا از جوش و واضایع نشو و بعد آن و واضایع نموده بداند قدر خوراک  
 یک پالقه خوری است و غذا درین و دوام دال موثقه و آب خوب پخته مانند شور با کرده بخورند و موافق است تا دو سه باشد غذا  
 افزوده باشد اگر تشنگی زیاده و یک سیاه توبه خوری عرق با دیان و قطره سرکه الگوری داخل کرده بخوشند تشنگی بر می شود  
 ایضا برائے سوز القشبه و استسقاء حسب تجویز حکم کلو صاحب مروج و چند با تجویز بر لقم رسیده صفت آن تخم شبت  
 خردل گل سرخ غانت کاسنی چهل تهره چیا گنداجا وین قلع و آنخی سعد کوفی پوست بلبله و پوست بلبله کابی پوست بلبله بر لقم و انار  
 قدر سیاه بست و چهار انار آب چاه و کون و بست و آنرا اول آب را چندان بجوشانند که پنج ان بسوزد پس او ویه را نیم کوفته و قطعه آهن  
 سیاه نیم انداخته و در گین اسب و سیر که با هفت روز و در فصل سرما بست و در دفن سازند و بعد عرق بکشند و تا نیم با و تدریج افزوده  
 بر آن را و بست نمایند و بر است برائے استسقاء اصلاح درن ازا اکثر امراض بارده و تقویت عصب و هشتم شلب طعام عرق  
 خوب چینی که در امراض جگر استعمال است صفت آن حب چینی یکصد مثقال دار چینی صندل سفید گل کا و زربان با و تجویز  
 تخم با و تجویز تخم شاهنور و برگ شاهنور و برگ ششال همین قائلین پوست تخم عود خام هر یک پختنقال تخم شلجم و زردک و نور دین هر یک  
 ده مثقال سانج هندی زرب سیاه الطیب هر یک چهار مثقال بر شیم خام قه قه خرزهره هر یک بست مثقال حب کا کچ پانزده مثقال  
 مزیزه قتی مثقال برگ ریحان سبز برگ ترنج برگ هر یک دو قبضه و گلاب و عرق کاسنی و کدو و خارشک صندل مرکب و شش شلب  
 خیسانیده مع زعفران سه دم مشک عنبر شلب هر یک یکدم و پنج شیشه عرق کشنده سر سبز از توله پانزده توله عرق زردک که بآن  
 شغ دار و نصف کبد و شری و حب و کله و تو با و خفقان و مایو خیرایه مراری و مطلق فساد خون را لغت است و تفت نک و خسر مع  
 بلوراده و شانه و رنگ آن منقوی عضلانی صفت آن زردک ز پوست و آنخوان پاک کرده بست آنرا و همین تودرین خونخام  
 گل کا و زربان برگ و ششک کا و زربان قائلین تخم کاسنی تخم با و تجویز ششال هر یک پختنقال عود خام عود قمار می مایران چینی هر یک  
 چهار تخم توله قه قه خرزهره و تخم شاهنور ابر شیم خام هر یک بست توله فقیرون بصلج گل سرخ پانزده شیم سیاه صندل سفید ششند هر یک  
 شش توله کوفت توله خاکشی توله حب کا کچ کشمش هر یک پانزده توله ویز سنغی قتی توله سر هیکه که پختنقال شرب مرق کاسنی و کدو و خارشهره  
 و گلاب هر یک و شش شلب نفع بند ریحان و برگ ترنج هر یک دو قبضه زعفران و دو دم مشک عنبر هر یک یکدم باشد و شیشه عرق کشنده

شرسته از هفت توله ناست توله با کجبین بزوری اقیهه و فی عرق خلل ریاح و قوی سده و باد و سفید زجر حیرب است و در حرم  
صفحت آن و اینجی چهار دهم نقل نامخواه انیسون با دیان هر واحد دوام گل با بونجتم کرض هر یک یکدم مشک کیشقال زعفران  
و و متقال شب در چهار آثار آب او و به تر کرده صبح عرق کشند بقدر دو انوار عرق نامخواه که صلابت و باد خلل نفع شکم و جلد امراض بارد  
شکم را سفید و کلائی شکم را کم کند و پنجم طعام است صفحت آن اجوائن یک انار پاو بالا سنجیده پاو انار پنج خراسانی نیم پاو کا قرقوا  
یک دوام کجکشی نیم دام او و به سخت را کوفته و جوش شب و آب خیساییده صبح عرق کشند و صبح و شام دوام یکم و زیاده و سبب سن و ایام  
بزوت مذ عرق هست مرغ تخم طحال بر عایت حرارت صدر از حکیم کاو صاحب صفحت آن برگ کاو زبان گل سرخ گل سیبوی  
تخم کاسنی کل نیلو فرغ خیارین تخم خرده مغز کنول که کشند من خشک بلیله سیاه عناب هر یک یک چنانک برگ کاشی سبز برگ بید ساه  
مزینقه هر یک یک پاو و خیالی نیم پاو و کجکشی نیم انار تر کرده پنج شیشه صبح عرق کشند و نیم پاو از این عرق بیدر قشر مت جلاب  
نیخورده باشند بوقت شب ایضا معمول حکیم صبح صفحت آن برگ کاو زبان آمله شقی پوست بلیله زرد تخم خیارین خا خشک  
تخم خازی زرشک بیدانه ایشیم خام پوست تخم کاسنی هر واحد یک چنانک زرشک سه توله و اینجی طباشیر هر یک دو توله برگ جمل و گل سرخ  
گل سیبوی هر یک نیم پاو کجکشی سبز سه پاو و مزینقه یک پاو و جلاب یک انار عرق کیوره یک انار شب و آب ترنود و صبح عرق کشند و پوست  
عرق سابق عرق آسوفه مطه قوی سده و نافع در بخت خلفه صفحت آن قند سیاه دین پوست میبلان دوازده انار خند و آب  
شرسته نموده با پوست میبلان و دهم ملائذ و دین جوش خریطه این او و به انداز نمیکلری پاو انار دو و پنهانی موجرس اتیس هر یک یک پاو  
پوست بیرون پسته دوام آمله نیم انار مازو نیکو نمیکلری یکدم و در وقت یک آتش کردن خریطه مذکور و یک ملائذ و در دو آتش کردن این آمله  
و شراب مذکور یک شانه زرد خیساییده عرق کشند و صوب میبل الطیب پوست ترنج زرد و هر یک دوام براده صندل گل سرخ خشک  
هر یک نیم پاو و به نفع نوشته که پوست و زشت میبلان هشت انار پوست و زشت جاس و قنبیل هر یک و دوازده انار مذ عرق گل صند  
برگ که قطع خون بواسیر حیرب عجیب الحلل است و برکت شراره ها و صوص با قوص کا نور بسیار سفید صفحت آن و در گل صند  
زرد پاو انار و آب پنج کیله دوازده انار شب ترنود و صبح عرق کشیده دو توله صبح و شله شام بیزشت عرق انناس که جنت سنگ شانه  
از جربات اهل لرنگ است صفحت آن بکیر ندانناس دوازده عدد و هر یک را چند باره نموده پوست و و ناکرود و با دیان یک انار و پاو  
سفید و دوازده انار و ناس یک انار خا خشک دوازده انار هر یک که کرده نیکو نمیکلری بلیگ ملائذ و آن قدر آب بر سر آن کشند که چار انگشت بالا و از پا  
و بطریق مقرر عرق کشند و خراکش توله با قدر سه ناست صبح و دین قدر شام و از انبه و موز و خرز و قمر و اقتران کنند و بخیر و ناس سودمند  
است و از وزن سیر و دین ترکیب است و چهار توله مراد است عرق خبث الحیدر برکت قروح شانه مزمنه و ریل کرده و شانه که سبب  
عسر بول بوده باشد حیرب و معمول از تالیف حکیم محمد علی صاحب صفحت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله شقی بلیله سیاه  
خا خشک با و بخوبی چوب القلت قوطر هر یک نیم توله میبل الطیب سحر کوفی قرقفل و اینجی هر یک دو توله پرسیا و شان پاو انار سار و ن  
گل سرخ سافج هندی زیره سفید هر یک سه توله با دیان چوب اینجی عشب هر یک شش توله قاقله کبار یک توله نیکو نمیکلری خبث الحیدر بدین صحت

منوره نیم پاؤ پوست وخت کنا صحرای پوست وخت گولر پوست منیلمان هر یک پاؤ انار وک استخوان پاک کرده یک انار و الا عرق  
آن انسان داخل کنند قدسیا سه انار و پوست انار آب باران و دوشانه و ترم شد بدست و جو بیخ شش انار عرق کشند و شش تولان  
نانه توله منوره باشند عرق منیبل که منقوی و پیوی و مجرب است صفت آن گل منیبل و سایه خشک منوره بران گل سرخ  
و جهان بند گل مندی و غیره آن گل منیبل با هم مخلوط کرده شل گلاب بپکانه عرق گل منیبل منیبل و منقوی اعضا سه رگه و عجب و غریب  
است صفت آن گل گولر نیم پاؤ بیا سه تر نفل ثعلب مصری جزو شقاق در چینی همین انهر یک یکدایم شمش نیم پاؤ نبات نیم پاؤ  
آب باران دو انار دو با لاجوب منوره و شیشه کره سه چهار روز در آفتاب بکشد که خوب جوش غوره و پیش بکار بر عرق لفلح  
منقوی قلب و باه از منقوی صفت آن سیب شیرین است منقوی جوش حد و منیبل متخلف گل گاؤ زبان هر یک دو توله ثعلب مصری  
و ارچینی براده و صندل بیل بر او عود خام هر یک توله تر نفل سانج مندی گل نسرین منیبل الطیب هر واحد شش باشد خشک عجب هر یک یکدایم  
عرق بید خشک یک نیم انار گلاب دو انار آب خالص یک نیم انار و دیه را شب ترکند و منقوی است و عرق کشند و خشک و جبر و پیوی  
عرق چوب چینی منقوی جوش اعضا سه رگه و باه و نیم یکم صحت آن چوب چینی و ارچینی صندلین هر یک  
پاؤ سبز و بر شش هر یک یک انار و الا چینی گلان خود مندی هر یک پاؤ سبز تر نفل و شقاق خشک یک شال گلاب و ده انار آب و پنج انار و الا چینی  
منقول عرق کشند عرق جبر و منقوی جوش اعضا سه رگه و باه از تالیف منقوی اعتبار صفت آن زرد وک از پوست و استخوان  
پاک کرده و پنج انار برگ گاؤ زبان سدا کوفی سانج مندی سیله و خولجان منیبل الطیب اندو شیرین کبیا سیلی قره و ارچینی ناز قیصر ساوان  
و ج ترکی شقاق قاقه کبار تر نفل همین گل سرخ بوزیدان تویرین هر یک سه توله ثعلب مصری هفت توله تویر شقیه یک انار برگ کین  
برگ لفلح برگ ترنج سبز هر یک دو قضا خشک و عجب سه باشد و عرق کشند شیرین نه توله عرق آسوم منقوی باه و بدن  
و مسک و پنج منقوی مزاج بسیار فایده می کند و مکرر بکار بر سهیده صفت آن قدسیا یک من پوست منیلمان دو انار و ده انار  
قدردار آب شربت کرده با پوست مذکور و نیم اندازند و آن را در سر کین است فن کنند و درین جوش این اوویه داخل سازند پوست بلبل  
زرد پوست بلبله آله خار خشک تا که کمانه هر واحد نیم انار اسگند سیده چوب بر واحد پاؤ انار و الا کنگری زرد کور هر یک نیم پاؤ گل باوه و نیم پاؤ  
و بعد ساکن شدن جوش یک من عرق یک آتش کشند و در وقت و آتش کردن این اوویه داخل سازند جزو بودا و دوام براده و صندل  
سفید نیم پاؤ تر نفل نیم باه خشک هر یک و ناشه و عرق شش باشد و الا چینی نیم پاؤ خولجان و دوام پان صد عدد و بقدر سیزده انار  
عرق کشند و بعد و باه استعمال نمایند عرق منشی بجهت تقویت باه و خفتان منقول صفت آن قدسیا یک من پوست  
منیلمان دو انار و سیر در خم کرده آب خشک بروی آن ریخته بگرین است و فن نمایند و چون بپوشش زرد عرق کشند مقدار است  
و بعد از آن و رنج و اندام بیل بوزیدان هر یک دو توله همین شقاق خولجان و ارچینی هر یک نیم توله ثعلب مصری ده توله ابریشم خام  
پاؤ انار گل گاؤ زبان نیم پاؤ خولجان گل سرخ یک سیر زرد کین و پنج انار اوویه بپکشد و در دگ ورق ورق کرده و در داخل کرده عرق کشند و بکوبند  
عجب در دهن نیم بند منوره بکار بجهت تقویت باه و تقویت دل و دماغ همین لون جبر منقول صفت آن کشش یا زده انار

قند سیاه کین آب زرد یک چندان آله نیم سیر در خم انداخته در سر کین اسپ و فغن کنند هرگاه پورش برسد یک من یک آتش عرق  
یکشند نیم آمار و چینی یکش باد و در تر کرده شیر گا و دو نیم آمار فایند و آمار انداخته بیست و دو آمار عرق و آتش بکشند و بعد از آن از چینی  
نیم آمار و نبات سه یا چهار انداخته سه شبانه روز نگارند و بعد از سه روز صاف کرده و در شیشه پر نموده بعد از هفت خورده باشند در کثرت  
نفخ چکن شرب انگوری و اردو یک مرتبه که درین نخه پوست پیلر زرد و نیم آمار صاف نموده شد من بعد از فواید مذکورده اقوی گفت  
لوحه دیگر که بخوبی ازین عرق نیست شہوت را زیاد کند و طعام مضاعف نماید و تارگی آر و خوش کیفیت و مقوی قلب است صفت  
آن قند سیاه کین چا گیری پوست لیکر شست سیر چا گیری در خم کنند چون برسد بهانه داده عرق کشند بیست مرتبائی سیر  
و این ادویه نیکوب کرده سه شبانه روز بخیسند و قرضل سه ماشه عنبر لادن مویته عود و بندنی صندل سفید هر واحد یک ماشه مشک  
یک ماشه گاوزبان یک پا و در چینی سه دام مشک لادن پوئی بسته و در کوزه کنند و عرق و آتش بکشند و اگر سنگند و اگر نهند هشت سیر و اگر  
ملایم خراهند پانزده سیر بکشند و سه یا نبات انداخته نگارند که حدت بطرف شود عرق آسومقوی باه که بخت خمر شاه با و شاه  
طیار میشت صفت آن کشش پوست میزبان هر یک دو صد و چهل توله قند سیاه هفتاد توله پوست بخی هر بری پوست پیلر زرد  
هر یک یکصد و بیست توله برگ نایخ برگ تنبول هر یک پانصد ورق خولجان و در چینی پوست نایخ زرد و میسون پوست ترخ زرد و زیاده  
ناخواه هر یک بختول فحل از خرخرکس هر یک دو توله گل سرخ بیست توله بادیان آله منقی هر یک دو صد و چهل توله همد را نیکو فتنه چهار قند  
سیاه و غیره در خم اندازند و آب نیم گرم آن قدر که بالاسه ادویه و قند باشد بریزند و اگر از هرگاه پورش آید و لایس طیار شود بهانه داده  
بعد و در عرق ملایم بکشند و یاد دیگر درین عرق این ادویه انداخته و آتش بکشند و در چینی کشینز مشک صندل سفید صستر فارسی  
جز بوا همین سفید همین سرخ قرق و دانه بیل شقال مصری هر یک بختول قرضل یک توله عود و بندنی زیره کرانی زرد و جیتر چهل توله سانج  
بندی سیلخه سیاه هر یک دو توله گل سرخ یکصد و بیست توله گوشت حلوان دو عدد مرغ فریه دو عدد درنج سی عدد کبک ده عدد لوه  
چهل عدد کبوتر کرده و دماک ده عدد کشک نر پنجاه عدد جیر لافرخ کرده صاف نموده کباب نیم بخت نمانند و افکار ده عرق بکشند و مشک عنبر  
هر یک سه ماشه و پوئی بسته در سر چ بنند لوحه دیگر که هرگز خاریار دو پوست بدندار و مقوی اعصابه شیشه و باه را بسیار نفع بخشند  
صفت آن قند سیاه و دمن شاهجانی پوست لیکر شش سیر شاهجانی و در چینی یک دام سبل الطیب پنجاه ماشه شش دام براده  
صندل دو دام قانکه کبلر و زاده دامنخ بنفشه و لایقی شش دام عنبر لادن یک دام مویته هشت دام مندی یک سیر قند سیاه بخت بهانه و اردن  
چهار سیر اکبری آب خالص بقدر حاجت بدستور عرق بکشند اول یک آتش بعد از آن ادویه مذکورده و آتش بکشند عرق خوب  
چینی کدر و شست بار و بطخی از نع است صفت آن چوب چینی کنیم صندل شقال گل گاوزبان بادرنجبویه صندل هر یک  
بیست و پنج شقال گل سرخ پوست ترخ شقال سورنجان ریحان سبز هر یک دو قبضه موز شقی نیم آمار و عرق و در چینی و در شرب و گاوزبان  
و بادرنجبویه هر واحد یک شیشه گلاب سه شیشه زعفران یک توله مشک عنبر هر واحد یک شقال چهار شیشه عرق کشند و شربت از توله  
تا بیست توله با چون چوب چینی عرق گل که دمی و سرخ و خوش خون حمل است صفت آن گاو نیکو قند نیم آمار و چینی قانکه

اگر تر کنند صبح عرق کشند و اگر حسب حاجت اصل السوس برائے تقویت طلب گاؤز بان گل سرخ نیلوفر شاتره افزایند و عرق کشند  
 بستر و عرق تراستند که دوا نفع و دوا و دن صفت آن شاتره نیم آمار صندل سوره کشیز گل نیلوفر گل سرخ کاسنی  
 هر واحد پاؤز تراستند که دیک آمار عذاب و لایق پنجاه عدد تخم کاهو نیم پاؤز گل گاؤز بان اصل السوس هر واحد چهار تولد آب حاصل ده آمار  
 شنب و آب فیسانید و صبح صفت آن عرق کشند عرق نمک برائے رفع حمی کنند و استسقا و برقان و عرب صفت آن نمک سنبه  
 بریان نمایند گل سرخ شود و بوزن آن گل کند و ظرف میساند آغشته هر دو سائید و آب چهار سائید و شیشه که گل حکمت کرده باشند انداخته  
 بدست و عرق بچکانند و اگر اندوخته تا چهار شش عرق کافور زنج از برائے سوزن حار و حمی دق و مرقه حاده صفت آن  
 گل نیلوفر گل سید غنچه گل سرخ شاتره گل گاؤز بان گل میدشک با قلائے تازه از هر یک یک اوقیه برگ کسپ بید و مقشتر با وین  
 تازه که دوشه تازه سیب شیرین بشیرین امرو شیرین از هر یک نیم صندل سفید صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم که دوشه تخم خیارین  
 تخم کاهو مقشتر مغز تخم خیزه گل بنفشه از هر یک ده شقال کافور قیصری بنکونه بست شقال با کلاب و عرق سید مشک و من کاسنی  
 عرق میدان هر یک و من آب بقدر ضرورت بدست و عرق کشند نوع دیگر که تپهائے گرم و تپ دق را مفید است صفت  
 آن کشیز خشک گل گاؤز بان برگ کاسنی تخم خیارین تخم کاهو تخم خرفه برگ بنفشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک چنانکه  
 تراستند که دوشه تازه پاؤز تراستند که دیک نیم پاؤز کافور بنفشه برسم معروف عرق کشند عرق شیر که دوشه تپ طبع و مرطب  
 بران است صفت آن تخم کاسنی تخم کاهو گل نیلوفر گل کنول کبیر و هر واحد یک چشمانک صندل سفید صندل سرخ برگ گاؤز بان  
 گل سرخ برگ شاتره غلب هر یک دو تولد و قدر سه آب ناچار پاس تر کرده شیر بز و آمار آغشته عرق کشند عرق شیر  
 معمول جهت حمی دق و سوداوی و مطلق ایسب حرارت و مرطب بدن است صفت آن که دوشه سبز برگ کاسنی سبز برگ کاهو  
 هر یک چهار و ام کبیر و گل سید گل نیلوفر از هر یک نیم پاؤز گل سرخ دو تولد کشیز خشک چهار تولد صندل سرخ و سفید هر یک دو تولد تخم کاسنی یک  
 تولد غلب گاؤز بان تخم خیارین مغز تخم کاهو تخم کاهو هر یک دو تولد گل گاؤز بان زهر مره و خطای طباشیر سفید هر یک یک تولد خرفه سسته تولد  
 گل کنول بنفشه کلاب و آمار بید مشک یک آمار عرق بید ساه چهار آمار عرق شاتره یک آمار عرق غلب یک آمار شیر بز و آمار  
 آب باران بقدر حاجت بطریق متعارف او و شب تر کرده صبح شیر و اخل کرده عرق کشند و اگر بر دوا بخت چشمال کافور اضافد نمایند و  
 ظرفی که عرق یک یک پین نمایند درین وقت عرق شیر کافوری امیده شود و دوشه دیگر خیار یک عدد و آمار شیرین دو عدد و سیب شیرین  
 دو عدد و سفرجل یک عدد و ناشپاتی یک عدد عرق نیلوفر چهار آمار عرض زهر مره و عرق شاتره و شیر بز و اخل است و می است بوزن کرب  
 نوع دیگر برائے دق و سل از باطل است و در حرم صفت آن آب برگ خرفه آب که دوشه آب تربوز یا خیار هر یک نیم آمار آب  
 ایمن شربت بست عدد تخم خیزه نیم خیارین گاؤز بان کشیز خشک گل سرخ هر یک دو تولد خاکشی چهار تولد گل نیلوفر سسته تخم کاسنی طباشیر  
 صندل سرخ صندل سفید هر یک یک تولد عرق بید ساه عرق نیلوفر عرق گاؤز بان هر واحد یک آمار قند سفید نیم آمار شیر بز سسته آمار  
 او و شربت و در قیات جسابه صبح شیر و اخل کرده عرق کشند و بخت تولد همراه قرص کافور سسته باشد چو شند و اگر خواهند شربت نیلوفر

یا خرمت سیب و اصل کرده بنفشه و چون تب بخند و دل رسد قرص کاغذ یا شیرین یا شیرین نان ناشی بنفشه باشد و تمام  
 کنند و بعد دیگر بجمت تر طبیب بدن صاحب تر پی حق صفت آن شیرین و دانه و اندر عرق نیلوفر عرق کاغذی عرق میداده آب  
 بهند و آن آب ندک آب بنفشه هر یک پنج آنار آب سیب آب شیرین هر یک نیم سیر آب لیون شیرین بید مشک کلاب برگ کاغذی  
 هر یک دو آنار گل نیلوفر گل بنفشه کاغذ بان طباشیر تخم خرده بنفشه هر یک بخت و تولد صندل سفید تخم کاغذ هر یک دو تولد تخم کاغذی بنفشه پاؤ خاکشی  
 شش تولد اصل السوس چهار تولد گل سرخ سه تولد عذاب صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل  
 عرق هر یک بر است حیات کند صفت آن کاغذی چهار دام گل سرخ بنفشه نیلوفر مغز تخم تر بود تخم خرده عنب الثعلب بادیان  
 خاکشی اسبوزن تخمین هر یک دو تولد کاغذی خلی جانی بر واحد یک نیم تولد تخم خیارین مغز تخم کاغذ هر یک سه تولد صندل سفید  
 پنج کاغذی بر واحد یک تولد صندل سرخ اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ناشه عذاب بانزده دانه کاغذ چهار ناشه مغز بنفشه تخم خرده هر یک  
 چهار تولد الاچلی خود در بر و هر یک نیم تولد برگ بید پاؤ آنار تخم پالک هفت ناشه بطریق شهر عرق کشند عرق گل شیب بمول افغ  
 فدا خون سفید شری و فدا م رافع صندل (مقوی) دل صفت آن براده صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیره و هر واحد پاؤ آنار  
 گل سرخ بنفشه کاغذ بان بلبله سیاه یک و نیم تولد هر یک نیم پاؤ خس بندی نیم پاؤ چهار دام تخم کاغذی یک نیم پاؤ اسطوخودوس گل کاغذ بان  
 گل محضر هر یک چهار دام الاچلی خود بنفشه دو دام شاتره سر بود که هر یک نیم آنار گل کیوڑه دو و عدد عذاب پستان هر یک پنجاه و دو  
 مغز بنفشه عدد عدد کشش سبز سه و آن گل شیب دو آنار نبات پنج آنار هر واحد آب مشیت پاس تر کنند و هفت آنار عرق کشند  
 و در نه و دیگر گل کیوڑه چهار عدد و گل شیب یک آنار و بهار پنج عرض سر بود که است خود را که روز اول چهار تولد تا سه روز بعد و بخت تولد تا  
 سه روز بعد و هشت تولد تا هفت روز بعد و نیم پاؤ دام خورد و اگر خواهند درین عرق چائے خطائی برش داده بطریق توبه خورد و توبه  
 مخرج اقم کرد و تفسیه دم و تسکین حدت آن بے حدل است صفت آن پوست پنج شیب شاتره چار نشه سر بود که تخم کاغذی  
 شلخ و برگ جوانه کشش گلوئے سبز هر یک نیم پاؤ عذاب است و پنج عدد برگ جلال نیلوفر گل خلی کاغذ بان بلبله سیاه خس بندی  
 پوست بلبله رسد و چال کچال و موسری چال و دخت گولر برگ بید سیاه کشش خشتک چو بنفشه براده آبنوس براده شیر گلوئے و خورد  
 بادیان گل گولر پوست پنج کیوڑه پوست پنج تخم بیری تخم خیارین بر واحد یک چشماک صندل سرخ صندل سفید گل شندی عنب الثعلب  
 گل سرخ بنفشه پوست بلبله املقوتین اسفنج هر یک سه تولد گل کاغذ بان الاچلی خود هر یک دو تولد گل کم تولد پستان شری عدد و گل شیب  
 نیم آنار و دو کوفتی را کوفته جلد هشت پاس و است آنار آب بنفشه اندرین و دانه آنار عرق کشند و مرتبه ثانی پنج جنبلی و دوی خورد  
 و چهار هر یک چشماک برگ کاغذی سبز پاؤ سر و وزن صندلین گل شندی بر واحد یک چشماک و پوست بلبله زرد و گولر و هر یک نیم پاؤ  
 نموده و سفید ریخته عرق که بچشش احتراق خون بموست و سوزش و جلا و طارش و بثور ارفع کند صفت آن برگ شاتره  
 املقوتین سر بود که گل شندی جل شیب براده ششم پوست اندرون و دخت کچال پوست اندرون و دخت شیب پوست اندرون  
 و دخت بکائن تخم خیار هر یک نیم پاؤ آب هفت آنار چهار پاس تر کرده شیر کاغذ تازه و آنار آیمته برشته سر و دانه عرق کشند

الاضطراب عینی عذاب هر يك نیم پاؤصندل سرخ حسن کسینه رخسار شکست برک کاؤزبان باؤنجویه اسطوخودوس بلبله سیاه گل معطر گل  
 نیب گل بکائن براده انوس هر واحد یک چنانک بدستور معرفت عرق کشند الیغدا گل مندی برگ شاهتره هر یک پاؤ آثار چوب عینی  
 خس هر یک نیم پاؤ که بلبله بلبله گل غلی گل سرخ برم و نندی هر واحد یک چنانک و آب چار تا نود پاس تر کرده تراشده که و سه و زانیکه آند  
 تراشده پیشه سه پاؤ شیر کاؤ و دو آثار نامشته بدستور عرق کشند الیضا چشتر لا باؤنجویه تخم کاسنی پوست چیکاسنی ابریشم خام هر واحد یک چنانک  
 آمل پوست اندرونی درخت کچال خس پوست گوندی حل نیب گل مندی گل نیلوفر گل گردل چوب عینی گل معصفر هر یک نیم پاؤ هر یک  
 کاؤزبان باؤنجویه برگ شاخاے خروهاؤ برگ شاهتره هر یک نیم پاؤ بلبله سیاه یک چنانک افیون تخم کنوشت هر یک دو توله براده  
 صندل سرخ چار توله هم را چار پاس و هشت سیر آب و دیار کرده و پنج آثار عرق کشند و این جمیع رقیات را پسند یا شربت عذاب یا شربت  
 نیلوفر آینه بنوشند عرق شاهتره هر کس با دغ آتشک اوجاع مفاصل و سنج درد و تمام بدن و دغ مواد امراض سوداوی شل  
 آتشک و فاش و قباؤ کف و چاهن صفت آن شاهتره پوست بلبله زرد و پنج نیم که زیر گل باشد امر بیل درخت کوس سیر هر یک  
 هر یک یک آثار جزائنه نیم یا نیک پنج یا سمن کاؤزبان گل سرخ صندل سفید و پنج هر یک پاؤ آثار بدستور معرفت عرق کشند و شش توله باشد  
 دو توله بخورند وقت نهاریک چله و استقال این بدستور و امراض مذکوره همراه چون عشب یا چوب عینی یا طریفل شاهتره معمولست  
 نوحه میگردد که برایشه دفع مواد امراض سوداوی و جذام و غیره معمول و از بیاض و الدم و حرم منقول است صفت آن پوست نیت  
 نیم پوست درخت کچال پوست موسری و دوی خور و برگ هبنگره سیاه شلخ و برگ چالنه پوست و دغ کور برگ خایگره میا ساره  
 مندی تخم شاهتره برگ شاهتره و سر پیو که چارانه گلو و دمایا گل نیلوفر صندل سفید صندل سرخ کشینه تخم کاسنی پنج کاسنی چوب بوسا سار  
 عذاب خس هر یک نیم پاؤ برم و نندی نیک کاسنی برگ کاؤزبان باؤنجویه بلبله بلبله آمله بلبله سیاه براده چوب آبنوس براده چوب شمشیر  
 هر یک نیم پاؤ هشت پر چنساند بعد عرق کشند و بیضه وین نخه برگ نیم تخم نیم پوست و دغ بکائن و تخم بکائن و برگ بکائن و برگ  
 نیم پاؤ عرض باؤنجویه و لیجات و براده داخل میکنند عرق چوب عینی ششی مومل برایشه شخصی که عاوی شراب بود و آتشک  
 برآورده باشد و فخر و مسک است صفت آن براده چوب عینی گل سرخ براده چوب شمشیر سر پیو که شاهتره هر یک نیم طرل خار شک  
 یک رطل پوست بلبله کاغذی گل مندی هر واحد یک نیم طرل پوست غیلا شش رطل قند سیاه پوست آثار عذاب صد عدد و هر رطل و نیم  
 انار زنده بران آب قدر حاجت ریزند و قلیکه لا بن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتش کردن گل سرخ نیم من براده صندلین هر واحد  
 شش توله خس مندی ده توله عرق نیلوفر عرق کاؤزبان کیوهره هر واحد یک مینا آینه عرق کشند عرق سفید جذام و فاش و برص  
 واکله و شور و قروح و دغ قوی قلب است صفت آن گل سرخ و دو آثار برگ کاؤزبان شاهتره صندل سفید و پنج برگ نیب مغز نیب  
 گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیر و برگ که بود کس سبز حسن هندی هر واحد یک سیر گل نیب برگ خایاؤزبان خار شک سر پیو که هر واحد یک سیر  
 پوست پنج نیب باؤنجویه تخم کاسنی گل گردل عذاب و لایق خار شتر چال کچال گل معصفر پوست پنج کیوهره پوست چتره بری و زانیکه  
 خود هر واحد نیم سیر گل کاؤزبان آمله هارنا پنج قصب الزره هر چوب عینی براده ششم کشینه رخسار پوست سنگتره هر واحد پاؤ سیر پوست





کوفته بختی بسکه پانچمین سادو یا فصلی و آب گرم حل ساخته غرغره کنند غرغره که در زبان طبعی بدنتیست بکار آید صفت آن  
 خردل شونیز حاقرقا ساینده مثل آینه غرغره کنند غرغره که بجهت فالج و لقوه و استرخاشی زبان و تنقیه معده خوب است صفت  
 آن نوشاده نمودرم لعل سفید لعل سیاه هر کدام شش درم تخمیل خردل حاقرقا مینج بود انبی هر کدام چهار درم زوفا سینه کش است  
 دم مسقود درم پنج سوسن هفت درم نمک سیاه شش درم شونیز نمودرم مرزنجوش ده درم دارفلل هشت درم هر کدام کوفته بختی دو درم از آن یک  
 درم ایاج فیکره پنجین علی و آب گرم گرم آینه غرغره نمایند که کوب الاثر است فوحد یک که فالج و سکنه و نقل زبان را سود و بد صفت  
 آن سونیز خردل سفید تخمیل حاقرقا لعل دارفلل بود انبی ایدر سامر مرزنجوش سادی کوفته بختی یکدام بچین حل کرده توغر کنند  
 ایضا که جهت فالج و نقل زبان خوب است صفت آن خردل مسقودری تخمیل لعل سفید لعل سیاه دارفلل حاقرقا بر لعل  
 مشک پنج سوسن پنج کبر مینج هر واحد سه درم بده گل انبی چهار درم حب الرمان بریان مرزنجوش هر واحد چهار درم هر دو کوفته حل و سکنه  
 خیر کرده آب گرم ملکه توغر کنند غرغره که جهت لقوه مصلح کیم شریف خان صفت آن سونیز حاقرقا لعل دارفلل حاقرقا مینج  
 هر واحد یک درم بار ساف هندی تخمیل بکار بوشانیده با فناء اندکی سرکه تفصل یا بچین علی غرغره نمایند غرغره نافع لقوه صفت  
 آن مرزنجوش صغره حاقرقا آستین خردل و ج ترکی هر سادی کوفته بختی یک درم از آن گرفته بچین و آب گرم آینه غرغره کنند  
 غرغره که در لقوه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها صفت آن خردل حاقرقا پوست کبر سادی کوفته بختی لعل زوفا آینه غرغره  
 کنند غرغره جهت جیس نزل بنایت مجرب صفت آن پوست خنکاش ختم با قلا نیکو که کج برگ بنفشه شاخه های درخت کباب  
 در آب بوشانیده بکار بریند و نمک سرنه پارچه یا پیچیده که بر آتش گرم کرده باشند بعد از یکدیگر نمایند که در اندرون سرگرمی آن سوسن  
 شود و تخمیل نزل فصوصا بار و دوش تخمین آن آلوده است غرغره حابس نزل صفت آن کشنیز خشک حدس متشر پوست خنکاش  
 گندازد و رعب الثعلب ختم که ختم خنکاش باین خورد و باین کالان ماز و برگ توت عناب خروب شامی اقامه اصل السوسن حب السوسن  
 صندل تخم خرفه هر چه ازین ادویه مناسب داند بوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر درارت زیاده باشد کافور قدری زعفران  
 سوده پاشیده افزایند ایضا اصول دندان کام نزل حاد صفت آن عناب الثعلب که زانج کشنیز خشک که کنار هر یک شش باشد  
 در آب بوشانیده صاف نموده غرغره کنند غرغره علویان که نزل رقیق را غلیظ کند و از تخمین بر سینخ کند صفت آن پوست  
 خنکاش حدس مسلم گندار فارسی سانج هندی که زانج جذب که برگ حنا بزرگ هر یک یک توله حفض نه باشد فوحد یک که جیس و  
 غلیظ نزل کند و مفید سر فروزی است صفت آن عناب نمود سپستان ده دانخ طبعی بخاری هر یک پنجاه که کونا تخم خنکاش  
 مرکب چهار باشد حدس مسلم شش باشد بوشانیده صاف نموده غرغره کنند ایضا که غلیظ را رقیق کند و مانع سر فروزی صفت آن  
 خنکاش بزرگ بزرگ که نزل رقیق را غلیظ کند و از تخمین بر سینخ هر یک یک توله در نیم میراب بوشانیده تا با و سیرسد غرغره  
 کنند غرغره برائے دوی و نین مجرب است صفت آن گل خنکاش ختم و رعب الثعلب کشنیز خشک هر واحد شش باشد اسفودر می  
 چهار باشد بوشانیده صاف نموده غرغره نمایند غرغره نافع پیش دهن در می و بجز ازاده سودای و انقطاع الحیره معده تا لیب حسیکم

علو حیوان و کبر البهائم صفات آن کل بنفشه چوب چینی هر یک شش باشد عتاب بنفشه و صندل سرخ چما باشد برگ تاج خروس  
یکتولر جوش داده صاف نموده غرغره نمایند ایضا تالیفات والد حکیم مدح جنت بنفشه و طرح حنجره و خلق و مری صفات آن  
اگر تازه باشد عاریس منتشر دست خشتا شش کرمانج برگ حنا پوست بلیله زرد پوست بلیله سیاه آینه صفت یکی هر واحد یک مثال  
در کلاب و قورس آب لیون جوشانیده صاف نموده بقد نیم درم سنون احمر که از گل مغرور و جزو و توتنا شش سبز بریان یکجور ساخته  
باشد و افل کرده غرغره کنند اگر سرفه باشد و بیهوده بگذرد و آب جوشانیده و دو دانگ سنون احمر داخل کرده غرغره نمایند بعد از آن زرد  
که مناسب باشد پاشند اگر قرح و خیر و زرد انشاک باشد که زنجار حاقق زنجار حاقق بنفشه سیاه دار عید شیان برگ حنا چوب چینی و سبز  
بلیله و بلیله و آینه زرد و چوب صندل و گلاب هر یک یک مثال جوشانیده صاف نموده و دو دانگ سنون احمر که زنجار حاقق زنجار حاقق زنجار حاقق  
اقسام آگاه و قلاع و خاق صفات آن حناب الثعلب پوست خشتا شش کثیر گلاب بلیله سیاه حب الاس زرد و زنجار حاقق تاج خروس  
برگ حناب کل بنفشه زهر یک شش شامه عذبه چما باشد عذس منتشر تخم کاهو هر یک یکتولر و آب ساگ سرخ و آب کثیر سبز و آب حناب  
سبز هر یک پنج بول آب برگ کاهو سه بول آب خالص با و آتش جوشانیده صاف نموده و گلاب و سفوف صفت کل رخی صندل سرخ آقا قیا  
سایده یک گیاه صاف نموده غرغره نمایند غرغره که در لکته الضم بکار آید صفت آن گلزار کونار که از زنجار حاقق جوشانیده صفت کل  
سوزده پاشیده غرغره کنند و گاهی به زعفران گل و شهد افزایند و گاه بر آتش زعفران آید واده فاسد غرغره بکند و شمشه نمایند و بلیله  
کاهو سه دانگ باده و بلیله و قلع صفت و کاهو سه دانگ و او نیز آید و گوشت فاسد لعل آن در غرغره که بر آتش کاهو سه دانگ باده و بلیله  
آن اکلیل الملک گل بانه کوهل بنفشه تخم کتان تخم حناب و آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند غرغره جنت تفسیر و نقصان و  
بطلان ذوق که ماده آن و نفس زبان باشد بکار آید صفت آن اول باب گرم چند قطره روغن بلسان یار و عین خروار یا یا سین  
بروسه ریخته تلمه روغن غرغره نمایند پس ترب السوس صفت دم عاقر قرحا صندل و زرد و بلیله و تخم خردل و سوزن هر یک یک درم  
همه بگوشت حناب و بلیله آید و آب کاهو آید غرغره نمایند زرد فاسد واده باز بلیله عمل سازند تا اثر آن ظاهر شود غرغره که بر آتش  
ثقل زبان بحرب است صفت آن صغریک جزو عاقر قرحا خردل و زرد و بلیله صفت جزو زنجبیل شلث جزو نوشادر و ربع جزو و آب  
جوشانیده غرغره کنند ایضا نافع ثقل زبان و لکته آن که از ماده بلغم بود صفت آن زنجبیل عاقر قرحا و جینی هر یک شش باشد  
و ج خردل و قلع و سوزن و دار فلفل قلع و سوزن هر یک یک نیم باشد جوش داده غرغره نمایند غرغره جنت صفت آن  
جزو است صفت آن که کونار حناب و دار فلفل بزرگ کتان اصل السوس گل خطی جوشانیده غرغره نمایند چون سوزن  
زیاده شود گل خطی موقوف نمایند غرغره بر آتش و درم لبات و زرد و بلیله و سوس صفت آن حدس کثیر خشک تخم کاهو  
و آب جوشانیده صاف نموده شربت عتاب داخل کرده غرغره کنند ایضا که درم بلیله کاهو و آتش خا و آن و نافع صفت آن  
تخم شبت تخم ترب بادیان در اصل جوشانیده غرغره کنند غرغره بر آتش سقوط لبات که از روغن و موی باشد صفت آن  
گلزار و سوزن رخی آقا قیا جوشانیده بعل آید ایضا که همان عمل و صفت آن عذس منتشر گلزار اکلیل الملک

عذب ورق خایه پوست بلیله نه دو چاشنیده صاف نموده رب جز آینه غره نمایند و در آنکه دیگر عنب الثعلب کشینز خشک مازوس  
حضض کی عوض اکلیل الیک رب جز اسب غره که در او رام چاره خلق معمول است صفت آن لعاب اسفول بکتوله  
آب کشینز سبز دانه توله آینه نیلگرم غره نمایند و غره مغز فلوس کشینز سبز نیز بسیار نافع است و در وقت ابتها مزه فلوس ده  
تبراده کا که ملانی آن بدر کرده باشند باید ه صاف نموده ببل آزند ایضا مجرب صفت آن کشینز خشک عنب الثعلب  
اصل السوس مقشر مکوفه حب الاس هر واحد بکتوله کوکار دو عدد بزرگ شاه قوت پوست بخ کنار دشتی بر یک چشامک و نیم کنار  
آب چوشانیده بر آن بریکری است ماشه سوده پاشیده بهت بار و در دوزخ غره نمایند غره معمول و خناق گرم صفت آن  
عنب الثعلب پیچیده که کنار دشتی عدد سوس مقشر کشینز خشک عنب الثعلب هر واحد بکتوله گلاب کات سفید اصل السوس بر یک شش ماشه  
چوشانیده غره نمایند ایضا که و خناق خایه معمول است صفت آن کوکار عدس مقشر کشینز خشک عنب الثعلب هر واحد  
توله بزنج سب ماشه چوشانیده صاف نموده نیلگرم غره نمایند نو عدد دیگر برای خناق بسیار نافع صفت آن رسوت جدار  
در آب کو سبز مرق سوده غره نمایند ایضا چنت خناق مار شخ حکیم جلویان صفت آن آب کاسنی آب عنب الثعلب  
آب کوکار شیر و تخم کاهوش و عدس مقشر هر واحد یک توله آب عنب الثعلب پیچیده گل ارغنی شش ماشه داخله و غره نمایند غره و خناق  
چاره در شتی و تسکین با نزل باشد بنید صفت آن کشینز پوست خشتاش با دو عنب الثعلب گلاب گل سرخ مرق سوسن  
چوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شیر باید ه باز صاف کرده حضض کی پاشیده غره نمایند غره که خناق و نیم در دوزخ  
دوم بکارید صفت آن عدس گل سرخ اصل السوس و آب عنب الثعلب و آب کشینز چوشانیده مغز فلوس خیار شیر باید ه صاف  
نموده غره نمایند غره بهت خناتی دو بکلو صفت آن پوست خشتاش و دو عدد عنب الثعلب گلاب فابری که مزج هر واحد بکتوله  
عنب الثعلب هفت دانه صندیل سرخ ماشه حضض کی هفت ماشه کشینز خشک نیم توله برگ شاه هفت ماشه و آب یک نیم آمار چوشانیده  
در آخر جوشش عدس در سبت دو توله اندازند و چون یک نیم پاؤ آب باند صاف نموده لعاب بزرقونیا بکتوله و آب کشینز سبت توله  
شیر تخم کاهو یک توله داخل کرده صاف نموده توغز کنند و تمام شب در دوزخ دیگر برای خناق معمول است صفت آن  
تخم کان اکلیل هر یک هفت و نیم عدس چهار و نیم کشینز پیچیده نیم کاسنی و نیم مغز فلوس خیار شیر در هم آموده و سب حقه کرده  
یک حصه در نیم آمار آب چوشانیده چون باؤ آمار باند صاف نموده غره نمایند و بخین و جعبه و گلاب و زرد غره بهت دو گلاب  
و خناق چاره و نیزه خلق و زبان معمول صفت آن اصل السوس کات سفید گلاب باوی و آب چوشانیده صاف نموده غره نمایند  
و برای شیر زردان بضمه که غره معمول و مجرب النفع براسه خناق صفت آن سرخ سوسن یک نیم توله گل سرخ چهار توله عدس نیم پاؤ  
چوشانیده صاف نموده غره نمایند غره از نیم حکیم جلویان مجرب النفع از برای و نیم و خناق چاره و در ام مزه و لمات و لوز قین و خلق  
و نوحی آن صفت آن کشینز خشک عدس مقشر پوست خشتاش عنب الثعلب گلاب فابری گل سرخ اصل السوس چوشانیده  
صاف نموده مغز فلوس خیار شیر حضض کی سوده و آن مل کرده باز صاف نموده غره نمایند غره معمول و را هتاه خناق مومکی

صفت آن انجیر مویز منقح حلیه تخم و تخم کتان در آب جوشانیده صاف نموده بشیر تازه که آب خیار شیرین در آن مخلول بود و مروج ساخته  
 غرغره کنند و پنج محلات در پنج نوبت از صبح تا شب استعمال کنند و اصل السوسن نبوس کنند و با مغز خیار شیرین را مع غرغره که در ابتدا سه درمی و بعد  
 بحسب صفت آن عنب حدس یک و نیم که با تخم کاسنی که کنگر کشنیر خشک در آب جوشانیده صاف نموده با شربت آتوت غرغره  
 نمایند و غرغره جهت اول درم خلق و وجهه و خنای حار صفت آن آب کاسنی تازه و آب کشنیر تازه در آب برگ عنب الثعلب آب برگ  
 کاه و تازه شیر و حدس یک و نیم غرغره فلوس خیار شیرین آب جود غرغره نمایند ایضا نافع خنای حار قریب الخطا صفت آن تخم کاسنی کشنیر  
 خشک عنب الثعلب گل بابونه جوشانیده صاف نموده مغز فلوس بالیده با ز صاف کرده غرغره نمایند ایضا استعمل در وقتیکه کل بصلابت  
 باشد و نیز برای الصلح و انفجار و درم خلق و موی و صفراوی و بلغمی صفت آن تخم کتان حلیه یک یک نیم تخم انجیر غلات پستان  
 مویز منقح حدس یک و نیم تخم سوسن خیار دایان از هر یک ده درم گل سرخ گل بنفشه از هر یک هفت درم مغز تخم کاسنی پودینه صخر از هر یک نیم  
 عنب الثعلب ده درم که با تخم کاسنی است بگویند و در آب جوشانیده بالیده صاف نموده بستر درم آب خیار شیرین بالیده با ز صاف کرده و با  
 شربت آتوت یا رب انکور صلی نموده غرغره نمایند و بعد بکسر منقح و غیر صفت آن تخم کاسنی کتان کوفته با شیر برآید غرغره کنند  
 یا حدس یک و نیم تخم گل سرخ و اصل السوسن جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند ایضا که در خنای حاجت انفجار بکاید صفت آن  
 خیزران ترش نی درم شیر گاو یا برسته او نیم تخم کونج بخور درم کوفته بخینه مروج ساخته گرم نموده غرغره نمایند غرغره که بعد پاک شدن از زیم  
 بکاید صفت آن کز رانج پنج تمک هر واحد یک و دو یا سه نیم جود در آب پخته غرغره کنند غرغره برای خنای بلغمی صفت آن انجیر  
 تخم ترب جوشانیده غرغره کنند ایضا برای خنای بلغمی حرب صفت آن حلیه دو درم حب الرشاد بخور درم در آب جوشانیده  
 غرغره نمایند ایضا برگ شبت برگ عنب الثعلب برگ سنبله برگ ار هر حدس جوشانیده غرغره کنند و غرغره اسبند جوش کرده  
 نافع خنای بلغمی است غرغره که در خنای بلغمی بکاید صفت آن خردل یک او قی سوده در ماء العمل یک رطل آمیخته غرغره کنند ایضا  
 برای خنای بلغمی صفت آن خردل حاقق را بنفشه زوفا خشک پرسیاوشان عنب الثعلب شهد خالص در آب جوشانیده  
 صاف نموده غرغره کنند و برای خنای سوادی کا کاه دایان با زیم و نیم تخم کاسنی در پارچه بسته در نسخه مذکور داخل کنند ایضا انوشا و لعل  
 سیاه و تخمیل خردل حاقق را صخر فارسی شونیز مرزنجوش هر یک نیم ماشه در آب جوشانیده غرغره نمایند غرغره حرب بکاید خنای و ریح  
 گوسه سوادی صفت آن برگ خانگاز فارسی زرد حب اقا تیار برگ مورد کشنیر خشک کونج پوست ریح گوندنی پوست ریح  
 چینی گل سیدی از هر یک یک و نیم جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند بعد از آن که شسته و دم الاخرین کمتر با کشنیر خشک طراشیت و فلفل  
 سوخته اقا قیاز در دو عصاره حلیه التیس از هر یک یک ماشه سوده پیا شند اگر بعضی از این اووی کم نموده استعمال نمایند برای آنکه تر  
 ملازه جری بسبب مرض آنک که با بسبب نزول مواد عاده کشا و شود نفع خواهد نمود و غرغره که حلقی متعلق حلق را بکشد صفت آن  
 نمک سنگ یا نوشادر و اسکر که در غرغره کنند و اگر بکشد و حلق نفث الدم باقی باشد پوست انار گل را ساق جوشانیده غرغره کنند  
 غرغره نافع تجربه الصوت که از نزل باشد صفت آن گلزار یک شقال پوست خنای گل سرخ از هر یک درم شقال

برای پنج نهم در آب جوش داده صاف کرده غرغره کنند غرغره برائے اسهال است که با آب جوش است صفت آن که غلبه قلب  
 مایکین خورد و بر لبخ گنار غناب تخم خلی هر یک پنج شانه دستور غرغره کنند غرغره و جرب در آب جوش که در مواد سوداوی حادث شود  
 صفت آن پوست انار گنار گل سرخ حب آتش کشیز هر یک شش شانه زیره گلاب شانه جوش داده صاف نموده غرغره  
 کنند غرغره که هرگاه قریب ملازمه مجری بسبب مرض آتشک یا بسبب نزول مواد عارضه کشاده شود با صلاح آورد صفت آن  
 پوست خشتاش کشیز خشک بلبله سیاه گنار حب آتش برگ سرور و در گل تاج خروس برگ حنا هر یک شانه شانه گنار جوش  
 پنجاه سدس مقشر یک دانه در آب برگ بازنگ هشت توله آب خالص نیم پاو جوشانیده صاف نموده صفت آن گلی از می صندل سرخ  
 اقایان از هر یک شانه شانه شانه در آب یا ششیده که غرغره نمایند ایضا برائے سورخ کام و او از گردان ازینی از بیاض والد مرحوم  
 صفت آن تخم گل شانه شانه پرسیاوشان زو فائے خشک هر یک سدس مقشر هشت شانه گنار چهار شانه پوست خشتاش  
 کلان یک عدد جوش داده غسل آینه غرغره کنند ایضا برائے سورخ کام میبند و در آب آن تجربه احقر رسیده صفت آن پوست  
 انار ولایتی گنار گل سرخ حب آتش هر یک شش شانه جوش داده غرغره کنند غرغره برائے دفع جوشن بن جلی که در مرض آتشک  
 از خوردن او ویتیمه مثل حب بلاد و سیاه و رسیده حادث شود صفت آن برگ جنبلی پوست کنار شستی در آب جوش داده غرغره  
 نمایند و اگر ازین دفع نشود پوست دخت سرس پوست دخت گولر پوست دخت چتر پیری پوست دخت یکد هر یک یک توله و فلفل  
 گنار جوش گنار هر یک شش شانه برگ جنبلی ده شانه در آب جوشانیده تغیر نمایند و طوبوخ و جوش سرخ که آتش شکم و پاک کرده و بر بال بخت  
 یا شند غرغره بنید و کن التاب سوزش قلاع است ایضا غرغره چمال کچال چمال بولسری در آب جوشانیده و کذا پوست منیلان  
 کات هندی و شیر بر جوش داده نافع ایضا پوست دخت کچال پوست دخت موه پوست دخت گوندی هر یک پنج توله و حنظل و سوس  
 سلم برگ جنبلی هر یک یک توله همه در آب جوش داده صاف ساخته غرغره نمایند غرغره که جهت تکیله و حسن نزل و سرفه نری حار بکار آید  
 صفت آن عدس غناب پستان تخم خلی حجازی تخم خشتاش پوست خشتاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند  
 غرغره برائے سرفه نری و جرب حکیم کئی شش صفت آن کا هو زربلج کوکنار حب آتش هر یک سدس و توله یکم گرفته در آب جوشانیده  
 و چند بار آن غرغره سازند ایضا مایکین پنجاه اصل السوس مقشر کوکنار هر یک چهار شانه در آب نیم سیر جوشانیده غرغره کنند از حکیم  
 مندور علی فصل سوم و غسولات غسول که در ده حار و کله و دمه حار و مول است صفت آن تر پهل مسادی بقدر یک توله یکم گرفته  
 شب در آب تر کرده و بهر آنکه در صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بر چشم زند باز بهین آب چشم بشوید غسول که  
 شستن باین دو امر مکرر لازم قیل پاک کننده و جهت تقیه بدن و سرد رفتن و حمام بکار آید صفت آن مویزج عاقر قرحا بر دانه  
 از هر کدام که حاضر باشد جوشانیده و اجطان را بدان بشوید غسول نافع خراز صفت آن آرد و تخم صد ورم آرد و حلبه و روم و سوس  
 گندم آبیگینه سوده غرول هر یک پانزده و تخم خلی ده ورم همه را سائیده و در کمر تند و اندک آب آبیخته بر سر خوب مالند پس بشوید و در دست  
 یک بار استعمال کنند و امان تر از شیدن سحود و الیهمان روغن نامایند نو عهد بیکر مطول شعر صفت آن برگ کنجد برگ گندم



و اگر در دهان استعمال نمایند بپایه اول و دهان پر و من کل طلا نمایند تا سوزشش بشناسند بعد از آن به غشای استخوانی قابضه مثل حبک  
 و کلانار و گزنه و پانچ و گل سرخ و ماشا لک کنند صفت آن اجزای که در دهان است که در قوس زهر نفع خواهد کرد و اگر در دهان قاقیا و عوص  
 ما و اوست و لایق اکثر در اودام و قریح و غیره قوس آن با سینه استعمال کنند و نفع آن بپس مندرت یافته فیتله که نافع غریب  
 صفت آن بنهید خالیس را بر کاش گزارند تا غلیظ شود و قدری که کف در دهان و باز و سبز بار یک ساییده و در آن آسیرند و فیتله دهان  
 آغشته فدا صورتشند و اگر در بین آن صید بهار شود و دم کند تخم مرویش به پخته شود و زعفران آغشته بروی گزارند تا سبز و آکنه ایضا نمایان  
 صفت آن و پارچه سنگ جوهر است که رفته رفته در دهان پیدا نمیشود و یک پارچه ریشته از دیگر پارچه بسایند چون غلیظ شود و بغلیظه آلوده و زنا شود  
 فیتله جهت درد گوش از بیاض امسند و در دم صفت آن برگ نیم یک عدد و افیون یک سرخ انز و سنا و دوسرخ  
 اصل و دواشته غیب الخشب یک ماشه بار یک ساییده فیتله ساخته و در گوش نهند ایضا نمایند از زروت و دم الاغ و این صفت در گوش  
 افیون زعفران ساییده پارچه بزرگ و نوره بخار برند فیتله که قره تازده و کشته گوش را مفید صفت آن لاله را فیتله کرد و عسل آلوده از زروت  
 بار یک ساییده و دهان پاشیده و در گوش نهند و اگر قلقله رسوده عوص از زروت پاشیده و گوش نهند نیز بقره و ده نفع کنند  
 فیتله اصول جهت درد گوش که با بیم و قره آن بود صفت آن تخم مرویش و زروت مساوی کوخته بجهت و عسل سرشته فیتله دهان  
 تر کرده و در گوش نهند و کاسه بانگ مرکی نیز بپاشند ایضا که گوش را زنده پاک کنند و تسکین و دوا نماید صفت آن صبر مر  
 کند از زروت و دم الاغ و این ساییده و عسل سرشته فیتله دهان آلوده و در دهان نهند و اگر در دهان پاشیده و در گوش نهند و اگر در دهان  
 و سیلان رطوبات و ده و قح و جرب صفت آن فیتله از کاغذ یا لایب ساخته باسل و زرد تخم مرغ آغشته از زروت و دم الاغ و این  
 سفید اب قلمی صبر سقوطی کند رسوده و دهان پاشیده و در گوش نهند و اگر در دهان پاشیده باشد فاکتور افیون افزایند و اگر در دهان  
 و تخمین باشد مغز استه شبها کوخته مرکی و باند و امانه کرده و عسل از زعفران و عوص نیم مساوی با بیم سرشته فیتله دهان آغشته و در گوش گزارند  
 نوع دیگر که قره گوش منمن را از جرب مستاک صفت آن سرکه هفت دم عسل هشت و دم بچه شانه تا بقوام آید و در دهان  
 رسوده افزایند و خلط کرده و در دهان فیتله دهان آلوده و در گوش نهند ایضا که قره گوش کدر را مفید صفت آن آب زهر و کا و دوز و عسل  
 یک جز و با بیم آسیرند و لایق که سرشته فیتله ساخته دهان آلوده و در دهان پاشیده و در گوش گزارند ایضا که در دهان پاشیده و در گوش  
 انجیر سفید فروخته و تخم عسل و اگر نمد بوده و خور و قزو و کا کوخته دهان پاشیده و در گوش نهند فیتله جهت جرب و دهان  
 جرب صفت آن از دوسب مشب میانی نشاسته صغ عربی و عصاره سیاه و دم الاغ و این و قاقا کنند از زروت و قاقا کلانار  
 افیون کافور هر چه از این ادویه میسر آید رسوده و بر فیتله که بمعداره برگین خرا آلوده باشند پاشیده و دهانی دارند ایضا جهت تبس  
 رعاف و شقل از حکیم علی گیلانی صفت آن دقاق کنند و دم الاغ و این از زروت سفید صبر سقوطی مرکی مساوی از کوخته  
 بیخه فیتله از کتان ساخته بسره که انگوری تر کرده ادویه دهان پاشیده و دهانی گزارند فیتله که نشتر رسوده و در دهان  
 آن سعد کوفی سنبل الطیب سبز و دکل سرخ و قفل کوته بجهت آب پودینه سرشته فیتله ساخته و دهانی نهند بعد از آنکه دهانی را بجا آید

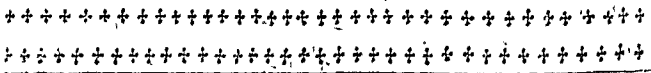


چند ذوبت شده باشد فقیله که برائے قرحانف مجرب است صفت آن چربیده و دماشته قرفضل سنبل الطیب گل نسرون هر یک  
سه ماشه صبر زرد مرکبی مانند سبز هر یک یکماشته مشک خالص کافور هر یک دو رخ اقلیای سه ماشه چهار سرخ کوفته بخینه فقیله بدان آلوده در  
بنی گزارند فقیله برائے جس خون قرحه بینی مجرب صفت آن شب میانی محرق زرد سرخ مرکبی هر واحد یکتوله اقلیای سه ماشه شش  
ماز سه ماشه راحت کزواج کلنا هر یک یکتوله و سه ماشه پوره استی چار ماشه زنج سیاه شش ماشه اسرب سوخته نه ماشه خیر کرده  
فقیله آلوده و بنی گزارند فقیله که در بواسیر الانف بعد فصد تیغال و حجامت نفرو و تنقیح بجا یاج معمول است صفت آن  
زنجار اشنان مرکبی بر سه مساوی کوفته بخینه فقیله از غرقه کتان با سرکه آلوده و رادویه مذکوره و دیگر دانه و در بنی گزارند فقیله که متن بنی بود  
کند صفت آن مشک خالص کافور هر یک چهار جبه اقلیای سه اندر ساقی هر یک چهار قیرا طمران و هر واحد نیم گرم کوفته بخینه  
گل نسرون قرفضل هر یک یکدم کوفته بخینه بسمل تر کرده ادویه بر آن پاشیده و بنی نشند فقیله که گنده بنی و در کند صفت آن  
مر پوست الماترش هر یک دو دم تصب الزریره و زرنج هر یک یکدم و نیم زنج قرفضل هر یک یکدم فقیله را بشرب تر کنند و ادویه  
کوفته بخینه بدان آلوده و بنی نشند ایضا که متن بنی و در نماید صفت آن سوس صبر زرد و سنبل الطیب گل سرخ قرفضل یا آب پودینه  
یا آب مورد و سرشته و بنی نشند بعد از آنکه بنی را بشرب شده باشد فقیله برائے رجه و صاوق بلخی مجرب الظاک صفت  
آن غار یقون شحم قحطل ترد سفید سناکی قسط شیرین مساوی بسمل و آب سداب سرشته بروغن قسط چرب کرده حول  
کنند فقیله برائے تب غشی ثمنی جهت تنقیح ماوه از اسعار الظاک مجرب نوشته و پس اگر از بلغم باشد این فقیله بکار برند صفت  
آن سناکی یک جزو سرگین موشش نمک پوره در استی تخم خطی تخم دانیایا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو بسمل مقدم سرشته مثل  
خسته زینون ششیات سازند و بروغن گل چرب کرده بردارند و بعد ساخته تبدیل نمایند فقیله خضر حکیم موسی که جهت تنقیح چکر الیام  
زخم سوزاک و برائے ناصیر بسمل عیال است صفت آن صبر زرد و یک دم و توتیای مغسول مروانگ سفید اب قلمی مغسول  
کلنا گل استی هر کدام دو دم کدو سه سوخته کندر هر کدام یکدم اینون نیم دم بهر بار یک سائیده و از حریر گزارند و باب  
کثیرا بر سر کنند و فقیله های بار یک ساخته و در سوراخ قنصیب بدارند فقیله برائے آفتاک از جربات استاد و مروج صفت آن  
شنگرف زنجار هر یک هفت ماشه موم بهشت و یکماشته اجزای حق نموده و موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه بار یک بقدر نیم  
دمع یا کمتر طلا کرده هفت حصه کنند و از آن هفت فقیله ساخته بر شب یک فقیله و در چراغ روغن ماوه کاوا انداخته و در سوراخ بپاشند و است  
یک ربع بپوشند یا هفت شب و اگر دهن پیا ر جوش کند بر گشتن بنی جوشانیده مضغه نمایند و غذا شیرین کاوا یا حنک بریز از شیرینی نوحه  
غلضیا و زنگ صفت آن عاقر قرحا نیله و توتیه اجزای خوراسانی شنگرف هر واحد یکتوله موم سفید ده توله ادویه سائیده  
موم گداخته پارچه گرفته موم طلا سازند و ادویه سوده آمیخته فقیله نموده و چتر کاویده و در آن چرغ اران فقیله روشن کرده بر آن نشینند  
جاسه بر بنی خود عیید و داد و در بهر بدن بر سر سبزه سرودی قلو نیایا ناظر ربع مجرب قریب الاعتدال موافق از رجه حاره و بار  
و جهت نسکین ماو باع مثل صلا و برائے تقویت دماغ و جس نزلات سفید صفت آن مشک نیم مثقال زر نبارد و در دم

بس با سه عود قاری سانج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرب تسط بحری جود بلالان انصاف دار فلفل سیلخه ساردون فلفل  
 زنجبیل رازیانه انیمون تر فلفل مست تاج پوست بیزان بسته ورق نفور بهمن تخم بادنجوبه بوزیدان هر یک دو شقال حنظل سفید راجیتی  
 لمبا تر سنبل الطیب گل سرخ شمشاد مغز طنبوزه مغز زاجیل گل گاؤ زبان هر یک سه شقال زعفران کشمش مشک هر یک پنج شقال فلفل سفید  
 بزرنج هر یک ده شقال آله شیر برورده هفتاد شقال مسک شیرازی سه وزن ادویه و گاهست همت فوط تقویت اعضا رئیس یا قوت  
 عمل پیشی ورق طلا عنبر شنب هر یک متقال کبریا مراد یا بدیه جان عقیق هر یک سه شقال اصنافی کنند سفید و سبز با مست نوع دیگر  
 سرب حکم بقا خان صفت آن دق نفور مشک خالص هر یک سه ماشه روغن بلسان کیتوله قطر اسالیون سانج سیلخه عاقر قرح حب بلسان  
 فرزند هر یک یکدم تخم کرکس سدرم سنبل الطیب چهار دم زعفران یکدم فلفل سفید بزرنج هر یک شش دم اینون مصری چهار ده دم  
 عمل سفید چار آنا یا زبالا بدیه و بجران بساز فیصل دوم صفراغ فرزجه که در دوم گرم گرم معمول است صفت آن آرد جرب و شنب  
 گل ارمنی رسوب صندلین جد و ارد آب عنبر الطیب سبز و آب کشمش بزر ساییده بله آغشته بر دارند فرزجه معمول در دوم حار هم بعد  
 از دوا صفت آن تخم شمشاد سفید که بیده شیر بریزند در روغن گل و اندک زعفران دوم آینه فرزجه نمایند در سدرم و مراد و اینون  
 بروغن گل حلو که با آب باریتنگ یا شیر و خمر مزج ساخته بر دارند ایضا که حبس اقام دوم در هم رانغ است صفت آن اسفون  
 تخم کتان هر دو ساوی سوده بشود خالص آینه آمل بر دارند ایضا دغ دوم صفت آن پیله بط بار و روغن کفید گداخته و قهوه  
 رب السوس ساییده و آن حل کرده بکار برند فرزجه که انصلاج درم حار هم نماید صفت آن بزرگتان نشاسته هر یک یکدم  
 زعفران دوم گل سرخ چهار دم کوفته بختیه پیوسته سرشته در روغن گل و شیر و خمر داخل کرده در دهن بالند و پارچه پشم بدان آلوده بر دارند  
 فرزجه حبس تخیل از دام صلبه رحم صفت آن سوم پیله بط پیله مرغ مثل اندک هر یک سدرم گل خلی تخم کتان هر یک چهار ده دم  
 باسل لب چیا شیر سرشته بر دارند نوع دیگر دغ صلابت رحم صفت آن برنگ کابلی مقشرش ماشه خرم مغز خسته شقالو  
 مغز ادام مقشر موز مشقه هر یک دو توله ادویه کوفته با موز بر شنگ صلابه کرده فیتله ساخته فرزجه نمایند فرزجه که سرطان رحم و قرحه آمل  
 دغ و قلع زرب الدم صفت آن قطعه اسرب بر صلابه اسرب بروغن گل بماند تا غلیظ شود بر دارند فرزجه معمول در قرح  
 و خورج صفت آن کندر انزروت دم الاغین جوز السرو پوست انار گل سرخ شنب یانی در آب باریتنگ برشته نه دهن  
 آلوده بر دارند و اگر قرحه و قرحه رحم باشد اینون ادویه حقیقه کشند و اگر با قرحه درد شدید باشد اینون زعفران یا شیر و خمر استعمال نمایند  
 و اگر اول خضه یا سلیق و متقیه بسل بار کنند بهتر و مناسب بود فرزجه مسکن صد قرحه مستقل هنگام شدت درد صفت آن  
 مراد مشک یکدم آب کاسنی ساییده پیله یا کیکان بوم سفید هر کدام ده دم روغن گل بست درم پیستود مرتب ساخته فرزجه بآن آلوده  
 بر دارند نوع دیگر منزل قرحه رحم حادث اندا استعمال ادویه گرم و تیز و مسکن صد و سوزش آن صفت آن پیله بط پیله مرغ  
 هر وادیک آثار کنند تا بقا سفید اب قلی مراد مشک مغسول کثیر اظطی هر یک یکدم پیله را بگذازند و ادویه ساییده با هم برشند و حول نمایند  
 و اگر لعاب اسفون در روغن نمفته دیار روغن گل حلو که استعمال کنند زیاد و تسکین نماید فرزجه حبس کشون جنس با صندیل صفت آن

مرصاف بودینه هر یک چهار دم سداب خشک دو دم موز منقش بست دم ابل نه دم کوفته بزهره گاو سرشته فرزند سازند و در فحش و دیگر  
 بهر روزه چندید سرخ من پودینه و میزاست و وزن همه مساوی فرزند دیگر و دیناب از جریات الطالک صفت آن اشت حلیت  
 چندید ستر جز با هر یک یک جز و قنفل زعفران شحم خنفل هر یک کلام ربع جز و بیل سرشته پاره جوت را بمقدار یکدم از این ادویه آلود  
 بر دارند ایضا مدحین اگر بدیش سده خلط غلیظ باشد صفت آن خربق سیاه شحم خنفل ترس فستقین ابل همه را کوفته بجفت  
 پاره صوف را که اندر آب زهره گاو تر کرده باشند درین ادویه آلوده حول نمایند نوع دیگر مدحین صفت آن قند چندید ستر  
 مرصاف ابل هر یک کلام جزوی کوفته بخت زهره گاو و آب سداب سرشته پشم پاره آن آلوده بر دارند فرزند که در قلع خون جفت جرب است  
 صفت آن صمغ عربی کافور هر یک یکدم گلنار ستر و کم شنبه تازه هفت درم طبع بر دارند نوع دیگر از جریات یکدم واصل خان بر لای  
 جس خون طبعی صفت آن گلنار مانده هر یک چهار ماشه کندر سده ماشه سره اصغفانی سده ماشه افاقا سده ماشه شنب یانی یک نیم ماشه  
 همه را سوده و آب بارتنگ سرشته فرزند کنند ایضا مجرب صفت آن مراد سنگ زاج سفید گل خنوم گل ارمنی گلنار سر سده مساوی  
 فرزند سازند که بناریت مجرب است ایضا همت جس طشت مجرب صفت آن جفت بلوط حب الاس کندر دم الاخرین سوده  
 در پوئی بسته حول سازند ایضا بر لای جس اور مجرب صفت آن مازد سوخته دم الاخرین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ مساوی از  
 حریر گزرنده قدر سه بشیر را با آب طبعی پوست انار ترشش تر کرده با دوی سوخته غشته بر دارند و اگر بر میانی صمغ عربی گل ارمنی هر یک یک  
 دم الاخرین دو دم بار یک سوده بدستور سابق عمل آنند جس خون و تقویت رحم بسیار عجیب است ایضا جاست اخلاصه مجرب  
 صفت آن مازد سبز سوخته کز نارنج گلنار افیون سوخته کاغذ سوخته چال بول کشته سفید گل ارمنی دم الاخرین سنگ جرح است  
 کوفته بخت در پوئی بسته فرزند نمایند فرزند مفید و عرق صفت آن زعفران بنیل الطیب شنب یانی عود سافج پندی از زرد پایی  
 مرغابی در دوی بیضه سرشته فرزند کنند فرزند چین جل صفت آن پنبه باید و سرگین خرگوش عمل سرشته پشم پاره بر دارند سده  
 شنب یانی بعد حیض و بعد از آن مباشرت نمایند و بعضی زهره خرگوش عوض مایه آن و هر یک بوزن نیم شقال میگیرند فرزند بخت  
 افراط سیلان رحم صفت آن جفت بلوط خروب شامی مازد سبز اقطار الطیب افاقا صندل سفید برگ سوده مساوی از هر واحد  
 یک شقال کوفته بخت در پوئی عود پندی دو دانگ بگلکاب سرشته پشم پاره بقدر فندی برگیند فرزند و افغ و جرح رحم که از اجتماع آب گند  
 بود صفت آن با بزرگ کف دیان هر یک یکصد بهر روز خشک نمک لاهوری از هر یک دو حصه جلد را کوفته بخت سده پوئی بسته یک  
 زیر دهن رحم و دیگر اطراف آن گزارند تا سده و چنین عمل کنند تقیه رحم ننوده و صمغ دور ساز و مجرب است نوع دیگر که آب گند در جسم  
 جانب کند و ضرر آن رحم دور نماید و مجرب است صفت آن اجود با بزرگ بهر روز خشک هر یک یکدم رحم شنب یانی شنب نمک لاهوری  
 هر یک نیمدم شند افند که ادویه در آن سرشته شود شند را گرم کرده ادویه کوفته بخت آمیزند و پنبه کینه خلط ساخته بر دارند فرزند که  
 رطوبت مغرط رحم و فرج را شفع نماید و سیلان رطوبت و وقت جماع را نکند صفت آن جوز السره و سر شنب یانی جدید هر یک نیمدم مازد  
 تخم حاضر هر واحد دو دم لایطنج جفت بلوط و گلنار تر کرده و بدین آلوده بر دارند فرزند که رحم را قوت دهد و سیلان منی را و رطوبات را

اشفت کند صفت آن مشک را یک زعفران هر یک سه نقاح از خر سداون بر واحد نیم زن مانج ماز و بر یک دودانگ گفته  
 بنفشه بنفشه سفید و گل باب بر سر شند و فیلد سازند بقدر مخصوص بر او زنده ایضا زنده لکه بعد از آن بیدن در دوشی و حریان خون باقی مانده با  
 نشک کند صفت آن حب آس گلزار ماز و سر به پوست انار هر مساوی گفته بنفشه و صر و بسته بر او زنده یک حج و یک شام و این را  
 بر عانه نهاد نمایند و آن سر و سر و دوشی حب آس گلزار ماز و کرمانج مساوی گفته بنفشه آب سرد سرشته اول چند بیدتر و مشک  
 قدر سه روز غن فسط حل کرده بر عانه مالیده بعد از آن خاک نمکند فرزند برب بر جا و سر و لاوت و دوشی جنین زنده و سرده صفت  
 آن مرکب جاوشیر خرب سیاه مساوی گفته بنفشه بزم و گاو سرشته شیان ساخته بر او زنده ایضا خرب جنین و شیده قاقل جنین مد  
 حیض است صفت آن اشنان عطینا شاقطران شخم فطل قنار الحار خرب سیاه و مخمخ نوشاد زنده و ماز و یون جاوشیر مرکب کبکینج  
 و یون بیدانجیر زهره گاو و مغر و دوجوع استغال کرده شود ایضا سقطل صفت آن اشنان عاقر قرقاش و نیز سداب  
 فرامیدن خرب سیفید صبر و رو گفته بنفشه آب زهره گاو سرشته بر او زنده فرزند سقطل حل و دوشی صفت آن خسته مو و ایلو  
 بر یک توک و پنج بیکر و کول هر واحد شش ماشه زنده پنج ماشه قرقل کلان شش عدد در یک سه ماشه شیان ساخته فرزند نمایند برب است  
 فرزند بلع حل صفت آن سرگین موش سرگین نیل باشد فرزند سازند ایضا مانع استن سقطل حل صفت آن ماز و  
 چهارم برگ سداب محوای دودم قطران یکدم ابل نیم دم گفته بنفشه آب که از سرگین فیل تاز و افشوده باشد سرشته فرزند نمایند  
 فرزند بخت حکم رحم صفت آن زعفران کافور هر یک دانگی و دودانگ حب القاری نیم دم گفته بنفشه بسپید و بسپید  
 مرغ و دوشی گل سرشته بر او زنده ایضا که در حکم رحم بسیار مفید است صفت آن برگ نفع پوست انار عدس مقشر ساسیه  
 در بورد و یا سر که خنجر بر او زنده و اطلسه و او مان بار و ده بالند فرزند زجه که مضیق قبل است از بیاض است و دودم  
 صفت آن سبک سه دم قرقل یک دم مشک قرقلی شراب یک دقه شراب را گرم کنند و او ویه گفته بنفشه  
 در آن گبریزند و خر که کمان بدان آلوده بر او زنده و گاه است اقا قیا ماز و سر به پوست انار شش عدد چندی پوست تریخ و حوض قرقل  
 داخل کرده می شود ایضا مانع از بیاض مذکور صفت آن گل بسپیدی ماز و پوست موسری مائین خود و پهلوی  
 بول نیم بر بر سفوف ساخته و در پوئی بسته بر او دودم و دودم در یک روز فرزند زجه مانع اختناق رحم که از حبس طشت  
 بوده باشد صفت آن میوه سالک اشق مع با دام مصطکی بر کلام خبدم زعفران نیم دم پی بطر و دوشی نار دین هر کلام  
 و دودم پیله را بر دوشی گفته است او ویه را گفته بنفشه آب سرشته استمال کنند فرزند زجه مانع توتر رحم صفت  
 آن قرقطرا شیش ماز و خر و لب هر چهار مساوی گرفته در آب و زنده که شراب جو شاییده اقا قیا سبک در آب بار یک  
 ساخته در آب مذکور امیزند و کوب و هر اندیشم نرم ساخته درین دوا افشته بکار برند بسیار مفید است . . .



# باب الفات مشتمل بر چهار فصل

**فصل اول در اقرص قرص صندل مثقالی** نافع برائے صدمع حار صفت آن حشمتی کی گل خیلو و مشیات  
 بایشانم کاهن صندل سفید انزروت اقامتیا سادی وزن گرفته کوفته بخیت آب کشنیز سبز سرشته اند و قرصها سازند و قرص مثلث  
 که در صدمع حار و بار و شقیقه سمول است صفت آن مرکبی ایون بزر الیچ لادن کافور و عفران پوست پنخ لقاچ هر یک  
 پنج درم کند انزروت املک ارمنی هر یک دو درم کوفته بخیت بگللاب و آب کاهن سرشته اقرص سه پهلوسازند و در صدمع و شقیقه  
 حار آب کشنیز سبز یا آب کونکارسود بر پیشانی ضاکو کنند و در صدمع بار و آب خناسا سائیده و صندل قرص مثلث و دیگر نافع در شقیقه  
 صفت آن ایون مرکبی بزر الیچ پنخ لقاچ و عفران تخم کاهن کشنیز هر یک یکجزم و صمغ عربی نصف جز و آب سائیده و قرص سازند  
 نوع دیگر از اطباء هندی نافع صدمع و شقیقه صفت آن زنجبیل گل یکجزم پوست پنخ ارشد هر واحد و جزو ایون بزر الیچ مرکبی  
 کافور و عفران پنخ لقاچ هر یک یکجزم و بستور قرص سازند قرص مخدر مسکن جمیع اندام صدمع و دهمه او جراح است از قرطابین  
 حکیم ملوی خان صفت آن فریون بزر الیچ ایون زعفران هر یک یکجزم مرکبی اشق و لاریتی کند از هر یک دو درم پنخ لقاچ  
 کافور از هر یک یکجزم کوفته بخیت آب کشنیز تازه و آب کاهن تازه سرشته اقرص سازند و در وقت حاجت بروح حار بر سر کایاب  
 کشنیز سبز یا آب کاهن رسوده طلا نمایند و روح بار و آب کرض و آب خنخل در روح مرکب بار و عن گل قرص منوم بار و نافع سهر  
 صفت آن تخم خنخاش تخم کاهن چار درم سک مخم خیار مخم خیز و مخم خیاره مخم مخم کدوس شیرین انبریک دم  
 ایون بزر الیچ سفید شاسته کیه اگل رخ طباشیر تخم خرفه از هر یک دم کافور و قیتوی صندل سفید کشنیز خشک هر یک یکشغال کوفته بخیت  
 بگللاب سرشته اقرص سازند شربت انکیده تاکشغال اگر دو درم ساق منقی و یکدم زرد و دین افزانید قوی تر گردد و قرص منوم بار و نافع  
 صفت آن تخم کاهن خنخاش با قلع تخم خرفه کالج هر یک یکدم ایون طسوجی کوفته بخیت بلوط اسب و خول سرشته اقرص سازند و طلا نمایند  
 قرص نزل بند که صمغ سیلان زلات از سر با عصابیا رجب صفت آن مرکبی صبر سقوطی حشمتی حشمتی صمغ عربی نقاش  
 سک راک کیه لک لقا قیادام الاخرین انزروت و فلفل شیان مایشا هر یک یکدم ایون یکدم عفران دو دانگ کوفته بخیت آب کونکارسود  
 برگ مورد و جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقرص سازند و وقت حاجت بشقیده تخم مرغ حلو و بر دست پاره کاغذ مثل درم کونکارسود  
 بسیار زده باشند و لید و قطع بر صمغین و یک قطعه بر نافع چسباند نوع دیگر کشنیز کونکارسود بزر الیچ حشمتی مرکبی بستر پوست انار و لایق فلفل  
 کثیر صمغ عربی گیر و صبر زرد و شیان مایشا هر یک سه ماشه اندین جب کالج هر یک چهار ماشه کوفته بخیت آب کونکارسود سرشته اقرص سازند و وقت  
 حاجت قرص را در آب مذکور حلو و بر کاغذ لید و بسته در اول لعل آید و قرص محول جست در گوش صفت آن گیر و فلفل چنان  
 هر یک دو درم زنجبیل یکدم سائیده و آب کشنیز سبز یا آب قلع سرشته اقرص سازند و وقت حاجت اندک و در آب سائیده و نیگرم  
 اگر گوش طلا نمایند نوع دیگر نافع برائے صمغ و دجاج گوش و قفل زن و در روح آن صفت آن مرکبی شقال کند و نظر درون هر یک

شقاق زعفران چهار شقال معصاره ششاش کلاب هر یک دو شقال مغز بادام قشقرق شست عدد گرفته و سرکه و کلاب ساینده اقراص  
سازند وقت حاجت اگر مزاج شدید باشد باغن گل و اگر نعل باغن باسکه ساینده نکلر نمایند قرص زرنج برائے آنکه دامی غنچه و آنکه  
عجیب و جرب بصفت آن اندخ مرغ زرد مرغ زرد و شب یامانی ناز و مساوی گرفته بخنجه و سرکه که بخت قرص سازند و سخته ساینده  
بقدر یک و انگ برلند خوب ساینده و یک سناحت بگذارد پس بشویند و بزن گل عدد پن گزند قرص کس نافع سال مع افعال  
صفت آن حب الاس ششاش سفید از هر یک بخورم پرس یاوشان سه درم صغ عربی دو درم حب انسب یعنی تخم نگار ششاش از هر یک  
دو درم بلعاب اسپنول قرص سازند و دراک سه درم شربت ششاش قرص که سه درم و درم جگر انفسد صفت آن لک مغول  
نیم درم ریوند جینی یک درم طباشیر ششالی تخم کاسنی بلایان تخم کشکد هر یک یک درم تخم خرفه ششاش صغ عربی رب السوس هر یک  
دو درم تخم خیابان مغز تخم که در هر یک سه درم سرشته دو درم بادام شسته ششاش قرص که هر یک در لفت الدم و فی الدم و بواسیر  
دومی و کثرت حیض و قرح کلیه و شانه و بول الدم و غیره لعل برائے حبس خون بخورد و عمل است صفت آن که براسن عربی  
نشاسته کثیر مغز تخم خیابان مغز تخم که در هر یک سه درم گلنار اقا قیاس هر واحد یک نیم درم که گفته بخت بلعاب اسپنول اقراص سازند و دراک از پنجاه  
او دو درم قرص گلنار که همان نفع دارد صفت آن گلنار گل ارمنی صغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ اقا قیاس هر یک سه درم  
کثیر او دو درم گفته بخت آب گلنار قرص سازند و قد شربت برست و در قرص ریوند برائے لفت الدم که از جگر باشد صفت آن  
ریوند جینی دو شقال لک مغول یک شقال تخم کزن نیم درم صغ عربی دو شقال گل ارمنی دو درم انیسون یک درم سدر ساینده  
آب بازنگ قرص سازند هر یک نیم شقال تا یک شقال بشربت بخوار و شربت لک آب انار شیرین بخورند قرص انجبار  
در لفت الدم و فی الدم و دل مغول از حکیم نافع خان صفت آن مروارید ناسته دو درم پنخ انجبار ولایتی چهار درم زرد و صغ عربی کثیر  
که هر تخم خرفه ششاش از هر یک سه درم نشاسته رب السوس اقا قیاس هر یک دو درم کشکد خشک بریان حب الاس بریان هر یک چا  
درم پوست برون پسته تخم کاسه هر یک سه درم سدر پنخ شادنج عدسی شلخ گوزن سوخته هر یک دو درم کافور قیاس هر یک دو درم لاناخون  
طرائث ششاش بریان هر یک دو درم کشکد یک درم گفته بخت بلعاب اسپنول قرص سازند و شربت کیمشکل همراه شیر و خرفه بریان کیتوله  
شربت و حب الاس بریان ششاشه رب السوس و درم و درم قرص کل که خزن آملان بسره باز دارد و صفت آن لاون زعفران  
هر یک نیم درم شلخ گوزن سه درم نشاسته اقا قیاس هر یک یک درم پرس یاوشان یک نیم درم گلنار ناز و درم سرمد اصحنائی شادنج مغول  
دما لاناخون هر یک سه درم آب لسان الحمل بسره شند و اقراص سازند شربت دو درم آب بلان که طباشیر و گل ارمنی شب نخسینده  
باشند و در بخت که هر یک سه درم هم داخل است قرص طباشیر معتدل یا بیعت ذواب مبتدایک از برائے اصحاب سل و  
حیات و تیار دقت که با آنها اسحال معراری و دوا بانی باشد صفت آن گل سرخ شش شقال صغ عربی نشاسته گل ارمنی کثیر از هر یک  
چهار شقال تخم حناش طباشیر از هر یک سه شقال تخم خرفه بریان مغز تخم که ششاش سفید بکمر با و ریوند یا بخت مرطبان محرق از هر یک  
دو شقال گفته بخت بلعاب سدر ششاش اقراص سازند شربت یک شقال قرص کافور یا نیکه یا سل تپ یا بد باشد بکراک

صفت آن کافور نیم گرم کاسنی یک گرم گل سرخ صندل سرخ عربی هر یک دو درم صندل سفید کثیر نشاسته رب السوس طباشیر هر یک  
 سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم بادج مغز بهانه هر یک چند درم بلعاب اسنبول اقراص سازند قرص سلطان الزین  
 حکیم شریف خان صاحب جنت سل ووق صفت آن سلطان محرق گل قبری خشخاش سفید خشخاش سیاه صندل عربی مغز تخم خیار  
 هر یک دو درم انیون کافور قیصری مصطفی غری السکس هر یک نیم درم طباشیر سفید زعفران سنگ جراحی هر یک ربع درم خرمقشر  
 کثیر رب السوس مغز بهانه هر یک یک درم کوفته بنجیه باب خالص قرص سازند نوع دیگر که براسه سل مجرب است صفت آن  
 سلطان سوخته دو درم نشاسته تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه رب السوس هر یک دو درم خرمقشر تخم طحلی مقشر طباشیر هر یک  
 سه درم گل ارمنی صندل عربی کثیر لبر واحد یک درم بلعاب اسنبول قرص سازند شربت کیشقال نوع دیگر معمول براسه سلول  
 صفت آن طباشیر سفید کثیر صندل عربی نشاسته تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز بهانه مغز بادام مقشر گاو زبان که بر هر یک  
 دو درم گل سرخ گل خنوم گل ارمنی بزر قلعو هر یک سه درم تخم تورک اصل السوس مقشر مغز تخم طحلی هر یک چهار درم مغز تخم بادام که با السوس  
 هر یک چند درم سلطان سوخته تخم بادام راغیر بزر قلعو ناکو بنید بزر قلعو ناکو آنرا بنجیه باب اند شیرین برشته و قرصها ساخته بر شربت  
 بزمال نهاده خشک کنند شربت یک شقال قرص سلطان کافوری جنت تبس محرقه ووق و سرف و سل بسیار بر بیت  
 صفت آن صندل عربی گل سرخ طباشیر شکر طرز و هر یک چهار ماشه اصل السوس شیشه نشاسته خرمقشر هر یک هفت ماشه صندل  
 سرخ صندل سفید صندل زرد و هر یک دو ماشه کثیر لبر چهار ماشه تخم کافور سه ماشه کافور قیصری یک ماشه رب السوس نجاشه مغز تخم کدو  
 تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک نه ماشه سلطان محرق یک کوفته بنجیه بلعاب اسنبول قرص سازند قرص خشخاش  
 جنت سعال خشک و منع نوازل و سرفه که با تب و نفث الدم باشد و براسه سل صفت آن نشاسته کثیر صندل عربی هر یک پانزده  
 درم خشخاش سفید مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار تخم کافور بزر قلعو هر یک سه درم بلعاب بزر قلعو ناقصها سازند هر قرص بقدر دو درم شربت  
 یکا قرص با شربت خشخاش یا آتش جو نوع دیگر جنت قرص سینه و شش منقل صفت آن زعفران نیم درم رب السوس نشاسته  
 کثیر لبر یک دو درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک سه درم گل سرخ صندل عربی هر یک چهار درم طباشیر نیم درم باب خالص اقراص سازند  
 شربت یک شقال تا دو شقال با شربت خشخاش قرص کافور میسک که در سل بهنگامیکه با داسحال باشد بخار آید صفت آن  
 صندل سفید گل سرخ صندل عربی نشاسته بریان گل قبری طباشیر هر یک دو درم تخم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک دو درم مغز تخم  
 کدو مغز تخم خیار بادام کافور دو درم هر یک دو درم کافور قیصری سوخته نیم درم اضاف ساخته بلعاب اسنبول و بهانه شربت  
 اقراص سازند شربت بقدر شقال و یک از آن با شربت حب الاس بدینند قرص منضج که الفعاج ماده ذات الریه کند صفت آن  
 تخم طحلی تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو رب السوس هر یک دو درم قعاج افخر الکلیل الملک بنفشه کثیر لبر یک سادی  
 گرفته بلعاب بزر گان قرص سازند باب طبع انجیر بخور و قرص ذات البطن و تسهیل نفث و سرح الفعاج سفید صفت آن  
 آن نشاسته تخم طحلی کثیر لبر آن هر یک سه درم بنفشه رب السوس هر یک دو درم بلعاب اسنبول و بهانه بزر گان قرص سازند





بحسب وجوب حال و قوت مرضی و اشتیاق طیب است قرص کن در جهت فواید از طعام و برودت معده نافع  
صفت آن کند پنجدرم راسن و روین خشک هر کدام سه درم برگ سداب و دو درم تخم نام سه درم و تخم ناخواه هر کدام یک درم  
کوفته بخینه اقرص سازند هر قرص بوزن یک شقال و یک آن آب زیره سیاه استعمال نمایند قرص خود کوفته و دهینه و اسهال  
که از سودا و باد و باشد باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کباب مصطفی ترنفل سنبل الطیب هر یک دو درم و دو درم کوفته بخینه اقرص  
سازند شربت آن از آن دو درم قرص مقوی معده که در نقویات آن مملوست صفت آن عود چهار درم پوست تربچه سه درم  
ترنفل مصطفی سنبل الطیب قاقا لب ساس هر یک دو درم کوفته بخینه بجلاب قرص سازند شربت دو درم فائده کلی میباشد قرص طیار  
تاجش مقوی معده و دفع ته و اسهال صفت آن گل سرخ طباشیر نار و دانه کشنیز بریان از هر یک دو شقال پوست پرتو  
ایبالت مصطفی از هر یک نیم شقال ساق سه شقال زیره کرمانی و برگ شقال کوفته بخینه بجلاب اقرص سازند شربت یک شقال  
قرص ورود که در ضعف مزاج و نافع است صفت آن گل سرخ شش درم سنبل الطیب رب السوس هر کدام  
سه درم مصطفی عود هر کدام دو درم زعفران نیم درم و کوفته بخینه با عرق بادیان سرشته قرص سازند و بالایش ترنفل بجلاب چو شایند  
صاف نموده بنوشند فواید دیگر معمول بر است صلابت فم معده صفت آن گل سرخ و دانه اصل السوس مقشر سنبل الطیب  
هر واحد یک درم مصطفی رومی فستقین هر یک شش شاش که کوفته بخینه باب غناب الثعلب قرصها سازند خراک از سه ماشه تا نه ماشه سودا با شربت  
برزوری یک نیم توله سرشته بلیند و بالایش عرق بادیان بنوشند و گاهی مصطفی فستقین هر یک سه ماشه و دانه الاچچی سفید چار  
ماشه افزوده حب بسته بستوریدند قرص سنبل که در درم صلب معده و دیگر بکار آید صفت آن قلع از خر سیلج گل سرخ  
ریوند چینی تحسب از زیره سنبل الطیب هر کدام سه درم زعفران مرکی انیسون قسط لعل سیاه هر کدام یک درم مقل از زرق سه درم مصطفی  
سازند هر کدام دو درم اشق یک درم کوفته بخینه اقرص سازند هر یک بوزن شقال خراک یک قرص قرص زرشک کبیر جهت در معده  
و جگر و تهائ بلغمی و استسقا صفت آن عصا زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم  
تخم کشوت رب السوس طباشیر تخم کاسی مصطفی سنبل الطیب عصیان غافث فوه کاس مغسول ریوند چینی هر یک دو درم زعفران نیم  
کوفته بخینه باب ترنجبین سرشته اقرص سازند قرص که بقرص معده نافع است صفت آن گل قبرسی صمغ عربی هر یک  
پنجدرم دم الاغون سه درم کوفته بخینه باب قرصها سازند و هر دو درم باب برگ خرفه بخورند قرص مقوی معده و استرخا رنج آن و  
قابض شکم صفت آن اقاقیا سه درم صمغ عربی کثیرا هر یک دو درم گل سرخ گلنار هر یک چهار درم قشاد کندر عود عرق هر یک  
یک درم سبک عفران هر یک نیم درم کوفته بخینه باب اقرص سازند شربت از یک درم تا یک شقال برب سیب یا رب بیا آب سرد  
بدهند قرص بر لعل طش که از حرارت معده باشد سودمند صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم بادناک تخم خرفه هر کدام  
چهار درم صمغ عربی نشا که کینه (معدل سفید هر کدام دو درم کافور رنج درم تا نصف درم با دانه حرارت اعصاب نموده بجلاب اسفون  
و مارا شیر و مارا القرق و امثال آن استعمال نمایند قرص حاض و در درم جگر که با سهال بود بکار آید صفت آن تخم حاض

طبایش گل سرخ زرشک هر یک بنجدرم یک لونه هر واحد یک دوم زعفران نیمه دم گرفته بنجته قرص سازند هر یک بوزن ششقال یک  
قرص آب زرشک یا انار بنهند تا بعد از دفعه قرص که دو درم بگذرد از سر بر و سقطه باشد مجرب است و در آن وقت در معده تحلیل و نفوذ  
است صفت آن کبریا تحلیل الملک هر کدام بنجدرم گل سرخ اقا قیاس هر کدام سنبل الطیب زعفران هر یک سه دم معطر کنی کن بر یک  
دو درم گل سرخی سه و نیم درم جزا و سر و چار درم هر دو گرفته بنجته آب بازنگ اقرص سازند شربت یک ششقال قرص زرشک حار  
که او جاع بگذرد از برودت باشد نافع است صفت آن لک مشول ریوند چینی سنبل الطیب عصا و غافث اسیس و معطر کنی هر واحد  
یک درم زرشک بنجدرم گرفته بنجته قرص سازند شربت از یک دم تا یک نیم درم قرص زرشک بار و جهت حل گرم جگر  
و طش و حرارت و زردی رنگ و نشاء و مزاج حار صفت آن سنبل الطیب نیم درم ریوند لک مشول تخم کرمش هر واحد یک درم  
تخم کاسنی تخم خرفه مخمر خیارین هر یک سه دم گل سرخ طبایش هر یک بنجدرم زرشک بیدانه دو درم گرفته بنجته قرص سازند شربت  
یک ششقال با سنجین باب اندا و قرص زرشک صغیر که جهت گرمی بگذرد پهاست خرد مفید نوز آن و اقرص حیات خدا به  
اند قرص پسند قانون بحرب از برای تسخیر مدها به جگر و طحال که با حرارت باشد و جهت پهاست کشته و امراض حاره معده  
ببیدار است صفت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مخمر تخم خیار و مخمر خند و تخم کشمش تخم کاسنی از هر یک ششقال  
مصلی سنبل الطیب عصا و غافث هر یک دو ششقال تا بلصغ ریوند چینی زعفران از هر یک یک ششقال طبایش یک ششقال قدره بنجند  
از آب حل کرده صاف نموده او دوی را گرفته بنجته آن سرشته اقرص سازند شربت یک ششقال با سنجین ساده قرص و رو که در شد  
کبد حیات یعنی و مفرد و معطر کنی است صفت آن گل سرخ هفت درم عصا و غافث طبایش رب السوس هر یک یک درم گرفته بنجته  
باب سرشته اقرص سازند نوع دیگر که دوائه شریفه است جهت تقویت جگر و معده و تقیه رطوبت و دفع سده و جگر و سپهر  
دافع حیات یعنی صفت آن مصلی طبایش هر یک یک درم سنبل الطیب سه دم اصل السوس شش دم گل سرخ ده درم گرفته بنجته  
گللاب قرص سازند نوع دیگر از اختراع و التکیم حلوی خان نافع از برای مدها به کبد و یرقان و سودا و القیه و استسقا و حیات کرم  
و بلغم و زهره رطوبت معده و وجع آن و وجع کبد صفت آن غنچه گل سرخ و دوازده درم سنبل الطیب رب السوس هر یک شش درم  
شکامی با دوازده درم مصلی عصا و غافث از هر یک چهار درم گرفته بنجته با شکلا یا کلاب سرشته اقرص سازند و خشک نمایند شربت  
از یک ششقال سه درم با سنجین بزوری بار و یا معتدل یا حار حسب مزاج مقدار یک اوقیه در معده و رطوبت با مقصد  
و سنجین سفر جلی هر کدام که حاضر باشد مقدار یک اوقیه به بند مجرب است نوع دیگر که می بدید و خوردن سدها به کبد و  
طحال و معده و حیات سداوی یعنی از سیدی صفت آن گل سرخ هفت درم رب السوس بنجدرم فلق از سنبل الطیب  
سینله سیاه دم کنی زعفران مصلی از هر یک دو درم زعفران زرد سر که انگوری حل سازند و بهالایند و باقی او دوی گرفته بنجته آن شش درم  
سازند و اگر نخواست باشند او دیر با سه وزن مجموع عمل صافی بمجون سازند قرص مبارک که بر لبه صفت جگر بسیار مؤثر صفت  
آن گل سرخ بنجین مخمر خیارین هر یک بنجدرم طبایش دو ششقال تخم کاهویک نوع مخمر خرفه و نیم ششقال تخم کاسنی چهار درم

مغز تخم که دو دودم رب السوس یک شقال کا فوریت سرخ اول ترنجبین را و عرق کیوڑه مالیده صاف نموده او بریک کوفته بخیته  
 دران آب بخته قرص سازند یک شقال همراه آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق و عرق کیوڑه بدو توله شربت انالیزین  
 کرده بخورند و بعد یک پاس فاذن بر حدی یک باشد رسوخه پنج شنج با عرق کیوڑه بخورند قرص زر رشک مقوی بکاف و سوزن القیه  
 که با تپ باشد مجرب است صفت آن زر رشک شش دودم ریوند گل سرخ مغز تخم خیارین صندل سفید تخم کاسنی هر یک دودم  
 لک محلول اصل السوس نیلوفر طباشیر هر واحد یک دودم قرص سازند خوراک حسب مزاج نوع دیگر به نسخه حکیم محمد باقر که جبت  
 استسقا رنجور رسیده صفت آن مصطکی عصاره خاقت سنبل الطیب رفاس لک محلول افشنتین اسارون قلع اخضر تخم شادین  
 تخم کاسنی تخم کشوت ریوند جینی طباشیر زعفران ترنجبین هر یک دودم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین گل سرخ رب السوس هر یک دودم و در یک  
 پانزده دودم ترنجبین را بگلج آب حل کرده صاف نموده باقی او بریک کافه بخیته آن سرشته قرصا سازند و بر روز شقال تا دو شقال  
 با شیر انیسون و شربت دیار یک نیم توله و عرق اخضر عرق بادیان هر یک چهار توله بخورند و در نسخه دیگر وزن زر رشک ده دودم و مقدار  
 ترنجبین شش دودم است و در نسخه دیگر که تجربه حکیم ذکا السرفان و در آمد رب السوس و اسارون بنظر نیامده و در معمولی وزن گل سرخ  
 ده دودم است قرص ورود استسقا نافع صفت آن گل سرخ سه دودم صندل الطیب مصطکی روی سلیقه قلع اخضر و جینی افشنتین  
 هر یک یک دودم بدستور قرص سازند و بعد الاصول بخورند قرص استسقا و جبت استسقا رها مجرب صفت آن سنبل الطیب  
 نیکدم مغز تخم خیار تخم کشوت تخم کرفس مصطکی لک محلول ریوند هر یک یک دودم گل سرخ بخورند زر رشک ده دودم بقدر یک شقال  
 قرص سازند و یک قرص با چهل دودم آب کاسنی و ببت دودم آب عنب الثعلب دودم و در یک کجین و بخورند مغز خیار شربت رسقا نایلند  
 قرص لک نافع استسقا رستعل بعد تنقیه صفت آن لک محلول چهار جز و ریوند تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه  
 هر یک سه جز و ده بامیان تخم کرفس سانج سنبل الطیب سلیقه هر یک و در و نافع مصطکی هر یک یک جز و قرص سازند خوراک از دودم تا دودم  
 با شربت بزوری قرص ریوند جبت استسقا که بالغث الدم ولینت طبع باشد صفت آن زعفران دانگی ریوند جینی و دودم آب  
 زر رشک بیدار لک محلول خود طباشیر صندل سفید تخم حاض هر یک یک شقال گل سرخ کمر با صلا میکرده هر واحد یک شقال و نیم نشانه  
 صنع عربی بریان هر یک و شقال کوفته بخیته آب قرصا سازند و بر روز یک نیم شقال با بعض عرق کافه مناسب به بند و اگر حال مرض  
 و وقت مقتضی باشد و لینت با دغ قف داده استعمال نماید قرص کا فوری از جربات میرزا محمد باقر بایه التاب کبد و یقان  
 غشیانی و جمیات حاد صفت آن گل سرخ طباشیر صندل سفید هر یک سه دودم تخم کاسنی تخم خربزه تخم مغز تخم کدو سه شیرین تخم کاهو  
 هر یک دودم کتیک دودم کا فوری صوری یک قیاط کوفته بخیته بلعاب بزقطه اسرشته اقراص سازند شربت و دودم کجین سانج  
 و بگلج بنوشند قرص گل نافع یرقان صفت آن مصطکی طباشیر هر یک یک دودم سنبل الطیب سه دودم اصل السوس یک دودم  
 گل سرخ ده دودم کوفته بخیته بگلج سرشته قرص سازند خوراک یک دودم تا دودم با مروق کاسنی و کوه هر یک چهار توله شربت بزوری  
 و کجین دیاری هر یک نیم توله قرص خاقت یرقان و در دیگر و پس از تهاسه طبع و کس و نافع و سه به شاید صفت آن

عصاره غانث است در مثل الطیب و در دم طباشیر چهار دم گرفته بخته باب صاف سرشته اقراص سازند قمرصل بدی که در قان سدی هست تقویم سده و دوازده بر قان مجرب و معلول است صفت آن کوکب الارض معلول سده ساله زعفران هر واحد غلیظ یک دم تخم نسکافه پوست تخم کرفس پوست تخم کبریا و واحد یک نیم دم گل سرخ طباشیر تخم کشمش تخم کاسنی هر یک دو دم مغز بادام تلخ مغز پسته هر واحد نیم دم گرفته بخته باب کرفس یا بادام قمرصا سازند هر قرص یکدم و در سایه خشک کنند و بایست در یک سبکین بر روی و با شیر برشته یا بزرگ قرص طحال است همتا در دم و در سپرد که با تپ باشد مجرب است صفت آن گل سرخ شش دم در رشک سده دم تخم خیار تخم خرفه از هر یک دو دم و در چینی طلاشیر لک مسئول کافور قهوه ری عصاره فستقین زعفران قمره الطرافه سبک الطیب از هر یک یکدم عصاره غانث یکدم گرفته بخته اقراص سازند سرشته بخته طحال با کبکین و آب کاسنی یا آب زرد یا آب شاتره خوشه نو خندگی برشته طحال از بزیات بر علی سینا صفت آن پرس یا دوشان پوست تخم کبریا تخم خرده مقشر سداب تخم فنگشت زرد فانه خشک از اسادی گرفته بخته اقراص سازند سرشته است در سبکین ساده و بر گاه و صرف باشد با کبکین نشاید بلکه با طبع کبریا دوشان و تخم زرد فانه خشک اصل السوس شش از هر یک نیم دم و قلیله همدان بایه واد و اگر حرارت بسیار غالب باشد با شیر تخم خرفه مقشر یا شانه قمرص کبریا در صلابت طحال و ادراج آن و برشته تقویم سده معمول است صفت آن پوست تخم کبریا شش از هر یک چهار دم زرد و در طول دو دم تخم فنگشت لعل از هر یک شش دم و شش زرد سرکه که مل کنند و باقی او روی زرد گرفته بخته آن قرص سازند و اگر سرخ سازند مومن اشق سهاگ داخل کنند قمرص صفت صلابت طحال از جالینوس منقول صفت آن که از پنج چهار شغال لعل سفید و شغال اسادون چهار شغال سبک الطیب اشق از هر یک در شغال اشق زرد و سرکه متصل جلوه باقی او روی سحر کرده سرشته اقراص بند و با کبکین بدین قمرص فنگشت که نغز و در سپرد زرد با حرارت بود سودا و در صفت آن تخم فنگشت که از پنج هر یک دو دم و تخم کاسنی تخم خرفه از هر یک نیم دم گرفته بخته با کبکین اقراص سازند قمرص خشکاش که در اسهال و اعی بجار آید صفت آن صمغ عربی گل سرخ هر یک چهار دم خشکاش سفید خشکاش یا برکدام یک در رب السوس نشانه کتیه از هر یک کلام و در زم زعفران یک دم گرفته بخته اقراص سازند و در دم از آن وقت خواب است نهال کنند قمرص که در رب بنوری بجار آید و شکر قمرص سده و اما معالاجی سازند صفت آن گل سرخ چهار دم تخم هاشم زرد رشک بازنگ کبریا سده هر یک کلام چهار دانگ نشانه گل ختم صمغ عربی برکدام و در دم گرفته بخته طباشیر سبک الطیب اقراص سازند هر یک بوزن شغال و یک دانگ از آن با شیر حب الاس یا رب یا آب سیب بدین قمرص حب الاس که اسهال و در سبکین خلق است صفت آن حب الاس دو دم پرس یا دوشان مغز تخم خرفه از هر یک نیم دم رب السوس صمغ عربی از هر یک نیم دم گرفته بخته قمرص سازند سرشته در قمرص قلابض صفت انضمام اسهال مجرب کلیم علی گیلانی صفت آن سماق زرد و تخم زرد از پنج از هر یک چهار دانگ قاقیا و ماش آب جفت بلوط اقراص سازند قمرص طباشیر قلابض که در بیض انواع اسهال بللی آید صفت آن و در قلی نیم دم نیم تخم حاض بریان شش در دم طباشیر چهار دم نشانه صمغ عربی هر یک سده دم

بجویند و بگلای سرشته اقرص سازند شربت بختقال ایضا که اسهال دوی را باز دارد صفت آن طباشیر صمغ عربی هر یک  
دو درم گل سرخ تخم حاض هر یک پنجم بلعاب اسنبول اقرص سازند شربت شقال قرص گلنار که برائے اسهال دوی و دوی  
و نرف الدم از هر غنوی که باشد معمول و مجرب است صفت آن گلنار زرد و تخم حاض هر یک سه درم گروماق افاقیا غنص  
لحیة القیس کند هر یک یک درم کوفته بختة اقرص سازند باب مورد شربت یک درم شربت حب الآس قرص نافع اسهال دوی صفت آن  
کثیره طباشیر نشاسته بریان صمغ عربی بریان هر یک دو درم گل سرخ تخم حاض هر یک پنجم پوست خشخاش بریان حب الآس  
گلنار صندل سفید سه درم افاقیا کبریا هر یک سه درم کوفته بختة بدست اقرص سازند خوراک حب مزاج قرص و دیگر که حب اسهالات  
دوی حیرت است صفت آن حب الآس بریان تخم خرفه بریان تخم کشنیر بریان پوست پنخ انجبار هر یک یک توله طباشیر کبریا  
تخم حاض بریان کثیره صمغ عربی صندلین نشاسته برشته پوست خشخاش بریان انار دانه بریان هر یک نیم توله کوفته بختة بلعاب بهدانه قرص  
سازند طباشیر تخم خرفه و کشنیر بوداده شربت به داخل کرده بنوشند قرص شادنج از بخت حکیم مزاجه با قرص مجرب و نافع از برائے  
قطع سیلان خون از اعضائے باطنی و اسهال مراری و ذوبانی و تنهائے دوی و دق و دل و سرده صفت آن شادنج غنوی  
مفسول تخم خرفه و کشنیر خشک تخم خشخاش سفید گل سرخ طباشیر گل ارنج مفسول طین دوی از هر یک پنجم بختة بلعاب  
بزرگ قند یا سرشته اقرص سازند شربت یک شقال طباشیر و تخم خرفه و شربت قرص انجبار اسهال دوی و افراط طشت و قی  
الدم و نافع صفت آن پنخ انجبار چهل درم گل سرخ صمغ عربی کبریا تخم خرفه از هر یک سه درم گلنار نشاسته گل مارنی بلعاب طباشیر  
رب السوس از هر یک دو درم افاقیا یک درم کوفته بختة باب مورد قرص سازند قرص گل جسته حج و اسهال خون مجرب است  
صفت آن صمغ عربی کثیره نشاسته بریان هر یک یک درم گل سرخ تخم حاض بریان هر یک سه درم بلعاب اسنبول قرص  
سازند شربت یک شقال رب آس قرص که قروح اسهال سودمند است صفت آن گل قبرسی صمغ عربی هر یک یک درم پنجم  
دم الاغین سه درم کوفته بختة باب قرص سازند و دو درم از ان باب خرفه استعمال نمایند قرص برائے نخیر حوائی  
مجرب انطاکی صفت آن پوست خشخاش بزرگ بلعاب سفید تخم خرفه بریان سادی مصطکی گل مخموم حب الآس پوست عناب  
هر واحد نیم درم یکی صمغ عربی هر واحد پنجم جزو قرص حب بلعاب سازند شربت شقال و اگر در اسهال خون آید کبریا و انجبار هر واحد  
نصف جزو افزایند قرص قابض مجرب حکیم علی گیلانی که در اقسام اسهال و جس خون بواسیر و ملث و نفث الدم معمول ایشان بود  
صفت آن حب الآس نشاسته بریان پوست پنخ انجبار بریان پوست خشخاش بریان هر یک سه درم شقال گل ارنج پنجم  
بقدر بخور و اقرص سازند شربت هفت قرص قرص کبریا که خون بواسیر باز دارد از ان میخی صفت آن کثیره نشاسته  
گل مخموم هر یک نیم درم کبریا صمغ عربی هر یک یک درم بلوط دو درم کوفته بختة باب باتنگ قرص سازند قرص مقل قابض  
مفزع مصنف اقتباس العالج برائے جس خون بواسیر صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله بلبله سیاه  
بروغین با دام چرب کرده بریان نمایند و نفع جفرض یکی هر واحد یک درم گوگرد سوخته بهوج تیر سوخته مقل از برق هر یک دو درم حب الآس

منع عربی گل را منی هر واحد یک شقال آب گندمانه سبز و پیر کربل نموده اقراص سازند شربت و دوم با شیر و لاکچ کلان چهار عدد  
 و شیر بادیان نه ماشه قرص مجرب هفت حبس خون بواسیر صفت آن حب آلاس و دوم از مد پوست بلیله و بلیله جفت  
 بلوط مقل کلان طاریت هر یک چهار دم مقل و آب برگ سر حبل کنند و ادویه و دیگر کوفته بخفته بدان خیره کرده قرص سازند شربت  
 و دوم نوع دیگر مرغ افراط خون بواسیر صفت آن مرغان کمر با دوع سوخته گل را منی مکد و دوم پوست بله آله بخمیر و تخم گند  
 سه دم مقل و دوم مقل و آب گندنا حل کرده باقی ادویه سوده آینه قرص سازند و دودنه ماشه آب آهن تاب بخورند و شص  
 و یا به طیس سمول و در ص مذکور صفت آن طباشیر رب السوسس هر یک ده دم تخم کا و پوست دم تخم خرفه یا زنده و در مقل را منی  
 گل شرح کشنیز خشک هر یک پنج دم اقا قیاصع عربی صندل سفید صندل سرخ گلنار هر یک و دوم کا فور نیم دم کوفته بخفته بگلنار  
 قرص سازند شربت سه دم آب انار ترش هفت توله نبات توله نوع دیگر متعل در مرض مذکور صفت آن طباشیر رب السوسس  
 هر یک پنج دم تخم خرفه تخم کا و هر یک و دوم تخم حانس کشنیز خشک گل را منی صندل سفید گلنار ساق صغ عربی هر یک سه دم کا فور  
 منصف دم کوفته بخفته و آب خرفه یا کا و قرص سازند شربت از آن یک شقال نوع دیگر که باورم و تب بود از عجریات  
 والد هر دم صفت آن مرادید ناسته بد کمر با شیمی زبر مر و خطائی هر یک سه ماشه طباشیر رب السوسس هر یک چهار ماشه  
 تخم خرفه تخم کا و هر یک سیزده ماشه کشنیز خشک تخم حاص گل را منی زرشک هر یک دو نیم ماشه پاؤ بالا صندل سفید گلنار پوست ساق  
 صغ عربی هر واحد یک نیم ماشه پاؤ بالا کا فور یک ماشه خاکستر پوست بیضه مرغ چهار ماشه بطریق موقوف قرص بند نبی یا زنده  
 خوراک است و ریادی وکی حسب مزاج موقوف بر راس طیب همراه این عرق استعمال نمایند صفت آن برادر صندل  
 سفید کشنیز صندل سرخ غلبه غلبه اهل السوسس گل سرخ هر یک نیم پاؤ تخم کاسنی گل نیلوفر هر یک پاؤ اندر برگ شاه پیر و برگ خنک  
 خشک هر یک یک نیم آنار و آب تر کرده و دچند و عرق کشند و پوئی کا فور و سه ماشه و پنجه آویزند غذا مناسب مرض و بندت شص  
 کا کج که صاحب تحفه جنت قروح کلیه و شان و قطیر البول و بول الدم بنایت مجرب نوشته بنوشته صهار جنت صفت آن  
 بزرگ تخم کرفس هر یک شش دم بادیان و دوم زعفران تخم حاص مغز مغز انیون مغز بادام تلخ کوی هر یک سه دم کا کج بست  
 و پنجه و مغز تخم خیار و انار و درم شندل شش دم و در بعضی نسخ کا کج پنجاه عدد است و کند و دوم کوفته بخفته قرص سازند خوراک  
 سه دم با چینه و لیکن و نشه مجرب صاحب تحفه وزن انیون تخم کرفس و بزرگ و شندل و هر یک یک دم است  
 باقی بسته نوشته که با پنج سرشته قرص سازند نوع دیگر که در اتمام قروح کرده و شان و سوزش بول و تسکین و دو بنایت  
 مؤثر است صفت آن مغز تخم خیار گل را منی صغ عربی کند و دوم الاغین خنکاش سفید مغز بادام رب السوسس کثیر انشاسته  
 تخم کا کج هر یک ده دم تخم کرفس و دوم انیون یک دم بشربت بنشته قرص ساخته از دو دم تا سه دم بخورند ایضا بملق مذکور  
 صفت آن تخم خنکاش سفید شش دم صغ عربی کثیر و واحد چهار دم تخم خرفه مغز تخم خیار نیم تخم تخم خیم خبازی مغز بهدانه  
 اصل السوسس نشاسته هر یک پنج دم مغز تخم خرفه مغز تخم کدو شیرین هر یک هفت دم کا کج کوی ده دم و در بعضی نسخه

ایفون یکم نیز افزوده اند قرص خشخاش هست رویانیدن کرم قروح کلیه و افراج ریم بکار آید صفت آن رویند و دو انگ  
کنند ریم در بزنج چار دانگ صغ عربی نشانه گل ارمنی گل قبری گل مخوم گل سرخ گلنار ساق هر واحد یک درم طباشیر سفید یک درم  
خشخاش سفید سیاه هر یک درم کوفته بخیته باب بازنگ قرص سازند شربت میکتقال تا دو درم یا پنجمین سفر حلی یا کشکاب و اگر دین  
اقراص هم الاخرین قرطاس سوخته اضافه نمایند قوی تر گردد و اگر حسب الخلک و وضع سوخته و بسدم واریز زیاد کنند و علاج قروح  
نشانه بکار آید و بیضه نقره پوست خشخاش نیز داخل است قرص که در قروح خانه سفید و مجرب صفت آن مرز عفران هر یک  
یعدرم مغز تخم خیار مغز تخم زبانه مغز تخم هندیه تخم خرفه تخم کتان بادبان هر یک یک درم خشخاش سفید سه درم مغز مغز خیزه تخم کتیرا  
صغ عربی نشانه مغز دانه تخم هر یک دو درم یا پنجمین قرص سازند قرص شب که جرب نشانه دانه صفت آن شب یاق  
دم الاغین گلنار هر یک سه درم کتیرا شش درم صغ عربی دو درم کوفته بخیته باب خرفه قرص سازند و شربت حب الاس بخورند  
قرص ماسک البول ادرار بول که در گرمی بود و بار و دو تنگی بنشاند صفت آن کزناج کن در اقایا هر واحد یک درم  
پوست حبلیه کابلی بروغن گاو چرب که ده بریان نموده یک شقال کشنیز خشک بریان یک یعدرم گلنار گل ارمنی گل سرخ عدس هر یک  
دو درم تخم بلوط تخم مور هر یک سه درم کوفته بخیته اقرص سازند شربت دو درم بارب به نوع دیگر ماسک البول بار و کقطیر البول  
حار را نافع صفت آن طباشیر کشنیز تخم حاض گل ارمنی صندل گلنار صغ عربی ساوی کوفته بخیته باب کاهو قرص سازند و نقره  
ماسک البول حار جان است که در آن کنند بلوط بست و پنجم درم است و در سوفاق مسطور شد قرص که با مرزا محمد باقر  
و بیاض جرب است بول الدم قلی نموده صفت آن که با شیمی بسحق مغسول تخم خرفه تخم صغ عربی بریان کشنیز  
خشک بریان بزنج سفید لک مغسول طباشیر کتیرا نشانه از هر یک یک درم تخم حاض شلخ گوزن سوخته پوست تخم خرفه  
سوخته گل ارمنی و عرق گلنار فارسی سبک هر یک سه درم صغ عربی زعفران ایفون هر یک یک درم بدستور قرص سازند قرص الطیان  
که بول الدم و اسهال دمو را نیز نافع صفت آن گلنار اقایا هر یک یک درم و نیم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سه شیرین نشانه  
کتیرا صغ عربی که با گل ارمنی کوفته بخیته لباب اسنبول اقرص سازند شربت دو درم طباشیر خرفه قرص الطیان هست بول الدم  
و قروح نشانه نافع صفت آن گل مخوم طباشیر کتیرا صغ عربی تخم خرفه مغز تخم خیارین گل ارمنی ساوی کوفته بخیته لباب اسنبول  
قرص سازند و با کشکاب بپزند و دو نقره دیگر مغز تخم خیزه هم نوشته قرص بول الدم نافع آمدن خون در بول صفت آن  
سفر تخم خیار چهار درم نشانه کتیرا گلنار سبک اهریک سه درم صغ عربی زعفران ایفون هر یک یک درم ساینده قرص سازند قرص  
شب که اند مال قرحه سوزاک کند صفت آن شلخ گوزن سوخته شب یاق کتیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه ساوی الزهر کوفته بخیته  
باب خرفه اقرص سازند قرص بار و که حیض بکشد چو من مزاج گرم بود صفت آن سفر تخم خیار و مغز تخم خیار و رنگ مغز تخم  
خیزه هر یک یک درم و ناس یعنی عیبه شکله شمع دو تو سیخه هر یک دو درم بدستور اقرص سازند قرص هر که در اوط بقوت کند  
و تبیل لاوت نماید اگر دواست بآن کنند اسقاطا پنجمین کند صفت آن خلطیت سبکینج جاوشیر برگ سداب خشک برگ پودینه

خشک مشکطرا شمع قروانا فوہ ہر یک دو درم مرستہ دو درم ترس پیچدرم کو فتنہ بختہ قرص سازند و ہر قرص ابتداء و درم شربہ یک قرص  
 طبع اہل و اگر ترس نہ باشد عوض آن دارچینی کنند و اگر آب سداب قرص سازند بہتر باشد قرص کہ کثرت لث باز و در صفت  
 آن گیر در سوت ہر یک دو ماشہ صغ عربی یک ماشہ فوخل چار ماشہ آب قرص سازند تریجہ از یک ماشہ تار و ماشہ قرص صوغ  
 کہ تسہیل ثلوت کند و بچہ زندہ و مردہ لہر ساعت بیرون کرد و صفت آن مرچا و شیر سبکین بیز و ہر یک یک درم حلثنت پیچدرم  
 جملہ یک شربت است آب سداب با طبع حلیہ بہ بند و تخیر اینہا بہین گل نایداغند و آب قرص گلنار برائے غدد و بواسیر  
 مجرب است تالیف علویچان صفت آن گلنار فاری اقا قیاس آب آس گل ازنی از ہر یک یک درم صندل سفید نیم درم شمع  
 کند را ہر یک دو درم کو فتنہ بختہ آب سداب سرشتہ قرص سازند و ہر روز یک شقال آرا با دہ دو درم شربت سفرجل بخورند قرص  
 مسہل از تالیف حکیم موسی مرحوم کہ در امراض حادہ و تہماسے گرم و مرکہ و دفع قوج نقلی بغایت نافع است و سرط العمل و سیانہ  
 و تہرین اقسام قرصہائے مسہل است صفت آن گل بنفشہ بازوہ ماشہ مغز تخم کہوے تیسرین مغز تخم خیاریں مغز تخم کزوز  
 تخم کاسنی گل نیلوفر ہر یک نہ ماشہ تخم زعفران خشک مصلی انیسون سہ نیم ماشہ گل سرخ سی ماشہ طباشیر شامی از ہر یک سہ ماشہ جملہ  
 مقشرہ و در حب الملوک راشوری نمایند و باقی ادویہ کو فتنہ بختہ بلعاب اسببول قرصہا بندہ مقدور خاک انیم شقال تا یک شقال  
 قرص طباشیر ملین کہ بدست نقیہ اگر تپ باقی باشد و حیات صفراوی و مرکبہ معمول است صفت آن طباشیر ہر یک دو درم تخمین  
 سہ درم مغز تخم کہوہ و مغز تخم خیاریں ہر یک دو درم نشاستہ صغ عربی کثیر تخم ششاش از ہر یک دو درم بلعاب اسببول سرشتہ اقراص زندہ  
 نوراک پختہ نو عدیکر کہ دہ تہماسے صفراوی معمول و غلبہ غرائض بدست نقیہ کہ احساس گرمی کند سفید صفت آن رب السوس دو درم  
 تخم کہوہ مقشر مغز تخم خیاریں با رنگ مغز تخم کہوہ تیسرین ہر یک سہ درم طباشیر گل سرخ ہر یک پیچدرم ترنجبین خراسانی دو درم قرصہا  
 سازند قرص طباشیر کا فوری جہت حیات حادہ و اسہال قوی و کرب و عطش و نفث الدم و خفقان گرم و بل و وق نیز  
 نافع صفت آن زعفران نیم درم کا فوری صوری یک درم طباشیر صغ عربی کثیر نشاستہ ہر یک دو درم مغز تخم خیاریں مغز تخم کہوہ  
 تخم زعفران ہر یک چار درم گل سرخ رب السوس ہر یک ششدرم کو فتنہ بلعاب اسببول اقراص سازند ہر قرص دو پیچدرم شربت یک قرص  
 با شربت مناسب ایضا بلعاب بالا صفت آن طباشیر چار درم کہوہ شمشی گل ازنی از ہر یک سہ درم گل سرخ ششدرم مغز تخم  
 خیاریں مغز تخم کہوہ زعفران ہر یک ہفت درم کا فوری صوری نیم درم کو فتنہ بختہ آب برگ بارتنگ و بلعاب اسببول سرشتہ اقراص  
 سازند شربت یک شقال قرص انبر بارلس کا فوری و حیات حادہ و غلبہ غرائض امراض حادہ و کبد و معدہ معمول حکیم  
 میر محمد ہادی صفت آن زرنک منتی طباشیر گل سرخ از ہر یک شقال تخم کاسنی مغز تخم خیاریں مغز تخم کہوہ تیسرین تخم زعفران  
 صندل سفید از ہر یک یک شقال کا فوری صوری بست قیاط کو فتنہ بختہ بگللاب سرشتہ اقراص سازند شربت یک شقال قرص  
 طباشیر کا فوری ملین مجرب جہت حیات حادہ صفت آن رب السوس صندل سفید از ہر یک دو درم کاسنی  
 تخم زعفران ازنی تخم کہوہ از ہر یک سہ درم کثیر صغ عربی ہر یک دو درم مغز تخم کہوہ و مغز تخم خیاریں ساق از ہر یک یک درم



زرشک بیدانه طباشیر از هر یک هفت درم و نیمین دو درم کافور یک درم و نصف آن یک ماشه پستود قرص سازند قرص طباشیر  
 مجرب است حیات حاده و حرقه و تسکین ملیب و عطر صفت آن زرشک منقی طباشیر گل سرخ از هر یک یک درم و نیم خیاره منقشر تخم  
 کاسنی تخم کاهو تخم زعفران سفید از هر یک نصف درم کافور نصف و افق همدارگونته بخیه بلباب اسنبول سرشته اقراص سازند بر  
 پشت غزال خشک سازند و سرشته یک شقال نوع دیگر بمانع مذکور صفت آن طباشیر یک تولد زرشک منقی و دوله تخم کاهو سه  
 منقشر منقشر تخم زعفران منقشر تخم کاهو سه شیرین منقشر تخم خیارین هر یک یک تولد گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کیه نشاسته هر یک  
 سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران و دو سرخ کوفته بخیه بلباب اسنبول اقراص سازند خراک سه ماشه باب چکیده کاسنی  
 قرص صندل جت حیات حاده و عطش شدید و گرمی بگر و مده و خشکی زبان که از ارتفاع بخرو صفراوی باشد مجرب صاحب  
 شفا و الاستقام صفت آن منقشر تخم خیار باونگ کافور کثیر از هر یک پنج درم صندل سفید صندل زرد صندل سرخ رب السوس  
 تخم خرفه هر یک دو درم گل سرخ طباشیر سفید سفید هر یک چهار درم کوفته بخیه بلباب اسنبول که در گلاب و آب انارین برآمده باشد  
 سرشته اقراص سازند بر ترس یک درم و در سایه خشک کنند شربت یک قرص باب انارین باب سیب شیرین ترش را که ملین  
 مطلوب باشد با نقوع قرمندی که بخین یا شیرین است و آن حلول باشد بخورده قرص کافور سب و مطلق و مانع حیات حاده و امراض  
 کبد صفت آن طباشیر سفید ده درم گل سرخ پنج درم منقشر کدو سه شیرین تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه منقشر از هر یک یک درم صندل سفید  
 دو درم کافور قیصر یک درم کوفته بخیه بلباب اسنبول قرص سازند شربت یک درم و اگر یک درم بزرگ صمغ سفید افزایند  
 تغذیه عجیب کند و آن لغایت است و در سردی و بگر نوع دیگر که در حیات صفراوی بعد تنقیه معمول است صفت آن طباشیر  
 صمغ عربی کثیر صندل سفید هر یک چهار ماشه و نیم شش منقشر تخم خیارین مغز بیدانه اصل السوس منقشر هر یک ده ماشه منقشر تخم  
 کیتول زعفران یک درم بزرگ و در پنج و در ده کافور صمغی سه ماشه کوفته بخیه بلباب بیدانه قرص ساخته سه ماشه انان سائیده و شربت نیلوفر شربت  
 بلبلند قرص زرشک صغیر که در حیات مکره معمول است و بر سه سد و بگر و صلابت آن نیز نافع است صفت آن زرشک منقی  
 پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه منقشر تخم خیارین هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم ریوند جینی سنبل الطیب هر واحد یک درم بلباب اسنبول سرشته اقراص  
 سازند قرص بنفشه کتب کنند با سرخ و امید است صفت آن بنفشه مغز باو ام شیرین منقشر کدو منقشر خیار کثیر از هر یک پنج درم  
 رب السوس گل انبی نشاسته از هر یک سه درم مصلی یک شقال سنبل الطیب یک درم کوفته اقراص سازند شربت یک شقال قرص گل مستعمل و در  
 طبقه و اولم کبد و حیات مکره از صفرا و غم و درم معده و رطوبت و در آن صفت آن گل سرخ و درم سنبل الطیب و عطر از هر یک ده درم رب السوس  
 تخم خیاره منقشر تخمین از هر یک ده درم صمغ عربی کیه از هر یک یک درم کوفته باب سرشته قرص سازند شربت یک شقال تا دو درم نوع دیگر که جت پنهان  
 مکره و حیات مکره معمول در آب است صفت آن گل سرخ اصل السوس منقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب امنین هر یک ده درم  
 ترنجبین سه درم گلاب قرص سازند و پنجاه و چهار چکیده کاسنی و شربت بزرگی و درند قرص گل و دیگر که مرکب را که صفرا و غم غالب  
 باشد نافع صفت آن سنبل الطیب ده درم تخم کاسنی منقشر تخم خیارین هر یک چهار درم اصل السوس پنج درم گل سرخ



سازند. قمر ص طباشیر که فوری نافع است جهت سرفه و سعال و سکن تشنگی صفت آن کافور یک درم  
 طباشیر مغز تخم خیار بارنگ تخم کاسنی تخم تورک تخم کاهو گل سرخ مسند سفید هر یک چهار مثقال کوفته بینه طباب اسفندول سرشته  
 اقراص سازند شربت یک مثقال قوت این تاشش ماه باقی می ماند قمر ص طباشیر کافوری لولوئی از اختراع حکیم علویان بر آنست و  
 دسل و عفتان و حیات و محرقه و تسکیم با سال باشد و دفع انبرائے نفث الدم و قی الدم و اسهال و سوزی و کبدی و دوزخ و بانی و ذکر و غیره  
 صفت آن مروراید ناسته طباشیر سلطان سوخته تخم ششاش سفید تخم کاهو تخم خرفه مقشر کثیر از هر یک سه درم کمر با شش می رب السوس  
 گل سرخ هر یک و دشتال مغز تخم خیارین پنج مثقال صغری برسد سوخته هر یک یک مثقال کافور یک درم زعفران دو انگاب بر شرم مقروض  
 دو انگاب کوفته بینه آب بارنگ سرشته اقراص سازند شربت یک مثقال قمر ص طباشیر سرطانی و قی و دسل و دفع است صفت  
 آن طباشیر سفید گل سرخ از هر یک پنج درم تخمین دو درم کثیر صغری از هر یک یک نیم درم تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم کاهو از هر یک  
 سه درم تخم کاهو تخم کاسنی از هر یک چهار درم مسند سفید سه درم سرطان هنری سوخته رب السوس از هر یک یک درم زعفران کافور از هر یک  
 یک درم کوفته بینه طباب اسفندول یا عاب بیدانه سرشته اقراص سازند و بعضی عود خام سنبل الطیب و رین نخبه بوزن کافور داخل میکنند  
 قمر ص الدرق جهت دق و حوی مطبقه و محرقه و اسهال و مغز فوری و سوزی که با تب باشد مجرب است صفت آن بارنگ شسته  
 کثیر صغری از هر یک سه درم گل سرخی طباشیر از هر یک چهار درم ششاش سفید پنج درم گل سرخ مغز تخم کاهو مغز تخم خیارین تخم مغز  
 از هر یک شش درم مغز بیدانه مغز تخم هندوانه از هر یک هفت درم رب السوس دو درم کوفته بینه طباب بر قطعات اقراص سازند شربت  
 یک مثقال نوع دیگر برائے دق و پخته و شمع رئیس صفت آن طباشیر گل سرخی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه  
 مغز تخم خیار مغز تخم کاهو کمر با شش می رب السوس و دو درم قمر ص ششاش که صاحب دق و  
 اسهال و دفع و بار و اسفندول صفت آن کافور یک درم گل سرخ تخم حاض طباشیر ششاش صغری گل قمری هر یک سه درم  
 تخم ششاش سفید و مغز تخم کاهو شش درم تخم خیارین مغز تخم بیدانه مغز تخم خرفه مقشر مغز بیدانه هر یک شش درم تخم کاهو از هر یک یک درم کوفته  
 بینه آب به قمر ص سازند شربت یک درم قمر ص مجرب است جهت دق کاهو و اسهال بود صفت آن مروراید ناسته زهره و سوزی  
 کمر با سائیده از هر یک یک مثقال طباشیر گل سرخی و اغستانی صغری بریان گلندار فارسی تخم حاض بریان گل سرخ گل از می پوست بریان  
 پسته حب الکاس واد بیل از هر یک ماشه ششاش تخم کاهو از هر یک سه ماشه خرفه مقشر بریان صندلین از هر یک چهار ماشه کوفته  
 بینه بشیر هر یک بارنگ اقراص سازند بقدریک ماشه قمر ص صغره جهت سعال و دوزخ و اسهال و دوزخ و بانی و ذکر و غیره  
 صفت آن زرد و زرد مغز بادام تلخ هر یک جزوی مقل اردق و جزو مقل راسته شاد زرد و سرکه خسانیده و ادویه دیگر سائیده  
 آغشته قمر ص سازند و در آب کاسنی و دوزخین گل و سرکه و امثال آن سوده خنود نمایند قمر ص کلاف که هم بر شش و شش نافع است  
 صفت آن اشق مقل هر یک دو درم مازویون چهار درم خردل سفید و دو درم مقل و اشق و در آب حل کنند و ادویه کوفته بینه بیدانه  
 بر شش و اقراص سازند و پوست حاجت بسرکه سائیده لک کنند قمر ص مطلی برائے دفع آهنا و سیاه که بر چهره پیدایه شوند



بود و معمول صفت آن کافور افیون هر یک یک سرخ در روغن گل و شیر ختر حلو و در گوش و بینی چکانند ایضا که جنت تسکین  
 و در گوش نهایت مفید صفت آن صبر سقوطی و در روغن گل و یاروغن گاو که نه حلو و دیگر در گوش چکانند قطور نافع و در گوش  
 بار و صفت آن یک قدره آب ساینده نیگرم در گوش خالف چکانند ایضا برائے در گوش بار و صفت آن روغن  
 بابونه و روغن ترب یا روغن زرد که نه آب برگ سدر سن یا دودسته قطره شیر زقوم در گوش چکانند و آب پیاز نیگرم پیست و قطور  
 جنت و در گوش و کری قدیم نفع است صفت آن انستین باز نه و روغن بادام تلخ ساینده و در گوش چکانند قطور نافع  
 و در اندرون گوش صفت آن سفید تخم مرغ روغن گل و مخمخ کرده و در گوش چکانند و در اندرون گوش و در اندرون گوش و در اندرون گوش  
 باشد به نظر است قطور و در گوش هر گاه در روز یا ده گرد و آب شدت کند برائے نفخ و انفجار و در و شیر اندرون گوش بکار آید  
 صفت آن لاجاب حلب و تخم کتان و تخم مر و شیر ختر آینه نیگرم در گوش چکانند و در انفجار فقیه پنبه که نه و عمل آفته و از زروت ربود  
 بران پاشیده و تند قطور نافع و در گوش که با قرح و چرک باشد صفت آن زباد و بجرم الاوین کند و مساوی مری نصف یک جزو  
 بروغن گل آینه نیگرم قطور سازند و اگر خفا و از زروت و صبر نیز افزیند و اول برائے پاک کردن ریم آب زهره گاو و از زروت شند  
 قطور سازند ایضا که جنت قرح گوش را ساکن کند صفت آن معبر کنند زعفران و اگر در و شدید باشد قدره افیون هم نافع  
 کنند و بار و روغن قوام خلط کرده چکانند قطور نافع و در گوش که از زهر بود و صفت آن عسل و سرکه و روغن گل برابر آینه نیگرم در گوش  
 چکانند ایضا آب برگ بیخ ترب آب پیاز آینه نیگرم در گوش چکانند خواه در روغن نیب پشلی که آینه نیگرم ایضا قاتل کرم گوش  
 صفت آن آب برگ شفتالو آب برگ ترب آب برگ بودینه بوره ارشی و تخم نیاسه انستین زرد و اند و در هر یک یک درم  
 در دست کی نیمه بر سر ساینده بکار بند و قطور آب برگ خنج و آب برگ شریف و آب امربیل و آب فنجکشت و سرخ قنیل آینه نیگرم چکانند  
 نیز قاتل کرم گوش است قطور که برائے طرش آن زوده است صفت آن ایر سابقه ضرورت در روغن زیت پخته و در گوش چکانند  
 ایضا معبر صفت آن خربق سفید شغال جذبید شتر نیم شغال نظرون یک نیمه انگار کوفته نیمه بر سر که نه قدره آب گریز  
 اسپانازد آب ترب با قدره عسل جوشانیده و گوش تقطیر سازند قطور که نظین را بقله نقیه نفع تمام دارد و خلاصه صفت آن  
 قرح نیمه شگلنگی باب مزه بخش ساینده چکانند ایضا که نظین دوی و در روغن نافع صفت آن کند زعفران خرفیون چند بیک  
 خربق سفید مری هر یک سه درم نظرون بوره ارشی هر یک دو درم کوفته نیمه شتر نیم شغال در شرب حلو و چکانند قطور که خون آمدن از گوش باز دارد  
 صفت آن مایشتا اقا قاضی سوخته و آب برگ باتنگ یا آب برگ خرد آینه نیگرم در گوش چکانند و اگر کند و صبر مساوی و آب  
 برگ خرفه ساینده قطور نماید نیز نافع است قطور جنت انفجار خون که از زهره و سقطه گوش و در طبیعت بر سبیل بجران باشد صفت  
 آن زعفران دو انگار و نصف کند و صبره با درج هر یک یک درم در سرکه خوب حل کنند که یکدلت مثل آب شود و چکانند قطور برائے  
 حار شش گوش معمول صفت آن انستین در سرکه بخش دوده صاف نموده نیگرم در گوش چکانند ایضا برائے  
 خارش اندرون گوش صفت آن صبر سقوطی و روغن گل حلو و در گوش چکانند ایضا و در گوش و آب ساینده و نفع

کرده نیم گرم در گوش چکانند و بالائے آن سهاگ بریان باریک سوده و آب حلکده چکانند و حلب و شیر زنان لت کرده صاف نموده  
 چکانند قطور که برائے رعاف معمول و مجرب است و فی الحال جس رعاف کند هر چند که از ان یاس شده باشد صفت آن کا فور  
 قدس و آب انشود سرگین خرم نموده و بینی چکانند و اگر قدسے افیون انصاف کرده شود قوی تر خواهد شد قطور نان فواق صفت  
 آن چرک گس و شیر زنان ساینده دوسه قطره در هر دو جانب بینی چکانند که تسکین فواق مجرب است قطور که بول بکشا صفت  
 آن زعفران یک حصه شوره قلی و دس قطره حل کرده قطور نماید قطور نانغ از برائے قروح شاذ صفت آن انز و شمشاد الاغیر  
 کندر سفید آب نشاء صغ عربی افیون ساوی شمایف ساخته وقت حاجت بشیر و خزان حلکده قطره یا زرق نماید قطور که چمت  
 بند کشاد مجرب صفت آن صغ عربی کندر دم الاغیر باریک سوده و آب حلکده قطور نماید فصل سوم در قوه ها قوه برهه و دوسر  
 و زکام خنی صفت آن زنجبیل گل و دواوه هر یک یک نیم باشد که کنار یک عدد و ظرف گلی آب نارسیده باب بخوشانند هرگاه بقدر  
 نیم پائو مانند شیرین کرده یا به شیرینی گرا گرم بنوشند قوه که بخت بیادری و دفع خار خواب می نوشند صفت آن بادیا  
 خطائی سه ماشه چائے خطائی شش ماشه و عرق بادیان جوشانیده صاف نموده نبات سفید و تولد آینه گرم گرم بنوشند قوه  
 مانع برائے فاق و قوه صفت آن بادیان خطائی عود و خام سنگی خونبان قرضل هر یک دو ماشه الاچکی خرد و دایجینی هر یک چهار ماشه  
 چائے خطائی هشت ماشه انیسون یک ماشه نبات سفید و دواویه بطریق قوه بنوشند ایضا منافع مذکور صفت آن  
 بادیان خطائی چائے خطائی هر یک چهار ماشه دایجینی دو ماشه زوقائے خشک سه ماشه بعرق غلب و عرق بادیان  
 هر یک پنج تولد جوشانیده صاف نموده نبات سفید چهار تولد داخل کرده بطریق قوه بنوشند قوه برائے ضیق النفس صفت  
 آن گاؤ زبان اصل السوس بادیان خطائی هر یک چهار ماشه چائے خطائی زوقائے خشک هر یک سه ماشه تخم ملی چهار ماشه دایجینی  
 سه ماشه نبات و تولد جوشانیده بطور قوه بنوشند قوه هفت خفقان بار و صفت آن قرضل هفت عدد و در گلاب عرق گاؤ زبان  
 هر یک نیم پائو جوشانند چون نصف بماند صاف کرده بشیرین انا شیرین یا شیرین سیب یا نبات شیرین کرده بنوشند قوه مقوی  
 معده و باضم ششی صفت آن الاچکی خرد و دواوه قرضل چهار عدد و بادیان خطائی بقدر ماشه و آب جوشن هندی چون جوش خور  
 فرو داده بقدر سه ماشه چائے خطائی انصافه نبات شیرین کرده بطریق قوه بنوشند ایضا که اصلا پر سیزندارد و قوت بهضم  
 و سایر فوائے مینا به صفت آن چوب چینی یک شقال بایک نیم شقال از کار دوق ورق نموده چائے خطائی شقال ارچینی  
 بادیان خطائی پیل بوا هر یک یک شقال در گلاب یک شب تر کرده بایک من طی آب باتش ملایم بخوشانند مانع بماند صاف کرده بعد  
 اندر غذا از سده بقدر دو فنجان نیم گرم بنوشند و در چند قوه به نوشیده شود و اگر داخل نمایند برائے اقبل طبع بهتر است و در تمام  
 این نمک کم نموده چائے را در خورش نامزد فصل چهارم در تیر و طیات قیر و طی برائے تسخیمی صفت آن مغس  
 ساق کاؤیبه یا لیان موم سفید در وزن بنفشه بگذازد پس شیر و خزان یا سینه و بهاند الیغما که بخت تسخیمی بکار آید صفت آن  
 موم سفید در وزن کدو در وزن بنفشه آب برگ جنازی آب برگ خلی اعاب حلبه و تخم کتان مسیدی بهینه و لایسته بر آتش ملایم جوشانند

تا غلیظ نشود و بل آنند قیر طلی هست برده و شیر و نان صفقت آن جاوشیر اشق تندر اشق صغ بطلم بعد رادر و رومی نریت و سر کرم کل  
 و موم سفید و روغن گل گداخته هر سه ساخته بعل آرد قیر و طی بهست بخور بینی صفقت آن موم سفید بروغن سرور و روغن گل گداخته  
 مردانک بگل آب و سرکه سودا داخل نمایند و در دهن دست بالند تا یکدلت شود و قیر و طی برائے قروح بینی و جرب صفقت آن  
 مردانک یکدم سفید و قلعی موم هر یک دو در روغن گل یک اوقیه بدست و تر سبازند و بایه مالکان بالند قیر و طی معمول  
 برائے قروح یا بس و خشک ریش بینی صفقت آن منرساق گاوه که بجز روغن بنفشه و بادام و در و کثیر گل طلی هر یک شلت جزو روغن  
 یاسمن و نیکه بدست و مرهم سازد قیر و طی که شقاق لب را سفید است و شقاق دست و پا را نیز نافع صفقت آن موم زرد و نالند  
 رطب پی مرغابی کثیر العاب بهار و روغن گل موم رادر روغن و پیگداخته زرد و نافه و آن داخل کرده و بادان بر سمن زنت تا یکسان گردد و بکار  
 جرب است ایضا برائے شقاق لب و جرب صفقت آن منرساق گاوه و روغن گل جوش داده صاف نموده کثیر اشش نشسته نشسته  
 شش ماشه ساینده پی بطرم خاص اضاف نموده بکار برند قیر و طی انحصار نافع برائے سوال حار صفقت آن موم سفید رادر روغن  
 نیلوفر و روغن بنفشه بگازند و آب کش شیر سبز و آب که پوسته نمایند و ستمال کنند قیر و طی معمول در ذات الحنطب ذات الصد  
 و شوم و بر سام از حکیم علویان صفقت آن موم سفید دوام و آب غلب و و توله روغن گل چهار توله گداخته گل خلی گل بابونه  
 اکلیل الملک غلب خشک گل بنفشه هر یک هفت ماشه کوفته بخیه آیمخته بر پارچه آغشته بجاسد و گداخته بدیند ایضا برائے  
 ذات الحنطب از والد حکیم موصوف صفقت آن گل بنفشه غلب الملک اصل السوس کرد یا قلا گل بابونه کثیر ابرار گل نیلوفر و روغن حنطب  
 بر سر راد آب بنفشه صاف نموده آب پلاک آب تراشه که دو آب برگ کرب هر یک پنج شقال روغن که دو روغن بنفشه هر یک ده شقال پیه کرده  
 بزنج شقال موم سفید ده شقال اضاف نموده بپزند تا آبها جذب شود پس مغز بنبه وانه مغز تخم خربزه مغز تخم هند وانه مغز تخم خیارین مغز تخم  
 که در هر واحد یک شقال بار یک ساینده سفید و طلی داخل کرده مرهم ساخته بر پارچه گذاشته بر پهاو چسبند ایضا جاست ذات الحنطب  
 و شوم جرب استخوان و موم صفقت آن گل بنفشه اکلیل الملک گل بابونه و آب بنفشه صاف نموده لعاب اسب و لعاب گل طلی  
 روغن بادام موم سفید و داخل کرده قیر و طی سازند ایضا گل بنفشه گل نیلوفر بابونه اکلیل الملک تخم خلی گل خلی جو مقشر پوست خشکاش  
 همه که کوفته و آب بنفشه موم سفید سفید اب قلی کثیر که کوفته بخیه و داخل کرده قیر و طی سازند قیر و طی عمل منج  
 مرخی و سکن در ذات الحنطب و همیشه معمول صفقت آن گل بنفشه گل خلی تخم کتان هر یک توله و نیم آثار آب شب تر و منج و جوشا  
 صاف کرده روغن گل دوام انداخته باز جوش دهند هر گاه روغن بماند موم زرد و دوام انداخته بقوام آورده بر پارچه مالیده بر سوش  
 در دجیا نند قیر و طی که جت تسکین حرارت قلب و دفع سوز مزاج حار نافع است صفقت آن موم سفید رادر روغن گل بگازند  
 و در بادان کرده از آب برگ خرفه و آب که دو آب خیار و کلاب تقیه دهند و قدر سه صندل سفید و کافور داخل کرده قیر و طی سازند  
 قیر و طی که سوز مزاج خشک قلب را نفع دهد صفقت آن بگز موم سفید و در روغن بنفشه بگازند و آب کش شیر سبز و آب که بپزد  
 کف مال کنند و بر سینه نهند قیر و طی منج و درام پستان و معمول صفقت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک و آب جوشانده

صاف نموده با موم دروغن گل قیرو طی سازند و ضا کنند قیرو طی کر برائے صلابت بعد از آن صفحت آن با بونه گل غلیظ گل بنفشه  
عنب الثعلب تخم غلبه هر یک شش گل سرخ چهار باشد و یک عنب الثعلب تازه و دوزده تولد جو غلغانید و صاف نموده دروغن گل  
چهار دام داخل کرده و جو نشان چون آب باگی بسوزد موم سفید و دام با غلکان آتش فرو آرد و طی و لادون هر یک چهار باشد و شکل کرده  
بلور موم دروغن بسازند و بر پارچه بافته آغشته وقت غلظت موم صلابت بزند و قبل از طعام دو کتری بکشایند و بعد از طعام  
یک نیم پاش بپزند قیرو طی کر شقاق مقعد و دروغن شش از انبساط سفید صفت آن آب کشنده تر آب عنب الثعلب  
آب کاسنی آب خرقه کثیر اسوده یکدم با موم سفید و دروغن گل قیرو طی ساخته استعمال کنند قیرو طی برائے دم حار شانه صفت  
آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک حسب حاجت دروغن گل دروغن بنفشه موافق و در قیرو طی سازند و اسوده  
کن الیضا که دم حار شانه از انبج و در صفت آن حلیه کمان هر کدام ده دروغن سفید آرد و کرسنه کرب خشک هر کدام نیم  
با بونه اکلیل بنفشه پرسیاوشان هر کدام چهار دم بهر یک کاف کفنه آب بلخ انجیر و قد سے بهیله و پیله لایان دروغن خیره قیرو طی  
ساخته دیگر مضمنا نماید قیرو طی سفید برائے دروغن صفت آن مقل از نوق کند سه بر و در اسکر و موم غیر مستعمل بزیت کشا  
همه را در بادون دسته باند تا هموار شود و بر موضع دم استعمال نمایند قیرو طی برائے دم سرطان سفید صفت آن موم دروغن  
از موم دروغن بنفشه تیار کرده از آتش فرو آرد و پس لعاب بملان و قدر سے پیکره بر و قدر سے زوناس طبع و قدر سے صبر و دروغن  
ساخته آب تراشه که و آب برگ بید و آب بنجاری تشرب کرده و شکل نموده و طرح نمایند بعد از آنکه مقعد و پستخراخ کرده باشند قیرو طی  
که برائے شقاق دست و پا و خشکی آنها مجرب است صفت آن گل غلیظ یک تولد گل بنفشه نیم تولد جو هر سه باشد شب و آب  
تر کرده لعاب آن بخیرند و از اسکر اند و تولد و مغز تخم که و دود و لوبه شیر و بر آرد و موم سفید یک تولد پیکره بر چهار تولد و دروغن چار تولد  
گذاشته با دود مذکور به ستور قیرو طی مرتب سازند الیضا که شقاق و درشتی چهره و دست و پا از انبج صفت آن کثیر از و ناس  
رطب هر یک در موم سفید سه دم دروغن بادام ده در موم کرمرده لعاب کثیر از و ناس تر و اسکر در بادون باند و در تخف نشاسته و  
لعاب بملان و به مرغابی نیز درین نموده داخل است دروغن گل عوض بلخ بادام و اگر شکر گراف اضافه نمایند بعدیل است ذخیره بنفشه

## باب الکاف متضمن بر شفا

فصل اول در کلمات که از انبج برائے صلاصت حارادی که از مستقر غلات و مصلات و غیره بالکلیه زائل نشود و بقیه ماده آن  
استعمال این کلمات به دفع گردد و صفت آن آرد و جل غلیظ با بونه سیوس گندم چندل سفید گل سرخ بنفشه هر یک جزوی کوفته بچند  
باسکره بخوری و کلاب آب شاه سفرم دروغن گل سرشته و پارچه کمان آبت آتش گرم کرده بر سر کما و نمایند پس اگر با جو این کلمات دروغن  
نشود درین حال معلوم میگردد که باقی ماده زیاده است برائے دفع آن به دو قصد صاف نمایند و مخمر بر موم و ساق نشوند و دام و آب بر و دود  
نمایند که کلمات صلاصت آن تخم شبت با بونه بود و میوه و شتی سداب پونه ازنی سیوس گندم همه را کوفته و با پارچه بسته



کرم بر سر تکیه نمایند که اوجت حقیقه و اوجاع شدید و ریاح غلیظ سودا و در صفت آن برگ مرزنجوش با بونه هر یک دو درم  
 کوفته بخیته بلعاب طبعیه شش بر سر تکیه نمایند که اوج حقیقه و اوجاع شدید و ریاح غلیظ را دفع صفت آن مرزنجوش با بونه  
 هر یک دو درم نام تسکین الکلی الکلی هر یک پنج درم کوفته بخیته بلعاب طبعیه سرشته نمیکند که اوج دفع مرض حس صفت آن اگر دو  
 صندل فلفلی سفید گل سرخ برابر بر سر تکیه نمایند که اوج دفع مرض حس است صفت آن نام مرزنجوش با بونه شبت  
 برنجاسف برگ غار قسط کوفته بهر خوب و آب مهر بزنند و بعد از کشیدن موی سر تکیه نمایند که اوج دفع مرض حس صفت آن  
 قرفلفل اصل دیو با بونه جزو اوج ترک سنبل الطیب عاقر قرحا نمک هندی آرد جاویرس کوفته و در کیه کرده گرم نموده بر سر تکیه نمایند که اوج  
 که در آب انجلی بعد از تقیه جرب از خاصه صفت آن قرفلفل با بونه سفید کوفته بخیته بلعاب طبعیه سرشته نمیکند که اوج دفع مرض حس  
 صفت آن نام مرزنجوش شش از می ناخواه برگ اتج صغیر فارسی برنجاسف مشکطرا شیخ بودینه حاشا و آب جو شائیده  
 بگردان و اعصاب سترخه بخارین دوداده آب آرد و شاد بزر کرده بر حنود ماون تکیه سازند و بجنید ستر و دغن فرخون و دغن شونیز  
 و دغن قسط ترخ نمایند که اوج اختلاج جرب صفت آن سعد کوفی سوس گندم نمک طعام جاویرس سنبل الطیب بزر  
 و کیه کرده گرم نموده بر عضو مستحکم نمایند که اوج در سبات سری بکار آید صفت آن چاقو مشرق کوفته بخیته بلعاب طبعیه سرشته  
 حی العالم برگ جلیزی برگ سببول مرزنجوش هر یک یک باقه جو شائیده تکیه نمایند و اگر خا بوند الکباب نمایند که اوج غلظ اجنان  
 و طرد را حلیب النع است و بنزلات چشم نیز مفید صفت آن انستین روی کوفته و در خرقه کتان صرسته و آب گرم غس کرده  
 که اوج نمایند که اوج در استخار قحط بکار آید صفت آن گل بنفشه نیلوفر اکلیل الکلی آب جو شائیده شیخ یا بونه بدان ترک کرده  
 بر پشت چشم گذارند که اوج دفع سحر که از غلط غلیظ باشد بعد از تقیه نافع است صفت آن با بونه شبت ورق خار یا حب لانا  
 مرزنجوش بودینه دشتی عاقر قرحا نیم کوفته و آب بزنند و صاف کرده و شاد انداخته تکیه نمایند که اوج دفع مرض حس که از  
 سردی باشد صفت آن پیب را و دغن گل آلوده بدان تکیه نمایند که اوج دفع مرض حس است و دغن ذات البطن و دوی بکار آید  
 از والد الکیم علویان صفت آن آرد جاویرس گندم آرد جاویرس مهر بلعاب گل فلفلی سفید و لعاب بزر قسط و لعاب بهانه  
 و شیر تازه و دغن بنفشه و دغن گل سرشته مقدار دو انگشت منوم نان بسازند و بر تپا که بر آتش گزیده باشد نیم بخت نمایند  
 در موضع درد و پاک بعد از ترخ لیتوی که مذکور میشود تکیه نمایند که اوج دفع مرض حس که از دغن بنفشه و دغن گل گذارند  
 گل بنفشه گل خلی تراشه که در عنب الثعلب اصل السوس مقشر مویرش می کوفته پر سیاوشان و آب بخت صاف نموده پس آب سفاف  
 و لعاب بهانه اضافه کرده حل کنند که یکذات شود و از لعابات آتیه کنند پس فرود آورده بکار برند که اوج دفع مرض حس را سودا و در  
 صفت آن ناخواه زهره سیاه بادیان هر یک دو شعل گل سرخ پنج شعل کوفته بخیته و در لیکر پاس انداخته نیم گرم بر معده گذارند  
 در تکیه معده احسن آنکه قرح و سه بر سر اشعین زهر نم معده و وسط آن باشد و در نخ و دیگر نمک سوس گندم عوض گل سرخ  
 است که اوج دفع مرض حس است آن که بزر سیاه ناخواه پوست بیلله زرد نمک شکر سائیده بهر که آینه و بر چوبه نیم گرم تکیه کنند



راجع بر طبل اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن افیون و افکاره و آب لیون نیز قدری و افکاره از دستهای حل کنند  
 تا مخلوط شود و آب لیون خالی گردد و بعد از آنکه آب لیون بپزد و افکاره بمالد پس شب بستره بجا بدارد و وقت حاجت بآب  
 سائیده و نیگرم گرم و اگر چشم طالع کند محل بپزدی گویند که این آفتون در لاله شقیقه بار بار تجر بر رسیده صفت آن پس پس  
 افکاره و گس هر دو برابر و شیر زن پس در آب یک سائیده و صدفی شکا بدارند و قدری و چشم بکشند و اندک در بینی چکانند محل شش  
 محمول بهست و دو چشم و لپائے و مد سبل صفت آن از زوت سفید لیشیر خرمی کرده بر چوب گز چسبانیده با آتش ملایم بریان نمایند  
 پس بگریزند از آن شش باشد و چاکو کبک سه کرده و بیاورند و در یک که در آن آب و گوشت خردا داخل کرده باشد و بچوشانند و بپزد  
 چاکو خرم شود پس آن را بر کوره و مقرر نمایند و بگریزند از نقشه آن و سفید بکاشغری محمول و کف دریا از هر یک سه باشد رسو چار باشد  
 نباتات سفید یک کوزه هم در ظرف صلایه نموده و چشم کشند و در نه حکیم عوایجان وزن از زوت و چاکو سه مد بر هر یک دو شقال است و  
 سفید قللی محمول و قوتی است که آبی محمول و مایه لایحینی و قلیایه است و بی جنس یکی از هر یک یک شقال عوض سفید آب کاشغری  
 و کف دریا رسو و نباتات داخل است و جهت از مریض و بیاض سبیل و کف زانغ نوشته ایضا که در جمیع انواع رما و مجربات است  
 صفت آن از زوت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز گزاشته و در نو بیکر قریب بسوزند رسد یک روز بدارند بعد  
 برآورده بر شل آن شکر طرز و نصف آن هر یک از زعفران و چشمه نرج سائیده و چشم کشند محل ملکایا که ملکایا سفر با از قلیل است که  
 بسروانی عبارت از ملاکه باشد و در کتب یونانی سطواست که بقطر و خواب با و هم شد محل و ملطفت و جالی است و جهت از زان  
 صمغ خرم و استام و منافع است صفت آن از زوت پنجدرم تخم نرج یعنی چاکو یکدوم هر دو با بطریق نسخ اول مذکور و نشانه  
 شکر سفید هر یک پنجدرم یا یک سائیده و چشم کشند محل برائے رمد که آن در و سبب شد و هم سبل را بسیار سفید صفت آن  
 افیون یک باشد شند فالص یک توله پشکری بریان سه باشد صوف خسته خرا سه باشد و ظرف جسته از کنگره چوب نیم که فلوس پس  
 بر سر او نصب کرده باشد نشانه روز برابر بریان پس بر او در هنگام حاجت بخشم کشید باشد اگر بچند سه خشک شود و قدری آب  
 انداخته نرم دارند و قوتش یک سال می ماند محل بابت شاه فرج الدین صاحب مرحوم جسته سرخی چشم که از زول باشد و تیز کننده  
 بصرو رافع و طوبت چشم صفت آن سر سیک باشد مایه لایحینی باشد سنگ بصری هفت باشد توتیایه مارونی پشکری بریان  
 هر یک یک باشد اسرب یک توله سیاب و و باشد اول اسرب سیاب و اگر و داوه بریان پس و اگر و داوه داخل کرده حق بیخ نموده بجا بدارند کمال  
 برائے سبل نافع صفت آن پنجه نرمه تانغ تخم خجسته که بوند بعد از آنکه گسترانیده بران سنگ بصری و اگر و داوه بریان پس  
 سه باشد موده پاشیده فقیله ساخته بر وزن شرف پاویس بر وزن دوازده و از آن کاجل بگریزند و آنرا بر سر مک توله سائیده بدارند و چشم  
 کشیده باشد محل بهست سبل محرب و از موده صفت آن شاد بخ محمول ده و درم پوست بلبله زرد و غیل هر یک پنجدرم  
 فاضل سفید و درم نوشادر یکدوم تیار ساخته و چشم کشند محل که برائے سبل زانغ و بیاض تجر بر رسیده صفت آن  
 نخاس محرق شاد بخ محمول هر یک پنجاه گرفته بخسته سر نه نمایند و چشم کشند محل یا سملین که در دفع بیاض و در بند طوبی

همیشه معلوم صفت آن گویا یکن کمال کجند فلفل سیاه هر یک چهار صد عدد شب یانی برشته دوام بخند با یک ساینده  
 یک میل در چشم کشند و در شش حکیم ذکا و السهم خان که مقوی بصیر و مانع بلاء امراض چشم و زن فلفل شازده عدد و غنچه یاکین پنجاه عدد و فلفل  
 شست عدد و کل کنیز برشته عدد و است و شب یانی طر و ج است محل بسبب بیاض و سیل مجرب صفت آن قرنفل چهار  
 عدد سرس تخم کرنی هر یک هفت عدد و شوره قلی نمک لاهوری هر یک یک درم آن به دی دو درم بار یک ساینده و چشم کشند و یغیا  
 که بیاض را بر و موم کلیم کلیم الله صاحب در جرم صفت آن شب یانی تخم سرس تخم کرنی نبات سفید سادی کرل منوره  
 و چشم کشند ایضا منته براسه امراض چشم یعنی بیاض و ضعف بصیرت مجرب صفت آن امیران لونگ بیسل کنه و ریا  
 نوشاد و محال ظرف چینی هر یک و در شاد فیون خالص یک مائه براده گویا بند و قی تخم و دخت سرس هر یک و دوات به راد  
 کرل هشت پاس بسیار نیکه از اسیل و چشم کشند ایضا که بیاض را و لیت از اسیل سازد و صفت آن انزروت شکو طرز  
 را به جز را و در رخی سادی کوفته بنیز استعمال نمایند ایضا براسه بیاض و شکری و دهنند و جذب رطوبات منبسط  
 صفت آن نوشاد و شکری بریان سادی کوفته بنیز به کار بند کل براسه رخ بیا ششم از مولات حکیم وارث علی جان صفت  
 آن کنه و ریا اقلیای دهبی هر یک و دوات سره صغالی یک نیم توله نوشاد و مغول مرارید ماسته هر یک نیم درم سها که رنگار  
 یزد منوبه پوست پیچیده مرغ و اگر از شمر مرغ باشد بهتر است هر یک سه نیم مائه نوشاد و فلفل و فلفل قرنفل و پنجه هر یک شش سرخ  
 امیران چینی نمک هندی هر یک یک مائه پوست سره سازند و صبح و شام و چشم کشند و در شش دیگر سرگین سوسا را بگیرند مرجان سلطان  
 را تیشای دهبی هر یک چهار لونگ عوض سها که داخل است کل از تر کلب انطالی که براسه از الی بیاض و چشم هائے مطلقه و نبات  
 مجرب است صفت آن کنه و ریا نمک لاهوری شب یانی مرجان بود انی جدید سوخته هر یک یک جز و سرگین سوسا سینه  
 مرارید ماسته رخ و عقیق پوست پیچیده شش سوخته هر یک درم نیم جز و ریا آب ترب و آب عوج و آب قهقهه سینه با رتقیه و دو رنگ  
 نموده و حریر بنیز بطریق کمال استعمال نمایند و با بقران شیان سازند و هنگام استعمال به تری تصدب سوده به کار بند کل که بجهت  
 چشم رسیده صفت آن نوشاد سه مائه شوره قلی یک توله تخم سرس فلفل گره و هر واحد و اندوه سدو تویتای سبز و سرخ با یک  
 ساینده و چشم کشند ایضا با سلفه و صفت آن نبات سفید چاکسو قشر شکری بریان سنگ بصری هر واحد یک مائه  
 شوره قلی است مائه باب لیون کل کرده وقت حاجت باب ساینده و چشم کشند ایضا فلفل صفت آن سرس سنگ  
 هر یک یک درم نبات سفید شکری هر یک یک درم نمک لاهوری نیم مائه به بار یک ساینده و چشم کشند کل جهت و موهه بسیار  
 ضعف عضلات چشم باشد مجرب است و طب الا و نحو و منافع عشا صفت آن سانج مندی امیران چینی پوست بلبل زرد  
 بند و واحد و سنگ دانگی بسته و در تر ب ساند کل و موهه که جهت و موهه با مجرب است صفت آن نوشاد و کرانی  
 و در هفت مرتبه بگلایب سر و کرده بسد پوست بلبل زرد و صبر از هر یک چهار درم بلبله سیاه و فلفل هر یک نیم درم کوفته بنیز مثل  
 سر استعمال نمایند ایضا معلوم صفت آن بلبله را بنیز گرفته و در نور خورشید آغشته بپزند که سرخ شود پس عیلم را بر آورده

پوست آن گچیزد و اندک زعفران انداخته باریک سوده بکار برند ایضا کما خبر است صفت آن سافج هندی مایه ان چینی پوست  
 بدیده زرد و بدید هر واحد یک ممشک یک انگ بدستور شش شسته بعل از مدخل ناف و حوت چشم صفت آن فلفل سیاه و فلفل  
 هر یک یک درم زعفران چهل درم حصص شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک انگ باریک نیمه و چشم کند مکمل که کما چشم البانیت  
 سودمند است صفت آن فلفل بزر فلفل نو شاد و هر یک یک درم زعفران چهل درم حصص شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک  
 پوست و کل ساخته بکار بند کحل عشا که خبر بات است صفت آن از فلفل فلفل سنبل حله را برابر یک ساخته استعمال  
 نمایند کحل فلفل خست شبکوری و سیل و بیاض و ظفره و در یک کشته و غبار غنیم صفت آن فلفل سیاه یک ماشه و آب زهره که با بزر  
 بقدر یک کشته شود و تر کرده خشک ساخته آن بهدی یک ماشه و آب لیون تر کرده خشک نموده و مغز تخم کهرنی رنگ بصری که در آب لیون چهار بار  
 گرم کرده و در نموده باشند غنیمت یکی کلام باشد هر یک یک درم کوفته بخت در سنگ سماق مثل غبار سیاه که بکار بند نوع دیگر  
 ناف عشا صفت آن ششک یکی انگ سافج هندی مایه ان چینی بدیده زرد و هر واحد یک درم کوفته بخت بعل از مدخل ایضا بزر است  
 شبکوری و فلفل بزر و آب و بیاض و سنبل و ضعف بصری صفت آن نو شاد و شب باریک شسته برابر گرفت باریک  
 سایه و چشم کند کحل مقوی که است ضعف بصری و غلظت و رخ و خیالات نزول آب البانیت جرب و در حنج آثار قوی تر از شای  
 مرارات است و بحدت است صفت آن تو تیا که کرانی منقول است و در آب مروق مزخوش تر خیر که در خشک کنند  
 و بسایند و فلفل فلفل و فلفل از این هر یک دو درم نو شاد یک درم کوبیده آب باذان تر سایه خشک کنند پس با تو تیا که  
 مدبرند که در زهره بر برون کرده استعمال نمایند و در بقی و است که آب مزخوش یک شب در ظرف آهن گزاردند تا دود و بیه نشینند  
 و حیات بالا ایستد کحل با سلیقون کبیر بر است تاریکی چشم و ابتداء نزول المار و در جرب بل و ظفره و شرناق و سطری پاک را  
 ناف است صفت آن کف و یا اقلیم یا زعفران هر یک یک درم ششک اندرانی سافج هندی سفید آب از زیر فلفل و از فلفل سنبل  
 سره اصفهانی از هر واحد یک درم ششک هندی فلفل و اول از هر واحد یک درم صبر صوفی خضار و یا قیاس سرشته از هر یک و در نموده مایه ان  
 نو شاد و در جرب و از چینی از هر یک یک درم پوست بدیده زرد و درم کوفته بخت بخت استعمال نمایند و اگر غبار سیاه است از مدخل  
 بر است ابتداء که نزول و خیالات ناف و ششک و آب که در مقویت چشم نماید و بیاض و در زهره و سافج آن سافج هندی  
 نیمه درم بوق یک درم ششک و درم سره اصفهانی شش درم مثل غبار سیاه و بعل از مدخل که خاصیت عجیب در دفع نزول و  
 تحلیل مار دارد و همیشه معمول یکیم و کار الدخان صفت آن مروارید سره مار قشیشائے و بی مکنس پوست بدیده زرد و فلفل  
 ششک و درم فقره پوست طیار ساخته استعمال نمایند و کما درم طلا و سنگ بصری و مایه ان چینی الصافه کرده و مقوی و جرب است  
 کحل مختصر حکیم علی حجت نزول بسیار ناف و جرب صفت آن تو تیا که کرانی ماز و سبب تو بال شش هر یک نیمه درم سره اصفهانی  
 قلقله حرق اسفنداج دوده حقیق مس گر آن هر یک یک درم و درم مثل غبار ساخته هر روز دو بار و چشم کشند جرب است کحل علویان  
 که در دفع نزول و انتشار ضعف بصری بیاض و کل چشم که در جدیدی بدیده آید و ظفره و از زیر بابت است صفت آن تخم سرس تخم کهرنی

البت در این چینی معدنی سبز جست ساقی هندسی رتن بوت سر سبیه هر یک بود و در خوب صلایه کرده و در آب باوران این چینی  
 کشند ایضا منته که قوی از اول است صفت آن چشمام در یک توله دهنه فرنگه سره بر یک نه ماشه شایخ عدسی مغسول  
 با سیران چینی آتلیه سائے دوی و قوی مروریه ناسفته یا قوت کرمانی زرد بجز بر یک شش ماشه تو تیا سئ مغسول و دور هم من عری کثیره بر یک  
 نه و در هیزر یک که قوی طلا هر یک نه ماشه و کلاب یک پاره صلایه کرده مشک نه ماشه کل که برائے اکثر امراض خفیه چون ضعف بصر  
 و دمی و حرمت و بیاض مغفله و دل و حرکت عمل است صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله آله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته  
 و در او آثار آب شش برین کیشنه انداخته رکن پس آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاؤیکصد پوست بارگدشته و آب مذکور سرد نمایند  
 که بقدر دوام به اندیس از آن جست کنار سازند و در خوب نوب نصب نمایند و مشوره قلمی سفید گرفته از آن سار بار یک بسایند که رنگ  
 مشوره نیاه که در دو چشم کشند محل مبادک مغوب بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام برائے تقویت بصر و اکثر امراض عین صفت آن  
 سره صغمانی و دور هم رنگ بصری نمک اندلسی هر یک یک درهم امیران چینی پنج شقال کا فور یک جاباید که پنج عدد بلیله زرد شده و در کرده  
 بجزند و آب شیرین پاؤیکصد ششانه تا پنج بار نه صاف کرده و دین آب او ویه مذکور سخن کشند تا شل بجایه شود و از پارچه وانی گزیده  
 بکار برند کل جست تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایائے رطوبل بسیار تحسن است از تالیف حکیم شمر خزان صاحب صفت آن  
 سره صغمانی و در توله مروریه سائیده رنگ بصری هر یک شش ماشه بلیله کشند شال شایخ عدسی مغسول چهار ماشه او ویه رطوبه و علمه و آبیک  
 نموده در کلاب خوب حل ساخته بکار برند کل جست ضعف بصر که در رطوبت و دیگر جرب دانه اذیاطی صفت آن فلفل گرد یک  
 واری چینی نصف و در زرد و خوب بلخ و در منقاره شش و در بعد سخن بلخ و چشم کشند و حکیم کماله خان و رین سره صغمانی برابر و بهر از اینها  
 ساخته و نهایت موثر یافته محل که برائے تقویت بصر و دفع بل و دمی و بقایائے رطوبت صفت آن صدف سوخته چهار ماشه تو تیا کرمانی  
 مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه بار یک سائیده و چشم کشند کل چشمام علویان که برائے ضعف بصر که در وقت ریح با صدف باشد  
 نافع است صفت آن چشمام در تو تیا کرمانی در بر سره مروریه واحد یک توله مروریه ناسفته هفت ماشه آتلیه سائے فغنه و در بنجر حق مغسول  
 هر یک هفت ماشه ایشتر سوخته شایخ مغسول هر یک شش ماشه با سیران چینی نه ماشه نه و از هر دو راج هر یک یک ماشه و طلا دو ماشه  
 مشک چهار جبه و رنگ سماق حلایه کرده بکار برند کل جست تقویت چشم نافع اکثر امراض آن دروشی افزاید و معمول است صفت آن فلفل  
 شانزده عدد و در فلفل شصت عدد و غنی با سیران چینه عدد و کل نخید شش تا عدد بار یک سائیده بکار برند کل دفع ضعف بصر و جرب التفع  
 صفت آن مغز سمندر پیل چهار عدد و فلفل سفید هشت عدد کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر هر سه سخن بلخ نموده تا در وقت  
 اکتال نمایند و اگر آب برگ سرسین صلایه نمایند قوی العمل گردد ایضا برائے ضعف بصارت و بیاض عین متعل صفت  
 آن مغز تخم سرش کر زرد و آید رنگ بصری با سیران آتلیه سائے فقره شش و قلمی غنی با سیران هر واحد دو ماشه سره سیکتول بار یک  
 سائیده بکار برند کل متوی بصر و جرب و معمول شایه جان بادشاه صفت آن کا فور یک رنگ زعفران شش خالص ساقی جبه هر یک  
 یک شقال مروریه ناسفته و قوی آتلیه سائے دوی آتلیه سائے نه و از شش شقال با شش ششانه و دوی تو تیا کرمانی هر یک هشت شقال سره صغمانی

و از دره شغال با این طریقی بسیارند که سر سبز و دروید و بر و اولیای او از قشای هر یک را که ملحد و ملحد و در شک ساق آب باران حلاله کنند و در دانه و در غیره بزرگ شل غبار کرده و با هم آمیخته و ظرف آلوده بکارند ایضا مجرب و متول حکیم شریف خان صاحب جنت شکی چشم و مرغ منار یعنی در هندو دنیا با سره و بقوت بصر و ساق لعنت آن جنت بالی ششده ام سره اسمعانی کیدام مایران چینی مرغ سینه و از موشه سفید از هر یک یک ماشه سنگ بصری پنجانه گلاب پادشاه کل تمام چینی شش ماشه اول جنت باور که چیده آبی که افشته از کل چینی کشته از پارچه بکر از اندک چربیه بماند بازان را بکشد تا بهر کشته شود و نیم پاک گلاب تر شود و در روز یکبار از اندک سر و در شل منار بماند و جنت انداخته کرل کنند و وقت حاجت گلاب باقی مانده و نیزه داخل نمایند و چند آنکه گلاب داخل خواهند کرد و کرل خواهند ساخت خوب خواهد شد کل مقوی بصر از مجربات احقر صفت آن سره سفید سره سیاه هر یک یک تکه گرفته و پیه کرده و بز علولیت و دانه شست پلاس بپزند چون دود آن بر طرف گردد و در گوهر سره و در گلاب خالص سره نمایند بعد مایران چینی زعفران هر یک و در ماشه شک خالص در روغن انزوده و در سووق با دیان سبز حق بلنج نمایند و شک کرده استعمال نمایند کل الجوا هر علو بخان که جنت غلظت روح باصره از ضعف حرارت مزاجی نافع صفت آن مروارید ناسته یا قوت رمانی یا قوت در دوزخ کرمانی مدیر یک شغال مایران چینی سانج هندی اقلیای نافع صفت آن سره اسمعانی و شغال اول سره پاره پاره باشند بخود کرده و در الیه میش نهاده و آتش رگزارند که الیه سوخته شود و سره بعد احتراق سره در گلاب سره کرده بکشد و آب بخور و در تادور روز برابر با سار و در حلاله نمایند پس در هر دو جزو از یک جزو این کاجل و قفل سازند و سره سفید صفت و نیم شغال بر روغن گاو بکشد و نسی و نیم شغال و طهر صندل است و یک شغال و کنه رند کر چیل و نیم شغال گرفته از چوب غیب که فلوکس و آن نصب کرده باشند تا در و پاس حل کنند پس در چربیه مسی بپزنی که در فیل از پیه کهنه و پاچه بافته هر دو هم تافته و آن گزاشته بالا نش سر پوش سفالی نهاده بدستور عمل کاجل گرفته و در گلاب یک برگ سرور و در آن جوشانیده باشند و در آن سنگ قهوه قهوه انداخته بدستور حل کنند تا بهر گردد پس با دو وید سابقه مزاج نموده کل آینه حل الجوا هر که جنت تقویت باصره و طبقات عین و احقان و رفع غشاوه و دسه و جرب و تسیل رقیق و انتشار نافع و دانه طبیبین از امراض است و در تجرب با اعتدال اقرب یافته صفت آن سره اسمعانی ده و درم تو تیان هندی که غیر قسم حاو و دست مار شیشانه و دبی مر جان رخ دهنه رنگ عقیق رخ فیروزه ورق نقره مایران چینی فلفل سفید اقلیای نافع و قهوه یا قتی از هر یک یک و درم سلطان هنری کشته درم مروارید ناسته و درم سانج هندی چهار درم یا قوت رخ و درم لاجورد و منول چهار درم زعفران سه درم تو تیان مس سوخته شاخ منول از هر یک چهار درم پس لعل زرد و درم ورق طلا و درم فلفل هر یک و درم حلاله کرده استعمال نمایند کل نافع از قهوه چشم نموده شیخ رئیس صفت آن سره اسمعانی سه درم و دنان چراغ زیت یا زنبق و درم مروارید ناسته زعفران هر یک یک و درم شک کافور هر یک و درم گلاب یک ساید همتا لایضا نافع و کوبیده در آب که در طب و دشته باشد و صفت آن از بلخ شاد و دانه مسی و در فلفل زنجبیل بلبله زرد و رخ عربی سره سانه و در چشم کشند کل الجوا که مرز و پروانه و انبایات مفید است صفت آن از استخوان شتر اسوخه نموده درم و دنان کندر چهار درم منیل الطیب حب لبان هر یک سه درم لاجورد و منول ده درم کوفته بنیته در جنت کشند







تخم کا ہوتا ہے کہ در صندل سفید ہمہ را کوفته بجای اسنبل سرشتہ بر یک پارچہ طولانی کشیدہ بر پیشانی و معدن بطریق خاص  
 بندہ لطیف برائے شقیقہ و صداع معمول و مجرب صفت آن کثیر من عربی تخم کا جو تخم خشاش تخم کا سنی و ملاغین جنس غلیظ کما کثیر  
 افیون زعفران کوفتہ بخندہ سفیدی برینہ مرغ سرشتہ بستہ و چپاندا ایضا مجرب و متعل صفت آن بر لایع تخم کا ہوشیا نایا  
 فوغل صغیر تخم لعل ہر یک یکا شدہ افیون نیم باشد گل سرخ صندل انزروت ہر یک یکا شدہ آب برگ سرود و کثیر بن سبب سیدہ کا بند  
 سوزن زردہ چپاندا ایضا مجرب و معمول است و شقیقہ صفت آن گل سرخ کثیر ہر یک چار باشد باوندہ باشد شقیقہ لطیف کثیر  
 بر لایع باشد ماشہ افیون یک ماشہ پنج نقشہ باشد صندل دو ماشہ روغن گل شدہ و نیم تو ملاغین را شب و آب ترکہ صبح بخوشاند و  
 روغن گل آئینہ بانیچہ ششانی کہ روغن بہا باندہ بر پارچہ غلیظ الیحدہ بکار برنہ لطیف کہ کام و ملاغین زرد من را شقیقہ آن  
 لادن لوبان کثیر زشت روی گل باوندہ منبل الطیب ہر یک جزوی سوم سفید روغن گل یا ترس یا خیری ہر یک چار جزوی دوم  
 در روغن بکند ازند و دو اکوفتہ بخندہ آن ہر ششہ و بر پارچہ الیحدہ بر سر زردہ و دو سہ روز بستہ دارند ایضا بہا صفت آن  
 فندک کاغذہ و افق پیشانی از سوزن سورخ یا نمودہ بالاسہ آن کاغذ افیون زعفران الیحدہ بر آتش گرم نمودہ بر پیشانی چپانندہ و الا  
 پارچہ بندہ ایضا نزلہ بندہ صفت آن تخم کا جو تخم خشاش افیون زعفران زردہ لایع و ملاغین صغیر عربی کثیر گل سرخ انزروت اگر  
 حاجت باشد کاغذہ فیضہ صغیرہ نیز اضافہ نمایند و ہمہ او بیہ را کوفتہ سفیدہ تخم مرغ آئینہ بر کاغذی کاغذہ و سورخ کردہ باشد سرشتہ آغشتہ  
 بر شقیقہ چپاندا فصل سوم و دو وقت لقوق خشاش نافع اقسام جنون برائے تنویم صفت آن آن بکیر نیرہ پوست خشاش  
 صغیر و نیم کوفتہ نمایند و مناب ہر یک پنجاہ عدد و آب یک شبانہ روز بنیاسیدہ بخوشاند تا نصف آب بماند الیحدہ صاف نمودہ  
 شکر سفید یک انبار اضافہ کردہ بقوام آرنبدہ انشا ست کثیر من عربی مغزا و ام مغز تخم کدو شیرین ہر یک پنجہ ام اضافہ نمودہ بقوام  
 آرنبدہ خاک آئینہ لقوق زلفہ لقوقہ و لایع و ملاغین باورہ صفت آن زنجبیل زردہ و ملاغین لعل در فلفل خروشان و در شقیقہ  
 فلفل و عاقر قراچا بر گرفتہ سائیدہ چل سبب او بیہ بر ششہ و لایع لقوق شمعون کہ بیج دعا جنت نزلہ کام و سرنسہ عار  
 باین نیرہ قبض بہرست مطلق نادر و ملو تخم نیمہ سہولت برمی آرد و ہمیشہ معمول و مجرب صفت آن تخم خشاش کثیر  
 صغیر عربی نشاستہ مغز تخم کدو شیرین مغزا و ام شیرین ہر یک دو تولہ قندہ سفید نیم لعل عرق بیدہ شک شدہ لعل قندہ  
 با عرق فندک بقوام آرنبدہ او بیہ سودہ آئینہ لقوق سازند و اگر طیب سینہ و اخراج مواد پیشتر منظور باشد روغن باوام شیرین و تولہ  
 اضافہ نمایند و اگر اصل السوس بکندہ اضافہ نمایند قاعدہ کلی بخشد و کاہہ مغز بہا نیز اضافہ کردہ میشود و اگر عوض عرق فندک قندہ و آب  
 بقوام آرنبدہ من است خوراک بکندہ لقوق خشاش نافع نزلہ و کام عار بہ تخم صفت آن تخم خشاش سفید و سبب  
 ہر واحد و او قیہ اصل السوس متشرب نیم کوفتہ سدا و قیہ ہر واحد نیم و آب شیرین و نیم لعل بنیاسند پس بخوشاند  
 تا نصف بماند جان نمودہ کثیر من عربی ہر واحد یک و قیہ سائیدہ و مناب نیم لعل و شکوہ و نیم لعل و انکروہ باز بخوشاند  
 تا بقوام آرنبدہ و ام لیسند لقوق زردہ لایع و ملاغین زردہ و قیہ سرشتہ و قیہ و ملاغین زردہ و ملاغین آردہ صفت آن

بزرگترین و دوتولز عفران لعل کز دوازده صیفی قلعونیه در کجیل بزرگ واحد تولد شک عاقر قرحا صعلگی بر واحد ششماش و لعل قرحا لعل هر واحد  
سه ماشه جزو یک عدد ششده نیم نامشده اگر کم کرده او دوی سائید آمیزند خوراک دوتسه ماشه لعوق حلیه نف است بسته الصوت را  
دشت را با نان یا بر آرد و صفت آن بزرگ کتان ده درم حلیه خربا و دام متشر که دام چهار درم کتر اصل السوس متشر مغز چلو زده نشاسته  
صنع عربی از هر یک دو درم کوفته بخینه بنشاسته معتد و لعل کف گرفته بسر شند و دو حدیگر که آواز صاف کند و بلغم فرا واید صفت آن  
حلیه چوبدرم انجیر بست عدد خرما ده عدد و زسته پاؤ آب پیزند و آب غسل و دند و مقدم سازند و بلبلند نوع دیگر  
که بسته الصوت که از تری خیره باشد بنایت نف است صفت آن تخم کتان حلیه هر کدام ده درم مغز چلو زده مغز خیره وانه هر کدام  
بست و درم هر دو کوفته و لعل کف گرفته بهقاد و چوبدرم بسر شند و عنده الحاجت استعمال نمایند لعوق انجیر بست بسته الصوت  
رطوبی انش ترین لودیه است صفت آن انجیر خشک پیوینه تر یا خشک مساوی وزن گرفته آب پیخته صاف نموده و تخم عربی  
بقدر مناسب سائیده داخل ساخته بسر شند و لعوق تیار سازند مجرب است لعوق کز میره البیر که در امراض صدر و دوائی بنیکلی است  
صفت آن انجیر کز میره البیر پیخته بر سیاه و شان اگر تازه باشد بهتر و الا خشک که سبز باشد بقدر صلاح بخوشانند و در حالت جوش  
اصل السوس ده درم شنب نجاده داخل سازند پس بالند و صاف نمایند و شکر سفید نیم لعل سفید کشته یی که لعل اضافه کرده  
بقوام آرد و بعد فرو آورون از آتش رب السوس کتیر منع عربی نشاسته هر یک سه درم باریک سائیده یا سینه زده و اگر کتیر و درم  
و بگر سیاه و شان کوفته بخینه داخل سازند بهتر باشد لعوق که بر لیس صیق النفس مجرب است صفت آن گاؤن بان گل گاؤن بان  
صنع عربی از نو ده حج رب السوس بن سفید سوس لعل سفید هر یک یک درم پاؤ بالا خشک سفید چار درم و نیم خشک سفید سیاه نیم  
درم مغز بادام شیرین یک نیم درم مغز تخم بوز و درم تخم کاهو متشر یک درم لعل سفید نیم درم نبات سفید یازده درم بسته و لعوق سازند  
خداک ششماش لعوق نافع صیق النفس و سعال مزمن یعنی صفت آن اصل السوس متشر ایرسا گل گاؤن بان یا دایان زوفا  
خشک گل بنفشه هر یک یک توله عاب انجیر زده و هر یک بست وانه مغز متقی چل وانه تخم خلی تخم جنازی پر سیاه و شان هر یک یک نیم توله  
جوشانیده صاف نموده نبات سفید پاؤ اندر لعل مصفونیم پاؤ داخل کرده بقوام آورده و که خرقوم منع عربی رب السوس مغز چلو زده  
معطلی هر یک سه ماشه دوازده صیفی قلعونیه در کجیل بزرگ واحد تولد شک عاقر قرحا صعلگی بر واحد ششماش و لعل قرحا لعل هر واحد  
گاؤن بان تخم خلی جنازی سوس گن هر یک یک توله گل بنفشه ایرسا هر یک ششماش زوفا خشک نه ماشه جوشانیده صاف نموده با نان  
سفید پاؤ اندر بقوام آورده فرو آورده و صنف عربی رب السوس مغز بادام متشر مغز خربا و دام متشر که دام چهار درم کتر اصل السوس متشر مغز چلو زده نشاسته  
باریک سوده آمیزند خوراک نه ماشه لعوق کتان نفع ربوا و یکیم منصور علی صفت آن بزرگ کتان بربان کرده مغز بادام شیرین  
هر یک سه توله سائیده و لعل دوازده توله آمیخته یک توله بخورند و گاه مغز چلو زده بر بربان دو توله تخم حلیه بر بربان سه توله رب السوس  
چهار ماشه نشاسته شش ماشه منع عربی کتیر هر یک سه ماشه کوفته بخینه افزوده و شهد خالص سه چندا و دوی و عفران سه نیم ماشه لعل  
کرده و بشو و ایضا که بسته صیق النفس مجرب صفت آن انجیر کز میره البیر پیخته بر سیاه و شان اگر تازه باشد بهتر و الا خشک که سبز باشد بقدر صلاح بخوشانند و در حالت جوش

همه سید شش تولد آینه هر فردی باشد با حق کاو زبان بلیند لعوق فصل بر اسیه ربو و سر و مزمن که از ماده علیظ نزع باشد  
 مانع است صفت آن فصل بریان ستر و مخ یوسن ده و دم فرسیون زوفا شکس هر یک یکدم کوفته خیمه لعولس گفت گرفته  
 بر سرند لعوق که در سر و ضیق النفس محول است صفت آن سوز شنبه چهار دم اصل السوس سته و دم نیم صفت وانه عتاب  
 ده وانه پستان تنی عده بنفشه کاو زبان پرسیا و شان پوست پنج با دیان هر واحد و دم نیم تخم خلی نیم خاژی هر یک یکدم سهر و در سهر با و  
 آب سنا سیده بچوشانند و فیک یک با و آب بانا سیده سات کرده پا و از آن سینه بقوام آورده و شکس خیال چهار دم و در قی با دیان  
 حل نموده و شیه و شمش سفیدست و دم و آب برآورده و طبع بقوام اندازند و چون نزدیک بقوام سید این اجزای سوه که سینه لعوق سازند  
 صغ عربی نشاسته هر واحد دم مغز با و دم نیم چلوخ و ده هر واحد چهار دم مغز کوه و سینه شیرین کا کلا اسکی رب السوس هر واحد سته و دم  
 لعوق خشخاش کبر سکه سر و نری میو بل است صفت آن اصل السوس نیم دم تخم خلی سیدان هر یک صفت و دم و در سهر و پنجاه  
 و دم آب شب تر کنند صمغ بچوشانند تا نصف رسد با بعد و بست و دم تند سفید بقوام آورده و مغز بدهان و صغ عربی هر یک سته و دم  
 کثیرا چهار دم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک نیم دم زم صلایه کرده یا میزند قدر تری شش باشد نوع دیگر جریست نزلات گرم  
 و تری و خشونت خلق و در صفت آن تخم خشخاش سفید و ده و دم نشاسته کثیرا صغ عربی هر یک چهار دم مغز تخم کوه مغز بدهان شیرین  
 هر یک سته و دم کوفته بجایاب فایزید بر سرند لعوق و دیگر نوع سر و ده و نزع صفت آن پوست خشخاشس با زده و عده عتاب  
 هفت وانه اصل السوس سوز سستی هر یک چله و دم بنفشه خلی تخم خشخاش اسطوخودوس مغز با و دم کاو زبان بدهان نیم کنان پرسیا و شان  
 بزرگ هر یک و دم نشاسته صغ عربی کثیرا هر یک یکدم نیم خیمه خیمه پستان بست وانه او و یه شب کعب خیسایه صمغ بچوشان  
 و صاف کرده با نیم آمارش که بقوام آورده و از تخم خشخاش و مغز با و دم شیر برآورده و وقت قوام اندازند و نشاسته و صمغ و کثیرا ساید  
 بعد از واده آن آینه لعوق که در سهر نری حار و غریب دارد و صفت آن تخم خشخاش سفید و سیاه هر کدام بست و دم  
 اصل السوس مقشر تنی و دم بدهان تخم خلی هر کدام پانزده و دم سهر و ده و در طبل آب یک شانه روزی که در بچوشانند تا نصف آید ماییده صفا  
 نموده نبات سفید یک نیم مل و اخلاطه بقوام آورده کثیرا صفت و دم صغ عربی نیم دم مغز بدهان نیم دم ساید آینه لعوق  
 با و دم سر و خشونت خلق و خیمه و ران است صفت آن صغ عربی کثیرا نشاسته رب السوس هر یک نیم دم قند سفید بست و دم  
 مغز با و دم مغز تخم کوه هر یک سته و دم کوفته بچیه بر و غن با و دم چرب ساخته و بجایاب علیظ القوام سرشته لعوق سازند و اگر غرا بدهان  
 دفع حرارت زائد مغز تخم تر بود مغز تخم خیارین تخم خرفه هر یک سته و دم بیفزایند بر سته و سر و شکس و نزع نزله سینه تخم کا و دو تخم  
 خشخاش بیفزایند اگر غرض مقصود بیست زاید مطلوب بود و قوام و آب تر بود و تر تخمین سازند لعوق سپستان بر اسیه  
 لغت مودیدنه و سر و نزله حار و غریب و معمول صفت آن سپستان فرجه پنجاه وانه عتاب بست وانه اصل السوس کیتوله  
 رسیده یوشان کیتوله تخم خلی خاژی هر یک چله باشد پوست خشخاش و کیتوله بدهان سته باشد و در و و تله آب بچوشانند و با نبات بقوام  
 آورده و خرما شیر و مغز با و دم شیر نیم خشخاش هر یک کیتوله افزایند و بدهان کثیرا صغ عربی رب السوس سوده هر یک سته

باشد تا آنکه نمایند و بقدر دوا شده و درین گرفته تبدیل عذاب آن فرو برند و زان چهار پنج دفعه و قشره غلابه شب پاداشه بخورند و در وقت  
لحوق معتدل که تسهیل اخراج بلغم و تخلیه نمودن و رفیق نماید و در سرخ و ضیق معمول است صفت آن مویرق منقش انجیر زرد و باقلا  
تخم خنشا ش اصل السوس مخرم که در سیرین پرسیا و شان با دیان زوفائے خشک مغز بادام مقشر جلبه بودینه و لایق منقش  
تخم خلی کثیر تخم کتان بیدانه کولک هر یک شش باشد جو کوب نموده و در واکند آب بجز شانه تا نیم آثار بماند صاف نموده غسل پاک و تندر  
دافله و بقوام آردند و از ک پنجاشه تا دو درم لحوق پدیه که برائے سرخ و بی میوه است صفت آن تخم خنشا ش نشاسته منقش عربی  
مغز تخم که در مغز تخم پدیه هر یک یک توله سائیده نبات سفید پانزده توله بقوام آورده آمیزند و قدری از ان لیسیده باشند که در این ترافع است  
لحوق برائے سرخ و در تنگی آواز و جرب و معمول صفت آن خولجان اصل السوس کشیز خشک پوست هیلک فلفل دراز منقش عربی  
هر واحد یک توله گرفته نیمه مغز بیدانه مغز خسته بلیه مغز بادام مقشر هر واحد یک درم بار یک سائیده و تخم جلبه یک درم و انجیر پاک و ناز خراش  
بیاض نیمه کاه و هر یک سیر آب جرش منقش تا نصف رسد سائیده و پارچه گز سائیده نبات و فلفل کرده با برصاف نموده بجز شانه تا نیمه  
آید پس ادویه مذکور حقوق آمیزند و در مغز نبات داخل نمایند لحوق نافع سال لیمبی و مفید شرط السب صفت آن تخم خلی کثیر خنشا ش  
اصل السوس مقشر گل نشسته پرسیا و شان کل گوزان هر یک شش باشد انجیر غلاب هر واحد دهانه جوش واده صاف نموده با نباتات  
سفید پاک و آثار بقوام آردند و منقش عربی لب السوس کثیر لبریک سه باشد مغز بادام شیرین مقشر و عدد تخم خنشا ش سفید طباشیر مغز بیدانه و تخم  
که در سیرین هر یک دو باشد سائیده آینه لحوق سازند لحوق نافع خزره سینه الخال و مفید طباشیری وادامست آن لطفل شیر خواره  
موجب فریبی و توانائی آن صفت آن کاکا کلا سنگی سرخ رنگ یک توله اصل السوس سه باشد مویرق منقش یازدهانه صلیب نموده بشوید آینه  
تخم اند و لطفل شیر خواره و بادرش خورند ایضا نافع خزره سینه الخال سرخ صفت آن مویرق منقش سه توله مغز پاخوزه و توله انجیر  
سه واحد زکمان اصل السوس مقشر بریک دو درم سعد و فلفل خولجان هر یک یک درم شاک یک باشد سائیده باصل سادی آب سرشته  
لحوق و دیگر نافع سرخ الخال و در لعل آمده صفت آن بیدانه منقش عربی کثیر لطفل گرد سعد کوفی نشاسته زوفائے خشک خولجان  
یادیان وانه بیل هر یک یک درم اصل السوس مقشر یک درم انجیر زرد و عدد مویرق منقش هفتدهانه ادویه سائیده و با بر اصل آمیزند و حسب مقتضای  
بلیساند لحوق نفث الدم که بجمیع انواع نفث الدم نافع است و جرب است صفت آن پوست بخی انجیر درم الاوین که با بسد  
طراشیت کشیز خشک از هر یک یک الخال کثیر نشاسته بزبان منقش عربی رفته هر یک یک درم انفلون خالص پنج درم بیدار بار یک سائیده  
بشریت انار الطبی آب سرشته و بقدر یک الخال لوق سازند و اگر همراه آب باز تنگ مرق بخورند بسیار مفید می افتد و برائے مسلولی که نیمه  
خون همراه نفث می انداخت با شیر خوراده و غذائے مریض آتش جو کرده نفع بین نموده لحوق خنشا ش حکیم مغز ابراریم نوشته که با این نشسته  
مریضه سائے کثیر خلاصی یانته و کاسیک سیل کرده بود و از جبه ایشان بمقدارات سل رسیده بود و صفت آن ایر ساز و عنقران اسطوخودوس  
پرسیا و شان هر یک پنج خال اویان غری الکسک اصل السوس گل خلی هر یک سه خال گا و بزبان برقت شقال تخم خنشا ش بست خال  
تخم سنا نافع زوفائے خشک هر یک ده خال پوست خنشا ش نازده خال مغز فلفل مقشر غلاب پستان هر یک بی دهانه و کچین سفید









امراض صفراوی از این اوج ضعف آن آلوده بدارد و آلوده بشود هر یک هفت عدد پستان چهل عدد غناب کلان آلوده و  
کل شفته کل نیلوفر تخم که غلبه الثلب هر یک نه شش گل سرخ و غلبه الثلب نیلوفر هر یک هشت باشد غلبه ساید و سحر شود همدگر در  
حصه باند مایده صاف نموده مغز بنیا شنبه تر تخمین شیر عشرت هر یک شش آلوده کنند بخوبی شربت آلوده سبل چهار تولد روغن بادام شش شش  
افزوده بنوشند مطبوخ منصفیح و سبل حار که در هیچ امراض بار و دماغی و جز آن معمول است صفحت آن با دیان پنج با دیان پنج با دیان  
پنج آلوده پنج کرش همدگر بنوشند پس یاوشان هر یک هفت باشد اصل السوس عشرت یک کوزه چغندر بنوشند نه دانه پنج شش در دوقطع عدد  
اسطوخودوس هفت باشد شب و آب تر کرده صلیح چوشانیده صاف نموده بکفند سبل چهار تولد مایده باز صاف کرده بنوشند و کاسته و  
مرض فلیح عوملیب که در زبان منسوب الثلب پنج کبر عومش پنج کرش افزوده بشود و در سبل مغز فلوکس هفت تولد شکر سرخ چهار تولد  
ترید موصوف پنج شش غار لقیان و دماشته سناسه کی روغن بیدالغیر هر یک یک کوزه اضافت کرده و تنقیه بکند غذا وقت دو بهر آب پختی و سه بهر کوبی  
شله یا توتی در در و در و سبل بکفند و تولد در عرق بادیان دایده صاف نموده تخم سیاهان یا شنبه در و بنوشند و بعد و سبل باز و در و در  
نصفی ماده منصفیح مذکور نموده یک تولد حب ایاج بروغن بادام یا بروغن کافور حب نموده بوق نقره پیچیده وقت ماندن چهار کوزه حب  
باب گرم فرو بریزد و سبل مذکور سواست مغز فلوکس در روغن بیدالغیر بپزند و یک یک کوزه در میان جریز مذکور داده شش سبل حب  
ایاج بستور بپزند بعد سبل سوز مغز فلوکس بدون حب ایاج بپزند و یک دور و در ترید مذکور و او و میچون سیر و غیر حب است  
بلبل آلوده در دماغ سواد و سواد سلیحی آلوده بکافور و دیان کافور دیان کافور دیان هر یک پنج شش گل سرخ تخم کاشنی کوفته اسطوخودوس  
شاه تر تخم غلی هر یک هفت باشد منصفیح مذکور افزایند و او و در شید الحار و در دوقطع نماید پس روز سبل بسطیج اقیون در پارچه بسته  
بسطیج چرانه غار لقیان ترید موصوف و سبل افزایند و بسبب غلظه ماده و در شانس سلمات سفجات او بپزند و اگر بعد سبل تنقیه بکند  
کند انب بود مطبوخ فواکه علویان که بر تنقیه مغز را و غ و دیگر اعضا معمول صفحت آن آلوده سیاه و در و غناب کلان هر یک  
و ده عدد و در شش و ده عدد کل نیلوفر و کوه هر یک و در شش برگ سار سه دم بکفند و غیره بنفشه هر واحد یک نیم اوقیه در گلاب چهار اوقیه  
و آب شیرین مثل آن شش کنند که چهارم حصه آید مایده صاف نموده بخار شنبه تر تخمین هر یک بست دم مایده صاف نموده روغن  
بادام و در شش اضافت نموده و سقویا شوی یک گرم سر و در ساقه بنوشند مطبوخ سبل که در سر سرام گرم روز ششم می نوشند  
و در حب مطبوخ نیز حرب و عجیب است صفحت آن سناکی یک جزو گل بنفشه پس یاوشان کافور دیان هر یک نصف جزو میچون  
غناب در شش هر یک بقدر مجموع با ده چندا و در آب بپوشانند و بلایج رسد صاف نموده کثیر خشتک تخم کاشنی تخم چارین تخم در مغز تخم  
که در هر یک سه دم کوفته بنفشه در سلی آب مذکور بیندازند و با نماد و ساحت نگاه بدارند پس صاف کرده بنوشند فاد صحن احتیاج عجیب  
مطبوخ اسطوخودوس منصفیح که بر نفع مزاج و طبعی و دماغی بکافور صفحت آن اسطوخودوس نه باشد اصل السوس  
مقشر پنج کرش هر یک هفت باشد انیسون چهار باشد با و بنفشه یک کوزه بنفشه یک نیم تولد کل بنفشه یک تولد روغن  
بادام بنفشه و دافتر هر یک با و آثار شنبه بنفشه صلیح چوشانیده صاف نموده بنفشه بنفشه است اسطوخودوس منصفیح





تا چار دریم معمول حکم ذکا الله فان صفت آن پنج گزین پنج از فرینیا و این اصل السوس پنج که بر قدر ناما هر واحد در دم در آب یکدم  
 عرق مناسب چوبش را در صاف کرد و بکلیغین پانزده و نیم شیرین کرده بنوشند خود دیگر شرح حکیم کل خان بر سه فالج و لقوه  
 صفت آن اسطوخودوس ایسون قشور لیون و دقیق قنار از فرادین از زونا شکاف و دما سیالیوس پنج گزین پنج کاسنی پنج  
 از خرق با دیان بعضی ازین اوده و دوم و بعضی شش درم گرفته و در آب شب برگه صبح بنوشانید گلگنده و شقال داخل کرده صاف نژده  
 بنوشند چند روز رهنما آنکه از شغری ظاهر شود بعد از آن تنقیه تا نه عمل کند باز از این برگ سناسه دوم مغز غلوس پانزده و شقال شکم بخورده و نیم  
 روض با دام بار و فن بیدار خیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین دلول مرتبه یا در مرتبه ثانی افتد بزرگ تر بد و صوف ملوک یکدم یکدم یکدم یکدم یکدم  
 نرم سفید نیم درم یا نه از ان افزاید بعد از آن یکروز راحت دهند با دیان گلگنده با عرقیات غلبه اشکلب با دیان و از خرد بعد دلول از خرد  
 شش و دوا و حب ایلیج یا حب شستن و غیره و در آنند سوس مذکور بعد معنی مطبخ مذکور و در حوب ایلیج درین مرض کثیر النفع است  
 آن بدنه صوب مذکور سازند و در آن خرب حوب با عرق با دیان و غیره و در معنی مطبخ مذکور و در حوب ایلیج درین مرض کثیر النفع است  
 است و اگر کثیر استعمال با دیان درین مرض کثیر استعمال حوب با عرق با دیان و غیره و در معنی مطبخ مذکور و در حوب ایلیج درین مرض کثیر النفع است  
 اختیار دارند مطبخ کثیری که در ازاله اختلاج حارب است صفت آن کثیری عذاب برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم کاسنی  
 برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم  
 حار از جربات و است صفت آن جو قشور دوا و قیغیه و بنفشه گلگنده شکری برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم  
 تخم تخم شش برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم  
 بدنه که از اعظم منق و دوا است و اگر گلگنده طرح نمایند بهتر است مطبخ معمول در زکام و زله حار صفت آن بهانه سسته باشد و آن  
 پنج مذکوبستان یا نه و آن نیم مطبخ شش شانه گاؤز بان چهار ماشه و آب جو شش خفیف و دوا صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدنه  
 در صورت فلیج حار و رت عوض گاؤز بان شیر و مغز تخم کدو افزایند و اگر زله باز نایستد صمغ عربی کثیر اهریک یک ماشه و ذریه شمش  
 آینه همراه همین چاشنه زیاده کنند و زله بند و غرغریل آند اینچنانکه با کثر از رطل و بعضی صفت آن بهانه یک و نیم  
 اصل السوس مقشر نیم گرفته و دوم و حوب عذاب و لایقی هفت و آن پستان است و آن در یک رطل آب بنوشانند هرگاه نصف بهانه صاف نموده  
 شربت بنفشه بنفشه درم یک و نیم و بنفشه و در زکام حار که با بجزارت درم باشد بعضی اجزای سناسپیل شاهتره میفرایند مطبخ صمغ  
 بر سه االه زله از حلق و تقصید و در سر و در رطل و صفت آن صمغ عربی پوست شمش اصل السوس بنفشه برگه ام بست ماشه نبات  
 سه زله مطبخ نافع زله و سعال صفت آن اصل السوس مقشر نیم گرفته و دوم و حوب عذاب و لایقی هفت و آن پستان است و آن در یک رطل آب بنوشانند هرگاه نصف بهانه صاف نموده  
 دوا و شست پستان هفت و دانه نبات سفید یک نیم تولد در یک نیم پا و عرق گاؤز بان جو شش و دند و قیغیه بقدر نیم پا و باقی با لایق قیغیه  
 بنوشند اینچنانکه زکام و زله صفت آن با دیان بنفشه برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم  
 پستان مزین بنفشه برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم برگه ام بست درم یک سیاه و شان نیم

و کثرت جگر و دماغ و باوان و فاسه خشک و سوسن فراوان و غیره چه مناسب دانند افزایند و اگر زکام با حرارت باشد مثل غلاب  
و بیدانه و دینور و تخم فلفل و خجانی زیاد سازند و اگر ریش نزل بطول سیند و دوحض نبات شربت شفاش و دقوله یک توله و دقوله کنند  
مطبوع ملین که در هیچ اقسام بر مجرب انطاک است صفت آن گل بفتنه غلاب اسطوخودوس هر کدام نیم گرم بگفتند باز دوقیم  
و در د چند آب جوشانیده و صاف نموده مغز فلفل است دم ملکه در دهن با دام داخل کرده بدیند و دروغ صفراوی ده و دم شربت سی  
یا آله نما را در پوست بپزند و دوشا بر و در تخمین بقدر حاجت افزایند مطبوع برائے خیالات چشم که از آنجمله معده باشد مجرب انطاک  
صفت آن تربید سفید سنائی هر کدام یک جزو تخم کرنس تخم کاسنی تخم فاسه شش پسته هر کدام نصف جزو مصطکی ربع جزو دقوله مثل  
آب بجز شش تا پنج بانه صاف نموده با قند سفید و زلاله سودا و اصل صلب و با شربت بفتنه و صفرا استعمال نمایند الیثم امه صفت خیالات  
را داده آن در دماغ باشد صفت آن سنائی موز تخم کرنس هر کدام ده و دم مرزنجوش گل سرخ هر کدام نیم گرم پوست ملیله زرد و دم  
بپسند و سابق جوشانیده استعمال کنند مطبوع قطور لیون ملخ نزول الماریوسه چشم صفت آن قطور لیون و دقیق تربید  
موصوف نیم گرم کوفته هر یک سه دم بفتنه نیم گرم کوفته هر یک سه دم موز بفتنه است دم جلد را در یک صند و نچاد در دم آب بجز شش  
ما سیم حصه بانه صاف نموده با یک شقلای اراج فیترا و در هر شفته یک بار بنوشند مطبوع که در ابتدا از نزول الماریوسه صفت آن  
اسطوخودوس باوان غلب باون نجوبیه هر یک ماشه اصل السوسن مقرر پنج کرنس پوست بنجا و یان هر یک فست باشد  
قطور لیون و دقیق لیون هر یک چهار ماشه موز بفتنه است توله با نیم زرد چهار ماشه و شربت بفتنه بگفتند و عملی هر یک دو توله مایده و صاف نموده  
و غذا شور با سبزه مرغ و کبک و سنگ خواره بنان خشک را تا یک شفته و بعد حصول نفعی همت منقیه دماغ و وقت آخر شرب حب قوقا و یا حب اراج  
و حب بفتنه و یا حب شهباز ماشه بهرق کوفور برند و صبح در مطبخ مذکور بگرسنایک نیم توله ملیله سیاه سه توله تربید سفید ریون فلفل  
هر یک سه ماشه و تخم بیل سه ماشه مغز فاسه شش و تخمین هر یک هفت توله در دهن با دام هفت ماشه افاضه نموده و دهند و بجا سبب آب  
عرق کوبه باوان و دهند وقت دوپیر خواب مرغ روشنند و وقت شام غذائے سابقه دهند و صبح عوض تربید مطبوع اسطوخودوس باون نجوبیه  
باوان اصل السوسن لیون شربت بفتنه حرف یا قوری سرخ دهند مطبوع نافع ضعف برص و دفع ضرر مزلات صفت آن  
اسطوخودوس کشنیز خشک کوفته هر یک یک توله برگ مرده سه ماشه مصطکی پوست ملیله کابلی کندر و تخم بیل سفید بے ریشه هر یک نیم  
ماشه بگفتند یک نیم توله بهر دقوله نیم آثار آب صبح بنجیاسند و وقت خواب بجز شش بپزند چون سوم حصه آب بانه صاف کرده بنوشند  
وقت صبح اظرفیل صغیر یا اراج فیترا یا هم آینه بجزند یا از اغذیه غلیظه چون گوشت کاکو و شیر و ساقه ترش یا بریزند اگر دوی مطبوع را کوفته بپزند و در  
شبهه خالص آینه خورده باشند نیز مناسب معمول است مطبوع برائے ورم که برنج مینی پیدا شد و از حکیم کلوصا حسب  
صفت آن تخم کاسنی پوست پنج کاسنی غلب پت یا پرا هر یک نه ماشه پوست جلد کابلی ملیله سیاه آله هر یک یک توله  
کشنیز خشک نیم گرم کوفته هفت ماشه بالنوس اگر آبادی از بالا خراشیده و از خوب اندرون پاک کرده یک نیم توله و تخم بیل سفید بے ریشه  
بالنوس پنج کرده کل اسطوخودوس بفتنه هر یک نه ماشه مصطکی غیاس بگفتند دو توله بهر و شربت نیم آثار آب بنجیاسند و صبح بجز شش اندام



خشاک با حرارت کلیل از صفت آن غلب پستان هر یک بهفت عدد تخم خلی بنیازی گل بنفشه سرد و اجد بهفت مائده اصل السوس  
مشر چهار مائده گل نیلوفر خاشه پرسیا و اشان بهفت مائده وایان چهار مائده جوشانیده و صاف نموده شکر سفید و دوله آمیخته بنوشند  
مطبوع منجمله برائے سرفه مجرب است صفت آن نمک آگندم و دوله پوست شمشاد یک عدد و صغ عربی دو مائده پستان  
یازده و طایفه اصل السوس مقرر نموده درم و یک نیم پاؤ آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند یکتول نبات انداخته صاف کرده بنوشند  
و اگر با سرفه خفان هم باشد یک شغال کاغذ بان افزیند و اگر تب زیاده بود تخم خلی گل نیلوفر هر یک یکدرم و دیگر افزیند و اگر بار بار باشد  
تخم کنان یا ایر ساز زیاده کنند ایضا برائے سرفه زنی و نیم سینه صفت آن گلویک تولد صغ عربی اصل السوس پرسیا و اشان  
از فوائده خشاک پوست بنیادان هر یک سه مائده سرت ابلار و دوله مطبوع نافع سرفه خشاک که با تب باشد صفت آن بنفشه  
اصل السوس هر یک سه درم غلب بنجد پستان یازده وانه موزین شقه پانزده وانه تخم خلی بنیازی بهلدن هر یک یک شغال بستیور لعل آرد  
ایضا نافع سال و مجرب صفت آن کاغذ زبان یک شغال با دیان یکدرم اصل السوس دو درم پوست شمشاد یک عدد و صغ عربی دو توله  
پستان یازده وانه تخم خلی یکدرم موزین شقه یازده وانه و یک نیم پاؤ آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند نبات سفید یک تولد و اصل کرده  
صاف نموده بنوشند و گاهی سه سوس گندم تولد داخل کرده و شکر و اگر تب زیاده بود نیلوفر یکدرم و صغ عربی با دیان کنند و اگر بار بار باشد  
تخم کنان یا ایر ساز زیاده کنند ایضا نافع سرفه صفت آن اصل السوس مقرر نموده درم و یک نیم پاؤ آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند  
یکدرم بنوشند مطبوع برائے سرفه که از نزله باد باشد مجرب صفت آن اصل السوس پرسیا و اشان از فوائده خشاک پوست بنیادان  
هر یک چهار مائده موزین شقه ده وانه تخم زنده بهفت وانه سه سوس گندم و دوله جوشانیده با سرت بنفشه بدین مطبوع برائے نفث الدم  
معمول صفت آن غلب بنجد گل نیلوفر چهار شقه بهلدن سه مائده و عرق شاه تره و دوله جوشانیده صاف نموده شیرد تخم کاغذ بهفت  
مائده سرت نیلوفر و تولد داخل کرده بنوشند و گاهی پوست تخم انجد نیز داخل کرده و شیو و ایضا جمت سل باز نمک صفت آن  
گلوس سبز برگ باشد اصل السوس جوشانیده صاف نموده با نبات بدین مطبوع که ذوات الجنب و ذوات الریه و ذوات العرض بعد  
فصد با سلیق معمول است صفت آن گل نیلوفر از سیاهی و زردی و اگر اندر روی صاف کرده پوست شغال نبات شیل آن  
و یک نیم آرد بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بنوشند و جائیکه سرت نیلوفر بهتر موجود و اگر دوسه چهار تولد کافی است تا دفع مرض  
ملا و مت نمایند مطبوع منفضج نافع ذوات الجنب از معمولی صفت آن پرسیا و اشان کاغذ زبان نیلوفر تخم خلی بنیازی هر یک  
سه درم اصل السوس مقرر نموده درم و یک نیم پاؤ آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند یکتول نبات انداخته صاف کرده بنوشند  
و اگر تب زیاده بود تخم خلی گل نیلوفر هر یک یکدرم و دیگر افزیند و اگر بار بار باشد تخم کنان یا ایر ساز زیاده کنند ایضا نافع  
سرفه صفت آن گلویک تولد صغ عربی اصل السوس پرسیا و اشان از فوائده خشاک پوست بنیادان هر یک سه مائده سرت ابلار و دوله مطبوع نافع  
سرفه خشاک که با تب باشد صفت آن بنفشه اصل السوس هر یک سه درم غلب بنجد پستان یازده وانه موزین شقه پانزده وانه تخم خلی بنیازی  
بهلدن هر یک یک شغال بستیور لعل آرد ایضا نافع سال و مجرب صفت آن کاغذ زبان یک شغال با دیان یکدرم اصل السوس دو درم پوست شمشاد  
یک عدد و صغ عربی دو توله پستان یازده وانه تخم خلی یکدرم موزین شقه یازده وانه و یک نیم پاؤ آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند  
نبات سفید یک تولد و اصل کرده صاف نموده بنوشند و گاهی سه سوس گندم تولد داخل کرده و شکر و اگر تب زیاده بود نیلوفر یکدرم و صغ  
عربی با دیان کنند و اگر بار بار باشد تخم کنان یا ایر ساز زیاده کنند ایضا نافع سرفه صفت آن اصل السوس مقرر نموده درم و یک نیم پاؤ  
آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند یکتول نبات انداخته صاف کرده بنوشند و اگر تب زیاده بود تخم خلی گل نیلوفر هر یک یکدرم و دیگر  
افزیند و اگر بار بار باشد تخم کنان یا ایر ساز زیاده کنند ایضا نافع سرفه صفت آن گلویک تولد صغ عربی اصل السوس پرسیا و اشان  
از فوائده خشاک پوست بنیادان هر یک سه مائده سرت ابلار و دوله مطبوع نافع سرفه خشاک که با تب باشد صفت آن بنفشه اصل السوس  
هر یک سه درم غلب بنجد پستان یازده وانه موزین شقه پانزده وانه تخم خلی بنیازی بهلدن هر یک یک شغال بستیور لعل آرد

چو شایده صافات نموده لعاب بعد از لعاب اسفند و باطل کرده با تریبین شیرین کرده بخورند ایضا که برائے ذات الجنین و خصوصاً  
مرسام مفید فی الحال از بیماری حکیم علم العرصه صاحب صفت آن سپستان می بود و مقدّر است آب چو شایده تا بثلث رسد صاف کرد  
بسته توله شربت بنفشه یا نیلوفر و اگر گرم رسد با قند شیرین ساخته سه توله درغن زرد گرم نموده با لایق ریحیه یا کشت حرکت داده بنوشند  
مطبوع علیین که ذوات الیه ذوات الجنین تعلق است صفت آن عذاب سپستان هر کدام ده دانه بنفشه بنخلو فر هر کدام سه دم  
تخم خلی دورم یا شکریه در تخمین هر کدام ده دم به بنده باستان سر و زنده و در زستان نیگرم و بعد از چهار روز اصل السوس  
و پرسیاوشان در مطبوخ بیفزایند ایضا برائے ذات الجنین ذوات الجنین و در وین و سر و فانی است صفت آن تخم خلی تخم خیار  
هر یک دو مثقال سوزینقه اصل السوس پرسیاوشان هر یک سه مثقال به شش چهار مثقال بنخلو زرد و عذاب بسته دانه سپستان  
سی دانه در چهار ظل آب چو شایده چون یک رطل با نده صاف نموده نیم رطل باروغن بادام بنوشند مطبوخ که ماوه سینه را  
نفیج و ده صفت آن پرسیاوشان ریش خلی هر یک سه دم تخم گمان چهار دم اصل السوس سه مثقال تخم خیزه بنیکونه نیم دم بنخلو  
بنیکونه کشت که هر یک دو دم عذاب ده دانه سوزینقه بسته دانه سپستان سی دانه بنخلو زرد و عذاب بسته دانه سپستان  
بنوشند مطبوخ برائے و دینه و بطل که از ریح باشد صفت آن پنج بادیان اصل السوس پرسیاوشان هر یک دو دم نیسون  
پودینه خشک هر واحد یک دم جوش داده صاف نموده نبات سفید و توله و اصل کرده بنوشند از اصولی مطبوخ و سفیج و سهل سمول  
و در مرض دُبا الحفال صفت آن اصل السوس مقشر بنیکونه کاو زربان پرسیاوشان بنخلو زرد و گل بنفشه تخم خیزی عنب الثعلب  
سوزینقه بقدر مناسب جوش داده صاف نموده قدر سه نبات سفید داخل کرده مدینه و دونه و دم گرم کریش قوی باشد و غایغ سوس  
اضافه باید نمود و در سهل سائے کی سفر فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سهوس گندم کل کاو زربان پنج سوس در غن  
کاو زربان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه کرده به بنده مطبوخ تا بثلث رسد غن طان صاحب بیگم و مزاج بار و معده و  
ریح بارده صفت آن جد و ارنیم مثقال و اچینی قرنفل بادیان خطائی دانه بیل مصطکی هر یک یک دم و نیم رطل آب چو شایده تا بثلث آید  
عمل چهار دم اضافه نموده بنوشند مطبوخ لثه دو معده و بنفشه شفی صفت آن عود غرقنی زیره سیاه هر یک دو مثقال پودینه  
بادیان بیل بنیکونه هر یک یک نیم مثقال انیسون تخم کرن صغر فارسی هر یک یک مثقال قرنفل هفت عدد و انوّه مصطکی هر یک نیم دم و گل قند سه  
توله سه دانه چنانکه آب چو شایده هر گاه دو آنکه با نده صاف کرده بقدر پاد و انخل لعل بنوشند و بعد از چهار غرقنی باز بنوشند و اگر  
تنگی غلاب بود و دین مطبوخ غلاب آینه می داده باشند مطبوخ چائے خطائی لثه بروت معده و ششی و دضم و سفید شربت  
بقری صفت آن چائے خطائی بادیان خطائی انیسون بادیان هر یک نه ماشه الاکی سفید پنج عدد قرنفل یا زنده عدد  
بنیکونه تا غلاب و آب چو شایده و نبات سفید شیرین کرده به بنده مطبوخ نافع در طوبت معده صفت آن خیره بادیان بن  
هر واحد یک دم و گل قند و توله اصل جوارش مصطکی و دو مثقال خورده بلا سائے آن بنوشند مطبوخ انار وانه مقوی معده و دفع  
قے صفت آن انار دانه در مصلی پودینه هر یک دو دم در یک رطل آب چو شایده چون آب سوم حصه با نده صاف کرده و توله



شربت انار شیرین داخل کرده بنوشند مطبوخ معمول در میند صفت آن پوست نارنج را که موته هر یک یک نیم توله خش  
پوست بادام بودینه هر یک سه توله الاچی سفید نه ماشه و سه تار آب بچشانند چون و انار آب ماند قدر سه قدس بنوشند ایضا  
برای سه میند تقبص صفت آن سناکی نه ماشه گل سرخ بادیان گل نقشه شاهره هر یک شش ماشه جوشانیده گلشن سه توله و افکار  
صاف نموده بنوشند ایضا سفید هیضه خمس صفت آن سناکی نه ماشه بادیان گل سرخ هر یک شش ماشه گل نقشه خم کرفس  
هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده گلشن سه توله داخل کرده بنوشند مطبوخ برای سه میند دومی از انار لک صفت آن  
گلشن خشک انیسون هر واحد یک و صندل سفید پوست پنج انجبار هر واحد نیم جو صغر سماق زیره سفید هر واحد ربع جز و فلفل عین  
هر واحد شش مجموع خوب جوشانیده بشربت غوره یا شربت حب الاس شیرین کرده بنوشند مطبوخ منزل تهنیتی صفت آن  
بودینه سه ماشه الاچی خرد و ماشه قرفل یک نیم ماشه نبات دو توله و گلاب جوش داده بنوشند مطبوخ دافع فواق ریگی  
صفت آن زیره سیاه برگ بودینه و ارجینی زنجبیل مضطکی جوش داده بنوشند ایضا برای فواق که از گران  
طعام و برودت و رطوبت معده باشد اثر سه عجیب دارد و صفت آن انستین پوست بیرون پیسته نخل بودینه پوست  
خشخاش جوشانیده صاف نموده با تخمین مضطکی به بند مطبوخ پوست بیرون پیسته و اخر نیز برای فواق بار و بغایت مطبوخ  
نافع ورم حار معده از شکله صفت آن تخم کاسنی گل نیلوفر غلب اصل السوس نقش جوشانیده گلشن مایه صاف نموده  
در هند و صندل و آب کاسنی و کشنیزه و آرد جو غلی و حلبه و بزرگ کتان سنبل الطیب قصب الزیره با بونه حسب اوقات اریضه نما کنند  
ایضا سفید ورم باد معده صفت آن بادیان پوست بچا و بادیان تخم کرفس چارته جوشانیده یا گلشن بنوشند و روحن بید انجیر  
شربط و طلا و سفید برگ نیم گرم کرده بر معده بپزند در سه اقسام ورم نان مطبوخ که بر سه صلاحیت معده مفید صفت آن بادیان  
پوست پنج بادیان پوست پنج کاسنی انجیر و بویز شسته اصل السوس گل و زبان شاهره و آب جوش داده صاف نموده شربت  
بزرگی سهل کرده بنوشند مطبوخ برای سه معده که و بغایت سختی و صلاحیت آن پوست پنج کرفس پوست پنج  
بادیان پنج و اخر هر کدام سه نیم مثقال اکلیل الملک تخم مضطکی اصل السوس نقشه خار شک هر کدام ده ورم کماند پوست کمانطوس تخم کتان  
تخم خبازی هر واحد شش ورم مضطکی حلاک الانباط هر کدام سه ورم شش جاد و شربینج نقل هر کدام یک نیم ورم بویز شسته بست ورم  
انجیر و عدد و سه و پنج مثل آب بچشانند نایک مثل آید صاف نموده هر روز چهار وقتیه بیکدم روحن بید انجیر و بیکمثقال چون امر و سیا  
بدیند تا سه روز پنج روز مطبوخ که روح الفواد ری را نافع صفت آن بادیان غلب اصل السوس گل با بونه قطور بیون جوشانیده  
گلشن دو توله مایه صاف کرده بدیند ایضا که و روح الفواد بادیان یک صفت آن بادیان انیسون تخم کرفس هر واحد سه ماشه  
الاچی خرد و اصل السوس نقشه هر یک چهار ماشه مور شسته ده واده گلشن شربن سه توله سوا سه گلشن جوشانیده گلشن مایه صاف  
نموده بنوشند مطبوخ اکلیل که در ورم صلب جگر همراه دوار الکرم متعل صفت آن پنج کرفس پنج بادیان هر کدام  
دو ورم پنج و اخر قطره هر کدام دو دواک انستین اسارون غافش پنج کبر هر کدام نیم گرم حلبه یک گرم بویز شسته بست ورم اکلیل الملک

یک شقال جوشانیده صاف نموده بایک شقال روغن تخم بزمبند مطبوخ زوفا که دورم منقلب بجز رنگام بمودن حرارت  
بکار آید صفت آن طبعه دودم تخم کتان هفت درم پرسیاوشان اصل السوس هر کدام نیم درم بزمبند شسته است درم منقلب  
رطل آب باقیس لایم بچوشانده تا یک رطل آید صاف نموده چهل درم از آن بایک شقال روغن بادام و یک شقال روغن بیدانجیر  
نیگرم بنوشند مطبوخ بر سه صلابت که مزاج بارد و صفت آن تخم کاسنی کوفته شسته و قصب الزهره هر یک شش ماشه  
اصل السوس غلب الثلب منبل الیوب هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل و دو تولد و فلفل و شکر  
مطبوخ تا نیم یکم شربت خان بجیت سده کبد و ماساریقا صفت آن بجنجاسنی فوه خار کسک تخم خربزه غلب الثلب شش ماشه  
تخم کشوث و یارچ بستاند سارون تخم ترب تخم گداز بقدر مناسب بزمبند صاف کرده شربت دینار روغن بیدانجیر که درم هفتاد  
کرده بنوشند مطبوخ بر سه ضعف بجز و سرد و زهره صفت آن غلب الثلب تخم کاسنی اصل السوس منقلب شسته و زنجبیل  
در عرق کدو عرق گاؤز بان جوش خفیف و ده شربت بزوری آینه تخم بجان کنوچ پاشیده بزمبند مطبوخ بر سه سوره القصد  
و دیگر امراض جلز میاض استاد مغفور صفت آن بادیان پنج بادیان تخم کشوث غلب الثلب بنفشه سوزین شفه آب  
غلب الثلب آب کاسنی جوشانیده و گندم آید صاف نموده بزمبند مطبوخ جت استقامت مع الحی صفت آن بادیان  
اصل السوس غلب الثلب زرشک هر یک سه ماشه عاب پنج عدد تخم کاسنی شش ماشه سوزین شفه و ده جوشانیده صاف نموده شربت  
بزوری معتدل و دو تولد داخل کرده بنوشند و در صورت غلبه حرارت شیر و خیارین و شربت بزوری بارد داخل کرده میشود و بعضی اوقات  
تخم کشوث تخم کرن میسون و گاسه شربت دینار یا کینین دینامی حسب حال مزاج اضافه کرده میشود مطبوخ تخم منصف و سمل و سوره القصد  
و استقامت و سمل استاد مرحوم صفت آن بنفشه غلب الثلب اصل السوس تخم کشوث انیسون پنج کاسنی گاؤز بان  
بجنجادیان سوزین شفه بادیان نیم کوته جوشانیده و گندم آید صاف نموده بزمبند و سمل شش ماشه کاسنی کافور خیار شربت زنجین شربت  
دینار روغن بادام افزایند و بجای آب عرق کویا کاسنی دهند و ده سوره القصد و سمل کاسنی عرق گاؤز بان شربت بزوری و ده  
مطبوخ مار الاصول که یکم علیان از قرابادیون یونانی نقل کرده اند و فرموده اند که این است از بر سه استقامت و سردی معده  
و جگر و طحال و جیم امراض غلی صفت آن پوست تخم کبر هر یک ده درم تخم کرن بادیان انیسون هر یک نیم درم جوشانیده  
صاف نموده بیا شامند و در شکر بچکاو کرده و کابین داخل کرده بیا شامند و در استقامت نقل از سقبل الطیب غایت انستین کابیطی  
محمود یوس هر یک سه درم اضافه نمایند مطبوخ بجیت اخراج ایست و استقامت زنی تجربه میز عوص علی رسیده صفت آن  
گندم سمل و دو قیسه تخم شبت یک و قیسه ترب سید کروی تخم کرن از هر یک نیم درم و قیسه چهار درم رطل آب بجز شامند تا بعد رسد  
صاف نموده ریوند چینی یک شقال اضافه کرده بنوشند مطبوخ لیل که در استقامت زنی جت استفرغ اما و صفر بکار برند  
صفت آن پوست بلبله زرد نیم درم شامند و ده درم انستین غایت تخم کاسنی هر کدام دو درم کاسنی سبز یک و سه درم سدی  
ده درم سدر و ده درم آب جوشانند تا نماند و در صاف نموده ده درم شکر سفید و نیم فلفل خیار شربت و آید صاف نموده

مسطوخ منقح و مسل بر قان از جرات استاد مرحوم و مغفور صفت آن عتاب آلود بخارا گل سرخ نیستان شاه ستره حکم کاسنی  
 شش و عرق نیلوفر و عرق بید ساه و عرق شاه ستره جو شایده صاف نموده با کینین بزوری بنوشند و بعد از آن سه روز مرتبه بنوشند  
 ترندی ترنجبین روغن بادام اضافی نمایند و روز تیر و شنبه و چهارشنبه کاسنی با کینین ساه یا رب بنوشند ایضا باره کاسنی بر قان اصغر زقرشی  
 صفت آن آلود بخارا و عدد ترندی بست و دم تخم خیار نیکوخته و زرشک هر واحد سه دم غاریقون یکدم هم بود و یکدوم شاه ستره  
 مروق یکصد هفتاد و دو بمقدار نصف بهانه صاف نموده مغز خیار شیر پانزده دم مالیده باز صاف کرده و روغن بادام یکدم هم زدند  
 روغن چینی یکدم هم سوده پاشیده بنوشند مطبوخ مسل نانغ بر قان صفراوی صفت آن آلود بخارا و عدد ترندی  
 بست و دم تخم خیار تخم باد رنگ زرشک هر یک سه دم غاریقون یکدم هم بود و یکصد و هفتاد و دو بمقدار نصف بهانه ستره بنوشند تا  
 نصف بهانه مغز فلوکس پانزده دم مالیده صاف نموده روغن بادام یکدم هم زدند و روغن چینی یکدم هم زدند ایضا حاجت بر قان  
 صفراوی که بیبب شده بخاری میان بگروم و راه باشد صفت آن ترندی پوست بلبله زرد فسنجین گل بنفشه هر کدام یکدم  
 تخم کاسنی تخم کشمش تخم سمنق پرسیاوشان هر کدام سه دم با دیان تخم کرفس هر کدام دو دم جو شایده صاف نموده مغز فلوکس  
 شکر سرخ هر کدام ده دم مخلوطه غاریقون یکدوم تقوینا و دانهک اضافی نموده بنوشند ایضا اگر بر قان را در یک روز زایل کند  
 صفت آن بلبله زرد پانزده دم ترندی نخی درم آلود بخارا نخی عدد عتاب پستان کشین زرشک گل بنفشه گل سرخ تخم کاسنی تخم کشمش  
 هر واحد یک یک جو شایده با کینین بنوشند اسمال کشین کرد مطبوخ برائے در و شدید طحال بعد فصد اسیم محراب از نایف  
 و دله مرحوم صفت آن زوفائے خشک پرسیاوشان تخم ظمی با دیان عنب الثعلب هر یک شش باشد صفراوی پوست  
 پنج کبر هر یک پنجاه تخم کرفس حب الرشاد پودینه خشک زیره سفید هر یک چهار باشد انیسون سه باشد جو شایده صاف نموده سکنجبین توله  
 حل کرده بهند ایضا نانغ در طحال صفت آن پوست پنج کبر پوست پنج کاسنی پوست پنج کرفس تخم کاسنی پنج با دیان  
 تخم تخم کشمش پرسیاوشان پنج از خمر هر یک یک شقال خافت انیسون با دیان هر یک یکدم با تخم چهار عدد گل قند و توله ایضا برائے  
 در و سپر از مخربات حکیم کدو صاحب صفت آن مرچیا گند برگ جلا و پوست پنج جلا و تخم کاسنی نیکوخته هر واحد یک توله در  
 آب بوشن بهند هر گاه سوم صفت آب بهانه صاف کرده کینین بزوری اگر نباشد ساه و اگر این هم نبود مسکه نبات هر یک اضافی  
 کرده بنوشند مطبوخ برائے صلابت طحال لایوس لعلج و نیزه جوت جذام از مخربات انطالی صفت آن پوست پنج طافا تازه  
 گرفته خشک کنند و درم از آن در و چند آن شرب بنوشند تا ماهر شود و صاف کرده بمسک حاجت بنوشند و تقبل آن صفا کنند  
 و بجائے شرب اگر در سر که بنوشند نیز شاید و حکم عابد نوشته که این مطبوخ را در هیچ آثار رسوایه مثل کلث و غیره آلوده ام باید که نایف  
 بست روز یا چهل روز بنوشند که این قلع امراض مذکوره میکند بغیر آنکه احتیاج بدوا و دیگر امراض و بات افتد مطبوخ حبس دی  
 نانغ اسمال و ماخی صفت آن نانغ و پنجاه پوست بلبله زرد زنجبیل هر یک سه باشد آله منقی بهفت باشد شب و آب خیسایده  
 صبح شیر و آن را در دانهک سنگ کینیم ماشه حله حرف هر یک سه باشد پاشیده بنوشند مطبوخ برائے اسهال الدم کبدی از نایف

صفت آن سوزش است و اوقیه عند سفید عند سرخ هر کدام نیم اوقیه نیم فرود ایسون کشنیز خشک ساقی هر کدام سه درم  
 به راجه کوب نموده در سه رطل آب بپوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده با شربت خنکاش چند روز استعمال کنند بطبیخ معمول  
 و اسهال صفراوی و سوج و زحیر صفت آن چار تخم یک تولد در گلاب بنفشه و عرق غلب شش تولد یک جوش داده و کوزه  
 شربت بنفشه دو تولد داخل کرده بپوشند و گاهی به پا چار تخم لعاب ریشة خلی جوشانیده با شربت مذکور و تخم بریان داده میشود ایضا  
 معمول صفت آن بارتنگ چهار ماشه و اندیل سه ماشه سوده باب پنجه شیر و کاهوشش ماشه لعاب ریشة خلی چار ماشه  
 نبات تولد داخل کرده بپوشند و گاهی به پا چار تخم پاشیده میدهند و اسهال مزمن نیز و حب الاس چار ماشه شربت انار شیرین  
 دو تولد سفوف بقلیا تا چار ماشه عوض شیر و کاه بود نبات و چار تخم داده میشود مطبوخ نافع سح و قروح اما صفت آن حوتش بریان  
 تخم خلی زرد و پوست خنکاش هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با شربت انجبار یا حب الاس مایب شیرین کرده میشود  
 و گاهی به شیر و تخم زعفران بریان وقت شدت حرارت و عطش زیاد کرده میشود و گاهی به چار تخم بریان انفاذ کرده میشود و سفوف  
 اللین نیز مطبوخ منفع است و مزلق ستمل در زحیر کاذب صفت آن ریشة خلی تخم مرغ و گل بنفشه پنج کاسنی بادیان میرزقی  
 تخم کاسنی سرخ غلب الثلب جوشانیده گلغند داخل کرده بپوشند ایضا مسل مزلق و افغ زحیر کاذب صفت آن بادیان  
 نیکو مت و دو درم تخم خلی پنج خلی نیکو مت غلب الثلب هر یک یک نیم درم پستان بست عدد گاوزبان بنفشه هر یک یک متفقال  
 میرزقی و دو تولد او و رطل آب جوشن نموده هر گاه چهارم بماند صاف کرده فلوس خیار شنبه و بنفشه گلغند چار تولد مایده باز صاف نموده  
 و روغن بادام یا روغن گاو انفاذ کرده نوشتانند و دو درم چار تخم بقدر و تولد لعاب ریشة خلی نوشتانند و دو درم است برین سل مزلق باز بپوشند  
 و نموده و در سه رطل سده بتدریج مغزیات و قابضات یا مقویات معدومیل فرمایند ایضا که در زحیر کاذب بهر قیاس و بکار آید  
 صفت آن غلاب انجیز و اصل السوس متشرب ریشة خلی پستان جوشانیده با مغز فلوس و ترنجبین و شیر خشک و شربت بنفشه  
 و روغن بادام بپوشند مطبوخ که مغض حار و قوی را زلال سازد صفت آن سناسی کی ایسون ترب سفید هر کدام سه درم  
 گل سرخ گل بنفشه پستان جو متشرب هر کدام هفت درم به راجه صرد درم آب بپوشانند تا بجای بماند صاف نموده تخم مرو تخم غلب  
 اس بول هر کدام پنجم درم اسب مذکور لعاب کشیده صاف نموده مغز فلوس درم شکر سفید بقدر احتیاج مایده صاف کرده  
 روغن بادام شیرین انفاذ ساخته بدهند ایضا برای عجز پیش که بعد سل قوی عارض شود صفت آن خس ناس پال کلزار  
 نموده انار و کشنیز خشک گوشت بول هر یک نه ماشه در نیم انار آب بپوشانند چون رطل آب بماند صاف ساخته بپوشند مطبوخ برای  
 سفص که از تخم لاج و بلغم خام غلیظ بود و بر تنقیه داده بکار آید صفت آن سناسی کی پنجم درم گل بنفشه سه درم ترب سفید درم  
 بلغم تخم سه درم غلاب پستان هر کدام ده و اند بادیان تخم کاسنی غلب الثلب هر کدام سه درم به راجه رطل آب بپوشانند تا بیک  
 تسل آید صاف نموده مغز فلوس پانزده درم ترنجبین شکر سفید هر کدام ده درم مایده روغن بادام شیرین انفاذ نموده بپوشند  
 و یا خضه نمایند مطبوخ منجحت منفر و زحیر حوب صفت آن بنفشه شش ماشه غلاب بنفشه شش ماشه تخم خلی پنجم درم پوست

[illegible]

نزع الاثر است صفت آن خار شک بادیان انسون هر یک چهار ماشه سیل حب کاخ پر سیا و شان هر یک سه ماشه  
 و این یعنی دو ماشه قرنفل یک ماشه اکلیل الملک دو ماشه نبات مصری چهار توله بهر را نیکو فته در یک آثار آب بخور دهن چون بهنیم صفت  
 صاف نموده چمر البه دسه ماشه حله اول معجون عقرب یا معجون به الله چهار ماشه خورده بنوشند و چند تل هر چند که سنگ سخت کلان  
 باشد به نیکو فته شده بر آید بسیار جرب است ایضا نبات سنگ کرده و شان در یک آنها صفت آن تخم خیارین تخم خربزین خار شک  
 پر دوده بادیان بنفشه هر یک پنج ماشه پر سیا و شان تخم گندگل نیلوفر تخم ترب هر یک چهار ماشه تخم کرس سه ماشه نخود سیاه یک توله اول  
 آید که کو فتنی نیکو فته در سه پاؤ آب جوش دهند هر گاه چهارم حصه باند صاف نموده شیر و تخم خیارین شیر و تخم خربزه و گلقد سه توله و افکار  
 بنوشند سه روز یک هفته غذا شود با بان اگر حاجت سهل باشد طوطی فلین و سول که بالا ذکر شد به بهنیم مطبوخ که جهت ادرار  
 اول بسته بغایت مفید و جرب است صفت آن تخم کرس یک شقال بادیان انسون پنج کرس پنج بادیان زیره مفید کرد یا  
 انخواه هر یک شش ماشه سیل الطیب گل سرخ و خراسانی فوة المعج ریوند چینی هر یک سه ماشه میوه شسته ده دانه اصل السوس سه ماشه  
 انجیر زرد و پنج عدد و آب بچوستانه تا صفت آب باند صاف نموده نگاه دارند و بعد در سه توله ازین آب بار وغن بید انجیر بنوشند مطبوخ  
 گویند که سوزناک را در یک روز زایل کند صفت آن تخم خیارین شش ماشه پیمان بید کند یک آله سار هر یک سه ماشه سم سلاجیت  
 آفتاب چهار ماشه که کوب ساخته در سه پاؤ آب جوش دهند چون نیم پاؤ آب کسری زیاده باند صاف نموده یکدام سه ماشه شش آهسته بنوشند  
 تا سه روز جرب است و چیزه شور و تر و ترش و بادی بخورند مطبوخ اقلیمون که در صلابت رحم بکار آید صفت آن بنفشه نیلوفر  
 تخم کاسنی سناسی کی پوست بلبله زرد و بلبله کابلی بلبله سیاه اسطوخودس اصل السوس تخم کشمش تخم شاه تره میوه شسته اقلیمون  
 در آب خیسانیده سوائه اقلیمون بچوستانه و مغز خیار شنبه و تخم بن حله صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند مطبوخ سناک  
 در سرطان رحم بکار آید صفت آن سناسی هفت درم پر سیا و شان پنج درم تخم حلی تخم کاسنی هر کدام سه درم بنفشه نیلوفر گل سرخ  
 هر کدام چهار درم عناب سپستان انجیر بر و احدیت دانه بهر دانه سه تله آب بچوستانه تا یک تله آید صاف نموده خلوس خیار شنبه و  
 درم تخم بن پانزده درم مایده با دانه بنوشند مطبوخ در حییض و داغ و وجع کزاز اعتبار حییض باشد صفت آن پوست فلوس  
 خیار شنبه بادیان هر یک دو توله که کوشش ماشه انسون شونیز هر یک چهار ماشه قند سیاه دو توله چوشانیده صاف نموده بنوشند ایضا  
 که در حییض و مسقط جنین است صفت آن پوسته خلوس خیار شنبه دو توله زیره کرمانی سه ماشه تخم خربزه شش ماشه اقلیمون چهار  
 ماشه شاه تره شش ماشه گلقد سه توله ایضا بماند که بالا صفت آن گل حلی تخم ترب شکله اشخ پر سیا و شان حب غلبه  
 هر یک پنج ماشه چوشانیده هر که باشد ماشه سه بنوشند غذا آب یخنی یا آب موته مطبوخ قرطلم که جهت حییض آوردن جرب است  
 و قرطلم با عتدال صفت آن حب قرطلم نیکو فته کاغذ زبان تخم خربزه نیکو فته بادیان سادی در یک تله آب شنبه بنشیند  
 پنج چوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل داخل کرده بنوشند مطبوخ که در اعتبار طمث و نفاس و در بر رحم که بعضی زبان  
 زاید اندازند این در حییض معمول است صفت آن پوست الماس مشکله اشخ پر سیا و شان قند سیاه که در آب چوشانیده

صفت نموده بدینند مطبوع انجیر که در او طشت از بخار آب اطالی صفت آن بویز شفته بخیر خشک هر یک بست در مطبخ  
 قند شیرین قوه الصیغ هر کدام در مطبخ کوب نموده در دوش آن آب بچشانند چون بوی با عصاره نموده بشکر شیرین سانه  
 بدینند مطبوع حالبس براسه افراط حیض صفت آن پوست بویخ انجاریک جزو ساق نصف جزو کشید خشک بویخ جزو شانه  
 صفت نموده شربت نخل و یا شربت انجیر و افکاره بنوشند مطبوع سفید التناق رحم که بسبب احتباس طمث باشد صفت  
 آن پر سیاوشان مشکطرا شیخ بادیان سداس بر کرام سدوم باده در مطبخ سفید بدینند مطبوع که در عسولادت بکار آید صفت  
 آن مشکطرا شیخ پر سیاوشان خود سیاه هر واحدش باشد پوست القاس قند سیاه کنه هر یک بکوبه در آب جوشانیده صاف نموده  
 بنوشانند شکم دشت و اطراف فرج بر رخ بنفشه و جلیل باله و گاسه درین مطبخ بادیان خار خشک هر یک شش باشد قوه الصیغ  
 چهار باشد و جویض قند سیاه شربت بزرخی باز و یا حنا و افکاره بنوشند مطبوع در نفاس صفت آن بادیان پوست  
 بادیان القاس مشکطرا شیخ پر سیاوشان جوشانیده صاف نموده قند سیاه کنه داخل کرده بنوشند مطبوع که در اور نفاس کنه و جوی  
 دسوزش دست و پا و درم اطراف که بسبب احتباس نفاس عارض شود رخ نماید از جربات و الدرم جوی صفت آن تخم غلی بادیان  
 حب الشلب اصل السوس تخم خرزهره هر یک شش باشد جوش داده و غیر بنفشه و تولد مالیده صاف نموده بنوشند مطبوع در نفاس  
 صفت آن بادیان خار خشک آئیسون غلی جازی هر یک شش باشد قند سیاه پوست بادیان القاس یک تولد جوشانیده  
 صاف نموده شربت بزرخی عصاره تولد داخل کرده بنوشند مطبوع که در نفخه رحم بکار آید صفت آن با بزرگ اصل السوس  
 تخم کرمن غلیل زربا و سیاه باده بترخ جوشانیده صاف نموده با عسل بدیند و در موسم تابستان غلی آئیسون بادیان استند  
 سانه جوشانیده با شکر بخورند مطبوع مغز جین بیت صفت آن مشکطرا شیخ پر سیاوشان اصل هر یک سدوم درم  
 پروینه هر یک سدوم نبات سفید و شقال در آب جوشانیده صاف نموده تناول کنند مطبوع مسقط حل و در حقیق صفت آن  
 پوست خیار شیرین پوست افروث پر سیاوشان رنگ کمال دوره کپاس هر یک دو درم تخم گز خار خشک تخم خرزهره تخم ترب شونیز هر یک  
 یک درم قند سیاه دو تولد چند و نخل آرد مطبوع که بعد اسقاط رحم می آید صفت آن گره بانس تخم عدو فلو س من بخت  
 حدود پوست گروکان دوره کپاس و تولد پوست بادیان القاس بکوبه و کله تارک بچشانند هر گاه سوم حصه بسوزد آب آبرای بکاسه  
 غذا و آب بنوشانیده باشند و در چهارم کلکی در آب جوشانیده آب آبرای بعد احوال آرد که باقی ماند وقت شام و دهند و در پنجم نان گند  
 بقدر یک اقدام بخورند و دهند و بکاسه آب عرق بادیان و عرق حب الشلب که قو کاو زبان بدینند و بعد از چند روز زمان گذرد  
 دل موته غرور و در فرست و یکم اندک اندک روغن زرد و شمع نماید و با بخل روزی پیریزه و چند روز انداز اشیا سکه باره و حرکات  
 متعبد نیز تر و واجب است ایضا که براسه او را رطوبات باقیه بعد اسقاط معمول است صفت آن تخم شنبلیله تخم گز  
 تخم خرزهره خشکانه هر یک شش باشد اصل مشکطرا شیخ هر یک دو باشد تخم خابرن کوفته شش باشد گره بانس که بزرگ چار باشد و در غیر  
 آثار آب جوشانیده صاف کرده بکافه آفتابی و تولد داخل کرده بدینند مطبوع از حشمت جعفر حب السوس و جوی که در ولادت

بزبان میشود و صفت آن با دیان در تجلیل کشیده هر یک کیست و له پوست پنج بیدار و تیره و توله در یک آن آمار آب بخوشا نند چون نیم پاؤ  
 به اوصاف نموده نبوشند مطبوع طلیح که فضل از پیش از طولش تیره سینه صفت آن نبرگ نیم پاؤ و نبرگ با و کشته نبرگ  
 بلبله کلان و غرو و غن و این چکا دان گل سرخ موزین متقه با دیان شاه تیره مغز فلوس خیار شنبه با دام بتاشه در آب خوشا نیده صاف نموده  
 بدهند فوعد میگردد که شکر و گنج است و اطفال و بعد ولادت میدهند صفت آن عنب سبستان چاکسو مند گل سرخ نبرگ  
 بلبله کلان بلبله خور و چکا دان گل سرخ با دیان مغز فلوس بتاشه در آب خوشا نیده صاف نموده اندک اندک بدهند مطبوع که از اجاع  
 مفصل حار را نفع صفت آن عنب سبستان نبرگ یازده عدد پوست چیکا نخی پوست پنج با دیان هر یک نیم پاؤ نیم تخم کاسنی  
 با دیان هر یک کیست و سورنجان هفت ماشه در آب بخوشا نیده نیمه آید صاف کنند در هر روز با دودم گلخانه نبوشند مطبوع  
 سورنجان مهسل تافع در دو مفصل و فطرل مهسل و فطرل صفت آن سورنجان شیرین نیم در گل سرخ پوست بلبله زرد  
 هر یک چهار درم نبوشه گاؤ زبان پر سیا دشان اصل السوس هر یک سه درم تریب و صوف با دیان هر یک دو درم زنجبیل نیم درم  
 انجیر زرد و پنج عدد و سبستان موزین متقه هر یک بست دانه سناسه کی تش درم تریب و فلوس خیار شنبه هر یک دو درم بدست و بلبله زرد  
 فوعد میگردد که بر لایه اجاع مفصل محمول و مجرب است صفت آن با دیان جنبا دیان عنب الثعلب پر سیا دشان گاؤ زبان  
 سورنجان گل با دودم و فطرل خیار شنبه هر یک تش ماشه گل سرخ نشانه تخم کاسنی اصل السوس هر یک هفت ماشه فطرل شیرین و قیق  
 تخم کرفس پنج کرفس پنج کرفس پنج کرفس پنج ماشه موزین متقه بست دانه آلو بخارا هفت دانه در آب خوشا نیده صاف کرد و گلخانه چاکو توله  
 مالیده با صاف کرده نبوشند و بعد از یک هفته نبوشند ماشه سناسه کی یک توله افزاینده و دانه آن مغز فلوس خیار شنبه شش توله  
 در غن با دام شش ماشه و اگر دانند تریب و سفید هم داخل نمایند و همین پنج یک روز در میان دو سطل دیگر بدهند پس سفوف سورنجان مهسل  
 تا شش روز متصل بدهند و بعد از تحقیق کامل نمون سورنجان مداومت نمایند و بدانان ته بین با دیان مناسبه بلبله آرد مطبوع هندسی  
 تافع اجاع مفصل برائے علفی از گل ابل هند صفت آن بر دانه اسکند هر یک کیست و له چوب جینی سه ماشه مهری توله و نیم آمار  
 آب خوشا نیده هرگاه چهارم حصه با نده صاف کرده نبوشند و همین قدر وقت شاکو فوشت اندک این مطبوع هم سفید با و نبرگ است  
 مطبوع قوی الاثر برائے استیصال دوده و جع الورك عرق النسا و محمول مجرب صفت آن مصطکی یا نسون ار سر کیست و درم زنجبیل  
 پنج اذخر هر یک سه درم فوعد شیطرح سورنجان پوزیدان هر یک نیم درم پنج کرفس با دیان یکوفته هر یک هفت درم موزین متقه حلیم  
 هر یک ده درم بهر لا و چار طرس اب بخوشا نند تا چهارم حصه با نده صاف نموده ثلث رطل بهر روز با دودم بیدار و غن بیدار و غن بیدار و غن بیدار  
 نبوشند مطبوع مجرب و تربطانی حار و بیضه اتساع می سیاه اگر با صلا و تشعیر بدافند صفت آن گلخانه دسی درم عنب  
 بست عدد خیره و غنقه تریب و سبستان هر واحد و از دوده در خوشا نیده صاف کرده نبوشند و اگر قرض شد بداید شد سنا و درم افزاینده  
 مطبوع آکو که لطیف العمل است و در تب غلبه است دفع حرارت و تب و این شکم توان داد هرگاه قوت ضعیف باشد روزی یک بار و  
 و بشر به چیز برائے قوی چون بلبله و فطرل یا مقدور نباشد صفت آن آلو بخارا بست عدد تریب و هندسی دودم هر روز و دودم



بجوشانند که هر شود پس صاف کنند و قدر سفید در دم آمیزند و بنوشند و چند روز برین ملاوحت کند مطبوع و مسهل گردد  
 غلبه و از دره محول صفقت آن سسناکی گل بنفشه پستان از هر کدام هفت درم گل سرخ تخم کاسنی تخم خیارین هر کدام سه درم  
 جوشانیده صاف نموده و غرغوس پانزده درم و تخمین بست و درم حله صاف نموده و روغن بادام و ماشه یا شیروغ و غرغوا و آب پسته و دانه راغله کرده  
 بنوشند. نوع دیگر که می صفراوی را مفید است صفقت آن تخم خیارین نیم کوته تخم کاسنی نیم کوته آوینا را بر تریه تخم خلی  
 خیارین پستان و آب جوشانیده شیر خشک و تخمین مالیده صاف نموده و شربت در دگر حله کرده بنوشند مطبوع و بر استهنت  
 و جریات صفراوی مجرب الطاک است صفقت آن سسناکی گل بنفشه پستان غلاب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی  
 سرخ تخم کدو خیار هر واحد نیم اوقیه بمالد چهار صد درم آب پزند تا بجایه و درم باند پانزده درم خیار شیر و بست و درم تر تخمین مالیده  
 صاف نموده استعمال کنند و ستره تیره تکرار آن نمایند مطبوع و سندی بر استهنت صفراوی از شکله صفقت آن گل کوشنیز خشک  
 صندل سرخ پدما که پوست اندر عل و درخت نیب هر یک پنجاشه جو کوب نمایند و در است پادک آب بجوشانند تا نیم پادک آب بماند صاف  
 نموده بدیند تپ گرم در شود و هر مرض که از شیرت شرب پدما باشد و مفید است تا سرخ روزی با هفت روز این دو بکار بریزند و بست  
 و اگر خواهند بجمت تبر فیض و گل نیلوفر و صندل سفید میزایند و اگر قبض مطالب باشد و ارفل یا بیره سفید زیاده کنند  
 و بر است رفع قبض موزین شفته اضافند نمایند و در سر فر اصل السوس مناسب است ایضا مانند گل کوشنیز خشک پست پادک  
 گل نیلوفر صندل سفید و سرخ و برگ بانسه بدست و جوشانیده بدیند و اگر احتیاج تلین یافتند بلیله سیاه داخل سازند یا مغرغوا  
 اگر مرض از خود و دل او و بی تلخ کاره باشد از او ویند و کدو و عرق کشیده و بنوشند مطبوع و نافع می بینی صفقت آن سرخ بادیان گاؤز زبان  
 انیسون جنب الثعلب شکافی بادا و در موزین شفته تخم کشوث انجیر و اصل السوس و عرق گاؤز زبان و عرق بادیان و عرق الثعلب  
 جوش داده و شربت وینار یا گلفند یا بر قله اصل کرده استعمال نمایند مطبوع و که جهت جمی مرکب که از بلغم و صفرا باشد و غلبه خلط  
 صفراوی را بود و مفید صفقت آن تخم کاسنی اصل السوس تخم خیارین جنب الثعلب شاتره گاؤز بان پوست چکاسنی موزین شفته  
 پستان تخم خلی خیارین در آب خیسانیده صاف نموده و شربت و در دگر چهار توله حله کرده بنوشند ایضا جهت تپ صفرا و  
 مرکب که بلغم غالب باشد مفید صفقت آن انیسون تخم کشوث شرب نجاست اصل السوس سرخ کاسنی بادیان تخم کاسنی  
 موزین شفته انجیر زرد و آب جوشش داده صاف کرده و گلفند شربت وینار اصل ساخته بنوشند مطبوع و در جمی مرکب بکار آید  
 صفقت آن بادیان بادا و در جنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث سرخ کاسنی هر یک سه درم  
 آوینا هفت داده همه را در نیم انار آب پزند هر گاه سوزم حصه باند صاف کرده و سبک تخمین داده یا بیزوری یا گلفند بقدر هفت و درم اضافند  
 نموده بنوشند مطبوع و بر استهنت غلاب که ماده صفرا و دل غالب باشد و مجرب بحجم عابد سر سندی است صفقت آن تخم کاسنی  
 نیم کوته گل نیلوفر اصل السوس منقشر هر یک سه درم آوینا ده عدد و همه را در یک پیل آب گرم شب خیسانیده صبح  
 جوش و چند تا مبراشد و بلی آب بماند مالیده صاف نموده و شکر سرخ یا تخمین ده درم افزوده و نیم گرم بنوشند و هر گاه نصیج ظاهر شود

اسمالت طبعیت بقصر غبشه سهل آوند و در ک نثار دوز نوبت کنند و بر او دی لطفه شده جسات مکنند تا سودی بسرام نگردد و خصوصاً  
 هرگاه بادی صدام یا ضعف و اش ماسد و ساهله در علاج آن مکنند زیرا که در اکثر سودی با ستقا و غیره از امراض سیدی میگرد و وسایل است  
 که روز نوبت صفروای تبرید و در نوبت یعنی تلخیف نمایند و هرگاه صفروای قوی باشد پس تبرید و اسهال بجز حیات صفر کنند و اگر ضعیفی قوی  
 پس اسهال بجز حیات تلخیم تلخیف اکثر نمایند مطبوخ که برائست تب کربک بیدیل است معول صفشت آن گدو شایسته تخم کاسنی هر  
 واحد یک تولد شب را آب تر کرده صبح جوشانده شربت بر روی دود و لکه آینه نشاند و اگر طبعیت غالب باشد عرض کاسنی ثانی که دوائی  
 بهندلیست در مطبوخ داخل کنند و شربت بر روی معتدل آینه نشاند و اگر سردی باشد اصل السوس منقشر بیکوفته و دوم افزایند و اگر چنبرن بر روش  
 کثوث و گل غافث و فستق و شکامی و بادا و در دیکاسنی و تخم خرنه افزایند مطبوخ هر هندی که برائست تب کاسنی و تب ایزه مزمن  
 و صفروای غیب فعل است صفشت آن خس صندل سرخ کشینه و غیره که در آنکه بالا ذکر شد و بجنه زنجبیل در یکور عرض پنج نیسب و بیا که  
 نوشته اند و گینه که بر یک چهار باشد گرفته و نیم سیر آب بچشان چون بر نیمه رسد صاف نموده و تولد نبات و اشک در ده نوشند و اگر سرمنه باشد  
 جداما باشد اصل السوس داخل نمایند و با چار سرخ رب السوس سوده ابل بخزند و اگر زکچکریم نرسد بوزن آن چار است و سود کونی افزایند مطبوخ  
 منصفج معتل و رب ربع صفشت آن شایسته کاؤ زبان و بیکاسنی اصل السوس منقشر فیتون و در و رسته بر واحد دوم پستان مویزنی  
 هر یک بست عدد مطبوخ یکدم انجیر چار عدد مکنند و تولد لبل آوند ایضا که در ربع سودای انجیر بات انشاک است صفشت آن  
 جوی منقشر شتی و شش دم آلو بخارا اسطوخودوس بصلج قره سندی هر واحد پانزده دم افیتون عسی الراعی عناب تخم کز تخم شایسته تخم کاسنی  
 تخم خرنه تخم خیا کاؤ زبان هر واحد هفت دم پوست کبر کل بنفشه گل سرخ هر واحد چار دم هم رگوفته در ده چندان آب بچشان تا چادام  
 حصه آب ماند صاف کرده و دیگر هم باشکریا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بوشند مطبوخ مسهل که در ربع یعنی معد فیج ماده بکار آید  
 صفشت آن سنابکی هفت دم تر بدنگلک و دو دم بادیان تخم کاسنی تخم کثوث فستقین روی هر کدام سه دم بادرنجوبه کاؤ زبان طبل  
 کابی افیتون در کیسه کتان بسته هر کدام هفت دم هم در چار رطل آب بچشان تا بیک رطل آید فلوس خیار شنبه و تخمین هر کدام پانزده دم  
 مالیده صاف نموده غار فیتون سفید نمیدرم اضاف نموده بوشند مطبوخ برائست سرخ باوه اطفال صفشت آن عناب شایسته کشنه خشک  
 برگ خاصندل سرخ و بهایا برگ نیب از بادا پوست بیلد زردا هر یک نیم باشد برائست طفل یک ساله شب تر کرده صبح جوشانده صاف نموده  
 دهند ایضا برائست بنیاد فیتون در سرخ باوه اطفال جرب صفشت آن صندل سرخ برگ حنا کشینه خشک هر یک چهار دم کل حصه در دم  
 هم را بیکوفته هفت خراک نمایند و یک خراک در نیم پاکوب هر صبح جر شاده بوزن دود فلفل آن آب دیگر اندازند و شام چشند و ده بخورند  
 بعد از آن فلفل بر بدن مالند و آب گرم بشویند تا بقیه روز گل نمایند غذا نماند گندم در دغن بے نمک مطبوخ برائست شری صفشت آن  
 عناب هفت و اند صندل سرخ صندل سفید هر یک سه باشد شایسته هفت باشد برگ حنا شادی سرخ هر یک چهار باشد پوست هفت  
 کپال برم ژندی نیل کشنی هر یک سه باشد سر بیکر بچاشه شب و آب خیساییده صبح مالیده شکر سفید آینه نشاند بوشند منصفج و مسهل که در  
 مرض آن شک معول حکیم حسن الدیر خان است بعد صفا با سلیق و الاکل خراج خون افزا و جرب طاقت صفشت آن عناب آلو بخارا

بجندانه پستان دوازده دانم گرم کاشنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم حلیم برگ بادنجون بیهندی برم دندی برگ شاهتره چراتست سرسنگ  
 نیکه کاشنی بنجاولان تخم خربزه بسطاج آفتیون در پارچه است برکشش ماشه گل کاه و زبان برگ کاه و زبان برگ کاه ماشه سوزش کچول  
 شش در عرق کاشنی عرق شاهتره و عرق سنبل هر یک هفت توله تره شسته حباج مالیده صاف کرده بگفتند آفتابی دو توله انداخته بپوشند  
 و تا پانزده روز نین منفع بدهند اما اگر حرارت مغز باشد که اولجا مالک نیلوفر تخم کاشنی خیارین مذکف کنند و مینسان افزون بعضی اودو عین  
 مزاج بعضی بمل بر فک ساج است بعد از آن بیهندی بنجول گل سرخ مغز خسکه اند حب الیل ریشگی پنج مختلف هر یک شش ماشه سنبل کی  
 نه ماشه مغز فلوس خیار شنبه شش توله ترنجبین چهار توله شیر شسته دو توله در مشتغ افزوده و آلود بخار هفت دانم سوزش ده توله و عرق عرق کاشنی  
 عرق کاه زبان نموده و وزن عرقیات هر یک شش توله گرفته بپوست و شرب تره شسته حباج مالیده صاف ساخته شیر و مغز بادام شیرین با  
 ریشگی پوست شده اگر سده عاصی باشد و این سمل اجابت بخوبی نشود و خارج مواد و خورد پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه  
 و فستقین روی مانده کنند و اگر اسهال زیاد شود کی اودو سله باید کرد و در دیگر سمل این تربید دهند و مری یک عدد شسته خسته دور  
 کرده بوق بخورند گرفته امل بخورند بالایش شیر و عنب چار دانم شیر تخم کاشنی بنفشه و عرق سنبل عرق شاهتره هر اودو توله برآورده شربت  
 نیلوفر داخل کرده و تخم بریمان بنفشه اسببول سلم شش ماشه پاشیده بپوشند و اگر سبکام اجابت بیچ دور شده باشد لعاب بنفشه بنفشه  
 باید افزوده و بعد از فراغ از دوسل باز و مشتغ بپوشد و سمل حب لاجورد باید داد و این طور که حب لاجورد یک توله برافزودن سنبل  
 عرق شاهتره نیم تخم پلاتر بنجین دو توله باسی از شرب مانده بخورند و بخورند و بپوشند و سمل از عنب شاهتره سنبل کاشنی چراتست  
 گل سرخ بنجکاشنی سوزش بسطاج آفتیون سنبل کی مغز خسکه اند حب الیل بلیله سیاه پوست بلیله زرد و خیار شیر ترنجبین شیر شسته  
 مخلطه عرق سنبل عرق شاهتره شیر و مغز بادام بپوشند و سمل بپوشند و این طریق بعضی متأخرین است و معتقدین در بدو تره شسته حباج  
 خیار شیر شلال می کنند این عمل بر راس طیب است روز دیگر تربید بشور داده و فرای آن سمل حبوب بپوشند و بعد از چهار سمل  
 یعنی دوازده خیار شیر و دوازده حب لاجورد و ماهفت روز شل تربید ساجد تربید نوباشند و بعد پانزده روز مطبوخ که در آن پوست بنج شیب است  
 و نود و گردا ماهفت روز نوباشند و یک هفته داجب بلادر هفت روز نمایت چارده روز بخورند و اگر حب مذکور در وزن بپوشند  
 حب رازک نموده و این گندم بمل جرات خوانیده شود و غرغره که در آن ممول است عمل آرند و اگر در مزاج زاده شود و شکل خفاق پیدا کرد و اگر کف  
 زنند و لو چپاند و قد میروی حسب توانش بلیله باید کرد و هر گاه که از این نجات یابد و اثرش از قلاع و درم نشود و وجع دندان و اجرائی رطوبت  
 باقی مانده آنگاه زوالت و سنونات و مضغها بکار برند و سوائے آن هر علتی که الاکل اودو آتشک مانند تب و زحیر و سوج و غیره  
 حادث شود ببلال جش پرداخته باید مطبوخ که بارها بتجریه در آمده و اکثر همین علاج کرده شش و دهین آتشک را زایل میگردد  
 و احتیلاج بر سبز نیست و اگر خواهند قلیه و خشک بخورند صفت آن پوست و دخت شیب پوست و دخت کچال پنج مختلف  
 پچی ببول گسای غور و بارگ پنج پوست خند سیاه کهنه هر یک نیم با پوست آتشک آب بپوشانند تا که چارم حصه بماند صاف کرده  
 در شیشه نگاه دارند همه هفت شربت کنند و بخورند انشاء الله تعالی مرض مذکور حاصل گردد و قلع و قمع شود و مطبوخ سمل که بجهت آتشک

مجرّب است صفت آن پنج اندازین دو تولد سبب است یکی تولد شاه تره کی تولد گل سرخ نیم تولد همه را و یک نیم یا و آب بجز شاند  
 برگاه بصفت بماند صاف کرده بنوشته بنشین قسم تا سه روز و اگر در دست روز تغذات نشود سه روز دیگر بخورند مطبوخ برائے سعه که بسیار  
 بخرش نموده باشد و نیز هست تصفیه خون مجرب از بیاض حکیم علم الله مردم صفت آن تخم کاشی نیم کوفته شاه تره غناب شعله یک و چند  
 هفت ماست پوست بیلای کابی بیلای سیاه آله یا بزرگ اسطوخودوس هر یک نه ماسته میزنشقی نه و از زخم بیل هفت ماسته مصلی چهار ماسته  
 گشاده و تولد همه را نیم کوفته و نیم آن را آب چسبانیده صبح بخوشانند چون سوم صفت آب بماند صاف نموده بنوشند و در اطفال اوزان او سه  
 بقدر سن ایشان کم نمایند و صبح از آب برگ نیب که خوشانیده باشند سرشته این مرهم طلا نمایند که با کلیل الملک گل اسی و ال عدس  
 هموزن کوفته بنشیند و در عین گل برابر صندل یا آبنجه بکار بندند فامه مطبوعه التفه و قد جوفانی سو حال مطبوخ انجیر حست بر روز جدی  
 و نفع موابغی صفت آن انجیر زرد است عدد پنج عدد عدس مقشر صفت شقال لاک منقی خام کستر از هر یک سه شقال با و یا نشا  
 در یک نیم طل آب آتش ملائم بخوشانند تا بنصف رسد باید صاف نموده اندک عطران در آن حل کرد و یک گرم ماسر و یکد فو ماب و دفعه  
 بنوشانند و جب اطفال مقدار او یک کتر کسب آن اخذ نمایند مطبوخ برائے سرعت خروج جدی که سعل صفت آن انجیر جاعله  
 موزینه هفت عدد عدس مقشر و دوم غناب بخشدان خوشانیده به بند ایضا اندر سرعت خروج جدی و جد النفع است صفت  
 آن لک خنول نیم گرم عدس مقشر سه گرم است دوم دفعه طل آب بخوشانند هر گاه ربع آب بماند نوشند که شدید المعونت است  
 برادر جدی ایضا معمول اگر در می چیک پیش از برگردان و چند برگ کزک و اگر یک یا یک گرم که بر یک صفت آن غناب چهار عدد عدس  
 در است یک تولد اصل السوس مقشر نیم کوفته و ماسته گل شاشی یک ماسته و در عرق جوش داده صاف کرده و قتیکه سوم حصه با در سرست نیلوفر  
 یک تولد اخذ کرده خاشی سه ماسته که سه و هفت و این مر و لید با سفته طبع کنانیده و نوشانند و این مطبوخ هم سکن پ و هم شدید المعونت  
 بر روز جدی است و این نسخ با اطفال اکثر و او به شد ایضا برائے جدی که غوب بیرون نیامده باشد از باض و الا مردم صفت  
 آن چوب کیو رده و ماسته برگ شاه تره یک ماسته غناب و عدد خاشی دو ماسته خوشانیده صاف نموده شمد خالص یک تولد اخذ نموده  
 ایضا نمایی میزن تا جیل نیم کوفته بنوشته شمش ماسته خاشی سه ماسته و این برگ پان نیم عدد جوش داده قدری قدری بنوشانند مطبوخ  
 برائے بنام مجرب الطالی صفت آن انجیر زرد موزینه پستان هر واحد است دم بنفشه بسفاج اسطوخودوس اصل السوس  
 هر واحد و دم غناب گل سرخ هر واحد هفت دم کوفتی را که در چهار عدد دم آب نیسین بخوشانند تا جامم آب بماند صاف کرده نخی دم  
 شربت بنفشه حل کرده بنوشند مطبوخ منضج برائے برص غریب الطالی صفت آن موزینه بنفشه بنجاه و دم انیسون شش و دم شونیز  
 بسبب دم با و نیم تخم کاشی صفت هر واحد و دم گل سرخ قسط شیرین شیطی سداب هر واحد شش نیم کوفته در آب شش عدد دم  
 بخوشانند سوم حصه بماند صاف کرده و لعل شیرین یا بنفشه هر روز است و بخورم از این استخوان کنند مطبوخ برائے سق بنشین صفت  
 آن اصل السوس و دم بنفشه هر یک سیاه و شان افعی صفت که و یا هر یک شش و دم با و در فرغ یک یا بنفشه یا هر واحد سه و در غزل یا  
 پنج کبر هر واحد و دم و در بنده آن آب بخوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند مطبوخ که خمس عرق کند و سام

بر بندر صفت آن برنج مغسول عدس غناب برابر گرفته و آب سرد چند بجز شاند هرگاه شلست با نمک آب و زانبا یا با سر تر خشک باشد  
 بنوشند مطبوخ که پس عرق کند صفت آن برگ هندو دوق گل سرخ صندل بگلپا بجز شاند و چنانچه بدان ترک کرده بپوشند مطبوخ  
 بر آستین شش انگار از یکم خلوص آن تخم کاسنی گل سرخ شانه بر یک شش ماشه میزنند و ده دانه جوشانیده شیر و مغز  
 بادام متشر شیر و تخم فحاش شیر و تخم خیارین بر یک چهار ماشه نبات سفید یک تخم توله داخل کرده بنوشند مطبوخ که صاحب ضرر  
 و فطره را مناسب است صفت آن ریونجینی نیم درم ماش یک درم عربی تخلطیک گولبان هر یک یک درم در روغن جوشانده و بقند شیرین  
 کرده بدر فصل دوم در مقیاس مفتی نانغ کا بوس لخی که پیش از سهیل بآن تخته کردن ریونجینی را نیز سفید است صفت  
 آن تخم شمشاد و تخم ترب یک کوفته بر یک یک کوفله جوشانیده صاف کنند غسل دو توله نمک یک کوفله داشته آمیخته بنوشند و تخته کنند و اگر کاک  
 تر نمودن بجز الفقه و نمک سنگ سفید مفتی معمول یک گرم شریف خان صاحب و امراض لخی صفت آن آب برگ سبز ترب  
 آب شبنم یک قریب سه هم مخلوط کرده بنوشند مفتی بر آستین سفید صفت آن پر مغز حاصل آلوده و خردل سوده بر آن  
 پاشیده بخامی بگردانند تا تخته آید مفتی که در صرع مدی لخی بکار آید صفت آن در آب شبنم و ترب یک تخم جبین حلی آمیخته بنوشند و تخته کنند ایضا  
 که در صرع مدی صغری لخی آید صفت آن تخم شمشاد و تخم خیزه خیزی جوشانیده صاف نموده اندک نمک و کبجین هم تخته کنند  
 مفتی که بغمم را از غلبه آید صفت آن خردل سفید نمک بپندی در آب جوش داده کبجین غصنی حلی کرده تخته فرمایند  
 مفتی که در صغری و غم از معده پاک کند صفت آن نمک و دو شقال کبجین حلی و ده شقال آب ترب چهل شقال بهم آمیخته بپاشانند  
 مفتی که مواد مختلفه را از صفت آن تخم خیارین یک کوفته سرخ بر واحد چهار درم نمک بپندی نیم درم شبنم ده درم ترب ریز در زرد  
 بست درم چهار شل آب بپزند تا یک شلست رسد صاف کرده بگرم بنوشند و تخته فرمایند فصل سوم که در مار العسل و مار الزرد و  
 مار الاصول و غیره مار العسل که جهت لقوه و فلاحی معمول بسیار است و بر آستین تقویت معده و باده نهایت مفید است با نمک مار العسل  
 شمر شده است فاضل و جلایه است قابل در فلتاح مولد علی بارده شل لقوه و فلاحی و کسته صومع و ادواج مفصل و امثال آن و ابتدا  
 کرده میشود و اوائل تخمین امراض عوض آب غذا و زرد سینه و جگر را که از ریاح باشد مفید و در بول و ملین طبع و خلط استعدا بر فلاح را  
 کنند فاع می کنند و استعمال این بمهر و دین النسب نیز در امراض فلاحی و لقوه و ابتدا اگر در مزاج حار تپه پدید آید مار العسل عوض مار العسل میدهند  
 و اگر حار است کثیر باشد بل آن مار الشیر میدهند و کسی که درم اشتا داشته باشد از اجازت نیست و اگر خوابند که مار العسل با قوی کنند  
 و اگر جینی و تخمیل مضطکی روی در مغز آن بیل جز بواسیه خونجیان بقدر حاجت و در صورت و داخل کنند صفت آن عمل یک جزو آب  
 صاف و در جزو بجز شاند پاش نرم و کف بر دارند چون یک حصه بسوزد و دو حصه با نمک زرش زرد آرنه و صاف نموده بکار برند و صاحب  
 قادری در یک جزو شلش جزو آب انداخته چون نصفه باقی مانده صاف کرده بکار برند و این بدین است که این به نسبت اول  
 قلیل الحار است و یک گرم شریف خان صاحب در یک جزو شده چهار جزو آب می انداختند هرگاه سوم حصه میسخت صاف کرده بپزند و  
 و معمول یک گرم و کاف و اندک خان و دغان این است که عمل فاضل یک جزو آب یا عرق یا عرق با دغان یا عرق کا و زانبا و در جزو

چون دو شل بر دو یک شل باشد باطل است که مستعمل میشود در فالج و لقوه و استرخاء و چهاردهم صفت آن تخم شبت  
تخم کرفس یا نیون یا ناخواه قروانا با دیان هر یک پنجم درم و در یک شل آب بپوشانند تا به نیمه آید صاف کرده و پنجین درم و درم شل  
بمل آن در دو روز دیگر تخم کشوت حله جوف تخم شبت و قروانا درم است ایضا اگر ریح معده و احتشاج تکمیل بر و افراط غلیظ را بگذارد  
و قلع نسبتاً باطل را نافع باشد صفت آن ناخواه کاشم زیر و کرمانی صغیر شتر هر یک گش و در شل آب بپزند تا یک شل باشد  
صبح و شام بست درم الا ان باسته درم و دروغ بید بخیر بنوشند ما را الا اصول مستعمل در فالج و استرخاء و جرح و سکت و چهاردهم  
صفت آن پنچ کرفس پنچ اذخر پنچ با دیان اصل السوس پنچ کبر قروانا هر واحد سه درم و در آب یکادم عرق مناسب  
جوشانده صاف کرده و پنجین درم و در شل آب بپوشانند ما را الا اصول و البزور از مختصرات میر میرزا بادی و الدیک علی بنان  
مستعمل بر ریح الفضل ماده فالج و لقوه و استرخاء و پنچ کرفس پنچ با دیان پنچ کبر قروانا هر واحد سه درم و در آب یکادم عرق مناسب  
با دیان اندون تخم کشوت تخم کرفس قروانا پوست پنچ کبر پوست پنچ با دیان پوست پنچ کرفس پنچ اذخر هر یک دو شقال و یک  
نیم شل آب بپوشانند تا به نیمه شل آید صاف کنند و اصل نصفی یک اوقیه حل ساخته دیگر بهایشانند و گاهی درین نموده بگذشتن کیفیت  
کما فیطوس و کما دروس و ماشا و اسطوخودوس و اسقولاوند و یون و قیق هر یک یک شقال اعتدال میفرمود و در جوف پنجین شکری یا صلی شتر  
اصول یا اسطوخودوس یا پنجین پنچ درم یا حار حسب حاجت یکی از اینها بوزن ده درم داخل میافکنند و اگر استمال این اجزا  
گرمی در ریح یا صغیر و درم و نموده بپوشانند برین اجزا اصل السوس پوست پنچ کاشنی افمنین رومی پرسیا و دشان هر یک دو شقال اضاف  
می فرمودند و بگفتند آفتابی یا پنجین بزوری مقل یا بار دومی نموده ما را الا اصول که در سرد مزاج بار و کبد بید استفرغ بکار آید  
صفت آن سنبل الطیب اذخر گل سرخ هر یک سه درم ناخواه اندون هر یک چهار درم تخم کرفس نازک یا در هر یک پنجم درم پوست  
پنچ کرفس پوست پنچ با دیان هر یک ده درم و در دوس آب بپزند تا به نصف آید با بلند و صاف نمایند و این درم تا پنجم درم و در دوس آب  
شیرین و تلخ با المناصف بهند ما را الا اصول که در حیات الفضل اخلاط حار و کندی صفت آن پوست پنچ کاشنی نیم کوفته بست درم  
تخم کاشنی نیم کوفته بست درم تخم کشوت شش درم عنب بست و اند پستان شانزده دانه و درم و در دوس آب بپزند تا یک شل باشد  
صاف کرده سه حصه نمایند هر روز یک حصه را ده درم پنجین یا پنجه سرد نموده بنوشند نوع دیگر که در ریه های بلغمی بکار آید صفت  
آن انیسون تخم کرفس هر یک دو درم قلع و یون و قیق یک درم قافلت افمنین شکاچی با و در هر یک پنجم درم پنچ کرفس  
پنچ با دیان پنچ کبر هر یک ده درم و در دوس آب بپزند تا به نصف آید بر صبح می درم با هفت درم بگفتند بنوشند و اگر سه درم  
مصلی درین ما را الا اصول اضاف نمایند نافع تر خواهد بود ما را الا اصول که در ریه مواظبه گاه به گاه جهت اول و درم و درم صفت  
آن پوست پنچ کرفس پوست پنچ با دیان تخم کرفس با دیان انیسون حاشا هر یک درم بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده بگفتند با لید  
نیگرم بنوشند نوع دیگر که قوی تر از اول است صفت آن پنچ با دیان پنچ کرفس اصل السوس هر یک درم و در دوس آب بپوشانند  
افمنین هر یک درم هفت درم و درم و درم شکاچی با و در هر یک چهار درم مصطکی راومی سنبل الطیب هر یک درم پنجم درم پوست لید

[illegible]

هست دفع ضرر سپر ز یک شب گراشته روزه و گر صاف نموده بقدر شئی شمال تا شصت و پنج شمال بزم شد و نیز اگر آب شاترو  
 بطریق کاسنی بر آتش هرقی نموده استعمال نمایند و تصفیه خون عدیل ندارد و اگر آب شاترو مرق با صفت چوب گز استعمال نمایند  
 در دفع موده جرب و آتشک قریب مبالغه چوب چینی خواهد بود و مار الحکلاف جست مراد موسی و لغنی و سودای و صفراوی و قشع سبزه  
 و تقویث معده و آلات تنفس منید است صفت آن برگ بید نرم و تازه بکوبند و آب اول و بکوبند و شنبه بگذارند تا صاف شود  
 و در شش نهفت تولد با شتر سناپش شروع نمایند مار القصرع و مار الخیار نافع است از بستر تب موسی و صفراوی و اخلاط متحرکه حاره  
 و طریق المزاج دفع تشنگی نماید و تنق و سر فرایض صفت آن بگیرند خیار یکد و تازه از نوک کار و چند جا بزمند پس  
 هر گل زرد و یا آرد چوب که خواست آن بقدر یک انگشت باشد گرفته و تنور یک آتش آن کم شده باشد بدارند تا بریان شود و صبح  
 از تنور نیز ورق آرد و گل یا خمیر در نوده سزان در بره میفشاند و آب که بکاید صافی نموده همراه شربت نیلوسه دهند و اول روزانه  
 هفت تولد شروع نمایند و از آن یک یک یا دو و تولد هر روز اضافه نموده تا یک لعل رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لاکه که  
 مقتضی وقت باشد و اگر احتیاج بر بزرگان باشد برنج یا برت سرد نموده بکار برند پس از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن جیل  
 یا زیاد و کم موقوف بر راسه طبیب است و باید دانست که مال القصرع تحیل بصفر میشوید پس در مرقه که گفت استعمال بصفر باشد با حوضات  
 مناسبه استعمال نمایند و جایگزین مرقه استعمال حوضات باشد سوین جو با شربت نیلوفرواست این امر نیکو است و از آنجا دارا نسبت به مال القصرع زیاد  
 دارد و ادویجات از آنجا که در دفع سکنه تحیل بصفر میشوید و مال الطیخ اندکی یعنی آب تر بود جست حی و ق و پنهان گرم و حرارت بگرا نافع و بعضی  
 نوشته اند که شل آب که در تحیل بصفر میشوید و کین فقیر خنده حاد حی و ق که همراه حی صفراوی بود آب که در موقوف نموده و آب تر بود استعمال کرد  
 باعث از مادی عینی و غیری که در موقوف است حی و ق نموده و طریق استعمال قدرت شربت اول آب که در است صاحب قادی و کدی که یک هفت  
 از آنجا که تب نگردد استعمال شود و دیگر فواید باشد که مرقه استعمال بصفر از آنجا که در است مال القصرع که در است از مادی صفراوی  
 گردیده بعد از آن که آب که در کثیر لایست جائز نیست که نفع ماده است و بانه بین جهت قشع سله و در اربول و در قان و در مرقه و اعانت منجم با  
 تمر مزی جهت مراد صفراوی و جرب حله و با شرفشت و شل آن جست پنهان حاره و مرقه خلط زوی الکلیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون  
 رقیق و بلغم شری و مرطب بدن ضرر سپر ز موده با مصلح و کلقتند و عمل و قدر استعمال آن در تر بر جند شریح تر بهتر طریق گرفتن آب و سه  
 آنست که بزرگ کار و مغز و بر نند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند و مار الحکلبین که جهت حیات سوداوی  
 بغایت نفع دار و در علل حاره سوداوی و التهاب حرقت البول و ضعف کلیه و قروح شانه و دیگر قروح حدیثه و قدیم بدن و حرارت  
 کبد و مخافت بدن و جرب و حله و کلف متعل میشود و هرگاه در مرقه شانه و قدیم تب عمل بود و کم در آن داخل نکنند و عوض سنجبین یا نیز  
 یا به چه بزمیدان شیر مناسب و شیر خرمایاده و گاو را در ظرف نفرو یا س قلعی یا کره بپزند و آتش ملائم و در جوش دهند و در کمال جوش سنجبین  
 صادق الحوضات یا سکر اگر جی بدهد یک و تولد یا آب لیون یا غوره و قدیم نمک لاهوری اندازند و از چوب انجیر که سرشس جبار پاره  
 کرده باشد حرکت دهند که شیر خرمایاده شود پس ظرف را از آتش افروند و در آن پارچه صافی سته بگذارند اگر آب کبود بکاید بهتر و الا قدیم نمک اخنه



باز یک دو و ش واده صیانت نموده شربت نیلوفر را بر طیب مناسب انداخته نموده بنوشانند و از بهشت توفیق شریع کنند یک یک توله  
 دو و دو توله هر روز زیاد نموده تا یک نیم مل رسانند و تا سه روز بهین قدر و از بعد از آن بپستور بهر روز کم نمایند و او را مارالین حمل روز  
 نیاز یابد کم موقوف بر راست طیب است و در دهم ششم و دهم و دیگر ایام سسل سفوف سودا و سودا یابد باشد و در صورت کثرت موده  
 مسخر قلوب بر زمین شیر شربت همراه مارالین در ایام مذکور نیز افزوده میشود و بعد از آن سفوف سودا و سودا یابد باشد و در روز یا چهار یا هفت  
 از شریع مارالین تقیه بدن مسوف لاجورد واجب آورده باشند و اگر بر زمین سفوف بود بعد از فراغ از مارالین سسل دهند و در روز دوم سسل  
 مقویات قلب و دماغ و صده مثل آمله ربی و بیلید و اطراف غلات و بشیرجات میدهند و اگر حاجت تنقیه باشد پیش از وادان مارالین  
 بسسل تقیه نمایند و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از گرفتن سسل مارالین شروع کنند و سفوف لاجورد و شربت سسل ملطوف  
 حسب اقتیون در اراض سودا و به سفوف چوب گز و زار یا قریح و جرب و سفوف همراه مارالین استعمال کنند و گاهی برای تسکین تنها  
 شیر خشک و زنجبین استعمال کرده میشود و اگر تحلیل ریح منظور بود با گل قند بهند و اگر طبیعت چسب و ماده قلیل باشد مارالین ساده  
 عجیب الفع است و هرگاه مقدار مارالین زیاد شود صدحه کند و یک صدحه بخورد و صدقه بگرداند و بعد از آن دو صدحه را هم بهین طور  
 بخورند و باید که یک گرم بنوشند و غذا باید که بعد چهار پنج ساعت بخورند و از غذا آش جو یا شور یا با خشک یا بان یا روه یا شور یا با خشک یا با کوبیده  
 و در ایام نوشیدن مارالین اجتناب از لبنیات و غلات و بخرات و حلویات و محصولات شدید و از لبلولات و از جمیع و قبح حرکات  
 متعبه و دوا راض نفسانی لازم دارند و اگر در میان استعمال مارالین بهر حال حاضر شود سینه پیر و یا قوز یا خیمه ششخاش بدیند مارالین معاجز  
 اطباء واقع شده است بر آنکه هیچ غذا و دوائی که شیرین است و دوائی که شیرین است و دوائی که شیرین است و دوائی که شیرین است و دوائی که شیرین است  
 سوم مستغرق مواد قریح در تمام بدن ششم لایق معتدل غذا ششم سسل غلظت ششم سسل غلظت ششم سسل غلظت ششم سسل غلظت  
 فاسده می کند دهم منتفخ و مده نمیشود لیکن مارالشیر مرغی سوده و مضر خائنه بار و فلفل است و مصلح و سه قلفند است و طریق طرح  
 و سه است که بخورند و مقرر در ظرف مس قلعی و از نموده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و آبش ملائم بپزند و در آبش بپزند و در آبش بپزند  
 تبدیل آب نمایند و بهتر است که هرگاه آب گرم شود بهشت با تبدیل آب کنند و بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کبوتر شربت  
 از این آب سفید بنوشند و اگر مارالشیر خوب بچند نشود و غذا را نشاید و نه دوا را و هر چه با مارالشیر مده جمع شود طبع اندر بضم از صفت  
 کردن در آن تخیر گردد پس منتفخ مارالشیر باطل شود و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است بهر آنکه هوای گرم او باطل گرداند و آن را  
 بضم نیافته از مده بیرون برد پس صواب آن باشد که چون کشکاب آب خورند و او قیل از حبه بدو ساعت بکنجبین بدیند تا غلط الطیف  
 کند و مستعد دفع نماید و بعد از آن مارالشیر دهند تا مده بسبب آن از میان بماند و در مده و مضم که رواند و طی که سکنجبین آنرا لطیف کرده باشد  
 بنوشند و مارالشیر منفع گرداند و با جاری را پاک گرداند و باید که بار بار بول یا بعرق دفع مواد شود و اگر بعد از آن مارالشیر چون چهار ساعت  
 کمتر و شربت دیگر که سکنجبین بدیند و سروی و تری که از مارالشیر حاصل شده باشد به تدریج بکنجبین همه تن رسد و باید که مارالشیر اندر  
 بهر طریق و سله گریه و حاد باشد و مده و یک با شربت ادرک کشکاب ندیند و آنجا که حاجت بخار شستن قوت بود و در مخطاط مضر کشکاب



تکباب عرق بید مشک هر یک پاؤ گاه ورق فقره نيام بطريق سوز و محزون سازند و نيم توله بخورند معجون حفظ معمول ملا سديد  
صفت آن پوست بيله کابلي بيله سياده آله متقي دار چيني و ج تركي هر یک بنجدرم زنجبيل فلفل دار فلفل کنر هر یک سدوم  
بيله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم موز شقي پنجاه درم ادويه کوفته بخته باميز سوده بسترشند معجون برلے زباني  
قرت حافظه نهايت نافع است از حکيم ارشد صفت آن سنائے کی سعد بندی فلفل سفيد کنر و دقماري زعفران سبزو  
سسل سفيد کنر وزن ادويه محزون سازند خوراک کيفتال ايضا کنسيان را بيلار نافع صفت آن کنر و ج تركي سعد کوفی هر یک  
ده درم زنجبيل فلفل هر یک بنجدرم غسل خالص دو چندان سه چند شربت یک شقال معجون دار نع نسيان و ديگر لراضن ماغي بار و دقت  
اعصاب با هم طعام نافع سلس الجوع اوجاع مفاصل استعمل بوجه تقويه و دفع بلغم و موافق مشايخ و مقوی نظر و قائم مقام معجون فلاسفه  
در فوائد صفت آن گل با بونه سعد کوفی کنر هر یک پنج شقال زنجبيل فلفل دار فلفل خولجان آله پوست بيله زرد و دقا و سوزنجان  
شيرين ثعلب مصري مغز بادام مغز فندق هر یک ده شقال موز شقي شش شقال غل که چند شربت دو درم معجون جد و دار جرب بر  
نسيان حادث انبردود و در طبه صفت آن جد و دار فا و نياخود بندی بسا سا بخان با بونه اسارون برگ سداب اذخر  
کلي را ساجز و بادا چيني دار فلفل کنر سعد هر یک سه شقال چند بستر زعفران مشک فلفل سياده خردل هر یک کيفتال قر نخل فوريخ  
فلفل سفيد هر یک دو شقال مغز ناريل مغز پسته مغز چلنوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت شقال غل که سه صده شقال معجون سازند  
معجون که برلے نسيان و تقويت و دفع دل خرب است صفت آن دار چيني بهمن سفيد سنبل الطيب حسب بلان و جود بيله  
مصطفي زعفران کنر پنج سوسن و موز عرق سعد کوفی بهمن شش منج اسطوخودوس کباب چيني اسارون ازهر واحد و ماشه بيله کابلي  
مغز ناريل هر یک چهار ماشه ابرشيم مقرر شست ماشه موز و اندا برون کرده پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دار فلفل زنجبيل فلفل زرد  
ازهر یک یک ماشه بانات چهار دام و غسل غم پاؤ کف گرفته مرتب سازند معجون حافظ العقل از اختراع حکيم علويان و حفظ و کتبه  
حواس ظاهري و باطني و تزکيه عقل و ذهن و فکر جرب صفت آن شير آله ده شقال پوست بيله زرد و کابلي بيله سياده پوست  
بيله هر یک پنج شقال طباشير صندل سفيد تکباب سوده ابرشيم مقرر کنر باد و بنجويه ناهم مغز ناريل مغز پسته اسطوخودوس گل با بونه  
ازهر یک کيفتال کوفته بنجر و عن بادام بست شقال جرب کرده موز شقي غل سفيد بانات ازهر یک چهل و پنج شقال ابل موز و دار چيني  
فرخ خشک پزند تا مابدا شود و ايلده صاف نموده غل بانات داخل کرده بقوام آرند باقی ادويه انداخته معجون سازند شربت و ده شقال  
معجون که در منع نسيان و دفع الجوع و عرق از جربات است و از ترکیب الظاک صفت آن اسطوخودوس گل فترين  
بيله کابلي هر کدام هفت درم شيرين صطلي فلفل سفيد و سياده دار چيني هر کدام چهار درم صبر زرد و غار يقون کنر مغز پسته بيله  
هر کدام سه درم مشک خالص عنبر شنب هر کدام ده قيراط کوفته بنجيه بصل صاف سرشته دو درم استقال ناييند  
و در صورت غلبه و طوبت سعد کوفی شل صبر علاج زنجبيل هر کدام پنجاه اسطوخودوس بيزر يند و اگر بدان اراده بطور شديد باشد باقی  
طبایعات و بارده آهن و اضاف و ناييد و قوت اين دوا تا هفت سال باقي ميآيد ايضا از تجارت ششخ الرئس صفت آن

سحر کونی کند داخل سیاه و مغرور هر یک به سادی لعل سرشته هر یک یک دم خوردند همچون مرغ نافع نسیان سخن اعصاب باز  
 معمولی صفت آن مرغ ترکی دو دم نافع گرد و تخمیل شوقین که شیطانی هر یک سه دم گرفته بنیت باغیر طرسل بر سرشند و بعضی  
 عوض شیطانی نفع نوشته اند و خوراک یکشقال بعرق بادیان همچون خجالح که دواست آن از مالخوبیا فلاح بخشد و در صبح و جمیع  
 امرار نافع سیاه و سودا و دودخون لازمه و پاک کند سودا و بلغم علیلا با سهال بری آید و با خست ساق الرحم با خاست نافع است  
 صفت آن پوست بلیله زرد پوست کابی بلیله سیاه پوست بلیله آله هر یک دو دم و پوست بلیله آله فیتون اسطوخودوس  
 تر بود و خورشیده هر یک یک پیچدرم گرفته بنیت بر دهن مادام چرب نمود لعل سه چند بر سرشند و بعد از جل روز استمال نماید شربت  
 بنجدرم آب گرم و اگر خواهند سهال قوی تر شود بر شربت نیم شقال غار لغین نرم سفید و نیم شقال جبر رخی نرم سوده مخرج نمایند  
 همچون که از اختیارات پسندیده انطفاک برائے انواع جنون است صفت آن سنا دلی پاک کرده بست دو دم و کنگر نخل  
 نسبزند و سارون فیتون بسلج هر یک دو هفت و دم گل سرخ شش درم و دانه ناخته چهار دم و لاجورد سه دم و مرغ بنفشه شش گل اصل هر یک دو  
 نیم شقال شکر سفید بر بخورد شکر را با شیر کوفته و حل کرده بنحوام آرد و دو پیچ گرفته بر سرشند و در هر سه روز مقدار سه دم بخورند همچون  
 مخرج بنجدرم بیست مالخوبیا طری نافع صفت آن بلیله سیاه آله از هر یک دو و جبر و گاؤز بان باد بنجدرم گل سرخ بنجدرم  
 کشنیز خشک ابریشم قرض از هر یک یک جزو گرفته بنیت بر شربت سیدک وزن پنج اودیه همچون سازند شربت سه دم و همچون نافع  
 مالخوبیا مال نافع سودا و بنجدرم صفت آن مرآت آله مرآت بلیله هر واحد دو عدد گل سرخ کفینیز مخرج شکر بسلان طباشیر هر یک  
 دو دم و دانه بیل پوست ترنج مصطکی خود غرق سافح هندی بیل الطیب گاؤز بان گل گاؤز بان ابریشم قرض زهره و سودا زرب هر یک  
 دو دم و مرزبانی دانه تر شربت اندازد و لایق چهار توله شکر سفید یا دانه همچون سازند شربت از سفید ماسته تا ماسته همچون مخرج  
 حلق سوداوی و بنجدرم قرق و اگر کمتر نافع شغل است از جبریات چکرم قلعیم اندر دم و دم صفت آن پوست بلیله زرد و بلیله سیاه پوست  
 بلیله آله هر یک دو دم اسطوخودوس ترید موصوف فیتون سلج هر یک یک پیچدرم غار لغین سه دم پوست شرج گاؤز بان مصطکی هر یک  
 دو دم و دانه بیل یک شقال دانه الچی کلان نادر شکست و بنجدرم قرق هر یک یک شقال سفید نیاس ششوی لاجورد و منسل گل رخی هر یک  
 دو دم و نیم دانه بنجدرم زعفران هر یک یک دم و غل صغی سه وزن اودیه پرست و همچون سازند همچون سهل از انطفاک است سهال  
 جمیع اخلاط عاده و دختره و مواد جذام و حیات بوج است و مزمل و هشت مخرج سودا و نافع صفت آن باد بان صندل زرد  
 تخم خطمی تخم بنجدرم هر یک چهار شقال گل سرخ دو شقال پوست بلیله زرد تخم کشوثا سفید بنفشه هر یک پانزده شقال عناب پستان  
 مرزبانی هر یک یک شقال آلو بخارا بر سندی هر یک یک قطر ل جبراد کب جو شاییده صاف نموده با شئی شغال بنجدرم و یک وزن اودیه  
 شکر سفید بنحوام آرد و بنجدرم طباشیر که بر منعم عربی مقبوضا نشامد هر یک یک شقال الصا و کند و اگر خواهند که اسهال قوی تر شود بنجدرم و دودخون  
 کند مقبوضا هفت شقال شربت از شقال مابعد متقال همچون نافع کابوس صفت آن پوست بلیله زرد و پوست  
 بلیله آله اصل السوس هر یک یک پیچدرم مصطکی ابریشمی هر یک یک پیچدرم و دودخون و بنجدرم کافور شکر یک نیم درم اودیه

کوفته بخیمه بر روغن بادام یا کافور چرب کنند و در سینه چیده شد فالص و گلکند بر سرشند و بهر روشش درم نهان بخورند معجون بلبله  
 مسهل از سبب است که علمای کیمیا نافع از برائت کابوس بار و حوادث از یلغم و سودا و حیرت صفحت آن پوست بلبله کابلی  
 بلبله سیاه آمله شقی گاؤز زبان یا در نجو یا فیتون انستین روی انبریک غنث شقال انیسون دو تولو قرمانا جب بلبلان از هر یک  
 شقال نادانبا و هندی برگ سداب تخم سداب تخم سیسیالیوس از هر یک و شقال کنگر یک شقال فزونیون نیم شقال گلکند شصت شقال  
 عمل یعنی یک صد و بیست شقال گلکند و انجلاب عرق داغینی از هر یک نیم من تریز حکرده خوب بالند و جوشانیده بهالایند عمل  
 نموده در آن داخل کرده بقوام آورند و اوید را کوفته بخیمه بر روغن بادام است شقال چرب نموده بآن بر سرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و سرشته  
 دو درم و اگر خنجر اشتب و شک ترکی از هر یک و دولت شقال داخل نمایند قوی تر میگردد و معجون سیسیالیوس که بیچ و داور  
 شقی بلنجی مثل این نیست و بارها از سوده صفحت آن سیسیالیوس اسطوخودوس عاقر قرحا هر کدام ده درم غازیقون پنجم  
 قردمانا حلیت زرافنده تریج عود بلبلان هر یک و ونیدرم کوفته بخیمه با عمل که شل آن آب غصیل جوشانیده بقوام آورده باشند بر سرشته  
 شریک شقال و اگر سبکی جینی غصلی بر سرشند و خوب است و نسخه حکیم علی خریق و ونیدرم اصل السوس ده درم نیز داخل است  
 و در نسخه دیگر حرف یک ونیدرم عود فادانیا و ونیدرم شال معجون براسه صمغ از جومات صاحب زهبت صفحت آن اسطوخودوس  
 کشیز خشک هر کدام ده درم سداب غنث درم غازیقون سفید پنجم درم خاکستر خم چار درم خون خزوس زهره خوس زهره حسان  
 مجر بلبله هر کدام دو درم زعفران شقال اصل هر کدام نیم درم کوفته بخیمه با شکر طرز که در گلاب بقوام آورده باشند معجون سازند شریک  
 دو درم باطنج و فیتون یا با الزیبت معجون زریب فخرع جالینوس براسه اصحاب صمغ بلنجی بعد تنقیه بعمل صفحت آن  
 بلبله کابلی بلبله زرد بلبله آمله اسطوخودوس هر یک ده درم عود صلیب پنجم درم عاقر قرحا ده درم یا زریب منزع العجم یک خل معجون  
 سازند شریک پنجم درم معجون محرب براسه صمغ صفحت آن بلبله کابلی تریب سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب از هر یک سه شقال  
 اسطوخودوس یک شقال بلبله سیاه آمله هر یک شش شقال داغینی چهار شقال روغن بادام و پنجه شقال عمل سه وزن بعد از چیل روز  
 استعمال نمائند شریک یک شقال معجون تالیف محمد زکریا زاری در هفته که نوبت صمغ بود اگر در آن هفته هر روز مقدار جوز بنجری در آن  
 نشود و بهلاست آن صمغ زائل گردد و فلج و لقوه بهر صفحت آن اسطوخودوس بسفاج عاقر قرحا مسوی کوفته با سنجین غصلی  
 یا زریب معجون سازند معجون عود صلیب نافع صمغ صفحت آن عود صلیب عاقر قرحا پوست بلبله کابلی هر واحد  
 یک درم پنجه یک ستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس و داغینی تر نفل سنبل الطیب عکال بطم مصطکی زریب درم و صمغ هر یک  
 دو درم عمل سه چند خرداک از هر یک شقال تالیف نیم شقال معجون نافع صمغ که با خفقان و در شست مزاج باشد صفحت آن  
 پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله بلبله سیاه پوست کابلی کوفته بخیمه بر روغن چرب نموده اسطوخودوس هر یک و ونیدرم عود  
 صلیب یعنی صمغ فارسی تر نفل هر یک یک درم عاقر قرحا نیم درم کشیز منقشر لاجورد مغشول گاؤز زبان گل گاؤز زبان هر یک دو درم و سرشته  
 یک پند عمل دو چند معجون اسطوخودوس و کس تالیف علمای کیمیا که در صمغ بعد طعام استعمال کرده میشود صفحت آن

اسطوخودوس اقیقون عاقرقرح باطلنج عوجو صلیب هر یک چهار شقال و یونیزه ده شقال اصل سه وزن با دو به بر سر شند شربت و در شقال  
 معجون از تالیف اظاکلی می باشد معجون جلیع الاثر که مجرب است بر کف نفیج سده و تقویت و از دیاد آن در شقال از حد و تقویت  
 ریح و سودی با بلبل نافع سایر امراض و بلغم است و ترکیب او را دیو دارند صفت آن پوست پیله کابلی یک جزو غار اقیقون نخل  
 کنیز خردل آشنه تخم کرفس هر دو از هر چه و کل سح مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ریح جزو زعفران قطمشک غبار لادن هر واحد  
 شش جزو فلفل گرد نیست در گلاب حل کنند و باقی عقیق را برینند و با هم چندان که شکفت گرفته بر سر شند شربت یک شقال و گاه است آنرا  
 آب بادیان و کرفس سرشته چهار میسانند و گاه در آن تخم جام جمید صبر افزوده شود و بنایت نفخ سیکنه و گاه به حل کرده طلا می سازند  
 و بدان سوط می نمایند معجون که در سکه و فلفل و استرخان زجربات اظاکلی است صفت آن فلفل سیاه و سفید و صیغنی آمله  
 هر کدام ده درم تخم کرفس غار اقیقون مصطکی مغز پیغوزه هر کدام نیم درم جنبدی شتر شمل هر کدام سه درم با سه چیز اصل کف گرفته  
 بر سر شند شربت و دو درم تا سه درم استعمال نمایند معجون که بقلنج و لقوه سفید و قطع و زوال این امراض نماید صفت آن  
 اقیقون اسطوخودوس باطلنج عاقرقرح حامادی الوزن بکینین خضلی یا یونیزه معجون سازند معجون حبیه که به هم تقوی و بلغم  
 و اعصاب است صفت آن عوجو صلیب است با صیغنی سه ماشه مصطکی رومی یوزیدان هر یک دو ماشه سوزبان چهار ماشه  
 شقال خولجان هر یک دو ماشه بنین هر یک چهار ماشه گاؤ زبان بادنجیو سنبل الطیب است به با سه هر یک دو ماشه عود عرق کیمیا  
 بلبل کابلی چهار ماشه قطمشک برین و ماشه قرنفل یک نیم ماشه وانه پیل دو ماشه قلع هندی سه ماشه برگ قرنفل شک سده هر یک سه  
 زعفران یک نیم ماشه تخم شش چار ماشه فلفل دار فلفل در پنج عرقی لسان العصار فی نفع اسطوخودوس سانج هندی سیکنه  
 هر یک دو درم نه نادر یک ماشه عمل سفید سه وزن به او به مشک خالص یک ماشه کوفته بخینه بطریق مقرر معجون بسازند معجون سیر  
 که برای لقوه و فلفل صیر در شش محول صفت آن سیر ز پوست پاکه گاه نیم تا یک آنرا شیر ماده گاؤ و بزنده تا مهر شود و سه وزن  
 اصل و دمی درم و فلفل ماده گاؤ بر سر آن ریزند پاک و دیگر عرق نو ده آنرا شش فرو گیرند و این دارو را کوفته بخینه با آن بر سر شند و فلفل  
 بزنده و فلفل مصطکی قاقله صندل کبار پوست بلبل کابلی بادنجیو نخل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک پنج درم خوراک هفت تا  
 نایک توله نوع دیگر تالیف حکیم بلوچیان بر است فلفل و غیره امراض ملخی و سوداوی و تریاقی مسموم است و دما و است آن در  
 ازستان تا چهل روز معین و محول صفت آن گل گاؤ زبان بادنجیو هر یک بست و پنج شقال بقلنج پیله سیاه پوست  
 بلبل کابلی غلب الشلب هر یک دو اندوه شقال نیم شب در دو اندوه طل آب باران تر کرده صبح بخورشانند که کثرت آب بماند و البته  
 صاف نموده سیر ز پوست پاک کرده یک کرطل در آن بطیوخ داخل کرده چرخش بیند که خوب بماند و پس در طل شیر ماده گاؤ و در آن اندوه  
 بخورشانند که شیر غلیظ گردد و از بار چاه صاف نموده در غن ماده گاؤ یک کرطل داخل کرده خوب بریان کنند که در غن جذب گردد و لجه  
 کفر زنده تا سوه تا معر دس بست چند عمل بقوام و زیدیس بگردند تخم فلفل سیاه و سفید و سیکنه و گلاب و دار فلفل و قرنفل و خولجان  
 و بنین و شقال کل با بونه و مزج خوشش هر یک پنج شقال زعفران غبار شرب هر یک یک شقال سوده نیمه و ظرف می کشاید

و بعد چهل روز یک شقال بخورند همچون چوب صندل و غیره حکیم مدح که همان لغز دار و صفت آن برادر چوب صندل  
 بست تولد گل گاوزبان بهمن شقال هر یک و تولد نصیبه الشعلب چهار تولد خولجان سه تولد ابریشم مقرض یک تولد خلد و از  
 خضائی ورق طلا هر یک و دوم مغاث بغدادی سه شقال گرفته بخیمه بمسل سه چند قوام ساخته ادویه بهر شدن شربت یک تولد  
 معجون منقح بلغم فایح و لقوه صفت آن فلفل قرفل سیلین سدر بنگ کابل جوز و اهریک یک شقال حب النیل شش شقال  
 ترب سفید شکر سفید هر یک بست چهار شقال زنجبیل چهار شقال گرفته بخیمه با مسل سه چند قوام نموده همه ادویه بهر شدن شربت  
 از پنج شقال تا هفت شقال همچون مقوی که بهر تقویت مصلح بعد تقیه معلول صفت آن مروارید ناسته نقشب سبز  
 هر یک هفت باشد بعد از هر یک می مر جان سرخ هر یک چهار نیم باشد گل گاوزبان بزرگ گاوزبان همین سرخ صحن سفید بزرگ  
 باد بجزیره اسطوخودوس بهر پنج هر یک هفت باشد برگ فرخ شکسته روغن در نیا و دانه پهل ابریشم مقرض و تور میخ عود خلیطه و دیان  
 و ج ترکی زلف و دود صحن خلیطه اهریک چهار نیم باشد و چینی عود قوام هر یک سه نیم باشد مغز تخم خربزه گل سرخ هر یک ده نیم باشد  
 سودی را سوده و کوفتی را کوفته بخیمه در عمل و قند هر یک یک نیم چند ادویه قوام کرده امیزند پس مشک و عنبر شنب هر یک هفت  
 سرخ و ورق فقره هفت باشد بلیله مرغی هفت عدد سوده امیزند و اگر ابریشم خام هست و یکاشه در عرق گاوزبان و کیو و کلاب تبه  
 کنند و صبح چوبشاده و صاف نموده در همین عرقیات قوام سازند بهتر باشد شربت یک شقال همچون مبدل المزاج  
 که مصلح بعد تقیه فائده تمام دارد و صفت آن فلفل زنجبیل شونیزه و کرامی و ج شیطی طرح اجزا مساوی کوفته بخیمه بمسل مضمی  
 مرشد یک شقال بآبی که در آن ناغذاه اندوسون و تخم شبت چخته باشند استعمال نمایند قهقهه و دیگر وزن ادویه مذکوره هر یک  
 دو شقال و سداب و سود و طلیت و جلیطه نازا و زنجبیل و غیره هر یک یک شقال فروخته بخیمه بروغن گردگان پنج شقال  
 و شست آن هر چه نموده باشد چند عمل بهر شدن و در بعضی نسخ جمله اجزا مساوی الوزن است همچون سهندی بخت فایح و لقوه  
 از بیاض و الدرم و مضمون صفت آن فلفل دار فلفل و ج خراسانی و ج بانشرنگ شیطی طرح اسطوخودوس بادیان اصل اسطوخودوس  
 مقشر موز مشقه همه برابر شده خالص و چند به شربت تباک تولد همچون کچله خرب برائے فایح و غش و اختلاج صفت  
 آن کچله در شیر گاویک شبا در دانه میسند در دانه و شیر و در دانه و شیر تازه و در آن داخل نمایند و همچنین هفت بار تبدیل  
 شیر نروده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچله مذکور را در صوبه در آن دیگ حلق بیا ویزند که ته دیگ ملقبق نشود و بپزند تا که  
 شیر خشک شود بعد بر آورده و بشویند و پوست آن از کار دور کرده بر آورده و بر یک از سومان نمایند و بهر و درم از این برادر  
 بگیند و فلفل سفید فلفل سیاه و در چینی جوز و اباباسه مصلحی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرفل سدر کوفی آمله منیل الطیب فائده  
 جبه السوا صندل سفید زعفران و فلفل بادیان هر یک در عمل سفید و وزن ادویه گرفته بطریق متعارف همچون سازند و در کار  
 نصعت شقال یک شقال نوع دیگر که بخت قطع عادت انیون مجرب و در رفع فایح و لقوه و استرخا و امراض بارده و در  
 مفصل و عرق النساء و سلس البول نهایت فایده صفت آن بگیند کچله بهر شربت سوانحی مذکور برادر نموده شش شقال

و نرم صلا یغسل و گل گاؤزبان چهار شقال سیرل زرد نبال شقال سیرل سید آمد بلبله سیاه از هر یک دو شقال و جوهرندی یک  
شقال اسطوخودوس کمتر از جلیل خنز چلغوزه از هر یک سه شقال قرفل یک شقال عمل سه وزن اوویه خوراک از یک شقال تا دو  
شقال ماد است نمایند همچون که کشنج و اکثر امراض لطیف را سودمند است صفت آن عاقر قروچ اندر دم حلیت است جاوشیر بر کد ام  
یک شقال نرسه فینون نیم درم فیتون یک درم بهر بار یک کوفته صومغ یا ب سداب گذاشته بسمل کف گرفته بر سرشند شربت  
بندرم همچون علویچان که در تمدد و کزاز بدن تقویه هست تخمیل برین غلیظ معلول صفت آن زرد اندر طولیل دو توله زرافه گرد  
سه توله زرد نبال و پنج عقرنی قالد صغار هر یک دو توله مصطکی تخمبیل بر واحد یک توله بفسلج سه توله کوفته بخینه مکارها نه پس  
گل گاؤزبان ببت و پنج توله در پنج رطل آب شیرین شرب خیسانیده صبح بخورشانند تا یک ثلث بماند مالیده صاف نموده جدا بکار  
و بوزن منقبت توله هم ببت مطبوخ نموده هر دورا ضم ساخته نبات دو آنند اکبری شربت انار و لایتنی شصت توله بقوام آورد  
عبارت شنب یک شقال دیکوره عکوره و اوویه مذکوره که اینها در ظرف چینی مندر شربت و دو شقال بوق نامخواه یا منبول ایضا از  
تالیف حکیم مدوح که اگر بعد تقویه استعمال کنند در لاله کزاد و بپس نظر است صفت آن برگ سداب خشک چند بریدستر  
مرکب خشک حلیت هر یک یک درم فلاح اوخروینه گرم هر یک سکنج جاوشیر مقل ازین قحک البطم هر یک یک درم هو فاروقیون خردش  
هر یک دو درم تخم شکر که بیاض و شقال تخم جل یک شقال شلب مصری سه درم زرافه در صرغ شقال عاقر قروچ عاقل طرز هر یک نیم شقال  
کوفته بخینه صمغ زرد عرق گل بلنج عکوره باطل و درم خلص بر سرشند و در ظرف آبکینه یا چینی داشته تا چهل روز در ناکستر حب گز  
دفع نمایند شربت از دو درم تا چهار درم با پنج خود بسان و جلیانام و بادیان و قنطور یون و قتیق و بادرنجویه و تخم کرش و بلون هر یک  
دو درم بشکر و عمل هر یک نیم او قیه همچون که اگر دهر سه روز یک بار بخورند عشره راجب الطالی صفت آن اسطوخودوس قنطور یون  
قرفل هر یک کد ام ده درم بلبله کابی معتدرا چینی هر یک کد ام هفت درم ترد غار یقون حلیت چند بریدستر هر کد ام چهار درم عفران عاقر قروچ هر کد ام  
سه درم بسمل برشته بقدر دو شقال با مال العسل استعمال نمایند همچون مقوی و طبع و اعصاب برفع امراض بار و دماغی شل خنده و غیره  
صفت آن حو و صلیب از چینی خسته الغلب هر یک سه ماشه مصطکی بوزن آن شقال خونخواران گاؤزبان برگ بادرنجوبل الطیب  
اشه لباسه برگ قرغشک سعد کوفی هر یک دو ماشه سور بنان همین تخم نشا ش هر یک چهار ماشه و در لفل نفل سیاه در پنج عقرنی  
لسان الصغافیر لفل اسارون اسطوخودوس سانج هندی سیلخه هر یک دو درم زرد نبال و عفران هر یک نیم ماشه خشک خالص نیم شقال عمل خالص  
سه وزن اوویه بطریق سقار تاجون سازند همچون مندری نانغ امراض صین و دفع حرمت آن صفت آن پوست بلبله زرد  
و بلبله و بلبله کابی بلبله سیاه که کشیز خشک شاهتره جل السوس بر واحد یک توله گل نندی براد و اوویه قند سه چند بلبلجات بخرن چرب  
کرده بقدر مقوم بر سرشند خوراک دو توله همچون که در ریدگی بغایت مفید است صفت آن گل گاؤزبان سه توله شرب و آب  
گرم خیسانیده صبح بخورشانند تا آب ثلث بماند پس بوزن شسته و نیم توله خیسانیده و جوشانیده صاف نموده با نبات سید باو آنند و شربت انا  
بفت و نیم توله بقوام آرند و زرافه و طولیل و در پنج زرد نبال و قالد هر یک سه ماشه زرافه در صرغ عقرنی بفسلج تخمبیل بر واحد یک چهار و نیم ماشه



کوفته بخیمه غنیمت است چنانچه در عرق کبود محل نموده و تمام مذکور بسیار میزند معجون صبح که بعد تنقیه و بلع استعمال آن در ابتدا  
نزول النار و خیالات و انتشار معلول است صفت آن روح ایاج فیکر یا بیان صنعت ناسی مساوی حلیت مرغ جزو کوفته بلبل است  
چند که در عرق یا بیان تند و چند شده چو شادان تمام نموده باشد بر سر شند و هر روز صبح بعد از بیدار شدن بخورند و در نسخه منسلح و غلامه  
عوض از خرد و ادیان است و در نسخه مذکور که یا حلیت برابر یک جزو است معجون که در تقویت و بلع و دفع بخارات و دفع از صغور و آن و  
خاصه است نزول و اکثر ارض چشم مفید و به بدل است صفت آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آله فلفل سیاه و فلفل  
ترب و موصوف هر واحد چهار شقال شیطرج خشک بزر و هر واحد دوازده شقال کوفته بخیمه یا قند سفید و چند غسل خالص یک چند و روغن گاوی  
قدر سه بست و سر قرار تمام کند معجون نافع صفت آن ایاج فیکر چهار شقال اطر فلفل کشنیزنی سی و سه  
شقال فیتون هشت شقال سون هر را با هم بمیخته هر روز سه چهار شقال بخورند تا دو ماه بلکه تا سه ماه نفع بلع بنیاید معجون که در سیلان  
اعصاب یعنی سخت سودمند است صفت آن تخم کرفس چهار درم مصطکی یک درم جو خام تر فلفل هر یک نیم درم کوفته بخیمه بلع کف کوفته  
سرشته سه درم تناول نمایند معجون که در خجندی نافع است بعد تنقیه کامل آن صفت آن سنگ تر فلفل جزو کابا به بل  
زنجبیل هر یک نصفه جزو تر فربگ مورد و سعد بنیل الطیب پوست ترنج فلاح او فخر مصطکی هر یک جزو و موزین شسته و دو چند همه معجون  
سازند و هر روز یکدر جزو با شراب ریحانی یا کلاب بخورند معجون عجیب الفلفل و القح و در خرقه بخار و بوسه بزار و برین و معده و دقان و  
جایده ص و د و فخرم و تقویت و مطیب بکشت و شرب لب و تقصید انسان و نشه کند و با کجه منافع او در معده و در بن بسیار است از  
انداکی صفت آن ابلجیات برگ اس قرفه آله سعد کوفنی بنیل الطیب پوست ترنج فلاح او فخر مصطکی هر واحد یک جزو و سنگ  
تر فلفل جزو کابا به قافله کبار زنجبیل هر واحد نیم جزو و انیسون عود هندی گل ترنج هنرل سفید راکب بسیار با صمغ عربی ترنج کدر  
صدف سوخته انشغال الطیب فلفل جلا شیر ساق گل از منی مرادید ناسته اشعه پنج سون جده تخم کرفس معیه یا لبه سانج هشت نفع نام  
کا نور بقیم هر واحد نیم جزو کوفته بخیمه و کلاب و آب سیدب و شراب خوشبو هر سه تر کرده پس عمل انداخته بر آتش ملائم حرکت و نیمه تا بقول  
آید قاشقال بخورند و گاه که حب می سازند و خوردن اطر خیالات و زنجبیل مرئی نیز برای بخور مفید و برای مطلق بخور استعمال برگ اس  
و جزو هر دو صندل و عود و فیتون ساییده به زیمب عمل مرشته جرب است و گاه که سداب نفع یا نام اضافی کنند معجون بهندی  
جست لکنت زبان شراب و دنگ جرب است و برای اکثر علل بار و ده و طبخه یا می مفید و تعدیل است از بیاض قبله گاهی هر دو صفت  
آن زیر و کوانی فلفل گرد و فلفل هر یک یکتوله قرفه نعلنی هر یک نیم کوفته قند سیاه و توله عمل و دو چند همه مرشته و درم معجون زوفا  
که در بو حسیق و جهت نفع مواد متعبه سینه جرب است صفت آن قروانا فلفل هر یک سه شقال مغز بادام تلخ زرد و نامد حرج  
تخم انجور هر یک شقال رب السون زوفا خشک پرسیاوشان هر یک سه شقال فلفل سه چند بر سر شند و شربت و شقال همراه  
مطبوخ زوفا و بعضی عوض پرسیاوشان شکط مشع می کنند نو حد بگر معجون مواد سینه نافع را و در صفت آن زوفا خشک  
اصل السون پرسیاوشان موزین شسته هر یک یکدر مغز بادام تلخ تخم کتان مغز طخوفه هر یک سه درم فلفل یا بیان بود و نه خشک پنج



ناصیل و در چینی حب منور کبار هر یک ده شقال شقال مصری بست شقال او به گرفته بچند بجاده شقال یوسعت شش بر او ششانی  
 صاف کرده و بست و پنج شقال غیره و آن گرفته شقال از او به اندازند پس این هر دو شیر و را با عمل و آب سیب شیرین بیک شقال آب در  
 صد و پنجاه شقال بخی کرده بقوام کرده و مشک و دانه را داخل کرده چون سازند معجون محمول بحبت نفث الدم صفت آن  
 مروارید بسد مرق محمول تخم فرفره تخم طیخ پنج انبار زهر مرصوظی هر یک شش باشد یا قوت یشب سفید گل کاووز زبان ابریشم مقرر  
 سمن سفید بهمن سرخ صندل سفید زنبق مخم مخم خناری کی از لاریت شیرین گل سرخ ورق نقور هر یک چهار باشد مرجان بخاشه جز شش  
 مشک خالص هر یک یک باشد کافور قصودی نیم باشد رب انار شیرین رب پیشه بن هر یک شش توله نبات یکچند شده و چند ایضا فانی  
 نفث الدم صفت آن کشنی صمغ عربی کثیر اودم الاخرین بسد مرق کبر یا بشا شیرین گل هر یک یکدوم گل انبی گلکارافانیا زعفران هر یک  
 نیدم تخم ششاش بریان و دو دم قند پاکو انار دراک حسب مزاج بشیر تخم فرفره معجون براسه شخصی که دل غیر حقیقی و تب و سوزش اطراف  
 و خفقان داشت فانه کلی نموده صفت آن مغز تخم کوسه شیرین مغز تخم هندو تخم ششاش تخم کاه پورس مقشر مغز تخم خیارین  
 رب السوس خرد مقشر مقشر هر یک دو دم شش صمغ عربی و اندول طباشیر گل سرخ گل فسترین گل کاووز زبان زهر جمره و سوده صندل سفید  
 سوده هر یک یکدوم زعفران نیدم کافور ربع دو دم ورق نقور نیدم قند سفید پانزده دم لجرق کاوی قوام نموده معجون سازند معجون  
 نافع خفقان حاد و نفعی و معهود بخرو از معده و مرق و رحم و فوالجیب و غریب دار و صفت آن صندل سفید و آب شیرین بکلیه  
 شنی و آب قمرندی آب انار ادری هر یک نصف رطل شکر سفید سه رطل اول شکر ابقوام آورد بعد از آن صندل اضافی گزاردند  
 بیند از آنکه قریب قوام آید پس آب قمرندی و آب انار داخل کرده بقوام معجون کردند و بعد فرود آوردن طباشیر چهار دم و یکدوم  
 زعفران یکدوم ساینده اضافه نمایند و در ظرف شیشه با نقره نگاه دارند شربت از دو دم تا چهل دم معجون طلسم که نهایت مستوی  
 و مخرج است بر بنوعی علم دارش بطلان صفت آن طباشیر چهار باشد و نیم دانه بیل در معجون عرق کاووز زبان گل  
 کاووز زبان بهمن سفید تورسی سفید بوزیان هر یک سه نیم باشد سفیل الطیب با نفع بندی سده کو فی ابریشم مقرر هر یک دو نیم باشد و شش  
 سه باشد بیاسه جوز بهال مسیونی گلکار هر یک دو باشد قند رطل یک باشد مروارید ناصفه دو توله یا قوت سرخ لعل خوشبو نیم گرم خوش رنگ  
 هر یک یک توله کبرائے شنی زهر مرصوظی هر یک سه باشد یا قوت کبود زبرجد هر یک شش باشد بسد مرجان سنگ یشب هر یک سه نیم باشد رب انار  
 و لاریت رب بر رب ناشپاتی رب سیب هر یک نیم پاکو عصا انار شیرین دو توله شده خالص پاکو انار نبات سفید نیم انار و نیم پاکو عرق کبود  
 و گلاب عرق بید مشک هر یک نیم انار مشک خالص نه باشد عنبر شمش یک نیم توله زعفران نه باشد ورق طلا دو نیم توله بدستور یا قوتی برسانند  
 غزلک دوسه باشد معجون طلسم دیگر مقوی دل و دافع خفقان و غشی و فسط و تقوی معده و جمیع اعضا و معول و مجرب صفت  
 آن عنبر شمش شک خالص مروارید ناصفه یا قوت زهر هر یک یک شقال ورق طلا سه شقال شقال آب سیب شیرین  
 آب انار شیرین نبات سفید هر یک رطل گلاب نیم رطل عرق بید مشک عرق کاووز زبان هر یک یکدوم گل سرخ گلکارافانیا زعفران هر یک  
 ورق نقره کفشدی معجون نقره فافره لوجه یکدوم حکیم الملک کرد بخرو رسانیده صفت آن یا قوت اصل شنی مروارید کبرائے شنی

مرحان زعفران هر واحد نیمه داشته ورق نقره هفت سبب هر واحد شش داشته ورق طلا نقره شربت تو که نیمه آن را نهند و غسل هر واحد پاؤ آتش را بزنند  
 سازند ایضا که حکیم مدح بحمت بادشاه عالم گیر ترتیب داده صفت آن یا قوت را می لعل جوشی مرور بدنا سفته زهر یک چهار  
 شقال و نیم مشک خالص عین شرب هر یک شقال و نیم زعفران و در شقال و در شقال و در شقال شربت تو که شیرین آب نار شیرین  
 آب به شیرین آب سیب شیرین هر یک ربع ظل مل مصفی بست و پنج شقال نبات سفید و در ظل عرق بید مشک عرق گاوزبان گلاب  
 هر یک ربع ظل پیستند و مفررتب سازند همچون طلا نقره حکیم سبع الزمان و تقویت قلب تفریح مستغنی از سائر تلذذ کند صفت  
 آن نبات سفید نیم حیرل مصفی هفت دام آب سیب نیم پاؤ و شتاب نه دام عین شرب با نبات صلا یه کرده یک توله شک خالص  
 نیم توله ورق طلا یک هزار عدد و گلاب عین حاجت و طریق ساختن اینکه آب سیب عین و شتاب را بجای آب بقوام آورده و عین در آن  
 حل سازند بعد از آن ورق طلا یک یک انداخته است سازند که خوب حل شود بدهد مشک صلا یه کرده داخل نموده چندان بزنند که یکدست  
 شود و برائے سفیدی می سفیدی بیضه مرغ سه عدد و انفاقه کرده می آید همچون نقره و سمول جهت تقویت قلب و باه و برابری  
 خفقان غشی در امر نقره مار و بعد حل است صفت آن مشک خالص یکمائه عین شرب چهار مائه کبر یا سدا حشر تب سبز مراد  
 ناسفته طباشیر سفید هر یک شش ماشه ابریشم قرض یک توله ورق نقره شش توله آب سیب و تلای نیم پاؤ نبات سفید پاؤ آتش گلاب  
 خوشه و نیم حشر تخم مرغ چهار عدد و جواهر را بجایاب صلا یه سازند و ابریشم را بر میان نمایند چون سیاه شود و سوزند و بخورد و بجایاب سازند و بشویند  
 و آب سیب و نبات و گلاب را بقوام آورده اول عین شرب حل سازند و ورق نقره یک یک اندازند و بقرع سبب چون خوب حل نمایند که تمام  
 او را قی خوب نمیل شود پس ابریشم و جواهر و مشک انداخته بیا میریزد و سفید تخم مرغ داده خوب حل سازند و اگر خواهند که خوب سفید تر  
 ابریشم را بفریزند شستن خوب کوفته و بر حریر بزنند داخل کنند و خوب است و در شش سمول حکیم شفا الدوله بهائے آب سیب رب سیب نوشته  
 و مشک و بیضه مرغ و بطریح است نوحه دیگر مستعمل و خفقان حار و یا لعل و لیا و نهایت مقوی اعضائے ربیسه و جوب حکیم مسیح الدوله  
 صفت آن مرور بدنا سفته یا قوت را می نیم و سبز عین شرب ورق طلا هر یک یک شقال شرب سبز که رایغی بسدا حشر زهر هر  
 خطای طباشیر کبود هر یک شش ماشه ابریشم قرض یک توله ورق نقره چهار توله آب سیب شیرین آب نار شیرین هر یک نیم پاؤ نبات سفید  
 کیده عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک پاؤ سیب چهار بار و عرق حلو و آب و نبات بقوام آورده اول عین حل سازند پس در آن  
 طلا و نقره یک یک حل کرده باقی او به یامیریزد و بقدر یک شقال با بذر قنار سب استعمال نمایند همچون حلو چنان مستعمل در  
 خفقان ریجی صفت آن گل گاوزبان بست توله شرب ده ظل آب شیرین آهن تاب بست و یک مرتبه کرده و بچین طلا و نقره  
 تاب کوهیسی این بجز شانه که سیم حصه باشد پس موز شسته بست توله انداخته با بذر شانه که پیچیده آید بالیده و بر آیم با نبات نموده با نبات  
 و با طلا کبری و شربت انار و تلای شصت توله قوام ساخته زرد و در ظل و توله زرد و در غل و عقیق زرد نیاید و قاعده سنار هر یک دو توله  
 عود و غرق مصطکی بطنج و زنبیل هر یک سبب توله و عود و سیب یک نیم توله داخل کنند و گلاب به جوب و مشک هر یک یک درم چند بید ستر شرب شقال  
 داخل می کنند و با عرق ماه فریقین استعمال نمایند همچون کبرائے خفقان و تقویت دل و باغ نهایت مجرب و تلای لست داشته های که در

صفت آن بر سه بلید و بلید اول که گاو زبان کل سرخ انیسون هر یک یک کشته خشک مساوی حبیب تند سفید سه چندا و سه  
گلاب غرق بید خشک هر یک نیم پاونقدر گلاب بید خشک بقوام آرد و فرو آورده اوویه کوفته بخته مخلوط سازند از نیم توله دو توله  
باشتا خورده باشند و همین المعاجین المشرقه الکالی الکلبوییت الکاحما معجون جالینوس حبس امراض بلغمی و سوداوی  
وماشی و غیره و ماشی و بلغمی و سوده جگر و فزادگان نافع است در دورگه و شانه زاده و اصلاح حال بدن نماید صفت آن نخل سفید  
دانه یل قسط بحر بنیل الیب سده کوئی خرانجان تر نخل دار نخل دارینی سیلخه اسارون زعفران مصطکی اجزا مساوی الوزن لبیل مصفی سه  
وزن اوویه بسته و مقرر است معجون سازند معجون نافع خفقان و صفای صفت آن تخم کدو مغز تخم خرپزه مغز لیون مغز تخم ترن  
مغز تخم خیار ساینده بشریت سیب سرشته یک شقال باشر به مناسبه استعمال نمایند معجون مفرح نافع خفقان بار و صفت  
آن گل سرخ سده کوئی درونج عرق بنیل الیب دارچینی زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبار و دار نخل خیر بوا پوست ترنج خرانجان  
عود بندی هر یک نصف و پنج درم مر و ارید بسکه را سوده اند هر یک یک درم زنیادیک نیم درم ابریشم مقرر در و نیم درم شک تیج  
عبر اشبب هر یک یکما ششم نیم درم و نیم درم عمل و وزن اوویه نیات سفید کیون اوویه علی الراس معجون سازند معجون حیات  
نافع است بخفقان باز و بخشنده حیات است و صنعت قلب جگر و سوده را سفید و تکمیل میکند ریاح غلیظ را صفت آن شک سیلخه  
سنبل الطیب سافرج بندی لک بسنبل الطیب بنی جنطیا نادی از هر یک دو درم زعفران ناخواه تخم کرفس انیسون مصطکی رومی از هر یک  
چهار درم اند و نیم درم جاز را فوطیل از هر یک سه درم عود بندی تر نخل مرکب هر یک یک درم و نیم اوویه کوفته بخته لبیل کف کوفته بشرشد  
معجون که تقطیرش شیر کنده صفت آن شندلخ شکر دو تال کمان تخم تهر بندی سندر بیل هر یک و دو درم کوفته بخته لبیل سه چند  
بشرشد غذا نان جو و دکنس و گوشت گاو و فیش و غیره فرمایند معجون که بکس امراض گرم شده مجرب الطالی است صفت آن  
کشیز خشک تخم کاسی هر کدام یک آوینده گل سرخ بلید زرد مصطکی هر کدام چهار درم فلفل سفید گل بنفشه رب السوس هر کدام سه  
درم نیم درم کوفته بخته و آب فنج و لیون شکر نیم تره خزانند آنگاه بشکر طریز و بقوام آورده بشرشد و بقدر حاجت استعمال نمایند معجون  
نافع ریاح سوده و منبذ و روان و در تخم طعام صفت آن ترنجبیل برگ پلاوینده نریزه تدبیر بیان دانه یل صقر بریک و دو درم انیسون  
ناخواه نخل گرو در نخل تخم کرفس مصطکی هر یک و دو درم کوفته بخته یک چند میوز سلاء کرده بشرشد و نیم بعد بد و چند اوویه گلکند چشند او  
بقوام و در معجون برائت شخصی که در سوده لازم به سبب صنعت سوده و لیست طبع داشت بسیار فائده کرد و بقا است و صنعت نیز  
متفید است صنعت آن مر و ارید نامفته غوغ و عرق تر نخل پوست ترنج مصطکی زرنب صمغ عربی بریان تخم خشاش بریان سنبل الطیب  
حبس الکاس سده کون بریان هر یک درم زهر مر و خطائی سوده بسکه را با شیمی از نیا و ناخواه هر یک نیم درم و دانه یل مغز بیل  
ز رشک سفید سوده پوست بیزون پوست کشیز مقرر بریان طباشیر گل سرخ هر واحد و دو درم بی خشک شربت اند شیرین هر واحد  
چهار توله هر باشد آرد و عود و قند سه چند عودا ک شقال و برائت تقویت که سه اصفه و عود و شد خشک عین ورق طلا و ورق نقره و هر یک  
نیم درم معجون نافع بخت لک کالباب و زرد و سوده طعام را تکی کند صفت آن پنخ اخضر سده هر یک یک درم ناخواه اشته بیل

لفعل کند هر یک یک روز در مجرای دار چینی سیلخه پودنه هر یک ربع و در مصطفی عود خام قرضل هر یک ثلث و در مشک و ادکی هر یک یک بار و در  
 به اول و در دوزیر که در ده آب بسانین پس در دوزیر نیز میسازند و بچوشانند تا غلیظ شود و بعد از دو روز و یک روز کوفته بنجینه برشته شد شربت بپزد  
 یکدم معجون هر جان که در تقویت معده ضعیف و مداخله غنوت عجیب از عجرات حکیم عابد است صفت آن کفنیخ خشک  
 صندل سفید گل گنج کشم کاسنی هر واحد یک جزو گل خنوم طباشیر سبزین سفید مروان سبز هر یک نیم جزو درم و در ساقه کمر باسنی  
 مصطفی هر واحد ربع جزو و در دوزیر کوفته بنجینه و جواهر در و نکر ل کرده در مشک مقوم بگلکاب برشته شد شربت از دوزی تا دو روز و در مالکای ازین  
 در دار و شغال حار جرب خود کوفته بنجینه معجون مخنی تالیف داود انطاکی مقوی معده و اشتها و حافظه است آن و در مزمل و رطوبات را رفع  
 سوخته و در دوزیر و در تقویت باه اثر عظیم دارد صفت آن زنجبیل گرد یا نیسون مغز چلوخیزه بادیان قرضل هر واحد یک جزو  
 پوست ترنج عود هندی هر یک کلام نصف جزو برگ سداب خبث امدید و برسد کوفی هر یک ربع جزو کوفته بنجینه چهار چرخه غسل و نصف آن  
 آب فنیخ و ربع آب لیون و اس بقوام آورده آمیزند و در آفرودنه مشک کلام سوخته و داخل کنند خوراک و در شغال معجون طبعین  
 بر نسوخته شغ رئیس جهت تقویت معده و دفع قبض صفت آن زنجبیل در چینی سیلخه و عفران لفظل سیاه و زنجبیل در نماد  
 هر یک پنج شغال سعد زرب سانج هندی قرضل هر یک سه شغال عود خام هفت شغال لاجورد و دانگ کافوریک دانگ نیم چهار  
 شغال نمک یک شغال باسل و شکر مقوم سیاه نیزند اگر خشک و غیر هر یک نیم شغال ملیکا کالی سه شغال عموه و در شغال داخل کنند بهتر است  
 معجون متوی معده و جرب صفت آن لیلای مرئی که مرئی هر یک بختیله آب شسته در عرق بیل عرق بادیان عرق پودنه  
 کباب هر یک پاؤیس مرمر پزند و شیر برآورده و بمانند سفید و چند غسل خالص یک چند بقوام آرند و در صین قوام بنفشه بکند و با نبات  
 سقوچ جزو نماد تا بقوام آید من بعد مصطفی و دوزی انیسون گل کشم هر یک سه ماشه عود غرق پودنه خشک صخر فارسی برگ سداب و لایق  
 و در دوزیر محرقی ایشیم قرضل دوزیر طباشیر سبزین سبزین هر یک دو ماشه جزو باسل و در لفظل لفظل سیاه و زنجبیل سبیل الطیب بخواند  
 بادیان پوست ترنج پوست بیرون پوست سعد کوفی خوشان قرضل و عفران هر یک نیم ماشه و در صندل سفید هر یک و نیم ماشه کفنیخ  
 خشک شغال خالص هر یک ماشه و قلعین هفت ماشه پوست ملیکا کالی چهار ماشه ساقه آمیزند معجون طباشیر جهت حرارت  
 رطوبت معده نافع است و معده را قوت دهد و اشتها آرد و تشنگی و حرارت فاسده را دفع و در اسهال صفراوی مفید صفت آن  
 مصطفی چند روز قافله کباب هر یک یکدم ساق منق و در دم طباشیر گل سرخ هر یک و درم کوفته بنجینه و در شهد خالص سرشته معجون سازند  
 شربت درم با شربت سیب یا می معجون مصطفی جهت تقویت معده و دفع آن و رطوبت را مفید صفت آن مصطفی بادیان  
 شمیری و لفظل بادیان روی تخم کزنس پنج کزنه کرمانی یا نخود سداب هر یک پنج شغال پنج بادیان پوست کزنس تخم کزنه  
 هر یک سه شغال کوفته بنجینه با و چند آن معجون سازند معجون فنج خوشش جهت ستر امراض معده با در دوزیر یک باه بعد از  
 زان و در انچه و غش بیان و سوخته و در دوزیر و در تقویت و با سیر حار و انطاکی است صفت آن خبث امدید را کوفند  
 شل براده و در سر کزنه هفت روز ترکند و هر روز تبدیل سرک نماید بعد از بار یک ساعده از آن یک جزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو

و بلبله سباجی پوست بلبله زرد و آلمه و پوست بلبله هر واحد یک نیم درود شونیز مصطلک عود هندوی هر واحد ربع جز و جز شامی و هندوی  
 و قرفل و زنجبیل و دارچینی هر واحد شش جز و کوفته نیمه چند آن گل کف کوفته بستر شدند و اگر خوشبو خواهند شک و بجز در گلاب حل کرده  
 استیزند شربت یک شقال معجون باضم و قالیض صفت آن گل سرخ سه درم سعد و نیم درم قرفل مصطلک اسارون سنبل الطیب  
 هر یک یک نیم درم کشنیز مشترک شک بیاض هر یک دو درم زربادب الآس پوست بیرون پسته ترنج صندل سوده بلبله شیر دانه  
 قاقلیین جز و اباباسه قرفه هر یک یک درم زعفران نیم درم شربت انار شیرین یک چندا و دو سه مائه آله صلایه کرده پنج عدد قند سه چند  
 ایضا مقوی سده و قالیض صفت آن شیر و آله شمشاد هم گل سرخ سه درم دانه قاقله سحر کوفی در شک هر واحد دو درم زرباد  
 سنبل الطیب شیر مرغ عربی از هر یک یک درم بیلگری پوست بیرون پسته هر یک یک نیم درم کوفته نیمه چند آن گل کف کوفته بقوام آورند معجون  
 مسخر جل برای تقویت سده و باضمه مفید و قالیض است صفت آن زهر مره خطائی سوده سنبل الطیب زرد و پوست  
 بیرون پسته صمغ عربی بریان حب الآس پوست ترنج سعادانه بل بریان زربان هر یک دو درم زرباد مصطلک جز و اباباسه هر یک یک  
 طباق کشنیز بریان صندل سوده گل سرخ هر یک یک نیم درم شربت انار شیرین چهار توله بی خشک و دو توله در شک محلی بگلک چار درم  
 بی خشک بجز سده و قالیض آن بیلگری اندازند قند سه چند معجون ملوک مستعمل جهت تقویت سده و باضمه و اشتها و قوت مجامعت بسیار  
 مجرب است صفت آن جز و اباباسه سانس العصاره ترنج افروز زنجبیل و دارچینی مصطلک زعفران عود هر یک سه شقال اشه  
 دو نیم شقال قند و گلاب هر یک ده شقال قند و گلاب مکرده و مسل بقدر کفایت اضافند نموده بقوام آورده او سه سحر قذبان  
 بستر شدند شربت یک شقال معجون عفو شوی و مقوی باضمه صفت آن عود سه درم زربان شک گل سرخ صندل گلاب  
 سوده هر واحد دو درم دانه قاقلیین سنبل الطیب جز و اباباسه بلبله شیر و دارچینی قرفل شک سافنج قرفل زربان گاو زبان پوست بزرگ  
 پسته هر یک یک درم زعفران زرباد هر یک یک درم شک بیاض بی و توله شربت انار شیرین چهار توله و قنقره و قنقله هر یک نیم درم  
 قند سید سه چند معجون باضم و قالیض و افروزنده رنگ و صفت آن گل سرخ سه درم سعد کوفی دو نیم درم قرفل مصطلک اسارون  
 سنبل الطیب هر یک یک نیم درم کشنیز مشترک شک بیاض هر یک دو درم زربادب الآس پوست بیرون پسته پوست ترنج صندل بلبله شیر  
 قاقلیین جز و اباباسه قرفه هر یک یک درم زعفران نیم درم شربت انار شیرین یک چندا و دو سه مائه آله صلایه کرده پنج عدد قند سه چند  
 معجون جز و جندهم که برائے شهوت بلبن و اشتیایه رویه مجرب است صفت آن جوز جندهم بلبله کابلی آله بلبله زنجبیل  
 مصطلک قاقله کبار ناخواه ساوی سایه بعد عمل بستر شدند و بقدر جز و پیش از طعام و بعد آن بجز رند معجون قالیض شهوت رویه صفت  
 آن دو قریبند جینی حب بلسان افروز قتیون و انیسون سلخه زعفران و دارچینی اسارون فطر اسایون کما فیطوس هر یک سه شقال  
 مسخر جفوزده و شقال پودینه خشک نیم شقال کوفته نیمه باطل معجون سازند معجون ناز شک مستعمل در شهوت کلبی بعد تقیه  
 صفت آن ناز شک قنقل دار قنقل هر یک دو درم سعد سنبل الطیب مسخر فارسی کن هر یک یک درم کوفته نیمه باطل مصطلک  
 بستر شدند معجون کاسر ریاح که در فواید مثل کوفی است صفت آن زیره سیاه زنجبیل پودینه هر یک دو جز و

سحر مصطلکی دار لفظ ناخواه هر یک که بخود عمل ست چند نوع دیگر صفت معده که بسبب ریح البواسیر و احتباس حین بود و بر سبب  
 امراض مادی و اوجاع دیگر و قرح و اوجاع مثقال و حبس بول مانع است صفت آن زیره کرمانی و پسته شدرم سداب مصطلکی  
 هر یک است و در تفریط گل سرخ انیسون منج ترکی انعامه و بزره منی پوست بیرون پسته هر یک است و درم کوفته نیمه با سنجندان عمل سرشته  
 نگار دانه و دانه خوراک از اینک مثال تا در شقال معجون مانع قی سده منی و دانه در معده صفت آن دانه بیل و دانه منی و شک  
 برگ بود و نیمه خشتک هر یک دو درم ساج سده کوفنی سنبل الطیب عود غرق مصطلکی پوست لیمو خولجان رباسه ناخواه قر نفل صقر زرد ناو  
 هر یک درم مشک غارم قند سید سربت قمر بندی شربت انار شیرین هر یک برابریه معجون سازند معجون دافع غثیان خفقا  
 دو درم معده و سفید لنت طبع صفت آن زرشک بود و نیمه کون دانه قاتلین پوست بیرون پسته مغزیل ساق حب الاس کشین  
 خشتک مقرر گل سرخ گندار هر یک یکجور طباشیر مصطلکی سحر زرد قرفه سنبل الطیب ناخواه هر یک و جزو صندل سحق بگلایب است جزو قند  
 سده چندا و در معجون براسه تفصیکه قلب نفس بینه غثیان لازم با خفقان داشت و هرگاه طعم میخورد و نفخ شکم لاحق باشد و نیمه سفید  
 صفت آن قر نفل مصطلکی و در حینی عود بندی دانه قاتلین برگ بود و نیمه سحر قرفه رباسه قر نفل شک گاو زبان پوست اترج  
 هر یک دو درم کون سنبل الطیب زرد و در ریح زنجبیل هر یک درم آب قنور قمر بندی چهار توله آب لیون کاغذی پنج عدد و نیمه سفید  
 سده چند میکاشه پستور معجون سازند و در شقال خورد معجون ابن سبیل جست معجون فواد و قلب نفس که از پز باشد نافه و بسیار  
 مقوی معده صفت آن گل سرخ نفل زنجبیل و دانه نفل زرد و در طول و در حینی اسارون هر یک و در جزو مصطلکی زرد و نیمه انیسون  
 هر یک یک جزو چند بید ستر نیمه چرو کوفته نیمه با سندان گل یک زرد و در گل قند سربت و در شقال معجون براسه اختلاف معده بی  
 تنقیه محمول حکیم منصور علی مرحوم صفت آن مرارید ناست پسته بلبله کالی کشین قر قشر هر یک مثقال طباشیر  
 تخم حاض گل گاوزبان پوست ترنج هر یک سده نبات سفید شش توله نبات را بگلایب قوام ساخته او و نیمه آمیزند و سده باشد  
 بالقرع جوب جینی چهار ماشه و وقت صبح بخورند غذا موافق مزاج پزیز از لبنیات و حموضات و بقولات کنند معجون که طالعینوس بنایت  
 ستوده و می گوید که در تقویت جگر و دای و دیگر ستر از این نیست و در صلابت معده و جگر هر یک را قمر است صفت آن مرزوق  
 بست و پنج شقال زعفران یک درم قصب الزیره و در شیشعان هر یک و در شقال مقل ابو و دانه هر یک و در نیم شقال و در حینی یک  
 شقال سلیخه نیم شقال سنبل الطیب سده شقال صمغ لطم هر یک چهار شقال شمه خابص شانزده شقال بدستور مقرر معجون سازند و در  
 در صورت حرارت مزاج قند سیه فیون و زرد البیج و خاک کوره میشود معجون گل که درم جگر و معده و استسقاء و اسهال و در معده و دانه  
 صفت آن گل سرخ چهارده درم پنج سوسن هفت درم یزدی جینی یک منسول هر یک یک شقال و نیم سلیخه زعفران هر یک  
 سده درم مر نیم شقال مرو زعفران را در سرکه حل کنند و دیگر دواها کوفته نیمه بدان یا سیزند و بمسل بپوشند معجون و سید الورد که  
 و استسقاء ممول است و بر کصداع یار و سردر و دوا در معده و قنص سده و جگر و تحلیل و ارام و دیلات و فتح صودا و خمر و دود  
 طنین لیزر سودمند و در صفت آن سنبل الطیب مصطلکی زعفران طباشیر و در حینی او خراسون قنص شیرین غافش تخم کشون فوه



لک مغسول تخم کاسنی تخم کرفس نذاد و طول حب بلسان خود عرقی بر و احد یک درم گل سرخ برابر سه او و یک کوفته بخینه عمل سه وزن او و بر قیاس  
 آورده بسیار نضر شربت از یک درم تا دو درم است معجون کلک کلک پنج بار و دو که در استقاع الحار است مثل است صفت آن  
 برگ ماویون که بهفت بار در سر که تر کرده خشک نموده باشد غدا یقون پوست بیلله زردانیر یک پنج درم عصاره انشین سه درم پنچ  
 سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم زرد رب السوسن از هر یک درم تخم تخمین خلوس خیار شیر فانیان از هر یک یک پانزده درم تخم تخمین و فلوکوس  
 فانیان در آب بیک درم حل کرده صاف نموده بقوام آرد او و دو دیگر کوفته بخینه بشیر شد خوراک از دو درم تا چهار درم معجون زرد شک حار  
 مانع استقاع طبعی بار و صفت آن انابر بار بس بهفت درم گل سرخ تخم کاسنی لک مغسول راوند هر یک چهار درم تخم کثوفت خافف  
 سنبلی الطیب سارون از انیه انیسون دانه پنی هر یک دو درم انشین اوغری صعلی عود قوه سیله هر یک یک درم عمل سبب خشریت کثوفت  
 بعرق عنب الثعلب و اگر حرارت در مزاج باشد بشیر تخم خیارین دو درم در عرق مذکور بر آورده و بهند معجون زرد شک بار و نافع حار مزاج  
 مقوی معده و جگر مفید استقاع که با حرارت باشد صفت آن زرد شک پنچ درم گل سرخ چهار درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی  
 هر یک سه درم مغز تخم خیزد رب السوسن لک مغسول تخم شاپره هر یک دو درم طباشیر صندل سوده سنبلی الطیب هر یک یک درم  
 صعلی عود رب انار نیم پاوشه یک چند او و یک چند شربت دو درم و اگر لیست طبع بود حب الکاس پوست بیرون پسته هر یک  
 یک درم افزایند معجون مدر که بهجت اولد بول در استقاع طبعی بکار آید صفت آن قشایرین و حبیتی سیه هر یک یک درم  
 سنبلی الطیب بخ فلاح او و سارون از هر یک دو درم کوفته بخینه فصل کث گرفته معجون سازند شربت یک درم معجون انیسون که  
 در استقاع طبعی خرب بلا تخلف است صفت آن انیسون فطر اسالیون حب الفاضل و نیزه کاشم سعد چند بید ستر سوز و انار  
 سنبلی الطیب حب بلسان جاوشیر حلیت انودان سارون و عفران هر یک یک درم پنچ و ج مغز یا دام نیزه سیاه سداب گرد یا ناخواه  
 صغیر و دو تو خوجان برگ غار چند و تخمیل غار یقون اما کوب گوساله و یا گاو سوخته هر یک یک درم فصل قوام کرده امیزند شربت نافع مزاج  
 با اما الاصول و شربت زردی حار معجون نافع حرارت بیکر متعل و دیرقان بعد صل صفت آن مغز تخم خیارین سه درم گل سرخ  
 تخم کاسنی زرد شک هر یک چلد درم صندل سوده طباشیر هر یک دو درم آب نقوع قره بندی چهار تولد شربت انار شیرین و نیزه شربت بیکش تولد  
 آند و چند ایضا که بر قان محلی و انافع است صفت آن کشیزه متقشر سه درم گل سرخ یک درم طباشیر یک درم کوفته بخینه  
 بشربت سیب بشیر شد شربت یک شغال باوه درم شربت سیب معجون طحال که پسر بگذازد و دوازده جرأت و بعلی سینا است  
 صفت آن پرسیا و شان زوقا خشک تخم تخم کشت سادی کوفته بخینه فصل معجون سازند راگردین معجون پوست  
 ج کبر قشور بیون و قیق پنچ سوسن و ج ترکی که مانیطوس که از یکس مغز جبهه الحضر افرا سیون حرث شونیز غار یقون انیسون و سرن  
 روید جوی پوست بیلله کابی اهل طرطرا فلفل سفید هر از این او و به مناسب دانند اندرین معجون اضافت کنند قوی تر گردد  
 معجون ذرب برائے اسهال معدی منقول از بیاض استاد مغفور صفت آن گلزاره داشته پوست بیرون پسته  
 ناخواه کند هر یک شش باشد کوفته بخینه با مویز یا زاده بشیر شد خوراک نیم تولد بعرق با دیان معجون سنگدانه معمول و



بر او عاچ و ام الاخوین هر کدام نصف جز و کوفته بخینه با عمل صاف بسرشد و یک شقال به بند سجوان اسود که اسهال ملجی مفرس در  
 زحیر البانیات نافع صفت آن انیسون چندید ستر میعه سالک بزرالنج زعفران مری اسارون تخم کرفس سیلج کل انسی کلکار کندر  
 ناخواه مساوی کوفته بخینه با سه وزن ادویه سل بسرشد شربت می درم آب به آب ساق معجون مجرب براسه زرد که در در  
 ووه ریگی از سوزن معضم مع بلین طبع داشت صفت آن سافنج زرد باد بودینه دانه یل قرقل صطلی سیل الطیب جزو با سدر  
 کوفی خوشان زرب نارنگ هر یک دوم ناخواه بکدرم کند حب الاس هر یک سه دم قند سفید سه چند خوراک و شقال معجون  
 که براسه زحیر شخی ریگی نرب انشاک است صفت آن قسط شیرین حب الفارسه کوفی هر کدام یک و سیل الطیب ریگی رومی  
 و مثل هر کدام نصف جز و سدر بیره سیاه سدر و س که با عود هندی هر کدام پنج جز و کوفته بخینه با عمل بسرشد شربت می درم معجون  
 قویج در قویج ریگی و لنبی نفع عظیم دارد و با دایع معده ریگی و لنبی نیز فایده بین کند صفت آن برگ سداب بودینه خشک  
 فلفل ناخواه کرد و یا کاشمش زخیل دار چینی و فلفل مساوی کوفته بخینه بشند سه چند معجون سازند معجون نافع اکثر انواع قویج و از قویج  
 انشاک است صفت آن مغز بادام تلخ یک جز و زخیل خوشان عاقر قرقص فلفل سیاه هر یک نصف جز و عود هندی بود  
 انسی صطلی هر یک ربع جز و کوفته بخینه با عمل معجون سازند و درم استمال نمایند معجون سهل که قویج البانیات نافع است انخواه  
 مواد سوداوی بنماید بعد از نفع و منزل امراض حارده است صفت آن رب السوسن قونیانه شوی نشاسته بسفاج  
 گل سرخ هر یک پنج شقال بیلید سیاه پوست بیلید کابی روغن بادام مغز تخم کافیشه هر یک بست شقال سارگی گل بنفشه هر یک  
 نسی شقال عمل دو چند است با یک در آن ساد گل سرخ و بنفشه و بیلید سیاه هر یک ده شقال بیلید کابی بست شقال و بنفشه  
 باشد بقوام آرد و ادویه کوفته بخینه در آن بسرشد شربت بخینه شقال معجون قمری که قویج بکشاید صفت آن زخیل فلفل  
 از هر یک بست دم قونیانه درم خرما تخم در کرده مغز بادام برگ سداب هر یک شصت درم خرما یک شانه و در سر که خیس اند و بکوبند  
 و دیگر ادویه کوفته بخینه با نیم عمل معجون سازند شربت سه درم تا چهار درم معجون راحت قویج را در یک ساعت بکشاید و به سرعت  
 اسهال آرد صفت آن فلفل و فلفل زخیل زیره کرمانی سداب قرقره خوشان از هر یک ده درم قونیانه شصت درم عمل صد و  
 چیل درم شربت یک شقال معجون کسینج قویج بکشاید صفت آن کسینج تخم کرفس چندید ستر از هر یک جزوی قونیانه نیم جز و عود  
 را در روغن بادام بسازند و کسینج را به سل بلکه و هم کسینج و دار و با و دیگر کوفته بآن بسرشد شربت سه شقال معجون که قویج ریگی را  
 نافع و از مجربات است صفت آن سداب خشک خوشان سیلج کبر سافنج هندی از هر یک شصت شقال یک کوفته یک شب در  
 گلاب خیسایند پس بچشانند تا نصف رسد پس صاف کنند بعد از آن زرد باد و صطلی نارنگ عود هندی پوست ترح و فلفل کاشمش تخم  
 کرفس سافنج هندی انیسون اوخا سارون تخم ترب از رب معقروا چینی بودینه حلیت زرد کرمانی قرقل حرف بابلی از هر یک دو نیم شقال  
 چندید ستر نصف وزن یک و لنبی مذکور کوفته بخینه پس سه وزن صیج ادویه سل و گلاب مذکور بخینه باقی ادویه را بدان بسرشد و اگر خواسته  
 باشد در روغن بادام تلخ بست شقال فوس خیار شیره قند که که خواهند اصفاف نمایند معجون سنا که اسهال برقی نماید و دفع مواد معی



یک تولد نبش الحیدر بر دو تولد عمل سفید شمرست بی شیرین هر یک پانزده تولد رب سبب شیرین ده تولد بدستور مقرر مجنون سازند  
 معجون برائے شخصیکه اجزای خون بواسیر بانصفت معده و اسهال داشت بسیار فایده کرده **صفت آن** تخم حاض حب الی  
 بلبله سیاه هر یک بود و دوطباشیر و اندیل بریان آله پوست بیرون پسته نبش الحیدر مسادی میل و رب بر الما حصفه سه چند بشیر  
 خوراک و درم معجون مجرب شخصیکه عارضه بواسیر داشت چون خون از ان بسیار جاری شد نصف جگر و تیج اطراف بهر مساند  
 چون از علل سوزانفسیه شفایافت باز بواسیر است خون بواسیر گردید **صفت آن** مر یا س آله مر یا س بلبله هر یک سه جلد زرد  
 میانه صندل سفید بگلایه سوده تخم کاسنی هر یک و درم پوست بیرون پسته بسد کبر راحب الی اس زهره و بگلایه سوده طباشیر تخم  
 حاض گل سرخ هر یک و یک درم شربت انار شیرین و ولایتی شربت انجبار قند سفید هر یک یکچند آدویه قند و بگلایه بقوام آورد و بر زهره شربت  
 آمیزند آدویه آمیزند و مجنون سازند خوراک و در شقال معجون مقل که نافع بواسیر بیخی پنجه ممول **صفت آن** پوست بلبله کابلی  
 پوست بلبله آله و اندیل با دیان هر یک و درم نانخواه سانج انار شک زنجبیل صغری و دار فضل هر یک و درم مقل شانزده و درم مقل  
 در روغن زرد صاف نمایند و آدویه کوفته بچینه بد و چند عمل بسر شد خوراک و در شقال فوعدر گیکر کطج زهره کند و بواسیر را فایده دهد  
**صفت آن** مقل ده شقال کیر انج شقال انجیر دوز و اندیل بیرون کرده هر یک بست شقال پستور و مجنون سازند شربت  
 سه شقال غذا گوشت مرغ و زرد تخم مرغ بدیند معجون از حکیم واحد علی برائے بواسیر در دگر قبض و حرقت بول و ضعف و رخ و دیگر  
 اعضا سے ریسه و عیار نافع **صفت آن** مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم نیلوفر موصی سفید بر واحد کیتول تخم لیون شقال هر یک  
 یک نیم تولد شلب مصری سه تولد مغز با دام شیرین پنجه تولد و اندیل سه شمشه زعفران ماشه قند سفید مضاعف آدویه در گلایه راحب  
 بقوام آورد و مجنون سازند خوراک از کیتول تا دو تولد مجنون که برائے تقویت کرده و شانده واه حکیم شریف خان صاحب مرحوم بر خود  
 آزموده اند **صفت آن** مغز با دام مغز پسته مغز جلغوز مغز حب الهنہ تخم خشکاش کخی مقشر مغز قندق مغز حب القل مغز حب الخضر  
 دار چینی خولجان موچرس از هر واحد سه ماشه مغز نارچیل همین تودرین داد الاچی خور و کلان از هر یک چهار ماشه کشمش شش ماشه  
 موز شش ماشه شش ماشه خرمه سلیمان تولد شقال مصری تخم کرفس لسان العصفایه و روغن عقرنی پودینه خشک گلایه شیر تال یکماند کبابا بچینی  
 بسیار زنجبیل دار فضل پوست ترنج خشک مربی ترنقل تخم زردک تخم شلغم بلبلون تخم کوچ زر بنا و مخات بن دادی هر یک دو ماشه  
 سنبل الطیب غلظت شرب از هر یک یک ماشه چینی و دوام فوه دو ماشه قند سفید چهارده و هم ترنجبین سفید نیم پا و عمل سفید چهارده  
 دام زعفران یکماند پستور مقرر مجنون سازند معجون حجر الیهود و مفتت سنگ کرده و شانده و ممول **صفت آن** حجر الیهود  
 دو تولد چوب انگور سوخته مغز حب قرطم مغز تخم خیارین تخم غلظی غلب هر یک تولد تخم کرفس مغز تخم خربزه هر یک نه ماشه مغز تخم کدو  
 شیرین شش ماشه عمل سه چند خوراک کیتول فوعدر گیکر از بیاض علویجان که مفتت و خرزج حصاة و رل کرده و شانده است **صفت**  
**آن** حجر الیهود و پنجاه درم کچ اسارون قرطمانا مغز تخم خربزه تخم کدو تخم کرفس مغز حب قرطم و دو مغز تخم خیارین تخم سندیانه مغز تخم کدو  
 مغز تخم فانیون از هر یک پنج درم سائیده با سبب چند آدویه عمل صغری بسر شد شربت و درم ماسه دم معجون و دیگر صفت سنگ کاف



نیا برادریه سرق بید مشک خواب پاکو سیر نمیریدرم بدستور میجرن سازند لوه خلد میجر محرب بنافع مذکور صفت آن سقر  
 شست این سقر خسته آو باو هر یک یک توله حب التفت شک سرانی جزا بسود یا دیان هر یک دو توله تخم کشوت تخم کرم هر یک سه توله  
 سقر تخم خیره سقر تخم خیارین کا کج سقر تخم کدو هر یک پنج توله کوفته بخینه با عمل سفید بهشتاد توله میجرن سازند و در سوز و دیگر تخم ترب بجای  
 سقر خسته آو باو لاست و وزن تخم کرم یک توله میجرن بید الله براسه تفتیت حصاة نهایت مجرب صفت آن قران  
 چما سیه لک صفت مسوق پنج ایش محرق رما عسرب ساد پنج کرب نشی رما دارب حجر استخ رما د پوست تخم مرغ که بچست بر آو رو باشد  
 جولا بسود صغ جوز ترکی بر واحد یک شقال فطر سالیون دو و صغ آلو شکط مشخ تخم خطی فضل گرد هر یک یک نیم شقال جله را یا دو وزن  
 او و عمل سرشته از یک شقال تا سه شقال باب طبع خشک بخود سیاه هر یک هفت ماشه که در نیمه آن آو آب جوشانند تا ثلث بماند  
 صاف نموده بخورند میجرن عسرب که براسه تفتیت شک گرد و مثانه نهایت مجرب است صفت آن خضار سبب  
 سه درم و نیم بطنیا نایک بخورم زنجبیل یک درم فضل دار فضل بر واحد دو درم و نیم کج کا کج بخورم چند بیدستر چهار درم کوفته بخینه  
 بمیل سه وزن او و میجرن سازند و شش ماه گزارند شربت اذواگی تا دو دانگ آب کرم یا شیر و تخم کرم هفت ماشه در عرق  
 اتاس بدیند میجرن نافع در گرد و تفتیت حصاة و مقوی باه و مجرب صفت آن اینسون تخم کرم کرم کدو تخم شبت قرنفل  
 تا قرقر قاشکی نو نیمان بزر الیج کنگار گل سرخ زنجبیل جوز بواسنج هندی دار فضل طباشیر اسکند ناگوری قرقه خاشاک سیه و در بر هر یک  
 و چهار ش سقر تخم خیره سقر تخم خیارین بر واحد توله بمیل الطیب با دو قاعده صند هر یک هفت ماشه کوفته بخینه و عمل سبب کف گرفته میجرن  
 سازن شربت او و درم تا سه درم میجرن کدو در جهت تقطیر البول و سرعت انزال و سیلان بینی و ندی مجرب صفت آن دار چینی  
 یک درم صغ عربی مرتجان بادیهان که یا زنجبیل تخم ریجان کا کدو بان هر یک دو درم کند و کر صندل سفید گل راشی دم الاخون باد بخور  
 قوری را و هر یک دو شقال تخم شمشاش سفید پنج درم شمشاد کف گرفته سه وزن او و میجرن سازند میجرن و درج  
 براسه تقطیر بول که از سردی مثانه بود سخت سودمند است صفت آن کندر اهل سعد تا بخوراد رب السوس  
 هر کدام یک جز و درج ترکی دو جز و کوفته بخینه با فانیند سنجری میجرن سازند و شبت ت غاب بقدر فندی از ان بخورند میجرن  
 براسه تقطیر بول که از ضعف مثانه بود و مجرب بوعلی سینا صفت آن بلبله کابی بر بان یک جز و همین سرخ نصف جز  
 بود و خشک حب الاس سندر و سمر کندر سعد سیاه هر یک سه جز و قرنفل نصف جز و در اسن خشک حب الملب هر یک  
 دو جز و بمیل آله مرلی میجرن سازند ایضا که صین باب قوی تر است صفت آن بلبله سیاه بلبله کابی مشک هر یک  
 بخورم هر جز و یک ستر هر یک یک نیم درم کمر با سدر هر یک دو نیم درم کندر حب الملب هر یک ده درم بمیل میجرن سازند و عمل الدوام بوزن  
 یک شقال بخورند میجرن بلوط براسه منع افراط بول که در بول آمده صفت آن کندر حب الاس پوست بلبله زرد پوست  
 بلبله که در فضل تاخو که با هر یک سه درم زرد سیاه در پنج درم سدر کوفنی معصکی بزر قنب هر یک نیم درم بلوط چهار درم چند بیدستور  
 آو در خورند و در مثقال لوه خلد میجر که جهت سلس البول و تقطیر آن مجرب است صفت آن بلوط معشر بریان یا زده درم

حرف مخم سداب هر یک یکدم کند حب الاس چون با اسبابه تر فعل سیاه هر یک دو درم سعد شونیز بربل هر یک سه درم و نیم  
 خنک بندرم کوفته بختی بصل بمرشد شربت زنده شغال تا چشغال معجون فلا سفید نانغ سلس البول و ادجاع مفصل دور و پشت و  
 گرد و منقحی و صبح باه و مقوی با منمده و اشتهاد و انغ بلغم و سیان صفحت آن ز غبیل فلفل و انغسل و از منقحی آمله بلیله شعلع  
 بندی ز ماوند جرج خصیة الثعلب مغز چلغوز ه پنج باور مغز تاز بیل از هر واحد دو درم تخم باور بخودرم و یز شفته تنی در عمل معصی دو درم  
 یاس وزن اوویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از دو شغال تا چهار شغال و انطاک نوشته که ترب معجون مقصوره تقویت با  
 معجون فلا سفید است که در از پخته قدیم او کفید شربت الحیدر تخم باور پوست ترنج افزوده و همه اجزا مساوی گرفته بدستور معجون سازند  
 از جمله ترکیب بحره تا ریاق الذهب بختیون فینوش است معجون خربت الحیدر و انغ کثرت بول و هم مفید سرعت انزال  
 صفحت آن خربت الحیدر در بصل دو درم بلوط گلنا از هر یک ده درم طباشیر بزرگ زرب سیاه ناخواه کرو یا پوست بلیله در دو درم  
 بلیله آمله بلیله سیاه هر یک سه درم عمل سه چدر شربت شغال تا دو شغال معجون کوکوتو ملی سلس البول سیلان منی بجزا و رو  
 و نانغ عجم مزاج و جرب است صفحت آن کند یک درم صندل سفید و صغ ثعلب الزریه تخم هاض صغ عربی طباشیر هر یک  
 دو درم حب الاس دو شغال اقا فیا گلنا از هر یک سه درم کوفته بختی با قند سفید و چند بیل بمرشد شربت نیم درم معجون  
 ماسک البول تالیف حکیم علویان که سلس البول و بول و دفرش و سیلان منی و دودی و ندی و کثرت سیلان و احام  
 و ملوبت فرج زانغ انست بحدیکه اگر یاس از علاج آهنا شده باشد مفید آید و تجربه رستیده صفحت آن که پخته منی کیشال  
 و چهار دانگ پوست بلیله کبابی بلیله سیاه هر دو درم و من بریان کرده کات سفید شسته از هر یک دو شغال هفت بلوط قند کند از هر یک  
 نیم شغال شعله نانغ حب الاس از هر یک چهار شغال خبیة الثعلب یک شغال کوفته بختی مویر صغ مقداش شست شغال کوفته و گلاب بنفش  
 تا سطر شود اوویه را بان بمرشد و هر روز دو درم از ان تناول نمایند بعد از این شربت صندل و درم گلاب پانزده درم تخم فرخ شاکت دم  
 درم کرده بپوشند و گلاب مرادیه یا سفینه سوده یا قوت رمانی سوده و رقی نقره هر یک دو شغال مغز استه قمر بندی که از نانغ هر یک چهار  
 شغال کوفته بختی عنبر شنب یک دانگ موسیالی دو دانگ هر دو درم و من پوسته گداخته اضافت نموده و وزن مویر سستی شغال و در برابر اول معصی  
 بتمام و افکاره میشو و بر سرعت انزال نیز مفید می افتد و ضعف قلب و نانغ و کرده و منی کند معجون قسط که مداومت آن بر بول  
 فی انفرش و کثرت بول مجرب و معمول صفحت آن قسط شیرین سعد کوفی بلوط کند در فلفل هر یک پنجاشه ز غبیل سه ماشه فلفل  
 دو ماشه عمل سه وزن اوویه معجون مجرب براس بول فی انفرش صفحت آن بلیله کبابی بلیله سیاه بلیله آمله هر واحد شغال  
 بلوط در هر یک کیشانه روز کرده و بر بیان نموده هفت شغال مسندروس سعد کوفی را من شک میبه مایه کسلا از هر یک پنج شغال مرکی سه  
 شغال هر دو کوفته بختی بشو و شیر و آمله بتمام آرد و یک شغال وقت خواب بخورند و مداومت نمایند و در نصف دیگر کنند و عجا و مسندروس  
 معجون که در تقویت باه مجرب است صفحت آن ماقتر حرا و حنجران مغز بلار مغز بادام مغز چلغوز ه است گند ناگوری هر یک سه درم  
 جزو بول ثعلب بصری شغال نیمین خود در بین ز غبیل هر واحد دو درم و حنجران مایه کسلا از هر یک سه درم تخم کوفی هر یک تو فلفل و لایز







اشفاق علی جماعتی هر یک نه باشد چوب بی نیم پانزدهن کنی این سفید بر او یک نیم قول بوزیدان و دو ماشه مغز پوست مغز چلغوز و هر یک  
 یک پختناک مغز بادام نیم پانزدهن جینه سیاه سبز نه دوازدهن نبات سفید نیم هزار لجم ام آورده همه او به برشته خوراک یک توله بر سبزه زرد  
 ترشی بادی معجون کوشنج که در تقویت باد مجرب صفت آن مغز تخم کبک کوه و کلان شاد و شبل الطیب مغز غنچه وانه هر یک  
 سه توله خج چوب بی نیم تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم موسلی سیاه هر واحد یک نیم توله از هر جزو بنیل به ریشه خولجان هر یک یک توله کندر فلفل سیاه  
 دار فلفل زنجبیر عاقر قرقا تر فلفل هر یک شش ماشه کوفته جینه در شند بعضی کف گرفته آسیر نه خوراک نه باشد معجون که نبات مقوی باد  
 است و بار بجز بر رسیده صفت آن غلب مصری شقاقل بهن سرخ دار چینی موسلی سفید موسلی سیاه موسلی بل و بنیل کبک ریشه  
 هر واحد یک نیم توله تخم شتر تخم کدو تخم پیاز تخم شبت هر یک یک توله فلفل سیاه دار فلفل هر یک نه باشد شند کف گرفته سه و نیم چوب مع  
 پرست و معجون تیار سازند و هر روز ده ماشه بخورند معجون خصیة الغلب که نبات مقوی و مقوی و مزید معنی و مصلوب و کرم و دوزخ جاع  
 و منقطع و هیچ شصت و بار بجز بر رسیده صفت آن خصیة الغلب و دوزخ و درم مغز غنچه وانه و درم مغز چلغوز و کدو تخم شتر تخم کدو  
 دار فلفل هر یک هشت درم بایه شتر از برای تخم درک شقاقل مغز سر کفشک زنجبیر کاشک سوبان کرده هر یک سه درم کوفته جینه بایه  
 سه چند عمل کند بکره مقوم بر شند قدر شربت و در شقاقل معجون مقوی بایه آورده اند حضرت جبریل از حضرت عزت جل شانہ  
 بجناب رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم آمد و هر یک تقدیر یک خود از این معجون بخورد و نبات منقطع و بنجسته و الطابا نیز خواند و در تقویت باد  
 بید نوشته اند صفت آن خولجان شبل الطیب جزو بودا عاقر قرقا و چینی کباب چینی عود بندی ناگ کبیر از هر واحد دو درم معطلی  
 خرفلفل هر یک یک درم مشک فالحس یک درم نبات سفید سه چند همه بدستور معروف معجون سازند و هر چند که کند شود بهتر است شتر  
 یک درم معجون مجرب بجم عاقد بر بندی که تعریف این برکے شصت و تیج به باه بسیار دوده و یکسانیک سیل یک سیقات داشته بود نبات  
 مرغوب او فتاده صفت آن غلب مصری نه درم دار چینی خرفلفل مغز نار جیل مغز بادام مغز چلغوز و هر یک سه درم زرد تخم انگون  
 سنبل الطیب هر یک دو درم تخم پیاز تخم شلغم نام مشک لباسه سانج بندی هر یک یک درم مغز مغز و مقشر بریان آورده و منب دل سفید  
 قاققین هر یک چهار درم پوست خشتا شصت عدد انیون فالحس شش ماشه کافور سه ماشه بایه یک شقاقل خرمائے تازه است و یک  
 از عفزان و در شقاقل شیر گاو تازه یک نیم مل شکر سفید عمل سفید هر یک یک مل خرماد و طل خرماد و شیر برشته بند نامر خود پس پانزدهن بوزد  
 و شند بیدام آرد و درغن قنب بقد رساسب گرفته او و دیگر گرفته باریک نموده بآن چرب ساخته و از د و بقد دراز و درغن مذکور او به و لافطه  
 سازند و بر دارند و در غلظت صغیری بگذارند و بقد خرفلفل از این معجون بخورده باشند معجون مقوی باد و مسک صفت آن بنجیل از چینی  
 غلب مصری شقاقل جزو بودا سالن المعافر معطلی از عفزان دار فلفل گل سرخ بوزیدان بهن بنج نیم لیون تخم خربزه هر یک و در شقاقل  
 مشک عجب انقل هر یک یک شقاقل مسک چند معجون سازند خوراک از یک درم تا دو درم معجون صغی جهت قوت باد و دفع  
 سرعت انزال و سیلان منی و تغذیه آن مجرب است صفت آن صغ عربی آرد سنگم از آرد خرماد هر یک یک هر عاقر کبیر  
 مغز نار جیل مغز سیاه مغز بادام مغز چلغوز و هر یک یک درم الاچی خود دار چینی زنجبیل هر یک یک درم فلفل و نیم درم فلفل و از یک درم نبات

[illegible]

بالمتاحه ستون و از او به یقین ام آورند پس مغز بلوام شیرین متشبه مغز قندق مغز چاغوز و مغز کرکمان از هر یک دو مشتقال نرم سوده و قندق  
 کند پس دو به لاول را بآن و اگر سرکه منظور نباشد عرض ورق قشطلیست شقال خوب چینی را جو شاییده آب از آن حاصل بقوام آورده  
 او به را بآن بپوشند که در فعل خود قوی تر خا بدو معجون حار مقوی با باد مزاج صفت آن آن در تبخیل شقال خورنجان غرق  
 جریز قرقم گندم بپودن سادی کوفته بچینه شمشاد خالص آب پیاز سفید ستون و از او به یقین ام آورده امیزند معجون و دیگر الطایف نوشتند  
 که شمشاد بر انگیزد و بی زیاد کند و غریز نماید و اساک آرد و از آن کب مجرب به است صفت آن آب خشک تر آب پیاز سفید  
 هر کدام یک رطل با هم آمیخته بخود سفید و آن آب ترک کنند پس صاف نموده با شل آن شیریناده گاو یا قیصر قش آسیر بند و سدا و قیصر  
 بزنجبین و زان حکم کرده صاف نموده لعل قدر کفایت بر آتش تسخیر و هند چون تمام برود از آتش فرو آورده آرد و گندم آرد و بخود آرد  
 حلبه کچید سفید مغز با و ام مغز قندق تخم شمشاد هر کدام یک اوقیه زنجبیل قر قش و داجینی تخم جریز تخم شمشاد کندر محمود بپزند هر کدام  
 ششدرم پوست بیضه مرغ نشاده شلخ زنگاو قنطیر گاو خشک هر یک چهار درم عاقر قرحا زنب طلای قسط شیرین هر کدام  
 سه درم کوفته بچینه لعل مذکور بپوشند و بعد سه درم استعمال نمایند معجون همین مدنی مقوی با دهنسک که مجرب  
 فقیر در آمده صفت آن تیج بل جیبد سیاه سر بانی سندر سو که تخم او سنگ عاقر قرحا مال مکانه گوهر و تخم کنوج موچرس  
 گوشت چنای منغ عربی ثعلب مصری هر یک یک و ام موصلی سفید و دوام دار چینی قر قش جوتری هر یک یک بپوشند ماشه جوز با  
 یک و ام زعفران چهار ماشه جنبید ستر نیل و ام صطکی روئی یندام سل نیمه آثار بطور مشهور معجون سازند معجون دیگر بپزند  
 نوشتند که این دو استادمین ذکر کرده اساک قوی میکند بسیار بی و تقویت اعضا نماید صفت آن قر قش  
 یک نیمه توله قاقه صناع جوز با لباسه هر یک دو توله عصاره بادیان پنج توله زعفران نیم توله مغز با و ام نیم رطل بوب بپزند آثار  
 شربت سیدب هر یک یک نیمه رطل شلخ طبرزدی رطل او به را ساید و در بوب و سل و شکر را در یک رطل کحلای بقوام  
 آورده بپوشند و بیک دو جبهه مشک و عطر خوشبو ساخته و رغن قنطیر بر آس صفت نئی بپوشند درم و بر لعل متوسط و و چند این  
 و بر آتش قوی سه چندان آمیزند بر آس ارباب دل معتاد بشر بقبایات نیکو است معجون مصلب قضیب و میوهی و مساک صفت  
 آن پسند سوختنی لباسه جوز با و قر قش داجینی از هر یک پنج درم کچید سیاه متشبه صفت درم جمله را ساید با عمل معجون  
 سازند شربت مقدار ستون و ام معجون شلخ المرکیس که بر سرعت انزال و سیلان زخم مجرب صفت آن بلبله کابلی  
 بر آن یک جزو بمن سفید صفت جزو حب الاس پودینه خشک سندوس مرکی کندر لباسه هر یک سه جزو قر قش نصف جزو خشک  
 حب اللبب هر یک ده جزو کوفته بچینه بشیره آملی معجون سازند معجون عطائی جهت سرعت انزال و تقطیر البول نافه است  
 تالیف میر عطار الله صفت آن مصلی کندر رجفت بلوط بزرگ ثعلب لبان ساوی کوفته بچینه با شل و و چند او به بپوشند  
 معجون دفع سرعت انزال مقوی با دهنسک و مصلی رقیق صفت آن پوست بلبله زرد و بلبله و آمله خرمایه بریان  
 ثعلب مصری میدد خوب فاذ خشک مصلی سیاه و سفید بلبله تخم کچ سگاو خشک مغز کنول گندم پستان اندر جوشیرین



بلبله سیاه بهر عنق کجا و بریان کرده و چنگل سخی هر یک از شقال نیز از صنب غنیم شقال موزینه بخت بخت شقال نبات سفید شقال  
 شقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب امردان هر یک چهل شقال شربت فواکه شیرین گلاب هر یک است  
 شقال چون سازند معجون بنام کشاد که در تقویت باه نیز عیب النفع است صفت آن مال نمکانه سید و چوب تخم و انگور  
 مغز تخم کوبی هر یک پنجم در مصلی سیاه مصلی سفید به سید سیاه به سید کوبی شنب مصری هر یک سه درم شقال مصری دو درم سیاه  
 بسیار به سید چوب چرس جزو هر یک یک درم و نصف غنیم شیرین شش یک است انار شند خالص سداب و میمون سازند معجون برائے  
 علت آینه که اندامه شور افند از جزرات انطالی صفت آن غازیقون عاقر قرحا سداب هر کدام یک جزو تر به موصوف ساقی  
 گل سرخ هر کدام نصف جزو مغز بادام تلخ پنج جزو کوفته بخت لعل سرشته چهار درم آب غنایه و نفع بدهند و آب باقی بخت  
 فوبت حقه کنند معجون که در درم رحم بطنی بحرب است صفت آن سنبل الیب مرکی سیاه قسط هر یک دو درم قسط از خردک  
 هر یک یک درم و شند نیم پاؤ معجون سازند خوراک یک درم و صنادق آبرون و فلفل بهر لعل آرد معجون که در درم و از حقیق و بول منفعت عظیم دارد  
 صفت آن تخم کرفس بادیان انیسون هر یک دو درم شکله اشبع ریو نغین قسط اسارون حماما حل جده هر یک سه درم  
 کوفته بخت با سبب جدا گل کف گرفته بهر شند و بر باد و بقدر یک شقال خورند البضا که در حیض است صفت آن  
 قسط تلخ ریو نغین حماما حل اسارون سیاه شکله اشبع هر کدام یک جزو و اهل نصف جزو همه را کوفته بخت بهر لعل کف گرفته بهر شند  
 و یک شقال آب طبلوخ بویا سخی بدهند معجون که در فسل ولادت بیجیدن است و نیز در جفت صفت آن مرکی  
 چند به سید سید ساد هر واحد یک شقال و از حقیق اهل هر واحد نیم شقال کوفته بخت و شند خالص آمیزند خوراک دو شقال معجون  
 که آب رفق از فرج زن منع نماید و درین باب بحرب است صفت آن موچرس سپیاری طبایع لاشا ستم گل منوم  
 مازو سکی سبز گل سرخ حب الاس بلبله بلبله آله از هر یک شش باشد مصلی سیاه و سفید هر یک تولد پوست انار به ماشه و در آب  
 انار شیرین هر یک دو درم نبات غسل با لسان صفت سه چند او به آینه بخت بطریق معمول معجون سازند شربت علی الصلح یک تولد و از حوضات  
 و او به و از غنیمه شربت بهر یک معجون از برائے دفع رطوبت ساد از فرج زن بحرب و برائے انما فی مردان نیز مفید است  
 صفت آن پوست فالحه پوست درخت بهول پوست درخت گولر پوست درخت کمرنی پوست درخت مسوره  
 پوست درخت کچال پوست درخت موسری پوست درخت جامن پوست درخت برگ پوست درخت جهری هر یک یک پوست  
 برنج ساقی نیم پاؤ و سداب نیم کوفته و شست آنرا بچوشاند چون چهار آلتار آب به اندامات نموده برنج ساقی و آنرا انداخته باز  
 بچوشاند تا همه آب و برنج جذب شود برنج خشک نموده ساید و پس بگیرند تا سسته شود و در روغن بریان سازند و مغز تخم خرپزه  
 چهار تولد موچرس گل بادامه مایین خرد و دو کلان زنجبیل و از فلفل اسکند بهر لعل هر یک شش باشد کوفته بخت سفوف سازند و فلفل را  
 دو باره کرده چهار تولد و نیم آفتابیر چوب بند تا کوه شود و سپیاری بهار گوشت خشک نموده کوفته بخت مادیه سفوف آمیزند و مغز تخم  
 خربزه و اسلابه کرده یک جانمده بابک انار شکر سفید بقوام آرند و چنان گویند تا نمکمانه نیز در روغن بریان نموده صلا کرده و خسل

بجهن سازند همچون سپیدار منی پاک برائے سیلان در طربت ارحام صفت آن مایین خورد مایین کمان هر یک  
 و دوام بنشیند و باه کل فرخ هر یک بنجدم گردند پیایم یا کو نفل سرخ پاؤ تا ناول نفل را کوفته در شیر ماده کا و سسته تا به جستانند  
 و بخفجه هم بنزد تا خوب بنخته شود پس شکر سفید سته پاؤ آمیزند و بنزد تا بقوام آید را کش خرد و در ادویه سابق کوفته بنخست  
 آمیزند و خوراک بقدر حاجت بخورند همچون نخل از بل تجربه منقول صفت آن زهر بود بزرگ گویای است بدنه والا ابل  
 که در کمال جانی و کوی رسید با تدریس رسد منسول بهمنین خولجان هر یک بنجاش در مرغ خصیة الثعلب مرورید تا سعه هر یک باشد  
 بعسل کوفته برشته شود سه روز هر روز یک باشد تا بقدر نخل مزاج و قوت بخورند همچون معین گل که نسخه آن در جوارشات  
 مذکور شد همچون برائے منع کثرت اسقاط که از سرچ بود صفت آن زرد باد و مرغ خلطیت جدید سترماز و سبز بلما شبر  
 هر یک یکدرم زنجبیل و درم مشک داغی کوفته بنخته بعسل سه وزن ادویه کف کوفته همچون سازند و یک شقال بخورند همچون جاف  
 الجبین بخت زمان حامله که عادت باسقاط دهشته باشند هرگاه شروع ماه دوم شود هر روز یک شقال بخورند بجز بخت املی از  
 اسقاط ایمن باشند و مکرر آزموده است و اباحت بر حل هم بنماید صفت آن انتشاره طایف نفل شایع گوزن سوخته گلکار  
 ابریشم قرص هر یک یک شقال مرورید هر جان بسید شیب سفید گل سرخ گل رنی کشیده خشک عود هندی محلی زرد باد کباب چینی هر یک  
 دو شقال کوفته بنخته بشد خالص و شیر آله مرلی هر یک سی شقال سرشته همچون سازند و اگر منع شایع نوره قیصری قیصری است آمیزند  
 لوه عذیرک تا لیث حلوان را زنه که اطفال را و پیش از وقت ولادت ساقط شوند و اینها جهت بعضی زنان که طفل ایشان را زنده نزنند  
 بوشش بهم برسد و یا مرض ام العیال حاضر میشود و موجب هلاکت میگردد استعمال این چون برایم حل پیش از آنکه ماه ششم رسد تا چهل  
 یکروز باعث دفع آن میگردد و موجب است صفت آن مرورید ناسته کربالائی شیمی بسد محرق منسول سندن سفید سندن سرخ  
 ماز و سبز بلما شبر مرغ خنجر مل عود صلیب ابریشم قرص عود خام پوست پنج بجا گل رنی ابریک دو نیم شقال مغز تخم مهند و ده تخم خرد  
 منتشر ابریک پنج شقال و درق ملادق نقره از هر یک بست عدد غیر از هفت و دو دانگ و نیم شربت عود و هفتاد و پنج شقال نبات سفید بکشد  
 پنج شقال اصل بعضی بجا شقال بستور مقرر است سازند و در ابتدا نخل هر روز یک شقال بخورند با گلاب ده شقال در روز دیگر و صلیب سق طلا  
 مطرح است و وزن شربت عود نخل شقال و نبات بجا شقال و شند بست شقال و بعضی این همچون زرد باد و سبز بلما و دن شربت عود و ساقط  
 غرض ایندو چنین محفوظ ماند و بعضی گویند که مکرر بخورند که از غرض ایندو مایین همچون دختر سید باشد پس مناسب که لباس زرد باد و سبز بلما و دن  
 سفید هر یک دو نیم شقال عود خام پنج شایه ابریشم خام هفت و نیم شقال زیاد کنند که فرزند زین پیدا شود لوه عذیرک که حامله چهار ماه را  
 خفتان شدت عارض شده این همچون نهاده است ناله کرد و صفت آن آله مرلی دو عدد گل سرخ کشیده گل کاؤ ز بان سندن محرق  
 گلاب زهر مرچ سوده هر یک دو دوام طباشیر بهمنین گل سرخ زرد باد کباب ابریشم قرص و مرغ عود هر یک یکدرم عود هندی نخل الطیب  
 مصطلک هر یک یکدرم کوفته بنخته بگللاب و عرق کبوتره سه چند قند بقوام آرد و ادویه برشته و اگر دو چند قند گیرند و یک چند خردند  
 شیران ستر باشد همچون سکه که سرخ شود که برائے قوت مکرر زمان و لا و شش فصل سندن صفت آن



از کبلیس نیم پاکو فستور نیم پاکو در خون زرد و سبک یا کوشک کاهو بخورشان تا علیل نشود پس این ادویه ساینده آمیخته بقوام شکرا آمیزند و مغز  
خربزه مغز حب السنه نشانه هر واحد و توله اسکندری صلی سفید و چرس گردند ناگوری ستاور هر واحد یک توله سانج هندی  
صندل سوده سیخ گل و بادیه هر واحد نه ماشه خار شک و اقل فلفل سیاه سنبل الطیب سعد کوفی مغز تخم کونج چندا گویند هر واحد  
شش ماشه یکستور بون سازند همچون براسه زن ان که بعد ولادت استعمال نمایند جهت قطع سیلان آب و تنگی مزاج و دفع  
پر سوت نفع است و مقوی معده و کمر بل و آمده صفت آن لباسه زعفران الاچی خرد و از برکاتش ماشه جوز براسه ماشه  
قرنفل پهل چیته و صیغی گل پسته گل پیاری از هر یک یک توله خراکوپره هر یک دو و از دودرم خربا و ام زعفران و هر یک نیم پاکو مشک  
سه ماشه شمسه وزن ادویه ورق نقره بست و پنج عدد همچون که در مرض حدیه و ریاح افزوسه و غیره تجویز حکیم عابد رسیده صفت  
آن سنبل الطیب اسارون گل سرخ مصطکی و عرقین از هر یک یکدوم هر یکی ده و درم زربا و پنج عرقین از هر واحد سه و درم تخم کونج هر یک از  
هر یک چهار درم کوفته بخته بشند فاصل سه پنجاه ادویه بقوام آمیزند خراک سه و درم آب نیلگریم مدومست نمایند فوعد دیگر که چون سه روز  
بخورند و سه روز بگزاردند و طبعی و روحی بنایت سودمند است و شریع و مجرب و اول و انطاک است صفت آن غار بون  
ترید سفید مفاش سور بخان هر کدام هفت و درم پوست بیلکه کابی بسفنج فستقی خولجان هر کدام پنج درم کبکینج اشق قندطافینی کوه  
چهار درم صبر مصطکی عاقر قرحا جلیانان صاحب الغار قرنفل فلفل سیاه هر کدام سه و درم کوفته بخته باشد چند عمل مصغی بر شند شربت و شکر  
باب نیلگریم و انطاک نوشته که آنچه در وجع مفاصل و عرق النسا و نفقرس و غیره تجویز کرده ام از ترکیب مایین دوا است همچون  
مسحی در دوا هشت و سرعت انزال را که از برودت باشد سود دارد و صفت آن گل سرخ سعد کوفی سداب عاقر قرحا  
قرنفل سنبل الطیب مصطکی زربا و زعفران قاحتین جوز بوماساوی قند و غسل سه وزن ادویه و غسل در گلاب بقوام آورده همه ادویه  
کوفته بخته آمیزند همچون چوب چینی که بر لکه و دوا هشت بار و پنج نفع است صفت آن براده چوب چینی هشتاد و  
شقال گل کاهوز بان پنج کبرکین تودرین بوزیدان شقال گل نسیمین پوست ترنج سور بخان ابریشم مقرض صندل سفید  
اندر جو شیرین هر یک سه شقال هفت نهادی یک توله مغز انجاک و پسته و حب الزلم و بادام چلغوزه و جوزی و گردگان و  
نار جل مرورید ناسفته هر واحد یک توله بسد یا قوت هر یک چهار ماشه مشک غن هر یک سه ماشه و قند بالنا صفت چند قوام  
ساخته آمیزند و شربت و شقال با عرق چوب چینی که در عرقیات گزشت همچون سور بخان که در دوا جاع مفاصل چهار محمول  
است صفت آن اسارون زربیل زیره سیاه و اقل فلفل هر یک دو درم سنار کی پنج درم سور بخان ده و درم شمسه وزن  
ادویه بولین متعارف بون سازند شربت بنجاشه ناودرم فوعد دیگر که نوشته بخته است و دوا جاع مفاصل بعد از تنقیه بل می آید پس التام  
است صفت آن سور بخان شیرین هفت و درم سبانه کی پوست بیلکه زرد هر یک سه و درم اسکندر بدو مضمون هر واحد  
دو درم زیره سیاه شیطیح اسارون زربیل و اقل فلفل برگ خنابا و از هر یک یکدوم غسل سه چند همچون مفاصل تالیف فلفل از لای  
که بوج مفاصل مجرب است صفت آن مغز بادام خردل سنانه کی از هر واحد یک جز و مصطکی شش جز و سور بخان نیم جز و

نموده و صفت شیطانی چون هندی عاقل تر و عالم تر و راجع جزو کوفت نیست باشد سه چند او و به بقوام آورد و سه شقال قد شمرست  
 است معجون چوب چینی تالیف حکیم علی نافع مریض مناسبت بار و مزاج مستعمل بعد تنقیه و واقع ضعف قوی و کسل است  
 در رنگ رخساره نیکو کند. صفت شش آله چوب چینی بست در دم شکلی عود غرق زعفران هر یک بچند گرم و اینی سبل الطیب  
 سوزنجان شیرین سانبه آهسته قرفل دانه بیل قفل گرو دانه فلفل نوزیدان چند بیدستر زنجبیل شیترج کل سرخ کون  
 اینون خوشن بیان جوز بودا بهمنین هر یک سه گرم شک یک درم غسل سه چند و اگر چند بیدستر امیل پیدالشو و عرض آن  
 چند را اندازند و خوراک تیار و شقال معجون چوب چینی با عشب تالیف حکیم علونیان بهست در و معاصل حادث  
 بسبب آفتک که شش از مدت بسبت سال بوده و ضعف ماه و هیچ قوت مانده نفسانی و طبیی وقت شصت طعام داشت  
 و بوزن تعالی ازین معجون در بسبت و یک روز و دفع مرض او بکلی گردید صفت آن عشب مغربی برده و پانزده درم چوب  
 چینی موصوف با همه صفت و سنی نموده و بشاد درم گل گاوزبان لبناخ فنتقی با و پنجه به از هر یک دو درم مویز شسته یک دیگر  
 نموده و در پنج نیم من کلاب غرق بید شک یک شنبه نیمه ساند و روز دیگر و دیگر سنگی یا سی تازه قطعی دار نموده سر آن را بطبیق  
 منافی پوشانیده و اطراف آن را تخیر و گل حکمت یک نموده سنگی بزرگ بر سر پوشش گزاشته مقدار پنج نیم من بهیم تسلیم در یک  
 در شش و در این سوزنجان تا تمام رسد پس در یک روز و دو آورده و هالند و بالا بید و نبات سفید یک من تیر و غسل صفی یک دیگر  
 غرق و داخل نموده در قدر ضاعف پوشانند و کف آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس بگردن و اینی سیالی بهمن سرخ بهمن بنیسه  
 سانسنگی و خندان سوزنجان دانه بیل صطکی روی از هر یک دو درم چوب چینی اعلی نکی و پنجه درم شنبه نیم شقال زعفران چهار دانگ  
 پوست بلبله کابی پانزده درم کوفت نیمه بر سر نموده و نیم شقال سح و کون در شام بخوراند باین قوه چوب چینی که دو شقال  
 چوب چینی را در یک من آب بر سر سوزنج چوب چینی پاک من بهیم شش نمایند و چون بهیم تمام شود و آورده سر کرده نگاهدارد نصف  
 صبح با چون بوزن و صفت دیگر را شام با چون بیا شامند و در کف با و در پنج عتربی با و پنجه نیمه شش گل گاوزبان از هر یک دو درم  
 لاجورد و سول و چتر زنی غسیول هر یک دو پنجه نیمه اضافت کرده و زین چوب چینی چل و پنجه درم نموده بسیار رفید آمد معجون بلاه و پنج  
 مناسبت معمول حکیم منصور علی صفت آن هر دو را با صفت به پوست بلبله کابی کشیز مقشر از هر یک یک شقال طباشیر  
 تخم حاصیل گل گاوزبان پوست تخم هر یک سه ماشه سانس سفید شش تول نبات و کلاب قوام ساخته او و به آورده آسیرند و بر روز  
 سه ماشه با بقوی چوب چینی چهار ماشه شمرست آهسته و توله نامد از یک ماه بهمند و کلاب دانه و غزاق و افق مزاج بخورند از دانه و کلاب  
 با مان گندم و دیگر آن دار و نبات و بقولات و دمنه است به برزد و روشن با و درم شکلی و اینی نامد از معجون که بقیه حی را مقید  
 صفت آن مغز تخم که در شش نیم تخم کاسنی مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر از هر یک هر یک سه درم گل سرخ طباشیر صندل سفید  
 هر یک دو درم گل سفید یکا چند نبات سفید و پنجه بهیم و مقرر بقوام آورده او و به بر سر شش معجون در پنج از هر یک سه  
 عواد الدین شیرازی است چون روز نوبت قبل از نوبت ساعت مقدار دو نموده و تا نیم شقال بخورند البسته در سه نوبت قطع کند

و سبب است بحسب لولوصفت آن چندیدست حلیت و ارتقای ترنفل شونیز صرافت می رسد سائکله هر یک سده درم و نیمون سداب  
 قطنل گرد هر یک یکدرم عمل برابر جمله و در شونیز حکیم منصور علی صاحب که از تجربه خود نوشته اند درم و نیم و سده درم و نیم و داخل است  
 معجون مصحفر منادون و سودا و نیم و جوشش بدن و سر را نفع و منج با ده الطفال و غیر الطفال را داغ و مجرب است صفت  
 آن پوست بلبله نه دو پوست بلبله کابلی پوست بلبله هر واحد توله آله منقی شاه تره گلوزیره سفید هر یک دو توله کشنیقشر  
 گل مصحفر برم و نودی برگ خالصدل سرخ و دها یا هر واحد توله اصل سفید و چندا و نیم کشش سبز یک چندا و نیم و معجون سازند  
 معجون عشبیه تالیف حکیم فریدون خان که جبت آتشک و اخراج مواد سوداوی و نفی و منج مفصل مجرب و معول صفت  
 آن پوست بلبله نه دو چهار درم پوست بلبله کابلی پوست بلبله سیاه شاه تره بسلج تردید موصوف انقیون هر یک یکدرم  
 آله سده درم برگ سنا و در عشب مغربی غنچه عمل سده وزن او و نیمون سازند خوراک از نهفت ماشه تا یک توله و گلاب خوش  
 عشبیه چوب چینی پاؤ آمار درین ترکیب نموده شد بر لای مواد سوداوی بسیار نافع آمد و در نسخه حکیم کفایت الله خان عشبیه سده توله  
 است و کل سرخ ده درم و لا جورد و منقول سده درم منقح کدوئی شیرین پنجره موزینق غنچه و معول تردید و بسلج و وزن عمل  
 و پنجد و مشر و چندا و نیم و بقوام آورده پوست و نیمون سازند و ماشه لعرق شاه تره یا عرق باور پنجد و نیم و خوردن و تصفیه ماده سوداوی  
 در باورنگ و نفع قبض نهانیت مجرب نوشته و مکرر به تجربه رسیده نو علیگیر از تالیف حکیم بهر علی خان برائے استعمال  
 ماده آتشک و قمری حنیفه و شوره سوداوی و دوا صیر و تصفیه خون معول صفت آن عشب مغربی هشت و نیم توله چوب چینی شش توله  
 بسلج برگ سنا و هر یک سده توله با دیان براده شیشم براده آبنوس چهار سده بلبله سیاه هر یک یکدرم گل سرخ برگ شاه تره  
 برگ سر به که برگ خا عنب الثعلب هر یک یک توله گلوانیوسون گل با بونه گاؤز بان گل گاؤز بان هر یک نه ماشه خابانی دوازده عدد و شمد  
 خالص و و نیم وزن بهر او و نیم بدستور معجون ساخته چهل روز و غله جودان نهفته از یک توله تا دو نیم توله بخوردند تا قورمه و نان نه زوایه نمک  
 یا کم نمک نو علیگیر قرح و جروح نهفته آتشک و ناصور و آله قدیمه و حدیثه و خار کش و داغ و اجاع مفصل و مقوی اعضا  
 و مناسل صفت آن با دیان صندل سفید هر یک دو درام بسلج منقح سنا و کی هر یک شش و درام عشب مغربی و دوازده درام  
 شمد خالص است چهار درام قند سفید یک آمار یا صرف شکر سفید یک آمار و بهمن معول و دارا کو فته بیخته وزن نموده معجون سازند  
 خوراک یکدرم صبح و یکدرم شام آب بطیخ عشب که یک و درام عشبیه را با بخت آمار آب خالص جوشد بهند هر گاه ثلث بماند صاف نموده  
 با شمد خورند و بجای آب بهمن آب استعمال سازند و آب دیگر بخورند و اگر با عشب یکدرم چوب گرجش و بهند بهتر قوی تر بود  
 و در نسخه دیگر وزن عشب و سنا هر یک هفت و درام بسلج چهار درام عمل و قند سده چندا و نیم است و قند استعمال آن آب غلیظ است  
 غذا گوشت بز را درج یا مرغ بانان خیر نو علیگیر که برائے آتشک و مواد مختصره و استقار لطف و قبض و نفع را داغ و تصفیه خون  
 در رنگ بشوره گلگون کنی صفت آن عشب مغربی پنج رطل برگ سنا با دیان هر یک دو درام و نیم بسلج منقح شکر و درم  
 صندل سرخ چهار درم قند سفید پنج رطل عمل نیم رطل بقوام آرد مجرب است و در بیا حق یعنی حبس بهمن وزن با دیان

و صندل سرخ هر یک ششدرم و برفنج و دانه دهن مرد و قند و عمل هر یک یک نیم پاؤ است و در پیسفیدش ورم اضافی نموده و خوراک  
از یک توله تا یک نیم توله و در وصف آن نوشته که تنغیه مواد آتشک از بدن با کلیه نماید و نفقه تولد و تناسل را صاف کند  
و فشارش و چاهن و کلفت را در سار و در دو و مفصل و شکلی ملغ و جمیع امراض سوداوی را نافع و معجزان و غیره و دیگر مصل نافع  
آتشک مقوی قلب مفید طلل اعضا و تناسل و ادو جاع مفصل که بسبب آتشک باشد صفت آن آتشک خاص  
ورق طلا هر یک نیم درم ورق مشرق و زعفران هر یک یک درم سورنجان بوزیدان هر یک یک نیم شقال و غیره و درم هر یک  
ابریشم مقروض گل سرخ تخم خشخاش برفنج مرادید ما سفته با ورنجوبه کاؤز بان هر یک یک شقال و مغز تخم جزیره و قلب مصری هر واحد  
و و شقال پوست بلبله کابلی کفگیر متشرفه و تخم کدو سه شیرین مغز تخم تر بوزهر واحد سه شقال و عشب مغربی بست توله عشب رازیانه  
ریزه کرده و شب و عرق کاؤز بان و عرق شاهتره و عرق عشب الثعلب هر واحد یک آنار و گلاب نیم آنار و کرده صبح بخور شاند و تا بعد  
بماند باید صاف کرده و قند سفید نیم آنار و عمل نیم پاؤ داخل کرده و بطعام آرند و او به دیگر گفته بخته سمجون سازند و در و شقال تا دو  
نیم شقال خورند و کاسه درین نذاکا فدی یک نیم شقال افزوده و بعد دفع مرض آتشک که گری و قهاست باقی باشد استعمال نموده  
چسب است نوع دیگر طوائفی ضعف معده و خفقان و بقیه مواد آتشک داشت ازین سمجون فایده کلی یافت صفت  
آن کاؤز بان برفنج پوست بلبله کابلی مصلی ابریشم مقروض گل کاؤز بان گل سرخ و مغز تخم کدو سه شیرین صندل سفید  
سود و طباشیر پوست تخم پوست بیرون پوست درونج هر یک یک شقال و دانه بیل زهره و گلاب سود و تخم کشنی از هر یک و و شقال  
زعفران یک درم عشب مغربی بست و شقال را نیم گرفته و یک آنار عرق شاهتره و شب خیساید صبح بخور شاند که طبع بماند و آب نمک  
شکر سفید سه چند او به حل کرده و بطعام آرند و او به گفته بخته آمیزند شربت و و شقال با عرق کادی و گلاب و عرق صندل سمجون  
و چوب چینی که سسل است و عمل برائے اصلاح خون فاسد و اخلاط متحرکه صفت آن با دیان صندل سفید گوتازو  
انسیون هر واحد یک درم پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله کابلی شاهتره پوست بلبله جزائیه مندی تربد سفید  
هر یک دو درم سنار کی چهار درم عشب مغربی و دانه دو درم چوب چینی نیم پاؤ قند سفید یک سیر عمل پاؤ سیر و بختور  
مغربی سمجون سازند سمجون چوب چینی بخت با ورنج و تقویت باه و بیجیدیل منقول از بیان حکیم بقا خان صفت  
آن چوب چینی همه صفت موصوف نیم پاؤ سنار کی که هفت توله برفنج مفتقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله  
با دیان دو توله شمش خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آنار اول همه او به جدا جدا گرفته بخته نبات و عمل را گلاب قوام  
نموده او به اندک اندک بدان انداخته حل نمایند پس در ظرف چینی باریکند و صبح چهار توله و وقت شام دو توله بخورند و در کسند و دیگر  
برفنج چهار توله و عمل استی توله است غذا پاک و مرغ و گوشت حلوان نوع دیگر دافع مواد آتشک و امراض سوداوی مقوی  
اعضا و ریسه و باه صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آمله تر با سطوخ و دس بنین زرخا و با ورنجوبه هر یک سه  
درم انسیون برفنج هر یک یک درم لاجورد و خول جبرائیلی منقول در و نچ سبل الطیب شقال و ثعلب مصری بوزیدان

در چینی قرطبی جزو اولی سرخ حیدرندی بر سر منقش بر یک کیشم بر چوب صیفی برادر سه اودی سل سه چند خوراک یک شقال  
 معجون چوب صیفی که دهن مواد آشک و فساد خون است صفت آن چوب صیفی بیل شقال مغز تخم که دو شیرین  
 خفناش سفید هر یک چهارم گل سرخ بیل سیاه شاهره و اندسته مندل سفید کاج پوست بیل مغز تخم خیارین کشید خشک  
 تخم کاهو هر یک درم بلایه هر یک درم هر یک درم ریوند ظانی یک درم عمل سه چند خوراک حسب حال لودع دیگر  
 دافع مواد آشک و بطنه است صفت آن پوست بیل زرد پوست بیل کابی بیل سیاه پوست بیل لعل لعل معطر  
 مندل سرخ تخم کاهو چوبه بفتاح گل سرخ تخم کاسنی گل کاوز بان شاهره مغز تخم که دو شیرین مغز بادام کشید منقش هر یک  
 چهارم تخم خفناش سه درم کاوز بان ده درم چوب صیفی نیم پاؤند سه چند لودع دیگر دافع مواد آشک بعد منقبه باغ صفت  
 آن چوب صیفی قمر اول عرق دوری لادن بگرم کرماند و چهل شقال اول ورق و ورق ترشید و آب صاف کرده میخ  
 ابو شانه هر یک نصف مایه صاف نموده و قد سفید میخل و عمل پاؤسیر کرده بقوام آرد پس مغز تخم که دو شیرین مغز تخم هندیان  
 مغز تخم خیزه هر یک دو شقال پنجمین گل کاوز بان باد میوه بفتاح فستقی مرادیه ناست کبر بالاجرد و مغلی سونجان هر یک  
 شقالی حبس بفتاح نیم شقال مشک بندرم ورق طلاق فقره هر یک بندرم عرق بید مشک گلاب هر دو حد پاؤناده و افکار ده  
 میون سازند سرشته یک تولد برق بید مشک و عرق کاوز بان و گلاب بخورند معجون شاهره دافع فساد خون و گرمی مزاج  
 و میضرب و کله صفت آن پوست بیل زرد کابی پوست بیل لعل برگ سر بود که بیل زردی هر واحد کله شاهره و تولد  
 چراته اصل السوسن هر یک درم تخم خفناش دو شقال بردن کاوز چرب کرده و سه چند بقوام آرد معجون شاهره و چیت  
 چرب باغ و بدست صاف مایه خارش میکند صفت آن ریوند چینی یک درم چوب کادی دو درم برگ شاهره و پنجه درم برگ  
 سناوی پنجه درم پوست بیل زرد ده درم بهر کوزه در کفش سه وزن اودی بهر شید خوراک سه درم بیدر آب فواید معجون کبر  
 تصفیه خن و دفع حرمت صفا بکای آید صفت آن عنب اکو بخار هر یک ده دانه ترندی چهار تولد شاهره کشید خشک  
 هر یک دو تولد شب و آب خیساییده صبح بخورند چون چهارم حصه باند صاف کرده یک نیم پاؤشگر بقوام آورند و بعد قوام  
 این اودی بلایه تر منقش هر یک دو درم گل سرخ زرشک تخم کاهو تخم کاسنی هر یک یک درم زرشک رده گلاب حله و اودی و دیگر کوفته  
 و افکار ده میون سازند و اگر عرق کادی قوام نمایند بهتر است معجون غیب دافع بواسیر و خدر و فساد خون و مواد آشک و معمول  
 صفت آن پوست شانغ غیب پوست زنب برگ غیب پوست شانغ و غیره شوی هر یک چهارم شاهره کشید چوب صیفی نیم پاؤشگر  
 بیل زرد کابی پوست بیل سیاه شیطون گل سرخ باویان ساسنی بفتاح ریح هر یک دو درم کوفته چیت بهر چند خوراک  
 بهر شید شربت تولد و در خوردن این اندر شوی و بادی بر سر زنده نماند کم خوردن معجون که در بخار و امراض سوداوی بهتر از معجون  
 نجاج است شربت سید صفت آن بنفشه پنجه درم قرطبی ناسته درم باویان انیسون کاوز بان بیل سیاه بیل کابی  
 بیل زرد کابی بیل سطریشی هر یک درم بفتاح سناوی یک درم و اودی درم بهر جوش خورشید سیزده درم گل سحر

فوقین هر یک پانزده درم آب آلود چهار آنه را حاکم گیری همه را گرفته خسته بآب آلود نیز تیرش می چون سازند تعدد خوراک هست باشد  
 نایک تولد معجون از مختصرات دیگر که صاحب بیست و نه درم چرب و معدول صفت آن پوست بلیله کابی بلیله سیاه و اصل  
 منقحی شیط طرح هر یک سه تولد و از فلفل خردل بنارسی هر یک یکین تولد استیل منقحی هفت و نیم تولد و زعفران از اوراقی هر یک پانزدهم جام  
 تولد براده دندان فیل بست و سه ماشه شمه صاف خام می تولد و اگر یک نیم تولد سیرا و غیره شش پنجه اضافه نمایند اولی است معجون  
 ساخته از هفت ماشه شمع سرخ نموده بعد برنج پیغز آید و بایک تولد رسانند و در هفت پیغز نموده و قدرت رب شانی مشابه و کسند و اگر  
 از کاسنی و کوه و برگ خنای و شامه و یک نیم آن را پوست بچ کاسنی برگ و شکوفه کاسنی هر یک پا و آنرا گاو زبان نیم پا و عرق کشیده  
 بقدر نیم پا و هر دو معجون استعمال کنند و یک هفت صحت حاصل شود معجون اطریط لال نافع از برائے برص سفید صفت آن  
 اطریط لال یک درم عاقر قرحا تریه سفید زنجبیل از هر یک دانگی باشد و درن او و سه صنفی بر سر شده و بعد از تنقیه به سمات بیاشانند  
 و در آن آب نشینند و موضع برص را کشند و دارند تا آفتاب برآید و عرق کنند و در اول نهایت تا در سوم موضع برص و آبله  
 گردد بعد از پنج روز آب بالکلیه بر طرف میشود نو بعد از هفت برص صفت آن پوست بلیله کابی بلیله سیاه و سفید  
 هر یک یک درم زنجبیل کند و از فلفل و از چینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم اطریط لال سه درم شمشیر سفید سه درم چوب و در سه  
 معجون سازند معجون چرب صفت آن پوست بلیله کابی پوست بلیله آلفا تسیمون دو و چهار و حد بچ نیم  
 قرصه و از فلفل هر یک چهار درم چوب عاقر قرحا شیط طرح هر یک دو درم کوفته نیمه باصل معجون سازند و آستاده و در متواتر هر روز نیم  
 پس تا پنج روز بزرگ نمایند بعد در پیستور سه روز بچزد و بچین استعمال نمایند ایضا معجون سهیل و مجرب برائے برص  
 صفت آن فلفل سفید فلفل سیاه و از فلفل و از چینی قرصه پوست بلیله سفید برنج کابی منقشر جز بهر واحد یک شقال  
 حب النیل شش شقال تربید سفید شکر سفید هر یک بست و چهار شقال بچه را بار یک سایید و بچیزد و در سه بر سر شد شمرست او  
 برائے اسحال از نیم درم تا هفت درم یا نه درم و برائے ترقیق ماده و اجابت آن هر روز یک شقال بر نار بآب گرم بخورند و تا  
 ایام کثیر آن را استعمال نمایند معجون برائے پیست و پرست که دست و پا سرد میشود مجرب صفت آن کندر زنبار ویرسا  
 هر یک پنجاه شمشیر و چهار شمشیر و یک ماشه مشک نیم ماشه سایید و بلیله آستاده و در سه بر سر شد شمرست او  
 برائے آنکه در او پیرس بجای آید و باشد سفید صفت آن بلیله سیاه و درم بلیله بچیدرم فلفل دو درم و نصف زنجبیل  
 کل پنج درم از هر یک یک درم و نصف کبدر و کافور فانیه سفید از هر یک یک درم کوفته نیمه  
 بصل مرابایه بلیله سرشته تیار سازند شمرست سه درم سفیدی سودا که بر وقت شده باشد و کدو صابای عمدا و در پیستور ساز  
 حیوانات و سبوات مرطبات مثل شیر و ماکه و طب و از سکر متواتر از استعمال گلاب و کافور و کثرت حمام و ابی و تریه و صعب و در  
 هر یک مرطبات و آب برت و کثرت شرب آب و تخمه و جل نمایند ایضا که درین باب بسیار نافع از شیخ از کس صفت  
 آن خمر است که در هر چهار درم بلیله بست و درم عاقر قرحا تریه سفید زنجبیل از هر یک دانگی باشد و درن او و سه صنفی بر سر شده و بعد از تنقیه به سمات بیاشانند  
 و در آن آب نشینند و موضع برص را کشند و دارند تا آفتاب برآید و عرق کنند و در اول نهایت تا در سوم موضع برص و آبله  
 گردد بعد از پنج روز آب بالکلیه بر طرف میشود نو بعد از هفت برص صفت آن پوست بلیله کابی بلیله سیاه و سفید  
 هر یک یک درم زنجبیل کند و از فلفل و از چینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم اطریط لال سه درم شمشیر سفید سه درم چوب و در سه  
 معجون سازند معجون چرب صفت آن پوست بلیله کابی پوست بلیله آلفا تسیمون دو و چهار و حد بچ نیم  
 قرصه و از فلفل هر یک چهار درم چوب عاقر قرحا شیط طرح هر یک دو درم کوفته نیمه باصل معجون سازند و آستاده و در متواتر هر روز نیم  
 پس تا پنج روز بزرگ نمایند بعد در پیستور سه روز بچزد و بچین استعمال نمایند ایضا معجون سهیل و مجرب برائے برص  
 صفت آن فلفل سفید فلفل سیاه و از فلفل و از چینی قرصه پوست بلیله سفید برنج کابی منقشر جز بهر واحد یک شقال  
 حب النیل شش شقال تربید سفید شکر سفید هر یک بست و چهار شقال بچه را بار یک سایید و بچیزد و در سه بر سر شد شمرست او  
 برائے اسحال از نیم درم تا هفت درم یا نه درم و برائے ترقیق ماده و اجابت آن هر روز یک شقال بر نار بآب گرم بخورند و تا  
 ایام کثیر آن را استعمال نمایند معجون برائے پیست و پرست که دست و پا سرد میشود مجرب صفت آن کندر زنبار ویرسا  
 هر یک پنجاه شمشیر و چهار شمشیر و یک ماشه مشک نیم ماشه سایید و بلیله آستاده و در سه بر سر شد شمرست او  
 برائے آنکه در او پیرس بجای آید و باشد سفید صفت آن بلیله سیاه و درم بلیله بچیدرم فلفل دو درم و نصف زنجبیل  
 کل پنج درم از هر یک یک درم و نصف کبدر و کافور فانیه سفید از هر یک یک درم کوفته نیمه  
 بصل مرابایه بلیله سرشته تیار سازند شمرست سه درم سفیدی سودا که بر وقت شده باشد و کدو صابای عمدا و در پیستور ساز

و اسقمل باشد تا یک سال کامل در بدن خوردن و آنگاه خوردن بر آن معبر کنند بعد غذا تناول نمایند و غذای مشویات محوم نمایند  
 و از شور و ترس پرهیز کنند و بر و نهانک سود مشر و چرب نمایند و در بهشت نوشته کثرت خوردن اسطوخودوس و دارماصل  
 است سفید شدن مو میکند و از مجربات صاحب جوامع است سوط زهر و خفاف بر کس سیاه کردن موست مفید همچون کن بدن  
 صفت آن آردی سفید و روی سرخ تخم خنک شش سفید مغز بادام مغز چلغوز حب السند مغز فندق مغز حبته انخسار  
 جمله سادی ساجید بر رخن کا و چرب کرده شکر سفید است چند بقوام آورده آمیزند صبح و شام بقدر قوت بخورند همچون کزیا  
 الجوز است صفت آن چند بید شریج و از جرب و از جینی عاقر قرحا زعفران فلفل سداب طلیت مشک فلفل اصل  
 اجزای سادی نیم ساید باشد وزن آن عمل مصفی مقدم سرشته بچون سازند شربت یکدم تاته درم با پنجه ناسطینا  
 فلفل اصل پنجم و مغز فلفل کشیده در شمع صود بخارات و صدام بخاری از مجربات است صفت آن  
 تخم شمشاد سفید و سجاد تخم کاهوئ قشقرق تخم زرد مغز تخم خیار و از مغز تخم خیار بارنگ تخم خرده قشقرق یک سه درم گل سرخ  
 صندل سفید صندل سرخ طباشیر هر یک دو درم کشنیز شک قشقرق بارنگ کوفته نیمه شربت سیب و شربت بهی و قند نیمه  
 موافق حاجت بقوام آورده در آخر قوام قدری مشک زعفران داخل نمایند صبح بار و جنت منع بخار و دوار و سرد بخار  
 و نهانک بجز بستر از انتخاب صاحب نسخه صفت آن صندل سفید طباشیر سفید گل ارغنی باورنجیویه پوست برون پسته  
 پوست تخم هر یک دو شقال زرشک بیدانه فلفل هر یک شقال کشنیز خشک تخم خرده گل گاوزبان هر یک شقال گل سرخ  
 ده شقال با شربت سیب صد شقال بشیر شربت و ده شقال و در بعضی از مجربان شب نیم شقال ورق طلای محلول در  
 هر یک یک شقال فادیه معدنی یک درم آله مصفی بپوشال اضافه کرده میشود بنایت مفید میگردد و صبح بار و که در مالینولیا و خفان  
 حار موله است صفت آن مروارید ناسته کمره شیمی هر یک یک شقال گل گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کاهوئ  
 شیرین تخم خرده قشقرق هر یک دو شقال عنبر اشب ورق طلای محلول در قند و در آن یک و دو انگ رب سید شیرین  
 رب بشیرین از هر یک بست شقال نبات سفید یکصد و بست شقال گلاب بست و پنج شقال بید شک کشیری بست و پنج شقال  
 بمطریق محلول همچون سازند خوراک از یکدم تا یک شقال و گلاب گل سرخ صندل سفید هر واحد و ده شقال می افزایند صبح بار  
 براسه مالینولیا مجرب الشغ از تالیف حلویان صفت آن یا قوت رمانی مروارید ناسته لاجورد و مغلول هر واحد شش باشد  
 ابریشم مرقض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد و ده و ده تخم خرده قشقرق چهار توله مغز تخم خیارین سه توله عنبر شنب سه ماشه  
 ورق طلای در قند هر واحد و ده نبات می توله شربت واکه می توله گلاب عرق بید شک عرق گاوزبان هر واحد نیمه در قند  
 هر تب سازند شربت نیمه صبح است تقویت و خل مرقص صفت آن بلبله مربی آله مربی هر یک پنج عدد و شسته  
 بحر ق گاوزبان ۱۰ ذق شنب انقلب هر یک پانزده تا بیست و نه شود پارچه پز نموده با نبات سفید یک نیم پا و بقوام آرند  
 و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسته و ماشه کشنیز قشقرق تخم خیارین هر یک شش ماشه گل گاوزبان ۱۰ ماشه

سائید مشک خالص چهار سرخ سوده اسیرند پس ورق لغزو داشته مل سازند خوراک هفت باشد تا نه باشد مقرر حکا قوری  
 مقرر حکم علم علو بمکان که مکرر تجربه رسیده از برای بلوغیای مرقی و جویع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا و دم باشد و مستوی  
 جوع اعضا سست و نفاط آورد و خفقان حار و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت منتهی است و هفت  
 آن مرورید ناسفته که راسته ششی کافور تصوری زعفران هر یک دودانگ لاجورد و منسل حبه قطاس صندل سفید طباشیر بوست  
 بلبله کابی بلبله سیاه آله منقح گل کاو ز بان فنج گل سرخ اسطوخودوس هر یک یک مثقال مغز تخم کدو که ششیرین پنج مثقال تخم زعفران  
 مقشر با زرد مثقال زرشک منقح ده مثقال گل زنبق گل زعفران هر یک دو مثقال شربت فواکه ششیرین پنج مثقال نبات سفید  
 بقدر حاجت گلاب عرق بید مشک بقدر ضرورت نبات و شربت فواکه را به قیادت حل کرده با سائر ادویه آمیخته بر ستون  
 مرتب نمایند شربت یک مثقال و اگر دودانگ عنبر و ورق طلا و لافقه هر یک مثقالی داخل نمایند بهتر است مقرر حکم باغ سلول و دقوق  
 و قابض است صفت آن مرورید ناسفته که راسته ششی منقح عربی طباشیر رب السوس هر یک یک درم مغز تخم خیارین  
 صندل سفید سوده پوست بیرون پوست گل لعلی هر یک دو درم کشمش ششیرین پنج مثقال تخم زعفران هر یک یک مثقال  
 خشک ششیرین زهره سوده هر یک یک درم شربت سیب شربت حب الاس هر واحد یک نیم چند ادویه پیوسته و مرتب سازند  
 ایضا بهجت سلول صفت آن مرورید ناسفته که طباشیر برطلان عرق بسد سوخته صندل عرق تخم زعفران مقشر مغز تخم کدو  
 ششیرین هر یک دو درم تخم کاهوت مقشر صندل سفید صندل سرخ رب السوس خشک ششیرین یک درم گل کاو ز بان ابر شیم مقطر  
 پوست پنج انبار شادنج منسل هر یک دو درم کافور نیم درم عنبر اشب نیم مثقال رب سیب ششیرین بوست مثقال رب  
 ششیرین نبات سفید هر یک دو مثقال سرخ بار و ساوه تالیف حکم الکام میرمندی مقوی قلب دافع حرارت صفت  
 آن تخم کاهوت مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز خیار زرشک بید از هر یک یک مثقال تخم حاص صندل سفید صندل سرخ کشمش خشک از  
 هر یک دو مثقال طباشیر تخم کاسنی از هر یک دو مثقال دودانگ کوفته نیمه شربت سیب ششیرین بقدر حاجت مجون سازند  
 خوراک یک مثقال ایضا با نافع مذکوره صفت آن گل سرخ طباشیر کاو ز بان از هر یک دو درم مغز تخم خیارین زعفران ششیرین  
 از هر یک چهار درم زرشک بیدانه که با جان از هر یک یک درم شک دودانگ قند سفید و وزن ادویه چنانچه رسم است مجون  
 سازند خوراک از یک درم تاک مثقال و والداد جعفر الله شند در بیاض خود بین سفید و درم و زین نسف افزوده اند و زین زرشک  
 و کربا و مر جان هر یک دو درم تر قیوم زده اند و عود بکر مختصر باغ صندل و انجرو و بلوغ و نافع خفقان حار و ضعف دل و معده گرم و مقوی آن  
 صفت آن کافور تصوری یک باشد گل سرخ طباشیر کشمش مقشر هر یک چهار باشد کوفته نیمه شربت سیب و شربت  
 حاض بسر شدند و بقدر ناسفته ازین بخورده باشند سرخ بار و تالیف والد علم علو بمکان خفقان و ضعف قلب از سوره مزاج  
 مار طبیب و تمام بدن را نافع و جرب صفت آن مرورید ناسفته که راسته ششی از هر واحد یک مثقال گل کاو ز بان طباشیر  
 گل سرخ صندل سفید کشمش مقشر مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال تخم خربزه مقشر چهار مثقال عنبر اشب و قیوم



ورق نقره هر یک دو دانگ زب سیب شیرین بست شغال نبات سفید یکصد و بیست شغال کباب عرق بید مشک هر یک  
 بست و پنج شغال بدست و مرتب سازد و خوراک از یکدم تا یک شغال خرج بار و نیمه نوش مزه است و کثیر المنافع مشاهه شده  
 صفت آن یا قوت رمانی یا قوت زرد قشنگی یا شب سبز که با شیمی مروراید ناسته ورق نقره هر یک ده ماشه لعل بست  
 ورق طلا عنبه شنبه مشک انصاف هر گل کاو ز بان مغز گل سرخ جاشیر کشیزه مقشر از شمش مقطر صندل سفید گل ارغوانی هر یک یک توم  
 تخم زرد مقشر تخم کدو سیب شیرین هر یک ده ماشه قند سفید علی مصفی رب سیب شیرین هر یک یک پاؤ سیر کباب  
 عرق بید مشک عرق کاو ز بان هر یک نیم سیر بدست و مرتب سازد نو عذر دیگر مختصر تا لیفت مولوی جلال الدین ساکن امر و بهر  
 که در امراض حار قلب معمول است صفت آن گل سرخ گل کاو ز بان هر یک ده و نیم جاشیر و دو سیر مروراید ناسته یک شغال  
 کشیزه خشک که با شیمی هر یک یکدم کاو یک ماشه شربت صندل و انارین و قند سفید قوام ساخته آمیز خوشتر است و دوشغال بهر  
 عرق شیر اینضا مقوی قلب و دفع حرارت و کر ساخته شده صفت آن زهر مر و خطائی بگللاب سوده صندل سفید سوده گل کاو ز بان  
 گل سرخ مغز تخم کدو سیب شیرین مغز تخم خیارین کشیزه مقشر زرد مقشر هر یک ده و شغال جاشیر سفید و دو سیر زرشک خلول بگللاب  
 ده شغال شربت انار شیرین و لایچی بست و پنج شغال مر باک آملخته و در کوره چهار عدد و چند او و بهر و اگر قبض منظور بود  
 پوست برون بست یک درم شربت حب الاس بر شیرین است انار اضافه نمایند درین صورت قند بر او و بهر گیرند و اگر حرارت  
 مثبت اعضا اصلی باشد نیم درم کاو یک یک درم زعفران افزایند نو عذر دیگر شنبه خفستان و سوسن و سر و شاد با  
 بجدی و افست که گو یا بجر آتش بر سر نهاده اند لعل قند قیقال از خردون این مفرح فائده کلی یافت صفت آن مروراید  
 که با مرجان شنبه فاذر مدنی بگللاب صلا ی که دو تخم کاو ورق نقره کاو ز بان لاجرد مسلول زعفران تخم خفستان چرکیت یک درم گل کاو ز بان  
 گل بنفشه کشیزه مقشر و ده قاشقین بنین صندل بگللاب سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سرخ هر یک دو درم خربورق طلا هر یک  
 نیم درم مر باک بید مر باک آمله هر یک دو عدد شربت اجاص شربت انار شیرین و لایچی شربت زرد شیرین شربت هر یک شش  
 توم قند و چند پرستور و کباب بقوام آرد و کفج بار و سبی بمافطه صحت بهجت خفطان و دایم یاساے مزاجی و سوز مزاج و نار  
 قلب و دماغ و برانے نایین از امراض حاره و امراض حادثه اند سواد و ای محترق از صفرا و خون و غلظت است از جگر و مفید و مجرب  
 است تا لیفت حکیم علویان صفت آن مروراید ناسته که با شیمی لاجرد و مسلول فاذر برونعدی انار یک یا شغال  
 صندل سفید کشیزه مقشر گل نیلوفر گل کاو ز بان مغز تخم کدو سیب شیرین مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم خفستان مقشر گل سرخ  
 از هر یک ده شغال ورق طلا ورق نقره عنبه شنبه مشک خالص گل تخم یا گل و اعطاس تا قی زرد هر یک نیم شغال انار سیب  
 شیرین آب پشیرین آب زرشک هر یک بست و پنج شغال نبات سفید نو دوشغال بدست و مرتب سازد شربت  
 یک شغال قشج بار و مقوی دل و ملید خفطان حار و تب و دق و دفع بخار سواد و ای محترق و جلت نایین مجرب  
 مزاج بنایت نافع و معمول بکرات و مجرب بکرات صفت آن تخم کاو سیب شیرین مغز تخم خیار زرد مقشر تخم کدو سیب شیرین مغز

تخم خیارین تخم خرفه هر یک سه ماشه مرادید بسد کمر با سرطان منری سوخته ابریشم مقرض هر یک سه ماشه صندل سفید سرخ  
وانه بیل طباشیر هر یک شش ماشه گل سرخ یک توله و سه ماشه عود هندی و رنج زنباد بن سفید هر یک پنجاه زعفران کینیم ماشه و زنباد  
سه ماشه بنفشه یک ماشه شربت سیب شربت انار شیرین شربت بر هر یک چهار توله و رقی فقره هفت ماشه و یک توله کافور  
دو ماشه افزوده میشود فو عصاره کچر که سمی به طبیعت الارواح است و یک علم عریان بکبت شاهزاده محمد بیدار بخت بن اعظم شاه بعد رفته  
بیماری شطر الغب اسهال مزاجی و تبخ اطراف با وجود سوء مزاج حار غطر برائے تقویت روح قلبی و دماغی که بعد از امراض ضعف  
قوی و ارواح حادثه شده بود و جهت قوت طبعی و اعصابه ریسسه و معده تجویز کرده و ادست گمانید بسیار نفیخ کرده بشیر و کافور و زنباد  
و فریه گردیدند صفت آن مروارید ناسته سه دم ابریشم مقرض صندل سفید گاو زبان و درنجوبه کینیم مقرض گل نیلوفر بر کشتش  
درم پوست بیون اسپته درم تخم خرفه منقش و داده درم بنفشه یک نیم درم مشک خالص یک درم ورق طلاقی عدد و رقی فقره  
پنجاه عدد نبات سفید یک رطل بدست و مقرض تریب نهان شربت شقال تا دو درم مخمر بار و که برائے خفقان حار مجرب و بزرودی  
برطوت میکند صفت آن گل سرخ طباشیر مرادید هر یک سه ماشه باو بالا گل نیلوفر تخم خرفه کینیم خشتک کمر با صندل سفید  
و سرخ هر یک دو ماشه زرشک پنجاه مشک خالص یک دانگ بشربت سیب سرشته بیل آریه نبات سفید است نوع دیگر که  
خفقان و موی و صفراوی را بانه و و بسیار نافع است و مجرب و همیشه معمول صفت آن طباشیر سفید سوده و گاو زبان تخم خیارین  
هر یک سه درم آمله منقی پانزده درم صندل سفید گل سرخ مروارید ناسته کمر با سه شمع بنفشه سبز شربت سفید زهره و خطای سوده هر یک  
سه درم و نیم رقی فقره نیم شقال زعفران نیم درم مشک یک ماشه شربت سیب شربت بنفشه بن کینیم سفید و چند اوویه بدست و  
مقرطیاد سازد خوراک پنجاه نوع دیگر که جهت حرارت قلب و عطش که بشارت قلب بسبب سوء مزاج حار بدید نافع و خفقان را  
دفع و بارها تجربه در آمده خطای ارفع که سه نیانه و بکبت خرا که بعد از مرض ناقصین میشوند و تقویت آنها مستعمل و سهل صفت  
آن صدف سوده طباشیر زهره سوده هر واحد یک نیم درم گاو زبان تخم خرفه منقش کدوئیه ششون تخم کاه و مغز تخم تربوز مغز تخم خرفه  
گل انری هر یک دو درم زعفران نیم درم صندل سفید بقدر حاجت و آب باران بقوام آورده اوویه دیگر کوفته بنفشه بدست و مقرض ضم نمایند  
و طیار ساخته و ظرف جینی نهادند زهره خوراک از پنجاه تا هفت ماشه مسفرح یا قوی بار و تالیف حکیم علی و بی نظیر است و رقی فقره  
دل که مزاجش گرم باشد و تقوی جمیع اعضائے ریسسه و معمول صفت آن یا قوت رانی اصل خشتی شربت کافوری هر یک سه ماشه  
بسد یک ماشه مروارید ناسته با و بنجوبه گاو زبان تخم زنجبش زعفران آمله منقش تخم خرفه منقش کاهوئیه منقش و بنجین از هر یک پنجاه گل انری  
کز نایج تخم زهره گل بنفشه گلبار فارسی از هر یک ماشه صندل سرخ صندل سفید هر یک یک توله و سه ماشه زرشک و نیم توله و رقی  
فقره سه ماشه و رقی طباشیر شربت سیب شربت انار شیرین شربت بر هر یک چهار توله و دو ماشه عرق کاسنی دو توله نبات سفید ششتی و کمل  
است توله عرق بی مشک چهار توله بدست و تریب سازند جهت تقویت ناقصین مجربین نیز بعدیل و رقی فقره التاثر است و بسیار جلیل القدر





شربت سیب شربت بهی هر یک چهار توله خند سفید نیم پاؤ گلاب عرق کا دی بقدر قوام مضر ح که جهت ضعف دل و سردی  
 دیگر معدول صفت آن مشک خالص کا فور قیصر هر یک نیم شقال کک مفصول همین سفید شده سانج هنری کا گوزبان  
 گل غنوم عود و هندی حب الاس گل نیلوفر و یونجی مصطکی و فرخ شک غنیر شرب اسطوخودوس بادرنجبویه ورق نقره هر یک یک توله آنکه  
 تخم خرزقشتر صندل سفید رشک منقح ابرشیم مقرض تخم کاهو پوست تربخ پوست بیرون پسته نخل خشک تخم کاسنی هر یک یک توله شقال  
 اصل کمر با مر جان گل سرخ طباشیر زعفران هر یک در شقال عرق بید مشک آب بهر یک پنج شقال خند سفید صندل شقال شربت یک شقال  
 تنها یا بعضه عرق بایه مناسب فرج بار و بعضه الطاک کی حمت تنقیه انجرو و اصلاح امراض حاره و تعدیل مزاج جگر و گردو سفید و روم  
 و قوش تا دو سال باقی بماند و شربت تا دو شقال است صفت آن گل ارشی عصاره زنده شک هر یک یک شقال طباشیر  
 گل سرخ کا گوزبان هر یک یک توله شقال تخم خنکاش سفید کشنیز مقشتر تخم خرزبه هر یک سه شقال باشد خالص بقوام آورده پوست  
 مقرضه بسر شده اگر قدس زعفران و شک خالص و غنیر شرب داخل نمایند بهتر شود و ایضا که برائے تقویت قلب و هضم فی  
 است صفت آن مروارید زهره مروان کمر با بگلکب حلاویه که مصطکی سفید الطیب قرقفل پوست تربخ طباشیر سازج هنری  
 زعفران ابرشیم مقرض کا گوزبان گل سرخ گل نسرن سود کوفی عود صندل سوده زرب بسانه جوز و اینمین در و نج  
 زرباد وانه قاقلیتین هر یک یک توله رشک بیدانه کشنیز مقشتر هر یک دو درم شک غنیر هر واحد نیم درم برائے آله سفر جل شربت  
 تم هندی شربت انار شیرین شربت سیب شیر و برائے بیلید هر یک چهار توله خند سفید و و چند بگلکب بقوام آرند مضر ح نامح  
 امراض جگر و مقوی آن بعد فی سور القنیه و استقبار برائے تقویت بللی آید صفت آن مروارید ناسفته کمر با بید زهره هر یک  
 سحق و فرخ شک هر واحد یک شقال تخم کاسنی مقشتر تخم نیرین خر تخم خرزبه وانه بیل صندل سحق طباشیر هر یک یک توله زعفران گل هر یک  
 نیم شقال سفید الطیب کک مفصول زرب و ارجینی سانج هندی هر یک یک درم گل سرخ زرشک بگلکب محلول هر یک چهار شقال برائے  
 آله مر با بیلید هر واحد و عدد شربت انار شیرین نیم پاؤ مویز شقه چهار توله خند سفید و و چند و و پوست میسازند و ورق نقره محلول یک درم  
 نیز داخل کنند مضر ح قابض سفید شرب و خفقان و دفع حرارت مزاج صفت آن مروارید بید کمر با بید زهره و انار وانه  
 طباشیر حب الاس آله مقشتر تخم خرزبه بریان گل کا گوزبان گل نسرن هر یک یک درم زرشک کک مفصول گل سرخ کشنیز بریان تخم کاسنی  
 هر یک دو درم شک کا فور هر یک یک توله شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره ورق طلا هر یک یک توله درم قدس چن مضر ح  
 مایع حکیم نظام الدین علی جهت ضعف جگر و سور القنیه و ضعف معد و شقیق النفس صفت آن زعفران و شقال  
 مروارید یا قوت لعل جشی که با مر جان ابرشیم مقرض زرشک بیدانه انار وانه بریان زرفا هر یک یک شقال کا گوزبان نخل خشک بادرنجبویه  
 رب السوس ناز شک پوست بیرون پسته تربخ سانج هندی عود خام و فرخ شک حب بلسان تخم کاسنی عود بلسان مصطکی  
 طباشیر گل غنوم کمر یونجی انیسون کک منقح انیسون اسطوخودوس تخم کرض گل سرخ زرباد و تخم کشوث و رنج عقیقه همین خصیه طباشیر  
 ارشنه سفید الطیب قصب الزیره کما فیطوس قسط تلخ عصاره خافث فحل او خرنار وین افسیون مرزنجوش حاشا

مشکطه مشحون ورق طلا ورق نقره و غیره شیب شکاف لیس هر یک نیم شقال باسته چند تندر سفید بر سر شند شربت یک شقال غذا خور  
 آب صغیر قلابض تالیف حکیم محمد بنی که برائے تقویت معده و دل و اسهال و لیس طبع مجرب و معمول صفت آن  
 کز نانج نیم ماشه ورق طلا گنجه نیم مورد هر یک یک ماشه کافور کینیم ماشه بسدر حنظل روم و عرق غرق شک فالحصل گل ارمنی هر یک ماشه  
 بادریج نیم مغز خیارین هر یک نیم ماشه یا قوت رمانی لعل و خضانی ورق نقره ابریشم مقرض سماق گل سرخ تخم کاهوسه مشک کشنیر مقشر  
 هر یک سه ماشه عنبر اشهب سه ماشه پاؤ الامروارید ناسته کمر اشهب سفید بهمنین سرخ و سفید هر یک یک گرم عنفران گل کاؤز بان  
 آله متقی نشاسته خرفه مقشر هر یک چهار ماشه صندل سفید سرخ طباشیر هر یک هفت و نیم ماشه زرشک کیتوله پاؤ بالا شربت انار  
 شربت سیب شربت حامض هر یک نیمی در عمل سفید شصت درم نبات سفید یکصد و بیست درم عرق بیدر شک عرق کاؤز بان  
 گلاب عرق کاسنی هر یک یک گلابی لطرین مویون سادو نوع دیگر و انج اسهال و مقوی اشتاد و انج باسهال یکدی و سواست  
 صفت آن از عنفران پنجه در حمان لعل بدشته عود هندی هر یک یک گرم کشنیر خشک کینیم نیم حقیقی یعنی پوست تنج برگ سر و تخم حامض  
 بریان ریز چینی زرشک نخی خنشا ش بریان سرطان نموی سوسنة یک مشمول طراشیت صمغ عربی دم الاغون هر یک نیم جز و مرارید ناسته  
 کمر باسدر هر یک سه جز و بهن سفید سرخ صندل سفید طباشیر گل مغموم تخم خرفه بریان حب آلاس هر یک پنج جز و کونته بختیه باسه وزن  
 ادویه قند سفید یارب به واس مجون سازند صمغ معتدل که جهت دفع سودا و ریا ح بودا سوسون قبض و تقویت اعتدالیه  
 مجرب است صفت آن مرارید ناسته بسدر کمر کاهوسه شیمی هر یک نه ماشه گل کاؤز بان بختوله عود تخم کاسنی صندل سفید  
 و سرخ هر یک کینیم توله تخم کشنیر خشک مقشر طباشیر هر یک کیتوله اقیقون نیم توله گل سرخ سانج و ریح عطر ملی زرنیا و تخم فو خشک بادیاکن و احا  
 نیم توله تخم خنشا ش سفید کیتوله گل نقشه گل ارمنی گل مغموم هر یک نیم توله مغز تخم کاهوسه شیرین و نیم توله تخمین بختوله عنفران عنبر اشهب یک  
 نیم توله ابریشم مقرض کیتوله شربت سیب بختوله شربت به شیرین بختوله عرق بیدر شک گلاب هر یک هفت و نیم توله نبات سفید یک پاؤ  
 و سه چنانک شهید سفید یک پاؤ بدست و مقصره مجون تیار نمایند صمغ سفید و بایس و انج صفا و اگر می مزاج و انج خفتان مقوی قلب  
 صفت آن شربت انار شیرین در شش هر واحد نیم پاؤ آب آلو بخارا هفت دان و تر سندی چهار توله آب زنگنه نیم آثار نبات سفید نیم  
 آثار لقاؤ آ آورند در آخر قوام عنبر اشهب نیم ماشه حل نموده اناس فرود آورده این ادویه و اقل کنند تخم حامض پنجاه کشنیر مقشر نیم مورد سوده  
 سوسون که و سه شیرین مغز خیارین خرفه مقشر تخم کاهوسه طباشیر هر یک شش ماشه گل کاؤز بان چهار ماشه کمر اشیمی ورق نقره تو دین اشب مجرب  
 سرخ مرارید ناسته هر واحد سه ماشه ادویه ساییده بدست مورد و بشترند صمغ که دیاسطیس باروسل البول و تقطیر البول و سیلان منی و امفید است  
 و مقوی کرده و شان و انج بول الیم صفت آن مرارید ناسته یک توله نیم مر و طانی بسدر سوخته کمر با هر یک نه ماشه آلاس  
 جنت بلوط دم الاغون شمشاد و انج بیل شاد و انج عدسی مشمول و انجینی حب کاج نفعیه الثقلب سعد کوفی صندل سفید صندل سرخ  
 تو دین تخم خنشا ش سفید بریان ابریشم مقرض هر یک دو درم در شربت حب آلاس و قند سفید سه چند توام ساخته مشک عنبر اشهب یک  
 کینیم ماشه آمیزند شربت هفت ماشه تانده ماشه صمغ تالیف حلویان منافع کثیر دارد و قوت باه افزاید و سرعت انزال و دفع نماید

بحسب لطفت السهم فان سیر سالان چه شاه باشد تا یکنف و دفع کثیر الظهور سید صفت آن یا قوت رانی لعل  
 مراد به ناسته که راسته می یثب سبز از هر یک یکدوم از شش مقررش بها شیر پوست زرد از رخ باور بخوبی کل سرخ سانج جهنم و در چینی  
 بوزن یک از هر یک سه درم همین تودین شقائق رنگ ماهی از هر یک دوازده درم نیم چون در دم عود خام ورق نقره از هر یک  
 شش درم و عطران غیر شسته قی غلا از هر یک یکدوم جد و از خطائی دوزم آب سیب شیرین آب انار شیرین از هر یک یکدوم آب شیرین  
 آب لیون از هر یک یکدوم آب گل بنات عمل از هر یک یکدوم عرق گاو زبان گلاب از هر یک نیم مل بدستور مقرر مرتب سازند صبح جدا  
 خنجر یکدوم صوف نهایت حقوی با دست دول و دول را قوت دهد و طرح آورد و صفت آن جد و از خطائی شرب عطر شنب  
 از هر یک یکدوم از هر یک ناسته نیم شقال که راسته می چهار دانگ نیم سرخ بهمن سفید شقائق عود بخان غلبه صبری تودی زرد تودی  
 سرخ صغیر عرق نیم شقائق سفید صندل سرخ از هر یک دو شقال مغز باوادم مقشر مغز بهمن مقشر از هر یک چهار شقال مغز نارچیل مقشر هشت  
 شقال مغز تخم خیارین دوازده شقال و از چینی چهار شقال و عطران سه شقال عود هندی یک شقال عطر و لایق یک نیم شقال نبات سفید  
 یکصد درم است شقال عمل اسفنجی چهل شقال رب سیب شیرین رب انار شیرین رب امرو از هر یک چهل شقال مشک بتی نیم شقال رب طل  
 و در نقره از هر یک یکدوم شقال عرق مید شک از هر یک یکصد و پنجاه شقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربت یکدوم تا نازده شقال با  
 عرق مید شک تناول نمایند صبح و دیگر تا یکنف یکدوم بهجت تقویت باه به نظر است و دفع سرعت انزال کند و نشاط آورد  
 و تفریح تمام بخشد و غریب النفع است صفت آن بنج موخه نیم شقال بنج لعل بزر بنج شوکران از هر یک دو شقال نیم کوفته در  
 شیر گاو نازده سیر بزر و اصل کرده خوب بخوشاند تا قوت دوا باشد از آب پیر شیر را مست کرده مسکه او را تمام بچرخند و اگر خواسته  
 باشد مسکه در آوردن طرح و نشاط افری باشد بازده شقال ورق القصب با دویه مذکوره در شیر داخل کنند پس آن مسکه را در آب شسته  
 جوز بودیخ عدد سوسولش کرده بنج دانگ لیون را فیکه کرده در هر جوز یک فیکه از آن که بوزن یک دانگ باشد بگزارند و جوز را با آب بچرخند  
 در روغن گاو نازده بریان نمایند آن مقدار که خیر قریب بسیاری رسد پس خیر را از جوز ها دور کنند و هر پنج جوز را با آب بچرخند که در سوسولش آنها  
 اگر آشفته اند با دویچینی و شقائق مسکه بهمن سرخ بهمن سفید قرضل کباب چینی با سه سه سر بخان اسان العصاره خولجان زعفران  
 حسب القابل شقائق سفید از هر یک یک شقال زنجبیل و در بنج عرقی از هر یک نیم شقال مایه شتر علی چهار دانگ فضیله الشا سب شقائق  
 مغز تخم خیارین مغز تخم خیزد از هر یک نیم شقال مغز بهمن مغز باوادم شیرین مغز فندق مغز نارچیل مغز جویه مغز جویه مغز حبیب المغز  
 انگاک مغز گاوگان مغز حبب الزلم از هر یک دو شقال بخود سفید که در آب جویه سمر تیه تر کرده خشک نموده باشند و بریان باشند  
 بنج شقال عرق را کوفته بنج مسکه مذکور حبب کرده غسل مصفی نبات سفید یا المناصقه سه وزن اوویه بقوام آورده اوویه را با آن برشند  
 نیم شقال شقائق الص و پنجاه عدد ورق طلا و پنجاه عدد ورق نقره داخل کنند و در ظرف چینی یا زجاجی بگزارند و قوت این صبح تا شتر  
 دست و بعد از آن قوتش باطل میگردد و بعد از خوردن این پیاله شیر گاو نازده که در آن نیم شقال عمل زنجبیل مرلی ملکه کرده باشند بنج  
 در شربت از یکدوم تا یک شقال و اگر ورق القصب داخل کرده باشند ازین مقدار کمتر بخورند و صبح شش شرط از الیاف یکدوم





زعفران جز بواسطه سرخ فلعل هر یک کیست که مشک یعنی نیم کوزه کوفته بخیم بر وزن مذکور چرب نمود و با سه وزن او بر عمل مصفی بسرشد  
 شربت در زمستان نیم شقال و در تابستان نصف اذ تناول نمایند نوع دیگر که بسیار مفید است و تجربه رسیده صفت  
 آن یا قوت رانی مروارید ناسته لعل بخشی که با ورق طلا و ورق نقره عنبر شنب بخ نافع هر یک شش ماشه گل گاؤز بان مسندل  
 سفید تخم خرفه متشرب هر یک پنج شقال ابریشم مقرض جزو بسیار که کشنیز متشرب هر یک دو نیم شقال زعفران اشعه مشک قبی از هر یک  
 یک یک شقال عطر و لایق هفت و نیم شقال منزه انجیل و دو شقال مغز تخم خیارین بست شقال عمل مصفی نبات سفید هر یک یک  
 ظل کوب عرق بید مشک عرق گاؤز بان هر یک در ثمت ظل به ستور بخون سازند شربت از هر یک دانگ تا نیم درم بحسب مزاج  
 مفصل ح که حکیم علویان برائے صنعت قلب و افراط سیلان طبع و ضعف رحم تالیف نموده عمل وزیر الماکک نواب قمر الدین خان  
 خرنابره قائده بسیار نموده صفت آن مروارید ناسته که با شمع بسد عرق یا قوت رانی فاو از هر معدنی بهمین گل سرخ و روغن  
 مخص زرد ناه و نیم مقرض خونچان و در معنی چند لیلن اقا قیام هر یک و دو شقال لعل بخشی زمره ورق نقره عنبر شنب از هر یک یک شقال  
 شک و ورق طلا از هر یک نیم شقال نبات گل مصفی شربت سیب شیرین شربت به شیرین شربت فواکه شیرین از هر یک  
 چهل شقال به ستور بخون سازند شربت شقال مفتح نافه پر سوت صفت آن و در معنی ابریشم زعفران جزو با قرض بسیار  
 لسان العصافیر مصطکی نفلکدیزه خونچان و روغن عقری سادی کوفته بخیم به یوز متشرب چند آن بسرشد خوراک و دو درم شربت گاؤز بان  
 مفتح بار و حست و قوق و مسلول مفید و شکم به بند و ضعف دل که از گرمی باشد نافه است صفت آن مروارید که با  
 گل ایمنی صغری بلایش هر یک شش درم رب السوسن نیم درم تخم خنشا ش سفید مغز تخم خیارین هر یک یک نیم درم کشنیز بریان بهمان  
 بریان هر یک یک شقال رب مورد و درم شربت سیب شیرین و دو چند از کوفته بخیم به بار بوب بسرشد مفتح نافه و قوق  
 و مسلول که بایست طبع بود صفت آن صندل سفید بگللاب سوده و بلایش گل سرخ خرفه متشرب بریان کشنیز متشرب بریان  
 که با بسا آله زهره و سوده مروارید سوده بگللاب پوست بیدون پوسته گل نیلوفر گل گاؤز بان حب الالاس هر یک یک درم مغز تخم  
 خیارین مغز تخم کدو ش شیرین هر یک و دو درم زعفران کافور هر یک دانگ و ورق نقره یک درم قند سه چند اگر شکر باشد  
 صغری بریان رب السوسن هر یک یک درم نیز افزایند مفتح آله سوده قدامت سموم و مالخولیا و سواس و جنون و جمع خلل  
 و مانی و خلیام و برض و بود و اوج و مفصل و نفرس و قرق و سنگ گرده و شاد صفت آن زرب زرد ناوگل سرخ کشنیز  
 خشک گاؤز بان توودی سفید و زرد بهمین هر یک نیم اوقیه حب الغار مصطکی و در معنی قرض لکاب جینی عود هندی مرکب خطیام احاطا  
 ابریشم مقرض هر یک اوقیه آب خوره آب سیب گلاب یک درم لعل بخش و شیر گاؤز تر سازند و بعد یک شب عرق کشند پس آن عرق را  
 با یک ظل مل و یک نبات البوام آرد و آنگاه از کوفته چنانچه رسم است بسرشد فصل ششم در شنائے مارا اللحم  
 مار اللحم هر یک علی بنان مقوی و ملغ صفت آن گوشت بره چهار ماهه گوشت بز غاله فیه هر یک یک من تبریز مرغ جوان  
 شته قطعه در کاج چهار قطعه سنگ گواره هفت عدد کشتک زرقاکی یعنی روغن قطعه که بوتر قانگی و در پرواز آمده هفت قطعه همه را از چربی

و استخوان پاک کرده سانج هندی و باد میان و کشیز خشک و پودینه سبز هر یک تولد و رسته در آب شیرین بپزند تا امر شود پس اود  
 دور کرده آب را در پارچه سفید صاف کرده و گوشت را از صافی صاف نموده و بابتیه نقری و یا سی قلعی را رنده پیاز و کشیز خشک هر یک  
 نیم پارچه نقل میل بها هر یک سه تولد در خون گاو نیم آن را زنده خسته خوب بریان نمایند تا سحر گردد و مانند نخ پوس یارچه و مارا را در پارچه صاف نموده  
 در خون از شور بادور کرده مثل مٹی چکانیده آب سابقه و شور بانی گوشت را در پاتیه انداخته و در چینی سلیقه خود هندی خالص است و خود  
 تر نقل مصطفی مانخواه و خنجان زرد نه با سبیل الطیب جوز با سبب و اند پیل سانج هندی هر یک یک مثقال عرق بید خشک کیوژ و کاز زبان  
 گلاب هر یک نیم آن را خمر شنب و در شقال مشک تبی یک مثقال و در پیچسته ده شیشه عرق کشند شربت بر روز در تولد مال اللحم بار و لیس  
 حکیم حلو بخان بر لک مالو لیا که از اشراق خون و صفرا یا بسبب مٹی در آفتاب یا از خوردن اغذیه وادیه حاره بهم رسد و حوی دق را نیز  
 آن است صفت آن گوشت بزغالگو گوشت بره جان گوشت میش شش شامه یا حی بره یا بز نامه جان گوشتها را از استخوان و چربی  
 جدا کرده برق نموده از هر یک بقدر دروطل و در یک نقره یا س که تازه قلعی نموده باشند کرده طباشیر صندل سفید کشیز خشک کشیز  
 واند پیل از هر یک پنج مثقال و در چینی یک مثقال کوفته بخت بر آن پاشند و کباب نیم پخت نموده در گلاب عرق بید خشک عرق کاز زبان  
 عرق سیوی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی از هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرورت عرق کشند شربت زاندر پس  
 در آن سیب امر و شیرین کدو و زعفران هر یک ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرده ترا سافا رخ زرشک کا هو برگ بید گل سرخ گل نیلوفر  
 شاتره تازه گل سیوی با قله تر هر یک نیم مل آنکه بمن سفید تخم خنکاش بهن سرخ کاز زبان گل کاز زبان از هر یک پنج مثقال تو درین هر یک  
 سه مثقال آب یا عرق بانی مناسبه بقدر اقبال اضافه نموده بقدر هفت آنار عرق کشند و عطر شربت یک گرم و دق سه مثقال و نیم  
 بنزد و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم میفزایند فو عید گیسر معمول حکیم اکمل خان براسه نا قعین و ضعف قلب و مالو لیا  
 آن است صفت آن کبوتر نه عدد در ج میز هر یک پازره عدد مرغ جوان سه عدد کنشک نر پنجاه عدد گوشت حلو آن سه عدد آشام  
 زرشک با وانه آب آب سیب آب انار شیرین آب ناشپاتی هر یک یک سیر صندل سفید سائیده چهار تولد کشیز خشک گل سرخ هر یک  
 سه تولد کاز زبان تولد و سیل و دوس و دو تولد گل کاز زبان شست تولد با در نجو ششش تولد ابریشم خام چل تولد تخم فرغوشک بالنگو هر یک  
 سه تولد گل نیلوفر شش تولد عود عرق پوست تخم هر یک چهار تولد گلاب یک سیر بید خشک و سیر عرق کاز زبان عرق نیلوفر هر یک یک سیر  
 خشک نه شیشه عطر شاهتره زعفران نه شیشه طباشیر خاشه واد الاچی خورد رسته باشد تر نقل و در چینی هر یک یک تولد برستور متعارف طیار سازند  
 و اگر مزاج حار باشد کافور و زعفران در نصفه اودیه حاره یا کهند مال اللحم مقوی قلب و معمول صفت آن گل کاز زبان گل نیلوفر  
 گل سرخ بید خشک تازه طباشیر هر یک یک تولد براده صندل سفید چهار تولد تر نقل و در چینی هر یک چهار شیشه مرغ جوان یک قطعه  
 دواها را با گوشت مرغ خوب بکوبند تا مثل مرغ شود پس گلاب و عرق بید خشک عرق کشند و آب صاف نیز بقدر حاجت اندازند  
 ایضا متوی اعتدالیکه و باد صفت آن مرغ جوان یک عدد لوطا چهار عدد در ج و عدد کاز زبان و در چینی تر نقل واند پیل صندل  
 سفید تخم کشیز مفرغ برگ ترنج پوست بیرون پوست بهمن سفید بهمن سرخ ابریشم مقوی مغز عرق مصلی هر یک سه شیشه عطر شنب



چهار ماه به میان خاله نر و دو سه مرغ نر و دو قطعه کباب جوان بهشت قطعه درج صفت قطعه لوه پانزده قطعه کبوتر میر و انار آمد و گردانک  
هر یک دو قطعه کنجشک زغالی بنجاده قطعه سمه لار احشاد و معاد جربی و استخوان پاک کرده گوشت خالص را ورق نموده و در جینی بسیار  
کشید و خشک کند و سفید قرضل عود قاری خام و صلیب صبر گل سرخ زرد کمانی جز بودا ناخواه هر یک یک توله کوفته بنجته بر آن  
پاشیده و در یک نجر و کباب نیم خام سازند پس آن کباب را در یک کرده عرق مذکور بر آن ریخته و کباب عرق بهار نارنج زرد ک  
رینه کرده و سیب شیرین ریزه نموده سفوفل شیرین پاک کرده هر یک پنج سیب و خاکلورده بچوشانند تا ممل شود پس بدستور و سون آن کنند  
پس آن عرق را بالائے دایقینی کشید و خشک سازند پس هندی بسیار جز بودا سیب سبیل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید صندل سفید  
و ادبیل صبر گل سرخ شقال خوشنجان ریزه سیاه ناخواه برگ فرخشاک هر یک سه توله نیکو کوفته یک شب در عرق مذکور غلیظانند و روز دیگر  
عرق کشند و بنفشه شکر عرقان هر یک یک توله رسوده و پارچه کمانی بسته بر آن غیبه بندند و دیگ طاسی که عرق در آن میپزد  
گزارند و دار الحکم که بر است تقویت اعضا و ریسه و باه و معده مفید است صفت آن شیر و مغز با و ام شیر و مغز تخم کدو  
شیرین شیر و تخم خیار کن هر یک چهار شقال سرخ هندی سافج براده صندل گل سرخ نسرین کشید و مقشر ثلث مصری هر یک سه معصال  
و ادبیل قاقله ابریشم مقصرن کا و زبانی گل کا و زبانی پوست قرچ شقال بهمنین تودین بادنجوبه برگ بودینه عود هر یک دو شقال  
سبیل الطیب زرباشه هر یک است و زرباشه خوشنجان سینه قرضل صلیب طباشیر و جینی در پنج عرقنی نارشک بسیار فرخشاک بر و  
شقال برگ مندل زرد پوست و پنج عدد هر چه ازین کوفتی است نیکو کوفته و آب و کلاب تر کنند و گوشت بز یک سالاهفت آثار  
از تخم و استخوان جدا کرده آب تخنی را کرده با دو سه آینه عرق کشید و عرقان و عنبر و مشک عطر کاوی هر یک نیم شقال در صره بسته بر  
و بان نجیب بندند که بر آن عرق یکد و اگر گرم را ده و اند موضع گوشت حیوان گوشت طیور را اندازند پس مرغ یک قطعه درج و دو قطعه تپو  
چهار قطعه کنجشک هر دو قطعه از تخم اینها که پاک و صیاف باشد کباب نیم خام کرده یا آب تخنی بر آورده با دو سه عرق کشند و عود دیگر  
که و تقویت قلب و معده بار و باه نظیر نار و صیفیه است آن گوشت درج نیم آنار گوشت انبی آنار گوشت آهوانا گوشت مرغ  
نار گوشت کنجشک زغالی یا آنار گوشت کبوتر چنگلی نیم آنار گوشت تها پاک کرده و بوق ورق نموده و در قها س مناسب یا آب  
نار بریزند بعد از آن قرضل پوست بیرون پستخ خوشنجان بوزیران جز بودا بسیار گل سرخ طباشیر گل کا و زبانی بادنجوبه از هر یک  
یک توله آمد و بلبل کمانی و جینی الی اینها و خاله شکر پوست سرخ کشید و خشک مقشر صندل سفید کا و زبانی بهمن سرخ بهمن سفید شقال  
تودین تخم بلبلون از هر یک دو توله عود غرقنی نیم توله و در پنج عرقنی نیم فرخشاک تر فزاد هر یک توله زعفران پنج ماشه لسان العصاره  
کد و توله شکر و دما شمشیر شمشیر و دما شمشیر آب سیب آب بی هر یک نیم آنار کلاب و آنار آب بقدر حاجت و در نفع دیگر  
آب گندم در آن عرق بادنجوبه و آنار نیز داخل است دار الحکم مقوی معده و قلب و دماغ و بدن و دیگر ساخته بلبل آمده صفت  
آن گوشت حیوان پنج آنار درج تپو و ج هر یک شش عدد و مرغ جوان چهار عدد و کنجشک زغالی قطعه میزنه نیم پا و  
رک نیمول زرد و دو صندل و آنار ابریشم مقصرن صفت توله کا و زبانی گل سرخ سبیل و ادبیل قاقله براده صندل گل نسرین

کل کا وزبان باد بخوبی ہر واحد شش تولد قرض شقال بہین سانج سبل الطیب پوست اتج کشنیر خنہ ہندی ہر یک چار تولد  
اشنہ نہ باد خونچان ہر یک سہ تولد سارون قرضل بشلخ مفتی مصطکی ببا سہ عود غرق قرض شک ہر واحد و تولد و چینی زیرہ سیاد ہر یک  
سعد کو فی درخ بادبان ہر یک شقال شک عزیز عرفان ہر یک دو ماشہ بدستور عرق کشند خراک چار تولد مار اللحم زردک کہ عین  
مقوی باد است و بدن لا قوت دہد و فرہ گرداند شک مارخ و نیکو گرداند صفت آن زردک کئی سیر شاہجہانی دار چینی گل سرخ  
گاؤزبان بہین سرخ سعد کو فی شقال زنجیل ازہر واحد یکتو لہ یکو فتنہ گلاب عرق بید شک شیر مادہ گاؤز ہر یک دو سیر شاہجہانی غم من  
شاہجہانی بلان رختہ عرق کشند پس چوب چینی اعلیٰ چل تولد گل سرخ دار چینی خصیہ اشلب شقال قرضل ببا سہ ابریشم خاتم گندہ ہر یک  
دو تولد گاؤزبان سہ تولد صندل سفید عود قاری یاہ شتر اعرابی اشنہ بہین سرخ بہین سفید ہر یک یکتو لہ مصطکی روی پنج ہفتہ جد و از خطائی  
ہر یک یکتو لہ و سہ ماشہ زعفران اشک بتی عنبر اشب ہر یک شش ماشہ ادویہ را یکو فتنہ سولہ شک عزیز عرفان در و یک کردہ عرق تولد  
بلان رختہ کہ شست برہ شیر مست گوشت بزغالہ شیر مست از ہر یک یازدہ آثار شاہجہانی مرغ جان فرہ پنج قطلہ کچنک زغالگی بجاہ قطلہ در راج  
سنگوارہ ہر یک دہ قطلہ ہر از چربی و استخوان جد کردہ ورق نمودہ و دان اندازند و عرق بہلانا پنج و عرق گاؤزبان و عرق باد بخوبی ہر یک  
پنج سیر شاہجہانی آب سیب شیرین آب بد شیرین آب نیشکر ہر یک دو سیر شاہجہانی واخل کردہ عرق کشند و در وقت کشیدن شک عزیز  
زعفران را دہ پارچہ کتانی بستہ در دہان نیچہ بندند مار اللحم از خراک حکیم علویان تقویت بدن و تہج قوسے نماید علی الخصوص مقوی باد است  
و ناقصین و دغنا را باصلحی آورد و بدن فرہ کند و رنگہ نسار را نیکو گرداند و مجرب است صفت آن گوشت بزغالہ شش بہین کین  
عبر ز گوشت مرغ فربہ سہ قطلہ گوشت لہہ پانزدہ قطلہ مرغ از چربی و استخوان جد ساختہ ورق کردہ صندل سفید کینہ شک  
دانہ یک نیمہ گل سرخ دار چینی ازہر یک شش شقال کوفتہ بلان پاشیدہ در پایتہ فقر و کباب نیم نیمت کردہ گلاب عرق بید شک آب زردک ببا  
شیرین از ہر یک دومن آب بد شیرین آب بد شیرین آب نیشکر آب کشری عرق گاؤزبان از ہر یک کین داخل کردہ عرق کشند بلان  
عرق برگ پان یکصد عدد و بہین سرخ بہین سفید شقال محری ازہر یک شش شقال خونچان سانج ہندی واندہیل خصیہ اشلب گل گاؤزبان  
از ہر یک دو وزدہ شقال و نیم گل سرخ کین تریزی چائے خطائی اشنہ ہر یک دہ شقال ابریشم خام بست شقال دار چینی خشت شقال  
یک شہ را اشنہ زرد دیگر عرق کشند و درین مرتبہ عنبر اشب شک بتی زعفران از ہر یک یک شقال در دہان نیچہ بندند مار اللحم کہ درامہ باد  
اقوی از سرخ و گرد است صفت آن گوشت برہ و بزغالہ فرہ و وطل مرغ فرہ و دو قطلہ قطار کہ بخارہ کئی سنگوارہ و ہندی لادہ گویند  
ہفت قطلہ درج فرہ چہل قطلہ کچنک زغالگی بجاہ قطلہ ہر از استخوان و چربی جد کردہ ورق نمایند پس دار چینی صندل سفید شقال قرضل  
سانج ہندی کشنیر خشک گل سرخ ہر یک دو نیم شقال گل گاؤزبان ہفت و نیم شقال کوفتہ بران پاشیدہ بکارند یک شہ زرد و دیگر یک  
آہن تاب بکافہ عرق بید شک و آب زرشکے آب سیب شیرین و آب ہرود و آب نیشکر ہر یک یکطل عرق کشند و در وقت عرق کشیدن  
عنبر اشب شک بتی زعفران ہر یک یک شقال در پارچہ کتانی بستہ در دہان نیچہ بندند یا لسی کہ عرق در آن میگذرد بکارند و دو فنان وقت  
شام بہا شامد مجرب بعضے اطباء و مولف حکیم معتد للکول است نوع دیگر از تالیف حکیم مدح کہ کہ نہایت مقوی است و تجر شدہ

[illegible]



بهینین از بیم مقرر در حق مصطفی هر یک دوامه عین سبب کما شایسته کلاب عرف کاؤزبان هر یک نیم امار بدست و عرق کشنده فارالمحم  
 انش از بیلئے ضعف قوی خصوص ضعف قلب را ناله برآید دم رحم و جس طشت و در درم شکام آمدن حیض مجرب جصفه است آن  
 گوشت بزغاله فربه یک من و چهار سیر تر بریزن جوان فربه در آن کوه هر یک پنج قطعه بویج و از انچه چربی و استخوان پاک کرده و در حق  
 عراشته شده و در یک نفوذ کباب نیم خام نموده طباشیر شکر کشیده منقشه خار شک از هر یک و وشقال و غیر قوه الصباغین و وشقال و غیر  
 گل سرخ گل کاؤزبان از هر یک و وشقال و از حیضی و از تبیل هر یک یک مثقال و دو دانگ نیکو فوته و دو دانگ و انکه در عرق بر دوشک  
 کاؤزبان عرق عصب الثعلب عرفی گل نیلوفر عرفی خار ستر آب انگور هر یک و در طل آفتاب لیس سفید ضرورت داخل ساخته عرق کشند  
 پس و در عرق مذکور جنب الثعلب گل بنفشه از هر یک بست و پنج مثقال صندل سفید صفت مثقال و غیر گل کاؤزبان بنجابه وشقال گاشتر  
 تازه و در طل گل سیوتی یک رطل و افکاره بزمه پانی عرق کشند و در وقت عرق کشیدن عین شمشک خالص زعفران هر واحد  
 یک مثقال و کینه کتان بسته و ظرفی که در آن عرق یکدانه اند مالالحم مجرب برآید تب دق جصفه است آن بجز بزرگوست  
 بزغاله تازه یک ساله و چربی و استخوان اود کرده و گوشت سرخ در و گچ انداخته آن قد بریان نمایند تا آب از گوشت جدا شود و  
 بهنوز نمانده باشد که از قش فرو دارند و گوشت بنفشه از آب اومرون آید پس آن آب را بر تبه دوم بک خوش نمهند یا بخته گرد و دو دانگ  
 شک و کشنیز سوده و آن اندازند و نبوشند **فصل در مضامض مضغه مضغه** بهر چو شمش حدیث فم مجرب  
**صفه صفه** آن پوست بلیله کاجی پوست بلیله زرد بلیله سیاه پوست بلیله آمله از هر یک یک مثقال و آب لبون قدس که  
 اود را به چوشانند و خبساند پس بپالانند و بگریزند اندکس از آن در پیاله قوه و خوی و انکشت را بدان ترک کرده بر شک و سونون احمد ذکر کرد  
 در سونونات که شسته بچوش قرح و بنور دهان و زبان و کام اسنان و لثه بماند و سه مرتبه بچوشین کنند و زمانی صبر کنند که آب از دهان  
 پس در بن را بقیع مذکور بشویند تا اثر سونون احرزال شود پس سماق منقح طباشیر کاؤزبان سوخته کشنیز خشک ممالخون که کات بکند  
 فوغل زرد و گلزار فارسی سبک را که از هر یک یک دانگ گرفته بچینید یا بشنند و اگر زبان اتها باشد و عدت ماده فروخته باشد  
 سیاه بچینید یا سیاه و از شیشان سحر کوئی و از چینی رسونون داخل نمایند **صفه صفه** برآید قلاع حاصل جصفه است آن  
 سماق غنیم الثلیب بر آن تبیل کوکرا و فوغل چقاله برگ حانازه چوشانیده صاف کرده که کات سفید سوده داخل کرده و مضغه نمایند  
 ایضا آب کشنیز بر آب اسفول شیر و عصب الثعلب شیر و کشنیز خشک کتفه سفید سوده یا شیده مضغه نمایند و گاهی در آب  
 لهاب مذکور صفتش می شود و افکاره اهل می آید ایضا بر آید قلاع معمول جصفه است آن برگ حنای نیکو فوته و آب تر کرده یا ایده  
 صاف نموده کتفه سفید کافور سوده حل نموده مضغه کنند نو علمه بجز بر آید قلاع مجرب جصفه است آن چقال کچال چقال  
 چهر بری چقال که چقال بپا باشد و بر سپید که چای کتفه سفید گویند و صاف نموده مضغه نمایند ایضا بر آید قلاع  
 صفت آن هر هله چوب دخت کبیر برگ و شاف سپید جلجلی چوشانیده مضغه کنند مضغه معمول و قلاع بار جصفه  
 آن حاکر قواما میران تخم ترب نیکو فوته در سر که چوشانیده مضغه کنند ایضا مغز باوس و آب کشنیز سیر الیایه مضغه



انموده مضغه کنند و ککات سفید خنمش کنند مضغه برائے اکلمه معمول صفت آن گنار نارنجی  
 کسرخ عدس منقشر پوست انار شیرین پوست بلبله زرد و زرد پوست بلبله کابل گل لیستان افروخته حشمت بلوط کاکا  
 ساق استخوان در یک سیر طل آب بچوشانند هرگاه ککات ککات باشد صاف نموده مرجان سفید بید هر یک یک گرم کوفته بخت اختافه نموده  
 نمایند نوع دیگر برائے اکلمه و قروح خبیثه و قلع خبیثه صفت آن برشته بلبله و آند و پوست بلبله برگ حنا عاقر قرقا و آند  
 مرغی جعد کز نارنج هر یک یکمخال جعد و زلفانی نمک طیز و از هر یک دو دانگ در گلاب و سرکه غلیظانیده صاف نموده بسنولن هر یک  
 در آن تو تیا لے سبز خام باشد از انگشت که باب مذکور تر کرده بسنولن مذکور آلوده باشند مرتبه به مانند بده بگللاب مذکور مضغه  
 سازند بده بسونیکه برائے اکلمه و قروح خبیثه فم و قلع خبیثه نافع باشد به مانند مضغه نافع جوشن من که از فرون سیاب  
 در سیکید هر سه صفت آن پوست بلبله زرد و پوست بلبله آلمه و چرس کونار و نثر یک شاسترو سگ و در آب جوشانیده  
 صاف کرده باقی رسته روغن بیدار نیمه و شیر کاکا و کلو در حل نموده مضغه کنند و در شتاق و ککات فتر که طریح است باقی برشته  
 و نثر یک مضغه از پوست بخیلان و پوست جعفر بر پوست و رخت تر بکنند و پوست و رخت کینال جوشانیده صاف نموده بر شتاق  
 مضغه صفت جسته بخر معدی که از نادره بلخی باشد اجدر تقیه کمال نفع بین نماید صفت آن حود و قوام طی قرضل جوز بربا سب  
 بر یک و دو درم همه را نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده مضغه نمایند ایضا برائے بجز از بیاض استادم و صفت  
 آن پشکری سفید بریان نیم توله گلاب نیم انار پشکری سائیده بگللاب انداخته مضغه هر روز پنج صفت مرتبه که مفید آید  
 مضغه صفت سفید و گرم زبان صفت آن آب برگ کاسنی آب برگ عنب الثعلب بچوشانند و قدری عدس انداخته  
 جوشن کرده مضغه کنند ایضا نافع و گرم زبان و خاق صفت آن آب عنب الثعلب آب کشیز تر سگ و قدری مغز  
 خیار شنبه حاکم و دیگر مضغه کنند مضغه که ناخوشی و هم و بان را از لای کند از بیاض استادم و صفت آن عاقر قرقا  
 در سرکه و گلاب جوشانیده و بل آن مضغه که درم صلب بن و انگلیل کند از بیاض والد ماجد و صفت آن طبعی درم  
 تمهندی بست ورم بخیر خشک تنی مد و هم را کوفته در یک نیم من آب پزند تا بپای نیم من آید صاف نموده مضغه کنند نوع دیگر نافع ورم  
 صلب زبان و فم صفت آن بنفشه حلبه تخم کتان مروا بنفشه شاک اصل السوس هر یک یک گرم تخم و حجام و بطاز هر یک و درم مغز  
 خیار شیرین و درم در سه طل آب بچوشانند و قیقک نصف بهانه نیم مضغه کنند مضغه نافع برائے نقل زبان منقول از خط استخوان  
 ورم صفت آن خردل نوشادر و بخیل عاقر قرقا حلقه قنطریل شونیز نک سبک سبک و آب جوشانیده مضغه کنند مضغه  
 نافع تر قیقک زبان و پوست آن صفت آن بیداز سبستان و آب جوشانیده صاف نموده و شیر و مغز تخم کدو و شیرین و  
 تخم خیارین و شیر بزر آورده آینه مضغه کنند مضغه که برائے دردندان حار بلعی آید صفت آن عنب الثعلب  
 کز نارنج گنار کونار کشیز خشک بنفشه همه نیم کوفته عدس کمر در سه با قاق بچوشانند هرگاه سوم صده بسوز صاف نموده مضغه کنند  
 و اگر در نهایت شعله باشد کافور رسائیده در سرکه و گلاب مخرج نموده یک گرم مضغه نمایند و اینون قدری بخورند و بر آن مالند

ایضا برائے در دزدان کہ از حرارت باشد صفت آن صندل سفید کشتن ز خشک بازنگ تخم خرفه کل سرخ حدس ماق  
 حصص برگ جاوہر یک شمشادہ و آب جوشانیدہ صاف نموده تا کہ سرد شود و مضغه کند مضغه جبت نرله و در دزدان  
 صفت آن پوست خشکاش اسبند برگ کیت برگ سرو پوست میخلان پوست انار گلناز و جوب جوشانیدہ تخم صندل  
 مضغه جبت و در دزدان نرلی سفید است صفت آن پوست دخت سرس پوست خشکاش جوشانیدہ جند روز یک  
 مضغه کند و گاسے پوست و خشت کچال و کتہ سنبہ داخل کرده میشود و فو عید یکبر معمول جبت و در دزدان حار و بقلع مغرطاک  
 نیز نافع صفت آن آب کشینہ سبز آب باینگ سبز آب عنب الثعلب سبز آب اسبغول آب برگ خرفه دزے کا فو ر و  
 پاشیدہ لبن کرندہ ایضا جرب جبت و در دزدان حار صفت آن کشینہ خشک نان وے سبز پوست خشکاش گلناز آب عنب الثعلب البنج  
 حب الاس از بر یک و در ورم جوشانیدہ صاف نموده انیون یکا شہ کا فونیم ماشہ در گلاب چهار دام حلو کردہ آمیزند و سرد نموده مضغه کنند و یک  
 ساعت به شود مضغه معمول جبت و در دزدان و حرک آن صفت آن گلناز کوکنا صندل سرخ فوئل کرناج جوزا و سر برگ  
 مرد برگ خناعب الثعلب کشینہ خشک پوست انار بزر البنج سرخ ہر یک یک شغال حدس چهار ورم و آب جوشانیدہ صاف نموده  
 مضغه نماید مضغه نافع و در دزدان حار و استحکام صفت آن بایس برگ سی و دشت دانہ کبابینی ہز دہ دانہ حدس  
 در سن یا زوہ دانہ کوئل و دخت جھاو یک دام و یک نیم پاؤ آب بجوشانند چون سرم حصہ باند صاف کردہ مضغه نماید مضغه جبت  
 و در دزدان بار و جرب انطاک صفت آن صترہ و جود و عاقر قراطہ و واحد پنج جز و زنجبیل سعدیل الطیب عفران قرضل مری  
 ہر واحد و جز و جند ہر یک جز و در دزدان آب بجوشانند تا بجہ باند یک گرم و در ہن بجیند ایضا جبت و در دزدان صفت آن  
 اسبند عاقر قراطہ ہر یک نہ ماشہ و گاسے صغری و پودینہ افزودہ و آب بجوشانند چون نصف باند مضغه سازند ایضا برائے وجع اسنا  
 خواہ از گرم بود خواہ از سرد معمول استاد مغر صفت آن پوست دخت سرس چهار تولہ برگ جنبل دو تولہ بایس بزرگ سر  
 ماشہ جوشانیدہ مضغه نمایند و کر بعل زند و اگر پوست خشکاش سہ تولہ نیز داخل کنند اقوی بود مضغه برائے گرم دزدان صفت  
 آن اسبند چیاکن بایس برگ ہر یک شمشادہ برگ جنبل یک تولہ و آب بست و چهار تولہ بجوشانند چون نصف باند صاف نموده مضغه  
 سازند و پشگری بریان سطلی کشینہ بریان و جوب بریان پوست دخت یکہ ہر یک شمشادہ کوفتہ بخجیہ وقت شب البیدہ بخواب روند  
 ایضا جبت و در دزدان کہ از گرم باشد صفت آن ہانہ برگ تشوہر پاجہ سالوی سرخ پوئی بستہ و قدرے آب کجہ شاندہ و آب آن  
 مضغه نموده پوئی زیر دزدان گذاشتہ بخوابند و بکر اعل نمایند مضغه سہ اگر در دزدان نرلی و رطوبی و استرقامی لثہ صفت  
 آن عنب الثعلب کوکنا اسبند ہر یک تولہ و جوشانیدہ صاف نموده مضغه نمایند مضغه جرب برائے در دزدان  
 از جرم کہ باشد صفت آن گچیزہ قدر دزدان گل قدر از کر و قدر از مصطلی با ہم جوش دادہ اندکے انیون حل کردہ مضغه نمایند  
 مضغه جبت و در دزدان و حرک آن چال کچال چال جہریری پیا بانسہ کتہ سفید پیاری چالیہ خنا  
 مانو و آب جوشانیدہ ہر روز پنج مرتبہ مضغه نمایند جرب است ایضا جبت و در دزدان صفت آن کالی بکر و قتی فوئل

هر یک که در تبریک جمعی عدس مسلم یا بزرگ پوست بلبله زرد هر یک چهار باشد در آب جوشانیده صاف کرده و ضمعه نماید ایضا  
 اگر در دندان که از طوبت و در دست مخصوص از انصباب ماده نزلد و ریح بود و صفحت آن عاقر قره چایز الی غیره بکشتن باشد عکس  
 یک توله که کنا سرشت باشد جوشانیده و در ضمعه کنند ضمعه برائے استخوان در دندان محمول صفحت آن کز مانج آقا قبا  
 حفت بلوط فلفل گلاب چای بلبله گل سرخ برگ سرور پوست انار چوب کاسر و دم الاخرین صندل سرخ سعد کوفی هر یک چهار باشد و درسته یا کوب  
 جوشانیده و صاف نموده و ضمعه نمایند و اگر این سنون بود از ضمعه بماند نهایت مؤثر است گفته سفید کز مانج سپیاری سوخته هر یک  
 چهار باشد و در آب جوشانیده و ضمعه نمایند و اگر این سنون بود از ضمعه بماند نهایت مؤثر است گفته سفید کز مانج سپیاری سوخته هر یک  
 صفحت آن پوست انار کز مانج حب الاس گلاب هر یک یک و پوست درخت توت و جوز و در آب جوشانیده و صاف نموده و ضمعه کنند  
 ضمعه صفت جهت تسکین در دندان که باورم شده بود نافع است صفحت آن پوست درخت بزره و بیل کز مانج جوشانیده و صاف  
 کرده گرم کم ضمعه نمایند و نیز درین باب پوست درخت یک و دوام ریزه کرده جوشانیده و ضمعه نمودن نافع و کلا پوست درخت  
 سرس پوست درخت کفالت و سبب جوشانیده و صاف کرده و درسته گفته سفید اخلر و ضمعه نمودن نافع در دندان است و نیز  
 درین باب غریبه و یا زو و بر مساوی و سبب جوشانیده و صاف نموده و ضمعه کردن نافع ایضا درین باب صفحت آن عدس مسلم  
 کز مانج گلاب که کنا برگ اس حب الاس پوست درخت بیل و آب جوشانیده و صاف نموده و قدر که بپزد سوده اعداد کرده و ضمعه نمایند  
 ضمعه فلفل سائیده کز مانج پوست خنکاش برگ سدره و آب جوشانیده و صاف کرده و قدر که بپزد سوده اعداد کرده و ضمعه نمایند  
 ضمعه کردن سفید و در آب است ضمعه برائے جنبش دندان که از طوبت بود و صفحت آن عاقر قره چایز الی غیره بکشتن باشد عکس  
 شب و دمانی گل سرخ سنبل الطیب جوشانیده و صاف نموده و ضمعه کنند ضمعه برائے ترس دندان لثی صفحت آن اسبند بایر که کنا  
 یک و در الی عاقر قره چایز الی غیره بکشتن باشد عکس صفحت آن اسبند بایر که کنا  
 زوف خون از نافع است از کله صفحت آن پوست انار گلاب کز مانج و در آب جوشانیده و صاف کرده و قدر که بپزد سوده اعداد کرده و ضمعه نمایند  
 در آن ضمعه جهت آلوده لب صفحت آن قرطاز اذیت ناز پوست انار گلاب کز مانج و در آب جوشانیده و صاف کرده و قدر که بپزد سوده اعداد کرده و ضمعه نمایند  
 جوشانیده و ضمعه کنند و اگر این اووه کوفته و خنک باشد نافع است ضمعه برائے دایه صفحت آن بلاق  
 سنبل الطیب هر یک درم و نیم زرد و هر یک یک مثقال برگ اس نیم مثقال جوشانیده و ضمعه نمایند ضمعه از حکم بلوط و نافع بلاق  
 خون درین دندان و نافع قروح است و در آب و محمول صفحت آن برگ خنک پوست بلبله زرد پوست بلبله کوفی بلبله سیاه  
 برگ سرور حب الاس ناز و سبب بیهوده کز مانج پوست درخت بیل هر یک دو توله نیم کوفته یکجا کرده و توله ازین اووه کوفته و در  
 یک و در آب جوشانیده و صاف نموده و ضمعه کنند ضمعه برائے ترس دندان لثی صفحت آن اسبند بایر که کنا  
 و در آب جوشانیده و صاف نموده و ضمعه کنند ضمعه برائے ترس دندان لثی صفحت آن اسبند بایر که کنا  
 گلاب و دم الاخرین گل سرخ سنبل الطیب بیل بول پوست درخت بیل زرد و برگ سرور و در آب جوشانیده و صاف نموده و ضمعه نمایند

اصل سرشت سوخته سنگ جلاست خندل سفید از هر یک باشد که فتنه بخیزد زنده پس قدری از این سنون در پنج مذکور حل کرده  
 با دیگر مضمضه نماید اثر سنون چنانچه باید برست مضمضه برائے بخور و قروح که در آتشک در دهان باشد صفت آن بر سر  
 بیلله و بیلله و آله و چوب جیتی هر یک یک مثقال و گلاب و قدری آب لیون که ادویه را بهر شاندها ساینده صاف نموده انگشت را  
 بدان آب تر کرده و پس سنون احرار کرده بالند و سه مرتبه بخینجین بماند ساعت صبر نمایند تا آب از دهان جاری گردد بعد بگلاب مذکور مضمضه  
 سازند سنونیکه برائے جوشش و دهن که از خوردن آیهاب و رسکپور باشد و در سنونات مذکور شد بالند ایضا نافع جوشش و دهن  
 که از خوردن آیهاب و رسکپور برست صفت آن پوست بیلله و پوست بیلله مله و چرس کوکنا را نتریک شاه تر و مسک و در آب  
 جوشانده صاف کرده با قدری روغن بیاغی و غیره که مخلوط کرده حل نموده مضمضه کنند ایضا برائے تامل و فساد که در انسان باشد  
 صفت آن حاتر قرقاز و نانچ سجد کونی از هر یک یک مثقال نمک طبرزد و دو دانگ و قلع بیلجات نخته سابق داخل نموده  
 بدستور خیسائده صاف کرده بسنون احرار با سنون استعمال نموده مضمضه سازند بعد که از این سنونات نافع فساد و تامل انسان باشد  
 مضمضه برائے چرک و دندان چرب صفت آن زرد فاسه خشک و خولجان گلاب از هر یک سه ماشه حاتر قرقاش ماشه بزرگ  
 چهار ماشه خوب ساینده صاف نموده مضمضه کنند فصل هشتم در مرهم هر یک مرهم وجود چست قرح گوش و سیلان درد  
 و سنگین و جع معمول و چرب صفت آن از زردت سرخ سفید از هر یک یک درم مرهم وجود دو درم موم سفید و درم روغن  
 دو درم مرهم ساخته بکافور غطای فیتکه کرده آلوده و گوش نمند مرهم ایضاً در قروح تازه گوش استعمال و چرب صفت آن  
 سفید کاشغری و مروانگ از هر یک یک درم موم سفید یک اوقیه روغن گل و دوا و قیه اول موم را در روغن مذکور بر آتش گذاشته ادویه دیگر  
 ساینده قدی کیلر سوده پیاپی زنده گاه قدی کافور نیز آید نیمه شود و چون طیار شود سفیدی بیضه و دو عدد خوب حل نمایند و اگر قیه  
 گذاشتن موم گلاب بسنول نیز اضافه کنند و سنگین و جع و سوزش حرق نار و آب گرم بنیاد نافع شود مرهم مصری که قرح کند گوش  
 نافع صفت آن زنگنه سد سر که کند هر چهار برابر آب بپزند تا بقوام حل بدین پس موم و روغن گل بپزند و بجای بزنند مرهم  
 با سلیقون برائے قرح گوش که چرب صفت آن موم سفید پنج درم زیت دوا و قیه مرکی را پنج عکال الانا طاز از هر یک  
 یک اوقیه زیت بطل لرم را در روغن گذاشته و هر چهار دلا در آن حل کنند و موم تاندر و مرهم زنگنه را بپزند تا بقوام حل بدین پس موم و روغن گل بپزند و بجای بزنند مرهم  
 صفت آن زنگنه کوبال از هر یک چهار درم معصاره گنداشد عظمی هر یک یک اوقیه و مرهم سرشته استعمال نمایند مرهم  
 بهر وزه که برائے کوفتی گوش بعد فصد و فتنه معمول است صفت آن بهر وزه نیمه جو صنف البطم زیت زوی هر یک یک درم  
 اول موم روغن از پیله و موم درست کرده بنور بر سر آتش باشد که از این دوا آید نیمه فرو کرده و بالند و مرهم سازند مرهم زنگنه  
 که در بویایر لاف و قیه و فتنه استعمال از دغریب صفت آن عکال البطم را پنج عکال از هر یک یک اوقیه و مرهم زیت زوی هر یک یک درم  
 بزرگ مرهم که برائے قروح بین از سوده است صفت آن پیله یا کبان سده مانده و عفران پیله را در روغن گل گذاشته هر یک که کوفتی  
 آید نیمه بزنند و با آب بویایر شست با شست مرهم حب السقمون حل بپزند و قروح بین بویایر لاف و قیه استعمال کنند

میل چشکی داشته باشند و جهت قروح شفت نیز مفید صفت آن نشسته یکنقال در آب غروب بخوشانند بعد از آن بوجه  
 احسن بمانند که آب اولجایی گرد و پس صفات نمایند و یک شقال حباب بپزند و یک شقال روغن بادام یا روغن گل نیم شقال هم  
 سفید و افکند و مثل سرم بپزند و استعمال کنند هر روز معمول و شقاق لب بپزند و شفت را هم مفید صفت آن سفید و افکند  
 تولد نشاسته باز و هر یک هفت داشته که از آنجا نشاسته ساینده سوم و دوله روغن گل بپزند و گذاشته بپزند و بالایش پوست اندودن خفیه  
 مرغ چپانند و صورت کثرت داده بود و فقیه استعمال کنند هر روز برای شقاق و خشک لب صفت آن عدس اکلیل  
 الک الک گل خمر و هر یک یکتول کوفته و آب کوبه شافند پس صفات نموده روغن کدو روغن بادام مغز قلم کا و هر کدام سه درم و نیم مرغ  
 یک عدد و اخلاص نمایند وقت فردا و بعد از یک عدد مراد است ساینده داخل نمایند و الاضما برای شقاق لب مجرب صفت آن  
 سوم سفید نه داشته روغن گا و چهار تولد را قش بپزند و فردا و ده کشته سفید و تولد کا و فردا و داشته سوده آمیزند و هر یک هفت مقل از  
 تالیف حکیم محمد الکوک که در تحلیل اولام صلبه صلابت عضلات مجرب است صفت آن مثل انقاشق هر یک هفت مقل از  
 گل سرخ بست و درم گل ابوبه شست و درم اکلیل الک عنب الثعلب از هر یک نه درم برگ چقند و ده عدد برگ کلم پنج عدد و زرباز و زرد  
 مدح مجرب و زنجبیل و سرسپا و نشان از هر یک چهار درم حاشا و زرد فاسه خشک برگ خار حلیه بزرگ کتان از هر یک هشت درم و عود و هندی چهار  
 درم و نیم و کوفته آب بپزند و باون انداخته روغن خرغی بست و درم ناردین پیس مرغ گذاشته مغز قلم کا و از هر یک شانزده درم روغن  
 مصلحی هفت درم شاق و مقل زاده سرکه انگوری بپسینانند تا حل شود پس با بقیع ادویه بپخته و باون کرده چندان پرسته بماند که چون  
 مرهم شود و شبها بر موضع صلابت ضا و نمایند هر نیم فاق صفراوی صفت آن سوم سفید و آب کشینر سبز و جوار  
 که دو در روغن بنفشه و گلاب و بقدر شیر و کا و قش مل مرهم ساخته نیم گرم برعه ضا کنند هر نیم اکبر از غرغرات حکیم ارزانی که برائے  
 استسقاء طلی و تلین و تحلیل اولام صلبه و کوبه و جوار مجرب است صفت آن حلیه تخم کتان اگر دو جل خطمی هر یک  
 سه درم کوفته بپزند و آب شلغم یا آب کلم بپزند چون قریب به بختن آید فاس و خیار شنبه و خرد درم و آب گرم حلو و صفات نموده اخلاص  
 نمایند و بپزند تا که غلیظ گردد و پس ازان روغن گل یا روغن کجد یا روغن زیت یا روغن بید از هر یک بقدر حاجت یا بپزند و هر نیم فاق بپزند  
 از هر یک حکیم ملوچیان صفت آن مقل تولد و آب گند نامل کنند روغن گل و دوله سوم اقا قیاص صاره لیمه شش سفید  
 مغز اول است و قمر هندی و ام الاغین لعاب ریش خطمی رسو است هر یک شش داشته بدست و هر نیم ساخته طلا میکود باشد و هر نیم  
 سفید و آب کا فوری که را رخ در دوا سیر و جوش آنست و مفید شقاق لب و مقدر و حرق نار صفت آن سوم سه  
 یکتال در روغن گل بپزند و گذاشته سفید بمراد سبک از هر یک یکتال نرم سوده غلوط ساخته مرهم سازند و بعد فردا و کوفته اند  
 آتش مسوده شدن سفیدی نیم مرغ و و ما شیکا و نور بپزند و الاضما دفع سوزش بپزند و صفت آن رال خنجر چار و نیم سفید و کد  
 کجد ساوی نیم سازند و هر نیم دفع سوزش بپزند و صفت آن روغن بنگ که چند بار آب شسته باشند بقدر چهار تولد گرفته  
 در آن مراد سبک کات هندی و سفید کا و شغری شسته هرواحد و درم مقضض چهار درم کوفته بپخته آمیزند و بعد سفیدی بپزند و هر یک

نیز مخلوط کنند که یک ذات شود و مثل آنند و اگر خواهند قدس را که قوافل اند هر یک بر این مخلوط با سیر صفات آن روغن  
 گل روغن کتان آب غنیمت النعیم بر سر در کمال انداخته با دست سرب کپاس کمرال نمایند بر گاه عصاره غنیمت النعیم خشک  
 یک عدد بیضه مرغ فیه شست و یکماشته کات سفید و دو ماشه دم الاغین و یک ماشه گل ایمنی و چهار سرخ سرخه سوخته و خوش بقدر  
 وانه گندم نمک ترب بار یک ساخته چهار بیضه و این اجزا در روغن انداخته چهار کپاس کمرال نمایند که مثل بر روغن شود و بر سبامان هر یک منقل  
 نافع بواسیر صفات آن بهم سفید روغن کجدر سیله مغر ساق کافوریه که گران شتر منقل از زرق به سبب بر لباب بزرگمان حکوده و  
 پیس با روغن مخلوط ساخته هر یک سازند هر یک بر سر روغن کافوریه که گران شتر منقل از زرق به سبب بر لباب بزرگمان حکوده و  
 سه توله سفید مرغ یک عدد و دستور هم سازند و یکبار به ایضاً صحت بواسیر صفات آن هم زرد و یکماشته روغن گل مغر ساق که  
 به سبب بزرگمان و توله گرم نموده انیرن یکماشته و آب حکوده در دهن مخلوط نموده هر یک سازند هر یک که دم متعدد و تحلیل هر دو سوخته و در بر طرف  
 ساز و صفات آن مغر ساق که گران شتر زرد و تخم مرغ کجدر روغن گل کیتوله زعفران و دو ماشه و باون آینه و هر یک نموده اول مقدار با  
 مطبخ بر یک بنشیند بعد از این هر یک به چهار بزرگ هر یک کافوری که شقاق متعدد و گرم سفید صفات آن هم سبب  
 دو نیمه دم روغن گل و دو دم و اسنگ نشاسته از زرد کیتوله دم انیرن یکدم کافوریه دم به لازم سوخته و روغن گل را گرم ساخته موم و دهن  
 بعد از آن او به آینه سفید و تخم مرغ موم سازند ایضاً بمنفعه ذکره بالا صفات آن موم سفید توله خاصه توله روغن گل چهار  
 توله موم را در روغن گذاشته حاشق و حکوده هر یک سازند هر یک که شقاق متعدد و روغن آینه سفید است صفات آن غنیمت النعیم  
 مختصر هر یک سه شقال گل سرخ و دو شقال کوفته بینه باب کشین تازه پنجه و زرد و تخم مرغ و روغن گل و حکوده هر یک سازند هر یک بر سر  
 قروح قصبه خیمه جرب صفات آن رال دم الاغین سفید و قلمی و اسنگ قویاسه کهانی سندروس گلخانه نقل هر یک  
 یکدم موم و دو دم روغن کافوری و دم به دستور هم سازند بر پارچه مایه که پسندیدند از آن که زخم را به قلع و جرب چینی یا خاشاک سفید  
 ایضاً که قره کشته ایضاً صفات آن دم الاغین کندر از هر یک دو شقال صبر و اسنگ انزروت از هر یک دو دم  
 بر روغن گه هم سازند هر یک بر سر به بکنند صفات آن خاکستر سخت کات پاچره به سنگ جرات موم هر یک یکدم و بقدر  
 روغن گل که صد بار شست باشند آینه هم سازند ایضاً نافع بکنند که منفرجه باشد صفات آن صبر سبب و هر واحد  
 سیاب شکر و موم هر واحد یک دم به توت تبران سه ماشه روغن کجدر و دام اول اجزا ساییده بعد به سیلاب انداخته بسایند من بعد  
 در روغن گرم نموده انداخته ش فرود آورده او به آینه ایضاً صحت نافع و اندال جرات قدیر مایه صفات آن دم الاغین  
 سر سیاه و اگر سر سرخ باشد به شکر گلخانه یکدم چهار دم صبر کندر از زردت هر یک یکدم و دم زنگار یکدم کوفته بینه روغن بنفشه شتر  
 استعمال نمایند ایضاً بمنفعه ذکره صفات آن مر اسنگ گلخانه زرد و جوب دم الاغین شب یامانی شاخ گوزن سوخته موم  
 سفید هر یک یک توله روغن زیت چهار توله به دستور هم سازند ایضاً صحت نافع و جرات قدیر مایه جرب صفات آن کبریت جی القصبه  
 هر یک یکدم پوست مار و دو دم زشت و نمک زرد و دم زشت را بر روغن بگدازند و او را کوفته بینه داخل کنند و بر دارند هر یک که دو ارم



سایده و حلو و عذوق میل مسطور است هر اتم که بجهت تحلیل ادرام سرالبر و سلطان و خزانیر و دهم پنجمین ادرام و اتم  
غیر قابل فسخ نافع و مجرب است صفت آن مردانگ پندرم حکم البطم ششده شکر هشت و دم کند باز و اشتق  
هر یک ده و دم روغن زیت یا روغن گل یا روغن گاو و بجا و دم پست و دم سوزن سازند ایضا که بسرطان تخریب سودمند است صفت  
آن توتیای مسحول گل ارشی گل سرخ بر مساوی کوفته بخیت بار و روغن گل در دهن خاص بمالد و ملا نماید هر اتم نافع سلطان  
صفت آن سفید راج توتیای مسحول مردانگ گل ارشی از هر یک یک و شش و پنج مسلول آب باز تنگ هر یک ده و جز و نشاسته  
صنع عربی هر یک سبز و آبی کوفتنی است کوفته بجم و روغن گل هر اتم سازند و بروم طلا سازند و حوالی او گل ارشی و آب عسل و شکر  
یا آب کشیده تر نمایند هر اتم اشتق مجرب یکم علی در تحلیل صلابات و خزانیر و سلبه بغایت نافع و ادرام هلبه را در هشت روز تحلیل رسانند  
صفت آن خردل کف در یازد و نود و یک تخم انجیر و کریت زر و قش اشق هر یک یک و زیت کشته و دانه و جز و او و یه را بغایت  
نازک بسایند که شل عباد شود و قش و اشق را در زیت حل کنند و دو جز و موم در دانه افتاده اصفا کنند و او و یه را بر آن ریزند و باند تا هر شش  
و چون خواهند که استعمال کنند یکت و ازین مرهم و یک جز و روغن گل یک جز و روغن زیت هر یک بم مخلوط کرده و ملا و کنند و اجتناب از سردی  
و مرطبات و التزام گریستن و تشنگی پیارا از ماست و گاه به او و یه این مرهم نازک ساییده غیر از زیت و موم و در سر که حلو کرده می بندند نیز  
همین عمل میکنند بلکه قوی تر میگردد و لیکن گاه به جزائے قلیله میکنند و اگر در غلیم عمر الفنج باشد و بخیت نشود و دانه ازین مرهم با و نوله  
گل خلی در برگ آن که ساییده خوب بچنه باشد تا شل خیر شود و در آخر دانه گلای یزدی نیز در آن ریخته باشند ضم کنند و در هر هم مالمده  
گرم به بندند و سرست نفع کار یک ماه و سه روز بکشد هر اتم هفت وار و جهت نفع و مایسل و زخا بابت نافع است صفت  
آن کبیر تخم کنان تخم و سریش هر دو گل با بونیک ظمی مساوی کوفته بخیت با شرب سرشته بیکم استعمال نمایند و در نشود و دیگر از زیت  
نیز داخل است و سی بجم ثانیه هر اتم که انواع زخم فحل و غیره را مجرب صفت آن زال گل هرزی هر واحد ششده دم توتیای  
سبز و روغن زیت شیرین کنل نمایند که شل مرهم شود استعمال نمایند هر اتم برائے اذمال زخم زیارک صفت آن کتفه سفید  
کا فور مردانگ سنگ اجابت کوفته بخیت به بالائے جزات آینه بچسباند و هر اتم سیاب که زخم دل و جیب قروح و جراحات  
را بر روی به ساز و صفت آن سیاب یکدم سرست و دم از زیت سه و دم نول سیاه بول سرخ و نکاحیه روزه هر یک ادرام و دو دم  
سفید کافوری بمست و یکدم روغن گل چلی و چهار دم اول سرب را با سیاب گوده و ده سوزن و ده جز و سیاب بجا بسایند بجهت از زیت را ساییده  
داخل کنند بر هم زنند پس از آن کنند بعد از آن هر دو بول پس بخار و به روزه اضاف کنند و مجموع را شق نمایند چنانچه سر سه باشد و آنگاه در  
پیا ز روغن ماهی کاه سوزانیده صاف کنند و موم در آن گذاشته او و یه را مخرج ساخته در دهن بسته بمالد و بر و اند و عند الحاجة  
باغیه یا لته کنه بر زخم بکزد از انشا الله تعالی همان یک بل کافی است هر اتم برائے غل متاکله صفت آن ماز و سبز مردانگ  
زرد و جب از هر واحد یک جز و گلزار برگ سود و عصاره باز تنگ سبز از هر یک دو جز و با موم و روغن گل هر اتم سازند و در زو کانی ماز و نصف  
است و باقی بجز و بجاسته برگ موم و عصاره باز تنگ را زانند و یکبار روم است ایضا که کاه کاه را در قروح متعفن را که قروح بچسبند



نافع است صفقت آن مازده حب الاس اجزا بر گرفته بخیمه بر روغن گل ساخته با شعله بطریق متعارف مرهم سازند  
 هر هم جهت دفع خارش و بر آس آتشک نیز فایده دارد صفقت آن کته سرخ کته سفید صندل سرخ صندل سفید و اسنگ  
 هر یک دو توله کاغذ چینی سه توله روغن گا و خالص نیم پاویک صد و یک مرتبه آب شیرین بشویند و او به لکه کوره آه آینه جل نموده بپار  
 کنند و موافق احتیاج بر خارش آتشک هر روز مالیده باشند در یک هفته بر طرف شود فو عصبانیه سحر که بر آس خارش  
 مفید و مجرب صفقت آن سیلاب و دو توله نیله توتنه شش ماشه خات خشک نیم پاویک روغن کاه کاه یا آه آینه اجزا در ظرف آبی  
 با سسته آبی تا چار پاس جل نمایند بعد در آفتاب نشسته بریدن خوب بمانند بعد چار گری آروغ و دو باب سرشته بریدن مالیده  
 از آب سرخسل نمایند عین سان سه روز کند مرهم خام بر آس جرب تر و خشک بخور خارشک مجرب حکیم نجیب الله خان صفقت  
 آن مر و اسنگ کاغذ وانه الی سبید هر یک شش ماشه سائیده بر روغن زرد و یکصد و یک مرتبه آینه توتنه بر جرب بمانند هر قدر که خوب  
 بماند نافع باشد نو عدد یک ر سبید کاغذ و اسنگ نو شاور توپایه سبز بریان مسادی باریک سائیده و در سکه گا و یکصد و  
 یک بار شسته باشند آینه توتنه و آفتاب نشسته بریدن مانده مرهم بر آس قره کته حوالی تقصیب صفقت آن دم الاخون  
 مرکب هر یک دو شقال صبر زرد و اسنگ زرد و تر هر یک دو درم روغن گل مرهم سازند مرهم دیگر که هر گاه از استعمال ضا و طلاء تقصیب  
 بخور پدید آید مجرب است صفقت آن روغن گا و یک تله یکصد و یک بار شسته کته سفید سفید کاغذی شنگر هر یک ماشه  
 سیاری سوخته یک عدد مسوده آینه علی آرد مرهم فرنگ بر آس جراحت آبله فرنگ هر زخم تیر و تفنگ و دل و غیره زخمها که باشد  
 بر شود از بیاض استام و مغر و صفقت آن کاغذ سبید اجرت هر یک دو ماشه و اسنگ یک ماشه توپایه کرمی یک توله  
 کته سفید چاره ماشه رال یک تله موم کاغذی یک درم روغن گا و پانزده درم ادویه راسائیده از پارچه گز آئیده روغن گا و گرم کرده دم  
 گذاشته بعد ادویه مذکوره حل کرده از صفت آب بشویند و در ظرفی چینی نگاه دارند و بر لته کته گذاشته بر زخم نمند و در چند روز به شود  
 هر هم سبک و جهت آتشک عدیل نه اردو قروح خبیثه مانند دل میساند و سکن و مع است صفقت آن دم الاخون  
 سه ماشه ر سبک پودش ماشه با هم سائیده در روغن زرد و یکصد و یک بار شسته باشند مزج نموده بپار برند و آنجا مایه از دوا جدا  
 شود و در گره باشند و بعد از استعمال این مرهم که گوشت صلب بر وید و در و مناسب بعل آرد مرهم شنگر ف که بار با تجربه  
 رسیده و جراحت را زود با صلاح آرد صفقت آن شنگر فیدانک رال یک تله نیله توتنه از دوس تا چار سرخ بریان کرده  
 روغن کجد یک درم ادویه باریک سائیده بر روغن آینه ده بار آب بشویند و بپار برند فو عصبانیه سحر که بر آس خارش  
 مجرب است صفقت آن شنگر فیدانک اسر خیم سفید از هر یک یک تله مر و اسنگ یک تله توپایه بندی سوخته ربع و انگ سفید  
 از زیر نیلانگ گرفته بخیمه در روغن گا و یا روغن گل یا روغن کجد خالص بقدر احتیاج بدستور مرهم سازند مرهم نافع آتشک صفقت  
 آن کات بندی جدا شده شنگر اجرت یک ماشه نیله توتنه سوخته بقدر یک نخود سیاری چالیه سوخته یک عدد و در روغن گا و یک صد  
 یک بار شسته بقدر ضرورت آینه مرهم سازند مرهم مخترع حکیم غلام نجف بر آس زخم آتشک صفقت آن موم سفید

دو تولد بر وزن گل بخت بول که گذارسته پنج مرتبه آب سخته گل رخی دم الاغین سفیده کاشغری مروانک کاغذ سوخته سنگ جراحه  
چمال نیست خسته بسیار سی سوخته هر یک دو ماشه بار یک ساید و آن آمیزند و بجای رند الضماره است آتشک مجرب و بی نظیر صفت آن  
شکر جراحه که مان بیدرنگ پخته هر یک شش ماشه مروانک یک نیم ماشه ریکی دو تولد بهر بار یک ساید و در وزن کاغذ سوخته که شسته باشند آینه  
استعمال نمایند هر دم سیاه که بر است آتشک و دیگر قروح و زخمها معمول است **صفت آن** روغن زردده دو ماشه نیم سوم سفید دوم یک پخته را  
چهار دهم پخته نیمه تنوت نیمه شام بر سوخته نیمه سوخته سیاه برگ نیب هر یک یک دهم پخته اول برگ نیب با سیاه بسانیکه سیاه شود پس روغن  
دوم که گذارسته از پارچه صاف کرده اول برگ فک را گذارسته خوب بسانیکه بدانان آودید و گذارسته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب میشود و بعد  
سه بار تا بشیرین خسته نگاه دارند هر دم **چوب حبیبی** که بر است آتشک نظیر **صفت آن** برگ شیشم پاؤا نار ساید آب او  
بر آرد و صاف نموده باروغن گل نیم پاؤو دم سفید چهار دهم پخته آب بنو دوس شکر گون سیند و سفیده کاشغری شسته در سنگ سنگ  
سند و س سیاه برگ شش ماشه کات سفید ماشه با هم حق کرده **چوب حبیبی** یک تولد بار یک ساید بیا آمیزند و دیگر که نیز بر است آتشک  
به نظیر است و آن وزن **چوب حبیبی** یک دهم روغن گل بخت نیم سوم سفید چهار تولد و کات سفید سه ماشه است و دیگر که بر است سو دوازده مرت  
دم الاغین هر یک سه ماشه کند نیل تنوت بهر واحد و ماشه مصلی سه ماشه عوض سفید و سفید و س سیاه مصلی است باقی بر سوخته و در  
ساختن اوجیان است که **چوب حبیبی** لود برگ شیشم نیم پاؤو شش تر نمایند و صبح بخوشانند که نصف باند مالیده صاف شود و روغن  
گل و دم سفید اینها در نموده باز بخوشانند آب بنو دوس آودید بار یک ساید آمیزند و نوحه دیگر مجرب الفع و مانع قروح خفیه و آتشک  
**صفت آن** **چوب حبیبی** بخوبی شسته مغربی انیسون صحرایی چمال و زیت نیب چمال و زیت بکاشن هر یک دو تولد و دیگر که نیم اند  
آب بخوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده و پاؤا با روغن گل باز بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و سوم شش تولد تو تیا سه برگ  
سوخته مروانک سفید و کاشغری هر یک یک تولد خاکستر پارچه که سیاه و آن افشرد باشند تولد بر سوخته هر دم سازند و بر سوخته **چوب نیب**  
خوب حل کرده استعمال نمایند نوحه دیگر که بر است آتشک از نوحه است و دیگر قوی تر است **صفت آن** مروانک شکر گون سنگ هر یک و شکر  
کندر سفید **چوب حبیبی** هر یک چهار شغال دوم سفید بختقال با سکه است شغال بدست و معمول مرجم سازند و اگر نصف کات را سوخته حل  
سازند بهتر خواهد بود هر دم که بر است زخمها است آتشک مجرب است **صفت آن** کات سفید فلفل کانه هر یک دهم چهار دهم مال نیمه  
دوم سفید شش دهم تو تیا سه سبز بریان بقدر فلفل و سفید و یک ماشه روغن کاغذ سوخته و دم بهر طریق مرجم ساخته بر لکه مالیده هر نیمه اگر از  
تا بهفت روز هر دم جت آتشک سوخته آن و دیگر جراحات و تسکین درد و باد مال زخم عجیب الاثر است **صفت آن** سفید کاشغری  
شسته مروانک هر یک یک دهم که بر است ماشه فلفل یک ماشه روغن یک دهم کاغذ سوخته سوم سفید و نیم روغن گل است و دم عاب بعد  
دو ماشه سفید و نیم روغن یک عدد و روغن دوم که گذارسته فرو آورده و سیاه آمیزند پس لعاب بماند و سفید و نیم روغن فلفل مالند و بعد  
برند هر دم آتشک از جراحات و اسهال است و در کثرت روز و دفع دانه است آن و در کثرت آن میانه **صفت آن** سنگ لاجورد شسته است  
دم سنگ لاجورد و دم که **چوب حبیبی** نیمه دم و اگر نیشاید باز سوخته است و در نیمه نیمه بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر یک است که در جرح

سیاه و کمر از پانچ بجز اندک سیاه و ران را پدید شود پس کرباس را بر سینه خالستان تا نیم ششقال داخل کنند بعدیل بشود هر کس ران  
 جهت طرح قنقیب بنیظیر است که در تخریب رسید و صفت آن ران سفید بقلی و مالاخوین مردان سنگ توتیای سندی و سوسنگ  
 ناری بر یک جزئی موم سفید و جزه فغن کاویان و جزه دودیه کوفته نیم موم بر روغن کداخته بیاض بر نو پارچه گمان بیان آغشته بکار برند  
 اول یک مرتبه هر روز زخم را با آب برگ نمایا آب و چربی شسته استعمال کنند هر کس جهت جراحت قنقیب ران است صفت آن  
 سنگ بصری یک موم سنگ جراحات کات هندی گمانا شنگ بر یک نیم موم مردان سنگ چهارم روغن کاویا کجند یا روغن گل هر کدام  
 که باشد آنقدر که دودیه بر آن مرسته شود و هر کس ساند هر کس شکر جهت زخم آفتاب و دیگر جراحات و طرح مزمنه را چرب و  
 چرب رطب ران است صفت آن شنگ اسرخر مردان سنگ سفید و از زیر توتیای سندی سوخته پوست بیشه مرغ سوخته  
 و مسکه کوفته نیمه روغن گل مرسته بر موم ساند هر کس ران منقول از علما که هندی است انابت لحم صالح و روغن گوشت فاسد و بر آن جراحات  
 مزمنه و غیره و اقوی آنکه و انسوز نیز ران صفت آن کافور و صندل ران کات هندی بر یک چهار ششقال کوفته نیمه موم بر روغن  
 کاویان و که مسادی مجوسا دودیه باشد و ظرف آبی کداخته اول ران ریخته یک جوش هندی پس کات لیسستور بیاض بر یک کافور و از زیر و دیگر  
 جوش و هندی بر آن قرح قدیم تا سه روز با کافور و فغن سوخته استعمال نمایند بعد از آن تنها بکار یزد هر کس بر آن قباد و پوست از حکیم علی صفت  
 آن حکاک البطم شق قمل و از نو دودیه بر یک سه ماشه روغن گل چربی بز و موم از هر یک یکتوله بدستور موم ساند هر کس بر آن چنان  
 و نماند و دودیه و پوست آن چرب صفت آن گل بنفشه رشیه خلطی بوجوه از هر یک یکتوله و آب شب تر و دودیه و آب آن  
 بجزه موم و جنبل و دودیه روغن گل یکتوله چربی گز و موم سفید و از نو مغز ساق گاوی بر یک یکتوله داخل کرده موم ساند و فغن  
 روغن گل چهار توله گرم کنند پس موم شش شانه و آن بکندند بعد سفیدی بینه یک عاود آمیزند پس مردان سنگ شش شانه سفید و  
 کاشتری کا فو قمل بر یک سه ماشه ساییده آمیزند و خوب حل کنند و بر جراح مزمنه و کداخته با شند هر کس صفت که در مسعود رطب از  
 جرح است صفت آن یک عاود مردان سنگ از نو پوست اندازد و چوب مسادی باریک ساییده موم در روغن گل بکندازند  
 و دودیه بر آن بر سر شند و سکا لک و قدر سه اشافه نمایند و جلد بر موم ساند و پوست سترشاید بماند اگر روغن گل نماند روغن کجند کفایت کند  
 و اگر با روغن کجند کلاب نیز داخل کنند بهتر باشد فو حد گیر که در جمیع انواع صفت معول و بر است صفت آن کافور و ریاحی  
 شش شانه و روغن گل سرخ از قاقیا غسل بر یک یک موم گمانا کافور سوخته بر یک دودیه سفید است و موم نیمه هفت و موم نیمه  
 بست و موم بدستور موم ساند و طریق قمل قافی کا فو قمل کافور کوفته و کربان نداشت با چوب بسانند و آبش سه بار تبدیل سازند و آنچه به نشیند  
 خلک کرده عمل آن را هر کس بر آن جراحات غار و آب چوبک و را حوا آن سستل صفت آن ران سفید و توله باریک  
 ساند و در روغن یا سمن چهار توله آنجه خوب بدست بماند چون یک کات شود چهار توله آب الص و دیگر انداخته بشود تا یک کات  
 آنکه و کتبه شاه و یکبار پس نکند و موم بر آن چوب ساند چنانکه الاضما که بر آن سه موم فاند و تخریب رسید و صفت آن برگ  
 نسبه چهار توله ساییده و طرح موم در غنیمت مسکه کاویان و مسوز پس قرص بر آرد و روغن صاف کرده اقل هفت بار آب بپوشد

[illegible]

خوب کسر کند که محتمل شود پس سیاه یک درم داخل کرده بساند که خوب ابریک و یکذات شود و بر پارچه گذاشته بکازد و هر  
 اعم از که جفت هرگز نه جرات عسر البر و ناصور قروح نمیشود و سودا و بی نظیر است صفعت آن پشنگی نیکه متوجه هر یک یکدند  
 سه ماشه کات سرخ پاچه رال روغن کنجد آب چاه شیرین تانده هر یک یکدند اول آب در روغن یکجا کرده و ظرف کاشی بدست کفشد کند  
 تا مثل روغن شود پس او و دیگر جدا جدا یک ساینده آمیزند و یک پاس دیگر یکدند و پاس بکف دست همین تان بالند تا جلد کذات شود  
 و بقوام هر یک آید پس در ظرف چینی یا نقره بکشد و استعمال نمایند و وقت شب از نمک تمکید اطراف قروح و جرات سیکوف باشد که نفع عظیم  
 می بخشد و در بعضی وزن پشنگی و نیکه متوجه هر یک یکدند و کات سرخ در ال هر یک دو درم است باقی بدست و نوشته که کاتشاک  
 سیدیل است هر یک سیاه که جفت الفوق زخم قروح حشر الاند مال با تجربه رسیده صفعت آن صابون لاهیجی یا بقیه  
 هر یک یکدند هر دو ریزه ریزه کرده و روغن کنجد چهار درم بسوزند که سیاه گردد پس برگ نیم پاوده عدد سوخته خوب حل کرده کات سفید یک  
 دوام ساینده انداخته حل سازند و به پارچه سوخته قند سه انداخته صمدی کرده بکشد و باز در هر یک سیاه بر آتش قروح و ثبور و دل و کاتشاک  
 شجره طحال محمول صفعت آن سیندر و مر و سانسک سیاه هر یک دو ماشه رسیده سفید کاشوری کینه سفید هر یک یک ماشه نیکه متوجه  
 سوخته چهار سرخ نیم او و ساینده در مسکه گاؤ که یکصد مرتبه در آب شسته باشد حل سازند و بکار بند و هر نیم فیه جفت بر زخم و هر نیم بر زخم  
 از جرب است و از حله جرب است صفعت آن پنجه کسره از ظرفی بسوزند و خاکستر نمایند و پارچه پنجه کرده بقدر شش بهلیلی بکشد  
 نصف آن سم سفید و بونج پنج بهلیلی روغن گاؤ که گرفته در ظرفی گرم کنند هر گاه موم گداخته شود خاکستر فکرو اندازند و یک پنجه همه او و  
 داخل نموده فرو بردند و نگارند و بکار بندب یا جرب است هر نیم شلغم که بر آتش اندازند تا زخم و زخم و دلد و کاتشاک و خلیل در آید  
 و صلابت و سوزش آتش نظیر زرد و جرب است منقول از بیاض است و در موم صفعت آن روغن گل پاؤ آتش شلغم تازه از زخم عدد  
 تا چهار عدد سیندر نیم پاؤ کافور دو ماشه اول شلغم پاره پاره نموده در روغن گل خوب بریان کرده در نمایند و آتش فرو آورده بپزند  
 داخل کرده از جرب نیم خوب حل نمایند پس کافور را عدد بکارند و هر نیم جد و آتش شلغم گل که شلغم آن شلغم روغن دیوار است بلکه  
 در التام قروح از آن قوی تر و مزکی و التام جرات بدان غیر صفعت آن جد و آتش شلغم گل که شلغم آن شلغم روغن دیوار است بلکه  
 زرد و جرب دیوار اصل السوس برگ خاشاک و صفت خانه کس که غنود بر بیان کند هر یک یک او قیه پوست دخت میلان برگ  
 دخت نیم سبز بوجده هر یک دو او قیه چوبانچیا و پوست را کوفته خوب در کرل سخن کنند پس باد و آتش دیگر سولنه قند یکجا کرده و در روغن تان  
 آب آتش ملایم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندک باند پس اندک ازین روغن گرم گرم گرفته قند را حل بکند و زخم گداخته را  
 با دو او قیه موم زرد و مضاعف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق شلغم شود و شلغم هر نیم گرم گردد و هر نیم اسو و تالیف حکیم علینان نافع  
 قروح مزمنه خیره رویه و رطبه صفعت آن مر و سانسک منقول حرق شجره منقول محمول سفید اب ازین منقول توتیای هندی هر یک  
 یک شلغم روغن کنجد شستاد و شلغم او و در روغن حله و بجوشانند تا سیاه شود و عظیم گردد و آتش فرو آورده بپزند و وقت حاجت گرم کرد  
 بر پارچه پلیده بر زخم شند فویدیکر تالیف والد حکیم محمد کف قروح مزمنه و ناصور و جرات عسر البر صفعت آن رال کات

مردانک اسرخی سفید از بر شسته از هر یک شقال غلط سیاه تو تیانسه بندی هر یک نیم شقال اول تو تیانسه بریان کرده یک سینه  
 کردو با سارادویه کوفته نیمه سوم عدد و شقال بر روغن گاو دهشت شقال گداخته قمری نموده در ابلون بستو بر بالند تا هموار شود وقت حاجت  
 بکار بندد بر پارچه پسیده بر زخم چنان هم در زخم مال جبت جراحات مزمنه و اندمال زخم جرب و معمول صفت آن کلام مردانک  
 سنگ جرات هر یک یکد ام رال ششدهم پارچه کپنجی سوخته خاشاک کرده پنج در روغن زرد و دهشت دهم ادویه باریک ساینده هر یک  
 هر نیم سازند فو حد یک بر است اندمال زخم صفت آن رال روغن کنجد هر یک چهار توله دوم سه ماشه کافور سفید کاشغری شست  
 نیند توتنه مردانک هر یک دو ماشه الاچکی خرد و دهشت عدد اول الاچکی رطوبت در روغن سوخته ملز سنگ ساینده انداز نموده  
 نیله توتنه را انداخته بسوزن زن بعد رال سوده پسترسفیده و سوم اندازند پس کافور اندازند و از دسته آهن خوب  
 حل کنند و کبابه بند بکار بندد هر نیم زنگار از جرات حکیم علی که نهایت نافع است هر گاه خواهند که جرات را از سرخ پاک سازند بکار بندند  
 اندک ازین گرم و دوم روغن مخلوط کنند و بر جرات بکار بندند که پاک کنند و اگر احتیاج افتد خواهند که همین گرم علاج کنند هر روز قدری  
 از هر نیم بسوزند و دوم روغن کمتر کنند تا نیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف شود و سوم روغن بریزند و اندر نیم گرم چوبه کک کنند تا  
 جرات زود نیل شود صفت آن کچیر نند روغن گل بار روغن دیو و بار روغن کنجد هر یک یکد ام که باشد دهشت شقال بر آتش بکار اند  
 بر نیم زنند چون حرارت آن کمتر شود چهار شقال زنگار باریک سوده نیمه اندازند و بر نیم زنند تا مخلوط شود و بکار بندد وقت حاجت آنکه  
 ازین گرم نیم باند که از دوم روغن مخلوط کرده بر جرات بکار بندند که پاک کنند و اگر احتیاج بود دیگر نمایند فو حد یک گرم جرب بر است انواع  
 زخم و سرخ اندمال است و معمول صفت آن پیا زوم هر واحد چهار دهم روغن گاوشش دهم روغن کنجد و دوام نند بهر وزه  
 صبر هر واحد یک شقال زنگار یکد ام سما که بریان نیله توتنه هر واحد و ماشه صابون یکد ام کات سفید شش ماشه اول پیاز دق قی  
 کرده در روغن کافور بسوزند بعد بر یک نیم باند عدد کوفته قرص بسته در روغن بسوزند تا وقتیکه بگری بر طوف شود و قرص دور نمایند پس هر روز  
 صاف نموده با هم آمیخته بر آتش زنند و صابون اندازند بعد آن صاف نموده و بهر وزه اندازند و بهر گاه هر دو گداخته شوند دیگر از اسه  
 سر سر ساند و آن اندازند بعد یک و دو جوش داده فرو آورده رال سازند فو حد یک گرم جرات با صلاح کرد و قمری پاک کند صفت  
 آن زنگار کنند هر واحد یکد ام گنده بهر وزه سه دهم سوم سفید روغن کنجد هر یک بوزن فلوس اول دوم گنده بهر وزه گند که ده صاب  
 نموده در بخار کنند رساینده انگار دهند اول رگ نیب ساینده قرص شسته در روغن مسطور سوخته صاف کرده ادویه آمیزند و مخلوط نمایند  
 هر نیم مسکن بر است شلکین وچ و اندمال قمری بیاض صفت آن اسر بن معمول مردانک سفید کاشغری هر یک  
 سه ماشه فیون سوخته هفتین عربی هر یک دو ماشه زعفران یکد ام سوم سفید کیتول روغن گل چهار توله دوم رادر روغن گداخته ادویه دیگر  
 ساینده آمیزند که منعقد شود هر نیم گرم جرب بر است غبیه که در پا باشد و آنرا کوفته نیز نمایند و بار یا از سوده شصت آن  
 پیشکوی نیله توتنه مردانک سما که هر واحد پنجاه کیلا الاچکی نیم پیا سیاب گیر و هر واحد نه ماشه مریج سیاه سه ماشه کچله بریان پیچود  
 ادویه کوفته نیمه بار روغن زرد نیم پاکو و پاس کرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند فو حد یک گرم کات اکونیه صفت آن

نورانی سوخته گفته یا چری سوخته نیل و نه سوخته زرد چوب سماک سوخته اجزا برادر آب لیون کاغذی حل نموده طلا نایب هر چه که منسوب  
 این دو کار که میگوید علاج نواصیر و قرح غش الاندال که طبع در بدن و این مرهم خود پس در زمان اندک صحت شد و این علاج  
 نواصیر میکند و در آن خم صیغ میرود و مریخی شل این درین باب نیست پس احباب آنست که اقتضای این مرهم نمایند صفت  
 آن از روت دو درم اشق دو درم کند و مانده و نه نکاه و واحد یک درم بایک سائیده بصل سرشته استعمال نمایند هر چه که کافور  
 که بر است به صورت مجرب صفت آن سفیداب روغن بر شفت موم سفید و تخم مرغ یک چهار جز و موم را در روغن که گداخته است  
 و سفیداب را با یک سائیده داخل کرده خوب است کنند و بعد بر طوت شدن گرمی آتش سینه تخم مرغ در آن آغشته خوب بر سر زود  
 بر پا چوب باریک مالیده بپایانند که بنایت آبی نه سائیده گند و اکله و ناصور را چاق میکند و بر لبست هر تخم موم و چوب بیکم بخیال انساب  
 صفت آن مردانست که نول نیل و نه سوخته یک کوفته بخته در روغن بر شفت توله انداخته بر آتش موم جو شاند تا روغن سرخ  
 شود و اگر روغن زرد باشد و چه بزرگرم کرده مرهم سازند و در وقت حاجت بر زخم مالیده آتش زخم دوسه گشری دارند تا گرمی آتش باو  
 رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند انشاء الله تعالی زود بر شفت موم لسان الکلب است بهت ناصور هر یک یکم و کافور  
 صفت آن زبان سگ و طوط سفال سوخته یک عدد کات فلفل سوخته هر واحد دو درم خمره زرد سوخته چهار درم گوشت  
 بر روغن گاو گند و موم سفید مرهم سازند و اگر درین اندک حقیق سوخته اضافند کفری بر می شود و بعضی مجربین سیگوند که هر چه فلفل را سوخته  
 و موم روغن آغشته اگر به صورت خم سائیده غیر مندل نهند بکنند و بنده اضافند نودن چه مذکور درین مرهم امروده و بسیار نافع و دید  
 هر تخم و دیگر که بر است ناصور مکرر تجرب یکم و موم رسیده صفت آن کات سفید یک درم قویاسه سبز چهار درم کافور یک  
 موم سفید شست و در روغن که بپزد و نه شقال بخیص مرغ یک عدد بزرگ تخم چهار عدد و روغن مذکور سوخته دو درم ساند پس موم در روغن که گداخته  
 و او به دیگر سائیده بپایانند و در وی بخیصه دم نموده مرهم سازند هر تخم مجرب بر است ناصور و زخم و نل صفت آن  
 سینور گنده به روز به برگ نیب هر واحد یک کافور سفید دو نام روغن کجده و تخم بپایان هر واحد چهار و ام اول تخم و پیا ز را قلع و عود  
 در روغن بریان کنند پس برگ نیب سائیده بسوزند و صاف کرده باقی او به روغن اندازند هر گاه سیاه شود فرو برد و در  
 نگاه دارند هر چه که بر است اکله صفت آن نیل یک درم و دانگ نیم درم با قند سه روغن گل و بوم که گداخته مرهم سازند و اول موضع  
 را با آب باز ناک مس بشوید پس ازین مرهم طلا نمایند و در شرک و در و زرد مسطور شد نیز مجرب است هر تخم تخم کافور موضع سبب گزیده  
 و عود را بخیص کند و مندل شدن نهد و اگر از روغن خطا جرات مندل شده باشد آنرا باز بشکافند و این مرهم استعمال کنند  
 صفت آن زفت یک جز و نمک نوشاد هر یک و دو جز و چوب شیر که بگدازد و بجله هم آمیزند و بجار برند و اگر قوی تر  
 خواهند و اسهال گرانند چون غلغلیون و بعد قرح روغن گاو استعمال نمایند تا باز اسهال فاسده را و دوا نماید و مرهم ازاله سمیت کند

## باب النون مضمونی بر چهار فصل

**فصل اول در نشوات لشوق** که برائے صمداع باوید صفت آن زنجبیل سوده بر وزن گرس آینه نشوق نمایند  
لشوق که برائے خوزه و شقیقه مجرب است **صفت آن** موسالی میل در میده و در بار و وزن باوید آینه استنشاق  
نمایند **لشوق** که برائے سرسام جانان **صفت آن** منزه کم کدو شیره بر وزن سترخم تر بود و موسابده قدس بر وزن کل آینه  
نشوق نمایند **لشوق** که بخت جزابی مجرب است **صفت آن** تخم فنیاش سفید شیر ما و کا و ساید و روغن کدو آینه نشوق  
نمایند **لشوق** برائے سکنه مجرب **صفت آن** عاقر قرحا و جینی سنبل الطیب کوفته بخیه بر وزن باوید آینه استنشاق نمایند  
ایضا که برائے سکوت مفید **صفت آن** حو حلیب سوده و روغن باوید و روغن زکس آینه استنشاق نمایند  
**لشوق** برائے تسکین حرارت و سوزش بینی که بجرعاف شود و روغن ندمیکن مجرب است **صفت آن** شیر و مغز تخم کدو  
شیر و مغز تخم زرد لاج کثیر العا ببهانه باهم آمیخته قدری که بجا است سوده داخل کرده و بینی کشند ایضا برائے رعات که از دود  
و مارت خون باشد مجرب **صفت آن** روغن بنفشه باوید و مسکه و زعفران و زوده استنشاق نمایند ایضا عافان و لک از انشام  
درین رگ بینی باشد **صفت آن** و آب آله سبز آب کشنیر سبز مرغی و افین قدری آینه استنشاق نمایند **لشوق**  
که بخت سده بینی مفید **صفت آن** زنجبیل گشاد چینی بر سر کدو کوفته بخیه بر وزن ستر باوید آینه استنشاق نمایند ایضا  
درین باب مجرب **صفت آن** قتل در روغن زکس که کاخته و از این خراسانی کوفته بخیه یا سینه نشوق نمایند ایضا درین باب  
**صفت آن** عاقر قرحا و افین و دارچینی خلل سفید کوفته بخیه بر وزن مناسب آینه لعل آینه نشوق که برائے قروح بینی کارآمد  
**صفت آن** مرهم بزمین باوید روغن گل سرشته نشوق نمایند و نیز فنی که از دود سفید و روغن گل و صمغ عربی و مر و اسنگ ساخته  
باشد نیز مفید است درین باب **لشوق** که برائے بتور بینی مفید **صفت آن** شیا باوید آب کشنیر سبز و روغن گل و صمغ  
استنشاق نمایند **فصل دوم در نشوات نفوخ** معمول و مجرب استام و مرجم است صداع بار و شقیقه و زوغل الحار و بکر مرجم  
بار و مرجم **صفت آن** گندم سفید و شیر که به عیسایند که شیر و دغشت با لاسه آن باشد پس بر سایه شکم کرده و ساید و قدری  
نفوخ نمایند **نفوخ** که برائے صداع بار و شقیقه آلوده است **صفت آن** زنجبیل سده ماشه الاچی خرد و چهار عدد و از چینی چهار  
ماشه تنباکو سه سورتی نیم پا و جوز بود و قند و قند نقل سه عدد و زعفران سه ماشه و فلفل کنی دو ماشه و نمک لاهی سه ماشه و صندل سفید سه ماشه  
شل و مرجم ساید نصف و دود گلاب خوب مزج شود و بعد از آن بهر او به یکبار کرده و در شیش نعلاب و صمغ و شام بعد یکا ماشه استعمال کنند  
ایضا که برائے صداع باوید **صفت آن** فعل است **صفت آن** شک عین لولو حق کرده و زینی و دند نفوخ برائے اخراج کرم  
از جومات استام و مغز **صفت آن** برگ چرب و پا پشوی و شکر خام هر سه بخورن ساید و نفوخ سازند و صمغ که مال و داغ بختند  
ایضا معمول آن مرجم بر آرد و مرجم و عسل آردن **صفت آن** مرجم و شکر و فلفل و کاکا و کدو در بندال سادی و زعفران  
دو رخ کوفته بخیه سوزان ایضا بخت شقیقه و دود مرغی از هر لعل عطار **صفت آن** سندسپیل یک عدد و یک سیاه  
و کنی یک عدد و نوشار یکا ماشه هر سه را کوفته بخیه یا سینه بخیرند بطرف آفتاب رو زوده ایضا برائے شقیقه و دود و مرجم



و شدید باشد مجرب است صفت آن نوشادر مرغ سیاه هموزن ساینده بقدر یک سنج و دینی و مندر نقیض بر اصرار  
 جربات حکم کل ثانی صفت آن گیزه نصف تخم سوده و نیم دانق لعل سیاه بسیار نرم ساینده بقوت و دینی و مندر ایضا نافع  
 صفت آن عاقر قرحا حاشا بنیدب شتر سبک کوفته و دینی و مندر و کذا نقیض خردل سفید لعل سفید و سوده و مجرب است  
 ایضا نافع صفت آن تخم قمل تنار الحار نوشادر شونیز کندش اسطوخودوس لعل عود صلیب بقدر حاجت  
 کوفته و دینی و مندر و کلاه عاقر قرحا خرب سفید عوض تنار الحار و اسطوخودوس و مندر ایضا که حنا سکنه را بوش اگر صفت  
 آن جنیدب شتر لعل کندش سداب جلد بر گرفته بنیدب اندر دینی و مندر و بهتر آن روغن نارین که در کوفته فروین حل کرده باشند چرب نمایند  
 نقیض که منفعی را سوده و عطره آرد و از بیاض است و در حرم صفت آن کندش لعل عاقر قرحا غریل پوره ارنی نوشادر و مندر  
 صبر و ارنی مشک جنیدب شتر خرب سفید و زنجبیل جلد بر گرفته بنیدب دینی و مندر و اگر آب مرزنجوش بچکاند نیز و است نقیض که تبرقیه  
 و مندر ایضا و باده رطبه نافع از بیاض است و در حرم صفت آن خاکستر پاپک و شتی و شیر که ترسانده خشک سازند و باده  
 یک سنج و دینی کشند فانی بنیل الصدا ع و الشقیقه الباردین ایضا قوی تر برائے نزله بار و منفعیه و مندر صفت  
 آن براده اسرب سده لعل گریک توله هر دو را در شگ ساق سده پاس صلایه نمایند که سر ساشو و مندر ایضا که شتر پاپک شتی کیتوله  
 و شیر شتر خرد و مندر صفت آن در سایه خشک نمایند و مندر خط چهار مرتبه بکاردند پس در اندک روغن گاو تازه بآب آنی بریان کنند و  
 منفعیه باین ناشسته بک غریزه و در سایه خشک کرده هر کیتوله سنبل الطیب ترب سفید هر یک دماشته آمیخته باز ساینده بمل آنند ایضا  
 گل رها سن سیاه گل باین برک روا سن برگ کثیر و بدو صفت و در نجیل عقل بیدر یک کیتوله لعل و مندر که بناس من غلیظ  
 برائے نزله و غیره و مندر صفت آن دم الاخون عاقر قرحا زرد و مندر طیل و مندر صفت آن سندر پیل و دوازده عدد قفل بست و مندر عدد  
 سباده و دیر کوفته بنیدب ناس گیزه ایضا برائے نزله از بیاض و مندر صفت آن سندر پیل و دوازده عدد قفل بست و مندر عدد  
 یک چکنی بست و نجاشه شش شالین یک سنج و آب در یک ساینده و سایه خشک کنند و باز ساینده پارچه بیز نموده بکاردند و مندر  
 و شام بکار برند نقیض نافع نزله و شقیقه منمن که سده آن بکشیای صفت آن تخم پهل شش شامه مغر گنجی سفید چار دماشته  
 لعل سیاه و دماشته نوشادر و کوفته بنیدب قدرے ناس گیزه تا آب جاری گردد و دقت بسیار دارد نقیض برائے منفعیه و مندر و جاری  
 نمودن آب پینی صفت آن وادشیشان یکد امه و دینه بدال هفت ماسته زعفران و مندر قفل و دعه و دیر یک ساینده بکار برند  
 و در مندر و دیر غم نرس نیز داخل است ایضا برائے نزله و شقیقه منمنی صفت آن بچکنی سده ماسته لعل گریه و دوازده عدد لوبک خرد  
 یک ماسته کاغذ یک سنج کوفته بنیدب بمل آنند ایضا برائے نزله و سردی و مندر صفت آن بچکنی مشک خرفان زنجبیل بمل  
 زعفران دار چینی هر یک ماسته نیا کوسورقی یکد امه ساینده قدرے ناس گیزه ناس جلوه خانی که در نزله بار و مندر و است و بکرات  
 و دوات تجربه رسیده صفت آن وادشیشان براده اسرب هر یک و دوشقال چهار پاس و آب گل روا سن صلایه نموده بکار برند  
 ایضا قوی تر از اول صفت آن برگ فلی وادشیشان لعل گریه و مندر عقل پیر سادی صلایه نموده بکار برند نقیض که

برای نزول المای فایده دارد و صفیبت آن در عطران انیون معری دار معنی هر واحد نیم باشد قرض لایچی خورد و هر واحد پنج عدد  
 در شش شان شش باشد سنبلی الطیب و نیم باشد ساینده نفعی کند نفوخ که رعایت چند کند و جرب است صفیبت آن  
 حفص کی گل رستی که در سکه سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله شک انیون صمغ عربی که بر آب سوخته طباشیر بریان کوفته  
 بخته دینی و مند فو عذیک زنجربات حکیم عذیکان صفیبت آن گلنار یاز و فیون گرد آساکه و فروم لایون کبر با بزم و دوی  
 سادی گرفته نرم سوده اول بینی را یکبار بشویند و قدری از آن با بنوی و دینی و مند ایضا انجم ربات والد حکیم مروج صفیبت  
 آن قشاد کند نشاسته و دم الاخرین صمغ عربی بقناطیس سستین خرطین شاموس کاغذ نشاد آبنوس حفص شامخ بر حرق ادرم حرق  
 گرد آب با یک ساینده دستور استعمال نمایند نفوخ که سده مصفات را زایل کند و جرب است صفیبت آن فاقور حار  
 و دینی خردل سفید فطره و شمع کوفته بخته دینی و مند ایضا که سده مصفات را زایل کند صفیبت آن مرزنجوب شمشاد  
 صغیر سداب نام مقصود کوفته بخته دینی و مند نفوخ نافع مرض آسود صفیبت آن کچکلی نفل مسیه هر یک دو ماشه شک نیم باشد  
 با یک ساینده و دینی و مند با عطسه متواتر آید و مرض دفع شود و آسوده مرضیست که آبله و بره دینی بر آب و سوزش میکند و مسیب  
 آن پشه بدی عارض میگردد و در اطراف بنگاله بسیار میشود و اگر زید علاج نکنند میگذرد باید که روغن زرد و نمک آبیخته و بر دینی مالند  
 تا آب خشک نشود و از حدت و سوزش و حساس نکند و اگر آب است که نشود قتل میکند نفوخ که گنده دینی برود صفیبت آن  
 شک راج قرض لای سادی کوفته بخته دینی و مند نفوخ که در خنق حار بر ناله ابتداء استعمال است صفیبت آن  
 گل سرخ قشاد نیم خرد طباشیر شک طبر و گلنار بر سادی کوفته بخته دینی و مند نفوخ که بر آب اندمال جراحات بعد انفجار و دم  
 خنق و بختی آن بکار آید صفیبت آن شامخ عذی بعد از گل رستی باز و سوخته سرطان حرق نشاسته گلنار زرد و سد فطره  
 و دم سوخته کوفته بخته نفوخ نمایند فصل سوم در فطولات لظول که اجودانان در صداع حار سانج مشهور نگشته از سبب  
 ابتداء مروج صفیبت آن روغن گل و نصف وزن آن گلاب نیم وزن آید سر که گزند و روغن کدو و نمک دینی چکانند و  
 کاغذ و بخار و صندل سوده بپوشند و اگر با سرکه بود و نیکو در پارچه تر کرده بر سر گزارند و چون گرم شود باز با دوی مذکوره آفستند و بر نهند  
 بر آب صلیح جادو سر ساج و خلیفه سفید که بر سر بر رسیده لظول برای صداع حار معمول صفیبت آن گل یلور و نمک  
 بنجانی پوست خنکاش چوبه قشقرق شانه پد آب آن لظول نمایند و بر بنجانان انجماب نمایند و قزل آن ساینده همانا کنند و گاهی  
 تخم کاه و گل سرخ پوست کدو تر با دوی اضاف کرده میشود ایضا که بر آب صداع حار و بخاری نافع است صفیبت آن بنفشه  
 نیکو فتره برگ بر قیل و نا تخم فتره پوست خنکاش گل خنکاش تخم فتره گل کاه و کبکد گل سرخ شانه پد سر بخاران دانه و آبش بر سر بر نهند  
 و قزل آن بر بنگ صلاهی کرده روغن گل آبیخته نیکو بستر بر باغی دارند در بعضی نخل تخم کدو و نیکو بستر و بجای گل خنکاش تخم خنکاش  
 مرقوم است لظول نان جهت صداع حار و تخم یاسین و وزن و سر ساج صفیبت آن بنفشه تخم کدو و نیکو بستر تخم کاه و کبکد  
 تخم فتره گل کاه و کبکد و آب بخته نخل نمایند لظول نافع صداع باره و بلخی و دوا و سبب است صفیبت آن

بود و دوشی تمام با بوز اکیلی الملک شمع را می صغر فارسی مرز نجوش برجا سفت برگ ناز شبت علیا سلو خود و س باور نجو به سانج  
 هندی قرض و در مشرکی هر چه زمین او و به سر آید و آب جو شاییده او لا سر بخارا آن دارند و آب آن را نطول نمایند ایضا نام  
 صدراع بارد حضرت آن پنج سوسن با بوز اکیلی الملک باور نجو به سانج هندی کشاکش جو قرض نطول فر هر کج می جو شاییده نطول  
 نمایند نطول برکت صدراع فارسی حضرت آن گلاب و قدس سر کرا گوری و آب سرد و فلک کرده بر سر نطول نمایند نطول  
 برای سر سام حار حرب حضرت آن سفر سر زغال شب شل خار بر سر ویشانی صناد نمایند پس آن زد و کرده تخم کا هو پوست پنج  
 الفح بز طقونا کونار با بوز کل خطی سفید اکیلی الملک بنفشه جلاوه که در کج خطی نیافراش مقشر جو نیکو فته جو شاییده صاف نموده شیر کاکه  
 شیر و خزان شیر بر یک نیم س شیر خرباک و قیده اصاف نموده در آفتاب کرده نیم گرم بر سر نطول نمایند پس روغن که در سخن بنفشه با دام  
 شیر و خزان در یکم کرده بریشانی بالند و سر را درین و داغ و در اند ایضا جهت سر سام حار مفید حضرت آن گنج گل نیلوفر  
 تخم کا هو مقشر بر یک یک نیکو پوست خنکاش نیم تولد جو شاییده نطول سازند نوع دیگر بک سر سام حار و بخوابی محمول است  
 مرحوم حضرت آن گل بنفشه تراش که دو س تازه گل نیلوفر گل خطی تخم کا هو گل سرخ که در مقشر نیکو فته هر یک یک جز و پوست  
 خنکاش نیم جز و جو شاییده صاف نموده نطول سازند و ثقل آن بار و روغن گل حلاویه کرده قرص بسته بر یا فغ نمند چون گرم شود بک  
 سازند و آنرا در کج با بوز برای اصلاح پوست خنکاش و فاکل نطولی است ایضا و درین باب و حجت سه مفید حضرت آن  
 گل سرخ گل بنفشه تخم کا هو گل با بوز پوست خنکاش بقدر حاجت نیکو فته و آب جو شاییده صاف نموده نطول سازند و ثقل آن با  
 روغن گل بر سنگ حلاویه کرده قرص بسته بر یا فغ نمند چون گرم شود تبدیل سازند نطول برای شیر خش حرب حضرت آن  
 با بوز اکیلی الملک تمام بر جان قیص مرز نجوش شبت بود وینه و آب جو شده صاف نموده نطول سازند ایضا برای مرض مذکور  
 حضرت آن اکیلی الملک گل بنفشه اصل السوسن با بوز نجو به جو شاییده صاف نموده بکار برند نطول برای سر نام  
 حضرت آن برگ کا هو کشنه تازه پوست خنکاش جو بهما وینه جو شاییده صاف نموده در آفتاب بر کرده از فاصله یک شیر را بیا  
 بر سر نطول نکند با کچر همین گل دارد نطول که در سبات بار و دغنی بکار آید حضرت آن شبت سداب مرز نجوش تمام  
 حاشا بر نجاست صغر فارسی حاق و قر جان شیر و خزل مجوع یا کچر بهر سدر جو شاییده صاف نموده بر سر نطول آن ساید و بر سر  
 صناد نمایند نطول سبات سهر که در دوس علامت صغر غالب بود وافع حضرت آن بنفشه اصل السوسن اکیلی الملک با بوز  
 کشک جو به جو شاییده و آتش بر سر نطول و سر به بخارا آن دارند و آنجا که علامت بلغم غالب بود و در قی خار سداب بود وینه ز و فاسه کشک  
 صغر چند بدست و اجزا مذکور اعانه نمایند نطول در سدر و در دغنی بکار آید حضرت آن با بوز مرز نجوش تمام و آب جو شاییده  
 بر سر نطول که در سببی از مفید است حضرت آن برگ بنفشه برگ کج گل نیلوفر برگ کا هو با بوز آب شیرین بر نطول  
 و بر سر نطول نمایند نطول که در سببی از مفید است حضرت آن مرز نجوش شبت برگ آج صغر اکیلی الملک با بوز فو شنج  
 سداب حاشا جل سداب جو شاییده در شیر و خزل نطول آن را بر یا فغ دارند ایضا که در نیاب مفید است حضرت آن

سحاب پرورد صفت را بوزن اکیل الملک در آب جوشانده صاف نموده فطول فرازند فطول اسحاب یا بخوبی لایق فطول کردن بمقداریکه ممکن باشد بیاورن صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر گل خلی برگ بید که تازه و عنب الثعلب تراشه کدو سنا بسفرم برگ مردو گل سرخ بابونه اجزاسادی در آب پخته نیم گرم بر سر فطول نمایند فطول که در اول امر راسته ترسیده تبرید در ساجه بنویسند بکار آید صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر بنفشه گل برگ بید تراشه کدو سنا برگ کاهو برگ خلی بر واحد یک کف دست برگ عنب الثعلب برگ خبازی انبر واحد یکدسته پستان گل کف کمرخ برگ خنخاش برگ یک کف جو مقشر یک کف یک کف در آب جوشانیده صاف نموده روغن بابونه یا روغن کدو نیم و قیوه فاکل و صبح و شام فطول نمایند فطول است فطول الحامین که و سوان یا بخوبی و بنین را روغن کند صفت آن تخم خنخاش گل سیوفی بابونه برگ یک کف بنفشه تر یا خشک گل نیلوفر سرخ خلی تخم خلی برگ بید جو مقشر برگ کاهو برگ برگ عنب الثعلب تراشه کدو سنا برگ برگ خبازی برگ بزر فطول ناز برگ دسته پستان هفتاد و هجده بار در سه رطل آب پزند تا بپزید آید صاف کنند و روغن بنفشه یا کدو و دم و فاکل و فطول نمایند فطول که بر است ترتیب و تبرید در ساجه بنویسند و بابت در مستعمل گل سرخ و برگ خنخاش جو تخم خنخاش و در امیض و بابونه در قوم است انبساط جنون مفید لیکن در آخر وقت احتیاط استعمال کند صفت آن گل بابونه اکیل الملک برگ یک کف باور بنویسند برگ سر و گمانا برگ خبازی سیوس گندم بقدر حاجت در آب جوشانده فطول سازند فطول محلل ریاح باره نافه حرق صفت آن نشستن روی شبت بود و بنبری نیر و کرانی انیسون تخم کرفس صغیر فارسی بابونه برگ نام اکیل الملک برگ سرخ در آب جوشانده و در وقت خواب معده از دعام برده فطول نمایند و بزنند از آب این مطبوخ شاد گادی و کما و کنند گرم گرم بر معده و وقت خواب معده و کما و زیاد شود میشود و درین مطبوخ کند و در آب پزی نریزاد و بزنند فطول که در هر وقت حدوث بخوابی بکار آید صفت آن بابونه شبت اکیل الملک گل سرخ پوست خنخاش تخم کاهو فطول سازند و بر سر بنفشه فطول که بر است اختلاج نافع است صفت آن گل بابونه اکیل الملک مرزنجوش و مانند آن اودیه محله ریاح جوشانیده صاف نموده عمل آریند فطول که بمادت التخمه را نافع صفت آن حله اکیل الملک تخم خلی تخم کمان برگ جوشانیده فطول نمایند و درین تنبیل سر باب گرم نیز مفید است فطول نافع روز کوب صفت آن بابونه اکیل الملک خنخاش تازه جوشانیده آب آن بر سر بنفشه فطول بر است در گوش ریختن باره صفت آن اکیل الملک بابونه قیصوم برگ غار برگ اترج پوست خنخاش بودینه نام جمله با هر چه بهم رسد در آب جوشانیده بر بخار آن انبساط نمایند و شغل آن ضما و سازند و باب فطول سازند ایضا جمعت طرش باره و مفید صفت آن اکیل الملک گل بابونه سیوس گندم خلی برگ غار مرزنجوش باور بنویسند بچوشانند و بر بخار آن انبساط و باب آن تنبیل شغل آن تقصید حوالی گوش نمایند فطول که در دم جار پستان بکار آید صفت آن گل خلی گل نیلوفر گل بنفشه عنب الثعلب برگ خبازی برگ نیر و در آب جوشانیده و در فطول کنند فطول که در دم خدی را که بنشیند شیر بهر سیده باشد تحلیل کند صفت آن بابونه شبت نام عطبه صوم چند بیدر آب پخته بر سین و پستان بریزند ایضا بابونه قیصوم نام اکیل الملک عنب الثعلب بنفشه جوشانیده و شاد نموده



ترنجبین ترهندی لطفند هر یک چهار توله شیر با دوام پنج دانه داخل کنند بجای آب عرق کبود کاسنی یک گرم در نهان داد و پراکن  
 و تیکه کچری مزاج ملایم بخورند و در صورت نزله و سرفه ترهندی موقوف کنند و خوش آن اگر از او چند شیر شربت و دو توله داخل کنند و اگر در  
 امراض چشم پوست بلیله زرد هفت ماشه اضافه نمایند و اگر در مده چیره غلط محسوس شود سناک یک توله تر به وضو صوم پنج ماشه نیز داخل کنند  
 بهتر باشد و در روز دوم تر به از لعلاب به اندازه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپنخول سه ماشه پاشیده و بند و در سوم برستور بسمل بپوشند  
 و در لعلاب سه که از خرق خون یا صفرا حادث شده باشد بعد از بنفشه مذکور با جزئی سه سله سابق جریت اسپند خود را بسفاح هر یک  
 هفت ماشه افستین بلیلیات هر یک سه ماشه سناک یکی اقیون در پارچه بسته هر یک سه ماشه غاریون دو ماشه روز مسلسل بناف  
 کنند نفوق حلو فلف حرارت و بیروت و غلبه خون و جوش آن مخصوصه در بلاد و فصول حار صفت آن آن نمایی است آلو بخارا از هر  
 هفت عدد گل نیلوفر گل بنفشه هر یک هفت ماشه عدس نقشه شیر خشک هر یک سه ماشه تخم کاسنی یک توله پنج ماشه گلاب زیاده کرده شود  
 ترنجبین چهار توله برائے تبیین نفوق یا محض کفاح صفرا و فلف حار و مده و جگال است صفت آن آن خوبانی است  
 هر واحد هفت عدد آلو بخارا پنج عدد ترهندی دو توله گل نیلوفر گل بنفشه هر یک هفت ماشه و گلاب آنار و نه خوش ترهندی داخل میکنند  
 و تیکه طبعیت مجیب باشد ایضا نفوق یا محض مسهل که در صلاخ و سوس بود قصد سرور و استعمال مغذیات خون در حالت اعتقال  
 طبع یا احساس استلا مستعمل است و مغفورا است صفت آن پوست بلیله زرد و خچر دم بوزین بنفشه هفت عدد ترهندی ده دوم  
 آلو بخارا عنباب هر یک ده عدد مغز یا شیربوره در ترنجبین پانزده دم بستور نفوق طیار ساخته بنوشند نفوق بلیله حمت صلاخ  
 صفراوی مستعمل صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی هر یک سه دم آلو بخارا هفت دانه سپستان یازده غلاب بنفشه  
 خوبانی بخار زرد شک در ترهندی ده دم بنفشه تخم کاسنی گل سرخ گل نیلوفر هر یک ده دم شنب آب گرم تر نمایند صبح الیاده صانوده و خورند  
 ده دم شیر شربت بنفشه درم الیاده باز صاف کرده بنوشند نفوق یا محض صلاخ حار و فلف نیز صفت آن عنباب هفت دانه  
 آلو بخارا ده دانه و عرق نیلوفر پوست پنج شقال گرم کرده غیسانده صبح الیاده صاف نموده و آن شیر و مغز تخم کدو شیرین شیر  
 تخم کاهو هر یک یک شقال برآمده شربت بنفشه دو توله آیمونه بپوشند نفوق فواکه الیله جی تالیف علویجان جنت تبیین و صلاخ  
 روی دیگر امراض بعد از صفت آن آلو بخارا از و آلوئینی خوبانی هفت عدد عنباب کلان ده عدد سپستان چهل عدد  
 پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی هر یک ده دم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک ده ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر  
 هر یک نیم پاوشب غیسانده صبح بپوشد و ده مغز یا شیر ترهندی ترنجبین هر یک بستور لطفند و دم الیاده صاف نموده و در آن  
 شیرین و شقال اضافی نموده بنوشند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب شاهتره و کتفا و زرد و دقت شام غذا شله اسفناخی و در بند  
 صبح تیرید و بند و پس از استمال نمایند نفوق سهل معمول و صلاخ گرم و برسام و برسام ذات الحجب صفت  
 آن ترنجبین شیر شربت هر یک چهار توله مغز فلفس یا شیر بنفشه و لاله چاکلری درید شک عرق مید ساه و عرق کوعرق نیلوفر نموده و ماشه  
 صاف کرده لعلاب اسپنخول شیر و مغز تخم کدو و شیرین شیر و مغز تخم بند و آن هر یک یک توله روغن با دوام شش ماشه اضافه کرده بنوشند

**لقوع** که بدن فسد و یا شمر مانع صفت آن آکو بخار عذاب تهرندی بقدر مناسب در کجای خیساییده صاف نموده  
 با شکر سینه و نه چین به پخت **لقوع** انار دانه که در دو راجه تنقیه ماده خار و در هند صفت آن انار دانه ترش شش درم  
 صندل سفید سر و کشنیر خشک هر کدام دو درم زرشک سه درم تهرندی چهار درم در آب خیساییده صاف نموده شربت نیلوفر  
 آینه بوشنایه **لقوع** انار دانه در صفت آن هر صباح لقمه چند برب انارین در آب میباید و غیره تر کرده خوردن نافه  
 است فواید دیگر نافع سرد و در دفع حرارت مزاج و تقویت قلب نماید **صفت آن** براده صندل نیم توله بنفشه کشنیر خشک  
 آینه منقش کل سرخ هر یک سه درم در آب ترسانند و صبح صاف کرده عرق بید ششک شربت نیلوفر شربت انار شیرین بر یک گاهم آینه بوشنایه  
 و گاه سه درم صندل و صبح براده صندل شربت بلبل آینه **لقوع** قریب بجمت بالیو یاسه قراقی و دشت و جنون **صفت آن**  
 گاو زبان کشنیر خشک صندل سفید هر یک شش ماشه کشش بکینر توله شب خیساییده صبح صاف نموده شربت انار و توله و داخل گردد  
 بدیند ایضا ملین در حالت گرمی مزاج چند روز بکار بند **صفت آن** آکو بخار پنجه دانه سوزن نشسته و دانه زرشک کل سرخ  
 گاو زبان هر یک چهار ماشه شب در آب تر کرده صبح مایده گلقد و توله یا نیمه بنفشه سه توله ملکه و صاف نموده بوشنایه **لقوع**  
 برائت زله خار و خل داغ بلغمی هر یک با راسا درم **صفت آن** اصل السوس بنفشه پستان اسطوخودوس بنجیان و یان تخم خلی برشته  
 بادیان در آب شیرین خیساییده مایده صاف نموده گلقد ملکه و بوشنایه **لقوع** برائت کثرت رعات **صفت آن** شاهره  
 کشنیر خشک هر یک ده شقال عذاب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند صبح آب صاف آن گرفته دانه شیر تخم کاه و تخم حنظل  
 هر یک یک شقال برآورده شربت نیلوفر و توله و داخل گردد **صفت آن** ببول یک شقال پاشیده بوشنایه **لقوع** برائت سرفه **صفت آن**  
 آینه و یا قودا شش ماشه خورده بنجیان پستان بست دانه بنفشه گاو زبان خلی هر یک چهار ماشه تخم بنجیان بنجیان بنفشه شش ماشه  
 اصل السوس بنجیان چهار ماشه در آب گرم تر کرده شربت بنفشه و توله و داخل گردد فاکشی چهار ماشه پاشیده بوشنایه **ایضا** برائت  
 سعال و سق و قوت از بیاض استاده درم **صفت آن** خار خشک گاو زبان ریشه خلی و عرق ککو و عرق گاو زبان خیساییده  
 صاف نموده شربت به شربت شمش آینه فاکشی پاشیده بوشنایه **لقوع** جهت درم معده و فواق و قبض از بیاض سطلو  
**صفت آن** بنفشه پوست بنجیان سنی تخم بنجیان عنب الثعلب تخم خربزه سوزن نشسته عرق کاسنی و گاو زبان و ککو خیساییده  
 گلقد مایده صاف نموده بوشنایه **ایضا** برائت درم معده و اسهال سرفه **صفت آن** ریشه خلی حب الاس پوست  
 بنجیان اصل السوس بنجیان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه در آب گرم خیساییده صاف کرده رب بنجیان و توله و داخل گردد  
 بوشنایه **لقوع** معمول جهت سده ماسارینا و یقان که حرارت باشد **صفت آن** آب عنب الثعلب سبز آب کاسنی سبز آب  
 شاهره سبز آب و یان سبز گلاب همه آبها را هر چه سرد و روق نموده با شربت سبز و یا شربت دینار استعمال نمایند و در سطلو  
 سرفه سوس خیا شربت بنجیان شربت اضافه نموده بکار **لقوع** بارو که درم معده و فواق و قبض از بیاض سطلو  
 زرشک انار دانه تهرندی خیساییده بدیند **ایضا** آکو بخار را گل نیلوفر تخم کاسنی یا شربت تخم بنجیان شربت نیلوفر مناسب است

لنفوع از حکیم علویان بر آنست استفاده بر یک دوسر و صفت آن بنفشه مکوه اصل السون قشر کا و زبانی طی خیار دی  
 موزینش پرسیاد و شان بادیان خیارین تخم کافی پوست بیکاسنی کوفتی را نیکوخته و آب گرم شب تر کرده حلقه نماید و صفا نموده  
 خاکستی پاشیده بنوشند لنفوع بر آنست قویج صفت آن سنا کی - ماشگل بنفشه گل سرخ پنخا و یان هر یک شش استانیسون  
 سه داشته خشک کرده ماشه موزینش و تولد و عرف غیب با کلاب پاوس گرم کرده در آن تر نمایند و کافند و تولد مایده صاف نموده روغن  
 بیدایر کیتوله و افکاره بنوشند لنفوع طلیله از جرات حکیم علویان بر آنست قویج صفت آن پوست بلبله نه و پوست بلبله  
 کابلی آله مشقه پوست بلبله کشیده خشک بادیان هر یک پنجدرم بزرگ کابلی قشر و قیدم خوب را نیکوخته و آب گرم حساند و شب هدا  
 در روز صبح صاف کرده بنوشند و کاهش شکر سفید و افکاره و بشود و باید که پنج روز بماند و دوست کنند و اگر مرض قوی بود تا هفت روز  
 لنفوع که از بر آنست حرقت بول و سوزاک تجرب رسیده صفت آن پوست پنجه فالس یک دام ریزه ریزه کرده و آب شنب  
 کند و صبح آنکس مایده صاف نموده بنوشند ایضا کثیر صمغ عربی هر یک دو ماشه شنب و آب تر کنند و صبح مایده یا ساسه و صمغ  
 نموده بنوشند لنفوع که سوزاک و سیلان بی را بجز پوست صفت آن کشیده خشک بادیان هر یک و شقال کوکنا نیم شقال  
 تا یک شقال هر سه را جوکب نموده و در شقال آب ناپایه یک نیم پاؤ آب انداخته شب تر نمایند و صبح مایده صاف نموده بنوشند  
 تا یک هفته و در کتاب مجرب مرقوم است که نبات مفید یکدم حلاوه و شهد یکاس نیم ماشه و شباشیر سوده یک ماشه بمیسید و بنوشند که شفت  
 در دوازده روز صحت شنبه ایضا جت سوزاک کند و بول الدم مجرب صفت آن رز و جوب نیم توکله آله یک و نیم کوفته  
 شنب آب تر کنند و صبح آب صاف او گرفته غسل و دو توکله آینه بنوشند و در نیمه یک کاس کشیده خشک هر یک در آن بجای عمل داخل  
 ایضا که در دفع حرقت و اصلاح قرح تجرب رسیده صفت آن خود سیاه گیر هر یک یکتوله هر دو نیکوخته و یک نیم پاؤ  
 آب تر کرده و بخمدار صمغ ساینده در همان آب صاف کرده بنوشند و اگر غواهند یک تولد نبات و افکاره بنوشند و وقت ششگی کسی سیر  
 کا و زبانی لنفوع که در دوازده رخص مجرب صفت آن تخم خرنوب پنجه شقال تخم کرفس انیسون بادیان هر یک دم و شقال بهر را نیکوخته  
 در سه رطل آب گرم سه شبانه روز غیا سینه روزی شش شقال باد روغن بادام شیرین یک شقال پهنه و بطریق مطبوخ نیز مفید بود  
 لنفوع که جت کثرت طشت غریب است صفت آن آله منقی بادیان هر دو را یکتوله شنب و آب تر نمایند و صبح مایده صاف  
 نموده شکر سفید یک تولد و افکاره بخورند لنفوع آلو جت تب مطبوعه و آب سنا سال نفع تا دم مار و بقل صاحب خلاصه  
 العلاج و غلب لازمه و محرقة بعد بجران و استعمال آب کاسنی مروق اگر طبع قبض بود باید و او که بدن را بقوت دهد و افکاره و در  
 و سهولت بر آید صفت آن آلو بخارا احباب شمش هر یک بست عدد پستان تی عدد موزینش قشر بند ی هر یک بست درم  
 گل سرخ برگ سنایر یک هفت درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کنوشت هر یک چهار درم بادیان انیسون هر یک دو درم شنب و درم و درم  
 بلبله زرد پا زده درم حلا و در سه من آب جوشیده بن بعد و اندک بنفشه قمران بر کنند و در روز و قاسم و شنب درم با گرم کنند و پس از  
 سه روز صاف نموده هر صبح چهل درم یا پانزده درم بکوبن و ده درم سر تر نشسته بنوشند لنفوع بر آنست صمغ عربی و بادیان و سنا و درم





و جواز دفع در حال صفت آن حقیقت چندید است و همچنین علی شایسته و جواز نباید ایضا چنان در دین محرم  
بریزند و بشو اگر صفت آن با دیان اینسون نریزه که مانی چر شایند و صاف شود و گفته در آن محل که دو و جریسانند  
و جواز که بر آن صفت فایده بلخ میکند از دو غریب صفت آن عود و صلیب و جواز بقدر یک باشد و عرف با و با و ساید  
در حلق چکانند و جوری که ام الصبیان و اکثر امراض مانی مثل صدق و شیر غرض و عل معدن چون و طیه و سوسن و ضیق و سعال و  
اکثر علل خدی و نسوی چون قبض و نفخ و سده و سحر و وجع شکم اطفال را تاغ و در مجربات است و از مردم و اطفالی منقول  
صفت آن پوست بلیله زرد تر بدو صوف پودینه باغی اعلی و علی که گفته اند سادی گرفته اند نیز نه بقدر صم سال ساید  
در شیر یا از آب یا در عرق از کمانه گرم که طفل یک ساله بود یک باشد و اگر دو ساله بود دو باشد و علی الاطلاق ایضا که در صم  
اطفال یکبار یا صفت آن صم چندین شیر زرد که مانی سادی گرفته اند نیز نه ساید از آن بشو مثل کرده و در حلق مثل ریزند و عود  
درین باب تجرب است صفت آن زنجبیل خردل کاشمیر نخل و کوفته نیمه و عرق کاه و زبان خلک و در حلق ریزند و جواز  
سبک و معروف از انباشت صفت آن سداب چندید است و صلیب و صم و عود و کوفته نیمه با و از ش جالینوس و عرق  
با و بنج و یمل کرده در حلق ریزند ایضا که در میاناب مجرب صفت آن دود از المسک با عرق با و بنج و عود  
کاه و زبان خلک و در حلق چکانند و جواز که در سوسن اطفال صغار را که از دو و ساید و مجرب صفت آن چوک ترش و مرج  
بلیله سولت برابر ساید و جواز که در شکر و عود و سوسن و سداب اطفال را که در سوسن و سداب و عود و سوسن و سداب  
و سوسن و سداب اطفال صفت آن افسنج خل سانی هر یک چهار باشد یا با کاه و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
نیم که در سوسن و دو و ام کاشمیری ساید و کوفته نیمه یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
یا آب گرم پودند و جواز که در صم و عود و سوسن و سداب اطفال را که در سوسن و سداب و عود و سوسن و سداب  
نیم که کاه و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
است صفت آن کاه و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
بقدر سوسن و سداب و جواز که در عود و سوسن و سداب اطفال را که در سوسن و سداب و عود و سوسن و سداب  
صفت آن دود از المسک یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
مزاج گرم و صم و عود و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
شریت انار و لایق و عود و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
صفت آن شک بنج و عود و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
ساید و عود و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن  
و عود و سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن یا با سوسن









[illegible]

باشد ماشه ابریشم مقرض با کفکرم و دو توله مر با نه سبب شربت انار شیرین بر یک پون با دو سه ده خالص نبات سفید بر یک نیم با و گلاب  
 شکر شاملا و جوارا با گلاب صلایه کرده با مراد شربت و اوراق حل کنند و باقی او دیه گرفته چنانکه نگارند پس نبات و شکر را جدا  
 قوام نموده یک با یکدیگر چینی او در پان بشردن در خاک زهر چاشنه بافت ماشه نوع دیگر که عجیب و غریب است صفت آن  
 یا قوت سرخ کبریا در نباد عاقر قرقر حاجز بود از عفران مایه شاعر اعلی کبابه چینی تخم او سنگ بر یک چهار درم مر و ارید ناشسته لسان الحاصف  
 تخم بالنگ و خشک عین شرب و رقیق نقره و ریح عرق بر یک درم و نیم سفید کینین سرخ قرقر لبلب سرخ مایه رویان بسا سه بر یک سه  
 درم تودری زرد و چینی هر دو الاچی بر یک شش درم خلط تفری درم و درم و درم چینی دو دانه درم و درم طلای شکسته بتی بر و احد  
 یک درم رنگت مایه دو قطره نبات سفید سه چندا و دو توله شکر و چون آب از دانه و از یک ماشه شروع نمایند و بتدریج بمقتدا سه نیم باشد که  
 مضر است بر سینه و زیاده ازین بخورد یا قوتی بار و در حیات مضر و در بخارات سنوای و سو و مزاج شبی بیجدیل و در سلیح الاثر و کثیر  
 المنفعت است و بک حیات و کدو متعل صفت آن مر و ارید ناشسته یا قوت رمانی بید کبریا ششی همه را در عرق کیوڑ و خوب  
 صلایه کرده طباشیر ابریشم مقرض تخم سفید سلطان مر یک یک شفق و دانه الاچی صندل سفید بر یک یک درم گل سرخ  
 گاؤز بان تخم خرد قشقر تخم کا هو شش درم تخم کدو نیم شیرین مغز تخم زرد مغز تخم خیار یا درنگ مغز تخم خیار دراز هر و احد  
 دو درم شک خالص عین شرب بر و احد نیم درم عفران یک درم و درم نقره و درم آب هند و دانه آب انار و عرق کیوڑ و پاؤ سفید سفید  
 و چند شربت سبب یک چند بطریق رسول او دیه نیم نموده خوب لت کنند بعد و درم نقره یک بید از دانه و شیر چون مخلوط نمایند  
 نوع دیگر مقوی اعصابی ریس ششی واقع و سواست متعل در حیات رافع قیض صفت آن یا قوت یشب سبز و درم  
 طلای بر یک یک درم مر و ارید ناشسته تخم خرد قشقر تخم کا هو صندل سفید بجز آب پیوده طباشیر و دانه بیل زعفران هر و احد و درم تخم کاسنی  
 شکر و بر یک سه درم کاو و درم شک بر یک نیم درم عسل شربت شربت شربت عین بر یک ششی توله زرد کینین شیر شربت هر و احد چینه و توله  
 بدست و رسول مرتب از دانه یا قوتی بار و نافع محمی ق و چند سنو و ای سوخته از انار عسل حکیم علو بخان صفت آن مر و ارید ناشسته  
 کبریا هر و احد شربت باشد یا قوت عین کبریا و درم یک دو ماشه و رقیق طلایک ماشه و رقیق نقره یک نیم ماشه گاؤز بان سه ماشه زعفران  
 بسدر عرق ابریشم مقرض بر یک شش ماشه و دانه شیر و درم و درم چهار توله شش ماشه صندل سفید یک توله طباشیر چینی کشت نیزه قشقر  
 پوست بیرون پسته تل نیل و گل سرخ بر یک هفت ماشه شربت سبب شیرین شربت انار شیرین و لایق عرق بید شک گاؤز عرق  
 گاؤز بان هر یک ده توله نبات سفید نیم سیر سیر و مقرز بر ت سازه درم یک درم انان فخته هذا الکتاب بعون الله الملک الوهنا



